حقیقت التواریخ

افغانستان
از
امیر کبیر
تا
رهبر کبیر

مولفان: حضرت علامه عبدالحق مجددی (رح) و داکتر فضل الله مجددی



حقیقیت التواریخ

۱۲۱۲هـ ش - ۱۳۵۷هـ ش

از امیر کبیر
تا
رهبر کبیر

مؤلفین: حضرت علامه عبدالحق مجددی (رح)
و داکتر فضل الله مجددی
مهتمم: ابومسعود فاروقی

مشخصات کتاب:

نام کتاب : حقیقة التواریخ از امیر کبیر تا رهبر کبیر

موضوع بحث : شرح سلطنت خاندان محمدزائی

تألیف : حضرت علامه عبدالحق مجددی(رح) و داکتر فضل الله مجددی

مهتمم : ابومسعود «فاروقی»

ناشر : بنگاه انتشارات میوند

تاریخ چاپ اول : ٢٨ اسد ١٣٧٨ به مناسبت هشتادمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان از انگلیس

تیراژ : ١٠٠٠ جلد

نوبت چاپ : دوم- ١٣٨٢/٥/٢٨هـ ش

کمپیوتر و چاپ : بنگاه انتشارات میوند - سبا. کتابخانه

چهارراهی صدارت، کابل تیلفون: ٢٢٠٠٤٥٥ و ٠٧٠٢٨٤٩٥٤

در پیشاور سبا کتابخانه دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی

تیلفون: ٢٥٦٥٥٢٠

با ضمیمهء یادداشت مهتمم و شناخت افغانستان

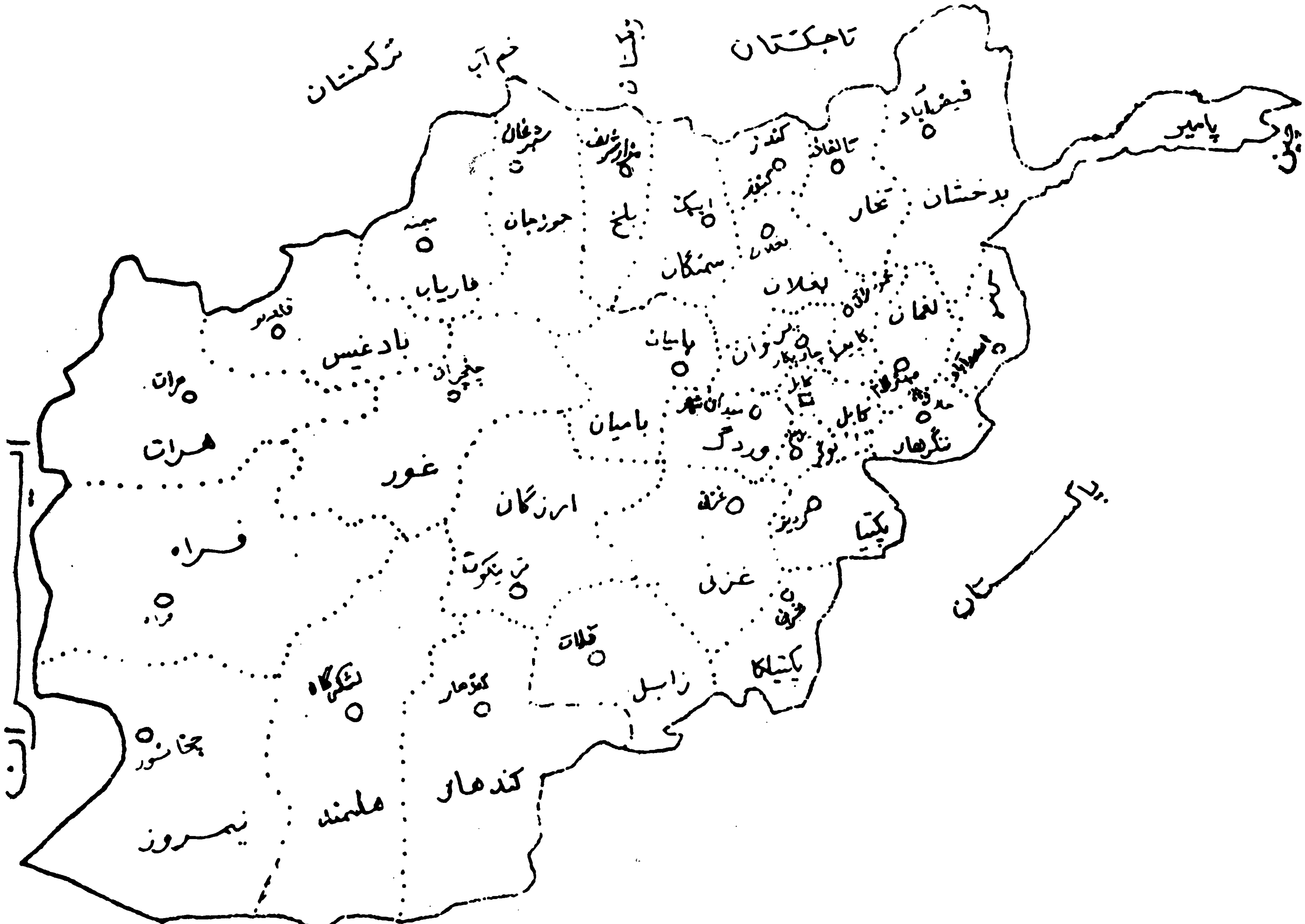
بسم الله الرحمن الرحیم

اهداء:

به پیشگاه والدین گرامی ام که از اثر اجابت دعاهای همیشگی شان خداوند در سخت ترین شرایط مرا یاری بخشیده است. به تمام پدران و مادرانی که به گوش فرزندان وطن بانگ خدا شناسی و آزادمنشی را طنین افگن ساخته اند. به قهرمانان استرداد استقلال از انگلیس ها و شوروی ها و به سپاهیان گمنام راه آزادی که اسباب شکست و اضمحلال امپراطوری های استعماری گردیدند، بخصوص به تاریخ سازان مجاهد که در هر مقطع از زمان به مقابلهء زورگویان متجاوز بپا خواسته از حیثیت، موجودیت و استقلال میهن عزیز ما استوار و پایدار دفاع نموده و می نمایند.

«مهتمم»

فهرست عناوین


ترکمنستان
تاجکستان
پاکستان
ایران
چین
پامیر
بدخشان
فیض‌آباد
تخار
تالقان
کندز
بغلان
سمنگان
ایبک
بلخ
مزارشریف
جوزجان
شبرغان
فاریاب
میمنه
بادغیس
قلعه‌نو
هرات
غور
چغچران
بامیان
پروان
کاپیسا
لغمان
کنر
اسعدآباد
ننگرهار
جلال‌آباد
کابل
وردگ
میدان‌شهر
لوگر
پکتیا
گردیز
پکتیکا
غزنی
زابل
قلات
ارزگان
ترینکوت
کندهار
هلمند
لشکرگاه
فراه
نیمروز
چخانسور

یادداشت مهتمم

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. «سوره‌ء یوسف: آیه‌ء ۱۱۱»

بنام آنکه ذره‌ء و کتله مکان و زمان و انسان یعنی آدم(ع) را که مبداء تاریخ بشر است، جهان و جمله عالمیان را به امر کن فیکن آفرید و درود به روان واپسین فرستاده‌ء برگزیده‌ء او که قدومش بزرگترین انقلاب تاریخ را بار آورده بر یاران صدیق و باوفایش بر مصاحبین جان نثار و فداکارش که افسانه کهن را با نقشه‌ء جغرافیای تاریخی جهان دگرگون کردند بر آل پیامبر که با خون معطر اطفال گهواره نی خود در مقابله با بیداد و استبداد و رد بیعت با ظلمت و جهالت در آزمونگاه خشك و سوزان کربلا تکاندهنده ترین و آموزنده ترین حماسه‌ء ثبات و ایثار را ثبت دل تاریخ نمودند. رحمت بر روان شاد رفته گان گلگون کفن جهاد آزادی بخش و افتخار آفرین که درخت تاریخ حق پرستان را سیر آب و کتابش را رنگین کردند. و سلامتی باد بر آزادمنشان مجاهد افغان که بت الحاد و استبداد را به زانو کرده و به هیچ سازش و کرنش سر فرو نیاورده اند جاویدان و فروزان باد تاریخ ملت مجاهد افغان که بساط جهانگیران زورگوی مستبد چون امپراطوری های استعماری انگلیس و شوروی را برچیده و یاد شان را به موزیم تاریخ سپردند. و اما تاریخ که سازنده‌ء آن انسان است و انسان که به کرده ها و اعمال خود که از لابلای تفکرات، تخیلات آمال و امیال خود جهت کسب برتری ها و یا حفظ آن در عرصه ها و ابعاد متنوع از راه های معقول و مشروع و یا هم غیر معقول و ناجایز به نیروی بازوی خود و اعمال خشونت یا دهشت و وحشت توسل جسته و یا هم به قوای بزرگ ذهنی و فکری، اخلاقی و باطنی خود با عرضه‌ء ایده ها و بینش ها مردم را به شور و هیجان آورده انگیزه ها را تخلیق و تحریك کرده اند پدیده ها و تحولات و انقلابات و دگرگونی های به میان آمده که جنبه های تعمیری و یا تخریبی داشته است و این سازنده

گی و یا بازنده گی که پدیده های اجتماعی را بار آورده به سرنوشت توده ها و جامعه اثر داشته است و از بدو خلقت انسان به این کرهء خاکی قدم گذاشته حرف اول تاریخ بشر آغاز شده است که قدوم و اقدام آدم(ع) و آنچه او انجام داده در راس هرم تاریخ بشری قرار دارد و اینجاست که نسل های بعدی به این حقیقت پی بردند که یاد کارنامه های گذشته گان و رفتگان راه حیات انسان را تنویر و سبب تکامل ارزش های جامعهء انسانی میشود که مطالعهء ابعاد و جوانب مثبت و منفی یا مفید مضر آن سرمشق و مشعل کاروان سرگردان آدمی زاده گان خواهد شد که بُعد ناگوار آن اسباب عبرت و احتراز است. در واقع سیر حیات گذشتگان به مشابهء آزمونگاهی میباشد که ماحصل و نتایج بسا اعمال و اقدام در هر زمان و مکان ثابت و معین است و یا هم با اندك تغیر تشابهات امکان وقوع مکرر آن وجود دارد بنابران مطالعهء کارنامه های انسان دیروزی باعث هدایت و راهنمایی امروزی ها خواهد شد و بنابر همین ایده و برداشت است که یکی از علمای تاریخ گفته (اگر از واقعات تاریخی عبرت گرفته نشود تاریخ تکرار میشود) اقدامات بر اصول منافع فردی و مقتضیات نفسی توأم با نادیده گرفتن و زیر پا کردن حقوق جمعی و کتله وی دورنمائی هولناك داشته در مستقبل قریب یا بعید فاجعه می آفریند که درك و درد آن برای انسانها در هر زمان و مکان از مساوات و تشابهات نسبی برخوردار است که حجم کیفی آن با کمیت اقدامات طرح شده متناسب خواهد بود. همین عملکردها که سبب بروز واقعات میگردد. با تذکرهء مکان و زمان وقوع آن سطور اوراق تاریخ را تشکیل میدهد با در نظر داشت حیات طولانی انسان بروی کرهء خاکی زمین و تسلسل ملیون ها واقعات و حادثات و تحقیق و تحلیل آن باعث شده که بُعد ساحوی آن از شمار اعداد و ارقام بیرون گردد. تاریخ نه تنها خود به حیث علم تبارز کرد بلکه تعمق و تدبر و یا تحقیق و تدقیق آن شاخه های علوم اجتماعی را احتوا می نماید چون این علم در تمام دوران حیات خود با عملکرد، حیات و سرنوشت انسانها سر و کار دارد ناگزیر انسان جهت بهبود و فلاح خود و جلب منافع و دفع اضرار از خود مانند طب وقایوی قبل از بروز حادثات با فهم تاریخی خود را واکسین نماید. مردم ما با ضرب المثل عامیانه که (نیك بخت بالای دیگران می بیند و کم بخت بالای خود) از رویدادهای اجتماعی نتیجه گیری و ارزیابی خوب می نمایند که منظور از دیگران گذشته گان است و بر آن کس اطلاق میشود که متحمل فاجعه و حادثه شده باشد و هم اشاره به کسانی است که بااقدامات عجولانه و غیر مسولانه موجبات تباهی و نابودی خود و جامعه را فراهم می نمایند اما

بعضی از این عملکردهای فردی به سرنوشت عمومی جوامع ارتباط میگیرد بخصوص اقدام یك مسؤول اداری سیاسی نظامی مملکتی منحصر به خودش نیست به هر سطح مسئولیت که بوده باشد هر عمل فردی شان هم اثر اجتماعی دارد فردی مبتلا به مرض ساری است کسیکه از اخلاق بهرهء کافی ندارد شخصیکه کشتی مسافر بری را که خود نیز راکب آن است سوراخ میکند هر کدام این ها بالترتیب موجبات بیماری عمومی، اختلال جامعه و بروز حادثه هولناك و مرگ بار اجتماعی را بار می آورد. علم تاریخ با بیان اقدامات مشابه در زمن ماضیه به فاعلین و ناظرین این اعمال از احتمال بروز حادثات و واقعات ناهنجار و اکثر دلخراش مانند زنگ خطر آموزنده، خود را از قبل هوشدار میدهد تا در مقابله با توطئه ها بیدار و از قبایح و زشتی ها بیزار باشد. آنکه عبرت نگیرد سرنوشت و عاقبت هولناك برای او از قبل محاسبه و پیش بینی شده می تواند قرآن کریم به اهمیت فراگیری تاریخ چنین صراحت دارد:

لَقَدْ كَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُوْلِي الأَلْبَابِ. «سورهء یوسف: آیهء ۱۱۱»

به تحقیق و بدون تردید در بیان سرگذشت و حکایات گذشته گان پند و نصیحت است برای صاحبان خرد و اندیشه به همین دلیل است که قریب سوم حصهء قرآنکریم بیان قصص و حکایات ملت ها و امت های گذشته است.

امروز جهت تدقیق و تحقیق بیشتر تاریخ تحت عناوین و مباحث جداگانه در اجزا و شعبات مختلفهء علوم اجتماعی تحت مطالعه و تحلیل قرار میگیرد. چرا که اهمیت آن روز افزون و حدود آن وسیع تر شده میرود و مانند هر علم دیگر ساحهء نامتناهی را احتوا می نماید و حیات انسان در روی کرهء زمین ادوار طولانی دارد. که برای ذکر حالات تاریخی از آدم تا این دم به میلون ها جلد کتاب مرقوم گردیده به آنهم نکات مبهم و مجهول در زاویه های تاریك هنوز باقی مانده که به کمك دیگر علوم ساینسی و اجتماعی صدها هزار انسان در جهان مصروف روشن ساختن واقعات و حادثات ماضی بعید و زنده گی پُر اسرار بشر در آن دورهء دور و ابتدایی میباشند این تپ و تلاش ها نمایانگر اهمیت فهم تاریخ در زنده گی نوین بشر است.

و من الله التوفیق.

«مهتمم»

مقدمه

الله لا اله الا هو الحی القیوم العلیم الخبیر الهم علمنی بحقایق الدقایق البیان المقاصد الامور المقصود من تحریر هذا الکلمات معلومات الوطن اسعدک الله فی الدارین و ارشدک فی الطریق الصدق والحقیقت عند اهل المعرفت فی الکونین واحفظنی و امن نی من بیان الکذب فی التحریر والتقریر یا ربی انک علی کل شئ قدیر.

ایها العزیز با وجود نارسائی فکری و علمی از واقعات تاریخی آنچه برایم معلوم شده از دیده گی و مسموعی از اقوال و روایات اشخاص صادق القول که محل اعتماد بوده جمع نموده به محتویات این اوراق که اکثر از منابع معتبر تاریخی اقتباس شده می افزایم. علم تاریخ که کیف و کان واقعات و حوادث ماضیه را در مکان و زمان معین و مشخص مورد بحث قرار میدهد. مفاد آن این است که از واقعات خوب پند گرفته و از ذکر حوادث ناگوار آن عبرت می گیرم. این علم بسیار وسیع بوده که نوشته‌ء مختصر هذا به مثال یک قطره‌ء باران در مقایسه‌ء آب ابحار پنجگانه عالم است. چنانچه روایت است که عجوزه‌ء در مصر با یک کلوله نخ دست ریشته‌ء خود در صف خریداران متمول و تجاران بزرگ جای گرفته بود من هم با آنکه قلت تحریر و تقریر و کمبود فن وقایع نگاری و تاریخ نویسی را معترف هستم. خود را در قطار فاضلان فاضل و دانشمندان کامل گیر کرده و داخل صنف شان نمودم لذا اگر در بعضی موارد کلمات و جملات غیر واقع رقم گردیده باشد، رجامندم که آنرا مطالعه کننده‌ء محترم به نوک قلم خود اصلاح نمایند از شفقت دانش پرورانه‌ء شان بعید نخواهد بود. چرا که چنانچه مذکور شد از باعث نقص تحریر و سیاق و عدم راهنمائی یک استاد مجرب درین رابطه باعث سهو و خطاهائی خواهد شد صاحبان فضلیت و دانشوران صاحبدل به تصحیح آن می پردازند که این زحمت کشی و سعی و توجه‌ء ارباب خرد و دانش را خداوند(ج) پاداش نیک عطا خواهد فرمود. در صورتی که ذکر بعضی نکات مندرج این اوراق به نظر خواننده گان مستحسن نماید. و

قبول طبع عاطفت گسترشان واقع گردد. شاید این حقیر قلیل العلم را به دعای حسن الخاتمه و مغفرت تامه یاد و شاد نمایند. که انشاء الله تعالی از کرم کریمانهء ایشان دریغ نمی فرمایند. بر می گردم به اصل مطلب که بیان واقعات تاریخی است. اول از حالات و تحولات وطن عزیز ما افغانستان که تاریخ پنج هزار ساله دارد که شرح وقایع و حوادث آن بسیار زیاد است. در حال حاضر به جهت اهمیت زیاد که تاریخ معاصر افغانستان دارد و از آن وقت که در وطن عزیز ما سلطنتی به نام افغانستان تشکیل شده است. با معلومات قاصر به صورت اختصار بحث می نمایم. از عهد حاجی میرویس خان که مؤسس سلطنت هوتکیان افغان بوده آغاز نموده و پس از آن از عهد احمدشاه ابدالی که مؤسس سلطنت دُرانی افغان می باشند. الی ما شاء الله درج خواهم نمود در صورتی که حیات مستعار وفا نماید.

والله المستعان علی ما اردنا الحقیر فقیر عبدالحق مجددی

علمای تاریخ جهت مطالعهء اساس تاریخ زندگی انسان را به صورت عمومی به دو بخش تقسیمات می نمایند. یکی ماقبل التاریخ که عهد قدیم یا باستان گفته میشود که از پیدایش انسان تا ایجاد خط میباشد شامل سه دورهء مهم است.

۱- دورهء تراش سنگ که انسان آلات و افزار ضروری خویش از سنگ تهیه کرده است.

۲- دورهء صیقل سنگ که افزار و آلات از سنگ تهیه گردیده، اما بشر متمدن و متفکر شده در پهلوی اینکه سنگ را تراش کرده صیقل نیز نموده شکل بهتری به آلات و افزار خویش داده اند.

۳- دورهء فلزات که بشر فلزات را شناخته و در ساختن آلات و اسباب زندگی و جنگی از آن استفاده کرده است.

دوره های تاریخی شامل چهار دوره است:

۱- قرون اولیه از ایجاد خط تا سقوط امپراطوری روم توسط بربرها میباشد.

۲- قرون وسطی از سقوط امپراطوری روم تا فتح قسطنطنیه در سال ۱٤٥۳ میلادی توسط سلطان عثمانی.

۳- قرون جدیده از فتح قسطنطنیه تا انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ میباشد.

٤- عصر حاضر از انقلاب کبیر فرانسه تا امروز.

مورخین مارکسیست دوره های تاریخی را بر مبنای ایده ال و تفکر سیاسی فلسفی خود طور ذیل تقسیمات می نمایند.

۱- کمون اولیه که بیان زنده گی اشتراکی و ابتدایی انسان ها را ترسیم میکند.

۲- دوران برده گی که غلامی و انسان فروشی رایج بوده برده توسط زورمندان به حیث افزار کار استفاده میشود.

۳- دوران فیودالی که ملاك و زمین دار بر مردم عامه بخصوص دهقان حاکم بوده و استثمار فرد از فرد عام است.

٤- دوران سرمایه داری ملاك و فیودال سرمایه دار و کارخانه دار شده و شهرنشین گردیده با دوران پول او در فابریکات و بانکها افراد کارگر به مزد ناچیز و دست رنج ناکافی و معاش بخور و نمیر توسط کار فرما و سرمایه دار استثمار شده در گرو اقتصادی او قرار میگیرد. تمرکز سرمایه نزد فرد است. تجمع کارگرها سبب تظاهرات و انقلابات شده راه را برای نظام سوسیالیستی هموار می کند.

۵- دوران سوسیالیستی که ملکیت های فردی الغا و همه چیز ملی و دولتی شد پرولتاریا (کارگر) قدرت سیاسی را در دست میگیرد. طرز نظام حکومتی دیکتاتوری پرولتاری است.

٦- کمون آخری که حاکمیت جامعه بالای جامعه است. زنده گی اجتماعی و اشتراکی منابع تولید مشترك و خصوصیت آن در این است که مالکیت فردی در هیچ چیز وجود نداشته، به اصطلاح زر، زن و زمین همه مشترك میباشد، نظام اداری و پولیسی وجود ندارد و هر کس حقوق خود و جامعه را می شناسد. ضرورت به حکومت و پولیس احساس نمی شود روابط اجتماعی بر اساس ضرورت های متقابل است. تشکیل عایله و خانواده به رسمیت شناخته نمی شود، باید گفت که نه تنها این دوره تا حال نیامده است بلکه هرگز به میان نخواهد آمد چونکه مبنای این فلسفه خیالی خوش بینی و پیش بینی های نادرستی است که بر مبنای واقعات تاریخی زنده گی انسان از بدو پیدایش هم مطابقت ندارد.

طوریکه امروز دیده میشود همین بزرگر و کارگر که پایه و اساس حکومت پرولتاری کمونستی را نظر به تیوری فلسفی شان می سازند این نوع نظام ها را با قیام داس و

چکش خود از پا در آوردند و بعد از سپری شدن هفتاد سال از نظام کمونستی و دیکتاتوری در شوروی کمونیزم بین المللی از هم پاشید وقوع مفکوره ء سوسیالیستی فراگیر در جهان شکست مفتضحانه خورد و صحت مفکوره ء مارکسیست ها غلط از آب بدر آمد چه رسد به نظام کمون آخری که جز رؤیای محض و سراب فریب دهنده چیزی دیگر نیست تا جائیکه به بینش ما مسلمانان مربوط است خلقت آدم(ع) طوفان نوح(ع) میلاد عیسی(ع) و بخصوص ظهور اسلام ولادت، بعثت و هجرت خاتم النبیین(ص) و عاشورا تاریخ بشر را تا امروز رقم زده اند بخودی خود بزرگترین تقسیمات تاریخی است در بطن کتاب تاریخ هزاران باب و فصل های دیگر حیات بشری نیز عرض وجود نموده که شاخص برجسته و نقاط عطف تاریخ بزرگ بشر را تشخیص و تعین میکنند. بعثت و هجرت سیدالمرسلین بزرگترین پدیده ء تاریخ بشر است و سانحه ء کربلا نقطه ء عطف در تاریخ سیاسی اسلام است، دوره ء خلفای راشدین، خلافت اموی ها در دمشق و خلافت عباسیان در بغداد و سلطنت های بزرگ و مستقل اسلامی در سراسر جهان که در مجموع تاریخ اسلامی گفته میشود به گنجینه های حیات طولانی بشر در روی زمین غنای تاریخی و علمی می بخشد.

بعضی مورخین افغانی و ممالك دیگر آرین نشین تقسیمات تاریخی را از ظهور زردشت یعنی قریب ۲۶۰۰ سال قبل از امروز آغاز می نمایند که از نظر دیگرگونی های عمده ء اجتماعی و فرهنگی به سه بخش اساسی ذیل تقسیمات میشود.

۱- دوره ء باستانی از پیدایش زردشت تا نفوذ در افغانستان در سده ء هفتم بعد از میلاد.

۲- دوره ء اسلامی از نفوذ اسلام در افغانستان تا تحصیل استقلال در سال ۱۹۱۹ میلادی.

۳- دوره ء معاصر از اعلان استقلال تا امروز.

سرزمینی که ما اکنون آنرا به حیث وطن خود می شناسیم در مسیر تاریخ نام آریانا، باختر، خراسان و افغانستان داشته است و گاهی هم منقسم به تمدن ایران و هند و زمانی هم بخش های از آن در ید قدرت سلاطین بزرگ ماوراء النهر، در آمده است و زمانی هم ابومسلم، طاهر فوشنجی، محمود غزنوی، غیاث الدین و شهاب الدین غوری، محمود و اشرف هوتکی و احمدشاه ابدالی از این سرزمین سربلند کرده علم آزادی بر افراشته، بت شکسته و سومنات،... دهلی، اصفهان و پانی پت فتح کرده اند و بر ماوراء

النهر بخارا و بغداد تاخته اند. و گاهی هم این خاك نظر به موقعیت خاص و حساس خود را در قلب آسیا بر سر راه و چهار راه امپراطوری های بزرگ یونان، روم، چین و هند واقع بوده و طرف توجه جهانکشایان چون اسکندر مقدونی، چنگیزخان مغولی، تیمور لنگ، بابر، نادر افشار و قدرت های بزرگ سلطه جو و استعمارگر وقت و زمان چون امپراطوری بریطانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته به این کشور کوهستانی و استراتیژیکی سیل آسا هجوم آورده اند. از کشته ها پشته ها ساختند و خود نیز کشته شدند. در نهایت عاجز و درمانده شده راه فرار را برقرار ترجیح داده اند. در برههء از تاریخ قدرتمندان کشوری بر روی همدیگر شمشیر کشیده اند آزمندان و هواخواهان سلطنت جنگ قبیلوی به صدها سال براه انداختند و برادران کثیر العدد سلاطین و امرا و شهزاده گان بی شمار طبل سلطنت نواخته اند و اکثر جهت حصول تخت و تاج قسمتی از خاك وطن به همسایه گان قباله وار برگ سبز تحفهء درویش کردند که برگ تاریخ خودها را با چشم کشیدن ها و کله منارها ننگین نمودند. تاریخ معاصر افغانستان در دو صد و پنجاه سال گذشته جنگ های خاندانی، جنگ های برادران به سر تاج و تخت، تحمیل سه تعرض و تجاوز انگلیس وطن عزیز ما را از کاروان ترقی و تمدن نه تنها به عقب انداخت بلکه برای دم آسوده کردن نیز مجال ندادند. در تمام این دوران طولانی فقط یگان دهه بوده که مردم ما با کسی اگر دست و گریبان نبوده اما با مرض جهل و فقر و غربت که دوامدار و پیگیر در نبرد بوده اند منجمله ٤ دههء سلطنت محمدظاهرشاه به صورت نسبی آرامش حکمفرما و برای اعمار وطن مساعد بود. به آنهم با مقایسه به کشورهای دیگر بنابر عوامل خاص جیوپولتیکی و سیاسی آنقدر که باید می شد کار انکشافی و عمرانی چشمگیر صورت نگرفت با روی کار آمدن رژیم های حزبی جنگ خاندانی، قبیلوی و قومیت ها لباس گرایش های سیاسی و احزاب را در بر کرده به جنگ های گروهی، حزبی و داخل حزبی به خاطر حفظ قدرت سیاسی و یا هم در دست گرفتن و حصول قدرت سیاسی و قبضه کردن به سرنوشت و تقدیر یك ملت تاریخی و آزادمنش توسط اعمال کودتائی و خشونت که یك اشتباه عمده و تباه کن این دور بوده است بالاخره تجاوز و تعرض مستقیم شوروی های استعمارگر به افغانستان و جنگ های نه سال و پنجاه روزه با ابرقدرت اول نظامی جهان اتحاد شوروی پُر قدرت ترین کشور تسلیحاتی دنیا، ضربهء سختی بر پیکر همیشه خونین کشور ما وارد کردند. چنان ضربه مدهش و سخت که عکس العمل آن شوروی ها را هزاران کیلومتر به دور پرتاب نموده و پارچه پارچه کرد.

بعد از شکست و فرار شوروی ها از افغانستان آزادمنش جنگ های اصرار به حفظ قدرت توسط ائتلاف شاخه های از خلق و پرچم و کشمکش های داخلی این شاخه ها در شکل تره کیست ها، امینیست ها، کارملیست ها، نجیبیست ها، و فرکسیون های خورد و ریزهء دیگر خون بسیاری از جوانان وطن را به زمین ریختند و سازمان دادن جنگ ها تنظیمی فیمابین جناح های جهادی با استفاده از حساسیت های موجود در فضای اجتماعی و سیاسی افغانستان توسط کشورهای آزمند همسایه و منطقه و باعلاقه مندی کشورهای بزرگ دنیا در امر سرکوبی جهادگران آزادیخواه که دیگر موجودیت شان را در عرصهء سیاسی نظامی منطقه نه تنها ضرورت ندانسته بلکه وجود آنرا برای اغراض، امیال و اهداف توسعه طلبانه و اقتصادی از قبل تعین شده مانع عمده به حساب می آوردند وطن عزیز ما را به خاك سیاه برابر ساختند و بنیاد هستی مادی و معنوی ما را در ابعاد گوناگون به نابودی و نیستی کشانیدند. این ملت قهرمان و فاتح جنگ ولی بیچاره و مغلوب سیاست در هیچ مقطع از تاریخ حیات خود روی آرامش اجتماعی، ثبات سیاسی و استقرار اداری را ندیده است. بخصوص کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ که بر مبنای فلسفهء خون به این ملت فاقه، فقیر و رنجور اما پُرغرور و آزادمنش تحت نام دیموکراتیك و مترقی، با شعار فریبندهء خانه، لباس و نان تحمیل گردید سر آغاز فاجعهء دو دههء اخیر است که مدعیان کاذب با سمبول داس و چکش خود را حامی و ترجمان کارگر و بزرگر تراشیدند با چکش بر فرق کارگر کوبیدند و با داس گلوی دهقان را بریدند و شکم گرسنهء چوپان را دریدند، کلبهء دهقان و لانهء چوپان و آشیانهء کارگران را از بنیاد برکندند. لقمهء جو و جواری غریب و بینوای وطن را با لباس پشمینه و کرباسی او دزدیدند بعد به چهره و رُخ نقاب کشیده، لباس و قبای دیگر در بر نموده هرگز یادی از کِرده و کردهء خود نه کرده به ریا و تظاهر شعارهای دلپذیر صلح پسندی، بشر دوستی، اصلیت و افغانیت را اینجا و آنجا زمزمه کرده محمولهء سنگین پندار و کردار ننگین خود را رندانه حواله به اخلاف غرق در اختلاف نموده و می نمایند. خلف یان حاکم به قدرت سیاسی که آگاهانه و ناآگاهانه مسولیت حمل بار وزمین اعمال ننگین آنها را به دوش گرفتند و کنون ناخودآگاه مقرون اند که تبریه آغازگران فاجعه را وسیله و واسطه گردند تاریخ حکم میکند. از هنوز که دیر نشده است بخود آیند طریق اخوت، محبت، وحدت و یك جهتی اختیار نموده به نقاب پوشان که دم از انسانیت اهلیت و بر خلاف گذشته شعار لیبرالیت را نعره می زنند و یا دام تزویر به سر راه صاف دلان ساده اندیش تنیده اند در

ظاهر خود را آراسته و پیراسته اند، اعلام دارند که:

«به هر رنگی که خواهی جامه میپوش من از طرز خرامت می شناسم»

تا باشد آنچه بوده و کرده اند به باد نسیان نسپرده محسنان خود را به ملامتی، بی حرمتی و بی اعتنائی نُقل و نقل هر محفل نکرده بلکه به خود شناسی و خدا شناسی متمایل و راغب گردیده و هر کس جایگاه و منزلت خود را در قطار انسانی جامعه از روی جوهر ذاتی و باطنی خود درك و دریابند. اینجاست که میشود رسالت تاریخی خود را جهت استقرار صلح و ثبات در کشور منحیث یك فرد شایسته و نادم از گذشته ایفا نموده و برای ایجاد وحدت ملی، تأمین استقلال سیاسی، عمران مجدد کشور و ارتقای سطح اقتصادی و اعتلای ارزش های معنوی کمر همت بسته کرده و در قطار آنهایی که مخلصانه برای آرمان فوق و نجات وطن از سقوط در پرتگاه نابودی جد و جهد می نمایند قرار گرفت و شاهد مقصود و مطلوب را قومی به آغوش خواهد کشید که از سرگذشت تاریخ درس عبرت و آموزنده گی فراگیرد. اگر از گذشته ها نیاموزیم همانست که به حکم فطرت تاریخ تکرار میشود و در پی تکرار حوادث خونین و فاجعهء بار خطر انهدام کلی نهفته است خطا و اشتباه از هر لحظهء که سیرش متوقف گردد هنوز وقت است.

فاعتبروا یااولی الابصار کتاب تاریخ هذا که نوشته حضرت علامه عبدالحق مجددی(رح) است حاصل یك عمر زحمات یادداشت ها و ثبت وقایع و حوادث توسط شخصیت که نود بهار و خزان زنده گی را پشت سر گذرانیده و برداشت های شان در هشت دههء عمر شان طور مستقیم محصول شنیده گی ها و دیده گی های خود شان و چیزی دیگر که از قول سایر راویان متقدمین می باشد که ثبت وقایع را سینه به سینه طور شفاهی انتقال داده اند که تا حال در منابع و مراجع دیگر تاریخی روایت نشده است شاید برای خوانندگان و علاقه مندان تازه گی داشته باشد مؤلف در مقدمه نوشتار خود از تذکر حالات دوران هوتکی و ابدالی ها نیز خبر داده است که متأسفانه به نسبت حالات انقلابی و اضطراری حفظ و نگهداشت آن به خطرات نابودی مواجه شده است، لذا اثر هذا ذکر واقعات و حوادث سلطنت محمدزائی ها از امیر کبیر دوست محمدخان تا رهبر کبیر محمد داؤودخان است تذکر مختصری از دوران حکومت کمونستی تره کی و امین و روسی کارملی گنجانیده شده است که از بست و گزارش تشریحی و تفصیلی آن به نسبت کمبود استطاعت و توانائی فزیکی و جسمی وعدم دست رسی به اخذ کل واقعات و حوادث آن زمان که هر لحظه آن آبستن صدها حوادث و جریانات بوده معذرت خواسته و

زیاد سعی به عمل آورده که صرف واقعه نگار باشد تحلیل و برداشت ها را به خواننده گان گذاشته است. کتاب هذا اثر کدام ارکان دولتی و حکومتی که در شامل در جناح بندی های سیاسی و اداره بوده باشد نیست بلکه شخصیت برخواسته از قلب توده و محشور با جامعه و مردم خود بوده که مانند هر فرد آگاه و بیدار ملت درد و درک سیاسی اجتماعی داشته با رجال سیاسی و اجتماعی در تماس بوده در بین اقوام و ولایات کشور سیر و سفر داشته است.

در پهلوی آن به مطالعهء تاریخ نیز اهمیت قایل گردیده است. اکثر کتب معتبر تاریخی را از نظر گذرانیده و خود نیز از ثبت و یادداشت واقعات و حادثات مهم زمان غافل نبوده است بلکه آگاهانه و خبیرانه در هر شرایط دیده گی ها و شنیده گی هایش با سیاهی قلم به روی کاغذ نقش کرده است که اینك امروز هزاران ستایش و نیایش به درگاه رب عالمیان بجا می آوریم که خداوند توفیق بخشید طبع و نشر آنرا باعنایات بی پایان جاویدانی اش نصیب این بنده ضعیف و مستمند گردانید و برای اینکه علاقه مندان و خوانندگان گرامی القدر از این کتاب استفاده خوبتر کرده بتوانند ضمیمهء مقدماتی و نهایت مختصر به ارتباط شناخت و سوابق تاریخی افغانستان از گذشته های دور تا آغاز سلطنت محمدزائی توسط اینجانب گرد آوری شده و ضم کتاب هذا گردیده است که حد اقل تصور و تفکری راجع به افغانستان در پیچ و خم طولانی تاریخ به خواننده ایجاد نماید. بنده که ادعای نویسنده گی و فهم تاریخ را هرگز نداشته و ندارم باور دارم خواننده محترم با بزرگواری لغزش های املائی و انشائی و طباعتی و روایتی را نادیده پنداشته و در اصلاح و صحت خطاها و اشتباهات غیر قابل اغماض در روایات و مندرجات با راهنمائی های علمی و ارائهء نظریات نیك و سودمند شان ما را بهره مند خواهند گردانید،

ان شاء الله.

تهیه کننده (مهتمم)

شناخت افغانستان

الف: وضعیت فزیکی و جغرافیائی:

افغانستان موجوده در نیم کرهء شمالی در بین عرض البلد ۹۲ درجه، ۲۲ دقیقه و ۳۸ درجه، ۲۹ دقیقه و در نیم کرهء شرقی در بین طول البلد ٦۰ درجه، ۳۰ دقیقه و ٧٤ درجه، ۵۲ دقیقه واقع بوده که ساحه ٦۵۰۰۰۰ کیلو متر مربع را احتوا نموده و نفوس آن قرار احصائیه سال ۱۳٤٧ ش ملل متحد شانزده میلون نفر با کثافت نفوس ۲۵ نفر در فی کیلو متر مربع بوده است.

و قرار احصائیه منابع خارجی و داخلی در سال ۱۳٧۱ ش نفوس افغانستان قریب ۲۳ میلون نفر تخمین گردیده که کثافت نفوس ۳۵ نفر در یك کیلومتر مربع میباشد. و محدود است به این حدود که طرف شمال آن تاجکستان ، ازبکستان و ترکمنستان در طول ۱۸۸۸ کیلومتر از سرکول پامیر تا دهنهء ذوالفقار در شمال غرب واقع است که ۱۲۰۰کیلو متر آنرا دریای آمو (جیحون) سرحد مشترك می سازد. طرف غرب مملکت ایران با خط سرحدی بطول ٦۰۰ کیلومتر از دهنهء ذوالفقار تا کوه های ملك سیاه قرار دارد طرف جنوب وشرق ایالت های بلوچستان و سرحد مربوط مملکت پاکستان با خط مرزی متنازعه بنام دیورند در طول ۲۰۰۰ کیلومتر از کوه های ملك سیاه تا کلیك پامیر موقعیت دارند طرف شمال شرق از درهء یولی تا کلیك که در جنوب غرب واخجیر واقع است با جمهوری چین در طول هشتادوپنج کیلومتر مرز مشترك دارد محیط سرحدی افغانستان در مجموع ٤۵٧۳ کیلومتر میباشد که افغانستان را احاطه کرده است.

جهت شناخت بهتر افغانستان بطور اختصار کوهها ، دریاها ، راهها ، کوتل ها ، اقوام، مذاهب، السنه و تقسیمات ایالتی افغانستان را قبل از همه مورد مطالعه قرار میدهیم:

کوه ها

۱- کوهای هندوکش:

که به دو حصهء شرقی و غربی میباشد هندوکش شرقی از پامیر کوچك تا کوتل خاواك بطول ۳۶۰ کیلومتر با قلهء بلند بنام تراجمیر ۷۷۵۰ متر که در چترال است و یك قلهء دیگر آن نوشاخ نام دارد. هندوکش غربی از کوتل خاواك تا بند امیر بامیان در طول ۲٤۰ کیلومتر با قلهء بلند چپتال در ارتفاع ۵٤۲۹ متر قرار دارد. در مجموع هر دو هندوکش ٦۰۰ کیلومتر طول دارد، کوتل های هندوکش شرقی بلند تر از غربی است.

۲- کوه بابا:

از غرب هندوکش تا فیروز کوه در طول ۲۰۰ کیلومتر با قلهء بلند شاه فولادی در ارتفاع ۵۱٤۰ متر مناطق از هزاره جات و غورات را در بر میگرد.

۳- فیروز کوه:

موازی به تیر بند ترکستان از غرب کوه بابا یعنی شمال منطقهء دولت یار تاغرب ولایت هرات به طول ٤۰۰ کیلومتر و ارتفاع متوسط ۳۰۰۰ متر و کوتل مشهور آن سبزك که بادغیس و هرات را به هم وصل می کند قرار دارد به دو شاخهء سیاه کوه و سفید کوه تقسیم میشود.

٤- تیربند ترکستان:

به شمال فیروز کوه به طول ۳۰۰ کیلومتر از شرق به غرب به ارتفاع متوسط ۲۳۰۰ متر و قله بلند ۳۸۹۵ متر میباشد.

۵- سیاه کوه:

از جنوب غرب لعل و سر جنگل به سمت جنوب غرب شنیدند در طول ۲۳۰ کیلومتر امتداد یافته کوتل مشهور آن تلخ آب که هرات را با غور وصل می کند.

٦- کوه سیلمان:

در سرحد جنوب شرق افغانستان به طول ٦۰۰ کیلومتر بوده که حصهء غربی آن

تا پکتیا، پکتیکا و بلوچستان امتداد یافته قلهء بلند آن ۳۳۸۳ متر ارتفاع داشته که قسمت شرقی آن وزیرستان را می سازد.

۷- سپین غر:

از ٤٨ کیلومتری غرب شهر پشاور آغاز تا وادی کابل به طول ۱۸۰ کیلومتر با قلهء بلند بنام سیکارام به بلندی ٤٧٥٦ متر میباشد که مناطق، دره، کُرم، چاجی، آژرو، حصارك، خوگیانی، شینوار، و تیراه به اطراف آن واقع شده است.

۸- تورغر:

از غرب درونته، جلال آباد تا وادی لوگر در طول ۱۵۰ کیلومتر امتداد یافته که قلهء بلند آن بنام تخت سلطان بابا نام داشته که در سرخاب لوگر است. کوه های افغانستان اکثر از شرق به غرب یا از شمال شرق به جنوب غرب افتیده است و پامیر کوچك که حصهء از پامیر کلان است در افغانستان واقع بوده و کو های مشهور آسیا مانند همالیا، تیانشان، قراقرم و هندوکش از پامیر آغاز میگردند و پامیریك سطح مرتفع است که نسبت بلندی خود به بام دنیا شهرت یافته است اراضی افغانستان بصورت عموم به سه بخش آبی، للمی یا صحرائی و کوهستانی تقسیم می شود از حیث ارتفاع با سطح بحر هم در سه درجهء پائین، متوسط و بلند مطالعه میگردد، مناطق پست که ارتفاع کمتر از ۲۰۰ تا ۵۰۰ متر از سطح بحر دارد مانند حوزهء سفلی دریای کابل، حوزهء هلمند و حوزهء دریای آمو میباشد.

مناطق متوسط که از ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارند مانند شمال هندوکش، پروان، هرات، کنر، لوگر، وردك، غزنی، پکتیکا، و پکتیا که هوا معتدل دارند مناطق کوهستانی که از ۲۰۰۰ تا ۷۵۰۰ متر ارتفاع داشته و تا ارتفاع ۳۰۰۰ متر قابل سکونت میباشند مانند، بدخشان، پامیر نورستان، و هزاره جات

دریاهای مشهور

۱- دریای کابل:

که از کوتل اونیٔ کوه پغمان سر چشمه گرفته در گذرگاه با دریای میدان و للندر، در پل چرخی با دریای لوگر در نغلو با دریای پنجشیر در کچ عزیزخان با دریای الیشنگ و دریای الینگار در نزدیك جلال آباد با دریای سرخ رود در ثمر خیل با دریای کنر در اتك با دریای سوات یکجا شده دریای سند را می سازند دریای کابل از کوتل اونی تا اتك ۷۰۰ کیلومتر طول داشته که ۵٦۰ کیلومتر ان در افغانستان کنونی جریان دارد.

۲-دریای هلمند:

از ارتفاع ۳۸۰۰ متری کوه بابا سر چشمه گرفته به طول ۱٤۰۰ کیلومتر در جهیل سیستان می ریزد معاونین بزرگ آن دریای ارغنداب دریای ترنك و دریای ارغستان است.

۳- دریای آمو:

که از جهیل زرقول پامیر کوچك سر چشمه گرفته به طول ۲۵۰۰ کیلومتر و حد فاصل سرحدی شمال ۱۲۰۰ کیلومتر و نشیبی ۳۰۰۰ متر از منبع تا مصب بلاخره در جهیل ارال می ریزد معاونین افغانی آن دریای کوکچه و دریای کندز می باشد و معاونین آسیای مرکزی آن کافرنهان، سرخان دریا، چك کوند، قزل سو، وخش نام دارند عربها آنرا جیحون و یونانیان اکسوس میگفتند.

٤- دریای هریرود:

از غرب کوه بابا دریا های سر جنگل و دست گل آب شروع میشوند بعد مسافت ۱۵۰ کیلومتر در منطقهء دولت یار غور با هم یکجا شده دریای هریرود را می سازند این دریا از ارتفاع از ارتفاع ٤۰۰۰ متری متری کوه بابا سر چشمه گرفته تا منطقهء اوبی ۲۵۰۰ متر ارتفاع آن کم میشود بعد آبیاری هرات از اسلام قلعه تا دهنهء ذوالفقار سرحد افغانی و ایران را میسازد بعد

بنام تجن یاد شده از ذرالفقار تا سرخس سرحد ایران و ترکمنستان را ساخته و در ریگستان قره قروم جذب می شود. طول عمومی این دریا ۸۵۰ کیلومتر بوده که به طول ۶۵۰ کیلومتر با سیاه کوه و سفید کوه موازی جریان دارد.

۵- دریای فراه رود:

از منطقه خاکیارك غورات سر چشمه گرفته به طرف جنوب غرب امتداد یافته بعد از آبیاری فراه در آب جهیل سیستان می ریزد.

٦- دریای خاشرود:

از جنوب غرب سیاه کوه سرچشمه گرفته به سمت جنوب غرب امتداد یافته بعد از عبور از دلارام و چخانسور در جهیل هامون هلمند (آب سیستان) می ریزد.

۷- دریای مرغاب:

از ارتفاع ۲۵۰۰ متری فیروز کوه سر چشمه گرفته در طول ۸۰۰ کیلومتر امتداد یافته که ٤۵۰ کیلومتر آن در خاك افغانستان جریان دارد بعد ۳۰ کیلومتر سرحد طبیی بین افغانستان و ترکمنستان را می سازد بعد در دشت قره قورم جذب می شود.

۸- دریای گومل:

آب بارانی و سیلابی دارد. اکثر خشك میباشد. که در ارگون و گومل پکتیکا جریان دارد.

جهیل ها

عبارتند از :

۱- جهیل هامون هلمند.

۲- جهل زرقول (ویکتوریا).

۳-جهیل شیوا در بدخشان.

٤- جهیل گود زیره در ریگستان جنوب غرب کشور.

۵- جهیل آب ایستادهء غزنی.

٦- جهیل چقمقتین در پامیر کوچك.

۷- جهیل بند امیر و غیره میباشد.

کوتل های مشهور

چون افغانستان کشور کوهستانی است تعداد کوتل ها به صد ها بلکه بیشتر از آن است لذا به ذکر کوتل های موتر رو که در مسیر شاهراهها و سرک همومی قرار دارد اکتفا می نمایم.

۱- کوتل شاه سلیم بین چترال و بدخشان ۲- انجمن بین پریان پنجشیر و کران بدخشان ۳- خاواك بین پنجشیر و اندراب ٤- کوتل مرغ بین اندراب و نهرین ٥- تاوه شخ بین نهرین و بورکه ٦- کوتل سالنگ بین جبل السراج و خنجان ۷- کوتل شیبر بین غوربند و بامیان ۸-کوتل شش پل بین بهسود و بامیان ۹-کوتل سبزك بین باذغیس و هرات ۱۰- کوتل تیره بین لوگر و گردیز ۱۱- کوتل ستی کنداو بین گردیز و جدران ۱۲-کوتل نرئ بین منگل و جاجی ۱۳- کوتل تیره منگل (پیوار) بین جاجی و کرم ١٤- کوتل خیرخانه بین کابل و کوهدامن ١٥-کوتل شش گاو بین وردگ و غزنی ١٦- کوتل خرپیچك بین چرخ و خروار ۱۷- کوتل شترگردن بین جاجی و دو بندی ۱۸- کوتل لته بند بین بتخاك و سروبی ۱۹- کوتل ماهیپر بین پلچرخی و سروبی ۲۰- کوتل ملا یعقوب بین بهسود و پنجاب ۲۱- کوتل اخضرات یا هفت کوتل که بین پنجاب هزاره جات و لعل واقع است ۲۲- کوتل تخت بین ارغنده و میدان ۲۳- کوتل رباطك که بین پلخمری و ایبك واقع شده است. کوتل های مشهور دیگر که موتر رو نبوده اما مشهور اند مانند کوتل زرد بین پنجشیر و ورسج، کوتل گاوبند بین ازرو و سرخاب، کوتل سجاوند بین وردگ و لوگر کوتل اونی بین پغمان و هزاره جات کوتل واخجیر در پامیر خورد ، کوتل گاوکش در بین چك و جلگه و غیره. باید گفت که کوتل خیرخانه، شش گاو و رباطك زیاد مرتفع نبوده بلکه بلندی هائی اند که به دو طرف نشیبی دارند. به سبب واقع بودن در مسیر شاهراه هائی عمومی اهمیت و شهرت کسب کرده اند.

اقوام، السنه و مذاهب

در افغانستان اقوام پشتون، تاجك، ازبك، هزاره، ترکمن ، نورستان، بلوچ عرب (در بلخ و جلال آباد) ، قزلباش، عرب قریش «سادات+ حضرات مجددی و دیگر فاروقی ها+ خواجگان صدیقی وعباسی) ، قزاق ها ، قرغزها، ایماق (تایمنی+ جمشیدی) هنود و غیره ساکن اند که بزرگترین اقوام پشتونها اند که اکثریت را تشکلیل میدهند، که از کوه

سلیمان تا به هرات منتشر گردیده اند گفته می شود قبل بر این در کوه هائی غور مستقر بوده اند شامل اقوام درانی (چکزائی، الکوزائی، نورزای، پوپلزائی، اسحق زی، بارکزائی و غیره) اقوام غلجائی (تره کی، اندر، سلیمان خیل، احمدزائی، کاکر، هوتك، توخ، خروت و غیره) و اقوام دیگر مشهور مانند جدران، وزیر، منگل، جاجی، وردگ، خوگیانی، مهمند، صافی، شینواری، مشوانی، سالارزی، یوسف زی، بنوثی، وده ها شاخهء دیگر که قلیل یا کثیر وجود دارند که همه پشتون گفته میشود. مردم افغانستان به لسان های دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشتو، پشه ئی، قزاقی، قرغزی هندی و اورمری صحبت می نمایند که اخیرالذکر یعنی اورمری در برکی برك لوگر و کانیگرام وزیرستان صحبت می شود و در حال ازبین رفتن است لسان رسمی دولت افغانستان دری و پشتو است اکثریت مردم افغانستان پا بند مذهب سنی حنفی میباشند و مذهب رسمی دولت افغانستان حنفی است.مذهب شیعهء جعفری (امامیه) و اسمعلیه نیز پیروان زیاد دارند و مذاهب دیگر بودائی، نصرانی و یهودی نیز در شهر های بزرگ مانند کابل و هرات در گذشته وجود داشت، چون تمام منسوبین اقوام، السنه و مذاهب افغانستان دارای مملکت واحد و تاریخ چند هزار سالهء مشترك اند. بنابران به تمام ساکنین این خاك که تابعیت افغانستان را دارند افغان گفته میشود.

تقسیمات ملکی و اداری

در گذشته های دور تقسیمات ایالتی افغانستان به محور های حوزهء دریای کابل، حوزهٔ هریرود، حوزهء سیستان و هلمند و حوزهء آمو و شمال هندوکش با نام هائی آن وقت که بعدتر متذکر خواهیم شد صورت گرفته بود تقسیمات ملکی و ادرای افغانستان امروزی در وقت امان اله خان شامل ولایات کابل هرات، قندهار، ترکستان و قطغن بدخشان بود و چهار حکومت اعلی بنام های حکومت اعلی مشرقی، جنوبی، فراه و میمنه و چند حکومت کلان (لوی ولسوالی) مانند دایزنگی، لوگر، غزنی، گرشگ، چخانسور کتواز و ارگون، شمالی (پروان+ کاپیسا)بدخشان و غیره که این ها به نوبهء خود به ولایات یا حکومات اعلی نزدیك بخود مرتبط بودند در سال ۱۳۴۳ ش افغانستان به ۲۹ ولایت دیل تقسیمات شد: ۱- ولایت کابل ۲- هرات ۳- قندهار ٤- ننگرهار ٥- پروان ٦- بلخ ۷- بکتیا ۸- بدخشان ۹- فراه ۱۰- غزنی ۱۱- کنر ۱۲- لغمان ۱۳- کاپیسا ١٤- وردگ ١٥- لوگر ١٦- ارزگان ۱۷- زابل ۱۸- هلمند ۱۹- نیمروز ۲۰- غورات ۲۱- قاریاب ۲۲- بادغیس ۲۳- جوزجان ٢٤- کندز ۲۵- بامیان ۲٦-

بغلان ۲۷- سمنگان ۲۸- زابل ۲۹- تخار که بعد در زمان نجیب سر پل و خوست و در زمان حکومت استاد برهان الدین «ربانی» نورستان نیز به ولایت ارتقا داده شدند که تعداد ولایات به ۳۲ ولایت رسید به این صورت قلب آسیا با سی و دو دندان فعال شد. ولایات به واحدهای کوچکتر اداری بنام ولسوالی و علاقه داری تقسیمات گردید که ۲۱۶ ولسوالی و ۱۵۰ علاقه داری به میان آمد که در مجموع به تعداد ۳٦٦ واحد اداری که برابر تعداد روزهای یك سال شمسی است ماشین اداری افغانستان فعال گردید.

شاهراه ها

شاهراه های بزرگ و اسفلت شده از پایتخت به چهار سمت افغانستان امتدا یافته که مرکز را با ولایات وصل میکند.

۱- **شاهراه شمال:** که از کابل آغابعد عبور از کوتل خیرخانه، کوهدامن، چهاریکار جبل السراج در منطقه سالنگ کوه هندوکش را عبور نموده در حصهء پلخمری به دو شاخه تقسیم شده که شاخهء اصلی آن بعد عبور از سمنگان و تاشقرغانْ (خلم) به مزارشریف و بندرحیرتان میرسد از مزارشریف به جوزجان و فاریاب منتهی میگردد که کار اعمار و اسفلت آن در سال ۱۳۳۷ هـ.ش آغاز و در سال ۱۳٤۳ هش تکمیل گردید.

۲- **شاهراه غربی:** از غرب کابل آغازبعد عبور از کوتل تخت میدان، وردك، غزنی، زابل، قندهار، هلمند، نیمروز، فراه و بعد به هرات، به اسلام قلعه مرز ایران میرود و جادهء اسفلت شده و اساسی به ترکمنستان وصل میگردد، یك شاخه این جاده از قندهار به بولدك و چمن میرود. که از کابل تا تورغندی ۱۱۵۹ کیلومتر طول دارد که در سال ۱۳۳٦ هـ.ش کار اعمار آن آغاز و در ۱۳٤۵هـ.ش پایان یافت.

۳- **شاهراه شرقی:** از شرق کابل و منطقه پلچرخی و تنگی ماهیپر و سروبی، تنگی ابریشیم، لغمان، جلال آباد، ثمرخیل بلاخره به تورخم سرحد پاکستان می رسد. ۲۳۲ کیلومتر طول دارد که کار توسیع و قیرریزی آن در سال ۱۳۳۵ه.ش آغاز و در ۱۳٤٤ش اکمال و خاتمه یافت.

٤- **شاهراه جنوب:** از دروازه لاهوری کابل آغاز از بینی حصار، سیاه بینی، چهار

آسیاب، دشت سقاوه، محمدآغه، تنگی واغجان، کلنگار، پل علم، دشت بیدك و التمور و کوتل تیره را عبور کرده به گردیز رسیده که بعد از عبور کوتل ستی کنداو دره‌ء جدران را طی نموده به خوست میرسد. کار اعمار و قیرریزی آن در ۱۳٤٤ ش آغاز در ۱۳۵٦ش تکمیل شد که تا خوست ۲۳۹ کیلومتر طول دارد. عرض شاهراه های افغانستان (۱۰) متر میباشد که هفت متر آن اسفلت شده و به هر جناح جاده یکنیم متر دیگر اسفلت نا شده می باشد با وجودیکه افغانستان کشور عقب مانده و رو به انکشاف بود اما جاده های آن در بین سال های ۱۳۵۰ ش تا ۱۳۵۷ ش مورد توجه‌ء راننده گان بین المللی قرار گرفته بود. از یکی از دریوران شامل در مسابقات راننده گی حین عبور از افغانستان خبرنگاری پرسیده بود، از همه بیشتر چه چیزی سبب خوشی تان در افغانستان بود گفت جاده‌ء های هموار، صاف و بدون مانع آن.

ب: افغانستان در پهنای تاریخ:

شواهد و اسناد تاریخی نشان میدهد قدیمترین تمدن ها در آسیا بین النهرین (دجله و فرات) و کلده میباشد که قدامت آن از پنج هزار سال قبل میلاد شروع میگردد مرکز دوم تمدن بشری در افریقا و مصر است که دو هزار سال ق م در حکمت، ریاضی، طب و نجوم معلومات داشتند. کانون سوم تمدن سواحل شرقی مدیترانه و فلسطین است که در آن فنیقی ها و بنی اسرائیل در دیانت توحید و تاسیس دولت پیشقدم بوده اند کشور چین مرکز چهارم تمدن که منابع نساجی، نقاشی، سنگ تراشی، رنگ سازی، کنده کاری، باروت سازی، موسیقی، ادبیات، و فلسفه مترقی بوده که فلاسفه، مورخین و سیاحین عمده داشت، مرکز پنجم تمدن فلات آریان و دو طرفه‌ء هندوکش شامل افغانستان و ایران کنونی است، که از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد صنایع دستی، مسکوکات، طب، نجوم، نساجی و فلزکاری، وجود داشته است، ششمین محور تمدن کشور هند است که یکنیم هزار سال قبل از میلاد قانون. حکمت، الهیات، فلسفه، نجوم، ریاضیات، هندسه، هیأت و غیره هفتمین مرکز تمدن اروپا و شبه جزیره‌ء یونان و ایتالیا بود که از یك هزار سال قبل میلاد کشور یونان اساس بزرگ برای علوم طب، فلسفه، نجوم، ریاضی، هندسه، هیأت و غیره گذاشتند و روم قدیم آنرا در قسمت از جهان نشر کردند، این تمدن ها که به اثر زحمت، کار و تجارب دوامدار کتله های بزرگ انسانی به میان می آمد وقتی

مانع سیر ترقی و تکامل می شد با دست توده ها منهدم و تمدن جدیدی جای آنرا می گرفت. منطقهء که اکنون افغانستان گفته میشود نقطهء تلاقی تمدن های گوناگون بوده مردم این منطقه با حفظ اساسات و خصوصیات تمدن آریائی با در نظر داشت موقعیت حساس جغرافیائی و جیوپولیتیکی خود متأثر از تمدن بین النهرین، یونان، روم قدیم، هند و چین بوده است، کتاب اویستا که توسط زردشت بلخی به میان آمده است و تخمین میشود که یك هزار سال قبل از میلاد عرض وجود کرده است سرود های ریگویدا کتاب برهنمان که در اول در افغانستان سروده شده است بعد در هند تدوین و تکامل یافته است از یکهزار و پنجصد سال ق م بوده است و کتاب تورات که یکنیم هزار سال قبل از میلاد در میان بنی اسرائیل مرجع دیانت و اعتقاد بود، که این دو کتاب از اویستا قدامت دارند زبان اویستائی در همین منطقهء افغانستان پیدا شد و قرن ها قبل از میلاد در همین جا از بین رفت اویستا از نظر جغرافیائی تنها افغانستان را با ولایات دور و پیش آن در شانزده قطعه زمین می شناسد مانند بخدی (بلخ!)، راغا (بدخشان) هیتومنتا (ارغنداب) هپته هندو (حوزه سند)، سغدیانه (ماؤرالنهر)، ستاگیدیا (هزاره جات)، در انگیانائ (سیستان)، پارتیا (خراسان)، هریو(هرات) هراویتی (هلمند) اراخوزیا (قندهار)، گندهارا(حوزهء سلفی دریای کابل یعنی جلال آباد و پشاور) و شاید هم کاپیسا، پکتیکا، و پاکتیس و کابورا (کابل)،اویستا مردم این منطقه را آریا و کشورشان را خاك آریا می نامند. اویستا از وقتی از این منطقه صحبت می کند که اینجا سکه و پول موجود نبوده داد و ستد توسط جنس مانند اسپ، گوسفند، شتر، گاو و غیره صورت میگرفت نمك را نمی شناسد خط و کتاب وجود ندارد اما شهرها، زراعت، مالداری، باغداری، صنایع دستی دارد آلات فلزی مستعمل است. بافنده گی و اسلحه سازی داشته، موسیقی، ورزش، رایج بود قدرت سیاسی بدست روحانی است در جامعه سه طبقه روحانی، نظامی و دهقان است از جمشید، گشتاسپ، کاوی نام میبرد که از پادشاهان بلخ و باختر قدیم بوده اند. از فلز یاد شده بطور مشخص آهن گفته نشده که معلوم است عصر حجر جدید یا عصر فلز برنج (برونز) بوده است بعد از دورهء که اویستا از آن پنجصد ق.م تسلط داشته است که زراعت، مالداری، صنایع، دستی و آبیاری در پیشرفت بوده است مردم سوارکار و چادرنشین بین رود جیحون و سیحون، در آسیای مرکزی اکثر باختر را که آباد بود مورد تاخت و تاراج قرار می دادند، در ایران قبائیل ماد در غرب و فارس ها در جنوب هنوز قادر به تشکیل دولت نشده بودند. در قرن ۷

قبل از میلاد گاهگاهی مورد هجوم دولت کشورکشای آشور قرار میگرفتند. از حملات صحرانشینان آسیای مرکزی ذکر می کند در منطقهء افغانستان امروزی دولت هخامنشی ها در یکهزار ق م تا پنجصد ق م دولت باختری را ضعیف کرده به شهزاده نشینی ها و ملوك الطوایفی تبدیل گردید در قرن ۷ ق م در ایران اول دولت ماد بعد هخامنشی ها تشکیل گردید دولت هخامنشی ها دولت بزرگ و جهانگیر مانند دولت آشور در آن وقت بود کوروش هفتمین پادشاه سلسله هخامنشی ها دولت مادها را در قرن شش ق.م از بین پردو دولت لیدی آسیای صغیر را که در دو قرن وجود وقوت داشت نیز از میان بر داشت متعاقب آن بلاد یونانی آسیای صغیر را نیز ضم مملکت ایران کرد دولت کلدهء جدید را مضمحل و منقرض نموده سر زمین بین النهرین را ضمیمه ایران ساخت و یهودیان اسیر را آزاد نمود بعد از سال ۵٤۵ ق م ۵۳۹ ق م با دولت باختری (افغانستان) جنگ کرد، ایالات کرمان، پارتیا، باختر، ستاگیدیا، سیستان و بلوچستان و گندهارا را تصرف کرد در کاپیسا جنگ های سخت نمود در یکی ازین جنگ های سخت در ۵۲۹ ق م در قرن چهارم ق م که یونانیها بالای داریوش سوم پادشاه هخامنشی ها حمله کرد دولت هخامنشی ها ضعیف شد بسوس را کشت و قوای او را هم شکست بعد سقوط دولت هخامنشی ها سلطه و غلبه اسکندر یونانی در منطقه آرین نشین آغاز گردید.

شاهنامه ها و داستانهای رزمی از چند هزار سال قبل حکایت می کند که پادشاه بلخ یما بود ضحاك سامی از بین النهرین آمد دولت او را سقوط داد و فریدون از بلخ بر خاست ضحاك را در بین النهرین سرکوب کرد که این تاریخ به هزاران سال قبل مربوط است اسناد باستانی بدست آمده در افغانستان زنده گی انسان را از نُه هزار تا بیست هزار قبل شان میدهد.

اسکندر و افغانستان

فلیپ مقدونی پادشاه یونان در ۳۳۸ ق م کشته شد بسرش اسکندر که جوان تندخو، دلیر، مبارز، قهرمان طلب به سن ۲۲ سالگی به تخت سلطنت نشست اسکندر از طرف پدر خود را به هرکولیس رب النوع قوت و از جانب مادر به آشیل قهرمان افسانوی یونان منسوب می دانست، اسکندر شاگرد فلیسوف مشهور ارسطو بود، او با سیزده هزار عسکر پیاده و چهار هزار سواره و چهل روزه آذوقه به مقصد جهانگیری و جهان کشائی به طرف شرق حرکت کرد او در طی سه جنگ در آسیای صغیر کنار خلیج اسکندر و کردستان کنونی ترکیه سپاه هخامنشی ها را شکست داد و ایران را اشغال کرد در ظرف

٤ سال آسیای صغیر، مصر و ایران را متصرف شد در سال ۳۳۰ ق م به قصد هندوستان به طرف باختر (افغانستان کنونی) مارش کرد بعد چهار سال از راه هرات، توس، قندهار کابل و بلخ به ماورالنهر رسید با گرفتن ۱۹ هزار عسکر تازه نفس از یونان که در مجموع یکصد هزار عسکر می شد هندوکش را برای بار دوم لیکن این مرتبه از شمال به جنوب عبور کرد. و از راه ولایات شرقی افغانستان در ۳۲۷ ق م به هندوستان لشکر کشید اسکندر و بطلیموس در شرق افغانستان مجروح شدند و سپاه او در جنگ ٤ ساله‌ء افغانستان خسته شده بودند به آنهم او توانست رود سند را عبور و در کنار دریای جهلم «پوروس» پادشاه پنجاب را مغلوب کرد تا کنار دریا بیاس رفت اردوی خسته او دیگر توان پیش رفتن را نداشت، اسکندر بر گشت و به مقصد یونان در حرکت شد از راه بلوچستان و ایران به بابل آمد در آنجا به عمر ۳۲ سالگی جهان کشای افسانوی این جهان را پدرود گفت و به آغوش تاریخ پیوست امپراطوری بزرگ او که از دریای سند تا ادریاتیك و از مصر تا قفقاز پهنا داشت بین جانشینان مقتدر او تقسیم شد. مقدونیه یونان به تصرف آنتی گونوس، مصر و مضافات آن در سلطه‌ء بطلیموس ، شام و ایران و افغانستان در تحت حکمروائی سیلوکوس قرار گرفت محدوده‌ء افغانستان امروزی شامل چهار والی نیشن بنام باختر و سغدیانه، کابلستان، هریو و سیستان، قندهار و بلوچستان بود. سیلوکوس در ۳۰۵ ق م از دریای سند عبور و به هند لشکر کشید در هند درین وقت سلطنت مقتدر به رهبری چندراگپتا موریا که سلطنت مکدهه هندی را سقوط داده و قسمتی از متصرفات یونانی را متصرف شده بود قدرت داشت گپتاموریا نخستین کسی است که دولت مقتدر و مرکزی هند را ساخت و سیلوکوس را از سواحل سند مجبور به عقب گرد نمود. ضمن موافقه باسیلوکوس در مقابل پنجصد فیل قباله‌ء تمام ایالات واقع در جنوب هندوکش را از او گرفت. با گرفتن نصف افغانستان کنونی راه برای بودایزم باز شد.

دولت یونانی باختری افغانستان

دیودوت اول که از طرف انتیوکوش دوم شاه ایران و شام به حیث والی باختر و سغدیانه مقرر شده بود در سال ۲۵۰ ق م استقلال یونانو باختری را اعلان کرد. ایوتیدم مقتدر ترین پادشاه سلسله‌ء یونان و باختری است دیودوت دوم جانشین او از ۲٤٥ ق م تا ۲۳۰ ق م با دولت جدید اشکانی یا تارتی ایران که در شمال مغربی افغانستان (خراسان کنونی) تشکیل و در ۲٤۹ ق م اعلان استقلال کرد ایوتیدم در (۲۲۷ ق م) هجوم

انتیوکوش سوم شامی را از افغانستان به مصالحه عقب زد و ولایات جنوب هندوکش را بدون جنگ از تسلط هند آزاد کرد در غرب تا ایالت توس پیش رفت مورخین فکر می کنند که در ۲۰٦ ق م کاشغرستان را نیز شاید فتح کرده باشد درین وقت بلوچستان را گرفت همدرین وقت شهر سازی، راه سازی، آبیاری، مالداری و پیشه وری کشف شد سکهء نقره و طلا ایوتیدم موجود است. دمیتریوس در ۲۰۰ تا ۱٦۰ ق م تا سند و پنجاب پیشرفت تکسلا را تصرف کرد مناندر سپه سالار دمتریوس هند شمالی را تا کنار گنگا تسخیر کرد حدود افغانستان از دشت های ایران تا گنگا از حوزهء سیحون و جیحون تا بحر هند بود. فشار اسکائی ها از داخل و حملات اشکانی ها از بیرون سبب شد هیلومکس پادشاه یونانو باختری در ۱۳۵ ق م از شمال هندوکش بخدی به جنوب هندوکش آمده کاپیسا را پایتخت گرفت این خاندان در اواخر قرن اول ق م با سلطنت یونانو باختری از اثر فشار پارتها و اسکائی ها منقرض گردیدند پارتها و اسکائی ها از آخر قرن اول (۷۵ میلادی) در سیستان و حوزهء سفلی سند حکومت هائی مستقل داشتند.

دولت کوشانی شاهان (٤۰ تا ۲۲۰م)

قبائل ستی در اصل در کاشغرستان (ترکستان چینی) سکونت داشتند همچنان در حوزهء سیحون شمال بحیره شمال بحیرهء خزر و شمال بحیرهء سیاه زیست میکردند از قرن ۷ تا ۳ ق م ازتیانشان تاارال گسترش یافتند. کوشانی ها یا یوچها شرقی ترین قبائیل ستی است که بین توسن هوانك وکی لین سکونت داشته و با هوانك نوهازدو خورد داشتند در اثر فشار هوانك نوها از حوزهء ایلی و تارم عبور کرده وارد حوزه بین النهرین سیحون و جیحون شدند. از فشار این ها اسکائی ها و تخارها از حوزهء سیحون و جیحون به افغانستان ریختند و تخارستان بنام شان شد. ایوچی ها جیحون راعبور باختر را اشغال کردند. سوار کاران آسیای مرکزی که هجوم شان بالای باختر ادامه داشت در هجوم قدیم تورانیان و درین زمان قبائیل ستی به افغانستان ریختند که یکی هم یوچی ها بود. این هجوم باهجرت ها بود مانند هجوم چنگیز مجرد نبود که آمد و رفت هجوم با هجرت در ساختار کشور و تشکیل دولت نقش اساسی داشت. یوچی ها که به شمال آمده بودند هر قبلیه از خود رئیس داشتند، رئیس کوشانی ها تمام قبائیل دیگر رازیر اداره و نفوذ خود قرار داد به این صورت دولت کوشانی به میان آمد اولین پادشاه مقتدر کوشانی

کجولا کدفزس است. که هندوکش راعبور درسال ٤٠ میلادی دولت کابلستان را با نفوذ پارتها (پهلواها) از بین برد در غرب تا ایالت پارتیه پیش رفت تشکیل دولت که اضافه تر از افغانستان کنونی بود تا سال ۷۸ میلادی انجام شد، یما کدفیزس دوم بعد پدر خود هند شمالی را اشغال کرد.

یماکدفیزس بخاطر گرفتن راه ابریشم بالای کاشغرستان حمله کرد. سپاه کوشانی را چینی ها در کاشغر شکست سخت داد. کوشانی ها مجبور به قبول باج و خراج شدند پادشاه مقتدر کوشانی افغانستان کنیشکا بین سال ۱۲۰ تا ۱٦۰ میلادی سلطنت کرد او پایتخت رااز شمال هندوکش به جنوب آن به منطقه بگرام انتقال داد پشاور پایتخت زمستانی کنیشکا بود، او دولت اشکانی، کاشغر، یار کند و ختن را فتح نمود حدود مملکت او از دریای گنگ و جیحون و تارم تا ایران بود. جانیشان کنیشکاء در زمین های گرم نرم و توانگر هند ناپدید شدند اسودوا پادشاه متأخر کوشانی بود که در هند از بین رفت که از ۱۸۲ تا ۲۲۰ میلادی قدرت داشت بعد او دولت کوشانی به امارات تجزیه شد که بزرگترین آن دولت کابلستان بود که از کاپیسا تا سواحل سند سلطه داشت.

کوشانیهای کوچک (کیداری ها):

این وقت هانها در چین و گپتاها در هند به قدرت رسیده بقایای کوشانی را از بین برد. از باعث حملات سوارکاران آسیای مرکزی به باختر کوشانی کوچك به جنوب هندوکش خود را کشیدند رئیس شان بنام کیدارا دولت کوشانی های کوچك را از کاپیسا تا سواحل سند تشکیل کرد که بنام کیداری ها معروف شد که تا ظهور یفتلی ها برای یکصد سال حکومت کردند.

هیا طله (یفتلی ها):

در اصل از قبائیل ستی بوده در اوائیل قرن پنجم میلادی جیحون را عبور وارد شمال افغانستان شدند در ٤۲۵ میلادی در تخارستان دولت ساختند، قبیلهء مشهور آن زاولی که زابل و زابلستان را ساختند پادشاه اول یفتلی افتایلتو و بعد مهر پور اند یفتلی ها در جنگ مرو از بهرام گورساسانی شکست خوردند،اما در نیمهء دوم قرن پنجم یزدگرد ساسانی را در حوزهء مرغاب شکستند مقتدرترین پادشاه یفتلی اخنشور است در حدود ٤٦۰ میلادی به قدرت رسید، سپاه ایران راتباه و شهنشاه فیروز ساسانی را اسیر گرفت که با قبول باج وگروگان ماندن پسرش بنام قباد رها شد در ٤۸۰ میلادی بار دیگر حمله

کرد بعد شکست فیروز در میدان جنگ کشته شد. بلاش برادر فیروز به تخت نشست، اخنشور قباد را که خواهرش زن اخنشور بود با سپاه امدادی به تخت ایران شاند. بعد ولایات جنوب هندوکش را ازکیداری ها گرفت. آنها به شرق افغانستان فراری شدند. بعد مرگ اخنشور پادشاه دیگر یفتلی تورامانا به هندوستان حمله کرد. دولت گپتا های هند را مغلوب کرد بعد ها مهراکولا گپتاهای هند را شکست داده هند را تجزیه نمود. هندی ها بالای مهراکولا حمله نموده او را به طرف سند و کشمیر عقب زدند. امارت کوچك یفتلی ها تا سال ٥٦٦ میلادی در افغانستان باقی ماند. ترك های آسیای مرکزی و ساسانی ها متحدانه دولت های محلی یفتلی ها را در شمال و غرب افغانستان کنونی بشکستند در ٥٦٦ میلادی اراضی چپ جیحون را انوشیروان ساسانی اشغال کرد. بعد ترکها بدخشان تامیمنه را از ساسانی ها گرفتند و حکومت ترکی در شمال افغانستان در ۳۰ امارت که مرکز آنها قندوز و عنوان تگین شاهی داشت بر قرار بود.

لشکر کشی مسلمانان عرب به افغانستان:

در سال ٦٧٠ میلادی (٤٩ هجری شمسی) پنجاه هزار نفر عسکر مسلمانان عرب به شکل خانه کوچ به قیادت ربیع بن زیاد وارد مناطق جنوب غرب افغانستان امروزی شد تا بلخ پیش آمده سکونت پذیر شدند. قتیبه درسال ٨٦ هـ ش «سپهبد» شاه محلی بلخ را مغلوب و بلخ را فتح کرد. در ١١٦ هـ ش مردم بلخ بصورت کل اسلام را پذیرفتند.

مرکز نظامی مسلمانان کوفه بود از آنجا به سه استقامت یکی مرو ونیشاپور و مرغاب دوم از بلوچستان و مکران و سند و سوم از سیستان به طرف سر زمین های موجوده افغانستان مارش کردند در سال ٤٦ هـ ش ربیع حارثی حاکم مسلمان اموی سیستان با رتبیل پادشاه کابلستان مواجه شد.

در ٥٠ هـ ش عباد سر لشکر مسلمان عرب از سیستان به طرف کابل حرکت کرد. رتبیل شاه در قندهار او را متوقف ساخت. در سال (٦٠) هـ ش یزید سر لشکر مسلمان کشته و بوعبیده اسیر شد در ٤١ هجری شمسی عبدالعزیز والی مسلمان سیستان از سپاه کابل شکست خورد در ٧٠ هجری شمسی حاکم مسلمان سیستان در نزدیك بست مغلوب کابلشاه گردید در ٧٦ هـ ش حجاج والی عراق سر لشکر عبیدالله را حاکم سیستان مقرر و مامور فتح کابل کرد. که از کابلشاه شکست خورد. در ٧٩ ش لشکر ١٢٠٠٠ نفری

بنام جیش الطواویس به سرکرده گی عبدالرحمن بن اشعث با دو میلون درهم مخارج حرکت کرد رتبیل شاه از بست قبول خراج کرد عبدالرحمن رد کرد. رتبیل شاه به کابل عقب نشست از باعث زمستان عبدالرحمن به کُندی و آهسته گی حرکت میکرد حجاج برآشفت عبدالرحمن با حجاج در جنگ شد بعد شکست به کابلشاه پناهنده شد در ۸۲ ش در کابل مرد یا کشته شد سرش نزد حجاج فرستاده شد قتیبه برادر خود را با لشکر سوق کرد رتبیل با پرداخت هشتصدهزار درهم خراج او را متوقف ساخت بعد دو میلون درهم خراج به قتیبه فرستاد تا ۲۳ سال دیگر مصالحه بود. اصفح شیبانی حاکم عربی مسلمان سیستان در ۱۰٤ ش در جنگ کابل شکست خورد در استقامت دوم یعنی بلوچستان مسلمانان مکران را در سال ۳۸ ش و قصدار در سال ۵۹ هـ ش فتح کرد و مسلمانان که از بحرین در ۱٤ هجری به بندر دبیل رسیده بودند در ۹۰ هجری حجاج سر لشکر بنام محمد بن قاسم ثقفی جوان ۱۸ ساله را با شش هزار عسکر و شش هزار جمازه سوار و سه هزار اشتر بارکش از راه شیراز و مکران و دیگر لوازمات و تجهیزات را توسط جهازهائی بحری فرستاد بعد نه روز جنگ بندرگاه دبیل را فتح کرده بعد فتح سند تا ملتان پیش رفت.

قیام ابومسلم خراسانی در افغانستان:

ابومسلم خراسانی در قریهء سفید نج «سفید دژ» شهر انبار (سرپل کنونی) در ۹۹ هجری متولد شد. در ۱۸ سالکی به عسکریت و سیاست داخل و به دربار عباسی راه یافت بعد که شخص مقتدری شد خلاف سلطه اموی ها به طرفداری عباسیان در خراسان قیام و اعلان استقلال کرد در یوم ٤ شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۷ ق مطابق ۱۳۳ ش به حیله و فریب در دعوت مهمانی توسط خلیفه منصور عباسی کشته شد اینکه به چه ترتیب نعش او به خراسان انتقال یافته برایم معلوم نشد اما مرقد او در ولایت لوگر ولسوالی برکی برک در منطقهء چلوزائی زیارت گاه خاص وعام است. که گنبد بلند گلی دارای طاق ها و رواق ها در دو قسمت بیرونی دهلیز و داخلی که مرقد او است ساخته شده و یك قبر بزرگ به طول قریب ٤ متر عرض ۲ متر ارتفاع یکنیم متر داخل کنبد است به ابومسلم پهلوان شهرت یافته است در جوار مقبره یك در بند حویلی برای متولی زیارت ساخته شده که متولی زیارت بر علاوهء خدمات مقبره هرروز جمعه صبح وقت قبل از طلوع آفتاب برای مدت نیم ساعت نقارهء را میکوبد که صدای آن در در تابستان دو کیلو متر در زمستان تا چهار کیلومتر می رسد و این معمول از صدها سال ادامه دارد. عوام الناس

میگویند نقاره به خاطری کوبیده میشود که از برجی که بر فراز یك شاخهء از کوهی موسوم به خشك کوه قرار دارد دیو بیرون نشود و بداند ابومسلم زنده است و این برج که شکل یك موضع جنگی یا نقطهء ترصد را دارد بنام برجك دیو معروف است اما چون دیو وجود حقیقی ندارد بلکه یك موجود فرضی خیالی است که در افسانه های کهن از آن یاد شده است بنابران میتوان گفت این نقاره زدن همان رسم سر لشکری و اعلان استقلال و آزادی خواهی شاید بوده باشد که ابومسلم آنرا آغاز کرده بود و به صورت عنعنه باقی مانده است.

در پهلوی گنبد مقبرهء ابومسلم یك صفه بزرگ و یك باغچه پنجه چنار در مساحت قریب دو جریب زمین است که متعلق به زیارت ابومسلم میباشد و یك چاه آب که متصل صفه است و به اطراف شرقی و شمالی مقبره یك گورستان بزرگ به مساحت تخمین دوازده جریب زمین قرار دارد و سرك که چلوزائی را به پل جوگی و برکی راجان وصل میکند، از پیش روی دروازهء مقبره بطور شرق و غرب عبور میکند بهر صورت کابلستان قریب دو قرن برابر لشکر مسلمانان عرب مقاومت کرد در بلخ، هرات و سیستان حاکمیت مستقیم مسلمانان عرب نژاد هفتاد سال ادامه پیدا کرد. که بغاوت مرد زردشتی بنام سندباد از قریهء هروانهء غرب هرات در ۱۳۸ هـ.ش در ۱٤٥ هـ.ش قیام استاد سیس بادغیس و حریش سیستانی در ۱٤٦ هـ.ش قیام های آزرویه در هرات و سیستان و شخص بنام مرزبان زردشتی ومحمد بن شداد سر برافراشتند و در ۱٥٤ هـ.ش حکیم بن عطا بادغیسی قیام کردند که همه این قیام ها توسط قوت نظامی مرکز خلافت سرکوب شدند در ۱۷۳ و ۱۷٦ هـ.ش مسلمانان به سرلشکری یزید بن جریر و عیسی به کابلستان حمله کرند که موفقیت نیافتند در ۳٥۸ هـ.ش حمزهء سیستانی قیام واعلان استقلال کرد که نا کام ساخته شد تا بلاخره طاهر فوشنجی که خلافت را از امین پسر هارون الرشید خلیفهء عباسی برای مامون الرشید پسر دیگر هارون الرشید گرفت و خود به پاداش این خدمت از طرف مامون به سپه سالاری اردو و ولایت خراسان سر فراز گردید که در سال ۲۰۰ ش اعلان استقلال و سلطنت را در خراسان کرد. که اساس خاندان طاهریان را گذاشت.

سلطنت طاهریان از ۲۰۰ ش تا ۲٥۱ هـ.ش

طاهر بن حسین فوشنجی در قرن ۸ میلادی یعنی قرن ۲ هجری ش در فوشنج (زنده

جان کنونی) متولد شد پایتخت طاهریان شهر نیشاپور بود بعد طاهر پسر او طلحه بن طاهر در ۲۰۱ ش و علی بن طاهر در ۲۰۷ش و در سال ۲۰۸ ش عبدالله بن طاهر و بعد از و طاهر دوم بن عبداله در ۲۲۳ ش به سلطنت رسید و بعد او پسرش محمد بن طاهر دوم از ۲٤۰ ش تا اخیر ۲۵۱ ش پادشاهی کرد. بعد قدرت به صفایان رسید.

صفاریان از ۲۵۱ تا ۲۸۹ هـ.ش

بنیانگذران این سلسله یعقوب لیث صفاری از قریهء قرنین سیستان، شاگرد مسگر در زرنج بعد شامل دستهء عیاران شد از باج گیری و راه گیری مقدار پولی که بدست می آورد بالای دستهء خود توزیع می کرد سبب نفوذ و نفوس و قوت او شد. صالح حاکم مطوعه را در جنگ احمد بن طاهر کمك کرد. که حکومت بُست از یعقوب شد. صالح را مضطرب و در هم نصر را امیر سیستان و خود را سپه سالار اعلان کرد در ۲۳۹ ش نصر را خلع و خود حاکم سیستان شد در ۲٤۱ شاه کابلستان و صالح مطوعه را در قندهار شکست که کابلشاه کشته شد و صالح اسیر و زندانی و در زندان مرد یعقوب خوارج را شکست و عمار سر کردهء خوارج را به دروازهء زرنج آویخت و صالح بن حجر طرفدار کابلشاه را در بست شکست داد هرات و فوشنج را از طاهریان گرفت. در ۲٤٦ شیراز را فتح و در ۲۵۰ ش پسر کابلشاه را در جنگ زابلستان اسیر گرفت و کابلشاه را که دومین نفر سلسله برهمن شاهی شیوائی مذهب بود در کابل شکست داد کابلشاه پایتخت کابل قدیم را از کنار دریای لوگر به گردیز بعد به کنار دریای اتك منتقل ساخت.

یعقوب بعد فتح کابل از راه بامیان پیش رفت بلخ را از بوالعباس و در ۲۵۱ ش نیشاپور مرکز طاهریان را گرفت. امیرمحلی ابو منصور افلغ را تابع در ۲۳۵ ش محمد بن واصل والی ایران را مغلوب در ۲۵٤ ش در جنگ مقابل خلافت بغداد در نزدیك قصر شرین از قوهء عباسیان شکست خورد سپاه بغداد آب دجله را به عسکر گاه یعقوب باز کرده بود.

یعقوب بلاخره در ۲۵۷ ش بی همه چیز از جهان رفت. او اولین پادشاه اسلامی بود که مرکز خلافت بغداد نام او را در پهلوی نام خلیفه در خطبه ذکر میکرد. بعد مرگ یعقوب برادرش عمر لیث به تخت نشست.

منصور خلیفهء بغداد منشور ایران و هند و عنوان شحنه گی بغداد و ولایت حرمین داد در مقابل عمر لیث بیست میلون درهم به خلیفه حق المقاطعه میداد زمانی آنرا معطل

نمود خلیفه موفق عمر را در خطبه ها لعن و طعن گفت و سپاه بغداد عمر را مغلوب و ایران را تصرف کردند لشکرکشی عمر در ۲٦٦ ش به ایران نتیجهء نداشت بغداد که درگیر مصر بود طور موقت حق المقاطعه را نصف کرد (ده میلون) بعد رفع نزاع دوباره آنرا بحال اول کرد و به ایران لشکر فرستاد که در سال ۲۵۸ ش در منطقه اصطخر از عمر شکست خوردند حق المقاطعه دیگر از بین رفت این وقت سپاه صفاری قدرت حکمو سومین پادشاه برهمنی کابلستان را در لوگر شکست داد و معبد بودائی سگاوند (سجاوند) را تخریب اضام و بت های آن غنیت شد در ۲۷٦ ش امیراسمعیل سامانی

عمرلیث را مغلوب و خودش را اسیر و در ۲۷۹ ش او را به بغداد فرستاد در زندان بغداد بعد مرگ موفق او را کشتند بعد او طاهر بن عمر صفاری پادشاه شد و ایران را اشغال کرد. نسبت حملات و اختلافات در ۲۸٦ به والی ایران خود پناه برد در سیستان در ۲۸۸ ش شیث بن علی بن لیث پادشاه شد در لشکرکشی به ایران والی ایران را شکست داد با مداخله قوای بغداد شیث اسیر شد و در زرنج محمد بن علی بن لیث پادشاه شد بغداد منشور افغانستان را از کیسهء خلیفه به سامانیان بخشید در ۲۸۹ ش امیر سامانی وارد سیستان و محمد در رخد اسیر سامانیان و معدل برادر محمد شهر زرنج پایتخت صفاریان را به امیر احمد سامانی تسلیم کرد و سلسله صفاری ختم شد.

افغانستان و سامانیان

خاندان زردشت بلخ بوده که سامان خدا موسس این سلسله و حاکم بلخ با اسد والی عربی خراسان دوست شد. دین اسلام را پذیرفت نام پسر خود را اسد گذاشت پسران اسد نوح سامانی در سمرقند، احمد در فرغانه و الیاس در هرات حاکم بودند. ابراهیم بن الیاس به سپه سالاری طاهریان رسید. احمد در ۲۳۵ هـ.ش فوت و نصر حکومت سمرقند را گرفت و اساس سلطنت سامانی را گذاشت و طراز را فتح در ۲۸۰ ش گرگان، طبرستان و ریٔ را گرفت در ۲۸٦ هـ.ش وفات کرد پسرش امیر احمد سامانی در ۲۸۹ هـ.ش سیستان و بست را از صفاریان گرفت. در ۲۹۳ هـ.ش توسط غلامان دربار کشته شد پسرش نصر بن احمد سامانی پادشاه و سپاه سامانی تا غزنی و قندهار رسیدند بعد مرگ نصر در ۳۲۰ هـ.ش نوح بن نصر پادشاه که در ۳۳۲ هـ.ش مرد پسرش عبدالملك پادشاه و محمد بلعمی وزیر بود. الپتگین غلام ترکی زبان دربار سامانی عضو گارد شاهی در ۳۳۸ هـ.ش به سپه سالاری رسید. عبدالملك در ۳۳۹ هـ.ش وفات کرد .منصور بن عبدالملك پادشاه شد. الپتگین طرفدار پادشاهی نصر بن عبدالملك بود.

امیر منصور سامان در ۳٤۰ هـ.ش سپاه به سرکوبی الپتگین به اطراف بلخ فرستاد که از دست الپتگین در تاشقرغان (خلم) شکست خوردند الپتگین خود را به غزنی کشید و غزنی را از ابوبکر لاویك حاکم آنجا در ۳٤۱ هـ.ش گرفت و اساس حکومت غزنوی ها را گذاشت.

غزنویان ۹۶۲ - ۱۱٤۸ میلادی (۳٤۱- ۵۲۷ هـ.ش)

الپتگین در ۳٤۳ ش مرد ابراهیم به جایش نشست بعد تر حکومت بدست بلکاتگین و پریتگین افتاد دایرهء حکومت محدود به غزني بود. در ۳۵٦ هـ.ش سبکتگین جدید الاسلام افسر و داماد الپیتگین به حکومت رسید. که موسس سلطنت غزنویان است بنام امیر خراسان اعلان سلطنت کرد بست را از بای توز گرفت و ابوالفتح بستی را به دبیری مقرر کرد قصدار را گرفت و در ۳٦۵هـ.ش بعد شکست برهمن شاهان لغمان را گرفت در ۳۷۲ هـ.ش بخارا و بعد ترنیشاپور را گرفت در شمال افغانستان سیمجور را کشت و فایق را فراری کرد. دولت او از بلخ تا سواحل سند و از هرات و نیشاپور تا بست و بلوچستان وسعت داشت در ۳۷٦ هـ.ش سبکتگین مرد سلطان محمود غزنوی پسر او به عمر ۲۷ سالگی در نیشابور و اسمعیل برادرش در بلخ اعلان سلطنت کردند محمود اسمعیل را در جنگ غزنی شکست داد و اسیر گرفته در جوزجان محبوس کرد. محمود سپاه سامانی را در مرو مغلوب ، توس و غرجستان را فتح و سیستان را در ۳۸۱ هـ.ش گرفت در ۳۸۹ غور و در ۳۹۰ هـ.ش قصدار در ۳۹٦ هـ.ش خوارزم را گرفت. محمود با پنجاه هزار عسکر خود ایلك خان را که در سال ۳۸٤ ش تجاوز کرده بود در بلخ شکست داد در ٤۰۳ هـ.ش از جیحون عبور با قدرخان ایلك خانی قرار داد عدم تجاوز منعقد کرد. در ۳۸۰ هـ.ش برهمن شاه را در ویهند شکست و پشاور را مرکز عسکری گرفت در ۳۸٤ هـ.ش حکومت اسمعیلیه ملتان را سقوط داد در ۳۸٦ هـ.ش به پنجاب حمله کرد در ۳۹۳ هـ.ش تانیسر در ۳۹٤ هـ.ش کشمیر در ۳۹٦ هـ.ش قنوج را فتح و در ٤۰٤ هـ.ش برهمن شاه را با مرکزش در کنار چپ ستلج از بین برد گوالیار و کالنجر را در ٤۰۰ هـ.ش و سومنات را در ٤۰۲ هـ.ش فتح کرد و بت ها را بشکست افتخار و لقب بت شکن را حاصل نمود در ٤۰۲ هـ.ش مکران اظهار اطاعت کرد. همدان و اصفهان را در ٤۰۷ هـ.ش از مجدوالدوله دیلمی گرفت قلمرو غزنوی از قزوین ایران تا ستلبح در هندوستان شمالی و از خوارزم تا بحیرهء عرب وسعت یافت در ٤۰۹ هـ.ش به عمر ۵۹

سالگی وفات یافت در تمام قلمرو محمود غزنوی زبان دري رایج گردیده بود در دوران او شهر غزنی لقب عروس البلاد حاصل کرد چهار صد شاعر دری زبان به دربار او جمع بودند بعد وفات محمود پسرش محمد از جوزجان به غزنی آمد اعلان سلطنت کرد.
درباریان محمد را محبوس و مسعود را دعوت کردند مسعود از اصفهان به راه نیشاپور، هرات و بلخ به غزنه آمد برادر محبوس را کور کرد. خلیفهء بغداد منشور تمام آسیاي وسطی را به مسعود فرستاد مسعود دوبار به هندوستان لشکر کشید. او شخصی تجمل پسند، قوی البنیه، دلیر، خود خواه و بدگمان بود قلعهء سر ستی و کانسی را در هند گرفت. قوت بدنی او به اندازه بود که ۲۷ پیمانه شراب میخورد به آنهم به وضع خود حاکم بوده فوری وضو کرده نماز میخواند تخت طلائی او به میلون ها درهم در سه سال جور شد. در صرف از پول خزانه دست کلان و بازداشت در عروسی شهزاده مردان شاه ده میلون درهم جهیزیه به عروس داد. چهار هزار غلام بچهء کمر بند طلائی داشت . اسپان یدکي او یراق مرصع به جواهر و طلا داشت. هنگام حرکت کردن هشتاد اسپ سوار تشریفاتی به پیش روی و پهلوی او میرفت باری به ابونعیم ندیم یك میلون درهم به عنصری شاعر هزار دینار به دیگر شعرا هر کدام بیست هزار درهم به مطربان سی هزار درهم عطیه داد عطایای او از پنجصد دینار و یا دو هزار درهم کم نبود. او برای فیل یکصد محوطه در غزنی و یکهزار ششصد عدد فیل در کابل داشت ترکمنها باده هزار اسپ سوار سبك بار که صرف قمچین بدست داشتند دوبار مسعود را شکست دادند ترکمنها در ٤۱۷ هـ.ش در نیشاپور بنام طغرل بیگ خطبه خواندند جنگ سوم در سرخس و چهارم در راه مرو بین مسعود و ترکمانان واقع شد مسعود به غزنی آمده راه هند در پیش گرفت. سپاه در عرض راه او را خلع و خزائین را تاراج کردند و امیر محمد نابینا را به تخت نشاندند امیر محمد در زندان سجاوند از طرف مسعود زندانی بود. امیرمحمد قدرت را به پسر نیمه دیوانه اش امیر احمد داد. اولین کار امیراحمد قتل مسعود بود.
مودود بن مسعود از بلخ آمد با کاکا و پسر کاکا در بین راه جلال آباد و پشاور جنگ کرد. محمد و احمد را با خانواده کُشت و به غزنی آمد به تخت نشست و در ٤۲۲ هـ.ش سلجوقی ها به بست حمله کردند و پنجاب شورش نمود مودود در ٤۲۸ هـ.ش وفات کرد امیر عبدالرشید بن محمود پادشاه شد طغرل یکی از افسران عبدالرشید را کشت بعد طغرل نیز کشته شد.

فرخزاد در ٤۳۱ هـ.ش مرد و ابراهیم پادشاه شد توسط معاهدهء مناطق از دست

داده، بلغ، مرو، هرات و نیشاپور را طور رسمی به داود سلجوقی تسلیم کرد در ٤٥١ ش در جنگ تخارستان شکست خورد به طرف هند رفت دو یا سه قلعه، عسکری را بگرفت بعد در ٤٦٧ ش مُرد. چهل دختر و سی و شش پسر داشت از جمله امیر مسعود سوم تا سال ٤٩٣ ش پادشاهی کرد. ارسلان شاه جانشین مسعود سوم خاندان خود را تباه کرد. برادر اندرش بهرام که خواهر زاده سنجر سلجوقی بود به کمك و اشتراك سنجر در ٤٦٩ ش ارسلان شاه را در غزنی بشکست. بهرام به تخت غزنی تکیه کرد. بهرام یکی از سرکردگان غور را در غزنی کشت سیف الدین غوری برادر قطب الدین بهرام شاه را از غزنی به هند فراری ساخت. زمستان که راه غزنی و غور مسدود بود بهرام آمد سیف الدین را کشت و خود به تخت نشست.

علاء الدین حسین غوری به انتقام گرفتن به غزنی لشکر کشید در ٥٢٧ هـ.ش بهرام شاه را مغلوب و بهرام در ٥٣٠ هـ.ش در آوره گی مرد علاالدین شهر غزنی را بعد قتل عام آتش زد و به خاکستر مبدل ساخت بعد این کار به جهانسوز معروف شد. بعد خسروشاه به غزنی آمد پادشاه شد. قرغزها سلطان سنجر سلجوقی را مغلوب و به غزنی آمد خسروشاه را به لاهور فرار دادند.

خسرو و پسرش خسرو ملك تا سال ٥٨٠ هـ.ش در لاهور حکومت کردند. غیاث الدین غوری غـــزها را از غزنی و غـــزنویان را از لاهور دور کرد، بقایای غزنویان خاتمه یافت.

افغانستان و سلجوقی ها

سلجوقی ها در شمال مغرب افغانستان و خراسان به قدرت رسیدند در ٤١٧ ش نیشاپور و در ٤٢٣ ش غزنی در ٤٤١ ش بغداد و شامات را گرفتند وحدت سیاسی ایران را بعد ساسانیان تأمین و خلیفه، عباسی دختری به او داد و امپراطور روم شرقی تحفه، فرستاد طغرل در ٤٤٢ ش وفات کرد پسرش آلپ ارسلان پادشاه شدو رومانوس، دیوجانوس امپراطوری روم شرقی را در ارمنستان در ٤٤٢ ش مغلوب کردو دخترش را برای ملك شاه پسر خود گرفت در ٤٥١ ش در ماؤرالنهر بدست یوسف قلعه دار کشته شد. پسرش ملك شاه پادشاه شد ماؤرالنهر فتح بعد مرگ او وترور خواجه نظام الملك طوسی توسط اسمعلیه های حسن صباح که در قلعه، الموت بودند در ٤٧١ ش سلطنت سلجوقی ها دچار هرج و مرج شد سلطان سنجر در ٤٩٦ ش مرو را مرکز گرفت و شمال افغانستان را تصرف کرد در ٥٣١ بعد شکست با ملکه خود بدست ترکان غز اسیر شد

بعد ٤ سال از حبس فرار کرد در ٥٣٦هـ.ش بعد چهل سال سلطنت وفات نمود سلجوقی ها چهار صد هزار اردو داشتند.

سلطنت غوریان:

ماهویه سوری زمامدار مرو در قرن هفتم یزد گرد ساسانی را کُشت با مسلمانان عرب داخل تماس و مسلمان شد. اولین نفر از امرای محلی غور در زمان اسلام امیر فولاد شنسی است. امیر سوری نفر سوم خاندان است محمود غزنوی بوعلی پسر امیر محمد سوری را عوض پدرش حکمران محلی غور تعین کرد. بعد عباس برادر زادهء او به قدرت رسید سلطان ابراهیم غزنوی او را خلع حکومت را به محمد بن عباس سوری داد بعد ها قطب الدین حسینی جانشین او گردید که در شورش داخلی غور کشته شد عزیزالدین پسر قطب الدین به قدرت رسید و غور را بین هفت پسر خود تقسیم کرد. قطب الدین محمد جانشین عزیز الدین به عنوان ملك الجبال شهر فیروزکوه را عوض مرکز قدیم (ورساد) پایگاه خود انتخاب کرد که در غزنی توسط بهرام شاه کشته شد او نسبت اختلافات خانواده گی به دربار بهرام شاه پناهنده شده بود. سیف الدین سوری برادر قطب الدین با لشکر غوری ها به غزنی حمله کرد بهرام شاه به‌هند فرار کرد. زمستان که راه غور و غزنی مسدود بود بهرام آمد غزنی را گرفت سیف الدین را با وزیرش مجدالدین اعدام کرد. بهاء الدین سام بن حسین جانشین سیف الدین در لشکر کشی انتقامی در راه غزنین مرد. جایش را علا الدین حسین بن حسین بن سام غوری گرفت که موسس سلطنت غوری گفته میشود. او دارای خصلت های متضاد بود او عیاش اما جنگجوی، تحصیل کرده و ادیب اما قسی القلب، دلیر و متکبرولی چرب زبان و فریب کار او در سه جنگ انتقامی داور، تکین آباد و غزنین در ٥٢٧ هـ.ش بهرام شاه غزنوی را بشکست و غزنی را آتش زد ویران کرد و مردان را کشت و زنان و اطفال را اسیر گرفت.

شهر و خانه ها را غارت کرد اجساد سلاطین غزنوی را به استثنائی محمود، مسعود و ابراهیم بیرون کردو سوختاند و بر خرابه های غزنی یك هفته جشن و سرور و عیاشي بر پا کرد بست را نیز ویران نمود. و چندین نفر روحانی اسیر غزنی را کشت با خون آن خاکی را که از غزني در توبره آورده بود مخلوط کرد در کوه های فیروز کوه مناره ها ساخت او از سلطان سنجر شکست خورد اما با چرب زبانی خود را خلاص کرد. علاءالدین به جهان سوز معروف شد بامیان، تخارستان، گرم سیر، زمین داور، بست، مرغاب غرجستان، و تولك را تصرف کرد بعد مرگ او سیف الدین محمد در

۵۳٤ ش به قدرت رسید. و پیروان اسمعلیه را در همه جا اعدام کرد در ۵٤۱ هـ.ش به عزم غرجستان و مرغاب حرکت کرد و توسط سر نیزه ابوالعباس شیش سپه سالار خود از پشت سر کشته شد. غیاث الدین و شهاب الدین که هفت سال را در زندان کاکای خود جهانسوز سپری کرد. و توسط سیف الدین رها شده بود. سپه سالار به غیاث الدین بیعت کرد. و پادشاه شد شهاب الدین قوماندان گارد محافظ شاه بعد تر سپه سالارشد در ۵۵٤ ش مرو را گرفت غرجستان تخارستان سیستان ، مکران، گرگان، کابلستان و گردیز تابع غور شد در ۵۵۷ ش ملتان در ۵۵۸ هـ.ش پشـــاور در ۵٦۰هـ.ش لاهور در ۵۷۵ هـ.ش پنجاب را تصرف کردند سپه سالار شهاب الدین در ۵۸۰ با یکصدوبیست هزار عسکر خود سه صدهزار عسکر پتـهورالی و گـاندی رای دهلی را شکست داد ، اجمیر، سوالك، هانسی و سرستی را بگرفت در ۵۷۱ ش بنارس و در ۵۷٤ ش تا نزدیك آگر ه سوقیات نمود سلطان غیاث الدین بعد از ٤۳ سال سلطنت در ۵۸۰ ش به عمر ٦۳ سالگی در هرات فوت کرد برادرش شهاب الدین به تخت نشست و شور شیان پنجاب را شکست داد در باز گشت از پنجاب در کنارهء دریای جهلم یا نیـلاب از دست فدائیـان شورشیان در ۵۸٤ هـ.ش کشته شد جسدش را از راه کرمان (کُرم) به غزنی آورده شد و مدفون گردید محمود بن غیاث الدین به تخت نشست در سال ۵۹۱ هـ.ش افراد علیشاه خوارزمی از کوه مشرف بر قصر دوزدانه فرود آمدند پادشاه مست و مدهوش را در شب کشتند. پسرش شهاب الدین سام چهارده ساله پادشاه شد اول کارش حبس خاندان شاهي و اعدام پنج نفر اتباع علیشاه و قاتلین پدر بود. علاء الدین اتسز حسین غوری به کمك سلطان محمد خوارزم شاه فیروز کوه را متصرف شد محمود را با خانواده محبوس کرد.

اتسز پسر جهانسوز بود در ۵۹۳ هـ.ش تاج الدین یلدز حاکم غزنی به فیروز کوه سپاه فرستاد اتسز کشته شد حکومت غور به علاء الدین محمد بن ابوعلی کاکا زادهء غیـاث الدین غوری داده شد که او در ۵۹۳ هـ.ش غور را بدون جنگ به خوارزم شاه تحفه داد.

افغانستان و خوارم شاهیان:

خوارزم در انتهای شمال مغربی افغانستان در قرون اولي اسلامی دارائی حکومت محلی بنام آل عراق بود بعد جای آنرا آل مامون گرفت که یکی از آنها ابوالعباس مامون

بن مامون بن محمد مرد علم پرور که سینا ، ابوریحان، سهیل و ابوالخیر به دربار او بودند بعد سلجوقی ها به این ولایت تسلط یافتند در عهد ملك شاه سلجوقی در ٤٥١ ش تا ٤٧١ ش مرد ترکی زبان از اهل غرجستان بنام انوشتگین غرجه جز درباریان ملك شاه به عنوان شحنهء خوارزم بود محمد پسر انوشتگین در عهد سنجر سلجوقی والی خوارزم مقرر شد پسر او اتسز استقلال خوارزم را در ٥١٩ ش اعلان کرد که مغلوب سنجر شد. ایل ارسلان پسر اتسز از ٥٣٥ ش تا ٥٤١ هـ.ش سلطنت کرد. سلطان شاه بعد مرگ پدر به تخت نشست. علاء الدین تکش از ٥٧١ تا ٥٧٨ هـ.ش و سلطان علاء الدین محمد بن تکش که قوی ترین پادشاه خوارزم شاهی است از ٥٧٨ هـ.ش تـــا ٥٩٨ ش سلطنت کرد. دولت غوری، ترکی سمرقند و فراختائی کاشغرستان را تصرف و شهنشاهی بزرگ تشکیل کرد. در سوقیات به طرف بغداد زمستان سرد عساکر او را در همدان زیاد تلف کرد. به ماورالنهر بر گشت در فکر تصرف چین بود اما چنگیز به سر راه او در مغولستان بود.

چنگیزخان که قصد تجارت با خوارزم شاه داشت تجاران مغولی با کاروان اموال خود به قلمرو خوارزم شاه داخل شدند افسران خوارزم شاه کاروان تجار مغولی را غارت و تجاران را کشتند و هیأتی که جهت بررسی موضوع به دربار سلطان محمد خوارزم شاه آمد هیأت را نیز کشتند چنگیز به غیض و غضب شد در ٥٩٧ ش به خوارزم لشکر کشید سلطان محمد خوارزم شاه از نیشاپور به سمرقند و از راه بخارا به طرف آمو آمد محمدشاه با اردوی چهارصدهزار نفری خود شهر به شهر عقب نشست. جلال الدین پسر شاه و افسران دیگر دفاع قدم به قدم را پیشنهاد کردند شاه قبول نکرد اردو را بنام دفاع از شهرها به ولایات تقسیم کرد. و امر انتقال خانواده، خود را به ایران صادر کرد. جلال الدین پیشنهاد کرد که اردو به او سپرده شود جلو هجوم دشمن را می گیرد شاه رد کرد.

جلال الدین به یك عده افرادیکه داشت جنگ کرده به پروان، غزنی، جلال آباد رفت و سند را عبور کرد بعد از راه هند به ایران رفت مازندران را گرفت در ٦٠٩ هـ.ش اوکتای پسر چنگیز جلال الدین را در جنگ آخری ایران مغلوب کرد جلال الدین به کردستان فرار کرد و نا پدید شد باید گفت شهر اورگنج پایتخت خوارزم شاهیان بود.

افغانستان و مغولیان چنگیزی

مغول ها که در مغولستان چادر نشین بودند به واسطه چنگیز خان مشهور شدند نام اصلی چنگیز تموجین بود.

شخص بی سواد، جاه طلب قوی هیکل، بلند قامت، دراز ریش، پیشانی فراخ و معتقد به خدا بود. او عادت داشت قبل از آغاز جنگ و حمله و در مقدمهء حوادث بزرگ خلوت اختیار نموده ریسمان به گردن می بست برای پیروزی خود مناجات و نیایش میکرد. او از قبل گفته بود و می گفت که روزی خواهد رسید که احفاد و اولاد من زنان زیبا را به آغوش کشیده لباس خوب به تن نموده، اسپان خوب سوار و غذا های لذید خواهند خورد در عسکرگاه خود در مرغاب روزی گفته بود از من به واسطه این اعمال که می کنم نام عجیب در تاریخ خواهد ماند قاضی وحید الدین فوشنجی که از جمع اسرا بود گفت چون تمام مردم را می کُشید نام تان در بین نخواهد ماند. او در ۱۳ سالگی که پدرش مرده بود به حکومت آل کریت فرار و پناه برد. پدرش یسوگا رئیس قبلیه بود حاکم آل کریت طغرل خان (اونگ خان) به ذریعهء چنگیز قبائیل ترك و صفوی را منقاد گردانید اونگ خان بالای چنگیز مشتبه شد خواست او را از بین ببرد با چنگیز خان داخل جنگ شد در جنگ سوم ۵۸۱ هـ.ش چنگیز غالب شد اونگ خان را با تمام خاندان او از تیغ کشید قلمرو کریت از متصرفات او شد. در ۵۸۵ هـ.ش بود که تموچین لقب چنگیز یعنی شهنشاه بزرگ را اختیار نمود او تمام قبائیل مغول را به رضا و یا زور تابع خود گردانید او پادشاه چادرنشینان بود که چراگاه بین بحیرهء خزر را تا بحیرهء جاپان را در اختیار داشته چادر، خیمه و خرگاه شهر و پایتخت شان بود. او مخالفین را بند از بند جدا میکرد یا در دیگ آب جوشان طبخ میکرد. چنگیز با چهار پسر خود مدت چهار سال در چین شمالی جنگید در ۵۹٤ هـ.ش پیکنگ را محاصره و فتح کرد پادشاه چین شمالی به کایفونگ پایتخت چین خاص فرار کرد، او نسبت شورش داخلی به مغولستان بر گشت. چنگیر برای تعلیم اطفال بی سواد مغل معلمین و استادان ترك اویغور را مقرر کرد. او جهت امنیت راه ها رباط هائی بنام یام بساخت. هر بیست هزار نفر ما یحتاج مسافران یك یام را تهیه میکردند و قانون اداره کشور بنام یاسا به میان آورد که مواد مهم آن اعتقاد به خدا، قتل زانی، قتل دزد، قتل عسکر فراری، قتل مدعی سلطنت غیر

از ولیعهد، و موادات دیگر بود. سیستم مخابرات و پُسته رسانی طوری عیار شده بود که به هر یام (رباط) سی‌سپ زین کرده آماده بود به مجرد دیدن اسپان پُسته رسانی که از یام دیگر می آمد، ده اسپ سوار یام مربوطه به اسپان خود سوار شده با رسیدن پوسته آنرا از آنها گرفته اسپ ها را قمچین کرده به یام بعدی می رسانیدند و عین عملیه در یام (رباط) های بعدی« نیز صورت میگرفت سرعت پوسته رسانی را از این قیاس کنید که جهت تعین جانیشین چنگیز جلسه از شهزاده گان مغولی در ظرف دو هفته از ارال تا دیوار چین همه در مغولستان جمع شده توانستند. در قانون یاسا شکار شکل مانوره عسکری داشت که در سفر کوتاه اما در حضر چند ماه را در بر میگرفت تمام جانوران و حیوانات و سبوع را از چهار طرف به شکل محاصره در یك جنگل و منطقه گرد می آوردند آنگاه همهء شان کشته می شدند تنها بیمار و حیوانات پیر و ضعیف به شفاعت موسفیدان معاف می شدند و تلقین می شد که عین روش باید در مورد ممالك بیگان نیز باید عملی شود. در یاسا دستورات دیگر مانند تعبیه لشکر، تخریب شهرها و بلاد، انظباط عسکری، تساوی ادیان احترام زاهدان، حفظ صنعت کار و پیشه ور، امنیت راه ها، مصئونیت مال، الغای القاب، لغو حجاب دربار، تقسیم مال مرده به ورثه، در صورت فقدان ورثه به غلام و شاگرد متوفی، دست نخوردن زنان اسیر تا رسیدن به حضورخان و غیره موادات نیز شامل بود. اردو باید کورکورانه و بدون چون و چرا اطاعت کند. واحد های اردو ده نفر یکنفر آن آمر دهه بود از ده دهه یك صده از ده صده یك هزاره و از ده هزاره یك تومان تشکیل گردیده بود هیچ کس به هیچ عنوان از واحد های مربوطه تا مرگ جدا شده نمیتوانست متخلف اعدام می شد. چنگیز در برابر دشمن از دور با احتیاط و خون سردی بر خورد می کرد هیچوقت مغرورانه تهدید و اخطار نمیداد او در موقع تهدید و اخطار فقط این قدر می نوشت. اگر منقاد و تابع نشوید ما آنرا چه دانیم؟ خدای قدیم داند. چنگیز مردم را به دربار خدا گنهکار و خودش را کیفر و جزای خداوندی به حساب می داد. او به افسران خود که جهت فتوحات می فرستاد در فرمان خود می گفت. امیران و بزرگتران و رعیت می دانند که همهء روی زمین از آفتاب بر آمدن تا فرو شدن بتو دادم هر کس اطاعت نماید برخود و زنان و فرزندان و اهل خود رحمت کرده باشد و هر کس که ایل نشود با زنان فرزندان وخویشاوندان هلاك گردد. چنگیز خان در محضر بعضی علمای اسلامی در بخارا چهار بنای مسلمانی را در ظاهر تصدیق کرد اما در مورد حج گفت همهء عالم خانهء خدا است از هر جائی میتوان به او تقرب کرد. باید گفت

که در جهانگیری اسکندر، سزار، امیر تیمور و ناپلیون در قطار و ردیف چنگیز قرار دارند. ولی از باعث خون ریزی زیاد و تخریب قسمتی از جهان چنگیز خان و آتیلا بر همه آنها پیشی دارند. آتیلا می گفت من بلای خداوند و چکش جهان هستم در جائیکه سم اسپ من برسد دیگر گیاه نخواهد روئید چنگیزخان این گفته آتیلا را در عمل پیاده ساخت و چنگیز خان بر آتیلا هم سبقت دارد جلو راه آتیلا را در فرانسه زور و در ایتالیا تذویر و تدبیر کلیسا گرفت و بعد از مرگش بین ۵۰ نفر اولادهء او اختلاف تخت نشینی پیدا شد در حالیکه جلو فتوحات و تخریبات و سیلاب چنگیز را هیچ مقاومت نظامی یا تذویر و تدبیری گرفته نتوانست و نه بعد مرگ او بین پنجصد نفر آل و اولاد او کدام جزئی اختلافی بر سر تاج و تخت پیدا شد. چنگیز در ابتدای جلوس خود از مردم تعهد بی چون و چرای اطاعت از خود گرفته بود حتی اگر امر کند پسر پدر را و پدر پسر را بدون درنگ اعدام کند. افراد اردو لباس و سلاح خود تهیه میکردند در سفرهائی حربی از محصول شیر حیوانات اردو استفاده می کردند چنگیز برای مصرف سه ماههء ده نفر عسکر (دهه) فقط سه گوسفند قاق و یك دیگ آهنی میداد و بس. چنگیزخان بعد فتح چین شمالی سپاه به فتح کاشغرستان فرستاد و کوچلوك خان نایمن بعد فرار در راه بدخشان کشته شد حوزهء تارم و ایلی و شهر های یار کند و کاشغر و ختن و مرتفع پامیر در قلمرو چنگیز در آمد چنگیز بعد فتح چین شمالی و ترکستان شرقی میخواست با آسیای مرکزی رابطهء تجارتی داشته باشد نمی خواست با دولت در ظاهر قوی و مجلل و با شکوه خوارزم شاهی و اردوی مجهز چهار صد هزار نفری آن دولت صحرائی و چادر نشین خود را مقابل سازد. در ۵۹۴ ش سفیر سلطان محمد شاه خوارزم را که سید بهاء الدین رازی نام داشت در پیکنك با احترام و دوستانه صحبت کرد. از صلح و تجارت سخن گفتند وقتی اولین کاروان تجارتی ماوالنهر به قلمرو مغولی رسید چنگیز مفاد زیادی به آنها داد با تجار کاروان دیدار کرد در بر گشت کاروان سفیر خود بنام محمود یلواج را با پیام و هدایا منجمله یك پارچه ضخیم طلا به ضخامت گردن اشتر که توسط گردونه منتقل می شد به سلطان محمد شاه فرستاد خواستار صلح و تجارت شد. سلطان محمد خوارزم شاه به حاکم اترار بنام غایر خان امر کرد تجار کشته شود و اموال ضبط گردد که شد چنگیز باور نمی کرد که چنین عمل غیر معقول از جانب یك پادشاه بزرگ و مقتدر صورت گرفته باشد. هیأت سه نفری که دو نفر تاتار و یك نفر مسلمان بود. جهت معلومات به دربار خوارزم شاه فرستاد تا در صورت وقوع واقعه جبران خسار را با قاتلین

از شاه خواستار شوند سلطان هیأت را اعدام کرد. این است که چنگیز حرکت کرد شهنشاهی خوارزم شاه را با عالم دیگر بر باد فنا و نا بودی داد چنگیز با دو صد هزار عسکر مغل و ترك در سال ۵۹۹ ش به استقامت ماورالنهر سرا زیر شد که جریان در سر نوشت خوارزم شاهیان در صفحات قبل مذکور شد.

سپاه مغل بعد فتح ماورالنهر بنام تعقیب خوارزم شاه به ایران و شرق نزدیك در حرکت شد که به داستان آنها در ایران و عراق کتاب دیگر ضرورت است.آنچه در بغداد اتفاق افتاد عبارت از مقابل شدن هلاکو نواسهٔ چنگیز در نزدیك بغداد با شصت هزار عسکر مدافع بغداد که خلافت مسلمانان بغداد در یك جنگ خونین دوازده هزار نفر کشته دادند و عقب نشستند بغداد محاصره شد بعد از سیزده روز محاصره طبق درخواست هلاکو، خلیفه رعیت مسلمان را از انجام امر جهاد مانع شد بعد خلیفه با سه نفر خلیفه زاده و سه هزار نفر اشراف و روحانیون و بزرگان دولتی به حضور هلاکو رفتند هلاکو سکنه بغداد را بنام سر شماری در بیرون شهر جمع کرد. شهر بغداد را با خزائن پنجصد سالهء عباسی تاراج و اغتنام و هشتصد هزار نفر را از دم تیغ کشید و نوبت خلیفه رسید خلیفه را با دو پسرش و اقارب و ارکان مملکتی که بودند به قتل رسانید با فتح بغداد بود که دیگر سوقیات و فتوحات مغول خاتمه یافت که حدود مملکتی مغول از بحر آرام (بحرالکاهل) تا بحیرهء مدیترانه رسید به خون ده ها میلون نفر و انهدام صد ها شهر و انعدام یك تمدن بزرگ جهانی اما در سر زمین که امروز افغانستان گفته می شود مقاومت ها در بلخ، تخارستان مرو، هرات، گرزیوان، نیشاپور، پروان و دره های دو طرف هندوکش و شرق افغانستان مقاومت ها زیاد، طولانی وشدید بود که تلفات و خسارات زیادی به بار آورد اما چنگیز را این جنگ ها مانند اسکندر خسته و فرسوده کرد که نتواست به فتوحات هندوستان ادامه دهد چنگیز در سال ۶۰۰ هجری شمسی از سه استقامت تخارستان تا هندوکش اندراب و پروان آمد به حملات ناگهانی سلطان جلال الدین خوارز شاهی از پروان مواجه شد تلفات زیاد به چنگیزیان وارد شد که مجبور به عقب نشینی شدند ستون دوم به سرکرده گی تولی پسر چنگیز با هشتاد هزار نفر از راه مرو چاق و کشك به طرف ابیورد، طوس، هرات سرخس، خاف و غیر در حرکت شد ستون سوم به سرکرده گی شخص چنگیز از استقامت بلخ داخل شد بلخ را نابود و قتل عام سراسری نمود در افغانستان مقاومت ها و محاصره ها تا یکسال و دو سال دوام میکرد.

که تخریب شهر ها، قتل عام، مقاومت ها تلفات مغول در افغانستان از عهدهء این

کتاب خارج است خلاصه اکثر مقاومت ها چشم مغول را سوختاند اداره، افغانستان ویران از سال ۶۳۳ هـ ش توسط هلاکو از ایران شمالی صورت میگرفت. که در مجموع در ظرف ۸۰ سال ۹ نه نفر سلاطین مغولی در ایران سطنت کردند. قبلای خان نواسه چنگیز چین جنوبی را در سال ۶۳۸ هـ ش فتح کرد. چنگیز بقایای خوارزم شاه را در سال ۵۹۸ هـ ش نابود کرد خاندان سلطنتی خوارزم شاه را اسیر گرفت ذکور و اطفال شیر خوار را اعدام کرد زنان خاندان شاهی را در هنگام سفر پیاده پیش روی لشکر حرکت می داد و امر میکرد که آنها به شکست سلطنت خوارزم شاه فریاد و نوحه نمایند.

بعد زنان خاندان سلطنتی را به مغولستان فرستاد بین افسران خود تقسیم کرد. خانواده جلال الدین شاه قهرمان مقاومت مقابل چنگیز خان نیز به عین سر نوشت گرفتار شد. چنگیز خان ۶۸ ساله در خود احساس ضعف و ناتوانی کرد او در ساحل سند بود که از تعقیب جلال الدین و فتح هندوستان منصرف شد و امر کرد که برده گان و اسرای جنگی هر کدام چهار صد من برنج برای خوراك سپاه در ظرف یك هفته پاك کند وقتی این عمل را انجام دادند همه، برده گان و اسرا را در یك شب اعدادم کردند درسال ۶۰۰ هـ ش داخل افغانستان شد اینك درسال ۶۰۱ هـ ش از جیحون عبور وارد سمرقند وقتی در بر گشت از سواحل سند به بلخ رسید دید مردم پیدا شده بعضی خانه ها را بنای ترمیم کردن دارند چنگیز امر کرد منازل جدید آباد شده بار دیگر ویران و مردم موجود در آنجا که از قتل عام بلخ نجات یافته بودند ذبح ساخته شدند. براي چنگیز اطلاع آمده بود که در چین بغاوت شده لذا از سمرقند طرف حوزه، سیحون در حرکت شد پسران او چغتای، اوکتای از افغانستان و جوجی از دشت قبچاق نزد پدر رسیدند چنگیز جوجی را به دشت قبچاق عودت داد خود با دیگر فرزندان به طرف مغلستان حرکت کرد در سال ۶۰۲ هـ ش به یورت اصلی خود رسید بعد جهت سرکوبی مردم تنگوت در شمال تبت آخرین عسکر کشی خود را کرد و خون های زیادی به زمین ریخت مرض بر او غلبه کرد در سال ۶۰۵ هـ ش (۱۲۲٦ میلادی) به عمر ۷۲ سالگی در حالیکه میلون ها نفر را کشته و نصف تمدن بشر را نا بود کرده بود.

خود نیز به قعر زمین فرو رفت و جهان از یك بلای عظیم نجات یافت اما اخلافش سنت خون ریختن را تا ده ها سال دیگر ادامه دادند امپراطوری او طور ذیل بین پسران او تقسیم و اداره می شد. غرب مغلستان به اوکتای پسر و ولیعهد چنگیز، قره قروم و کرونی به تولی پسر خورد چنگیز کاشغرستان، فرغانه، ماورالنهر مرکز آن فناس به

چغتای پسر چنگیز از سرحد کاشغرستان تا ورای شهر بلغار نزدیك قازان روسیه، خوارزم علیای سیحون، دشت قبلچاق دامنهء ارال و سایبریای غربی با مرکز آن شهر سرای به جوجی پسر چنگیز و چین شمالی به اتوکین نویان برادر چنگیز بعد در وقت قبلای خان نواسه چنگیز پیکنگ مرکز یا خان بالیغ مغول شد مارکوپولو سیاح مشهور از تمدن چین در زمان قبلای خان و عجائیبات که دیده است حکایت می کند و از پاسپورت زمان خاقان چین قبلای خان حکایت میکند که عبارت از یك قطعه طلاتی مستطیل شکل که قریب ده سانتی عرض و ۲۵ سانتی طول داشته و در آن چیزی نوشته است حامل آن در هر جا پذیرائی و راهنمائی و همراهی می شد.

افغانستان در زمان امیر تیمور گرگان:

تیمور پسر ترغائی از اشراف قبلی برلاس (تورك) اهل شهرکش (شهر سبز) مادرش مکنه خاتون نام داشت در ۷۱۲ ش تولد شد به دربار امیر قزغن راه یافت و رتبهء منکباش یعنی افسر هزاری (غند مشر) یافت امیر قزغن دختری از خاندان خود بنام الجائی خاتون به تیمور داد. او مسلمان راسخ عقیده و متعصب و مرید شیخ شمس الدین شهر سبزی بود به روحانیون احترام داشته و نماز خوان و صدقه ده بود به شکار و شطرنج علاقه مند، شراب خور، خون ریز، سرسخت، ماجرا جو، عجول، قوی اندام مقاوم، سوارکار، تیر انداز، ثابت، مستبدرأی و معتمد به نفس بود او می گفت دنیا آنقدر وسیع نیست گنجایش این همه پادشاهان را ندارد. یك پادشاه کافی است.

با قوت که داشت همیشه نارام و شتابزده بود. او در هفتاد سالگی جهت فتح آسیای صغیر از سمرقند تا انقره ۲۰۰۰ میل راه را با سواری اسپ طی کرد ۱۸ بار نکاح کرده بود. او سپه کش جسور، ماهر، سنگدل و خونخواری بود، گاهی از اعمال ظالمانهء خود توبه کرده و صدقه می داد و نماز میخواند ولی باز خون می ریخت او در تخریبات خود از تخریب مساجد و مدارس و کشتن روحانیون اجتناب می کرد او در روز های آخر حیات خود از خونهای ریخته شده و اعمال خود نادم بود، او جهت تلافی و کفارهء گناهان خود عزم جهاد چین کرد به عجله در زمستان از سیحون به عمر ۷۱ سالگی عبور کرد تیمور بعد از وفات امیر قزغن به معیت حاجی بر لاس کاکای خود ماند در سال ۷۳۹ ش تغلق تیمور پادشاه چغتائی شرق به ماورالنهر لشکر کشید تیمور به دربار او پیوست به تیمور رتبه تومان باشی یعنی افسرده هزاری (فرقه مشری) داد تغلق تیمور چغتائی حکومت ماورالنهر را به الیاس پسرخود داد و تیمور گورگانی را به

همراه گذاشت رابطه اش با الیاس تیره شد وقتی امیر حسین نواسه امیر قزغن به ماورالنهر آمد تیمور با او که یازنه اش بود پیوست شد. تیمور و حسین به بلخ و تخارستان آمده مصروف جمع آوری قوا شدند سلطنت را از الیاس گرفته به کابلشاه او غلان دادند بعد تر از الیاس شکست خورد تیمور به قندهار و سیستان و حسین به بدخشان رفت در سیستان در جنگ های محلی به طرفدرای حکومت اشتراك کرد تیری به پایش خورد و لنگ شد.

به تیمور لنگ معروف گردید امیر حسین آسیای مرکزی را گرفت یکنفر مغولی را پادشاه و خودش نایب پاشاه شد.

تیمور بر خلاف او به بلخ لشکر کشید در ۷۴۸ هـ.ش قلعهء هندوان مرکز امیر حسین را در بلخ ویران کرد امیر حسین را اسیر و کشت و زنش را به نکاح گرفت بنام امیر تیمورگورگانی اعلان استقلال کرد. او لقب شاهی نگرفت چرا که سیورغلتمش چغتائی را در سمرقند پادشاه بنام ساخته بود که غیر نان خوردن دیگر اختیاری نداشت که در ۷٦٦ هـ.ش تیمور او را معزول پسرش محمود خان را شاه به نام تعین کرد. تیمور جهانگیری را آغاز کردتا آنجا فتح و تخریب شد که نفس کش را زنده نماند درسال ۷۵٦ هـ.ش قبچاق را برای توقتمش خان گرفت. توقتمش خان در ۷٦٦ هـ.ش مسکو را گرفت و شهزاده گان روسی را اسیر گرفت و با تیمور جنگ هائی کرد در جنگ آخری که تیمور ۱۸۰۰ میل دشت قبچاق را در چهار نیم ماه با هزاران مشکل تشنگی و گرسنگی طیء کرد توقتمش خان را مغلوب و تا جنوب روسیه پیشرفت استراخان را تاراج و شهر سرای مرکز قبچاق را در کنار ولگا ویران و نفوس آنرا در دشت زیر هوای سرد از بین برد تیمور توسط پسر خود در سال ۷۵۳ ش کاشغر را فتح کرد درسال ۷٦۲ هـ.ش استرآباد ایران و در ۷٦٤ هـ.ش آذربایجان، عراق، و فارس را در سال ۷۷۰ هـ.ش تا ۷۷۳ هـ.ش مازندران، عراقین و دیاربکر را فتح و از کشته گان قلعهء تکریت کله منار ساخت. بعد کرکوك و روما را با خونریزی گرفت و کارائین، جزیره، آمد، رونیك، تفلیس گرجستان را فتح و با کرات پادشاه گرجستان را اسیر و مسلمان ساخت در ۷۷٤ هـ.ش حکومت تمام ایران را به پسر خود میرانشاه داد در ۷۷۹ هـ.ش با صد هزار سپاه خود در دمشق لشکر مصر را شکست داده دمشق را فتح، تاراج و حریق کرد. بعد تر بغداد فتح، تاراج و حریق شد و در بغداد ۱۲۰ کله منار ساخت در سیواس ٤۰۰۰ نفر ارمنی زنده سوزانده شد و یك هزار نفر سپاهی رومی را زنده گور کرد و سال دیگر شهر حلب ویران گردید در

۷۸۱هـ.ش با یکصدوبیست هزار عسکر داشت در حوالی انگور سلطان یلدرم عثمانی شکست خورده با خاندان اسیر شد. با او به احترام بر خورد شد به آنهم در آق شهر از غصه مرد شکست امپراطوری عثمانی در شرق و غرب تولید عجب و هراس نمود هانری چهارم پادشاه انگلستان و شارل ششم پادشاه فرانسه تبریکنامه ها و تحایف فرستادند.قیصر ایمانوئیل اظهار اطاعت کرد. ناصر پادشاه مصر اطاعت نامه و قبول خواندن نام تیمور را در خطبه به تیمور فرستاد هنری سوم پادشاه کاستیل نماینده که به سمرقند فرستاد.

تیمور انگوره، بروصه، و از میر را از عساکر صلیبی گرفت. در ۷۷۶ هـ.ش به پیر محمد نواسه خود امر کرد که از غزنی به فتح ملتان برود ملتان فتح شد در ۷۷۷ هـ.ش تیمور به راه افغانستان سند را عبور شهر تلنبه را تاراج و به طرف دهلی رفت صدهزار اسیر هندی بیدفاع مسلمان و هندو را جهت سوختاندن چشم سلطان محمود تغلق شاه قبل از جنگ از تیغ کشید. سپاه تغلق شاه وسپه سالار او ملوخان با ده هزار سوار ۲۰ هزار پیاده و ۱۲۷ فیل از دهلی به مدافعه بر آمدند که شکست خوردند به شهر دهلی عقب نشستند شب هنگام پادشاه به گجرات و سپه سالار به طرف برن فرار و تیمور دهلی را فتح کرد اسیران جنگی را تقسیم کرد به هر عسکر از ۲۰ تا صد نفر رسید. اهل هنر و پیشه وران و صنعت کاران را به شهزاده ها و سنگ تراشان را جهت ساختن مسجد با خود به سمرقند برد در دهلی دو هفته را سپری بعد طرف افغانستان حرکت کرد.

از راه کابل و خلم جیحون را عبور و به سمرقند مراجعت نمود. تیمور در شهرهای هرات، بلخ، سیستان و کابلستان به مقاومت های شدید مواجه شد در ۷۶۲ هـ.ش بند رستم را در نزدیك زرنج خراب کرد که شهرهای زرنج، پشاوران، قرنین، طاق، بست، رام، شارستان، بغنین، درتل، زروان، سووان، به مرور زمان در ریگ فرو رفتند، عالمی برباد شد و آثار خرابه های آن در طول ۲۰۰ کیلومتر تا کنون دیده می شود. بعد به قندهار رفت قتل و تاراج کرد. در ۷۷۵ ش حکومت افغانستان را به شاهرخ مرزا داد در ۷۷۶ ش که طرف هندوستان در حرکت بود در اندراب شنید که مردم کتور و سیاه پوش اکثر به راه ها و علاقه های همجوار حمله می کند تیمور از راه کوتل خاواك و حصهء فوقانی پنجشیر به کتور و بلورستان (نورستان) رفت و مشکلات زیاد دید خود میگوید در کوه ها او و اسپ او را در سبد یخ مالك زده پائین کردند نورستان را تا قسمتی فتح کرده و فتح را در کوه کتور منقور نموده واپس آمده به راه کابل رهسپار هند شد. تیمور یکبار از

راه نیشاپور، مرغاب و بلخ به شمال افغانستان آمد از منطقه ترمذ جیحون را عبور کرد به شهر سبز رفت. تیمور هنگام که با دو صد هزار سپاه و چندین هزار اشتر شیردار در زمستان به قصد فتح چین حرکت کرد مریض شد قاریان را خواست تا نزدیك بستر او قرآن بخواند به افسران و خانواده صبر را توصیه کرد و مقام ولیعهدی را به نواسه خود پیر محمد جهانگیر حاکم کابلستان و زابلستاان غایبانه بخشید در شعبان ۷۰۸ هـ ق ۷۸۳ ش به عمر هفتاد و یك سالگی مُرد و مردم چین از بلا نجات یافت.

آل تیمور یا تیموریان:

تیمور ٤ پسر، ۳۲ نواسه پسر و ۱۷ دختر و نواسه دختری داشت سه پسر او در حیاتش مردند. درباریان نواسهء او خلیل سلطان را به تخت نشاندند مرزا پیرمحمد ولیعهد از افغانستان به سمرقند لشکر کشید از سلطان خلیل شکست خورد شاهرخ پسر تیمور در ۷۸۳ هـ.ش در هرات اعلان سلطنت کرد خلیل سلطان از سمرقند و پیرمحمد از کابلستان و زابلستان به شاهرخ اظهار اطاعت کردند شاهرخ که در سال ۷۷۵ هـ.ش که از طرف پدر حاکم هرات مقرر شد تا سال ۸۲۵ هـ.ش به جکومت افغانستان باقیمانده در ۷۸٤ هـ.ش مرزا سلطان حسین باغی را در هرات کشت و مرزا سلیمان شاه را از کلات مجبور به فرار نمود و جوزجان را گرفت در ۷۸۵ مازندران در ۷۸۷ ش ماورالنهر و سمرقند را گرفت در ۷۸۸ ش به عراق عجم و ایران لشکر کشید در ۷۹۳ ش فارس در ۷۹٤ هـ.ش کرمان در ۷۹۸ هـ.ش آذربایجان را گرفت گوهرشاد زن شاهرخ او را در آبادی و فضلیت پروری همکاری میکرد. قدرت تیموریان این وقت به جائی رسید که پادشاه مغل قبچاق را عزل و نصب میکردند شاهرخ در ۸۲۵ هـ.ش هنگام سفر ایران مریض به عمر ۷۲ سالگی روح او به امر پادشاه حقیقی جهان قبض شد. بعد او الغ بیگ حاکم سمرقند بر دیگر شهزاده ها غالب شد و به قدرت رسیدو سمرقند را پایتخت اعلان کرد و جسد شاهرخ را به سمرقند برد و هرات را به مرزا عبدالطیف پسر نیمه دیوانهء خود داد اختلافات شهزاده گان باعث شد الغ بیگ با پسر خود عبدالطیف جنگ کند بعد به نزد پسر پناهنده شد. مرزا عبدالطیف پدر کشته شده گان را پیدا کرد که ادعای خون خواهی از الغ بیگ نمودند قاضیان به اشاره و دستور عبدالطیف امر قصاص پدر او یعنی عبدالطیف را دادند. مرزا عبدالطیف پدر خود الغ بیگ را جهت اجرای حکم قصاص

بالایش به امیر حاجی محمد خسرو سپرد که بنام بهانهء ادای حج از شهر سمرقند او را بیرون نماید. حاجی خسرو میگوید شام از سمرقند خارج شدیم الغ بیگ شاه با خوشی اسپ خود را می راند بخوشی صحبت کرده میرفت ناگاه از عقب سواری آمد و از مرزا عبدالطیف امر آورد که شاه شب را درین آبادی نزدیك سپری کند تا تجهیزات سفر به عمل آید به نا چار در قریهء نزدیك فرود آمدیم در اطاقی آتش افروختیم. الغ بیگ به انتظار کباب نشست اما مضطرب بود ناگهان در باز شد عباس با مرد دیگری داخل گردید. الغ بیگ که عباس را دید بر خاست و مشتی به سینهء او کوبید اما رفیق دیگر عباس پوستین التائی شاه را از شانه اش برداشت عباس برای آوردن ریسمان از اطاق خارج شد. حاجی خسرو دروازه را بسته کرد تا شاه فرار نکند شاه دل از جهان بر داشت و غسل نمود و برای استقبال مرگ حاضر شد عباس آمد شاه را بیرون کشید در نزدیك مشعل که میسوخت شاه را بنشاند آنگاه به ضرب شمشیر شمع زندگانی اش را در ۸۲۷ش خاموش ساخت. عبدالطیف برادر محسود خویش را نیز دو سه روز پیش کشته بود.

مرزا عبدالطیف چند ماه بعد در ۸۲۸ هنگامیکه از تفرجگاه و تفریحگاه باغ چنار به شهر بر می گشت بالای او تیر اندازی شد همراهان او فرار کرد. دشمن در رسید سر او را بریدند. سر او را در مقابل طاق مدرسه الغ بیگ آویختند. میرزا عبداله پادشاه شد مرزا ابوسعید در ۸۲۹ ش به کمك شاه قبچاق حمله کرد سلطنت را گرفت او پسر مرزا سلطان محمد نواسه میرانشاه و کواسهء امیر تیمور میباشد شش سال در ماورالنهر مصروف تنظیم و تحکیم سلطنت خود شد بعد به افغانستان حرکت کرد هرج و مرج شهزاده گان را خاتمه بخشیدو فرمان قتل ملکه گوهرشاد را صادر کرد. واپس رفت بار دیگر هرات مشهد و مرو ملوك الطوائفی شد به بلغ و هرات رفت جهاندار شاه را از حکومت هرات دور کرد به آذربایجان مقرر نمود در بین راه مرو و سرخس علاء الدوله و مرزا ابراهیم و مرزا سنجر را در ۸۳۷ ش مغلوب و سنجر را کشت در ۸۳۹ ش از هرات به ماورالنهر رفت تا مرزا محمد جوکی پسر مرزا عبدالطیف را مغلوب کند نسبت حمله سلطان حسین به هرات ابوسعید بر کشت و سلطان حسین به استرآباد عقب نشست تا مازندران تعقیب شد. جوکی در ۸٤۲ ش به ابوسعید تسلیم و در قلعهء اختیار الدین محبوس و بمرد ابوسعید به هرات آمد در سال ۸٤۵ ش بدخشان را متصرف شاه محلی بنام شاه محمود را با اولادش کشت در ۸٤۰ ش در هرات طاعون تلفات زیاد کرد در

۸٤٦ ش به سرکوبی حسن بیگ حاکم باکو که جهاندار شاه را کشته بود رفت به نسبت زمستان سرد و دلیر بودن دشمن در ۸٤۷ ش در ماورالنهر حکومت کرد بعد او سلطان محمد که بین پسران او تا سال ۸۷۹ ش منازعه تخت و تابع بود سلطان حسین مرزا بن غیاث الدین منصور بن مرزا بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور در ۸۱۷ ش در هرات متولد در ۸۳۹ ش حاکم جرجان و مازندران شد در ۸٤۷ ش هنگام برگشت از دربار ابوالخیر پادشاه قبچاق در ابیورد از مرگ مرزا سعید خبر شد به هرات آمد پادشاه شد امیر علی شیر نوائی از ماورالنهر آمد وزیر او شد. سلطان حسین بعد اعمار شهر مزار شریف پسرش بدیع الزمان را از حکومت استر آباد به حیث حاکم بلخ مقرر کرد. بدیع پسر نو جوان خود مومن مرزا به جای خود ماند. در حالیکه سلطان حسین استرآباد را به پسر دوم خود مظفر حسین مرزا داد. بدیع به مومن احوال کرد که به کاکای خود تسلیم نشود. در ۸۷۵ ش بین مومن و مظفر در استرآباد جنگ واقع شد مومن مغلوب در قلعهء اختیارالدین محبوس شد. بدیع روش استقلال گرفت. بایقرأ نوائی را به نصیحت فرستاد بدیع قبول کرد بعد دریافت این خبر که بایقرا به کوتوال بلخ هدایت داده بود هر زمان که بدیع از شهر خارج شد. اجازهء بر گشت ندهد. بدیع روش سابق را گرفت نوائی ناکام رفت.

بایقرا لشکر کشید بدیع تا بلخ پیش آمد اما به روی پدر شمشیر نکشید به قندهار رفت بایقرا در بر گشت از بلخ در لب دریای مرغاب غرق شراب و کباب بود که ملکه خدیجه و نظام الملك امر قتل مومن را از او اخذ کردند شباشب چار نفر چاپار به هرات رفتند سر مؤمن را از تن جدا کردند بدیع منزجر شد قیام کرد شاه به بست لشکر کشید. قحط و بی اتفاقی امرأ و خاندان سبب عقب نیشنی شد بدیع تا اسفزار آمد در التك نشین به اردوی پدر حمله کرد شکست خورد به غور رفت سلطان بایقرا بعد کشته شدن مومن برادر زادهء شان از پدر ناراض شدند. بدیع به هرات حمله کرد. شاه نام او را در خطبه پذیرفت و حکومت بلخ و تخارستان را به او داد بدیع بزرگترین ١٤ پسر بایقرا پانزده دختر داشت. بایقرا باوجود این کشمکش ها ۳۷ سال سال حکومت کرد در ۸۸٤ ش در هرات مرد ملکه خدیجه پسر خودش مظفر حسین را در خطبه و بیت المال شریك بدیع کرد در یك اقلیم دو پادشاه دو وزیر و دو صدارت تشکیل شد. در ۸۸۵هـ.ش محمد شیبانی بلخ را اشغال کرد در ۸۸٦ش اندخوی و مروچاق را گرفت. در بادغیس هر دو پادشاه بدیع و مظفر را بشکست. شیبانی هرات را گرفت، بدیع به قندهار و مظفر به

استرآباد رفت محمد شيباني از شهريان هرات ۱۳۵ هزار تنگه تاوان جنگ و ملکهء مظفر حسین را به نکاح خود و مهر انگیز دختر مظفر حسین را برای پسر خود عبیدالله سلطان گرفت. کابلی بیگم ملکهء بدیع الزمان را به قنبر مرزا کوکلتاش به زنی داد لقب امام زمان و خلیفه الرحمن به خود گرفت مشهد، مرو و قائین را تصرف کرد. بدیع ، مظفر و ملکه خدیجه به جرجان رفتند مظفر مرد بدیع حاکم استرآباد بود یکسال بعد به دربار دشمن رفت تسلیم شد بعد مخالفت ها کرد و مغولب شد نزد حاکم اوچه و تهته یکسال مهمان بود در ۸۹۱ هـ.ش به دربار شيباني ماورالنهر آمد و يك هزار دينار معاش داشت در سال ۸۹۲ هـ.ش سلطان سلیم عثمانی او را از آذربایجان با خود به استانبول برد معزز نگهداشت و مُرد محمد زمان پسر بدیع در دربار شیبانی بودمدتی برای تخت مبارزه کرد و بعد در بلخ اسیر بابر مرزا شد بابر او را به کابل آورد دختري از خانوادهء خود به زمان داد و به حکومت بلخ مقرر کرد زمان به بابر وفادار ماند به این صورت حکومت تیموریان گورگانی خاتمه یافت.

افغانستان و دولت شیبانی ماورالنهر

محمد خان شیبانی از احفاد جوجی پسر چنگیز مرد دلیر و موسس سلطنت خاندان بود. خانوادهء او در سایبریا حاکم بودند. او به حیث قاید ازبك ها به ماورالنهر آمد به کمك ازبك ها در ۸۷۹ ش حکومت شیبانی را اعلان کرد. سمرقند، تاشکند، ماورالنهر ، فاریاب، بادغیس، هرات، مرو مشهد، قاین، قلات، دامغان و جرجان را از تیموریان و باز مانده گان شان و بابر مرزا گرفت در گرم سیر و داور موفق نشد در ۸۸۸ ش از دست قاسم سلطان دشت قبچاق شکست سخت خورد. در جنگ مرو در ۸۸۹ ش از شاه اسمعیل صفوی شکست خورد در حین عقب نشینی زیرپای اسپان خود کشته شد مرو، هرات، میمنه، جوزجان و بلخ بدست صفوی ها افتاد شیبانی ها یکصد سال پادشاهی کردند پایتخت شان سمرقند بود. گاهی بخارا، در خوارزم سلطنت شیبانی از ۸۸٤ ش تا ۱۲۵۱ هـ.ش یعنی تا هنگام نفوذ تزار باقیماند شیبانی دولت ازبکی راتشکیل کرده بود دوازده نفر ازبك پادشاهی نمود. جنیدی ها که با وصلت زن خویشاوند شیبانی ها شده بودند جانشین سلطنت شیبانی شدند. جنیدی ها از سال ۹۷۸ تا ۱۱٦٤ برای مدت ۱۸٦ سال پادشاهی کردند که درین مدت دوازده نفر دیگر ازبك سلطنت کردند جنیدی ها بین سال های ۱۰۱۹ هـ.ش تا ۱۰۲۱ هـ.ش قندها را تسخیر کردند شاه جهان مغولی از هند حمله کرد قندهار را از تصرف جنیدی ها خلاص کرد عباس صفوی در ۱۰۲۷ هـ.ش

قندهار را تصرف کرد. دولت جنیدی ازبك بعد تصرف بلخ و بدخشان در ۹۶۲هـ.ش بدخشان را گرفتند دولت هند در ۱۰۱۹ هـ.ش به سر کردگی شهزاده مراد بخش با پنجاه هزار عسکر ۱۷۰۰ افسر و هزار تفنگدارطرف بلخ حرکت کرد. به تعقیب او اورنگ زیب پادشاه مغولی حرکت کرد. نذر محمد خان حاکم بلخ از راه اندخوی و بخارا به ایران رفت بلخ با خانواده، حکمران و هفت میلون دارائی بدست قوای مراد بخش افتاد حکام بدخشان، قطغنی و میمنه را مقرر کرد. نذر محمد و پسران او با قوای کمکی برگشتند جنگ ناگهان را آغاز کردند چون زمستان نزدیك بود اورنگزیب مصالحه کرد و رفت شمال بدست ازبك ها افتید دولت جنیدی دچار ملوك الطوایفی شد مرکز برای نام ماند در خوارزم در ٤٠ سال ده نفر پادشاهی کردند حکومت ازبکی بلخ از ماورالنهر مستقل شد اما غرب کشور را از صفوی ها و مشرق را از مغل ها هند گرفته نتوانستند تا اینکه در وقت تشکیل دولت ابدالی در ۱۱۲۱ هـ.ش شاولیخان وزیر شمال را ضم مرکز کرد.

افغانستان و دولت صفوی

از آغاز قرن شانزده میلادی تا نصف اول قرن هژده میلادی یك خانواده، صوفی و روحانی قدرت داشتند که موسس سلطنت آن در ۸۸۱ ش شاه اسمعیل صفوی شد او مذهب امامیه را رسمی و جبری کرد و خطبه را بنام ائمه، اثنا عشره خواند. زبان ترکی رائج شد خوارج و سنی مذهب ها فراری شدند. طرفدران صفوی که کلاه سرخ ترکی می پوشیدند موسوم به قزلباش گردیدند، عراق عجم، فارس و رستمدار را گرفت. مخالفین مقاوم را به آتش می سوخت یا به قفس آهنین محبوس میکرد بعد گرفتن بغداد در سال ۸۸۹ هـ.ش طوس مشهد و سرخس را گرفت محمد شیبانی را در مرو شکست داد کله منار ساخت. هرات تسلیم شد حافظ زین الدین هراتی که طبق امر شاه در خطبه به خلفای راشده طعن و لعن نگفت در همان مسجد جابجا کشته شد مردم متنفر شد اسمعیل به هرات آمد گفت در خطبه به ذکر فضائیل ائیمه اکتفا شود. افسران شرابی را اعدام و به میمنه رفت حکومت میمنه، بلخ جوزجان و غرجستان را به پیرم بیگ گذاشت حکومت اویس را در بدخشان تصدیق کرد او بابر را کمك کرد بابر با سپاه کابل و زابل و کمك بدخشان ماورالنهر را گرفت اما بابر در ۸۹۱ هـ.ش مغلوب ازبك ها گردید در هرات دو نفر و اعظ صفوی به انتقام زین الدین کشته شد و شورش بر بپا گردید صفوی ها شورش را با کشتن رهبران آن چون خواجه شهاب الدین غوری و قاسم کرخی و سه صد نفر دیگر سرکوب کردند. او دیو سلطان و امیر سلطان را با قشونی به سرکوبی ولایات شمال

افغانستان فرستاد و شاهرخ افشار را به تسخیر قندهار فرستاد که ناکام شده به سرکوبی شجاع بیگ به مستونگ و بلوچستان رفت شجاع بدست نیامد مردم را سرکوب نمود شاه اسمعیل از مشهد به تبریز پایتخت خود رفت در ۸۹۲ هـ.ش تبریز را در جنگ سلطان بایزید یلدرم از دست داد در ۸۹٤ هـ.ش حکومت مشهد، نیشاپور و هرات را بنام خراسان به ولیعهد خود طهماسب داد. او با وزیر خراسان شیخ مجدالدین کرمانی در هرات مستقر شدند اسمعیل مشهد را مرکز خراسان قرار داد و به تعمیر امام رضا و تقدیس داشتن آن امر کرد چون نجف و کربلا را از دست داده بود. اسمعیل در ۹۰۲ هـ.ش گرجستان را فتح و در ۹۰۳هـ.ش همهء سلطنت ماند خود به سفر آخرت رفت طهماسب مرزا پسرش به تخت نشست قزوین را پایتخت قرار داد عثمانی ها در ۹۰۳ هـ.ش بین النهرین و آذربایجان را فتح کرد همایون بابری را که از شیرشاه سوری شکست خورده بود در ۹۲۳هـ.ش با ده هزار عسکر کمك و به تسخیر قندهار و کابل فرستاد مشروط به سپردن قندهار به مراد مرزاصفوی.

همایون چنین کرد و خود به کابل مستقر شد مراد مرزا به زودی مرد همایون به قندهار رفت آنجا را به حاکم خود بیرم خان داد. طهماسب در ۹۲۵هـ.ش قندهار را از کامران مرزا بابری گرفت. کمی بعد کامران دوباره قندهار را گرفت طهماسب در ۹۳۵ هـ.ش دوباره قندهار را گرفت. طهماسب در ۹٤۰ هـ.ش نماینده گان کمپنی تجارتی هند را با نامه های ملکه الیزابت بنام عیسوی و کافر از ایران رد کرد در ۹۵۵هـ.ش توسط یکی از زنان حرم خودش مسموم ساخته و مرد. جانشینان او حیدر و اسمعیل دوم تا یکسال یکی بعد دیگر توسط درباریان کشته شدند بعد محمد بنده خدا و عباس پسراو سلطنت کردند که مقابل عثمانی ها عقب نشینی اما ازبك های ماورالنهر را در ۹۷٦ هـ.ش در جوار هرات شکست داد در ۹۸۲ هـ.ش تبریز را گرفت بعد ایروان، شیروان، کربلا و قادس، آذربایجان، کردستان، بغداد موصل، دیاربکر، کربلا، نجف را تسخیر کرد. و پرداخت سالانه دو صد بار ابریشم را به عثمانی ها متقبل شد.

(۹۹۰ هـ.ش) در ۹۹٤هـ.ش امتیاز خرید ابرشیم ایران، تاسیس تجارتخانه کمپنی هند شرقی و باز بودن بنادر ایران به روی کشتی های انگلیسی را به کمپنی مذکور داد در تقویهء دوبارهء شاه عباس که عثمانی ها را شکست داد افسران انگلیسی بنام تجار به ایران رفته و اردوی صفوی را تنظیم و تجهیز کرده بودند اردوی ۲۳ هزار نفری مجهز با توپخانه آماده کردند در ۹۹۹ هـ.ش قندهار را از عبدالعزیز حاکم جهانگیر پادشاه مغول

هند گرفت بعد هفده سال در ١٠١٦ ش شاه جهان به قصد فتح قندهار از دهلی به پنجاب آمد ابوسعید بابری از کابل به قندهار رفت.

علی مردان خان حاکم صفوی را به هند فرستاد سیا وخش سرکردهء عسکری صفوی را مغلوب نمود دو سال بعد شاه عباس مرد در حالیکه دو پسر خود را کور کرده بود و یك پسر خود را کشته بود.

شاه صفی نواسه عباس در ١٠١٨ ش تا ١٠٢١ ش سلطنت کرد درین وقت قوای ازبك قندهار و قوی عثمانی بغداد و همدان را گرفت. عباس ثانی از ١٠٢١ تا ١٠٤١ش پادشاهی نمود. در ١٠٢٧ قندهار را تصرف کرد که تا قرن هژدهم در تصرف صفوی ها ماند. شاه جهان دوبار به سرکرده گی شهزاده اورنگزیب با هفتاد هزار سوار به قندهار حمله کرد شکست خورد عباس ثانی از مذهب امامیه بر گشت مخالفین او را توسط خواهرش مسموم ساختند بعد او سلیمان صفوی از ١٠٤٦ تا ١٠٧٣ ش سلطنت کرد بعد پسرش شاه حسین صفوی از ١٠٧٣ تا ١١٠١ ش سلطنت کرد. این وقت گرگین با ٢٢٠٠٠ عسکر در قندهار توسط افغانها به سرکرده گی میرویس خان کشته شده و بنیاد سلطنت هوتکی ها گذاشته شده بود بعد شاه عباس هرج و مرج در ایران بر پا بود. لزکی ها شیراز را و لُرها کردستان را و بلوچ ها بندر عباس را گرفتند که قیام مردم افغانستان بنیاد سلطنت صفوی از بیخ بر کند و جای آنرا سلطنت هوتکی افغانستان اشغال کرد.

افغانستان و دولت بابری هند:

بابر مؤسس خاندان پسر عمر شیخ حکمران اندیجان و کواسه امیر تیمور گورگانی است. که در یازده سالگی در ٨٦٢ ش جانشین پدرش شد. در ٨٧٨ ش اندیجان را از برادر خود جهانگیر و در ٨٧٩ ش سمر قند را از محمد شیبانی گرفت یکسال بعد از شیبانی شکست خورد نزد مامای خود سلطان محمود در تاشکند پناه برد. بابر آمد خسروشاه امیر محلی که هشت هزار قشون داشت بابر را در قندوز مرکز تخارستان استقبال کرد بابر قشون خسرو شاه را بخود جذب کرد خسرو شاه به میمنه نزد بدیع الزمان فرار کرده بابر با قشون قندوز هندوکش را عبور کابل را گرفت در ٨٨٤ ش غزنی و زابلستانرا از حکام ارغونی قندهار گرفت به برادر خود جهانگیر داد از راه هزاره جات به هرات رفت باتصرف کابل توسط جان مرزا و رسیدن زمستان به کابل برگشت کابل را

واپس گرفت بابر غلجائی های غزنی را تاراج و مواشی شانرا ضبط کرد بابر قندهار را گرفت و حکومت آنجا را به ناصر داد خود به کابل بر گشت در ۸۸۷ ش در ننگرهار میرزاعبدالرزاق را مغلوب، اسیر و اعدام کرد ننگر هار را بگرفت. شخصی بنام راعی یا راغی در بدخشان قیام کرد حکومت آنجا را از بقایای گورگانی گرفت بابر سپاهی به سر کرده گی جان مرزا فرستاد بدخشان را تصرف کرد. بعد مرگ احمد خان شیبانی به قندوز رفت از صفوی ها استمداد اخذ کرده در ۸۹۰ هـ.ش بخارا و سمر قند را اشغال کرد در ۸۹۳ ش شیبانی ها سمرقند و بخارا واپس گرفته بابر را فراری کردند بابر در قبائیل آزاد باجور، سوات سه هزار مرد را هلاك کرده حکومت آنجا را به خواجه کلان بیگ داد ناصر را به غزنین فرستاد در ۸۹۷ هـ.ش از سند عبور تا پنجاپ را گرفت سال بعد با لای یوسف زای حمله کرد رود سند را در اتك عبور محمد سلطان را با ٤ هزار نفر به حملهء لاهور فرستاد و خود به کابل بر گشت در ۸۹۸هـ.ش بابر به پنجاب کشید سیالکوت را با ۳۰ هزار اسیر گرفت پشتون های سید پور را تاراج و به کابل بر گشت در ۸۸۹ هـ.ش همایون را به بدخشان و خود به قندهار رفت آنجا را بعد یکسال محاصره از شاه بیگ گرفت مرزا کامران را حاکم قندهار تعیین کرد. بابر به تشویق دولت خان لودی والی پنجاب به طرف هندوستان در ۹۰۲ هـ.ش لشکر کشید. دختری از یوسف زائی ها به نکاح گرفت آنها را طرفدار خود ساخت لاهور را فتح در سیالکوت و بهالپور حاکمان خود را مقرر کرد. عالم خان کاکای سلطان دهلی به کمك غازی خان پسر دولت خان به دهلی عسکر کشید از سلطان ابراهیم لودی شکست خوردند، در۹۰٤ ش بابر با سپاه کابل بدخشان و قندهار در مجموع ۲۱ هزار نفر سلطان ابراهیم لودی را در پانی پت شکست داد اسیر و کشته شد خطبه جامع دهلی بنام ظهیر الدین محمد بابر خوانده شد بابر پادشاه افغانستان و شنهشاه هندوستان گردید بابر در ۹۰۸ ش چشم از جهان پوشید حسب وصیت جنازه او به کابل منتقل در باغ ساختهء خودش بنام باغ بابر دفن گردید بابر چون ایام نوجوانی و جوانی خود را در کابل سپری کرده بود. به کابل زیاد علاقه داشت. بعد فتح آگره و تصرف خزائین لودی به هر نفر نفوس شهر کابل یك مقدار پول بخشش کرد. بابر با عزم، شاعر، ادیب، نویسنده دری و ترکی بود بعد او همایون پسر ۲٤ ساله او به تخت نشست همایون در کابل متولد شده بود کامران مرزا به ضد همایون لشکر کشید لاهور را اشغال کرده همایون از جهت مصالحه ولایات جنوب هندوکش و پنجاب را به کامران گذاشت کامران در ۹۲٤ ش سپاه سام صفوی برادر طهماسب را در

قندهار بعد هشت ماه محاصره بشکست سال بعد حاکم فاتح صفوی را در قندهار مجبور به تسیلم نمود حکومت کامران از بامیان تا لاهور بود همایون در ۹۱۷ هـ.ش با برادر مرزا هندال که در آگره اعلان سلطنت کرد دچارشد هندال و کامران بالای دهلی حمله کردند همایون که ضعیف و با شیرشا، مواجه بود و در سال ۹۱۸ در بهوجپور در ساحل گنگااز شیرشاه سوری شکست های سخت خورده بود از هند به راه گرم سیر و بلوچستان به هرات رفت کامران در بدخشان و قندهار خطبه بنام خود خواند در ۹۲۳ هـ.ش در بار صفوی او را پذیرفت و کمك کرد. قندهار - کابل،تخارستان و بدخشان گرفت قندهار را به صفوی ها گذاشت سلمان مرزا حاکم بدخشان از اندراب به دفاع بر خاست ولی شکست خورد ناصر مرزا را در بدخشان کشت کامران از سند. آمد کابل را گرفت همایون رفت کابل را دو باره گرفت. کامران بدخشان رفت همایون تعقیب کرد در ۹۲۵ هـ.ش کامران در تالقان محصور و تسلیم شد و عفو گردید کولاب به او داده شد.

کامران از پیر محمد حاکم ازبکی بلخ اخذ کمك نموده بدخشان و تالقان را گرفت در جنگ با پیر محمد در بلخ مغلوب و زخمی شد در ۹۲۸ هـ.ش کامران از راه هزاره و بامیان به غوربند رسید همایون به مقابله رفت ولی شکست خورد به بدخشان رفت کامران کابل را اشغال کرد همایون برگشت در اشتر گرام کامران را مغلوب و خود به کابل آمد. سپاهیان او کامران را تا جلال آباد تعقیب کرد کامران به پشاور رفت کمی بعد بر جلال آباد برگشت. همایون به مقابلهء او رفت کامران به غزنی فرار کرد چون کابل خالی بود حمله کرده کابل را گرفت همایون از جلال آباد به کابل برگشت کامران فرار کرد در ۹۲۹ ش کامران به جلال آباد آمد در سرخاب با همایون جنگ کرد مرزا هندل و مرزا عسکری برادران همایون کشته شدند کامران به طرف شرق به سلطان کهکر پناهنده شد وقتی همایون در ۹۳۱ ش سند را عبور کرد سلطان کهکر ترسید کامران را به همایون تسیلم کرد. همایون کامران را کور کرد در سال ۹۳۲ به کابل برگشت در ۹۳۳ با پانزده هزار عسکر به قصد تسخیر هند سند را عبور کرد دولت سکندرشاه سوری را منقرض کرد خطبه سلطنت هند بعد از پانزده سال بار دیگر بنام همایون در شهر دهلی خوانده شد سال بعد از بام افتید و مرد.

جلال الدین اکبر پسر او پادشاه شد در ۹۳۵ ش صفوی ها قندهار را گرفت زیاد وقت او هم با کشمکش شهزاده گان مغولی سپری شد اکبر پادشاه در ۹۷۳ به قیادت شاه بیگ کابل به قندهار لشکر کشید حاکم قندهار گرم سیر را ضم حکومت خود کرد و ژوپ

را سر کوب نمود در ۹۷۹ ش شورش هزاره جات را تحت رهبری مرزا حسن پسر شا هرخ در قندهار خاموش کرد جلال الدین اکبر معروف به اکبر پادشاه در ۹۸٤ ش در هند بمرد. شهزاده سلیم بنام جهانگیر در آگره جلوس نمود قوای حاکم مغولی تعرض صفوی را در قندهار عقب زد جهانگیر در ۹۸٤ هـ.ش به کابل آمد واپس به هند رفت در ۱۰۰۰هـ.ش عباس صفوی قندهار را گرفت جهانگیر در ۱۰۰٤ هـ.ش به کابل آمد و به هند بر گشت در ۱۰۰٦ هـ.ش بمُرد. ملکه نور جهان زن همین جهانگیر پادشاه بود بعد او شهزاده خرم ملقب به شاه جهان در ۱۰۰٦ هـ.ش پادشاه شد شاه جهان بر علیه نذر محمد خان که کابل را محاصره کرده بود سپاه فرستاد. این سپاه به باریك آب رسیده بود که نذر محمد به بلخ عقب نشست در ۱۰۰۷ هـ.ش حاکم صفوی از صفوی ها متمرد در ۱۰۱٤ هـ.ش خطبه بنام شاه جهان خواند شاه جهان در ۱۰۱۸ هـ.ش به کابل آمد علیمردان خان حاکم سابق قندهار را به حکومت کابل مقرر کرد. علیمردان خان بازار چهار چته منقش را با باغ علیمردان ساخت شاه جهان در ۱۰۲۲ هـ.ش از کابل به شمال هندوکش سپاه فرستاده تا کهمرد و اندراب رفت در ۱۰۲٤ هـ.ش بار دیگر به کابل آمد به شمال افغانستان سپاه فرستاد از راه سیغان، نهرین و کندز تا بلخ پیش رفت سر لشکر مراد بخش پسر شاه جهان بود بلخ را متصرف شد حکام قندوز، بلخ، شبرغان، اندخوی را تعیین و برگشت شاهجهان به هند رفت اما نظرمحمد خان قیام کرد در ۱۰۲۵هـ.ش شاه جهان به کابل برگشت. او رنگزیب را به سرکوبی او فرستاد در تیمور آباد با عبدالعزیز حاکم بخارا که طرفدار نظر محمد بود در گیر شد عبدالعزیز مغلوب و بلخ فتح شد. شاه جهان با نظرمحمد مصالحه و حکومت شمال را برایش داد در ۱۰۲٦ ش عباس دوم صفوی با پنجاه هزار نفر قندهار را دونیم ماه محاصره و بست و زمینداور را گرفت ده هزار سپاه به قندهار گذاشته متباقی بر گشتند شهزاده اورنگزیب با هفتاد هزار سپاه به راه کابل و غزنی به قندهار رسید. شاه جهان به کابل آمد محاصرهء مهراب خان حاکم صفوی ایران چهار ماه طول کشید قحط و قلت غله و علف و رسیدن زمستان سبب شد شاه جهان از کابل به هند و اورنگزیب از قندهار به ملتان بر گردند در ۱۰۲۹ ش شاه جهان با اردوی ٦۰ هزار نفری ٤۰ توپ و ده فیل جنگی اورنگزیب را از ملتان و سند به قندهار فرستاد خودش هم به کابل آمد بعد دو ماه وهشت روز جنگ ناکام، شاه جهان از کابل و اورنگزیب از قندهار به هند برگشتند در ۱۰۳۰ش شهزادهء داراشکوه پسر دیگر شاه جهان و رقیب اورنگزیب با ۷۰ هزار سپاه سوار و پیاده ۷۰ هزار تفنگدار، ۷۰

افسر بزرگ ، ۶۰۰۰ بیلدار، ۵۰۰۰ نقب زن، ۵۰۰ سقا، ۳۰۰۰ اشتر، ۶۰۰ فیل، ۴۰۰۰ بان(تیر های آتش هوائی) ۵۰۰۰ من باروت، ۵۰۰ من سرب، ٥٤ توپ خورد و کلان و ۳۰۰۰۰/ گلوله توپ قندهار را محاصره کردند، مهراب خان حاکم صفوی و مردم قندهار با دلیری مدافعه میکردند محاصره پنج ماه طول کشید دولت هند از تسخیر قندهار برای همیشه مایوس گردید. اردوی دار اشکو به هند برگشت. شاه جهان بعد از ۳۱ سال سلطنت در ۱۰۳۶ اش بدست پسر خود محبوس و در ۱۰٤٤ ش بُرد. اورنگزیب پدر راحِبس و داراشکوه برادر خود را مغلوب کرد در ۱۰۳۶ ش به تخت نشست مقتدر ترین پادشاه بابری هند است. قسمت مهم شبه جزیرهء دکن را فتح کرد در یوسف زائی با قیام ها مواجه بود و خوشحال خان ختك و ایمل خان قیام کردند آغرخان بابری گرفتار حملهء مهمندی ها شد در لغمان با آغر خان در گیری شد او در حین عودت به هندوستان در ۱۰۶۹ ش کشته شد. اورنگزیب بعد ۵۱ سال سلطنت در ۱۰۸۵ ش وفات یافت. بعد او تا جلوس محمد شاه بابری در سال ۱۰۹۷ ش در ۱۲ سال ٤ پادشاه آمد و رفت و یا کشته شد. در عهد شاه جهان هند ۲۲ صوبه بود که چهار صوبهء قندهار، صوبه بلخ، صوبه کابل، و صوبه بدخشان در افغانستان بود و صوبه کابل به بیست تومان تقسیمات داشت. تومان پشاور، تومان بگرام تومان ننگرهار، تومان لغمان تومان مندراور، تومان چرخ و لوگر، تومان السا(تگاو) تومان بنگش (مهمند، خلیل، افریدی و ختك) تومان گردیز، زابل (غزنی و نواحی) غوربند، ضحاك (بامیان) و غیره که یکصدو شصت میلون دام مالیه داشت. مالیات سالانه قندهار ٤۶ هزار گوسفند ٤۵ اسپ و چند هزار خروار غله و مقداری سوار و پیاده که به دولت میداد شامل تومان دوکی، پشنگ، شال، مستونگ، قلات، هزاره، تیرین، گرمسیر داور، کشك نخود و غیره صوبه بدخشان که شامل راغ، کولاب، تخار، نهرین انداراب، کندز و غیره بود مالیات سالانه ٤٠ میلون دام داشت. مسکوکات صوبه کابل تا زمان جلال الدین اکبر پادشاه طلائی بود سرحد مغولی و صفوی بعد اورنگزیب علاقهء مقر بود تخت سلطنتی مغولی در هفت سال به طول سه گز و عرض دونیم گز و ارتفاع شش گز که یك هزار توله طلا و جواهر به قیمت هشت میلون روپیه در آن استعمال شده بود ساخته شد. شاه جهان روزی به پسر خود دارا شکوه ده میلون روپیهء نقد و به قیمت یك میلون و چهارصد هزار روپیه سر پیچ، جیغه، کمربند، خنجر، بازوبند جواهر نشان و صد اسپ سواری بخشید. اشراف در بار مغولی لباس ابریشمی پوشیده به گردن، سر و بازوی خود زیور و جواهر استعمال

میکردند. در مجلس پادشاهی از بادکش ها باد زده می شد و عطر پاش هائی طلائی و مرصع عطر گلاب می پاشید در مجلس پادشاه زنان می رقصیدندو مردان می خواندند رفتن از اینجا به آنجا توسط تخت روان که مردان آنرا می کشید صورت میگرفت. در عهد محمد شاه مغولی نادر افشار در ۱۱۱۷هـ.ش و احمد شاه ابدالی در ۱۱۳۵ هـ.ش به هند مسلط شدند.

آل کرت از ٦٢٤ هـ.ش تا ۷٦۰ هـ.ش:

در عهد غیاث الدین غوری دو نفر پسران کاکا عزالدین عمر به وزارت و تاج الدین عثمان مرغنی به کوتوالی قلعهء خیسار مقرر بودند. در خیسار عهد سلطان غیاث الدین محمود غوری کوتوالی خیسار به ملك زین الدین پسر تاج الدین داده شد و دختر خود را به زین الدین داد. زین الدین نواسه دختری خود شمس الدین محمد بن ابوبکر معروف به کرت به حیث نایب خویش مقرر کرد. وقتی چنگیز هجوم آورد با چنگیز باتدبیر و مدا را پیش آمد و منقاد گردید و همین شمس الدین محمد را به در بار چنگیز اعزام کرد چنگیز منشور قلعهء خیسار و قسمتی از غور را به او داد ملك زین الدین در طول ۲٦ سال حکومت با پادشاهان قهار مغول چون چنگیز، او گتای خان، گیوك خان و حکام مغل چون جرماغون جنتمور، نوسال، گرکوز و امیر ارغون و با سردار عسکری مغول طاهر بهادر به احتیاط و تدبیر و اندیشمندانه رفتار کرد که توانست قسمتی از افغانستان را از دست بُرد و بر بادی نجات دهد بعد رکن الدین از ٦٢٤ هـ.ش - ٦٥٦هـ.ش یعنی ۳۲ سال در اقتدار بود او با هلاکو، اباقا آن، پادشاهان هند و گیوك خان و منگوقا آن را بدون جنگ با مغل ها وصل کرد مغل ها عنوان حکومت لاهور را نیز به او دادند افسران رقیب او را متهم به همکاری مسلمانان کرد شمس الدین به حمایت طاهر بهادر در بادغیس رفت در ٦٢٦ هـ.ش که ملك طاهر مُرد افسران رقیب او را به مجازات به اردوی چغتای سپردند. این وقت چغتای مُرد پسر چغتای با شمس الدین دوست و آشنا شد پسر چغتای که روندهء در بار مغلستان بود ملك را نیز با خود برد منگوقا آن شخصیت شمس الدین را پسندید منشور هرات، غور، غرجستان، مرغاب، فاریاب، فراه، سیستان و کابلستان را از آمو تا سند به ملك شمس الدین داد. او با پنجصد هزار سکه نقره برگشت در سال ٦٢۹ هـ.ش دولت کرت به اساس محکم آن تثبیت کرد. غرجستان، سیستان را

گرفت در ۶۳۱ هـ.ش هلاكو آمد ملك به سمر قند به استقبال رفت شخصيت ملك هلاكو را جذب كرد. ملك را به قهستان نزد حاكم اسمعيليه آنجا فرستاد ملك با مذاكره او را تابع كرده نزد هلاكو آورد بعد هلاكو در ۶۴۳ هـ.ش آباقاآن به جاى هلاكو نشست در ۶۴۷ هـ.ش به بعد رابطه او با اباقاآن تيره شد در ۶۵۴هـ.ش اباقاآن او را نوازش كرده به تبريز خواست شمس الدين را در سال ۶۵۶ ش مسموم كرد. اباقا آن پسر ملك شمس الدين را كه ملك ركن الدين دوم ملقب به شمس الدين كهنى به هرات فرستاد از ۶۵۷ تا ۶۸۴هـ.ش پادشاهى كرد قندهار را گرفت. او از باعث احتياط در قلعه خيسار زياد تر مى بود چون مستحكم بود او با هفت پادشاه مغولى ايران آباقاآن، تكودار، ارغون خان، كينحاتو، بايد و خان ، غازان خان، او لجايتوخان و حكام افغانستان چون شهزاده ارغون، غازاند و انيارچى، امير نو روز و شهزاده ابو سعيد هم عصر و با تدبير و مدا را رفتار كرد. ملك فخر الدين كه از طريف پدر شمس الدين كهن در سال ۶۶۵ هـ.شمحبوس بعد هفت سال در ۶۷۲هـ.ش خود را نجات داد به دربار امير نوروز رسيد او دختر برادر خود را به او داد غازان پادشاه مغلى ايران او را به حكومت وقت مقرر كرد. فخر الدين با امير نورروز بيوفائى كرد. نورروز كه با غازان مغلى در اختلاف شده بود به فخرالدين داماد خود پناه آورد قلغ خان قوماندان مغولى شهر هرات را با هفتاد هزار نفر محاصره كرد. فخرالدين كاكا خسر خود را تسليم كرد.

غازان در ۶۸۲ هـ.ش فوت و اولجاتيو پادشاه مغلى فعلى ايران شد. فخرالدين در مراسم تاج پوشى اشتراك نكرد و تبريكى نگفت دو سال بعد پدر فخرالدين شمس الدين كهن مُرد. فخرالدين به ۶۸۴ ش طور رسمى امير قلمرو خود گرديد فخرالدين در ۶۸۵ ش مُرد. بعد او ملك غياث الدين اول از ۶۸۶ ش تا ۷۰۷ ش حكومت كرد. تا ۶۹۴ ش نسبت اتهام سر كشى در پايتخت ايران« سلطانيه » نگهداشته شد در ۶۹۹ ش به حج رفت او در ۶۹۶ ش حمله سلطان ابو سعيد بهادر خان جانشين الجايتو شد. غياث الدين حمله يسور چغتايى را از هرات به طرف طوس عقب زد.

غياث الدين اول امير چوپان را كه از ابوسعيد نزد او پناهنده شد به بيوفائى كشت و سنت پدر را بجاى كرد. ملك غياث الدين در ۷۰۷ ش مُرد. شمس الدين سوم پسر غياث الدين امير شد مدام الخمر بود در ۷۰۸ش مُرد. بعد او برادرش ملك حافظ شاه پادشاه گرديد در سال ۷۱۰ توسط مخالفين قدرتخواه كشته شد. بعد او برادرش ملك معزالدين كه مرد مدبر بود سلطنت را تنظيم كرد. او بعد مرگ ابو سعيد در ۷۱۴ ش استقلال

حاصل کرد او در ۷۲۱ ش امیر مسعود سر بداریه را در بامیان خاف و زاوه شکست داد معز الدین کرت ۳۸ سال حکومت کرد. او آبادی های در شهر ها تحت حاکمیت خود کرد. او در ۷۲۹ امیر قزغن را باسی هزار سپاه او از هرات مجبور به عقب گرد کرد. اما یکسال بعد او قرار داد دوستی بست. در غیاب او خانها برادرش ملك باقر را به حکومت برداشته بودند که معزالدین آنها را سر کوب کرد. معزالدین در ۷۴۸ ش امیر محمد حاکم شبرغان و اند خوی و امیر سلتمش حاکم قهستان را به طور مشترك در بیرون هرات در اولین روز جنگ شکست و هر دو امیر در جنگ کشته شدند. در همان سال معزالدین هم مُرد بعد او پسر بزرگ او ملك پیر علی پادشاه شد دوازده سال پادشاهی کرد. او نیشاپور را بعد جنگ های متعدد از سر بداریه ها گرفت. او با امیر تیمور گورگان روابط حسنه بر قرار کرد. خواهر زادهء تیمور را به پسر خود پیر محمد گرفت. بعد در ۷٦۰ ش پیر علی با تیمور در نزدیك هرات جنگ کرد. چون قوت تیمور را دانست به در بار او رفت تیمور عفو کرد و به حکومت هرات او را گذاشت چندی بعد امیر تیمور پیر علی و خاندانش را به سمر قند برد در سال بعد با همهء خانواده او را از دم تیغ گذشتاند سلسله یکصد و پنجاه ساله آل کرت خاتمه یافت.

قیام طوایف پشتون

پشتون ها که تا قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) در نواحی کوه سلیمان زنده گی داشتند بعد از قرن چهارم هجری به طور مشخص بنام قومیت پشتون در صفحات تاریخ تبارز نموده در کشمکش ها و دفاع از این قطعه خاك که امروز افغانستان گفته می شود نقش ایفا نموده در قرن پنجم و ششم هجری مهاجرت قبائیل پشتون از اطراف و جنوب کوه سلیمان شروع شد. در قرن هشتم هجری (١٤ میلادی) به کابل آمده از خیبر گذشته داخل پشاور شدند درین مهاجرت ها به اراضی جدید استیلا نموده نفوس اصلی منطقه را اخراج نموده یا به زراعت مؤظف میکردند. در قرن دهم هجری بود که یوسف زائی های مناطق کوهستانی شمال پشاور، مروت، بنو و قبائیل دیگر تمام اراضی راست دریائی سند را محل بود و باش خود قرار دادند. در قرن یازده و دوازده هجری قبائیل بزرگ غلجائی و بعد تر ابدالی در زابلستان و قندهار کسب قوت و اقتدار نموده به تشکیل دولت پرداختند. لودیانه و روهلکند مسکن دایمی پشتون ها شد مهاجرین پشتون به ملتان، پنجاب، و هند وسطی رسیدند در هند بنام روهیله یعنی مردمان کوهسار نامیده شده ولایت شان روهلکند نام گرفت مردم بنگش فرخ آباد را بنا کردند، مراد آباد، لاهور،

فرخ آباد، محمد آباد، شمس آباد بهوچ پور، قایم گنج همه آباد کرده، روحیله ها و بنگش ها است لودی ها در قرن نهم هجری در هند انکشاف کرد سلطنت ساختند. ختك ها در قرن ۱۱ هجری شکل حکومت محلی خود را ساختند و جنبش ضد مغولی را شاعر و سردار جنگی. خوشحال خان ختك رهبری کرد از ۱۰٤۷ ش تا ۱۰٤۹ ش با قشون اورنگزیب جنگید در جنگ تاتره اردوئی چهل هزار نفری مغول را تارو مار کرد و داراب قوماندان مغول کشته شد در نوشهره و گنداب دشمن تلفات داد پسران و نواسه های خوشحال ختك به هند تبعید شدند خود خوشحال خان به عمر ۷۸ سالگی در ۱۰۷۰ هـ ش در کوهستان ختك وفات یافت . بابر شاه مغولی در ۸۸٦ ش به غلجائی های زابلستان تاخت و ده ها هزار مال و مواشی را تاراج نمود و در ۸۸۷ ش با مهمندی ها و در ۸۹۷ با یوسف زائی ها در جنگ شد یوسف زائی ها سه هزار کشته و تعداد زیاد اسیر دادند بایزید انصاری معروف به پیر روشان پسر شیخ عبدالله انصاری از اخلاف شیخ سراج الدین انصاری متولد در جلندر پنجاب و مسکونه کانیگورم بود او در قندهار عساکر بیرم خان حاکم بابری قندهار را دید که زنی را از گیسوان به آسیاب بسته و می چرخاند سخت متأثر شد و تازنده بود آنرا فراموش نکرد او در شرق افغانستان به ضد مغول ها قیام کرد و دسته جات مسلح ساخت، او در مخزن الاسلام نوشت لشکر جمع می کنم تا هند را مسخر کنم. هرکس اسپی دارد بیاید او با اکبر پادشاه اعلان جهاد کرد تا پشاور در پیش رفت حاکم بابری کابل او را اسیر کرد ولی رها شد تیراه را مرکز گرفت و به جلال آباد هجوم کرد محسن خان والی بابری کابل در میدان جنگ شینوار در ۹۵۸ ش بایزید را کشت بایزید در اشنغر پشاور (چهار سده) دفن شد. بعد او پسرش جلال الدین رهبری مبارزین را به عهده گرفت در ۹۷٤ در خیبر با قشون اکبر پادشاه جنگ کرد. مهمند، غوریه خیل، و یوسف زائی ها دو سال جنگ کردند. افسران مغولی هر یك کنور مان سنگ، خواجه شمس الدین خافی، زین خان کوکه بودند جلال الدین را مغلوب تا منطقه سوات تعقیب کردند. ٤ سال بعد جلال الدین روشان پیدا شد جنگ های ناگهانی را آغاز کرد در ۹۷۰ ش قوای جعفر بیگ مغولی برادران و خانواده جلال الدین روشان را اسیر گرفت حمزه اکوزائی و ملا درویزه به طرفداری دربار بابری هند به ضد جلال الدین روشان شدند. برادران جلال الدین را بنام های شیخ عمر خیرالدین و نورالدین را کشتند در جنگ با جور در ۹۷۱ش چهل هزار سپاهی مغل با راجا بیربل وزیر اکبر پادشاه کشته شد در ۹۷۷ ش جلال الدین به غزنی حمله کرد ولی زخمی و بعد کشته شد احمد

برادر زاده، جلال الدین در ۹۸۹ ش به کابل حمله کرد او در کوهساران چرخ لوگر مرکز گرفت در سال ۹۹۳ش سپاه مغلی به مرکز او در چرخ لوگر حمله کرد، تلفات شدید داد. سه هزار نفر او کشته شد به قندهار رفت بعد از مدتی برگشت در ۹۹۷ ش با دشمن در جنگ شد. تلفات داد خود را به کوه های شرق کشید، احداد روشانی در ۱۰۰۴ ش در تیراه مورد حمله، مغلولی های هند قرار گرفت احداد کشته شد و سر او را نزد در بار هند بردند مرکز او قلعه، واغر به تصرف دشمن در آمد عبدالقادر پسرش رهبری مبارزین را گرفت بعد عده، دیگر این مبارزه را بنام های کریمداد، آخند چالاك ختك، باکو خان یوسف زائی، ایمل خان از سرزمین افریدی وعده، دیگر قیام کردند که سرکوب شدند. تا اینکه غلجائی ها در مقابل سپاه صفوی قیام کردند موفق به تشکیل دولت پشتونها در قندهار بعد در اصفهان گردیدند.

تأسیس دولت هوتکی و قیادت میرویس خان:

شاه حسین صفوی در ۱۰۷۳ ش پادشاه ایران شد گرگین گرجستانی را با بیست هزار عسکر و گارد محافظ گرجستانی او به حکومت قندهار مامور کرد. گرگین از سیاست نفاق انداختن و اختلاف دو قبیله، غلجائی و ابدالی استفاده کرد. غلجائی ها را به خود نزدیك و ابدالی ها را که ریاست آن نزد دولت خان جد احمدشاه بابا بوده و قدرتمند تر بود میخواست از پا اندازد بعد کار غلجائی ها را نیز تمام کند دولت خان را در شهر صفا محاصره با پسر بزرگ او بنام نظر محمد خان اعدام کرد. دو پسر دیگر او بنام رستم خان و زمان خان موفق به فرار طرف ارغستان شدند بعد از روی حیله ریاست رستم خان را پذیرفت اما زمان را در عوض طور گروگان نزد خود نگهداشت چندی بعد رستم خان را اعدام کرد و ابدالی های متعلق به دولت خان را از ارغستان به طرف فراه تبعید و اراضی و املاك شانرا به غلجائی ها داد غلجائی ها قوی تر شدند در میان شان میرویس خان خروج کرد. او پسر شاه عالم خان هوتکی متولد ۱۰۲۵ ش مادرش نازو دختر موسی خان توخی بود و سه برادر بنام میر عبدالعزیز، میر یحیی و عبدالقادر و دو پسر بنام میر محمود و میر حسین است. زن میرویس دختر جعفر خان از قبیله، سدوزائی ابدالی بود. او در فکر اخراج ایرانی ها از قندهار شد ابتدا کوشش کرد خود را به گرگین نزدیك ساخت حیثیت مشاور گرگین را پیدا کرد میرویس کلانتر شهر قندهار مقرر شد. مظالم گرگین اوج گرفت میرویس نامه، از مظالم گرگین به شاه حسین صفوی فرستاد گرگین مطلع شد میرویس را عزل باعده، دیگر از امضاء کننده گان نامه به اصفهان فرستاد. میرویس با

منطق و صحبت شاه را خوشبین ساخته و اعتماد الدوله صدر اعظم را به گرگین بد بین ساخت اجازهء رفتن به حج گرفت در حجاز فتوای علمای حجاز را مبنی بر قیام علیه مظالم گرگین و فسخ بیعت با او را بدست آورد، از اصفهان منشور کلانتری قندهار را بار دیگر بدست آورد. ظاهر خود را با گرگین حفظ کرد. با روسای غلجائی و ابدالی داخل صحبت شد در ۱۰۸۸ ش در جرگه سری و مخفی در منطقهء مانجه ۳۰ میلی شمال شرقی قندهار فیصله کردند که گرگین با عساکر او معدوم گردند درین جرگه که یحی خان برادر میرویس، سیدال خان ناصری، یونس خان کاکری، نورخان بریچ، گل خان بابری، عزیز خان نورزائی، بابو جان ملا پیر محمد معروف به میاجی و میرویس اشتراك داشتند میرویس را سر کردهٔ قیام تعین کردند. ابتدا قیام های را در تیرین و ارغستان به راه انداختند گرگین و فوج او مجبور به رفتن به ارغستان شد. میرویس و دستهء او گرگین را در باغی که عسکر گاه داشتند شبانه به هلاکت رسانیدند با سه هزار نفر اسپ ها و سلاح دشمن را گرفته به عجله طرف شهر قندهار در حرکت شدند محافظین دروازه شهر به فکر اینکه گرگین است دروازه. را کشودند. قوای میرویس آخرین افراد گرگین را نیز کشتند فردا روز آن در ۱۰۸۸ ش اساس یك حکومت آزاد ملی و محلی اعلان شد. قطعهء دیگر عساکر گرگین که از سر کوبی بلوچ ها می آمدند از سر نوشت گرگین خبر شده راه فرار در پیش گرفتند که تا فراه همهء شان کشته شد شانزده نفر نجات یافتند.

میرویس از جهتی که خانهای دیگر مخالفت نکند، اعلان شاهی نکرد بلکه بحیث رئیس و کلان باقی ماند نامهء به در بار هند فرستاد مخالفت خود را با صفوی ها ابراز داشت هکذا به جهت دست یافتن به فرصت بیشتر نامهء به در بار اصفهان فرستاد و گفت وقتی من در اطراف در مزرعهء خود مصروف کار بودم مردم از ظلم گرگین قیام کرده او را کشتند اگر به سخن مغرضین گوش داده نشود من میتوانم امنیت را تأمین و فتنه را خاموش کنم. دربار صفوی با این خط از اعزام فوری سپاه خود داری نمود. نمایندهء بنام جان خان جهت معلوم کردن احوال فرستاد. نماینده صفوی گفت اگر اقامت عساکر ایران در قندهار پذیرفته شود سوقیات انتقامی صورت نمی گیرد. میرویس او را به مذاکره مصروف نگهداشت. سفیر وقتی خواست برود میرویس او را حبس کرد تا حالات قندهار را با خود نبرد. و میرویس وقت بیشتر برای تجهیز و جمع آوری قوا پیدا نماید. بعد نمایندهء والی هرات یعنی محمود خان که رفیق راه حج میرویس بود نزد میرویس رسید. و گفت اگر میرویس میخواهد به حکومت قندهار مانده میتواند. میرویس نمایندهء آشنائی

قدیمی خود را مخفیانه به محبس فرستاد در ۱۰۸۹ ش محمود خان حرکت کرد. در جنگ با قوای پنج هزار نفری میرویس قوماندان قوای صفوی کشته شد در ۱۰۹۰ ش قوای ۳۰۰۰۰ نفری انتقامی صفوی به سر گرده گی خسرو خان گرجی برادر زاده گرگین میرویس را در ساحل هلمند شکست داد خسروخان زمان خان ابدالی را نیز با خود آورده بود زمان خان به عبداله خان ابدالی رقیب خاندانی خود یکجا شد. خسرو قندهار را محاصره کرد. قندهاریان از داخل به مدافعه کردند میرویس خان با قوای شانزده هزار نفری خود از بیرون به قوای خسرو حمله کردند خسرو خان کشته شد. اردوی ایران تباه شد چند صد نفر جان به سلامت برد. در ۱۰۹۲ ش سپاه اعزام شده اصفهان به سر کرده گی محمد زمان در عرض راه به قندهار نارسیده ختم شد. میرویس قندهار قلات و مقر را تامین کرد. به عمر ٤۱ سالگی چشم از جهان پوشید در کهکران دفن شد.

شاه محمود هوتکی:

بعد او عبدالعزیز رئیس تعیین شد عبدالله خان و زمان خان خوانین ابدالی از او جدا شده با اقوام خود به فراه، هرات، و اسفزار رفتند. عبدالعزیز به صفوی ها پیشنهاد کرد بدون فرستادن سپاه و اخذ مالیات حکومت او را تصدیق کنند. مردم قیام کردند محمود رئیس مخالفین کاکای خود را کشت محمود نزدساله به عنوان پادشان اعلان سلطنت کرد. میر اشرف پسر عبدالعزیز در مجلس بیعت شامل بود. عبدالله خان ابدالی حکومت صفوی هرات را سقوط داد و حکومت خود را قایم نمود. اسدالله پسر عبدالله فراه را از غلجائی ها گرفت شاه محمود در ۱۰۹۸ ش اسدالله را در جنگ دلارام کشت و فراه را گرفت در ۱۰۹۹ ش شاه محمود کرمان را محاصره کرد که خبر قیام بیجن لکزائی و ملك جعفر خان را شنید برگشت تا آمدن محمود مردم این دو نفر شورشی را اعدام کرده بودند محمود در ۱۱۰۰ ش با ۲۸ هزار نفر عسکر پشتون، تاجك ، ازبك، و هزاره و يك توپخانه زنبورك بم و کرمان را محاصره و تصرف کرد. شاه حسین صدر اعظم خود محمد قلی خان را در گلنا آباد ده میلی شهر اصفهان با پیشنهاد صلح و دادن ۲۷ هزار طلائی مسکوك به عسکرگاه محمود فرستاد.

محمود ولایت خراسان و يك دختر از خاندان شاهی با ۱۲۵ هزار طلا جهیز شرط گذاشت. شاه و وزراء در قبول و رد پیشنهاد در تردد بودند. عبدالله خان والی خوزستان مخالفت کرد. و جنگ را ترجیح داد. پنجاه هزار سپاه با ٢٤ توپ بزرگ از شهر اصفهان غرض جنگ بیرون شد. عبدالله خان با رشادت جنگید و توپخانه، صفوی به اردوی افغان تلفات زیاد وارد کرد. امان الله خان قوماندان قوای سواره، افغان توپخانه، صفوی را

تصرف کرد. احمد خان قوماندان توپخانهء ایران و رستم خان قوماندان غلامان شاهی با ۲۵۰۰۰ نفر کشته شدند.

سپاه باقیمانده به شهر اصفهان تحصن اختیار کردند بعد هشت ماه محاصرهء اصفهان شاه حسین صفوی و اراکین دولت در ۱۱۰۱ ش به قرارگاه شاه محمود آمدند. محمود به استقبال بر خاست و با شاه ایران بریك مسند نشست شاه محمود ۲۵ ساله به شاه پیر و سالخورده صفوی که ۳۰ سال سلطنت کرده بود پدر خطاب کرد. و با ادب گفت شان و شوکت و جلال و شکوه این دنیا بی وفا است خدا به کسی که خواهد دهد و از کسی خواهد بگیرد. من شما را تسلی میدهم که بدون مشورت شما کاری نخواهم کرد. شاه درحین جواب تاج شاهی ایران را بدست خود در سر شاه محمود گذاشت و تبریك گفت روز بعد خزائین و تمام اسلحه و پایتخت را تسیلم گرفت منزل و معاش برای شاه ایران معین کرد. میر حسین برادر محمود به حکومت قندهار آمد محمود افسرانی را که تادم آخر با صفوی ها و فادار مانده بودند نوازش کرده و در ادارات مقرر کرد. و کسانی را که جفا و خیانت کرده بودند مجازات کرد. و طهماسب پسر شاه حسین را که در قزوین اعلان سلطنت کرده بود شکست به مازندران فراری کرد طهماسب از پطرکبیر و عثمانی ها استمداد کرد و مردم قزوین قیام کردند و تلفات به افغانها وارد کردند شاه محمود بیمار عصبی شد. و به هر کس بدگمان شد رجال در بار از او در خوف بودند میر اشرف و امان الله به طرف قندهار فرار کردنددر ۱۱۰۳ ش عراق عجم را از عثمانی ها گرفت میر اشرف و امان الله را از قندهار بخواست او قوی و مستبد شد بعد شکست در یزد عصبانی تر شد در ۱۱۰۳ ش وقتی شنید یکی از اولاد های شاه حسین صفوی از قید فرار نموده غیر از خود شاه حسین پیر و دو نفر اولاد صغیر او باقی مانده تمام اولاد او را کشت وقتی شاه حسین را در حضور خود دید از کرده خود پشیمان شد او بالاخره فلج و در ۱۱۰٤ شاه به عمر ۲۸ سالگی توسط اشرف به انتقام پدر کشته شد. در این وقت میر حسین در قندهار خود را جانشین شاه محمود اعلان کرد.

شاه اشرف هوتکی:

اشرف در اصفهان پادشاه شد و سیدال خان ناصری سپه سالار تعیین گردید. اشرف وارثین مقتولین را که محمود کشته بود دلداری نموده و مصادره شده گان را خساره و تاوان پرداخت و اجساد مقتولین صفوی را بار دیگر بر آورده به احترام تدفین کرد. ایرانیان کار آگاه را ماموریت داد و سر کرده گان شورش صفی مرزا و سلطان محمد را

در اصفهان و بلوچستان توسط زیر دست خان صاحب منصب خود از بین برد. سیدال خان ناصری یزد، کرمان و قزوین تأمین و فتح کرد. طهماسب را در نزدیك تهران بشکست تهران، قم و ساوه تسلیم شدند. امان الله خان قوماندان سواره افغان را به اتهام ارتباط با طهماسب کشت در ۱۱۰۵ ش توسط سفیر خود عبدالعزیز با عثمانی از اخوت اسلامی حرف زده و تخلیه غرب ایران را از سپاه عثمانی خواستار شد. در جواب عثمانی ها تخلیهء ایران و سپردن تاج و تخت را به صفوی ها پیشنهاد کرد. و سپاه شصت هزار نفری عثمانی با هفتاد توپ بزرگ و قوماندانی احمد پاشا والی بغداد و حسین پاشا والی موصل و جنرال عبدالرحمن به اصفهان سوق کرد. شاه اشرف درین وقت شاه حسین صفوی را کشت در۱۱۰۵ ش در جنگ بین اصفهان و یزد عثمانی ها ۱۲ هزار کشته و پنجاه توپ به جا گذاشتند شاه اشرف تمام خزاین و ذخایر و اسباب را که از عثمانی ها مانده بود غیر از سلاح به عقب اردوی عثمانی توسط سفیر خود بنام اسمعیل فرستاد و پیام کرد که ما با ترك ها برادر و هم دین هستیم مال برادران مسلمان بر ما حرام است.

ما احترام خلافت عثمانی را بر خود واجب میدانیم با ترك ها جنگ نه بلکه صلح دایمی میخواهیم. این روش عجیب اشرف در ترکها اثر کرد از ادعای تصرف ایران صرف نظر کردند در ۱۱۰۷ش سفیری بنام راشد پاشا اعزام و دولت هوتکی را به رسمیت شناختند و محمدخان بلوچ به حیث سفیر اشرف به ترکیه رفت. در جنگ با روس سیدال خان ناصری جنرال ارلوف روسی را شکست داد در ۱۱۰۸ ش در رشت مجبور به امضای مصالحه نمود. این وقت ۱۱۰۶ ش نادر افشار سپه سالار طهماسب ولایت خراسان و سیستان را از ملك محمود سیستانی حاکم هوتکی گرفته و سه هزار افغان را در نیشاپور کشته بود. در ۱۱۰۸ ش حکومت ابدالی هرات را بر انداخت اشرف در ۱۱۰۸ ش سمنان را محاصره کرد نادر افشار که از هرات بر گشته و در بسطام توسط شبخون سیدال خان ناصری تلفات داد اشرف سمنان را ترك به مقابله نادر رفت عساکر ایرانی اشرف را ترك داد اشرف در جنگ دوازده هزار نفر تلفات داده به رامین عقب نشست اسلام خان توخی والی تهران با ۵۰۰۰ نفر به کمك اشرف رسید. اشرف در سر درهء خودر قرار گاه گرفت نادر با جنگ اشرف را مجبور به عقب نشینی به اصفهان نمود با ۲۴ هزار نفر در محل مورچه جلو نادر را گرفت اشرف چهار هزار نفر کشته داد و یکهزار و چند صد نفر از سپاه افغانی اشرف زنده مانده بود اشرف به اصفهان عقب نشست بعد به شیراز آمد نادر به اصفهان داخل شد افغانهای باقیمانده در آن شهر را کشت و به تعقیب اشرف به شیراز حرکت کرد.

اشرف با ۱۲ هزار نفر در موضع زرنجان جلو نادر را گرفت شکست خورد به شهر شیراز داخل شد توسط سیدال ناصری و ملا زعفران باب مذاکره با نادر کشود چون حرم اشرف در قزوین مانده بود، نادر رهائی اسیران صفوی و تسلیم شدن را شرط گذاشت شاه اشرف دو زن اسیر شدهء صفوی را به نادر فرستاد این وقت حرم اشرف و محمود از قزوین رسید اشرف غیر دو زن جوان که با خود برد. به خواجه سرای امر کرد همهء حرم را بکشد خود با ۲۰۰ نفر شبانه از شیراز بر آمده به طرف قندهار در حرکت شد دو نفر از زنان صفوی را طوری اسیر با خود گرفت. نادر در شیراز ملا زعفران را باده تن زن هوتکی که هنوز کشته نشده بود اسیر گرفت خواجه سرای مادر محمود و دو زن اشرف را کشته بود نوبت به دیگران نرسیده بود که نادر رسید و دیگران نجات یافتند. ملا زعفران را در اصفهان از پل به دریا انداختند متباقی اسرا غیر زنها را در محضر مردم کشت اشرف اول به لار بعد از راه بم و سیستان به گرمسیر رسید در شورابك به مرمی ابراهیم خان قوماندان سواران شاه حسین هوتکی کشته شد. ابراهیم خان دو زن اشرف را با دو زن صفوی برداشته به قندهار بُرد. سیدال خان ناصری و بابوجان بابی نیز به قندهار رسیدند دو نفر زن صفوی با ١٤ زن هوتکی تبادله شد.

شاه حسین هوتکی در قندهار:

قوای نادر به سر لشکری امام ویردی بست و گرشك را گرفت قوای شاه حسین هوتکی به قوماندانی بابوجان بابی امام ویردی را شکست داد. نادر ۱۱۱٦ ش از راه دلخك ، دل آرام، به گرشك آمد رضاقل پسر خود را با لشکری به بلخ فرستاد شاه حسین پسر خود محمد خان را به حفظ قلات و بهادر خان را به مدافعه زمینداور فرستاد. خود در قندهار موضع گرفت از شاه مقصود دسته جات برای غله به تیزین و دهراود فرستاد به کنار ارغنداب عسکر گاه گرفت شاه حسین شبخون زد نادر ارغنداب را عبور و قندهار را به توپخانه بست. توپخانه زنبورك شاه حسین از چهل زینه نادر را زیر آتش گرفت. سیدال خان فتح علی قوماندان نادر را به محاصره گرفت نادر او را نجات داد سیدال را در محاصره ماند خود به قندهار بر گشت نادر در مزار شیر سرخ به تعمیر قرارگاه پرداخت که نادر آباد نامیده شد برج های جنگی چهار طرف شهر بساخت این وقت اشرف خان توخی دل از دست داد شبانه به اردوی دشمن رفت شهر قندهار فتح شد شهر صفادو ماه مقاومت کرد نادر که خود دلیر بود سیدال خان را به خاطر دلیری او نکشت ولی او را کور کرد در ۱۱۱۷ ش قلات فتح شد شاه حسین در ارگ نارنج حصاری شد بعد تسلیم و

به مازندران منتقل و مسموم ساخته شد نادر شهر قندهار را ویران نمود ابدالی های هرات و فراه را خواست اراضی غلجائی ها را به ایشان داد به این صورت حکومت هوتکی های غلجایی بعد از ۲۹ سال خاتمه یافت.

حکومت ابدالی هرات:

عبدالله خان ابدالی که از ملتان بر گشت و با میرویس همکار بود در زمان میر عبدالعزیز به هرات رفت در ۱۰۹۵ ش حکومت هرات را گرفت اسداله پسر عبدالله فتح علی ترکمنی سر لشکر ایرانی را در کو سویه شکست داد. در ۱۰۹۸ ش قوای ایرانی ۳۰۰۰۰ نفري به سر گردگی صافی قلی را در نزدیك قلعه کاریز بکوفت در جنگ دلارام اسدلله از محمود هوتکی شکست خورده و کشته شد. عبداله خان دل شکسته شد و مستعفی گردید. زمان خان قدرت هرات را گرفت عبدالله خان را محبوس و مسموم گردانید زمان خان از ۱۰۹۸ ش تا ۱۱۰۱ ش در قدرت ماند.

او خانها و بزرگان را دلجوئی نموده عبدالغنی خان الکوزائی را رتبه و مرتبت داد بعد جعفرخان استا جلو حاکم سابق ایرانی هرات را در عوض سوقیات ایران که به قیادت صفی قلی ترکستانی او غلی به هرات صورت گرفت در باغ شهر نو اعدام کرد. و با سپاهی در جوار کافر قلعه جلو دشمن را گرفت سپاه ایران را در هم شکست و صفی قلی قوماندان کشته شد بعد زمان خان محمد خان پسر عبداله خان از شورابك آمد حکومت هرات را گرفت او مشهد را چهار ماه محاصره بدون نتیجه بر گشت و قلعه عسکری سنگان را در غوریان فتح نمود. جرگهء خانها و قدرتمندان طوایف تا باز گشت او ذوالفقار پسر زمان خان را به حکومت هرات بر داشتند ، بین ذوالفقار و محمد خان کشمکش ها زیاد شد جرگهء قومی الله یار خان پسر عبدالله خان را از ملتان خواسته قدرت را به او دادند از ۱۱۰٤ ش تا ۱۱۰۸ ش بعد ذوالفقار از دریای خزر آمد شش ماه جنگید جرگه هر دو را بر طرف کردند بعد که خطر آمدن صفوی ها شد الله یار را خواسته به حکومت هرات قبول کردند ذوالفقار را به فراه فرستادند جنگ های بین الله یارخان و نادر در سنگان قلعه،کافر قلعه و کوهسان، رباط پریان و شکیبان رخ داد نادر مجبور به عقب نشینی به خراسان شد. جرگه قومی بار دیگر ذوالفقار را به حکومت هرات برداشتند الله یار به مارو چاق بعد به مشهد رفت نادر او را دلجوئی کرد. ذوالفقار با یك هزار نفر در ۱۱۰۹ ش به خراسان لشکر کشید بعد جنگ های متعدد بر گشت نادر پنج ماه بعد با

سی هزار نفر در ۱۱۱۰ ش به هرات لشکر کشیده در کنار جوی نقره عسکر گاه گرفت سیدال خان با سه هزار نفر به کمك رسید بالای نادر حمله کردند نادر به تخت صفر پناهنده شد. هراتیان قُلهء طاق سلیمان را موضع گرفتند در شمس آباد ۳ هزار افغان توسط توپخانه نادر کشته شدند قشون هرات در شهر محاصره شد نادر در قریه ناگهان نزدیك پل مالان عسکر گاه گرفت این وقت دلاور خان تایمنی از شاه حسین بر گشت به نادر پیوست محاصره طولانی شد مواد آذوقه کمبود و سیدال خان که به جهت آذوقه اسفزار رفته بود برگشته نتوانست ذوالفقار از راه جرگه به نادر پیشنهاد کرد که الله یار خان را که دوست نادر است بفرستد هرات را به او می دهد و چنین شد جنگ ختم شد ذوالفقار به فراه از آنجا به همرای سیدال به قندهار رفت شاه حسین هوتکی سیدال خان را به جلو نادر به فراه فرستاد تا رسیدن او هرات بدست نادر سقوط کرد. هردو به قندهار رفتند شاه حسین ذوالفقار و محمد خان را محبوس الله یار به ملتان رفت نادر بعد از یازده ماه جنگ در ۱۱۱۰ ش هرات را متصرف شد.

عبدالغنی خان الکوزی را به خود نزدیك کرد و یك قشون دوازده هزار نفری ابدالی تحت قیادت او و یك قوای چهار هزار نفری را تحت امر نور محمد خان غلجائی تشکیل کرد که در فتح توران، ماورالنهر، داغستان و هندوستان از ایشان کار گرفت همین عبدالغنی خان الکوزائی بود که سر توپال پاشا سپه سالار عثمانی را نزد نادر انداخت نادر عبدالغنی خان را والی قندهار و احمد خان پسر زمان خان را افسر قطعات از یکی تعین کرد.

نادر افشار و افغانها:

نادر پسر امام قلی پوستین دوز متولد ۸۶۷ ش ابیورد قبیلهء افشار که بعد مرگ پدر پوستین دوزی میکرد ۱۸ ساله بود که با مادرش در اسارت دهارهء ازبك ها قرار گرفت مادرش در حبس مُرد نادر فرار کرد. ماجراجوئی و داره بازی را آغاز و به خدمت ملك محمود سیستانی در آمد دهارهء ازبك ها را در هم شکست. ملك محمود حکومت ابیورد را به نادر داد. وقتی با ملك محمود بهم خورد به خان کلات پناه برد طهماسب نادر را به همکاری دعوت کرد. نادر خان کلات را کشت زنش را گرفت و بعد فعالیت ها سپه سالار طماسب شد در ۱۱۱۱ ش شکست و سازش طهماسب را با عثمانی ها دید او را خلع و عباس پسر یکساله او را به سلطنت و خود را نایب سلطنت‌اعلان کرد. در کرکوك از عثمانی ها شکست خورد اما در ایروان بر آنها کامیاب شد ولایات از دست

رفته گرجستان را تا سال ۱۱۱٤ ش گرفت و به کمك قوای ابدالی به آسانی کابل و جلال آباد را گرفت با تحفه و هدیه مردم شینوار و افریدی را رام ساخته به لاهور رفت از ستلج عبور در کرنال آخرین قوای مدافع بابری را بشکست. محمد شاه مغلی پادشاه هند دختر خود را به نصرالله پسر نادر داد و خودش تسلیم شد در دهلی آوازه شد که نادر مرده است مردم قیام کردند نادر قتل عام کرد بعد دهلی را به محمد شاه سپرد به راه گردیز، کرم ، و دیره جات در ۱۱۱۹ ش به بخارا رفت امیر بخارا تسلیم شد و دختری به برادر زاده نادر علی قلی داد نادر سفینه ها در خزر و لنگرگاهی در خلیج فارس زیر نظر یکنفر انگلیس ساخت در ۱۱۱۵ ش اعلان سلطنت خود و رسمیت مذهب حنفی را نمود نادر که در جنگ های داخل و خارجی بسیار کشت و کله منار ها ساخت عصبی مزاج و خشن شد به اندك سخن ولیعهد و پسر خود رضا قلی خان را کور کرد و بعد که متوجه اشتباه خود به خاطر جبران خطا و رفع اضطراب تمام افسران حاضر مجلس را که مانع کور کردن شهزاده نشد. بودند از تیغ کشید. وقتی بالای افسران قزلباش و در باریان بدگمان شد میخواست همه را بکشد از هفتاد نفر آنها که از اقدام و سیاست شاه آگاه بودند. ۱۱۲۶ ش شبانگاه در اتراق او در فتح آباد خپوشان قوچان نادر را کشتند خزینهء او را تاراج کردند قشون افغان و ازبکی حرم او را از دستبرد افسران سپاه ایران محافظه کردند حرم نادر را تا مشهد رسانیدند. حرم نادر الماس کوه نور را به قوماندان قطعات افغانی یعنی احمد خان ابدالی داد.

تشکیل دولت ابدالی وسلطنت احمد شاه بابا:

مؤسس سلطنت ابدالی و تشکیل افغانستان کنونی احمد شاه بابا ابدالی است. در ۱۱۰۱ ش در هرات متولد شد با ذوالفقار نزد شاه حسین هوتکی آمدند. وقتی نادر به قندهار آمد ذوالفقار را به مازندران تبعید و احمد خان ۲۰ ساله را در جمع افسران خود گرفت بعد قوماندان قطعات ابدالی و ازبکی شد در سفر هند با او همراه بود وقت کشته شدن نادر احمدخان ۲۵ ساله قوماندان قطعات افغانی که ٤۰۰۰ غلجایی و ۱۲ هزار ابدالی و ازبك بود به قندهار آمد. نورمحمد خان سر دسته قوای غلجائی پیشنهاد تشکیل جرگه برای انتخاب پادشاه را نمود در برج میزان ۱۱۲۶ ش جرگه در زیارت شیر سرخ دایر شد نه روز جلسه دایر نمود خانهای غلجائی و ابدالی همدیگر را رد میکردند در جلسه نورمحمد خان غلجائی محبت خان پوپلزائی، موسی خان اسحق زائی، نصراله خان نورزائی و غیره اشتراك داشتند روز نهم اختیار را به صابر شاه مجذوب کابلی متولی

زیارت شیر سرخ دادند. او خوشهء گندم به کلاه و دستار احمدخان زد حاضرین مجلس بعیت کردند چون شاخهء قوم سدوزائی که احمد شاه به آن تعلق داشت کوچکتر بود. کسی از او احساس خطر نمیکرد. در ۱۱۲۸ ش سران اقوام ابدالی و غلجائی هنگام سفر احمدشاه، در قندهار طرح کشتن احمد شاه را آماده کردند احمد شاه مطلع شد همهء شانرا اعدام نمود. او سران اقوام را در تحت امر در بار در جنگ دور از اقوام شان نگهمیداشت در پایتخت نمی گذاشت که ایشان قطعات مسلح قبیلوی داشته باشد او سپاه قبیلوی را از پایتخت دور کرد جای شانرا به عساکر تنخواه خوار داد احمد شاه متواضع و گشاده پیشانی بود. تجمل و عیاشی نداشت اعضای خانواده را از اشتراك و مداخله در امور سلطنت دور نگهمیداشت. تنها تیمور را زیر نظر جهان خان پوپلزائی در مشق و تمرین سیاسی و نظامی گذاشته بود. احمد شاه هشت پسر بنام های تیمور، سلیمان، شهاب، داراب، سنجر، سکندر، یزدان بخش و پرویز، داشت در ۱۱۴۰ ش شهر قندهار را بنام پایتخت اعمار کرد در سال ۱۱۲۶ ش جهان خان پوپلزائی سپه سالار پیشدار احمد شاه به راه غزنی کابل و جلال آباد و پشاور تا دریای سند رسید احمد خان به تعقیب او حرکت کرد. والی بابری کابل ناصر خان فرار کرد. حاکم اشنغر در جلال آباد به استقبال جهان خان حاضر شد، در ساحل چناب شهنوازخان والی بابری پنجاب به مدافعه پرداخت احمدشاه چناب را ناگهان عبور و لاهور را تسخیر کرد. شهنواز خان به دهلی فرار و محمد شاه مغولی پادشاه دهلی صد هزار نفر به سر کردگی احمدشاه ولی عهد و قمرالدین خان صدر اعظم سوق کرد. احمد شاه از راه منحرف از لودیانه دریا را عبور قلعه سر هند را با اموال دشمن تصرف کرد. در جنگ مالوپور سال ۱۱۲۷ ش صد اعظم هند کشته شد. سپاه هند از مریضی محمد شاه و احمد شاه از قیام لقمان خان برادر زاده خود اطلاع یافتند به دو طرف عقب نشینی کردند زاهد خان والی بابری ملتان را دوباره به وظیفه اش مقرر کرد. لقمان را محبوس تا بُرد در ۱۱۲۸ حاکم نادری هرات امیر خان و بهبود خان را سر کوب و لایت را به درویش علی خان هزاره داد شاولیخان وزیر احمد شاه ولایات شمال را از مرو تا بدخشان و بامیان تنظیم کرد از راه اندراب و پنجشیر و گلبهار در ۱۱۲۹ ش برگشت احمد شاه بعد هرات به مشهد حرکت کرد. در نزدیك تربت جام قشون میر علم نایب شاهرخ را در هم شکست و شاهرخ تسلیم شد و به حکومت مشهد مقرر و نور محمد خان نایب او شد. احمدشاه، جام، باخزر، خاف، تربت و ترشیز را از خراسان مجزا و به هرات وصل کرد از نیشاپور به قندهار برگشت و درین سال به پنجاب سوق

نموده میرمنو مالیات گجرات، اورنگ آباد و سیالکوت را به افغانستان قبول کرد. احمدشاه در ۱۱۲۹ ش نیشاپور رفت توپ مشهور خودش را که دوازده ونیم سیر کابل گله میخورد ساخت عباس قلی بیات را مغلوب و دو باره حاکم نیشاپور مقرر کرد. احمد شاه که به هرات آمد میر علم خان مشهد را گرفته و شاهرخ را کور کرده است، احمدشاه دو باره به مشهد رفت میر علم را مغلوب و شاهرخ نابینا را مقرر کرد. در ۱۱۳۰ از راه هرات به قندهار برگشت او در ٤ سال توانست از آمو تا دریای عمان و از دشت های ایران تا رود سند مملکتی را متشکل سازد، از ۱۱۳۰ ش شاه علیه میرمنو که در پرداخت مالیات تعلل میورزید، به پنجاب لشکر کشید. از راه اتك و حسن ابدال رفت و کشمیر را گرفت در شاهدره لاهور گورا مل سپه سالار پنجاب را شکست گرامل در ۱۱۳۱ ش تسلیم شد احمد شاه با امضای پادشاه دهلی محمد شاه سند، کشمیر، ملتان و پنجاب را ضم خاك خود کرد. در ۱۱۳۵ ش از راه بلوچستان به پنجاب کشید در اخیر قوس ۱۱۳٦ ش داخل دهلی شد تا آگره رفت حکومت سر هند را به عبدالصمد خان ممن زای و حکومت پنجاب و سند را به شهزاده تیمور و وزارت جهان خان داد. در حوت ۱۱۳٦ ش قیام هائی در پنجاب شد و دو صد هزار عسکر مرهته به قیادت راگونات راو در سرهند یورش و قوای افغانی را معدوم و عبدالصمد خان ممن زای را اسیر گرفتند و بالای تیمور و جهان خان در لاهور حمله کردند آنها به اتك عقب نشستند شاولی خان وزیر از نصیر خان قلات در مستونگ مغلوب گردید احمد خان به مقابله رفت نصیر خان را در قلات محاصره کرد نصیر خان یکی از دختران خانواده را به نکاح احمدخان داد و صلح کرد. قوائی به سرکرده گی نورالدین خان به پنجاب سوق گردید که در وزیر آباد قرار گاه گرفتند در زمستان ۱۱٤۹ ش سکها در پنجاب قیام کردند مرهته ها، دولت افغانی پنجاب و دولت هند در دهلی سقوط کردند احمد شاه از راه بولان به پشاور رفت در اتك تیمور و جهان خان با او یکجا شدند حاکم مرهتهء پنجاب به سهارنپور عقب نشست احمدشاه داخل پنجاب شد و سه قوه مرته یکی سند باد به سر راه دهلی دیگر هولگر در چپ جمنا سوم جنگورا و غازی الدین در دهلی و در عقب همهء این ها دولت قوی مرتهء دکن، در سهانپور با احمدشاه نجیب الدوله و سرداران روهیلهء افغان سعدالله خان حافظ رحمت خان، عنایت خان، روندی خان، وقطب خان را با ده هزار نفر نیز یکجاشدند تیمور و جهان خان که با ده هزار نفر پیشدار بودند با سندباد در بدنی نزدیك دهلی در گیر شدند احمد شاه با سی هزار نفر روهیله ها از عقب درسیدند سندباد و اکثریت سپاه

کشته شدند احمدشاه جمنا را عبور هولکر را بشکست وارد دهلی شد دو هزار نفر سپاه همراه یعقوب علی افغان و نواب محسن الملك برای حفاظت دهلی موظف نمود خود جمنا را عبور به مسافه ۷۲ میل در انوپ شهر قرارگاه گرفتند ده هزار امدادی از فرخ آباد و اوده به سرکرده گی احمد خان بنگش و شجاع الدوله رسیدند ده هزار نفر از قندهار به قیادت عطا محمد خان و کریمداد خان رسید که مجموع سپاه شصت هزار نفر شد بالاجی باجی پیشوای مرته وقتی از سوقیات احمدشاه و شکست مرته شنید به تمام ولایات مرته امر جمع آوری عسکر نمود. چهار ماه بعد مرتهء راجپوت و هندو از دکن به قیادت سدالشیوبهار برادر بالاجی باجی حرکت کرد. ویسواس راو پسر بالاجی باجی غرض جلوس به تخت هندوستان با ایشان بود. و قوماندانان چون هولکر، حاجی، سندباد، شمیز راو، ملي راو و ابراهیم دکن با چهل هزار سوار و پیاده در حرکت بودند ۱۲ هزار سپاهی منظم با تفنگ های چقمقی، یکهزار توپ بزرگ، دو صد توپ کوچك ۱۳۰ هزار سواره و هفتاد هزار پیاده، ۲۵۰۰ فیل جنگی و باربر ۲۰۰۰۰۰ گاو، چندین هزار اشتر، آنها به دهلی رسید، دهلی را تاراج محافظین را کشتند قلعهء نظامی گنجپوره را متصرف و عبدالصمد خان ممن زائی را با افراد او در میدان جنگ کشت.

احمدشاه از آب عبور کرد ۱٤۰۰ فیل مشغول انتقالات بود احمد خان قوماندان قوای دو هزار نفری خیبر در آب با عدهء زیاد افراد خود غرق شد. قسمتی آن به اثر تیرباران کشته شدند قوای احمد شاه جمنا را در منطقهء پاکپت عبور کرد. دشمن پانی پت را برای اردو بزرگ خود انتخاب کرد. شاسید خان پیشدار احمدشاه، پیشدار دشمن را بشکست احمدشاه مدت سه ماه در برابر دشمن در پانی پت در موضع بود. جنگ های خورد و ریزه یکی بالای دیگر میکردند احمد شاه در ین مدت راه ها ارتباطی دشمن را در قطر ۳۰ میل از هر طرف قطع کرد. مرته به قحط مواجه و اقدام به حمله عمومی کردند ۲٦ سرطان ۱۱٤۰ ش جناحین دشمن پیش روی کردند ۱۲ هزار سوار احمد شاه هزار هزار به قلب دشمن حمله کرد. ویسواس پسر پیشوای مرهته کشته شد.

توپخانه افغانی فیل ها را زیر آتش گرفته فیل ها فرار نموده لشکریان خود را پامال کردند بعد قوای افغانی یورش عمومی کرد مرهته ها را شکست داده تا چهل میل تعقیب کردند.

هزاران نفر کشتهء دشمن به جای ماند ۲۲ هزار نفر اسیر ۵۰۰ فیل. چند هزار اشتر پنجاه هزار اسپ، دو صد هزار گاو را به میدان گذاشتند تلفات قوای احمدشاه بین ده تا

پانزده هزار نفر بود احمدشاه اسیران مسلمان را به شمول ابراهیم خان گاردی اعدام کرد. هندوها، مرهته ها و راجپوت ها را آزاد کرد. کمپنی هند شرقی انگلیس از شکست مرهته خوش اما از آینده حکومت احمدشاه نگران، احمدشاه سلطنت هند را به عالی گوهر پسر عالمگیر ثانی و وزارت را به شجاع الدوله صوبه دار اوده و سپه سالاری هند را به نجیب الدوله افغان داد حکومت پنجاب را به زین خان مهمند داد به راه پشاور و کابل بر قندهار برگشت در این سال شهر قندهار کنونی را تهداب گذاشت سنه (۱۱۴۰) و تیمور را به حکومت هرات مقرر کرد. سفر هشتم احمد شاه ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ ش که جیاسنگ شورشی را در چنداله شکست سکها زین خان مهمند را در قصبهء کوت محاصره بعد کشته بود. ۷۰ هزار دشمن را در سرحد هند تار و مار و حکومت پتیاله را به یك نفر سردار سك امیر سنگ داد نورالدین کشمیر را تأمین کرد، احمدشاه به نسبت مریضی از راه ملتان و گومل و غزنی در ۱۱۴۲ ش برگشت در ۱۱۴۶ ش در لشکر کشی نهم احمد شاه سکها را در پنجاب سر کوب و برگشت و این سال شاولی خان وزیر در برگشت از بخارا خرقهء مبارکه را از بدخشان به قندهار آورد. سفر دهم ۱۱۴۸ ش در مشهد نصرالله مرزا را محاصره و جهان خان و نصیر خان قلات را به سر کوبی علیمردان خان متمرد حاکم طبس فرستاد نصرالله میرزا تسلیم و شاهرخ دختر خود را به تیمور داد علمیردان کشته شد احمدشاه خراسان را به شاهرخ پسر نادر داد احمدشاه در ماه رجب ۱۱۷۸ جون ۱۷۷۳ جوزا /۱۱۵۲ ش به عمر پنجاه سالگی در کوه بوته چشم از جهان پوشید و در قندهار دفن شد.

تیمور شاه ابدالی ۱۱۵۲ تا ۱۱۷۲ هـ.ش :

تیمور هنگام فوت پدر والی هرات بود شاعر زبان دری و ده زن از قبایل پشتون، افشار، هندی و کشمیری داشت. ۲۳ پسر و ۱۳ دختر داشت مهمترین پسران همایون، محمود، فیروز الدین، عباس، زمان شاه و شجاع الملك بود همزمان او انقلاب فرانسه رخ داد تیمور، شاه ولی خان وزیر را با دو پسرش که در اول طرفدار سلطنت شهزاده سلیمان بودند. اعدام و پسر دیگرش مختار الدوله شیر محمد خان را از وظیفه طرد و جهان خان سپه سالار نیز طرد و مصادره شد تا در دلارام در انزوا مُرد و پسر جهان خان به ساحل سند تبعید گردید. تیمور در سال اول سلطنت، پایتخت را به‌کابل انتقال داد شیخ عبدالطیف جامی هروی را وزیر خویش مقرر کرد خزائین را به التفات خان هندی و استفتا را به ملاعبدالغفار هندو مسلمان داد قاضی فیض اله دولت شاهی را مشاور خود تعین

کرد. احمد خان بیات را به قوماندانی دوازده هزار نفر عساکر محافظ خود تعین کرد. خانهای که بی چون و چرا اطاعت میکردند چون فتح الله خان سدو زائی، نور محمد خان بابری، نورمحمد خان الکوزائی و غیره را باخود گرفت در ۱۱۵۳ ش خانهای ناراضی در قندهار عبدالخالق سدوزائی را به پادشاهی برداشتند قندهار را اشغال و با ۲۵۰۰۰ نفر به طرف کابل حرکت کردند تیمور با ده هزار نفر و توپخانه، قوی شورشیان غلجائی و ابدالی را در منطقهء شش گاو در هم کوفت پاینده محمد خان و دلاور خان از جمع خوانین به تیمور شاه پیوست که بنام سرفراز خان و دومی بنام مدد خان القاب یافتند. سپاه قندهار دو هزار کشته داد و عبدالخالق سدوزائی اسیر و کور ساخته شد و همراهان سر کرده، او اعدام شدند. خانهای قندهار مقیم کابل به شمول عبداله خان دیوان بیگی که وزیر شاولی خان را دست بسته به به نزد تیمورشاه برده بود مصادره و محبوس شدند. تیمور به قندهار رفت هر مخالف که یافت کشت به شمول رحیم دادخان برادر پاینده محمد خان و غیره مددخان(دلاور خان اسحق زئی) را سپه سالاری داد. مددخان دو بار و احمد خان یك بار شورش های خراسان را سر کوب کردند در ۱۱۵۸ ش فیض اله خان خلیل زمیندار بزرگ پشاور و پیر زاده میان محمد قصد کشتن تیمورشاه را کردند فیض الله اول امر تشکیل قشون قبیلوی را گرفت این قشون روزی بنام سلام به پادشاه پهره دار را به ضرب شمشیر کشته به زور داخل بالاحصار شدند از هیاهوی محافظین تیمورشاه بر بام عمارت بالا شد امر احضار گارد شاهی را داد جنگ تن به تن آغاز شد، شش هزار شورشی کشته بقیه فرار کردند فیض الله و پسرش اسیر و اعدام شدند فتح خان یوسف زای را که در سواحل سند و مظفر آباد شورش کرده بود اعدام کرد تیمور شاه هر سال ٤ ماه در پشاور می بود. در ۱۱۶۰ ش زنگی خان جارچی باشی پیشدار لشکر تیمور شاه قوای سك را در پنجاب در هم شکست حکومت ملتان را به شجاع الدوله ابدالی داد. مددخان به تأمین سند رفت. فتح علی خان تالپوری بهاول خان و غیره سرکشی اختیار نمودند در ۱۱۶۵ ش احمدخان نور زائی به سرکوبی فرستاد تیمور شاه به سند رفت حکومت آنجا را به میر فتح علی خان تالپور داد. این سال آزادخان والی کشمیر اعلان استقلال کرد. مددخان آزاد خان را بشکست. تیمورشاه مداخلات و تعرضات پادشاهی بخارا را دفع نموده و دریای آمو سرحد تعیین شد، تیمورشاه در ۱۱۷۲ ش در پشاور بیمار شد به کابل آمد در همان سال ۱۲۰۷ قمری وفات نمود گفته می شد که در پشاور مسموم گردیده است. در چهار باغ کابل دفن و مقبرهء او را شاه زمان اعمار نمود. تیمور ۲۰ سال سلطنت کرد.

زمانشاه ابدالی ۱۷۹۳- ۱۸۰۱ - (۱۱۷۲- ۱۱۸۰ هـ.ش) :

او همزمان با واقعات و حادثات بزرگ جهانی قدرت را بدست گرفت ٤ سال پیشتر او انقلاب کبیر فرانسه تحول بنیادی در ساختار قدیمی اروپایی جهان ایجاد کرد. شش سال بعد جلوس او ناپلیون قدرت را گرفته اروپا را تکان داد مصادف به جلوس او انگلیس اولین گورنر جنرال مقبوضات هندی خود را بنام «سرجان شور» تعیین کرد. دو سال بعد دولت مرهته دولت نظام دکن را در هم شکست ۳ سال بعد گورنر جدید انگلیس «مارکی و لسلی» با اردوی بزرگ برای انهدام دولت های مرهته، نظام و میسور آغاز کرد. نظام دکن تسلیم، مرهته مغلوب، سلطان تیپو پادشاه میسور کشته شد تیپو گفته بود از صد سال زنده گی روباه یك روز زنده گی شیر بهتر است. هولکر آخرین قوماندان قوای ملی هند سه سال بعد تر از دور زمانشاه در ۱۱۸۳ ش از قوای انگلیس شکست سخت خورد و از صحنه عقب رفت گورنر انگلیس سیاست بنام «اصول اعانه» را بروی دست گرفت به زر ، زور یا تذویر یك کشور غصب شود بعد قشون جهت سرکوبی و حفظ سلطه انگلیس اعزام شود. که مصارف قشون را مردم کشور مغصوبه و مقبوضه بپردازد در عوض اختیار سر نوشت خود را در امور داخلی و خارجی به انگلیس بدهد و از قشون انگلیس بنام اینکه حافظ خاك، مال و جان و نوامیس شان است. تشکر و سپاس هم نماید دو سال بعد جلوس زمانشاه در ایران ۱۱۷۳ ش آقا محمد قاجار موسس سلسله قاجاریه شد که به ولایت خراسان تحت حاکمیت زمانشاه حمله کرد جانشین او فتح علیشاه قاجار آلهء دست انگلیس و دول استعماری دیگر شد.

در تحت چنین شرایط اضطراری جهان و اطراف افغانستان بود که زمانشاه در مدت ده سال سلطنت خود دایم سوار بر اسپ بود ، او کمتر توانسته از سر زین اسپ پایان شود. جنگ های متعدد داخلی، بغاوت ها و شورش و تعرضات بر او تحمیل شد که میتوان گفت نارامی های زمانشاه با موجودیت انگلیس ها در هندوستان و سیاست های استعمار گرانهء شان بی ارتباط نیست. تا این دولت مقتدر ابدالی میراث احمد شاه بابا را از پا در اندازد و تعرضات سالهای بعدی انگلیس نشان داد ، که در پشت تمام کشمکش های داخلی بر سر قدرت دست استعماری از بیرون در کار بوده است. شهزاده زمان که پنجمین پسر تیمور شاه و والی کابل بود. محمود برادر دومی حاکم هرات، همایون برادر بزرگ والی قندهار، فیروز الدین برادر سومی بیطرف، عباس پسر چهارم والی پشاور به عجله به کابل آمد. شجاع الملك والی غزنی برادر سکه و کوچکتر زمنشاه بود.

زمانشاه جلسهء در کابل دایر کرد. همایون و محمود حاضر نبودند. شهزاده عباس خود را کاندید سلطنت اعلان و طرفداران زیادتر در جرگه یافت و هر شهزاده دیگر نیز ادعا های داشتند در باریان و سر کرده گان کابل هر کدام طرفی را گرفتند. شهزاده زمان والی کابل دید که اعضای جرگه به بزرگی سن اهمیت نمیدهد لذا خود را منحیث والی کابل مستحق دانسته شهزاده گان و طرفداران شان را به عجله در بالاحصار محبوس و سلطنت خود را اعلان کرد. زمانشاه این وقت ٢٤ سال داشت او با اراده، آهنین، ذکیء فعال، بصیر، شجاع و دارای اندام زیبا و متناسب و چهرهء حسین و جذاب شاهانه داشت او یکصد و پنجا هزار اردو داشت. نماینده نواب های روهیله و راجپوت نزد او آمده او را به حمله هندوستان و آزادی از انگلیس ها دعوت کردند. نمایندهء ناپلیون نز او آمد خواستار عبور اردوی فرانسه از افغانستان به مقصد هند شدند که زمانشاه با قدرت رزمی و ارادهء قوی و اعتماد که به ملت خود داشت به ناپلیون بی اعتنا جواب رد داد. در سال اول سلطنت خود سوقیات همایون را در قلات غلجایی در هم شکست مهر علی خان اسحق زای جنرال همایون تسلیم زمانشاه شد. در ۱۱۷۲ ش برج قوس به مقصد هند وارد پشاور شد که نسبت حملهء محمود به کمك تالپوری های سند به قندهار و مجروح شدن قیصر پسر هفت ساله زمان شاه و هجوم امیر بخارا به بلخ، او به قندهار عودت کرد احمد خان نورزائی پیشدار محمود به زمانشاه تسلیم شد. همایون به سند رفت به عزم هرات در بلوچستان در ریگستان لهیه محمد خان او را دستگیر به قندهار آورد و تسلیم زمانشاه کرد، زمانشاه همایون در بالاحصار محبوس بعد کور کرد.زمانشاه به سند لشکر کشید. قطعهء به سر لشکری شیر محمد خان مختار الدوله به قلات رفته برادران نصیر خان بلوچ را سر کوب و محمود پسر نصیر را به حکومت بلوچستان در ۱۱۷۳ ش مقرر کرد، محمود در هرات قیام کرد به کمك عطا محمد خان علیزائی به طرف قندهار در حرکت شد در جنگ بین زمینداور وگرشك سپاه محمود تباه شد. محمود با صد سوار فرار کرد.

زمانشاه قبل از رفتن به جنگ محمود بامیر فتح علی تالپوری با مالیهء سالانه سه صد هزار روپیه موافقه کرد زمانشاه محمود را در هرات محاصره کرد. او ذریعه ارسال مادر و وعدهء دادن دختر خود به پسر زمانشاه و ارسال توبه نامه عفو شد و حاکم هرات مقررشد. سفیر بخارا به کابل آمده از تعرض به شمال معذرت خواسته آمو سرحد قبول شد در ۱۱۷٤ ش زمانشاه باسی هزار نفر دریای سند را عبور در حسن ابدال مستقر و

قلعهء رهتاس را اشغال و سکها فرار کردند. اینجا از تصرف خراسان توسط قاجار خبر شد به عزم ایران به پشاور آمد که قاجار هرات را ترک گفت لذا او از پشاور واپس به لاهور رفت در ۱۱۷۶ ش لاهور را فتح کرد. عالی گوهر پادشاه هند او را به دهلی دعوت داد زمان به انگلیس ها نوشت که نیات و قصد او راندن مرهته ها به جنوب هند است. این وقت خبر بغاوت محمود را بار دیگر شنید به قندهار بر گشت در سنبله ۱۱۷۶ ش محمود را در هم شکست محمود به ایران رفت. زمان شاه حکومت هرات را به قیصر شاه و نیابت زمان خان داد. نادر مرزا پسر شاهرخ را با شیر محمد خان به خراسان فرستاد و حکومت خراسان را به او سپرد زمانشاه به کابل برگشت محمود با ده هزار نفر قاجاری به هرات حمله کرد و محمود شکست خورد و فرار بخارا شد زمانشاه به هرات رفت از در بار بخارا اخراج محمود را خواستار شد زمانشاه از هرات به کابل آمده رهسپار هندوستان شد از پشاور لشکری به کشمیر فرستاد عبداله خان حاکم کشمیر را محبوس کرد در میزان ۱۱۷۷ ش به لاهور رفت رنجیت سنگ را به حکومت پنجاب تعیین کرد. انگلیس ها رنجیت را لقب شیر پنجاب دادند، زمانشاه در اخیر قوس ۱۱۷۷ ش که آماده، عبور از ستلج و فتح هندوستان بود که آقا محمد قاجار به تحریك انگلیس ها با محمود به خراسان کشید زمان از لاهور به پشاور برگشت قاجار به اخطار تحریری زمانشاه از خراسان خارج شد او مانوره، اجرا کرد که زمان نتواند داخل هند شود این وقت آب خیزی شد زمان به هند رفته نتوانست زمانشاه از لاهور به پشاور از آنجا به هرات رفت قاجار موافقه کرد که محمود را حمایت نکند زمانشاه نیز سر کرده گان خراسان را حمایت نمی کند به قندهار آمد شاملین طرح یك توطیه، قتل خود را به شمول سردار پاینده محمد خان بارکزائی اعدام کرد. اولاد و احفاد همین پاینده محمد خان است که محمد زائی گفته می شود. زمانشاه در ۱۱۷۹ ش در قندهار بود که قاجار به خراسان حمله کردند. اعدام یازده نفر خانها توسط زمانشاه سبب شد به تعداد ۸۵ نفر سر کرده اقوام و خانها به شمول فتح خان پسر پاینده محمد خان در تر شیز به اردوی محمود پیوستند. به تحریك انگلیس شورش مهابت سنگ در پنجاب به خاطر دور شدن زمانشاه از قندهار و مساعد کردن زمینه حمله، محمود بالای هرات به راه انداختند زمانشاه در ۱۱۸۰ ش به عزم پنجاب از قندهار به کابل آمد محمود از ایران سر راست به فراه حمله کرد. و قندهار را متصرف شد. زمانشاه با سی هزار نفر به طرف قندهار حرکت کرده احمد خان نور زائی پیشدار زمانشاه که در منزل پیشتر حرکت میکردند در منزل سر اسپ به محمود تسلیم

شد زمانشاه در غزنی خبر تسلیم شدن او را دریافت زمان شاه بالای ارود بدگمان شد، به کابل برگشت و از آنجا به قصد پشاور نزد شجاع الملك برادر سکه خود با پانزده نفر در حرکت شد در شینوار ملا عاشق الله شینواری او را به استراحت دعوت کرد زمان با پانزده نفر خود اسیر ۲۰۰ نفر مسلح شنواری ها شد.

ملا عاشق اله پسر خود را به محمود فرستاد و هدایت خواست. محمود که اکنون کابل را گرفته بود یك قطعه سپاه به سر کرده گی اسد خان برادر وزیر فتح خان با یکنفر جراح فرستاد اسد خان به اطاق زمانشاه داخل شد سپاهیان اسد زمانشاه را به زمین انداختند جراح با نیشتر چشم های او را کور کرد و به کابل آوردند. و در بالاحصار محبوس گردید رحمت الله وزیر زمانشاه را با دو برادرش محمد خان و زمان خان اعدام کرد. سلطنت محمود بنام شاه محمود ابدالی آغاز شد.

سلطنت شاه محمود (۱۱۸۰- ۱۱۸۳ ش):

امین الملك و قضا را به ملا محمد سعید خان قاضی القضات و شیر محمد خان مختار الدوله آدم دوم مملکت شد فتح خان که پدرش پاینده محمد خان را زمان شاه برادر شاه محمود کشته بود به لقب شاه دوست سرفراز گردید، هرات به فیروز الدین برادر محمود گذاشته شد عبداله خان الکوزائی محبوس وقت زمانشاه از حبس رها بار دیگر حاکم کشمیر شد شجاع الملك از پشاور با افسران بزرگ محمود در تماس شد. عبدالرحیم خان غلجائی قیام کرده طرف غزنی در حرکت شد بعد از گرفتن غزنی جانب لوگر مارش کردند، قوای شاه محمود به قیادت شیر محمد خان مختارالدوله جلو شورشیان را در سجاوند لوگر، گرفت شورشیان در قلعهء زرین تکیه کرده شبا شب به طرف کابل حرکت کردند، مختار الدوله به عجله بر گشت بین آنها و کابل سدی یا خط جنگی کشید شورشیان شش هزار کشته داده شکست خوردند. این وقت شجاع الملك در پشاور حملهء زردادخان را که از یوسف زائی علیه او شروع شده بود توسط گل محمد خان و فیض محمدخان بامیزائی عقب زد و به استقامت کابل با ده هزار نفر در حرکت شد، پیشدار او در جلال آباد بر پیشدار محمود غلبه کرد قوای شاه محمود در منطقه اشپان قوای شجاع الملك را در هم شکست کامران پسر محمود داخل پشاور شد. شجاع الملك از راه کرم و تیراه به دره های خیبر پناهنده شد عبدالواحد حاکم و خواجه محمد قوماندان پشاور قوای شجاع الملك را در سنگو خیل ضربه زدند کامران به کابل آمد به حکومت قندهار مقرر شد قیصر پسر زمانشاه به شجاع الملك پیوست در ۱۱۸۲ ش فتح خان به سر کوبی شورش

غلجائی ها رفت غلجائی ها در کابل و قندهار شکست خوردند قاجاری ها مشهد و نیشاپور را اشغال کردند نادر مرزا حاکم افغانی را با ۳۸ نفر اعضای خانواده به تهران برده جز یك طفل همه را اعدام کردند شجاع الملك از منطقهء آزین به کاکرستان و غلجائی و شکار پور رفت از تجار با زور پول قرض گرفته به قندهار تاخت در کوژك از کامران شکست خورد به ارغستان رفت از فیروز الدین حاکم هرات بدون جنگ فرار کرد. شاه محمود فتح خان را برای جمع آوری مالیات به کرم، پشاور، کوهات، بنو و غیره مربوطات فرستاده بعد حصول پول به قندهار نزد کامران رفت به کابل آمده وزیر شد. با این وزیر شدن، مختار الدوله و میرواعظ مخالف شاه شدند در ۱۱۸۳ ش جنگ شیعه و سنی کابل را فتح خان خاموش ساخت فتح خان به تحصیل مالیه بامیان رفت مردم کابل قیام کرده محمود را در بالاحصار محصور نمودند. شجاع الملك از راه زرمت و التمور به لوگر آمد از آنجا به کابل رفته در باغ بابر قرارگاه گرفت یکصد پنجا هزار ۱۵۰۰۰۰ نفر دور او جمع شدند مختار الدوله شیر محمد خان طرفدار شجاع الملك شده قوای ده هزار نفری فتح خان را در قلعهء قاضی شکست داد و زیر فتح خان به قندهار رفت محمود که محصور بود تسلیم شد شجاع الملك محمود را محبوس خود اعلان سلطنت کرد.

پادشاهی شجاع الملك بنام شاه شجاع:

شاه شجاع قوای قندهار را بدون جنگ از فتح خان و کامران گرفت فیروزالدین حکومت فراه را به کامران داد فتح به منطقه معروف قندهار آمد. شجاع حکومت قندهار را به قیصر بسر زمانشاه داد شاه شجاع ملاعاشق شینواری را به کابل احضار و اعدام نمود. و الماس کوه نور را که زمانشاه در کدام چاك دیوار خانهء ملا عاشق مانده بود نیز بدست آورد فتح خان توسط مختارالدوله به شجاع پادشاه مراجعه کرد عفو شد شاه شجاع غرض تحصیل مالیات کشمیر و دیره جات با ۳۰ هزار نفر عازم پشاور شد فتح خان از او جدا شده به قندهار رفت قیصر را مشورهء ادعای سلطنت داده قیصر فراموش کرد که پدرش زمانشاه قاتل پدر فتح خان بود، به مشوره دشمن اعتماد نمود، احمد خان نورزائی معاون و قوماندان خود را محبوس کرد. بافتح خان و قشون قندهار به کابل حرکت کرد، شاه شجاع از پشاور به کابل برگشت در قلعه قاضی قرارگاه گرفت. فیض الله خان از سپاه قیصر جدا شد. وفتح خان جنگ ناکرده به قندهار فرار کردند شاه شجاع به قندهار رفت قیصر و فتح فرار کردند به واسطهء زمانشاه قیصر عفو شد در معیت زمانشاه به

حکومت قندهار ماند امیر حیدر دختر خود را به شاه شجاع و محمود والی بلوچستان دختر خود را به تیمور پسر شاه شجاع دادند. شاه شجاع به قصد سند به گنداب رسید محمود بلوچ نیز با شش هزار عسکر با شاه شجاع یکجا شد شاه شجاع به شکار پور رفته نماینده گان سند با دو ملیون روپیه مالیات رسیدند. شاه شجاع به دیره جات و پشاور آمده مختارالدوله، عبدالله‌خان الکوزی والی کشمیر را به بهانه نپرداختن مالیه درهم کوفت حکومت کشمیر را به پسر خود عطا محمد خان داد فتح خان نزد کامران رفته به قندهار لشکر کشیدند قندهار در دست کامران افتاد با لشکر کشیدن شاه شجاع فتح خان و کامران فرار کردند شاه شجاع در شهر صفا بود که عریضهء فتح خان رسید شجاع او را عفو کرد شجاع به شکار پور رفت این وقت شاه محمود از زندان کابل به کمك علی محمد خان فرملی فرار کرد. شاه شجاع به پشاور آمده در جنگی مختارالدوله و خواجه محمد کشته شدند قیصر به کوهستان رفتند با شاه شجاع مکرر جنگیدند قیصر باز عفو شد تسلیم شد عطا محمد به خونخواهی پدر در کشمیر قیام کرد. فتح خان این بار در قندهار شهزاده یونس را اغوا نموده نایب او میر علم را به فرار جانب کابل مجبور کرد شاه محمود را از فراه به قندهار خواسته به پادشاهی برداشت شاه شجاع به جنگ محمود به قندهار رفت در پل سنگی رسید که محمود و فتح خان فرار کردند شاه شجاع بعد گرفتن قندهار به فراه و هرات حرکت کرد در عرض راه عریضهء تسلیمی فیروزالدین و اطمینان دادن از حرکات آینده محمود رسید شاه حکومت هرات را به فیروزالدین گذاشت ر ۱۱۸۸ ش جهت سرکوبی کشمیر به پشاور رفت سپاه به قیادت شهزاده منصور و اکرام خان به کشمیر فرستاد. این وقت هیات سیاسی انگلیس با تحایف مانند تفنگ، تفنگچه، آینه، ظروف بلور، ساعت، لباس زر دوزی و غیره از طرف پادشاه انگلستان آورد الفنستن که در هیأت بود گفت شاه سی ساله با تجمل، بسیار زیبا صورت، خوش طبع ریش سیاه با جلال و عظمت به نظر می آمد هیات مذکراتی شجاع با انگلیس محمد اکرام خان امین الملك وزیر، ابوالحسن خزانه دار بود در نتیجه در هفدهم جون ۱۸۰۹ میلادی برابر به ۲۷ جوزا ۱۱۸۸ ش به امضاء رسید. در مجموع انگلیس ها با شاه شجاع سه معاهده به امضاء رسانیده اند یکی معاهده پشاور که شاه آزاد و مستقل بود دیگر معاهدهء مثلث لاهور که شاه مخلوع و بی اختیار بود سوم معاهدهء قندهار که شاه شجاع زیر سیطره انگلیس قرار داشت

معاهدهٔ پشاور

بعد یك مقدمهء طولانی توام با مدایح اغراق آمیز و باران الفاظ تشریفاتی و لغات های کثیر المعنی، متملقانه، در سه مادهء ذیل خلاصه میشود.

۱- چون فرانسه و قاجاریه در مخالفت سلطنت درانیه متحد اند عساکر درانیه مانع عبور آنها شوند.

۲- هرگاه آن دو متحد عازم افغانستان شوند مخارج جنگ با آن ها به عهدهء انگلیس است.

۳- فی ما بین دو دولت یگانگی و دوستی همیشگی بر قرار و نقاب بیگانگی مرتفع باشد به ملك یکدیگر مداخله نکرده و دولت دُرانیه احدی از فرانسویان را در خاك خود نگذاشته و نخواهد گذاشت بعد معاهدهء پشاور که قشون شاه شجاع در کشمیر تباه شده بود در قندهار محمد اعظم خان و میر علم خان نایثبان یا معاونین شهزاده یونس بین هم افتاده بودند میرعلم خان در خفا توسط محمد سعید خان خوانچه زائی، فتح خان و محمود را به گرفتن قندهار دعوت کرد آنها آمدند قندهار را گرفتند شهزاده محمد اعظم خان به پشاور فرار کرد شاه محمود بار دیگر اعلان سلطنت کرد. حکومت قندهار را به برادر خود شهزاده ایوب و نوابی اسدخان داد فتح خان به کابل آمده آنرا تصرف کردند به طرف پشاور حرکت کردند در موضع نمله با قوای شاه شجاع مقابل شدند در جنگ شدید شاه شجاع شکست امین الملك با پنجصد نفر خود مقاومت کرده کشته شدند عبدالغفور نیز اسیر و اعدام شد علت شکست جنرال مددخان اسحق زی بود که از شاه شجاع فرار و اینجا با ۴۰۰۰ نفر خود به محمود پیوست شاه شجاع به پشاور، محمود به جلال آباد و کامران که نزدیك پشاور رسید شاه شجاع به سرعت به مقر و غزنی رفت که ۱۱۹۹ ش به قندهار حمله کرد شهر قندهار را گرفت محمود از جلال آباد به کابل رفت کامران حکومت پشاور را به عطا محمد خان پسر مختار الدوله داد خود جانب کابل رفت شاه محمود به قندهار کشید شجاع شکست خورد به راولپندی فرار کرد و سلطنت او خاتمه یافت.

سلطنت محمود بار دوم:

وزیر فتح خان که در دربار شاه محمود شخص دوم بود ۲۰ نفر از برادران خود را به

حکومات ولایات مقرر کرد. عطا محمد خان حاکم کشمیر که قدرت زیاد پیدا کرده بود شاه شجاع را از اطراف راولپندی بدست آورده و در کشمیر حبس نمود در ۱۱۹۲ ش قشون وزیر فتح خان با ده هزار نفر به کشمیر حمله کرد عطا محمد خان شکست خورده کشته شد وزیر فتح خان شاه شجاع را به دست قوماندان سك بنام محکم چند که در حمله بالای کشمیر با فتح خان با شرط ثلث مالیات کشمیر اشتراك کرده بود سپرد. سکها شاه شجاع را بخاطر یافتن الماس کوه نور مورد تحقیق و تعذیب قرار داد در ۱۱۹٤ ش به حیله و ذریعه خود را خلاص کرد. باز به کشمیر حمله کرد شکست خورد در ۱۱۹۵ ش لودیانه رفت وزیر فتح خان حکومت کشمیر را به برادر خود محمد اعظم خان داده بود رنجیت سنگ در ۱۱۹۱ ش به کشمیر لشکر کشید جنرال لته سنگ کشته شد و عساکر او شکست خورد.

در ۱۱۹۷ ش رنجیت به ملتان حمله کرد بعد شش ماه محاصره آنرا تصرف کرد.
فتح علی شاه قاجار در ۱۱۹۵ ش به هرات حمله کرد فیروز الدین از کابل کمك خواست محمود شاه، فتح خان را با لشکر فرستاد فتح خان برادران خود دوست محمد خان کهندل خان، شیردلخان ، پردل خان را با خود برد فیروزالدین که با استقبال ایشان آمد فتح خان او را محبوس کرد کهندل و دوست محمد ناگهان داخل رگ شده افسران هراتی ذینل خان و حسن خان را کشته شهزاده قاسم پسر فیروزالدین را که داماد شاه محمود بود زخمی کردند بعد داخل حرم فیروزالدین شده نقود، جواهر و زیورات اهل حرم را ضبط و قبض نمودند.دوست محمد خان خود زیوارت زن قاسم که دختر محمود بود خلاص کرد وقتی فتح خان داخل حرم شد دوست محمد خان از ترس اینکه فتح خان زیورات را نگیرد از هرات به کشمیر فرار کرد. در کشمیر عظیم خان حسب نامهء فتح خان زیورات و جواهرات را از دوست محمد خان گرفت خودش را محبوس کرد فتح خان و فیروزالدین و خانوادهء او را به قندهار فرستاد و قوای قاجاریهء ایران را از کوهسان و غوریان مجبور به فرار کرد شاه محمود از روش فتح خان مقابل برادرش فیروزالدین و دختر خودش که زن شهزاده قاسم بود رنجیده خاطر شد. کامران را به حکومت هرات در زمستان ۱۱۹٦ ش فرستاد کامران اقتدار روز افزون فتح خان را به نظر شك می دید. وقتی فتح خان به دربار کامران آمد فتح خان را گرفتار و کور ساخت به بهانهء اهانت به خواهرش فتح خان را از صحنه رقابت سیاسی نظامی دولت دور کرد. برادران فتح خان که اکثر جا های مهم را در دست داشتند بر علیه شاه محمود شوریدند محمد عظیم خان حاکم کشمیر دوست

محمد خان را از حبس رها با ده هزار عسکر به حیث پیشدار خود به طرف کابل حرکت داد. پردل خان در فکر حمله بالای قندهار شد. محمود حکومت کابل را به نواسه خود جهانگیر و وزارت را به عطا محمد خان حاکم سابق کشمیر داد دوست محمدخان در رسیدن به پشاور شهزاده ایوب را به سلطنت تعیین کرد در حالیکه عظیم خان شاه شجاع را دعوت به سلطنت کرده بود دوست محمد خان کابل را گرفت. جهانگیر به غزنی فرار کرد عطامحمد خان وزیر کابل را دوست محمدخان گرفتار و کور کرد سردار عظیم خان به پشاور رسید شاه شجاع را خلاف تعهد درهم کوفت. شاه شجاع به شکارپور فرار کرد. شاه محمود وزیر فتح خان را که نزد شان محبوس بود در سیدآباد وردگ اعدام کرد. وقتی شاه محمود و کامران به چهار آسیاب رسیدند خبر شدند که کهندل خان، شیر دل خان و پردل خان از نادعلی آمده قندهار را گرفته است به سمت جنوب عقب گرد نموده به راه دهراود به هرات رفتند. غیر از هرات دیگر تمام افغانستان بدست برادران محمد زائی افتید هرات تا سال ۱۲٤۲ ش بدست ابدالی ها ماند که میمنه، فراه، غور و قسمتی از هزاره را در بر میگرفت کامران در هرات قدرت را بطور انحصاری در قبضه خود گرفت محمود از هرات خارج شد از مردم ایماق غور قوت گرفته هرات را محاصره کرد در ۱۱۹۹ ش از پسر خود شکست خورد در ۱۲۰۰ ش بار دیگر حمله کرد مصلحین در میان شد شاهی را به پدر و وزارت را به پسر داد فیروز الدین به کمك قاجار حمله کرد بعد یازده روز جنگ قلج خان قوماندان قاجاری کشته و فیروزالدین اسیر شد. که بعد هرات بدست محمد زائی ها می افتد که جریان آن در تفصیل و شرح آغاز سلطنت محمد زائی توسط جناب مؤلف ارائه شده است. والسلام

پشاور - جوزا - ۱۳۷۸



اعلیحضرت احمدشاه ابدالی

سلطنت خاندان محمدزائی

این خاندان که اولادهء سردار پاینده محمد خان است. پاینده محمد خان از رجال بزرگ دربار سدوزائی بود که در زمان سلطنت شاه زمان سدوزائی به اتهام اشتراك در توطئه ضد شاه کشته شد. و شاه زمان پسر تیمورشاه و نواسه احمد شاه بابا ابدالی است. پاینده محمد خان به تعداد بیست و یك پسر داشت که قرار ذیل اند:

۱- سلام خان ۲- وزیر فتح خان ۳- نواب اسدخان ٤- نایب تیمور قلی خان ٥- نواب عبدالجبار خان ٦- سردار محمد عظیم خان ۷- سردار پردل خان ۸- نواب عبدالصمدخان ۹- سردار عطامحمد خان ۱۰- سردار شیردل خان ۱۱- سردار یارمحمد خان ۱۲- سردار دوست محمد خان ۱۳- سردار کهندل خان ١٤- سردار امیرمحمد خان ۱۵- سردار طره باز خان ١٦- سردار سلطان محمد خان ۱۷- سردار رحمدل خان ۱۹- سردار مهردل خان ۲۰- سردار جمعه خان ۲۱- سردار پیروزخان.

پاینده محمد خان از همکاران نزدیك دربار سدوزائی ها بود. پسران او نیز در موقعیت خوبی قرار داشتند. از جمله وزیر فتح خان که شخص لایق و هوشیار و دومین برادر بزرگ برادرها بود. به انتقام کشته شدن پدر در نزاعی که بین شاه زمان و شاه محمود بود طرف شاه محمودرا گرفت تا بتواند به این طریق از شاه زمان به فرصت مناسب انتقام بگیرد. با استفاده از مقام وزارت خود در دربار شاه محمود برادران خود را به حکومت ولایات و مقام هائی مُهم دولتی جابجا کرد. قابل گفتنی میدانم اینکه شاه زمان در یك توطئه که علیه او از طرف سران قومی و خوانین قندهار طرح شده بود یك تعداد از این خان ها و سران قومی را به شمول پاینده محمد خان اعدام کرد. بزرگان و سرگرده گان دیگر به دربار شاه محمود به هرات پاهنده شدند که در جمع آنها وزیر فتح خان نیز قرار داشت وزیر فتح خان به حیث پیشدار لشکر شاه محمود به طرف کابل حرکت کرد و کابل را اشغال نمود. شاه زمان با پانزده نفر از خاصان خود به طرف پشاور راه فرار در پیش گرفتند. در منطقهء شینوار مشرقی از طرف ملا عاشق نام گرفتار شد و

راجع به سرنوشت او از شاه محمود هدایت خواست. شاه محمود به سردار اسدخان برادر وزیر فتح خان که داوطلب حاضر شده بود شاه زمان را به کابل بیاورد امر کرد تا با یك قطعه عسکر و یك جراح به منطقه شینوار مشرقی رفته شاه زمان را قبل از آوردن به کابل کور بسازند. آنها رفتند توسط نیشتر چشمان شاه زمان را کور کردند. در واقع این اولین انتقام پسران پاینده محمد خان بود که توسط اسدخان پسرش گرفته شد. وزیر فتح خان در گرفتن سلطنت بار دوم برای شاه محمود نقش اساسی داشت. شاه محمود وزیر فتح خان را جهت سرکوبی حاجی فیروزالدین والی هرات که برادر شاه محمود بود به هرات فرستاد. وزیر فتح خان فیروزالدین را مغلوب و منکوب ساخته بعد داخل حرمسرای او شد. زیورات و طلا که نزد اناثیهء حاجی فیروزالدین بود نیز گرفت. سردار دوست محمد خان برادر وزیر فتح خان به دست خود زیورات زن قاسم خان پسر فیروزالدین را که دختر شاه محمود بود، از دست او خلاص کرده و گرفت. شاه محمود که از اقتدار روزافزون وزیر فتح خان در هراس و تشویش شده بود، موقع را غنیمت دانسته پسر خود کامران را به تعقیب وزیر فتح خان به هرات فرستاد تا اقتدار هرات را به دست گیرد. کامران که به هرات رسید بنابر شکایت و تعدی دوست محمد خان و وزیر فتح خان که با خانوادهء کاکایش به خصوص با خواهرش که عروس پسر حاجی فیروزالدین صورت گرفته بود، وزیر فتح خان را کور ساخت که با این کار او آتش مخاصمت و دشمنی دو خانوادهء سدوزائی و محمدزائی که به اثر کشته شدن پاینده محمد خان به میان آمده بود و به اثر همکاری وزیر فتح خان با خاندان سدوزائی به سردی گرائیده بود بار دیگر فروزان گردید. برادران وزیر فتح خان که در کشمیر–پشاور، ملتان، ترکستان و غیره جاها و ولایات و اطراف دربار حکومات و مقامات داشتند برای انتقام گرفتن قیام هایی برپا کردند. سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر، دوست محمد خان را که بعد از واقعات هرات نزد خود حبس کرده بود از حبس رها و به حیث پیشدار عسکر خود به طرف کابل اعزام کرد. برادران دیگر او هر کدام در یکی از نقاط و ولایات که تسلط داشتند شوریدند. محمد عظیم خان در عین حال شاه شجاع را که در هندوستان در حالت تبعید بسر میبرد به پادشاهی دعوت نمود اما دوست محمد خان که از کشمیر به پشاور رسید شهزاده ایوب برادر شاه شجاع را به پادشاهی انتخاب نمود و خودش به طرف کابل به حرکت خود ادامه داد. درین وقت جهانگیر نواسهء شاه محمود که به نظارت حکومت کابل تا آمدن شاه محمود تعین شده بود، توسط دوست محمد خان از کابل فراری ساخته

شد. دوست محمد خان کابل را تصرف کرد و عطا محمد خان معاون جهانگیر که دوست محمد خان را در گرفتن کابل مساعدت کرده بود از چشم محروم ساخت و نابینا گردانید. شهزاده سلطان علی برادر دیگر شاه شجاع را به پادشاهی اعلان کرد و خودش را به حیث وزیر قرار داده و شهزاده ایوب را که در پشاور به پادشاهی تعین کرده بود به فراموشی سپرد. سردار محمد عظیم خان حکومت کشمیر را به برادر دیگر خود نواب عبدالجبارخان سپرده خود به پشاور آمد. درین وقت شاه شجاع نیز که توسط محمد عظیم خان دعوت گردیده بود به پشاور رسید. سردار محمد عظیم خان برخلاف وعدهٔ خود قوهٔ شاه شجاع را درهم شکست و او را مجبور به فرار جانب شکارپور ساخت. خود با ایوب شاه طرف کابل حرکت کرد. بدین صورت دو برادر محمدزائی که در ظاهر وزیران و در اصل قدرتمندان و پادشاه تراشان بودند. درین وقت دو پادشاه دست نشانده را در اختیار داشتند. محمد عظیم خان در سال ۱۱۹۷ هـ.ش سلطان علی را از تخت کابل و برادر خود دوست محمد خان را از وزارت دور کرد. شهزاده ایوب را به پادشاهی و خودش را به وزارت اعلان کرد. درین وقت سلطان علی توسط برادرزادهٔ خود اسمعیل پسر ایوب کشته شد دوست محمد خان به غزنی رفت. کابل و نواحی مربوطه به تسلط محمد عظیم خان، غزنی به تسلط دوست محمد خان، کشمیر به دست نواب عبدالجبارخان، دیره جات به دست نواب محمد زمان خان، پشاور به دست سردار یارمحمد خان، قندهار به دست سردار کهندل خان و سردار پردل خان هرات تحت حکمرانی شاه محمود سدوزائی قرار داشتند. رنجیت سنگ حکمران سکهای پنجاب از این اختلافات برادران محمدزائی بین خود و مخاصمات با درانی ها از طرف دیگر استفاده کرده ولایات ملتان، دیره جات، کشمیر و پشاور را اشغال کرد. حکام محلی سند و بلوچستان نیز از این حالت تفرق استفاده نموده استقلال و خودمختاری خودها را اعلان کردند. محمد عظیم خان دومرتبه به پشاور و سند به غرض تحصیل مالیات لشکر کشید که نسبت کارشکنی و عدم همکاری و مزاحمت برادران توفیق نیافت. محمد عظیم خان به مقابلهٔ رنجیت سنگ لشکر کشید که در مقام اتك از دست رنجیت سنگ شکست خورد و به طرف کابل عقب نشینی کرد. در راه کابل در کوتل لته بند به سال ۱۲۰۰ هـ. ش وفات یافت. درین وقت برادران قندهاری به سرکرده گی پردل خان به کابل لشکر کشید. ایوب شاه را محبوس و پسرش اسمعیل را کشتند. سرادر حبیب الله پسر محمد عظیم خان را در بدل اخذ خزانه و پول که محمد عظیم خان داشت به حیث حاکم کابل تعین نمودند و خود شان به قندهار

برگشتند. شش ماه از حکومت حبیب الله خان نگذشته بود که سردار دوست محمد خان از پشاور به طرف کابل حرکت کرد و به کمك برادران خود سردار امیرمحمد خان و نواب عبدالجبار خان در کوهستان و لوگر لشکر ترتیب نموده کابل را محاصره کرد، اما در بدل پول حکومت وردك و غزنی را قبول کرد. شیردل از قندهار آمد و خزانه را تصرف کرد. وی جیب الله را حاکم لوگر مقرر کرده که بعد زیر دست امیردوست محمد خان قرار گرفت و از نزد او به رنجیت سنگ پناهنده شد. در دیره غازی خان اقامت اختیار نمود و بالاخره از سختی روزگار زن و فرزندان خود را کشت و به دریای سند انداخت و نامش برافتاد. دوست محمد خان مادر حبیب الله یعنی زن سردار محمد عظیم خان را به خود نکاح کرد و همچنان کابل را محاصره کرد. سردار پردل خان از قندهار به کمك شیردل خان به کابل آمد که در نتیجه بین برادران صلح برقرار شد و مناطق را بین خود تقسیم کردند، اما دوست محمد خان در دهه، ربیع الثانی سال ۱۲٤٤ هـ. ق کابل را تصرف کرد. بار دیگر تقسیمات ذیل بین برادران محمدزائی صورت گرفت. مُلك دارالسلطنت کابل، کوهدامن، خالصه جات و توابع آن به دوست محمد خان تعلق گرفت. کوهات، هنگو و توابعات آنرا نواب عبدالصدخان به دست آورد، پشاور، هشنغر و خالصه جات و تعلقات آن به سردار یارمحمد خان داده شد که سردار سلطان محمد خان و سردار سعید محمد خان و سردار پیرمحمد خان با او شریك بودند. مالیات و معاملات غلجائی و دارالسلطنت کابل مربوط نواب عبدالجبارخان گردید. لوگر، چرخ، تاجیکه، غوربند، میدان و خالصه، لوگر به تصرف سردار حبیب الله خان و سردار محمد اکرم خان و برادران او قرار داده شد. قندهار به برادران قندهاری چون سردار کهندل خان، سردار شیردل خان و سردار پردل خان، سردار مهردل خان و سردار رحمدل خان تعلق یافت. مراکز عمده، قدرت کابل، قندهار و پشاور بود. درین وقت هرات به دست بقایای خاندان سدوزائی ها قرار داشت. در بین همین کشمکش های خاندان و برادران محمدزائی ها بود که سند، بلوچستان و پشاور از دست رفت. وقتی که انگلیس ها متوجه حمله به افغانستان شدند برادران محمدزائی از کابل، قندهار و دیگر نقاط جنگ ناکرده از وطن فرار کردند. دوست محمد خان در فکر ساختن یك دولت مرکزی قوی بود اما اختلاف برادران و موجودیت ملوك الطوایفی او را به انجام این کار مجال نمی داد. در زمان دوست محمد خان بود که شاه شجاع در لودیانه به سر می برد و به کمك مستقیم سکها و راهنمائی و همنظری انگلیس ها به غرض اشغال تاج و تخت طرف افغانستان حرکت کرد. میران سند را در شکارپور شکست داد و مطیع خود

گردانید و به طرف قندهار حرکت نمود. دوست محمد خان که جلال آباد را از نواب محمد زمان گرفته بود عازم قندهار شد. شاه شجاع بین قوای قندهار و سپاه کابل گیر آمد و به تبلفات سنگین مواجه گردید که در نتیجه نصف لشکر شاه شجاع از بین رفت. سپه سالار لشکر او که یك نفر انگلیس به نام مستر کمپبل بود بعد از مجروح شدن اسیر گردید. شاه شجاع طرف فراه فرار نمود و از شهزاده کامران پسر شاه محمود که حکمران هرات بود کمك خواست. کامران دادن هر نوع کمك را رد کرد. شاه شجاع از آنجا به قلات بلوچستان آمد و نزد خان قلات پناهنده شد. برادران قندهاری پس از شکست شاه شجاع به دوست محمد خان اجازه نداد که داخل شهر قندهار شود. دوست محمد خان به کابل برگشت او که به حیث فاتح قندهار بسیار شهرت پیدا کرد از این شهرت استفاده نموده اعلان کرد که پشاور را از سکها آزاد می کند و موضوع جهاد را مطرح کرد و ذریعهء میرحاجی پسر میر واعظ و دیگر علمای مذهبی مسئلهء امارت پیشنهاد شد. چون جهاد بدون موجودیت امیر اعلان شده نمی تواند، باید یك امیر انتخاب شود. خلاصه اینکه سردار دوست محمد خان به امارت افغانستان انتخاب شد ولی در آن وقت معمول بود که امیر را کمتر از سلطان می دانستند. سپه سالار لشکر را امیر الامراء می گفتند و صدراعظم را امیرکبیر می گفتند به این صورت افغانستان به عنوان یك امیرنشین اعلان گردید. کلمهء امیر را که خلفای راشدین(رض) استعمال کرده اند ممکن است امیر دوست محمد خان به مشورهء علمای مذهبی مطرح کرده باشد، اما در آن زمان که استعمال این کلمه از القاب سلاطین الغاء گردیده بود صفت خوردتر از سلطان را افاده می کرد. بنابران این نظریه هم موجود است که شاید از ترس برادران محمدزائی که در ولایات قدرت داشتند و تسلط همه جانبه و صد در صد دوست محمد مان را نمی خواستند. اصطلاح امیر معمول شده است. و هم شده می تواند که چون در همجواری افغانستان امپراطوری برطانیه در هندوستان حکمفرمائی داشت احتمال دارد نمایندهء هیئات انگلیس که با دوست محمد خان مذاکره کرده بود ضمن شرط و شروط با او به همین موافقه رسیده باشد و دلیل هم این است که نوشته ها و اسناد تحریر شدهء آن زمان در هندوستان اکثر نشان میدهد که دوست محمد خان را به نام والی کابل تذکر داده اند. به هر صورت که بوده باشد سردار دوست محمد به نام امیر دوست محمد خان اعلان سلطنت کرد. به این طریق زد و بندها بود که قدرت سیاسی و مملکتی از خاندان سدوزائی به خاندان محمدزائی انتقال کرد. و امیر دوست محمد خان (امیر کبیر) مؤسس آن شد.

امارت دوست محمد خان
از ۱۲۱۲ تا ۱۲۱۷ هـ. ش

در زمانی که دوست محمد خان به قدرت رسید ولایات بزرگ تحت تصرف برادران او قرار داشت. دوست محمد خان قلمرو تحت اداره خودش را بین پسران خود تقسیم کرد. او بیست و هفت پسر داشت که به ترتیب ذیل نام می بریم:

۱- سردار محمد افضل خان ۲- سردار محمد اکبرخان ۳- سردار محمد اکرم خان ٤- سردار محمد اعظم خان ٥- سردار غلام محمد خان ٦- سردار شیرعلی خان ۷- سردار ولی محمد خان ۸- سردار محمد امین خان ۹- سردار محمد شریف خان ۱۰- سردار احمد خان ۱۱- سردار محمد زمان خان ۱۲- سردار محمد اسلم خان ۱۳- سردار محمد حسن خان ١٤- سردار محمد کریم خان ۱٥- سردار محمد حسین خان ١٦- سردار فیض محمد خان ۱۷- سردار محمد عمر خان ۱۸- سردار سیف الله خان ۱۹- سردار محمد یوسف خان ۲۰- سردار محمد قاسم خان ۲۱- سردار محمد هاشم خان ۲۲- سردار حبیب الله خان ۲۳- سردار محمد رحیم خان ٢٤- سردار نیک محمد خان ۲٥- سردار محمد صادق خان ٢٦- سردار محمد شعیب خان و ۲۷- سردار محمد عظیم خان.

دوست محمد خان درین دوره، کارش ادارات و وزراء نداشت. عرایض مردم را زمانی می شنید که از خانه غرض ادای نماز به مسجد بیرون می شد. درین وقت او به عصای خود تکیه کرده به حالت ایستاده به عرایض گوش میداد. او فقط یك نفر کاتب یا دبیر به نام میرزا عبدالسمیع خان داشت که امور حکومتی را اجرا می کرد. او طوری که ولایات را بین پسران خود تقسیم کرد؛ قشون و سپاه خود را نیز بین پسران تقسیم کرد. اداره، بعضی محلات کوچکتر را به خوانین محل سپرد. امیر دوست محمد خان به عزم جهاد با پنجاه هزار نفر عسکر پیاده و ده هزار نفر سواره به طرف پشاور حرکت کرد. در سال ۱۲۱۳ هـ. ش در منطقه، شیخان دره، خیبر اردوگاه برپا نمود.

سکهای پنجاب دو نفر هیأت به نام های هارلان و فقیر عزیزالدین غرض انجام مذاکره نزد دوست محمد خان فرستادند. نمایندگان سکها در عین حال مؤظف به تولید نفاق بین لشکریان امیر نیز گردیده بودند. ایشان متوجه سردار سلطان محمد خان برادر امیر شدند و توانستند او را با ده هزار نفر سوار از دوست محمد خان جدا ساخته و ایشان به اردوی خود ملحق ساختند. سلطان محمد در عوض این کمك با سکها قلعهء رهتاس را به دست آورد. امیر به خاموشی واپس به کابل آمد. امیر در سال ۱۲۱٤ هـ ش به لارد اکلند که از طرف برطانیه به حیث گورنر جنرال هندوستان تعین شده بود پیام تبریکی فرستاد و در ضمن پیام از نامبرده مشوره خواست که با سکها چگونه معامله و رفتار نماید. به این ترتیب انگلیس ها تشویق به مداخله در امور افغانستان شدند. لارد اکلند به جواب امیر نوشت که هدف انگلیس در هند ترقی تجارت است ازینرو در امور حکومت دیگران مداخله نمی کند، اما هیأتی را غرض انجام مذاکرات تجارتی به افغانستان خواهد فرستاد. درین وقت سردار کهندل خان برادر امیر که حکمران قندهار بود از مذاکره بین امیر و انگلیس ها باخبر گردیده آنرا برای حاکمیت خود خطر دانست، لذا به ایران رفت و مداخلهء ایران را در امور افغانستان خواستار شد.

نماینده گان روس و ایران غرض انجام این خواهش به قندهار رسیدند. امیر دوست محمد خان که منتظر ورود هیأت انگلیس در کابل به سر می برد به نسبت بازگشت مغلوبانهء خود از پشاور که بسیار بی اعتبار شده بود، برادر خود نواب عبدالجبار خان را با لشکر غرض مقابله با سکها به استقامت پشاور اعزام کرد. سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان نیز درین لشکر بودند که در اخیر ماه ثور سال ۱۲۱۵ هـ ش وارد قلعهء جمرود شدند قوای سکها را در محاصره گرفتند. سپه سالار اردوی سك به نام هری سنگ که در عین حال والی پشاور نیز بود به عجله از پشاور به جمرود رسید. جنگ مدت دوازده روز ادامه پیدا کرد. هری سنگ نواب عبدالجبار خان و سردار شمس الدین خان را به شکست مواجه کرد. درین وقت یك نفر صاحب منصب اردوی افغان به نام ملا اسمیل خان صدا کرد که ای سرادران ایستاده شوید. اسلام را غرق کردید درین وقت سردار محمد اکبر خان از عقب لشکر به صف مقدم آمد و به قلب سپاه دشمن حمله کرد. هری سنگ شخص خودش به مقابله پرداخت و سردار محمد اکبر خان غازی به ضرب شمشیر او را به زمین انداخت. قوای دشمن به بالاحصار پشاور عقب نشست. دشمن در صدد تخلیهء پشاور و غازیان افغان در فکر حمله بالای قلعهء عسکری لوارگی و پشاور بودند که نواب عبدالجبار خان امر توقف جنگ را تا اخذ هدایت ثانی از نزد دوست محمد خان

صادر کرد. امیر امر بازگشت سپاه فاتح را به کابل صادر کرد. از خون مجاهدین فاتح نتیجه گیری کرده نتوانستند و در برج میزان ۱۲۱۵ هـ ش هیأت انگلیسی به ریاست الکساندر برنس به کابل رسید و با امیر داخل مذاکره شدند.

یك ماه بعد آن قشون قاجاری ایران بالای هرات حمله کردند. دو ماه بعد آن هیأت روسی به نام وسیکویچ داخل کابل گردید و نامهٔ لارد اکلند گورنر جنرال هندوستان که توسط برنس به امیر دوست محمد خان تقدیم شد در ظاهر مطالب مندرج آن تجارتی بود. اما هیأت به صورت قطع در بارهٔ تجارت سخن نگفت چرا که مقصد شان تجارت سیاسی بود نی تجارت اقتصادی. لذا موضوعات سیاسی را تحت بحث و مذاکره قرار داد. انگلیس ها می خواستند کابل، قندهار و هرات هر کدام جداگانه تحت حمایت انگلیس باشند، کابل و قندهار باید از هرات در مقابل تعرض و تجاوز ایران و روس دفاع نمایند که اکمال سلاح و مصارف به عهده انگلیس می باشد. پشاور نزد سکها قرار داشته باشد و همچنان انگلیس ها می خواستند که در قدم دوم بعد از دفاع هرات سرحد هند برطانوی را تا دریای آمو به پیش ببرند یا حداقبل سرحد شان تا کوه های هندوکش امتداد پیدا نماید. برای رسیدن به این هدف باید برادران محمدزائی را از راه ایجاد اختلافات و دشمنی های بیشتر بین خود شان از بین بروند و پادشاه دست نشانده و مورد نظر خود شان را به پادشاهی افغانستان انتصاب نمایند. برای این مقام با شاه شجاع که در هند به سر می برد داخل مذاکره بودند. مذاکرات هنوز به کامیابی نرسیده بود که انگلیس ها در هرات برادران محمدزائی را مقابل ایران و روس استعمال کردند. پاتنجر انگلیسی در هرات، برنس در کابل و میجرلیج در قندهار فعالیت های سیاسی داشتند. نمایندهٔ روس در قندهار موفق شد برادران قندهاری را ضمن یك قرارداد به همکاری ایران وادار سازد. به این صورت به تعداد چهار هزار عسکر قندهاری به خدمت ایران گرفته شد. انگلیس ها که از قندهار مأیوس شدند فشار کار سیاسی خود را بالای کابل انداختند. امیر دوست محمد خان در بدل دفاع هرات از انگلیس ها خواست که سکها را از پشاور خارج نمایند. برنس مالکیت و تسلط امیر دوست محمد خان را در پشاور رد کرد. و از قوت و اتحاد با سکها سخن گفت و علاوه کرد اگر سکها به انتقام شکست جمرود به کابل حمله نکرده یا به سردار سلطان محمد خان و برادران او در پشاور جایگیر داده اند، به اثر هدایت و توجهٔ انگلیس بوده است. درین فرصت حمله بالای هرات صورت گرفت. برنس پیشنهاد امیر را به لارد اکلند نوشت لارد اکلند گفت امیر باید

بدون قید و شرط به انگلیس تسلیم شود. امیر قبول نکرده و با نمایندهء روس داخل مذاکره شد. او وعدهء دادن کمك روس را برای گرفتن پشاور به امیر داد و مکتوب زار امپراطور روس را به امیر تقدیم نمود. و بسیار باغ های سبز و سرخ را نشان دادند. نمایندهء روس بعد از هشت ماه مذاکره در ظاهر موفقانه کابل را ترك گفت. برنس در اخیر برج حمله ۱۲۱۶ هـ ش به هند احضار شد انگلیس ها یاداشتی به روس فرستاده روسها سفیر خود را از ایران به روس احضار کردند. در اول ثور ۱۲۱۶ هـ ش اتحاد مثلث بین انگلیس ها، سکها و شاه شجاع در لاهور منعقد شد و در ۱۹ سنبله ۱۲۱۶ هـ ش قوای قاجاریه به اثر مبارزهء مسلحانهء افغانها و موجودیت بحریهء انگلیس در خلیج فارس از محاصرهء هرات دست کشید. امیر دوست محمد خان دیگر حرفی از اعادهء پشاور نگفت انگلیس ها در کلکته اعلامیهء پخش کردند که امیر دوست محمد خان بدون موجب در جمرود بالای سکها حمله کرده بود و میانجی گری هیأت انگلیس بین امیر و سکها بدون نتیجه به پایان رسید. هکذا گفته بودند ایران با سرداران قندهار و امیر علیه انگلیس داخل توطئه است. و هم این را گفتند که امیر فکر توسعه طلبی دارد که نمایندهء انگلیس را مرخص کرده است و ایران میخواهد تا ماورای ابحار برسد. مذاکرات انگلیس با ایران ناکام و روابط قطع شده است. سرداران بارکزائی حکومت را از سدوزائی ها غصب کرده اند که این کار مورد تائید ملت افغان واقع نشده و نفاق بین سرداران حکمفرماست. این ها یعنی بارکزائی ها متحدین خوب برای انگلیس شده نمی توانند و فکر ناآرامی ما را دارند بنابران ما انگلیس ها مجبور به اقدام علیه اقتدار بارکزائی ها هستیم و برای این کار شاه شجاع مورد نظر ما می باشد و در ملت خود محبوبیت دارد. معاهدهء مثلث را امضاء کرده استقلال سند و هرات با شاه شجاع فیصله و تضمین شده که شاه شجاع به آن مناطق کاری نخواهد داشت. تجارت ما در افغانستان و راه افغانستان آزاد بوده و نفوذ انگلیس تا آسیای میانه تأمین خواهد بود.

شاه شجاع به کمك لشکر انگلیس به تخت موروثی و پدری خویش خواهد نشست. انگلیس ها به بهانهء اینکه امیر از روس ها در سال ۱۲۱٤ هـ ش طلب استمداد کرده است زمینهء حمله اول خود را آماده ساختند. در برج میزان ۱۲۱۶ هـ ش وزارت خارجهء روس ارسال چنین مکتوب را که در آن امیر دوست محمد خان کمك خواسته باشد رد کردند. نقشهء حمله اول انگلیس بالای افغانستان که به نام جنگ اول افغان- انگلیس معروف است روی دست گرفته شد.

جنگ اول افغان- انگلیس ۱۲۱۷هـ ش تا ۱۲۲۰ هـ ش و (پادشاهی شاه شجاع)

انگلیس ها آرزو داشتند خود را به دریای آمو برسانند. که مقدمات کار آنها معاهدهء مثلث لاهور و انتشار اعلامیه کلکته بود در ۱۲۱۷ هـ ش گورنر جنرال هند برطانوی لارد اکلند امر سفربری قشون پنجاه و چهار هزار ویکصدوپنجاه نفری انگلیس را که توسط سی هزار شتر باری و دوازده هزار عمله کار کن لوازمات ، هفتاد توپ، نه صدوچهل نفر توپچی، و پنجصدونود انجیر تخنیك و ساختمان و استحکام همراهی می شد صادر نمود بر علاوه آن هر مرد جنگی یك نوکر هر فیل ۳ نفر فیل بان با مهتر، هر لشکر دو سقاوه ده اشتر باربر، و هر اسپ یك مهتر و شانزده سپاهی یك آشپز، هر سه شتر یك ساربان، بر علاوه آن آسیابان، نانوایان، قصابان، خیمه زنان، و غیره نیز شامل اردوی انگلیس بودند رنجیت سنگ که تعداد اردو را دید اجازه عبور از طریق خیبر را که از مناطق مربوط او میگذشت نداد فقط شهزاده تیمور پسر شاه شجاع را با لشکرش اجازه داد که از راه خیبر عبور کند متباقی سپاه انگلیس به راه قندهار رفت، رنجیت سنگ ده هزار عسکر را به سر کرده گی پسر خود کنورسنگ به کمك تیمور فرستاد. تیمور مصروف تجهیز بیشتر سپاه خود شد «کاروید» مشاور انگلیس تیمور به کار های سیاسی مشغول شد که این مصروفیات آنها مدت دو ماه را در بر گرفت سپاه انگلیس در «۳۰جدی۱۲۱۷هـ ش به ساحل سند رسید بالای دریای سند پل بسته کردند به تاریخ ۱۲برج دلو ۱۲۱۷هـ ش از دریای سند عبور کردند در شکار پور با شاه شجاع یکجا شدند مردم افغانستان که از حکومت های محلی و خانه جنگی و ملوك الطوایفی خسته شده بودند انتظار حکومت مرکزی و مستحکم را داشتند انگلیس ها اعلامیهء نشر کردند که پادشاه حقیقی و مستحق خاندان سدوزای نواسه احمد شاه ابدالی شاه شجاع با سپاه خود اینك طرف افغانستان حرکت می کند ملت افغان را از این بد بختی و سیاه روزی

نجات میدهد و سپاه انگلیس تنها او را کمك می نماید همینکه سلطنت بر قرار شد سپاه انگلیس دوباره از فغانستان خارج می شود شاه شجاع به خان ها و سران اقوام بخشایش نموده زمین ها و ملکیت ها تحفه می دهد غرض اغفال مردم مراسم تاج پوشی شاه شجاع در قندهار بسیار با شکوه بر پا شد عساکر مراتب احترم عسکری و خم کردن بیرق انگلیس و ۲۱ فیر توپ اجرا گردید مکناتن از طرف دولت انگلیس مراتب تبریك عرض کرد عین نقشه از طرف تیمور و مشاور اوکاروید در پشاور انجام شد هدیه ها به سران قبایل شرقی افغانستان توزیع شد هکذا نماینده های سیاسی و جاسوسی انگلیس غرض مساعد ساختن فضاء و شرایط در باجور، کوهات، حتی در عقب جبهه در بلخ، تخارستان، پروان و کاپیسا فعالیت ها تبلیغاتی و سیاسی را به راه انداختند و موهن لال هندی که منشی برنس و رئیس دفتر جاسوسی انگلیس در افغانستان بود به اثر فعالیت های خود توانست سردار کهندل خان حکمران قندهار را بدون جنگ وادار به فرار بسازد در غزنی هم به اثر فعالیت های اطلاعاتی و جاسوسی فتح آن شهر مستحکم برای انگلیس ها به آسانی میسر گردید. که غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمدخان شکست خورد در محاذ شرقی افغانستان نیز به اثر فعالیت های سیاسی و جاسوسی کاروید مشاور تیمور سران قبایل با ایشان همکار شدند آنکه مخالفت میکرد به زودی به وسائیل زور، زر، و تزویر از بین برده می شدند و یا رقیب و حریف دیگر در پهلویش تراشیده می شد انگلیس ها قبل از آمدن به قندهار برای عبور از بلوچستان با مهراب خان و الی بلوچستان داخل مذاکره گردیدند او معاهده کرد که در عبورانگلیس از دره بولان بی طرفی را خفظ خواهد کرد مشروط به آنکه از طرف انگلیس ها با دیگر اقوام بلوچ معاهده صورت نگیرد اما به آنهم انگلیس ها در اثنای عبور از بلوچستان مورد حملات قرار گرفتند که بعد از آنکه به قندهار رسیدند و آن شهر را تسخیر کردند انگلیس ها واپس به طرف مهراب خان لشکر کشیدند در جنگ مستونگ محراب خان و رفقای دلیر او کشته شدند نصیرخان که سرکرده و خان قلات بود مجبور شد در سال ۱۲۱۷ هـ ش با انگلیس معاهده نماید که آزادی داخلی و خان بودن اوتصدیق شد بعد طبق معاهده ۱۲۵٤هـ ش کوژك، بولان و بلوچستان زیر اثر انگلیس قرار گرفت (در سال ۱۳۳۳هـ ش میر احمد خان حاکم بلوچستان محبوس و بلوچستان جز خاك پاکستان اعلان گردید) انگلیس در سال ۱۲۱۷ هـ ش معاهده با شاه شجاع به امضاء رسانیدند که طبق آن افغانستان از داشتن هر نوع ارتباط با جنس اروپائی ممنوع قرار داده شد و اقامت



سردار پاینده خان پسر جمال خان



زمان شاه ابدالی



مهاراجه رنجیت سنگه

846



شاه محمود ابدالی



وزیر فتح خان



شاه شجاع ابدالی

عساکر انگلیس در افغانستان دایمی و مصرف آن از بودیجه افغانستان اجرا گردد و تجارت تحت نظر انگلیس ها باشد انگلیس ها در ماه ثور و جوزا در قندهار بودند فتح جنگ پسر شاه شجاع را به حیث والی قندهارانتخاب نمودند که به مشاورت میجرلیچ اجرای امور نماید شاه شجاع و انگلیس ها با بیست وهشت هزار عسکر طرف قلات به عزم کابل حرکت کردند در مسیر راه مورد حملات غلجائی ها قرار گرفتند و شاه شجاع و میر علم توخی را والی قلات مقرر کرد. شهزاده تیمور و همراهان هندی او در همین وقت علی مسجد را گرفته به دکه آمدند امیر دوست محمد خان که نهایت پریشان و وار خطا شده بود وزیر محمد اکبر خان سپه سالار مدافع سمت مشرقی را به کابل خواست انگلیس ها منطقه لعل پور را در برج سرطان گرفته بودند شاه شجاع به تاریخ اول اسد به غزنی آمد غلام حیدرخان از شهر غزنی به مدافعه پرداخت میخواست به مقاومت و دفاع تا آن وقت ادامه دهد که انگلیس ها خسته شده راه کابل را در پیش گیرند آن وقت قوایی امیر دوست محمد خان از استقامت ارغنده و سردار غلام حیدر خان از عقب بالای شان حمله کنند سردار محمد افضل خان با عده از عساکر به غرض کمك به سردار غلام حیدر خان به ارتفاعات شمال شرقی غزنی رسید موسی خان زرمتی تپه ها و کوه های شرقی غزنی را موضع گرفت و مصروف ترتیبات خود بود که جنگ آغاز شد به اثر خیانت عبدالرشید خواهرزاده امیر دوست محمد خان که به اردوئی دشمن رفت و دروازه شهر و نقاط آسیب پذیر را به انگلیس ها نشان داد شب سوم برج اسد بود که دروازهٔ شهر را توسط باروت منفجر نمودند ساعت سه بجه شب انگلیس ها داخل شهر شدند غلام حیدر خان در بالاحصار به مقاومت ادامه داد. جنگ کوچه به کوچه و تن به تن آغاز گردیدبه تعداد یکهزار ودوصدنفر از مدافعین شهر غزنی به شهادت رسیده و به تعداد سه صد نفر مجروح شدند از انگلیس ها هفده نفر افسر یه شمول جنرال سیل و دو صد نفر عسکر مجروح شدند کشته شده گان خود را پنهان کردند پنجاه نفر اسیر را که به نزد شاه شجاع آوردند یکنفر از اسیران شاه شجاع را نوکر انگریز و فرهنگی خطاب کرد لذا همه اسیران را گردن بریدند سردار محمد افضل خان که شهر را بدست انگلیس ها دید از موضع خود عقب نیشنی کرد خود را به امیر دوست محمدخان در ارغنده رسانید. امیر در فکر مصالحه وسازش بر آمد نواب عبدالجبار خان را که با انگلیس ها معرفت داشت و سال گذشته زمانیکه برنس به کابل غرض مذاکره آمده بود او مهماندار برنس بود و سردار عبدالغفار خان پسر نواب مذکور را که در لودیانه تحصیل زبان انگلیسی میکرد

غرض مصالحه به غزنی نزد انگلیس ها فرستاده نواب به مکناتن پیشنهاد کرد که امیر دوست محمد خان پادشاهی شاه شجاع را می پذیرد به شرط که وزارت شاه شجاع به امیر داده شود مکناتن که دید دشمن این قدر ضعیف است به غرور گفت ما اراده داریم امیر راتحت الحفظ به هند وستان بفرستیم بعد نواب پیشنهاد کرد که سردار غلام حیدر خان و عایله او رها شوند مکناتن قبول نکرد بار دیگر پیشنهاد کرد که حد اقل خانم غلام حیدر خان از حبس رها شود این را هم رد کرد تنها اجازهء ملاقات با سردار غلام حیدر خان را برای شان داد مکناتن غرض تولید نفاق بین امیر و نواب به نواب پیشنهاد کرد که وزارت شاه شجاع به خود شما داده میشود نواب نپذیرفت به تاریخ نهم اسد به اردوئی امیر در ارغنده بر گشت به مجردیکه نواب رسید و امیر را از مذاکرات آگهی داد امیر بدون درنگ و توقف عسکر گاه خود در ارغنده را با تمام اردو و سپاه به جائی گذاشت خود با چند تن از نزدیکان بسیار خاص خود از راه کوتل اونی پغمان به جانب بامیان فرار کرد زیرا از قبل آوازه پخش شده و به ذهن امیر تلقین و تزریق شده بود که اردوئی انگلیس از خیبر و قندهار به کابل می آید امیر را محاصره و دستگیر می نمایند و هم مردم کوهستان و شمالی به ضد امیر قیام خواهند کرد در ۱۳ برج اسد مکناتن و جنرال سیل که از فرار امیر خبر شدند هشصد سوار به قیادت لارنس و راهنمائی حاجی خان کاکری غرض تعقیب امیر فرستادند حاجی خان که از همکاری با شاه شجاع در اثر موجودیت انگلیسها پیشمان شده بود سواران انگلیس را طوری راهنمائی کرد که فرصت بیشتر به فرار امیر میسر گردید انگلیس ها ضمیر او را درك کردند تا بامیان رفتند در بر گشت حاجی خان را محبوس و به هندوستان فرستادند بعد از حرکت امیر فامیل او نیز از کابل به تعقیب او روان شد در سیغان حاکم محلی محمد علی بیگ از ایشان استقبال نمود امرائی محلی چون صوفی بیگ، قلیچ بیگ، میر بابا بیگ و میر ولی بیگ در تاشقرغان پذیرائی و همکاری زیاد نموده از امیر خواستندعساکر جمع نموده در همین جای اقامت اختیار کرده برای مقابله انگلیس آماده شوند امیر نپذیرفت میرزا عبدالسمیع خان را نزد پادشاه بخارا غرض پناهنده شدن فرستاده امیر بخارا قبول کرد امیر و عدهء از پسرانش و برادرزاده هایش عازم بخارا شدند باقی اعضای خانواده خود را با نواب عبدالجبار خان در تاشقرغان گذاشت پادشاه بخارا امیر نصراله خان که همراهان دوست محمد خان را زیاد دید و مصرف شان زیاد می شد از امیر دوست محمد خان خواست که خود و پسرانش دربخارا باشند متباقی به سایر ولایات بروند امیر قبول نکرد واپس

پسران خورد سال خود را به معیت سردار محمد اعظم خان و سردار شیر علی خان به تاشقرغان فرستاد به نواب عبدالجبار خان خبر داد که با تمام خاندان امیر به کابل رفته خود را به انگلیس ها تسلیم نمایند نواب چنین کرد (تنها سردار محمد افضل خان و سردار محمد عمرخان برادر زادهء امیر نپذیرفتند در تاشقرغان ماندند) انگلیس ها ایشان را به غزنی فرستاد همراه سردار غلام حیدر خان یکجا کرده تحت نظارت قرارداد. سردار محمد اکبر خان پسر امیر و سردار سلطان احمد برادر زادهءء امیر غرض رفتن به افغانستان از بخارا فرار کردند ولی عساکر شاه بخارا آنها را در طول راه دستگیر و محبوس نمودند در طی همین زد وخورد بود که سمندر خان و جهان گل خان همراهان سردار محمد اکبر خان کشته شدند.مصارف امیر دوست محمد خان که از طرف پادشاه بخارا داده می شد قطع شد امیر تا بهار سال ۱۲۱۸هـ.ش با عسرت و مشکلات وقت خود را سپری کرد سپاه شاه شجاع و انگلیس از غزنی به قصد کابل حرکت کردند در شیخ آباد تمام اردو و عساکر دوست محمد خان را به استقبال خود حاضر یافتند به تاریخ ۱۷برج اسد شاه شجاع و انگلیس ها وارد کابل شدند مردم که انتظار شاه حقیقی و مستحق افغانستان را داشتند و شهزاده گان خاندان سدوزائی را وارث و مستحق سلطنت می دانستند وقتی که مکناتن و جنرال سیل را در کنار شاه شجاع و همراهان انگلیس او می دیدند صدای استقبال از ایشان بلند نشد شاه شجاع مأیوسانه به بالا حصار بالا شد وقتي بالاحصار را بعد از سی سال دید به یاد گذشته و آینده نا معلوم خود زار زار گریست قشون دوم انگلیس به تاریخ ۲۷برج اسد به جلال آباد رسیدند در ۱۳سنبله به کابل وارد شدند سپاه انگلیس زیر نام و نقاب شاه شجاع در طی مدت شش ماه یعنی از برج حوت الی سنبله به پایتخت افغانستان رسیده و مستقر گردیدند و به سرعت در مناطق که تحت قلمرو شاه شجاع بود موضع گرفتند. انگلیس هابالا حصار را مرکز فرماندهی خود تعین نمودند. و قطعات خود را در قلعه های نظامی اطراف شهر جا بجا کردند براي نگهداشت تعداد بیشتر عسکر در دامنه های تپه بی بی مهرو قشلهء بزرگ با عمارات یك طبقه و میدان ها سپورتی و تطبیقات و مشق و تمرین و عسکری ساختند هکذا قشله سیاه سنگ را ساختند و نقشه اقامت دایمی را در افغانستان طرح کردند جنرال کین با یك عده قوای محدود خویش در برج میزان از راه جلال آباد به هندوستان بر گشت در ۲۸قوس یك قطعه دیگر از سپاه بمبی مستقر در قندهار از راه کوژك و بولان به هند رفتند مکناتن به حیث صدر اعظم و نایب سلطنت تقرر و بر طرفی وزراء و غیره

مامورین را به دست خود گرفته شاه شجاع که روز های اول در بار عام تشکیل می داد و به عرایض مردم رسیده گی میکرد در آخر کارش به جای رسید که از اطاق خود خارج شده نمی توانست هیچ کس بدون حضور داشت صاحب منصب انگلیس با شاه شجاع ملاقات کرده نمی توانست یکنفر از ماموران بلند پایه انگلیس بنام میرزا حیدر علی لشکر نویس تعین شده بود شاه با هشتصدوپنجاه نفر از خانواده و متعقلین او در بالا حصار توسط عساکر انگلیس حفاظت می شد گاردشاهی که فاقد سلاح و از مردمان هندی تشکیل یافته بود با چوب هائی دراز سر نیزه دار مجهز بودند کلنل دینی افسر انگلیسی گارد شاه شجاع بدون اجازه داخل مجلس شاه شجاع می شد وقتی از طرف شاه به او گفتند که بدون اجازه داخل مجلس شاهی نشود او گفت من فقط تابع امر گورنر جنرال برطانیه در هندوستان میباشم و بس. زمانیکه شاه به مکناتن پیشنهاد کرد که در افغانستان.

امنیت تأمین است و من پادشاه هستم ضرورت به موجودیت اردوی انگلیس در افغانستان نمی باشد. مکناتن گفت خطر دوست محمد خان هنوز رفع نشده است تا این خطر باشد وجود قوای انگلیس در افغانستان حتمی است. انگلیس رقبای شاه شجاع را برای روز مبادا و ضعیف بودن شاه حفاظت و حمایت میکرد مانند نواب محمد زمان خان و سردار محمد عثمان خان و غیره مکناتن که از طرف لندن به حکومت هند مقرر شده بود قبل از رفتن توسط برنس به شاه اطلاع داد که غرض حفظ سلطنت ضرور است امر دستگیری امین الله خان لوگری، عبد الله خان اچکزایی و سردار شمس الدین خان، برادر زاده، امیر دوست محمد خان را صادر نمایید تا به هندوستان انتقال گردند شاه ایشان را احضار نموده و گفت انگلیس ها میخواهند شما را به هندوستان ببرند شما خود را برای رفتن آماده نمائید و آنها گفتند ما انگلیسها را نمی شناسیم ما به پیام شما فریب خورده از امیر دوست محمد خان جدا شدیم شاه گفت من هیچکاره نیستم این شمشیر مردان است هر که میتواند بیاید بدست گیرد من ایشان را همکاری خواهم کرد انگلیس ها را خارج نماینده‌لیدی سیل میگوید که در برج میزان ۱۲۱۹هـ ش اعلان هائی جهاد علیه انگلیس به امضای شاه شجاع بدست آمد شاه به مکناتن پیشنهاد کرد که با انقلابیون مصالحه کند انگلیس ها در جریان که قیام مجاهدین بر پا گردید خواستند در بالاحصار پناهنده شوند شاه اجازه نداد و تعمیر بزرگی را در بالاحصار بنام اعمار مجدد ویران کرد و گفت حتی برای مکناتن هم در بالاحصار جائی ندارد مکناتن به به لارد اکلند مکتوب فرستاد

که شاه به ما خیانت می کند لذا باید دوست محمد خان به تخت کابل آورده شود در ماه قوس بود که انگلیس ها به شاه احوال کرد که از بالاختصار به شیر پور بیاید تا به جلال آباد بروند شاه قبول نکرد در همین وقت شاه اعلان جهاد علیه انگلیس ها را که توسط زعمائی مجاهدین ملی ترتیب شده بود امضاء کرد در اخیر برج حوت شاه امر تخلیه جلال آباد را به جنرال سیل فرستاد »مکناتن در حقیقت در افغانستان وظیفه صدراعظم ، برنس حیثیت وزیر داخله و موهنلال منشی برنس وظیفه دار ریاست استخبارات و جاسوسی را عهده دار بود شاه شجاع امور اداری و ملکی خود را به یکنفر که در هند نیز همرای او بود بنام ملا عبدالشکور داد او به مردم میگفت شاه صاحب قدرت و صلاحیت است انگلیس ها مهمانان موقتی هستند او در ظاهر در محضر مردم مکتوب های مکناتن را پاره می کرد اما در خفا به رضایت خاطر آنها می پرداخت ملاعبداشکور خان شخصی بنام غلام خان پوپلزائی خائین مشهور را محکوم به تشهیر کرد و محتکرین غله جات را مجازات میکرد مکناتن توسط موهن لال او را تهدید کرد بلاخره پیشنهاد بر طرفی او را به شاه داد که شاه مجبور شد او رامعزول کرد انگلیس ها افراد واقعی و صادق به ملت را از وظایف کنارمیکردند ، اشخاص بیکاره مجهول و آله دست را با زور تبلیغات به جاه و جلال روی صحنه می آوردند. تخویف و تهدید رجال بانفوذ ملی تعقیب و توقیف آنها زیاد کردن مالیات و افشا شدن ماهیت اله دست بودن شاه شجاع سبب ایجاد و بروز واقعات و قیام های علیه انگلیس ها در زرمت، کنر، لوگر و مردم جبار خیل به میان آمد که سر آغاز یك قیام عمومی بود این قیام های محلی و ابتدائی به زور و قوه توسط انگلیس ها سر کوب می شد امیر دوست محمد خان که از سخت گیری پادشاه بخارا امیر نصرالله خان به جان آمده بود وارد شمال افغانستان شد میر مراد بیگ حاکم تخارستان او را پذیریرائی نمود و پنج هزار سوار غرض جهاد اماده کرد دوست محمدخان با این فوج به بلخ رفت میر ولی بیگ حاکم بلخ پنج هزار سوار دیگر ترتیب نمود سردار محمد افضل خان را به حیث پیشدار این سپاه به طرف کابل حرکت داد در مقام با جگاه انگلیس ها با سر دار محمذ افضل خان به جنگ پرداختند سردار شکست خورد به ایبك آمد بعد به تاشقرغان عقب نشست مردم کوهستان، نجراب و پروان با انگلیس ها در حال جنگ بودند امیر با یك رساله داو طلب در ماه میزان به استقامت نجراب حرکت کرد در برج متذکره انگلیس ها یك لشکر دیگر به استقامت پروان سوق کرد که در مسیر راه قره باغ قریه بابه قشقار و گلدره را سوختند نماینده سیاسی انگلیس

پاتنجر در منطقه لغمانی چهاریکار اقامت داشت به تاریخ هشت میزان انگلیس ها بالای مرکز علی خان مجاهد در تتمدره حمله کرد دشمن به شمول کپتان ادوارد کنولی بسیار کشته دادند مقاومت مجاهدین تا وقتی که قله به خاك برابر شد ادامه یافت سلطان محمد نجرابی غرض جمع آوری مجاهدین به نجراب رفت میر مسجدی خان با پنجاه نفر خود در ۱۳میزان در قلعه خود واقع جلگه با انگلیس ها به مقابله پرداخت قوائی مهاجم مجبور به عقب نشینی شد میر مسجدی خان که مجروح گردیده‌بود به نجراب رفت بعد از چند روز در حالیکه هنوز جراحت او خوب نشده بود به گلبهار آمد بیرق جهاد را بلند کرد درین وقت بود که دوست محمد خان به نجراب رسید از آنجا به معیت سلطان محمد خان به طرف پروان حرکت کرد میر مسجدی خان از امیر دوست محمد خان به حیث یك رهبر ملی استقبال کرد قوای دشمن تحت قوماندانی شهزاده تیمور تا باغ علم پیش آمد جنرال سیل در آغه سرای موضوع گرفت به ۱۲عقرب مجاهدین در پروان بالای قشون انگلیس حمله کردند انگلیس ها بعد از دادن تلفات زیاد به چهاریکار عقب نشنی کردند درین اثنا امیر دوست محمد خان با سه نفر از افراد خاص خود از لشکر مجاهدین جدا شد مخفیانه دربیراهه به طرف جنوب به استقامت کابل با سواری اسپ در حرکت شد وقتی نزدیك کابل رسیدند به دو نفر از همراهان خود گفت به شهر بروند چیزی از سودای ضروری سفری را از بازار خریداری نموده بیاورند که طرف پکتیا سفر در پیش رو است تا آنجا مردم را علیه انگلیس ها جمع آوری نماید همینکه آن دو نفر رفت و از نظر نا پدید شد امیر با یك نفر از اعتمادی های خود بنام سلطان محمد استقامت بالاحصار کابل در حرکت شد وقتی نزدیك دروازه بالاحصار شدند مکناتن و یکنفر محافظ او که از تفریح بازگشته بودند سلطان محمد به آنها گفت که دوست محمد خان آمده مکناتن با حیرت و تعجب گفت با لشکر آمده؟

سلطان محمد جواب دادنی تنها آمده بعد دوست محمد خان پیش شد و هر دوی شان از اسپ ها پیاده شده با هم دست دادند داخل آن عمارت بالاحصار شدند که خود امیر آنرا ساخته بود این واقعه به تاریخ ۱۲۱۹/۸/۱۳رخ داده امیر قبل از شروع مذاکره شمشیر خود را از کمر باز کرد و به مکناتن تسلیم کرد مکناتن به امیر گفت شما به هندوستان میروید؟ امیر گفت حالا که نزد شما آمده ام هر چه بگوئید قبول دارم مکناتن به امیر گفت پسر تان با قوای ما سر گرم جنگ است برای او بنویسید که از جنگ دست کشیده نزد شما بیاید امیر چاقو و عینك خود راذریعهء یکنفر سوار نزد سردار محمد

افضل خان فرستاد مکناتن تا هشت روز دیگر که سردار محمد افضل خان رسید امیر را در بالا حصار نگاه کرد بعد در ۲۲ عقرب ۱۲۱۸ هـ ش تحت نظارت کپتان نکلسن و یك قطعهء سوار از راه جلال آباد به طرف پشاور اعزام شدند خانواده یکصد و چهل و نه نفری امیر که از غزنی به طرف پشاور هندوستان حرکت کرده بودند در پشاور با امیر یکجا شدند بعد به کلکته تبعید شدند انگلیس ها از طرف تابستان امیر را به لودیانه می فرستادند در بدل تاج و تخت افغانستان سالانه سه لك روپیه به او طور جیره میپرداختند مجاهدین از فرار امیر روحیات خود را از دست ندادند بلکه دو روز بعد آن بالای قوای دشمن در محل لغمانی یورش بردند پاتنجر به چاریکار فرار کرد و مجاهدین به تعقیب او بالای چهاریکار حمله نمودند و قشله دشمن را در محاصره گرفتند پاتنجر زخمی شد مجاهدین یك قلعه عسکری بنام قلعه خواجه میر را تصرف کردند در ۲۳ عقرب لشکر پنجاب از نتیجه فشار محاصره و جنگ به مقابل افسران انگلیسی خود قیام کردند قوماندان هارتن مجروح گردیده پاتنجر با یك تعداد عسکر و افسران به طرف کابل در فرار شدند در منطقهء سنجد دره هارتن و پاتنجر عساکر معیتی خود را گذاشته خود شان با لباس افغانی از طریق بیراهه به کابل فرار کردند. عساکر انگلیس که در سنجد دره مانده بودند در حالت فرار جانب کابل در قریهء "ذمه" با یك قطعهء کوچك از مجاهدین که در مجموع هفت نفر مرد و ده نفر زن بودند مواجه گردیدند که مورد حملهء آنها قرار گرفتند. مجاهدین مناطق فضل آباد، زاخیل و کته خیل به کمك رسیدند و به حمله پرداختند. درین جنگ یك صدویك نفر انگلیس کشته شدند. متباقی موفق به فرار شدند در ماه قوس محمد اخترخان قوم علی زائی بر علیه انگلیس ها قیام کرد مردم سنگوخیل بر علیه شاه شجاع و همراهان او دست به قیام زدند. زمستان سال ۱۲۱۹ هـ ش حملات متفرق و پراگنده بالای انگلیس ها ادامه پیدا کرد در نیمهء برج حمل مردم غلجائی قلات به سرکرده گی گل محمد خان قیام کردند. در برج ثور محمد اختر خان علیزائی بار دیگر بالای انگلیس ها حمله نمود. یار محمد والی هرات به قوم ابدالی مکتوب فرستاد که از محمد اختر خان حمایت کنند. محمد اکرم خان با یك تعداد داوطلب به صف مجاهدین یکجا شدند و مذکور در دهراود توسط انگلیس ها دستگیر و در قندهار به دهن توپ پرانده شد. بعد از او زن او بر اسپ سوار شده پرچم جهاد را بلند کرد و به مقابلهء انگلیس پرداخت مردم غزنی راه کابل را مسدود کردند. از نزد لیفتیننت گرافورد انگلیسی اسیران قندهاری را که شامل زن های افغان نیز بودند آزاد کردند. تعداد زیاد

انگلیس ها درین جنگ کشته شدند. در قندهار میرزا احمد خان رهبری مجاهدین را به عهده داشت. عطا محمد خان سرکرده‌ء ابدالی ها، صمدخان و میرعلم خان رهبری غلجائی ها را به دست داشتند. در فوشنج مردم قیام کرده خزانه‌ء انگلیس ها را تاراج کردند و به دشمن تلفات وارد ساختند. در نیمه‌ء آخر ماه سرطان ۱۲۱۹ هـ ش بود که قیام مردم غزنی صورت گرفت و راه کابل-قندهار را مسدود نموده بودند. بعد در ماه عقرب قوای انگلیس را در شهر غزنی در محاصره گرفتند. رهبری قیام را ملك احمد خان، سلطان محمد خان و تاج محمد به عهده داشتند. این محاصره که پنج ماه طول کشید مجاهدین غزنی از امین الله خان لوگری باروت و مواد منفجره خواستند، اما چون کابل خود درگیر جنگ بود این کمك صورت گرفته نتوانست. در برج جدی سال ۱۲۲۰ هـ ش کمك از کابل برای مجاهدین غزنی رسید. در ۱٦ حوت انگلیس ها از غزنی بیرون شده کوشش کردند خود را به کابل برسانند که مورد حملات مجاهدین قرار گرفته دو قطعه‌ء پیاده و چهار تولی سواره‌ء آنها نابود گردیدند متباقی به بالاحصار غزنی پناهنده شدند بعد در آنجا تسلیم شدند که به این ترتیب از مرگ نجات یافتند. در اخیر برج سنبله مردم زاوه نزدیك گردیز قیام کردند. مکناتن سه کندك پیاده و یك رساله سواره و یك توپخانه‌ء قوی همرای یك تولی استحکام و سرنگ پرانی را اعزام نمود. این جنگ تا اخیر میزان طول کشید. در ۲۷ میزان انگلیس ها ناکام به کابل مراجعت کردند. در ماه میزان مردم کوهستان به رهبری میرمسجدی خان و مردم غلجائی، تیزین و خوردکابل قیام کردند. در ۱۹ میزان یك قطعه‌ء انگلیس به طرف بتخاك حرکت کرد. به تاریخ ۲۲ میزان دو قطعه‌ء دیگر با توپخانه به قوماندانی جنرال سیل به طرف خوردکابل سوق گردید. به تاریخ ۲۳ میزان قطعه‌ء دیگر نیز به آنطرف سوق داده شد. مجاهدین در مرکز خود که شصت نفر بودند به مقاومت پرداختند که در نتیجه‌ء این نبرد چهل و هشت افسر و عسکر انگلیس کشته و نزده نفر جراحت برداشتند. به تاریخ ۲۸ میزان قوای چهارصد نفری مجاهدین بالای قرارگاه انگلیس در خورد کابل شبخون زدند که در نتیجه‌ء آن دشمن متحمل تلفات زیاد شد. در ۲۹ میزان ملازمین افغانی شاه شجاع که ضمن قوای انگلیس سوق شده بودند یك صد و نود (۱۹۰) اشتر باربری را رگ گردن بریدند و خود شان فرار کردند. در ۳ عقرب در تیزین بالای دشمن حمله صورت گرفت که به تعداد (۱۹۰) اشتر انتقال آذوقه و جبه خانه‌ء دشمن غنیمت گردید. در دهم عقرب بالای گزمه‌ء دشمن در سیاه سنگ کمین صورت گرفت، در عین حال قوای انگلیس بین سرخاب و جگدلك تحت

حملات شدید قرار گرفتند. به تاریخ ۱۲ عقرب ۱۲۱۹ هـ ش بود که امین الله خان لوگری با عبدالله خان اچکزائی و دیگر زعمای ملی مجاهدین در محلهء نزدیك عاشقان و عارفان که کوچهء باغ نواب فعلی می باشد جلسه دایر نمودند و طرح یك قیام عمومی را ترتیب دادند. شبنامه ها بر علیه انگلیس، شاه شجاع و طرفداران انگلیس ها نوشته و پخش کردند. وظایف رهبری محاذات و سمت ها و جهت ها مشخص شد و به خاطر وحدت هرچه بیشتر صفوف مجاهدین ملی نواب محمد زمان خان برادر زادهء امیر دوست محمد خان را به حیث رئیس و امین الله خان لوگری را به حیث نایب او تعیین نمودند. امین الله خان لوگری بعد از آن روز به نام نایب امین الله خان لوگری یاد شد. نایب امین الله خان لوگری فرزند میرزائی خان است که میرزائی خان گفته میشود مدتی در کشمیر قدرت داشته و منسوب به قبیلهء یوسف زائی میباشد. به یقین نایب امین الله خان بزرگترین رهبر مجاهدین بود که حیثیت زعیم ملی واحد و سپه سالار یا فرماندهء کُل جماعت ها و لشکرهای مجاهدین را به سطح افغانستان به عهده داشت و انگلیس ها او را دشمن بزرگ خود می دانستند. این شخصیت کبیر ملی و جهادی به روحانیت و عرفان سخت عقیده و احترام داشت که به جد پدرم یعنی حضرت میان غلام احمد مجددی فاروقی المعروف به بابا صاحب علیه الرحمة ارادت خاص و اخلاص عمیق قلبی داشتند و در جهاد علیه انگلیس ها از همکاری همه جانبه و روحانی جناب بابا صاحب(رح) نیز برخوردار بود. باید گفت که حضرت بابا صاحب که اضافه تر از یك صدو چند سال زندگی کرده اند. در زمان هر دو جنگ افغان-انگلیس در قید حیات بودند. به سبب همین مساعدت با جهاد و تشویق به مجاهدین بود در اثنای جنگ دوم افغان-انگلیس زمانی که یك قطعهء از انگلیس ها در یکی از مواقع در برکی برك لوگر مستقر گردیدند حضرت بابا صاحب مجددی با خانوادهء خود که شامل اناث و اطفال بود به درهء کوهستانی و صعب العبور به نام گیت آبجوش هجرت کردند تا از آسیب و اذیت عساکر انگلیسی در امان بوده و از آن محل کوهستانی به حیث جای امن برای مجاهدین کار گرفته شد و این منطقه بین کوه های سجاوند، آبجوش و غرفان طوری واقع شده که به طرف غرب آن سجاوند، جنوب غرب آن قل سبزی، جنوب آن قریهء غرفان[1] خروار، شرق آن کته سنگ و آبجوش ها و جنوب آن زرسنگ یا زرد سنگ و دشت خاکه موقعیت دارد. این منطقه هم اکنون که جهاد با شورروی های ملحد و کافر در تمام افغانستان در

۱- غرفان که در تلفظ مردم محل غرپان است.

جریان است یك مرکز بسیار مشهور برای جهاد و پناهگاه امن برای مجاهدین حساب شده میتواند. به پاس خدمات نایب امین الله خان لوگری در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، شفاخانهء مرکزی لوگر به نام غازی امین الله خان لوگری روغتون مسمی گردید و در زمان جمهوریت محمد داؤد خان لیسهء برکی برك به نام لیسهء غازی امین الله خان لوگری نامیده شد که این نامگذاری ها به اثر سعی و تلاش پیهم علاقه دار حیدرعلی خان نایب خیل که از اولادهء نایب مذکور بوده و شخص علاقه مند به کارنامه های رجال بزرگ وطن و پاسدار خدام صادق کشور است جامهء عمل به خود پوشید که شفاخانهء در منطقهء کنجك جنوب دهانه تنگی واغجان و لیسه در جوار غربی دهء برکی برك موقعیت دارد. نایب امین الله خان لوگری به تعداد ده هزار مرد جنگی مجاهد از مردم لوگر را تحت امر خود داشت و دختر او به نکاح وزیر محمد اکبر خان غازی بود و به سبب همین نفوذ و قدرت و شهرت که داشت بعدها به اشارهء انگلیس ها از طرف امیر دوست محمد خان در سیاه چاه بالاحصار محبوس و فوت نمود و قلعهء او در یك کیلومتری جنوب دهء برکی راجان ویران ساخته شد و اکنون ویرانهء آن باقی است و دیده میشود اولادهء او و برادرش و متعلقین و کاکازاده گانش در جنوب ده برکی راجان در منطقهء به نام نایب خیل سکونت دارند. مقبرهء نایب امین الله خان غازی در شمال قلعهء نایب خیل و جنوب دهء برکی راجان واقع شده است و هم گفته میشود که نایب امین الله خان لوگری را در زندان مامورین امیر دوست محمد خان به زهر مسموم ساختند و به این صورت زنده گی طولانی این مجاهد بزرگ تاریخ افغانستان و غازی عالم اسلام به شهادت خاتمه یافت.

بر می گردم بر اصل مطلب اینکه در همین جلسه که در محلهء عاشقان و عارفان صورت گرفت یك شورای رهبری قیام و جهاد که متشکل از دوازده نفر بود تعین و مشخص ساخته شد. اشخاص با تجربه در امور نقب زنی برای پراندن برج های بالاحصار از پنجشیر خواسته شد. مردم پنجشیر در ساختن باروت و آلات ناریه و سرنگ پرانی مهارت سابقه دارند. مامورین افغانی دولت وظیفه گرفتند تا خبرها و حرکات دشمن را به اطلاع مجاهدین برسانند.

علمای دینی به تبلیغات و اعلان جهاد پرداختند. مرکز شورای رهبری قیام و جهاد در یکی از کوچه های شوربازار بود. اعضای شورای جهادی به نسبت رویهء معتدل نواب محمد زمان خان که در مقابل انگلیس داشت بیشتر به نایب امین الله خان لوگری و

عبدالله خان اچکزائی تمایل و اعتماد داشتند. درین جلسه فیصله شد که صبح روز دوازده عقرب مطابق هفدهم رمضان المبارك میرحاجی در مسجد پل خشتی و دیگر علما در مساجد مربوطهء خودها علیه انگلیس ها اعلان جهاد نمایند. مجاهدین بالای قوای امنیتی منزل رهایشی برنس در کوچهء خرابات کابل یورش بردند. برنس که مجاهدین را دید از ترس چشمان خود را بسته کرد. بعد کشته شدن سر او را در چوك شهر کابل آویزان کردند. برادر او نیز در جملهء کشته شده گان انگلیس بودند. نایب امین الله خان لوگری، سکندرخان و عبدالله خان اچکزائی در صف اول مجاهدین می جنگیدند. موهن لال هندو رئیس استخبارات انگلیس اسیر و اعدام گردید. مکناتن به قشلهء بی بی مهرو فرار کرد. قطعهء انگلیسی که از بالاحصار به مقابلهء غازیان سوق شده بود در نتیجهء اولین مقابله هفتصد نفر انگلیسی کشته شدند. جنرال کمبل اسیر شد و به شرافت کلمهء طیبه که پیوسته میخواند از مرگ نجات یافت. انگلیس ها از بالاحصار شهر را زیر آتش قرار دادند. مجاهدین تفنگ دار از کوهستان کوهدامن و لوگر به کمك غازیان رسید. مامورین دربار شاه شجاع و دیگر ملازمین دولتی بالاحصار را ترك گفته به شهر آمدند بریگدیر شلتن قوماندان قشلهء سیاه سنگ با قسمتی از سپاه خود به بالاحصار آمده بقیهء عساکر او به قشلهء بی بی مهرو فرار کردند. قشون انگلیس که در خوردکابل بودند با شنیدن قیام در کابل خود را به قشلهء بی بی مهرو رسانیدند. روز ۱۳ عقرب مراکز جنگی قلعهء نشان خان و چهارباغ فتح شد. مجاهدین لوگری، کوهدامنی، کوهستانی، وردکی و میدانی داخل شهر شدند. ۱٤ عقرب سیلوی ذخیره غله جات انگلیس را متصرف شدند. حملات دشمن در دروازهء لاهوری، باغ شاه و قلعهء شریف خان عقب زده شد تا ۱۷ عقرب قوای دشمن در بالاحصار و قشلهء بی بی مهرو محاصره ماندند. از جملهء مراکز جنگی کابل تنها قلعهء ریکاباشی قلعهء ذوالفقار در دست دشمن بود باقی مانده همه فتح شده بود. سپه سالار اردوی انگلیس بیرون شدن از کابل و عقب نشینی از جلال آباد را پیشنهاد کرد. مکناتن قبول نکرد و افسران دیگر نظامی تا رسیدن قوای کمکی از هندوستان و گذرانیدن زمستان نظریه دادند که بالاحصار بروند اما دیگران گفتند ما قدرت و توان رفتن تا بالاحصار نداریم. مکناتن به خدعه و فریب وقت می گذرانید به امید اینکه شاید از هندوستان کمك برایش برسد او تمام وسایل زور، زر و تزویر را به کار برد که در چند مورد کمی موفقیت نیز به دست آورد و آن اینکه توسط عبدالعزیزخان خائن در میدان جنگ بی بی مهرو عبدالله خان اچکزائی را از پشت سر به گلوله تفنگ زد

و شخصی دیگری به نام محمد الله به میرمسجدی خان در بستر تداوی زهرداده او را مسموم ساخت. همچنان پاینده محمد خان کاکری وزیر محمد اکبر خان را در جلال آباد به گلوله زد و سعید محمد خان یغمانی ملقب به جانفشان خان و تاج محمد خان بامیزائی و نایب محمد شریف خان بنام شاه شجاع پادشاه ظاهری افغانستان از همراهان انگلیسی او طرفداری او حمایت کردند. لیدی سیل در خاطرات خود نوشته است که استورات قبل از ترک کابل گفته بود که بعد از خروج قوای انگلیس از افغانستان بدون تردید خون ریزی هائی وحشت ناك درین مملکت به وقوع خواهد رسید ازینرو باید گفت همین روش جاسوسی و نفاق افگنی انگلیس توانست صحنهء جنگ مردانه و جهاد حقیقی را به دزدی و آدم کشی و راه گیری و قطاع الطریقی مبدل ساخت که در نتیجه صفوف قیام گران و مجاهدین بدنام شد. با وجود این توطئه ها سپاه انگلیس در کابل به محاصره ماند و از رسیدن کمك از جلال آباد، غزنی و قندهار مأیوس شد. انگلیس ها به غرض نجات از مرگ حتی دست به تعرض بالای قریه و قلعهء بیمارو (بی بی مهرو) به مقصد تصرف مجدد ذخیرهء غله جات از دست رفتهء شان زدند. در قلعه پنجاه نفر از مجاهدین کوهستان به مدافعه پرداختند و میر مسجدی خان با هزار نفر مجاهد رسیده قریهء بی بی مهرو را با ذخایر غله جات متصرف شد. انگلیس ها از ناچار شهر کابل را شبانه به توپ می بستند از جمله اهداف مهم یکی هم خانهء نایب امین الله خان لوگری بود، اما او منزل را از قبل ترك گفته بود تنها اسپ هائی او از بین رفتند. در ۲۰ عقرب مجاهدین تپه های سیاه سنگ را اشغال کردند. نایب امین الله خان در قلعهء محمود خان با پرچم سرخ خود مجاهدین را رهبری می کرد. به تاریخ ۲۲ عقرب انگلیس ها بار دیگر قصد اشغال قریهء بی بی مهرو را کردند به تپه بلند شدند. میرمسجدی خان در بستر بیماری بود. ده هزار نفر مجاهد از شهر کابل به کمك مجاهدین در بی بی مهرو رسیدند و بالای قشلهء انگلیس ها حمله کردند. انگلیس ها در سه ستون پیاده، سواره و ثقیله به حمله و مدافعه می پرداختند سرنوشت خود را مربوط به همین جنگ می دانستند و به شدت جنگ می کردند. عبدالله خان اچکزائی که در پیشاپیش سواران خود جنگ می کرد در همین وقت بود که عبدالعزیز نام استخدام شدهء دشمن او را از پشت سر خاینانه به گلوله بست که در نتیجه پیر دوست خان برادرزادهء عبدالله خان کشته شد. عبدالله خان اچکزائی غرض اطمینان مردم به سواری اسپ در شهر گشت نمود، اما جراحت شدید بود. به تاریخ ٦ قوس مطابق ١٤ شوال ١٢٥٧ قمری وفات یافت. انگلیس ها به تاریخ ۲۳ عقرب

خواهش متارکهء یك روزه نمودند تا مرده های خود را دفن نمایند که از طرف مجاهدین قبول شد. ۲٤ عقرب نیز بدون جنگ سپری شد. مکناتن پیشنهاد ملاقات با مجاهدین نمود و در ۲۵ عقرب اطلاع سرنوشت انگلیس هایی که در چهاریکار بودند برایش رسید. ۲٦ عقرب خبر رسیدن جنرال سیل به جلال آباد و محاصرهء قشون پنج هزار نفری انگلیس در جلال آباد برای مکناتن در کابل رسد. در ۲۸ نوامبر جمعه دار محافظ کاسه برج بالاحصار را به مجاهدین تسلیم کرد. در ۲ قوس مجاهدین بار دیگر بالای قشلهء بی بی مهرو حمله کردند که در ۳ قوس انگلیس ها به شکت قطعی مواجه شدند. در نتیجهء این حمله توپخانهء انگلیس از بین رفت. سردار محمد عثمان خان با راندن اسپ پیش روی مجاهدین را گرفت تا به تعقیب بیشتر انگلیس های شکست خورده الی داخل قشله نپردازند. سردار مذکور به تاریخ ٤ قوس به انگلیس ها نوشت اگر من مانع نمی شدم شما همه از بین می رفتید پس باید افغانستان را بدون عذر و حیله تخلیه کنید و جهت تضمین به ما گروگان بدهید. مکناتن در همین وقت خبر شکست غزنی، قلات و خیبر را نیز شنید. مکناتن در پنجم قوس با نمایندهء نواب محمد زمان خان یعنی سلطان محمد خان داخل مذاکره شدند. نمایندهء مجاهدین به انگلیس ها گفت که قوت جنگ ما افغانها و ضعف قوای خود را دیدید؛ باید به عجله کابل را ترك و جلال آباد را تخلیه کنید. مکناتن نپذیرفت در همین وقت وزیر محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان که به وساطت یك روحانی کابلی از حبس امیر بخارا رها گردیده بودند به بلخ آمده شش هزار مرد مجاهد را جمع نموده از راه تاشقرغان و بامیان و غوربند به کابل رسیدند و به مجاهدین پیوستند.

در ٦ قوس غازی عبدالله خان اچکزائی از اثر جراحت خود به درجهء شهادت نایل گردید. ۸ قوس محمد شاه خان غلجائی با مجاهدین خود به کابل رسید. افسران ارکان حرب عسکرگاه انگلیس به مکناتن مشوره داد که در جنگ با چنین ملت شکست خود را بپذیرد. مکناتن به شاه شجاع پیشنهاد کرد که به قشلهء بی بی مهرو بیاید و با اردوی انگلیس یکجا به هندوستان برود شاه شجاع این درخواست را رد کرد و گفته میشود به خاطر شاه شجاع پیشنهاد انگلیس را جواب رد داده بود که دو نفر نمایندگان مجاهدین نزش شاه شجاع خود را رسانیده و برایش گفته بودند که اگر از همکاری انگلیس ها دست بکشد سران مجاهدین جهت صلح و آشتی با یك دختر شاه ازدواج خواهند کرد. و هم یك یك دختر به شاه میدهند. در همین وقت سکندرخان مجاهد در شمال قشله در

منطقهء خواجه رواش سنگر و موضع گرفت. مکناتن با مجاهدین داخل مذاکره شد و مواداتِ ذیل را پیشنهاد کرد:

۱- قوای انگلیس از افغانستان خارج میشوند.

۲- شاه شجاع خلع و به لودیانه مقیم گردیده حکومت افغانستان سالانه مبلغ (...) روپیه به شاه شجاع طور معاش بپردازد و عوض او امیر دوست محمد خان برای اعادهء سلطنت باز میگردد.

۳- تا انجام عملیه تخلیهء افغانستان یك نفر از سران افغانی به غرض تهیهء آذوقه ای که پول آنرا انگلیس خود می پردازد نزد انگلیس ها باشند.

٤- در آینده قشون انگلیس داخل افغانستان نخواهد شد، مگر آنکه حکومت دوست افغانستان خواهش کند. در مقابل رهبران مجاهدین به پیشنهاد انگلیس ها چنین پاسخ دادند. ۲۱ قوس مطابق ۱٦ ذیقعده ۱۲۵۷ قمری قرارداد میان عالیجاهان نواب مستطاب محمد زمان خان و نایب ثانی رفیع مکانی والا جاه نایب امین الله خان لوگری و باقی نوابان و سرداران و سرکرده گان جامعهء مسلمین با انگلیس ها بسته شده است که در آینده دوستی برپا و نزاع برطرف باشد.

درین خصوص شرط و شروط مقرر شده است که شرح و تفصیل آن بدین موجب است:

شرط اول: بنابر خواهش انگلیس ها غرض رفع مزاحمت طول راه اینك سردار محمد عثمان خان و سردار شادولاخان مقرر هستند که افواج شما را همراهی نمایند.

شرط دوم: لشکر جلال آباد پیش از رسیدن فوج کابل به آنجا جلال آباد را ترك گویند.

شرط سوم: افواج غزنی از راه قندهار طور عاجل برگشت نماید.

شرط چهارم: افواج قندهار و دیگر جاها که انگلیس باشد به زودی شروع به مراجعت طرف هندوستان نمایند.

شرط پنجم: مال و اسباب دولت سابقهء امیر دوست محمد خان از توپخانه و غیره همه واپس مسترد شود.

شرط ششم: آنچه از توپخانه و غیره وسایل باقی بماند، بدون چون و چرا به نواب محمد زمان تملیك نمایند.

شرط هفتم: اهل و عیال شاه شجاع در بالاحصار به خانهء حاجی خان جای داده میشود زمانیکه اهل و عیال دوست محمد خان به پشاور رسید این ها رخصت هستند که به هندوستان بروند.

شرط هشتم: افواج انگلیس که به پشاور رسیدند طور عاجل تدارك فرستادن اهل و عیال دوست محمد خان و غیره مردم افغانستان را نمایند که به زودی و خیرت برسند.

شرط نهم: شش نفر معتبر و معتمد انگلیس ها الی رسیدن امیر دوست محمد خان در کابل باشند.

شرط دهم: مرتبهء دوم انگلیس ها به هیچ وجه خواهش تجاوز بر افغانستان را نکنند و اگر افغان ها غرض مدافعه کدام کمك از انگلیس بخواهد دریغ نکند. افغانها هم بدون صلاح حکومت انگلیس با دیگر حکومات عهدی نکنند. اگر انگلیس ها کوتاهی کردند آنگاه اختیارمند هستند.

شرط یازدهم: اگر کدام نفر از انگلیس ها بنابر علتی رفته نتواند با او رفتار نیکی خواهد شد.

شرط دوازدهم: از جمع کل توپخانه فقط ۹ ضرب توپ را می توانند ببرند هرگاه جامعه مسلمین و طایفهء انگلیس درین شرط و شرایط تخلفات نمایند، هر کدام در دین و آئین خودها عهد شکن و کذاب خواهند بود و در عالم ملامت می باشند ۱٦ ذیقعده سنه ۱۲۵۷ ق مُهر امضاء کننده گان

۱- یا صاحب زمان ۲- نواب عبدالجبار خان ۳- غلام محمد خان ٤- نایب امین الله خان لوگری ۵- خانگل خان ٦- صوفی خان بایانی ۷- محمد ناصرخان ۸- محمد عثمان خان ۹- عبدالسلام خان ۱۰- عبدالرسول خان ۱۱- محمد یارخان ۱۲- پسر خواجه میرخان

به روز ۲۱ قوس مکناتن در میدان همواری با مجاهدین قرارداد را به امضاء رسانیدند. به تاریخ ۲۳ قوس جنرال الفنستن به مکناتن تکرار مجدد قرارداد را پیشنهاد کرد چرا که موهن لال مسئول استخبارات قبل از مردن خود اطلاع داده بود که افغان ها

در صدد حمله بزرگ بالای قشله هستند به طبق قرارداد قبلی انگلیس ها مقدار غله به دست آوردند و شش نفر بلند رتبه گان هریك تریور، درامـوند، سکنر، وایری، اریرتن و پاتنجر را گروگان دادند. انگلیس ها به بهانهء اینکه شاه شجاع آمادهء رفتن به هندوستان نشده است و دو هزار اشترباربری و چهارصد یابو برای انتقالات میخواستند دیگر اینکه فقدان علوفه را دلیل می آوردند ازینرو در رفتن خود سستی نشان میدادند. در ۲٤ قوس رهبران مجاهدین اجازه دادند که سردار سلطان احمد خان پنج هزار عسکر دشمن را از بالاحصار به شیرپور برسانند. ۲۵ قوس شاه شجاع از رفتن به هند انکار کرد و اعلامیهء جهاد را که رهبران مجاهدین نوشته بودند امضاء کرد. مکناتن که با استفاده از آتش بس و قرارداد توانسته بود مقدار غله به دست آورده و عساکر بالاحصار را با خود در شیرپور یکجا نماید انتظار کمك هندوستـان را داشت. غرض تولید نفاق و باطل ساختن قرارداد قبلی یك سلسله تماس های سری را با سران مجاهدین قایم کرد که برای تماس اولی خود وزیر محمد اکبر خان جوان سال را انتخاب کرد. چون میدانست بالای نواب محمد زمان خان و سردار محمد عثمان خان سران مجاهدین به خصوص نایب امین الله خان لوگری باور و اعتماد ندارد توسط سرور لوهانی با سردار محمد اکبر خان رابطه قایم کرد و خواهش ملاقات سری را نمود او سردار سلطان احمد خان را غرض ملاقات فرستاد.

مکناتن مسودهء قرارداد ذیل را پیشنهاد کرد:

۱- از بولان تا خیبر در قلمرو شاه شجاع وزارت آن به وزیر محمد اکبر خان باشد.

۲- دوست محمد خان به کابل فرستاده میشود. مقام وزارت مربوط پسر و پدر است که کدام یك انتخاب می نمایند.

۳- انگلیس ها بعد از معلوم شدن اوضاع افغانستان دیگر مداخله نمی نمایند.

٤- علی العجاله انگلیس ها یك ملیون و دوصد هزار روپیه برای سردار محمد اکبر خان پرداخته و سالانه دوصد هزار روپیه به شخص سردار محمد اکبر خان خواهد پرداخت.

۵- سردار محمد اکبر خان باید نایب امین الله خان لوگری را دستگیر و به انگلیس ها بسپارد و دیگر سرکرده گان مجاهدین را از کابل متفرق سازد. در عین حال مکناتن یك سلسله تماس ها با نایب امین الله خان لوگری و نواب محمد زمان خان نیز گرفت، اما سران مجاهدین این تماس ها را مخفیانه بین یکدیگر خود افشاء می کردند.

سردار محمد اکبر خان به ذریعهء سردار سلطان احمد خان از مکناتن خواست تا این پیشنهاد انگلیس ها رسمی باشد چرا که به الفاظ اعتبار نیست. مکناتن پیشنهاد رسمی مهرشده و امضاء کرده را داد در ضمن یك میل تفنگچهء شخصی خود را به رسم یادگار برای سردار محمد اکبر خان فرستاد. سردار در نهایت خفا سران جهاد را از چگونگی قضیه آگاه ساخت. سردار محمد اکبر خان بار دیگر خواستار مذاکرات مستقیم شد. مکناتن گفت قرارداد ۲۱ قوس نزد سران مجاهدین موجود است. برای اینکه دانسته شود که سردار محمد اکبر خان اختیار عام و تام دارد باید موافقه و سند نماینده گان سران مجاهدین به خصوص نایب امین الله خان لوگری را در دست داشته باشد. سردار محمد اکبر خان مکتوب نایب امین الله خان لوگری را که در آن تقاضای مذاکرات جدید شده بود به دست آورده به مکناتن فرستاد. سردار سلطان احمد خان و یکنفر افغان دیگر به همراهی کپتان سنکر گردی انگلیس مکتوب و پیام را در قشله به مکناتن رسانید. شخص مکناتن تا ساعت یك بعد از نصف شب مذاکرات سری انجام داد. اکبر خان غازی در مکتوبی که برای مکناتن فرستاد گفت: وزارت شاه شجاع را می پذیرد، اما پول که پرداخته میشود کم است باید در مرحلهء اول سه ملیون و سالانه چهارصد هزار پرداخته شود. از باعث این تقاضا و مناقشه بر سر پول که از طرف سردار محمد اکبر خان صورت گرفت مکناتن گول خورد یعنی بازی سیاسی را که خود طرح و آغاز کرده بود باخت و حضور در مجلس مذاکره را قبول کرد. نماینده گان مجاهدین بعد از انجام مذاکره خاموشانه به شهر برگشتند. مکناتن در قشله امر داد که نقشهء حمله بالای مرکز جنگی نایب امین الله خان لوگری را ترتیب نمایند و در جریانی که مذاکره ادامه داشته باشد اجرا نمایند و مرده یا زندهء او را به دست آورند. جنرال الفنستن به مکناتن گفت اگر این حمله عملی شود خود قشله زیر هجوم مجاهدین قرار خواهد گرفت لذا باید از سوقیات و حمله خودداری گردد. نایب امین الله خان لوگری که از قضیه توسط سردار محمد اکبر خان اطلاع یافته و در جریان قرار گرفته بود، در تمام طول شب قشله را پیهم زیر آتش توپ گرفت تا انگلیس ها راحت نباشند و ترتیب کدام حمله را گرفته نتوانند. صبح روز ۳ جدی انگلیس ها به قشلهء خود امر آماده باش داد. مکناتن با چند افسر نظامی و یك قطعهء سواره از چهاونی بی بی مهرو خارج شده رو به جنوب به سمت قلعهء محمود خان در شش صد متری قشلهء آنها که ممکن منطقهء قول اردوی مرکزی فعلی باشد حرکت کرد. مکناتن در اثنای ورود خود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان غلجائی،

دوست محمد خان، خدای بخش خان، محی الدین خان و نایب مومن غلجائی را روی سنگ ها نشسته یافت. سردار سلطان احمد خان از مکناتن استقبال کرد بعد سردار محمد اکبر خان با او دست داد و روی زمین هموار بالای پتوئی افغانی جلسه را دایر کردند. مکناتن و سه کپتان او روبروی سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان نشتند. در حالیکه دوست محمد خان و خدا بخش خان که برادران محمد شاه خان بودند با محی الدین خان ایستاده ماندند. مذاکرات آغاز شد. سردار محمد اکبر خان تمام تخلفات و وعده های متناقض مکناتن و سران انگلیس را یك یك شمرد و گفت دیگر هیچ قول و قرار شما مورد اعتماد و اعتبار ما نیست. شما غیر از فساد و تخریب و نفاق بین مردم افغانستان و ادامهء سلطهء تان دیگر چیزی نمی خواهید. آنگاه دو قرارداد متناقض را به مکناتن پیش کرد که مکناتن در یکی آن تخلیهء افغانستان و در دیگری اقامت انگلیس در افغانستان را تائید نموده بود و از مذاکرات مکناتن با نایب امین الله خان لوگری و نواب محمد زمان خان نیز برایش تفصیل داد و گفت دیگر غیر از اینکه ما خود شما را گروگان بگیریم و عساکر انگلیس خارج شود بعد شما را به هند بفرستیم دیگر برای ما کدام راه و چاره نمانده است. این بیانات سردار محمد اکبر خان به اندازه پانزده دقیقه طول کشید. مکناتن که از موجودیت دو قرارداد متناقض خود بی دلیل شده بود لا جواب ماند. سردار محمد اکبر خان گفت: بهتر است شما با ما باشید تا در کابل به یك نتیجه برسیم. آنگاه امر گرفتاری شان را داد. از همه بیشتر خودش دست مکناتن را گرفته به طرف کابل کش کرد. چون مکناتن مقاومت نشان داد سردار سلطان احمد خان دست دیگر او را گرفت. درین وقت لارنس توسط محمد شاه خان و تریور توسط دوست محمد خان و مکنیزی به ذریعهء محی الدین خان خلع سلاح شدند. این عملیات دست و پنجه در ظرف چند دقیقه با خون سردی و به سرعت اجرا شد. این هیأت افغان ها می خواستند تا خروج انگلیس ها این گروگان ها را نگهدارند. مکناتن و تریور به حمله و دفاع پرداختند از طرف دیگر آتش تفنگ داران محافظ مکناتن و محافظین افغان شروع شد از اینکه قشلهء انگلیس ها نزدیك بود و خطر رهائی مکناتن و دیگر اسیران وجود داشت ناچار سردار محمد اکبر خان مکناتن را به قتل رساند. سردار سلطان احمد خان تریور را کشت و محمد شاه مکنیزی را از مرگ نجات داد و گروگان آورد لارنس را که شامل مذاکره و عضو هیأت انگلیس بود به صورت عمدی و قصدی رها کردند تا احوال را به دیگران ببرد. او بر اسپ سوار شد و فرار کرد.

سران مجاهدین به قلعهء محمود خان برگشتند. مجاهدین جمع شدند که مکنیزی را بکشند، اما سردار محمد اکبر خان مانع شده با لهجهء تند برای مکنیزی گفت شما آمده بودید که ملك ما را بگیرید از این روز به بعد بود که سردار محمد اکبر خان جوان ٢٤ ساله به لقب غازی به حیث پیشرو سیاسی و نظامی افغانستان شناخته شد.

روز بعد جلسه شورای جهادی در منزل نواب محمد زمان خان دایر شد عهد شکنی انگلیس و نقشه کار آیندهء تعین شد در همین مجلس بود که امین الله خان لوگری مکتوبی را نشان داد که در آن مکناتن جایزهء قتل او را یك صد هزار روپیه تعین کرده بود و هم اعضای شوری به موجودیت انگلیس هایی که در مجلس شان حاضر بود سه مادهء دیگر به قرارداد ۲۱ قوس اضافه کردند که بالای انگلیس ها تطبیق شود در غیر آن شمشیر فیصله خواهد کرد و از این سه مادهء اضافه شده قراری ذیل می باشد:

۱- انگلیس ها تمام ذخایر خود را به افغانها تحویل دهند.

۲- تمام توپخانه غیر از شش توپ به افغانها داده شود.

۳- گروگانان غیر متأهل به گروگانان متأهل تبدشل شوند، برعلاوه مبلغ یك ملیون و چهارصد هزار روپیه ای که مکناتن عهده دار آن بود به افغانستان بپردازند.

پیشنهاد از طرف پاتنجر جانشین مکناتن و جنرال الفنستن پذیرفته شد. آغاز تخلیهء افغانستان را روز ۱٦ جدی ۱۲۲۰ هـ ش و مدت خروج را ده روز تعین کردند تا بتواند اردوی هفدونیم هزار نفری شان درین مدت خارج شوند. قوای قندهار و جلال آباد انگلیس ها که طبق معاهده باید خارج می شدند از خارج شدن انکار کردند و امر جنرال سپاه کابل را قبول نکردند. روز ١٦ جدی قوای انگلیس که دو هزار اشتر باربری داشت در سه بخش یعنی قسمت پیشدار، قیمت اصلی یا وسطی و قسمت قدمهء اخیر یا عقبدار تقسیم شده ساعت نه و نیم قبل از ظهر خروج را آغاز کردند که این عملیه خروج از چهاونی بی بی مهرو تا غروب ادامه داشت. زنان انگلیسی در قسمت مقدم یعنی حصهء پیشدار خزائن در وسط قرار داشت وقتی آخرین فرد انگلیس از قشله خارج شد، مردم که به مرکز انگلیسی نفرت داشتند چهاونی بی بی مهرو را آتش زدند.

اردوی انگلیس شب اول در بگرامی اتراق کردند. جنرال سیل در جلال آباد آماده گی جنگ را می گرفت و جنرال پالك در پشاور آمادهء دخول به افغانستان می شد و جنرال نات در آن صورت از قندهار به طرف کابل باید مارش می کرد. مجاهدین که وضع را به این قسم یافتند. ضمن مجلس فیصله کردند که نگذارند قشون الفنستن با سلاح

خود در جلال آباد با جنرال سیل یکجا شود لذا به منظور خلع سلاح شان به سردار محمد اکبر خان غازی و محمد شاه خان غلجائی وظیفه سپردند. سردار محمد اکبر خان غازی به جنرال الفنستن گفت قبل از رسیدن قشون او به جلال آباد باید قشون جنرال سیل جلال آباد را ترک بگوید. چون این ممکن نشد سردار محمد اکبر خان غازی خواست سلاح ها و توپخانه الفنستن را قبل از رسیدن به جلال آباد بگیرد. جنرال الفنستن با چنین پیشنهاد تن در نداد. بعد سردار محمد اکبر خان غازی خواست برای تطبیق موادات که از قبل فیصله شده بود. یك تعداد افسران قوای انگلیس را در گروگان داشته باشد. جنرال الفنستن نپذیرفت بنابران جنگ ها گوریلاتی و شبخون های افغانی بر علیه این سپاه شروع شد الی موضع بگرامی مجاهدین توپ هائی قشون انگلیس را که اضافه تر از قرارداد موافقه شده حمل می کردند از آنها گرفتند. در منزل دوم که بتخاك بود سردار محمد اکبر خان غازی شش نفر دیگر از افسران انگلیسی را گروگان گرفت.

در ۱۸ جدی قشون دشمن به خورد کابل رسید تا اینجا دو هزار نفر تلفات دادند. در خوردکابل سه هزار نفر تلفات دادند. در نزدهم جدی جنرال الفنستن که هنوز ده هزار عسکر داشت با سردار محمد اکبر خان غازی داخل مذاکره شد و به جنرال سیل نوشت که طور فوری جلال آباد را تخلیه کند در عوض آن محمد اکبر خان غازی اهل و عیال و اطفال و زنان انگلیس ها را در حمایت خود قرار داد. قشون انگلیس به حرکت خود ادامه داد و تا خاك جبار تیزین و جگدلك تلفات بیشتر دادند. چون جنرال سیل از جلال آباد خارج نشد، الفنستن خودش با دو نفر افسر بزرگ به سردار محمد اکبر خان تسلیم شدند. در ۲۲ جدی متباقی عسکر انگلیس از کوتل جگدلك به حرکت خود ادامه دادند. در ۲۳ جدی سپاه باقی ماندهء انگلیس همه از بین رفتند. تنها داکتر برایدن توانست نیمه جان سه زخم در بدن داشت خود را به جلال آباد نزد جنرال سیل برساند. سردار محمد اکبر خان غازی اسرای انگلیسی اعم از زنان، مردان و اطفال، خانم های جنرال سیل، خانم مکناتن و هفت افسر انگلیسی که جمله چهل و چهار نفر بودند به لغمان انتقال داد. مکزیگر از جلال آباد به محمد شاه خان نوشت اگر اسراء را رها کند دو صد هزار روپیه به او داده میشود.، اما با آنهم اسیران رها نشدند.

جلال آباد توسط پنج هزار نفر محاصره شد. جنرال پالك در پنجاب مصروف تهیه اردو بود. افسر نظامی پشاور یك قطعه پنج هزار نفری به خاطر باز کردن خیبر و نجات جنرال سیل سوق داد. در جدی ۱۲۲۰ هـ ش از جمرود گذشته در منطقه علی مسجد

مجاهدین آفریدی بالای شان حمله کردند که از اثر این حمله (۱۲۰) نفر کشته و دو نفر قوماندان شان به نام های کلنل و ایلد مجروح شدند. قشون متباقی انگلیس به طرف پشاور فرار کردند. یگانه ارتباط بین جنرال سیل و قشون پشاور طره باز مهمند بود که پول و مکتوب ها را به جنرال سیل میرسانید. بعد که احمد خان میرآخور از لغمان به خیبر رسید طره باز مهمند فرار کرد و جای او را سعادت خان لعل پوری گرفت. سردار محمد اکبر خان غازی و محمد شاه خان بعد از تنظیم امور اسیران از لغمان به جلال آباد با پانزده هزار نفر پیاده و پنج هزار سواره رسید. سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان با هزار نفر مجاهد به دهانهء خیبر اعزام شدند. سردار محمد اکبر خان غازی توسط یك نفر اسیر انگلیسی به جنرال سیل پیام کرد که اگر شهر تخلیه و دشمن تسلیم شود او را زنده به آن طرف خیبر می رساند، ولی جنرال سیل که سرنوشت قوای انگلیس را در کابل دیده بود عوض این پیشنهاد نیرنگ دیگر انگلیسی را به کار برد و آن اینکه پاینده خان کاکری ملازم سردار محمد اکبر خان غازی را فریب داده و اغوا کرد که سردار محمد اکبر خان غازی را در بدل یك صد هزار روپیه از بین ببرد. پاینده خان کاکری در روزی که سردار موصوف مصروف بازدید استحکامات و مواضع شهر و دریافت نقاط ضعیف و آسیب پذیر دشمن بود؛ پاینده خان کاکری او را از عقب به گلولهء تفنگ بست. سردار مجروح گردید درین اثنا محافظین سردار رسیده پاینده خان کاکری را دستگیر نموده و او معترف به اصل قضیه شد.

جنرال پالك از طرف حکومت هند برطانوی وظیفه داشت تا جنرال سیل را زنده نجات دهد. در همین جریان نایب امین الله خان لوگری در کابل آماده گی مارش و سوقیات قوای خود را به طرف جلال آباد گرفت. او و میر حاجی خطیب پل خشتی اعلان جهاد کردند. دو نفر نمایندگان مجاهد در بالاحصار شاه شجاع را ملاقات کردند و پیشنهاد کردند که اگر افغان و مسلمان است، به صف اردوی مجاهدین پیوست شود و به حیث پادشاه مسلمان در رأس قوای مجاهدین طرف جلال آباد حرکت کند در غیر آن بیعت ساقط بوده افغانیت و اسلامیت در معرض شك قرار خواهد گرفت و قبل از رفتن به جلال آباد مردم در کابل با شما جهاد خواهند کرد. شاه قبول کرد اما برای تهیه سفر چند روز مهلت خواست. نایب امین الله خان لوگری و میرحاجی در سیاه سنگ عسکرگاه گرفتند و بیرق هائی جهاد را بلند کردند. هزاران نفر مجاهد جمع شده منتظر حرکت پادشاه بودند. در غزنی قوای انگلیس معدوم شده بود.

در قندهار جنرال نات بعد از دادن هشت هزار کشته دیگر تنها در سایهء بیرق شهزاده تیمور در حالت دفاع به سر می برد. سه هزار اشتر باربری انگلیس از طرف مجاهدین غنیمت گرفته شد که به اثر آن قوهء نقل و انتقالات آنها را به رکود مواجه ساخت بقیهء اردوی پنجاه و چهار هزار نفری انگلیس ها در افغانستان در حالت از بین رفتن قرار گرفتند، لذا جنرال نات در قندهار و جنرال سیل در جلال آباد منتظر ورود قوای انگلیس ها برای خلاصی خود ماندند. دولت انگلیس در افغانستان سیاست پیشروی خود را متوقف ساخت و سیاست عقب نشینی اختیار کرد. مصارف این جنگ بیست ملیون پوند و پنجاه هزار اشتر بود. حکومت انگلیس بدون اجازهء پارلمان به لارد اکلند در هند امر حمله و تعرض را داده بود، لذا با شکست انگلیس در افغانستان حکومت و کابینهء انگلیس در خطر سقوط قرار گرفت. این مصارف را از راه زیاد کردن مالیات بالای مردم غریب هندوستان به دست آوردند. چون در صحنهء جنگ و حرب انگلیس ها شکست خوردند متوجهء سیاست شدند تا قشون باقی ماندهء خود را در موجودیت امیر دوست محمد خان نجات بدهند. امیر دوست محمد خان را از جبال منصوری به کلکته احضار کردند و در اخیر برج حوت امیر دوست محمد خان وارد کلکته شدند. امیر که از جریانات به کلی بی خبر و از شدت گرمی هندوستان و رنج اسارت به ستوه آمده بود؛ لارد حکمران هندوستان را خلاف توقع بسیار دوست و مهربان یافت. لارد به امیر گفت: دولت انگلیس حاضر شده سپاه خود را از افغانستان خارج نمایند، شما را دولت انگلیس به افغانستان می فرستد تا به تخت پادشاهی جلوس نمائید و دولت انگلیس بعد از این دشمن نه بلکه دوست شما خواهد بود. امیر دوست محمد خان بسیار خوش شد و از انگلیس ها تشکر کرد. لارد به امیر شرط گذاشت آن اینکه امیر باید به سردار محمد اکبر خان هدایت دهد با قوای خود از جلال آباد به تاشقرغان یعنی آن طرف هندوکش عقب نشینی کند. همچنان دیگر رهبران مجاهدین را وادار نماید که متفرق گردند تا قشون انگلیس ها از جلال آباد و قندهار و پشاور یکبار به خاطر حفظ آبرو و حیثیت امپراطوری برطانیهء کبیر غرض آوردن اسیران خود بدون مزاحمت تا کابل بروند. بعد بدون جنگ از افغانستان خارج میشوند در عوض آن امیر با یکصد و پنجاه نفر خانوادهء خود از هندوستان برای اشغال تاج و تخت افغانستان حرکت کنند.

امیر دوست محمد خان بی خبر از اینکه رهائی او را از قبل غازیان افغان و فرزند ارشدش ضمن قراردادی بالای انگلیس ها شرط گذاشته است و هم بی خبر از اینکه سه

صد نفر انگلیس در اسارت مجاهدین قرار دارد و دشمن چهل هزار کشته داده و ده هزار نفر آن در حالت محاصره قرار دارند و غازیان بیرق جهاد را بلند کرده و در سیاه سنگ تجمع نموده عزم جلال آباد را دارند. لذا پیشنهاد انگلیس را بدون قید و شرط متقابل پذیرفت. او درین رابطه یك نامه همراه با یك عینك و قطی نصوارش به نام سردار محمد اکبر خان فرستاد. سردار محمد اکبر خان غازی و یاران او گفتند می گذارند قوای انگلیس از جلال آباد و قندهار سالم بروند مشروط به آنکه قوای پشاور حرکت نکند و امیر که به پشاور رسید آنگاه اسیران انگلیس رها می گردند. انگلیس ها که دیدند نامهء امیر دوست محمد خان کارگر و مؤثر واقع نشد؛ تهدید دیگر به کار انداختند و از قول ایلنبرو حاکم کُل هندوستان گفتند اگر سردار محمد اکبر خان غازی از مصالحت مسالمت آمیز که در حکم جلوگیری از خون ریزی است امتناع ورزد دیگر راه برای مصالحت مسالمت آمیز مسدود می گردد.

دولت انگلیس دوست محمد خان را با تمام خانواده به شمول خانم سردار محمد اکبر خان غازی به لندن تبعید می نمایند، آنگاه دولت انگلیس نمی تواند مقررات و تعلیمات اسلامی را در مورد ایشان تضمین نماید. سردار محمد اکبر خان غازی که به موضوع عاطفهء پدری و پسری و علایق مذهبی و حفظ ناموس خود مجبور شد به این خسارهء بزرگ سیاسی نظامی افغانستان تن در دهد، اما او یکباره نمی توانست آنرا عملی سازد چرا که هزاران هزار مجاهد به قیمت خون خود این افتخار را به دست آورده بود و قبل از آمدن سردار غازی آنها انگلیس ها را وادار به خروج و مصالحه کرده بودند. سردار غازی از نیمهء برج حوت تا نیمهء برج حمل جریانات مذاکره را با محمد شاه خان غلجائی و سلطان محمد خان در میان گذاشت. بالاخره آنها نیز با او موافق شدند که اول سردار محمد اکبر خان غازی به شکل مانور و نمایش جنگ و گریز به لغمان عقب نشینی نموده متعاقب آن سردار سلطان احمد خان چنین کرد و به لغمان عقب نشینی کرد. به این ترتیب بیست و پینج هزار مجاهد جلال آباد و چهل هزار مجاهد غلجائی از راه جلال آباد و کابل به یك طرف شدند و راه ورود انگلیس ها را باز گذاشتند. سرداران اسرای انگلیسی را با محمد شاه خان غلجائی فرستاد و به تعقیب آن خود را به کابل کشیدند. جنرال الفنستن در مسیر راه لغمان کابل بمُرد نعش او را به جالال آباد نزد جنرال سیل فرستادند. ایلنبرو، جنرال پالك و جنرال سیل تا نیمهء ماه اسد در جلال آباد منتظر رویدادهای کابل ماندند.

همزمان با این حرکات در کابل در ۱٤ حمل شاه شجاع از بالاحصار خارج و در سیاه سنگ در راس قشون مجاهدین قرار گرفت. قرار بود فردای آن به طرف جلال آباد حرکت کند. شب فرا رسید و شاه شجاع غرض انجام کدام کار شخصی طور خفیه و نهانی به بالاحصار رفت. سحرگاه پانزدهم حمل به سواری تخت روان عازم اردوگاه شد، ولی سردار شجاع الدوله پسر نواب محمد زمان خان به اتفاق نور محمد و شاه آغاسی دلاورخان با شصت نفر از همکاران شان از کمین گاه برآمده بالای شاه حمله نمودند و شاه را به قتل رسانیدند. نواب محمد زمان عوض رفتن طرف جلال آباد طور عاجل از سیاه سنگ به کابل آمد و اعلان سلطنت کرد. نایب امین الله خان لوگری که تنها سردار محمد اکبر خان را لایق سلطنت میدانست اعلان سلطنت نواب محمد زمان خان را نپذیرفت و برای حفظ نظم فتح جنگ را به پادشاهی در بالاحصار اعلام کرد.



سردارشیردل خان



سردار پردل خان

پادشاهی فتح جنگ و نواب محمد زمان خان
۱۵ حمل تا اول ثور ۱۲۲۰ هـ ش

نواب محمد زمان با اعلان پادشاهی فتح جنگ از طرف نایب امین الله خان لوگری مخالفت نمود، همچنان میر حاجی خطیب مسجد پل خشتی که از روحانیون بزرگ بود و مخالف جدی خانوادهء شاه شجاع به حساب می رفت به طرفداری نواب محمد زمان شاه قرار گرفت. جنگ بین هر دو قوت عسکری یعنی قوت های نواب و نائب درگرفت. قرارگاه سیاه سنگ که به مقصد جهاد علیه موجودیت قوای بیگانه در جلال آباد تشکیل شده بود اینك به داخل شهر کابل منتقل و جنگ داخلی ادامه یافت. نواب محمد زمان خان و نایب امین الله خان لوگری هر دو آمدن سردار محمد اکبر خان را تقاضا کردند. سردار محمد اکبر خان غازی که طبق امر پدر لشکرهای جهاد را از محاصرهء جلال آباد کنار کشیده بود به تاریخ ١٤ ثور به نزدیکی های کابل رسید و مکتوبی به نایب امین الله خان لوگری نوشت که در آن او را پدر خطاب کرده بود. وقتی سردار مذکور به کابل رسید. نایب امین الله خان لوگری نقشه و مفکورهء خود را راجع به اعلان سلطنت موقتی فتح جنگ به سردار تفهیم کرد. به تعقیب آن شهر بالاحصار و وزارت افغانستان را به سردار داد و هم دختر خود را به نکاح او داد. اما نواب محمد زمان خان به مقاومت خود ادامه داد تا اینکه در ۳۱ جوزا نواب محمد زمان خان مغلوب شد و افراد او همه خلع سلاح گردیدند. از آن بعد وزیر محمد اکبر خان غازی و نایب امین الله خان لوگری فتح جنگ را که چشم امید و انتظار به انگلیس ها داشت محبوس کردند.

دولت انقلابی به سرپرستی وزیر محمد اکبر خان غازی

اول سرطان- اول میزان ۱۲۲۰ هـ ش

امور دولت به دست وزیر محمد اکبر خان غازی متمرکز گردید. وزیر محمد اکبر خان غازی با رهبران جهاد در بارهء ارسال نامهء امیر دوست محمد خان و توافقات او با انگلیس ها و عملکرد خودش و تهدید انگلیس ها که در صورت قبول نکردن طرح شان خانوادهء سردار و امیر را به لندن تبعید می کنند مشوره کرد و موضوعات را صادقانه در میان گذاشت که انگلیس ها امیر دوست محمد خان را تا کابل می آورند و پس عودت می نمایند و در صورتی که از وعده تخلف نمایند با یك هجوم عمومی کارش را یکطرفه خواهیم ساخت. از همین اکنون مجاهدین راه جلال آباد و قندهار باید از تعهداتی که با انگلیس ها صورت گرفته باخبر شوند تا از حمله بالای انگلیس ها خودداری شود. رهبران جهاد که به صداقت او یقین کامل داشتند پیشنهادات او را پذیرفتند. وزیر محمد اکبر خان غازی در نیمهء برج سرطان ۱۲۲۰ هـ ش با جنرال پالك راه مذاکره را باز نموده و در بارهء تبادلهء اسراء و تخلیهء افغانستان تبادل نظر نمودند و درین مورد سند کتبی از او خواست، اما پالك که یك مرد نظامی و ضربه نادیده بود به این امر توجه نکرد. سردار شمس الدین خان و سردار سلطان احمد خان به غزنی رفتند مجاهدین و سران آنها را قانع به تخلیهء شهر نموده و آنها را از جریان توافقات با انگلیس ها باخبر ساختند و اسیران انگلیس ها را با خود گرفته به کابل آوردند. شهر کابل نیز از اردوی سی و پنج هزار نفری مجاهدین تخلیه شد. سردار محمد اکبر خان مخفیانه سه صد نفر اسرای انگلیس را به بامیان فرستاد وصالح محمد خان حاکم بامیان آنها را جابجا نمود. تاریخ این اجراآت ۱۲ سنبله بود.

به تاریخ ۱۹ برج اسد جنرال نات و تیمور از قندهار و در ۳۰ برج مذکور جنرال

پالك و جنرال سیل از جلال آباد به طرف کابل حرکت کردند و در گندمك توقف نمودند تا با اردوی انگلیس های قندهار یکجا به کابل برسند. فتح جنگ از کابل فرار به گندمك نزد انگلیس ها خود را رسانید. درین وقت جنرال نات به غزنی رسید و به مشورهء راولنسن شرق شناس انگلیسی یك دروازهء کهنهء چوبی را از حوالی مزار سلطان محمود غزنوی بت شکن برکند و بر اشتری بسته کرد و به طرف کابل حرکت کرد. هدف از کندن دروازه و بار نمودن آن به اشتر این بود تا آنرا به هندوستان برده و به هندوها آنرا تحفه تقدیم کند و بگوید که این همان دروازهء مشهور صندل است که به افغانستان برده شده بود. ما انگلیس ها آنرا واپس آوردیم. جنرال پالك در ۲۱ سنبله وارد تیزین شده و دید وزیر محمد اکبر خان غازی طبق یك مانور از قبل توافق شده به شکل جنگ و گریز از پیش روی او یکطرف شده میرود و به طرف کوهستان حرکت می کند. پالك به کابل رسید. جنرال نات پیشتر از پالك به کابل رسیده بود. هردو قوماندان و لشکرها از بیرون شهر کابل عسکرگاه گرفتند و یك قطعهء عسکری خود را به بازار چهارچتهء کابل جائی که مکناتن را بعد مردن آن آویخته بودند فرستادند. بازار چهارچته را حریق کردند و یك قطعه عسکر را به استالف که مرکز فرماندهی مجاهدین کوهستان و کوهدامن بود فرستاده، آن قریهء زیبا را نیز در به آتش کشیدند. انگلیس ها به طرف بامیان رفتند و بعد از گرفتن اسیران خود حکومت آنجا را به شهزاده حیدر سدوزائی دادند. انگلیس ها در حکومت کابل فتح جنگ را به پادشاهی اعلان کردند.

پادشاهی چند روزهء فتح جنگ بار دوم

انگلیس ها بعد از این قبیل اجراآت که فکر می کردند حیثیت از دست رفتهء شان اعاده خواهد شد، تصمیم برگشت طرف هندوستان را گرفتند. فتح جنگ که دید و آگاه شد که انگلیس ها در شرف رفتن به طرف هندوستان اند او هم مصمم شد که به هند برود. انگلیس ها اصرار کردند که حتی برای چند روز هم اگر باشد فتح جنگ به نام پادشاه باشد خوب خواهد شد. جلال آباد را به محمد عثمان خان نظام الدوله به شراکت مرد مجهول الهویه به نام میان عبدالرحیم دادند. این مقرری ها نمایشی بود. بعد از رفتن انگلیس ها همهء این حاکمان به هند فرار کردند. جنرال نات و جنرال سیل به طرف جلال آباد حرکت کرده از راه خیبر و پشاور به هندوستان رفتند. بعد از خروج انگلیس ها هواداران آنها مانند حمزه خان غلجائی و عثمان خان محبوس شدند. محمد شریف و جان فشان خان پغمانی فرار کردند. پسران جان فشان خان کشته شدند. ملا غلام پوپلزائی و

محمد عثمان نظام الدوله سدوزائی و پسران شا شجاع در هند پناهنده شدند.

• در فیروز پور هند لارد ایلنبرو یك صحنهء نمایشی و تبلیغات استقبالیه از عودت جنرال پالك و جنرال نات ترتیب دادند و دروازهء چوبی کهنه که از غزنی برده بودند آنرا به نام دروازهء صندل به هندوها نشان دادند. به این طریق آنها خواستند روح آزادی خواهی مردم هند را مهار نمایند و سیاست و هیبت فوج انگلیسی را به رخ مردم هند بکشند، اما مردم هند از شکست های شرم آور افواج امپراطوری برطانیه در افغانستان به خوبی واقف و باخبر بودند و به این نمایشات قلابی اهمیت و ارزشی ندادند.



الدرد پاتنجر در لباس افغانی

امیر دوست محمد خان بار دوم
۱۲۲۱ هـ ش - ۱۲٤۱ هـ ش

امیر دوست محمد خان طبق معاهداتی که با انگلیس ها نموده بود و در صفحات قبل از آن ذکر نمودیم به سلطنت رسید.

امیر دوست محمد خان با انگلیس ها قبول کرده بود که قندهار و هرات را خارج از قلمرو خود بشناسد و بدون انگلیس با هیچ کشور دیگر رابطه مستقیم برقرار نکند. امیر وقتی که به کابل رسید نایب امین الله خان لوگری دشمن درجه یك استعمار خارجی را در زندان بالاحصار محبوس و بعد از تحمیل درد و رنج زیاد به عمر (۷۸) سالگی در زندان وفات یافت. به روایتی از روایات در محبس بالاحصار از طرف امیر مسموم ساخته شد. به هر صورتی که بوده باشد چون مجاهد خاص راه حق و راه آزادی بود مرگ او در زندان به حالت مـــوی سفیدی بعد از مجاهدت های بسیار و خدمات بی شمار به مرتبت شهادت است.

محمد شاه خان غلجائی که انگلیس ها او را دشمن بزرگ دیگر خود می گفتند در سال ۱۲۲۵ هـ ش به واسطهء لشکرکشی های امیر مورد هجوم و تاراج قرار گرفت و با زن و فرزندان خود در کوه های بین نورستان و لغمان فراری و متواری شد و قلعهء او که محبس گروگانان و اسرای انگلیس بود به حکم امیر منهدم شد.

وزیر محمد اکبر خان غازی در دربار امیر تحت نظر او قرار میداشت تا در برابر انگلیس ها کدام عمل سیاسی و نظامی کرده نتواند. سردار سلطان احمد خان که در معرکهء آزادی و جهاد علیه بیگانه ها دوشادوش مجاهدین جنگیده بود از مداخله در امور حکومت کنار زده شد. وی اول به قندهار و بعد در سال ۱۲۳۳ هـ ش به کشور ایران تبعید شد. دیگر رهبران جهادی و ملی تحت نظارت و مراقبت قرار گرفتند و به مرور

زمان به صورت قصدی و عمدی از نام و نشان برانداخته شدند.

امیر قلمرو حکومت را بین پسران خود تقسیم کرد. امیر بیست برادر، چهارده زن و پنجاه و دو پسر و دختر داشت که بیست و هفت آن پسر بود. از آن جمله محمد اکرم خان حکمران هرات، محمد افضل خان حاکم زرمت و کتواز، شیرعلی خان حاکم کُرم، اعظم خان حاکم لوگر، غلام حیدرخان حاکم غزنی، محمد امین خان حاکم کوهستان، سیف الله خان حاکم گرشك و نواسهء او فتح محمد خان حاکم قلات بود. اردوی امیر بین پنج پسر او تقسیم شد. دو فوج به سردار محمد اکبر خان غازی، یك فوج به سردار شیرعلی خان، یك فوج به سردار محمد امین خان و یك فوج به سردار محمد شریف خان داده شد. اداره‌ء عدلی به دست قاضی و محتسب و امنیت به دست کوتوال و امور مالی در دست دبیر و مستوفی بود. بعد از چندین سال دربار امیر یك نفر شاه آغاسی و اردوی امیر یك جنرال پیدا کرد. تجارت نسبت به گذشته مختصر شد. چون قلمرو او کوچك شده بود، صادارات پشم، پوست، قالین، کرك، برك، کرباس هراتی، پوستین، ظروف سفالین، نمد، میوه‌ء خشك، حبوبات، هنگ، اسپ و غیره بود. واردات زمان او را سامان فلزی، منسوجات پشمی و نخی و ابریشمی، چاقو، عینك، چای، قند، تفنگ، تفنگچه، چرمه و گلابطون، ادویه جات، مصالحه‌ء دیگ، تنباکو ظروف چینی، کاغذ، قفل و غیره بود. صادرات و واردات با روسیه، هند و کمی با ایران صورت می گرفت. تجاران بزرگ زمان امیر عبارت بودند از ملا رحیم، غلام قادرخان، بدرالدین بخارائی، گوپال داس هندو، ناظر خیرو و بعضی افراد خاندان خود امیر بودند. امیر زمانی خواست دارائی ناظر خیرو را که زیاد متمول و ثروتمند بود تاراج کند. ناظر خیرو از ین موضوع آگاه شده فرار کرد و به بخارا رفت. امیر حیله‌ء به کار برد و دختر ناظر خیرو را به نکاح خود گرفت. بعد از آن ناظر خیرو که به کابل آمد امیر تمام دارائی او را ضبط کرد. ناظر خیرو به هندوستان فرار کرد.

امیر در مدت بیست سال دوره‌ء دوم حکومت خود ولایات بدخشان، تخار، بلخ، میمنه، هرات و قندهار را توانست به حکومت مرکزی وصل کند. سپاه منظم امیر دوازده هزار نفر و اردوی غیر منظم او بیست هزار نفر بود. در دوران حکومت امیر پسر او وزیر محمد اکبر خان غازی تا اندازه یی که توان داشت و می توانست از مجاهدین ملی حمایت می کرد. چون محمد شاه خان و سردار سلطان احمد خان را از دست بُرد امیر نجات داد. سردار سلطان احمد خان که به اشتراك سرداران قندهار به ضد امیر لشکر کشیده بود به واسطه‌ء وزیر محمد اکبر خان غازی با امیر آشتی داده شد. وزیر محمد اکبر خان غازی

بامیان دایزنگی و دایکندی را در سال ۱۲۲۲ هـ ش به مرکز وصل کرد، اما نایب امین الله خان لوگری را که خسر سردار نیز بود از حبس امیر خلاص کرده نتوانست. وزیر محمد اکبر خان غازی به نام رسیده گی امور به ولایات شرقی رفت و به تجمع عسکر و سپاه پرداخت. وی می خواست تا کناره، سند لشکر کشیده قلمروسابقه، افغان را تجدید نماید، اما امیر به عجله فرامین و مکتوب هائی عنوانی سران قبایل نوشت که وزیر محمد اکبر خان را همراهی نکنند. وزیر محمد اکبر خان غازی غرض اتصال هرات با مرکز با سردار یار محمد خان حاکم هرات ارتباط قایم نموده دختر او را به ازدواج گرفت و در عوض دختر کاکای خود را به پسر یار محمد خان داد. وزیر محمد اکبر خان غازی و یار محمد خان با دولت ایران قرارداد دفاعیه، امضاء کردند. در سال ۱۲۲٤ هـ ش تصمیم گرفتند که از دو جهت هرات و کابل بالای قندهار فشار وارد نمایند تا به مرکز وصل شود. یار محمد خان پیش آمد و گرشك را تصرف کرد. وزیر محمد اکبر خان غازی قصد حمله به قندهار کرد. امیر بار دیگر مانع تطبیق این نقشه شد چرا که امیر پابند تعهدات با انگلیس ها بود. وزیر محمد اکبر خان در سال ۱۲۲٤ هـ ش شورش مردم تگاب را خاموش ساخت. مردم ماماخیل ولایت ننگرهار ضد امیر دوست محمد خان قیام کردند. وزیر محمد اکبر خان را امیر جهت سرکوبی ایشان فرستاد که در نتیجه وزیر محمد اکبر خان غازی ایشان را به مدارا و آرامش وادار کرد. بار دیگر وزیر محمد اکبر خان خواست جهت استرداد ولایات از دست رفته چون ملتان، کشمیر، سند و پشاور و غیره سوقیات نماید، اما دچار تب ملاریا شد و به گمان بعضی ها او توسط طبیب هندی معالج خود مسموم شد و در سال ۱۲۲٤ هـ ش مطابق ۱۲٦۳ هـ ق این سردار غازی، مجاهد نامدار وزیر با کفایت و با درایت و سپه سالار دلاور و با شجاعت افغان با همه آرمان های وطنی و اسلامی که داشت چشم از جهان پوشید، اما تاریخ افغان و جهان هرگز از او چشم نپوشید و خاطره، او را همیشه با خطوط زرین در قلب طلائی خود ثبت جاویدانی کرده است. جنازه، او از طریق کابل به بلخ انتقال یافت و در جوار زیارت حضرت سپه سالار اسلام و خلیفه، چهارم شاه ولایت مآب برای همیشه جا گرفت و آسود اینکه چرا مذکور را در مزار شریف دفن کردند، برای ما آگاهی حاصل نشد.

امیر بعد از مرگ او دو فوج او را معه، ولایت مشرقی ننگرهار و لغمان به برادر عینی او سردار غلام حیدرخان به عنوان ولی عهد و سپه سالار کُل مختار دولت و سیاست سپرد. بعد از مرگ این غازی نامدار، محمد شاه خان غلجائی بر علیه امیر

دوست محمد خان موضع و موقف گرفت. محمد شاه خان عقیده داشت که امیر طرفدار انگلیس است و امیر هم علیه محمد شاه خان لشکر بیست و پنج هزار نفری سوق داد. سردار غلام حیدرخان برادر محمد شاه خان یعنی دوست محمد غلجائی را در بدیع آباد محاصره کرد. جنگ بین امیر و محمد شاه خان در ننگرهار و بین غلام حیدرخان و دوست محمد غلجائی در لغمان ادامه پیدا کرد. عبدالعزیز خان جبار خیل از صف محمد شاه خان جدا و به امیر پیوست که سبب شکست محمد شاه خان شد و برادرش دوست محمد که از شکست محمد شاه خان خبر شد دل از دست داد در نتیجه بدیع آباد به تصرف غلام حیدرخان قرار گرفت. محمد شاه خان به منطقهء کاشمن و به تعقیب آن به فراچغان عقب کشید. امیر به اثر تقاضا و فشار مردم در اخیر ۱۲۲۶ هـ ش به طرف پشاور سوقیات کرد قلعهء اتك‌را تصرف کرد و به تاریخ اول حوت ۱۲۲۷ یك قوای پنج هزار نفری به سرکرده گی سردار محمد اکرم خان به گجرات اعزام کرد تا سکها را در مقابله علیه انگلیس ها کمك کند. قبل از همه سردار محمد اکرم خان فرار کرد. امیر در اتك به استراحت پرداخته بود سکها به سرکرده گی چتر سنگ و شیر سنگ یك ماه دیگر مقاومت کردند و منتظر ورود قوای امیر دوست محمد خان بودند، اما امیر دوست محمد خان از جای خود نجنبید که در نتیجه قوای سك تار و مار شد. سپه سالار انگلیس به گلبرت سرلشکر خود هدایت داد که پشاور را اشغال کند او که این طرف حرکت کرد. امیر روی خود را طرف کابل کرد و فرار بر قرار ترجیح داد. انگلیس ها تا سال ۱۲۳۲ هـ.ش ولایات سند و بلوچستان را اشغال کردند. انگلیس ها که به مقاومت شدید ولایات مشرقی به خصوص مناطق قبایلی مواجه شدند، با دادن خودمختاری داخلی رؤسای محلی را در دست خود گرفتند و با سیاست نفاق افگن حکومت کن خود ادامه دادند که الی برآمدن انگلیس از هندوستان بیشتر از صد جنگ با مردم قبایل شرق افغانستان نمودند که در بعضی از این جنگ ها تا شصت هزار عسکر نیز سوق نموده بودند. تنها قبایل مهمند ۲۵ بار بالای انگلیس ها و وزیری ها ده بار بالای انگلیس ها حمله نمودند. انگلیس ها بالای آفریدی هشت بار و بالای مهمندی ها شش جنگ بزرگ را تحمیل کردند.

امیر که ولایات شرقی را بدون جنگ به انگلیس ها گذاشت طرف بدبینی مردم واقع گردید. برای تلافی آن در سال ۱۲۲۸ هـ.ش به سرکرده گی سردار محمد اکرم خان جهت الحاق ولایات شمال به مرکز به ولایات شمال لشکر فرستادند. محمد اکرم خان بدون

مزاحمت تا بلخ پیش رفت. رؤسای محلی بدخشان، تخار، تاشقرغان، بلخ، اندخوی، ایبك و آقچه یکی بعد دیگر اطاعت خود را از مرکز اعلان کردند. محمد اکرم خان به حیث والی عمومی ولایات شمال به وظیفه ادامه داد. در سال ۱۲۲۹ هـ ش مردم آقچه شورش نمودند که سرکوب شد. سردار محمد اکرم خان نیز در همین سال وفات یافت و سردار محمد افضل خان به حیث والی ولایات قطغن و ترکستان تعیین گردید. در سال ۱۲۳۰ هـ ش محمد افضل خان شورش مردم شبرغان به سرکرده گی میر کلیم خان را سرکوب نمود. درین سال مردم توخی قلات هم قیام کردند بعد از جنگ های زیاد که با سردار شیرعلی خان نمودند حاضر به مصالحه شدند.

در ۱۲۳۱ هـ ش بین امیر و برادران قندهاری او بر سر موضوع تصرف قلات جنگ واقع شد که با شرط ویران کردن قلعهء جنگی قلات صلح برقرار شد. در ۱۲۳۲ هـ ش مردم توخی و هوتك بار دیگر شورش نمودند. لشکریان امیر آنها را مجبور به مصالحه نمودند و قلعهء جنگی قلات را دوباره اعمار نمودند. سردار کهندل خان و سردار مهردل خان درین سال مُردند. برادران باقی مانده از ترس امیر سردار رحمدل خان را به ایران فرستادند تا حمایت دولت قاجاری را در مقابله با امیر دوست محمد خان به دست آورند. با این اقدام برادران قندهاری هم امیر و هم انگلیس ها از آیندهء مداخلهء ایران در امور افغانستان نگران شدند، لذا امیر را به جمرود دعوت کردند تا درین مورد به بحث و گفتگو بپردازند. امیر پسر خود غلام حیدرخان را فرستاد و از طرف انگلیس ها گورنر پنجاب که سر جان لارنس نام داشت آمده بود در نتیجه در دهم حمل ۱۲۳۳ هـ ش معاهدهء سه فقره ای بین شان امضاء شد که دارای مواد ذیل میباشد:

۱- فیمابین کمپنی هند شرقی و امیر دوست محمد خان والی کابل و آن ممالك که در کنترول او میباشد و ورثهء امیر صلح و دوستی دایمی خواهد بود.

۲- کمپنی هند شرقی تعهد می کند احترام قلمرو امیر را که در حال حاضر در تصرف دارد بکند.

۳- امیر دوست محمد خان والی کابل و آن علاقه جات افغانستان که در تصرف او می باشد تعهد می نماید از طرف خود و بازمانده گان و متعلقین خود مناطق کمپنی هند شرقی را احترام کند و هرگز در آن مداخله نکند. با دوستان کمپنی هند شرقی دوست باشد و با دشمنان کمپنی دشمن باشد.

این عهدنامهء اولی سلطنت محمد زائی ها و انگلیس ها است که متن آن طور کامل

از طرف انگلیس ها ساخته شد و نماینده‌ء امیر بدون تغیر یا تصحیح یك حرف یا یك کلمه آنرا امضاء کرد.

با امضای این معاهده استقلال ولایات مشرقی افغانستان یکبار دیگر از بین برده شد، چون بعد از مردن سردار کهندل خان و مهردل خان بین سرداران قندهار خانه جنگی شدید برپا شد. مردم قندهار و سردار سلطان احمد خان که منحیث شخص بیطرف در قندهار زنده گی داشت به سرداران پیشنهاد کردند که امیر دوست محمد خان بین سرداران قندهار مصالحه و حکمیت نمایند. امیر که طبق معاهده‌ء جمرود خود را از طرف انگلیس ها مطمئن میدانست با تعدادی از پسران و قشون خود به قندهار رفت و بیرون شهر قرارگاه گرفت. مذاکرات طولانی شد امیر به نام زیارت خرقه داخل شهر شد و دیگر بیرون نشد. سپاه او شهر را تصرف کردند که در نتیجه امیر حکومت قندهار را به ولی عهد خود سردار غلام حیدرخان داد. امیر سالانه مبلغ یك ملیون و ششصد هزار روپیه مالیه را به حیث معاش به سرداران قندهار که تعداد شان ۱٤ نفر میرسید و همه برادرها و برادرزاده های خود امیر بودند تعیین کرد. سه نفر هریك سردار شیرعلی خان، سردار سلطان علی خان و سردار محمد علم خان نپذیرفتند و به ایران رفتند. سردار سلطان احمد خان شخص مشهور و معروف جهاد افغان-انگلیس را نیز به ایران تبعید کرد.

در سال ۱۲۳٤ هـ ش به اثر تشدد سردار اسلم خان پسر امیر که حاکم دایزنگی هزاره جات بود مردم آن مناطق شورش کردند که بعد با مصالحه، حل و فصل شد.

یکی دیگر از وقایع دور دوم حکومت امیر دوست محمد خان حمله‌ء ایران به هرات بود، چون در سال ۱۲۲۹ هـ ش وزیر یار محمد خان والی هرات فوت کرد. پسر او به نام سعید محمد خان جانشین او شد. مذکور از اداره‌ء امور عاجز بود. مردم هرات سردار کهندل خان را از قندهار برای اشغال هرات دعوت کردند. دولت قاجاری به نام حمایت سعید محمد خان لشکر کشید و به هرات مداخله کرد، لهذا کندل خان به قندهار و لشکر قاجاریه به ایران رفتند. مردم هرات به رهبری نایب عیسی قیام کردند. سعید محمد خان را در سال ۱۲۳۳ هـ ش اعدام نموده و حکومت را به شهزاده یوسف ابدالی دادند. دولت ایران به نام خونخواهی سعید محمد در میزان ۱۲۳٤ هـ ش سپاهی فرستاد و هرات را در محاصره قرار داد. شهزاده یوسف و نایب عیسی از امیر دوست محمد خان کمك خواستند. امیر دادن کمك را رد کرد. آن دو نفر مجبور شدند به غرض مذاکره با مراد میرزا سرلشکر ایرانی به قرارگاه او رفتند. مراد میرزا هردوی آنها را کشت. قشون



امیر دوست محمدخان



مکناتن

1186



مجاهد صدیق راه آزادی میهن نائب امین الله خان لوگری

ایرانی هرات را تصرف کرد. انگلیس ها با این حرکت ایران در فکر مذاکره با دوست محمد خان شدند. امیر به لارد دالهوزی پیام کرد که به هند آمده نمی تواند، لیکن در جمرود ملاقات ممکن است همان بود که در برج جدی ۱۲۳۵ هـ ش بین امیر و لارنس در جمرود ملاقات صورت گرفت و بین لارنس و سردار محمد اعظم خان نمایندهء امیر در ۱٦ جدی ۱۲۳۵ هـ ش معاهدهء امضاء شد که به نام معاهدهء دوم جمرود نامیده میشود، شامل دوازده مادهء ذیل است:

۱- چون ایران خلاف تعهدات خود به افغانستان دست درازی کرده است. جنگ ایران و انگلستان دوام خواهد داشت. برای آنکه امیر بتواند از ولایات افغانستان دفاع نماید، کمپنی هند شرقی حاضر است تا ختم جنگ ماهانه صد هزار روپیه (ده هزار پوند) با رعایت مواد آتی به امیر دوست محمد خان بپردازد.

۲- امیر برعلاوهء اردوی فعلی یك سپاه منظم سیزده هزار نفری و یك سپاه هژده هزار نفری غیرمنظیم آماده خواهد کرد.

۳- اخذ پول و انتقال آن به افغانستان در اختیار امیر است.

٤- نماینده گان انگلیس در ولایات ثلاثهء افغانستان کابل، قندهار و بلخ غرض نظارت بر مصرف و تهیهء گزارش جنگی مقیم خواهد شد. این ها در امور داخلی حق مداخله را ندارند و امنیت و حفاظت شان به عهدهء امیر دوست محمد خان است.

۵- یك نفر نمایندهء کابل در پشاور مقیم خواهد شد.

٦- بعد از ختم جنگ با ایران پول مربوط مادهء اول قطع خواهد شد.

۷- بعد از قطع پول منصبداران انگلیسی افغانستان را ترك خواهند، اما اگر مقتضی باشد یکنفر نمایندهء مسلمان در کابل مقیم خواهد شد.

۸- امیر افسران انگلیسی را در خروج و دخول افغانستان با محافظین کافی حفاظت خواهد نمود.

۹- آغاز پرداخت پول از جنوری خواهد بود.

۱۰- سه صد هزار روپیه پرداختی در قندهار و دوصد هزار روپیه در کابل مربوط به این قرارداد نبوده، بلکه پیشکش کمپنی هند شرقی است. ششصد هزار روپیه پرداخته شدهء دیگر در کابل برای مقصد جداگانه و مربوط به قرارداد

دیگر است.

۱۱- این عهدنامه ناقض عهدنامهء ده حمل ۱۲۳۳ هـ ش نخواهد بود. امیر در حالت صلح و جنگ پیشنهاد ایران و متفقین ایران را به اطلاع انگلیس ها خواهد رسانید.

۱۲- برعلاوه چهار هزار تفنگ که داده شده به تعداد چهار هزار تفنگ دیگر نیز از طرف حکومت انگلیس در منطقهء تل به مامورین دوست محمد خان داده خواهد شد.

طبق این این معاهده در ماه حمل ۱۲۳۵ هـ ش نماینده گان انگلیس از راه اشتر گردن و پکتیا به غزنی رفتند و از آنجا میجر هنری و داکتر بیلو در ۲۲ حمل به قندهار و غلام حسین به بلخ رفتند. درین وقت قشون انگلیس بندر بوشهر را گرفتند و در عهدنامهء پاریس تخلیهء هرات را قبول کردند. قوای قاجاریه از هرات بیرون رفت و سردار سلطان احمد خان از ایران برگشت و هرات را متصرف شد. انگلیس در ۱۲۳۵ هـ ش یك هیأت به ریاست میجر تیلر جهت کسب رضایت سلطان احمد خان به هرات فرستاد. او که از مخالفین سرسخت انگلیس بود هیأت را ناکام رجعت داد. در سال ۱۲۳۵ هـ ش سیدجمال الدین افغانی دانشمند که جوان بیست ساله بود به دربار امیر دوست محمد خان به آرزوی خدمت کردن راه یافت. در سال ۱۲۳۵ هـ ش قیام عمومی در هند به مقابل انگلیس ها برپا شد. مردم افغانستان و رجال کارآگاه دربار از امیر خواستند که وقت آنست تا جهت استرداد ولایات شرقی افغانستان لشکرکشی نماید، اما امیر خود را پابند تعهدات انگلیس میدانست. انگلیس ها در سال ۱۲۳۶ هـ ش قیام هند را سرکوب کردند. در ۱۲۳۷ هـ ش قیام هایی در بدخشان و تخار برضد حکومت امیر دوست محمد به راه افتاد. امیر در اندراب، غوری، تالقان و رستاق به واسطهٔ پسر خود محمد اعظم خان و نواسهء خود عبدالرحمن خان تا سال ۱۲۳۸ هـ ش این قیام ها را سرکوب کرد. قلعهء جنگی تالقان را با خاك یکسان کرد. در سال ۱۲۳۹ هـ ش سردار سلطان احمد خان والی هرات لشکر کشید و ولایت فراه را تصرف کرد. امیر با شانزده هزار عسکر به استقامت هرات حرکت کرد تا که امیر به قندهار میرسید پیشدار قوای او فراه را به تصرف خود در آورد. در ۱۲٤۰ هـ ش امیر وارد علاقه جات ولایت هرات شد. سردار سلطان احمد خان به دفاع طولانی هرات کمر خود را بسته کرد. جنگ از ماه اسد سال ۱۲٤۰ هـ ش تا نیمهء برج ثور ۱۲٤۱ هـ ش برای مدت ده ماه به درازا کشید. درین

اثنا خانم سردار سلطان احمد خان که دختر امیر دوست محمد خان بود وفات یافت. در جدی ۱۲٤۱ هـ ش متارکهء کوتاه به خاطر تدفین میت برقرار شد. پسران امیر در جنازه اشتراك کردند که بعد از دفن میت، جنگ دوباره ادامه یافت. سردار سلطان احمد خان در نتیجهء بیماریی وفات یافت.

در ۱٦ حمل ۱۲٤۱ هـ ش جنگ توسط پسران سلطان احمد خان ادامه یافت که به نام های شهنواز، اسکندر عبدالله بودند. شهر هرات در نیمهء برج ثور به دست امیر افتاد که با گرفتن هرات توسط امیر وحدت سیاسی افغانستان کنونی تأمین گردید. امیر در برج جوزا در شهر هرات وفات یافت. بعد از کشمکش هائی زیاد بین پسران امیر بالاخره سردار شیرعلی خان به قدرت رسید.

امیر شیرعلی خان
از ۱۲٤۱ تا ۱۲٤٦ هـ ش

وقتی شهزاده غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان که ولیعهد بود وفات یافت، امیر در جریان محاصره، هرات که ده ماه طول کشید طولانی شدن محاصره و مریضی امیر باعث شد که او در فکر جانشین خود شود. بنابران در جمع بزرگان ملکی و نظامی و خاندانی در حیات خود سلطنت را به سردار شیرعلی خان انتقال داد. امیر شیرعلی خان مدت چند هفته تحت نظر پدر خود به حیث پادشاه و سپه سالار اردو فاتحانه داخل شهر هرات شد. بعد از مدت دو هفته امیر دوست محمد خان وفات نمود. شیرعلی خان بعد از انجام مراسم فاتحه خوانی و اخذ بیعت از مردم هرات به عمر ٤١ سالگی ۲۲ جوزا ۱۲٤۱ هـ ش اعلان سلطنت خود را کرد. برادران امیر شیرعلی خان که اکثر شان همراه او در هرات حاضر بودند یك تعداد برادران مانند محمد افضل خان برادر بزرگ او در ولایت ترکستان، سردار محمد امین خان در قندهار، سردار محمد شریف، خان در فراه و سردار محمد حسین خان در هزاره جات بودند. بعضی ایشان در حضور و یك عد دیگر در غیاب او طور مکتوبی و خطی بیعت کردند، ولی در باطن با برادر ایشان یعنی امیر شیرعلی خان در فکر رقابت و قدرت گرفتن بودند به خصوص سردار محمد اعظم خان از هرات طرف کابل به اسم سردار محمد افضل خان که حاکم ترکستان و در تخته پل میبود. مکتوب فرستاد او را به نام اینکه بزرگتر برادران است مستحق سلطنت دانست و به گرفتن کابل که به دست سردار محمد علی خان پسر شیر علی خان بود تشویق کرد، اما سردار محمد افضل خان پیشنهاد محمد اعظم خان را قبول نکرد و به حکومت ترکستان قناعت کرد و بیعت به برادر خوردتر از خود یعنی امیر شیر علی خان فرستاد. محمد اعظم خان از شیندند خود را از امیر شیرعلی خان جدا کرد و به زرمت رسانید. بار

دیگر مکتوبی به سردار محمد افضل خان فرستاد و او را بار دیگر به گرفتن کابل دعوت کرد. این مکتوب به دست امیر شیرعلی خان افتید. شیر علی خان از ترس اینکه برادری که در جنوب است یعنی محمد اعظم خان با برادری که در شمال است یعنی محمد افضل خان در اتحاد خواهد بود یا خواهد شد به زرمت لشکر کشید. محمد اعظم خان از زرمت فرار کرد و به راولپندی که تحت اثر انگلیس بود رفت. امیر شیرعلی خان در حصه‌ء سردار محمد امین خان حاکم قندهار که در اصل بیعت هم نکرده بود از اغماض و چشم پوشی کار گرفت و او را بار دیگر به حکومت قندهار مقرر کرد. محمد اسلم خان در فکر این بود که خود را نزد محمد حسین خان حاکم هزاره جات برساند و اغتشاش برپا نماید. امیر سردار محمد حسین خان را بار دیگر حاکم هزاره جات تعیین کرد، همچنان مکتوب عفو محمد اسلم خان را نیز فرستاد اما به آنهم هر دو برادر طرفدار محمد افضل خان شدند. سردار محمد افضل خان که خیال مخالفت با برادر نداشت اما امیر شیرعلی خان بالای او بدگمان شده بود، در سال ۱۲٤۱ هـ.ش به طرف شمال لشکر کشید. پشیدار لشکر امیر به سرکرده گی سردار محمد علی خان پسر او در منطقه باجگاه نزدیك سیغان و کهمرد با محمد افضل خان مواجه شد. سردار محمد علی خان غلبه حاصل کرد. امیر شیرعلی خان هم به تعقیب آنها رسید و در دو آب شاه پسند سردار محمد افضل خان نزد برادر خود حاضر شد. سردار عبدالرحمن خان پسر سردار محمد افضل خان از تسلیم شدن پدر ناخشنود گردیده و طرف بخارا رفت.

امیر شیرعلی خان بعد از رفتن سردار عبدالرحمن خان طرف بخارا روز ششم وارد تخته پل گردیده و به نصب و تقرر حکام و نظم و نسق مملکت پرداخت. سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان غازی را به حکومت تخته پل و ملحقات آن تعیین کرد. سردار فیض محمد خان را به حکومت آقچه مقرر نمود و میرزا عبدالسمیع خان قزلباش را به مستوفیت تمام ترکستان منصوب نمود. ماموران مالیاتی تمام ترکستان را به تحت استیلای مرکز بلغ قرار داد و مستویت بلغ را محکوم امر مستوفیت کابل نمود. بعد از آنکه از عزل و نصب مامورین مالیاتی فراغت حاصل کرد، قوای عسکری ترکستان را نوازش نموده داخل نظام عسکری سلطنتی خود قرار داد. بعد از اینکه از هر طرف برایش اطمینان حاصل شد، از طریق بامیان عازم دارالسلطنت کابل شد. در بامیان میران هزاره جات برای امیر تحایف تقدیم کردند که امیر هم در مقابل آنها را نوازش شاهانه کرد. مدت یك هفته در بامیان در دید وادید با سران قومی هزاره و میران آنها گذشت.

بعد رفع خستگی طرف کابل در حرکت شد. در کابل مراسم استقبالیه ملکی و نظامی انجام شد. امیر بعد از یك هفته استراحت در کابل دربار عام تشکیل داد تا به امور کشوری و مملکتی رسیده شود. درین مدت شب و روز در فکر برانداختن سردار محمد امین خان از حکومت قندهار بود. سردار محمد شریف خان طور مخفی متعلقین خود را از کابل کشیده به قندهار می فرستاد. در اخیر خودش نیز فرار کرد و به قندهار رفت.بدگمانی امیر نسبت به برادرانش افزودی یافت. سردار محمد امین خان هم نیات امیر را درك میکرد که در موقع مناسب او را از حکومت قندهار بدور خواهد ساخت، لذا به تعلیم، تمرین، تربیت و تجهیز عساکر تحت امر خود پرداخته برای مقابله آماده گی می گرفت. همدر این ایام سردار عبدالرحمن خان در بخارا به فکر تسخیر سلطنت افغانستان و امیر در فکر تصرف ولایت قندهار بود و سردار محمد امین خان در فکر دفاع از خود و شهر قندهار بسر میبرد. بالاخره امیر شیرعلی خان به تاریخ اول شهر ذوالحجه سنه ۱۲۸۱ هـ ق مطابق ۱۲٤۳ هـ.ش از کابل با عساکر زیاد و مجهز به قصد قندهار بیرون شد. منزل اول خود قلعهء قاضی را انتخاب کرد. کابل را به معتمدان خود سپرد. مدت سه روز در غزنی توقف نموده بعد از طی مسافت از قلعهء قلات گذشته موضع گنج بازار را قرارگاه قرار داد و سردار محمد امین خان با فوج ملکی و نظامی در مقابل برادر که امروز در موقعیت خصم است موضع گرفت و آماده کارزار شد. هرچند خیرخواهان در بین شان طرح مصالحه را پیش کردند پذیرفته نشد چرا که امیر به جز جنگ و غلبه بر خصم به دیگر امر تن دهی نمی کرد. مدت هفت روز محاربه به شدت ادامه داشت هزاران جوان از فرزندان این خاك قربان خواهشات شخصی و نفسانی طرفین می شد. اگر کسی سخن از صلح می گفت به قهر و عتاب امیر روبرو می شد روز هشتم محاربه سردار محمد امین خان به ضرب گلوله کابلیان و سردار محمد علی خان پسر امیر به ضرب گلوله قندهاریان کشته شدند. درین جنگ به طور مجموع هشت هزار نفر کشته شد که اکثریت آن از سپاه قندهار بود. امیر شیرعلی خان از یك بلندی ذریعهء دوربین اسپ شهزاده محمد علی خان را در میدان معرکه بی صاحب دید که خون آلود این طرف و آن طرف می دوید صدا نمود که زود احوال محمد علی را بیاورید که کشته شده یا مجروح است. اگرچه درباریان قریب سنگر از کشته شدن پسر و برادر امیر واقف بودند لاکن به امیر گفته نمی توانستند تا بالاخره اطرافیان دربار امیر به گریه و فغان امیر را از چگونگی واقعه آگاه نمودند تا حال هر چه کشته شده بود و هر اندازه کشته داده بود پسران و برادران دیگران بودند. این بار

خبر کشته شدن پسر و برادر خود را دریافت کرد. دیگر در محل آمریت جنگ توقف کرده نتوانسته از آن مجلس برخاست و به خیمهء خاص خود درآمد. او شاید مانند دیگر جنگ فرمایان به این باور بوده باشد که در جنگ در صف مقابل و صف خود شان باید دیگران کشته شوند. امیر در حالت گریه و ناله بود که میرزا عبدالرزاق خان مستوفی به خیمهء امیر داخل شد و خطاب به امیر گفت: ارادهء خداوند به امری که رفته بود واقع شد. حالا چون هوا نهایت گرم است باید سرشتهء تکفین و تدفین گرفته شود. جز صبر چارهء دیگر نیست به امر خداوند باید راضی بود. خلاصه امیر هردو جنازه را تکفین و تجهیز نموده جنازهء برادر را به قندهار و جنازهء پسر را به کابل فرستادند. دیگر اموات را که نی پدر و نی برادر شان حاضر بود و نی امکانات انتقال آنها میسر بود در همان جای مدفون گردیدند.

بعد از سه روز پسر دیگر خود سردار محمد ابراهیم خان را به حکومت کابل و برادر خود سردار محمد یوسف را به معاونت او مقرر کرد. خود به قندهار رفته عزلت و گوشه نشینی اختیار نمود. این خبر گوشه نشینی و کناره گیری و روح شکستگی امیر در اطراف و اکناف مملکت منتشر شد. سردار محمد اعظم خان که در هند تحت حمایت انگلیس قرار داشت و روزانه یکصد کلدار مصرف برایش تعیین کرده بودند از راه چترال داخل بدخشان گردید. به سردار عبدالرحمن خان که در بخارا بود مکتوب فرستاد که وقت آن رسیده تا داخل مملکت شویم و وقت داخل شدن را برای او تعیین نمود. سردار عبدالرحمن خان از پادشاه بخارا رخصت و اجازهء برگشت گرفت و از رود جیحون عبور کرده با عساکر مقیم ترکستان باب مذاکره را باز کرد. بعد داخل شهر آقچه شد. خاصه داران آقچه که از زمان سردار محمد افضل خان بودند به سردار پیوستند. دو کندك عسکر که از وقت سردار محمد افضل خان در سر پل مستقر بودند منصبداران خود را از تیغ کشیده به نزد سردار عبدالرحمن خان به آقچه آمدند. سردار به خاصه داران شهر پیام نوشت که جنگ را با شما عار میدانم چرا که شما را مثل برادر و فرزند خود میدانم، لذا فردا تخته پل آمده بدون جنگ خود را به شما تسلیم می کنم که امیر شیرعلی خان از شما راضی گردد. من خود را برادر شما دانسته سربلندی و نیك نامی شما آرزوی من است.

به این پیام سردار خاصه داران طور ذیل جواب دادند: ما خدمت خود را انشاء الله به ثبوت خواهیم رسانید. سردار فتح محمد خان نایب الحکومهء تخته پل از چگونگی موضوع واقف شده، شبانه تخته پل را به قصد تاشقرغان و بعد ایبك ترك نمود. تخته پل

"مزارشریف" بدون دردسر به دست سردار عبدالرحمن خان افتید. قطعهء عسکری مقیم آنجا از عبدالرحمن خان با شلیك تفنگ و توپ استقبال کردند. سردار فتح محمد خان از ایبك طرف کابل در حرکت بود که در طول راه مردم شیخ علی هزاره اسباب و سامان او را تاراج نمودند. سردار عبدالرحمن خان بعد از تنظیم امور ملکی و عسکری به زیارت شاه ولایت مآب و بعد به زیارت وزیر محمد اکبر خان و سردار محمد اکرم خان یعنی کاکاهای خود اتحاف دعا نمود.

بعد از سپری نمودن سه روز عازم تاشقرغان شد. سردار محمد اعظم خان به او احوال داد که بعد از انجام مراسم نکاح دختر میر جهاندارشاه که در زمان امیر دوست محمد خان نامزد او شده بود به منطقهء غوری غرض ملاقات خود را خواهد رسانید. همان بود که به وقت و محل معینه با لشکر مجهز رسید. سردار محمداعظم خان از بی مبالاتی و عدم توجهء انگلیس ها و مشکلات کوه ها و کوتل های چترال و بدخشان و سردار عبدالرحمن خان از بی مروتی و بی پرداختی پادشاه بخارا و سرگذشت خود به همدیگر حکایات و شکایات نمودند. بعد از راه درهء شکاری، شیخ علی و بامیان عازم کابل شدند. میران هزاره را عهده دار تهیه آذوقه و علوفه برای لشکر الی رسیدن تا کابل نمودند. در اثنائی که عازم چهاریکار بودند، بعضی از اشخاص به کار مصالحت پرداختند. یك هیأت صلح از اقدامات و ابتکارات سرداران بود یا اشخاص ثالث که از روی خیراندیشی اقدام به پیشنهاد صلح کردند. هیأت به امیر شیرعلی خان پیشنهاد کردند که سردار محمد افضل خان از نظربندی خلاص شود و ولایت ترکستان مانند سابق به او سپرده شود. در مقابل هرات، قندهار، کابل و جلال آباد متعلق به ادارهء مستقیم امیر باشد. شاید این پیشنهاد به نظریهء سرداران ترتیب شده بود چرا که از یك طرف سردار محمد افضل خان از توقیف رها میشود و از طرف دیگر در ولایت ترکستان تسلط شان به رسمیت شناخته میشود و با استفاده از حاکمیت خود در ترکستان در نوبت دوم سلطهء خودها را بر تمام افغانستان قایم نمایند.

امیر شیرعلی خان به پیشنهادات هیأت صلح جواب رد گفت. سردار عبدالرحمن خان با سران متنفذ و خوانین کابل و اطراف نزدیك آن داخل رابطه شده سردار محمد اعظم خان با سرشناسان قومی زرمت، کتواز، خوست و کُرم تماس هائی را برقرار کردند. مامورین ملکی و نظامی، ملاکان و ملکان، خوانین و حاکمان اکثر شان سبب آزرده گی مردم عوام شده بود. اگرچه امیر شیرعلی خان در مرکز بعضی کارهای ترقی و پیشرفت را روی

دست گرفته بود، اما در اطراف مردم از جور و جفائی حاکمان و خانان در رنج بودند.

در بهار سال امیر شیرعلی خان با افواج خود از قندهار به طرف کابل در حرکت شده سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد اعظم خان بعد از یك جنگ خفیف قلعهء دوده مست شهر کابل و بالاحصار را تصرف کرده و سردار محمد ابراهیم خان جانشین امیر شیرعلی خان را در حرمسرای پدرش توقیف نمودند. سردار محمد اعظم خان داخل حرمسرای شده اهل و عیال سردار محمد ابراهیم خان را دلجوئی کرد. بعد از آن سردار عبدالرحمن خان با هشت هزار عسکر نظامی و دیگر سواران از بکیه ترکمن و قزلباش کابل که تعداد آنها هم به شش هزار نفر می رسید به قصد جلوگیری از امیر شیرعلی خان عازم غزنی شدند و به مجرد رسیدن به آنجا شهر غزنی را محاصره نمودند. امیر شیرعلی خان از مقر عبور نموده به قره باغ رسید. سردار عبدالرحمان خان غزنی را مناسب ندانسته به سیدآباد عقب آمد و سنگربندی کرد. مردم وردگ که در رسانیدن آذوقه و علوفه همکاری نمی کردند سردار عبدالرحمن خان درهء اونخی را چور و تاراج کرد و علوفه و آذوقهء یك ماههء لشکر خود را فراهم ساخت و منتظر عم خود که امروز خصم اوست در سنگر نشست. از جانب مقابل امیر شیرعلی خان با چهل هزار عسکر مجهز با توپخانهء ثقیل رسید. امیر شش کندك هشصد نفری به طرف راست دشمن استقامت داد و خود از جانب مقابل حمله نموده و آتش باری به وقت صبح صادق یکباره آغاز گردید. عساکر عبدالرحمن خان هنوز در خواب بودند که مورد حمله قرار گرفتند. سردار عبدالرحمن خان سرگرم جنگ بود که سردار محمد اعظم خان با هشت کندك نظامی و دو هزار سواره از بکیه و ترکمن رسیدند و به حملهء متقابل پرداختند. بعد از جنگ بسیار سخت، قندهاریان و هراتی ها که بخشی از عساکر امیر شیرعلی خان بودند به جنگ پُشت کردند. سواران ترکمنی قریب بود خود امیر را دستگیر کند. در نتیجهء این جنگ پنج هزار نفر کشته و یك هزار و ششصد نفر مجروح گردید. امیر که مرگ را به شکست ترجیح میداد به ادامهء جنگ و مقاومت بیهوده اصرار داشت. اطرافیان او به الحاح و معذرت امیر را بر اسپ سوار نمودند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. چون امیر وارد غزنی شد قدرتمندان شهر غزنی از شکست او و پیروزی سردار عبدالرحمن خان واقف شده بودند، دروازه های شهر را مسدود و از ورود امیر به داخل شهر جلوگیری نمودند و بالای امیر شیرعلی خان آتش توپ و تفنگ نمودند. امیر مأیوسانه راه قندهار را در پیش گرفت. درین وقت سواران پیشدار عبدالرحمن خان غرض تعقیب امیر شیرعلی خان به غزنی رسیدند. سرکرده گان اهالی غزنی سردار محمد افضل خان را از حبس بیرون کرده به حکومت نشاندند.

امارت امیر محمد افضل خان
۱۲۴۴-۱۲۴۵ شمسی

امیر محمد افضل خان مدت سه روز در غزنی به زیارت اماکن مقدسه و دیدن مقامات تاریخی سپری نموده و احمد جان آخندزاده اندری را به حیث حاکم غزنی و مضافات آن تعیین نمود و خود طرف قرارگاه عسکری سردار عبدالرحمن خان در حرکت شد. در مسیر راه با یك تعداد اشخاص و افسرانی برخورد کرد که از جمع لشکریان امیر شیرعلی خان بود که توسط سردار عبدالرحمن خان بعد از اسیر شدن رها گردیده بودند. امیر محمد افضل نسبت شناخت شخصی که از ایشان داشت و امکان آن متصور بود که دوباره دست به کدام عملی بزنند آنها را پس گشتاند و به کابل فرستاد. امیر در بیرون قرارگاه از طرف عبدالرحمن خان و سپاه عسکری به رسم نظامی استقبال گردید و فردای آن به طرف کابل رهسپار شدند. حین رسیدن به شهر کابل توسط سران ملکی و نظامی و دیگر هوادران شان استقبال گردیدند. یك روز بعد آن مراسم تاج پوشی و اخذ بیعت اجرا شد. در منبرها خطبه به نام امیر محمد افضل خان خوانده شد.

اعلان سلطنت امیر محمد افضل خان را به اطلاع دولت انگلیس رسانیدند و به صورت فوری دولت انگلیس دولت امیر محمد افضل خان را به رسمیت شناخت و پیام تبریکیه فرستاد. در حالیکه پادشاه رسمی افغانستان هنوز در داخل مملکت بود و اکثریت مناطق را تحت تسلط خود داشت به تعقیب آن نماینده های سیاسی انگلیس ها مانند دورهء امیر دوست محمدخان در کابل مقیم شد.

امیر شیرعلی خان بار دیگر از قندهار به طرف غزنی لشکر کشید که در منطقهء قلات از طرف سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان به شکست مواجه گردید که در نتیجه به طرف هرات عقب نشست و قندهار هم به دست سرداران مذکور افتید.

امیر شیرعلی خان از هرات به بلخ رفته، با سردار فیض محمد خان در ۱۲٤۵ هـ ش به صوب کابل لشکر کشید. عبدالرحمن خان لشکر خود را به دهانهء درهء پنجشیر به منطقهء گلبهار رسانید. در مقابل فیض محمد خان در کوه های دهانهء درهء پنجشیر و کوه های سمت جنوب پنجشیر که بر گلبهار و کوهستان و کوهبند مشرف است موضع گرفت. بعد از جنگ های سخت در بازارك پنجشیر خود فیض محمد خان با یك هزار و هفتصد نفر از لشکریان امیر شیرعلی خان کشته شدند و قست زیاد از عساکر او به اسارت عبدالرحمن خان درآمد. شیرعلی خان با دو هزار سوار که از هرات آورده بود به طرف بلخ فرار نمود.

نعش سردار فیض محمد خان از طرف عبدالرحمن خان به کابل نزد برادر بزرگ او ولی محمد خان و مادرش فرستاده شد. عبدالرحمن خان بعد از چهار روز به کابل مراجعت نمود. امیر محمد افضل خان به مرض وبا گرفتار شده که بعد از یك سال و پنج ماه سلطنت یوم جمعه تاریخ ۱۲۸٤ هـ ق وفات نمود و حسب وصیت در باغ خودش در قلعهء حشمت خان دفن گردید. بعد از او سردار محمد اعظم خان برادرش به سلطنت رسید.

امیر محمد اعظم خان
۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ هـ ش

بعد از وفات امیر محمد افضل خان مدت سه روز فاتحه خوانی صورت گرفت و گفتگو و مذاکرات بین سردار عبدالرحمن خان و کاکایش محمد اعظم خان به سر مسئلهء امارت برای چهار روز دوام کرد. در ظاهر سردار محمد اعظم خان به سردار عبدالرحمن میگفت: چون شما یعنی عبدالرحمن خان پسر و وارث امیر متوفی محمد افضل خان هستید استحقاق سلطنت و امارت از شما است، من به مثل اینکه عسکری برادرم را می کردم عسکری شما را نیز می کنم. سردار عبدالرحمن خان که قوت لشکر و فوج اکثریت به دست او بود گفت شما عمویم می باشید و موی سفید هستید لازم ندارد که درین حالت پیری از خود خوردتری و کوچکتری نشان بدهید. همان طور که عسکر پدرم بودم به شما هم خدمت خواهم کرد.

خلاصه روز هشتم اعضای وابسته به خانوادهء سلطنتی، بزرگان ملکی و نظامی و سردارهای ولایات به شب جمعه که یك هفته از وفات امیر محمد افضل خان می گذشت جمع شده و فیصله کردند که خطبه به نام امیر محمد اعظم خان خوانده شود. اول سردار عبدالرحمن خان دست بیعت دراز کرد. بعد دیگر حاضرین مجلس بیعت کردند. فردا جمعه در مساجد شهر خطبه به نام امیر محمد اعظم خان خوانده شد.

این روایت از قول خود عبدالرحمن خان است، اما اینکه در بین خانوادهء سلطنت چه جریان به سر مسئلهء سلطنت بوده باشد به دیگر کس روشن نشده است و نیز سردار عبدالرحمن خان در یادداشت های خود می گوید که چند ماه از امارت امیر محمد اعظم خان نگذشته بود که بعضی اشخاص مغرض مانند سرفراز خان غلجائی، صاحب زاده غلام جان کوهستانی، ملك شیرگل غلجائی، نواب خان کوهستانی، صوفی خان بایانی،

محمد اکبر خان غلجائی، میر اکبرخان کوهستانی، مرجان، عبدالخالق پسر احمد کشمیری و ملك جبار خان بودند که کاکایم امیر محمد اعظم خان را بالای من بدگمان کردند. وی اضافه می نماید: که یك روز صبح به ملاقات امیر رفتم. پهره داران دربار تا ساعت یك بعد از ظهر مرا در بیرون دروازه نگهداشتند و گفتند که امیر خواب است. بالاخره وقت صرف نهار اجازهء دخول دادند. دیدم که امیر با صاحب منصبان دربار نشسته و مشغول صرف نان هستند. خلاصه همین بدگمانی ها سبب شد که امیر مرا به حکومت بلخ تعیین کند. هرچند من گفتم بهتر است در کابل باشم تا در موقع ضرورت از ورود شیرعلی خان جلوگیری بتوانم. من پیشنهاد نمودم که امیر باید پسر خود، عبدالله خان را با عبدالرحیم خان و جنرال نصیرخان و صاحب منصبان دیگر که اهل بلخ هستند به آنجا بفرستند که مورد قبول او واقع نشد. مقصود همین بود که من در کابل نباشم من هم مصروف ترتیبات و تدارکات سفر شدم. بعد از ده روز آمادهء سفر شده و به طرف بلخ حرکت کردم. امیر قبل از حرکت عبدالرحمن خان به سردار محمد اسمعیل خان پسر مرحوم سردار محمد امین خان برادر شیرعلی خان که در جنگ قلات با پسر شیرعل خان شهزاده محمد علی خان یکجا کشته شده بود نوشت که با لشکر خودش به خاك هزاره بیاید و به کرنیل سهراب نیز امر کرد با قوای خود به دهنهء درهء باجگاه آمده اقامت نماید. امیر امر کرده بود که با عبدالرحمن خان هم در طول راه ملاقات نمایند. عبدالرحمن خان از این دو سرلشکرهای عسکری خواست که جهت سرکوبی اغتشاشات ولایت ترکستان همرای او به بلخ بروند و بهار سال دوباره مراجعت نمایند. آنها قبول کردند.

درین وقت مکتوبی از امیر محمد اعظم خان رسید که امر کرده بود که اگر عبدالرحمن خان اجازه بدهد یا نه دهد کرنیل سهراب با قوای خود فوری به کابل بیاید. عبدالرحمن خان از ایبك به تاشقرغان و از آنجا رهسپار بلخ شدند. میرهای شورشی از بلخ به طرف آقچه، اندخوی، شبرغان و میمنه فرار کردند و قلعهء نیملك را مرکز جنگ خود انتخاب کردند. در وقت افراد خاص سردار عبدالرحمن خان به او خبر دادند که سردار محمد اسمعیل خان نسبت به عبدالرحمن خان و امیر محمد اعظم خان صادق معلوم نمی شود. موضوع از طرف عبدالرحمن خان به محمد اعظم خان نوشته شد. او در جواب تحریر کرده بود که هر کس خلاف نور چشم محمد اسمعیل خان چیزی می گوید آنها تخریب کار هستند. عبدالرحمن خان به طرف قلعهء نیملك حرکت کرد و در آن قلعه که دو هزار و پنجصد نفر بود همه کشته شدند فقط یك نفر سرکردهء شان که در بین یك چاه

خشك خود را انداخته بود زنده به دست آمد. در این وقت امیر محمد اعظم خان به سردار عبدالرحمن خان امر کرد که به میمنه برود. عبدالرحمن خان استدلال کرد که عساکر او خسته است باید مدتی استراحت نمایند و در بلخ باشند. اگر شیرعلی خان به کابل حمله نماید به زودی خود را رسانده بتوانند، اما امیر محمد اعظم خان به گفتهء خود اصرار کرد. عبدالرحمن خان عازم میمنه شد و مصروف محاصرهء شهر میمنه بود که امیر محمد اعظم خان به او نامه فرستاد که نیم عسکر خود را به نزد او بفرستد چرا محمد عزیز خان پسر امیر محمد اعظم خان اسیر محمد یعقوب خان پسر شیرعلی خان شده است و محمد یعقوب خان پُشت رود و قندهار را متصرف شده بود. عبدالرحمن خان درین موقع میمنه را تصرف کرده بود. وی نامهء امیر را به محمد اسمعیل خان داد که او را امیر به کابل خواسته بود. محمد اسمعیل خان در طول راه خرابی های زیادی کرد. وقتی به بامیان رسید به امیر محمد اعظم خان احوال کرد. عساکر او تا معاش یکسالهء شان داده نشود به جنگ حاضر نمی باشند. محمد اعظم خان بار دیگر آمدن عاجل عبدالرحمن خان را خواستار شد. محمد اسمعیل خان از ابتداء در رفتن طرف کابل سستی نشان می داد به خاطری که میخواست شیرعلی خان به کابل نزدیك شود. امیر محمد اعظم خان مجبور شد خود با لشکری از کابل به طرف غزنی برود. درین وقت محمد اسمعیل خان به طرف کابل به سرعت حرکت کرد و در ارگ بالاحصار که دوصد نفر باقی مانده بود مورد حملهء محمد اسمعیل خان قرار گرفت. بعد از شش روز جنگ، ارگ بالاحصار را تصرف کرد. امیر شیرعلی خان که از هرات پسرش محمد یعقوب خان را به طرف قندهار حرکت داد محمد یعقوب خان فراه، چخانسوز، و پشت رود را تصرف کرد. در حدود گرشك با لشکر سردار محمد عزیز خان پسر محمد اعظم خان مقابل شد. بعد از یك جنگ کوتاه سردار محمد عزیز خان اسیر گردید و او را به هرات فرستاد. از این واقعه حاکم قندهار که طرفدار محمد اعظم خان بود باخبر شد و قندهار را بدون جنگ ترك نموده عازم غزنی شد. امیر محمد اعظم خان در غزنی انتظار شیرعلی خان می کشید. امیر شیرعلی خان به غزنی رسیده که به طور مغالطه از راه کنار شهر غزنی به طرف غنذی مُرسل رفت و آنجا را عسکرگاه خود انتخاب کرد. امیر محمد اعظم خان از شهر غزنی برآمد و از راه اسپنده به طرف غنذی مُرسل حرکت نمود و در برابر دشمن موضع گرفت. وی مدت پنج روز بدون جنگ به انتظار آمدن سردار عبدالرحمن به سر برد. درین فرصت شیرعلی خان در بین صاحب منصبان محمد اعظم خان طرفداران پیدا کرد. لشکر محمد اعظم خان شب

هنگام شورش نموده خزانه و جبه خانه را تاراج کردند. امیر با بعضی از افراد خاص خود به طرف بهسود هزاره جات فرار کرد. سردار عبدالرحمن خان بعد از صحت یابی از مریضیی که عاید حالش بود، از تخته پُل به طرف کابل حرکت نمود. اول به تاشقرغان و بعد به طرف ایبک در حرکت شد. در عرض راه ایبک یك نفر از افراد خاص عبدالرحمن خان که توسط مادرش فرستاده شده بود، خبر سقوط کابل به دست محمد اسمعیل خان را برایش آورد. وقتی به ایبك رسید محمد سرور خان از قلعهء غوری برای عبدالرحمن خان احوال داد که امیر محمد اعظم خان در غزنی شکست خورده و بعد از شکست خوردن از لشکر جدا شده، اکنون معلوم نیست که به کدام طرف رفته است.

عبدالرحمن خان به ناظر حیدر حاکم بلخ در مورد پیدا کردن امیر وظیفه داد. مامورین ناظرحیدر؛ امیر محمد اعظم خان را در بلخ آب پیدا کردند. عبدالرحمن خان که موضوع کابل را یکطرفه شده دانست، از تصمیم جنگ و رفتن به کابل تا سپری شدن ایام سرما یعنی رسیدن بهار سال آینده منصرف گردیده به قلعهء غوری رفت. او درحالی از تخته پُل حرکت کرده بود، که کابل به دست طرفداران محمد اعظم خان بود و امیر شیرعلی خان هنوز به غزنی نرسیده بود. اکنون چون محمد اعظم خان شکست خورده و کابل به دست شیر علی خان است نقشهء جنگ عبدالرحمن خان برای اضافه کردن لشکر و تجهیزات و رسیدن موسم مساعد بهار تغییر کرد. درین وقت بود که امیر محمد اعظم خان نیز به غوری رسید. سردار عبدالرحمن خان به فکر مراجعت به بلخ شد، اما امیر محمد اعظم خان به رفتن کابل و حمله بالای امیر شیرعلی خان تأکید کرد. عبدالرحمن خان از کمبود لشکر و سلاح برای حمله به کابل و خرابی موسم و سردی هوای زمستان دلیل گفت، اما محمد اعظم خان تهدید و اخطار داد و گفت که اگر همین اکنون بالای کابل حمله نشود او به هندوستان یا بخارا خود را کناره خواهد کرد.

سردار عبدالرحمن خان مجبور شد به جنگ که شکست خود را از نظر سنجش عسکری و فن جنگ از قبل پیشبینی کرده بود با دل ناخواسته حرکت کرد. از راه ناور، شلوقتو و بامیان و گردنهء دیوال و درهء نور و سوختهء و بهسود داخل منطقهء بید مُشك وردگ گردید و از آنجا رهسپار غزنی شد. خدای نظرخان وردگ حاکم غزنی ایشان را به ورود به شهر غزنی اجازه نداد. امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان اطراف روضهء سلطان محمود غزنوی را عسکرگاه گرفتند. اولین برخورد آنها زمانی صورت گرفت که عساکر امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان مصروف تهیه و انتقال آذوقه

و علوفه از منطقهء شش گاو بودند که مورد حملهء پنج هزار سوار هراتی امیر شیرعلی خان قرار گرفتند. سردار عبدالرحمن خان که از بالای کوه روضهء غزنی مترصد افراد اعزام شدهء خود بود و ذریعهء دوربین آنها را تحت نظر داشت، درین وقت صدای توپ و تفنگ را شنید. دو هزار سوار و دو هزار خاصه دار را جهت تقویهء افراد خود فرستاد. با رسیدن این عساکر قوای امیر شیرعلی خان شکست خورده کشته و اسیر زیاد دادند و اسلحهء زیاد غنیمت عساکر عبدالرحمن خان شد. نظر به امر محمد اعظم خان قرار برآن شد که سردار عبدالرحمن خان با تعدادی از قواء غرض خالی کردن قلعهء زنه خان از وجود خاصه داران امیر شیرعلی خان به منطقهء زنه خان برود، چرا که امیر شیرعلی خان از زنه خان تحصیل آذوقه و غله جات خود را کرده بود. امیر شیرعلی خان از تحصیل غله جات محروم خواهد شد. درین وقت به جواب شب نامه هائی سردار عبدالرحمن خان که در اطراف اردوگاه شیرعلی خان منتشر کرده بود، عساکر مربوط شیرعلی خان نوشتند که ما از ظلم محمداعظم خان و پسران او به جان آمده ایم، امکان یکجا شدن ما با شما وجود ندارد. باید گفت که پسران امیر محمد اعظم خان هریك محمد سرورخان، محمد عزیزخان و محمد عمرخان هر کدام به نوبهء خود مظالم گوناگون کرده اند. محمد عزیزخان یك روز یك عروس را که به خانهء داماد در حرکت بود، برای خود گشتاند. ملای زمینداوری که به خاطر تجاوز بالای ناموس او، یك عسکر را کشته بود توسط محمد عمرخان به دهن توپ پرانده شد و امثال این قبیل مظالم.

خلاصه اینکه عبدالرحمن خان به طرف قلعهء زنه خان حرکت کرد. هوا نهایت سرد و قلعهء مستحکم و عساکر در سنگر مدافعه و در موضع های گرم بودند. برعکس عساکر عبدالرحمن خان در بیرون قلعه در زیر خیمه ها و هوای سرد قرار داشتند، لذا محاصره به طول انجامید.

امیر شیرعلی خان با استفاده از مصروفیت عبدالرحمن خان در محاصرهء قلعه زنه خان در بین عسکرگاه امیر محمد اعظم خان اشخاص تبلیغاتی و ارتباطی را توظیف نموده که وظیفهء آنها منتشر کردن خوف و هراس در بین افراد مخالف بودند. این افراد بعضی از افراد محمد اعظم خان را با وعده های باغ سبز و سرخ تطمیع نموده که در نتیجهء این فعالیت شیرعلی خان امیر محمد اعظم خان که آسوده و بی خبر در خیمهء خود خوابیده بود، ناگاه عساکر او شورش نموده جبه خانه و خزانه را تاراج کردند. سردار عبدالرحمن خان که از واقعه باخبر شد از محاصره دست کشیده به غزنی آمد. وقتی به عسکرگاه آمد دید که امیر محمد اعظم خان با تعداد قلیل عساکر حیران و پریشان ایستاده است و

دیگر همه چیزها تاراج شده است. به امیر محمد اعظم خان گفت: با داشتن دشمن قوی در نزدیکی خود لازم بود به چهار طرف پهره داران می داشتید تا از دخول و خروج افراد بیگانه ممانعت به عمل می آمد. و حال که غفلت چنین نتیجه داده است جز فرار چارهء دیگر نیست و توقف و ایستادن فایده ندارد.

چون راه بلخ و ترکستان از طریق هزاره جات نسبت برف زیاد مسدود شده بود، ناچار به طرف زرمت و کتواز با عدهء کم از همراهان خود فرار نمودند و از آنجا به وزیرستان رسیدند. آنجا مقدار طلای مسکوك، ایراق طلائی و بند و بار اسلحهء طلائی که داشتند آنرا به بازار بنو فرستاده به پول مروجه تبدیل کردند.

در همین وقت یك نفر فرستادهء والدهء عبدالرحمن خان نیز رسید که وی از رسیدن شیرعلی خان به کابل با شان و شوکت زیاد ذریعهء خط گزارش داده بود و برای فرزندش عبدالرحمن خان مقدار دو هزار طلای مسکوك نیز فرستاده بود. بعد از وزیرستان در مسیر سرحدات به طرف غرب روان شدند.

حکومت انگلیس خواست ایشان در هند بمانند، اما سرداران قبول نکردند و به طرف ایران در حرکت شدند. وقتی به ارغستان رسیدند خواستند مالیات ارغستان و کاکرستان را از نزد حاکم آنجا قبضه نمایند که موفق نشدند. بعد داخل ایران شدند، میرعلم خان سیستانی از ایشان پذیرائی کرد. حاکم خراسان به حکام عرض راه توصیه نمود که ایشان را کمك نمایند. آنها به بیرجند رسیده و در قائن از یك تجار مقدار پول به قرضه گرفتند. این تجار حسین قلی نام داشت. بعد به مشهد رسیده والی خراسان خدمات و احترام سرداران را کرد. ازین جا امیر محمد اعظم خان غرض صحبت با شاه ایران عازم تهران شد و عبدالرحمن خان به ماوراء النهر رفته خواست تا به ولایت بلخ نزدیك باشند.

امیر محمد اعظم خان در عرض راه مریض شد به تهران نارسیده در منطقهء بسطام وفات نموده همانجا دفن شد. عبدالرحمن از راه تجن به خوارزم رسید. خان خوارزم خدمات بجا کرد. عبدالرحمن خان به سمرقند بعد بخارا نزد پادشاه بخارا و مقامات روسیه در تماس شد که مدت قریب یازده سال آنجا سپری شد. امیر شیرعلی خان آنچه از لشکر امیر محمد اعظم خان تاراج نشده بود عبارت از چهل صندق طلای مسکوك و غیر مسکوك و بیست و پنج لك روپیهء کابلی و دیگر اشیای زیاد به دست آورده عازم دارالسلطنت کابل گردید. در اواخر ماه مبارك رمضان سال ۱۲۸۵ ق برای بار دوم به تخت سلطنت جلوس نمود و مدت یازده سال پادشاهی کرد.

سلطنت امیر شیرعلی خان بار دوم
۱۲۴۶-۱۲۵۶ هـ ش

امیر شیرعلی خان بعد از اینکه بار دوم به سلطنت رسید دوستان خود را نوازش و مخالفان را به مهربانی و مدارا و مرحمت خود امیدوار ساخت. خانواده‌ء برادران خود محمد افضل خان و محمد اعظم خان را دلجوئی کرد. سردار محمد یعقوب خان پسر امیر شیرعلی خان که والی هرات بود با شنیدن خبر فتح مدت یك هفته شهر هرات را چراغان کرد. درین وقت بود که تبریك نامه‌ء دولت انگلیس توسط کمشنر سابقه‌ء پشاور به امیر شیرعلی خان رسید. امیر تعلیم و تربیه‌ء عسکری را از نو آغاز کرد و کارهائی ترقیاتی را روی دست گرفت. درین وقت به اثر تحریك مغرضین سیاسی محمد رفیق خان لودی و صدراعظم سید نور محمد شاه رابطه میان امیر شیرعلی خان و سید جمال الدین افغان را به بدگمانی تبدیل نمودند و به امیر تلقین گردید که چون سید جمال الدین استاد خانگی محمد اعظم خان است میل و نظر او به طرف محمد اعظم خان متمایل است، حالانکه سید افغانی به خاطر ایجاد وحدت و تحکیم دولت مرکزی که در رأس آن امیر شیرعلی خان قرار داشت نیات خیر داشت. سید دانست که امیر به بیرون شدن او از وطن رضایت دارد ازینرو تصمیم به رفتن به خارج را گرفت. قبل از رفتن نظریات و نقشه های اصلاحی و ترقیاتی خود را در یك طومار طویل نوشت و به امیر پیشنهاد کرد که از جمله نظریات او ایجاد اخبار شمس النهار، تنظیم اردو، اصلاح مالیات، تخنیك نظامی و غیره می باشد. امیر شیرعلی خان بعضی از نظریات او را تطبیق نمود همچنان در مقابل سید جمال الدین افغانی وعده سپرد که در راه عبور از ایران با امیر محمد اعظم خان ملاقات نخواهد کرد.

امیر بعد از پنج سال جنگ های داخلی اکنون متوجه به امور اصلاحات شد. اخبار

شمس النهار به طبع و چاپ رسید و با نشان دو شیر و دو شمشیر در بالای آن مزین گردید. دو شیر و دو شمشیر کنایه و اشاره ای است به اسم امیر که از دو کلمه یعنی شیر و علی ترکیب یافته است و لقب حضرت علی(رض) چون اسدالله یعنی شیر خدا بود، لذا شیرعلی را ب دو شیر و دو شمشیر به دست آن تمثیل کرد. در تکت های پُستی هم این نشان نقش گردید. ماهانه دو مراتبه پوسته به ولایات میرسید. کارخانهء اسلحه سازی و توپ سازی و ترمیم آلات حربی ایجاد گردید. زیر نظر استاد پاینده، تفنگ ساز مشهور و دیگر آهنگران و تخنیکران فنی کار آن آغاز و ادامه پیدا کرد. از این توپ ها به دست انگریزها نیز رسیده است که آنرا به هندوستان انتقال داده اند • اکنون هم چند ضرب آن در شاهی قلعهء لاور موجود است که بالای آن به فارسی چنین نوشته شده است: ساخت ماشین خانهء حربی کابل از یادگاری هایی صنعتی نظامی و تخنیك حربی است که در زمان امیر شیرعلی خان اساس گذاشته شد. بعد در زمان امیر عبدالرحمن خان به اوج ترقی خود رسید.

امیر به جمع آوری و تنظیم سپاه پرداخت. در هرات، قندهار و کابل برای شان عسکرگاه ها ساخت و در کابل به تعداد پنجاه کندك و دوازده رجمنت رسالهء خود اسپه از جوانان تنومند و رشید مرتب نمود. منظور از خود اسپه یعنی اینکه اسپ مربوط خود شخص یعنی جوان داخل خدمت می بود. قواعد عسکری، تعلیم و تربیهء و نظامنانه تحت نظر منصبداران ورزیده و لایق بالای شان اجرا می گردید. برای همین عساکر منظم پیاده در هر برج فی نفر هشت روپیه معاش نقد معهء چهار آثار گندم و برای هر سواره نظام همین قطعات فی برج شانزده روپیه نقد معاش و چهار آثار گندم غله گی داده می شد.

امیر سیستم مالیات را اصلاح نمود. قبل از امیر ثلث مالیات در سه ماه اول سال قبل از رفع و برداشت حاصلات توسط محصلین نظامی که مردم عوام آنرا ماسل می گفتند و تحصیلداران اخذ می گردید که امیر آنرا منع قرارداد مالیات بعد از اخذ حاصلات توسط خود مالیه دهنده گان به دفاتر مالیات برده می شد و سند رسمی در مقابل آن داده می شد. محصلین و تحصیلداران حق نداشتند بالای مالیات دهنده گان بروند. امیر معاشات و غله گی افسر و عسکر را از خزانه نقدی دولت و گدام های حکومتی اجرا می کرد. قبل از او بالای مالیه دهنده گان حواله می گردید. امیر امر کرد که سپاه در داخل شهرها اقامت نکنند برای آنها محل های بود و باش در بیرون از شهرها ساخته شد تا بالای مردم زیاده روی و تعدی صورت نگیرد و هم بالای پیشه ور و صنعت

کار و زارعین روش آزار و بیگار اعمال نکنند.

امیر در سال ۱۲٤۸ هـ ش سنگ بنیاد شهر مستحکم شیرپور را گذاشت. اضافه تر از پنج سال به تعداد شش هزار کارگر و یك هزار نفر معمار و نجار در آن کار می کردند. اجرت استادان معمار و نجار روزانه و اجرت کارگران که عساکر بودند مقدار پنج روپیه اضافه از اصل معاش شان در اخیر هر ماه پرداخته می شد. قبل از امیر کارهای تعمیراتی و راه سازی و پل سازی بالای مردم عوام و اهالی به صورت بیگار و اجباری ساخته می شد. شهر شیرپور در مساحت دو هزار جریب زمین در دورادور تپهء بی بی مهرو با دیوارهای خارجی و داخلی به ارتفاع بیست فت و قشلهء نظامی اعمار شد. عرض آن دیوار به اندازه یی بود که توپ های عرابه دار بالای آن گردش نموده می توانست و گل دیوار توسط پای فیل ها پخته می شد. شهر هنوز آباد نشده بود و دیوارهای شرقی و غربی آن تکمیل نگردیده بود که جنگ دوم افغان-انگلیس آغاز گردید. شیرپور ناتمام ماند. بعدها به مرور زمان منهدم شد. امیر در دستگاه اداری دولت نیز اصلاحات به میان آورد که در سال ۱۲۵۲ شمسی کابینهء اجرائی دولت طور ذیل بود:

۱- صدراعظم سید نور محمد شاه فوشنجی
۲- وزیر حربیه سپه سالار حسین علی خان
۳- وزیر خارجه ارسلاح خان غلجائی
٤- وزیر داخله "حشمت الملك" عصمت الله خان
۵- وزیر مالیه مستوفی حبیب الله خان وردکی
٦- وزیر خزائین احمد علی خان تیموری
۷- سرمنشی "دبیر الملك" میرزا محمد حسین خان و یك شعبهء مُهم دیگر دولتی شعبهء پُست و مخابرات بود که در مرکز و ولایات و پشاور دفاتر داشت و یك شورای دوازده نفری به نام شورای دولت موجود بود که وظیفه داشت که در همهء امور به دولت مشوره بدهد. در امور مهم شورای بزرگ مشورتی را دایر مینمود.

در جلسهء کبیر مشورتی یا لویه جرگه به اشتراك دو هزار نفر از نماینده گان تمام مناطق و اقوام ساکن در افغانستان جلسه تشکیل گردید تا در مورد اختلافات برادران امیر سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان رائی بدهند که چه نوع سیاست و

تدبیر در بارهء شان اتخاذ گردد. طبق فیصلهء همین جرگه بود که امیر بعد از یك اخطار کتبی به قندهار سوقیات کرد. سردار محمد امین خان و پسر امیر درین جنگ کشته شد و قندهار تأمین گردید و قندهار به مرکز مملکت وصل گردید. امیر در ساحهء فرهنگی دو مکتب را تأسیس نمود که یکی آن ملکی و دیگر آن نظامی بود. مطبعهء لیتوگرافی را به مسئولیت میرزا عبدالعلی خان در بالاحصار کابل تأسیس کرد. در سال ۱۲۵۳ شمسی جریدهء شمس النهار در ۱٦ صفحه ماه دوبار یا سه بار نشر می گردید. نمایندهء خارجی جریدهء مذکور حاجی محمد حسن خان مهتمم داگخانهء افغانی در پشاور بود.

در زمان اخیر اردو تنظیم گردید. قطعات از اندازه غند بالاتر وجود نداشت، اما صنوف قوای عسکری به سواره پیاده و توپچی تقسیم شد. از کارخانه توپ سازی ماهانه یك توپ تولید می گردید که در ساحهء تعلیم و تربیهء عسکری بعضی استادان خارجی که همه هندی بودند استخدام کرد.

اردو منظم امیر در حدود ۵۷ غند پیاده که مساوی به سی و چهار هزار و چند نفر می شد داشت. هکذا بیست غند سواره مساوی به یازده هزار و چند صد نفر که استخدام آن عمری و دایمی بود در کابل، جنوبی، مشرقی، قندهار، هرات و غیره که نقاط استقرار برای آن ساخته شد مستقر بودند. معاش افراد پیادهء اردوی منظم ماهانه هفت روپیه بود. لباس دربار کلاه، پتلون، کرتی و بالاپوش بود. امیر شیرعلی خان توسط نایب محمد علم خان در سال ۱۲۵۱ شمسی میمنه را به مرکز وصل کرد و میرحسین خان حاکم خودمختار محلی میمنه را به کابل آورده محبوس نمود و خود نایب محمد علم خان والی ترکستان و قطغن که مظالم و سؤ استفاده های زیاد می کرد برای حفظ جان خود یك کندك سواره به نام رساله پری تشکیل کرده بود که جهت بازخواست به کابل احضار شد. وی می خواست جهت خلاصی از بازپرسی اسپ و طلا به امیر تحفه بدهد که حسب تصادف اسپ او را لگد زد و بیمار شد و در ۱۲۵۲ شمسی بُمرد. امیر شیرعلی خان کار دیگری که کرد پسر خود را که هفت سال داشت به ولی عهدی خود انتخاب کرد. به سبب این کار محمد یعقوب خان پسر بزرگ امیر آزرده گردید. امیر که نارضایتی پسر را از اثر این فیصلهء خود درك کرد، سردار محمد یعقوب خان را هرچه بیشتر از نظر و لطف خویش به دور انداخت. سردار محمد یعقوب خان از کابل فرار کرد. بعد از کشش و کوشش زیاد هرات را تصرف کرد و مستقلانه به حکومت پرداخت، اما سکه و خطبه را به نام پدر خویش یعنی امیر شیرعلی خان جاری نگهداشت.

در دوره، اول پادشاهی انگلیس ها شیرعلی خان را به رسمیت نشناختند، اما در دور دوم که تسلط امیر به تمام افغانستان قایم گردید، انگلیس ها او را به رسمیت شناختند. در ۱۲ عقرب ۱۲٤٦ پیام تبریکی فرستادند، همچنان دوازده هزار تفنگ و ششصد هزار روپیه طور تحفه به امیر فرستادند. در ۱۲٤۷ امیر را به هند دعوت کردند که امیر هم این دعوت قبول نموده و در رأس هیأتی به شمول سید نور محمد شاه ، جنرال حسین علی خان، ارسلاح خان، عصمت الله خان، میرزا محمد نبی خان دبیر، شاه آغاسی شیردل خان، شهزاده عبدالله خان کوچك و یك فرقه عسکر به هند رفت که به تاریخ ۷ حمل ۱۲٤۷ در امباله با لارد میو گورنر جنرال هند برطانوی ملاقات کرد. امیر که دانسته بود معاهدات پدرش دوست محمد خان در سال های ۱۲۳۳ و ۱۲۳۵ شمسی دست و پای افغانستان را بسته کرده است، امیر در اولین صحبت خود با انگلیس ها اعلان کرد که برای تصدیق معاهدات پدر خود به هند نیامده است. سید نور محمد شاه مواردات ذیل را پیشنهاد کرد:

دوستی دولتین دوجانبه بوده، دوست و دشمن هر دو طرف شریك باشد. در موقع حمله، دیگران بالای یکی از دولتین مشوره، هردو دولت مدار اعتبار است. انگلیس، افغانستان مدافع را با اسلحه و پول کمك خواهد کرد. افغانستان از انجنیران انگلیسی استفاده خواهد کرد، مگر گرفتن کمك نظامی از انگلیس مربوط به اراده، پادشاه افغانستان است. کمك انگلیس به افغانستان مستمر و دایمی خواهد بود، اما در وقت خطر طبق تعیین امیر افغانستان این کمك افزوده خواهد شد.

دولت انگلیس سلطنت افغانستان را در خانواده، امیر شیرعلی خان با شناختن ولایت عهدی سردار عبدالله خان پسر امیر تصدیق می نماید، اما دولت انگلیس که دست آزاد و باز در افغانستان می خواست بر معاهدات زمان امیر دوست محمد خان تأکید می کرد و از قبول قرارداد و پیشنهاد جدید سرباز زد.

لارد میو عهدنامه، جدید را رد کرد و یك مکتوب یکطرفه به این عنوان به امیر شیرعلی خان نوشت و گفت دولت انگلیس در امور داخلی افغانستان مداخله نمی کند و اقدامات مخالف سلطنت شما را ناگوار تلقی می نماید. برای تقویه، سلطنت شما وقت به وقت امداد خواهد نمود. همچنان حکومت انگلیس در بلاد افغانستان نماینده، اروپائی تعیین نخواهد کرد.

امیر که دانست انگلیس ها نمی خواهند پابند یك قرارداد آبرومندانه، دوجانبه باشند

بعد از معاینه، یك نمایش نظامی قطعات انگلیس برگشت نمود. درین وقت نماینده، موقتی ایران مرزا ابوالحسن به کابل آمد و در همین حال سفیر انگلیس عطا محمد خان هم وارد کابل شد. دولت روس در سال ۱۲۵۱ شمسی قبول کرد که افغانستان خارج منطقه روسها باشد. از سرقول تا قریه، خواجه صالح سرحد بین افغانستان و ترکستان روسی باشد. طرف جنوب آمو از بدخشان تا میمنه جزء خاك افغانستان باشد، اما انگلیس ها به مداخلات علنی و غیرعلنی شان ادامه دادند. انگلیس ها کوه های هندوکش را سرحدات طبیعی و علمی بین امپراطوری هند برطانوی و روسها میدانستند.

امیر شیرعلی خان در سیاست خارجی خود اشتباهی که داشت این بود که فکر می کرد خارجی ها بخصوص انگلیس ها در قول و قرار شان مردانه عمل می کنند و به تعهدات خود مردانه وار ایستاده خواهند بود. هکذا بالای مسلمانان هندی که به دربار او به حیث سفیر یا نماینده، انگلیس می آمدند از اندازه ای که لازم بود بیشتر اعتماد می کرد و همین نماینده های هندی انگلیس بودند که در بین خاندان خود امیر طرفدارانی برای انگلیس ها پیدا کردند که میتوان از ولی محمد خان لاتی، سردار محمد حسن خان، برادران امیر، سردار شیردل بن سردار مهردل کاکای امیر و یك عده، دیگر نام برد.

سردار محمد اسلم خان در یك مرحله، بسیار حساس فراموزخان سپه سالار کاری و با کفایت امیر را به قتل رسانید. سردار حسن و سردار حسین خان توطئه کردند که امیر را در ارگ بالاحصار در یك مهمانی برادرانه با مهمانان خانه یکجا توسط بارود منفجر نمایند. همچنان سردار محمد اسمعیل خان برادرزاده، امیر با منشی بختیار هندی سازش کرد که در کابل علیه امیر علم بغاوت را بلند نماید. با آنهم امیر از خاندان پرستی دست بر نداشت و سردار فتح محمد خان برادر زاده، امیر حاکم هرات که در لباس هائی او به اندازه، پنج من هرات گلاباتون کار شده بود دیگر کدام کاره یی نبود. مهمترین اشتباه امیر آن بود که در موقع خطر بالای ملت اعتماد نمی کرد. ملتی که در مواقع بحرانی و خطر هر وقت از خود توانسته موفقانه دفاع کند. در سیاست داخلی اشتباه بزرگ امیر این بود که با وجود داشتن پسران بزرگ چون سردار محمد یعقوب خان، پسر خورد خود شهزاده عبدالله خان را که هنوز هفت سال داشت به ولی عهدی تعیین کرد به خاطری که مادر آن پسر را نسبت به زنان دیگر خود زیاد دوست داشت.

در سال ۱۲٤۸ شمسی سردار محمد یعقوب خان از کابل فرار کرد و هرات را به کمك مردم بگرفت. سردار فتح محمد خان را بکشت. انگلیس ها هم از این نفاق استفاده

کرده به تحریك محمد یعقوب خان پرداختند. قشون امیر به قیادت سپه سالار فراموز خان که جهت سرکوبی محمد یعقوب خان در اسفنزار رسید. سپه سالار به توطیهء کریم بخش هندی و سردار محمد اسلم خان کشته شد. کریم بخش مقام وکالت سپاه را به عهده گرفت و اسلم خان را سپاه دستگیر و در کابل محبوس نمودند. بعدها محمد اسلم خان و محمد حسین خان به دست دو برادر دیگر خود محمد حسن خان و صالح محمد خان کشته شدند. البته این واقعهء قتل ها در زندان امیر صورت گرفت.

امیر شیرعلی خان سردار محمد یعقوب خان را به فریب و خدعه به کابل خواست. محمد یعقوب خان که این هرج و مرج و کشمکش را در دربار پدر دید از کردهء خود پشیمان شده به کابل آمد و به پدر تسلیم شد، اما امیر شیرعلی خان او را در ۱۲۵۰ شمسی در زندان بالاحصار به سختی محبوس نمود.

درین وقت انگلیس ها مکتوب فرستادند و متذکر شدند: امیدواریم عهدنامه ای را که به موجب آن سردار محمد یعقوب خان را به کابل خواسته اید، نشکنید متعهد بودن بر آن سبب نیك نامی شما و دوستی دولت انگلیس با شما خواهد شد. انگلیس ها خواست بین پدر و پسر سؤتفاهم ایجاد نماید، امیر فکر کرد که محمد یعقوب خان با انگلیس ها در فکر کدام توطیه اند، لذا او را محبوس کرد و بالای محمد یعقوب خان آنقدر سخت و شدید گرفت که قوای روحی و جسمی او در زندان باخته شد. سردار محمد ایوب خان که جانشین برادر خود در هرات بود از محبوس شدن برادر برانگیخته شد. مشاورین ناآگاه و بی تجربه یا خودغرض به امیر مشوره دادند که او را نیز مانند محمد یعقوب خان به دست آورده تا ولیهد شهزاده عبدالله جان به آرامی سلطنت نماید. لذا محمد ایوب خان مخالفت پدر را جایز ندانسته به دولت ایران پناهنده شد و هرات به دست طرفداران امیر افتاد. درین وقت به سر معاملهء حکمیت دولت انگلیس که گولد سمیت و ریچارد پالك را تعیین کرده بود و آنها برعلاوهء دادن بهترین ساحات سیستان به ایران به اندازهء پنجاه میل آب هلمند را نیز به ایران دادند. صدراعظم سید نورمحمد شاه با وجود اعتراضی که داشت مجبور گردید اسناد آنرا در تهران امضاء و مبادله نماید. امیر از انگلیس ها رنجیده خاطر شد. انگلیس ها که آزردگی امیر را درك کردند امیر را به هند دعوت دادند.

امیر از سفر به هند یا قبول نمایندهء انگلیس در کابل انکار نموده سید نورمحمد شاه فوشنجی مرد با تجربهء دربار را در اخیر حمل ۱۲۵۱ شمسی عازم سملهء هند نمود. در



[illegible] خان بابکر خیل ختک



وزیر محمد اکبر خان

ماه اسد همان سال مذاکرات او با نارت بروك گورنر جنرال و ریچسن وزیر خارجهء هند برطانوی آغاز شد. انگلیس ها پیشنهاد کردند که افغانستان در سیاست خارجی از انگلیس مشوره بگیرد. برای معاینات سرحدات یك هیأت انگلیس را در بلخ، هرات و قندهار به شکل دایمی قبول کند که در بدل آن انگلیس در صورت حملهء خارجی از افغانستان حمایت کند. اندازهء امداد مربوط به تعیین دولت انگلیس می باشد. نمایندهء افغانی آنرا رد کرد و به توافقات و پیشنهادات قبلی خود اصرار کرد.

در ماه سنبله ضمن نامه به امیر شیرعلی خان مطالبات خود را نیز در آن درج کردند. پانزده هزار تفنگ و مبلغ یك ملیون روپیه امداد را پیشکش امیر کردند. امیر تفنگ ها را قبول کرد و پول را در هند معطل نمود و نگرفت. امیر مشروط بودن در سیاست خارجی و قبول نماینده های انگلیس را رد کرد. در سال ۱۲۵۲ شمسی روسها خیوه را متصرف شدند و انگلیس ها سیاست پیش روی به طرف افغانستان را فیصله و تصویب کردند. انگلیس در سال ۱۲۵۳ شمسی با خان قلات مخفیانه عهدی بستند که به موجب آن قلات و کویته مرکز نظامی انگلیس ها قرار گرفت. با این کار انگلیس امیر در سال ۱۲۵٤ ش دعوت در مجلس لقب گذاری ملکهء "امپراطریس هند" را رد کرد.

این مجلس مخصوص شهزاده گان هند بود و به پادشاهان مستقل خارجی ارتباط نداشت. در همین سال لیتن وایسرای جدید هند پیشنهاد کرد که یك هیأت انگلیسی به ریاست "پیبلی" به کابل خواهد آمد که از طرف امیر رد شد. انگلیس سفیر خود، عطا محمد خان را به هند احضار کرد. سفیر موصوف به انگلیس ها تفهیم کرد که امیر در مورد تعیینات آب هلمند و حکمیت گولد سمیت، اشغال کویته توسط انگلیس، حمایت انگلیس از محمد یعقوب خان، از روش انگلیس ها در مذاکرات سمله و عدم مراعات آداب تحریر توسط کشمنر انگلیس پشاور سخت ناراض می باشد. عطا محمد خان به انگلیس ها گفت که امیر شیرعلی خان خواهان مطالب ذیل است: نمایندهء انگلیسی نژاد به افغانستان نیاید، در امور داخلی کشور او مداخله نشود، قراردادهای سابق به شکل دوجانبه و اتحادهای مشترك تعدیل و تجدید گردد عوض جمله دوست و دشمن برطانیه، دوست و دشمن افغانستان است. عبارت دوست و دشمن دو دولت دوست و دشمن هر دو دولت شناخته میشود تحریر گردد و عناوین شاهانه نسبت به پادشاه افغانستان استعمال گردد. لیتن گفت افغانستان به مثال یکدانه گندم بین دو پلهء سنگ آسیاب است یا باید به روس تکیه کند یا به انگلیس، در غیر آن باید تجزیه و تقسیم گردد و به کلی از بین

برده شود. درحالیکه امیر شیرعلی خان خواهان حفظ موازنه بین روس و انگلیس است و می گوید من زیر نفوذ هیچ کدام آنها نمی باشم. لیتن به عطامحمد خان هدایت داد که مطالب ذیل را به صورت اخطاریه به امیر شیرعلی خان برساند. افغانستان بدون اطلاع انگلیس با دولت خارجی به خصوص روسیه ارتباطی نداشته باشد. اقامت نماینده گان انگلیسی نژاد را در کابل، هرات و سرحدات بپذیرد. راه رفت و آمد مامورین انگلیسی با قبول مسئولیت حفاظت و امنیت شان باز گذاشته شود. هیأت های اعزامی انگلیس وقت به وقت اجازهء ورود در افغانستان را داشته باشد. پادشاه افغانستان به همسایه های خود که مطلب از اراضی ولایات مقبوضهء شرقی افغانستان است حمله نکند. انگلیس سرحدات افغانستان را حفظ و سپاه او را تقویه می نماید.

لیتن گفت اگر امیر شیرعلی خان این شروط را می پذیرد. نمایندهء خود را برای مذاکره به پشاور بفرستد. اگر شرط را نمی پذیرد اعزام نماینده ضرور نیست. در آن صورت دولت انگلیس با دولت روس مذاکره و موافقه خواهد کرد تا افغانستان از روی نقشهء جغرافیای جهان محو گردد و روسیه برای چنین مذاکرات بهتر از امیر شیرعلی خان حاضر است.

امیر شیرعلی خان بعد از آنکه عطامحمد خان مطالب انگلیس ها را به او رسانید و فهمید که انگلیس از موافقات دوجانبه آبرومندانه و دوستانه که به نفع دو طرف باشد حمایت ندارد. ازینرو مایوس گردیده و به عطا محمد خان گفت که افغانستان دانهء گندم بین دو پلهء آسیاب نیست، بلکه شاهین ترازو بین دو پله است. به هر طرف که میلان کند پلهء دیگر را به هوا می پراند. امیر شیرعلی خان از قبل به نایب محمد علم خان حاکم ترکستان وظیفه داده بود که با دولت روسیه مراوده نموده و سردار عبدالرحمن خان را محبوس نماید تا به شمال کشور وارد نشود. نایب محمد علم خان در مکاتیب ارسالی خود عنوانی دولت روسیه وانمود می ساخت که امیر شیرعلی خان از دوستی با دولت انگلیس روگردان می باشد و عوض آن می خواهد با روسها دوستی نماید. اخبارات و نشرات پایتخت روسیه مراسلات و مکاتیب دولت امیر شیرعلی خان را طبق عین متن ارسال شده به نشر میرسانیدند که باعث تشویش دولت انگلیس شد.

این تماس ها با دولت روس و رد اکثر مطالبات دولت انگلیس توسط امیر شیرعلی خان سبب شد که رابطه بین انگلیس ها و امیر شیرعلی خان به خرابی و وخامت کشانیده شود. به آنهم امیر شیرعلی خان کوشش خود را به خرج داد تا اگر بتواند سیاست بیطرفی

و عدم اتکا به یکی از دو قدرت روس و انگلیس را و توضیح اسباب ارتباطات با روسیه را به اطلاع دولت انگلیس رسانیده قناعت آنها را فراهم نموده و نقشهء جنگی آنها را تعدیل و تبدیل نماید، لذا در ماه جدی ۱۳۵۵ شمسی هیأتی به ریاست سید نور محمد شاه خان صدراعظم فرستاد. عضو مهم این هیأت میر آخور احمد جان خان بود. این هیأت با پیلی نمایندهء وایسرای هند برطانوی به مذاکرات آغاز کرد. پیلی همان شرایط سابق لیتن را تکرار کرد. صدراعظم سید نور محمد شاه موجودیت نمایندهء انگلیسی را در افغانستان رد کرد و گفت مردم افغان وجود نمایندهء انگلیسی نژاد را در کشور خود خطر برای استقلال ملی میدانند و موجودیت نمایندهء غیرانگلیسی نژاد به نفع افغانسان و دولت انگلیس ثابت می شود و نمایندهء مسلمان انگلیس خوبتر از عهدهء کار در جامعهء مثل افغانستان برآمده میتواند. هیأت انگلیسی بر ادامه و تجدید معاهدات زمان امیر دوست محمد خان تأکید کردند که صدراعظم افغانستان آنرا مغایر حاکمیت ملی و استقلال سیاسی افغانستان میدانست، ازینرو آنرا نپذیرفت.

لیتن در ۲۵ حوت سال مذکور به پیلی رئیس هیأت مذاکره کنندهء انگلیس خبر داد که عدم قبول نمایندهء انگلیس جای تأسف است. این همسایهء انگلیس که پیشرفت نکرده و متوقف مانده و حکومت ضعیف دارد و مردم آن در حالت شورش قرار دارند، ازین خاطر دولت انگلیس مأیل نیست قرارداد جدیدی با چنین یك همسایه تحمیل کند. اگرچه قراردادهای سابقه کهنه شده از اعتبار ساقط است، امیر افغانستان باید متوجه باشد که عدم قبول نمایندهء انگلیس در افغانستان به معنی عدم دوستی به مقابل دولت برطانیه است. همچنان عدم اجازهء عبور افسران و مامورین انگلیسی از خاك افغانستان و عدم قدردانی امیر از امداد برطانیه و تحریك امیر مردم را به جهاد علیه برطانیه همه علایم و دلایل غیردوستانه است. اگر امیر پابند قراردادهای سابقه باشد. از استقلال و حاکمیت او احترام شده و برطانیه خیال مداخله در امور داخلی آن کشور ندارد.

در طی همین مذاکرات بی نتیجه بود که از ماه جدی تا حمل طول کشید، صدراعظم سید نور محمد شاه ناگهانی مریض شد و در ۵ حمل ۱۲۵۶ شمسی چشم از جهان پوشید. با مرگ او به یقین که افغانستان از یك سیاست دان صادق و با تجربه و کاردان محروم گردید. امیر شیرعلی خان از جنازهء او توسط شهزاده عبدالله ولی عهد استقبال کرد و در مقبرهء شهدای صالحین منزلگاه آخرین خود دفن شد. اراکین بلند رتبهء دربار الی آرامگاه آخرین او را همراهی کردند. هنوز مراسم فاتحه خوانی صدراعظم خاتمه نیافته

بود و به یك روایت دیگر روز سوم دفن صدراعظم بود که ولیهد شهزاده عبدالله جان نیز وفات یافت که متصل وفات ولیعهد عبدالله جان، دولت انگلیس با افغانستان اعلان جنگ داد. مامورین بلند رتبهء دولتی از اعلان جنگ انگلیس بعد از انجام مراسم فاتحه خوانی و یا به روایت دیگر انجام مراسم تدفین؛ مکتوب اعلان جنگ انگلیس را به امیر شیرعلی خان تقدیم کردند. امیر به صورت فوری هیأتی به ریاست حبیب الله خان مستوفی برای ادامهء مذاکرات به پشاور اعزام کرد تا تحرکات جنگی انگلیس ها آغاز نشود. میرزا شاه محمد خان وزیر خارجه عضو این هیأت بود و امیر تأکید کرد که به انگلیس ها بگوید و اطمینان بدهد که بعد از انجام رسوم سوگواری و فاتحه خوانی شخص خود امیر به پشاور آمده موضوع تجدید معاهدات را به طبق میل و خواهش دولت برطانیه انجام خواهد داد. هیأت اعزام شده به لعل پوز رسیده بود که انگلیس ها با قوای کافی و مجهز از درهء خیبر عبور نموده داخل سرحدات افغانستان شدند. لوئیس پیلی ختم کانفرانس پشاور را از طریق تلگراف ۳۰ مارچ ۱۸۷۷ (۱۰ حمل ۱۲۵۵ شمسی) وایسرای هند به اطلاع هیأت افغانی رسانید. هیأت به کابل بازگشت. سال ۱۲۵۵ شمسی فضای روابط بین انگلیس و افغانستان سرد بود اما انگلیس ها به طور غیرمستقیم ترکیه را وظیفه داد که جهت دوری افغانستان از روابط با روسیه فعالیت کند لذا هیأت ترکی به افغانستان آمد و ناکام برگشت. درین وقت روس ها که از نارضایتی امیر شیرعلی خان از انگلیس ها آگاه شدند میخواستند دوستی امیر شیرعلی خان را به دست آورده و برای حصول منافع خود در اروپا از طریق افغانستان جبههء جدید علیه انگلیس ها در هندوستان ایجاد کند.

در سال ۱۲۵۶ شمی دو نفر نمایندهء مسلمان از طرف دولت روسیه به کابل اعزام شدند. بعد در ۲ برج اسد همین سال هیأت دیگر به ریاست سیتولیتوف به کابل رسید که بعد از مذاکرات به یك سلسله توافقات با امیر شیرعلی خان رسیدند. مندرجات همین توافقات را انگلیس ها بهانهء تجاوز و تعرض دوم خود به افغانستان قرار دادند. طبق این توافق امیر شیرعلی خان را به اتحاد نظامی با روس ها غرض حمله به هندوستان متهم می نماید. امیر شیرعلی خان می خواست با این روابط و توافقات در موقع تجاوز انگلیس به افغانستان از کمك و همراهی روسها برخوردار باشد. همچنان فکر و نظر روسها را در مورد استفاده قرار دادن عبدالرحمن خان به مقصد پیش آمدن طرف جنوب و هندوستان تغیر بدهد. متن معاهدات امیر و روسها را مورخین افغان به دست ندارند، اما

منابع انگلیسی متن را چنین نشر کرده اند که در قرارداد گفته شده بود که اردوی روسی میتواند از افغانستان عبور نموده و به هندوستان حمله نماید. روس میتواند خط آهن و تلگراف در افغانستان تمدید و آنرا محافظه نماید. افغانستان در حمله بر هندوستان رفیق راه او خواهد بود. در عوض آن بعد از فتح هندوستان، کشمیر، پنجاب، سند، بلوچستان، دیره جات و پشاور به افغانستان تعلق خواهد گرفت، اما درباریان شیرعلی خان در بارهء توافقات امیر با روسها می گفتند که معاهدات طور ذیل بوده است: به رسمیت شناختن ولیعهد افغان توسط روسها، جواز تجارت برای تجار افغانی، پذیرش محصلین افغان در بخش صنایع و تجارت، در صورت حملهء خارجی دفاع افغانستان به شرط آنکه بدون اطلاع روس ها با یك دولت خارجی داخل جنگ نگردد، افغانستان سلسله اطلاعات بین طرفین را جاری خواهد داشت.

هیأت روسی بعد از اینکه مشکلات روسیه و انگلیس در اروپا حل و فصل شد به تاریخ ۲۱ برج اسد ۱۲۵۶ شمسی به نام تصویب مسودات توافق شده توسط امپراطور روس خود را به روسیه عقب کشید. انگلیس ها از جریان مذاکرات توسط قاضی قادرخان جاسوس شان که در دربار امیر بود، اطلاعات به دست می آورد. انگلیس ها که از ورود هیأت روسی به کابل مطلع شدند، جنرال چمبرلین و کینوناری را با یك هزار نفر و چند توپ امر کرد که خواه امیر خواسته باشد یا نخواسته باشد به کابل بروند و از امیر بخواهند که نماینده هایی روسی را از افغانستان بیرون کند و انگلیس ها ولیعهدی هر که را که امیر شیرعلی خان معرفی کند، با یك ملیون و دوصد هزار روپیه سالانه و دفاع در مقابل تجاوز خارجی کمك کنند. انگلیس ها از پشاور نواب غلام حسین خان را عوض عطا محمد خان به حیث سفیر خود فرستادند تا امیر را آمادهء پذیرش هیأت نماید. نواب غلام حسین درحالی با امیر داخل مذاکره شد که امیر مصروف فاتحه و تعزیه داری شهزاده عبدالله جان بود. امیر به نواب مکتوب کمشنر پشاور که به تاریخ ۲۲ سنبله رسیده بود نشان داد که انگلیس ها نوشته بودند که خواه غلام حسین خان امیر را ملاقات کرده باشد یا نکرده باشد، هیأت انگلیسی به تاریخ ۲۶ سنبله عازم کابل اند. امیر اعتراض نامهء خود را درین باره به وایسرای هند فرستاد. با آنهم امیر با نمایندهء انگلیس نواب غلام حسین گفت رئیس هیأت روسی مدتی قبل به روسیه برگشته و دیگر اعضای هیأت چیزی مریضی دارند. همینکه صحت یاب شدند مرخص می گردند که بعد از مرخص شدن هیأت روسی و انجام مراسم تعزیه داری شهزاده هیأت انگلیسی را نیز اجازهء ورود به کابل

میدهم و برای مذاکره آماده هستم.

هیأت انگلیسی که خودسرانه عازم افغانستان شده بودند، در منطقهء علی مسجد توسط فیض محمد خان سرحد دار متوقف ساخته شدند که بدون اجازهء پایتخت اجازهء ورود به افغانستان را ندارید. جنرال چمبرلین از سرحد برگشتند. انگلیس ها در ۱۰ عقرب اولتیماتوم دادند که مطالبات انگلیس را امیر در مدت ده روز رد یا قبول نماید. مکتوبی به تاریخ ۲۰ عقرب ۱۲۵٦ به کابل رسید. امیر به تاریخ ۲۹ عقرب جواب اخطاریهء انگلیس را توسط سردار محمد عثمان خان فرستاد. سردار مذکور در دکه رسیده بود که سپاه انگلیس از سرحد افغانستان افغانی عبور کرد. قبل از آغاز تحرکات نظامی انگلیس ها با کار جاسوسی و سیاسی توانسته بود از بین خاندان سلطنتی افرادی مانند سردار ولی محمد خان لاتی، سردار شیرعلی خان قندهاری و سردار محمدحسین خان و عده ای دیگر را به طرفدارای انگلیس ها جذب نماید. قاضی قادر اسرار سیاسی دربار را افشا و امیر را در سیاست مقابل روس و انگلیس ناکام کردند به همین ترتیب زمینهء اشغال افغانستان را مساعد ساختند.

قبل از حمله به افغانستان گماشتگان انگلیس سیلی از تبلیغات را برعلیه امیر به راه انداختند مانند اینکه امیر شراب خور است، با محارم معاشقه دارد، ضدیت با اوامر قرآنی دارد. درحالیکه امیر از روی عادت و عقیدت از این اتهامات پاك و مبرا بود. همین اطرافیان خود فروختهء امیر بودند که او را تشویق کردند و مشورهء غلط دادند که پایتخت را گذاشته غرض جلب مساعدت روسها به طرف بلخ حرکت نماید. امیر بعد از شنیدن خبر عبور لشکرهای انگلیس از سرحدات به حکام و افسران ننگرهار، پکتیا و قندهار امر داد که از جلو هجوم دشمن به هرات و کابل عقب نشینی نمایند و منتظر هدایت ثانی امیر باشند.

امیر در ۲۰ قوس در جلسهء عام دربار اعلان کرد، قصد دارد به بلخ و از آنجا به سنت پیترسبورگ برود و موضوع تجاوز انگلیس را در یك کنفرانس بین المللی مطرح و از حقوق افغانستان دفاع نماید. مردم فریاد کردند که این حرکت امیر اشتباه است باید با شمشیر خود استقلال وطن حراست شود. امیر برآشفت و گفت آنچه من میدانم شما نمیدانید. مردم گفتند پس باید چوچهء شیر یعنی محمد یعقوب خان را از حبس بیرون کنید تا پیشروی دشمن را بگیریم. امیر پسر خود محمد یعقوب خان را از حبس آزاد کرد و به حضور طلب کرد و به حیث والی کابل به مردم معرفی نمود.

امیر در ۲۳ قوس طور رسمی از سفر خود به انگلیس ها خبر داد. امیر با اهل خانواده و یك عده وزراء و مامورین و شش هزار عسکر طرف بلخ رفت. قاضی قادر و سردار شیرعلی خان و باقی مانده‌ء اعضای هیأت روس نیز با او درین سفر همراه بودند. امیر به تاریخ یازده جدی ۱۲۵۷ ش وارد شهر مزارشریف شدند. جنرال فیض محمد خان به امیر گفت سپاه بلخ نمی گذارد شما به کشور بیگانه بروید. شما باید اینجا قیام کنید. ما علم جهاد را بلند می کنیم. امیر هیأتی مرکب از وزیر خارجه شاه محمد خان، قاضی قادر و سردار شیرعلی خان به تاشکند غرض مذاکره و جلب مطالب دفاعی خود فرستاد. کافمن از قبول سفر امیر به پیتروسگراد و قبول هر نوع کمك انکار کرد و گفت امیر باید از افغانستان خارج نشده و به هر شکلی است، با دولت انگلیس مصالحه کند. بعدتر کافمن نوشت که امیر را میتواند در تاشکند ملاقات کند نه در پیتروسگراد. درین وقت ناگهان امیر مریض شد و به تاریخ اول حوت ۱۲۵۷ ش به عمر ٥٦ سالگی چشم از جهان پوشید و جنازه اش را در جوار روضه‌ء شاه ولایت مآب، و پهلوی برادرش وزیر محمد اکبر خان غازی دفن کردند، اما ای کاش مانند برادرش افتخار غزا و غازی بودن را با خود می بُرد. خود شمشیر مانند برادر به کف می گرفت، بر خود و ملت خود اعتماد می کرد. بهر صورت لشکرهای انگلیس که از دره‌ء خیبر عبور می کردند با گروه محافظان سرحدی افغان مواجه شدند و به مقابله پرداختند. چون تعداد شان بسیار کم بود، مقاومت کرده نتوانستند و به هر طرف پراگنده شدند.

لشکر دومی انگلیس ها از راه دره‌ء کُرم عبور کردند با مقابله‌ء شدید عساکر محافظ سرحدی در کوتل پیوار که قریب منطقه‌ء تیره منگل کنونی است روبرو شدند. محافظان دلیر سرحدی بعد از تمام شدن سلاح و جبهه خانه به عقب رفتند.

لشکر سوم انگلیس از طریق شالکوت "کویته" از منطقه‌ء کوژك عبور نموده وارد منزل کندنی شبدند. در واقع امیر به اثر وفات شهزاده عبدالله جان، وفات صدراعظم با تجربه، تحرکات بزرگ انگلیس ها از سه جانب، تبلیغات وسیع و جنگ روانی که علیه امیر به راه افتیده بود روحیات خود را از دست داد، همچنان در زندان انداختن پسران ارشدش و فرار کردن از افغانستان نیز به روح او فشار وارد نمود. بیجا شدن امیر در چنین یك موقع بسیار حساس از مرکزیت اصلی قدرت یك اشتباه بزرگ و جبران ناشدنی سیاسی و نظامی بود. او می بایست به خدا توکل و به مردم و ملت اعتماد و به نفس خود باور می داشت. امیر سرنوشت انگلیس های متجاوز را در جنگ اول و مقاومت و

پایداری مردم مسلمان را در حرب اول افغان-انگلیس سرمشق خود قرار می داد ، نه اینکه برای یك چیز نامعلوم که آیا کمك می شد یا نمی شد، با لشکر شش هزار نفر خود به طرف روسیه که هزاران کیلومتر دور بود حرکت نمود و دفاع از مرکز سلطنت یعنی کابل را با رفتن خود و تخلیه شش هزار عسکر تعلیم دیده از آن ضعیف ساخت. او پسرانی چون محمد ایوب خان غازی داشت که بعد در جنگ میوند به شکل یك قهرمانی ملی خود را به ثبوت رسانید. او را به ایران فراری و محمد یعقوب خان که در چندین جنگ به موفقیت های داسته یافته بود به زندان انداخت. ضرب المثل معروف است: تا تریاك از عراق آید مارگزیده هلاك شود.

شاید زندانی شدن یك پسر، فراری کردن پسر دیگر، مردن ولیعهد و کشته شدن پسر دیگر یعنی محمد علی خان در گنج بازار قلات، این ها همه جمع شده به روحیات و باطن امیر تاثیر کرده باشد و روحیه او را در اخذ تصامیم مهم متزلزل کرده باشد. به هر صورت که بوده باشد بعد او امیر محمد یعقوب خان به پادشاهی رسید.



الکسندربرنس

امیر محمد یعقوب خان
حمل تا عقرب ۱۲۵۷ شمسی

امیر محمد یعقوب خان در اثنای پادشاهی پدر خویش به نام نیك و شجاعت شهرت داشت که در گرفتن قندهار شجاعت و دلیری از خود نشان داد. مردم او را بچهء شیر می گفتند. مردم کابل بعد از اینکه امیر عزم خود را به رفتن طرف بلخ اعلان کرد از او خواستند پسر شیر را از زندان رها سازد. مردم بلخ عوض سردار محمد ابراهیم خان برادر او پسر محمد یعقوب خان، محمد موسی هفت ساله را به حکومت قبول کردند. مردم هرات به نام امیر محمد یعقوب خان هرات را به برادرش محمد ایوب خان دادند. دیگر ولایات بلافاصله بیعت نامه های خود را به امیر محمد یعقوب خان فرستادند.

این عکس العمل مردم نشان میدهد که او از شهرت نیکو و شجاعت بلند بهره مند بوده است. او در جنگ کلاه و جامهء زره دار می پوشید، اما سپری کردن این جوان بیست و پنج ساله برای مدت هفت سال در زندان امیر شیرعلی خان بالای روحیه، تفکر و اعصاب او تاثیر سؤ نموده بود. او را طوری شکسته بود که دیگر آن مرد گذشته نبود. او در زندان به بیماری عصبی و روحی گرفتار شده بود. قوه اراده و مقاومت خویش را باخته بود. امیر محمد یعقوب خان در ۲۰ قوس ۱۲۵٦ شمسی از طرف شیرعلی خان به حیث والی کابل تعیین شده بود. بعد از مرگ پدر در اول حمله ۱۲۵۷ شمسی پادشاهی خویش را اعلان نمود. امیر و وزرای صادق او چون شاه محمد خان، وزیر خارجه، حبیب الله خان مستوفی، سپه سالار داؤد شاه خان و دبیر میرزا محمد نبی خان از طرف یك عده سرداران مُفت خور و طرفدار انگلیس احاطه شده بودند و همیشه به ایشان مشورهء غلط و موهومات را تلقین می کردند. این سرداران عبارت بودند از: سردار ولی محمد خان لاتی، سردار محمد حسن خان و سردار شیرعلی خان و غیره.

معاهدهء گندمک ٤ جوزا ۱۲۵۷ هـ. ش

انگلیس ها خواستند مطالب خود را بدون جنگ به دست آوردند. سردار یحیی خان خسر امیر را که در کشمیر فراری بود خواسته همرای منشی بختیار هندی نزد امیر محمد یعقوب خان فرستاد. خواسته های انگلیس تحت کنترول داشتن سه راه خیبر، بولان و کرم و دیگر تحت تاثیر داشتن سیاست خارجی افغانستان بعضی اطرافیان امیر که طرفدار انگلیس بودند، امیر را وادار به رفتن به گندمک کردند. امیر سردار یحیی خان را برای آوردن عائیله خود به مزارشریف فرستاد. خودش در ۱۲ ثور ۱۲۵۷ شمسی با منشی بختیار هندی ۲۵ سردار به شمول کاکاهای خود هریك سردار نیك محمد خان، سردار محمد هاشم خان و سردار محمد خان به منطقهء گندمك رفتند. او به تاریخ ۱۸ ثور به گندمك رسید. درین سفر امیر را چهارصد سوار همراهی می کردند. از طرف انگلیس ها کیوناری تعیین گردیده بود. انگلیس ها پیشنهادات ذیل را نمودند: که یعقوب خان آنرا چشم پت آنرا امضا کرد.

۱- افغانستان اراضی خیبر و میچنی را به انگلیس ها بگذارد.

۲- علاقه های بین تل و شتر گردن، سبی و پشین را نیز به انگلیس ها گذاشته شود.

۳- روابط خارجی افغانستان به مشورهء انگلیس ها مربوط باشد.

٤- در جاهایی که انگلیس ها خواسته باشند افسران برطانوی و محافظین انگلیسی جابجا شوند.

امیر مطالب فوق را قبول کرده ولی مستوفی حبیب الله خان، وزیر خارجه شاه محمد خان، دبیر محمد نبی خان و سپه سالار داؤد شاه خان آنرا رد کردند. ولی محمد خان لاتی کاکای امیر مخفیانه به انگلیس ها گفته بود، اگر او را به پادشاهی برسانند تمام موضوعات را می پذیرد. انگلیس ها غرض مؤثر شدن مطالبات شان مذاکرات خاص با امیر انجام دادند تا از مقاومت هیأت معیتی امیر محمد یعقوب خان خلاص باشند. ایشان به امیر گفتند اگر شرایط ما را نپذیرد؛ سردار ولی محمد خان حاضر است این شرایط را قبول کند. امیر ناچار شد لکهء بدنامی را برای خود در تاریخ افغانستان کمائی کند و معاهدهء ذیل را که به نام معاهدهء گندمك معروف است قبول کند که خلص و فشردهء آن قرار ذیل است:

۱- دوستی دایمی بین امیر و جانشینان او با انگلیس برقرار خواهد بود.
۲- عفو عمومی برای طرفدران انگلیس یعنی برای دوستان افغانی آنها.
۳- روابط خارجی و دفاع مملکتی به مشورهٔ انگلیس باشد.
٤- استقرار نمایندهٔ دایمی در پایتخت و دیگر شهرهای افغانستان.
٥- سلامت و امنیت نماینده گان انگلیس در داخل افغانستان.
٦- رفت و آمد اتباع انگلیس به مقاصد تجارتی و غیره آزاد باشد.
۷- امنیت تجار و اعضای قرارداد تجارتی در یك سال آینده.
۸- یك خط تلگراف از کُرم تا کابل تمدید شود که امیر آنرا حفاظت خواهد کرد.
۹- مناطق قندهار و جلال آباد را انگلیس ها تخلیه و سبی، پشین و کرم تحت سلطهٔ موقتی انگلیس ها باشد و مالیات آنچه از مصارف آن مناطق زیاد شود به امیر داده می شود و ادارهٔ میچنی و خیبر به دوش انگلیس است.
۱۰- دولت برطانیه سالانه ششصد هزار روپیه به امیر محمد یعقوب خان و جانشینان او می پردازد.

این معاهده به تاریخ ششم جوزا ۱۲۵۷ ش مطابق ٤ جمادی الثانی به امضای امیر محمد یعقوب خان و میجر کیوناری رسید. این معاهده در ۱۰ جوزا روز جمعه ۱۲۵۷ ش در سمله به امضای وایسرای و گورنر جنرال هند رسانیده شد. با امضای معاهدهٔ گندمك امیر محمد یعقوب خان مناطق کرم، درهٔ خیبر، لندی کوتل، سبی، پشین و کوژك را با استقلال افغانستان یکجا به انگلیس ها داد. انگلیس ها از پیوار و خیبر عقب کشیده شدند و تخلیهٔ قندهار را به موسم سردی هوا مربوط ساختند.

آمدن کیوناری به کابل و کشته شدن او :

چون امیر محمد یعقوب خان به کابل آمد، حکومات قندهار، گرشك، قلات، جلال آباد و لغمان را به کاکاها و کاکازاده های خود چون سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان، سردار محمد یوسف خان، سردار محمد طاهر خان، سردار محمد حسن خان و سردار محمد آصف خان بن سردار یحیی خان داد. یك ماه بعد کیوناری در رأس یك هیأت متشکل از مستر جنیگنیز منشی، داکتر کیلی طبیب، لیفتننت هیملتن قوماندان گارد محافظ و پنجصد و شصت نفر عسکر از راه کُرم داخل افغانستان گردیدند و در ٤ برج اسد ۱۲۵۷ شمسی داخل کابل شده که در بالاحصار در یك عمارت عالی جابجا شدند.

این هیأت در زمان ورود شان در سرحد افغانی از طرف یك قطعهء عسکری استقبال شدند و در کابل ۹ کندك پیاده و سواره و دو بطریهء توپ از آنها استقبال نمودند و هفده فیر آتش توپ به طور استقبالیه و اعزازیه صورت گرفت.

مدت چهل روز از سفارت او گذشته بود و موقع آن رسیده بود که مانند مکناتن در اجرای امورات مداخله کند، اما مردم و سپاه کابل قیام کردند. در ۱۳ سنبله ۱۲۵۷ شمسی کیوناری و هیأت معیتی و گارد محافظاو را کشتند منزل و بستر او را سوختند. امیر امر کرد که معاش شش ماه سپاه داده شود و مرخص گردد. انگلیس ها غرض گرفتن انتقام، عساکر خود را طرف افغانستان مارش کردند. جنرال فرید ریك رابرتس از محاذ کُرم حرکت کرد. امیر به حکام پکتیا و ننگرهار امر کرد که جلو سپاه انگلیس را نگیرند و هیأتی را مرکب از مستوفی حبیب الله خان صدزاعظم، میرزا شاه محمد خان وزیر خارجه در ۳۰ سنبله نزد رابرتس در علی خیل کُرم فرستاد که ایشان خواهش توقف سوقیات را نمودند و وعده کردند عاملین قتل کیوناری را دستگیر و مجازات خواهند کرد. که این خواهش مورد قبول رابرتس نگردید.

در ۵ میزان هیأت دوباره مراجعت کرده، ولی محمد خان لاتی به استقبال ایشان رفته آماده گی به خدمت نشان داد. امیر محمد یعقوب خان به تعقیب اعزام هیأت با دوصد سوار و ٤٥ نفر سردار به شمول شهزاده محمد موسی خان ولیعهد هفت ساله و داؤد شاه خان سپه سالار از کابل به لوگر رفتند و در خوشی لوگر در مسیر راه انگلیس ها اتراق کردند. در هفتم سنبله بار دیگر به انگلیس ها مکتوب فرستاد. درین وقت بریگدیر جنرال بیکر در بالای خوشی قرارگاه گرفته بود. همین که رابرتس از شترگردن به خوشی لوگر رسید، یعقوب خان به او نوشت: من به دوستی سابقه و معاهدهء گندمك متعهد هستم. او در جواب نوشت که امیر ۳۲ ساله است، قوای اخلاقی او معدم گردیده، چشم های لرزان او مستقیم به انسان دیده نمی تواند و مرد دو رویه است. در ۱۳ میزان ۱۲۵۷ او را نظربند کرده تحت الحفظ با خود به طرف کابل حرکت داد. در ١٤ میزان ۱۲۵۷ ش به کابل رسید و در سیاه سنگ و تپهء همجوار آن عسکرگاه گرفتند. امیر در داخل قرارگاه و تپهء مرنجان در موضع هندوسوزان در خیمه جا داده شد. دو ماه دیگر به شکل محبوس ماند.

انگلیس ها بعد از اشغال کابل بالاحصار را با ذخایر مهمات آن گرفتند. درین ذخایر که در مدت ده سال سلطنت امیر شیرعلی خان پُر شده بود، ۲۵۰ تن باروت صدها

هزار گلوله و کارتوس، ۸۵ هزار فیر مهمات توپ و هزارها تفنگ و غیره لوازامات حربی بود. انگلیس ها در ۲۲ میزان انهدام شهر بالاحصار را اعلان کردند. در همین روز استعفای امیر محمد یعقوب خان را از سلطنت افغانستان گرفتند، زیرا امیر بنا بر دعوت رابرتس در مراسم تخریب ارگ بالاحصار اشتراك نکرد.

به تاریخ ۱۱ قوس امیر را به معیت یك قطعهء عسکری به هند برطانوی تبعید کردند و تا اخیر عمر جیره خوار انگلیس بود و در همان جا بُمرد. میرزا شاه محمد خان وزیر خارجه را نیز تبعید کردند. سپه سالار داؤد شاه خان را در کابل محبوس کردند. بعدها صدراعظم مستوفی حبیب الله خان نیز به هند تبعید شد. سردار یحیی خان و سردار ذکریا خان نیز به عقب یعقوب خان فرستاده شدند. یك پسر محمد یعقوب خان به نام عبدالکریم در زمان امان الله خان در جنوبی آمد که اغتشاش را رهبری کند، ولی مردم از او نفرت کردند. مولوی یارمحمد خان مقری به هند رفت و عبدالکریم را در برما کُشت و بعد از ختم دورهء اغتشاش سقوی سردار محمد موسی خان پسر دیگر محمد یعقوب خان که ولیعهد زمان خود بود به دولت افغانستان پناهنده شد، اما مردم این سردار پیر و موی سفید را نمی شناختند که همان شهزاده و ولیعهد سابقه است.

جنگ دوم افغان- انگلیس

از عقرب ۱۲۵۶ تا سنبله ۱۲۵۸ هـ.ش

از ختم جنگ اول افغان و انگلیس ۳۵ سال گذشت، انگلیس ها بار دیگر سیاست پیشروی خود را به طرف آسیای میانه از سر گرفتند. به علت دوری انگلیس ها از افغانستان بود که نتوانستند اکمالات و سوقیات خود را به مسافت چهارصد میل از فیروزپور به راه سکر و شکارپور، کویته و قندهار را با پای شتر و اسپ طی نمایند، چرا که در زمان جنگ اول افغان و انگلیس، دولت سکها در پنجاب و دیره جات و پشاور سلطه داشتند و در بین افغانستان و هند برطانوی حایل قرار گرفته بودند. اکنون انگلیس دولت سك را ازبین برده اند و تا سرحدات نزدیك افغانستان خط آهن و راه موتر رو ساخته اند. در پشاور دو فرقه عسکر، در کرم یك فرقه عسکر و در کویته دو فرقه آماده و حاضر دارند. برعلاوهء آن در عقب خود اردوی یکصد هزار نفری آنها مجهز به انواع سلاح ها و تخنیك جدید حربی و وسایل مخابراتی وجود داشت. انگلیس ها امکانات جدید را با کمبودات گذشته پیش خود مقایسه و سنجش کرده به این فکر شدند که این بار میتوانند به موفقیت ها و کامیابی ها برسند. در مقابل امیر شیرعلی خان با فرار خود امر عقب نشینی اردو را از سرحدات صادر کرد که باین کار اردوی منظم پنجاه هزار نفری را ازهم پاشید.

امیر محمد یعقوب خان با آمدن خود اردو را به طور کامل منحل ساخت و با تسلیم شدن امیر محمد یعقوب خان تشکیلات اداری نیز از بین رفت. پس امپراطوری برطانیه که آفتاب در قلمرو آن غروب نمی کرد با ملت بی دولت و بی اردو مقابله را آغاز کرد. انگلیس ها از سه محاذ حرکت کردند. از دیره غازی خان به راه بولان، کویته، کوژك و چمن به قندهار آمدند. درین محاذ دو لشکر که تعداد آن به نزده هزار و پنجصد نفر

۱۹۵۰۰ میرسید به قوماندانی جنرال استورات با یکصد و هشتاد توپ (۱۸۰) حرکت کرد و در اول قوس ۱۲۵۶ شمسی به قندهار حمله کرد. جنرال صفدرعلی خان پیشنهاد کرد که باید قبل از اینکه انگلیس به قندهار حمله کند باید عساکر افغانی به پیشین و کویته حمله نماید، اما امیر شیرعلی خان قبول نکرده بود و امر عقب نشینی داده بود. سردار میر افضل خان حاکم قندهار با قشون قندهار جانب هرات عقب نشینی نموده، اما به آنهم حملات پراگندهء مردم بالای انگلیس ها در هرجا اجرا می شد. انگلیس ها قندهار را متصرف شدند و نواب غلام حسین خان را حاکم قندهار تعیین نمودند. و سینت جان را به حیث نمایندهء سیاسی خود آنجا مقیم کردند. استورات و بیدولف با یك فرقه عسکر به گرشك حمله کرد و از کویته یك فرقهء تازه به قندهار وارد گردید. درین وقت مردم قندهار بالای عساکر انگلیسی حمله کردند که تلفات زیاد به دشمن وارد آوردند. استورات و بیدولف که از حملهء مردم قندهار خبر شدند، به قندهار برگشتند در طول راه با حملات گوریلای و شب خون ها مواجه شدند و تلفات زیاد دادند. مردم از مسیر راه های لشکرهای انگلیسی کوچ کردند. غله، آذوقه و علوفهء خود را انتقال دادند و بقیه را آتش زدند تا انگریزها استفاده نکنند. سه فرقهء انگلیس در داخل قندهار به شکل محاصره درآمدند.

در محاذ خیبر اول قوس ۱۲۵۶ ش جنرال براون و جنرال ماد همراه دو فرقه عسکر به قلعهء نظامی علی مسجد حمله کردند. بعد از یك روز جنگ شدید، روز ۲ قوس انگریزها قلعهء علی مسجد را تصرف کردند. جنرال ماد با شش هزار نفر مؤظف امنیت راه خیبر شد. افریدی ها و مهمندی ها بالای انگریزها هر جا حملات می کردند. جنرال براون حرکت کرد و جلال آباد را تصرف کرد. قریه های مهمند و شینوار را تصفیه کرد. در مناطق سوات و بونیر ملاها اعلان جهاد کردند. در محاذ کرم جنرال فریدریك رابرتس با پانزده هزار نفر عسکر به تاریخ اول قوس از شهر تل به طرف درهء کُرم که از قبل از طرف امیر شیرعلی خان تخلیه شده بود حرکت کردند و در کوتل پیوار به مقاومت سه کندك سرحدی به قوماندانی غندمشر گل محمد خان و کندك مشر عبدالعلی خان تلفات زیاد به انگلیس ها وارد کردند.

بعد از تمام شدن جبه خانه، کریم خان و عساکر او عقب نشینی کردند. انگلیس ها پیوار را تصرف کردند. محمد اکرم خان حاکم خوست به انگلیس ها تسلیم شد. در ۲۷ جدی ۱۲۵۷ شمسی مردم وزیر، منگل، مسعود، جدران و علی خیل بالای انگلیس ها در

خوست حمله نمودند که باعث تلفات زیاد به دشمن گردید. رابرتس بعد از تاراج کردن دوازده قریه به کُرم عقب نشینی کرد و شهزاده سلطان جان سدوزائی را حاکم خوست تعیین کرد. مردم بالای او حمله کردند و جنرال رابرتس دوباره غرض کمك محمد اکرم خان خود را رسانید. بعد از جنگ شدید رابرتس دوباره مجبور به عقب نشینی شد. چهار هزار نفر مسعودی و وزیری بالای انگلیس ها حمله نمودند که خسارات و تلفاتی زیادی به انگلیس وارد آمد.

در مناطق ننگرهار و خیبر نیز بالای انگریزها حملاتی صورت گرفت. درین زمان است که انگلیس ها طور جدی دانستند که اشغال و حفاظت این کشور توسط قوای عسکری برای شان مشکل است، لذا به این فکر شدند تا از طریق سیاسی افغانستان را مستعمره‌ء خود سازند.

از تعرض و تجاوز انگلیس ها شش ماه سپری نشده بود، که آنها به فکر تخلیه‌ء جلال آباد و قندهار شدند. به کیوناری درین باره وظیفه‌ء مذاکرات را دادند. تماس کیوناری در برج ثور با امیر محمد یعقوب خان نتیجه داد و امیر به گندمك رفت که در ۶ جوزا ۱۲۵۷ ش معاهده ای به امضاء رسید که به نام معاهده‌ء گندمك مشهور است. کیوناری به تاریخ ۱۶ برج اسد به وایسرای هند ذریعه‌ء تلگراف اطلاع داد که مردم و مجاهدین افغان آماده گی حمله بالای او را می گیرند. در ۱۰ سنبله تلگرافی به حکومت برطانوی رسید که از امیر محمد یعقوب خان و وزراء او شکایت شده بود. در ۱۳ سنبله ۳ کندك عسکر در بالاحصار علیه انگلیس ها جلسه نمودند و شهریان کابل نیز به آنها پیوست. امیر محمد یعقوب خان ذریعه‌ء ولیعهد محمد موسی خان و سردار یحیی خان و سپه سالار داؤد شاه خان هرچند کوشش کردند که جلو قیام را بگیرند فایده نکرد. قیام کننده گان کیوناری و شش صد نفر او را کشتند. سفارت و بیرق انگلیس را با اجساد کشته شده گان انگلیس آتش زدند. امیر محمد یعقوب خان این حادثه را ذریعه‌ء مکتوبی به جنرال فریدریك رابرتس اطلاع داد که در کابل انقلاب عمومی برپاست و خودم در قصر شاهی محصور می باشم. وی از واقعه‌ء کشته شدن کیوناری و همراهان او ابراز تأسف نمود.

این واقعه مانند برق مقامات سیاسی و نظامی انگلیس را تکان داد. وزیر هند در کابینه‌ء لندن به وایسرای هند ضمن تلگرافی ابراز نمود که دولت ملکه از اقدامات شما در اعاده‌ء حیثیت و عزت برطانیه‌ء کبیر کمك و حمایت خواهد کرد. لیتن وایسرای هند به

جنرال رابرتس امر سوقیات داد و گفت به مردم افغانستان تفهیم کند که سپاه برطانیه افغانستان را ترك نمی گوید و یك فرقه عسکر از خیبر تا جگدلك پیش رفته امینت راه را تأمین کند. جنرال ستورات با قشون خود به قندهار مارش کرد و سردار شیرعلی خان شهر را بدون مقاومت تسلیم کرد.

در جدی ۱۲۵۷ شمسی مجلس کابینهء لندن فیصلهء خود را راجع به معاهدهء گندمك خاتمه یافته قلمداد کرد و نقشهء تجزیهء افغانستان را به لیتن فرستاد. لیتن ابراز کرد که قندهار و کابل ازهم مجزا شوند و اشغال نظامی افغانستان ادامه یابد. در مورد شمال افغانستان نظر به روش دولت روس عمل شود. یك ماه پیشتر در عقرب همین سال سالیبری وزیر هند در کابینهء لندن به تامسن سفیر انگلیس در تهران نوشت که هرات به ایران داده شود. تامسن مسودهء ذیل را به حکومت ایران پیشنهاد کرد که فشرده و خلاصهء آن قرار ذیل است:

۱- شاه ایران میتواند شهر و مناطق هرات را طور مشروط تصرف کند.
۲- ملکهء انگلیس حق دارد نمایندهء خود را در هرات تعیین کند.
۳- ملکه میتواند در صورت لزوم بعضی افسران خود را به هرات بفرستد.
٤- ملکه هنگام خطر، هرات را میتواند اشغال کند.
٥- افسر و نمایندهء هیچ دولت دیگر جز انگلیس به هرات داخل شده نمی تواند.
٦- در صورت دادن هرات به ایران مناطق دیگر شامل آن نخواهد بود.
۷- تعیین مالیات هرات به مشورهء ملکه صورت خواهد گرفت. اگر خط آهن و تلگراف به قندهار تمدید می شد از مازاد مالیات هرات شاه ایران به ملکه کمك خواهد کرد.

در برج دلو ۱۲۵۷ شمسی ناصرالدین شاه این پیشنهاد را رد کرد و گفت که به این شکل به نفع ایران نیست. درین وقت رابرت از پیوار به امیر محمد یعقوب خان نامه نوشت و گفت که شما از تطبیق معاهدهء گندمك عاجز آمده اید و سفارت برتانیه با عمله و محافظان آن معدوم شدند، لهذا سپاه انگلیس به کابل وارد می شود تا سلطنت شما را حفظ و قاتلان هیأت سفارت را مجازات نمایند. شما یك نفر نمایندهء معتمد خود را غرض مذاکره نزد من بفرستید. رابرت با یك فرقه عسکر به شمول جنرال میکفرسن، جنرال بیکر و جنرال میسی آمادهء حرکت به طرف کابل بود. غرض اغفال و فریب مردم در ۲٦ سنبله ۱۲۵۷ شمسی مکتوب هایی به عین مضمون به مردم جنوبی، لوگر، غزنی و کابل منتشر

ساختند و خواستند وانمود کنند که لشکرکشی به غرض تقویه و تحکیم سلطنت به دعوت امیر محمد یعقوب خان و غرض مجازات قاتلین سفارت میباشد و با سایر مردم کاری نداریم. چون رحم و انسانیت از خصوصیات دولت برطانیه است، آذوقه رسانی و باربری مردم جهت سپاه انگلیس در بدل پول نقد محاسبه خواهد شد.

در اول میزان ۱۲۵۷ ش نماینده گان امیر محمد یعقوب خان مستوفی حبیب الله خان و میرزا شاه محمد خان وزیر خارجه در علی خیل نزد رابرت آمدند. هیأت پیشنهاد کردند که سوقیات معطل گردد تا امیر یعقوب خان عاملین بربادی سفارت را دستگیر و مجازات نماید و هم در صورت سوقیات حملات مردم و قیام بلخ و هرات پیشبینی می شود. رابرت نظرات آنها را رد کرد و در ۵ میزان هیأت را ناکام به صوب کابل رجعت داد. درین وقت ولی محمد خان لاتی که غرض استقبال رابرت از طرف امیر در خوشی لوگر فرستاده شده بود، خود را نزد رابرت رسانید و خدمات خود را در بهای سپردن سلطنت افغانستان به او پیشنهاد کرد. وی همچنان امیر محمد یعقوب خان را در قیام کابل سهیم دانست.

امیر که فهمید مارش انگلیس حتمی است، لذا به رابرت نوشت: چون آمدن سپاه انگلیس به غرض حمایت سلطنت من است، به این خاطر به حکام خود امر کرده ام که در عرض راه از حرکت سپاه انگلیس ممانعت نکنند. جنرال رابرت بعد از یك تصادم مختصر در شترگردن به وادی لوگر سرازیر شد. با وجود حملات متفرق و پراگنده مردم توانست تا ۱۵ میزان خود را نزدیك کابل برسانند. در طول راه از شترگردن تا کابل تعدادی از افراد و عساکر خود را کشته داده بود. امیر که برای منصرف کردن حمله به پیشروی اردوی انگلیس به خوشی لوگر رفته بود. اکنون به شکل اسیر در دست انگلیس است.

وقتی مردم در چهارآسیاب با پرچم های رنگهء خود جلو حمله سپاه دشمن را گرفته بودند. امیر محمد یعقوب خان از بلندی کمپ انگلیس منظرهء این جنگ خونین را تماشاه می کرد. دسته جات مجاهدین ملی در چهارآسیاب و بعد در سنگ نوشته مانند برگ درختان در مقابل توپخانهء انگلیس به زمین می افتیدند. دشمن در ۱٦ میزان داخل کابل شدند. از اعلان جنگ ده ماه گذشته بود که بالاخره عساکر انگلیس به کابل رسیدند. رابرت تا شش روز اردوی خود را در سیاه سنگ و ارتفاعات تپهء مرنجان جابجا کرد و به جمع آوری علوفه و آذوقه پرداخت. روز ششم ورود خود به کابل، بالاحصار پایتخت افغانستان را منهدم کرد. قلعه هایی نظامی و جنگی کابل را ویران کرد. ویران

کردن و تصرف کردن خزاین مالی و جبه خانه های نظامی، اعدام کردن عده ء زیادی از قیام کننده گان و مجاهدین، از بین بردن آخرین دستگاه شکلی حکومت و استقرار حکومت نظامی انگلیس در کابل، نقشه ء سلطه ء دایمی انگلیس را با تجزیه و پارچه کردن افغانستان در دست داشت.

رابرت روز ۲۱ میزان اعلان کرد که مامورین حکومتی به روز ۲۲ میزان در میدان مرکزی شهر جمع شوند تا نقشه ء حکومت انگلیس را بشنوند. روز ۲۲ میزان رابرت به مردم اعلان کرد که شهر بالاحصار تخریب میشود، خزانه و جبه خانه به حکومت انگلیس تعلق می گیرد، از این بعد حکومت کابل به حکومت نظامی انگلیس تعلق خواهد گرفت، تا پنج میلی شهر کابل گشت و گزار مسلحانه ممنوع است، جزای متخلف اعدام است، مردم سلاح خود را در بدل پنج روپیه به انگلیس ها بدهند. همچنان وی اعلان نمود که آذوقه سپاه انگلیس را در بدل پول نقد خواهد بود، مالیات معینه را به مامورین دولت انگلیس داده شود، حمله کننده گان بر سفارت را به حکومت انگلیس سپاریده شود. در مقابل هر نفر از پنجاه تا هفتاد و پنج کلدار و در عوض افسر و شخص بزرگ ۱۲۰ کلدار هندی جایزه بگیرند. حاکم نظامی کابل جنرال جیمز و حاکم ملکی نواب غلام حسین هندی است. قاضی محکمه ء نظامی جنرال میسی و قضات محکمه ء ملکی میجر گرینگر، سارجن، بیلو و دیپتی محمد حیات خان می باشند.

در ختم جلسه رابرت بیرق انگلیس را در سر دروازه ء بالاحصار کابل در عوض بیرق سفارت کیوناری که مردم آن را آتش تزده بودند بلند کرد. امیر محمد یعقوب خان که رویه ء انگلیس ها را چنین دید از اشتراك درین جلسه انکار کرد و استعفی داد. به روایت دیگر استعفی او را اخذ کردند. رابرت روز ۲۳ میزان یك رسم و گذشت عسکری غرض سوختاندن چشم مردم اجرا کرد. متعاقب آن شهر بالاحصار را ویران و آتش زدند. میر احمد شاه خان یکی از رجال منور و دانشمند کابل توانست با مذاکره رابرت را از تخریب سایر عمارات شهر کابل باز بدارد. رابرت سه نفر از مشاهیر کابل چون جنرال خسروخان نورستانی، محمد اسلم خان کوتوال و سردار سلطان عزیز خان بن سردار محمد زمان را که از جمع حمله کننده گان بودند، غرض گرفتن انتقام کیوناری به دار زد. کمی بعدتر یك قشون دیگر انگلیس از راه شترگردن وارد کابل شد. تعداد سپاه انگلیس به بیست هزار نفر رسید. به امر جنرال رابرت قوماندان عمومی اردوی انگلیس در افغانستان سپاه دیگر انگلیس به قوماندانی استورات از قندهار به استقامت کابل مارش کرد. در شاه جوی با

پنج هزار نفر تره کی ها درگیر جنگ شدند که در همین جنگ صاحب خان تره کی با دوصد نفر مجاهدین خود کشته شدند. سپاه انگلیس مجبور به برگشت به قندهار شد. رابرت از سیاه سنگ به شیرپور انتقال کرد. به طرف شرق شیرپور که کار تعمیر آن هنوز ناتمام مانده بود دیواری کشید و استحکامات عسکری ساخت. زیر تپهء بی بی مهرو برج های نظامی ساخت و سیم خاردار کشید. شیرپور که از طرف شمال توسط آب ایستادهء چمن وزیرآباد و از سه طرف دیگر با دیوارهای مستحکم احاطه شده بود شکل یك شهر جنگی را به خود گرفت، همچنان در سیاه سنگ و بالاحصار قشلهء نظامی اساس گذاشته شد.

رابرت با این کارها در لندن و هند مشهور شد و لیتن او را به رتبهء لیفتیننت ارتقاء داد. ملکه او را طی مکتوبی تبریك گفت و او خود را نایب السلطنهء افغانستان میدانست. در مجالس دربار که در شیرپور تشکیل می کرد خودش با لباس رسمی بالای چوکی می نشست. سرداران تسلیم شده را به دو طرف خود روی زمین می نشانید. رابرت محمد یعقوب خان را در اوایل قوس به هندوستان امیر تبعید و تحت نظارت قرار داد.

در ۲۲ عقرب رابرت عفو عمومی را غیر از حمله آوران بر سفارت اعلان کرد. سردار ولی محمد خان لاتی به حیث والی ولایت ترکستان و قطغن تعیین کرد تا به آنجا رفته شمال را تصرف کند، اما قیام های مردمی شروع شد و او مجال رفتن به شمال را پیدا نکرد.

از ورود سپاه انگلیس پنجاه و پنج روز گذشت. مردم افغانستان از کشت تیرماهی و تهیهء آذوقهء زمستان فارغ شدند در نتیجه هر طرف دست به قیام زدند. در کابل کوهستان و کوهدامن به رهبری محمد کریم خان صاحب منصب عسکری، غلام حیدرخان کابلی، میربچه خان کوهدامنی، میرغلام قادرخان اوپیانی، برادر پرویز شاه خان پغمانی، مردم تگاب و نجراب به سرکرده گی محمد عثمان خان تگابی همچنان مردم لوگر به رهبری سپه سالار غلام حیدرخان چرخی، سمندرخان لوگری و محمد حسن خان لوگری، در وردگ به رهبری محمد جان خان وردگ، در غزنی و قلات به رهبری ملادین محمد خان اندری مشهور به ملا مشك عالم خان، عبدالقادر خان غزنوی، ملا عبدالغفور لنگری، گل محمد خان اندری. در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان لوگری و سردار محمد ایوب خان. در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان جبارخیل و غیره رهبران و سرکرده گان جهاد در سایر نقاط افغانستان که تعداد این سرکرده گان و پیشقراولان مردمی انقلاب و قیام به سه هزار شخصیت مشهور می رسید.

به تاریخ یازده‌ء قوس محمد یعقوب خان به هند فرستاده شد و به تاریخ ۲۲ قوس ملا مشك عالم که خود را از بیعت پادشاه اسلام فارغ دید و خلاص دانست اعلان جهاد علیه انگلیس ها کرد. مجاهدین کوهستان و کوهدامن، کوتل خیرخانه را قرارگاه گرفته کوه آسمائی و ارتفاعات پهلوی آنرا اشغال نمودند. مجاهدین پغمان و ارغنده با مجاهدین شمالی در کاریز میر یکجا شدند. مجاهدین لوگر و جنوب کابل از بینی حصار تا سر کوه های شیردروازه و تخت شاه را در جنوب غربی شهر بگرفتند. مجاهدین بت خاك، تره خیل و بگرامی تپه هایی یك لنگه و تپه‌ء سیاه سنگ در شرق کابل موضع گرفتند. مردم میدان وردگ و غزنی از راه گذرگاه سرراست داخل شهر کابل شدند و بالای قشله‌ء شیرپور حمله نمودند که در نتیجه راه فرار به دشمن نگذاشتند چرا که نقشه طوری طرح شده بود که تمام افراد دشمن باید به طور کامل نابود شوند. سردار ولی محمد خان لاتی و دیگر جاسوسان انگلیس ها را از این جریان باخبر کرد. رابرت جنرال میکفرسن را با یك ستون از عساکر به معیت سردار محمد حسن خان به مقابله‌ء جبهه‌ء شمال به کاریز میر سوق کرد و ستون دیگر را به قوماندانی جنرال بیکر و سردار عبدالله خان پسر سردار سلطان احمد خان غازیٔ مشهور به جبهه‌ء غرب ارغنده سوق شد. یك قطعه‌ء عسکر انگلیس در قلعه‌ء افشار مقیم بود. مجاهدین پغمان به قوماندانی برادر پرویز شاه خان آماده‌ء حرکت طرف کاریز میر بودند که جنرال میکفرسن بالای کاریز میر حمله کرد. میر بچه خان در طول روز با انگریزها به جنگ ادامه داد. از طرف شب به قلعه‌ء اطراف کاریز خود را طور پراگنده جابجا کردند. در ۲۱ قوس محمد جان خان وردگ وارد قلعه‌ء قاضی شد و بالای قوای جنرال میسی در افشار حمله کرد.جنرال میکفرسن زیر حملات میربچه خان قرار داشت و جنرال بیکر تحت ضربات و حملات مجاهدین لوگر در چهارآسیاب قرار گرفت. از اثر شدت جنگ رابرت با قوای باقیمانده‌ء خود به مقابله‌ء محمد جان خان رفت. جنگ به شدت ادامه یافت. به دشمن و مجاهدین یعنی به هر دو طرف تلفات سنگین وارد شد. رابرت به تمام محاذات امر کرد که به شیرپور عقب نشینی کنند و به انگلیس های شهر کابل نیز امر کرد که به شیرپور بیایند و حالت دفاعی بگیرند. یك ستون عسکر را مامور حفظ دهمزنگ و تنگه‌ء گذرگاه کرد تا در عقب نشینی طرف شهر راه شان بند نباشد.

جنرال رابرت در جنگ مشهور قلعه‌ء قاضی چنان شکست خورد که خود فقط با چهل نفر عسکر محافظ خود توانست به سواری اسپ طرف دهمزنگ فرار کند. سردار

ولی محمد خان با عساکر خود آمده به حفاظت دهمزنگ پرداخت، اما عسکرهای او سامان و آلات او را تاراج کرده، به اردوی مجاهدین پیوستند. یك قطعهء محافظ از شیرپور به دهمزنگ آمده رابرت را در تاریکی شب به شیرپور رسانیدند و در طول شب شکست خورده گان انگریزی از محاذات دیگر یکی پی دیگر آمده داخل شیرپور می شدند. فردای آن تمام قوای انگلیس فقط در چهار دیوار شیرپور به حالت دفاعی درآمدند. داستان سرنوشت مکناتن و الفنستن بعد از ۲۶ سال تکرار شد. رابرت قشون بت خاك و فرقهء جنرال چارلز را از گندمك به شیرپور احضار کرد و از هندوستان دو فرقه قوای امدادی خواست که در تاریخ ٤ جدی و بعدتر از آن این قوت ها به کابل رسیدند. قوای امدادی مذکور در راه آمدن به کابل در لغمان تحت ضربات مجاهدین آنجا قرار گرفتند. رابرت نقشهء دفاعی و تهیهء آذوقهء پنج ماهه را روی دست گرفت و هر سمت شیرپور را به یکی از جنرال های خود هریك میکفرسن، هیوج گف، هلز، جنگنز سپرده و جنرال میسی را به قوماندانی مرکز شیرپور تعیین کرد. سپاه مجاهدین داخل شهر کابل شدند. تره خیلی ها، بت خاکی ها، تپه های مرنجان، لوگری ها به قیادت سپه سالار غلام حیدرخان چرخی بالاحصار را مرکز گرفته قلعهء سرکوهی، تخت زنبورك شاه و شیردروازه را موضع گرفتند. ملا مشك عالم خان و ملا محمد جان خان وردگ شهر کابل را در دست گرفتند.

در ۲۳ قوس رابرت غرض شکستاندن حلقهء محاصره دست به یك حملهء وسیع زد که در اثر این حمله تا بیتی حصار پیش رفت. تخت شاه تحت آتش توپخانه قرار داشت. بعد از مقاومت چهار ساعته تا آخرین نفر مدافع تخت شاه کشته شدند و تخت شاه به دست انگلیس ها افتید. بعد بالای تپهء مرنجان و سیاه سنگ حمله کرده آنجا را تصرف کردند. ٢٤ قوس مجاهدین تگاب و نجراب تحت قیادت محمد عثمان صافی و برادرش محمد شاه خان صافی به کابل آمده، بالای کوه شیردروازه حمله کرده که در نتیجه آنرا تصرف کردند. انگلیس ها هم به حملهء متقابل پرداخته و محمد عثمان خان که در صف مقدم می جنگید به شهادت رسید. انگلیس ها توپخانهء خود را به جا گذاشته فرار کردند.

درین هنگام مجاهدین شمالی به کابل رسیده، تپه های سیاه سنگ و کوه های خیرخانه را بار دیگر اشغال کردند. زن ها وظیفهء تیمارداری و پرستاری و رسانیدن آب و نان را به عهده داشتند. در جنگ کوه آسمائی که به تعداد ۸۳ نفر از اناث به شهادت

رسیدند. بعد از ۲٤ قوس انگلیس ها از مواضع و سنگرهای خود یکی بعد دیگر شکست خوردند. رابرت بار دیگر به مدافعه پرداخت و انتظار کمك نظامی هندوستان شد و هم به بیرون شدن آبرومندانهء خود از افغانستان تمایل پیدا کرد. مجاهدین که شهر کابل و ارتفاعات اطراف شهر را به دست داشتند، حکومت کابل را به ملامشك عالم اندری سپردند. سرداران طرفدار انگلیس که موازنه را طرف مجاهدین سنگین دیدند به غزنی فرار کرده به مجاهدین تسلیم شدند. تنها سردار ولی محمد خان لاتی تا آخر به حلقهء غلامی خود به انگلیس ها ادامه داد.

بعد از جنگ ۲٤ قوس مجاهدین مصروف دفن اموات و تداوی مجروحین خود شدند. در شب ۳ جدی مجاهدین آتش بزرگی را در قلعهء کوه آسمائی روشن کردند که از فاصلهء دور دیده می شد و این علامه و رمز اعلان جنگ عمومی علیه انگلیس ها تعین شده بود. جنگ شدید از صبح روز ۳ جدی تا شام ٤ جدی ادامه پیدا کرد. مجاهدین زیر باران آتش توپ و تفنگ مثل برگ درختان تلفات دادند و کوشش کردند که داخل شیرپور شوند، اما چون تلفات سنگین و آتش قوی بود و دو نفر به نام های محمد شاه خان سرخابی و پادشاه خان سرخابی درین زمان حساس به دسته جات خود امیر عقب نشینی دادند؛ سایر مجاهدین نیز مجبور به عقب نشینی شدند. جنرال جان راس با یك دویژن عسکر به کمك رابرت رسید در غزنی کلنل ولی الله خان با فعالیت سیاسی و جاسوسی جنگ بین پشتون، تاجك و هزاره را مشتعل ساخت. ملا مشك عالم غرض فرونشاندن این فتنه به غزنی رفت و قبل از رسیدن او عبدالقادر خان تاجك و گل محمد خان اندری موضوع را خاموش کرده و مردم تاجك، هزاره و پشتون را آشتی داده بودند. مجمد جان خان غرض تجدید قوا به وردگ رفت. سرکرده گان مجاهدین پروان و کاپیسا نیز به مناطق مربوطه مانند چهاریکار، کوهدامن، غوربند، کوهستان، پنجشیر، تگاب و نجراب جهت جمع آوری قوای تازه دم رفتند. رابرت.چون از تجمع مجاهدین در غزنی، لوگر، وردگ، کوهدامن و کوهستان واقف شد، سراسیمه گردید و در فکر مصالحه و حل مسالمت آمیز قضیه شد.

در جدی ۱۲۵۷ شمسی اعلامیه هایی را منتشر ساخت که در آن گفته بود که دولت انگلیس جنگ با مردم افغانستان را نمی خواهد. فعلاً انگلیس افغانستان را بدون جنگ تخلیه می کند و هر کسی را که مردم افغانستان به پادشاهی کشور خود انتخاب نمایند، انگلیس او را به رسمیت خواهد شناخت. این اعلامیه در بین مردم مؤثر واقع شد و مردم

دست از شمشیر برداشتند و منتظر انتخاب پادشاه شدند.

رابرت به لیتن نوشت اگر یك نفر تحت الحمایه به پادشاهی افغانستان تعیین شود بهتر است. قندهار به سردار شیرعلی خان که طرفدار انگلیس بود تعلق داشت و سردار ولی محمد خان را به طور رسمی به حیث حکمران کابل می دانستند. چون زمستان بود و امکان جلسهء بزرگ وطنی و سرتاسری بزرگان افغانستان میسر نبود، لذا به اشتراك ۱۸۹ نفر نماینده گان به شمول ملا مشك عالم و محمد جان خان وردگ فیصله شد که سلطنت حق وارث امیر شیرعلی خان است. امیر محمد یعقوب خان اکنون در هند تحت نظربندی انگلیس می باشد باید مانند امیر دوست محمد خان نجات داده شود. مردم قندهار، فراه و هرات سردار محمد ایوب خان پسر دوم امیر شیرعلی خان را که حاکم هرات بود تائید و طرفداری خود را از او اعلان نمودند. مردم کابلستان یعنی لوگر، کوهدامن و کوهستان یکی از این ها را قبول نداشتند.

رابرت برای تقویهء خود هنگام خروج در برج دلو ۱۲۵۷ شمسی یك فرقه سپاه دیگر از قندهار خواست. جنرال ستورات قندهار را به جنرال پرایمروز سپرده و خود به تاریخ ۱۰ حمل ۱۲۵۸ با یك فرقه عسکر حرکت کرد. در طول راه با حملات گوریلائی و شبخون های مردم مواجه شدند. در منطقهء احمد خیل بین مقر و غزنی دلیرانه به جنگ پیش شدند. در ۲ ثور ستورات به غزنی رسید و از رابرت تقاضای کمك کرد. رابرت یك قطعه سپاه به قوماندانی میجر داس به امداد او فرستاد و دو قطعه عسکر یك قطعه به قوماندانی کلنل جنگیز در چهارآسیاب و قطعهء دیگر به قیادت جنرال میکفرسن به تعقیب جنگننز فرستاد. مبارزین و مجاهدین به قیادت محمد حسن خان لوگری در چهارآسیاب بالای سوارهء جنگننز حمله کردند و در ۵ ثور تمام آن قطعه را از بین بردند، اما درین اثنا رابرت و میکفرسن با حملات ثقیلهء خود مجاهدین را متفرق ساختند.

به تاریخ ۱۵ ثور ستورات که در دشت توپ وردگ متحمل خسارات زیاد شده بود، به شیرپور رسید. درین وقت سردار عبدالرحمن خان که در بخارا پناهنده شده بود؛ قصد آمدن به افغانستان را کرد. با آمدن او وضع افغانستان شکل دیگر را به خود گرفت.

آمدن سردار عبدالرحمن خان و مذاکرات با انگلیس ها

در زمان امیر شیرعلی خان سردار عبدالرحمن خان به بخارا رفته بود. امیر یك نفر نمایندهء خود را به نام سردار شیرعلی خان به دربار بخارا فرستاد تا با روسها مفاهمت نموده و از آنها بخواهند که عبدالرحمن خان را محبوس نماید و یا قیودات بالای او وضع

نمایند تا به سرحدات افغانستان نزدیك نشده و در امور افغانستان مداخله نکند. بعد از اینکه امیر شیرعلی خان وفات یافت عین پیشنهادات را جانشین او یعنی امیر یعقوب خان توسط سردار شیرعلی خان مذکور با روسها مطرح کرد که در نتیجهء همین مذاکرات بود که روسها سردار عبدالرحمن خان را با عیال و اطفال از سمرقند به تاشکند انتقال دادند تا از سرحدات افغانستان دورتر باشد.

عبدالرحمن خان قبل از رفتن به تاشکند پسران کاکای خود یعنی پسران امیر محمد اعظم خان مرحوم را هریك سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان را هدایت داد تا به ولایت ترکستان افغانی بروند و نامه های عنوانی بعضی از هواداران خود را به دست ایشان فرستاد. انگلیس ها با همیشرهء سردار عبدالرحمن خان در تماس شدند و همیشرهء او را وادار کردند که به سردار عبدالرحمن خان نامه بفرستد و از او بخواهد تا به افغانستان عودت نموده و سلطنت افغانستان را به دست بگیرد و انگلیس درین باره حاضر به همکاری او شدند. این نامه به عبدالرحمن خان در بخارا رسانیده شد که به مجرد رسیدن نامه وی به طرف افغانستان حرکت کرد، اما قرار نوشتهء خود امیر عبدالرحمن خان که در تاج التواریخ ذکر شده است نمایندهء اعزامی همیشرهء سردار در بامیان مریض شد که در نتیجه نامه را به وقت و زمان معین به عبدالرحمن خان رسانیده نتوانست. وی اضافه می نماید که او از طریق نشرات و جراید روسیه از جریانات داخل افغانستان آگاه شد. اما گمان میشود که انگلیس ها از طریق دیگری نیز با سردار عبدالرحمن خان در تماس شده باشد و توافقات سری و مخفی صورت گرفته باشد که درین باره معلومات کافی به دست نیست. به هر صورت که بوده باشد سردار عبدالرحمن خان قصد حرکت جانب افغانستان را نمود. قرار روایت خودش او از تاجران محلی که با ایشان معرفت حاصل کرده بود یك مقدار پول گرفته خانوادهء خود را در تاشکند گذاشته حرکت نمود. چون بلخ در تصرف جنرال غلام حیدرخان وردگی که از طرفداران امیر محمد یعقوب خان بود به شمار میرفت بود بنابران سردار عبدالرحمن خان از طریق سرحدات بدخشان داخل افغانستان شد. سردار عبدالرحمن پس از متقبل شدن مشکلات زیاد وارد فیض آباد شد و در بالاحصار فیض آباد قرارگاه گرفت. موصوف به هواخواهان و طرفداران خود وظیفهء جمع آوری آذوقه و علوفه را داد و اعلامیه هایی در سراسر شمال و اکثر مناطق کشور پخش کرد در آن خاطرنشان نمود که وی برای بیرون کردن انگلیس ها و آغاز جهاد به افغانستان آمده است. لذا باید هر فرد مسلمان و افغان باید به من همکاری نماید. این

اعلامیه های او در بین مردم تأثیر کرد. در هرات مردم از قبل به دور سردار محمد ایوب خان به مقصد جهاد و آزادی کشور جمع شده بودند؛ سردار محمد ایوب خان یك نامه به سردار عبدالرحمن خان نوشت و از او خواست تا برای بیرون کردن انگریزها از وطن باهم متحد شویم. سردار عبدالرحمن خان در جواب او نوشت که دشمنی با انگلیس ها به فایده و نفع وطن نیست. امیر شیرعلی خان پدر شما همین اشتباه را کرد و از بین رفت. باید با انگلیس ها راه آشتی را پیش بگیرید. سردار عبدالرحمن طور قصدی و عمدی این نامه را عوض راه میمنه از راه کابل به طرف هرات فرستاد و زمینه را طوری مساعد کرد که مکتوب او باید در کابل اول به دست انگلیس برسد و بعد به ایوب خان انتقال گردد.

انگلیس ها با مطالعهء این نامه به سردار عبدالرحمن خان تمایل بیشتر پیدا کردند. سردار محمد ایوب خان با مطالعهء این مکتوب در اغفال قرار گرفت. مذکور تصور کرد که سردار عبدالرحمن خان در فکر ترتیب لشکر و سپاه نیست، لذا او حرکت خود را از هرات به آهسته گی آغاز کرد تا زمانی عبدالرحمن خان حرکت نکرده بود او از جای خود نجنبید.

عبدالرحمن خان توانست ایوب خان را غافل کند تا زود تر از او به کابل نرسد. مستوفی سردار حبیب الله خان صدراعظم که در حبس و نگرانی انگلیس ها بود، وقتی دانست که انگلیس ها با سردار عبدالرحمن خان در زد و بند و سازش است، به سپه سالار غلام حیدرخان وردگی موضوع را اطلاع داد. همچنان از قضیهء سازش سردار عبدالرحمن با انگلیس ها به غازی مشهور ملا مشك عالم خان اندری و محمد جان خان وردگ نیز خبر داد. نامهء مستوفی که به ملا مشك عالم و محمد جان خان فرستاده شده بود به دست انگلیس ها در بدل بیست هزار کلدار رسید. سپه سالار به ضد سردار عبدالرحمن خان داخل اقدامات شد. در قدم اول مکتوب هایی عنوانی میران و مردم بدخشان نوشت و آنها را به عدم همکاری و نه دادن افراد و آذوقه و علوفه تشویق کرد و به آنها گفت که امیر محمد یعقوب خان واپس به کابل مراجعت می کند. آگاه باشید که سردار عبدالرحمن خان شما را فریب ندهد. مردم بدخشان در فکر گرفتاری سردار عبدالرحمن خان شدند که موفق به این کار نشدند، اما تهیه آذوقه و علوفه و جمع آوری لشکر را به تعویق انداختند.

سپه سالار غلام حیدرخان وردگی پسران امیر محمد اعظم خان هریك سردار محمد

سرور خان و سردار محمد اسحق خان و پسر سلطان محمد خان یعنی سردار عبدالقدوس خان را در آقچه سرکوب کرد. محمد سرورخان توسط طرفداران سپه سالار کشته شد. سپه سالار غلام حیدرخان وردگی از بلخ بر علیه سردار عبدالرحمن خان با هشت کندك و پنج رجمنت "غند" رساله نظامی توپخانه، ثقیل به طرف قطغن و بدخشان لشکر کشید که از حصه، آبدان میرعلم گذشته وارد چهاردره شد.

عبدالرحمن خان شبنامه ها در بین عساکر سپه سالار غلام حیدر خان پخش کرد که انگلیس ها امیر محمد یعقوب خان را طور محبوس به هندوستان برده اند و می خواهند افغانستان را مانند هندوستان قبضه کنند همچنان دین و ناموس را پایمال نمایند، پایتخت و ارگ بالاحصار را تخریب نمایند. من برای نجات وطن از روسیه آمده ام بدون غیرت و شمشیر شما مردان دلیر انگلیس ها از وطن ما خارج نمی شوند. باید مرا همکاری و همراهی نمائید. این شبنامه ها و ارتباطات باعث شد که لشکریان تعهد نمایند که فردا جنرال غلام حیدرخان را دستگیر می کنند. سپه سالار که از موضوع باخبر شد، با بعضی از یاران و یاوران خاص خود به سواری اسپ شباشب از قندز به طرف بلخ فرار کرد. در بلخ می خواست خزانه، دولتی و بعضی چیزهای قیمت بها را با خود ببرد، اما محافظان بلخ مانع آن شد. بعد مذکور به عجله از رود جیحون "آمو" عبور کرده نزد پادشاه بخارا پناهنده شد و در عاقبت از طرف روسها کشته شد.

سردار محمد اسحق خان که در بین مردم ترکمن مخفی بود، از فرار جنرال غلام حیدرخان واقف گردید. او هم با دو هزار سوار ترکمنی داخل شهر تخته پُل شده شهر و اموال دولتی را متصرف و جریانات آنجا و فرار غلام حیدرخان را به سردار عبدالرحمن خان اطلاع داد. سردار عبدالرحمن خان که با دو هزار سوار از بدخشان حرکت کرده نمود. بعد گذشتن از رستاق و نزدیك شدن به تالقان خبر فرار جنرال غلام حیدرخان را شنید و طور عاجل طرف خان آباد حرکت کرد. یك عده افسران دوره، مهاجرت خود را به قندز جهت انتظام و آوردن سپاه باقی مانده از سپه سالار وردگی به قندز فرستاد.

در اواخر برج حوت ۱۲۵۷ ش انگلس ها اطلاع حاصل کردند که سردار عبدالرحمن خان به ولایات شمال افغانستان رسیده است ازینرو یك سپاه بزرگ از مجاهدین را به نام جهاد و غرض بیرون راندن انگلیس ها و آزادی افغانستان جمع آوری کرده است در صدد تماس با سردار عبدالرحمن خان شدند. نیمه، دوم برج حمل ۱۲۵۸ ش با خواهر سردار عبدالرحمن خان به نام شاه بوبوجان در تماس شدند تا نامه، گریفن انگریز را به عبدالرحمن

خان برسانید. نامهء گریفن به این متن بود:

دوست محترم سردار عبدالرحمن خان!

بعد از تبلیغات رسمیه و ازروی صحت و سلامت جهت اطلاع تان زحمت افزا میشوم که دولت انگلیس از استماع اینکه شما به سلامتی وارد قطغن شده اید مشعوف هستند.

خوشنود خواهم شد بدانم شما از روسیه به چه قسم حرکت نموده اید و اراده و خیالات شما چیست؟ (دوست شما گریفن)

سردار عبدالرحمن خان در بین راه تالقان و خان آباد بود که این نامهء انگلیس ها را که ذریعهء همشیره اش فرستاده شده بود، دریافت کرد که سبب خوشی خاطر او گردید و به جواب آن چنین نوشت:

دوست محترم گریفن صاحب!

نمایندهء دولت عظمی برطانیا را پس از اظهار مراسم دوستانه مکشوف میدارد که مراسله شما رسید از مطالعهء آن خرسند شدم و اینکه از ورود من به علاقهء قطغن خورسندی نموده اید مسئولم داشته بودید که از مملکت روس به چه قسم حرکت نموده و چه عزم دارم.

دوست محترم من از مملکت مذکوره به رخصت و اجازت جنرال کافمن حکمران تاشکند عازم و رهسپار این دیار گشته قصد آن دارم که در امور اضطراریه و ضروریه کمر خود به معاونت ملت خود بسته با خصم مصاف داده رهنورد مدافعت شوم. اگر شما را هوای مذاکره در سر است از وسایل زنانه صرف نظر کرده توسط نماینده گان عاقل رشتهء اتحاد را قایم سازید.

این جواب در ۱۰ ثور ۱۲۵۸ ش بعد از تصویب اراکین لشکری سردار عبدالرحمن خان توسط مذکور به کابل نزد انگلیس ها فرستاده شد. در ماه ثور اعلامیه های دعوت جهاد از طرف سردار عبدالرحمن خان در اکثر نقاط افغانستان منتشر گردید.

در نیمهء برج ثور قوای جنرال استورات از قندهار به کابل رسید. انگلیس ها عجله داشتند که قبل از رسیدن زمستان از کابل خارج شوند، لهذا مکتوب دیگر عنوانی عبدالرحمن خان نوشتند و اظهار داشتند که آنها انتظار ورود سردار عبدالرحمن خان به کابل را دارند تا مذاکرات صلح آغاز گردد. سردار عبدالرحمن خان در ماه جوزا به ترتیبات سفری آغاز کرد. در ۲۴ جوزا گریفن نظر دولت انگلیس را نوشته بود و به عبدالرحمن رسید. در ۱۲ سرطان مکتوب دیگر فرستاد به عین مضمون و مطلب فوق

نوشت. عبدالرحمن خان در ۲۰ جوزا جواب او را دوباره نوشت و به کابل فرستاد و گفته بود که اینك خود را به کابل میرسانم. همزمان با این مکاتبات بین سردار عبدالرحمن خان و انگلیس بود که قشون داوطلب مجاهدین هرات که از تبعید امیر محمد یعقوب خان به هندوستان و سوقیات انگلیس به کابل در برج قوس ۱۲۵۷ شمسی آگاه شده بودند، با سپاه هرات یکجا شده علیه انگلیس ها به سرکرده گی سردار محمد ایوب خان به قیام آغاز کردند که در نتیجهء آن جنگ مشهور و تاریخی میوند به وقوع پیوست.



امیر شیرعلی خان

جنگ میوند

سردار محمد ایوب خان که سردار عبدالرحمن خان را در سازش و تماس با انگلیس ها دید و دانست که سردار عبدالرحمن خان با او اتحاد سیاسی و نظامی را رد کرد و سردار شیرعلی خان که در قندهار حکومت داشت نیز طرفدار انگلیس ها بود. در برابر سه دشمن یعنی انگلیس، عبدالرحمن خان و سردار شیرعلی خان قندهاری خود را احساس کرد. به سپه سالار فقیر احمد خان وظیفه داد تا سپاه و مجاهدین هرات را امروز به فردا وعده داده برود تا اینکه قضایای کابل کمی روشن شود. قشون هرات که امتناع جنرال فقیر محمد خان از رفتن به جهاد را دید، قیام کرده او را کشتند. نایب سالار حفیظ الله خان لوگری رهبری سپاه را در دست گرفت و اعلان جهاد کرد. سردار محمد ایوب خان مکتوبی به جنرال فیض محمد خان قوماندان سپاه میمنه فرستاد و او را برای حفظ نظم هرات خواست و خود در نیمهء ثور ۱۲۵۸ ش بیرق جهاد به دست گرفت و با دوازده هزار نفر سواره و پیادهء منظم و ۳۲ توپ از شهر هرات بیرون شدند. چون اردوی شان به یك منزلی شهر رفتند قشون جنرال فیض محمد خان به هرات رسید، سپاه هرات از راه برگشته به طرف هرات آمدند و به فکر اینکه جنرال فیض محمد خان مانع جهاد آنها خواهد شد، جنرال فیض محمد خان و عساکر او را سرکوب کردند. ایشان به عسکرگاه سردار محمد ایوب خان دوباره برگشتند و جنرال فیض محمد خان مانند جنرال غلام حیدرخان وردگی سپه سالار بلخ از میدان جنگ فرار و برای همیشه ناپدید و نامعلوم شد. امکان این هم وجود دارد که شاید سردار محمد ایوب خان خودش به این تاکتیك و مانور دست زده باشد و تشویش وجود قوای فیض محمد خان را در پهلوی هرات که مرکز اصلی او بود از بین برده باشد و فکر کرده باشد که وقتی او به طرف قندهار برود جنرال فیض محمد خان به تحریك سردار عبدالرحمن خان نشود که بالای هرات بیاید والله اعلم بالصواب.

به هر صورتی که باشد سردار محمد ایوب خان با سپاه هرات از راه فراه و گرشك به طرف قندهار حرکت کرد. در طول راه از طرف مردم آذوقه و سواره و پیاده داوطلب کمك شد. به تاریخ ۳۰ سرطان نزدیك دشت میوند رسیدند. در دشت بی آب و خشك قرارگاه گرفتند چرا که جنرال بروز با قشون دوازده هزار نفری خود همراه با سه کندك عساکر متعلقهء سردار شیرعلی خان قندهاری از قبل در کناره های دریا را موضع گرفته بودند و توپ های ثقیلهء خود را جابجا کرده بودند. کندك های شیرعلی خان قندهاری که دید یکطرف مجاهدین و طرف دیگر انگلیس های تجاوزگر قرار دارد همکاری و همراهی با انگلیس های متجاوز را ترك گفته و به صف اردوی مجاهدین پیوستند. چون در دشت خشك و سوزان میوند آب وجود نداشت و در آنجا یك کاریز خشك سابقه و مخروبه وجود داشت. سردار محمد ایوب خان به تعداد شش هزار نفر از مردم داوطلب و سپاه هرات را برای احداث مجدد و پاك کردن کاریز مخروبه هدایت داد که آب جاری شد و احتیاج مجاهدین و اسپ ها و دیگر حیوانات بارکش شان مرفوع شد.

مدت شش روز هر دو لشکر متخاصم در برابر هم قرار داشته از دور یکی دیگر خود را ترصد می کردند. در طی همین شش روز غلام حیدرخان افسر افشاری و عبدالکریم خان افسر کوهستانی به حملات متفرق و گوریلاتی به دشمن ضربه وارد می کردند. به روز هفتم اردوی مجاهدین به حملهء عمومی خود آغاز کردند. توپخانهء دشمن خیلی زیاد قوی بود و افراد مجاهدین مانند برگ درختان روی زمین می افتیدند که از شفق صبح تا چاشت پنجصد نفر مجاهد شهید و نزدیك به ۹۰۰ نفر دیگر زخمی در میدان جنگ افتیدند. افسران دلیر چون غندمشر عبدالغفور خان هراتی، قوماندان محمد حیدرخان قندهاری، محمد زمان خان بارکزائی، بچهء قادرخان و غیره به شهادت رسیدند. نایب سالار حفیظ الله خان لوگری که وظیفهء قوماندانی میدان محاربه و ادارهء سوقیات خط اول محاربه را به عهده داشت، امر حالت پروت (افتیده) و تعبیهء جابجائی را صاد کرد. درین وقت چهار هزار سوار منظم و غیرمنظم هراتی که به دور سردار محمد ایوب خان از محل فرماندهی و آمریت جنگ محافظت می کردند در سه ستون و به سه استقامت در دشت اسپ های خود را به تیزی تاختند که از نظرها غایب شدند. انگلیس ها درین وقت به حملات خود به صف مقابل تشدید بخشیدند که مجاهدین خط مقابل دشمن با متانت و دلیری به مقاومت ادامه دادند. با گذشت یك ساعت ستون های سه گانه سوارهء مجاهدین خودها را در عقب جبههء دشمن رسانیدند. درین وقت حملهء متقابل مجاهدین

از جبهه‌ء مقابل و جبهه‌ء عقبی دشمن شروع شد. جنگ شدت بی سابقه کسب نمود. دشمن که خود را در محاصره و مرگ حتمی دید تا پای جان از خود دفاع نمودند. این جنگ در هنگام عصر روز به جنگ تن به تن تبدیل شد که در نتیجه دشمن همه نابود شدند و فقط ششصد نفر انگلیس تا نزدیك یك باغچه خود را رسانیدند و میخواستند از آنجا نیز فرار کنند که مجاهدین آنها را تعقیب نموده تا آخرین نفر آنها را از بین بردند.

سردار شیر علی خان فقط با بیست و پنج نفر انگلیسی به لباس افغانی از طریق بیراهه توانست خود را به قندهار برساند. درین جنگ مشهور که امپراطوری برطانیه را به لرزه درآورد؛ زنان افغان به تعداد زیاد به حیث پرستار، سقاء و آذوقه رسان و حتی شمشیرزن اشتراك کردند. داستان معروف دختر افغان به نام ملالی در همین جنگ بود که زبانزد سراسر مردم جهان شد. موصوفه حینی که علمبردار و بیرق دار صف اول جنگ به شهادت رسید، بیرق جهاد را بلند نمود و این دو بیتی پشتو از زبان او برای تحریك احساسات مجاهدین گفته شد:

خال به دیار د وینو کیږدم
چه شینکی باغ کی گل گلاب و شرموینه
که په میوند کی شهید نشوی
خدای ږو لالیه بی ننگی ته دی ساتینه

یعقوب علی خافی مورخ معاصر این جنگ از زبان سردار احمد علی خان نواسه‌ء سردار کهندل خان که خود در میدان جنگ میوند شرکت کره بود نقل قول می کند: درین جنگ از جمع دوازده هزار عسکر و افسر انگلیسی فقط بیست و پنج نفر زنده مانده بودند که فرار کردند و دیگران همه کشته شدند. این جنگ تاریخی مصادف به روزی بود که یك روز قبل آن سردار عبدالرحمن خان در چهاریکار از طرف سرکرده گان قومی موجود در آنجا و یکصد هزار نفر عسکر مسلح به پادشاهی افغانستان انتخاب شده بود. سردار فاتح میوند محمد ایوب خان غازی که اینك بعد از این جنگ مشهور به حیث یکی از غازیان نامدار خاطره‌ء قهرمانی خود و همراهان مجاهدش را برای ابد و جاویدان به خط زرین ثبت اوراق طلائی تاریخ کشور ما و جهان نموده بود به فاتح میوند و غازی ایوب خان شهرت یافت. او مدت ده روز به تدفین شهداء و زیر خاك کردن اموات دشمن مصروف شد.

درحالی که جنرال پرایمروز در قندهار مصروف جمع آوری آذوقه بود و قشون خود را

برای یك دفاع طولی آماده می نمود، درین وقت سردار فاتح میوند و غازی نامدار رسیده و جنگ حصار در گرفت. از اثر آتش توپ دشمن بسیار مجاهدین به شمول قوماندان فرخ و شاه آغاسی محمد یوسف خان به شهادت رسیدند. با آنهم پیروزی و فتح شهر قندهار قریب الوقوع بود که جنرال ستورات به جنرال رابرت امر کرد که به قندهار رفته و یك فرقه عسکر محصور انگلیسی قندهار را از محاصره خلاص کند. مرکز فرماندهی انگلیس از کابل به انگلیس های قندهار خبر دادند که اگر تا یك ماه خود را محافظه کرده بتوانند، بعد از یك ماه قوای اعزامی آنها به کمك شان میرسد. جنرال پرایمروز قوماندان قندهار مادرکلان سردار شیرعلی خان قندهاری را که مادر خوانده بود از شهر به عسکرگاه محمد ایوب خان فرستاد و شفاعت کرد تا چهل روز مهلت دهد که قوای انگلیسی ترتیبات سفری خود را گرفته به طرف هندوستان حرکت می نمایند و شهر را بدون جنگ به سردار فاتح میوند تسلیم می نمایند. سردار نظر به عنعنات افغانی شفاعت این زن را که از اقرباء و سیال و قوم او بود پذیرفت. سردار محمد ایوب خان فاتح میوند خبر نبود که جنرال رابرت به تاریخ ۱۸ برج اسد از کابل به استقامت قندهار به حرکت خود آغاز کرده بود. چون فرمان راه داری امیرعبدالرحمن خان را با خود همراه داشتند این مرتبه برخلاف سوقیات قبلی انگلیس ها بدون مزاحمت به عجله راه می پیمودند. جنرال رابرت به قندهار نزدیك شد و شباشب داخل شهر شد. انگلیس ها درین سوقیات از کابل تا قندهار برعلاوهء فرمان امیر عبدالرحمن خان نمایندهء امیر یعنی سردار محمد عزیز خان ولد سردار شمس الدین خان را با خود همراه داشتند.

انگلیس ها به تاریخ ۸ سنبله بالای مجاهدین سردار محمد ایوب خان غازی حملهء شدید و ناگهانی نمودند که به اثر آن سردار محمد ایوب خان وادار به مراجعت به هرات شد. سردار شیرعلی خان حاکم قندهار که به طرفداری انگلیس ها بسیار اخلاص نشان داد و عرق افشانی و خون ریزی نمود، شرمسار و شرمنده به هندوستان پناهنده شد چرا که انگلیس ها حکومت قندهار را از او گرفته برای سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان نمایندهء امیرعبدالرحمن خان تسلیم کردند. جنگ میوند سبب شد که نقشهء تجزیهء افغانستان و مجزا ساختن قندهار برهم خورد.

حرکت کردن سردار عبدالرحمن خان به طرف کابل

سردار عبدالرحمن خان که مکاتبات انگلیسی را دریافت کرد، آماده گی سفر به

طرف کابل را گرفت. مایحتاج سفر خود را به دوش مردم و میران قطغن گذاشت که الی غوربند مردم قطغن آذوقه و علوفهء لشکر او را منزل به منزل می رسانیدند. سردار به بامیان رسید بعد از سه روز توقف و ملاقات با میران هزاره روز چهارم وارد شنبل گردید. بعد از دو روز توقف از کوتل شیبر عبور نموده قریهء قاضی بیضاء را عسکرگاه قرارداد میران و سران هزاره سرخ پارسا و شیخ علی را ملاقات نمود. مردم و ملك های غوربند را موظف نمود که آذوقه و علوفه لشکر را تهیه کنند. سران و خوانین منطقهء کوهستان در غوربند نزد سردار رسید و با او همرکاب شدند. سردار عبدالرحمن خان به تاریخ نهم شعبان سنه ۱۲۹۷ هـ ق وارد تتمدره شدند. حینی که به چهاریکار رسید و آنجا قرارگاه گرفت طی یك مراسم سران لشکری و خوانین ملکی او را به پادشاهی افغانستان انتخاب کردند. ممکن از غوربند به کوهستان و پنجشیر نیز رفته باشد چرا که میگوید تا وقتی که از پنجشیر وارد چهاریکار شدم به تعداد سه لك نفر فوج با من به جهت غزا و جهاد همراه شدند.

انگلیس ها نمایندگان خود را با نامه هائی از جنرال استورات و گریفن به نام خوش آمدید نزد او فرستادند که نماینده های جنرال راس و ریجوی بودند که با خود از کابل فوج پیاده را نیز تا نزدیك قرارگاه سردار عبدالرحمن برده بودند.

در حقیقت تدابیر امنیتی و جلوگیری از ورود سردار عبدالرحمن خان را طور خودسرانه طرف کابل را مدنظر گ۹رفته بودند که جهت معاینه و مطالعهء قوت و وضعیت عسکری سردار عبدالرحمن خان مؤظف گردیده بودند. هیأت انگلیسی درحالی نزد سردار رسیدند که قوت های عسکری سردار در دشت خواجه سیاران مشغول انجام قواعد عسکری و مشق و تمرین سپاه بودند و مردم گروه گروه از هر طرف با دهل و سُرنا می آمدمد. مشاهدهء این ازدحام و کثرت قوا بالای انگریزها زیاد تاثیر کرد به خصوص اینکه مردم اموال شخصی و حیوانات باربری و گاو و گوسفند را برای ضرورت لشکریان عبدالرحمان خان طور تحفه و مهمانی یا طور مساعدت با جهاد می آوردند. درین وقت انگلیس ها با سردار داخل مذاکره شدند. هیأت انگلیسی بعد از خوش آمدید گفتن از مقصد و هدف آمدن سردار عبدالرحمن خان جویا شدند. عبدالرحمن خان به ایشان چنین گفت: انگلیس ها خانه و مملکت ما را اشغال کرده است. خلاف معاهداتی که امیر کبیر دوست محمد خان داشتند عمل کرده اند. درین مورد من نمیدانم که کاکای من امیر شیرعلی خان ملامت بود یا دولت برطانیه که دوستی را به دشمنی مبدل ساخته اند.

اکنون آمده ام اگر دولت برطانیه به رضا و رغبت وطن ما را رها می کند خوب در غیر آن به خاطر اخراج انگلیس ها از مملکت خود به اندازهء قدرت و توان که دارم دست و پا خواهم زد، لیکن خیر طرفین درین خواهد بود که مخاصمات را ترك گفــته از راه مذاکره مشکل موجود را حل و فصل نموده و در فضای دوستانه زنده گی نمائیم.

انگلیس ها پیشنهادات مذاکره و مکالمه را پذیرفتند. سردار عبدالرحمن خان از انگلیس ها خواست سردار محمد یوسف خان کاکای او را که در کابل از طرف انگلیس ها محکوم به خانه نشینی یا نظربند بود به نزد او در شمالی بفرستند تا در موجودیت او مذاکره صورت گیرد. هیأت انگلیسی از نزد سردار مرخص شده به کابل برگشتند و سردار محمد یوسف خان را روز سوم فرستادند.

با آمدن مذکور عبدالرحمن خان مدت سه ساعت با او در یك خیمه تنها دو به دو صحبت کردند. در ظاهر و آشکارا موضوع مذاکره معلوم نشد، اما معلوم است که موضوعات مانند پیشنهادات دوطرف، قرارها و توافقات جانبین، اجنداء مذاکرات با انگلیس ها به صورت تفصیلی به واسطهء همین سردار محمد یوسف خان شکل نهائی به خود گرفته است تا روزیکه جلسهء دو طرف دایر می شود صرف ترتیبات و مراسم رسمی تعهدات به امضای جانبین برسد. به هر صورت که بوده باشد طبق درخواست کتبی انگلیسی ها سردار عبدالرحمن خان کاکای خود محمد یوسف خان را همراه با جنرال کتال خان لوگری قاضی عبدالرحمن خان، سید امیرالدین خان و نایب احمد خان از چهاریکار به شیرپور فرستاد تا در مجلس نظامی با انگلیس ها در ۲ برج اسد ۱۲۵۸ شمسی اشتراك نمایند. سردار محمد یوسف خان در صدر مجلس قرار گرفت همچنان ولی محمد خان لاتی در یك گوشهء مجلس نشسته بود. درین جلسه افسران بزرگ نظامی و مسئولین بلند پایهء سیاسی اشتراك نموده بودند.

جنرال ستورات و جنرال رابرت هر کدام به زبان انگلیسی بیانیه هائی ایراد کردند که توسط گریفن به دری و پشتو ترجمه شد. در همین جلسه نمایندهء انگلیس سلطنت سردار عبدالرحمن خان را از جانب دولت برطانیه تبریك گفت و صحبت از دوستی بین افغان و انگلیس درمیان آوردند. سردار محمد یوسف خان در جواب به صورت اختصار گفت که ملت افغانستان از قبل امیر عبدالرحمن خان را به پادشاهی کشور انتخاب کرده اند همچنان اضافه نمود که منت و احسان دیگران بر او نیست. از اینکه دولت انگلیس این سلطنت را به رسمیت شناخته است تشکر می کنیم. انگلیس ها بعد از این مجلس رجعت

خود را به هندوستان اعلان داشتند.

سردار محمد یوسف خان و هیأت همراه که یکصد سوار ترکمنی با خود همراه داشتند اسباب و لوازمی مانند خیمه، فرش، میز و چوکی، ظروف و غیره اشیای طرف ضرورت را از کابل به قریهء ذمه که محل مذاکره تعیین شده بود آوردند.

امیر عبدالرحمن خان قرارگاه خود را از دشت خواجه سیاران به دشت قره باغ انتقال داد. فردای آن ۱۰ برج اسد امیر که با موزیك نظامی بدرقه می شد طرف محل جلسه در حرکت شد که از طرف سر ای گریفن و دیگر اعضای هیأت انگلیسی مورد استقبال قرار گرفت. گریفن با یك قشون محافظ به غرض مذاکره با امیر آمده بود. امیر به مسافهء یك میل دورتر از محل جلسه به عساکر و قوای مربوطهء خود امر توقف داد. نایب سالار غلام حیدرخان چرخی لوگری و جنرال غوث الدین خان لوگری را به ادارهء فوج مربوطهء خود که تعداد آن به یك صد هزار نفر میرسید توظیف نمود و خود امیر با تعداد چند نفر از خاصان و یاوران خود به سواری اسپ به موضع معینهء جلسه رفتند که از طرف قطعات فوج برطانوی با رسم سلامی عسکری و فیر بیست و یك فیر توپ استقبال شدند.

هیأت بزرگان انگلیسی به مجرد دیدن و رسیدن سردار عبدالرحمن خان او را به نام امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان خوش آمدید گفتند. بعد از برآمدن لفظ و کلمهء پادشاه از دهن رئیس هیأت انگلیس افواج برطانوی یکصد و یك فیر توپ اجرا کردند. افسر بزرگ انگلیسی در پایان جلسهء ۱۰ الی ۱۲ اسد به پا ایستاد و خطاب به مجلس گفت جای خوشی برای ماست که یك شخصیت مدبر و نواسهء امیر کبیر دوست محمد خان زمام مملکت را به عهده گرفتند و دوستی جد خود امیر کبیر را با دولت برطانیه کبیر تجدید و توسعه بخشیدند و از امیر عبدالرحمن خان خواستند تا شخص امیر در نزدیك شیرپور موضع شهرآراء که محل ملاقات ثانوی از طرف انگلیس ها تعیین گردیده بود حضور به هم رسانند.

انگلیس ها که در جنگ هایی کابل و راه های جلال آباد، راه غزنی و قندهار و به خصوص در جنگ میوند شکست سخت خورده بودند و از آمدن اردوی بزرگ مجاهدین به معیت امیر عبدالرحمن خان سخت به تشویش بودند و راه فرار را با مصئونیت و سلامت جستجو می کردند توانستند با مذاکرات سیاسی مطلب خود را موفقانه به دست آورند و به عوض اینکه امیر عبدالرحمن خان بالای اردوی شکست خورده و محاصره شدهء انگلیس شرایط خود را تحمیل می کرد، شرایط تعیین شده از طرف انگلیس ها را

پذیرفتند که همان رعایت معاهدات دورهء امیر دوست محمد خان و گندمك بود که اصول عمدهء آن عدم ارتباط با دولت خارجی و پذیرفتن نمایندهء های انگلیس در افغانستان و گذاشتن ولایات شرقی چون کشمیر، ملتان، پشاور، دیره جات و مکران بلوچستان به انگلیس ها می باشد. البته امیر عبدالرحمن خان به خاطری به این سازش ها تن داد تا سردار محمد ایوب خان از راه نظامی یا مفاهمه با انگلیس ها به قدرت و سلطنت نرسد. درین رقابت و مقابله سردار عبدالرحمن خان از راه تسلیم به شرایط دشمن برندهء سلطنت شد.

امیر عبدالرحمن خان فردای آن ۲۷ اسد در جلسهء شهر آراء اشتراك کرد. اسناد تخلیهء افغانستان و تسلیمی ۳۰ ضرب توپ های ثقیل و مبلغ یك ملیون و ۹۰۰ هزار روپیه خزانه از طرف جنرال ستورات و جنرال رابرت به امیر تقدیم شد. بعدها به یادگار تخلیه افغانستان از قوای انگلیس برج تاریخی شهر آراء از طرف امیر عبدالرحمن خان در محل جلسه آباد شد و موافقه شد که بیست و چهار لك روپیهء کابلی از درك مالیاتی که جمع آوری نموده بودند از هند به پشاور فرستاده می شود.

فردای آن تاریخ ۲۸ برج اسد لشکر انگلیس به قوماندانی جنرال رابرت به طرف قندهار در ظاهر به مقصد هند در حرکت شدند، ولی در حقیقت به خاطر نجات انگلیس های محاصره شده در قندهار که مساعدت از کابل خواسته بودند و به جهت سرکوبی مجاهدین و قوای سردار محمد ایوب خان غازی به راهنمائی و راه بلدی سردار محمد عزیز خان بن سردار شمس الدین خان در حرکت شدند.

یك لشکر برطانوی به استقامت جلال آباد رهسپار هندوستان شدند و سردار محمد یوسف خان تا منطقهء بت خاك ایشان را همراهی کرد. امیر عبدالرحمن خان به تمام مردم عرض راه فرامین صادر کرد که راه های عبور قشون انگلیس را باز گذارند تا به این ترتیب جنگ دوم افغان و انگلیس بعد از یك سال و نه ماه طور رسمی به پایان رسید.

پادشاهی امیر عبدالرحمن خان
۱۲۵۸-۱۲۷۹ هـ.ش

امیر عبدالرحمن خان بعد از اینکه به سلطنت رسید دو نقشه را روی دست گرفت: یکی تشکیل دولت پُرقدرت مرکزی و دیگری اصلاحات امور اداری، اجتماعی، نظامی و انتظامی که در بارهء هردو مورد آن با جدیت و قاطعیت کار کرد. او تشکیلات اداری دستگاه سلطنت زمان امیر شیرعلی خان را قبول نکرد، بلکه تمام دوایر دولتی به صورت علیحده علیحده تشکیل داد و مستقیم زیر نظر خود شاه قرار داد. چرا که امیر عبدالرحمن خان غیر از خود بالای دیگری اعتماد نداشت. او در عین وقت صدراعظم، وزیر حربیه، وزیر داخله، وزیر خارجه و مسئول تمام وزارت خانه هایی دیگر بود. دفاتر عمده عبارت بودند از دوایر مالی، استیفتا، دفتر بزرگ نظام، دفاتر سنجش (محاسبه) و سنجش سنجش (کنترول محاسبات)، دفاتر و ادارات مال شماری، راهداری (پاسپورت)، کوتوالی (امنیه و پولیس)، دفتر تحصیلی (مالیات)، دفتر حیاتی (مصدق حیات معاش خواران)، سکوك (چاپ باکنوت ها) و غیره کلانترین ادارات تشکیلات دربار بود که شامل دفتر دارلانشاء، امور قلعه (ارگ)، ایشك آقاسی گری و غیره در رأس تمام دستگاه دولت قرار داشتند.

در سال ۱۲۷۰ هـ.ش نشان محراب و منبر در مکتوب های رسمی دولتی نقش گردید. چون امیر عبدالرحمن خان خود یك افسر مجرب عسکری بود در تشکیل اردو دولت مساعی زیاد به خرچ داد. طوری که یك اردوی منظم نود و شش هزار و چهارصد نفری (۹٦٤۰۰) را در داخل هشتاد کندك هفتصد نفری پیاده، چهل کندك چهارصد نفری سواره، چهار کندك یك هزار نفری گارد شاهی، سه کندك سواره هشتصد نفری، یکصد بطریه توپ خانه که هر بطریه شش توپ و یکصد نفر توپچی و عمله داشت

تشکیل شد. بعدها یك رساله از پسران بائی ها، خوانین و بزرگان قومی تشکیل شد که به نام رساله بای بچه ها گفته می شد. افراد رساله بای بچه ها هر کدام سی روپیه معاش ماهانه داشتند. هر فرد پیاده، اردو هشت روپیه و هر فرد سواره فی نفر ماهانه ۲۰ روپیه نقد و غله و علوفه که به قیمت ارزان از دولت می گرفتند. افراد اردو به ترتیب هشت نفری از هر هشت نفر نفوس جوان کشور که سلاح را حمل میتوانست از سن ۱٤ تا ۵۰ ساله طور دایمی گرفته می شد. در ایام رخصتی عسکر یك نفر عوضی او داخل قشله می شد. عسکری که از جنگ می گریخت جزای شدید حتی مرگ داده می شد. عسکری که در جنگ کشته می شد برای والدین او تا زمان مرگ و برای اولاد او تا زمان بلوغ معاش مستمر داده می شد. برعلاوه، این، اردوی منظم به تعداد شصت هزار نفر دیگر تفنگ دار که مناصفه، آن به حیث خاصه دار در ادارات و سرحدات وظایف پولیس و ژاندارم را اجرا می کردند و نصف دیگر آن به نام خوانین سواران تحت قیادت خان هایی طرفدار دولت قرار داشتند که در موقع ضرورت به وظایف ملکی و عسکری سوق می گردیدند. معاش بیرق یك صد نفره، خاصه دار کمتر از اردوی منظم و از قطعات خوانین کمتر از خاصه دارها بود. تنها یك مقدار پول سالانه به خود خان در برابر یك تعداد معین سواران او پرداخته می شد. مصرف اردوی امیر عبدالرحمن خان بدون خرید سلاح و جبه خانه مبلغ شانزده ملیون روپیه می شد.

در سال ۱۲٦۵ هـ.ش امیر عبدالرحمن خان امر کرد که هر بیست فامیل به مصرف و معاش خود یك نفر عسکر برای یك سال به خدمت نظام بدهند و هر سال نفر باید عوض شود. مصرف خانه، این عسکر و مصرف خود عسکر به عهده، همین بیست خانوار باشد. دولت تنها آرد خوراکه، خود عسکر را می داد (غله گی). همچنان امیر عبدالرحمن خان در مناطق قلعه، نو بادغیس امر کرد که هر صد خانوار برای خود یك خان انتخاب نمایند و هر ده خانه وار یك نفر عسکر سواره برای خان بدهند تا این خان ده سوار در جمع خود حاضر به خدمت داشته باشند.

امیر برای اردوی خود گدام ها و سیلوی غله و کمند از قاطران و اسپ ها نگهداری می نمود. او کوشش می کرد تا سلاح و جبهه خانه و تجهیزات جنگی برای یك ملیون نفر عسکر را آماده داشته باشد. برای این مقصد سالانه معاش یك ماهه، تمام مامورین دولتی را برای خرید سلاح می گشتاند. در سال ۱۲٦٤ هـ.ش فابریکه، حربی که به قوه، بخار کار می کرد وارد شد که به نام ماشیخانه گفته می شد. درین فابریکه چهار هزار

کارگر کار می کرد که سالانه ۱۰٤ توپ و ۵۲۰۰ تفنگ و لوازمات دیگر نظامی ساخته می شد.

مالیات زمین های للمی را از ده یك به پنج یك بلند برد. مالیات اشتر از یك روپیه و بیست پیسه به ۲ روپیه بلند برده شد. کوچی ها از ٤۰ گوسفند و بز ٤ روپیه و از هر شتر یك روپیه و از هر ٤ ماده گاه یك روپیه و از هر شش خر یك روپیه می دادند. خلاصه اینکه برای جمع آوری پول به نام مالیه، زکات، عشر، سرخانه، جل و جوال و غیره کار گرفته می شد. مالیات بر عایدات چهل یکه بود. یکنوع مالیه به نام کوشی از اجناس وارداتی و صادراتی در سرحدات اخذ می گردید. اجناس و اموالی که کوچی ها در بازگشت خود از هندوستان می آوردند از صد روپیه سه روپیه اخذ می گردید. برای تعیین مالیات اراضی مساحت آنرا به قید جریب معلوم کرد. به نام شاخ شماری تمام حیوانات را حساب می نمودند.

در سال ۱۲٦٤ هـ.ش ۱۳٦۳ خانوار، مالداران بی زمین را طور اجباری در بادغیس ده نشین کرده مصارف راه و تهیهء گاو قلبه ئی و تخم بذری و پول تقاوی به عهدهء شان سپرده شد که بعد از چهار سال مالیه می دادند. در زمان او نهرهای غوری و اجمیل در قطغن حُفر شد. تخم پنبه از امریکا و زردچوبه و زنجبیل از هندوستان، نیشکر از لاهور، ناك از سمرقند، بقولان و اشجار و گل از اروپا و افریقا، اسپ از سیلون و ایران و خر از بخارا وارد شد. بعضی میوه دانه و نهال ها را از ذاخل ولایات بین یکدیگر تبادله نمودند به طور مثال شیرتوت را از بدخشان به دیگر جاها انتقال میدادند. در زمان امیر عبدالرحمن خان اگر یك مامور به دولت اطمینان می داد که عایدات را زیاد و مصاف را کم می کند و یا رئیس ادارهء دفتر خود را متهم به خورد و برد می کرد میتوانست جای رئیس را بگیرد. یك نمونه یی از ین کار این است که جای میرزا جلال الدین خان سردفتر غزنی را کاتب زیردست او میرزا عبدالاحمد خان که بعدها مامور بلند رتبهء دولت شد گرفت و خود مرزا جلال الدین معزول و محبوس گردید.

امیر تمام عواید و مالیات و پول را که از انگلیس می گرفت به مصرف می رسانید. بزرگترین مصارف در بخش عسکری و نظامی بود. در وقت فوت امیر در خزانهء دولتی صرف مبلغ شصت ملیون روپیه و یك مقدار طلا بود. معاش هر شهزاده ماهانه ۲۰۰ روپیه نقد، دو دست دریشی ماهوت و مخمل ساده چرمه دوزی، یك جوره بوت، دو جوره جراب با یك کلاه قره قلی، یك دستمال ابریشمی، یك جوره پیراهن و تنبال سان سفید و

برای غلام بچه گان معاش ماهانه هر نفر ۶۰ روپیه و از هر کنیز پنج روپیه، لباس سالانهء هر کدام شان چهار جوره داده می شد.

امنیت به حدی خوب بود که اگر مال تجار به سرقت برده می شد طور حتمی پیدا می شد و به مالك تحویل داده می شد. در آن وقت یك روز مقداری پول در یك دستمال در بازار شوربازار افتیده بود هیچ کس جرئت گرفتن و برداشتن آنرا نداشت تا اینکه یك نفر کوتوال آمد و آنرا برداشت و در چوك شهر آویخت که در نتیجه مالك آن با گفتن نشانی و مقدار پول آنرا تسلیم شد. دزد و قطاع الطریق اگر پیدا می شد به دار زده می شد.

در بخش تجارتی امیر در مشهد، پشاور و کراچی نماینده های تجارتی تعیین کرد. برای تجار از پنج تا پنجاه هزار روپیه قرضه بدون سود در بدل ضمانت داده می شد. صادرات قره قل، میوهء خشك، معدنیات و غیره بود. از جگدلك در سال ۱۲۷۳ هـ.ش ده سیر کابل یاقوت و در همین سال از معادن بدخشان مقدار ۵۵۰ مثقال لعل، شش خروار لاجورد و هشت خروار سرب به دست آمد. درین وقت یك روپیه کلدار هندی به یکنیم روپیهء کابلی مبادله می شد.

صنایع دستی مانند برك، کرك، قناویز، الچه، قالین، گلیم، پوستین و تولیدات فابریکهء ماشین خانه و تولیدات فابریکه های چرم گری، نجاری، گلکاری، زرگری و آهنگری طور چشم گیری انکشاف نمود. عمارات ذیل در آن زمان ساخته شد: ارگ کابل، گلستان سرای و بوستان سرای که به جای آن اکنون پارك زرنگار ساخته شده، مهمانخانه که جای آن را اکنون دفتر ولایت کابل گرفته است، برج گنبد کوتوالی که جای آنرا میدان خیبر رستورانت گرفت. عمارت حرمسرای، باغ بابر، عمارت باغ چرمگری، عمارت سرای علیا، مسجد عیدگاه، مسجدشاهی، مسجد پل خشتی، سلام خانه، سلام خانهء خاص که بعد حریق و به عمارت سینمای کابل تبدیل شد، عمارت باغ بالا، مقبرهء امیر در پارك زرنگار کنونی، سلام خانهء پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیمی چهلستون، عمارت زرنگار در شهر هرات، عمارت جهان آراء در خُلم (تاشقرغان)، قصر شاهی جلال آباد، عمارت منزل باغ قندهار و یك عده پل ها و قشله ها در کابل، خوست، دهدادی و هرات ساخته شد. برخلاف امیر عبدالرحمن خان یك مکتب هم نساخت و هم یك جریده نشر نکرد. وی یك مطبعهء لیتوگرافی وارد کرد که چند رسالهء خورد در بارهء اطاعت اوالامر و پرداخت مالیات به وقت معین آن و چند قانون اداری و دفترداری در آن چاپ کرد. امیر در مسجد شاهی بازار چوب فروشی یك مدرسهء کوچك تدریس علوم فقه را دایر کرد که ملا غلام

محمد ننگرهاری و ملا ابوبکر قندهاری در آن تدریس می کردند که بعدها معزول شدند و عوض شان ملا احمد جان توخی و ملا گل احمد احمدزائی تعیین شدند.

امیر شخص سنگدل بود. در ایام نوجوانی روزی به خاطر معلوم کردن گلوله تفنگ که چگونه آدم را می کشد غلام بچهء خود را دورتر ایستاده کرد و به تفنگ زد. آن جوان جابجا کشته شد، ولی خود سردار فقط خنده کرد. پدرش محمد افضل خان که خبر شد او را در زندان کارگاه توپخانه مدت یك سال حبس کرد. او درین مدت لباس تازه نپوشید، ناخن و موی سر نگرفت تا رها شده مدت یازده سال سلطنت او با جنگ و مخالفت هایی سیاسی سپری شد. بعد همه را سرکوب نمود و مدت باقی مانده را به آرامی نسبی حکومت کرد. شورش بر علیه او در اکثر نقاط برپا می شد که به سختی سرکوب می شد. یك قسمت این مخالفت ها و شورش ها جنبهء سیاسی داشت که عبارت از مخالفت رهبران جهادی علیه سازش امیر با انگلیس ها بود. امیر در صدد ازبین بردن همهء رهبران جهادی برآمد. مانند جنرال محمد جان خان وردك، محمد افضل خان وردك، میربچه خان کوهدامنی، میردرویش خان بابه قشقاری، برزوخان، غلام محمد خان و جلندرخان تتمدره ای، محمد عظیم خان، عبدالسبحان خان، فتح محمد خان بایانی، عبدالغیاث خان جلالزئی، ملا مشك عالم خان اندری غازی مشهور، عبدالکریم خان اندری، حسین علی خان سپه سالار، نایب سالار داودشاه خان، بریگد عبدالرحیم خان، دلاورخان میمنه گي، محمد اکبرخان لعل پوری، پیردوست خان احمدزائي، محمد افضل خان، محمد موسی خان صافی، محمد شاه خان غلجائی، عصمت الله خان، ارسلاح خان و بهرام خان جبارخیل، ملا امیر محمد کوهستانی و ایوب خان غازی.

قیام مردم هوتك، ترك، اندر، میمنه، هرات، غزنی همه قیام های سیاسی بود، درحالیکه قیام های مردم ترکمن، سرخ پارسا، راغ و شهر بزرگ، مردم جمشیدی و فیروزکوهی، مرغاب جاجی، جدران، پنجشیر، نجراب، بلوچ های فراه، نورزائی ها و اچکزائی های قندهار، کوچی های سلیمان خیل و غلجائی ها همه و همه از بابت فشار ازدیاد مالیات و کار و بیگار و شدت حکمروائی حاکمان و تعقیب و شدت جواسیس به میان آمده بود. استفاده از اتهامات سیاسی و جنائی از طرف جواسیس علیه دشمنان و حریفان شخصی شان باعث سرکوبی و ازبین رفتن بسیار مردم بیگناه شد. به طور مثال فلان شخص در قتل حصه دارد. فلان نفر باقی داری دارد. آن شخص دیگر با دشمنان و حریفان سیاسی امیر مانند خاندان امیر شیرعلی خان ارتباط دارد. بسیاری مردم را به

هلاکت مواجه کرد.

روایت است که یك نفر به نام سید محمد مشهور به سدو کروخیل از طرف انگریزها در پکتیا فعالیت داشت که بعد از مغلوب شدن فرار کرد. با استفاده از نام سدو کروخیل یك نفر جاسوس حکومت به نام ملا گل احمد بیدك خیل در پکتیا یك دانه مُهر به نام سدوکروخیل طور جعلی ساخت و هر کی مخالف ملا احمد می بود به نام آن شخص از طرف سیدو مکتوب می نوشت که بعد مکتوب را به امیر عبدالرحمن خان میرسانیدند که به این طریق تعداد زیادی از مردم از بین رفت. بالاخره خود جاسوس متقلب محکوم به اعدام شد.

مثال دیگر این محکومیت های غیرحقیقی و کور که از طرف جاسوسان دولتی علیه مخالفان شخصی شان به کار گرفته می شد در مورد حضرت میان فضل حلیم مجددی لوگری قبله گاه اینجانب نگارندهء کتاب هذا (عبدالحق مجددی) که از اشخاص سرشناس و با نفوذ منطقهء لوگر بودند نیز به کار گرفته شد. قضیه از این قرار بود که مامورین دسیسه کار حکومتی به حضرت فضل حلیم صاحب مذکور یك شخص را که نسبت کدام جرم و اتهام محکوم به اعدام بود جهت حفاظت و نگهداشت تا وقتی که زمان تطبیق حکم اجرا گردد تسلیم کرده بودند. از طرف دیگر حریفان و رقیبان شخصی حضرت قبله گاهم زمینهء فرار شخص مذکور را مساعد ساختند و تا در نتیجه شخص مذکور فرار نمود. درین وقت جواسیس و رقیبان به امیر عبدالرحمن خان اطلاع دادند که حضرت فضل حلیم مجددی لوگری به نسبت مخالفت سیاسی با شما و ارتباط با مخالفین شما شخص محکوم به اعدام را طور عمدی و قصدی رها کرده است. بنابران امیر مذکور حضرت فضل حلیم مجددی را ولچك و زولانه نموده در زندان ارگ کابل محبوس ساختند. حضرت قبله گاه صاحبم حکایت کرد که سنگینی و وزن ولچك، زولانه، غل و زنجیر برابر به هفت سیر مروجهء آن وقت کابل بود که به مشکل میتوانستم ایستاده شوم موصوف بعد از یك ماه و چند روز حبس محکوم به اعدام شدند. پدر کلانم حضرت میان فدا محمد مجددی که پسر کلان حضرت میان غلام احمد مجددی المعروف به بابا صاحب و نواسهء حضرت شاه فضل الله صاحب مجددی (مؤلف عمدة المقامات) جهت وداع و دیدار آخری با پسر محکوم به اعدام خود به زندان ارگ کابل رفته بودند، درین وقت سپه سالار غلام حیدرخان چرخی لوگری از آمدن جناب ایشان و محبوس بودن و محکومیت حضرت قبله گاه صاحبم اطلاع حاصل کردند. جد بزرگوارم را با خود گرفته مستقیم به دربار امیر

عبدالرحمن خان رفتند. بعد از اجرای مراتب سلام عسکری و احترامات شاهانه و درباری کلاه خود را از سر پائین کرده روی میز گذاشت و هم کرچ و شمشیر خو را از کمر باز کرد و به پیش روی امیر عبدالرحمن خان ماند و گفت من به خدمت اسلام، وطن و پادشاه اسلام در اجرای وظایف سنگین و طاقت فرسا شب و روز را بر خود یکی کرده ام، لیکن خبر ندارم که به سعایت و اخبار غلط حریفان و رقیبان شخصی و مغرضین پیرزاده ام غل و زولانه شده است و قرار امر پادشاه اسلام امروز حکم اعدام بالای او تطبیق و اجرا می گردد. امیر عبدالرحمن خان که به صداقت سپه سالار اعتماد و باور کامل داشت و به خصوص خدمات صادقانهء او در فتح و اسلامی کردن نورستان که قبل از او آنرا کافرستان می گفتند احترام و مراعات زیاد قائل بود. امیر فرمود که کرچ و شمشیر خود را بردارید و بعد امر صادر کرد که پیرزادهء سپه سالار را حاضر کنید. مامورین دربار او را حاضر کردند. امیر جریانات حقیقی و اصلی را از زبان قبله گاه و پدرکلانم حضرت فدا محمد صاحب به دقت شنید. بعد علم او آمد و دانسته شد که در فرار شخص متهم قصور و تقصیری متوجه حضرت فضل حلیم صاحب نبوده، بلکه دست غرض دیگری در کار بوده است. همچنان جد بزرگوارم حضرت فدا محمد صاحب به حضور امیر عبدالرحمن خان توضیح دادند که با مخالفان دولت ارتباط نداشته و کدام مخالفت سیاسی هم ندارند. موصوف علاوه نمود که وی در خانقاه مجددیهء باباصاحب در لوگر به عبادت خدا و خدمت خلق خدا برکنار از سیاست و حکومت به سر میبرند و مانند دیگر بزرگان اقوام و علمای دینی و شیخان طریقت و مشایخ عظام پدر و جد ما حضرت میان غلام احمد صاحب(رح) که به بابا صاحب لوگر معروف و مشهور هستند به فلان وقت و محل به بیعت شما آمده بودند. آنگاه امیر به غلام حیدرخان سپه سالار گفتند که اکنون شما میدانید و پیرزاده گان تان.حضرات بعد از دعاگوئی به پادشاه اسلام از حضور امیر مرخص شدند. بعد سپه سالار غلام حیدرخان حضرت را محترمانه به طرف لوگر رخصت کردند. جد ما حضرت باباصاحب(رح) و پدر کلانم حضرات میان فدا محمد صاحب و قبله گاه من حضرت میان فضل حلیم صاحب تا وقت زنده بودن شان به حق سپه سالار غلام حیدرخان چرخی دعای خیر می نمودند.این مثال کمی به درازا و تفصیل کشید، چرا که از یکطرف قضیهء قبله گاه من مطرح بود و از جانب دیگر نخواستم منزلتی که سپه سالار نزد عبدالرحمن خان داشتند و نیکوئی که ایشان به ما کرده اند از خاطره ها رفته و به فراموشی سپرده شود.

مراجعت می کنم به اصل جریان که اداره ٔ جاسوسی و توضیح آن بود در پهلوی آن اداره ٔ خوفناك کوتوالی (قوماندانی امنیه) و زندان های وحشتناك و متعدد امیر قرار داشت. از جمع کوتوالان هیبتناك نایب میرسلطان، میرزا محمد حسین خان، میرزاعبدالروف خان و نایب کوتوال که شنیدن نام او مردم را به هیبت می انداخت بودند. از جمله اقسام شکنجه هائی که در دوران امیر در کوتوالی ها و زندان ها مروج و معمول بود عبارت از ولچك، کنده، غره بغرا، زولانه، قین و فانه، تیل داغ، قطع اعضاء، بیدار خوابی دادن، کورکردن، برچه پك، چاندماری، غرغره، ذبح کردن، سنگ سار، به توپ بستن، توسط درختان پاره کردن و غیره. درین زمان جرم فرد به خانواده و حتی دیگر رفقای او نیز سرایت داده می شد. یکی از استنطاق کننده گان و اقرارگیرنده گان این دور بابه برق شاطرباشی بود که جهت گرفتن اقرار مردم را تیل داغ و قین و فانه می کرد که بالاخره به دار می زد بود. رفقای بابه برق همه چرسی بودند. میرزا گل محمد خان سردفتری نظام قندهار که به اثر کدام اتهام محبوس شده بود گفت: روزی مامورین امیر مرا با یك عده دیگر از محبوسین به حضور امیر بُرد. وقت زمستان بود و محبوسین در انتظار خانه همه ایستاده بودند. هنگام شب امیر که وقت پیدا کرد مایان را به حضور امیر پیش کردند. اول قضیه ٔ دزد های کوهدامنی خوانده شد. امیر بدون سوال و جواب امر کرد که دو نفر غرغره، دستان چهار نفر و گوش های سه نفر بریده شود. چشمان دو نفر کشیده شود و سه نفر شکم پاره شوند و روی اشتری در بازار شهر تشهیر نمایند. باز فقره ٔ دزدان دکان محمد کاظم دکاندار خوانده شد. امیر امر نمود که جلال الدین مامور کوتوالی و ناصر ملازم کوتوالی به دار زده شوند. چشمان صاحبزاده های پایان چوك که مال مسروقه از خانه ٔ شان برآمده است نشتر زده شود و از چونه پُر شود. سید محمد مامور کوتوالی کشته و پسرش احمد جان رها گردد و میرزا گل محمد نویسنده عریضه ٔ احمد جان خون خود را به دو هزار روپیه بخرد، در غیر آن کشته شود. میرزاگل محمد نام عریضه ای از طرف احمد جان به خاطر پدرش سیدمحمدخان مامور کوتوال نوشته بود.

در سال ۱۲۷۲ ش در حین رسم و گذشت یك نفر عسکر قوماندان قطعه ٔ خود عبدالملك نورستانی را به خاطری که برایش دشنام گفته بود به مرمی تفنگ کُشت. امیر امر کرد سپاهی و قوماندان فرقه جنرال رستم خان را تحت شکنجه قرار دهند تا اعتراف نمایند که موضوع از چه قرار است. سپاهی مذکور در جاده ٔ کوتوالی به درخت بسته شد

و مدت سه روز انواع شکنجه و از جمله توسط خمیر به فرق سر حلقه ساخته بعد روغن داغ ریختند که سپاهی اول بیهوش گردید و بعد جان داد. هکذا امیر جنرال رستم مرد قوی پیکر و تنومند که شمشیر به کمر می آویخت در زیر گنبد نقاره خانه متصل بازار ارگ به زمین میخ کوب می شد. یك سبد نان که نیم آن نمك بود خورانده می شد از صبح تا شام زیر گنبد بسته می شد. شام او را به زندان ارگ می بردند تا که بُمرد.

این سیستم تحقیق استنطاق به قدری وحشتناك بود که متهمین به گناهانی که نکرده بودند اعتراف می کردند تا عوض شکنجه یکباره کشته شوند. به این قسم کوتوال ها و زندان بانها می توانستند هر نوع اعترافی که خواسته باشند از متهم بگیرند و هر کس را که خواسته باشند شریك جرم قلمداد نمایند. اینجاست که خشك و تر یکجا می سوزد. میرزا عبدالحکیم خان امین نظام افغانستان متهم به سوختن مسوده، باطله یا چتل نویس سنجش مصارف شد و با چند نفر کاتبان دفتر امین نظام در زندان ارگ محبوس شد. امین نظام به هیأت تحقیق گفت من تحمل و توان شکنجه را ندارم هرچه که رقیبان من یعنی میرزا محمد حسین خان کوتوال و نایب کوتوال عبدالروف خان امر می نمایند همان چیز را اقرار می نمایم. محمد حسین خان کوتوال احوال کرد که راه آسان این است که اقرار کند، کاغذ باطله را سوختانده است. امین نظام همین قسم در اوراق اعتراف خود نوشت. فردا به دهان توپ بسته شد و پارچه پارچه گردید.

آقا سید احمد خان که از جمله کاتبان امین نظام بود و مدتی در زندان مانده بود می گوید که شخص معروف و مشهور به دیوانه که جلاد ارگ بود در ماه رمضان که قطار به انتظار افطاری می نشستیم کارد آدم کشی خود را می کشید و به سنگ تیز می کرد و به طرف محبوس نظر می انداخت و می گفت این بی پیر که اشاره به کارد خود می کرد باز مستی می کند؛ دیده می شود که امشب خون کدام اجل گرفته نصیب او می باشد. فردای آن فهمیده می شد که کدام محبوس حاضر نیست همان نفر ذبح شده بود. از طرف شب متهمین به اعدام را توسط توپ و تفنگ نمی کُشتند، بلکه ذبح می کردند. ترس از شکنجه، امیر تا سرحدی بود که شخص بلند رتبه چون سپه سالار غلام حیدرخان همین که شنید که ۳۸ هزار روپیه او را باقی دار قلمداد کرده اند بدون تاخیر به هندوستان فرار کرد. مردم از شنیدن نام هائی شش کلاه و نام گیرك نفرت و حساسیت نشان میدادند. شش کلاه عبارت از شش نفر اداره، سنجش محاسبات امور مالی و تعیین دارائی محکومین بود که سردفتر آن میرزا محمد حسین کوتوال و اعضای آن میرزا عبدالرؤف

معاون کوتوال، میرزا محمد قاسم خان روزنامچی، میرزا سید محمود خان قندهاری، میرزا شیرعلی خان و میرزا غلام حسن خان بودند. نام گیرك یکنوع ترور سری رسمی بود که در شهر کابل از طرف کوتوال به امر و نام امیر در نصف شب شخص مورد نظر را از خانه اش میبردند که بعد از آن زنده و مرده اش لادرك می گردید. افراد خانواده به تعقیب او برآمده نمی توانستند، چرا که غیرمامورین و مؤظفین کوتوالی کسی دیگر بدون داشتن نام شب بیرون رفته نمی توانست. روزیکه امیر از این جهان رفت و مُرد تنها در زندان هائی شهر کابل دوازده هزار مرد و هشت هزار زن محبوس یادگار او مانده بودند.
یکی دیگر از اجراآت و عملکردهای امیر در مقابل مامورین و ملازمین دفاتر اداری بود که از طلوع آفتاب الی غروب آن که در ایام تابستان قریب ۱٤ ساعت می شد، مامورین جهت خلاصی از این عذاب در ایام جشن ختنه سوری شهزاده محمد عمرجان ذریعهء ملکه بوبوجان عریضه ای بسیار متملقانه و تذکر اخلاص و خدمتگذاری به صبغهء مبالغهء غلو به امیر تقدیم کردند. در عریضه متذکر شده بودند که همهء ما بیمار و از کار بیزار شده ایم که در تخفیف وقت لطف تانرا خواهانم و پنجاه و دو نفر سررشته داران و سردفترداران امضاء نموده بودند. عبدالرحمن خان در گوشهء عریضهء شان به قلم خود نوشت بر پدر همهء شما میرزاهائی که درین کاغذ مُهر و دستخط کرده اید لعنت و بر شما ها هزار لعنت بر هر کدام شما باد. به برکت ارواح پاکان درگاه خداوند دل شما هرگز کار نمی خواهد. همهء شما مردار و پدرآزار و مادر آزار هستید. تمام مرداری دفترها از شمایان است. فقط امیر عبدالرحمن به قلم خد (خود) نوشتم فقط. از خواص دیگر امیر این بود که شب و روز در محیط مردانه می زیست و از حرم خود دور می بود. طوریکه خود می گوید که در اوایل سلطنت هر هفته دو مرتبه حرمسرای خود می رفتم و بعد که کارها زیاد شد ماه یك مرتبه یا دو مرتبه میرفتم. حالا این قدر مصروفیتم زیاد شد که سال یك یا دو مرتبه به حرمسرای میروم. تمام اوقات در اطاق کار خود شب و روز به سر میبردم. عیال هایی من سال ده دوازده مرتبه برای چند ساعت به ملاقات من می آیند. پسرهای بزرگ ام حبیب الله و نصرالله روزانه یك یا دو مرتبه جهت اخذ دستور کارها نزد من می آیند. پسرها و نواسه های کوچك من هفتهء دو مرتبه برای چند دقیقه نزد می آیند، کمی مینشینند بعد بازی می کنند و بین خود کشتی می گیرند و بعضی اوقات همرای من نیز کشتی گیری می کنند. بعد آنها را مرخص میکنم.

امیر عبدالرحمن خان در بارهء روش تربیت پسران و نواسه ها و وظایف آنها می

گوید: پسرها و نواسه های من بدین ترتیب تربیه و پرورش میشوند که از روز تولد شان دایه مقرر می شود که آنها را شیر میدهد. روز یك یا دو مرتبه آنها را نزد مادرهای شان میبرند و بعضی اوقات آنها را نزد من می آورند. از سال اول تولد شان یکنفر آخوند، یك نفر معلم، یکنفر لاله و نوکرها و مستحفظین و منازلی که دارای باغچه های کوچك بوده باشند برای آنها مخصوص و معین میشود. این منازل از منازل مادرهای آنها و منازل خودم دور است. برای اینکه همیشه تحت تربیت دایه و معلمین و لالهء خود بود و باش می کنند. این لاله ها به طور عموم صاحب منصبان دولتی می باشند که از خدمت معاف شده مسن و مجرب اند و اطفال به عوض آنکه نزد مادرهای خود ضایع شده، احمق و شریر بار آیند تحت مواظبت اشخاصی که به واسطهء این کارها نزد من مسئول خواهند بود صحیح و کامل تربیت می شوند. به این سبب اطفال من همه خوب تربیت شده و معقول به رشد میرسند. همیشه خودم هم کمال مواظبت اطفال را دارم. در تربیت آنها خیلی توجه می کنم و اطوار، وضع معاشرت و تعلیم آنها را به چشم دقت رسیده گی می کنم وقتی به حد بلوغ رسیدند و متأهل و خانه دار می شوند آن وقت بعد از اتمام کارهای یومیه در اوقات معین جهت ملاقات من و مادرهای خود می آیند و نیز به آنها دستورالعمل داده میشود که از اقوام بزرگ خود دیدن نموده از آنها مواظبت داشته باشند و رفع مایحتاج آنها را نمایند. همچنان به آنها امر می نمایم که عادت مطالعه، گردش و تفریح را جهت سلامتی خود از دست ندهند. به شکار بروند تا تنبل نشوند و یا از عدم ورزش و کار ناخوش نشوند. عیال های من اجازه دارند به سواری اسپ یا کالسکه حرکت نمایند. عمارات آنها هم بناهای خوب به طرز جدید است که دارای باغ ها است و خارج از شهر می باشد. این ها و عیال های پسرهایم مستحفظ از خود دارند که وقت سواری اسپ یا کالسکه با آنها میباشند. هیچ تکالیفی و خدماتی به جهت عیال های من نیست جز آنکه به امورات خانه رسیده گی نمایند.

امیر عبدالرحمن خان در بارهء پسرهای خود می گوید: حبیب الله تمام اموراتی را که خودم یا سایر امرای سابق افغانستان می کردند اجرا می کند. غیر از بعضی ادارات جدید و وزارت خانه هایی که خودم آنرا کار می کنم. برای پسرم حبیب الله تمام اختیارات را داد ام. وی دو ساعت قبل از ظهر به دربار می آید و ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر اهل دربارش را رخصت می نماید. روز دوشنبه و پنجشنبه منشی تمام عرایض و مراسلات را برای او می خواند و جوابات آنها را نظر به هدایت پسرم نوشته و به مُهر و امضاء او

میرساند که بعد توسط پست به آدرس های مربوطهء آنها فرستاده میشود. همچنان برأت و اسناد صاحب منصبان نظامی و مالیاتی کارخانه جات و غیره را به امضاء او میرسانند. بعد از اتمام این کارها تا وقت استراحت به کار دیگر که پیش می آید مشغول میشود. چند دقیقه جهت سواری و تفریح معین است و چند دقیقه به دربار من حاضر می شود. در صورت لزوم صبح هم که از خواب بیدار میشود نزد من میایند و روزهای سه شنبه به سلام نظام می نشیند و تمام صاحب منصبان نظامی با او نهار میخورند و نیز سربازهای جدید جهت خدمت مستخدم می نماید. اجراآت امورات نظامی را انجام نموده و مرافعهء این نظام را حکم می نماید. روزهای ٤ شنبه جهت صاحب منصب های کشوری که در کابل حاضر اند به سلام می نشیند و حکم فقراتی را که راجع به آنها است به او عرض می دارند.

روزهای پنجشنبه از محبوسین استنطاق نموده بعضی را سزا می دهد و برخی را رها میکند. عرایض و فقراتی که مربوط به جنایات در کوتوالی و دیگر ادارات است به او عرضه می گردد. روزهای یکشنبه کارخانه جات و قورخانه را ملاحظه و معاینه نموده به کارهای آن رسیده گی می کند. همچنان به آنها مرخصی، امتیازات و معاشات مستمری به حسب لیاقت می دهد. روز جمعه روز استراحت او می باشد که آن روز یا مشغول شکار و سواری اسپ میشود و نیز برای نماز جمعه به مسجد جامع می رود. از مادرها و سایر اقوام خود دیدن می نماید.

امیر در بارهء وضع محاکمات خود می گوید: وضع رسیده گی در محاکمات مملکت من آسان و ساده می باشد. هر کس میتواند مرا یا یکی از اعیان دولت را خودش طور مستقیم ببیند و بدون واسطه یا سفارش عرض حال خود را بنماید. آن وقت بر حسب شهادت و ثبوت فقرهء مذکوره؛ بی ملاحظه و طرفداری خودم یا پسرم حکم میدهم. اگر کسی نمی خواهد عرض خود را در محضر عام بنماید مشارالیه می تواند عرض خود را کتبی معروض دارد. غرض سهولت بیشتر ورق عریضه در یك ورق چاپی که تمبردار می باشد و قیمت آن سه روپیه است. به این ترتیب در کاغذ طومار وقت من کمتر ضایع میشود. بعضی مردم توسط پیك ها به آواز بلند عرض خود را بیان می کنند. برای عارضان ترتیبی ساخته شد که به غرفهء عریضه از وسط یك محجر یك یك نفر به نوبت پیش می آیند. عارض و معروض، شاه و فقیر هردو شانه به شانه در حضور خودم یا پسرم می ایستند. پسرم عرایض را نظر به محتوای آن به محاکم قضائی یا جنائی یا

تجارتی یا مالیاتی بر حسب اقتضای فقرهء مذکور راجع می نمایند. ابتداء تحقیقاتی به عمل می آید بعد آنرا مختصر نموده خلاصهء آنرا نزد من ارسال میدارند که حکم قطعی را بدهم.

نصرالله خان برادر کوچك حبیب الله خان را به ریاست دفتر محاسبات مقرر داشته ام بعد از اینکه محاسبین تصدیق نمودند که حساب شخصیِ به طور صحیح و بی غرضانه تمام شده است، یکنفر مصدق بعد از امضاء تمام دفعات حساب آنرا مُهر نموده به نصرالله خان ارائه می نمایند و او هم نوشتهء مذکور را امضاء، مُهر می نماید. اگر شخصی حساب مصدقین را قبول نکند، مصدق بار دیگر در حضور سردار نصرالله خان به حساب رسیده گی می کند و حکم قطعی آنرا می نماید. فتوایی که خارج از صلاحیت و اقتدار نصرالله خان باشد آنرا به حبیب الله خان یا خودم راجع می نمایند. از سال ۱۳۰۹ ق که حبیب الله را به ضبط و بسط امور تعیین کرده ام خودم برای کار روز تعیین نکرده ام، بلکه تمام روزها که از خواب بیدار میشوم کار میکنم. یکنفر امام جماعت برای اهل دربار تعیین کرده ام که روز پنج وقت نماز را با جماعت ادا نمایند. محتسبین در تمام مملکت تعیین است که روزانه پنج مرتبه مردم را برای نماز جماعت در مساجد حاضر می کنند. در ماه رمضان روزه بگیرند. هرگاه کسی حرف آنها را گوش نکند آنها را به تازیانه می زنند، چرا که ملتی که به دین مقید نباشد فاسد شده تمام و تباه میشود. در مملکت من اشخاصی که دارای سایر ادیان میباشند آزادانه و بدون تعصب با آنها رفتار می شود حتی به منصب های جلیلهء دولتی مقرر می شوند و این فقره برخلاف قانون انگلستان است که اشخاص سایر ادیان غیر از عیسویت از منصب جلیله محروم اند. به طور مثال خودم مسلمان سنی مذهب هستم ولی بعضی از اهل تشیع و اهل هنود را صاحب مناصب بزرگ نموده ام.

امیر راجع به رسیده گی به عرایض مردم می گوید: هر کس میتواند ادعای خود را به این طریق عرضه بدارد. اول بیرون درب اطاق آمده اطلاع دهد که میخواهد به حضور من بیاید. پس از آن به او اجازه داده میشود داخل اطاق شده مستقیم به خودم عرض حال خود را بنماید یا عریضهء خود را نوشته به ناظر یا معاون یا به یکی از منشی های دربار یا به پوسته خانه بدهد. درین صورت باید روی پاکت بنویسد که غیر از امیرصاحب کسی دیگر نباید پاکت را باز کند. این عرایض را خودم باز میکنم و مطالعه میکنم. اگر لازم باشد به دست خودم جواب آنرا می نویسم و به همان وسیله که عریضه به من رسیده بود به عارض میرسانم. اگر عارض نتواند عریضء خود را به من برساند مخبرین و جاسوسان

آشکار و مخفی دارم که از ایشان مواخذه نموده و آنها را سخت تنبیه می نماید. وی میگوید مردم عقیده دارند که هر کس از من دستخطی دارد و در هر خانه جاسوس من است. این مطلب از مبالغهء اغراق خالی نمی باشد. امیر در مورد تعمیر عمارات می گوید: تمام عمارات مسکونی من که نظراندازهای خوشنما دارند در محل و خاک خوش آب و هوا اعمار شده است. اطراف عمارات باغها و درختان گل می باشد که در آن گرم خانه زمستانی و ایوان های وسیع با درهای بزرگ تابستانی ساخته شده است. خودم تابستان، بهار، پاییز را بیرون شهر به سر میبرم. طبعم مایل به نظراندازهای خوشنما، گلها، سبزه ها، آواز خوش، تصاویر و هر چیزی که به صورت طبیعی خوشگل است میباشد.

امیر عبدالرحمن خان در مورد وضع لباس خود چنین بیان می کند: لباس های رسمی یومیهء من بسیار ساده و به طرز لباس های فرنگستان می باشد. در مواقع بزرگ و مُهم لباس رسمی نظامی یا دیپلوماتیکی می پوشم. شب یا وقت خواب لباس های فراخ که از حریر چینی یا چاپانی به طرز لباس های اعراب ازبکیه یا مغولیه دوخته شده است می پوشم و نیز کلاه کوچك یا عمامهء کوچکی که از پارچهء ململ یا حریر دوخته شده می باشد به سر می گذارم. در وقت مریضی نیز همچنان میکنم.

امیر عبدالرحمن خان در بارهء تربیت و رفتار با غلام بچه هایش اضافه می کند: در سفر و حضر برای غلام بچه های من که همراه می میباشد مکتب مرتب است که مسایل دینی، تاریخ، جغرافیه، هندسه، السنهء خارجی و تیراندازی را می آموزند. وقتی یکدستهء آنها حاضر خدمت باشند دستهء دیگر مشغول درس میباشند. زمانی که بزرگ شدند به خدمات دولتی مأمور و مقرر می شوند و در نظام فوجی موسوم به خانه آبادی میباشد که اولاد صاحب منصب های نظامی و خوانین می باشد. مشق و حرکت نظامی را می آموزند و بعد در افواج مامور میشوند.

امیر عبدالرحمن خان در مورد رفتار با صاحب منصبان خود در هنگام فراغت میگوید: خودم با بعضی از صاحب منصبان سیگار می کشم و سایرین قلیان می کشند. شب ها شطرنج بازها و تخته نردبازها در حضور من مشغول بازی میشوند. گاهی خودم هم بازی میکنم. مطرب ها جهت مسرت حاضرین مجلس مشغول خواندن و نواختن اند. بهترین پیانوها، تارها، کمانچه ها و نی انباها و سایر سازها در عمارت من مهیا است. خودم کمانچه و رباب میتوانم بنوازم. با صاحب منصب ها شوخی میکنم و بعضی اوقات

آنها هم با من شوخی و ظرافت می نمایند. همیشه مشغول خنده و ظرافت میباشم. بعضی اوقات که خوابم نمی برد شخصی مؤظف است که نزدیك تخت خواب من می نشیند و کتابی برای من میخواند. بعد قصه گوئی می آید تا به خواب بروم. امیر در مورد لسان ها می گوید: پشتو زبان قدیم افغانستان است، فارسی زبان علمی است، روسی، عربی و هندوستانی هم میدانم، اما عربی و هندوستانی را کامل گفته نمی توان، ولی می فهمم.

در ایام عید و تعطیلات که در افغانستان در سال پنج روز است یکی عید فطر، دیگر عید اضحی، بین این هر دو عید برات، عید چهارم نوروز و عید پنجم یادگار (لقب ضیاء الملت) که از طرف مردم به تاریخ ۱۲۷٤/۳/۵ به من داده شد. چون تصدیق آن در ۲٤ اسد از تمام ولایات رسید، روز مذکور را عید می گیریم. در اعیاد به صاحب منصبان و بعضی عساکر و عیال و اطفال و اقوام، انعامات ها میدهم و تجار هم برای من تعارفات می آورند. در روز نوروز اشیاء آلات و ادوات حربیه و غیره که در ظرف سال که در کارخانه جات ساخته شده است معاینه می نمایم. به کارگران پاداش و برای رفع حساب آن در سال آینده دستورات میدهم. تفنگ و سلاح پسند شده را به قورخانه ها ضبط می کنم و آنها را که معایب میدارند به کارخانه ها واپس می نمایم. در زمان امیر عبدالرحمن خان امتیازات و نشان ها که به صاحب منصبان دولت داده می شود قرار ذیل اند: حرمت، شجاعت، عزت، امانت، صداقت، خلوصیت، خیرخواه اسلام بودند. خیرخواه اسلام تنها به میرمنشی سلطان محمد خان داده شده بود. این نشان به تاریخ ۱۲۷۰ به امضای عهدنامهء سرمورتمر دیورند به مشاراله داده شد. نشان اکثر از طلا و بعضی آنها مرصع و نقره هم میبود. به سپاهیان شجاع جنگ نقره داده میشد.

امیر در مورد حرمسرای خود می گوید: در هریکی از حرمسرای های من چندین غلام بچه و خدمتگارهای زنانه میباشند. برای تمام این خدمه حرم سرای ها یك نفر خانم جوان که لباس مردانه می پوشد و ملقب به سردار میباشد معین است. این سردار حامل رقعه جات و پیغامات می باشد. عیال های من مستخدمین شخصی و ادارات مثل ایشك آقاسی، قابچی، خزانه دار، میرآخور، صندوق دار و غیره برای خود دارند. در وقت گردش بیرونی عیال ها حجاب و نقاب به صورت می افگنند. امیر در بارهء معاشات مستمر اعضای خانوادهء سلطنتی می گوید. به عیال ها و پسرها و دخترهایم و عیال هایی آنها و نوکرهای آنها علاوه بر خوراك و لباس و اسپ سواری و منزل بر حسب رتبه و کفاف آنها مستمری مخصوص ماهانه داده می شود. به هریك از پسرهای بزرگم حبیب

الله و نصرالله فی نفر ماهانه بیست هزار روپیه به جهت جیب خرج آنها میدهم و به دو نفر از عیال های خودم یکی دختر میرحکیم خان و دیگری دختر میر جهاندارشاه که والدهء حبیب الله و نصرالله است و همچنان برای والدهء عمرجان، والدهء امین الله، والدهء غلام علی جان، والدهء مرحوم حفیظ الله خان و اسدالله، والدهء فاطمه جان هریکی از این ها از سه هزار الی هشت هزار روپیه کابلی برای جیب خرج شهریه دارند. لباس های عیال من متعدد و به اقسام مختلف میباشند. بعضی به وضع فرنگی و بعضی به وضع شرقی میباشند. پسرهای کوچك و نوازدها هم علاوه بر مخارج خوراك و لباس ماهانه جیب خرج هم دارند. در مواقع اعیاد، برات و نوروز به عیال ها و اولادها، خودم لباس، روپیهء نقد و زیورات عیدی میدهم. اهل دربار و صاحب منصبان و نوکرها هم عیدی میگیرند.

امیر عبدالرحمن خان از خوراك شباروزی خود چنین می گوید: شراب و مسکرات را به سختی منع کرده ام. خودم هم شراب نمیخورم. از مطبخ دولتی به عیال ها، نواده ها و مستخدمین آنها و مستخدمین شخص خودم غذا داده میشود. هفتهء یك مرتبه تمام صاحب منصب های بزرگ لشکری و کشوری در مجلس عمومی در اطاق سلام خانه با حبیب الله خان غذا می خورند. سلام خانه جای یك هزار و پنجصد نفر مهمان را دارد. حاکمان نیز به صاحب منصب های ملکی و نظامی و خوانین شام و نهار میدهند. غذای ما مطبوخات کابلی مانند پلو، کباب و اقسام غذاهای ازبکی، هندی و فرنگی میباشد. اول صبح نهار مختصری که چای و نان، چای و کلچه و نان روغنی و میوه بوده باشد میخوریم. دو ساعت از ظهر گذشته (۲ بجه) نهار میخوریم بعد بین ٤ و ٦ از شب گذشته یعنی ۱۰-۱۲ شام میخوریم. خودم از طرف روز یك دفعه نان میخورم و تنقلات نیز میخورم. درباریان و خانواده دو دفعه میخورند. در بین تنقلات و میوه نیز میخورند. صاحب منصب ها که ماذون هستند در حضور خودم وعیالها و پسرها و دخترهایم می نشینند و غذا میخورند. سایر نوکرها و اجزا علی قدر مراتب در اطاق های دیگر غذا میخورند و یك گروه هم هست که خوراك و میوه و چای به طور جیره به آنها داده میشود که در منازل خود صرف نمایند. غذاهایی که باقی می ماند بین فراش ها و پیشخدمت ها تقسیم میشود. از میز بزرگی که همهء مهمانان در آن جای میشود و روی آن دسترخوان هموار است ظروف غذا چیده می شود و پیشخدمت ها آب گرم آورده دست اهل دربار و صاحب منصب ها را میشوید. نوکرها حاضر خدمت میایستند. بعد از صرف طعام آب گرم آورده دست ها را می شویند. بعد میوه صرف می نمایند. در اطاق های نشیمن و خوابگاه و

اطاق های عیال ها، پسرها و دخترهایم اقساء گل ها، نهال های خوشنما، تصویرها، سازها، پیانوها، ظروف چینی ممتاز، اسباب زینت، قالین ایرانی، هراتی، بلبل، مرغ های خوش الحان و سایر چیزهایی که سبب مسرت است موجود می باشد. کسی که مسلمان نباشد از مهمانان در اطاق علیحده غذا میخورند.

امیر در باره، مصروفیت روزانه، خود میگوید که بعد از شستشوی بدن و لباس پوشیدن قهوه چی چای و نهار مختصری میاورند. درین وقت اطبا مرا معاینه می کنند. من نهار میخورم و ایشك آقاسی و ناظر و منشی یکی دو نفر از اجزاء دیگر به طرف من نگاه می کنند تا من خلاص شوم و کارهای آنها را اجرا کنم. منشی جواب مراسلات و مکتوبات آن روز را باید از من بشنود. ناظر برأت و اخراجات یومیه دولتی را به مُهر برساند و تمام اطلاعات اداره، اخباریه را که بعد از خوابیدن رسیده است به من عرضه بدارد. ایشك آقاسی صدها نفر را که عرایض آنها را رسیده گی نمایم یا به بعضی آنها ماموریت مقرر نموده ام همچنان بعد از چای نوکرها، پسرهای خودم و دیگر اجزا می آیند و دستورات کارهای خود را می گیرند. غلام بچه ها (به اصطلاح امروزی یاوران، بادی گارد و سکرترها) و اجزا اداره، اخباریه با عرایض مردم داخل اطاق میشوند تا وقت عصر روز مشغول کار هستم. امورات وزارت خارجه، اداره، اخباریه، کارهای پولتیکی، حساب های خزانه، استنطاق متقصرین ملاحظه، احکام محاکمات پسرم و دیگر محاکمات حکام، اصلاح قانون، پیدا کردن ادوات حربیه و اشیاء برای کارخانه جات دایر نموده محاکمات جدیده اصطلاحات و دادن دساتیر به پسرم و دیگر مامورین و امورات شخصی خانواده ام نیز امورات رؤسا و سرکرده گان خارجی که تحت حمایت من اند. امورات مهمان، مستخدمین، غلام بچه ها و اجزای دربار و اشخاص ذیل همیشه از وقت بیداری از خواب تا رفتن به خواب در حضور من میباشند. منشی ها و ایشك آقاسی، ناظر، رئیس اداره، اخباریه، رئیس کارخانه های شاهی که آوردن تمام عرایض به عهده، این شخص است. هیچ منصبی معزز و محترم تر از این منصب نمی باشد و در حال حاضر صفر خان مقرر این وظیفه است. مراسلات وکیل دولت انگلیس هم توسط او برای من میرسد. یك نفر داکتر طب جدید، یك نفر طبیب قدیمی، یك نفر جراح، یك نفر دواساز، دو سه نفر صاحب منصب های فوج خاصه برعلاوه، منصب نظامی در زمانی که حاضر دربار اند طور مؤقت میرغضب و جلاد هم می باشند. چند نفر فراش خلوت که متوجه گل ها، کاغذ و قلم و اسباب اطاق میباشند. چند نفر پیشخدمت و یك نفر شربت دار، یك

نفر قهوه چی باشی، یك نفر آبدار، یکنفر سقاء باشی و غلام بچه ها، شاطرها و صندوق دارها، خاذن اسلحهء شخصی خودم، قلیان بردار، چند فراش و چند نفر خیاط و خدمهء خیاط و خدمهء شخصی خودم. یك نفر کتابدار، چند نفر قابچی، منجم باشی، عرض بیگی، اعلان چی دربار و میرآخور. علاوه بر این ها اشخاص ذیل نیز نزدیك اطاق من میباشند. شطرنج بازها، تخته نردبازها، چند نفر رفقای شخصی خودم، یك نفر کتاب خوان، یك نفر قصه گوی، بعضی مامورین اطلاعات که در روز برای من اطلاعات می آورند و شب ها وقتی از کار خود فارغ میشوند اجازه میدهم بیایند و با من مصاحبت نمایند. از طرف شب اعیان و سرکرده ها که در کابل اند جهت ملاقات می آیند. اگر فرصت بود کسانی که جهت ملاقات خواسته ام اجازهء توقف میدهم و دیگران را رخصت می نمایم. مطرب های ایرانی، افغانی و هندی شب به دربار حاضر می شوند. یك طایفهء دیگر نوکرهای شخصی من میباشند که در سفر و حضر در پهلو و متصل اطاق من اطاق دارند. در سفر پهلوی سراپردهء خودم چادر میدارند که به نام های کالسکه چی، جپان چی ها، باغبان ها، سلمانی ها، جاروب کش ها، ذخیره دارها، نقشه نگارها، مهندسین، بیل و کلنددارها، اجزای طبی، قاصدهای پیاده و سوار، اجزای پوسته خانه، ملاها و امام جماعت و مکتب به جهت غلام بچه ها، دستهء موزیکان چی، نقاره چی، چترچی، بیرق دارچی و غیره. وقتی یك طرف سوار می شوم هر کدام این نوکر های شخصی با من حرکت می نمایند. با فوج سواره، پیاده، توپخانه، فوج خاص به اسپ های سواری اهل دربارم و اکثر صاحب منصب ها و غلام بچه ها و سایر نوکرهای مقرب یراق طلا و نقره زده اند. وقتی تمام این خدم و حشم حرکت می نمایند تماشای خوشنما و با جلوه میباشد. اگر چه سواری از یك عمارت تا عمارت دیگری باشد این کوکبه به این ترتیب حرکت می نمایند و خودم در وسط آنها میباشم. اطراف من اهالی دربار و صاحب منصب ها و نوکرهای مقرب و غلام بچه ها و غیره میباشند. این ها از هر طرف مرا به کلی احاطه دارند و نوبت به نوبت با من صحبت می نمایند. شاطرها با اسپ ها و فراش ها متصل به اسپ سواری یا جپان من میروند. این دایرهء وسطی میباشد. جماعت دیگر از نوکرها درجه دوم میباشند. خیاط ها و فراش ها و قلیان بردارها، دواسازها و غیره جماعت سوم از سربازهای فوج خاصه میباشد که در جلو و عقب حرکت می نمایند. نظر به وضع سفر توپخانه هم گاهی به خدمت گرفته میشود. محافظین فوج خاصه و فوج خاصهء پسرها وعیالهایم از دو طایفه می باشند.

اول: از طایفهء سلطنتی که موسوم به رسالهء شاهی قندهاری اند که از درانی های قندهار میباشند. دیگر فوج پیاده که این ها هم از طایفهء درانی قندهار اند.

دوم: محافظین رسالهء شاهی کابلی فوج خاصهء سواره میباشند. این ها پسران سرکرده های طوایف کوهستانی افغانستان میباشند.

سوم: پسرهای رؤسای ترکستان را در سواره و پیاده زیاد نموده ام. صاحب منصب افواج خاصهء سواره و پیاده و توپخانه از رؤسای منتخب افغانستان اند که محل اعتماد کامل من میباشند و پسرهای اقوام خودم و اشخاصی که نوکرهای با وفای پدرم بوده اند و نیز همراهان خودم که در اوایل عمرم با من بوده اند میباشند.

باید متذکر شد که امیرعبدالرحمن طوریکه خود نیز در یادداشت های تذکر داده است. چند مرتبه از رفقای شخصی خود یادآوری کرده است و میگویند: روزی امیرعبدالرحمن بالای یکی از رفقای سابقهء دورهء جوانی خود قهر و عتاب کرد و او را محکوم به اعدام نمود. وقتی او را به جلاد سپرد تا او را به دار بزند او به امیر به حساب رفاقت و عادت سابقه گفت: کم ات بچهء افضل (یعنی اینکه حالا به این مقام و منزل رسیدی که آدم ها را به دار میزنی حتی رفقا خود را). با شنیدن جملهء کم ات بچهء افضل امیر به خنده شد و او را بخشید و از اعدام او صرف نظر کرد.) به هر صورت مواجب این قطعات زیادتر میباشد. این ها با یك دسته توپچی هر آن آمادهء حرکت میباشند. خودم همیشه مثل یکنفر سپاهی که به جنگ میرود حاضرالسلاح میباشم. جیب های نیم تنه و شلوارم همیشه از شش لولها پُر میباشد. یك یا دو عدد نان به خاطر یك یا دو روز با خود دارم. نان ها را هر روز عوض می کنند. چند میل تفنگ و چند قبضه شمشیر پهلوی تخت خواب یا صندلیی که من نشسته ام دم دست من حاضر میباشد و اسپ های زین کرده همیشه پیش روی اطاق برای من و تمام عمله سفری من آماده اند. مبلغ کثیر از مسکوکات طلا زین برگ اسپ ها به خاطر ضروریات سفر به دو قبضهء شش لول به دو طرف زین من میباشد. درین مملکت جنگ طلب سلطان باید مثل یك نفر لشکری که به جنگ میرود همیشه مجهز و آماده باشد. وقت خواب من این اشخاص بیدار میباشند. قراول ها با صاحب منصب های شان، قهوه چي، آبدار، دواساز، قلیان بردار، پیشخدمت، خیاط باشی، غلام بچه های مقرب من، پسرهای اجزای خانوادهء سلطنتی و پسرهای اعیان و خوانین و پسرهای صاحب منصب های دربار من میباشند. علاوه بر این ها غلام بچه های من از طوایف کافری، شغنانی، چترالی و بدخشانی و

هزاره و سایر طوایف اند. این بچه ها بیشتر زیر تربیت خودم میباشند. لباس شان مثل شهزاده گان از پارچه های نفیس و گران بها است. اسپ های ممتاز برای سواری و نوکرها و مستخدمین شخصی هم دارند. پول جیب خرچ هم دارند. زمانی که بزرگ میشوند چون آنها را خود تربیت نموده ام به مناصب جلیله مملکت مفتخر می نمایم. به طور مثال فراموزخان که غلام بچهء چترالی من میباشد سپه سالار معتمد من در هرات است. ناظر محمد صفرخان که غلام بچهء چترالی است. یکی از نوکرهای خیلی امین دربار من میباشد و مُهر ثبت در دست اوست که نوشته جات و غذا و دوای مرا مُهر می نمایند. خلاصه جان و تمام مملکت من در دست اوست. نایب سالار پروانه خان و مرحوم خان محمد خان خزانه دار کُل غلام بچه های من بودند. وقتی این ها بزرگ میشوند، دخترهای اعیان و خانواده های محترم را برای آنها تزویج می نمایم. منازل و آسباب و لوازم خانه داری بهتر از شاهزاده گان به آنها میدهم. عیال های آنها مستمری جهت جیب خرچ دارند و عیال های آنها هم خدمه و مستخدمین از جانب دولت دارند. امیر میگوید: من در زمان خود کنیزی و غلام را از بین برده ام که حقوق انسانی شان محفوظ است. اعیان و اشراف مانند اولاد خود آنها را حفظ می نمایند. امیر در مورد خود میگوید که ساعی و کوششی بوده روح و جسم خود را به کار انداخته است. داکترها توصیه می کنند که مصروفیت بلاانقطاع سبب دوام مریضی است، اما من به کار خود ادامه میدهم. از بس کارهای من زیاد است اکثر اوقات به یاد من نمی باشد که غذا خورده ام یا نی. از تحریر سر را بلند کرده از اهل دربار می پرسم که من غذا خورده ام یا نی. اکثر در همان صندلی که کار می کنم به روی آن خواب میکنم. من بین الطلوعین استراحت میکنم. دو ساعت از ظهر گذشته بیدار میشوم و ظهر بعد از اینکه از خواب می خیزم اول اطباء و داکترها می آیند و مرا معاینه می کنند. بعد خیاط باشی آمده چند دست لباس به طرز لباس های فرنگستان می آورد. یك دست آنرا برای خود انتخاب میکنم.

ادارات مُهم دوره‌ء امیر عبدالرحمن خان

امیر در مورد ادارات میگوید که قبل از سلطنت من ادارات دولتی طوری بهم مخلوط بود که تشخیص آن مشکل بود. یك نفر مستوفی که او را وزیر اعظم یا وزیر لشکر یا مستوفی الممالك نیز می گفتند که این نفر (ده هزار نفر) میرزا و اجزا داشت که وی در اطاق خوابگاه خود امورات حکومتی را اجرا می کرد. دفترخانه‌ء دولتی وجود نداشت. عقیده دارد و میگوید که عدم وجود دفاتر مختلف و کار به دست یك نفر و عدم محاسبه از کهالت، بی عقلی یا جهالت حکمرانان سابقه علت عمده‌ء خرابی چندین سلطنت های مشرق گردیده است. وی ادارات مملکت خود را به دو بخش لشکری (نظامی) و کشوری (ملکی) منقسم نمود.

الف: اداره‌ء نظامی (لشکری):

درین اداره معاشات از دفتر نظام که ماه به ماه از خزانه آورده میشد و پرداخت میگردید. بخاطریکه معاشات کشوری از مالیات پرداخته میشود. طوریکه در اخیر سال یا اخیر شش ماه مامور کشوری باید سند از رئیس دفتر مربوطه‌ء خود حاصل و به امضاء امیر نیز رسانیده بعد از اشخاصی که بدهکار مالیه میبود شخص خود مستخدم میرفت و آنرا حصول میکرد. اداره‌ء نظامی به بخش های اداری به طور مثال توپخانه، اداره‌ء سواره، دفتر پیاده، دفتر پولیس و ردیف که خاصه دار گفته میشد و خوانین سوار که سواره‌ء ردیف بود به اندازه‌ء مالیات املاکی بود که خوانین داشتند یا به اندازه‌ء مستمری

که از دولت به آنها داده میشد. ترتیب هشت نفری که در سال ۱۳۱٤ قمری برقرار شد که در آن اهالی از هشت نفر خود یك نفر را به مصرف خود شان که بین سن ۱٦ و ۵۰ میبود به خدمت نظام میدادند. وقتی این نفر مرخص می شد شخص دیگر را همرای او عوض می کردند. امیر در باره، اردوی خود می گفت: اکنون که اهالی مملکت من لشکر صحیحی دارند که به جهت وطن خود بجگند و پول هم دارند که به عساکر خود شان آذوقه تهیه نمایند. از خدا امیدوارم به جهت حفاظت مملکت خودشان حتی از حمله، بزرگترین دولت ها که خواسته باشند مملکت شانرا متصرف شوند عجز نداشته باشند. در باره، ادوات و تمام اسلحه، جدید با نارنجك و فشنگ در صورت لزوم به قدر کفاف سه صد هزار قشون حاضر میباشد. آذوقه، وجه نقدی و مال بارکش به خاطر حرکت فوری حاضر و آماده است و سعی دارم یك مليون عساکر جنگی که همه مسلح به اسلحه، جدید باشند حاضر نمایم. همچنان سعی دارم که آذوقه و ادوات حربیه و مواجب دو ساله را برای جنگ دو ساله تهیه داشته باشم. میخواهم برای هر توپ حداقل پنجصد گلوله و برای هر تفنگ پنج هزار مرمی حداقل تهیه نمایم. در مملکت ما اشخاص، مال بارکش و آذوقه برای اردو موجود است، لیکن مشکل ما پول نقد است، اما دولت انگلیس و افغانستان که مقاصد شان یکی است طوری واقع شده که انگلیس سرباز میخواهد که از او کمك نماید ولی وجه نقد و اسلحه دارد. افغانستان اشخاص جنگی دارد ولی محتاج پول و اسلحه است. انگلیس ها پول و اسلحه فراوان دارند و هیچ مملکت خارجی نمی تواند یك مليون عسکر بیاورد. سه صد و شصت عدد توپ هر سال ساخته میشود. برای توپ ها چاشنی و مهمات نیز کارخانه، حربی تهیه میتواند. اگر انگلیس ها از تعهدات تخطی نمایند اخلاف من به جهت رفع مشکل توکل به خدا نمایند، ولی فکر میکنم که مفاد دولت انگلیس درین است که افغانستان آزاد و قوی باشد تا بین روس و هندوستان سدی باشد.

ب: اداره، کشوری:

بزرگترین و مشهورترین بخش مهم آن قرار ذیل است.

۱- خزانه، عامه و خزانه، خاص:

که خزانه، خاص مربوط خودم میباشد که در آن دخل شخص خودم از املاك و تجارت و غیرهما جمع میشود. جهت اخراجات شخص خودم وجه نقدی از خزانه، عامه نمی گیرم، البته مأکولات و ملبوسات من از خزانه، عامه میباشد و این خزانه ها هر کدام به دو بخش تقسیم شده که بخش نقدی و بخش جنسی که تمام این خزائین در ارگ سلطنتی

میباشد. خارج از ارگ و دفترخانه های دولتی دیوان خانهء عام میباشد. اطراف عمارت ارگ باغی که وسعت آن قریب یا مساوی تمام شهر کابل است میباشد. قبل از جلوس من به تخت سلطنت این عمارات و باغ وجود نداشت. هر شب خزانه دار از خرج و دخل و پول نقد موجود در خزانه برایم اطلاع میدهد. خزاین ولایات دخل و خرج خود را به خزانه دار کُل می دهند و خزانه دار کُل به مستوفی الممالك صورت حساب میدهند. پول اضافه از مخارج ولایات به خزانهء مرکز منتقل میشود. در صورت کمبود خرج ولایات از مرکز کمك میشونــــد. تمام برات دخل و خرج به امضاء خودم یا پسرم حبیب الله خان اجرا می شود.

منابع درآمد خزانه عبارت از مالیات اراضی و باغات، گمرك، مال التجارة، محصول پسته خانه، فروش تکت پُستی، تمبر اسناد و قبال جات، وجه جریمه، اموال ضبطی، محصولات معادن، وجه اعانه دولت هند برطانوی که سالانه هجده لك روپیه است. در قدیم برای ثبت دفاتر قطعه کاغذهای به نام فرد که سه گره طول و دو گره عرض داشت استعمال می شد که در نصف بالایی آن نام دفتر، تاریخ سال، ماه و روز و بعضی الفاظ غیرضروری دیگر نوشته می شد. نصف دیگر آن در چند کلمه نوشته پُر می شد. اکنون برای ثبت آن کتابچه ها ترتیب کرده ام که سر و آخر کتابچه ها را مُهر و امضاء نموده ام و کتابچه دار تعهد می کند که اگر دست بزند دست او قطع شود. در اوایل بعضی ها که در اوراق کتابچه ها دست زده بودند انگشتان شان را قطع کردم. این کتابچه ها که هر ورق دو حصه دار یك حصهء آن برات و سند به مالیه دهنده داده میشود و یك حصهء آن قبض خود کتابچه می ماند که آنرا محاسبین ثبت کتاب مالیات می کنند. ادارات ذیل تمام محاسبات دخل و خرج دولت را ثبت و ضبط می نماید و این ادارات مربوط به خزانه می باشد. یعنی ادارهء حکومت، ادارهء قضاوت و ادارات بلدیه و تجارت و داروغه گی و قافله باشی، گمرك و ادارات مالیات که ٤ است شمالی، جنوبی، مشرقی و مغربی. ادارهء اخراجات محاسبات یومیهء دولتی را ثبت می نمایند. دفتر شاهی تمام نوشته جات دولتی را ثبت میکنند. ادارهء تذکره و ادارهء روزنامچه که در آن جا تمام نسخه جات و بروات خزانه و به جهت دادن و گرفتن پول ثبت می شود. ادارهء حساب گری که در آنجا تمام محاسبات تفریق میشود.

۲- محاکمات عدلیه:

در محاکم طبق احکام شریعت یا موادات قانون وضعی اجراآت می شود. بعضی از

موادات قانون وضعی را تغییر داده ام به طور مثال در سابق قیمت خون و جان یك نفر سه صد روپیه بود. اکنون این ماده، قانون را تغییر داده ام. اکنون حکم قاتل در دست اولیاء مقتول است. اگر بخواهند قصاص نمایند مختارند و اگر بخواهند قاتل را عفو نمایند باز هم مختار اند.

دولت مختار است که این عفو را امضاء یا رد نماید. اگر دولت هم مثل اول مقتول را عفو نمود باز هم قاتل باید هفت هزار روپیه به عنوان جریمه و غرامت برای خلاصی نفس خود به دولت بدهد. اگر خودش نمیتواند این وجه را بدهد اقوام و دوستان او ماذونند اگر خواسته باشند این تنخواه (پول) را بدهد. مثال دیگر که ماده، قانون را تغییر داده ام این است که در سابق در مواد قانون آمده بود که زن ملکیت شوهر است. اگر شوهر فوت شد ملکیت اقارب نزدیك و بالاخره ملکیت اقارب دور و ملکیت قوم شوهر است. اگر زن راضی هم نباشد من مطابق حکم شریعت قانون جور نمودم همین که شوهر فوت شد، زن آزاد است هر که را بخواهد به شوهری انتخاب کند یا هم شوهر برای خود انتخاب نکند. همچنان به موجب قانون مروجه، من دختری که به حد بلوغ نرسیده باشد و پدر و مادر او را به نکاح بدهد بعد از اینکه به بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید. اگر بعد از نکاح شوهرش بالایش تعدی نماید یا مخارج و نفقه ندهد، زن میتواند به محکمه عارض شده طلاق خود را بگیرد. همچنان مهریه یا قباله، زن سابق بسیار زیاد بود اکنون برای شهزاده گان از یك الی سه هزار و برای سایر مردم از سه صد تا نهصد روپیه اگر قدرت داشته باشد میتواند اضافه تر به زن های خود بدهد.

۳- امیر عبدالرحمن خان در مورد اداره، تعمیراتی میگوید:

قبل از من تمام عمارات از خشت و گل بود، لیکن اکنون بسیاری عمارات از خشت پُخته و گچ ساخته شده است. و راه ها یکی از کابل به بلخ تا سرحد روس دیگر از کابل به هرات یکی از هرات به قندهار و از آنجا به غزنین و کابل و یکی دیگر از کابل به هزاره جات و یك راه از کابل به کافرستان و اسمار و یك راه از کابل به پشاور از راه تنگی قارون (تنگی غارو) و این راه در مدت ده ساله ساخته شده است. هزاران نفر درین راه مشغول کار بودند. اهالی در طول راه مسئول امن و سلامتی مسافرین در مناطق مربوطه میباشد. به دو طرف سرك ها درخت ها غرس نموده ام. جائیکه درخت کوهی باشد اهالی را از قطع کردن آن منع کرده ام. در اطراف بعضی شهرها قلعه های مستحکم آباد نموده ام. به طور مثال در بلخ قلعه، ده دادی که مشرف به راهی که از روسیه به بلخ می آید میباشد. اشخاص مشهوری که

در رأس اداره، تعمیرات دولتی کار میکردند عبارت بودند از عبدالرحمن خان مهندس، عبدالسبحان خان مهندس، میرعمران رئیس اداره، تعمیرات دولتی، منشی محمد بخش که در سابق نقشه نویس ایالت پنجاب بود. این شخص به چندین نفر نقشه نویسان کابل به دستور من نقشه نویسی آموخته است.

٤-اداره،طبی: امیر عبدالرحمن خان در مورد اداره، طبی خود میگوید که این اداره دو شعبه دارد یکی طب قدیم یا یونانی و دیگری طب فرنگی. دواخانه ها زیر سرپرستی داکتر دایم خان هندی و داکتر عبدالرحیم خان که این اشخاص زیر دست داکتران انگلیس کار کرده اند میباشد. برای مریضان نظامی دوا از طرف دولت داده می شد. اولین مریض خانه در سال ۱۳۱۲ قمری توسط خانم الیاس هملتن انگلیسی و یك خانم معاون او که انگلیس بود بنا نهاده شد. چندین شاگرد او را کمك میکرد. هملتن آبله کوبی و تحصله ماده، آبله کوبی را از گوساله متداول نمود و چندین نفر از اطبای محلی را به هملتن سپردم تا آبله کوبی و تحصیل ماده، آبله را از گوساله بیاموزند و رساله این علم را حسب امر من نوشت و نسخه جات آنرا به تمام مملکت تقسیم کردم. هملتن در سال ۱۳۱۲ ق با پسرم نصرالله به سمت حکیم باشی گری به انگلستان رفت و در آن سفر از شرفیابی خدمت علیا حضرت ملکه، انگلستان مفتخر گردید.

٥-اداره معادن: امیر در باره، اداره، معادن میگوید که افغانستان اینقدر معادن دارد که باید متمول ترین ممالك دنیا باشد. در زمان حکمرانی من چندین معدن افتتاح شد که منجمله یك معدن یاقوت، یك معدن لاجورد و معادن طلا، نقره، سرب، آهن، مس، ذغال سنگ و معدن سنگ جهت عمارت و نمك میباشد. مستر "مدلتن" یکی از مهندستان معدنی انگلیس که در کار معدن یاقوت جلال آباد و معدن سرب غوربند خدماتی زیادی نمود. امیر در باره، معادن به پسران و معدن اخلاف خود نصیحت می کند که انحصار معادن خود را به هیچ خارجی ندهند، چرا که مملکت های قوی به نام حمایت معاملات تجارتی اتباع شان و به بهانه، دفاع از حقوق تجار و رعیت شان در مملکت های ضعیف راه مداخله و جنگیدن را پیدا می نمایند و میگوید اهل فرنگستان را اقامت دایمی ندهند. به مجردیکه وظیفه، شان خلاص شد آنها را مرخص نمایند.

٦-اداره،آذوقه وانتقالات: یکی از ادارات مهم دوره، امیر عبدالرحمن خان اداره، آذوقه است. امیر میگوید برای حمل و نقل اگرچه در مواقع لازم بیشتر حیوانات باربر را کرایه میگرم با آنهم به تعداد بیست و چهار هزار رأس اسپ سواری و بارکش و تعداد

زیاد اشتر و فیل و دو هزار رأس مادیان ایلخی میباشد که از اصطبل ولیعهد انگلیس و دیگران را از اسپ های عربی استرالیایی، ترکمانی، هندی و دیگر اسپ های ممتاز تحصل نموده ام. چندین بیطار به خدمت و تداوی شان زیر امر میرآخور تعیین کرده مستر کلمنتیس را جهت تداوی و معالجه طرز فرنگستان نیز به سلامتی مزاج اسپ ها مقرر کردم و هم مذکور میتواند از اسپ های مختلف تخم بگیرد. موصوف بیست نفر شاگرد افغان را درین رشته تربیه کرد. همچنان وی چند رأس گوسفند انگلیسی را هم با خود آورده بود. خودم تعداد گوسفند های آسترلیایی جهت ازدیاد پشم ابتیاع نموده به آنها ملحق نمودم.

۷-اداره‌ء تدریس: یکی از ادارات دیگر اداره‌ء تدریس میباشد چندین مدرسه برای اعضای خانواده‌ء سلطنتی، مستخدمین شخصی، غلام بچه ها، نظام اطفال صاحب منصب ها، برای اسرای جنگ و غیره رعایا دایر نمودم. قاضی ها و ملا ها بدون امتحان مامور کدام وظیفه نمی گردند. تصدیق نامچه از مجلس ممتحنین به آنها داده میشود. پسر بزرگم حبیب الله زبان انگلیسی، تاریخ، جغرافیه، هندسه، نقشه کشی و هیأت را تحصیل نموده است. از بیان امیر معلوم است که در بخش تعلیم و تربیه کدام کار قابل ذکر نکرده است، چرا که تمام تعلیم و تربیه او از خاندان سلطنتی و پسران افسران و ملازمین او تجاوز نمیکرده است.

۸-اداره‌ء تجارتی: امیر عبدالرحمن خان در مورد این اداره بیان می کند که مال التجاره‌ء خارجی (واردات) را کم کردم به طور مثال نمك دیگر از خارج نیاید، در عوض از معادن وطن استفاده شود. یاقوت، پوست بره، لاجورد، سایردواها از مملکت خارج میشود در عوض آن پول داخل مملکت میشود. واردات سبزیجات و نیشکر را کم کردم و اکنون نیشکر را در محلات لغمان و قندهار معمول نموده ام. در سابق سرمایه داران هندی در افغانستان تجارت میکردند، اکنون به وطنداران خود برای تجارت قرضه میدهم تا مفاد شان از وطن خارج نشود. محصول گمرکات در خروج و دخول مال التجاره دونیم درصد یعنی ۲,۵ ٪ است. فایده یی که از مدرك قرضه دادن به افراد وطن حاصل میشود زیاد است به طور مثال یکی این که مشغول کار میشوند. دیگر فرصت اغتشاش و نا آرامی را پیدا نمی کنند.

امیر عبدالرحمن خان در مورد انکشاف مینویسد: من با وجود مصروفیت های زیادی که دارم از یك نفر انگلیسی به نام مستر پرخر نواختن ساز پیانو را آموختم. بعد

.. دیگر هموطنان خود آموختاندم. همچنان مرغ های سندی نسل گیری کردم بعد به رعایا منتشر کردم. بعضی صاحب منصب های عاقل مشوره میدهند که بدون راه آهن و تلگراف تجارت ترقی نمی کند و از معادن خوب استفاده نمی شود و از محصولات استفاده نمی شود. به اخلاف خود نصیحت میکنم که حرف این اشخاص را قبول نکنند، چرا در صورتی که داخل شدن به مملکت سهل شود برای دول خارجی چندان اشکال نخواهد داشت که داخل ملك شده آنرا اشغال کنند. امیر عقیده دارد که بزرگترین علت بقای افغانستان حالت سخت و طبیعی و محکمی آن میباشد. هر قلهء کوه یك قلعهء جنگی است. دول خارجی می دانند مردم افغان جنگی اند و هرگاه پشت سنگ پنهان شدند میتوانند جنگ کنند و میگوید تا وقتی قوهء بزرگی نداشته باشیم که بتواند با دول همسایه بجنگند، ساختن راه آهن و تلگراف درست نمی باشد. او میگوید افغانستان مانند گوسفند بیچاره .ست که از یکطرف خرس و از طرف دیگر شیر او را تهدید می کند.

۹-ادارهٔ پُستی: امیر عبدالرحمن خان در بارهء ادارهء پُستی زمان خود می نویسد اکنون در هر شهر مملکت من پُسته خانه است. رسانیدن مکتوب ها و خط ها آنقدر سریع میباشد که در ظرف سی و شش ساعت از هندوستان به کابل میرسد. خط ها و پُست به ایران، روس و چین جاری است. طریق کار پُسته خانه های ما به طرز پُسته خانه های هندوستان است و عایدات این اداره به مخارج آن کفایت میکند.

امیر عبدالرحمن خان موضوع تعیین ولیعهد را بدون جواب نمی ماند و میگوید در مورد تعیین ولیعهد و جانشین چنین بیان میکنم آنهائی که دانش سیاسی دارند میدانند که آن پسرم را که در امورات عمومی و انجام کارها موقع داده ام ولیعهد خواهد بود، اما به دلایل ذیل آشکارا و علنی اعلان نمی کنم که دلایل مذکور از این قرار اند:

۱- در زمان قدیم بارها اتفاق افتیده که جان ولیعهد در خطر واقع شده، لذا تا وقت و اندازهء ممکن کوشش خواهم کرد که مخفی باشد.

۲- مشکلاتی را که امیر شیرعلی خان با تعیین ولیعهد متحمل شد، برای من باعث عبرت است.

۳- سلطنت مال پادشاه پادشاهان است. این امر را به اوتعالی می سپارم که هریکی از پسرهائی مرا که لیاقت و قابلیت و امتیاز داشته باشند انتخاب نماید.

٤- اشخاصی که از تاریخ افغانستان اطلاع دارند و میدانند که حکمران این مملکت به موجب آرای ملت تعیین شده و میشود و سلاطینی که خلاف میل ملت

اجباری تعیین شده اند نه تنها سلطنت از بین رفته، بلکه سرهای خود را نیز به باد فنا داده اند.

۵- اکثر ولیعهدها بعد از اینکه به ولیعهدی تعیین شده اند کوشش می نمایند پدر خود را از پیش روی خود دور نمایند. گرچه من بالای پسران خود اعتماد دارم ولی بعضی اشخاص پیدا میشود که برادر را با برادر، پسر را با پدر به مخالفت می اندازند.

۶- علاقه ندارم که در زمان حیات خودم جنگ و جدال و آشوب را در خانوادهء خود برپا نمایم. اختلافات پسران تیمورشاه و برادران و پسران امیر دوست محمد خان نشان دهندهء این موضوع است. امیرعبدالرحمن خان اضافه می کند و میگوید تعیین سلطان در تسلط رؤسای ملت من میباشد. من کوشش کرده ام بعضی از خانواده های بزرگ این مملکت را با پسر بزرگم بستگی داده و دخترهای بعضی اشخاص بزرگ ملت را به جهت او تزویج نموده ام و پسرهای پسر بزرگ خود را نیز با دخترهای بعضی دیگر اشخاص بانفوذ نامزد کرده ام که بعضی از این وصلت ها قرار ذیل است: عیال اول پسر بزرگم دختر محمد شاه خان غلجائی است. عیال دوم پسر بزرگم دختر قاضی سعدالدین خان نایب الحکومه هرات است. عیال سوم او دختر ایشك آقاسی مخمد سرورخان حکمران ترکستان میباشد. عیال چهارم او که نامزد نواسهء امیر شیرعلی خان دختر محمد ابراهیم خان میباشد. عیال پنجم او دختر میرسهراب بیك ازبك پادشاه کولاب (قولاب) و خواهرزادهء سردار عبدالقدوس خان میباشد. عیال ششم او دختر رئیس ولایات منگل و خوست میباشد. عیال هفتم او دختر اکبرخان مومند لال پوری میباشد. همچنان پسر بزرگم حبیب الله خان نامزد دختر حمراه خان باجوری میباشد.

امیر عبدالرحمن خان در بارهء استخدام افراد خارجی در اجرای بخش های مملکتی خود گفتهء سعدی را دلیل می آورد که:

نابرده رنج گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

امیر علاوه کرده میگوید: من افتخار دارم به اینکه اظهار نمایم اشخاصی که در دولت من مستخدم شده اند نسبت به نزدیك ترین اقوام خودم به مقامات عالی تر مانند

ریاست دارالانشاء، ریاست امور غسکری، ریاست اداره‌ء استفتاء، ریاست اداره‌ء مالیات و طبابت شخصی من و خانوده ام میباشند. در نظر من قابلیت و کفایت بیش از حقوق بستگی و دوستی شخصی ارزش دارد. و به اخلاف خود توصیه می کنم که اخلاف من باید بدون تعصب دینی و ملیتی مامورین با کفایت خارجی را استخدام نمایند. بستگان و اقارب خود را به مستمری و غیره اعانت نمایند و به کار کردن و تحصیل کردن آنها را تشویق و تحریص نمایند. امیر در جواب آنهایی که میگویند چرا عوض استخدام خارجی ها شاگردان را به خارجی نمی فرستد دلایل ذیل را اقامه میکند:

اول: خرج تحصیل در خارج گزاف است. دولت ثروت ندارد و اولیای شاگردان هم تحمل آنرا ندارند و یا اگر بعضی ها دارند حاضر به پرداخت نیستند.

دوم: بعضی از اطباء و صنعت گران را گفتم که پسران خود را نزد من بفرستند تا آنها را جهت تحصیل به خارج بفرستم، لیکن خاموشی و سکوت اختیار کردند.

سوم: در خارج مدت ها لازم است که اول السنه و بعد تخصص مسلکی را حاصل بدارند.

چهارم: بعضی از مشرقیان در اروپا عوض کسب فضلیت و قابلیت اروپائی عادات قبیحه‌ء اروپائی چون شراب مسکرات، قمار را اخذ و به وطن خود وارد می نمایند و اکثر بر عقاید مذهبی خود باقی نمی مانند. لذا ایشان را تحت نظارت خود تربیه می نمایم.

پنجم: تحصیل علم به لسان مملکت اساس محکم خواهد داشت.

ششم: بالای معلمین خارجی اصرار میکنم که خوب و به زودی ممکن تعلیم دهند و شاگردان را تحریص و تشویق میکنم.

امیر عبدالرحمن خان در باره‌ء انکشاف صنعت میگوید که در سال ۱۳۰۲ ق زمانیکه به ملاقات دوست دانشمند و با علم لارد فرین فرمانفرمای هندوستان رفتم میسورو بروم فرانسوی را که مهندس الکتریکی و صنایع عمومی بود و تجربه‌ء زیاد داشت نزد من آورده معرفی نمودند. این مهندس یکنفر هندی را که اسم او کریم بخش است با خود آورد. مهندس میسورو بروم اولین اروپائی بود که در کابل استخدام گردید. او مدتی در کابل بعد جهت تهیه‌ء ماشین های صنایع برای کار خانه جات به کلکته با یکصد و چهل و یك هزار روپیه‌ء هندی فرستاده شد. او بیست و دو نفر کارگر ماهر

هندی را استخدام نمود و با ماشین ها به کابل فرستاد که ماشین ها و افراد رسید، ولی از خود او دیگر معلوم نشد که بر سر او چه آمد. به جنرال امیر محمد خان سفیر من در دربار هند برطانوی احوال کردم که یك نفر مهندس بفرستند. او مستر سالترپاین را مستخدم نموده همرای سلطان محمد خان منشی او به کابل فرستاد و یك قطعه زمین را که معروف به علم گنج است برای کارخانه جات تعیین کردم که بالای آن نهر (جوی شیر) و زیر آن دریای کابل واقع است و به خاطر فاضل آب کارخانه مناسب میباشد.

به تاریخ ۱۳۰٤ ق برابر به ۱۲٦۵ ش برج حمل بنای کارخانه جات گذاشته شد. مستر پاین بعد از چند ماه ماشین ها را به کارگرهای هندی سپرد و خود رخصت گرفت و به انگلستان رفت. بعد از هفده ماه برگشت البته با کسب معلومات تازه برای احداث ماشین های دیگر در کابل تا آمدن او من دو نفر مستخدم دیگر انگلیسی توظیف نموده بودم و استخدام انگلیس ها را در کارهای متعدد دولتی شروع کردم. از استخدام انگلیس ها دو مقصود داشتم: یکی اینکه ملت باید از انگلیس مهندسی و مهارت های دیگر را فرا گیرند. دوم خواستم ملت خود را با انگلیس ها مانوس نمایم تا نفرت قدیمی که بین این دو فرقه بود از خاطره ها محو شود. امیر اضافه کرده میگوید: این دو دولت (افغان و انگلیس) دوست یکدیگر میباشد و اغراض شان یکی است و نیز مایل بودم که ملت انگلیس ترقیاتی را که در زمان سلطنت من فراهم می آید از زبان هموطنان خود شان استماع نمایند. دومین انگلیسی که بعد از پاین به افغانستان آمد مستر "اومیارا" طبیب دندانساز بود. در اخیر سال ۱۲٦۵ هـ.ش قبل از برگشت به هند او شخصی به نام صوفی عبدالحق را به مسلك خود یعنی دندانسازی ماهرانه تعلیم و آموزش داد. در کارخانه جات من ماشین هایی ذیل نصب است: ماشین تفنگ سازی، ماشین خراطی (خرادی)، سوراخ کردن و رخدار کردن، ماشین ذخیرهء بخار، ماشین چکش های بزرگ که به ذریعهء قوهء بخار حرکت میکرد، ماشین هائی کفش دوزی، سراجی، باروت سازی، صابون پزی، شمع ریزی، منگنه، سکه و ضراب خانه، عرق کشی، دباغی، رنگ چرم، ماشین ساختن آلات و اسباب زراعت و باغبانی، کورهء ذوب سنگ های معادن و فلزات، عملیات آهنگری، ماشین شمشیرسازی و چاشنی و فشنگ، ماشین پُر نمودن فشنگ، ماشین ریختن و ساختن نارنجك جهت خمپاره و توپ های بزرگ و ده ها ماشین دیگر. مردم ما اکثر در آن وقت آن قدر بی اطلاع و بی خبر بودند که روزی من در راولپندی در سال ۱۲٦۳ ش بودم که یکی از عکاس ها زمانی که خواست عکس مرا بگیرد یکی از

نوکرهائی دربار من فوری دوید و هردو دست خود را روی سوراخ دوربین عکاسی گذاشت. من به او گفتم این چه حرکت است؟ گفت قربانت شوم این یکی از توپ های جدید است که این آدم به طرف شما نشانه گرفته است. خیلی خندیدم و گفتم ریش تو سفید، اما دلت از جهالت سیاه است. این کامرهء عکاسی است.

امیر عبدالرحمن خان که در ایام نوجوانی در تخته پل در کارخانه جات عسکری پدر خود کار کرده بود اکثر اوقات به آهنگران و صنعت کاران توپ و تفنگ مشوره و نظر میداد. امیر میگوید: امروز یکصد هزار نفر کارگر به ساختن راه ها و صنایع و معادن مصروف خدمت اند. امیر میگوید مردمان بیکار باید مشغول کار شوند. چون مردمان بیکار لشکر شیطان هستند. جائیکه صنعت و ثروت باشد و رعیت متمول باشد مردم مایل به صلح و آرامش و مخالف جنگ و جدال است. در کارخانهء میل های راه آهن ماشین متحرك و ماشین کشیدن توپ های سنگین ابتیاع و به کار گذاشته شده است. کارخانهء چراغ الکتریکی و اسباب تیلفون نیز ابتیاع نمودم. در ۱۲۷۱ ش مستر رون چراغ الکتریکی را بهتر از گذشته ترقی داد.

قبل از اینکه ضراب خانه ساخته شود سکه توسط دست ساخته می شد که یك روی آن دارالسلطنهء کابل و تاریخ سال و روی دیگر کلمهء امیرعبدالرحمن ضرب شده بود. در سال ۱۲۷٤ ش لقب ضیاء الملت والدین یکطرف سکه و طرف دیگر نشانی که خودم تعیین نموده بودم به میان آمد. پول سیاه یك شاهی، دو شاهی و مسکوکات نقره، روپیه، قران و تنگه میباشد. مستر میکدرمات در ضراب خانه دولتی به عمله جات کابلی آموزش سکه را داد که بعد از رفتن او روزانه هشتاد یا یکصد هزار روپیه در ضراب خانهء کابل ضرب میشد.

امیر در مورد ساختن مرمی ها میگوید میدلتن برای ساختن مرمی هنری مارتین، آلات و میقاس آن مامور کردم. در کارخانهء کابل روزانه ده هزار (۱۰۰۰۰) مرمی ساخته میشد. در صورت لزوم میتوان آنرا مضاعف کرد. و مستر کمیدان را در کارخانهء توپ سازی و تفنگ سازی مستخدم کردم. مذکور فهرست کتب متعدد تخنیك حربی را به من داد. فهرست ذریعهء کرنیل ولی محمد خان سفیر من در هند از وزارت خارجهء هندوستان برطانوی طلب گردید و به دست آمد که بعد به فارسی ترجمه شد. اکنون روزانه پانزده میل تفنگ هنری مارتین ساخته می شود که در صورت لزوم میتوان آنرا مضاعف کرد. مستر "ادواردز" را به ساختن مرمی ها سنایدر مستخدم نمودم. هر روزه در ظرف ده

ساعت ده هزار مرمی ساخته میشود. در دستگاه توپ سازی و دیگ بخار و دستگاه های بخار توپ ها در سابق توسط دست بود. یك ماشین جهت ضبط بخار به قوهء صد اسپ بـ دیگ هائی بخار آن ابتیاع نمودم. برای این کار مستر "استورات" انگلیس را مستخدم نمودم. اکنون شاگردان هندی و کابلی او میتوانند آنرا بسازند. یکی از استادان کابلی سلام نجار میباشد که یکدانه ماشین چوبی ضبط بخار ساخت. بعد یکنفر که به نام قسیم میباشد و نقاش است ماشین ضبط بخار را از قطعات آهن و مس ساخت. اکنون تمام کوره های ذوب فلزات، نقره و مسکوکات، محرك چکش های بزرگ بخار و کوره های ریخته گری را کارگران کابلی میسازند. آلات و ماشین های بزرگ و اسباب خرادی توپ که ۲۸ فوت طول و انجن های بزرگ و قطعات ثقیل ماشین ها را با وجود عدم راه آهن مردم تعجب می کنند که چگونه آورده شده است. اشکالات حمل و نقل زیاد بود، اما عزم بلندتر از این ها بود. امیر علاوه کرده میگوید در زمان او عرق کشی صحیح و بدون ضرر زیر نظر رام سنگ هندو کارگران مرا آموختند. اکنون در ظرف هشت ساعت یك هزار و پنجصد باتری الکل تقطیر شده میتواند. مقصود من فروش آن بالای خارج و اتباع غیرمسلمان بود. قبل از من بعضی از ارمنی های عیسوی مقیم کابل عرق کشی می نمودند. من مردم مشروب خور را سخت سیاست کردم. عادت مشروب خوردن را که از زمان شیرعلی خان و محمد اعظم خان گرفته بودند ترك کردند. در مورد کارخانهء دباغی امیر ابراز نظر کرده میگوید یك وقتی دولت هند برطانوی مانع انتقال بعضی مرادات برای کارخانه جات ما شدند. من از آن عبرت گرفته به این فکر شدم که باید ماشین های طرف ضرورت کارخانه ها و مواد لازم برای کارخانه ها در خود افغانستان تهیه شود. لذا اول در فکر تهیهء کارخانهء دباغی شدم تا چرم مورد نیاز کارخانه جات، بوت ها، کمربندها و غیره را تهیه نمایم از طرف دیگر تهیهء این مواد برای کارخانه جات ارزان تر و مفیدتر و پول به وجه خود مملکت ذخیره می شد. یك نفر دباغ انگلیسی به نام مستر "باسگر" تمام عملیات چرم سازی را که در انگلستان متداول بود به عظیم نام استاد کارخانه چرم سازی کابل آموختاند. یك نفر انگلیسی دیگر موسوم به مستر تهارتن طریقهء به عمل آوردن تمام الوان انگلیسی را به جهت ساختن "تیماج" به غلام حیدر نام سر کارگر دباغ های کابل آموخت جهت ساختن چرم ایرانی به خصوص چرم همدانی دو نفر کارگر همدانی استخدام کردم. برای چرم لاهوری هم همین کار را کردم درین عمل طریقهء چرم براق روسی را خودم می دانستم این کار را خودم به کارگران آموختم از خارجیان

دباغ به خصوص از دباغان همدانی تشکر دارم در بابت پوست سازی (نیم چکمه) و ساختن تسمه های چرمی جهت ماشین ها یك نفر ازبك به نام احمد که عازم حج بود با اقامهء دلایل از روی حدیث قانع کردم که توقف نموده کارگرهای ما را به وضع روس آموزش بدهد. یکی از پسر عموهای من به نام سردار محمد اکرم خان که در هندوستان کار چکمه دوزی را آموخته بود او را متقاعد کردم تا با یك نفر اسرای طایفهء هزاره که چکمه دوزی را در جائی آموخته بود در ساختن چکمه شرکت نماید و دیگر کفش دوزان نیز آموختند اکنون امر کرده ام که بدون اجازه کارخانه کسی پوست خام را به خارج نبرد که ضرورت کارخانه جات خود ما است هکذا کارخانه صابون پزی و شماعی در ولایات شمالی افغانستان شروع نمودم به جهت این کار پیه در افغانستان زیاد صابون و شمع به دست ساخته میشود. در بارهء ادارهء خیاطی باید گفت که در قدیم مردم افغانستان از پادشاه تا رعیت و صاحب منصب های نظامی و کشوری و سردارهای مملکت شلوارهای کشاده و خیلی فراخ که آستین های شان چند ذرع فراخی داشت می پوشیدند به جهت یك شلوار پانزده ذرع چلوار ضرورت بود. این کار احمقانه اسراف بود و مردم را کاهل می نمود و نمیگذاشت با چند ذرع که عقب شان کشیده می شد به آسانی حرکت نمایند جهت متروك کردن این کار خیاط های هندی را که مشغول ساختن لباس های نظامی بودند استخدام کرده با صدها خیاط دیگر که جهت فوج و مامورین کشوری لباس می دوختند امر کردم که خیاط ها را تعلیم بدهند بعد امر کردم هر شخص که با این لباس ها فراخ و بدنما حاضر شود مواجب شش ماههء شان قطع شود. یك نفر خیاط انگلیسی به نام مستر "والتر" را مامور کردم که تمام نواقص خیاطی را اصلاح و کتابچهء در باب آن وضع و نقشه های بریدن و دوخت های لباس عمومی و نظامی به قسمی که در انگلستان متداول است و قواعدی که جهت اندازه گیری ملبوسات لازم است ومقیاس ملبوسات نظامی به صورت توضیح و تفصیل درین کتابچه ها نوشته شده است. محاسبین میتوانند حساب نمایند که چه مقدار پارچه برای لباس اشخاص مختلف ضرورت میباشد و خیاط نمیتواند پارچه را سرقت کند تمام مامورین لشکری و کشوری مرا میتوان از لباس شان تشخیص داد. لباس همه مامورین کشوری از قبیل سرداران و حکام و روسای ادارات وزراء و اهالی دربار مثل ملبوسات رسمی صاحب منصبان نظامی میباشد که درجهء منصب و مواجب آنها یك اندازه است. مامورین کشوری همان قسم ملبوساتی که سپه سالار و ژنرال و میرپنج و سرتیپ و کاپیتان و یاور دارند می پوشند در دربار من برای هر کس

مطابق مواجب و درجهء شان جاهای مخصوص نشستن معین است و کتابچه های در بارهء ملبوسات متعدده و جاهای صاحب منصبای لشکری و کشوری به موجب درجه و منصب آنها نوشته شده هر ماموری که مواجب او در سال دوازده هزار روپیهء کابلی یا بیشتر است دارای رتبه سپه سالاری و هر شخص که مواجب سالانهء او هشت هزار روپیه باشد دارای درجه جنرالی و نایب سالاری میباشد. اشخاص که پنج هزار روپیه مواجب دارند درجهء میرپنجی و آنهائی که چهار هزار روپیه مواجب دارند. درجهء سرتیپی دارند.

امیر در بارهء مطبعه و تدریس میگوید قبل از جلوس من به تخت سلطنت در تمام مملکت هیچ مطبعه دایر نبود. در تمام مملکت اشتهار دادم که سی نفر منشی ضرورت دارم که بتوانند زبان خود را بنویسند و بخوانند فقط سه نفر به قاعدهء مشروط بیشتر پیدا نشد. حمد خدا که امروزه هزار نفر از اتباع من صاحب سواد هستند و هزارها نسخه جات کتب متعدد در باب اطلاعات مضامین مختلف و غیره در مبطعهء کابل طبع میشود. در تمام شهرها مدارس ابتدائی برای اهالی و افواج نظامی دایر شده و انشاء الله عنقریب در کابل دارالفنون به جهت تدریس علوم متعدده و طریق تدریس به وضع فرنگستان دایر خواهد شد. همچنان به اهالی کابل حکم دادم که روزنامهء نیمه رسمی در کابل طبع و نشر نمایند. مرحوم منشی عبدالرزاق هندی دهلوی در ساختن مطبعهء کابل خدمات زیادی نمود.

امیر در باب صنایع و حرفهء متفرقه نیز روشنی انداخته و توضیح می کند که کارخانه جات خورد و بزرگ آنرا احداث نموده است که عبارت اند از کلاه سازی، اسباب ماشین جهت ساختن دوربین ها، مقیاس های مسافت جهت انداختن توپ، ماشین جهت ساختن هیوگرافی، کارخانهء باروت سازی، کارخانهء ماشین گلاباتون، کارخانه جات قالین ایرانی و هندی، پرده سازی، عمامه سازی، چهادرسازی، سطل سازی، قاق سازی و کلچه سازی، فانوس سازی و شیشه سازی، ماشین سوزن سازی و اسباب خیاطی، کورهء ذوب فلزات، کورهء آجر و گچ پزی، کارخانهء اسباب بنائی و نجاری، کارخانهء حجاری، کارخانه عصاری، کارخانه ساختن اسباب موزیك و غیره میباشد.

امیر در پایان فعالیت های انکشافی و ترقیاتی خود با تذکر اینکه برای آموزش اسرای جنگ و محبوسین جنائی تحت نظر استادان صنعت و حرفه آموزش و تربیه می شوند که بعد از کسب تعلیم و اخذ فن از حبس رها می شدند. محبوسین برای زودتر

خلاص شدن کوشش میکردند که زودتر اهل فن و حرفه شوند سخنان خود را خلاصه میکند.

امیر عبدالرحمن از لحاظ عقیده و عمل

او معتقد دین اسلام و مذهب حنفی بودند. از قول محمد اکرم خان قزلباش که شخص عاقل و صادق القول و در اندخوی با اینجانب نگارندهء این کتاب مدتی یکجا بود روایت میکنم محمد اکرم خان مذکور از ملازمین حضور امیر بود که بیان و گزارشات او را در بارهء امیر موی سفیدان حاضر مجلس ما نیز تائید و تصدیق میکردند. او بیان داشت که روزی وقت گل سیب بود امیر در باغ بابرشاه آمد برای مدت یك هفته آنجا اقامت کرد هر روز بعد از نوشیدن چای صبح در صفهء زیر درختان محفل دربار پادشاهی برپا می شد تا به وقت نماز ظهر به عرایض رعایا و بازپرسی امور مملکتی رسیده گی می نمود. نماز ظهر را همانجا ادا نموده بعد از آن طعام صرف مي شد که بعد از صرف نان و طعام دربار خاتمه می یافت. امیر تا هنگام عصر به استراحت می پرداخت. یك روز به قرار عادت دربار برپا شد. وقت نماز ظهر فرا رسید و مؤذن آذان گفت. اهل دربار جهت وضو برخاستند، تنها امیر که از پاهای خود تکلیف داشتند و بلند شده نمیتوانستند به کرسی خود نشسته باقی ماند. من (محمد اکرم) که به خدمت آبدار باشی حضور مامور و حاضر وظیفه بودم امیر از من پرسید که تو نماز را ادا کرده یی؟ گفتم نخیر قبول دارم میخوانم. امیر گفت برو نماز را با جماعت ادا کرده بعد بیا من گیلاس و ظرف آب را به روی میز گذاشته در جویچهء باغ به وضو کردن مصروف بودم که نرنجن داس هندو آمد ادای احترام نموده به کرسی دورتر به موازی کرسی امیر نشست و با امیر به صحبت و گفتگو پرداخت. بعد از ادای نماز به تعجیل آمدم. دیدم امیر گریه و نوحه می نماید و اشك از چشمان او سرازیر است. من به قرار عادت مستمرهء خود گیلاس آب و آبدان را گرفته به جای معینهء خود ایستادم. بعد از من سردار عبدالقدوس خان که ایشك آقاسی حضور بود آمد و به جای خود مبهوت قرار گرفت. بعد از چند لحظه امیر سر خود را بلند کرده و سردار عبدالقدوس خان را مخاطب قرار داد و گفت: عبدالقدوس خان مرا این واهمه به گریان آورده که همهء مسلمانان به نماز جماعت مشغول شدند و من درین جا نشسته و به پای خود ایستاده نمیتوانم و از جماعت محروم هستم، مبادا که روز محشر با نرنجن داس یکجا محشور نشوم. عبدالقدوس خان گفت: که شما معذور هستید. مریضان و معذوران به حکم شریعت از حضور در نماز جماعت معاف میباشند. همین خوف و

اعتقادی که دارید شما را خداوند(ج) اجر جماعت نصیب میکند. در بین این گفت و شنید به نرنجن داس هندو فرصت مکالمه حاصل گردید که وی گفت: فدایت شوم خدا نکند شما با من محشور شوید. من یقین دارم که راه ما غلط است، لیکن از دین و کیش پدری و اجدادی بیرون شدن و جدائی را رواج نداریم و در ازل نعمت ایمان نصیب ما نخواهد بود. درین وقت امیر به خنده آمد به هندو گفت: ای کافر شما فکر می کنید که به سوختن جسد در دنیا از عذاب عقبا خلاص خواهید شد. این تصور تان غلط است. کافران همیشه و ابدی در جهنم و مسلمانان به قدر گناه و معصیت خود خواهد بود. گفتار فوق به خاطر دانستن عقیده و تفکر امیر تذکر یافت. هکذا امیر میگوید در وقت مواجه شدن به انبوه از مشکلات و سختی ها قبل از به سلطنت رسیدن و بعد از آن دو فقره سبب قوت قلب من شد. یکی قبل از اینکه عازم افغانستان شوم یك شب در روسیه در عالم رؤیا خواب دیدم دو فرشته بازوهایم را گرفته مرا به حضور پادشاهی که در اطاق کوچکی جلوس فرموده بود بردند. پادشاه صورت داشت نیکو و بیضی، محاسن مدور، ابروها و مژگانهای بلند و خوش وضع، لباس فراخی به رنگ آبی در برو عمامهء سفیدی بر سر داشت. از تمام هیأت او کمال خوش منظری و از طبع نجیب او رافت و حلم هویدا بود. به طرف دست راست او شخص بلند قامت باریك اندام نشسته بود. محاسن او بلند و سفید و سیمایش کریمانه و مملو از خیال زیر دستش شخص دیگری بود که قامتش کوتاه تر و میانه بالا و چهره اش باالنسبه به شخص پیرمرد که به دست چپ او نشسته بود سفیدتر بود. قلمدانی هم پیش رویش گذاشته لباس فاخرانه در برداشته چند قطعه نوشته جات عربی که در صفحه های کاغذ نوشته شده بود. جلوش گذاشته بود. به طرف چپ پادشاه شخصی با محاسن جزئی و سبیل های بزرگ و ابروهای پیوسته، بینی کشیده دارد و از سیمایش مهربانی و رافت ظاهر بود. مشارالیه بالنسبه به سه نفر دیگر که مذکور داشتم از مردمان اهل الله بیشتر به اشخاص سیاسی دان شباهت داشت. قامتش از همه بلندتر و به پهلویش شلاق بلندی گذاشته شده بود. بعد از آن شخص دیگر به نهایت خوش صورتی در هیات بالنسبه به دیگران که حضور داشتند. بیشتر شباهت به پادشاه داشت. لباس او مثل سردارهای لشکر که در زمان قدیم داشتند. شمشیری هم داشت از صورتش کمال فراست ظاهر بود و کلیه وضعش مثل جنگ آوران شجاع و در قامت از اشخاص دیگر که درین محفل بودند کوتاه تر بود. همان وقتی که مرا به حضور این پادشاه و چهار نفر مصاحبش می بردند. دیدم دریچه یی که رو به اطاق بود یك دم باز شد. شخصی را به

حضور آنها آوردند پادشاه به اشاره، چشم به شخصی مذکور خطابی نمود که من الفاظ پادشاه را نشنیدم ولی جواب را شنیدم به قرار ذیل بود. اگر پادشاه شوم معابد سایر ادیان را خراب نموده به عوض آنها مساجد خواهم ساخت معلوم می شد. پادشاه ازین جواب چندان خوشنود نشد به فرشته هایی که شخص مذکور را آورده بودند حکم فرمود او را برگردانید. به زودی و عاجل او را بردند بعد از آن همان سوال را از من نمودند. جواب دادم عدالت خواهم کرد و بت ها را شکسته به جای آنها کلمة الله را جاری خواهم کرد. چون این الفاظ را ادا نمودم اصحاب آن پادشاه با نظر مرحمت آمیزی به طرف من نگاه کردند. از این نگاه کردن آنها معلوم مي شد تصدیق بر پادشاهی من نموده اند. همان لحظه ملتهم شد به اینکه شخص مذکور حضرت محمد مصطفیﷺ میباشد. دو شخص طرف یمین ابوبکر(رض) و عثمان(رض) و دو شخص طرف یسار عمر(رض) و علی(رض) میباشند.

بعد از خواب بیدار شده مشعوف گردیدم که حضرت پیامبر(ص) و اصحابش که تعیین پادشاهان اسلام به قبضه، اقتدار آنهاست مرا به امارت آتیه، افغانستان انتخاب نموده اند.

امیر عبدالرحمن خان در باره، فقره، دوم که سبب اطمینان قلبی میداند میگوید: روزی به زیارت خواجه، احرار رفته به حالت مسافرت و غربت خود و حالت وطن دعا و گریه کردم که از فرط گریه خسته شده و روی فرش آنجا به خواب رفتم. در خواب دیدم روح پاك ولی مذکور ظاهر گردید. به من فرمود به کابل برو تو امیر خواهی بود. یکی از بیرق های مزار مرا گرفته در جلو لشکر خود برفراشته دار همیشه فتح و ظفر با تو خواهد بود. بیرق مذکور اکنون در تصرف من است و لشکرم هرگز شکست نخورده اند. از این روایات و تذکرات عقیده و طرز تفکر امیر دانسته میشود.

امیر عبدالرحمن خان و مشکلات داخلی

امیر در مورد آغاز سلطنت و مواجه شدن با مشکلات های داخلی میگوید: مردم شاید فکر کنند که از روزی که من به تخت سلطنت کابل جلوس نموده ام زمان خوشی و عیش من شروع شده است، اما برعکس اینطور نیست، بلکه زمان اشکالات، پریشانی و اندوه فراهم شده است. در زمان پدرم و عمویم محمد اعظم خان؛ تمام مسئولیت به آنها و صلاحیت ها از من بود. من در اجرای امور سلطنت دخالت کلی داشتم. هر قدر رتبه، شخص بزرگتر میشود مسئولیت او بیشتر میگردد و هر قدر مسئولیت بیشتر باشد اندوه

و پریشانی زیادتر است.

امیر بعد از به قدرت رسیدن اولین مشکل خود بی خانه بودن را وانمود کرده است. میگوید تا زمانی که عمارات ارگ و غیره جاها ساخته شد من در خانه های رعیت به طور عاریه می نشستم مدتی در شیرپور در دروازهء سفید سکونت نمودند. بعد در مرادخانی حرم سرای و دیوان خانه جهت دربار طور موقتی ساخت. امیر میگوید: من از زمان کودکی در بین باغها و جای های وسیع و هوای آزاد زنده گی کرده بودم، بنابران در کوچه های تنگ و کثیف و خانه های گلی سوراخ دار پُر از موش زنده گی می نمایم. اولین مشکل من هیاهوی و جنگ موش ها بود و این جنگ موش ها اولین جنگی بود که به آن مواج شدم. شب ها اکثر نمیتوانستم بخوابم و مشکل دومی من نبودن پول در خزانه بود. مشکل دیگر این بود که هرات به دست سردار محمدایوب خان و از مملکت جدا بود. قندهار را انگلیس ها به سردار شیرعلی خان سپرده بود و در میمنه دلاور خان حاکم بوده که با من مخالف بود. وضع مملکت در اثر پادشاهی شیرعلی خان و یعقوب خان طوری شده بود که هر سرکرده و سید و ملا حاکم مستقل جور شده بود و دفترهای امیر شیرعلی خان چنین نشان میدهد که قتل یك نفر فقط پنجاه روپیه یعنی از قیمت یك حیوان کرده هم ارزان تر بوده است.

امیر عبدالرحمن خان به طور مثال میگوید که حاکم نجراب از باعث جریمهء قتل ها سالانه پنجاه هزار روپیه تحول دولت می نمود. از این معلوم بود که سالانه یك هزار نفر درین درهء کوچك به قتل میرسده است. امیر عبدالرحمن خان اضافه نموده میگوید که حامیان خانوادهء امیر شیرعلی خان ملاهای بی علم و غازی های جهاد که فقط نام شان غازی بود مردم را بر علیه من تحریك به قیام می نمودند و می گفتند که عبدالرحمن خان کافر است، زیرا که دوست انگلیس ها میباشد و آنها یعنی انگلیس کافر هستند. لذا باید هر مسلمان باید برعلیه من (عبدالرحمن خان) جهاد نمایند.

ترتیب محاکمات طوری بود که مدعی و مدعی علیه در حضور پادشاه حاضر شده به آسانی میتوانستند به خاطر دادخواهی به ریش و عمامهء پادشاه دست اندازند. روزی به حمام میرفتم پیره زنی ریش مرا دست انداخت و محکم گرفت که به مشکل خود را از نزد او خلاص کردم. درباریان طوری عادت شده بودند وقتی خوانچهء سفره و شیرینی در محفل می آمد همه صاحب منصب های بزرگ بزرگ بالای آن خود را انداخته هر که هر قدر میتوانست برمیداشت. یك روز به همین سبب به حاضرباشان خود امر کردم صاحب

منصبان را با چوب ها کوبیدند حتی خون از سر شان جاری شد. در دربار اشخاصی جای گرفته بودند که اندازهء صلاحیت فکری و دانستگی شان را از این مشوره که به من دادند میتوان شناخت و نتیجه گرفت و آن از این قرار بود که روزی مع با وزرای خود در بارهء نان و آرد که در بازار کابل قیمت شده بود و بیم قحطی میرفت مشاورت داشتم، آنها طور جدی به من مشورت دادند که گوش های غله فروش ها را به در دوکان های آنها میخکوب نمایم تا آنها مجبور شوند آرد و غله را ارزان بفروشند. بر این مصلحت گرانبهای آنها از خندیدن نتوانستم خودداری نمایم. از آن روز تاکنون از مشاورین هیچگاه صلاح و مصلحت نجسته ام.

امیر مشکلات دیگر خود را در اوایل سلطنت مدعیان بی شمار تاج و تخت میداند و هم بودن عیال و اطفال او در روسیه و انتقال آنها را به وطن از جمله مشکلات دیگر خود خاطرنشان میسازد. تهدید و تشویش از جانب دولت های بیگانه و مملکت تباه شده و منقسم شده بین سرکرده های قومی و سیاسی را نیز جز مشکلات خود محسوب نموده و مثال می آورد که بعد از اضمحلال دولت مغولیهء هند انگلیس ها با چقدر زحمت و تکلیف با تمام دانش سیاسی و قوت نظامی تا هنوز نتوانسته است هندوستان را به طور کامل منظم نماید. امیر این را فراموش کرده که او در وطن خود امور تنظیم و استقرار امنیت و دولت را به عهده دارد ولی انگلیس ها در یك مملکت بیگانه و دور از قلمرو اصلی خود تجاوز نموده و میخواهد سلطهء استعماری خود را قایم نماید که این دو مفهوم ازهم طور کامل جدا است.

امیر عبدالرحمن خان می نویسد که مرکز سلطنت آنقدر ضعیف بود وقتی پادشاه از مرکز چند فرسخ دور می شد زمانی که واپس می آمد. دیگری را بر تخت سلطنت می دید و شیرعلی خان برای ادارهء کشور خود قانونی داشت که قیمت کشتن یك نفر را سه صد روپیه تعین کرده بود. هر کس میتوانست با تحویل کردن سه صد روپیه دشمن خود را بکشد. او به این ترتیب سرکرده ها و مامورین خود را بین هم به جنگ و قتل ها می کشانید و فایده می برد. یك طرف از جرم قتل پول به دست می آورد. دیگر سرکرده های مخالف از بین میرفتند حالانکه در وقت من در سال پنج فقرهء قتل پیش نمیشود و یك تعداد مشاکل جزئی و معمولی را ارقام می نماید، اما عبدالرحمن خان مشکل اساسی خود جنگ های هزاره جات، کافرستان و ترکستان را ذکر می نماید. هکذا امیر جمع کردن فراریان سابقه و مهاجران افغانی را که از قبل به هندوستان و روسیه رفته بودند از جملهء

کارهای مشکل خود تذکر داده و میگوید: این فراریان سابقه که با نفوذ بوده و به حیث همکاران و مشاوران مجرب برای پسر من خواهند بود و اکثر آنها اکنون دوست نزدیک پسر من خواهند شد و شامل چهار گروه میباشند:

اول: اشخاصی که در حدود شمالی و شمال مشرقی افغانستان حکومت داشتند. چون ولایات آنها را روس متصرف شده است به دربار من پناه آورده اند. مثل میرسهراب بیگ حاکم سابق کولاب و خانواده‌ء او و شاه محمود حکمران سابق دره‌ء اژی و خانواده‌ء او و نوه‌ء اسمعیل روشانی پسر امیر بخارا و چندین نفر دیگر.

دوم: میرها و رؤسای همان نقاط مانند میریوسف علی و میر جهاندار شاه و اقوام او و میر حکیم که ولایات این ها را خودم در اوایل سلطنت خودم متصرف شدم.

سوم: اشخاصی که با دولت انگلیس جنگیده یا از دوستی انگلیس رنجیده اند و به من پناه آورده اند حمراخان میرمراد علی و دیگر رؤسای سرحدی.

چهارم: اشخاصی که از افغانستان فراری یا کسانی از همراهان و حامیان بعضی از رقبای خانواده‌ء من بوده اند.

همچنان مخالفین من پنج دسته مردم اند:

دسته‌ء اول: کسانی که جمعیت علیحده داشتند مثل سردار نورعلی خان و دیگر پسرهای سردار شیرعلی خان والی سابق قندهار که از هندوستان آمده اند و حالا همرای من میباشد. سردار محمد حسن خان که با قطاع الطریقان شنواری جنگیده که در هندوستان بود و حالا همرای من میباشد. سردار ابراهیم خان پسر امیر شیرعلی خان که هنوز در هند است، ولی دوست مؤظف من میباشد. سید احمد خان کنری که حالا با من است، سردار محمد علی خان و سایر پسرهای عمویم سردار ولی محمد خان و غیره.

دسته‌ء دومی: کسانی اند که حامی محمد ایوب خان میباشد. از تمام رقیبان من بیشتر میباشند. اکثر شان از من مواجب میگیرند و ناراضی هم هستند.

دسته‌ء سوم: حامیان سردار محمد ایوب خان بود و اکنون داخل خدمت من شده اند و همراهان محمد هاشم خان.

دسته‌ء چهارم: اشخاصی که به هندوستان یا روسیه یا ترکستان تحت اشغال روسها مهاجرت کرده که دسته‌ء معین ندارند یا به علتی رفته اند یا من ایشان را اخراج کرده که به اثر درخواست و عرایض شان آنها را عفو و به اوطان شان مراجعت داده ام.

دسته‌ء پنجم: اشخاصی اند که با محمد اسحق خان بعد از اغتشاش ۱۳۰۶ قمری

فرار نموده اند. برادرهای اسحق خان اکنون در نزد من مستخدم هستند. امیر به پسر خود توصیه میکند که تمام کسانی را که از ولایات و ممالك همجوار پناهنده میشوند بپذیرد. از همراهان آنها میتواند در مقابل مخالفین خود و مخالفت با همجوارها استفاده کند.

روش دوگانهء امیر عبدالرحمن خان با سرداران جهاد و سرداران محمدزائی

وقتی امیر عبدالرحمن خان پادشاه شد تمام رهبران مبارزهء ملی علیه انگلیس یا سران نامدار جهاد از امیر عبدالرحمن خان اطاعت کردند. سردار محمد ایوب خان قهرمان فاتح میدان میوند که هرات را در تصرف خود داشت و در ضمن قندهار را نیز محاصره کرده بود. مبارزین ملی و سرکرده گان جهادي که سازش و نرمش امیر را با انگلیس ها دیدند به سردار محمد ایوب خان تمایل پیدا کردند. امیر قبل از مقابله با سردار محمد ایوب خان در صدد آن شد که کار فرزندان صدیق و راستین وطن، سنگرداران دلیر دفاع مقدس از دین و خاك یعنی رهبران مردمی ملت و جهاد را یکطرفه سازد، لذا با یك اقدام ناگهانی آن تعداد قهرمانان فداکار وطن را که در کابل بودند دستگیر و محبوس کرد. مانند غازی محمد جان خان وردگ و برادرش محمد افضل خان و چندین نفر دیگر. امیر جهت بدنام کردن این قهرمانان ضد استمار انگلیس به غلط و دروغ افواهات و اتهاماتی را پخش کرد که گویا محمد جان خان غازی به توصیهء انگلیس سپه سالاری افغانستان را میخواست و دیگر رهبران پیمان کرده بودند که مرا در جریان سفر قندهار بکشند. این یك روش عام و معمول سیاست انگلیسی بود که در هر جای مردم مبارز، مجاهد و نجیب کشور را با زور پروپاگند، جعل اسناد، افتراء و اتهام در بین جامعه بدنام کرده و به این طریقه آنها را از بین ببرد. امیر عبدالرحمن خان نیز در مورد رهبران ملی افغانستان عین همین سیاست را به کار برد. غازی محمد جان خان وردگ را طور مخفیانه به شهر مزار به نام تبعید توسط دوصد سوار اعزام کرد و بعد در مزار توسط دوصد سوار دیگر که حاکم مزارشریف با او همراه کرده بود، این غازی نامدار جهاد را در مسافت یك میلی دورتر از شهر مزارشریف اعدام کرد و به یك روایت دیگر او را در کوه های هندوکش از کوه پائین انداختند. امروز آرامگاه او نیز نامعلوم است.

عصمت الله خان در محبس امیر بُمرد یا اینکه زیر شکنجه از بین رفت و یا غیرمستقیم اعدام شد و ارسلاخان برادر او را امیر علنی اعدام کرد. محمد افضل خان و

محمد موسی خان صافی را به اتهام مکاتبه با مادر امیر محمد یعقوب خان به نام اینکه کشتن امیر عبدالرحمن خان را در چمن بینی حصار تعهد کرده اند سنگسار شدند.

سایر رهبران و بزرگان جهاد که صحنه را چنین دیدند به هر طرف راه هجرت و ترک وطن را در پیش گرفتند. میربچه خان کوهدامنی اول به ننگرهار و بعد از آن به ایران رفت و به اتفاق سردار محمد ایوب خان در صدد حمله به افغانستان شدند که بعد از شکست سردار محمد ایوب خان با سردار مذکور به هند رفت و بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان به وطن برگشتند تا در دامن مادروطن جان به جان آفرین تسلیم کرد و در منطقهء بابه قشقار کوهدامن دفن گردید. سرشناسان جهاد کوهدامن و کوهستان مانند جلندرخان، غلام محمد خان، برزوخان تتمدره ای، میردرویش خان بابه قشقاری، محمد عظیم خان، عبدالسمیع خان، فتح محمد خان بابانی و عبدالغیاث خان جلال زائی به هندوستان هجرت کردند.

در سال ۱۲۶۹ هـ.ش ۳۹ نفر اولادهء ذکور و اناث این ها را نیز مجبور به فرار کردند، هکذا محمد شاه خان غلجائی و پیردوست خان احمدزائی بعد از فعالیت های بی نتیجه مجبور شدند از وطن خارج شده به کُرم رفتند تا در آنجا ناپدید شدند. همچنان خانواده های شصت و هفت نفر سرکرده گان مشهور مجاهدین که همراه سردار محمد ایوب خان غازی حدود قلمرو امیر را تر گفته بودند، در سال ۱۲۶۷ هـ.ش دارائی های شان ضبط و مصادره گردید.

ملا مشك عالم‌اندری مجاهد مشهوری که این گیرودار امیر را دید، دور از سلطهء امیر در بین مردم خود به سر می بُرد و در بدل تمام ایثار و قهرمانیی که در مقابله با انگلیس ها نموده بود از طرف امیر به لقب موش عالم مسمی گردید. امیر وقتی دید که ملا مشك عالم را دستگیر کرده نتوانست و مقاومت در برابر امیر زیاد شد در صدد دلجوئی او شد. در سال ۱۲۶۲ ش سردار محمد حسن خان حاکم غزنی بنابر هدایت امیر در مجلس عام سرکرده گان اندری را دلجوئی نمود. ملا مشك عالم به مجلس متذکره حاضر نشد. برادر سردار شریندل والی پکتیا و عالم مذهبی ملا عزیز خان و کوتوال پکتیا محب علی خان به فرمان امیر نزد ملا مشك عالم رفتند. ملا مشك عالم در جواب پیام دلجوئی امیر برای شان گفت سه هزار تن بدون خطا و جنایت از بزرگان افغانی که در وقت استیلای دولت انگلیس به مدافعت گرائیده و در حمایت ناموس و مملکت اسلام زحمات شاقه را متقبل شده بودند، امروز در زندان کابل محبوس و باعث یأس و هراس

خواص و عوام الناس شده اند. بنابران تمامی مردم که یکی از ایشان منم خود را در محل خوف و خطر پنداشته بودم ملا مشك عالم با دادن این جواب از رفتن نزد امیر اجتناب کرد و بالاخره این مجاهد نامدار و غازی راه آزادی وطن در سال ۱۲٦٤ ش مطابق دهم ربیع الاول سال ۱۳۰۳ وفات یافت. انا لله و انا إلیه راجعون.

بعد از او پسرش عبدالکریم بر علیه امیر عبدالرحمن خان قیام کرد. امیر به سرپرستی سپه سالار غلام حیدرخان لندی یك سپاه به آنطرف سوق داد تا بعد از سرکوبی او و قوم اندری از هر خانوادهء اندر یك میل تفنگ و یك شمشیر طور اجباري گرفته شد. و همچنان زمین ها و اراضی قیام کننده گان اندری، لوهانی و خروتی قره باغ ضبط و به زمین داران هزاره داده شد. به این ترتیب داستان قهرمانی مجاهدان و غازیان جنگ دوم افغان و انگلیس به شمول ملا مشك عالم برچیده شد و تنها مرد مجاهدی که دست نخورده باقی ماند سپه سالار غلام حیدرخان چرخی لوگری بود که درین گیر و دار به صفت یك سپاهی نظامی و یك صاحب منصب عسکری غیرجانبدار فقط از حاکمیت اکثریت و سلطهء حکومت به وظایف وطنی و ملي طبق دستور نامه و لایحهء عسکری عمل نمود. البته نیات و مقصود او تشکل افغانستان واحد و تشکیل یك حکومت قوی مرکزی بود و درین راه ثابت قدم بود در نتیجه از آسیب و اذیت امیر هم برکنار ماند.

برعکس رویه و روش امیر در مقابل آن عده از سرداران محمدزائی که در صف انگلیس متجاوز قرار داشتند و به نفع انگلیس به روی ملت خود به شمیر می کوفتند و این زمان در هندوستان زیر بیرق انگلیس ها به سر میبردند ملایم و گوارا بود که به همین طریق طرف توجه و عطوفت امیر عبدالرحمن خان قرار گرفتند مانند سردار نورعلی خان پسر سردار شیرعلی خان که قندهار را به انگلیس تسلیم کرده بود. امیر او را به بازگشت به وطن تشویق نمود که او هم به این گفتهء امیر لبیك گفته و از هندوستان به طرف وطن برگشت نمود. ازموصوف در سرحد افغانی از طرف سرحدداران امیر استقبال گرم به عمل آمد و در قندهار دوازده هزار روپیه برایش داده شد و جهت استراحت و زندگانی او را به کابل خواست. سردار نورمحمد خان والی قندهار بود که پسرش سردار شیراحمد خان به رابرت جاسوسی میکرد، هکذا امیر عبدالرحمن خان ده ها سردار پیر، زهیر، کم کفایت و بی کفایت را هر طرف به اساس خاندان پرستی به حیث حاکم و زمامدار تعیین کرده بود.

امیر در سال ۱۲۷۱ ش برای تمام خانواده های محمدزائی معاش سالانه تعیین کرد

که به این ترتیب برای هر مرد سالانه چهارصد (۴۰۰) و برای هر زن سه صد (۳۰۰) روپیه داده می شد. برای بعضی سردارانی که در خارج بودند نیز معاش مستمری می پرداخت. چنانچه به سردار محمد ابراهیم خان پسر امیر شیرعلی خان سالانه چهل و هشت هزار (۴۸۰۰۰) روپیه می پرداخت. در سال ۱۲۷٤ ش سرداران محمدزائی مقیم کابل ضمن پیشنهادیه یی از طرف تمام محمدزائی ها لقب ضیاء الملت والدین را در طلا نقش کرده به امیر تقدیم کردند. بعد از آن امیر عبدالرحمن خان لقب ضیاء الملت والدین را به خود گرفت و این روز اعطای لقب را که ۲۶ برج اسد بود هر ساله به نام جشن اتفاق ملت تجلیل میکرد.

در سال ۱۲۷۲ ش ۷۹ نفر سرداران محمد زائی ضمن عریضه یی پیشنهاد کردند که سرداران محمدزائی به حیث اراکین کشف احوال و سجل و عملکرد مامورین و حکام باشند و امور مملکتی را بررسی و تفتیش نموده به اطلاع مقام سلطنت میرسانند. امیر این پیشنهاد را پذیرفت، اما امیر با آن عده سردارانی که به امیر تسلیم نشدند و با امیر در مخالفت به سر بردند به شدت رفتار میکرد. چنانچه سردار محمد قاسم خان، سردار محمد کریم خان، سردار عبدالرزاق خان و سردار محمد ایوب خان پسران سردار عبدالرحیم خان که طور کتبی و تحریری خواهش مراجعت از هندوستان را نموده بودند، امیر به خواهش شان با نوشتن این بیت جواب رد داد:

چون گرسنه میشوید سگ میشوید
چون که گشتید سیر بد رگ میشوید

این بود مشت نمونهء خروار از روش متضاد و دوگانهء امیر در برابر خادمان دین و وطن و خاینان به اسلام و خاك افغانستان که خدمتگذاران را سرزنش، ملامت و توبیخ و خیانت کاران را نوازش و بخشایش نمود.

جنگ های داخلی امیر عبدالرحمن خان

از قول خود عبدالرحمن خان آورده میشود که بعد از اشکالات شخصی ام و ختم جنگ موش ها با جنگ اهالی و رعیت خود مواجه شدم. چنانچه محمد ایوب خان که در قندهار از دست انگلیس ها شکست خورد، هرات را به دست داشت و در تهیهء جنگ با من بود. مذکور اسلحه و لشکر بسیار داشت. ملاهای جاهل به مخالفت من اعلان جهاد داده بودند. ملاها عقیده داشتند که من (عبدالرحمن) دوست انگلیس و حریف من (سردار ایوب خان) غازی، دشمن انگلیس میباشد. دوازده هزار عسکر تحت قیادت

صاحب منصب هایی مانند حسین علی خان سپه سالار، نایب سالار حفیظ الله خان لوگری، جنرال تاج محمد خان، ارسلاح خان غلجائی، سردار محمد حسین خان، سردار عبدالله خان پسر سردار سلطان جان نوهء محمد عظیم خان، سردار احمد علی خان پسر سردار محمد علی خان نورزی، سردار عبدالسلام خان قندهاری، قاضی عبدالسلام پسر قاضی محمد سعید و غیره.

محمد ایوب خان، موسی جان پسر محمد یعقوب خان را با خوشدل خان پسر شیردل خان و چند هزار سرباز در هرات گذاشته بود. سردار شمس الدین خان و محمد هاشم خان که از طرف من حکومت قندهار را داشتند. سردار شمس الدین خان در مورد مراودات و دلبستگی مردم قندهار که به طرفداری سردار محمد ایوب خان داشتند از امیر عبدالرحمن خان هدایت خواست که با این اشخاص چگونه معامله نمایند. امیر هدایت داد که برای اکنون با مجرمین و جنایت کاران و پای لوچان شدت اختیار نمایند که درینصورت مردم دولت را ضعیف فکر نخواهند کرد. اگر کدام نامه یی از سردار محمد ایوب خان یا عنوانی مذکور کدام نامه از طرف کسی به دست تان میرسد؛ مرسل نامه را جزای عبرتناك بدهید و خط را مستقیم به من ارسال کنید.

اشخاص ذیل را به مقابله با لشکر محمد ایوب خان مامور نمودم:

سپه سالار غلام حیدرخان توخی، سردار محمد حسن خان، پسر سردار خوشدل خان قندهاری، قاضی سعدالدین خان با هفت فوج پیاده نظام، دو باطری توپخانه، چهار فوج سواره نظام و سه هزار سوارهء ولایتی و هفت فوج پیادهء ردیف به طرف دشمن رفتند. در آخر رجب سال ۱۲۹۸ ق در محلی موسوم به کاریز نزدیك گرشك مواجه شده و جنگ سختی در گرفت. در ابتداء فکر می شد لشکر قندهار فاتح باشند، چرا که تمام لشکر سوارهء ایوب خان شکست خورد و فقط هشتاد نفر صاحب منصبان و سرکرده گان شان به مقاومت از روی ناچاری ادامه دادند تا به این ترتیب به قلب لشکر قندهار تاختند. لشکر قندهار از یك مشت کم صاحب منصبان پیر و با تجربهء محمد ایوب خان شکست خوردند، اما از صاحب منصبان محمد ایوب خان یك نفر به نام سردار عبدالله خان و تعداد دیگر کشته شدند. در نتیجه محمد ایوب خان قندهار را متصرف شد. صاحب منصبان من چون سپه سالار غلام حیدرخان توخی، محمد هاشم خان به طرف قلات عقب نشستند. سردار محمد حسین خان به طرف مکران فرار کرد. سردار شمس الدین خان به مسجد خرقهء مبارك متحصن شد و به وعدهء امان دادن که محمد ایوب خان برایش داده

بود از مسجد بیرون شد که به زیر چوب انداخته شد. امیر عبدالرحمن خان اضافه کرده میگوید: بعد وصول خبر شکست لشکرم و سقوط قندهار تصمیم گرفتم عازم قندهار شوم. سردار حبیب الله خان پسرم را حاکم کابل تعیین کردم. دوازده هزار عسکر و صاحب منصب های ذیل چون سپه سالار غلام حیدرخان چرخی که اکنون فوت شده است. سپه سالار غلام حیدرخان توخی، سپه سالار فراموزخان که اکنون حاکم هرات است و غیره حرکت کردم. در طول راه قندهار ده هزار نفر توخی و اندری با من یکجا شدند. لشکر محمد ایوب خان بیست هزار نفر بود. در یك فرسخی قندهار محل قلعهء تیمورخان رسیدیم که محمد ایوب خان در ربع فرسخی شهر قندهار منطقهء خیل ملا علم بود به شهر عقب نشست. در آخر رمضان ۱۲۹۸ ق در شهر قندهار مقابل شدند. به علت هائی چون عقب نشینی کردن از محل اولی یعنی خیل ملا علم و بیرون نشدن از شهر و دادن موقع حمله به من و نیامدن او در میان لشکر باعث شد که لشکر محمد ایوب خان شکست بخورد و طرف هرات عقب رفت. من در زمان حرکت طرف قندهار به سردار محمد اسحق خان حاکم ترکستان و سردار عبدالقدوس خان دستور دادم که از ترکستان به هرات برود، چرا که ممکن بود ایوب خان در شهر هرات قوت کمتر برای محافظت گذاشته باشد. سردار غلام اسحق خان حاکم ترکستان به سردار عبدالقدوس خان حاکم تاشقرغان هدایت داد که این امر عبدالرحمن را اجرا کند. سردار عبدالقدوس خان با چهارصد نفر سواره نظام و چهارصد نفر سرباز پیاده نظام و دو عراده توپ کوهی از راه هزاره جات داخل غورات شد. موصوف به منطقهء تایمنی و فیروز کوه وارد و سردار عبدالوهاب خان حاکم غورات را محاصر کرد و بعد از دو هفته قلعه غور فتح گردید. پنجصد نفر محافظان و مدافعان قلعه با سلاح و جبهه خانه و دو ضرب توپ که داشتند به سردار عبدالقدوس خان تسلیم شدند. سردار عبدالقدوس خان به طرف شهر هرات حرکت کرد لوی نائب خوشدل خان با یك قوا که سه چند قوای عبدالقدوس خان و متشکل از مردمان هزارهء قلعهء نو بود، مواجه گردید بعد از مقاتله و مقابل سرکرده گان قوای هزاره قلعهء نو کشته شدند و عساکر شان به سردار عبدالقدوس خان تسلیم شدند.

سردار به طرف شهر هرات پیشقدمی کرد. در نزدیك شهر میرعطاخان و بعضی دیگر از اشراف و بزرگان هرات به استقبال آنها آمده و شهر به تصرف سردار عبدالقدوس خان درآمد. فتح شهر هرات به تاریخ اوایل شعبان ۱۲۹۸ ق بود. محمد ایوب خان که به طرف هرات روان بود در طول راه خبر سقوط هرات را شنیده تغییر مسیر داد و از راه فراه

به ایران و سمت مشهد رفت. باید گفت که محمد ایوب خان غازی بعدها از مشهد به هندوستان رفت و یا برده شد. وی در حال تبعید و غربت دور از وطن و خاك که آنرا با خون خود کمائی کرده بود ، به سر برد ولی وطنداران حاکم که پسر کاکای او نیز بود یعنی امیر عبدالرحمن او را از زیستن وطن محروم کرد. تا بالاخره در غربت و مسافرت وفات نمود. حسب وصیت جسد او را از هندوستان به پشاور انتقال دادند و در جوار حضرت جنید(رح) دفن شد. روح او شاد باد و یادش جاویدان

بر میگردیم به اصل قضیه سپه سالار فراموز خان را با سواره و پیاده و توپخانه به سپه سالاری هرات مقرر نمود. امیر میگوید: یکی از ملاهای کاکری به نام آخوند عبدالرحیم که نسبت کُفر بر من (عبدالرحمن) داده بود در خرقهء شریف متحصن شده بود ، حکم دادم سگ ناپاکی مثل او نباید در جای مقدس بماند. لذا او را از عمارت آنجا بیرون کشیده و به دست خودم او را کشتم.

امیر در قندهار فتح هرات و قندهار را یکجا جشن گرفت. در قندهار امیر عبدالرحمن خان امر ساختن منزل باغ و نقشهء عمارت آنرا به حاکم قندهار صادر نمود و خود رهسپار کابل شد. هواداران و طرفداران دولتی و رعیتی منزل به منزل ترتیبات استقبال او را میگرفتند. از راه چوك ارغنده به قلعهء قاضی که منزلگاه آخری او تعین گردیده بود وارد شد. بعد از گذشتن شب در قلعهء قاضی، فردای آن طرف شهر کابل در حرکت شد. در بیرون شهر در میدان دهمزنگ ترتیبات پذیرائی و خودش آمدید به صورت مجلل و باشکوه از طرف شهزاده حبیب الله خان و دیگر درباریان و مامورین حکومتی و هواداران مردمی و رعیتی گرفته شده بود. مراسم استقبالیه و تشریفات شاهی انجام گرفت. امیر بیان میدارد مشکلات دیگری که هنوز داشتم این بود که هر آخوند و ملا و سرکردهء هر طایفه و قلعه خود را پادشاه مستقل میدانست. میرهای ترکستان و میرهای هزاره و سرکرده گان غلجائی نسبت به امیران افغانستان قوی تر بودند که در موجودیت قوت و مظالم آنها پادشاه نمیتوانست عدالت نماید. دسته های دزدان و قطاع الطریقان با زورمندان و شهزاده گان حتی خود پادشاه ارتباط داشتند. به طور مثال دو نفر از این دزد ها به نام سادو و دادو که چندین مرتبه لشکر مرا شکست داده بودند، گرفتار نمودم یکی از آنها را در قفس آهنی در قلهء کوه لته بند محبوس کردم تا در قفس مُرد و استخوانهایش تا زیاد وقت در قفس بود.

روایت است که این دزدان اموال حجاج بخارائی را در عرض راه کابل جلال آباد در

منطقهء سمج های ملا عمر نزدیك کوتل لته بند تاراج نموده بودند، به همکاری افراد محلی توسط ماموران امنیتی حکومت دستگیر و در قفس های آهنی انداخته شدند و در همان منطقه آویخته شدند. پهره داران بالای شان موظف شدند و یك اندازه غذای قلیل قوت و لایموت برای شان داده می شد و تحت هر نوع شرایط جوی گرمی و سردی باد و باران و غیره همانجا آویزان بودند. بعد از مدتی همهء شان یکی بعد دیگر در همان قفس ها مردند. آن منطقه تا کنون به نام قفس ها یاد می شود. امیر میگوید این سرکوبی های قطاع الطریقان و سارقین، انبیائی کاذب و پادشاهان جعلی کار آسان نبود. پانزده سال جنگ کرده تا اطاعت نمودند یا تبعید شدند یا هم راهی سفر مرگ شدند.

جنگ با سید محمود کنری و شورشهای دیگر

درحالی که سردار محمد ایوب خان غازی درگیر جنگ بود، سید محمود کنری داماد وزیر محمد اکبرخان غازی که حاکم کنر بود در کنر خود را پادشاه اعلان نمود. به مسافت یك فرسخ و نیم از مرکز کنر در بالای کوه موسم به مادی سکونت اختیار نموده بود. در زمانی که امیر عازم قندهار شده بود مذکور با چهارصد تا پنجصد نفر بالای افراد حکومتي حمله کرده بود. وقتی با مقابلهء سردار عبدالرسول خان و میر ثناگل خان مواجه شد دوباره به مرکز کوهی خود مراجعت کرد. وقتی امیر از قندهار به کابل رسید درین وقت سید محمود افراد زیاد را دور خود جمع کرده بود. امیر سپه سالار غلام حیدرخان چرخی لوگری و عبدالغفورخان را به سرکوبی مذکور اعزام کرد. سپه سالار غلام حیدرخان چرخی درین جنگ از اسپ افتید و پایش شکست، اما با آنهم سید محمود شکست خورد و مجبور به فرار طرف هندوستان گردید.

در همین سال ۱۲۹۹ ق شیرخان پسر میراحمد خان غلجائی خود را موسم به امیر شیرعلی خان نموده شورش برپا کرد. عدهء از مردم او را امیر شیرعلی خان دانسته با او یکجا می شدند که بعد دستگیر و در محبس بُمرد.

در سال ۱۳۰۰ ق قشون هرات به رهبری سپه سالار داؤد شاه خان بر علیه امیر عبدالرحمن خان قیام کرد. سردار محمد ایوب خان را تشویق و دعوت به آمدن کرد. سردار محمد ایوب خان از تهران به خراسان آمد که بعد به منطقهء خواف رسید. درین وقت تعدادی از سپاهیان داؤد شاه خان به طرف امیر عبدالرحمن خان شدند که در اثر آن بین سپاه هرات جنگ داخلی در گرفت. سردار محمد ایوب خان دوباره به مشهد برگشت. بنابر روایتی از طرف حکومت ایران دستگیر و به انگلیس تسلیم داده شد، اما به قول

امیر عبدالرحمن خان انگلیس او را از ایران به دست آورده یا او را دعوت داد و میگوید به هر صورت کار عاقلانه یی کرده اند چرا بر حرکات و فعالیت او در هندوستان نظارت میداشته باشند. سپه سالار داؤد شاه خان بعد از شکست خوردن و فرار دستگیر و به امر امیر در کابل توسط سنگسار کشته شد. دلاورخان والی میمنه مورد هجوم قوای بلخ قرار گرفت تا بالاخره تسلیم شد. در همین سال میریوسف علی حاکم شغنان اعلان حکمرانی مستقل نموده بود و با حاکم قوقند و بعد با دولت روس داخل مذاکره بود. وی داکتر لابرد ریکلگل را به شغنان دعوت نموده به او شکایت نمود که امیر افغانستان میخواهد ولایت مرا به مملکت خود ملحق نماید. من خود را تحت حمایت دولت روس میدانم. اخبار نویسان امیر از قوقند و روشان و شغنان و بخارا خبر دادند که مذکور روسها را دعوت نموده است. به جنرال کتال خان لوگری و سردار عبدالله خان حاکم قطغن امر رفتن به جنگ میریوسف علی داده شد. میریوسف علی دستگیر اهل و عیالش به کابل فرستاده شد و گلعذارخان قندهاری به حکومت شغنان مقرر شد. لشکر روسی به سرکرده گی میسو ایوانف نزدیك آنجا رسید دید لشکر امیر عبدالرحمن از قبل آنجا را تصرف کرده است. ادعای روسها بالای شغنان در سال ۱۳۱۱ ق تا آمدن کمیسیون سرحدی سر مارتر دیورند قطع شد. در سال ۱۲٦٤ ش مردم جاجی و جدران از پرداخت مالیات انکار کردند با قوت سرکوب شدند. سردار نور محمد خان و سردار فیض محمد خان که از سرحد شرقی با پول و حمایت انگلیس و اعلانات داخل پکتیا شده بود. طرفداران او شهر خوست را تصرف کرده بود مجبور به فرار به منطقهء تیراه شدند.

در سال ۱۳۰۱ ق مردم شینوار که سبب بی امنیتی راه پشاور و جلال آباد می شدند طرف توجه و حملهء امیر واقع شد. امیر در زمستان سال ۱۳۰۱ ق پسر خود سردار حبیب الله خان را به حکومت کابل تعیین کرد و خود عازم جلال آباد شد. درین وقت نور محمد خان پسر سردار ولی محمد خان با دو نفر دزد مشهور از طایفهء صالح خیل موسم به سادو و دادو به شینواری ها ملحق شدند. قرار گفتهء امیر عبدالرحمن خان قوهء حربیهء شورشیان به پانزده هزار نفر مي رسيد. امیر جنرال غلام حیدرخان اورکزائی را با سه فوج پیاده نظام و یك فوج سواره نظام و دو باطری توپخانه به سرکوبی آنها فرستاد. در حصارك، آچین، منگل و منگوخیل جنگ ها صورت گرفت. شورشیان شکست خوردند. به قول امیر اهالی طایفهء منگو خیل به کلی مقتول و معدودی از آنها که باقی مانده بودند به طرف تیرا فرار نمودند. امیر خود میگوید که امر کردم که از کلهء کشته

شده گان دو منار بزرگ بسازند. یکی در محل سکونت شاه محمد که آنها را تحریك کرده بود. دیگری در جلال آباد ساخته شود. امیر عبدالرحمن ترجمهء یك بیت پشتو را به فارسی در کتاب خود در بارهء مردم شینواری مثال می آورد:

گر دوصد سال کشی رنج و دهی زحمت خویش
مار و شینواری و عقرب نشـود دوسـت به تو

در آواخر سال ۱۳۰۰ ق مردم طوایف منگل، زرمت به مخالفت برخاستند و به قول امیر در سال ۱۳۰۰ ق دلاورخان والی میمنه به مخالفت امیر قیام کرد که خود را حامی خانوادهء شیرعلی خان و سردار محمد ایوب خان میدانست اول از دولت روس کمك خواست چون برای او کمك نرسید به رابرت سندمن وکیل فرمانفرمای هندوستان برطانوی مقیم بلوچستان نامه نوشت که من خود را نوکر دولت انگلیس میدانم. استدعای حمایت دارم. به مذکور جواب رد دادند که با امیر عبدالرحمن خان اطاعت نمائید، زیرا انگلیس ها با دولت روس تعهد عدم مداخله در افغانستان دارد.

برای سرکوبی دلاورخان دو دسته لشکر به طرف میمنه حرکت نمودند که یك دسته مشتمل بر یك فوج هراتی و دو دسته با دوصد سواره نظام و شش عراده توپ به سرکرده گي ژنرال زبردست خان از هرات فرستاده شده بود. رئیس طایفهء جمشیدی موسم به پلنگ توش خان با ششصد نفر پیادهء ردیف با ژنرال مذکور روان و همراه شدند. این لشکر در جمادی الاول ۱۳۰۱ ق از راه هزاره جات عازم میمنه شدند. سردار محمد اسحق خان حاکم ترکستان یك لشکر به تعداد پنج هزار نفر از بلخ به طرف میمنه سوق داد که بعد از محاصرهء چند روز و زد و خورد شدید طرفداران دلاورخان تسلیم شدند و دلاورخان اسیر گردید و بعد به کابل آورده شد.

میر حسین خان که در زندان دلاورخان در میمنه محبوس بود به حکمرانی میمنه مقرر شد.

در سال ۱۳۰۲ ق به جهت مطیع نمودن اهالی خلمان که یك منطقه کوهستانی است به طرف شرق لغمان واقع است. امیر عبدالرحمن خان میگوید که صاحب منصب های ذیل هریك غلام حیدرخان چرخی، دوست محمد خان جبارخیل، میرثناگل خان، محمد گل خان جبارخیل که در سال ۱۳۱۵ ق در محبس فوت شد. محمد افضل خان جبارخیل حملهء غافلگیرانه از راه قلـه های صعب العبور بالای دشمنی که هزار خانواده بود صورت گرفت که بعد از زد و خورد مختصر شکست خوردند و صلح نمودند.

در سال ۱۳۰٤ دوباره تخلیف نموده یك سرهنگ و دوصد نفر عسکر را به قتل رسانیدند. سپه سالار غلام حیدرخان بالای شان حمله نموده همهء شانرا از دره بیرون کرده به کابل فرستاد که برای شان در گرشك، زرمت و خوست محل سکونت زمین داده شد. به درهء خلمان مردم دیگري از لغمان و غیره جاها فرستاده شد.

امیر در مورد اغتشاشات زمان خود میگوید که اکثر اغتشاشات مختصر و جزئی بود که به موضع و موقع سرکوب شد، اما از جمله چهار آن به جنگ هاي بزرگ داخلی مبدل شد. جنگ با محمد ایوب خان که در صفحات قبل بیان شد. دوم شورش سردار محمد اسحق خان حاکم ولایت ترکستان، سوم شورش هزاره جات و چهارم شورش غلجائی ها میباشد.

شورش غلجائی ها

غلجائی ها که یکی از سه طایفهء بزرگ افغانستان میباشند، دو طایفهء بزرگ دیگر هزاره ها و دُرانی میباشند. از طایفهء غلجائی ها شیرخان توخی در سال ۱۲۹۹ ق قیام نمود که بعد گرفتار و محبوس گردید، عصمت الله خان با خانوادهء شیرعلی خان ارتباطات و دوستی داشت. در سال ۱۳۰۰ ق از طرف امیر عبدالرحمن خان محبوس گردید که حبس او سبب شورش بزرگ غلجائی ها گردید. ملا مشك عالم که امیر عبدالرحمن خان او را به غرض توهین موش عالم می گفت و صورت او را به مانند موش و سیرت او را به مثل موش مذموم تشبیه میکرد. امیر میگوید: ملا مشك عالم با آنهایی که خود را غازی میگویند یکجا شده از مردم پول میگرفت.

امیر از غلجائی ها طلب مالیه کرد. امیر یکي دیگر از دلایل قیام غلجائی ها را قطع کردن معاش مستمری خانوادهء مشك عالم و امثال او میداند و همچنان امیر میگوید غلجائی ها در سال ۱۳۰۳ ق جهت دادخواهی به ملکهء انگلستان عریضه ای تقدیم و فرستاد و در آن محمد ایوب خان را دعوت به بازگشت نموده بود. در تیرماه سال ۱۳۰۳ ق جنگ غلجائی ها شروع شد. شیرخان ولد میراحمد خان پسر سردار گل محمد خان را که نوادهء سردار کهندل خان قندهاری بود از کابل به قندهار میرفت در مقامی بین موشکی و چهارده مقتول نمودند و عیال، اطفال و اموال او را به غارت بردند. غلجایی های اندری و هوتکی به یك فوج درانی که با میرسید علی از قندهار به کابل مي آمدند تاختند که یکصد و چهل اشتر و هشتاد بار چادر و سی هزار روپیه نقد را غارت کردند. مشك عالم هم از طایفهء اندری غلجایی بود، لذا دو فوج پیاده نظام و چهار فوج سواره و

دو بطریهء توپخانه به سرکرده گی غلام حیدرخان و جنرال حاجی گل خان کمیدان و کرنیل محمد صادق خان به سرکوبی فرستاده شدند. زد و خورد در دهنهء شیر و نافی واقع شد که در نتیجه شورشیان شکست خوردند.

در اول بهار شورش عمومی برپا شد. امیر عبدالرحمن خان میگوید عبدالکریم پسر ملا مشك عالم در بهار سال ۱۳۰٤ ق اعلان کرد که دوازده هزار مرد جنگی که دارم آمادهء جنگ است. اگر تمام غلجایی ها همراهی و همکاری نمایند من کامیاب میشوم. به سرهنگ سکندرخان اورکزائی پدر غلام حیدرخان اورکزائی امر کرده شد که از مردم هوتك از هر خانوار یك ضرب شمشیر و یك میل تفنگ به طور جریمه و جبری اخذ نماید. با رفتن سرهنگ مذکور تمام هوتکی ها، اندری ها و تره کی ها شورش برپا کردند. عیال و اطفال خودها را به وزیرستان ژوب و هزاره فرستادند و خود به جنگ آمدند.

جنرال غلام حیدرخان دو فوج پیاده نظام و سه فوج سواره نظام با خود داشت و ششصد نفر به سرکرده گی کرنیل صوفی به کمك سکندرخان فرستاده شد. عیسی خان حاکم ماروف که به کمك سکندرخان میرفت. در طول راه از دست شورشیان شکست خورد. سرکردهء شورشیان شاه خان هوتکی بود. به امر امیر عبدالرحمن خان پیادهء ردیف درانی نیز به سکندرخان وصل شد.

در ماه رجب سکندرخان شروع به جنگ نمود. در اول شکست خورد. غلام حیدرخان با تره کی ها و اندری ها داخل جنگ بود که بعد از جنگ های سختی راه خود را طرف عساکر پدرش باز کرد و در ماه شعبان به کمك پدر خود را رسانید که در نتیجه هوتکی ها شکست خوردند. جمله عساکر چهار فوج سرباز پیاده نظام، دو فوج سواره نظام و هجده عراده توپ بود. بهلول خان تره کی طرفدار حکومت بود. تعداد افراد جنگی شورشیان را امیر عبدالرحمن خان سی هزار نفر (۳۰۰۰۰) قلمداد کرده است. در ماه رمضان تعدادی از افواج هرات که هزاره و غلجایی بودند از قیام اقوام خود خبر شده شوریدند. قورخانه را تاراج و سپه سالار هرات را در ارگ محصور نمودند، اما بعدتر شکست خورده با شورشیان مرغاب یکجا شدند. امیر میگوید جنرال شجاع من غلام حیدرخان اورکزائی هرجا شورشیان را شکست داد و خود دوباره در نزدیك ونداب با طایفهء تره کی جنگ نمود. بعد عازم مرغاب شد. در ماه شوال ده فوج پیاده و چهارصد سواره نظام از کابل به کمك سپه سالار فرستاده شد.

بالاخره در ماه ذیقعده شکست به دشمن وارد شد. ملا عبدالکریم به طرف کرم و

برادرش فضل الله خان اسیر و بعد مقتول گردید. امیر میگوید جنرال تیمورشاه نایب سپه سالار بود در جنگ پنجده غفلت ورزیده بود. آن وقت او را عفو کردم بودم، اما اکنون که در جنگ غلجایی ها با شورشیان همکاری داشت، او را محبوس کرده به کابل آوردند و به امر امیر عبدالرحمن خان در آخر سال ۱۳۰٤ ق او را به طور سنگساران کشتند.

در اثر این جنگ غلام حیدرخان اورکزائی به رتبهء نایب سپه سالار ارتقاء داده شد و به این صورت شورش غلجایی ها به پایان رسید.

شورش سردار محمد اسحق خان حاکم ترکستان

جنگ بزرگ سوم داخلي امیر با سردار محمد اسحق خان است که در سال ۱۳۰۵ ق واقع گردید. امیر عبدالرحمن خان سردار محمد اسحق خان را به لفظ باغی عمده و خاین و غدار یاد می کند و میگوید مذکور پسر غیرمشروع امیر محمد اعظم خان بود که مادرش دختر یکی از ارمنی های عیسوی مذهب و از جمله خدمهء حرمسرای او بود. امیر از سیرت و سرشت محمد اعظم خان سخنان چند در مذمت او بیان نموده و از خدمات خودش نسبت به محمد اسحق خان یادآوری می نماید. عبدالرحمن خان فساد بین خانوادهء شانرا از اثر محمد اعظم خان میداند که بین امیر شیرعلی خان و پدرش امیرمحمد افضل خان به میان آمده بود. امیر عبدالرحمن خان در وقت حرکت از روسیه تمام همراهان خود را به قرآن پاك سوگند داده بود که به او وفادار باشند.

امیر میگوید: محمد اسحق خان ضمن سوگند خوردن، قرآن کریم را مُهر نموده که اکنون نزد من موجود است و همچنان وی در مکتوب هایی که عنوانی من نوشته میکرد الفاظ چون غلام و نوکر حقیر شما محمد اسحق را به کار برده بعد امضاء می کرد. من هم او را برادر و فرزند خطاب میکردم. من به نسبت اعتمادی که بالای او داشتم جهت محافظت سرحدات روسی بهترین سلاح را به او می دادم. امیر میگوید نمیدانستم که اسلحه و پول خودم علیه خودم استعمال خواهد شد. اکثر اوقات مي گفت که مخارج لشکر ترکستان زیاد است. من پول نقد از دیگر ولایات به او می فرستادم. محمد اسحق خان طلا و اسلحه جمع میکرد. امیر میگوید محمد اسحق خان به نزد اهالی ترکستان و ملاها از بابت صبح وقت به مسجد رفتن شخص مقدس و پارسا معرفی شده بود و به این طریق خود را مرشد و ملا قلمداد کرده داخل طریقهء نقشبندیه گردیده بود تا مریدهای طریقهء نقشبندیه که ترکمن بودند خود را با آنها راغب نمود. صوفی ها و پیران به او گفتند که نظر به الهامات خواجهء نقشبند سلطنت کابل را به شما مرحمت نموده است. سه

سال قبل از شورش ترکستان خبر یافتم از رقمی که به مرکز اطلاع میدهد و مالیات جمع می کند بیشتر از نیازمندیی که به تهیهء لوازمات دارد از مالیات پول اخذ می کند. یکی از مامورین را جهت تحقیق موضوع فرستادم تا اگر گزارش صحیح بیاورد. به من گفته شد که خیالات محمد اسحق خان نسبت به شما صادقانه نیست. من یا قبول نمی کردم یا بعضی اوقات تجاهل میکردم. سال بعد به او نوشتم به ملاقات امیر به کابل بیاید و محاسبات خود را بیاورد، ولی معذرت خواست که ناخوش است و حساب را به دست یکي از معاونین خود فرستاد. وقتی شنیدم ناخوش است یکی از اطبای دربار را به نام عبدالشکور جهت معالجه او فرستادم. او طور کنایه و اشاره به من نوشت که مرض او نفسانی است نه جسمانی. دانستم که کینه و عداوت نسبت به من دارد.

در ماه شوال ۱۳۰۵ ق در منزل ایلاقی خود پغمان که قریب چهار فرسخ از کابل مسافت داشت خیلی سخت ناخوش شدم که تا ماه ذی الحجه دوام داشت. هیچ کس از مامورین غیر از طبیبان دربار اجازهء ورود نزد من نداشت. افواهات پخش شد که امیر وفات یافته است. محمد اسحق خان که خبر وفات مرا شنید ادعا کرد که جانشین امیر است و امارت به او تعلق دارد و اضافه نمود که شخص وی مستحق امارت است. وی قصد داشت زودتر طرف کابل حرکت نماید که مملکت به تصرف انگلیس درنیاید و مسکوکات به نام خود ضرب نمود که بالای سکه نوشت لااله الا الله امیر محمد اسحق خان.

امیر عبدالرحمن خان با شنیدن این حرکات هریك جنرال غلام حیدرخان، جنرال کتال خان لوگری کمیدان عبدالحکیم خان، جنرال فیض محمد، کرنیل حاجی گل خان، کرنیل عبدالغیاث خان و عده ای دیگر را با چهار فوج سواره نظام و سیزده فوج پیاده نظام و بیست و شش عراده توپ از راه بامیان به جنگ محمد اسحق خان فرستاد. امیر به سردار عبدالله خان حاکم قطغن امر حرکت جانب بلغ داد. سطور فوق الذکر در بارهء محمد اسحق خان از قول امیر عبدالرحمن خان نقل گردید.

روایت دیگر از قول سایر راویان این است که محمد اسحق خان مرد معتدل و طرفداران زیاد در بلخ داشت. بعد از شدت گرفتن اجراآت امیر او در صدد اشغال تاج و تخت برآمد. مامورین ملکی و نظامی چنان از امیر عبدالرحمن خان ترس داشتند که وقتی برای شان از روی شوخی هم میگفت که به کابل جلب شده اید نفس او می برآمد و سکته میکرد. یکنفر هم همین قسم شد. هر کس از مامورین که به کابل می آمد در مزار

فاتحهء او خوانده می شد. امیر اول یك تعداد مامورین بلخ را جهت محاسبه خواست. بعد خود محمد اسحق خان را خواست که محاسبه و مشوره با او دارد. محمد اسحق خان و دیگر مامورین در صدد نجات خود برآمدند. او در دشت شادیان اعلان سلطنت کرد و به مردم گفت کابل از ظلم و جور امیر به ستوه آمده است. مرا دعوت کرده اند اگر رد کنم محمد ایوب خان که در نظارت انگلیس است آمده، کابل را خواهد گرفت. در همان جا (دشت شادیان) افسران نظامی و ملکی بیعت نامه را امضاء و مُهر کردند.

سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد اسحق خان با این اقدام پدر خود مخالف بود و طرفدار چنین قیام نبود. سردار به سوقیات آغاز کرده قشون بدخشان و قطغن با جنرال سیدال خان به سردار پیوستند. والی قطغن در خنجان قرارگاه گرفت. سردار با نُه کندك عسکر منظم و همین قدر قشون پیاده و توپخانه بعد از تأمین قطغن به تاشقرغان برگشت و در مقام غزنی گك وضع الجیش اختیار نمود. امیر عبدالرحمن خان تبلیغات زیاد و مؤثر علیه سردار نمود. عساکر و مردم میمنه قوماندان شربت خان را که طرفدار سردار محمد اسحق خان بودند گرفتار نموده به هرات فرستادند. و در آنجا با پنج نفر همراهان خود مانند محمد خان کمیدان، توره خان منگبائی، المارخان قراول بیگی، کمال الدین شاه آغاسی و امیر بیگ خان اعدام شدند. کله های شان نزد امیر فرستاده شد. به جنرال غلام حیدرخان اورکزائی ذریعهء چاپار امر حرکت جانب بلخ داده شد. جنرال غلام حیدرخان به سرعت جانب بلخ در حرکت بود که در منطقهء کهمرد بامیان با قوای جنرال نجم الدین خان خسر سردار محمد اسحق خان که چهار کندك عسکر پیاده، هزار نفر خاصه دار و پنجصد سوار از طوایف حبش و تاتار را در قلعه شش برجه نظامی کهمرد جابجا کرده بود، مواجه شده در نتیجهء مقاتله و مقابله قلعه فتح شد.

جنرال نجم الدین خان با پسر و دیگر صاحب منصبان نظامی اسیر گردیده که بعد به کابل فرستاده شدند. عساکر شان خلع سلاح و در خدمات تهیهء آب و نان و آذوقه و انتقالات به کار گرفته شدند. مردم دوآب که به ورود جنرال غلام حیدرخان به کوه ها پناهنده شده بودند احوال فرستادند که مردم از کوه ها برگردند و به خانه های خود مراجعت نمایند، از طرف حکومت کدام ضرر و خطر متوجه شان نمی باشد. سردار عبدالله خان حاکم قطغن که طرفدار امیر بود راه رفت و آمد بین بلخ و قطغن را قطع کرده بود. لشکر ملکی مردم کوهستان و پنجشیر با خوانین و سرکرده گان شان وارد اندراب شده از راه بُزدره در حدود نهرین با سردار عبدالله خان حاکم قطغن یکجا شدند. فوج کابل به

سرکرده گی برگد امیر محمد خان در منطقهء خرم با لشکر سپه سالار غلام حیدرخان اورکزائی که بعد به طرف ایبك رفته جابجا گردیدند. قوای سردار محمد اسحق خان در تنگی صیاد اخذ موقعیت نموده بودند. قوای دولتی به دو جناح تقسیم شدند. عساکر قطغن به سرکرده گی سردار عبدالله خان به طرف جنوب و عساکر سپه سالار لندی (غلام حیدرخان اورکزائی) به طرف شمال دشت غزنی گك لب دریای ایبك موضع گرفتند. این دو قوای متخاصم در بین دشت غزنی گك و حضرت سلطان باهم روبرو شدند. سرلشکر قوای ترکستان جنرال محمد حسین خان هزاره بود که دهن تنگی صیاد را محکم نموده بود. به تاریخ ۲۲ محرم ۱۳۰٦ ق در درهء غزنی گك که در سه میلی جنوب تاشقرغان میباشد جنگ واقع شد که درین جنگ شدید لشکر محمد اسحق خان بیست الی بیست و چهار هزار نفر بودند. در جمع عساکر او کرنیل فیض الدین خان که شخص بسیار مجرب بود نیز شامل بود. سردار محمد اسحق خان بالای کوه خیمه زده بود و ذریعهء دوربین صحنهء جنگ را مشاهده میکرد. جنگ بالای سردار عبدالله خان و جنرال کتان خان لوگری و کمیدان محمد حسین خان و عبدالحکیم خان به شدت ادامه داشت. جنرال محمد حسین خان هزاره قوماندان لشکر ترکستان زیادتر قوا و فشار خود را متوجه لشکر سردار عبدالله خان کرده بود. بین وقت شام سردار عبدالله خان و همراهان او که زیادتر مردمان ملکی بودند تاب مقاومت نیاورده شکست سخت خورده به طرف غوربند فرار کردند. عساکر محمد حسین خان هزاره داخل قرارگاه و مواضع عساکر سردار عبدالله خان شده تمام اجناس، اثاث و لوازم شان را متصرف گردیدند. عساکر محمد حسین خان که جنگ را خاتمه یافته فکر کرده بودند ناگاه به حملهء ناگهانی توپ های ثقیله و آتش سلاح های پیادهء عساکر سپه سالار غلام حیدرخان لندی (اورکزائي) مواجه شدند. به قول خود امیر عبدالرحمن خان درین جریان بعضی از صاحب منصب ها و عساکر لشکر کابل به جنرال محمد حسین خان پیوست شدند و به طرف تپه یی که سردار محمد اسحق خان در آنجا قرار داشت به تاخت و عجله رفتند تا به او سلامی زنند. سردار به فکر اینکه لشکر او شکست خورده این فوج دشمن است که به طرف او می آید و میخواهند او را اسیر نمایند لذا به سواری اسپ به عجله فرار را بر قرار ترجیح داد. درحالیکه عساکر او به قوماندانی جنرال محمد حسین خان هزاره تا بعد از غروب شام که هوا تاریك شده بود با لشکر کابل به سرکردهء گی سپه سالار لندی (غلام حیدرخان) درحال نبرد بود، سپه سالار غلام حیدرخان به ایشان احوال فرستاد که سردار محمد اسحق خان فرار کرده عساکر رسالهء

شاهی او را تا تنگی تاشقرغان تعقیب نموده عساکر پیاده اردلی کابل تنگی تاشقرغان را متصرف گردیده اند. پس درین حال شمایان برای چه محاربه می کنید. با شنیدن این خبر عساکر ترکستان بیرق های خود را به رسم تسلیمی پائین کردند و با قوای لشکر کابل یکجا شدند.

یك عده که هنوز مقاومت میکردند شکست خوردند. فردای آن دستور حرکت طرف مزار صادر شد. لشکر ترکستان از پیش و لشکر سپه سالار به تعقیب آن در حرکت شدند. از تنگی عبور نموده تاشقرغان را فرودگاه عساکر قرار دادند. برای عساکر ترکستان قرارگاه جداگانه معین نمودند. فردای آن سپه سالار با چند سوار معیتی خود به عسکرگاه فوج ترکستان رفته آنها را نوازش و دلجوئی نمود و امر کرد که به چهاونی ها و محلات نظامی معینهء قبلی خود بازگشت نمایند.

سپه سالار یك روز بعد آن حرکت نمود و شب را در دشت نایب آباد سپری نمود. فردای آن وارد مزار شد. سوارانی که از تنگی صیاد به تعقیب سردار محمد اسحق خان فرستاده شده بودند تا رود جیحون یعنی دریای آمو سردار محمد اسحق خان را تعقیب و درحالی دیدند که به عجله از رود آمو گذشته و هنوز آنطرف دریا دیده می شد. آنها گفتند که سردار محمد اسحق خان مقداری از پول و خزانه را از تخته پل با خود برده بود.

قرار روایت امیر عبدالرحمن خان بعضی از افسران لشکر ترکستان به عجله نزد سردار محمد اسحق خان رفته و خبر فتح لشکر ترکستان را که در اول به واقعیت موفق هم شده بودند به او رسانیدند. مذکور حرف آنها را قبول نکرده همهء آنها را به قتل رسانید و گفت که این ها خاینین هستند و میخواهند مایان را دستگیر و اسیر نمایند. فراریانی که مربوط لشکر سردار عبدالله خان بودند هر طرف پراگنده و متفرق شده بعضی شان که به کابل رسیدند افواهاتی را پخش نموده بودند که گویا جنرال غلام حیدرخان کشته شده و لشکر او شکست خورده و متفرق شده اند و پادشاهی امیر عبدالرحمن خان دیگر ازبین رفتنی است. امیر در یادداشت های خود مینویسد که من مانند شیرعلی خان و اعظم خان نبودم که به مجرد رسیدن خبر شکست فرار نمایم، بلکه به کمال برده باری یك روز انتظار کشیدم. یك روز بعد از آمدن شکستی ها به کابل خبر فتح لشکر برایم رسید که البته خبر فتح لشکر کابل ذریعهء چاپار که سپه سالار فرستاده بود بعد از پنج روز برای امیر در کابل میرسد. امیر حامل پیام فتح و ناقبل خبر را مبلغ پنجهزار روپیه خوش

خبری و شیرینی داد. به سپه سالار غلام حیدرخان نشان الماس و به رتبهء سپه سالاری ترکستان او را ارتقاد داد و به سپه سالار احوال کرد که منازل و راه را تنظیم و ترتیب نمایند که خود امیر عزم سفر بلخ را دارد.

امیر دلایل سفر خود را چنین ابراز می نماید: تنظیم امور ولایت، تبعید اشخاص مخالف خود، معلوم نمودن تحریك دولت همسایه در بروز اغتشاش، معلوم نمودن صداقت افسران لشکر ترکستان و رفتن به هرات تا سرحدات شمال مغربی را مستحکم نماید.

امیر میگوید: پول کمك هند برطانوی نرسید. در انجام امر آخری یعنی تحکیم سرحدات شمال مغربی موفق نشدم. با استفاده از وسایل و توان خود و مالیات استحکامات سرحدی شمال را ساختم. از جمله اعمار قلعهء مستحکم در ده دادی مزارشریف. امیر علاوه کرده مینویسد این قلعه در تمام مملکت بزرگترین و محکمترین قلعه است.

آنطرف محمد اسحق خان با ۸۳۷۷ نفر از طریق بندر پتکی در ظرف پنج روز از آمو عبور کردند که در شیرآباد و بعد قرچی رفتند. امیر بخارا با مهمان نوازی مصارف همه را پرداخت. بعد آنان را در شهرها متفرق ساخت که خود کار نمایند و نان بخورند. سردار با سه صد نفر خواص او در چهارباغ سمرقند جا داده شد و دولت روس سالانه دوازده هزارمنات به سردار معاش تعیین نمود.

امیر عبدالرحمن خان با عده یی از درباریان و سه کندك عسکر پیاده و یك هزار سواره نظامی و دو هزار سوار ملکی پا در رکاب نموده از راه بامیان عازم بلخ شد. در کابل شهزاده حبیب الله خان را نایب خود تعین نمود. در ماه صفر ۱۳۰۶ هـ ق موسم پائیز (تیرماه) به مزار رفت تا ماه ذی الحجه سال ۱۳۰۷ هـ.ق آنجا سکونت اختیار نمود. در زمان اقامت امیر در ترکستان سلطان مراد قندوزی فرار کرد و در ترکستان روسي با سردار اسحق خان یکجا شد و اهالی بدخشان شورش نمودند که سرکوب شدند. در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۶ هـ ق در حین معاینه رسم و گذشت، یك نفر عسکر هراتی به طرف امیر شلیك کرد که گلوله در وسط کرسی امیر اصابت کرد و غلام بچهء امیر که عقب کرسی بود مجروح شد.

گویند در اثنایٔ اصابت مرمی به کرسی برای امیر حالت عطسه زدن رخ داد که سر او جهت رفع عطسه خم شد و مرمی به صندلی خورد. امیر این کرسی را منحیث یادگار حفظ کرد. سپه سالار غلام حیدرخان اورکزائی که در پهلو یا نزدیك سرباز ضارب بود،

بلافاصله ضارب توسط شمشیر او کشته شد. امیر فریاد کرد که او را نکشید تا معلوم شود که چه دسیسه در کار است. تا رسیدن صدای امیر ضارب به قتل رسید. اینکه سرباز مذکور از پهلو یا نزدیك سپه سالار بالای امیر شلیك کرد و عاجل توسط سپه سالار کشته شد. اکثر مردم به دست داشتن غلام حیدرخان درین حادثه مشتبه میگردند. سپه سالار در جواب امیر و کسان دیگر که چرا ضارب را عاجل کشت میگوید که احتمال فیرهای دیگر متصور بود. بنابراین او را کشتم که به امیر صدمه رسانده نتواند. به هر صورت شاید به همین سبب بوده باشد که با وجود تمام خدماتی که سپه سالار به امیر نموده بود بعد از مرگ سپه سالار غلام حیدرخان اورکزائی تمام دارائی او ضبط و خانواده اش طور نظربند به کابل احضار شد. چوکی امیر که از اثر فیر گلوله تفنگ سوراخ شده بود با تفنگچه ای که مکناتن به وزیر محمد اکبرخان غازی داده بود و به همان تفنگچه کشته بود، در اولین موزیم کابل که در کوتی باغچهء ارگ شاهی بود گذاشته شد. (گفته میشود که بعدها هردوی آن از موزیم کابل مفقود گردید.)

امیر عبدالرحمن خان افسران لشکر سردار محمد اسحق را که اسیر گردیده بودند در کابل در میدان مرادخانی روزانه پانزده-پانزده نفر به شمشیر پاره -پاره میکرد. امیر خودش در مورد اینکه چطور گلوله به کرسی خورد و به او اصابت نکرد میگوید که در هنگام طفولیت طلسمی از کدام نفر به دست آورده بود که هرگاه همرای کسی باشد اسلحهء جارحه و ناریه بالای آن کار نمی کند. امیر میگوید: من به طلسم معتقد نبودم جهت آزمایش آنرا به گردن گوسفندی بسته کردم. هرقدر گلوله زدم لیکن به گوسفند اصابت نکرد. بعد معتقد به طلسم مذکور شده آنرا به بازوی راست خود بسته کردم که از طفولیت تاکنون همرای من میباشد.

امیر در مدت اقامت خود در ترکستان افسرانی را که از سردار غلام اسحق خان اطاعت نکرده بودند مورد نوازش و تقدیر قرار داد. از آن جمله سرکردهء قوای میمنه جنرال غوث الدین خان لوگری را به تحسین نامه و دخالت در امور ملکی میمنه سرفراز ساخت. در مکتوب تقرری محمد شریف پسر محمد حسین خان به حیث حاکم میمنه تحریر نموده بود که به مصلحت ارجمند غوث الدین خان اجراآت نمایند. امیر بعد از اجرای مراسم رسم و گذشت عسکري و معاینه قطعات نظامی از عساکر لشکر ترکستان سلاح را جمع آوری نمود و همهء شان را مرخص کرد. همچنان تنخواه اخذ کرده شدهء آنها را محاسبه نموده از نزد شان پس گرفت و کسانی را که پول نداشتند از اقارب شان تحصیل نمود.

امیر درین سفر دختر میرابوطالب که از سادات چنداول است و در زمان محمد افضل خان به دفترداری مقرر بود، به نکاح گرفت. درین سفر از دو زن دو پسر بنام های محمد عمر و محمد علی به دنیا آورد. امیر دوباره به طرف کابل حرکت کرد. در مدتی که امیر در ترکستان بود، سربازان فوج قندهاری و هزاره شورش نموده بودند که با رفتن سردار حبیب الله خان در بین شان و مذاکره با آنها شورش را خاموش نمود. همچنان تحریکات و شورش های جاجی و منگل را قبل از وقوع آن خاموش ساخته بود. بعد از همین وقت بود که امیر او را مؤظف کرد که در بار عوض امیر جلوس نموده غیر از کارهای امور خارجه دیگر تمام امور مملکتی را اجرا میکرد امیر به تاریخ ششم ذی الحجة ۱۳۰۷ ق به کابل رسید که منزل آخری او قلعهء قاضی بود. برای امیر در آنجا خیمهء ماهوت زربافت که زردوزان هندی ساخته بودند تهیه نموده بودند. فردای آن امیر به قصر باغ بالا که بزرگان حکومتی و اشراف شهری جهت پذیرائی جمع شده بودند آمدند که با صرف طعام شاهانه محفل پذیرائی خاتمه یافت.

شورش هزاره جات ۱۲۶۹-۱۲۷۰ هـ.ش

این چهارمین جنگ بزرگ داخلی است که بر علیه امیر عبدالرحمن صورت گرفته است. امیر میگوید که بعد از این بود که قوت، قدرت، شوکت، سلامت و امنیت سلطنت من زیاد شد که قرن ها این قوم سبب وحشت و زحمت حکمرانان افغانستان بود. نادرشاه افشار فاتح هندوستان نتوانسته بود این طایفه را مطیع نماید. مسافرین و عابرین راه را تاراج میکردند و هر وقت از خارج به افغانستان حمله و تعرض صورت میگرفت این قوم با آنها متحد می شدند. بابرشاه در میدان رویاروئی با آنها جنگ نتوانسته بود، بلکه شبانه و ناگهانی بر سر آنها هجوم برد و کوبیده بود. این طایفه از کابل و غزنین و قلات غلجائی تا نزدیك هرات و بلخ ممتد است. برعلاوه در هر ولایت دیگر نیز قلعه جات و قصبات دارند، هکذ امیر در مورد هزاره میگوید: در افغانستان مثلی است که میگوید اگر هزاره ها خر بارکش نبودند از عهده کار ما نمی برآمدند. خودمان مثل الاغ کار خود را میکردیم.

امیر میگوید: هزاره ها نسل مخلوطی میباشند که آباء و اجداد آنها از اهالی مستعمرات نظامی میباشند که سلاطین مغل احداث کرده بودند. امیر عبدالرحمن خان از قول ابوالفضل که از جمله وزرای اکبر پادشاه مغل است و مینویسد که این طایفه بقیهء

قشون مارین خان نواده، چنگیز خان میباشند و اکثریت سلاطین از مغرب به طرف هندوستان حمله کرده اند. معمول شان این بود که در طول راه بازگشت خود اهالی مملکت خود را جابجا کرده اند. از جمله، مغل ها هزاره ها را و اسکندر طایفه، کافری ها یعنی نورستانی ها را از قوقند و بدخشان تا چترال و حدود پنجاب سکونت داده اند.

در سنه ۱۳۰٦هـ.ق امیر که بعد از شورش ترکستان به طرف مزارشریف میرفت، طایفه، شیخ علی هزاره که در شمال مغربی بامیان سکونت داشتند مامورین و عساکر عبدالرحمن خان را از ابتیاع آذوقه و علوفه و مالهای بنه ممانعت کرده بودند. امیر میگوید: این فقره در سفر خیلی اسباب زحمت من شده بودند. وقتی در سنه ۱۳۰۷ ق به کابل مراجعت کردم سردار عبدالقدوس خان را به حکومت بامیان گذاشته به او دستور دادم که از راه پرداخت مستمریات و معاشات و انعامات و خلوت ها سرکرده های هزاره را به آرامش و اطاعت دعوت نمایند. طایفه، شیخ علی هزاره را که میر حسین و بعضی میران دیگر به قول امیر اغوا کرده بودند مسلحانه به قیام علیه امیر پرداختند. اول بالای یك قطعه عساکر دولتی حمله نمودند. امیر لشکری فرستاده، شیخ علی ها را شکست داده که بعضی کشته و اسیر گردیدند.

یکی از این بزرگان هزاره میر ناصربیگ بود که در دربار امیر شیرعلی خان نفوذ داشت، نتوانست مردم خود را از دربار و اردوی عسکری دور نگهدارد. محمد عظیم بیگ علی زاهدی خان سرکرده، طایفه، سه پای دایزنگی در سال ۱۲٦٥ هـ.ش به امیر عبدالرحمن خان مکتوبی نوشت و گفت پدران من برضد سلاطین سابق افغانستان اقداماتی کرده و به هر دو مردم هزاره و پشتون مزرها رسانیده اند و من هم همین کار را کرده ام. اکنون از دولت ترس و هراس دارم. اگر پادشاه مرا رتبه، سرداری دهد به خدمت دولت حاضر خواهم شد. امیر پذیرفت و محمد عظیم بیگ در ۱۲٦٦ هـ.ش به دربار آمد و لقب سرداری حاصل کرد.

در سال ۱۲٦٤ هـ.ش مردم پشه ای و شیرداغ توسط ابراهیم سلطان، عبدالعلی خان، سلطان علي خان، پسران سردار شیرعلی خان جاغوری و حیدرعلی خان نواسه، او به مقابل دولت مرکزی قیام کردند. امیر آنها را سرکوب کرد. امیر در سال ۱۲٦۹ ش سردار عبدالقدوس خان را مامور امنیت کردن هزاره جات کرد. او اکثر سرکرده ها را به مدارا به همکاری دعوت نمود که در اثر همین دعوت که موفق شد اکثر قلعه های مستحکم جنگی هزاره ها را ویران و بعضی شورشیان را خلع سلاح نماید. عساکر سردار

عبدالقدوس خان در قشله های جدید که بالای مردم آباد شده بود جابجا گردید. سرکرده گان شورش را به کابل فرستاد و به قرار یك روایت بعضی از عساکر و صاحب منصبان حکومتي در ارزگان به آبروی یك خانواده تجاوز کردند که سبب بروز اغتشاش شد. میر فضیلت بیگ و میر محمد رضابیگ و غیره به این آتش هیزم ریختند. سردار مجبور شد میرهائی را که قبل بر آن تحفه و خلعت داده بود اکنون محبوس نموده به کابل فرستاد. شدت اجراآت که بالای زندانیان در کابل اجرا می شد در تمام هزاره جات پخش شد. مردم از ترس به مقاومت بیشتر پرداختند.

در سال ۱۲٦۹هـ.ش جنگ های محلی به جنگ عمومی مبدل شد. کرنیل فرهاد افسر دولتی مال و مواشی مردم را تاراج کرده، خانه ها را تخریب، اسرای جنگ را اعدام و به مردم دشنام میگفت. در دایزنگی یك نفر عسکر سواره به خانهء میر یزدان بخش تجاوز نمود. درحالیکه مردم دایزنگی و دایکندی پنج هزار (۵۰۰۰) عسکر به دولت داده بودند، محمد عظیم بیگ سه پای که لقب سرداری از دولت گرفته بود، نیز با مشاهدهء این اوضاع به قیام کننده گان عمومی پیوست. قوای او در کوتل چوره قشون شخصی عبدالقدوس خان را درهم شکست و (٤۵) دختر هزاره را که سردار به سریه گي خود گرفته بود آزاد کرد. در ارزگان بریگد زبردست خان از طرف هزاره ها شکست خورد. جنرال شیرمحمد خان و جنرال میر عطا محمد خان زخمی شدند. امیر به نفع خود اعلامیه هایی در هزاره جات منتشر ساخت که متن یکی از این اعلامیه ها چنین است: با مردم هزاره عداوت نداشته و ندارم و اگر میداشتم یك نفر آنها را در افغانستان نمی گذاشتم. چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نمودم. چون مسلمان و اهل قبله هستند خرید و فروش پسر و دختر شان را ممنوع قرار دادم. وقتی مردم ارزگان و اجرستان وزاولی و غیره متمرد شدند و پس اطاعت نمودند همه مشغول امور زندگی خود گردیدند. اکنون میرهای دایزنگی و دایکندی تمرد نموده اند. این برای آنست که بزرگان هزاره ها هرچه میخواستند از زیردستان خود گرفته دختران و پسران ایشان را می فروختند. دولت دست اذیت و آزار آنها را از ارتکاب قبایح و افعال بد باز داشت. ایشان ترك عادت را مرض مهلك دانسته آغاز به فتنه و فساد کردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی گردند والا کیفر کردار خود را به قتل و تاراج خواهند دید.

هزاره ها در جواب امیر نوشتند: فرمایش حضرت اعلی سراپا صحیح و مطابق واقع است، اما حکام و قضات و ضباط و افسران نظام که در هر موضع و مقام بوده و هستند

مال، خون، زن و فرزند هزاره ها را حلال دانسته از سفك دما ، نساء و تاراج متاع ایشان دریغ نمی نمایند. چنانچه در اوایل حال برای مطیع ساختن طوایفی که مطیع نبودند سردار عبدالقدوس خان با سپاه قلیل مامور شد. مردم دایزنگی، دایکندی، بهسود، مالستان، جاغوری، غزنه و دای چوپان با سردار مذکور کمر خدمت بسته جد و جهد ورزیدند تا مردم متمرد هزاره که از بزرگان خود جور و ستم کشیده بودند سر به خط فرمان نهادند. آنها قلاع خود را خراب کرده اسلحهء خود را تسلیم نمودند، مگر بعد از آنکه سپاه دولت در اندرون ملك شان مقام گرفتند دختران و پسران را که امیر از خرید و فروش بازداشته بودند مفت و رایگان به زور و اکراه تصرف شدند. به آن هم اکتفا نکرده زنان شوهردار را گرفتند. پس اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر علمای ملت در وقت بغاوت تفریق مصلح و مفسد نکرده همه را تکفیر کردند. از آن پس حکم شد که سادات، کربلایان و زوار به کابل فرستاده شوند. این ها دیگر خود را کشته و مال و عیال خود را تاراج شده پنداشته تن به مرگ نهادند و تمرد آغاز کردند. البته تا پای مرگ سر به خط فرمان نخواهند نهاد.

به گفتهء امیر عبدالرحمن خان در بهار سال ۱۳۰۸هـ. ق بعضی هزاره ها را به تاراج اموال مسافرین و عابرین پرداختند. مامورین نظامی امیر که در غزنی بودند به عدهء از سرکرده های هزاره به خصوص سرکرده گان ارزگان کاغذي نوشتند که به این متن و عبارت بود که اگر هزاره نمی خواهند آرام بگیرند دول همسایه این امر را اسباب ضعف ما خواهند دانست و بدنام خواهیم شد. لهذا مصلحت چنین است شما بیعت پادشاه ما را قبول کنید و جنگ و جدال را موقوف بدارید. چون هزاره ها از مدت سه صد سال به قول امیر عبدالرحمن خان اطراف خود را تاخت و تاراج کرده بودند فکر میکردند خیلي قوی هستند و به قوت خود مغرور بودند. مکتوبی به امضای ده - بیست نفر سرکرده های خود به جواب نامهء امیر نوشتند: که اگر شما اوغانها به استظهار امیر جسمانی خود مغرورید ما به استظهار امیر روحانی خود یعنی صاحب ذوالفقار مغرورتر میباشیم و نیز در مراسلهء مذکور نوشته بودند: ای مامورین اوغان در مراسلهء خود اظهار داشته اید چهار دولت همسایهء شما میباشد. چرا نگفته اید پنج دولت همسایهء شما میباشد، زیرا که دولت ما را هم شامل میکردید. به جهت خوبي و سلامتی خود تان به شما صلاح میدهیم که باید از ما دوری بجوئید.

امیر عبدالرحمن خان میگوید: پس از ملاحظهء این مراسله در بهار سال

۱۳۰۸ هـ.ق سردار عبدالقدوس خان از بامیان و جنرال شیرمحمد خان از هرات، جنرال زبردست خان از کابل به استقامت هزاره جات حرکت کردند. در جنگ هزاره جات که مدت سه سال را در بر گرفت ابتدا هزاره جات را به صورت دایره در محاصره گرفتند، بعد از سه سال جنگ های متعدد و خونین و خسارات مالی و تلفات جانی زیاد که به مردم هزاره وارد گردید، حکومت توانست هزاره جات را تصرف کند. صاحب منصبان و افسرانیکه درین جنگ سهم گرفتند عبارت بودند از سردار عبدالقدوس خان (اعتماد الدوله) به حیث آمر عمومي، سردار فقیر محمد خان، سردار عبدالله خان والی قندهار، جنرال شیرمحمد خان ، کرنیل فرهاد خان، سپه سالار غلام حیدرخان اورکزائی، برگد امیر محمد خان و غیره آن تعداد سرکرده گان هزاره که طرفدار دولت بودند مانند سلطان علی خان پسر شیرعلی خان جاغوری، میر حسین بیگ لعلی، میرابراهیم بیگ سرجنگل، میرغلام رضا بیگ خلج، میر محمد رضا بیگ اتقان، میرغلام حسین بیگ اشترلی، میر یوسف بیگ تخت و غیره. در تمام طول سال ۱۲۷۰ هـ.ش این زد و خوردها ادامه داشت. درین جنگ ها روحانیون هزاره تلفات بیشتر دادند که یا کشته شدند یا فراری و یا اسیر. اما خانها اکثر به دولت تسلیم شدند. از یکاولنگ صد خانوار روحانی به دست دولت افتاد. یك هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردید. قرار یك احصائیه دو هزار و یکصد روحانی اعم از ملا، سید، کربلائی و زوار در جنگ کشته شدند.

امیر عبدالرحمن خان به آن تعداد خانهای هزاره که در جنگ به طرفداری او اشتراك کرده بودند خلعت و بخشایش و اعزاز داد. سلطان علی پسر سردار شیرعلی که اکثر سرکرده گان هزاره را او دستگیر و به دولت داده بود مستمری سالانه چهارهزار و سه صد روپیه و پنجاه و چهار خروار غله میگرفت و تصدیق های از جنرال شیرمحمد خان، کرنیل محمد حسین خان و سمندرخان حاکم ارزگان به دست داشت.

امیر عبدالرحمن خان آن افسرانی را که از قانون جنگ تخطی و بالای مردم تعدی کرده بودند مجازات نمود. جنرال میرعطا محبوس و دارائی او ضبط گردید. او از پنجصد خانوار هزاره اجرستان فی خانه چهل سیر گندم و جو، از مردم بی زمین فی خانه سه صد روپیه و از دایه، فولاد، سه پای و زاولی هشتاد هزار روپیه به ظلم گرفته بود. همچنان وی دختر نامزاد دار را خود نکاح کرده بود. کرنیل فرهاد که در هزاره جات کشته شده بود تمام ملکیت او مصادره شد. او در جنگ شیخ علی هفت هزار مواشی مردم را تاراج کرده بود و (۳۵۰) نفر مرد و زن جاغوری بیگناه را محبوس و به کابل برده بود که بعد

در بازارها به قیمت (۲۰) تا (۱۲۰) روپیه فروخته شد. خودش مردم را تعذیب و توهین میکرد. با اجرای این مجازات ها امیر مسئولیت آنچه در هزاره جات به صورت فاجعه ها صورت گرفته بود به گردن افسران انداخت. در جمله افسران دولت در هزاره جات سپه سالار غلام حیدرخان لندی (اورکزائی) و بریگد امیر محمد خان تنها کساني بودند که در عین ایفای وظیفه و اوامر نظامی اخلاق نظامی و عسکری خود را تبارز داده بودند. آنها منحیث یك سپاهی واقعی فقط متوجه اهداف و افراد نظامی بودند و از ملوث بودن به قتل بیگناهان غیرمسلح، چور و چپاول، جنایات و تعدی برائت داشتند.

امیر بعد از جنگ در صدد دلجوئی هزاره ها برآمده دختر عظیم بیگ سه پای را که در جمع اسرا بود به پسر خود سردار حبیب الله خان تزویج کرد و اعلان صادر کرد که به مردم اسیر کمك های نقدی صورت خواهد گرفت و بعد مرخص خواهند شد همچنان به مردم قحط زده نیز امداد آذوقه صورت خواهد گرفت. همچنان درین اعلان اضافه نمود که به دهقانان تخم گندم به قرضه (تقاوی) داده خواهد شد. امیر حدود چراگاه بین مردم کوچي و هزاره را تعین نمود. قبل بر آن تمام چراگاه ها مال دولت پنداشته می شد. این شورش خیلی به شدت و قساوت از طرف دولت خاموش ساخته شد که در اثر آن اکثر هزاره ها به ماوراء النهر، ایران و هند برطانوی فرار کردند. انگلیس ها از هزاره های فراری دو فوج عسکر ترتیب کرد. بعد از ختم جنگ از جملهء بیست هزار خانوار مردم بهسود فقط شش هزار خانوار در بهسود مانده بودند. قلعه ها و مساکن و نهرهای آب و زراعت همه تخریب شده بود. هزاران دختر و پسر بیگناه هزاره در سرحدات شرقی کشور فروخته شدند.

امیر در سال ۱۲۷۵ هـ.ش تکس یا محصول که بالای فروش هزاره ها تعین شده بود لغو کرد و امر کرد که هزاره ها بالای خارجی ها فروخته نشوند، اما آنچه از هزاره ها فروخته شده بود به حیث برده و غلام بین مردم باقی مانده بود تا زمان امان الله خان که آزادی برده های هزاره اعلان شد و خرید و فروش انسان منع گردید و مردم هزاره هم تا آخر لحظه با امان الله وفادار ماندند.

امیر عبدالرحمن خان میگوید: هزاره ها در زمستان آرام بودند. در بهار سال ۱۳۰۹ هـ.ق باز قیام کردند. محمد عظیم خان هزاره حاکم هزاره جات که رتبهء سرداری داشت با شورشیان یکجا شده و شخصی به نام قاضی اصغر روحانی و پیشوای مذهبی هزاره ها بود. درین اغتشاش از محمد عظیم خان حمایت می نمود. راه هاي بین کابل و

قندهار و دیگر ولایات را قطع کردند. به جنرال میر عطا خان هراتی که از کابل بالای هزاره ها هجوم ببرد به محمد امین خان هزاره سر کرده هزاره ها و دشمن شخصی محمد عظیم خان و ملازم شخصی من (امیر عبدالرحمن خان) بود امر کردم از طرف جنوب حمله کند محمد عظیم خان را با عیال و اطفال به کابل آورده و در حبس وفات یافت به محمد حسین خان هزاره نشان الماس دادم کلاه شهزاده گی به او عطا کردم سردار عبدالقدوس خان را جهت معالجه و تداوی مریضی اش به کابل خواستم این بار همین محمد حسین خان حاکم هزار جات به مخالفت من برخاست نه تنها هزاره های تازه تابع شده را به قیام وا داشت بلکه هزاره های سرخ سنگ که به طرف شمال و غزنین سکونت داشت اغوا نموده قور خانه و شمشیر های دولتی ر تاراج کردند و آتش شورش در تمام ولایت هر جا که هزاره بود مشتعل گردید حتی اکثر محبوسین هزاره که در کابل بودند وملازمین دولتی و مستخدمین شخصی امیر فرار نموده با شورشیان یکجا شدند حتی اهالی ده افشار و هزاره های قلعه جات اطراف کابل با مخالفین ملحق شدند امیر میگوید: در همین زمان انگلیس ها میخواستند سفیر خود را با یك لشکر زیاد به کابل بفرستند که این کار نزد مردم تصور آنرا داشت که من نمیتوانم از عهدهء سرکوبی شورش برآیم. حمیراخان جندولی باجوری عساکر مقیم جلال آباد را تهدید میکرد. دولت هند برطانوی به سرکوبی او اجازه نمیدادند، لذا مجبور شدم به سپه سالار غلام حیدرخان لندی امر کردم هر قدر سپاه که میتواند جمع آوری نموده به طرف هزاره جات از شمال و مغرب حمله نماید. سعدالدین خان حاکم هرات از طرف غرب حرکت نماید. سردار عبدالله خان والی قندهار و جنرال امیر محمد خان تکابی را از کابل فرستادم. امیر میگوید: در چندین برخورد گذشته به سرکرده های اقوام افغان اجازهء مداخله و جنگ هزاره را نداده بودم. درین مرتبه حکم عمومی دادم که هر شخصی برود و در سرکوبی شورشیان کمك نماید. عساکر ایلجاری که حاضر خدمت شده بودند تعداد شان سی هزار الی چهل هزار نفر جنگی بود. از اطراف به سرکرده گی رؤسا و خوانین عازم ولایت هزاره شدند. قبل از رسیدن ایلجاری به هزاره جات لشکرهای غلام حیدرخان امیر محمد خان و عبدالله خان و سعدالدین باهم یکجا شدند. و به کارروائی آغاز کرده بودند. محمد حسین خان هزاره و رسول خان هزاره که از مدبرین هزاره بودند و تاجی خان میر هزارهء سنگ خورد با چندین نفر از میرها و خوانین و جنگجویان دستگیر به کابل آوردند. امیر محمد خان جنرال را بعد از مراجعت از این جنگ در کابل به رتبهء جنرالی اول در نظام سرفراز نمودم.

حکومت شهر کابل، ریاست عمارات سلطنتی و ادارات شخصی خود امیر به او سپرده شد. امیر میگوید این امتیاز بزرگی است که به صاحب منصبان نظامی داده میشود که از سپه سالاری بزرگتر و از کابل هم بزرگتر است. جزئیات و تفصیلات جنگ هزاره جات و عملکردهای افسران حکومتی نیاز به کتاب علیحده دارد. درین کتاب از تذکر آن صرف نظر شد. خلاصه اینکه مشهورترین جنگ های هزاره جات عبارت اند از جنگ جاغوری در ۱۲۹۹ ق، قیام مردم ترکمن و پارسا و شیخ علی بر علیه میر غلام قادرخان حاکم دولتی که قوای دولتی به سرکوبی فرستاده شد. یکصدو سی نفر سرکرده گان شورشی دستگیر و به کابل آورده شد و در یك طویلهء اسپ های کمند دولتی محبوس شدند که قرار یك روایت در یك شب بارانی بام طویله پائین افتید که تعداد هشتاد هزار نفر زیرخاك شده و کشته شدند و متباقی آنها به قندهار تبعید شدند.

در سال ۱۲۹۹ ق مردم دهراود و هزاره های دهلهء ارغنداب قیام کردند. حاکمان آن مناطق یعنی ناظر ولی محمد خان و محمد جان خان را به قتل رساندند. هکذا میریزدان بخش بهسودی قیام کرده به نزد محمد عظیم بیگ سه پای که اکنون منطقهء شهرستان گفته میشود رفت.

در همین سال مردم جیرغی بهسود و سه قوم جاغوری مانند پشی، شیرداغ و قلندر قیام کردند که در ۱۳۰۰ هـ.ق قوای دولت آنجا رفت و تا مدت یکسال قیام را سرکوب کرد. درین سال ارزگان که قبل بر آن اکثر با حکومت مرکزی رابطه نمیداشتند به اطاعت دولت مرکزی وادار ساخته شدند. هکذا در ۱۳۰۰ نایب یوسف علی از قوم هیچه هزاره قیام کردند و مردم مسکه جاغوری نیز شوریدند. در اوایل سال ۱۳۰۳ هـ.ق مردم پشی، شیرداغ و مسکه دوباره شورش کردند که بعد از جنگ های زیاد مجبور شدند که سه ساله مالیه را تحویل دهند. امیر عبدالرحمن خان امر کرد که مبلغ ده هزار روپیه بیشتر از مالیه به نام نعل بها طوری جبری و سیاست از سه قوم مذکور اخذ گردد. در همین سال سه هزار خانوار از مردم هزارهء ترین اظهار اطاعت به حکومت کرده از منطقهء خود کوچیدند و به منطقهء ایل کور، ظفرعطار و منطقهء قاسم بیگ سکونت اختیار کردند. قوم پهلوان هزاره نیز در همین سال مطیع شدند. درین وقت که مردم قلندر جاغوری به مقابل حاکم جاغوری قیام کردند. امیر عبدالرحمن خان به آنها نوشت که شما مردم هزاره را چه پرورش ها که ندادم و چه احسان هایی که نکردم و مردم هزاره هم برای دولت اسلام خدمت کردند. چنان که مردم دایزنگی و دایکندی به امر من رفتند، هرات را گرفتند.

حالا من امر کنم آیا مردم هزاره، دایزنگی و دایکندی و بهسود و غزنی شما را می گذارند که سر مخالفت بالا کنید. هرگاه سر مخالفت بلند کنید، خود مردم هزاره شما را تمام می کند. مردم شیخ علی که در قیام سردار محمد اسحق خان از او جانبداری کرده بودند، طرف تعرض و حمله، دولت قرار گرفتند.

سید جعفرخان کنری حاکم جاغوری ۲۳ تن از سادات شیعه، شیخ علی را دستگیر کرده در مزار نزد عبدالرحمن خان فرستاد. عبدالرحمن خان یك لشکر شش هزار نفری جهت سرکوبي فرستاد که تفصیل آن در صفحات قبل مذکور شد. واقعه نگار حکومتی در باره، جنگ های اول با مردم شیخ علی به امیر عبدالرحمن خان این قسم راپور داد که محاریاتی که با هزاره، شیخ علی دست داده با یك صد و پنجاه تن از قوم (زی نظر) بوده دیگر مردم هزاره در معرکه کارزار شامل نبودند. اکثر گرفتار شده گان و اسیران از مردم بیگناه و بی خطا اند که مال و متاع شان را اعداد سپاه نظامی و ملکی غارت و تاراج کرده خود شان را محض آنکه مال و متاع شان پرسیده نشود گرفتار ساخته اند. امیر به فرماندهان لشکرهای خود یك نامه نوشت اسیران و دستگیر شده ها و غنیمت شما که صدها مرد، زن و هزاران گاو، خر، بز و گوسفند میشود چه شد. از تذکرات فوق معلوم میشود که اسیران به تعداد زیاد غیرمجرم و بیگناه بوده اند. و هم اشتیاق امیر را در باره، غنایم نشان میدهد. قرار یك روایت خواجه برهان الدین خان حاکم ایبك ۱۱۸۷ نفر اسیر هزاره را با خود بُرد که بیشتر شان از طایفه، علیجم بودند.

نکته، قابل ذکر دیگر این است که امیر قبل از سوقیات جانب هزاره جات به حاکمان ولایات اطراف هزاره جات چون حاکم قندهار، پشت رود، سیغان و کهمرد دستور داد که از هر طرف دو دو نفر دانسته و فهمیده و راست کار و صادق القول را به هزاره جات اعزام بدارند تا اندازه، مساحت، راه های سهل و راه های صعب، محلات عسکرگاه ها، تنگی ها و فراخی ها، جمعیت سکنه، وضع الجیش و نقشه هر منطقه را بررسی کنند. خلاصه اینکه تمام نقشه ها و معلومات های جمع شده، خودها را به شخص امیرعبدالرحمن خان برسانند تا امیر بداند که با چه مقدار لشکر و سامان از کدام راه ها حمله نماید. به اساس این امر حاکمان چهار طرف یك تعداد افراد شیعه را پیدا کرده وظیفه دادند که این ماموریت را انجام دهند که قرار یك روایت حاکم غزنی سید باباشاه و سید عبدالوهاب و سید نبی را از طرف غزنی حاکم فراه محمد عمر خان و یارمحمد خان را از ظرف غورات حاکم قندهار، سید شاه نجف چهاردهنه و محمد خان تاجر قزلباش از آن طرف و حاکم

پشت رود عبدالرسول خان سدوزایی و عبدالنبی قوم بروتی از جانب پشت رود این وظایف را به طور اشخاص ناشناس به عهده گرفته داخل مناطق هزاره جات شوند. بعد از تکمیل این وظایف از مزارشریف امر حمله بر هزاره جات از طرف امیر عبدالرحمن خان صادر شد.

سردار عبدالقدوس خان که در راس قوای دولتی قرار داده شد، امیر به او دستور داد که در ابتداء با مردم با ملایمت رفتار کند. اول سلاح را جمع آوری نموده بعد از آن قلعه هایی را که حیثیت جنگی و استحکام نظامی داشته باشد ویران نمایند و بعد به جمع آوری مالیات اقدام کنند. در اخیر شورشیان و یاغیان و باغیان که از حکم امیر عبدالرحمن خان سرپیچی می کنند مجازات نمایند. عبدالقدوس خان طبق دستور به مردم وانمود کرد که مالیات را جمع آوری مینماید و پس به کابل بر میگردد. او به این طریق داخل بامیان شد و به ساختن قلعهء نظامی پرداخت. بعد از تسخیر بامیان جانب ارزگان رفت و در آنجا نیز مانند بامیان عمل نمود. بعضی از سران زاولی، درهء پهلوان و قوم نیك روز با یك رأس اسپ اعلی سواری نزد امیر به کابل آمدند و اسپ های تحفه را به امیر تقدیم نمودند. امیر بعد اخذ تحفه آنها را به زندان انداخت.

قرار یك گزارش جمع کُل عساکر حکومتی که در سال ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ق به شمول عساکر مردمی و ایلجاری به یك صد و بیست هزار نفر (۱۲۰۰۰۰) میرسید. طوری که در صفحات قبل تذکر یافت برعلاوهء سردار عبدالقدوس خان اشخاص ذیل نیز درین وقت در هزاره جات در جنگ سهیم شدند.

سردار عبدالقدوس خان با سپاه عظیم از طریق ترکستان، کرنیل فرهاد خان از کابل با دوازده توپ، محمد نبی خان قزلباش حاکم بهسود و محمد الله کرنیل از بهسود، قوماندان صمد خان با (۵۰۰۰) ایلجاری و یك تعداد مردم بهلول غزنی یك رجمنت رساله و ٤ توپ از راه غزنی، از هرات بریگد زبردست خان که فوج کابلی را نیز با خود همراه داشت و فوج دوم هراتی با شش عراده توپ از راه غورات، از قندهار و قلات لشکرهای نظامی و ملکی و بنابر روایتی ۷۷ قبیلهء کوچیان جنوبی و قندهاری اشتراك داشتند. امیر قبل از سوقیات قوا به تعداد ٤٥ قطعه نامه به نام سران قبیله های هزاره فرستاد. در یکی از نامه ها آمده است. قبل از فرستادن این فرمان امر کرده ام که از تمام اسلحه و آلات حرب تنها تفنگ را از شما گرفته امانت نگاه دارند، زیرا اگر تفنگ گرفته نشود باید در هر علاقه و موضع مستعده قلیل و کثیری از سپاه نظام جهت حفاظت و

حراست اقامت داده شود. شما از جاگزیدن شدن لشکر در هر موضع و مقر دل تنگ و مضطرب میشوید من شما را آزرده و دل تنگ و لشکر را پراگنده نمی خواهم پس از چند روزی که از شما اطمینان حاصل گشت همین تفنگ شماست و خود شما، زیرا که به خادم و دوست و رعیت دولت از چه سبب تفنگ داده نشود، بلکه اگر آن وقت از سلاح و باروت و سرب هرچه کم داشته باشید باید همه را من کامل کنم و این را برای آن نوشتم که بدانید شما مردم را به کار دارم و تفنگ های شما را امانت می گیرم و دوباره به شما تسلیم میدهم. دیگر حرف و اندیشه ای نیست و در همه باب خاطر خود را آسوده دارید. فقط یکی از افسران عسکری به نام کرنیل فرهاد خان مردم هزاره را مجبور به خواندن کلمهء طیبه میکرد تا اعتراف کنند که نو به اسلام داخل شده اند.

به قول ملا فیض محمد کاتب هزاره، سرکرده گان و عساکر شان چشم آز به مال و جان مردم باز کردند و دست ستم به گرفتن دختران و پسران شان دراز نمودند. هرچه قوه داشتند به فعل آوردند. ازین رو مردمی که هیچ وقت چوب محصل عسکری را نخورده بودند، عتاب و عقاب شاهی را ندیده بودند؛ به ناچار سر به شورش گذاشتند.

روایتی وجود دارد که سردار عبدالقدوس خان یك تعداد زیاد دختران و زنان هزاره را تصاحب کرده و برای خود حرمسرای ترتیب داده بود. وقتی امیر خبر شد نه تنها او را سرزنش نکرد، بلکه ضمن ارسال یك نامه از او خواست که چند تن از دختران آن قوم را که شایان خدمت حضور و سزاوار حرم پادشاهی باشند به کابل بفرستد و هم سردار عبدالقدوس خان آن سپاهی را که در ورس به یك زن شوهردار تعرض کرده بود جزا نداد. قلاع مردم هزاره را که بالای خود شان تخریب کرد و لوازم تعمیراتی آنرا ذریعهء خود مردم به ارزگان جهت ساختن قلعهء عسکری حکومتی حمل نمود. مردم از ترس، دو نفر در یك جای تجمع نمی کردند.

ملا فیض محمد کاتب هزاره علت قیام مردم را ظلم و بیداد افراد حکومتی میداند و می نویسد: از ظهور امور مذکوره و خبط و خطای عبدالقدوس خان که از عدم سیاست دانی هرگونه جور و ستمی که از سپاه او به مردم می رسید، نپرسیده اکثر محافظین مواضع حفاظت و اقامت خود را فروگذاشته در خانه های مردم جا گرفته بودند تا اینکه مردم به ستوه آمده دل به دادن سر و جان، عیال و اطفال اسیر شدن و غارت شدن ملك و مال نهادند. آتش جنگ در همه جا شعله ور گردید. اولین قیام در درهء پهلوان به تحریك فقیر زوار شروع شد. این قیام به اندازهء عمومی شد که امیر عبدالرحمن خان سپاه قطغن

را که امر رفتن به هزاره جات داده بود، در ارغنده مستقر کرد تا جلو هجوم هزاره ها را به طرف پغمان که جایگاه بهاری امیر بود گرفته شود. به روایت کاتب هزاره مولاداد خان حاکم فراه و کرنیل محمد خان با فوج فراهی و ۱۳۷۵ نفر مردم درانی که با ایشان بودند در جنگ محمد عظیم بیگ سه پای که به کمك رئیس هزارهء باغران میرفت در منطقهء قلعهء تمران "تیموری"، مردم درانی دل از دست داده و راه فرار را در پیش گرفتند. مولاداد خان که قصهء فرار درانی ها را به امیر عبدالرحمن خان نوشت امیر بالای درانی ها سخت غضبناك شد و آنها را سرزنش نمود. در یك قسمت نامهء او آمده است ... آنان بینی خود و تمام طوایف درانی را در نزد قبایل افغان به خاك خجالت و انفعال مالیدند. پس خدا ایشان را گرفتار غضب خویش کند که چنین بدنامی را به قوم وارد آوردند. حیف و افسوس از نام درانی که ایشان دارند. خوب شد که مسلمانی شان به دیگر مردم افغانستان واضح گشت که ایشان نه مرد اند و نه زن، بلکه وجود کالعدم اند. سران درانی ضمن یك نامه دلایل شکست را رویهء نامناسب عبدالقدوس خان تذکر داده اند. امیر در نامهء جوابیهء خود گفته است که مردم درانی صد هزار خانوار بودند که پنجصد الی ششصد تن از راه ایلیت و قومی به جنگ هزاره ها رفته اند. باقی همه در خانه های خود نشسته اند و اگر چنانچه مرد میبودند و غیرت قومی میداشتند از هر دو خانه یك نفر کمر نبرد به معاونت دولت می بستند. همانا پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) مرد جرار می شدند که دمار از روزگار اشرار هزاره درآورده وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود میکردند. او در پایان نامهء خود می نویسد: من نیت دارم که اراضی و املاك هزاره ها را به افغانان درانی بدهم، زیرا که دولت انگلیس از سرحد افغانستان گذشته قدم تصرف به خاك افغانستان نهاده اند و جبل کوژك را شگافته موضع چمن را که خاك طایفهء اچکزائی است عمارت نموده محل اقامت قرار داده است. این تصاحب و تصرف دولت مذکوره سرزمین اچکزائی ها را باعث پایمالی طوایف درانی خواهد شد که املاك هزاره ها را صاحب و فایض شوند. اکنون مردم درانی بر بستر غفلت خوابیده خیر و شر خود را نیك نمیدانند.

به قول کاتب هزاره در ماه شوال ۱۳۰۹ هـ.ق به تعداد یك صد هزار نفر از لشکر ملکي و چهل فوج پیاده و سوارهء عسکری نظامی در هزاره جات مشغول نبرد بودند. فرهاد خان از کمبودی باروت و گلوله برای ایلجاری های تره کی و علی خیل به کابل احوال کرد. پروانه خان سپه سالار از کابل دستور یافت تا ده خروار گلوله و پنج خروار

باروت از کابل برای ایلجاری های تره کی و علی خیل برسانند.

در ۲٤ شوال قاضی قلات ملا عبدالصمدخان در مورد اسرای هزاره ها هدایت خواست. امیر هدایت داد که پنج نفر از اسیران را برای ملك یمین محمد صادق خان توخی که در دربار کابل حضور دارند روان کند و از مردان محبوس هر کدام را که متمرد می پنداری به قتل برسان. ملا مذکور ازین جمع که یك صد و یك نفر بودند همه مردان را به قتل رسانید. زنان و دختران و پسران را به نام برده و کنیز بین مردم تقسیم کرد.

درین وقت فیض الله خان دفعه دار که جهت جمع آوری مالیات با سه صد تن سواره، نظام به هزاره دهراود رفته بودند. در علاقه، کیساب "گزاب" او را هزاره ها دستگیر کرد، اما به وساطت سید شمس الدین که از سادات هزاره بود، از کشتن رهایی یافت. در اخیر سال ۱۳۰۹ و اوایل سال ۱۳۱۰ هـ.ق سران هزاره اجتماع کرده و به یك مقاومت و قیام عمومی فیصله کردند. از جمع این سرکرده گان سه نفر هریك محمد عظیم بیگ سه پای و میر ایلیخانی و میر مهدی بیگ سرجنگل از قدرت و نفوذ بسیار برخوردار بودند. درین جلسه، مخفیانه قرار بر آن شد که میر عظیم بیگ در ارزگان بالای قوای دولتی حمله کند. محمد امیر بیگ ایلخانی در بامیان رفته سر راه قوایی را که از کابل می آمد بگیرد و هم سر راه نیروهای سپه سالار غلام حیدرخان لندی (اورکزائی) را که از ترکستان می آمد، بگیرد. میرمهدی بیگ با قوایی که از هرات و غورات به امر امیر عبدالرحمن خان می آیند بگیرد. امیر برای اینکه بتواند شورش و قیام هزاره جات را سرکوب نماید، از روحانیون فتوای تکفیر هزاره ها را به دست آورد.

ملا فیض محمد کاتب هزاره در این مورد چنین می نویسد: چون آتش جنگ هزاره ها به غایت ملتهب گردید و شراره اش پیشی گرفت هواخواهان دولت را کار شگفت روی داد. درین وقت میراحمد شاه خان فتوای تکفیر هزاره ها را صادر کرد و بعینیه این عبارات و کلمات را رقم کرده به مهر پادشاهی رسانید و در اطراف و اکناف ولایات انتشار داد. چون کفر اشرار هزاره، دایه، فولاد، زوالی و سلطان احمد و ارزگانی و غیره به جائی رسیده که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کفر نموده اند. سرکار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بیدینان که اثری از ایشان در آن محال و خلال و جبال نماند و املاك شان در بین اقوام غلجائی و درانی تقسیم شود. چنین سرشته و تجویز فرموده اند که سپاه نصرت پناه نظامی و اولسی از هر سمت و جانب مملکت خداداد افغانستان آن چنان در خاك طوایف باغیه، هزاره جات جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان جان به سلامت

نبرند و رها نشوند. کنیز و غلام از طوایف مذکور به دست هر نفری که از اقوام مجاهدین افغانستان باشد ... زیرا که اغوای آن طایفهء کفار اشرار هم ملتیست و قتل و تاراج آنها لازم است.

امیر عبدالرحمن خان از این قبیل فتواها از دیگر ملاها نیز به دست آورده برای حکام و عمال خود فرستاد. در سراج التواریخ از قول امیر عبدالرحمن خان آمده است که طغیان سختی را که جماعت کفار و اشرار هزاره نموده بودند جزای درست لازم است تا در صفحات تاریخ به یادگار بماند. فرامین پادشاهی به نام طوایف کوچی چون کندی، متی، خروتی، متی خیل، دفتانی در بارهء غزا ضد هزاره ها صادر شد. فرامین و فتواها به حکام غزنی جهت ابلاغ به طوایف فرستاده شد. به ملا مشکین قاضی و صفورخان حاکم مقر فرامین و تکفیرنامه ها فرستاده شد تا به مردم تره کی و اندری و عسل خیل آنرا ابلاغ نمایند.

در یکی از تکفیر نامه هائی که حکومت امیر عبدالرحمن خان برعلیه هزاره ها صادر نموده است. در پایان حکم امضای اشخاص آتی الذکر به ملاحظه میرسد: میرفضل الله مفتی شرع نبی محکمهء کابل، امیر محمد مفتی شرع نبی محکمهء کابل، عبدالملك مفتی شرع نبی محکمهء کابل، عمراخان مفتی شرع نبی محکمهء کابل، میرسید ظاهر مفتی شرع نبی محکمهء کابل، عبدالحمید مفتی شرع نی محکمهء کابل، محمد اسلام مفتی شرع نبی محکمهء بامیان و درویش محمد قاضی.

در ۱۳۱۰ ق که مطابق ۱۲۷۲ ش است خونین ترین جنگ های هزاره جات است. درین سال مردم بهسودی و دایزنگی به قیام کننده گان هزاره پیوستند. درین سال یك عده از مردم ازبك و ترکمن به سرکرده گی محمد شریف خان میمنه و نیز هزاره های سنی حنفی بادغیس و قلعهء نو برضد امیر عبدالرحمن خان قیام کردند. نامه های دوستی و محبت آمیز برای سران هزاره فرستادند. در اوایل محرم این سال سواران ملکی بدخشان به سرکرده گی فتح محمد خان به قصد سرکوبی هزاره ها وارد غوربند گردید و از راه بامیان با لشکر ملکی سیغان و کهمرد به سوی مرکز هزاره جات حرکت کردند و در تاریخ ۱٤ محرم از تتمدره راه هزاره جات را به سرکرده گی لشکر ملکی کوهدامن به نیت سرکوبی هزاره ها در پیش گرفت.

در ۱۸ محرم میرزا محمد حسین خان و غیره سرکرده گان دفتر سنجش با ۵۷ تن از ماهرین علم مساحت مامور تثبیت مساحت اراضی مردم غزنی شدند. محمد عثمان پسر

سردار عبدالله که در غیاب پدرش سردار عبدالله خان حکومت میکرد سرهای کشته شده گان را که از هزاره جات فرستاده می شد و به مردم نمایش داده میشد. کله مناری در بیرون دروازهء توپخانه به طور یادگار ساختند. ملا عبدالخالق نام از طرف امیر موظف به تبلیغات ضد هزاره و برانگیختن مردم شد.

در ۲۵ محرم سردار عبدالله خان حکمران قندهار به خاك هزاره رسید. در همین وقت امیر عبدالرحمن خان دستور داد که تمام میران، خوانین، رؤسا، کربلایان، زواریان، سادات و روحانیون هزارهء دایزنگی و بهسود را دستگر نموده به کابل اعزام بدارند که همین طبقه اشخاص در دایزنگی و بهسود از ترس جان قیام کردند. درین وقت شخصی به نام سید اکبرشاه ولد سید حسین شاه خبر اجتماع سران هزاره را به سپه سالار غلام حیدرخان لندی در عرض راه بین یکاولنگ و ترکستان رسانید. او به امیر خبر داد که در اول برج صفر کمیدان شاه محمد خان داخل منطقهء بند امیر شد ۸۰۰ سواره و پیادهء کوهستانی را به اقامهء یکاولنگ امر کرد و درین وقت مهدی بیگ سرجنگل لشکر ملکی ترکستان که علوفه و آذوقه سپاه دولتی همراه آنها بود غارت کردند. غلام حیدرخان لشکر نظامی و لشکر ملکی سیغان و کهمرد را به سرکوبی فرستاد که خرابی اراضی و تلفات جانی وارد کردند.

در اوایل صفر غلام حیدرخان وارد یکاولنگ شده و از آنجا به کوتل انده و رستم حرکت کرده به مردم پنجاب رزم دادند. در نتیجه هزاره ها شکست خورده سپه سالار وارد سیاه دره و اخضرات شد. درینحال فرمان امیر برایش رسید که برای او و تمام قوماندانان نوشته بود که دریغ در قتل هزاره ها را جایز نشمرده فریب این قوم را نخورند. اسلحهء کسانی را که بغاوت هم نکرده اند باید جمع آوری کنند. قلاع های شان را تخریب نمایند و آنانی را که تمرد و سرکشی کرده اند تمام قتل و غارت کنند و احدی را زنده نگذارند. اگر کار صعب و دشوار شود معروض شوند تا خود او یعنی امیر عبدالرحمن به آن صوب حرکت کند و دمار از روزگار هزاره برآورد.

در ٤ ربیع الاول سپه سالار غلام حیدرخان وارد ارزگان شد. به قول راویان بزرگسال هزاره مناطق گیزاب، چوره، اجرستان، ارزگان خاص، دهراود، تیرین و غیره در ولایت ارزگان و منطقهء دای چوپان در ولایت زابل و قلات، قره باغ غزنی، جغتو، دایمرداد و غیره قبل از عبدالرحمن خان به صورت کُل مناطق هزاره نشین بودند. هزاره ها میگویند شخصی که اردوی امیر را از راه سولندور به داخل ارزگان راهنمایی کرد و راه بلدی کرد،

به نام غلام رضاء بیگ خلج میباشد.

یکی از راویان هزاره به نام ملا محمد افضل ارزگانی در کتاب خود که المختصر المنقول نام دارد و در سال ۱۳۳۲ هـ ق در کویتهء بلوچستان به چاپ رسیده است میگوید: هزاره جات یا هزارستان به تعداد پنج لك خانوار بود که سه لك خانوار آن مطیع و تابعدار دولت مرکزی بودند. دو لك خانوار آن یعنی ارزگان، اجرستان و شوی بعد از عهد احمدشاه ابدالی وتیمورشاه مطیع و منقاد صحیح و تام نبودند.

ملا محمد افضل ارزگانی روایت می کند که امیر بعد از سرکوبی دیگر مخالفین و قیام کننده گان و فتح ترکستان و فرار سردار محمد اسحق خان به فکر تسخیر ارزگان شد. پاینده خان بن جرس خان را که رئیس هزارهء مالستان بود به کابل خواست و به او گفت که قشون، توپ و تفنگ در اختیار شما قرار میدهم تا به ارزگان رفته مردم آن ولایت را به اطاعت من درآور که بعد از آن ترا حاکم آن منطقه تعیین خواهم کرد. باید در ارزگان قشون دولتی جابجا گردد. پاینده خان در جواب گفت که فوج و توپخانه سرکار تلف می شود. ملك هزاره کوهستانی است و راه های صعب العبور دارد. این کار از عهدهء من ساخته نیست. امیر او را به زندان انداخت تا در زندان فوت کرد. بعد از آن امیر عبدالرحمن خان شخص دیگر یعنی محمد عظیم بیگ دایزنگی را خواست در بارهء فتح ارزگان از او مشورت خواست. او تقاضای امیر را پذیرفت. امیر به او لقب سرداری داد. محمد عظیم بیگ در سال ۱۳۰۶ ق با نامه هائی تهدید و تطمیع مردم زاولی و سلطان احمد را به طرف پادشاه معطوف گردانید و به دهقانان هزاره نامه نوشت که از طرف رؤسای تان بالای شما ظلم میشود. اگر امارت کابل در ارزگان و هزاره جات تسلط پیدا کند، شاه و گدا مساوی خواهند شد. مردم عوام و دهقان که از خانه جنگی ها و ظلم میرها و رئیس های خود به ستوه آمده بودند، شب و روز دعا میکردند که خداوند حکومت کابل را بر این ملك مسلط گرداند تا از این بیداد و خانه جنگی نجات پیدا کنیم. بعد از آغاز لشکرکشی های حکومت مرکزی سردار عبدالقدوس خان ضمن یك نامه مردم ارزگان را به بیعت پادشاه اسلام فرا خواند. این نامه که در هشتم ذی الحجه ۱۳۰۷ ق ارسال شده بود.

از طرف مردم هزارهء ارزگان چنین جواب شد: ما پادشاه اسلام را رعیت هستیم. بیعت تنها با امام معصوم می کنیم، لیکن پادشاه اسلام را مطیع هستیم البته در امور دنیوی نه در امور دینی. شما قشون خود را برگردانید ما یکی از بزرگان خود را انتخاب

نموده شما او را حاکم ما قرار دهید. ما سال به سال مالیات و عشر اراضی خود را طور جنسی به او میدهیم. چونکه در ملك ما پول نقد نیست شما آن مالیات و عشر اراضی را از او بگیرید. قوای حکومتی قبول نکردند و گفتند ما میخواهیم قشون حکومت آنجا مستقر گردد که شما بار دیگر خیال خودسری نکنید. این گفته مورد قبول هزاره واقع نشده که در نتیجه درگیری ها آغاز شد. به قول همین ملا افضل نام ملك هزاره، ارزگان هزار قلعه داشت و سه صد قلعه، دیگر در جلگاه زاولی و سلطان احمد و جلگا پهلوان وجود داشت و هفتصد قلعه در ملك اجرستان بود. حکومت به تعداد صد نفر بزرگان هزاره، ارزگان را به کابل خواست. اول در حبس انداخت و بعد به قتل رسانید. بعد امیر امر کرد که مردم قلعه های خود را خود خراب کنند و در جمع آوری سلاح مامورین حکومتی را کمك نمایند. مامورین حکومتی از عذاب های گوناگون چون روغن داغ، شکنجه و ریختن ریگ داغ در گریبان مردم کار میگرفتند و به مردم میگفتند که بگوئید که سلاح و شمشیرهای تان در کجاست؟ انواع و اقسام عذاب ها در حق آنها اعمال می شد و برای اخذ مالیات قاعده و قانون معین و مشخص وجود نداشت. یك مراتبه امر می شد که فلان طایفه ده خروار گندم مالیه یا عشر بدهد- روز دیگر چند خروار کاه یا چند خروار روغن یا جو یا صد یا چند دانه گوسفند و غیره حواله می شد. مردم هرچند داد و فریاد میکردند که این عشر و مالیات مشخص و معلوم شود تا ما آنرا از قبل ترتیب و تهیه کنیم. سه چهار نفر را یکجا نمی گذاشتند که شما از بغاوت حرف می زنید. سلام مردم به همدیگر فقط اشك چشم بود. اشخاص جاسوس و سخن چین در بین اجتماع پیدا می شدند که مردم از ترس در باره، حکومت هیچ حرف زده نمیتوانستند. این حالت به قول ملا ارزگانی مدت هشت ماه دوام پیدا کرد تا اینکه مردم از مجبوریت راه جنگ را در پیش گرفتند. هژده نفر مامورین و محصلین حکومتی در جلگه، پهلوان در جمع آوری سلاح از روغن داغ کردن و آهن داغ و حتی از انداختن پیشك "گربه" به داخل تنبان متهم که پاچه های تنبان شخص را می بستند بعد گربه را به چوب میزدند. گربه که از اثر زدن به تنگ می آمد به اعضای تناسلی شخص پنجه می انداخت که نهایت اذیت کننده بود. مامورین حکومتی می خندیدند. مردم باهم مصلحت کرده آن ۱۸ نفر را در ضمن یك مهمانی شب هژدهم رمضان که زمستان سرد بود یکجا به قتل رسانیدند. بعد از آن راه ها را مسدود کردند و در ۲۲ رمضان ۶۰۰ نفر جمع کرده طرف ارزگان پیشقدمی کردند.

باید گفت از جمله هزار قلعه، ارزگان فقط نه قلعه، آن که عساکر حکومتی در آن

بودند جور و سالم باقی ماند بقیه تمام قلعه ها از بین برده شدند.

در ضمن یك برخورد دیگر عبدالقدوس خان با دو هزار نفر از گیزاب به جلگاه خلج حمله نموده تمام جلگاه خلج را آتش زدند. بعد به قلعهء راق آمدند و درین جا هزاره ها شکل دفاعی و عساکر حکومتی به شکل تعرض قرار داشتند. هزاره ها روزانه چند مراتب حملات شبخون و متفرق انجام مینمودند. یك مرتبه سه صد نفر حکومتی و در دفعات دیگر قریب یك هزار نفر حکومتی کشته شدند. تلفات هزاره ها کمتر بود، زیرا در سنگر دفاعی قرار داشتند. جنگ در راق دو ماه طول کشید. عساکر حکومتی که آذوقه و غذای خود را خلاص کرده بودند قریب به موت بودند حتی از گرسنگی علف می خوردند. همچنان منبع آب در اختیار نداشتند و هزاره ها را به آبروی امام حسین(رض) قسم میدادند که آب به آنها بدهند. چون آب می دادند باز جنگ را شروع میکردند. خلاصه تا آنکه مردم دایه که هزاره بودند به عساکر حکومتی تسلیم شدند و کاه، گندم، جو و روغن برای قشون حکومتی دادند که در اثر آن دوباره جان گرفتند.

در ۸ رمضان دو هزار عسکر حکومتی به سرکرده گی فیض محمد خان شبانه طور مخفی داخل ارزگان شدند. هزاره ها درین وقت دو قلعهء سالم و دوازده قلعهء مخروبه به دست داشتند. قوای حکومتی قریب شش هزار نفر بودند و دوازده توپ داشتند که با رسیدن فیض محمد خان حملهء شدید و ناگهانی بالای هزاره ها شروع شد که در یك روز از صبح تا غروب جنگ به شدت ادامه داشت. گفته می شود که نزدیك به هشتصد نفر حکومتی درین روز کشته شدند. بعد چند روز عساکر حکومتی گفتند به ما راه بدهید که به خانه های خود عودت نمائیم. هزاره ها قبول کردند. به تاریخ ۱۲ شوال ۱۳۰۹ ق عساکر طرفدار حکومت از قلعه ها و مواضع و سنگرها برآمده طرف قندهار درحرکت شدند. وقتی در یك بیابان خشك و خالی رسیدند، هزاره ها از چهار طرف بالای آنها حمله کرده خزانهء دولتی که قیمت آن در آن وقت بالغ بر سی هزار تومان ایرانی می شد به دست هزاره ها افتید و به روایت هزاره ها ششصد نفر حکومتی کشته شدند. آخر به طرف چنارتو خود را عقب کشیدند. در چنارتو عساکر حکومتی که زیاد گرسنه شده بودند به درختان میوه بالا شدند که هزاره های تعقیب کننده دررسیدند و حمله کردند. هزاره ها اکثر آنها را از درختان به پائین انداختند. گفته می شود که یك هزار نفر در چنارتو به قشون حکومتی تلفات وارد شد. مدت سه روز در چنارتو جنگ ادامه پیدا کرد. بعد قوای حکومتی از چنارتو به طرف تیری خود را کشیدند به قوای سردار

عبدالقدوس خان رسانیدند. راوی میگوید: مجموع اموال حکومتی که به دست مردم افتاد به قیمت آن وقت یك میلون تومان ایرانی ارزش داشت.

سال ۱۳۰۹ ق شورش عمومیت پیدا کرد. قشون دولتی که به تعداد ٤۰ هزار نفر به هزاره جات رفته بود در سال ۱۳۱ ق به تعداد شصت هزار نفر دیگر نیز در مدت دو ماه در اطراف اجرستان و چهار طرف ارزگان جمع شدند. در ۸ ربیع الاول میر عطاخان با هشت هزار نفر خود به اجرستان داخل شد و عبدالقدوس خان از تیری حرکت و طرف چوره و کمسون حمله کرده و آنرا متصرف شد. راوی افضل هزاره میگوید: در اجرستان ششصد نفر و در چوره و چنارتو هشتصد نفر حکومتی به تلف رسیدند.

فصل تابستان سال ۱۳۱۰ ق که مرض وباء تلفات زیاد به هر دو طرف وارد کرد برج اسد بود. سنگرهای هزاره ها از باعث مرض وبا خالی شد. مردم هزاره امیدوار بودند که دولت ایران و یا انگلیس امر شان را به صلح فیصله کنند وقتی که از آنها مایوس شدند با خانواده های خود به کوه ها پناهنده شدند. عساکر حکومتي از طرف اجرستان داخل شده، جلگاه سلطان احمد را متصرف شدند و قشون دیگر حکومتی جلگاه پهلوان را گرفتند. آبادی ها و خرمن ها را به آتش کشیدند. درین محل حدود ۳۰۰ نفر حکومتی کشته شدند. ملا افضل ارزگانی میگوید: که کلنل چارلزییت که در هنگام جنگ هزاره ها به کابل رفته مهمان امیر عبدالرحمن خان بود، در یادداشت های خود طور مختصر می نویسد: در وقتی که در کابل بودم. افراد سپاه حکومتي به تازه گی از هزاره جات بازگشته بودند. و به خاطر شیوع وبا در آن ناحیه و مقابلهء هزاره ها بسیار ناتوان و فرسوده شده بودند. ملا افضل فوج امیر عبدالرحمن را ٤۰ هزار و یوسف ریاضی فوج او را ۲۰ هزار نفر گفته است. چند روایت فوق از نوشته های ملا محمد افضل ارزگانی اقتباس شده است. (شخص دیگری به نام یوسف ریاضی در کتاب خود در بارهء جنگ هزاره جات مطالبی نوشته است که میگوید: القصه سپه سالار غلام حیدرخان اورکزائی به رهنمائی محمد حسین خان هزاره قلعهء ایلخانی را به ضرب گلولهء توپ ویران کرد و تکیه خانه یعنی حسینیهء بسیار عالی که ایلخانی در آن محل به مدت چند سال توسط استادان ایرانی و غیره ساخته بود به کلی منهدم کردند. عیال و اطفال او را اسیر نموده به کابل فرستادند و اموال و دارائی او تاراج شد.

از جمله سرداران جنگ هزاره جات یکی به نام محمد عظیم بیگ که مشهورتر همه است باید پایان کار او دانسته شود که چه شد. او که در آخرین جنگ در منطقهء قشونك

شکست خورد و پسر هشت ساله‌ء او نیز از اسپ افتید و کشته شد. هزاره ها از شکست ایلخانی خبر شدند، همه شان خود را عقب کشیدند. محمد عظیم بیگ که تنها ماند پسر خود را مرده یافت. چادر یا شال و یا به عنوان دیگر قدیفه‌ء خود را از کمر باز کَرده و پسر را در آن پیچانید و با برچه تفنگ زمین را حفر کرده پسر را دفن کرد و بعد به طرف غورات روان شد. از آنجا به منطقه‌ء دولت یار رسید که درین محل محمد خان تایمنی او را دید و به او گفت: شما قوم و قریب من هستید. استقبال و مهمان نوازی شما بالای ما واجب و لازمی است. شما داخل منطقه‌ء آبادی شوید که عیال تان در صحرا نباشد و کسی شما را نبیند. محمد عظیم بیگ که با عهد و سوگند او که به قرآن نمود مطمئین شد. سردار محمد عظیم بیگ را به خانه بُرد. آنها که بی خواب و خسته‌ء چند روزه و سفر بودند خوابیدند. محمد خان او و سواران ایشان را در خواب گرفته و محبوس ساختند و به والی هرات احوال دادند. والی هرات یك دسته سواران را فرستاد که او را به هرات بردند. قاضی سعدالدین خان والی هرات که به علم و فضل معروف بود ، به آنهم به آبروی سردار محمد عظیم خان پاس نکرد و چند دشنام به بیگ گفت. بیگ به جواب گفت: مرا به نامردی گرفته اند، نی در میدان جنگ. حال هم دست و بازوی من بسته است و من در قید شما هستم که دشنام و ناسزا میگوید. وقتی دستهایم رها بود از این گونه حرف ها نمیشنیدم، اما مردان متهم و مقصر را اگر بکشند بهتر است تا دشنام گفتن و دست اندازی به ناموس. بعد ریش او و همراهان او را کندند. بعد روده و شکمبه‌ء گوسفند را به گردن او انداخته او را در شهر گردش دادند. بعد چند روز او را به کابل فرستاده تا بالاخره در کابل او را به قتل رساندند.

راوی اضافه کرده میگوید: چون جنگ به طول انجامید اکثر عساکر از جنگ کردن با رعایا و اهالی خود مملکت منزجر و و متنفر شدند. امیر عبدالرحمن به حیله و تدبیر دیگری متوسل شد. ملا سید محمد ممتحن که عالم مشهور و محیل بود. وی با سید محمد قندهاری تشویق شد که در رساله ای برای مردم عوام در جهت اثبات تکفیر طایفه‌ء هزاره ورد تمام روافض و تشویق و ضرورت جنگ و جهاد با این طایفه بنویسند و نشر کنند. در سال ۱۳۱۰ هـ.ق آنها وظیفه‌ء خود را انجام دادند. کتاب نوشته شد و پخش و نشر گردید. یوسف ریاضی می نویسد: چهل و هفت دختر هزاره که در کوه ها بالا شده و در مغاره یی پنهان شده بودند، مورد تعقیب عساکر حکومتی قرار گرفتند. آنها از ترس جان و ناموس، خودها را از بالای قله‌ء کوه به پائین انداختند، اما این روایت ریاضی در

کتب و روایت راویان دیگر دیده نشد و هم میگوید در تاریخ ۱۵ ربیع الثانی جنرال میر عطاخان (۲۵۰) خروار گندم و جو بالای پنجصد خانوار مردم اجرستان حواله کرد و مردم بی زمین فی خانوار سه صد روپیه جریمه بدهند. هزاره های جیرغی و جلگائی و حجرستان و بهادر سرزنش کرده شده و بالای مردم قلندر، آته و مسکه ششصد خروار گندم حواله جبری شد و بر طوایف زاولی، سلطان احمد، گزآب و فولاد هشتاد هزار روپیه تاوان علوفه را که چپاول کرده بودند حواله شد.

در اوایل زمستان همان سال سمندر خان حاکم ارزگان برای امیرعبدالرحمن خان در بارهٔ وضع هزاره ها چنین نوشت: تمام مردم ارزگان در جبال اطراف پراگنده شده اند. منازل شان به قسمتی خراب گردید که محل اقامت کردن و جای گزیدن در آن نبود. بعضی از مردم درهٔ شاه علی و طایفهٔ قدم و قوم بهروز و وبای تیمور به مساکن خود باز آمدند و یك عده دیگر در مغارات کوهها به سر میبردند. از مردم "شیره" حتی یك تن باز نگشته و از مردم زاولی هفتاد خانوار به منازل شان باز آمده بقیه فراری اند. از مردم سلطان احمد شصت خانوار باز آمده متباقی همهٔ شان کشته شده اند. از مردم پشهٔ و شیرداغ اکثر به جای و مأوای خود باز گردیدند. مردم بویاش تمام در کوه ها مقام گزیده از واهمه فرود نمی شدند. همچنین صد خانوار از مردم درهٔ پهلوان در کوه بودند و مردمیکه در جوار عسکرگاه مأوا گرفته بودند روزها از بین سرگین ستوران دانه های جو و جواری را کبوتر آسا برچیده در شب قوت خویش میکردند و از عدم استطاعت هیچ زراعت کرده نمی توانستند.

امیر عبدالرحمن خان در جواب نوشت مردم هزاره را به جا و مقام شان باز گردانید. اینکه از بین سرگین اسپان تحصیل قوت میکردند جزا و سزای افعال بد و حرکات ناشایست خود شان بود. همین بود که می بینند خود شان در حق خود ستم کرده اند. اکثر هزاره ها از عدم وجود غذا به کویته، سیستان و مشهد فرار کردند و املاك هزاره ها به دیگران توزیع شد. جنرال میرعطاخان چند بار شتر گلیم، برك و روغن بالای مردم حواله و جمع کرد. کمیدان فتح محمد خان پنجشیری سالار فوج دایه از مردمی که باز گشته بودند باج و خراج اخذ نموده و چوب منازل مردم را ویران کرد و غرض سوخت به اردوگاه خود انتقال داد. در ۱۲ رجب امیرعبدالرحمن خان به تمام حکام و افسران مقیم هزاره جات پیغام فرستاد که بار بار و به تکرار به شما حکم صادر نموده ام که اشخاص فتنه جوی هزاره، سادات، ملایان، کربلایان، زواران، میران و میرزاده گان و غیره بزرگان هزاره را

چه فتنه کرده اند یا نکرده اند در ملك نگذاشته همه را گسیل پایتخت نمائید. داد محمد خان حاکم دایزنگي دختر یکی از ساکنین ورس را نکاح نموده مردم رمیده دل و گداخته جگر را دستور داد که زنان شان با تحفه و هدیه نزد عروس بیایند و مردان شان نزد خود او که داماد شمرده می شود حاضر آیند و هدیه و تحفه پیشکش نمایند. از این مدرك مال و متاع بسیار به دست آورد. قاضی آنجا به او دستور داد یا زن را طلاق گوید و یا سه ساله مواجب را که از دولت گرفته بود مسترد نماید و از حکومت نیز عزل شود. او زن را طلاق داد و در مقابل مالی که جمع نموده برایش باقی ماند. کهندل خان حاکم بهسود عده یی از سران بهسود متهم و غیرمتهم را جمع کرده به کابل فرستاد. صرف به این جهت که حکومت از او نپرسید چرا اسیران نفرستاده است. رحیم خان حاکم گیزاب و ملا محمد خان قاضی گیزاب از هر سلاحی که مردم به حکومت تحویل می دادند یك روپیه حق السعی، از هر خانه پنج روپیه حق القدم و از هر کشته و فوت شده یك و نیم روپیه حق القلم می گرفت. در زمستان مردم تمزان گیزاب حاکم و قاضی ظالم آنجا را گرفتار و پیاده گان ساخلو را کشتند و قاضی و حاکم را معهء سی و یك نفر به اسارت گرفته در شنبه تخت نزد رئیس آنجا فرستاد. کرنیل فرهاد خان درین وقت ۲۴ هزار روپیهء نقد، ۲۷ رأس اسپ و ۱۸ تن برده یا اسیر به کابل فرستاد. با وسعت گرفتن قیام هزاره ها در بهسود و دایزنگی امیرعبدالرحمن خان (۲۵۰) نامه شامل وعده ها و وعیدها به نام هزاره های نیقور، ورس، دایکندی، لعل، تخت، سرجنگل نوشته کرده و به افسران خود که در ملك زاره درحال نبرد بودند سفارش کرد که نامه ها به شکل فلیته ها در داخل نی ها جاسازی نموده به افراد هوشیاری بسپارند تا آنها در معابر و گذرگاه های اشرار هزاره بگذارند و مزد زیاد دریافت نمایند. شاید هزاره ها با خواندن این ورق ها تطمیع شده راه اطاعت در پیش گیرند. در ۱۲ شوال مردم بهسود به تحریك غلام حسین بیگ کوه بیرون بالای کهندل خان حاکم بهسود در منطقهء دیوال شبخون زدند. او به طرف باد آسیا فرار کرد. سراج التواریخ میگوید که مردم هزاره در ابتدا به نصیحت ملاها و سیدان و بعضی بزرگان خود سر نهادند و قلاع خود را به دست خود ویران و سلاح های خود را به افراد حکومت تسلیم کردند. بعد چون عساکر حکومتی بین آنها جای گرفت، از اثر تعدی و تجاوز آنها مردم مجبور شدند بار دیگر قیام کنند.

در اواسط ماه شوال محمد افضل حاکم برگرسه پای به منطقهء برلاس وارد شده که توسط مردم دستگیر و ۲۴ میل تفنگ با مال و منال که از مردم گرفته بود از نزدش اخذ

کردند. در همین وقت مردم ایماقیه به تحریك برگد عبدالاحد خان و کمیدان نظام الدین در علاقهء لعل حمله کردند. در ۲۰ شوال برگد امیرمحمد خان تگابی با توپخانه و سپاه از کابل به سوی هزاره جات حرکت کرد. قیام هزاره جات آنقدر وسعت پیدا نمود و شدت یافت که امیرعبدالرحمن خان تصمیم گرفت خود به هزاره جات رفته رهبری قتال را به عهده گیرد، اما شهزاده حبیب الله خان توسط نامه پدر را از این تصمیم منصرف نمود و تقاضا کرد که به او اجازه دهد تا این مهم را به عهده بگیرد. امیر کابل در جواب نوشت: عمر شما اندك است و شما ناکرده کار، ملك هزاره کوهبند، مردم افغانستان سست و سرکرده های فوج نادان، مردم هزاره فریبنده. اگر قتال آنها به طول انجامد شما نمی توانید از عهدهء کار برآئید. در دههء آخر شوال برگد محمد صادق خان با لشکر خود وارد موضع سنگ سالار شد. در ۲ ذی القعده در منزل قوریهء ناهور جنرال میرعطاخان وارد شد و جنس و مال و مواشی از مردم به نام سیورسات جمع کرد. برگد عبدالاحد خان که در نزدیك چفچران اقامت داشت به (٤٥۰) ستوار معیتی خود دستور حمله بالای هزاره های نزدیك آنجا داد. در همین تاریخ حاکم گیزاب و پسرش قاضی سربلند با دو تن دیگر که در زندان هزاره ها گرفتار بودند توسط محمد جان از مردم افشار کابل از بالای دیوار قلعه ای که در آن محبوس بودند به کمك طناب بیرون کشیده شدند و سرو پای برهنه نزد برگد عبدالاحد خان رسیدند. در تاریخ ۱۳ ذی القعده سپه سالار غلام حیدرخان اورکزایی (لندی) با سپاه خود وارد علاقهء یکاولنگ شد. کرنیل محمد عمر با سپاه بامیان در یکاولنگ به اردوی سپه سالار پیوست. قاضی و عامل یکاولنگ که در محاصرهء هزاره ها قرار داشتند نجات یافته به اردوی سپه سالار وصل شدند. بعد از تسخیر کامل یکاولنگ حاکم آنجا (۲۵۰) میل سلاح و (٦٥) قبضه شمشیر از خانه میر ایلخانی و دیگر مردم جمع کرده به کابل فرستاد. همچنان (۲۰۰۰) میل تفنگ را شیرخان از مردم ارزگان جمع نموده به کابل فرستاد. درین وقت سپه سالار غلام حیدرخان، منشی محمد یوسف حاکم سیغان و کهمرد با کرنیل دوست محمد و ششصد سوار به سرکوبی پناهندگان کوه ها فرستاد که عده یی را کشته و زخمی نموده متباقی را با اموال و مواشی آن اسیر ساخت. بنابر گفتهء ریاضی اسیران را کشتند. به تاریخ ۹ ذی الحجه هزاره ها در لعل بالای اردوی سپه سالار شبخون زدند که تلفات به جانبین وارد شد. سی یك نامه سردار عبدالله خان حکمران قندهار که برای امیر فرستاده بود گفته بود: ... از جمله (٦۱۹) نفر مرد، پسر دختر و زن هزاره چوره، پهلوان، ارزگان، فولاد و کمسان که در

سال گذشته اسیر شده و در قندهار محبوس بودند به تعداد (۲۹۲) نفر شان فوت کرده ۱۰ نفر سرکرده های شان به کابل اعزام شدند. دولت در قندهار مامور به زراعت شده اند. ٤٦ نفر شان در زندان کوتوالی قندهار محبوسند و فقط ۱۷ نفر را که ضامن داده اند رها کرده ام.

امیرعبدالرحمن خان در جواب او نوشت نباید یك تن را بدون حصول اجازه از پیشگاه سلطنت رها می کردی چه مصلح باشد و چه مفسد. سپه سالار غلام حیدرخان از ۱۱۳۹ رأس اسپ که از مردم لعل و سرجنگل به دست آورده بود، بعضی را به توپخانه به کار انداخت و متباقی را با ۹۱ نفر اسیر مرد و زن به کابل فرستاد. جنرال میر عطاخان اسیران سرکرده را چون محمد حسین بیگ لعل، ابراهیم بیگ سرجنگل، سلمان بیگ ورس، یوسف بیگ تخت را که از غار لیگان گرفته بود با اهل و عیال و مال متاع شان با جمع دیگر از اسیران هزار توسط نجف علی خان آجیدن به محافظت ۲۰۰ سوار و پیاده به کابل فرستاد. ۷۰۰ رأس گوسفند که از مخارج سپاه زیاد شده بود نیز به دست محمد افضل خان به کابل فرستاد. جنرال شیرمحمد خان ٤۲۰ میل تفنگ، ۱۵ قبضه شمشیر، ۱۰ میل تفنگچه، ۱۷٤ رأس اسپ و ۳ رأس اشتر که از خودی، کورکه، نیلی، سنگ موم و چهار اسپان دایکندي به دست آورده بود به کابل فرستاد. برگد امیر محمد خان ۱۰۵ نفر عیال و اطفال میران پنجاب، تکاب برگ و غرغری را به پایتخت فرستاد. ۷٤۲ میل تفنگ به ذریعهء محمد حسین خان سارجن فوج سوارهء عباسی و ۲٤۲۱ تفنگ، ۳۰ میل تفنگچه، ۱۳۵۷ کمربند مرمی و بعضی اشیای دیگر ذریعهء محمد خان سارجن و ۲٦٤ تفنگ و بعضی اشیای دیگر ذریعهء محمد اسلم سپاهی و ۱۱۱ تن سید و کربلائی و زوار به وسیله نوروز علی خان به کابل فرستاد. کهندل خان حاکم بهسود، حیدر بیگ منکسك، مهراب بیگ و اسدالله بیگ پسران میر ایام بیگ را گرفتار را با اهل و عیال شان به کابل فرستاد. به دنبال عیال و اطفال ۳۲۳ نفر سید و کربلائی و زوار بهسودی را به کابل فرستاد. عبدالکریم حاکم یکاولنگ، ۳۰ رأس اسپ به کابل فرستاد و به همین وقت میر یزدان بخش، سعید محمد صفدر علی، علی رضا، علی بخش پسران میر صفر قلی بهسودی با ۱٦ نفر زنان و اطفال شان به کابل فرستاده شدند. ٤٤۸ تن مرد و زن و خورد و بزرگ از متعلقین محمد عظیم بیگ سه پای با چند تن از میران دیگر مانند یزدان بخش، پیوند علی بیگ، بیژن بیگ، دولت بیگ، قاسم بیگ، طالب حسین بیگ، محمد بیگ، رمضان بیگ و اقبال بیگ برادر فیض بیگ که دختر عمش جز

حرم شاهی بود. شمس الدین بیگ، جمشید خان جاغوری، آقا رضا و یعقوب علی بیگ پسران محمد اسماعیل خلج، سید اسدالله خان، محمد رسول خان شوی، رحم علی خان، قلندر، محمد حسین بیگ کوه بیرونی، محمد نعیم اشترلی، محمد اکبر بیگ نوی طاق، محمد حسین بیگ سه قول یکاولنگ، محمد باقر بیگ، یوسف بیگ زاری، حسین بیگ پنجاب، محمد علی بیگ قوم آبه، محمد بیگ لعل، ابراهیم بیگ سرجنگل، یوسف بیگ تخت، سلیمان بیگ ورس، محمد حسن خان گیزاب، آقا محمد بابلی، حاجي فقیر محمد گیزاب، علی جان بیگ قوم غولکه، علی احمد حجرستان، محمد اسلم بیگ قوم دولت بیگ غرغره اویماق، پسران باباشاه بیگ دایکندی که اکثر شان داخل زندان کابل بودند. این ها به فرمان شاهی به کابل طلب شده بودند که اکثر شان اعدام شدند. سپاهیان نایب سالار شیرمحمد خان پسران و دختران مردم بی چاره و بی بضاعت را به پنج و ده روپیه به زور یا رضا خریده به پنجاه و صدر روپیه می فروختند. غرض این کمائی و فایده تاجران آدم فروش از هرات، قندهار، ترکستان، غزنی و کابل رهپسار هزاره جات می شدند و زنان و دختران را خریده به غرض کسب مفاد بیشتر به بازارهای اوطان خود می آوردند. نایب سالار میرعطاخان یك جلد قرآن شریف طلا کاری شده را معه بیست هزار روپیهء نقد و دیگر اشیاء از خانهء یکی از میران هزاره به دست آورد و با ١٤٠٤ میل تفنگ از مال دیگر هزاره ها را به کابل فرستاد. نایب سالار شیرمحمد خان بار دیگر ١٤ تن از میرو میرزاده گان تمزان را توسط محمد افضل خان سوار فوج عباسی به کابل فرستاد. هکذا ۳۵ تن دیگر را که از ایشان مال و دختر خواسته بود و نداده بودند به زندان کابل فرستاد که به معیت آنها میرمحمد بیگ، میرجان محمد بیگ، محمدباقر بیگ، عباس بیگ سکنهء تغهء مجید و مرغك اشترلی و کورکه نیز به کابل فرستاده شدند. پسران ناصربیگ را به دهن توپ پراند. نایب سالار میرعطاخان ١٤٢ نفر مردم دای یکندی را به کابل فرستاد. البته با مال و متاع و اطفال و عیال شان. محمد علی پسر نایب سالار شیرمحمد خان در یك خانهء هزاره به نام کدخدا اسمعیل بابه مسکونهء جاغوری داخل شد. از او یك دختر به نام مهمانی خواست او رد کرد. چون قاضي و مفتی حکومتی حاضر بود پسر جنرال شیرمحمد در ظاهر چیزی نگفت بعد چند روز بهانه گرفته خانهء او را آتش زد و مال و متاع او را غارت کرد. ملامحمد حسن سپاهی فوج حواله داری یکنفر از مردم قلندر را که دختر خوب صورت داشت به درخت بسته کرد و چوب زد و گفت اگر دختر خود را ندهد او را از جمع مفسدین شمرده به کابل خواهد فرستاد. در

تیرماه سال به تعداد ۲۰۰ نفر از مردم ارزگان، پشهء، شیرداغ و قلندر که از بی بضاعتی در کوه و بیابان به سر میبردند که خوراك گرگ ها شدند. وقتی امیرعبدالرحمن خان این خبر را سمع کرد. گفت این این همه نتیجهء فتنه و فساد خود آن مردم است که خداوند درنده گان کوه و صحرا را به از بین بردن شان گماشته و آنان را هلاك می سازند.

یك جلد قرآن شریف که توسط میرعطاخان از خانهء بزرگان هزاره گرفته شد و به امیر فرستاده شد زیاد مورد طبع و قبول امیر واقع شد که در سی ورق بود و در هر ورق یك پارهء قرآن به خط خوش و خوانا نوشته شده بود. چون خبر فروش زن و مرد به حیث کنیز و غلام هر طرف منتشر شد، امیر در چهارم رمضان دستور داد که طبق آن هر خریدار یك دهم قیمت برده را به عنوان عشریه به خزانهء دولت بدهد. بعد از صدور این فرمان در قندهار از این درك ۷۰۰۰۰ روپیه به خزانهء دولت افتید. کاتب هزاره در سراج التواریخ می نویسد: قاضي محکمهء شرعیهء ارزگان از بابت فروش ۱۲۹۳ نفر هزاره مبلغ ۱۹٤۰ روپیه عشریده دریافت نمود. در ماه رمضان چهار نفر سپاهیان دولتی به تعداد نزده نفر هزاره را که در مزرعه کار میکردند بعد از آن خودها را به پشت آنها از آب عبور دادند و به قتل رساندند. در همین وقت پسران دهباشی سکندرخان ناهوری و سعید محمد وکیل فقط به این اتهام که بین خود گفته اند که دولت انگلیس مامورین خود را جهت تعیین حدود به جلال آباد فرستاده اند محبوس شدند.

در ۱۹ شوال امیر به حاکمان هزاره جات هریك سمندرخان حاکم ارزگان، دادمحمد خان، حاکم شکارآباد سه پای، غلام محی الدین خان حاکم مالستان، سعید احمد خان حاکم حجرستان، سعیدمحمد خان حاکم جاغوری، کهندل خان حاکم بهسود، محمد رحیم خان حاکم گیزاب، عبدالکریم خان حاکم یکاولنگ، خدای بخش خان حاکم بامیان، منشی محمد یوسف خان حاکم کهمرد و سیغان، غلام علی خان حاکم غزنین فرمان فرستاد که مرغه زارهای هزاره جات بعد از این ملکیت و حق دولت است. حاکمان مذکور آنرا بالای مالداران کوچی می فروختند. کهندل خان ۵۲۰ میل سلاح و غیره تجهیزات از مردم بهسود گرفته با سید محمد بن رضا وکیل، کربلائی عسکر، حسن علی، محمد امین بیگ با اهل و عیال شان و دیگر زنان، پسران و دختران اسیر هزاره به کابل فرستاد. حاکم مالستان ٤۸ نفر از شورشیان را به کابل فرستاد. به کمیدان محمد حسن خان مقیم سنگماشه جاغوری فرمان داده شد که اسلحهء مردم را جمع و قلاع شان را خراب کند. این مناطق که یزدری، باغوچری گری و سه دسته بود، هنوز برضد دولت قیام هم نکرده

بودند اولیای امور دولت می گفت علت عدم قیام وجود این ها در بین قوای دولتی است والا ایشان هم قیام می کردند. این را میتوان گفت قصاص قبل از جنایت. بسیاری از سپاهیان حکومتی به نام پیدا کردن سلاح به خانه های مردم مي رفتند. دخترها و زن ها را تصرف میکردند. از جمله نوراحمد نام نوکر شخص میرفضل الدین خان محرر سردفتر جاغوری دختر نامزد داری را متصرف شد. خواهر او نزد قاضی جاغوری رفت. قاضی دختر را از نزد نوراحمد نام به زور بیرون کرد و تحویل خواهرش داد و این قضیه را ذریعهء یك نامه به امیر عبدالرحمن خان اطلاع داد. امیر به حاکم جاغوری نوشت که دست تصرف سپاهیان را از زنان و دختران آن قوم باز دارد، اما چون حکم خرید و فروش جاری بود دست مستعرض باز مانده بود.

وقایع نگاران راجع به فرار هزاره ها به پایتخت مملکت چنین اخبار فرستاده اند: از وقتی که نایب پادشاگل خان وارد هزاره جات شده به نام سید، کربلائی، زوار، بزرگ و بزرگ زاده مردم را گرفتار ساخته رهسپار کابل می نماید. مردم از ترس فرار نموده به شالکوت، ایران و توران میروند. در شالکوت حکومت انگلیس دو فوج از فراریان هزاره برای خود ساخته اند. امیرعبدالرحمن خان بعد از اخبار این موضع به سرحد داران خوست، زرمت، جلال آباد، فراه، چخانسور، سیستان، بلوچستان، هرات جلال آباد، دامان،میمنه، ترکستان، قندهار، پشاور، کرم، ارگون، مقر، قلات و کاکرستان نامه ها نوشت و تائید کرد که راه ها و بنادر را حراست نمایند و احدی از هزاره ها را نگذارند که پای فرار از مملکت بیرون گذارند و در خارج رفته مزدوری و نوکری دول همسایه را اختیار کنند. اگر از هر بندر و رهرو بگذرد محافظ آنرا حکم قتل است. نایب پادشاگل خان به منطقه میان نشین آمده ۲٤ نفر بزرگان هزاره را دستگیر و به کابل فرستاد که تمام آنها در کابل کشته شدند. چهار نفر از هندوهای قندهار چهار پسربچهء هزاره را خریده بودند. قاضی عبدالشکور هر چار هندو را احضار نموده ١٤ هزار روپیه جریمه کرد. به خاطر اهل قبله بودن هزاره ها و مسلمان متولد شدن پسر بچه های هزاره را آزاد کرد. در ١٩ ذی القعده نامهء نایب پادشاگل خان به کابل رسید که متذکر گردیده بود که ٨٠٢ نفر سید کربلائی، زوار، و بزرگ زادهء هزاره را به کابل فرستاده است. کپتان یعقوب خان، دفعه دار محمد عمر و کوتوال عبدالرحمن دست جور و ستم به مردم اشترلی و لعل و سرجنگل و القان و برگر دراز کرد. خدای داد جدیدالسلام داخل سه پای شده خسارات زیاد مالی به مردم رسانید. ابوالفضل نام از افراد نظام بود. در حجرستان عوض نبودن نان از یك زن

گوشواره، او را گرفت. ملا محمد افضل ارزگانی صاحب کتاب المختصر و المنقول میگوید بعد از آنکه ملك ارزگان و اجرستان و شوی به تصرف حکومت مرکزی درآمد هزاره ها اهل و عیال خود را به کوهها کشیدند. قریب به شصت خانوار که به یك دره رفته بودند، تفنگداران دهن دره را گرفته بودند. اردوی حکومت به آنها احوال کرد و قرآن فرستاد که ما به شما کار نداریم. شما بیائید اطاعت کنید. هزاره ها که پائین شدند و تسلیم اردو شدند، تفنگ و یراق آنها را سپاهیان حکومتی گرفتند و با شمشیرها از چهار طرف بالای آنها حمله کرده همه، شان را به قتل رسانیدند. از طایفه، سلطان احمد قریب پنجاه خانوار در یك دره پناه برده بودند. مامورین حکومتی سه مرتبه پیش آنها قرآن را فرستاد. چون پایان شدند خلع سلاح و اسیر گردیده به کابل و قندهار اعزام شدند.

روایت فوق را ملا محمد افضل ارزگانی در المختصر والمنقول آورده است. چون خرمن ها سوازنیده شده بود، مردم اکثر از گوشت استفاده می کردند و آنهائیکه خوشه های خرمن خود زیرزمین یا جائی دیگر پنهان کرده بودند باعث حیات اکثر مردم شدند. مصیبت دیگر این بود که گرگ ها به خوردن گوشت آدم عادت شده بودند درحالی که سلاح وجود ندارد. اکثر اطفال هزاره را در گوشه و کنار گرگ ها میخوردند. مردم از گرسنگی و سرما و خطر گرگ از کوه ها پایان شدند. حکومت امر کرد که مردم زراعت کنند، اما به طور دهقانی زرع نمایند. چون زمین اکنون به ملکیت دولت درآمده است. چرا که به قهر و غلبه گرفته شده است. بعد حکومت امر کرد به عوض هشت هزار تفنگ میگزین که از قشون دولتی هزاره ها گرفته بودند و دو هزار تفنگ که دولتی ها از هزاره گرفته بود مبلغ صد هزار تومان ایرانی تاوان تفنگ ها را گرفتند. پاچاگل خان که از کابل آمد، خوانین و بزرگان و مردمان جنگ را مقید مغلول و محبوس نموده خوانین را مي کشتند و متباقی را به کابل می فرستادند. به روایت ملا محمد افضل ارزگانی که در المختصر والمنقول آورده است در هزاره جات ملاهای اهل سنت والجماعت را تعین کردند. در ۱۳۱۵ ق حکم شد که ملك چوره ارزگان کمسون و شوی و اجرستان به مردم دراني و غلجائی قندهار و قلات توزیع شود. هزاره هایی که از دولت موفق به فرار شدند، به ایران، توران و عربستان متفرق شدند. یکی از عملکردهای دیگر امیرعبدالرحمن خان برخورد ناجوانمردانه، او با ناصر بیگ یکي از خوانین هزاره بود. امیر او را به کابل دعوت نمود. ناصر بیگ با یك هزار نفر مسلح به طرف کابل حرکت کرد. در طول راه هزاره ها از او منزل به منزل استقبال میکردند. در بهسود در کنار دریای هلمند خیمه

بزرگ و مجلل در نقطهء به نام فراخ الوم برپا کرد. خوانین بهسود به دیدار او آمدند. مردم که این شوکت و دبدبهء او را دیدند پیشبینی کردند که او در برگشت حاکم تمام هزارستان خواهد بود و خود او نیز چنین گمان میکرد. امیر در ابتدا از او استقبال کرد بعدتر او را دستگیر و زندانی نمود و بعد به قتل رسانید. اعضای خانوادهء او در جنگ هزاره جات زندانی و به کابل فرستاده شدند. از جمع آنها فقط یك دختر خردسال زنده ماند که توسط مادر کلان غلام نبی خان چپه شاخ در بهسود برده شد. بعد از چند سال اقوام او از وجودش آگاه شدند و سی سوار به دنبال او آمدند و با عزت و احترام او را به زادگاه او بردند.

راویان و واقعه نگاران هزاره را عقیده برآنست که در گذشته های کمی دورتر مردم هزاره در بهسود مشرقی، بخش های از لغمان، خوردکابل، نفس شهرکابل، چهاردهی کابل، ارغنده، تنگی للندر، نرخ، کوتهء عشرو، جلریز، تکانه، سراسر وردك، بخش های از لوگر، نفس گردیز، قسمتی از ولسوالی گیر و قسمتی از کتواز، بخشي از ژوپ، بخشی از قندهار تا بولدك، نفس قندهار، ارغنداب، دهله شاه مقصود، خاکریز نادعلی، سرزمین داور و غیره زنده گی داشتند. به تدریج به طرف داخل هزاره جات رانده شدند. درین باره که بعضي ملکیت های هزاره را امیر عبدالرحمن خان به دیگر مردم داده است. روایت ذیل موجود است: سید جعفرخان کنری حاکم غوری از وضعیت منطقهء خویش برای امیرعبدالرحمن خان چنین می نویسد: مواضع درهء ترمش، درهء وادو، درهء اشرف، درهء سینه خیزك، درهء مرق، دشت تاله، درهء گردن ده و آهنگران، درهء پوارك و تیرگران، درهء پاجنان و زرشك برفك موطن و مسکن هزارهء شیخ علی از وجود شان و غیره مردم تهی و خالی گردید. زمین های زراعتی شان بایر ماند. قاطنین و متوطنین مناطق مذکوره همه به قتل و تاراج رفته بقیهء شان در لوگر و قندهار تبعید شدند.

امیر به جواب او می نویسد: که از مردم غوری و بغلان به مواضع مذکور اسکان دهید تا زراعت نموده زنده گي به سر برند، هکذا امیر مردم مالدار مناطق قندهار و جنوبی و شرقی افغانستان را تشویق کرد و میگوید از آن مناطق حاصلخیز استفاده کرده و آنرا مفت و رایگان تصرف کنند تا این مردم شرارت نکنند و این تصرف املاك و اسکان آنها را از ضروریات وطنی و دینی قلمداد کرده است. در شوال ۱۳۱۰ ق ایشك آقاسی دوست محمد خان و عبدالشکور پسر قاضی سعدالدین اراضی و عقار مردم گیزاب را به قندهاری ها و قلاتی ها توزیع کرد که بعد آنها را مهاجرین و ناقلین نامیدند. در ۱۳۱۱

ق برگدیر عبدالسبحان کشمیری مامور شد تا اراضی اجرستان را به قید مساحت درآورد. او در ضمن گزارش خود اجرستان را به چهاردهی کابل تشبیه کرده از نظر درختان و جنگلات، اما وسیع تر از چهاردهی میباشد. اکنون نسبت موجودیت قشون دولتی در میان آن و قطع اشجار و درختان به سراب و صحرائی تبدیل شده است. در ذی الحجه ۱۳۱۱ ق ملا سکندر دهباشی با ده تن مساح و جریب کش به نام های عبدالوهاب، سید حسن، فضل حق، حضرت شاه، عبدالناصر، ابوبکر، عبدالعزیز، دوست محمد، عبدالطیف، امام الدین، محمد ایوب و محمد شریف از طرف امیر عبدالرحمن خان مامور شدند تا اراضی دایکندی و دایزنگی را مساحت نمایند. زمین های میر، بیگ و بای، زوار و کربلائی را ضبط نمایند. در سال ۱۳۱۲ ق هزاره ها شکست خوردند. کوچی های مالدار بر هزاره جات تسلط یافتند و در محرم این سال امیر دو نفر از سواران نظامی را به نام هائی عبدالخاق و محمد یوسف را به ضبط اموال، اراضی و قلاع سرکرده گان هزاره، کهمرد و سیغان مامور نمود. چرا که آنها شورشیان دایزنگی را پناه داده بودند و در همین وقت کوچی های قوم کاکری را با مال و رمهء شان وارد منطقهء شنیه تخت دایکندی شده سبب تلفات رسیدن حاصلات و زراعت مردم شدند. کهندل خان حاکم بهسود که قبل بر این ۱۳٤۰ میل تفنگ از بهسود جمع کرده بود، اکنون بار دیگر ٦٤۰ میل تفنگ و مقادیر دیگر از تجهیزات از بهسود به دست آورد. در ربیع الثانی نایب پادشاه گل خان از ارزگان به سه پای دایزنگی رفته میر کلبی بیگ و میر دولت حسین را با ۱٤ تن از اهل خانوادهء شان با ۲٤ میل تفنگ به کابل فرستاد. در ربیع الاول حاکم یکاولنگ صد خانوار میر، سید، کربلائی، آخوند و زوار را به کابل فرستاد و از وضعیت آن منطقه به امیر عبدالرحمن خان چنین نوشت: ... از جمله سکنهء یکاولنگ ۱۰۰۰ خانوار میر، سید، ملا، کربلائی و زوار فرار کرده اند. ۲۱۰۰ نفر شان توسط سپاه دولت و یا از گرسنگی به هلاکت رسیده اند. بقیه ۷۰۰ خانوار که جز اصناف فوق نیستند در مساکن شان باقی مانده اند و بس. امیر عبدالرحمن خان در جواب او نوشت: مواظب حال آنان باشید که فرار نکنند. نایب پادشاه گل خان ٤۳ نفر هزاره را که تا این وقت به رشوه دادن در منطقه مانده بود گرفتار معه ۸۳٤ میل تفنگ و غیره تجهیزات به کابل فرستاد به یکاولنگ رفت. حاکم آنجا قبل بر این اطلاع داده بود که سید، ملا، کربلائی و زوار باقی نمانده، اما نایب پادشاه گل خان ۱٤ نفر متعلقین شورشیان را دستیاب معهء ۱٤۰ میل تفنگ و غیره مواد و مهمات به کابل ارسال کرد. بعد ۳۱ نفر دیگر را دستگیر و به

کابل فرستاد و ۲۳۰۰ میل تفنگ و غیره سامان آلات را که از مردم جیرغی به دست آورده بود نیز به کابل فرستاد.

در ماه شوال سید عبدالقیوم قاضی محکمهء شرعیه دایزنگی نامه ای به حضور امیر به کابل فرستاد مبنی بر اینکه تصمیم دارد. در بین سکنه هزارستان بنیاد مساجد نهاده شود و احکام الهی از قبیل نماز پنجگانه، نماز جنازه، اصول و فروغ دین و غیره را طبق منهب مهذب ابوحنیفه اجرا نماید تا هزاره ها مذهب خود را که اثنا عشره است رها نمایند و به مذهب اهل سنت درآیند و سعادت ابدی حاصل نمایند. امیر عبدالرحمن خان به او هدایت داد که در هر پنجاه و صد خانه که نزدیك به هم باشند یك مسجد بنیاد کنید. نماز و احکام شرعی را به آن مردم بیاموزد. در ربیع الاول ۱۳۱۲ میرزا حسن شیرازی مجتهد شعیان مقیم عراق از ناصرالدین شاه قاجار خواست تا با دولت انگلیس تماس حاصل نماید. علت قتل شیعه ها را توسط عبدالرحمن خان جویا شود. ناصرالدین شاه سبب کشتار شیعیان را به واسطهء دولت انگلیس از دولت افغانستان جویا شد. امیر عبدالرحمن خان بزرگان قزلباشیه را که هم مذهب هزاره ها هستند به حضور طلبیده چند جلد کتاب که نسبت طعن به برخی از خلفای راشدین در آن درج بود و در ایران به طبع رسیده بودند به آنها نشان داد. آنگاه میرابوالقاسم خان از سادات قزلباش که منصب سردفتری دارالانشاء دربار را داشت به عرض رسانیده اجازه پاسخ نوشتن را برای بزرگان قزلباش اخذ نمود. قزلباش ها طی یك جلسه احسان و نیکی های دولت افغانستان را از زمانیکه اجداد شان به افغانستان آمده خود دیده یا شنیده اند و از اعزاز و اعتباری که نزد دولت افغانستان دارند مناصبی چون سپه سالاری، دبیری، استفتای دیوان و غیره را یك یك در قید قلم آوردند و در پایان مُهر و امضا کرده به دولت افغانستان سپردند تا به دولت ایران ارسال گردد. فردای همین روز سردار حبیب الله خان پسر امیر حسینیه قزلباشان را تبدیل به مسجد نمود و به دست خود دیوار طرف قبلهء آنرا به کلند تراش کرد و محراب ساخت. امام و مؤذن از اهل سنت در مساجد شان مقرر نمود. سراج التواریخ میگوید از این روز به بعد بدعت هائی را که گروه اثنا عشریه برپا میکردند منع کرد و هم در همین روز یك تعداد از پسر بچه های نو جوان را به نام غلام بچه ها طور تحفه پیشکش نمودند که طرف قبول و پذیرش سردار واقع شد.

در سال ۱۳۱۳ ق دولت افغانستان اعلان کرد که هر کس میخواهد به خارج برود باید تذکره عبوری دریافت نماید. قیمت تذکره را به دولت بدهد و به سرحد داران امر شد

که بدون سند و تذکره کسی را اجازه‌ء عبور از سرحد ندهند. در ماه صفر این سال غلام نبی خان اچکزائی مسکونه‌ء فوشنج از دولت ضمن عریضه‌ء خواست که اچکزائی های آن طرف دیورند را اجازه دهند به قندهار و هزاره جات مسکن و مزرعه به دست آورند که درخواست او منظور شد. درین سال ملا خواجه محمد قاضی محکمه شرعیه ارزگان ۱۹٤۰ روپیه از محصول قیمت ۱۲۹۳ تن زن دختر و پسر هزاره ارزگان که در محکمه‌ء آنجا فروخته شده بودند به کابل ارسال و تحویل خزانه گردید.

در ماه ربیع الثانی عریضه‌ء قاضي محکمه‌ء شرعیه جاغوری و واقعه نگاران بهسود به دربار کابل رسید که نوشته بودند ۱٤۰۰ خانوار از مردم بالاسر و قوم آته جاغوری و ۱٤۰۰۰ خانوار از مردم بهسود که به خاطر حواله بقایای مالیات اراضی شان گرفتار سلاسل و اغلال ادبار شده و یا به خاطر تکالیف شاقه و به تصرف درآمدن اهل و عیال شان به ستوه آمده فرار کرده اند. درین وقت ۷۰ میل تفنگ مربوط سلطان علی پسر سردار شیرعلی جاغوری دستیاب و به کابل فرستاده شد. درین سال که شهزاده نصرالله خان از سفر لندن باز گشته بود در راه غزنی در منطقه‌ء بهسود شخصی به نام غلام حسن هزاره از دست حاجی محمد نبی خان ممیز شکایت کرد که زمین های کوهی و دشتی و لامزرع را نیز به قید مساحت آورده مالیات آنرا طلب دارد. او وعده رسیده گی به عریضه‌ء او را داد، اما با رفتن او از منطقه حاجی محمد نبی خان ممیز پول دیگری نیز به طلب دولت اضافه کرد و غلام حسین پیشخدمت باشی که پول سرگین اسپ های دولتی را از چند سال بالای حمام فروخته بود و خود مصرف کرده بود بالای اقوام هزاره‌ء بهسود حواله کرد. طوایف هزاره‌ء آن منطقه قصد فرار به طرف خارج را کردند. امیر توسط عریضه‌ء حکمران غزنی از قضیه آگاه شد و چند تن نماینده های هزاره را خواست تا معلوم شود اگر شکایت شان برحق باشد رسیده گی شود و از فرار شان جلوگیری شود. تا حال که سال ۱۳۳٦ ق و زمان تحریر سراج التواریخ است وکلای هزاره به دادخواهی می آیند و پول مصرف می کنند، اما کدام نتیجه نگرفته اند. حاجي محمد نبی خان ممیز به خاطری که این مردم از حقوق شکایت کرده بودند به این مردم تهمت کرد که خط هائی به مشهد برای علمای شیعه فرستاده اند که برای این ها دعا کنند تا از ظلم عبدالرحمن خان خلاص شوند. به این اتهام ۱۷۰ مرد و زن دختر و پسر این قوم هزاره را به زندان انداخت. مال و متاع و عقار شان ضبط محکمه کوتوالی گردید. زندانیان عده ای در محبس مردند مابقی در زمان امیر حبیب الله خان آزاد شدند. در جمادی الثانی این سال نایب سالار

شیرمحمد خان ۱۲۵۰ میل تفنگ و دیگر تجهیزات از هزاره به دست آورد ، به کابل فرستاد. محمد محسن حاکم اشکارآباد دایزنگی ۲۱ توپ برك، ۳۳ تخته گلیم، ۲۲ تخته نمد شش جلد چرم آهو، ۲۵۰۰ روپیهء نقد و پنج رأس را که به نام تحفه از مردم گرفته بود. نظر به امر امیرعبدالرحمن خان که تحایف حاکمان را دولتی کرده بود به کابل فرستاد و هم خواهر محمد عظیم بیگ سه پای را معهء ۸۷ میل تفنگ و ٤۰ رأس اسپ به کابل فرستاد. ۱۸٤ خانواری که از بهسود فرار و در بین هزاره هائی غزنی پناهنده شده بودند به نسبت مالیات زیاد که در توان شان نبود ، ماموران سواره نظام از کابل به غزنی آمدند تا ایشان را دوباره اوطان شان رجعت دهد. در ماه ذی القعده ٥٤ خانوار اچکزائی های آنطرف دیورند را دولت در مناطق سرحدی هزاره مسکن و مزارع داد.

در عاشورای سال ۱۳۱٤ هـ.ق مجلس عاشورای کربلا در یولمره بلخ توسط سپه سالار غلام حیدر خان اورکزائی منع و اشتراك کننده گان آن لت و کوب شدند. میر ابوالطالب حاکم آقچه و محمد میرزاخان منشی حکومت ترکستان که شیعه بودند وساطت کرده از سپه سالار خواستند که کتاب سوگنامه را پنهان نماید تا شیعه مورد خشم بیشتر امیر واقع نشود. امیر که از قضیه خبر میشود ، به سپه سالار نوشت: خوب کرده که ساکنان یولمره را لت و کوب نموده اند. باید تمام برپا کننده گان آن مجالس را گرفتار ساخته به کابل روان نمایند تا مواخذه شوند. در برج محرم این سال امر شد که همهء زنان و دختران اسیر هزاره که در زندان کابل به سر میبرند باید در داخل زندان به تابیدن پشم و ساختن برك که حرفهء عادی شان است مصروف شوند و سید اکبرشاه که از سادات هزارهء دایزنگی و طرفدار دولت بود و در رکاب سردار عبدالقدوس خان خدمات زیاد به دولت کرده بود به حیث سرپرست برك بافی زندانیان مقرر شد. فرامین به مناطق مختلف هزاره جات صادر شد که پشم سرخ بره را به کابل آورده قیمت آنرا از دولت دریافت کنند در مناطق خود نفروشند. این پشم که در هزاره جات پا و به یك روپیه بود ، اما سید اکبرشاه هردو پا و یا چهار پاو را یك روپیه می داد. اکثر مردم چون انتقال پشم به کابل از قیمت پشم بیشتر مصرف داشت. پول آنرا به کابل آورده، رسید پشم را از سید مذکور دریافت می کردند. قرار یك روایت دیگر تعداد زندانیان زن هزاره در زندان کابل ۸۵۰۰ نفر بود و تعداد محبوسین مرد ۱۲۰۰۰ نفر حساب شده بود. از جمله کسانی که در بین مردم هزاره بودند و به دولت عبدالرحمن خان کمك میکردند یکی هم یارمحمد نام که از قوم دُرخان خیل پشتون بود در بین مردم جاغوری رفت و نقاب تشیع به روی خود کشید.

اموال زیاد از مردم هزاره به این طریق گرفت. او بعد از سپری کردن هشت سال در بین مردم هزاره از تمام اسرار هزاره جات آگاهی حاصل کرد. او دوباره به وطن اصلی خود بازگشت و مدعی شد که او در ۸ سال هر ماه سه مرتبه و سال ۳٦ مرتبه و در مجموع ۲۸۸ مرتبه در خواب دیده است که امیر عبدالرحمن خان در نماز مقتدای او و پیش امام بوده است تا اینکه در شب ٤ شنبه شعبان ۱۳۱۱هـ. ق شخصی محاسن سفیدی در خواب او آمده و گفت که هشت سال است که خلیفة المسلمین امیر عبدالرحمن خان را در خواب می بینی پس چرا نزد او نمی روی. امیر عبدالرحمن خان برای یارمحمد نام که می گفت چنین خوابی دیده است. نوشت چون در اصل و فطرت افغان و مسلمان بوده ای، لذا خداوند در خواب ترا هدایت کرد تا به دین پدری خود برگردی.

به هر صورت امیر عبدالرحمن خان هزاره جات را تصرف کرد و پایه های حکومت خود را در آن استقرار بخشید. او در تسخیر هزاره جات از سیاست قدم به قدم کار گرفت. او در قدم اول رهبران قدرتمند و با نفوذ هزاره را که میتوانستند در اثنای تطبیق نقشهء جنگ برای و مشکلات ایجاد کنند، با حیله و نیرنگ دستگیر کرد و بعد از بین برد. در قدم دوم بین میرها و خانهای درجه دوم نفاق و اختلاف را دامن زد. در قدم سوم اعلان کرد که اسلحه را طور موقت و امانت از مردم میگرد و به این مقصد و عنوان به ارزگان لشکر فرستاد. در قدم چهارم که گذاشت به کشتن شورشیان و مخالفین اقدام کرد. درین وقت هم به مردم سایر نقاط هزاره جات طوری وانمود میکرد و تبلیغ می کرد که با دیگر مردم و دیگر مناطق کار ندارد. از جمله اشخاصی که قبل از شروع جنگ توسط امیر دستگیر و کشته شدند این ها هم بودند: میر فتح خان رهبر طوایف خوات که در ۱۳۰۲ق دستگیر شد. میر بابا بیگ سرکردهء مردم درهء فولادی بامیان در ۱۳۰۲ق زندانی شد. میر حیدر رئیس مردم سیاه و لیما نیز در همین سال دستگیر شد. دلاورخان رئیس قوم تاتاران دوآب در سال ۱۳۰٦ق اعدام شد. سید جعفر رئیس شیخ علی نیز اعدام شد. غلام محمد خان فرزند رجب علی رهبر هزاره جغتو مسموم گردید. صفدر علی و کرنیل احمد علی پسران شیرعلی جاغوری اعدام شدند. پاینده خان فرزند جرس خان مالستانی زندانی و بعد اعدام شد. بنیاد خان رهبر مالستان در ۱۳۰۷هـ.ق زندانی و اعدام شد. فیض محمد خان که به فیضوخو شهرت داشت در سال اول امارت امیر کشته شد. ناصر بیگ که با هزار نفر خود به دعوت امیر به کابل رفت زندانی و اعدام شد. ملا فیض محمد کاتب هزاره میگوید: امیر عبدالرحمن خان پابند عهد و پیمان نبود، هرچه

سیاست او اقتضا می نمود اجرا میکرد. چنانچه ۲٤ تن سرکرده گان هزاره را در یك محل به مرمی زد و به حفره، تنگی انداخت و خاك بالای شان ریخت. خلاصه خان و بیگ و میر را که اعتبار و نفوذ داشت زنده نگذاشت. سرداران جنگی که در سرکوبي شورش هزاره جات نقش اساسی داشتند عبارت بودند از: سردار عبدالقدوس خان ولد سلطان محمد خان طلائی، پسر کاکای امیر عبدالرحمن خان است، پسر او سردار محمد حیدرخان که بینی عبدالخالق قاتل نادرخان را پس از عمل کشته شدن نادرشاه را با چاقو بریده بود و نوراحمد اعتمادی صدراعظم زمان ظاهرشاه یکی از نواسه های سپه سالار سردار عبدالقدوس خان صدراعظم که لقب اعتمادالدوله داشت میباشد و به همین سبب لقب جد خود که اعتماد الدوله بود، نوراحمد خان صدراعظم اعتمادی تخلص میکرد. سپه سالار غلام حیدرخان، پسر سکندرخان اورکزائی که بعد از سردار عبدالقدوس خان فرمانده کل قوا شد. او از مردان شجاع و کارآزموده بود و عبدالرحمن خان در کتاب خود تاج التواریخ چند بار او را به نام سپه سالار شجاع من یاد کرده است. او در ۱۳۱۵هـ. ق در ترکستان وفات یافته بود.

۳- جنرال میرعطاخان که در آخر توسط امیر زندانی شد.

٤- کرنیل فرهاد خان که در ٤ صفر ۱۳۱۱ هـ. ق در موضع میرآدینه، مالستان کشته شد و مال باقی مانده از او را امیر ضبط کرد.

۵- قاضی سعدالدین خان والی هرات که در ۱۲۵۲ ق تولد شد و ۸ سال قاضی قندهار، ۱۹ سال نایب الحکومه هرات، ۱٦ سال قاضی قضات افغانستان. در ۱۳ محرم ۱۳٤۸ ق از دنیا رفت مربوط خاندان محمد زائی ها بود و در نوشته رساله، تقویم الدین سهم اساسی داشت. خلاصه داستان هزاره جات که مهمترین شورش زمان امیر عبدالرحمن خان به پایان رسید، اما خاطره، آن در روی اوراق تاریخ همیشه یادگار ماند.

جنگ کافرستان (نورستان)

در باره، جنگ کافرستان اول از قول امیرعبدالرحمن می نویسیم. او میگوید وقتی تصمیم من راجع به گرفتن کافرستان قاطع شد، بعد از تفکر و غور زیاد موسم زمستان را به دلایل ذیل انتخاب کردم:

۱- قلل بلند از برف پوشیده می باشد. آنها در میدانهای هموار با عساکر من جنگیده نمی توانند.

۲- فکر کردم در بهار که راه ها باز شد آنها به خاك روس رفته که بعد روسها را

تحريك نموده و به حمايت ايشان تمام ولايت را خواهند گرفت.
۳- در تابستان جنگ دوام خواهد كرد. زمستان آنها را در خانه هاى شان محصور مى نمايم.
٤- فكر كردم كشيش هاى عيسوى در صورت طولانى شدن موضوع مشكل فراهم خواهند كرد تا خبر به خارج برسد موضوع يكطرفه باشد.

در پائيز جمعيت زياد از نظام عسكرى با ادوات حربيه و قورخانه و آذوقه در چهار نقطه جمع نمودم. دستهء بزرگ اين لشكر تحت حكم كيپتان محمد على خان بود كه بايد از راه پنجشير به قلوم كه مستحكمترين قلعهء مركز كافرستان بود حمله نمايد. دستهء دوم به سركرده گي نايب سالار غلام حيدرخان چرخى از طريق اسمار بروند و حمله نمايند. دستهء سوم به سركرده گي نايب سالار كتال خان لوگرى از بدخشان حمله نمايد. چهارم به سركرده گى فيض محمد خان چرخى لوگرى حاكم لغمان به آن طرف سوق گرديد. اين چهار دسته حاضر و منظر امر بودند. ازين ترتيبات هيچ كس آگاهى حاصل نكرد. در زمستان سال ۱۳۱۳ هـ.ق امر كردم كه از چهار طرف حمله بالائى كافرستان صورت گيرد. در ظرف چهل روز تمام ولايت كافرستان تسخير گرديد. در بهار سال ۱۳۱۳ هـ.ق لشكريان به كابل مراجعت كردند. كشيش ها در انگلستان شور و هيجان را به راه انداختند كه مردم همكيش ما را تصرف كرده اند، ليكن هيچ عيسوى در بين شان نبود، بلكه دين شان تركيبى از بت پرستى و عقايد باطله بود.

كافرى ها كه شجاعانه جنگيده و در ولايت خود اسير شده بودند، آنها را از آنجا حركت داده در محل موسوم به پغمان كه نزديك كابل و هواى آن مطبوع و مشابهت به هواى وطن خود شان داشت به آنها جاى دادم. تعدادى از سربازان افغان كه ميعاد خدمت شان به پايان رسيده بود و جمعى ديگر از طوايف جنگجوئى را كه به كافرستان نرفته آنجا سكونت اختيار نموده اند. امير ميگويد خيال داشتم قلعهء قلوم را كه مركز كافرى ها بود مركز نظامى قرار دهم. در قلوم در دم دروازه قلوم سنگى پيدا شد كه روى آن عبارت ذيل محكوك شده بود: ... امير تيمور پادشاه بزرگ مغول اول فاتح مسلمانى بود كه ولايت اين طايفهء سركش را تا اين نقطه مسخر نمود، ولى قلوم را به سبب استحكام آن نتوانست متصرف شود. سرلشكر من محمد على خان عبارت ذيل را به آن سنگ حك نمود ... در عهد امير عبدالرحمن غازى در سنبه ۱۳۱۳ ق تمام كافرستان با قلعهء قلوم مسخر گرديد و اهالى آنجا دين مبين اسلام را قبول نمودند. جاء الحق و ذهق الباطل

جماعات مسلمان افغانستان به میل خود مانند جنگ هزاره حاضر شده بودند. این آخرین جنگ افغانستان بود. این بود اظهارات امیر در مورد جنگ نورستان که در فوق شرح گردید. حال از قول مورخین روایت میگردد.

در شمال شرقی افغانستان ولایت کوهستانی و صعب العبور نورستان که نام قدیمی آن بلور و یا بولر بود واقع است که بعد از تشکیل دولت مرکزی به نام افغانستان مردم ما آنرا کافرستان می گفتند که یکی از منزوی ترین و کناره ترین دامنهء هندوکش به شمار میرود. این اراضی خاموش و جنگلي بوده چترال و گلگت شامل کافرستان بود و یك وقتی وسعت آن از این هم وسیع تر بود. در قرن شانزدهم نیز این ولایت را مسلمین به نام کافرستان نامیدند، زیرا سکنهء آن بت پرست بودند. مردم این ولایت نجاری، آهنگری و چرمگری را می دانستند. در قرن چهاردهم م ۱۳۹۸ م یعنی ۷۷۷ هـ.ش یکبار امیر تیمور گورگانی از اندراب به راه حصهء فوقانی پنجشیر داخل نورستان شد، اما از باعث شدت سرما و سختی راه ها کدام کاری انجام داده نتوانست و از آنجا دوباره برگشت نمود. بابرشاه یعنی ظهیرالدین بابر نیز بعدها به این آرزو و شوق شد، لیکن سواران اعزامی او در چنین یك سرزمین صعب العبور از پیشرفت عاجز بودند. امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۳۶۹ هـ.ش متوجهء نورستان شد که از طمع و حرص کشورکشائی دولت انگلیس محفوظ مانده است و قرن ها در دره های صعب العبور و منزوی استقلال محلی، عنعنات، زبان و مذهب قدیم خود را حفظ کرده بودند.

امیر عبدالرحمن خان به سپه سالار غلام حیدرخان چرخی لوگری که رئیس تنظیمه یعني والی و قوماندان عسکری ولایت مشرقی (جلال آباد و لغمان) بود، هدایت داد که مقدمات کار را فراهم نماید. تا آن زمان بعضی از مردمان نورستان به دربار کابل آمد و رفت داشته و احتمال دارد بعضی ماموریت های هم داشته بوده باشند و یك قسمت از کافرستان که در همسایگی پنجشیر بودند به دولت مالیات هم میپرداختند. بعضي از گروه های کافرستان در جوار لغمان گاه گاهی به حمله و یغما مبادرت می ورزیدند. چون به دو طرف تفرق و اختلاف مذهب وجود داشت، بنابران این حملات شکل مذهبی به خود میگرفت. سپه سالار غلام حیدرخان چرخي لوگری برای الحاق و پیوست کردن کافرستان با دولت مرکزی در ابتدا به کشیدن راه های عبور متوجه شد و هم یك لشکر چهار هزار نفری آمادهء سوق کرد. ولی این نقشه نمی توانست عملی شود تا زمانی که مسایل سرحدی شرق افغانستان با دولت انگلیس یك طرفه نمی گردید. ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳

میلادی که برابر به ۲۲ عقرب ۱۲۷۱ ش میشود. با امضای معاهدهء دیورند چترال را در دهن استعمار انگلیس انداخت و انگلیس ها در ۱۲۷۳ ش چترال را اشغال کردند. درین وقت امیر عبدالرحمن خان بار دیگر متوجهء کافرستان گردید. درحالیکه علاقهء اسمار را از قبل تحکیم کرده بود ولی امیر تقاضا و مراجعات مردم چترال، باجور، وزیری، مسعود و کرم را با مکاتیب و نماینده گان شان که قبول و پذیرش اطاعت امیر را برخلاف معاهدهء دیورند پیشنهاد میکردند. امیر به این تقاضای آنها جواب رد داد این کمربند دفاعی وطن را به دشمن گذاشت. سردار پسر امانی الملك مهتر سابق چترال در جلال آباد و شیرافضل خان مبارز مشهور چترالي در کابل بعدها عمراخان باجوری یکی بعد دیگر پس از امضای دیورند و تسلط انگلیس بر مناطق شان به افغانستان پناهنده شدند. به هر صورت سپه سالار غلام حیدرخان چرخی قبل از حمله به نورستان در بریکوت قشونی را مستقر ساخت با اهالی نورستانی روابط نیك و دوستانه قایم کرد تا اندازه ایکه رجال و بزرگان نورستانی نزد سپه سالار آمد و رفت میکردند. یك تعدادی از مردم پرداختن مالیات را به راهنمائی سپه سالار پذیرفتند. قسمت زیاد مردم کشتوز اظهار انقیاد و قبول اسلام نمودند. مردم کاموز دین اسلام را نپذیرفتند، لیکن به اطاعت دولت گردن نهادند. این لیاقت و کاردانی و درایت سپه سالار بود که مردم جنگجوی و سرسخت را به تغییر دین اجدادی و قبول اطاعت با حد اقل تلفات و بدون استعمال شمشیر وادار کرد. آنجا نه کشتار وسیع و زیادی صورت گرفت و نه هم مردم به برده گي کشانده شد. ۱۲۷٤ هـ.ش سپه سالار که جادهء تا اسمار و دهنهء درهء نورستان اعمار کرد و به مردم کافرستان تفهیم و ابلاغ کرد که هدف حکومت فقط تمدیدراهی از بین نورستان تا بدخشان می باشد و بس.

به تعقیب پخش این ابلاغیه ها خود سپه سالار با قشونی داخل نورستان شد. لشکر چهار هزار نفری او با گرفتن پانزده روزه اعاشه و آذوقه در چهار ستون به استقامت های کامدیش، کوردیش، بتی گل و بزگل سوقیات کرد. خود سپه سالار چرخی با پای پیاده در محل رود کوردیش کوهی را عبور کرد. درین منطقه مردم نورستان دو دسته شدند. دسته ای اطاعت سپه سالار را قبول کردند و گروه دیگر به دفاع از نورستان و کیش و طریقهء سابقهء خود برخاستند. از آن جمله مردم بزگل منازل خود را گذاشته به کوه ها بالا شدند. تعدادی از مقاومت کننده گان پس از یك برخورد کوتاه دست از مقاومت کشیدند. سپه سالار داخل درهء کمو شد. رؤسا و بزرگان کاموز با اهالی آن اظهار انقیاد

و اطاعت کردند و دین اسلام را پذیرفتند. همین ها بودند که یك نفر جاسوس انگلیس را با چهار نفر طرفداران محلی او را از بین خود اخراج کردند. این جاسوس و طرفداران شان مردم را به اطاعت انگلیس و ضدیت با امیر دعوت میکردند. به تعقیب آن بتی گل و مندیگل گرفته شد. مردمانیکه در کوه ها فرار کرده بودند همینکه از روش سپه سالار خبر شدند، از کوه ها پائین شده تسلیم شدند و یك عده اسیران را که سپه سالار به کابل فرستاده بود به سفارش و توصیهء سپه سالار چرخی از طرف امیر عبدالرحمن خان خلعت یافتند و نوازش گردیدند.

سخت ترین جنگ که بین سپاه دولتی و مقاومت کننده گان رخ داد در موضع کلوم بود. تلفات قشون دولت به دوصد نفر رسید. مدافعین کافرستانی درین جنگ تفنگ، نیزه و کمان استعمال کردند. سپه سالار چرخی به شدت و جدیت مصروف تمدید راه ها و ساختن پل ها بود تا ولایت را تحت کنترول آورده بتواند. سپه سالار چرخی لندی سین را نیز بگرفت و نشه گام را مطیع حکومت ساخت و دره‌ء پیچ را امنیت و آرام کرد. بعد او بتخانه ها را ویران کرد و مساجد را اساس گذاشت. معلمین دینی مقرر کرد و به رئیس ها و بزرگان اقوام چوخه‌ء ماهوت و لنگی های زربافت بخش داد. سپه سالار چرخی به تعداد نزده عدد مجسمه چوبی و یك اندازه تیر و کمان کافری را به کابل فرستاد و به تعداد هشتاد نفر معلمین علوم دینی بخواست تا به تعلیمات دین اسلام پرداختند. چندی بعدتر سپه سالار چرخی یك تعداد معلمین دینی از لغمان، لوگر، پروان و کاپیسا را به نورستان آورد. بعد از مشرف شدن مردم کافرستان به دین اسلام نام کافرستان به نورستان تغییر یافت. به آنهم تبدیلی دین قدیم به دین جدید به زودی و در فرصت کم ممکن و دستیاب نبود و هنوز به تعداد ۱۳۶۰ خاندان در قصبات او شیر مونونر، پژو، سورنج، ایلوری، منجأ، دره‌ء سنگر، دره‌ء بارگل، کوم دوم، پیکل، براده، مستر گرام و غیره در بت پرستی خود کمافی السابق باقی ماندند.

امیر عبدالرحمن خان امر نمود که مسلمانان قدیمی لغمان در بین نورستانی ها مخلوط و داخل گردند تا دین اسلام در نورستان عمومیت و رواج پیدا کند. سپه سالار چرخی برای تعیین مساحت اراضی نورستان مساحین مقرر نمود و یك مقدار مالیه نقدی و روغن معین نمود و مال و مواشی مردم را غرض تعیین مالیات قید شمار و حساب نمود. مالیات مواشی را از چهل حصه یك حصه تعیین کرد و بالای اراضی مزروعه‌ء شان ۱۲۵۰۰ روپیه مالیات گذاشت. امیر عبدالرحمن خان که از عدم قبول کردن دین اسلام

توسط سفید پوشان کافرستان شنید به جنرال تاج محمد خان قوماندان بدخشان امر سوقیات مجدد و مکرر به کافرستان به جهت سفید پوشان نمود. سپه سالار نگذاشت که این سوقیات صورت گیرد و طی مکتوبی امیر عبدالرحمن خان را قانع ساخت تا نایب سالار تاج محمد خان را با عسکر و توپخانه اش از عرض راه بدخشان امر بازگشت داد. به اینصورت الحاق کافرستان که بعد از این نورستان نامیده میشود تکمیل شد، ولی مردم بشنگل و کتور (سفید پوشها) دین اسلام را نپذیرفتند. سپه سالار چرخی در بریکوت برگشت. تمام این کار در مدت هشت ماه سال ۱۲۷٤ ش به انجام رسید. درحالیکه تلفات قشون سپه سالار بیشتر از ۲۲۹ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی نبود. ۵۰ عسکر در کوتل باندول از شدت برفباری بمردند، ولی باندول، واینش و ممو را گرفتند. مجموع اسیران مقاومت کننده گان کافرستان ۲۳۰۹ نفر بود که به کابل آورده شده بودند. یك عده از مقاومت کننده گان کافرستان به چترال فرار کردند. این اسیران کسانی بودند که از طرف محمد علی خان وکیل سیفانی به کابل فرستاده شدند.

با آنهم طبق سفارش و توصیه سپه سالار غلام حیدرخان چرخی از طرف امیر عبدالرحمن خان برای شان محل رهایش خوراکه و پوشاکه مقرر گردید. باید گفت که دسته های لشکری سه هزار نفره، متعلق محمد علی خان وکیل سیفاني و محمد صدیق خان حاکم تگاب و عبدالمجید خان حاکم پنجشیر که از طرف امیر عبدالرحمن خان به راه پنجشیر مستقلانه به طرف نورستان سوق شده بودند، اگرچه موضع کورپتو را گرفتند، لیکن تلفات بیشتری دادند. بزرگ سالان نورستان که به ایام طفولیت شان رویه و احسان سپه سالار غلام حیدرخان چرخی را که سبب مشرف شدن شان به دین مقدس اسلام و الحاق شان به حکومت مرکزی افغانستان گردید به چشم دیده یا شنیده اند همیشه دعای خیر نموده و می نمایند. به واقعیت سپه سالار چرخی که از جمله سرکرده گان مجاهدین جنگ دوم افغان و انگلیس بود در زمان تشکیل حکومت واحد مرکزی افغانستان به حیث یك نظامی و عسکری از خود شایستگی و اخلاق عسکری نشان داد که به نفع اسلام و مسلمین تمام شد.

تاریخ افغانستان به خطوط زرین در صفحات پُر افتخار خود یاد این فرزندان صدیق وطن را به طور جاویدان ثبت کرده است.

روابط خارجی امیر عبدالرحمن خان

امیر در قسمت روابط با خارجی ها دوستی و نزدیکی هر چه بیشتر با انگلیس ها

را که در هندوستان حاکمیت داشتند، به نفع بقای سلطنت خود و حال مملکت خود مفید تشخیص داد، لذا توصیهء زیاد و کوشش بی حد در بارهء جلب دوستی انگلیس ها به خرج داد. در پهلوای آن کوشید با دولت های روس و ایران نیز به رعایت اصول همسایگی و عدم مداخله در امور داخلی همدیگر و رفع اختلافات مرزی با ایشان نیز گاهی بلاواسطه و اکثر بالواسطه یعنی توسط انگلیس ها در رابطه بوده است.

الف- رابطهء امیر با روس ها:

در بهار سال ۱۳۰۹ هـ.ق کرنیل یانوف که در ماه ذی الحجه کپتان لینگ ببستر صاحب منصب انگلیس را گرفته بود به طرف شغنان پیش آمد. در ماه ذی الحجه سال ۱۳۰۹هـ. ق با یك دسته عساکر افغانی به سرکرده گي کپتان شمس الدین خان در منطقهء موسوم به سومه تاش که به طرف مشرقي یا شیل کول واقع است مقابل شد به شمس الدین خان اخطار کرد که از منطقه خارج شود. شمس الدین خان در همان مجلس ملاقات سخن او را رد کرد. افسر روسی مشتی به روی شمس الدین خان حواله کرد و بعد شمشیر خود را کشید. کپتان شمس الدین خان تفنگچهء شش لول خود را کشید و به طرف کرنیل روسی فیر کرد به کرنیل کدام آسیب نرسید، لیکن یاور او مجروح شد و جنگ در گرفت. کپتان افغانی که فقط با خود یك گروپ محافظین دوازده نفری داشت تا کشته شدن فرد اخیر خود جنگیدند.

امیر عبدالرحمن خان میگوید خودم پابند معاهدات با انگلیس ها بودم که طبق آن تعهدات نمی توانستم خودسرانه جنگ را با روس ها آغاز نمایم. در سال ۱۳۱۱ هـ.ق ماه ربیع الاول وقتی سر مار تیمور دیورند از طرف انگلیس به حیث سفیر به کابل می آید، روس ها آنرا شنیدند و یك دسته عساکر را به مرغابی که از شهرهای سرحدی بدخشان بود فرستادند. عساکر ساخلو افغانی را تهدید نمودند. من به دیورند که بین پشاور و کابل یعنی در جلال آباد رسیده بود اطلاع دادم و دولت هند برطانوی را مطلع نمودم. دیورند به عجله جواب فرستاد که به جنرال سید شاه که در مرغابی بود حکم بدهم که اگر روسها این شهر را بگیرند جنگ نکنید، ولی جنرال سید شاه مقاومت کرد و به آتش متقابل پرداخت که در نتیجه افغان ها فاتح شدند. بعد از این روسها دیگر تجاوز نکردند.

امیر میگوید: چون من با دولت انگلیس تعهد کرده بودم که بدون اطلاع و مصلحت

آنها با هیچ دولت خارجه به شمول روس مراوده و مذاکره نداشته باشم. انگلیس ها در مقابل برای من وعده داده بودند که مملکت مرا از تخطیات دول خارجه محافظت نمایند. به واسطهء این وعده که به دولت انگلیس داده بودم، تمام تعلقات خود را با دولت روس قطع کردم. تخت سلطنت افغانستان به تصرف من درآمد و حال آنکه دولت روس به واسطه آنکه چندین سال نمك آنها را خورده بودم مرا مرخص و اجازه برای آمدن به افغانستان داده بودند. مرا رهین منت خود میدانستند و روس ها مرا به کابل فرستاده بودند مثل آنکه دست نشاندهء آنها بوده باشم. من به طور شخصی از روس ها خیلی امتنان دارم و هرگز مهربانی آنها را فراموش نخواهم کرد. چرا که کفران نعمت بدترین معاصی است، ولي با وجود این من حقي ندارم که مملکت و دولت خود را به عوض شکرانه ای که به طور شخصی از روس ها دارم به آنها بفروشم. چون من با انگلیس ها هم پیمان و متعهد شدم؛ روس ها از این کار مکدر شدند. باید دولت انگلیس در صورت حملهء احتمالی روسها دولت افغانستان را محافظت نمایند. چون دوستی افغان و انگلیس را روسها میتواند برای حملهء خود بهانه بیاورد. امیر در مورد تحدید سرحد با روسها میگوید مملکت من مانند گوسفند بیچاره است که از دو طرف شیر و خرس به چشم طمع خیره خیره او را زیر نظر خود دارند. بدون محافظت و مدد واقعی این طعمهء کوچك نمیتواند تا مدت زیادی خود را درین میانه نگهداری نماید. اول اقدام نمودم که به وساطت و توسط دولت انگلیس سرحدات خود را با روسها تحدید نمایم. کمیسیون مشترك افغان و انگلیس به سرکرده گی پیتر لمزدن با کمیسیون روسها به سرکرده گي جنرال زیلنای در سال ۱۳۶۳ هـ.ش برج جوزا داخل مذاکره شدند. امیر در جواب مکتوب جنرال انگلیس میگوید: من در زمان اقامت خود در روسیه وعده به روسها نداده ام که حالا بتوانند اظهار نمایند، لذا خوفی از ایشان ندارم. یك ذرهء خاك افغانستان را به روسها واگذار نخواهم کرد. لذا باید با عزم و جزم سرحدات مملکت مرا با روسیه تعیین نمائید. ولی افسوس نتیجهء خوب حاصل نشد. روس ها از اینکه سرحدات خود را به وساطت انگلیس ها تحدید می نمودم رنجیده و آزرده شدند. روسها قصد گرفتن پنجده را نمودند. خیلی سعی نمودم که انگلیس ها را وادارم به من اجازه بدهند که باز هم لشکری فرستاده پنجده را مستحکم نمایم، ولی دولت انگلیس نصیحت مرا قبول نکرد. نتیجه این شد که نفوس زیادی هم تلف گردید.

در ماه ثور سال ۱۳۶۳هـ. ش فرمانفرای هندوستان به من نوشت که روسها قبول نموده اند دهنهء ذوالفقار را به عوض پنجده تخلیه نموده به شما واگذارند. خط سرحدی به

جانب ما روچاق و گلران معین شود و روس ها این قرارداد را قبول نموده اند. من به جواب فرمانفرما نوشتم که این قرارداد را من هم قبول دارم و خواهش کردم مواد قرارداد را برای من بفرستند.

به تاریخ ۱۹ ثور ۱۲۶۳ ش کلنل سرویت رجوی عوض لمسدن مامور شد. مامورین من اطلاع دادند که رجوی سندهای را که رعایای من در اثبات خاك خود ارائه می نمایند کافی ندانسته و اصرار دارند که سندهای دیگری ابراز دارند. در اول ما مکدر شدیم بعد دانستیم که او شخص عاقل و دوراندیش و درست کار میباشد که میخواهد ثبوت زیاد فراهم نموده ادعای افغانها را محکم تر نماید. مذکور بدون نزاع و زحمت مسئلهء سرحدات را تمام کرد. رجوی در راه بازگشت به هندوستان در برج میزان سال ۱۲٦٤ ش به کابل آمده مرا ملاقات کردند. من از خدمات آنها این قدر مشعوف بودم که هر پذیرائی که در قدرت داشتم از آنها نمودم. به سر ویت رجوی، قاضی اسلم خان و کلنل هولدیچ و کلنل یت و چند نفر دیگر اعضای کمیسیون نشان های طلا دادم. من میدانم سر ویت رجوی شخص سیاستدان بسیار زیرکی می باشد. در ۲ سرطان ۱۲٦٥ ش مطابق ۲۲ جون ۱۸۸۷ میلادی پروتوکول آخری در بارهء سرحدات بین روس و افغانستان در سنت پطرز بورگ امضاء شد. در برج اسد لارد دوفرین مراسلهء درین باب به من نوشت. من از همراهی دولت انگلیس در مسئلهء سرحدی کمال اظهار امتنان را نمودم. در سال ۱۲۷۱ ش بار دیگر بین افغانها و روس ها در بارهء اراضی متصل به چمن بید به ماموریت و وساطت کلنل پیت مذاکره شد که بدون نزاعی حل و فصل شد. رجوی از دهنهء ذوالفقار تا خواجه سالار تعیین خط سرحدی نموده بود.

امیر عبدالرحمن خان میگوید: چون امیر بخارا بعضی نواحی طرف چپ رود جیجون ولایات دروازه ئی را متصرف شده، من هم آن نقطه شغنان که به قسمت راست کنارهء رود که از دریاچهء ویکتوریا جاری میباشد تصرف کردم و توسط قرارداد سال (۱۸۸۳ م) ۱۲٦۱ هـ.ش جز مملکت من بود. در سال (۱۸۹۳ م) ۱۲۷۱ هـ.ش بین امیر و دیورند فیصله شد که در سال (۱۸۹۳ م) ۱۲۷۲ هـ.ش عساکر خود را از ولایات مذکور احضار نمودم در عوض آن ولایات دروازه ئی را متصرف شدم در ماه حوت سال ۱۲۷۳ هـ.ش بین دولت روس و انگلیس قرارداد شد که جزء ولایت درواز را که این طرف رود جیحون واقع است امارت بخارا به افغانستان تسلیم نماید و افغانستان نقاطی از ولایت شغنان و ولایت روشان را که به کنار راست رود پنج و رود جیحون واقع است تخلیه نمایند. رود ویکتوریا

را دفعه ثانی به دست آورده خط سرحدی مشخص گردد. امیر عبدالرحمن خان میگوید در بابت تعیین سرحد مملکت من با روس چهار ملاحظه وجودداشت:

اول: دولت روس از دوستی من با انگلیس ها خوشنود نبودند. اگر چه روس ها با من محبت ها داشتند و نسبت به من مرعی داشتند اقرار دارم هرگز آنرا فراموش نکرده ام، ولی با این همه لابد به دو جهت با انگلیس ها دوست باشیم. اول اینکه با آنها معاهده کرده ام دیگر اینکه دوستی آنها به جهت من و مقاصد من مناسب تر است.

دوم: دولت روس از این معنی متغیر است که دولت افغانستان این قدر جرئت پیدا کرده که میخواهد خط سرحدات خود را معین نموده تخطی های دولت روس را به خاتمه برساند.

سوم: دولت روس میل داشت که افغانستان و روس حدود ممالك خود را بدون مداخلهء انگلیس ها از جانب افغانستان تحدید نمایند.

چهارم: رفتن من به راولپندی روس ها را خیلی مکدر ساخته بود. چرا که در روزنامه هایی روسی نشر گردیده بود که انگلیس ها به میل خود و به طور دوستی کابل را نگذاشته، بلکه برعکس بعد از اینکه شکست خوردند از کابل گریختند. یکی از جهات عمدهء رفتن من به راولپندی این بود که این اشتهارات خلاف را تکذیب نمایم و به روسها بفهمانم و نشان بدهم که دوست انگلیس ها هستم و نیز اظهار دارم که روابط بین دولت بریتانیایی عظمی و دولت خودم روز به روز بیشتر از این مستحکم تر میشوند. به جهات مذکور فوق و شاید به موجب رویهء متداوله تدابیر روسها که به طرف مشرق زمین پیش می آیند. دسته ای از لشکر روس ها به طرف پنجده پیش قدمی نمودند. چون این مخاطره را قبل از وقت در نظر داشتم. چنین صلاح دانستم که لشکر قوی آنجا بفرستم که روس ها را از داخل شدن به پنجده و متصرف شدن آن جلوگیری نمایند.

امیر عبدالرحمن خان میگوید: در سال ۱۳۰۲ هـ.ق به انگلیس ها نوشتم باید لشکر زیاد جهت جلوگیری از تعرض و تخطي روسها به سرحد فرستاده شود. جواب دادند که هر نقطه ای که در تصرف لشکر افغان باشد روسها جرأت مداخله در آنجا ندارند حتی در برج صفر سال ۱۳۰۲ هـ.ق پیتر لمسدن به من نوشت مواظب میباشم که بین عساکر افغان و روسها جنگ واقع نشود. در بین این مذاکرات لشکر روسها به عجله پیش می آمدند. در آخر جمادی الاول لشکر روسي در قزل تپه جمع شده محل مذکور را مستحکم نمودند. لشکر افغان در آق تپه اینطرف رود مرغاب بودند. تعداد افراد لشکر افغان از قول امیر

عبدالرحمن خان یك صد و چهل نفر توپچي، چهار توپ برنجی، چهار توپ کوهی و جمعیت قلیل سرباز پیاده بودند.

به تاریخ چهارده، جمادی الثانی سال ۱۳۰۲ هـ.ق دو لشکر افغان در پل خشتی بودند که از لشکر روسها یك میل مسافت داشتند. یك روز قبل از جنگ جنرال کماروف به قوماندان لشکر افغان پیغام فرستاد که لشکر خود را به طرف دست چپ رودخانه ببرید در غیر اینصورت جنگ خواهد شد. امیر عبدالرحمن خان با تأکید به جنرال غوث الدین خان لوگری دستور العمل داده بود. که برخلاف مصلحت و مشوره، صاحب منصبان کمیسیون انگلیسی اقدامی نکنند و هم از مواعید صاحب منصب های انگلیسی مطمئن شده آرام در جای خود نشست. روز بعد لشکرهای مجهز روس ها بالای دسته، اندك عساکر افغان حمله کرد. صاحب منصب های انگلیسی با لشکر و همراهان خود شان به مجرد شنیدن این حمله از منطقه فرار کردند. جنرال غوث الدین خان لوگری به ایشان گفت شما به ما اطمینان داده بودید. حال ما را در دفاع تنها میگذارید، اما آنها اعتنا نکرده به راه خود ادامه دادند. باز خواهش کرد که تفنگ های خود را طور عاریه بدهند که تفنگ های ما دهن پُر و باروت آن رطوبت کرده است. انگلیس ها از دادن تفنگ انکار کردند. انگلیس ها آنقدر سراسیمه فرار کردند که دوست و دشمن را از هم نمی شناختند از سبب سردی هوا چندین نفر از صاحب منصبان هندی شان از سر اسپ پائین افتیدند. امیر عبدالرحمن خان می نویسد سرباز هائی شجاع لشکر افغان که به نام ملت خود افتخار داشتند به جهت حفاظت نام خود به این سختی و شدت جنگ کردند که اکثریت شان کشته و زخمی شدند فقط چند نفر شان به هرات رسید.

روسها در سال ۱۳۰۲ ق پنجده را تصرف کردند. در همین لحظات عبدالرحمن خان در راولپندي با لارد دوفرن فرمانفرمائی هندوستان مشغول مذاکره بود. در اثنائی که خیال داشت به امیر اطمینان دهد که هرگاه روس ها به خاك افغان تخطی نمایند. دولت انگلیس به شما کمك خواهند کرد. خبر گرفتن پنجده را توسط روسها لارد دوفرین به امیر اخبار کرد. منطقه پنجده در سابق مطلق العنان بوده گاهی به حکام هرات و زمانی به حکام بخارا باج و خراج میدادند. امیر با سرکرده گان پنجده مراوده و معاهده نمود. آنها را به قبول تابعیت و حاکمیت دولت افغانستان برای همیشه آماده ساخته بود و کرنیل شامراد خان احمدزائی با یك کندك ششصد نفری عسکر جهت حراست آن منطقه از طرف جنرال غوث الدین خان لوگری اعزام شده بود. روسها از موضوع اطلاع حاصل کرده به

ذریعهء گماشتگان امیر بخارا با سرکرده گان ترکمان ها پنجده ارتباط برقرار ساختند آنهـا را تطمیع نموده از مالیات اراضی و ذکات مال و مواشی معاف ساخته شدند و برعلاوهء آن به ایشان معاشات مستمری تعیین نمودند که توافقات و معاهدات بین شان صورت گرفته بود قطعهء کوچك قوای سرحد داری افغانی انتظار فیصلهء نهائی درین مورد را می کشیدند داخل خیمه های خود بالای تپه ها بودند. مدت یك هفته پیهم باران بود. روز هشتم آفتابی بود، ناگهان قوای روسی بالای عساکر افغانی حملهء شدید را آغاز کردند. کرنیل شامراد خان که امر آتش کردن و جنگ را نداشت ابتدا به حال آماده باش قرار گرفت، چون قوای روسی نزدیکتر شد شامراد خان به منصبداران کوچك تر خود گفت: اگرچه امر جنگ از آمرین مافوق نداریم، اما از اینکه روسها ما را دست بسته تسلیم خود نمایند به قوم و ملت خود را شرمنده نمایم. این از مردانگی دور است برای اینکه به نزد خدا و مردم خود ملامت نبوده و به نامردی مشهور نباشیم باید از سر خود بگذریم. بعد از این مصلحت و مشوره با نعرهء الله اکبر مقابله و مدافعه را آغاز کردند. بسیاری از پیش قراولان و علم برداران صف اول محاربهء روسها کشته شدند و تلفات زیاد به روسها وارد آمد. عساکر افغانی قریب همهء شان به درجهء رفیع شهادت نایل آمدند. خود شامراد خان که جراحت برداشت، افسر بزرگ قوای روسی به نزدیك او آمد. برای شامراد خان گفت: چرا با یك قوهء کوچك به مقابل قوای مجهز بیست هزار نفری جنگ کردی. خود را باید تسلیم می نمودی. شامراد خان گفت: بلی ما میدانستیم که همهء ما کشته میشویم، اما تسلیم شدن به دشمن از مردانگی و غیرت دور است. بعد گفت چون قوماندان عساکر افغانی هستم میخواهم شما از نزدیك آمده سلاح و کمربند مرا شما از کمرم بگیرید. عساکر و افراد شما این حق را ندارند. افسر روسی نزدیك شد و مشغول باز کردن کمربند بود که شامراد خان از جیب پطلون خود تفنگچه را کشیده و افسر بزرگ قوای روسی را هدف قرار داد و جابجا کشت و خود نیز جان به جان آفرین سپرد و به دیار جاویدانی و ابدیت پیوست و نام خود را در قطار مجاهدان و غازیان نام آور ملی چون وزیر محمد اکبر خان غازی، عبدالله خان اچکزائی غازی، امین الله خان لوگری، محمد عثمان خان تگابی، غازی محمد جان خان وردگ، حضرت شمس المشایخ فضل محمد مجددی، میرمسجدی خان کوهستانی، میربچه خان کوهدامنی، محمد شاه خان غلجائي، ملا مشك عالم خان اندری، کرنیل شیرمحمد خان هزاره گی و غیره که در صفحات پُر افتخار تاریخ وطن و اسلام نقش فی الحجر نمود. با مطالعه و مشاهدهء این

صحنه های پُر غرور تاریخ باید جوانان این خاك، هر فرد ملت نجیب افغان اعم از هزاره، پشتون، تاجك، نورستانی، ازبك، ترکمن، بلوچ، عرب و غیره عندالضرورت در دفاع از خاك مقدس خود دریغ نکند و هم فرض شرعی زمامداران این مملکت است که برای ترقی و تعالی وطن و تربیهء اولاد وطن غازی پرور که فردا جوان مردان نامور و فداکار خواهند بود. در فضای مساوات حقوقی برابری و برادری در بهبود وضع زنده گی و حال رعیت از هیچ نوع مساعی جمیله دریغ نکنند و بدون وقفه شب و روز در خدمت اولاد غیور وطن قرار بگیرند.

امیرعبدالرحمن در سال ۱۲٦۲ هـ.ش قوای محافظ در پنجده توظیف کرد. دولت روس بعد از اشغال تاشکند و عشق آباد در تجن استحکام گرفت. از آنجا در سال ۱۲٦۲ هـ.ش به مرو که یك ولایت افغانستان بود و در آن وقت شکل خودمختار داشت، لشکر کشید و آنرا متصرف شد. قجرخان رئیس طایفهء ترکمانان به افغانستان پناهنده شد. بعد روسها سرخس را اشغال کردند و به فکر اشغال آق رباط در بادغیس شدند. ذریعهء راه آهن آنجا را به مرو و سرخس وصل کردند. انگلیس ها کمیسیون سرحدی به ریاست پیتر لمسیدن مشاور حکومت هندوستان با ۳۵ نفر افسر و ۱۳۰۰ نفر افرادو ٤۰۰ قاطر، ۱۳۵ شتر در ۲۷ قوس ۱۲٦۲ هـ.ش وارد هرات شد. دولت افغانستان قاضی سعدالدین خان را رئیس هیأت افغانی تعین نمود. امیر دستور چهارده‌ماده‌صادر کرد که از این قرار میباشد:

۱- مامورین افغان از یك وجب زمین خود نگذرند.
۲- هدایای مامورین انگلیسی پذیرفته نشود.
۳- سپاه هرات در حال آماده باش باشد.
٤- مردم با اجانب رفت و آمد نکنند.
۵- رئیس هیأت افغانی را ششصد سوار و پیاده نظامی و دو توپ همراهی نماید و سه هزار سوار غیرمنظم در عقب خود داشته باشد.
٦- چون اعضای هیأت انگلیسی یك هزار نفر گفته شده لذا در هر منزل اشیای ذیل برای شان از طرف حکومت داده شود. آرد ۸۰ سیر کابل، جو ۲۳۰ سیر، کاه ۳۲۰ سیر، برنج ۲۰ سیر، گوسفند ٤۰ رأس، روغن ۲۰ سیر، گاو یك رأس، مرغ ٤۰ دانه، قند دو سیر، چای پنج پاو، چوب ٦۰ بار، آب ٤۰۰ مشك، شمع ۱۰ قلمدان، تنباکو دو سیر، چرس یك چارك، تریاك یك پاو همچنان برای

هشتصد نفر انگلیسی البسهء ذیل از کابل فرستاده شد. برای هر نفر یك دست لباس نظامی، یك پوستین، یك پوستین چه، یك کرتی کرك، یك جراب، یك دستکش، برای هر اسپ یك جل سرکش از طرف دربار امر شد که در زمستان ۲٤۰ خرگاه در رهایش گاه بادغیس برپا باشد و چند مادهء دیگر شامل امر بود.

در سال ۱٦٦۲ ش امیر که به دعوت لارد ریپین وایسرای هند به هندوستان میرفت تا این وقت جای او را لارد دوفرین گرفت. امیر در دههء اول برج حمل سال هـ ش وارد راولپندی شد. در ۳۰ حمل سال ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ هـ.ش خط سرحدی بین افغانستان و روس از شمال پنجده عبور میکرد. دولت افغانستان پل خاتون را حد فاصل میدانست درحالیکه روسیه سرخس را از ایران گرفته بود و حکومت افغانستان منطقهء یولتان را میخواست به تصرف هیچ طرف نباشد. حکومت افغانستان در مار و چاق قلعهء نظامی اعمار کرده در پنجده حاکم گماشته بود. اول امین الله خان بعد پلنگ توش خان و پنجصد نفر عسکر افغانی به قیادت کلنل شامردخان، میرآقا خان اجیدن، علی اکبر خان سرجن ساخلو بود. جنرال تیمورشاه خان در مرغاب مستقر شد. پنجصد و پنجاه سوار و پیادهء منظم و غیرمنظم در آق تپه و پل خشتی در کشك، محمد امین خان افشار با صد سوار در دهنهء ذوالفقار مقیم بودند.

در سال ۱۸۸٤ یعنی ۱۲٦۲ هـ.ش روسها پل خاتون و قزل تپه را اشغال کردند. در کشك تا پل خشتی رسیدند. عساکر افغانی سرای یازی را موضع گرفتند. روسیه پیشنهاد کرد که نمایندهء انگلیسی با نمایندهء روس در مورد نقاط تعیین ناشده سرحدی مذاکره کند. هیأت جنرال لمسدن اول در چند میلی شهر هرات فرود آمد و باز به سرحد کوهسان و گل ران رفته بودند. از دهنهء ذوالفقار رو به جانب چهل دختران و پنجده به تعیین حدود پرداخته به کنارهء دریای مرغاب و مروچاق، پل خشتی و نواحی پنجده رسیدند. در جنوب رود خیمه زدند. کمی بالاتر از آنها هیأت افغانی قاضی سعدالدین خان و جنرال غوث الدین خان لوگری و نایب سالار تیمورشاه خان اقامت داشتند. محافظین افغانی در آنطرف رود در آق تپه قرار داشتند. امیرعبدالرحمن خان به خاطر اینکه کدام بهانه برای تجاوز روس یا بهانه برای به تعویق انداختن و مغشوش ساختن کار سرحدی به دست آنها نیافتند، به سپاه هرات امر کرده بود به هیچ کدام حرکت تحریك کننده که از طرف روس اجرا میگردد، پاسخ ندهند. اگر روس در پنجده حمله کرد عساکر افغانی بدون مدافعه به مرغاب عقب نشینی کند. در صورتیکه روس به مرغاب حمله کند

عساکر افغانی به میمنه عقب آید، اما در صورت حمله به میمنه و هرات حق دفاع مجاز است. روس ها به دهنهء ذوالفقار و اوبماق تجاوز کرد. به افسر افغانی در پنجده اخطار کرد که در ۲٤ ساعت پنجده را تخلیه کند. افسر افغانی جنرال تیمورشاه خان منتظر حوادث نشست. فردا صبح باران می بارید و باد می وزید سه هزار عسکر روسی به قیادت کوماروف به پنجده حمله کردند. ۸۳ نفر افغانی مجروح، ۳۰۰ نفر به شمول کرنیل شاه مرد خان کشته شدند. میرآغا اجیدن و علی اکبر سارجن در میدان افتاده بودند. قشون روس یك هزار نفر کشته دادند. درین جنگ یك تولی توپچی افغانها زنده مانده بودند که به هرات رسیدند. در حین فرار انگلیس ها ٤۲ نفر از شدت سرما مردند. در نتیجه پنجده، آق تپه، چمن بید و چشمهء سلیم را روسها اشغال کردند.

بعد از این فرار انگلیس ها، پیتر لمسدن به لندن احضار و عوض او ریجوی تعیین شد. در سال ۱۲۵۸ ش بین امیر و گریفن تعهد شده بود که در صورت تجاوز خارجی از افغانستان حمایت خواهد شد، اما اکنون دفاع نکرده، بلکه به حکمیت قانع بودند و بس. امیر عبدالرحمن خان به خاطر استحکام هرات ۲۰ لك روپیه، هزار بار جبه خانه و چهارصد توپچی، ۲۸ توپ بزرگ فرستاد. سی هزار عسکر را آمادهء حرکت جانب هرات نمود. در این فرصت دولت ایران بالای هشت ران حمله کرد که با مدافعهء افغانها مواجه شدند. انگلیس ها میانجی گری نموده قضیه به نفع ایران فیصله شد. امیر که در هند بود و ضعف انگلیس ها را درین قضیه دید، اعلان کرد که به خاطر جلوگیریْ از جنگ حاضر است پنجده را به روسها واگذارد. در ۲۰ عقرب ۱۲۶۳ ش کلنل ریجوی انگلیسی و کلنل کولبرك روسی ملاقات نموده و به تعیین خط سرحدی رجوی پرداختند.

ریجوی در سال ۱۲۶۵ اخیر حمل به پتروسگراد رفت. در ۲ برج اسد ۱۲۶۵ ش فیصلهء رجوی صورت گرفت. خط سرحدی از اندخوی تا خواجه صالح و بوساغه و خمیاب تثبیت شد. در سال ۱۲۷۰ ش ایوانوف در پامیر حمله کرد. سرحدداران افغانی مدافعه کردند. در ۱۲۷۳ ش از راه غند و شاخدره به شغنان پیش آمد و در مواضع غند خرگوش، مرغابی و قلعهء رایش مستقر شدند. در ۱۲۷۳ ش موافقه بین روس و انگلیس شد که روسها مالك پامیر کلان شدند و پامیر خورد و واخان به دست افغانی ها ماند. به اثر موافقهء هیأت انگلیسی میجر جنرال جراود و هیأت روسی و غلام محی الدین خان حاکم کشم در سال ۱۲۷٤ ش درواز بدخشان را مسترد کردند. ضمن نامه ای که به داراب شاه حاکم شغنان نوشت مواضع سه گانه تنگی، کوما، واخان که از مضافات درواز، روشان و شغنان هستند به تاریخ ۱۸ میزان به مامورین افغانی سپردند.

روابط امیر عبدالرحمن خان و انگلیس ها

امیر میگوید که روزنامه های انگلستان و اهالی انگلیس میگویند که ما تخت سلطنت افغانستان را به امیرعبدالرحمن خان عطا نمودیم و او نوکر مؤظف ما میباشد. امیر از دهن خود به نام نظریات و دلایل مردم افغانستان در جواب این گفته های ایشان چنین میگوید: که مردم افغانستان میگویند ما عبدالرحمن خان را از روسیه دعوت کردیم نه انگلیس ها و انگلیس او را از دولت روسیه نخواسته است و به او مخارج راه نداده است. چرا وقتی امیر در توقیف میرسلطان مراد بیگ میر قطغن و سایر میرهای قطغن و ترکستان بودند و نمی گذاشتند امیر به کابل بیاید. چرا در آن زمان صاحب منصب های انگلیسی که در کابل بودند گمان میکردند که عبدالرحمن خان را روس ها فرستاده است. امیر به زور بازوی خود تمام قطغن و ترکستان را فتح و در آن وقت کسي ديگر نتوانست سلطنت را از انگلیس ها قبول کند و اینکه انگلس ها از مجبوریت که در تحت فشار جنگ و حمله از هر طرف قرار داشتند به خصوص در تحت فشار جنگ و تهدید سردار محمد ایوب خان بودند که مجبور شدند با امیر عبدالرحمن خان داخل مذاکره شدند تا با اظهار دوستی با او خود بتوانند به طور سالم و امن از افغانستان خارج شوند. ما ملت این کا را کردیم و عبدالرحمن خان را دعوت دادیم و او پذیرفت. امیر می نویسد مردم افغانستان دلیل می گیرند که امیر به گریفن گفت تخت سلطنت را قبول نخواهم کرد و نمی توانم قبول کنم مگر به اجازه و از جانب خود اهالی افغانستان باشد. همچنان امیر میگوید: مردم افغانستان استدلال می کنند قبل از ملاقات با گریفن ما مردم افغانستان او را در چهاریکار به سلطنت افغانستان قبول کردیم. پول اعانه که به افغانستان میدهد از باعث حفاظت سرحدات هندوستان از خطرات است. اینکه با دشمنان هند برطانوی بدون اطلاع هند امتناع دارد، از باعث عهد و تعهد امیر است و نظر به وعده های دوستی میباشد. دوستی افغانستان برای هند برطانوی اهمیت دارد که اعانه میدهند. به نواب ها و راجه های هند مانند نظام دکن که خاك آن از افغانستان کلانتر است چرا نمیدهند. این به نسبت قوت افغانستان و ضامن سلامت سرحدات هندوستان است. امیر این دلایل را از قول مردم و اهالی افغانستان میگوید خود حاضر نشده است در باره‌ء اینکه سلطنت را به زور گرفته دلیل بیاورد. منافع انگستان و افغانستان درین است که در روابط دوستی با یکدیگر نهایت موافقت را داشته باشند و از داشتن این موافقت فواید خود را هم به دست می آورند. از اولاد و اخلاف خود و اولاد و اخلاف علیاحضرت ملکه‌ء انگلستان خواهش

می نمایم و به آنها طور جدی نصیحت میکنم که همیشه در صدد استحکام این دوستی بر اساس محکمی بیشتر از پیشتر باشند، زیرا سلامتی هندوستان و افغانستان به یکدیگر بسته است و قوت آنها از اتفاق است و ضعف آنها در نفاق. امیر میگوید: نمی توانم از ذکر این مطلب اغماض نمایم و بگذریم بدون اینکه اشتباهی که شاید از برای مردم حاصل شده باشد بنمایم و آن این است که لیپل گریفن و صاحب منصب های انگلیسی که در کابل بودند نه فقط همین سلطنت مرا از جانب اهالی وطن خودم امضا نمودند، بلکه آنها مذاکرات خود را به طور زیرکی و از روی سیاسی دانی به اختتام رسانیدند و خدمت بزرگی به دولت انگلیس و ملت افغانستان نمودند. به اعتقاد من لیپل گریفن در مذکراتی که با من و اهالی افغانستان نمود و این فقره را به حالت این گونه اتفاق دوستانه رسانید به جهت فواید دولت خود کمال تدبیر را به عمل آورد و پاداش این خدمات به طور شایستگی به او داده نشد. به خیال من مشارالیه مستحق لقب لارد قندهار گردید. امیر علاوه کرده میگوید نکتهء اهمی را که به خاطر باید داشت این است که فواید این دو ملت یکی میباشد. این نکته را به نظر به دقت ملاحظه داشته از روز اول سلطنت خودم شروع به استحکام این دوستی نمودم. از لارد ریپین یکی از فرمانفرمایان هندوستان امتنان دارم که در زمان فرمانفرمائی خود به من هرگونه اظهارات دوستی نموده باعث پیشرفت خیالآت من شد.

امیر در قسمتی از یاداشت های خود میگوید که دولت هند برطانوی جهت ثبوت دوستی با من یکنفر سفیر مسلمان به دربار من فرستاد.

لارد ریپن به تاریخ شانزده جون ۱۸۸۳ مطابق ۲٦ جوزا ۱۲٦۱ ش مطابق ۱۳۰۱ ق به عبدالرحمن خان ضمن نامهء نوشت که سالانه دوازده لك روپیه وجه اعانه برای شما به جهت استحکامات سرحدی و زیاد نمودن قوای لشکری مقرر شده است. امیر عبدالرحمن خان لارد ریپن را فرمانروای پسندیده خیال و بدون تعصب مذهبی، نژادی و عقیده وی توصف کرده است. وی میگوید لارد عقیده داشت که همهء مردم نزد خداوند مساوی اند، لذا در محاکم عدلی و قضائی مردم عادی و نواب و سلطان مساوی باشند. لارد سعی کرد که ملکهء انگلستان حقوق رعایای هندي و سفیدپوستان اروپائی را مساوی بداند. این نظر لارد به محبوبیت او در بین مردمان هندی افزوده شد.

امیر میگوید: روابط بین من و لارد پین نهایت دوستانه و خالصانه بوده است، اما روابط دوستانه طوری که لازم بود و شاید و باید مستحکم می بود نبود. به خاطریکه

دولت هند برطانوی آنقدر اختیارات نداشتند و نی اینقدر به صداقت و دوستی و راستی من اعتماد داشتند و من هم نمی توانستم دوستی خود را به اندازه ای که لازم بود آشکارا نمایم، چرا که رعایای من جاهل و متعصب بودند. اگر اظهار رضامندی و خوشنودی نسبت به انگلیس ها می نمودم ملت من مرا کافر می خواندند و میگفتند با کفار همدست شده است که در نتیجه به مخالفت من برخاسته با من جهاد می نمودند. پس میدانستم تا زمانی که مملکت خود را از این مردم متعصب و یاغی پاك و منزه نگردانم نمیتوانم دوستی خود را به طور کامل ظاهر نمایم یا آنکه آنرا به صورت مکمل اجرا بدارم و دولت هندوستان با من معاهده نموده بودند که در اغتشاشات داخلی افغانستان مداخله نمی نمایند. از این سبب اگر اهالی افغانستان به جهت دوستی که با دولت هند برطانوی داشتم در مخالفت من جهاد می نمودند از طرف دولت هندوستان میثاقی با من نبود که در اغتشاشات داخلی و مملکتی من از من کمك نمایند.

امیر در یك قسمت دیگر میگوید که نداشتن اطلاع کامل از حالات یکدیگر اسباب سؤظن و سؤظن استمراری هم موجب وقوع جنگ و جدال میگردد که نتیجهء آن تباهی و بربادی خواهد بود. لذا خیلی ساعی بودم و حالا هم سعی میکنم که انگلیس ها و افغان ها از پیشتر کرده بیشتر با یکدیگر مراوده و باهم نزدیکتر شده روابط دوستی شان محکمتر گردد و هر دو مملکت بیشتر به یکدیگر اعتماد و اطمینان داشته باشند. به جهت هر دو ملت بهتر خواهد بود. تلاش نمودم که هر قدر زودتر ممکن باشد به این مقصود نایل گردم ولی دولت هندوستان بسیار متردد بود. خیال می نمودند آیا دوستی افغانستان فاید دارد یا نه و اگر دارد به دوستی آنها میشود اعتماد کرد یا خیر و اگر اعتماد کرد آیا فوایدی از دوستان شان حاصل میشود. اگر تمام این سخنان هم بر وفق مراد باشد آیا پارلمان انگلستان دولت هندوستان را اجازه خواهد داد که این گونه معاهدات را اجرا بدارند یا خیر؟ اگر اجازه بدهند آیا در مقابل شدن با روس فایده دارد یا خساره و اگر قدرت حکومت انگلیس بر گردد یعنی کابینه تغییر یابد آیا وزرای سابقه را تغییر خواهند داد یا خیر؟ در پارلمان انگلیس دو گروه مقابل هم قرار دارند یکي آنرا "ویك" و دیگر آنرا "توری" گویند. زمانی یکی و زمان دیگر به قدرت حکومتی تکیه می زنند.

امیر میگوید: من دولت هندوستان را ملامت نمی کنم به این جهت که آنها از دوستی ملت افغان فایده نبرده اند. چرا که به اثر اشتباهات یگان نفر باعث جنگ ها، اغتشاشات و تلفات انسانی شده است. او میگوید بعد از رفتار امیر شیرعلی خان و امیر محمد

یعقوب خان دولت انگلیس نمی توانست به امارت افغانستان اطمینان کلی داشته باشد. اگر دوراندیشی لارد ریپین، آلفر دلایل، دانالد استورات، گریفن و یعضی دیگر در میان نمی بود و از جانبی هم از خرابی امیرشیرعلی خان و محمد یعقوب خان به خوبی مسبوق نمی بودم، مردمان مفسد به یقین بین ما نزاع می انداختند. لذا لازم بود به خاطر رفع اشتباهات ملاقات مستقیم صورت گیرد. این ملاقات در وقت لارد فرین به ملاحظه مطالب چند که اهمیت داشت و لازم بود در بارهء آن به طور احتیاط گفتگو شود و تجدید دوستی شود و مطلب دیگر اینکه روس ها از طریق روزنامه ها انتشار کردند که انگلیس ها به ملاحظهء دوستی یی که با امیر عبدالرحمن خان دارند، از کابل نرفته اند، بلکه فرار نموده اند. این سفر و حرکت ها اشهارات دروغ را تکذیب و تردید می نماید. دیگر اینکه سلامتی و دوستی افغانستان و هندوستان برطانوی درین خواهد بود که دوستی جانبین به طور آشکارا معلوم شود. و هم از این بابت که قبل از سال ۱۲۶۳ ش چهار نقطه موانع بزرگ و سد محکم مقابل قصد تعرض و تخطی دولت روس به طرف هندوستان وجود داشت.

۱- چول دشت ترکستان خیوه و بخارا

۲- کوه های پامیر

۳- ایران

٤- هرات

من از نیات و خیالات دولت روس و تدابیر و تمهیدات روس ها در بارهء هندوستان می دانستم چرا که چندین سال با آنها محشور بودم و درین مورد به طور اصرار دولت هند برطانوی را وا می داشتم که به جهت جلوگیری تخطی روس ها اقدامات نمایند. دولت هندوستان را از تدابیر و تمهیدات پیش قدمی روسها به طرف هندوستان مستحضر نمودم و از آنها خواهش کردم که توجهء خود را در باب استحکامات شمالی و مغربی افغانستان و هرات به طور جدی معطوف دارند. دلیل سوم سفر و ملاقات با لارد این است که من با دولت روس یا دولت خارجی دیگری بدون مصلحت آنها مذاکره و مراوده نداشته باشیم و انگلیس وعدهء محافظت مملکت مرا در مقابل تجاوزات خارجی داده بود. لذا وعده ای را که گریفن در جوزا ۱۲۵۸ ش کتبی و شفاهی داده بود، در سال ۱۲۶۱ هـ.ش وا داشتم که نوشتهء مذکور را طور رسمي امضا نماید، لیکن با وجود آن میخواستم که از خود فرمانفرای هندوستان تصدیق وعدهء مذبور را به عبارات مؤکد و الفاظ صریح تحصیل

بنمایم و فرمانفرمای معظم لهُ به جهت اطلاع عمومی اهالی دنیا معاهده، مذبور را در محضر عام توضیح و امضا نماید. به همین جهت میخواستم ملاقات با فرمانفرما نموده باشم تا رفع شك و شبه درین باب شود. روسها میتواند بهانه آورده به افغانستان حمله نماید و دلیل اقامه کند که بین افغانستان و انگلستان دوستی میباشد. مقتضی انصاف این است که چه عهدنامه باشد چه نباشد باید انگلستان برای سلامتی و محافظت افغانستان مسئول بوده باشند و این هر دو ملت باید با همدیگر متفق و پایدار باشند و در وقت وقوع اشکالات انگلستان باید از افغانستان محافظت نماید و بدون اینکه معنی لفظ اگر و لیکن را در معاهده یی که نموده اند مطرح نمایند بر قول خود ثابت بوده باشند.

امیر در توصیف لارد دوفرین میگوید: چنان شخص سیاسی دانی بوده است که هیچ حکمران عاقل تر و هودشیارتر از او در هندوستان هرگز حکومت نکرده است. وقتی دوفرین به حکومت هندوستان نایل گردید لزوم این ملاقات را که به او اظهار داشتم ملتفت شد و مشارالیه شهر راولپندی را برای این ملاقات تعیین نمود و مرا (عبدالرحمن) دعوت کرد که به آنجا رفته با او ملاقات نمایم. بهتر از این چه میخواستم به طور عاجل بدون فوت وقت عازم هندوستان گردیده روز ده حمل وارد راولپندی گردیدم. پذیرائی دوستانه خیلی باشکوه از من نمودند. فرمانفرما، زوجه، محترمه، شان، دوك دوکانت (پسر علیا حضرت ملکه، انگلستان) و زوجه، محترمه، ایشان و اکثر صاحب منصب های بزرگ دولت هندوستان بعضی از حکمرانان سایر بلاد هندوستان با کمال گرمي مرا پذیرایی نمودند. از این ملاقات بسیار منتفع گردیدم و مقاصدی را که از این ملاقات آرزو می داشتم به انجام رسانیده به تاریخ ۲۲ حمل از راولپندی به کابل مراجعت نمودم. این ملاقات بنای دوستی ما را آنقدر مستحکم نمود که در ظرف مدت فرمانفرمایی لارد دوفرین بین او و من مناقشه، رخ نداد. دوستی این دو ملت آشکارا گردید. اشتباهات و اکاذیب رفع و رد گردید. مطالب راجع به استحکامات سرحد شمالی و مغربی افغانستان بود شفاهی حل و فصل شد. فرمانفرما یك بطری توپ های بزرگ و تفنگ و وجه نقدی به من داد و وعده نمود که در صورت لوزم باز هم همراهی و همکاری نماید. در باره، چهار مرحله، پیشرفت قدم به قدم روسها که به لارد دوفرین از قبل اطلاع داده بودم به مرحله، اول خیوه و بخارا، مرو و سرخس را تصرف کرده و پنجده را که جز خاك وطن ما بود در زمان اقامت من در راولپندی متصرف شدند. در قدم دوم پامیر را تصرف کردند و در قدم سوم ایران خواهد بود و در آخر به هرات حمله خواهد کرد. لارد دوفرین به من گفت در

صورت حمله به هرات ما جهت محافظت سرحدات شمالی و مغربی به شما هرگونه کمك نقد، اسلحه، ادوات حربیه، مهندسین نظامی و صاحب منصبان انگلیسی داده خواهد شد. اگر به هرات حمله نمایند، دولت برطانیه به هر قسمی از آنها جلوگیری می نماید و ما برای چنین مطلبي تهیه دیده ایم. معظم له نیز صریح و واضح وعده نمودند که سالم بودن افغانستان را محافظت نمایند و اگر دولت خارجی تخطی بی جهتی نمایند آنها را دفع کنند. من کمك مهندسین و صاحب منصبان انگلیسی را قبول نکردم. چون رعایای من آنرا نمی پذیرند: دیگر کمك ها را قبول کردم. در عوض وعده دادم تا زمانی که انگلیس ها بر قول خود ثابت بوده باشند من هم صادق الوعده خواهم بود.

به تاریخ ۱۸ حمل مجلس عمومی منعقد گردید. یك طرف من نایب علیا حضرت ملکهء انگلستان یعنی لارد دوفرین و سمت دیگر من پسر علیا حضرت ملکهء معظم الیها یعنی دوك دوکانت ایستاده بودند. تعهدات بار دیگر تکرار و در محضر عمومی اعلان گردید. به تاریخ ۱٦ حمل بود که جهت ملاحظهء من لشکرعسکری به میدان مشق حاضر نمودند. من که در تمام عمر خود مرد سپاهی بوده ام از تحسین این لشکر با عظمتی که دولت انگلیس دارد نتوانستم خودداری نمایم. ملتی که این چنین لشکری دارد دیگر خوفی ندارد. در همان شب در سر شام فرمانفرما جامي به سلامتی من نوشید. من در جواب اظهار داشتم از خداوند مسئلت می نمایم تا به علیا حضرت ملکه انگلستان و امپراطور ریس هندوستان به دولت و خانواده و تمام هواخواهان دولت او طول عمر عطا فرماید و به اعتقاد من سلامتی افغانستان مبنی بر همین مطلب است.

امیر در قسمت دیگر میگوید: از ملاقات زوجهء محترم لارد دوفرین که زن بسیار عاقله ای بود و از ملاقات دوك دوکانت و زوجهء محترم معزی له که تمام رعایای هندی اخلاص قبلی به آنها دارند خیلی مشعوف شدم و دوك دوکانت مرد سپاهی بسیار مهربان، شفیق، صادق و درست رفتار و آراسته بود. البته فطری است که تمام اهالی نظام شیفتهء این چنین صاحب منصبی خواهند بود. امیر میگوید: هر قدر که ممکن می بود خودم و پسرهایم و صاحب منصبانم با انگلیس ها ملاقات می نمودیم و هر قدر با آنها آشنا شوند بهتر خواهد بود. چرا که به من معلوم شد این صاحب منصبان مثال لارد دوفرین و دیگرها که گاهگاهی آنها را ملاقات نموده بودم زود دوست می شدند و هرچه با یکدیگر آشنا می شدیم همدگر را زیاد تر محترم می داشتیم و این امر بهتر اسباب سهولت گذشتن کارها می شد و نیز گمان میکنم این گونه ملاقات ها عداوت دیرینه را که

بین این دو ملت بوده است رفع و متفرق سازد. دوستی بیشتر از پیشتر محقق می شود و آن وقت دلیل و موقعی به دست مردم نخواهد آمد که به مخالفت ما گفتگو نمایند و نیز معلوم نمودم که بهترین وضعی برای گذرانیدن بعضی امورات مذاکرات شفاهی است. مصمم گردیدم که خودم به انگلستان مسافرت نمایم و نماینده گان خود را هم گاه وقتی آنجا بفرستم و نیز مردها و زن های انگلیسی را به جهت دولت افغانستان مستخدم نمایم تا مراوده بین لندن و کابل استمراری باشد. اقدام مذکور این دو ملت را بیشتر از سابق به همدیگر نزدیك خواهد نمود و لیکن افسوس است هرچه بیشتر سعی می نمایم که انگلستان و کابل را به همدیگر نزدیك نمایم. بعضی از صاحب منصبان انگلیسی بیشتر سعی میکنند که آنها را از یکدیگر دور نگهدارند و آنها را از همدیگر جدا نمایند. در عقرب سال ۱۲٦٦ ش لارد دوفرین از هندوستان رفت و سبب حسرت و افسوس تمامی رعایای هندوستان گردید. و زن او بنیانگذار اولین شفاخانهء زن در هندوستان بود. لارد لانسدون به فرمانفرمائی هندوستان منصوب گردید. از این تاریخ به بعد اشکالات و مناقشات بین افغانستان و بریتانیای کبیر بار دیگر شروع گردید. دلایل آن گنجایش کتاب نیست. امیر میگوید فقط یك دلیل رفتن مشاورین امنیت طلب فرمانفرما و شخصی مانند استورات بود. سفیر من امیر محمد خان جنرال که در زمان سه فرمانفرمای با عقل و تجربه خود دوستی را مستحکم کرده بود، اکنون رحلت نموده بود. لارد رابرتس به سپه سالاری هندوستان تعیین گردید. رابرتس طالب سیاست پیش روی در امورات بود و دولت هندوستان شروع به مداخله با سرکرده های سرحدي افغانستان نمود. در کوه خوجك تونل زده خط آهنی را به چمن و سرحد افغانستان ممتد نمود و از همان سمت عساکر خود را هم به سرحد افغانستان نزدیکتر کرده اند. امیر میگوید که انگلیس ها به اندازهء به ساختن استحکامات و تدارکات دیگر مشغول شدند که افغانهای جاهل و بي تربیت اشتهار دادند که راه آهن انگلیس ها عنقریب داخل قندهار می شود و لشکر انگلیس به کابل حمله می آورد، لذا لازم است ما هم به جهاد حاضر باشیم. درین وقت مراسلات لارد لانسدن به عنوانی من که متحکمانه بود و در اجرای امورات داخل مرا مشوره می داد رسید و این مخالف شرایط عهدنامه ها بود. درین وقت من مشغول ساختن ده دادی و استحکام سرحدات غربی و شمالی و رفتن به هرات و گرفتن عساکر داوطلب از دُرانی ها و غلجائی ها بین هرات و قندهار بودم. مراسلاتی که به من رسید نشان می داد که انگلیس ها خط آهن خود را داخل خاك افغانستان نموده و عساکر خود را به سرحد جمع

آوری می نمایند. سرکرده گان سرحدی در امورات سرحدی مداخله می نمایند و انگلیس خیال تصرف کابل و قندهار را دارند. خط فرمانفرما و این اخبارها باعث شد که من به مرکز سلطنت بروم.

در تابستان ۱۲۶۸ هـ.ش وارد کابل شده سردار نور محمد خان حاکم قندهار را که از آوردن خط آهن مانع نشده بود و اطلاعی به من هم نداده بود، معزول نمودم. حکومت لانسدن مانع انتقال توپ ها و سلاح خریده شده خودم از هندوستان گردیده مال شخصی تجار مانند آهن، فولاد، مس و غیره را جلوگیری نمودند. گفتند در ساختن آلات و ادوات حربیه از آن استفاده می شود و تا زمانیکه در باب دوستی افغانستان به ما یقین حاصل نشود، ما نمیتوانیم این اجناس را بگذاریم. من به خاطر جلوگیری از جنگ و مصروفیات داخل به این حرکات انگلیس اعتنائی نکردم. در زمانیکه اغتشاش هزاره برپا بود در سراسر مملکت شورش سرایت کرده بود. حتی مستخدمین شخصی من از کابل و دهمزنگ فرار و با شورشیان ملحق شده بودند. در چنین موقع حساس و نازك کمکی که از هندوستان به من رسید عبارت از اولتیماتومی بود به این مضمون که «دولت هندوستان نمیتواند به جهت وعده های مبهم و نامعلوم شما برای دعوت نمودن سفارت انگلیس به کابل انتظار بکشد، لذا لارد رابرتس سپه سالار هندوستان با لشکر زیادی به جهت حفاظت ا به کابل فرستاده میشود». من مراسلهء مخفیانه به عنوان لارد سالسبری صدراعظم دولت برطانیای کبیر نوشته توسط یك نفر دوست خود به انگلستان فرستادم. با تشکر از لارد کراس وزیر امور هند و نایب او سر جان کارست که نامهء مرا به صدراعظم رسانیدند. گرچه تمام خواهشات مرا که در مراسلهء خود نموده بودم نپذیرفتند ولی از خوش بختی دیگر جنگی اتفاق نیافتاد، اما مناقشات دوام کرد تا زمانی که رابرت از هند نرفت و عوض او سر جارج اویت سپه سالار هندوستان و سر مار تیمور دیوراند در سال ۱۲۷۱ هـ.ش به سفارت کابل آمد. از اظهار این امر مشعوفم که بعد از آن لارد لارنسدون و من باهم دوست شده از یکدیگر مفارقت نمودیم و من خیلی آسوده شدم. امیر میگوید مایل بودم نمایندهء دایمی در دربار دولت برطانیا داشته باشم چرا که پارلمان انگلیس همیشه قول فرمانفرمای هندوستان را تائید و تصدیق میکردند. من از تصور این امر که دولت افغانستان تا یك درجه تحت امر هر حکمرانی که به هندوستان مقرر شود میباشد، مکدر بوده و من که امیر افغانستان آلت بازیچه هستم که حکمران هند به هر شکلی خواسته باشد آنرا بگرداند و هنوز هم ساعی هستم که افغانستان را از

این خطر دایمی برهانم. زیرا افغانستان دولت آزاد هست و دلیل ندارد که به نسبت او مثل دولت آزادی رفتار نه نماید و نیز میدانستم اگر از جانب من نماینده ای در لندن باشد مردم افغانستان که از نیك فطری انگلیس هایی که در خود انگلستان میباشند و از قوت سلطنت بریتانیای کبیر کمتر اطلاع دارند توسط یکي از هموطنان خود که نمایندهء آنها در لندن باشد بهتر بصیرت پیدا می کنند. از بودن یکنفر مامور رسمی از مردم افغانستان در لندن به یقین تالیف قلوب افغانها نسبت به انگلیس ها خواهد شد و آنها را از صنایع و عارم و تمدن برتانیای کبیر آگاه خواهد ساخت و این امر اسباب ازدیاد روابط و علایق دوستی طرفین خواهد شد. این دو ملت از یکدیگر بهتر خبردار خواهند شد و برای حصول این مقصود و بعضی مطالب دیگر که به خیال من مناسب بود تا امناء دولت انگلیس را مطلع سازم و برای شرفیابی خدمت خاتونی که بزرگتر از او هیچ کس در این عالم به تخت سلطنت جلوس نه نموده است مصمم شدم خودم به انگلستان بروم. میدانستم فواید به وسیلهء باب مراوده که خودم با ملت انگلیس مفتوح نمایم حاصل خواهد شد. بعد از مراجعت سر مار تیمور دیوراند از کابل به انگلستان در بهار سال ۱۲۷۲ هـ.ش دعوت نامه به من رسید که از حصول مقصود خود بسیار مشعوف گردیدم.

این دعوت رسمی را "سر هنری فولر" که آن وقت وزیر امور هندوستان بود امضاء نموده بود. خلاصهء مضمونش این بود که: علیا حضرت ملکهء انگلستان مرحمت فرموده شما را یا یکی از پسرهای شما را دعوت می فرماید که به جهت ملاقات علیا حضرت ایشان تشریف بیاورید. مراسلات دوستانه هم از والاحضرت ولیعهد انگلستان دوك دوکانت و دیگر امنأ دولت برطانیای کبیر به من رسید و اظهار داشته بود که مایل میباشم که از ملاقات شما مسرور گردیم، ولی از کم سعادتی در همان وقت ناخوشی پیدا شد و مرض این قدر اشتداد پیدا نمود که امید زنده گانی من کمتر بود و تمام اطباء دربار من که هملتن خانم در آن وقت به اتفاق آنها معالج من بودند از ابتلاء من متوحش بودند. قبل از آنکه جواب دعوت نامه را بنویسم مراسله از جناب جلالتمآب مستر جورج کرزن به من رسید و اظهار داشته بود که من به طرف چترال و کوهستان پامیر عازم هستم و مایل هستم که شما را هم ملاقات کنم و منظر اجازه میباشم که به کابل آمده از شما دیدن نمایم، لذا جناب معزی الیه را دعوت نموده و ایشان چند روزی در کابل مهمان من بودند. توسط منشی باشی سخنان ما ترجمه می شد. جوان ظریف، شوخ، دلپسند، کارکن، با اطلاع، مجرب و بلند همت بود که ما از حکایات خوشمزهء او می خندیدم.

امیر عبدالرحمن خان میگوید: گرچه ملاقات مستر کرزن شخصی و دوستانه بود به هیچ وجه رسمیت نداشت، ولی باز هم ما تمام امورات معتنابه دولتی را مطرح و مذاکره نمودیم که فقرات مخصوص آن در باب سرحد شمالی و مغربی و جانشینی امیر افغانستان بود. پسرهایم جبیب الله خان و نصرالله خان کرزن را به منازل شخص خود دعوت نموده و مجالس آنها بسیار خویش گذشت. از ملاقات معزی له این این قدر مسرور شدم که میل و خواهش من بیشتر شد. در اینکه خودم و پسرهایم و مامورین من سایر بزرگان و مامورین انگلیسی را اکثر اوقات که ممکن باشد ملاقات نمایم ولی کمال یأس و تأسف را دارم که ناخوشی مرا از این مسرت محروم ساخت. پسر ارشد من که به طور کامل و صحیح استعداد این گونه سفر را داشت و زبان انگلیسی را هم میتوانست تکلم نماید نتوانست برود به علت آنکه مبادا در زمان غیابت او واقعهء برای من (امیر) روی دهد و علاوه بر آنکه تمام امورات دولتی هم در آن وقت به عهدهء او بود. لذا نصرالله خان پسر دیگرم که برادر صلبی و بطنی حبیب الله خان است. مؤظف سفر انگلستان نمودم برعلاوهء مراسالاتی که عنوانی علیا حضرت ملکه و شاهزاده گان عظام خانوادهء سلطنتی و امنأ دولت بریتانیای کبیر به او سپرده بودم یك دستورالعمل نیز به او دادم و امر نمودم که در تمام مسافرت خود از آن قرار رفتار نماید. پسرم در برج حمل عازم سفر شد و در برج ثور وارد لندن گردید. در زمستان سال ۱۲۷۳ هـ.ش از راه کراچی و قندهار به کابل مراجعت کرد. امیر میگوید: متأسفانه خواهش مرا که نمایندهء من در لندن باشد یا حداقل اجازه بدهند که با دولت انگلستان طور مستقیم مذاکرات نمایم و با دولت هندوستان هم مجاورت داشته باشم، با شیرین زبانی. خواهش مهمان خود را رد کرده پسر مرا مأیوس برگردانیدند. به هرحال امیر عبدالرحمن خان از مهربانی های علیاحضرت ملکه و تمام اجزاء خانوادهء سلطنتی و بزرگان و عموم اهالی انگلستان اظهار تشکر می نماید و میگوید از اظهار مهربانی های که علیا حضرت ملکه انگلستان نسبت به پسرم نصرالله خان نموده اند بسیار مشعوف میباشم و یك فقره اظهار مهربانی او این است که علیا حضرت ملکه معظم الیها نشان درجه اول سنت میخائیل و سنت جورج را به دو نفر از پسرانم یعنی به حبیب الله خان و نصرالله خان عطا فرمودند. امیر میگوید که پسرم کتابچه یی در شرح مسافرت خود و اطلاعات از وضع معاشرت انگلیس ها نوشته و آن کتابچه در مطبعهء کابل به چاپ رسیده است. ولی چون مقرون به صلاح نبود کتابچهء مذکور را توقیف نموده منتشر نساختم.

تا اینجا از گفته و نوشتهء خود امیر عبدالرحمن خان در مناسبات او با انگلیس ها نقل قول گردید. حال آنچه میرغلام محمد غبار از مناسبات امیر با انگلیس ها برداشت داشته و یا جمع آوری نموده است نقل میگردد. غبار میگوید: مردم افغانستان بعد از دو جنگ با انگلیس آن دولت را دشمن فریبندهء خود تلقی میکردند. لهذا امیر عبدالرحمن خان نیز از نفوذ سیاسی و امتیاز اقتصادی انگلیس در داخل افغانستان اندیشه داشت، ولی امیر در ساحهء سیاست خارجی به وفاداری دولت روس اطمینان نداشت و به دولت انگلیس متمایل بود، ولی این تمایل یك جانبه و بیشتر از اندازهء لزوم بود. امیر از نظر اقتصاد و سیاست دولت انگلیس را محتاج افغانستان حساب میکرد و همین محاسبهء غلط بود که منجر به موافقه ۱۲۵۸ هـ.ش (۱۸۸۰ م) و بعدها قرارداد ۱۸۹۳ م برابر به ۱۲۷۱ هـ.ش که به نام معاهدهء "دیورند" یاد میشود گردید. درحالیکه انگلیس در ساحهء سیاست بین المللی قریب تنها مانده بود و از قوای بزرگ روس در خشکه بیم داشت و افغانستان در تعیین سیاست و سرنوشت کشورهای آسیای وسطی عامل مهمی به شمار میرفت، مگر امیر عبدالرحمن خان از آغاز ورود خود در افغانستان در مقابل سیاست مزدورانهء انگلیس علی الرغم فتوحات ملی نظامی و شکست انگلیس، لغزیده بود و این لغزش تا آخر دوام نمود. معهذا نه دولت انگلیس بر دوستی امیر اعتماد داشت و نی امیر به دوستی انگلیس. لهذا مبارزهء سیاسی بین هر دو طرف ادامه داشت، مگر زمانی متوقف میگردید که خطر پیشروی روس به جانب هند احساس می شد و انگلیس خودش را محتاج همراهی افغانستان می دید. انگلیس هنگام فراغ از تشویش روسها برای تضعیف مردم و دولت افغانستان از استعمال هیچ وسیله یی مضایقه نمی کردند تا مقاومت در برابر انگلیس معدوم گردد. به همین سبب بود که دولت انگلیس از یکطرف پشاور و کاکرستان و تیراه را آشیانهء فساد برای تولید اغتشاش در افغانستان ساخت و گماشتگان اجیر خود را چون سردار نورمحمد خان و سردار پیرمحمد خان، سردار بازمحمد خان و سردار محمد حسن خان و سدوکروخیل را با پول و اسلحه و اشتهارات وقت به وقت در داخل حدود افغانستان فرستاد و به تحریك و تولید شورش ها میپرداختند تا دولت مرکزی را مشغول و ضعیف نگهدارند و سرکرده گان داخلی را که از دولت آزرده بودند. در داخل افغانستان تحریك به اغتشاش می نمودند و سردار محمد ایوب خان را از حکومت ایران محبوس گرفته در لاهور مقیم ساختند و امیر را تحت تهدید همیشگی قرار دادند. دولت انگلیس به سردار محمد ایوب خان غازی و سردار

محمد هاشم خان و متعلقین آنها ماهانه ۳۳۰۰ کلدار مصرف می پرداختند و تنها این چیزها نبود، بلکه کتب و رسالات و نقشه های خرافاتی مانند کتب سحر، جادو، فالبینی، غرض اغوا و فریب نسل های جوان سیل آسا سرازیر می شد. چنانچه کولرا همیشه از هند وارد می شد و مردم ما را درو میکرد. به طور مثال در سال ۱۲۷۰هـ.ش تنها در قندهار از یك کندك ششصد نفری عساکر سردار عبدالله خان والی قندهار به تعداد ۳۲۹ نفر تلف گردید و هکذا جاسوس های انگلیس آتش نفاق و اختلاف را بین مردم افغانستان دامن میزد و جنگ های محلی را مشتعل می ساخت و اما امیر عبدالرحمن خان چون نفرت شدید مردم را در برابر انگلیس می دید در داخل سرحدات آزاد افغانستان شرقی روح جهاد و دشمنی با انگلیس را می دمید و کتب و رسالات در این موضوع منتشر می ساخت و خودش را به حیث سایهء خدا، حامی شریعت، مجاهد دین و ضیاالملت والدین معرفی میکرد.

امیر به طور علنی در دربارهای خود از بی وفائی و غداری انگلیس ها و دشمنی آنها با اسلام سخن میگفت و مردم را به ضد انگلیس ها تشجیع می نمود. امیر بسیاری از مجرمین و محکومین به اعدام را به این نام که در وقت شام از پیش روی سفارت انگلیس عبور کرده است از بین میبرد و یا اینکه می گفت از پیش روی دروازهء او خط انگلیسی به دست آمده است. هکذا امیر در معامله با انگلیس آنان را می فهماند که از روش دورویه انگلیس به طور کامل مسبوق است.

امیر در ۱۲٦۳ هـ.ش در اولین صحبتی که با ویسرا نمود گفت که دولت انگلیس دشمنان مرا در پشاور حمایت میکند و آنها مردم را برضد من می شورانند. هکذا در ۱۲٦۵ ش به حکومت انگلیس توسط میراحمد خان سفیر یادداشتی به انگلیس ها سپرد که شورشیان پناهنده در کاکرستان به افغانستان سپرده شوند. در غیراینصورت عسکر افغانستان در ماورای خط سرحد خود آنرا تعقیب خواهند نمود. امیر به رهبران مردم سرحدات زاد افغانستان کمك پول و به مردم آن کمك اسلحه می نمود تا به ضد حکومت انگلیس به کار میرفت. یکی از بزرگترین دشمنان انگلیس در سرحد آزاد مجاهد مشهور ملا نجم الدین آخندزاده بود که از طرف امیر تقویه و کمك مي شد. ملا نجم الدین مشهور به آخندصاحب هده یك عالم با عمل بود و مثل مرشد خود ملا عبدالغفور معروف به آخندصاحب سوات مرد مجاهد و فداکار و دشمن استعمار فرنگ بود. همچنان از طرف امیر رسالات تبلیغاتی ضد انگلیس در کابل به قلم ملا محمد خان به زبان پشتو تحریر و

در مطبعهء دولتی چاپ و در سرحدات آزاد منتشر می گردید. با وجود این مبارزات سیاسی بین امیر و انگلیس در مناسبات رسمی طرفین احتیاط را مراعات میکردند. انگلیس ها در وقت احتیاج به مطالب امیر اعتنا میکردند و هنگام استغنا، طفره می رفتند چنانچه در سال ۱۲۶۳ هـ.ش که مناسبات بین افغانستان و دولت روس در امور سرحدی تاریك و خطر مجادلهء نظامی محتمل می گردید. حکومت انگلیس از امیر در نهایت اشتیاق و احترام دعوت مسافرت به هند نمود. وقتی امیر در ده حمل ۱۲۶۳هـ. ش وارد راولپندی گردید. لارد دوفرین وایسرای هند از کلکتهء برای ملاقات امیر رسیده بود. سرلشکران نظامی، شهزاده گان انگلیسی موجود بودند. در ورود او بیست و یك فیر توپ شد. ده روز مجلس صورت گرفت. هنگام ضیافات رسمی طرف راست امیر وایسرا و طرف چپ شهزادهء انگلیس می نشست. در مجلس آخری او ۱۴۰۰ نفر راجه و نواب و افسران و مامورین بلند رتبهء حکومت انگلیس اشتراك کرده بودند. این زمانی بود که عسکر روس در پنجده حمله کرده بود و انگلیس از حملهء روس به هند از طریق افغانستان بیم داشت. امیر درین سفر ۲۲ فیل از قرار هر فیل دو هزار کلدار خرید تا که امیر از سفر بر می گشت. جنرال لمسدن از بیم هجوم روس ها به هرات مصلای نفیس قشنگ و تاریخی هرات را منهدم کرد. اگرچه چه امیر اینك یك بار دیگر به عمق سیاست غدارانهء دولت انگلیس آشنا شد ولی سودی نبخشید، زیرا که او در سال ۱۲۵۸ ش برای استحصال تاج و تخت افغانستان برای خود در برابر سیاست مزورانهء انگلیس لغزیده و تسلیم شد و دشمن را از چنگال مردم افغانستان نجات بخشیده بود. همچنین امیر عجولانه شرایط تباه کنندهء گندمك را به نوع دیگر پذیرفته و استقلال سیاست خارجی کشور را در میدان سیاست باخته بود. پس لغزش نخستین لغزش های دیگري در عقب خود داشت معهذا امیر خاموش نماند. در برابر پیشروی دشمن در سرحدات کشور فعالیت های سیاسی تبلیغاتی و کمك های مادی خود را تزئید کرد. دولت انگلیس به غرض تهدید و تخویف افغانستان اسلحه خریده شده یی او را که از اروپا خریده شده بود، در هندوستان متوقف و حق ترانزیتی کشور را سلب کرد. لهذا در سال ۱۲۷۰ هـ.ش روابط افغانستان و انگلیس منقطع گردید. دولت انگلیس در سال ۱۲۷۱ هـ.ش سپاه بزرگي را به استقامت سرحد افغانستان سوق نمود و به امیر عبدالرحمن خان نیز یادداشتی فرستاد که باید هیأت سیاسی جنرال رابرت را با یك فرقه قشون معیتی او در جلال آباد بپذیرد. امیر عبدالرحمن خان که چنین دید به اردوی افغانستان امر کرد که آماده باش داشته

باشند و صد هزار عسکر در داخل قشله ها به شوق جهاد با دشمن به جنبش افتاد. کمندهای اسپان سواری و باربری به تعداد هزارها حیوان بیرون شهر کابل در چمن مرنجان و میدانهاي سیاه سنگ آخور بست و منتظر امر حرکت ماند. حکومت انگلیس که مقاومت افغان ها را جدی دید جرنت سوقیات در داخل افغانستان را نکرد فقط به فرستادن هیأت سیاسی سر مار تیمور دیورند که بیشتر از پانزده نفر نبودند کفایت کرد. در عوض سر نیزه راه مبارزهء سیاسی را پیش گرفت. این همان طرز مبارزه تجربه شده بود که همیشه دولت انگلیس را در برابر زمامداران افغانستان مظفر ساخته بود.

معاهدهء دیورند

امیر در مورد تعیین و تحدید خط مرزی بین چین و افغانستان و ایران و افغانستان میگوید: تعیین حدود با این دو مملکت زحمتی نداشت، چرا که این دو مملکت نه قوت داشتند و نه اراده داشتند که قطعه خاکی را که داخل حوزهء افغان است متصرف شوند. لهذا بدون اشکال یا گفتگوئی خط سرحدی بین افغانستان و ایران از کوه سیاه تا نزدیك دهنهء ذوالفقار تحدید گردید. به همان قسم گوشهء کوچکی از افغانستان که نزدیك واخان و روشان میباشد و با سرحد چین اتصال دارد. بدون گفتگو تحدید شد باید گفت امیر عبدالرحمن خان بعد از سرکوبی مخالفت هائی داخلی به تعیین خطوط مرزی پرداخت طوریکه در قبل موضوع تعیین سرحد با روسیه، ایران و چین تذکر یافت. بعد به تعیین خط سرحدی بین افغانستان و هندوستان برطانوی پرداخت. انگلیس ها قبل از اینکه معاهدهء دیوراند را پیش کشید. در سرحدات آزاد وضع را مغشوش ساخته و خون ریزی هائی بین مردم ایجاد کرد و خود را در موقف خیرخواه و مصلح قرار دادند.

به قول امیر عبدالرحمن خان دولت هند برطانوی تمام ولایاتی را که به سمت شمال مشرقی و جنوب و شرق افغانستان واقع است و در زمان های گذشته جز سلطنت افغانستان بوده است، تحت نفوذ و محافظت خود درآوردند. اسم این ولایات را مناطق ولایات آزاد گذاشتند و آنها را به اسم حکومت های بین افغانستان و هندوستان موسوم نمود رفته رفته تحت اقتدار خود درآوردند. عادت رؤسای طوایف سرحدی این بود که در تابستان وقتی که هوای ولایات خود شان گرم می شد نزد حکمران های افغانستان می آمدند و به امرای افغانستان می گفتند که ما دوست شما میباشیم و از آنها وجه نقد و خلعت ها میگرفتند. زمستان نزد حکام هندوستان میرفتند و از آنها وجه نقد و خلعتي می گرفتند. از این جهت این هردو دولت آنها را تحت محافظت خود می دانستند. امیر

در مورد خط مرزی با دولت هندوستان برطانوی اقدام کرد. امیر میگوید: بعد از اینکه سرحدات خود را با سایر همسایه گان خود تحدید نمودم لازم دانستم که سرحدات بین مملکت من و هندوستان را هم معین نمایم تا خطوط سرحدی اطراف مملکت من به طور قطعی محدود شده مثل دیوار محکمی به جهت محافظت مملکت من برقرار بوده باشد، لذا از لارد ریپون و بعد از آن از لارد دوفرین خواهش نمودم که بعضی از مجرب ترین صاحب منصبان خود را به سفارت نزد من به کابل بفرستند که در باب بعضی مطالب گفتگو نمایم و نیز مناسب دانستم که این مسئلهء سرحدی با این چنین سفارتی تمام نمایم و خود فرمانفرما هم از فواید این سفارت بی اطلاع نبود. خواهش نمودم که سر مار تیمور دیوراند وزیر امور خارجهء هندوستان به ریاست سفارت مذکور تعیین شود. از کم بختی اول کمی ناخوش شدم. بعد هم شورش سردار محمد اسحق خان در ترکستان واقع شد. من در مراجعت از ترکستان در سنه ۱۲۶۸ ش مراسله ای به لارد سالیزبری نوشته به جناب معظم له اظهار داشتم که من باید مناقشاتی که بین دولت من و دولت هندوستان فراهم آمده است با مامـوران دولت هندوستان قطع و فصل نمایم. درین وقت لارد لانسدون مراسله ای به من نوشت که لارد رابرتس صاحب را به سفارت مذکور مقرر داشته است. من درین وقت مشغول جنگ با هزاره ها بودم و نیز این امربرخلاف میل اهالی افغانستان بود که لارد رابرتس را با لشکری خیلی زیاد دعوت نمایم تا به افغانستان داخل شود. من هم می ترسیدم از آمدن این جور سفارت اسباب زحمت زیادی فراهم بیاید. چون اکثر کسان و اقوام اهالی افغانستان از زمان گذشته در دعوای رابرتس مقتول شده بودند یا مشارالیه اکثر آنها را تنبیه نموده بود، از این جهت مقرون به صلاح نبود که او را بگذارم تا با لشکرش داخل افغانستان شود. نیز خیال کردم که لارد رابرتس شخص سپاهی میباشد که جهت مذاکرات دولتی بسیار مشکل است با او طرف شد. از جانب دیگر اطلاع آمده بود که مدت خدمت رابرتس در هندوستان به سر رسیده لیکن او علاقه مند دوام وظیفهء سپه سالاری در هندوستان است. این امر بدون ایجاد تشنج و جنجال در سرحدات شمال و مغربی هندوستان ممکن نیست، لذا او خواهان رسیدن مسئله به جنگ و جدال است. لذا قبول آمدن این سفارت را به تعویق انداختم. فرمانفرما به من مراسله یی که شکل اولتیماتوم داشت نوشت اینکه دولت هندوستان نمی تواند دیگر انتظار وعده های مبهم شما را بکشد، لذا بعد از فلان تاریخ آنچه مصلحت خود را بداند معمول خواهد داشت. درین وقت من سخت ناخوش بودم. به سردار عبدالله خان توخی و سلطان محمد

خان منشی باشي گفتم: يك نفر انگليس را از جمع انگليس های مستخدم من انتخاب نموده كه به هندوستان بروند. فرمانفرما را ملاقات نمايند تا شايد ماده، مذكور خيلی سخت نشده و اهميت پيدا نكرده علاج پذير گردد. مسئله، مذكور را به اين قسم معطل نمودم و فوری به فرمانفرما مراسله يی نوشتم كه مستر پاين با مراسله، من به ملاقات شما می آيد تا در باب سفارت مذكور ترتيب لازم صورت بدهد. مطلب اين بود كه دولت هندوستان مدتی ساكت باشد و اقدامات بزرگ به عمل نيارد. بعد توسط پست مراسله، ديگری به عنوان گورنر جنرال هندوستان و مراسله يی هم به عنوان ديوراند وزير خارجه، هندوستان برطانوی نوشته به مستر پاين سپردم. به او گفتم به هندوستان برو و به او دستور العمل دادم كه با تأنی مسافرت نمايد و اگر ممكن باشد آمدن سفارت مذكور را به تعيق بياندازد يا چندی معطل نمايد تا لارد رابرتس كه مدت عزيمت او از هندوستان خيلی نزديك ميباشد عازم انگلستان گردد.

از فرمانفرما خواهش نمودم نقشه اي به جهت من بفرستند و خطوط سرحدی را به طوري كه ميخواهند معين نمايند. روی نقشه، مذكور به طور تخمين مشخص كنند تا بدانم كدام نقاط ياغستان را خيال دارند تحت نفوذ و در حيطه، اقتدار خود بياورند و به واسطه، اين تدبير از آمال خود كامياب شدم. لارد رابرتس از هندوستان رفت و قبل از حركت مراسله يی به من نوشت و اظهار تأسف نمود كه از ملاقات شما مسرور نشدم. من به فوری سفارت مذكور را به كابل دعوت نمودم. در نقشه يی كه فرمانفرما به جهت من فرستاده بود ولايات وزيری، چمن نو، ايستگاه راه آهن آنجا، بلند خيل، ميغلی، مومند، اسمار، چترال و تمام ولاياتی كه بين آنها واقع است همه را جز هندوستان مشخص نموده بودند. لذا مراسله، مطولي به فرمانفرما (گورنر جنرال هند) نوشته در باب طوايف سرحدی مآل انديش نمودم كه خلص آن طور ذيل است: اين طوايف سرحدی كه به اسم ياغستان معروف اند اگر جزء مملكت من ميشوند. من ميتوانم آنها را وادارم به مخالفت دشمن انگلستان و افغانستان به اسم جهاد در تحت بيرق حكمرانی كه مرد مسلمان و هم دين آنها باشد (يعنی خودم) بجنگند و اين مردم بالفطرت شجاع جنگی و مسلمان متعصب ميباشند. لشكر بسيار قوی خواهند بود تا با هر دولتی كه به هندوستان يا افغانستان حمله نمايند بجگند. من به تدريج آنها را رعايای آرام و مطيعی و دوست دولت انگليس خواهم ساخت و ليكن هرگاه شما آنها را از مملكت من منقطع نمائيد به جهت شمايان آنها هيچ فايده نخواهند داشت و شما بايد هميشه با آنها مشغول جنگ و

اشکالات بوده باشید و آنها همیشه مشغول تاخت و تاراج خواهند بود. تا زمانی که دولت شما قوی و آسوده میباشد می توانید آنها را با زور و با زر آرام نگهدارید، لیکن اگر یك وقتی دشمن خارجی در سرحدات هندوستان حاضر بشود این طوایف سرحدی بدترین دشمنان شما خواهند بود. باید خوب بدانید که این ها مانند دشمن ضعیفی میباشند که آنها را شخصی قوي تا زمانی که خود او قوتی دارد میتواند آنها را مطیع نگهدارد و همین که او قوت و اقتدار کافی نداشته باشد که به آن دشمن ضعیف مسلط باشد لابد آن دشمن ضعیف را از تسلط و اقتدار او خارج شد بر او حمله می آورد و از مقطوع نمودن این طوایف سرحدی ازلی که هم دین و هم ملت من میباشند شما شأن مرا در انظار مردم و رعایای خودم کسر می نمائید و مرا ضعیف مي کنید. ضعف من به جهت دولت شما ضرر دارد، ولی نصیحت مرا نپذیرفتند. دولت هندوستان این قدر مایل بود که این طوایف سرحدی را از من بگیرند که مامورین مرا طور عنف و به تهدید از بلند خیل وانه و ژوب، اخراج نمودند یعنی به آنها گفتند اگر تا فلان ساعت حرکت ننماید. شما را مجبور به بیرون رفتن خواهیم نمود. چون نمی خواستم با دولت انگلیس بجنگم و دشمن شوم به تمام مامورین خود دستورالعمل داده بودم که بعد از وصول این اطلاع از جانب مامورین دولت هندوستان که در آن وقت آنجا بودند. فوری از محل مذکور حرکت نمایند.
تیمور میرزاشاه حکمران اسمار در سال ۱۲٦۵ ش نسبت به من تعهد اطاعت نموده خود و مملکت خود را تحت حفاظت من درآورد تا از بیم حملهء دشمن قوی خود حمراخان باجوري مطمئن گردد. چون مشارالیه را یك نفر از غلام های او مقتول نمود سپه سالار غلام حیدرخان چرخی لوگری در ماه قوس ۱۲٦۹ ش اسمار را تصرف کرد و این امر اسباب زیادی تغییر دولت هندوستان گردید، زیرا که آنها به تمام این محالات یاغستان چشم طمع می داشتند و تمام این ولایات یعنی چترال و باجور، سوات، بنیر، چیلاس وزیری جزء یاغستان میباشد و دولت هندوستان اصرارها نمودند که من اسمار را تخلیه نمایم، ولي چون نقشهء مذکور در دروازهء محلات مملکت من یعنی کنر، لغمان، کافرستان و جلال آباد میباشد و مشرف به راه های پامیر چترال میباشد. نگهداشتن این دروازه معتنائی مملکت خودم برای نگهداشتن هرات و قندهار و بلخ که در سه گوشه مملکت من میباشد.
لازم بود به همین قسم دولت هندوستان اصرار کردند که چغانی را هم تخلیه نمایم و در سمت چمن هم مامورین سرحدی هندوستان دایم مداخله مي نمودند. چیزی که اسباب تعجب من بود این است که از یك طرف دولت هندوستان مي گفتند ما بیشتر از این

ولایاتی را که در سمت افغانستان بوده باشد لازم نداریم چون مایل هستیم افغانستان دولت قوی و مستقل باشد. از طرف دیگر کوه خوجك را تونل زده راه آهن خود را داخل مملکت من نمودند. مثل اینکه کارد به جگر من میزدند و خبر افواهی هم بود که دولت انگلیس میخواهد راه آهن خود را چه با اجازهء من و چه بی اجازهء من باشد تا قندهار بیاورند. این خبر در هر جای منتشر و در مجلس پارلمان هم مطرح مذاکره بود. درین باب وکلای من که خلاصه تمام روزنامه جات را در مسایل متعلقهء افغانستان برای من می فرستادند، مرا پیوسته اطلاع می دادند. علاوه بر این دولت روس در باب ولایات روشان و شغنان مشغول فراهم آوری مشکلات برای من بود. به جهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را به ریاست "سر مار تیمور دیوراند" به کابل دعوت نمودم. چون مشارالیه شخص سیاسی دان و هوشیاری بود ملتفت شد که اطمینان باعث اطمینان است. مشارالیه به جهت سلامتی و محافظت خود به من اعتماد نموده عازم کابل گردید. به همراهی معاونین خود کلنل ایس که جز ادارهء نظامی هند بود و کیپتان مانریس سمیت و مستر کلاك که جز وزارت خارجهء هند بود داکتر فن حکیم باشی فرمانفرما و مستر دانالد و چند نفر از محاسبین و منشی ها و اجزای هند به تاریخ ۳۰ سنبله ۱۲۷۱ ش از پشاور به طرف کابل حرکت نمود. در ورود سفارت مذکور به کابل جنرال من غلام حیدرخان از آنها استقبال نمود. من هنده کی "چهلستون" را که عمارت مسکونی پسرم حبیب الله خان بود و متصل به کابل میباشد، به جهت منزل آنها تعیین نمودم. بعد از مجلس رسمی اول فوری مشغول مذاکرات گردیدیم. چون "سر مار تیمور دیوراند" شخص سیاستدان زیرکی بود و زبان فارسی را هم خوب میدانست، تمام مذکرات زود اصلاح شد و به جهت اینکه ثبت هر حرفی را که سر مار تیمور دیوراند و خودم و دیگر متکلمین سفارت صحبت می کردیم داشته باشیم قرار داده بودیم که منشی باشی من سلطان محمد خان عقب پرده بنشیند و بدون آنکه کسی او را ببیند یا حضور او را غیر از خودم کسی دیگر بداند، هر کلمه را به خط رمز اختصاری نوشته کنند. ثبت این مکالمات همهء آن در درالانشاء دولتی ضبط است.

حاصل تمام صحبت این است که گفتگوئی بین دولت من با دولت روس در باب روشان و شغنان حاصل شده بود قطع و فصل گردید. در باب ولایت واخان که جز مملکت من گردیده بود قرار دادم که تحت محافظت دولت انگلیس باشد. چرا که ولایت مذکور از کابل بسیار دور و از مملکت من فرد افتاده بود. از این جهت خیلی مشکل بود که ولایت

مذکور را به خوبی مستحکم نمایم. در باب خط سرحدی قرار داده شد که خط مذکور را از چترال و گردنهء بروغیل تا پشاور کشیده مشخص نمایند و از آنجا تا کوه ملك سیاه معین نمایند و به این قسم که واخان و کافرستان و اسمار و طایفهء مومند، لعل پوره، قدری از وزیری جزء مملکن من گردید و ادعای حقوق خود را در باب ایستگاه راه آهن چمن نو و باقی، بلند خیل، کرم، آفریدی، باجور، سوات، بُنیر، دیر، چیلاس و چترال ترك نمودم. هر دو طغرا قرارداد نامه را در باب سرحداتی که معین شده بود خودم و اجزاء سفارت مُهر و امضاء نمودیم. در قراردادنامهء مذکور نیز ذکر شده بود: چون دولت افغانستان به طور دوستی ادعاهاي خود را در باب بعضی از ولایاتی که در فوق مذکور شد قطع نمود، لهذا به عوض این همراهی وجه اعانه ای که سالانه دوازده لك روپیه دولت هندوستان تا به حال میپرداخت بعد از این سالانه هجده لك روپیه خواهد بود. علاوه بر این دولت هندوستان متعهد گردید که محض همراهی دوستانه اسلحه و ادوات حربیه به دولت افغانستان بدهد و نیز قرار داده شد که بعدها دولت افغانستان هر قدر اسلحه و ادوات حربیه که خواسته باشد ابتیاع نموده وارد افغانستان نماید.

پسرم حبیب الله اجزا انگلیسی سفارت را با عبدالرحیم خان معاون السنهء شرقیه و محمد افضل خان سفیر انگلیس مقیم کابل و نواب ابراهیم خان در باغ بابر به جهت صرف شام دعوت نمود. پسرهایم حبیب الله خان و نصرالله خان و سپه سالار غلام حیدرخان و منشی باشي و دو سه نفر از صاحب منصبان من از آنها پذیرای نمودند. در تاریخ ۲۳ عقرب در عمارت سلام خانه دربار عمومی تشکیل شد. تمام صاحب منصب های کشوری و نظامی کابل و رؤسای طوایف مختلف و نیز دو نفر پسرهای بزرگم حضور داشتند. در حضور اهل مجلس به جهت باب المقدمه نطقی نمودم و تمام قراردادهائی را که داده شده بود به جهت اطلاع ملت و اهل مملکت خود و کسانی که حاضر بودند اجمالی بیان کردم. خداوند را حمد نمودم که روابط دوستانه را بین این دو ملت محکم و آنها را بیشتر از پیشتر با همدیگر موافقت عطا فرمود و نیز از سر مار تیمور دیوراند و اجزأ سفارت اظهار امتنان نمودم که گفتگوها را از روی عاملی قطع و فصل نمودند. بعد از آن سر مار تیمور دیورند نطق مختصری نموده و در آخر اظهار داشت که تلگرافی از فرمانفرمای هندوستان به من رسید که از قراردادهایی که امضا شده است و از موافقت های دوستانهء ما خیلی اظهار شعف و رضایت نموده اند و نیز اظهار داشت که "لارد کمیرلی" در مجلس پارلمان اظهار رضایت نموده است. به تمام وکلا و مامورین دولت من

"عبدالرحمن" که حاضر مجلس بودند سوادی از خطابهء نماینده های ملت افغانستان که تمام آنها را مُهر نموده بودند داده شد. در خطابهء مذکور نماینده های مذبور اظهار رضایت نموده قراردادها و اتفاق نامه ها را قبول نموده و از دوستی بین دولت انگلیس و افغانستان خیلی اظهار شعف و مسرت نموده بودند. من دفعهء ثانی برخواسته و خطابهء مذکور را به جهت اجزأ سفارت و سایر حضار مجلس قرائت نمودم. آن روز به منشی باشی حکم ندادم که خود را پنهان نماید، بلکه به او حکم دادم که این سه فقره نطق ها را بنویسد و روز بعد دو هزار نسخه از این ها چاپ شده در تمام مملکت منتشر ساختم. من باب مثال یك فقره را در اینجا ذکر می نمایم تا آشکارا شود که اهالی مملکت من دوستی دولت و ملت انگلیس را چقدر مغتنم می شمارند و چقدر صحبت آنها در قلوب این مردم و مامورین من "امیر عبدالرحمن" جا گرفته است.

دو رو قبل از حرکت سر مار تیمور دیورند از کابل خواستم نشان هایی به جهت معزی اله و سایر صاحب منصب ها بفرستم. به جهت اینکه کدام یك خوش اقبال را حامل این نشان ها قرار بدهم مجادلهء دوستانه در میان سپه سالار من و منشی باشی و یکنفر کوتوالی فراهم آمد. هریك از این ها مایل بودند که خود نشان ها را برده به اجزأ سفارت تسلیم نمایند. زیرا که تمام آنها اجرای این خدمت مخصوص را اسباب افتخار خود می دانستند و مایل بودند که نشان های مذکور توسط آنها به صاحب منصبان انگلیسی برسد. آخر الامر منشی باشی را با نشان های مذبور فرستادم و به او دستوالعمل دادم که نشان های مذکور را به دست خود به آنها اهدا نماید و از خدمات ممتاز آنها از جانب من اظهار امتنان نماید. بعد از تسلیم نمودن نشان های مذکور به تاریخ ۲٤ عقرب از کابل حرکت نموده و این مسافرت به آنها خیلی خوش گذشت. مناقشات و گفتگوهایی که در باب این امورات سرحدی در میان می آید تمام شد. بعد از آنکه خطوط سرحدی را که کمیسیون های این دو دولت بر طبق قرارداد های مذکورهء فوق تحدید نمودند. امنیت و اتفاق بین این دو دولت برقرار گردید. از خداوند مسئلت می نمایم که این امنیت و موافقت تا ابد مستدام باشد. لارد لنسدون در جوزا ۱۲۷۲ ش وقتی از هندوستان به طرف لندن حرکت مي نمود نطق نموده از قراری که شنیده ام اظهار داشته که این قرارداد به جهت این داده شده است که طوایف سرحدی دیگر اسباب زحمت دولت هندوستان نشوند، ولی برخلاف اظهارات او بر طبق اظهارات من "امیر عبدالرحمن خان" جنگ چترال، جنگ باجور، جنگ ملاکند، جنگ وزیری و جنگ آفریدی همه بعد از تاریخ مذکور با همین

طوایف سرحدی که در حوزهء اقتدار دولت انگلیس آمده بودند حادث گردید، چرا که آنها دیگر راه و امیدی ندارند که تحت حکومت حکمران مسلمانی درآیند و نمی خواهند مطیع حکمران انگلیس ها بوده باشند.

خلص معاهده :

۱- حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد ایرانی به درازی خط که از نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهدنامه ملحق است.

۲- دولت عالیهء هند در ملك هایی که آنطرف این خط به جانب افغانستان واقع میباشند هیچ وقت مداخله و دست اندازی نخواهند کرد. جناب امیر صاحب نیز در ملك هائی که بیرون این خط به طرف هندوستان واقع میباشند هیچوقت مداخله و دست اندازی نخواهند کرد.

۳- پس دولت بهیمهء برتانیه متعهد میشود که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آنرا تا منگ در قبضهء خود بدارند. از طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشوند که هیچوقت در سوات، باجور و چترال معهء وادی در نوی بابا شکل مداخلت و دست اندازی نخواهند کرد. دولت بهیمهء برتانیه نیز متعهد میشود که ملك برمل را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده و نوشته شده است به جناب امیرصاحب واگذار نموده و جناب امیرصاحب دست بردار از ادعای خود به باقی ملك وزیری و داور میباشند و نیز دست بردار از ادعای خود به چاگی میباشند.

٤- خط سرحد بندی بعد از این به تفصیل نهاده و نشان کاری آن هر جا که ممکن و مطلوب باشد توسط کمشنرهای افغان و انگلیس کرده خواهد شد. مراد و مقصد کمشنران مذکور این خواهد بود که به اتفاق یکدیگر به یك سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی الامکان به عینیه مطابق حدبندی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است باید بشود، لیکن محاسبهء حقوق موجوده دهات که به قریب سرحد میباشند در مدنظر داشته شود.

۵- به نسبت مسئلهء چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود بر چهاونی جدید انگریزی دست بردار میباشند و حقوق خود را که در آب سرکی تاری به ذریعهء خرید حاصل نموده اند به دولت برتانیه تسلیم می نمایند. بر این حصهء سرحد خط حدبندی به حسب ذیل کشیده خواهد شد. خط سرحدبندی از سر کوه سلسله

خواجه عمران نزدیك پشاکوتل که در حد ملك انگریزی میباشد. این طور میرود که مرغه چمن و چشمهء شیراوبه را به افغانستان میگذارد. چشمهء شیراوبه به عدل ما بین قلعهء چمن نو و تهانهء افغانی مشهور در آنجا به نام لشکر دند میگذرد. بعد از این، این خط حد عدل مابین ریلوی ستیشن و کوهچه به میان بلاك میرود به طرف جنوب گشته شامل سلسلهء کوه خواجه عمران میشود و تهانهء گواژ را از ملك انگریزی میگذارد و راه را که به طرف شوراوك از جانب مغرب و جنوب گواشه میرود به تعلق افغانستان می گذارد. دولت بهیمهء برتانیه هیچ مداخلات به فاصلهء نصف از راه مذبور نخواهند نمود.

۶- شرایط مذبور به عهدنامه را دولت عالیهء هند و جناب امیر صاحب افغانستان اینطور تصور میکنند که این یك کامل و خاطرخواه فیصله جمیع اصل اختلاف و رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده اند میباشد و هم دولت عالیهء هند و هم جناب امیرصاحب بر ذمهء خود میگیرند که انفصال اختلافات فقرات جزئی به مثال آن نوع اختلافات که بر آن در آینده افسرهای مقرره جهت علامت نهی خط حصه بندی غور و فکر خواهند نمود و به طریق دوستانه غور خواهد شد تا که برای آینده حتی الامکان جمیع اسباب شك و شبهه و غلط فهمی مابین دو دولت برداشته و دور کرده شود.

۷- چونکه دولت عالیهء هند از نیك نیاتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیمهء برتانیه تشفی و اطمینان کامل خاطر دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خودمختاری و استقلال و قوت ببینند، لهذا دولت مومی الیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در باب خریدن و آوردن اسباب جنگ در ملك خود نخواهند کرد و خود دولت موصوف چیزی معاونت و امداد به عطیهء اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه بر این جهت اظهار و اعتراف شان نسبت به طریقهء دوستانه که جناب امیر صاحب درین گفتگو و معامله ظاهر ساخته اند. دولت عالیهء هند قرار میدهند که بر آن وجه عطیهء سالانه دوازده لك روپیه که الآن به جناب ممدوح داده میشود. شش لك روپیه سالانه مزید نموده شود المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ مطابق ۲۲ عقرب ۱۲۷۱ شمسی.

*

معاهدهء دوم :

برای ایفای کامل عهدنامهء ۱۲۵۱ ش بین روس و انگلند که به واسطهء قرارداد انفصال یافته بود که رود اکسس یعنی دریای آمو از جهیل ویکتوریا "سرکول" طرف مشرقي تا ملحق گاه رود کوکچه با رود اکسس باید سرحد شمالی افغانستان باشد. چنانکه دولت بهیمهء برتانیه تصور می نمایند که بر خود شان واجب است که عمل موافق شرایط این عهدنامه نمایند. هرگاه دولت روس نیز به قرار شرایط و حدود متعلقهء آن از برای اظهار دوستی خود با دولت بهیمهء برتانیه و نیز جهت ظاهر ساختن آماده گی خود برای قبول کردن صلاح و مصلحت دولت بهیمهء در امورات که داخل تعلقات خود با دولت های خارجه دارند به وسیلهء این نوشته قبول می نمایند و راضی میباشد که محدودهء تمام علاقه جاتیکه طرف شمال این حصهء رود اکسوس که در قبضهء خود دارند تخلیه نمایند. برای فهمیدگی و دانسته گی صریح و روشن که تمام علاقه جات طرف جنوب این حصهء میباشند و الآن در تصرف و قبضهء جناب ممدوح نیستند. جناب محترم الیه را در عوض داده و تسلیم نموده شوند. دیورند از جانب دولت بهیمهء برتانیه اقرار و اعتراف می نماید که تحویل و تسلیم نمودن علاقه جات مذبوره واقع جنوب رود اکسس به جناب امیر صاحب یك شرط واجب و اصلی این تدبیر و معامله میباشد و متعهد میشوند که بند و بست ها همراه دولت روس جهت تحویل و تسلیم نمودن علاقه جات مذکورهء شمالی و جنوبی دریا آمو "اکسس" کرده خواهند شد.

المرقوم ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ مطابق ۲۲ عقرب ۱۲۷۱ ش

به این ترتیب امیر با هوش و قوتیکه داشت، دیورند را امضا نمود. به قول میرغلام محمد غبار میتوان آنرا معاهدهء ملا نصرالدین نام نهاد زیرا دولت انگلیس علاقه جات داخل قلمرو افغانستان را ملکیت افغانستان شناخته بود. درحالیکه امیر مناطق را با نفوس سه ملیون جمعیت در آن وقت که در تحت نفوذ انگلیس نرفته بودند مال و ملك دشمن شناخت کار حد بخشی طبق معاهدهء دیورند در شرق و جنوب افغانستان قریب دو سال طول کشید بالاخره تمام شد و نقشه ها امضاء گردید. البته با مشاجرات کم و زیادی بین نماینده گان افغانی هریك غلام حیدرخان چرخي سپه سالار والی و قوماندان نظامی ننگرهار، سردار شیرندل خان حکمران پکتیا، سردار گل محمد خان حاکم ارگون و محمد عمرخان نورزائی فراهی از یکطرف و نماینده گان انگلیسی مستر اونی کمشنر، مستر دانلد و مستر مکمهان از طرف دیگر واقع میباشد. از آن جمله انگلیس ها خط سرحدی

را در پکتیا خلاف نقشه منحرف کرد، اما امیر نپذیرفت به هندوستان اعتراض کرد. همچنان در مهمند خط سرحدی را تغییر دادند تا بتوانند سرك خود را تا باجور برسانند، ولی سپه سالار غلام حیدرخان چرخی لوگری سخت مقاومت نمود و ملا نجم الدین آخندزاده مردم را تنویر کرد، ولی مردم قبایل آزاد و همهء مردم افغانستان این خط را نپذیرفتند. قبایل آزادی خواه اعم از آفریدی، وزیری، مهمند، مسعودی وغیره هر کدام سال ها با انگلیس دمی به راحت نکشیدند. وقتی که مردم کُرم از امیر خواستند که ایشان آماده اند با افغانان یکجا شوند، امیر در جواب گفت که کُرم را امیر محمد یعقوب خان به انگلیس ها گذاشته است. لذا من نمیتوانم با انگلیس ها طرف شوم. شما خود میتوانید به خاطر آزادی تان از انگلیس داخل مبارزه و پیکار شوید. شیر افضل خان چترالی، ملا پیونده، ملا نجم الدین آخندزاده و غیره به مقاومت شان ادامه دادند. انگلیس ها به ملا نجم الدین آخندزاده توسط پشاوری ها پیشنهاد کرد که اگر از مقاومت دست بردارد تمام مالیات مهمند را به او خواهد داد که از ملای مذکور رد شد. سپه سالار غلام حیدرخان چرخی نیز امر کرد هرگاه هیأت ارتباطی انگلیس نزد ملا نجم الدین آخندزاده آمد هیأت را دستگیر و محبوس نمایند.

وصیتنامهء امیر عبدالرحمن خان:

امیر عبدالرحمن خان چون دایم از مرض نقرس رنج می برد و درك نمود که حیات او به پایان نزدیك شده است. طوریکه در زندگی خود نیز دستورالعمل های کار برای پسران خود معین میکرد. برای بعد از مرگ خود نیز دستور العمل بنام وصیتنامه عنوانی پسر ولیعهد خود سردار حبیب الله خان نوشت که اینك تقدیم میگردد:

فرزند عزیزم: پوشیده مباد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را به تو سپردم. میدانم که این حرکت بلاشك از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است، لاکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجرأت آن خبر گردانم و هم فرصتیکه مملکت را مالك و بر اریکه سلطنت جلوس نمائی صاحب تجربه و با بلدیت باشی. به علاوهء آن مقصدم این است که مقام و رتبهء ترا رؤسای قبایل افغانستان دانسته و از قوهء تو خائف و به پیروی آراء و افکار تو مطیع و منقاد باشند. اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برایت بگویم. یقین نمائی اگر به خط مشی من رفتار نمودی مملکت به امن و سلامت خواهد بود و نیز آنطور خطائی را در حکومت مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه دهد. وصایایی من این است:

۱- ای فرزند! بر تو واجب است که بر مبادی دین و شریعت خود متمسک بوده مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده به واجبات مخصوص آن جدی و پابند باشی. به عبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا نظر به عموم رعایا تقدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمائی.

۲- لازم است که به غرض سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایهء امنیت و آرامی در اطراف مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمائی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد به ثروت موقوف است. ثروت و نقود بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمی شود. ترقیات این ها به تعلیم و تربیهء عمومی احتیاج دارد. فرزندم قوم ما تاکنون در ابتدای درجات مدنیت می باشند و افراد شان به جانب تحصیل و تنویر افکار همت و توجه نمی گمارند. من از دل خواهشمندم که به غرض تأسیس مکاتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان به اصولیکه در بلاد غربیه وجود دارد اقدامات نمایم، لاکن امثال همچو مطالب بلند در اندك زمان میسر نمی گردد. زیرا این مقصد به نمو و ترقیات تدریجی محتاج است. بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامهء خود را به این موضوع مهم گماشته یقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شما است. زنهار در ملت خود حس شوق و محبت تعلیم و تربیه را تولید نموده دروازهء این مقصد و آرزوی مقدس ما را بگشائی.

۳- چون بعد از مدت قلیلی زمام مهام حکومت به تو تسلیم شدنی است، آن وقت بهترین و عاقل ترین و بزرگترین، معتبرترین رجال ملت خواهی بود. پس در حسن گذاره و اخلاق مامورین و منسوبین خود نهایت غور و خوض نموده با رعیت خود به لطف و محبت پدرانه رویه کن تا آنها از شفقت و محبت تو به سعادت و راحت خود یقین کنند، زیرا این محبت موجب بزرگی منزلت تو گردیده و قدرت را بهٔ انظار آنها می افزاید، لاکن با اجانب این وضعیت و معاملهء پدرانه را معمول مدار تا جسارت و بی باکی آنها اضافه تر نگردد.

٤- بر تو لازم است که کارروائی های اشخاص خود را تقدیر نمائی و هم فضلیت افراد برجستهء مملکت را فراموش نکرده، آنها را با عزم و خوشوقت ساخته حوصلهء شان را بیافزائی تا به خدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نمایند.

۵- از لحاظ و خاطرداری و رعایت سابقه پرهیز نموده در غور رسی مظلوم از ظالم و بازخواست از مجرم اگرچه مجرم پسر و پاره، جگر تو باشد، هیچ مضایقه نکنی، زیرا با این شیوه دلهای عمومی آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.

۶- اجانب را به دریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرصت مده و اگر آنها را به تحصیل ادنی امتیازی نایل سازی گویا به دست خود برای خرابی و بربادی مملکت خود تمهید می گذاری.

۷- طوریکه حکومت برتانیه با من تاکنون با اوضاع مسالمت کارانه و مصلحه آمیز پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نما. لاکن به هرحال نصعب العین خود را باید به امنیت و استقلال افغانستان دوخته باشی.

۸- از نخستین واجباتی که نفس خود را به آن باید مکلف بنمائی همانا حمایت مصالح رعیت باید باشد.

۹- آن موادی که به مسایل سیاسی تعلق مي گیرد، لازم است که در حل و فصل آن به وزراء و اعوان خود اعتبار نکرده بر مسایل کلي و جزوئی آن شخص خودت اهتمام و غور نمائی.

۱۰- لازم است که قوای حربی تو طوری مستعد و آماده باشد که گویا فردا به میدان جنگ یك عسکر قوي را در مقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجارب عصری ما را خوب دانسته ساخته باید که از فرصت استفاده نموده یقین نمائیم که قشون ما همیشه به یك پیمانه، کامل مستعد و حاضر باشند. پس در اوقات سلم و راحت تزئید آلات جنگ و ذخایر حربی را فراموش نکن، زیرا در زمان جنگ قشون تو عندالضرورت به آذوقه و ذخایر و آلات مکفي حربی محتاج بوده و تهیه، آن در آن زمان دشوار است.

۱۱- بر سلاطین لازم است که در تولید محبت و دلجوئی قشون کوشش کنند. یعنی عساکر خود را چنان خوشوقت و سعادتمند نگاه داري که نسبت به حقوق و دوستی آنها در موقع لزوم پشت نداده و به کمال شوق حیات خود را در وفا به شئونات ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند. دانسته باش که عساکر جان عزیز خود را در مقابل مراتب و معاشی که به آنها داده میشود میفروشند. اگر در اوقات سلم با آنها در رعایه، این موضوع مراعات کرده

نشود به ایام سختی در فروش جان های خود شان ولو که به قیمت گران تر و سنگین تر هم تمام شود با شما بُخل خواهند ورزید.

۱۲- فرزند من! بیت المال حکومت ملك و مال ملت است. سلطان یا امیر در پول بیت المال بدون امانت و محافظت دیگر حقی ندارد. هرگاه حاکمی در مصالح شخصی و خصوصی به صرف مالی که نزد او امانت گذاشته شده اقدامات نماید در مقابل حقوق ملیون ها امانت دهنده که به امانت داری و صداقت او اعتماد و اعتقاد نموده اند خاین به شمار میرود. پس واضح است که خاین در انظار ملت هیچ قیمت و اعتبار نداشته و در نزد خداوند تعالی و خلق مبغوض شناخته میشود. باید که بیت المال پُر و مملو باشد. نسبت به نداشتن دیگر چیزها در قلت بیت المال ضعف و ناتوانی حکومت زودتر و بیشتر ظاهر میگردد. همچنان بر تو لازم است که در اقسام واردات و مصارفات غور و خوض نموده آنچه مقدور و ممکن باشد در تزئید و تولید ثروت بیت المال وسایل و افزار و تدابیر اتخاذ نمائي تا در اوقات مناسب به تجهیز آلات حربي و وسایل سیاسی و تجارتی صناعتی و تعلیمی موفق شده بتوانی، زیرا تقاضای عصر و ضرورت انسان را به تمام این امور محتاج می سازد. پس با این اسلوب محکم و نظام صحیح رفتار و عمل نما تا به دولت و قوت و عزت خویش در حیات موفق شده بتوانی.

وفات امیر عبدالرحمن خان:

امیر از سالها به مرض نقرس (درد شدید که در بندها و انگشتان پیدا میشود این مریض از پُرخوری و ازدیاد چربی و یوریك اسید در خون به میان می آید بخصوص درد آن در شصت پای از طرف شب زیاد میباشد.) مبتلا و در زحمت بود. اما نمیخواست تداوی به واسطهء اطبای خارجی و طب جدید نماید، زیرا به خارجی ها اعتماد نداشت. در داخل افغانستان داکتر طب به دست نمي آمد. لهذا مداواي او به دست اطبای افغانی به سلیقهء طب قدیم به عمل می آمد. امیر در شدت درد گاهی سخت عصبانی و خشنتر می شد. در چنین وقتی همه درباریان او می ترسیدند زیرا امیر بدون تأمل احکام شدیدی صادر میکرد. بالاخره امیر مغلوب مرض گردید. بیمارهای دیگری بر طبع قوی او غلبه جست و از حرکت پیاده و سواره ماند. پس هنگام ضرورت توسط تخت روانحرکت میکرد. امیر گاهگاهی درین حال مریضی به تفرج گاه به اطراف نزدیك کابل چون پغمان،

گلباغ، باغ بابر، باغ بالا و غیره می رفت. البته درین سفرها نیز قشون گارد شاهی و توپخانهء او حرکت میکرد.

امیر در ۱۹۰۱ میلادی یعنی ۱۲۷۹ ش در باغ بالا اقامت داشت که حملات مرض بالاي او آغاز کرد و او را از پا در انداخت، مگر تا روزیکه امیر چشم از زندگی پوشید هیچکس در افغانستان از بیماری و نوع مرض او آگاهی نداشت. در دربار حرفی از بیماری او تکلم نمی شد حتی بعد از آنکه وفات نمود و جنازش اش روز سوم در کابل منتقل و از طرف جانشین او امیر حبیب الله مرگ امیر اعلام شد، احدی از فوت امیر سخن بر زبان نمیراند. چرا که از قول میر غلام محمد غبار که می نویسد: وقتی امیر در پغمان بود، در کابل کولرا مستولی بود. جاسوسی از کابل در پغمان از زبان یك نفر قاضی خبر داد که قاضی گفته است امیر به مرض کولرا در پغمان مرده است. امیر بدون تحقیق قاضی را در پغمان احضار کرد و گفت ببین من زنده ام، اما تو خواهی مُرد. آنگاه امر کرد تا او را به درختی از حلق بیاویختند. یکی از اطبای محرم و معتمد امیر عبدالرحمن خان مرد مورخ و ادیب مزرا محمد ابراهیم خان بود که معالجه و ادویهء امیر تحت نظر او قرار داشت. چنانیکه طعام امیر زیر نظر ناظر محمد صفرخان مُهردار سلطنتی تهیه مي شد. به هر حال میرزا میگوید: هنگام بیماری آخرین در باغ بالا میرزا از اطاق امیر به غرض کاری خارج عمارت رفت و برگشت. در طی همین مدت بود که به امیر جامی از دوا نوشانده شده بود. میرزا ابراهیم خان در عودت جام خالی را در دست پیش خدمتی دید و بگرفت و ببوئید و پرسید که چیست؟ پیش خدمت جواب داد که جام دوائی است که سردار صاحب کلان "حبیب الله خان" به امیر صاحب داد.

در همین لحظه سردار حبیب الله خان از اطاق امیر خارج شد و سیلی سختی به روی میرزا کشید و گفت امیر صاحب خواب است و تو بلند حرف میزنی. آنگاه پیش خدمت را با جام مرخص کرد و خود به اطاق امیر برگشت. فردا روز شنبه ۹ جمادی الثانی ۱۳۱۹ قمری ۱۹۰۱ میلادی مطابق ۱۲۷۹ ش بعد از ۲۳ سال سلطنت با هیبت به مقتضی آیهء «کل نفس ذایقة الموت» داعی اجل را لبیك گفت. روح خود را به دهندهء آن یعنی پادشاه حقیقی و سلطان سلاطین که پادشاهی و سلطنت او ازلی و ابدی است تسلیم کرد.

تا سه روز مرگ امیر عبدالرحمن خان خاموش نگهداشته شد. ترتیبات عسکری و بیعت به امیر حبیب الله خان گرفته شد. جسد امیر ذریعهء تخت روان به ارگ شاهی انتقال گردید و در بوستان سرای "پارك زرنگار کنونی" که ساختهء خودش و سکونت آنرا

خوشدار بود مدفون گردیده سکونت ابدی اختیار کرد. حسب وصیت او شهزاده حبیب الله خان جانشین او گردید. به نام امیر حبیب الله خان اعلان سلطنت کرد. امیر حبیب الله خان به تاریخ دهم میزان ۱۲۷۹ ش جسد پدر را به کابل آورده دفن نمود. درحالیکه خودش قبل از مراسم تدفین پدر از طرف سپاه کابل و اعیان حکومتي و مملکتی به پادشاهي اعلام شده بود، اما مرزا محمد ابراهیم خان طبیب امیر عبدالرحمن خان ۱۸ سال دیگر از دربار و ماموریت رسمی مطرود بود. در خانه خود منزوي به سر میبرد و حتی قیمت ادویه که برای امیر عبدالرحمن خان ساخته بود بالای او حواله و تحصیل گردید. بعد کشته شدن امیر حبیب الله خان طرف نوازش امان الله خان قرار گرفت.

در مورد پادشاهی و عملکردهای امیر عبدالرحمن خان عکس العمل های مختلف و متفاوت است. میرغلام محمد غبار می نویسد: هیچ کس از این تبدیلی پادشاهی ناراضی نبودند. اکثر مردم در مرگ آن پادشاه حشمتناك شادمانی میکردند حتی بعد از مرگ او عده ای از مخالفین او به مرقدش آتش زدند که نفیس خان پنجشیری خانه سامان باشی مزار او مورد عتاب و مجازات امیر حبیب الله خان قرار گرفت و در تعداد محافظین قبر او افزوده شد. اما عده ای هم بر این عقیده و باور اند که او تنها مردی بود که توانسته بود ملوك الطوایفی را خاتمه داده وحدت ملی و سلطهء مرکزی و تحدید حدود مملکتی را قایم نماید و شکل افغانستان را بار دیگر وجود عملی بدهد.

سلطنت امیر حبیب الله خان
۱۹۰۱-۱۹۱۹میلادی مطابق ۱۲۷۹ تا ۱۲۹۷هـ. ش

امیر حبیب الله خان بعد از مرگ پدرش یك کشور خاموش، سپاه قوی، حکومت متشکل یافت و به آرامی مدت هجده سال سلطنت کرد. امیر در ابتدا سلطنت از خود چهره، مذهبی و تقوا نشان داد. در دربار عام گفت که در اسلام از چهار زن بیشتر مجاز نیست. من که پنج زن دارم سر از امروز یکی آنرا طلاق میدهم و زنان بدون محرم شرعی حق گشتن در قبور و مزارات و پوشیدن برقع سفید ابرك زده را ندارند. سراینده ها و رقاصه های زن محله، خرابات کابل را طور اجباری از سرائیدن و سرودن توبه داد. هندوها باید دستار زرد و زنان شان برقع زرد بپوشند تا از دیگران متمایز شوند. برای مسلمان شده گان هندو از ۳۰۰ تا ۶۰۰ روپیه نقد و یك دست لباس از طرف دولت داده شود. امیر حبیب الله خان در یازده شهر افغانستان یك یك مدرسه حفظ قرآن با ۱٤۰ نفر متعلم و چهارده نفر معلم کشود که مصارف اعاشه و مسکن به دوش دولت بود. لوحه سنگ های مقابر را که آیات قرآن نوشته داشت کشید. بعد حك کردن در فرش و پایه های مسجد عیدگاه به کار برده شد. در رمضان هر شب به ناداران شهر یك ضیافت افطار میداد. در سالی که خشك سالی و کولرا پخش شد، امیر لقب سراج الملت والدین را اختیار کرد و در دربار عام گفت بدون تعلیم، ترقی ممکن نیست. من میخواهم مکاتب تأسیس شود. هر کس هر نظر داشته باشد کتبی به اعتماد الدوله بدهد و امر کرد که غلامان و کنیزان موجوده خرید و فروش نگردند، اما آزادی آنها را اعلان نکرد. به دوسیه های محبوسین رسیده گی شد. محبوسین بدون دوسیه رها شدند.

در سال ۱۲۸۹ ش در کتاب کوتوالی به قلم خود نوشت. سر از امروز ۲۹ ذیقعده سال ۱۳۳۰ ق کور کردن انسان موقوف و عوض آن دوازده سال حبس و عوض گوش

بریدن شش سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیرشرعی ده سال حبس مقرر شد. این فقرات سیاست حکمی میباشد. هرگاه شرعی باشد السن بالسن والجروح قصاص. این حکم را تحریر کردم. به توفیق الهی خود من به همین قرار رفتار خواهم کرد. انشاء الله تعالی جهت سلاطین افغان که بعد از من میرسند اگر از اولاد من بودند، این فقرات را وصیت و اگر از اولاد من نبودند نصیحت بدانند. امیر بعدها خود این قانون را شکست. سردار محمد عظیم خان پسر سردار محمد اسمعیل خان نواسهء سردار محمد اسحق خان که از ماوراء النهر برگشته بود و در خانه سردار محمد عزیز خان در قلعه چه بینی حصار سکونت میکرد. خواب دیده بود که به لباس سرخ سوار اسپ میباشد رفقای جوانش تعبیر کردند که روزی پادشاه خواهی شد. این خواب و تعبیر آن به امیر حبیب الله خان راپور داده شد. مذکور در ارگ محبوس و مجلس قضائی به اشتراك سرداران محمدزائی تشکیل شد. درین مجلس اکثریت طرفدار حبس یا تبعید متهم بودند. سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله - رأی به کشتن آن بیگناه داد. سردار نصرالله خان نایب السطنة چاقوی کوچك خود را از جیب کشید و نشان داد و گفت با این آله کوچك میتوان اشتری را ذبح کرد. به مثل آن دشمنی خورد میتواند پادشاهی بزرگ را از بین ببرد. پس امیر امر کرد که متهم جوان را در باغ ارگ بردند و سنگسار کردند.

این واقعه در ثور ۱۲۹۱ شمسی بود. هکذا میرمن بنت سردار محمد سرورخان به جرم معاشقه با محمد ابراهیم خان پسر احمد نجار که از قشنگترین جوانان کابل بود از دو چشم محروم شد و چشمش را به نشتر زدند. بعد زن مذکور خود را با برادهء الماس بکشت. یك روز که ٥٤٤ نفر زندانیان سیاه چال های بالاحصار را که از سیاه چاه کشیده ذریعهء مرکب ها به کوتوالی میبردند. اینجانب غلام محمد غبار در ایام کودکی آنرا دیدم. تبعید شده گان را به کشور خواست و ۲۰ - ۳۰ ملیون مالیات باقی و نادهنده گان را بخشید. بعضی را ماموریت داد و جایدادهای بعضی را مسترد نمود. امیر بدون وزیر و مشیر مستقیم خودش امورات مملکتی را اجرا میکرد. در امور مالی برادرش سردار نصرالله خان را کفیل خود تعیین کرد که مذکور همهء امور مالیات و عایدات را وارسی میکرد. مخارج و مصارف عسکری به عهدهء مقام امین نظام بود که مخارجات و معاشات عساکر را امین نظام محاسبه و سنجش میکرد. غرض منظوری به کفیل مالی امیر یعنی سردار نصرالله خان پیشنهاد میکرد. نامبرده آنرا منظور نموده بالای مستوفی الممالك احکام و حواله میکرد. مستوفی الممالك بالای سررشته داران و سردفترداران

ولایات امر اجرا و تأدیات آنرا به خراسین دولت و ولایات داه می شد. معاشات عساکر ماه به ماه اجرا می شد. از گدام های دولت به عساکر پیاده و سواره في برج به هر نفر ٤ آثار گندم به وزن کابل داده می شد. نظر به ضرورت عساکر میتوانستند سه ماهه معاش خود را طور پیشکی اخذ بدارند. در شش ماه آینده به دفعات در هر ماه نصف معاش از نزدش گشتانده می شد. تجارت آزاد بود و در انحصار دولت نبود. عایدات عمدهء دولت از طریق گمرکات بود. برای صدور پوست قره قل دولت تدابیر لازم تعیین کرده بود که با پوره شدن اندازهء آن بعد از طریق هند به اروپا صادر می شد. عوض آن مال های اروپائی بعد از پرداخت محصول به گمرگ دولتی به بازارهای مملکت وارد میگردید. اموال متعلق به دولت از طریق بخارا و ایران توسط نماینده گان دولت خرید و فروش می شد در پشاور، چمن و کراچي وکلای تجار افغانی موظف بودند که معاملات دولتی و امور تجار انفرادی توسط آنها اجرا مي شد. یکنفر به نام نماینده یا سفیر دولت در مرکز هندوستان در نزد وایسرای هند به رتبهء جنرال قونسل حاضر می بود که امورت مربوطهء دولت را مراقبت و نظارت می نمود. در دارالسلطنهء کابل یك نفر مسلمان هندی به حیث قونسل برتانوی وظیفه دار بود.

در زمان حبیب الله خان رباط ها و سرك های زیادتری ساخته شد. سرك قابل عبور و مرور عراده جات بین کابل و قندهار و سرك کابل-جلال آباد از طریق بت خاك و خاك جبار ساخته شد. منزل به منزل بیت الخدمه اعمار گردید. اساس برق آبی جبل السراج نهاده شد و کار تمدید لین تیلفون بین کابل و جلال آباد را آغاز کرد. فابریکهء پشمینهء بافی کابل ساخته شد و به تولید آغاز نمود. کار فابریکهء اسلحه سازي و پشمینه بافی توسط بخار محروقات چوب صورت میگرفت. پوسته رسانی سواره و پیاده بود. مخابره بین کابل و غزنی دو روز را در بر میگرفت. مهمترین کار دورهء حبیب الله خان تهداب گذاری معارف و فرهنگ جدید در افغانستان بود.

اولین مکتب به نام حبیبیه در سال ۱۲۸۱ ش به نام های مکتب ابتدائی باغ نواب، تنورسازی، خافی ها، پرانچه ها، مکتب خدام حضور و مکتب هنود بود. در اواخر سلطنت خود امیر حبیب الله خان امر کرد که یك صنف خاص به نام صنف شهزاده گان عظام تشکیل گردد که چهار شهزاده عبارت از شهزاده مجید خان، شهزاده اسدالله خان، شهزاده امین الله خان و شهزاده محمد علی خان بود. بقیهء کمبود صنف از پسران سرداران محمدزائی ها پوره می شد که سردار زاده گان ١٤ نفر بودند و امر کرد که

برعلاوهٔ نصاب مکتب این ها قدری اضافه تر بخوانند. تعداد طلبه لیسهٔ حبیبیه ۲۶۹ نفر و تعداد طلبهٔ ابتدائیه های شهر کابل ۷۰۰ نفر بود. بعد ۱۵۲٤ نفر شد. یك دارالمعلمین که به تعداد هشتاد نفر داشت نیز به میان آمد. در هر دوره سی معلم فارغ می داد. در دیگر شهرها مکاتب محلی در مساجد فعال گردید. بودیجهٔ معارف یك صد و چند هزار روپیه بود، لابراتوار، بیت الحکمه، بیت الرسم، بیت الصلاح، کتابخانه و تحویلخانه یك دفتر با دو کاتب داشت. در رأس آن انجمن معارف تحت ریاست معین السلطنه عنایت الله خان قرار داشت. اعضای انجمن سه نفر هریك شاه آغاسی، عبدالحبیب خان، مولوی عبدالرب خان، مدیر مکاتب ابتدائی و منشی مرزا محمد عمرخان سه نفر معلمین و مستخدمین ترك حسن صلمی افندی، محمد فضیل رسام و علی افندی و چهار نفر معلمین هندی حافظ احمد الدین، قادربخش، محمد ارشد و مولوی معراج الدین بودند که نظام نامهٔ انجمن ترتیب و نظام تعلیم را تنظیم و تصحیح نمودند. بعد از قضیهٔ مشروطیت شورای عالی معارف زیر نظر معین السلطنة از اشخاصی چون سپه سالار، مستوفی الممالك، شاه آغاسی ملکی علی احمد خان، برگد احمد خان هندی، عظیم الله خان ترجمان، قاضی القضات کابل مولوی عبدالروف خان مدرس و حاجي عبدالرزاق خان سرکردهٔ میزان التحقیقات و منشی عبدالطیف خان تعین شدند. در لیسهٔ حبیبه متعلم میتوانست غرض آموزش انگلیسی یا پشتو را انتخاب نماید. استادان هندي که زمستان به هند مرخصی میرفتند به شاگردان ۷۰۰ تا ۸۰۰ سوال ریاضی کار خانگی وظیفهٔ زمستانی مي دادند. استادان مشهور افغانی مولوی محمد سردار خان قندهاری، میرسید قاسم خان معلم تاریخ، مولوی مظفر بنوچی، مولوی غلام محی الدین بودند. از معلمان مشهور هندی مولوی عبدالغنی خان و برادر او مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان بودند. لیسهٔ حبیبه بعد از ١٤ سال به تعداد ١٩ نفر فارغ التحصیل صنف ۱۲ تقدیم جامعه کرد. مکتب حربیه در سال ۱۲۸۷ شمسی تأسیس شد. استادان ترکی چون علی افندي، نظیف افندی، عزت افندی و خیرالدین پاشا ارکان حرب، عبدالطیف خان کمیدان، محمد گل خان کمیدان، محمود طرزی، قاری عبدالله خان، عبدالغفور خان ندیم، قاضی عبدالحق خان، میرآغا خان و یك نفر هندي شاه جی معلم جمناستیك هیأت اداری میرزا محمد اسمعیل خان، مرزا عطاالله خان، میرزا یعقوب خان مرزا محمد عثمان خان، مرزا عبدالرحمن خان، ناظر عبدالرحمن، کمیدان نورمحمد، مفتش غلام جیلانی خان، برگد غند و ناظر عمومی سپه سالار محمد نادر خان بود. مدیر

مکتب در ابتداء محمود سامی سابق معلم جمناستیك بغداد بود که در سال ۱۲۸۹ ش به اثر سؤ اداره از افغانستان اخراج و در هند مقیم شد. بعد او علی افندي مدیر عمومی مکاتب ابتدائی شهر کابل شد تعداد طلبه ۱۵۰ نفر، بعد ۴۰۰ نفر و بعدها به ۹۰۰ رسید. معین السلطنة و عین الدوله جزء طلبهء نخستین بود. سه شاخهء کوچك دیگر خارج مکتب به نام مکتب عسکری ملکزاده، مکتب عسکری جدید الاسلام "نورستانیها"، مکتب عسکری اردلیان حضور که تعداد آن به سه صد نفر نمی رسید.

مطابع چاپ کتب به میان آمد که سراج الاخبار و سراج الاطفال به چاپ رسید. در سال ۱۲۸۸ ش یتیم خانهء کابل تأسیس شد که مصرف یتیم خانه از پول عکاس خانهء عمومی و قهوه خانهء چمن پرداخته مي شد. در سال ۱۲۸۷ ش برای بار اول موتر از کمپنی رولر در بمبی خریدهٔ شد و ۷۵ نفر جهت آموختن تخنیك موتر به بمبی اعزام شدند. بایسکل مدت پیشتر وارد شده بود. در سال ۱۲۹۱ ش فابریکهء پشمینه بافی کابل اساس گذاشته شد و در ۱۲۹۲ ش به تولید آغاز کرد. در ابتدا برای پنجاه هزار عسکر پارچه دریشی تولید میکرد و یك مقدار سترج به بازار عرضه میکرد. فابریکهء برق آبی جبل السراج در ۱۲۸۵ ش تحت ساختمان گرفته شد. زیر نظر انجنیر جوت خارجی کار آن آغاز شد. در سال ۱۹۱۹ میلادی یعنی ۱۲۹۷ ش توانست کابل را تنویر کند. توسط انجنیر عزیزالله خان هندی سرپرستی تخنیکی آن به پیش برده می شد. رضابیك ترکی باروت سفید را ساخت. لین تیلفون کابل جلال آباد و کابل-جبل السراج در ۱۲۷۷ ش -۱۲۷۸. در ۱۲۸۹ ش شفاخانهء ملکی کابل تأسیس شد. در سال ۱۲۹۳ ش در مدت ۴۱ روز از ۱۴۲۲ نفر مصاب به کولرا ۸۸۳ نفر و در ده خدایداد در سال ۱۲۹۶ ش به اثر انفلونیزا ۲۵۰ نفر مُردند. قریهء مذکور ۳۰۰ نفر نفوس داشت. در پغمان در ٤ روز ۱۵۰۰ نفر در لغمان، کنر، لوگر و جنوبی بیشتر از آن مردند. داکتران مشهور مرزا نبی، مرزا غنی، مرزا لطیف، مرزا تاج محمد، مرزا قدیر، مرزا ابراهیم و مرزا اسحق بودند. در ۱۲۸۵ ش حفر نهر سراج قندهار به کار بیگار شروع شد.

سفر امیر به ولایات :

در همین سال ۱۲۸۵ ش امیر به ولایات لوگر وردگ، غزنی، هرات، ترکستان و قطغن سفر کرد که بعد از آمدن او سفر هند صورت گرفت. امیر به این مقصد از کابل بیرون شد. منزل اولی چهار آسیاب، منزل دوم محمد آغه، منزل سوم به ولسوای برکی برك ولایت لوگر رسید. در تپهء شکورخان که از ملحقات برکی راجان میباشد. برکی راجان آن وقت مرکز حکومت کلان لوگر بود و لوگر مربوط ولایت کابل بود. تپهء شکورخان در مسافت بین برکی راجان و

پادخواب روغنی در وسط وادی ولسوالی برکی برك طوری واقع بوده که قریهء شاهمزار به طرف جنوب و ده برکی برك به استقامت شمال آن دیده میشود. اکنون یك قسمت این تپه به نام تپهء رئیس حبیب الله خان نایب خیل یاد میشود. در قسمت متباقی این تپه قریه جاتی به نام کشمیری و شاه ویس عرض وجود کرده اند. چهار اطراف این تپه را قریه جات و اراضی زراعتی سرسبز و اشجار بید و چنار و سنجد و غیره پوشیده است. منظره ای که از بالای تپه به هر طرف دیده میشود دلکش و جالب است به خصوص در ایام بهار و خزان. خلاصه امیر حبیب الله مدت دو هفته بالای آن تپه عسکرگاه و سراپردهء سلطنتی برپا کرد. در مدت اقامت با بزرگان، موسفیدان، علما و مشایخ و معززین رعیت ملاقات کرد. بعد از بازدید و پژوهش احوال آن حدود و امورات لوگر از طریق درهء تنگی وردگ به طرف غزنی در حرکت شد. در سرحد بین لوگر و وردگ یعنی در ابتدای تنگی وردگ از طرف مردم قوم وردگ استقبال و پذیرائی شانداری صورت گرفت. باید گفت منطقهء تنگی وردگ درهء سرسبز و حاصل خیز و دارائی آب و میوهء فراوان است و یگانه سرك است که لوگر را با وردگ وصل میکند و دریای لوگر که از هزاره جات سرچشمه میگیرد بعد از گذشتن از خوات و چك وردگ و شیخ آباد بعد از آبیاری تنگی وردگ از بین این دره گذشته داخل لوگر میشود. این دریا که از معاونین مهم دریای کابل است بعد از آبیاری ولسوالی های برکی برك، کلنگار، محمد آغه، چهارآسیاب و بگرامی در منطقهء پلچرخی با دریای کابل وصل میشود. خلاصه امیر حبیب الله خان در اثنای عبور از مناطق وردگ منزل به منزل از طرف مردم وردگ استقبال و مایحتاج عسکری و همراهان معیتی امیر و علوفه و آذوقه الی غزنی تهیه می شد.

امیر مدت پانزده یوم در غزنی توقف کرد. از مزارات شهر و آثار تاریخی و بند سلطان دیدن کرد. چون بند مذکور از زمان سلطان محمود غزنوی ساخته شده بود و اکنون مخروبه گردیده بود، امیر امر اعمار بند جدید را جهت ذخیرهء آب در جانب شرقی بند خراب صادر کرد. شهر غزنی و مناطق اطراف آن از قلت آب سوده خاطر شدند که اکنون هم بند کهنه سلطان و بند جدید اعمارشدهء امیر حبیب الله خان در موقعیت متذکره یعنی اخیر جغتو و شروع خواجه میری غزنی موجود است.

امیر به سفر خود طرف قندهار ادامه داد. وی منزل به منزل از طرف اهالی و رعیت استقبال میشد. در حد فاصل بین غزنی و قندهار سران قومی و بزرگان قندهار به استقبال آمده بودند. امیر را تا قلات توخی همراهی کردند. از آنجا مرخص شدند. امیر مدتی در

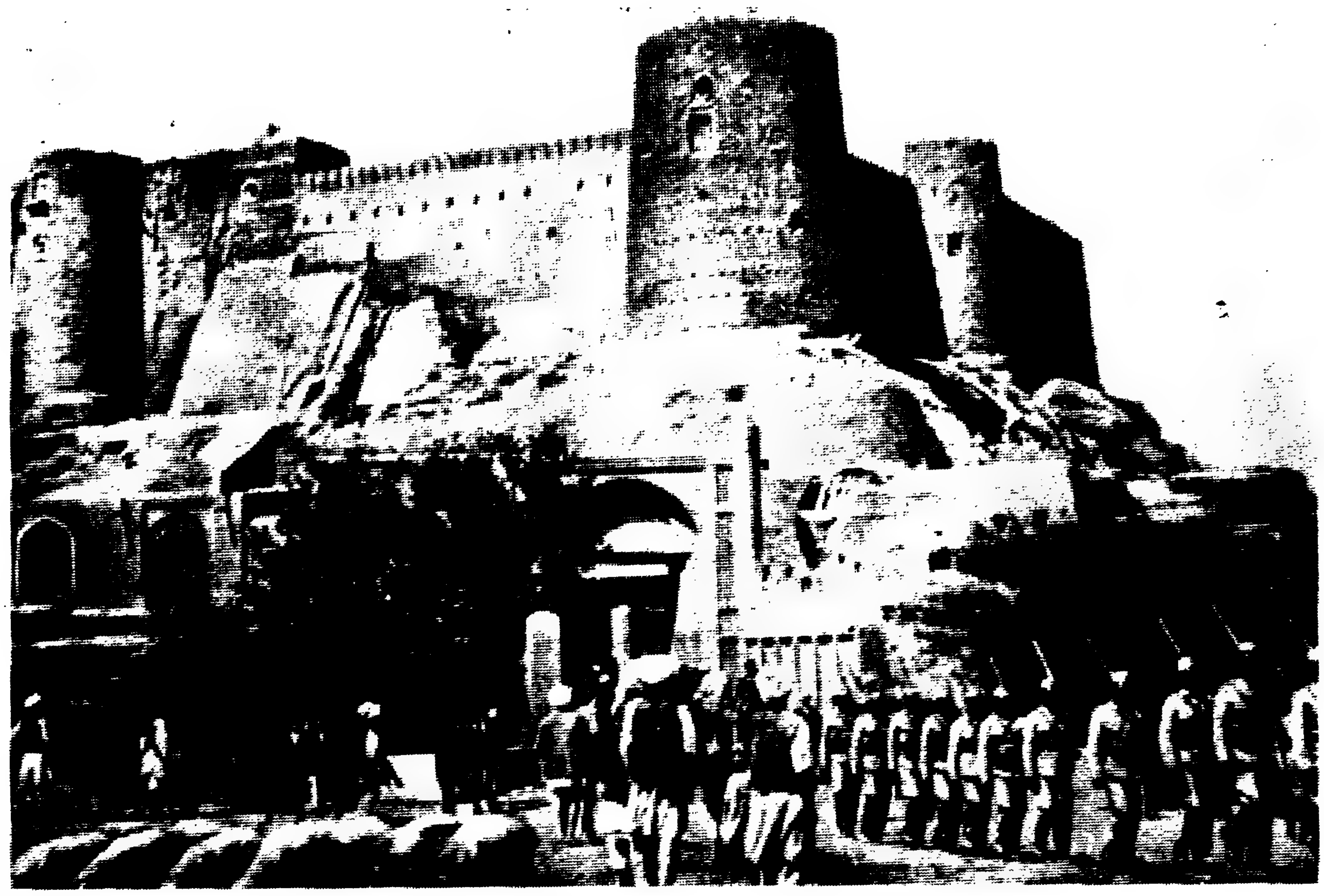


سیدجمال الدین افغانی(رح)





امیر عبدالرحمن خان



بالاحصار هرات در قرن نزده

قلات توخی جهت احوال گیری مردم و رفع خستگی سفر توقف نمود. بعد به قندهار رسید. بعد از دو روز استراحت به روز سوم اشراف و موسفیدان اقوام را غرض صحبت و ملاقات به صرف طعام چاشت دعوت نمود. تعدادی از آنها را طور رسمی به ریاست و بزرگی اقوام شان سرفراز و مفتخر ساخت. از مقامات تاریخی قندهار بازدید و به زیارت خرقهء مبارك مشرف گردید. بعد به تنظیم امور ملکی و نظامی پرداخت. از دفاتر و محاسبات مالی ولایت قندهار آگهی حاصل نمود و هم به عرایض رعایا رسیده گی کرد. علما و فضلا را نوازش کرد. مدتی را به سیر و سیاحت و شکار سپری نمود بعد از مدت چندی عازم فراه شد. در مسیر راه مدت یك هفته در گرشك اقامت نمود. قلعه و چهاونی گرشك را بازدید نموده و امر ترمیم و استحکام قلعهء گرشك را صادر کرد. و ساختن یك پل پخته را بالای دریای گرشك نزد خود یادداشت نمود در منزل دل آرام از طرف مامورین حکومت اعلی فراه، افسران نظامی، اهالی و خوانین منطقه بزرگان و مردم بلوچ و دیگر اقوام استقبال و پذیرائی گردید که سبب خوشی خاطر امیر شد. ماموران و افسران را به درجات بلندتر ارتقاء داد. مدت سه هفته در فراه توقف نمود و طبق معمول اجرأت مورد نظر خود را عملی کرد و سپس رهسپار هرات گردید. حاکم، خوانین و مامورین حکومت فراه امیر را تا مربوطات ولایت هرات همراهی کردند. امیر حبیب الله خان به شهر باستانی و تاریخی هرات رسید. در سه کروهی بیرون شهر هرات از طرف مامورین دولتی هرات، افسران عسکری، خوانین ملکی، مردم شهر و قریه جات نزدیك هرات مراسم استقبالیهء شاندار و باشکوه گرفته شده بود. کسانی که همسفر امیر بودند حکایت می کنند که چنین استقبال و مراسم باشکوه و انتظام و ازدحام را در تمام عمر خود ندیده بودند. با رسیدن امیر توپ های استقبالیه به شلیك و غریدن آغاز کرد. بعد توپ های برج های شهر نیز الی رسیدن امیر به اقامتگاه شاهی به فیر و شلیك ادامه دادند که حالت و منظر عجیب دیده می شد.

امیر بعد از سه روز استراحت بزرگان و خوانین همهء اقوام و طوایف هرات را که یکایك از طرف نایب الحکومهء هرات معرفی می شد ملاقات کرد. امورات حکومتی را اجرأت نمود و به ماموران سرحدی حسن سلوك و همجواری با دول همسایه را توصیه و دیگر هدایات لازم داد و تأکید نمود که به خصوص با دولت ایران روابط تان برادرانه باشد و از مداخلات بی جا و بی مورد خود داری کنید. اگر کدام حادثهء ناگوار سرحدی رخ میدهد از طریق مذاکره محترمانه حل و فصل شود. هدایات مربوط به سرحدداری را از

قول مرحوم سرهنگ زرین خان مهمند که مسکونهء چرخ لوگر و برادرخواندهء مرحوم قبله گاه اینجانب (نگارندهء این کتاب) که در آن وقت صد باشی پیاده گان ساخلو بود تحریر کردم. سرهنگ زرین خان در امور سرحدی وقوف تمام داشت. اکثر عمر خود را در سرحداری سپری نموده بود، در اثنای تعیین سرحدات که کمیسیون دولت انگلیس آمده بود از همه جریانات آگهی کامل داشت. در همان زمان به منصب سرهنگی ترفیع نموده شخص شجاع، دلاور و فصیح زبان بود به اثر دوسیهء نایب الحکومهء هرات از طرف امیر حبیب الله خان مدتی در محبس کابل محبوس بود که بعد از طرف سردار نصرالله خان نایب السلطنه رها گردید، اما روزانه در کوتوالی کابل حاضری میداد. در اوایل سلطنت شاه امان الله غازی برائت حاصل نمود و به حیث حاکم در گلران هرات مقرر شد. در هرات وفات نمود. اولاد و احفاد او تاکنون در آنجا سکونت پذیر اند. پدر او احمدخان از رجال مشهور چرخ لوگر به شمار می رفت. امیر حبیب الله خان از مزارات و جاهای تاریخی هرات دیدن کرد و به ترمیم قلعهء هرات امر داد. همچنان به ضروریات عسکری ولایت هرات رسیده گي نمود. در مورد اجرای امور حکومتی به مامورین هدایات لازم داد. بعد از توقف مدت بسیار زیاد عازم میمنه شد. در مسیر راه وارد قلعهء نو مرکز بادغیس شد که مدت سه روز امور مربوطهء آنجا به ترمیم علایم سرحدی و تهانه های مربوطه رسیده گی نموده و احکام لازم در مورد جاری نمود. همراهان هراتی را مرخص نمود. حاکم میمنه در قلعهء نو به استقبال آمده بود. به همراهی ایشان امیر به میمنه رسید. در خارج شهر میمنه مراسم استقبالیهء عسکری به عمل آمد. شلیك توپ ها از برج های شهر و تپهء تلاش خان صورت گرفت. بعد از سه روز توقف در میمنه به سر حوض رفته از بند آب که مرحوم جنرال غوث الدین خان لوگری تعمیر نموده و باعث سرسبزی و شادابی میمنه گردیده بود دیدن کرد. مساعی جنرال مرحوم را ستایش نمود. ملا عزیز خان برادر جنرال غوث الدین خان لوگری در مدت پانزده روز توقف امیر از صبح تا شب وقت استراحت همراهی امیر می بود. برای امیر در هر قسمت معلومات های لازم میداد. مذکور تا اندخوي همرکاب و همراه امیر بود. از اندخوی از نزد امیر حبیب الله خان مرخص گردید و دوباره عازم میمنه شد. به ملا عزیزخان لوگری امیر وظیفهء وقایع نگاری و باخبری از امورات سرحدی را سپرد. امیر در طول راه از چشمه های آب گرم بلچراغ و جاهای دیگر قابل دیدن بازدید کرد. از طریق شیرین تگاب به دولت آباد و اندخوی عازم ولایت بلخ گردید که از اندخوی به بعد حاکم بلخ با امیر همرکاب و همسفر

شد. در شهر اندخوی چهار روز توقف در شبرغان چهار روز در آقچه سه روز توقف داشتند. تا اینکه به مرکز ولایت ترکستان یعنی ولایت بلخ امروزی رسیدند. از آثار تاریخی بلخ، تخته پل، شیرآباد و معبد نوبهار بلخ دیدن کرده مزارات بلخ و مزار حضرت شاه ولایت مآب را زیارت نمودند. امیر حبیب الله خان در ولایت بلخ چهار نفر از ملازمان و خادمان دوران محمد افضل خان جد خود را که هنوز حیات داشته و به خدمت امیر رسیدند طرف لطف و مهربانی و نوازش قرار دادند. قلعهء جنگی ده دادی را که نقشهء آن از قبل طرح گردیده بود از نظر گذشتاند و با تأکید به استحکامات مجدد آن امر نمود تا در وقت ضرورت از آسیب توپ های ثقیلهء دشمن محفوظ باشد و هم به قدر کافی سلاح و ضروریات حربی در داخل آن محفوظ نگهداری گردد. امیر از چشمهء شفا دیدن به عمل آورد و به ترمیم زیارت شاه ولایتمآب و قبور سردار محمد اکبرخان غازی و قبر شیرعلی خان و ترتیب و تزئین لوحه سنگ های مقابر شان هدایت داد و مخارج خانقاه روضه را افزود. حجره های اطراف روضه ترمیم و غرض صفائی اطراف روضه و چهارباغ آن به رئیس روضه دستورات لازم داد. بعد از بررسی و اجرات امور حکومتی و اقامت مدت زیاد در مزارشریف به طرف تاشقرغان رهسپار شد. در باغ جهان نما اقامت گزید. عملهء مطبخ و عساکر مربوطه در بیرون باغ مستقر شدند. مدت یازده روز توقف نمودند. بعد به طرف دارالسطنة کابل حرکت را آغاز کرد. جریانات سفر ولایت ترکستان و اجرات امیر را از قول حاجی امرالله خان اورمری لوگری که در آن زمان به کتابت تعمیرات قلعهء جنگی و چهاونی ده دادی مقرر بود. تحریر داشتم که جزئیات سفر شان از تاشقرغان تا کابل در حاضر در دست نیست. امیر که به کابل آمد. از طرف وایسرای هند برطانوی دعوت نامهء سفر به هند به ایشان رسید.

دعوت از امیر برای سفر به هند

انگلیس ها که از تبادلهء تحایف و نامه ها فیمابین امیر و شاهان بخارا و ایران باخبر و به تشویش شده بودند، میخواستند با سفر امیر به هندوستان معاهدات زمان عبدالرحمن خان را تجدید نمایند.

امیر در ابتدا با انگلیس ها رابطهء سرد داشت و خواهش لارد کرزن وایسرای هندوستان برای سفر به هند و ملاقات با او را نپذیرفت. همچنان تمدید خط آهن از چمن به قندهار و از پشاور به دکه را رد کرد. انگلیس ها گفتند برای آماده گی دفاعی باید افسران و عساکر افغان زیر نظر افسران انگلیس تربیه شوند که از طرف امیر این

پیشنهاد رد گردید. در دربار اکثر رجال بزرگ مثل سردار نصرالله خان نایب السلطنة و امان الله خان عین الدوله، ناظر محمد صفر خان امین اطلاعات، سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله، افسران بزرگ اردو چون سپه سالار محمد نادرخان و روحانیون مشهور چون حضرت شمس المشایخ فضل محمد مجددی طرفدار مبارزه با انگلیس ها بودند.

انگلیس ها در سال ۱۲۸۲ ش هیأتی به سرکرده گی لوئیزدین که زبان فارسی را میدانست، به کابل فرستاد. امیر حبیب الله خان نیز انگلیس را میدانست. هیأت متن و مسوده یك قرارداد را از جیب کشید و میخواست معاهدات دور امیر عبدالرحمن خان را اکنون امیر حبیب الله خان امضاء کند که از طرف امیر رد گردید. انگلیس ها گفتند آن معاهدات مقدماتی بوده باید معاهدهء جدید صورت گیرد. امیر گفت شما انگلیس ها که با افغانستان اظهار دوستی می کنید، چرا از ورود اسلحه ممانعت می کنید. امیر گفت من خود در مسودات تغییرات می آورم. انگلیس ها پذیرفتند و معاهدهء ذیل صورت گرفت.

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلحضرت سراج الملت والدین امیر حبیب الله خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن از یکطرف و جناب سر لیویس ویلیام دین وزیر امور خارجهء دولت با عظمت هندوستان و نمایندهء محترم دولت پادشاهی انگلستان. از طرف دیگر اعلحضرت پادشاه فوق الذکر به این وسیله قبول می فرماید که در مسایل جزئی و کلی عهدنامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والا حضرت پدرم ضیاء الملت والدین نورالله مرقده با دولت عالیه انگلستان منعقد نموده و عمل شده است. من نیز همان ها را قبول نموده و عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد. هم چنان جناب سر لویس ویلیم دین به این وسیله قبول می نمایند که همان عهدنامه و تعهد که دولت علیه انگلستان با پدر مرحوم اعلحضرت سراج الملت والدین والا حضرت ضیاء الملت والدین راجع به امور داخلی و خارجی وغیره منعقد نموده من آنها را به اعتبار خود باقی میدانم و مینویسم که دولت انگلستان مخالف آنها به هیچ وجه رفتار نخواهد کرد.

به تاریخ روز سه شنبه چهاردهم محرم الحرام ۱۳۲۳ ق مطابق ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ میلادی که برابر اول حمل سال ۱۲۸۳ ش میشود در کابل مُهر و امضا شد. امیر حبیب الله خان و لویس ویلیم دین.

امیر در سال ۱۹۰٤ میلادی برابر به ۱۲۸۲ ش پسر خود سردار عنایت الله خان

معین اسلطنة را غرض انجام سفر دوستانه به هند فرستاد چرا که خودش از قبل دعوت سفر به هند را رد کرده بود، کدام صلاحیت معاهده و عقد قرارداد ها نداشت. صرف مزایا و ظاهر خوب حکومت انگلیس و هند را مطالعه کرد. در سال ۱۹۰۶ میلادی یعنی ۱۲۸۴ ش انگلیس ها بار دیگر امیر را به سفر هند دعوت کرد. این دعوت مصادف به بازگشت موصوف از سفر و دوره‌ء سرتاسری ولایات افغانستان بود که از کابل و لوگر آغاز، قندهار، فراه، هرات، میمنه، بلخ را در بر گرفته واپس به کابل آمد. امیر دعوت انگلیس را به ایام زمستان که هوای هند مناسب میباشند وعده کردند در برج میزان دعوت نامه‌ء دیگر از حکومت هند رسید. امیر به جواب گفتند تا حال خستگی سفر داخلی افغانستان مرفوع نشده است. به زودی سفر دیگر ممکن نیست. در اخیر برج قوس سفر آغاز خواهد شد. تشویش و خوف برطانوی ها در لندن و هند افزود گردید. مبلغ هژده لك روپیه مالیات دره‌ء کرم و فوشنج را که به امیر عبدالرحمن خان میپرداختند دوساله در خزاین انگلیس ها مانده بود، بدون مطالبه‌ء دربار کابل به سرحد رسانیده بودند. از سرحدداران افغانی خواهان محافظه و رساندن آن به کابل شدند که سرحدداران افغانی پیشنهاد را رد نموده گفتند: بدون اجازه و امر دربار کابل من خزانه را رسانیده نمی توانم. محمد افضل خان نماینده‌ء انگلیس که از باشنده گان آن طرف دیورند بود به امیر شکایت کردند. امیر موقف سرحدداران را تائید کرد و به نماینده‌ء انگلیس گفت لازم است خزانه دار شما به معیت محافظان سرحدی ما تا کابل آمده پول را تحویل خزانه‌ء شاهی نموده و رسیده اخذ بدارند.

از قول کرنیل خیرمحمد خان کرنیل رساله شاهی کابل که در آن وقت دفعه دار رساله‌ء متذکره بود روایت میشود که روزی در باغ بابر امیر حبیب الله خان با عمله و خواص دربار میله‌ء دیگچه پزی داشت. محمد افضل خان سفیر برتانیه با صندوق میوه‌ء ام هندی و کیله در باغ موصوف به حضور امیر آمده صندوق های میوه را عرضه نموده، بعد از صرف چای مکتوب وایسرای هند را به امیر تقدیم کرد. امیر لفافه را باز کرد و نامه را مطالعه کرد. پس نامه را داخل لفافه کرده به سر منشی حضور که دبیر الممالك گفته می شد پرتاب نمود و روی خود را به طرف سفیر نموده گفت: پیشتر هم به شما وعده داده شده بود که در ایام سرما به هند سفر خواهیم نمود. نمیدانم در این ایام گرما چه ضرورت است که به تکلیف این سفر اقدام شود. سفیر گفت که موسم برسات بهترین ایام سیاحت هند است. امیر گفت: اگر بهترین باشد یا بدترین اکنون رفته نمیتوانم اصرار و

تاکید بی جای سود ندارد. سفیر رخصت گرفته رفت. بعد از آن امیر روی خود را طرف سردار عبدالقدوس خان کرد و گفت: از این اصرار وایسرا معلوم میگردد که کدام مقصد دارند تا از ملاقات نتیجه به دست آورده و از وزارت خارجهء لندن امتیاز بگیرند و ما را چون نواب ها و راجه های هند فکر کرده که هر وقت ایشان را بخواهند آنها نیز آنرا کامیابی بزرگ دانسته بلادرنگ حاضر میشوند. من تعلیم یافتهء مکتب عبدالرحمن هستم. تا خدا مددگار من باشد هیچ کس به خصوص کافران را اهمیت نمیدهم. سفیر هند وقت خوش ما را ضایع نمود. اگر بیشتر از این چیزی میگفت: البته خودش تحقیر می شد سردار عبدالقدوس خان گفت من به وضع جلالی شدن امیر مرحوم (عبدالرحمن خان) آشنا بودم که در حین قهر و جلالی شدن رگ های پیشانی شان در پریدن می شد. امروز به وضع جناب شما هم دانستم که همان طور حرکات در وجود شما محسوس بود. به هیچ صورت به این قسم تقاضاهای بی مورد التفات نفرمائید. هزار شیطان را یك لاحول کفایت میکند. امیر روی خود را جانب نوکریوال نموده گفت: دفعه دار یکنفر سواره را روان کنید که ستار جؤ خواننده را حاضر کند. بعد از آن مجلس تا میعاد معینه از امیر تقاضای مجدد راجع به سفر هند به عمل نیامد. در برج میزان ترتیبات سفر هند گرفته شد. امیر در برج قوس با صد نفر درباریان و مامورین و افسران و عمله و سه صد نفر عسکر از کابل حرکت کرد تا جلال آباد در مسیر راه مردمان و حاکمان محلی با دهل و شلیك تفنگ استقبال می گردید. از منزل گاه باسول عازم سرحد شد که از طرف قوای سرحدی با مراسم عسکری و فیر توپ استقبال شد که غرض صرف چای، طعام، چاشت و ادای نماز ظهر آنجا توقف کرد. بعد از نماز ظهر از سرحد عبور کردند. آن طرف سرحد از طرف مامورین هند برطانوی سرحدداران و حاکم پشاور با شلیك بیست و یك ضرب توپ استقبال گردید. بزرگان پشاور به استقبال آمده بودند. از طرف حاکم پشاور معرفی می شدند. در طول راه مردم مسلمان و اهل هنود پشاور در دو طرف سرك به استقبال ایستاده بودند. صدای زنده باد پادشاه اسلام دوامدار شنیده می شد. سواران نظام شاهی افغانی که با موزیك عبور میکرد. زیاد تاثیر کننده بود که سبب ایجاد جوش و خروش در میان صفوف استقبال کننده گان مسلمان پشاوری گردید که سبب تعجب و حیرت انگلیس ها شد. امیر و همراهان معنی از برج هری سنگ گذشته داخل میدان مشق گاه یا تعلیم گاه عسکری شدند. درین جا امیر از حاکم پشاور و مهمانداران استفسار به عمل آورد که این برج ها به کدام زمان ساخته شده است.

حاکم پشاور گفت: در این محل هری سنگ سپه سالار سکها از طرف عساکر مجاهدین افغانی کشته شده است. سکها در حین حکومت خود این برج را طور یادگار ساخته اند. امیر گفتند که قاتل هری سنگ را من خوب می شناسم که شخص جد مرحوم من امیر محمد افضل خان بود که به دست خود هری سنگ را کشت. نشان سپه سالاری و دستار او تاکنون به نزد ما طور یادگار موجود است. گرم جوشی و احساسات مردم پشاور انگلیس ها را به وحشت و هراس انداخت و به این فکر و نظر شدند که هر زمان باشد مردم اینطرف خط دیورند به طرفداری سلطنت افغانی بر علیه برتانوی ها قیام خواهند کرد. انگلیس ها در مهمان نوازی و تشریفات و مخاطبات خود بسیار برخورد محترمانه میکردند. زمینه های تفریح، شکار و سیاحت را برای امیر مهیا میکردند. در مخاطبات شان لفظ شاه افغانستان و اعلحضرت را استعمال میکردند. از جانب پارلمان برطانیا، وزارت خارجهء برطانیه و شخص پادشاه برطانیا پیام خوش آمدید گفته شد. در ضمن ابراز کرده بودند که امیر میتوانند به هر جائی از قلمرو برتانیا و ممالك تحت ادارهء برطانیا سفر نموده و با هر کس خواسته باشند میتوانند ملاقات کنند. حکومت هند برتانوی با این استقبال ها و تشریفات فوق العاده میخواستند امیر را تحت تاثیر خود داشته باشند و امتیازهای جدید در جریان مذاکرات به دست آورده و توافقهایی به نفع انگلیس ها صورت گیرد یا لا اقل امیر را از مطالبهء به رسمیت شناختن استقلال سیاسی افغانستان از طرف انگلیس ها باز بدارند که همینطور هم شد. امیر در تماس با بزرگان و سرکرده گان هند می گفتند که ما و شما از باشنده گان قدیمی و مردمان اصلی این سرزمین بوده و هستیم. اگر زمام امور گاهی به دست ما و گاهی به دست شما بوده است هیچ وقت به امورات و عنعنات ملی یکدیگر مداخله نکرده ایم. اهل هنود در افغانستان از آزادی مذهبی برخوردار بوده و آزادنه تجارت می نمایند و حسب لیاقت و شایستگي در دفاتر و دوایر دولتی ایفای وظیفه می نمایند.

امیر در جریان همین سفر بود که لباس و طرز معشیت اروپائی را پسندید و در بین عمله و فعلهء خود و خاندان شاهی آنرا ترویج کرد. از شهرهای مشهور هند چون بمبی، کلکته، لاهور، آگره، دهلی و کراچی دیدن کرد و استقبال شایان شد. او در مسجد جامع پشاور نماز خواند. در لاهور سنگ بنیاد کالج حمایت الاسلام را گذاشت. از مدرسهء علی گهر دیدن نمود. گوالیار را تماشا کرد و مسلمانان هند را از قربانی گاو به خاطر رعایت عقاید هندوان منع کرد. ایام عید قربان نزدیك بود امیر در سرهند شریف به

زیارت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی مشرف گردید و خلیفهء طریقه نقشبندیه خلیفه محمد امین صاحب متولی زیارت را امیر از دست گرفته از قبور شاه زمان سدوزائی و اولادهء او و احفاد مجدد الف ثانی می پرسید که از طرف خلیفه مذکور معلومات داده می شد. از زیارت عروة الوثقی دیدن کرد. زنبوران عسل که در گنبد زیارت جای گرفته بود و مانع ورود بعضی مردم می شد باعث تعجب و حیرت امیر واقع شد. مبلغ سه هزار روپیه کلدار برای خانقاه سرهند شریف به خلیفه محمد امین صاحب متولی زیارت پرداخت. امیر به مهمانی مهاراجهء پتیاله رفت و ضیافت شاهانهء مهاراجه که به یك جشن همانند بود باعث حیرت انگلیس ها و همهء ناظرین گردید. از طرف امیر نشان صداقت طلائی برای مهاراجه اعطا گردید. امیر مذاکرات خود را با مقامات هند برطانوی انجام داد. در ظاهر در مجالس رسمی از تائید مجدد همان معاهدات زمان امیر عبدالرحمن خان یادآوری گردید. اگر معاهدات سری در بین شخص امیر و وایسرای هند لارد منتو صورت گرفته باشد. چیزی دانسته نشد. انگلیس ها تمدید لین تلگراف و خط آهن را پیشنهاد کردند. امیر استدلال کرد زمانیکه افغانستان به همکاری دولت برطانیه به استخراج معادن و آبیاری و زراعت دشت های لامزروع به اقتصاد خود تقویت بخشید. چنین کارها را آنوقت انجام خواهد داد. اگر دولت به گرفتن قرضه از دول بیگانه اقدام کند مردم به ضد دولت قیام خواهند کرد و هرج و مرج ها برپا میگردد. درحالیکه تعداد زیاد مردم ما اکنون خانه ندارند و زیر غژدي و خیمه به صورت خانه به دوش بین مناطق گرم و سرد در رفت و آمد اند. به گفتهء شاعر:

رفتن به پای همت همسایه در بهشت حقا که با عقوبت دوزخ برابر است

در مجالس و محافل هر زمانیکه وایسرای تقاضای کدام امتیاز جدید را میکرد. امیر الحاق مجدد درهء کرم و فوشنج و بعضی حواشی دیگر را پیشنهاد میکرد و استدلال مینمود که با این کار دشمنان ما دانسته خواهند شد که دولت برتانیهء کبیر از ما حمایت همه جانبه می نمایند. فکر و قصد تعرض بالای ما نخواهند داشت و افغانها که عادت دارند. در مقابل دوست از سر خود میگذرند دوست شما خواهند شد. انگلیس ها چون متیقن شدند که امتیاز جدید به دست آورده نمی توانند شاید به اینکه امیر هم مطالبهء استقلال سیاسی نکرد و حاضر شد تعهدات زمان امیر عبدالرحمن خان را که همانا سلب استقلال سیاسی افغانستان است تجدید و امضا کند، اکتفا کرده باشد انگلیس ها در پایان جلسات لست تحایف تهیه شده از طرف حکومت هند برطانوی را به امیر تقدیم کردند. امیر واپس به افغانستان مراجعت کرد.

روابط امیر حبیب الله خان و انگلیس ها :

امیر دایم به فکر حصول استقلال سیاسی افغانستان بود، اما انگلیس ها امروز به فردا بهانه می آوردند. در برج میزان در حین جنگ عمومی اول سال ۱۲۹۳ هـ.ش یك هیأت ترکی و آلمانی غرض جلب دولت افغانستان و اخذ اجازهء حمله از طریق افغانستان به هند برطانوی به کابل آمدند. این هیأت که تعداد شان به ۸٤ نفر می رسید، نامه هایی به امضای ویلیم دوم امپراطور آلمان و محمد رشاد خامس سلطان ترك با خود داشتند. این هیأت تا اخیر ثور ۱۲۹٤ ش در افغانستان باقی ماندند. مهماندار این هیأت حاجی محمود حاکم سابقهء لوگر بود که از جانب حکومت به حیث مهماندار تعیین شده بود.
اکثر درباریان و ماموران دولت و سردار نصرالله خان طرفدار این اتحاد و اعلان جنگ با انگلیس بودند. مردم وزیر از ۱۲۹٤ هـ.ش تا ۱۲۹٦ هـ.ش با انگلیس در مبارزه بودند.
لویه جرگه را دعوت کرد. در جرگهء ۱۲۹۳ هـ.ش امیر رهبران احتمالی آیندهء جهاد با انگلیس ها را چون حضرت شمس المشایخ و نورالمشایخ مجددی، پسران حضرت صاحب شوربازار، پاچای اسلامپوری، ملامحمد جان موسهی لوگر، پاچای تیرگری، میان صاحب برو، میان صاحب حصارك، ملا صاحب تگاب، استاد هده شمس الحق صاحب، حافظ جی پسر صوفی صاحب، ملا محمد مرید، ملا عبدالغفار و غیره که تعداد مجموعی شان به ٤٥٠ نفر می رسید دعوت داده بود. امیر این جلسه را طولانی کرده می رفت تا انگلیس ها بدون جنگ حاضر شوند استقلال افغانستان را به رسمیت شناسند. لویه جرگه بیطرفی افغانستان را فیصله کرده و از دولت برتانیه خواهان به رسمیت شناختن استقلال سیاسی افغانستان شد.

دولت انگلیس درین شرایط حساس جواب رد نداد، اما قبول و اجرای آنرا به ختم جنگ عمومی اول وعده داد و مبلغ شصت ملیون کلدار حق السکوت و سالانه دو ملیون و چهارصد هزار کلدار به دولت افغانستان تعهد کرد. بعد از آنکه جنگ عمومی اول خاتمه یافت و انگلیس به رسمیت شناختن استقلال افغانستان را امروز به فردا بهانه کرده به تعویق می انداخت که سبب نارضایتی و آزرده گی شدید قلبی امیر در خفا از انگلیس ها گردید. در ظاهر ابراز نمی کرد، اما در فکر به دست آوردن استقلال سیاسی افغانستان بود که اثبات این مدعای ما از صحبت هایی که بین امیر و حضرت ضیاء معصوم رحمة الله علیه صورت میگرفت به خوبی دانسته می شد. اینجانب عبدالحق مجددی نگارندهء این سطور شاهد و سامع بعضی سخنان و کلمات امیر حبیب الله خان درین مورد هستم.

امیر که با حضرت ضیاء معصوم رحمة الله علیه مخلص و همراز بود، اکثر اوقات که حضرت صاحب مذکور در کابل تشریف می داشتند امیر با جناب شان ملاقات و صحبت می نمودند. یك شب امیر حبیب الله خان در مسجد ملا محمود شوربازار با جناب حضرت صاحب ضیاء معصوم رحمة الله علیه دو به دو بدون خواص و معتمدان در یك اطاق که حجره، حضرت صاحب بود نشسته بودند و صحبت میکردند. اینجانب نگارنده، کتاب هذا و عبدالصمدخان ماما که از مریدان خاص حضرت صاحب مذکور بود در اطاق پهلوی حجره نشسته بودیم. این اطاق با حجره، حضرت صاحب توسط یك پنجره، وصل می شد. مذاکره و صحبت امیر و حضرت صاحب را حرف به حرف می شنیدیم. این صحبت بعد از نماز مغرب الی ساعت یازده بجه، شب دوام کرد. در جریان مجلس و صحبت شکایت از دولت انگلیس به میان آمد. جناب حضرت صاحب فرمودند انشاء الله تعالی استقلال نصیبه، ملت افغان است و تسلط انگلیس از تمام آسیا دورشدنی است. البته وقت آن نرسیده باشد و اراده، الهی موقوف به زمان معین خواهد بود. از این کلمات و صحبت ها دانسته می شد که امیر از انگلیس ها فوق العاده ناراض است. امیر از بهانه کردن انگلیس ها دانسته شد که بدون استعمال شمشیر استقلال حاصل نمی شود. به این منظور از چترال الی گومل با مردم قبایل و اطراف دیورند ارتباط مخفی برقرار ساخت. در اول بهار قصد اعلان استقلال و جنگ با انگلیس را داشت. از وقایع دیگر مهم عهد امیر حبیب الله خان یکی هم شورش جاندادخان احمدزائی است که در سال ۱۲۹۰ ش از بابت ظلم کمندهای سرکاری و شدت والی جنوبی محمد اکبرخان مردم جنوبی قیام کردند که در اوایل سال ۱۲۹۱ ش یعنی برای مدت پنج ماه دوام کرد. مردم منگل مقبل، جاجی، طوطاخیل، چمکنی دست به سلاح بردند. تهانه های میدان خوله تهانه، پتان رباط خند خیل را سقوط دادند و کوتل تیره را بستند. جاندادخان احمدزائی که در کابل می زیست به بهانه، خاموش کردن شورش از حکومت اجازه خواست و به پکتیا رفت. آتش شورش را در احمدزائی و منگل دامن زد و از طریق برادرزاده اش ولی محمد خان با انگلیس ها در ارتباط بود. ملك اصیل خان هم با جاندادخان در شورش سهم گرفت. ببرك خان جدران با مردم خود طرفدار دولت شد. امیر از خانهای شینوار، لغمان، کنر، خوگیانی، حصارك، سرخ رود، بهسود، چپرهار، عبدالرحیم زائی، مهمند و اودخیل نفر بگرفت. اسلحه، تفنگ، سرنیزه، لوازمی چون خیمه، سان کفن، سقا، طبل زن، ملا امام، اشتر و آذوقه داد و به جنوبی سوق کرد. امیر به کابل آمد. یك غند سپاه منظم به قیادت جنرال محمد

نادرخان علیه شورشیان سوق کرد. جنرال نادرخان با توپخانه، توپن و غرابین کوتل تیره را اشغال کرد. از شورشیان چهارصد نفر کشته به جا ماند و قلعهء تندان مرکز شورشیان را ویران و حریق کرد. شورشیان از گردیز به منگل عقب نشستند. سردار محمد اکبرخان والی جنوبی را معزول ساخت و با مردم راه مذاکره را پیش گرفت. مردم سلاح به زمین گذاشتند و نماینده های شورشیان چون عزیزخان، تیمورشاه و عبدالغنی نزد نادرخان آمدند که در نتیجه صلح اعاده گردید. جانداد خان به هند گریخت. ۸۲۸ نفر نمایندگان شورشیان همرای جنرال محمد نادرخان به کابل آمدند و برای شان خلعت و سفر خرچ داد. برای پسران شان مکتب عسکری ملك زاده گان تأسیس کرد. محمد نادرخان به رتبهء نایب سالاری ارتقاد کرد.

در سال ۱۲۹۱ ش جهانداد خان احمدزائی با یکنفر مامور هندی و هدایات تازه وارد پکتیا شد. اهالی که از روش نیك دولت راضی بودند، جهانداد را دستگیر و به دولت تسلیم کردند. دولت او را به کابل احضار نمود و اعدام کرد. به روایت دیگر شورش جهانداد خان به تحریك سردار محمد ایوب خان فاتح میوند رخ داد که دفعهء اول به فعالیت والی جنوبی و قاضی خوست و دیگر علمای دینی خاموش شد. در مرحلهء دوم شورش در چهاونی خندخیل کرنیل جانباز خان را مدت یك ماه محاصره نمودند. عساکر موجود در خوست و گردیز کدام کار را به پیش برده نتوانستند که بعد از سه محاربه با جنرال نادرخان شورشیان شکست خورده به درهء کرم پناهنده شدند. جنرال نادرخان به دولت هند برتانوی اخبار کرد که با شورشیان افغان همکاری نکنند. حکومت هند مخالفان دولت حبیب الله را از پنجاب به جاهای دورتر هند تبعید کردند و از نزدیك شدن به سرحدات ممانعت کردند.

در سال ۱۲۹۰ ش مردم قندهار از اثر جبر و ظلم و رشوه ستانی که به اوج رسیده بود به اثر اقدام غیرمعقول سردار محمد عثمان خان والی قندهار که از مردم خواست زن های شان را به محفل عروسی شهزاده به کابل بفرستند و هر کس که نمی فرستاد در مقابل آن پول اخذ می نمود. مردم از این عمل غیراسلامی و غیراخلاقی او به تنگ آمده دست به سلاح بردند و بالای مراکز حکومتی حمله کردند که بعدتر به اثر میانجی گری موسفیدان و ملاها موضوع به صلح انجامید. در بارهء علت و اسباب شورش محمود طرزی در شمارهء ٤ ذی الحجه ۱۳۳۱ ق مینویسد که سردار محمد عثمان خان چون به کابل آمده بود و گفته بود که در قندهار زن های خوش خوان بسیار است. مادر شهزاده به او گفته

بود که چون موضوع عروسی شهزاده در میان است، زنان چندی را از قندهار به کابل بفرستند. سردار محمد عثمان خان از این امر استفاده کرده مردم را ذریعهء کوتوال قندهار تهدید به فرستادن زن های شان به کابل میکرد. از این وسیله استفاده کرده در مقابل نفرستادن زن از مردم پول طلب میکرد و این اعمال او سبب قیام قندهار شد.

جمعیت سری ملی:

.... از واقعات دیگر زمان امیر حبیب الله خان یکی هم تشکیل جمعیت سری مشروطه خواهان بود که اکثر اعضای آن غلام بچه های دربار عدهء دیگر از درباریان روشنفکر، علما و دانشمندان بود و هم گفته می شد که یکی از نواده گان امیر محمد اعظم خان نیز در آن جمع بوده است که خلص آن چنین است: آنها باهم تعهد کرده و در حاشیهء قرآن شریف امضاء نموده بودند که برای مشروطیت حاضر به هر نوع ایثار و قربانی میباشند. بنابر روایتی از بین برداشتن مانع درین راه که وجود شخص امیر است نیز در نقشه بوده است و این خبر تعهدنامه توسط مولوی عبدالحق مردان زائی برادر عبدالعزیزخان ادیب و لالهء سردار محمد کبیرخان در جلال آباد به سمع امیر حبیب الله خان رسانیده شد که خود مولوی مذکور نیز در سوگند نامه امضاء کرده بود. امیر تمامی امضاء کننده گان لست را به قتل رسانید. بعضی از غلام بچه ها که به رشد و جوانی پخته گی نرسیده بودند، به حبس عمری محکوم شدند. مولوی عبدالحق مخبر دولتی را به نشان های بهادری طلائی شمشیر مرصع، شال کشمیری، معاش مستمری نوازش کرد و به حیث معلم زبان انگلیسی شهزاده گان مقرر نمود. برنامهء اصلاحات سیاسی-اداری که سید جمال الدین افغانی به امیر شیرعلی خان تقدیم کرده بود. نسبت تجاوز دوم انگلیس ها به افغانستان ناتمام ماند. دانشمندان سیاسی و روشن فکر به غرض روی کار آمدن اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اداری خواهان ایجاد سیستم مشروطیت در افغانستان بودند و برای این مقصد خود در سعی و تلاش بودند و این گروه اصلاح طلب مشروطه خواه به دور سه محور و مرکز جمع شده بودند.

اول لیبرال ها که متشکل از درباریان، غلام بچه گان چون محمد ولی خان بدخشی بودند. محمد ولی خان سرگروه غلام بچه ها بود. میر زمان الدین خان مامور بارچالانی میریار بیگ خان دروازی، غلام بچه های عمدهء امیر چون شجاع الدوله خان غوربندی، سید جوهرشاه خان غوربندی، پادشاه میرخان لوگری، نظام الدین خان ارغندی وال و عدهء دیگر که به خارج دربار بودند.

دستهء دوم اعضای جمعیت سری عبارت از منسوبین لیسهء حبیبیه بود که این لیسه

مرکز عمده، جمعیت ملی سری را تشکیل میداد که از مطالعه، جراید خارجی و مصاحبت با معلمین خارجی که مستخدم افغانستان بودند افکار خود را تنویر می بخشیدند.

دسته، سوم: مشروطه خواهان اشخاص بودند که خارج دربار و خارج دستگاه معارف حبیبیه بودند. به صورت انفرادی باهم ارتباطاتی داشتند. گروه های متذکره، فوق دور هم جمع آمده اقدام به تشکیل جمعیت سری ملی را کردند. خلص مرام این جمعیت قرار ذیل بود:

۱- تبدیل حکومت مطلقه به حکومت مشروطه.

۲- تحصیل استقلال سیاسی افغانستان.

۳- نشر و پخش تمدن و فرهنگ جدید در افغانستان.

جمعیت سری ملی در حلقات سری ده نفری زیر نظر یکی از مؤسسین وظیفه، خود را به پیش می برد. اعضای حلقات اکثر یکدیگر خود را نمی شناختند و جلسات تحت عنوان ضیافت ها و محفل های شخصی به پیش میرفت. به وقفه های طولانی جلسات بزرگ سری نیز دایر می شد. یکی از حلقات را تاج محمد خان بلوچی پغمانی رهبری میکرد. جوهرشاه غوربندی عضو مشهور و میر قاسم خان پغمانی منشی او بود. حلقه، مسلمانان هندی مقیم کابل را عبدالغنی خان پنجابی رهبری میکرد. در یکی از جلسات فیصله شد که اعضای جمعیت سری ملی مسلح به تفنگچه باید بود. کوشش باید کرد که امیر حبیب الله خان به اصلاحات و نشر تمدن آماده گردد. این فیصله نامه توسط برادر تاج محمد پغمانی یعنی محمد شریف خان پغمانی که طرفدار دولت بود از اسناد برادرش که همخانه بودند به دست آورد و به امیر حبیب الله خان رسانید.

همچنان در زمستان سال ۱۲۸۷ ش که امیر در جلال آباد بود گفته می شود دو نفر که عضویت جمعیت را به دست آورده بودند هر یك استاد محمد عظیم خان کارگران فابریکه، حربی و ملا منهاج الدین جلال آبادی معلم شهزاده کبیرخان فهرست از اسامی تمام اعضای جمعیت را تهیه کرده طور چاپار ضم یك راپور به امیر در جلال آباد رسانید و گفتند هدف اصلی جمعیت کشتن امیر و دولت مشروطه است. هکذا این اتهام به عبدالغنی خان هندوستانی و دیگر معلمین هندی وارد می شد. امیر در جلال آباد گفت: من تمام طومار و نامنویس ملا منهاج الدین را نخواندم ورنه عالمی برباد میرفت. با آن هم اشخاص آتی الذکر دستگیر و محکوم به اعدام شدند.

۱- لعل محمد خان کابلی غلام بچه، خاص امیر ولد جان محمد خان خزانه دار که

در جلال آباد توسط درباریان اعدام گردید.

۲- جوهر شاه غوربندی غلام بچهء خاص امیر که در جلال آباد به دست عملهء حضور کشته شد.

۳- محمد عثمان خان ولد محمد سرور خان پروانی در جلال آباد توسط توپ پرانده شد.

٤- محمد ایوب خان پسر تاج محمد خان پوپلزائی در جلال آباد در دهن توپ پرانده شد.

۵- ملا محمد سرورخان معلم حبیبیه ولد مولوی محمد جان خان الکوزائی در کابل توسط معین السلطنة به دهن توپ پرانده شد. مذکور به آرامی و خونسردی در زیر دهن توپ قلم و کاغذ خواست و وصیت نامهء ذیل را به خط خوش نوشت:

ترک مال و ترک جان و ترک سر　　در رهء مشروطیت اول منزل است

٦- سعدالله خان الکوزائی در کابل به توپ پرانده شد.

۷- عبدالقیوم مامور گمرک در کابل به توپ پرانده شد.

۸- غلام محمد میمنه گی رسام حضور.

۹- تاج محمد خان پغمانی ولد علی محمد بلوچ.

۱۰- میزا محمد حسن راقم کابلی نویسندهء دفتر کوتوالی.

۱۱- میرزا عبدالرزاق خان کابلی.

۱۲- میر زمان الدین خان بدخشانی.

۱۳- محمد انور خان بسمل پسر محمد صفرخان امین اطلاعات.

١٤- احمد قلی خان قزلباش چنداولی مامور ستارهء دولت (مخابرات)

۱۵- عبدالوهاب خان کرنیل کندك مزاری.

١٦- پادشاه میرخان لوگری غلام بچهء حضور امیر.

۱۷- نظام الدین خان ارغندی وال غلام بچهء حضور.

۱۸- قاضی عبدالحق سلیمان خیل ارغندی وال.

۱۹- میرقاسم خان لغمانی.

۲۰- میرغیاث الدین ولد مستان شاه کابلی.

۲۱- حافظ عبدالقیوم کابلی حافظ مجذوب شاعر.

۲۲- محمد ابراهیم خان ساعت ساز کابلی.

۲۳- عبدالمجید خان ساعت ساز کابلی.
۲٤- عبدالرحمن خان قندهاری برادر مولوی محمد سرورخان که در محبس فوت کرد.
۲۵- شیرعلی خان بارکزی.
۲٦- ملا محمد اکبر آخندزاده اسحق زائی.
۲۷- جلال الدین خان قندهاری.
۲۸- کاکا سید احمد خان لودی.
۲۹- عبدالرحمن خان محمدزائی پسر سردار عبدالوهاب خان محمدزائی اجیدن.
۳۰- حبیب الله خان محمدزائی پسر سردار عبدالوهاب خان.
۳۱- محمد رسول خان محمد زائی اجیدن.
۳۲- امرالدین خان.
۳۳- داکتر عبدالغنی خان پنجابی.
۳٤- مولوی مظفرخان بنوچی خروتی.
۳۵- مولوی نجف علی خان برادر داکتر عبدالغنی خان پنجابی.
۳٦- محمد چراغ برادر دیگر مذکور مولوی محمد حسین پنجابی.
۳۷- مولوی محمد حسین پنجابی.
۳۸- مولوی غلام محی الدین افغان.
۳۹- سردار حبیب الله خان طرزی محمدزائی.
٤۰- میرزا محمد اکبر خان یوسفی نویسنده ماشین خانه کابل.
٤۱- حاجی عبدالعزیز خان لنگرزمین.
٤۲- محمد اسلم خان سیغان میر شکار امیر.
٤۳- و صاحب زاده عبدالله جان مجددی.

استاد محمد عظیم کارگر فابریکهء حربی به پاس راپور که دادند به رتبهء برگد و ملا منهاج الدین به حیث معلم شهزاده مکافات دید کسانی که از امیر جان به سلام بردند. ۱- سردار عبدالرحمن خان محمدزائی، ۲- سردار حبیب الله خان محمدزائی، ۳- سردار محمد رسول خان محمدزائی، ٤- غلام محمد خان رسام که هنرش ضرورت دربار بود، ۵- محمد انور بسمل به لحاظ مقام رسمی پدرش، ٦- حافظ عبدالقیوم به لحاظ مقام معنوی پدرش ملا غلام جان که استاد امیر بود، ۷- حافظ عبدالقیوم به لحاظ

پدرش حافظ مجذوب شاعر کابلی، ۸- و میر زمان الدین خان.

امیر بعد از این حادثه از تعمیم و انکشاف معارف منصرف شد و فقط یك معارف کوچك را نگهداشت که نتیجهء آن بعد از شانز ده سال فقط ۲۰ نفر فارغ صنف ۱۲ بود و بس. نصرالله خان نایب السلطنة به امیر پیشنهاد کرد که مدارس کابل الغاء شود. و گفت مکاتب مشروطه می زاید و مشروطه مقابل سلطه شرعی سلطان است. در سال ۱۹۱۸ م یعنی ۱۲۹۶ ش عبدالرحمن لودی محرر سراج الاخبار در شب سالگره تولدی امیر بالای امیر با تفنگچه فیر کرد که به موتر امیر اصابت کرد. به امیر صدمه وارد نشد. عبدالرحمن مذکور توسط سرور بچه بیوه دوکاندار محل نشاندهی شد و به زندان فرستاده شد و روشن فکران دیگر چون عبدالهادی داوی، عبدالحمیدخان کمیدان، محمد اسحق خان قزلباش، شمس الدین خان سابق محصل حربیه همه را محبوس نگهداشت. عبدالرحمن لودی جوان ادیب بود اشعار و آثار ادبی از خود به یادگار مانده است.

بعد از انقلاب ۱۹۱۹ یعنی ۱۲۹۸ ش رها شد. جز مامورین دولت امانیه شد بعد در زمان سقاوی محبوس و بعدها رها شد. در سال ۱۳۰۸ ش که سی و هفت سال عمر داشت، گلوله باران شد. سراج الاخبار که در سال ۱۲۸۳ ش به مدیریت مولوی عبدالروف و بعد در سال ۱۲۸۹ الی ۱۲۹۷ ش به مدیریت محمود طرزی به فعالیت ادامه داد. اگر چه مقالات زیاد در وصف امیر به روی ناچاری نشر میکرد، ولی بالای حلقات سیاسی و افکار امان الله خان اثر و نفوذ داشت و یکهزار و چهارصد نفر مشترکین داشت. محمود طرزی در سال ۱۲٤٦ ش در غزنی متولد و در ترکیه تحصیلات عالی را انجام داد. در ۱۲۸۱ ش به افغانستان برگشت و آثار ذیل از او بجا مانده است. سراج الاخبار، سراج الاطفال، سیاحت در سه قطعه زمین، علم و اسلامیت، آیا چه باید کرد ادب در فن، جغرافیای منظوم، معلم حکمت فلسفهء وطن، از هر دهن سخنی، پراگنده و تراجمه ناول های رول ورن، سیاحت در دورزمین، سیاحت در جوهوا سیاحت در زیر بحر و جزیرهء پنهان. در اخیر سال ۱۲۹۷ ش یعنی ۱۹۱۹ وزیر خارجه دولت امان الله خان شد در سال ۱۳۲۲ شمسی در استانبول از جهان رفت. عبدالهادی داوی همکار جوان طرزی بود که در سال ۱۲۷۳ ش در کابل تولد در حبیبیه تحصیل کرد با عبدالرحمن محرر سراج الاخبار رقیب بود. منظومات مشهورش قلعهء بُست و بلبل گرفتار میباشد. در ۱۲۹٦ ش در ارگ زندانی شد. در ۱۲۹۷ رها و در امان افغان کار میکرد و وظایف مختلف دولتی اجرا کرد. در ۱۳۱۱ ش در ارگ زندانی سیاسی شد و ۱۳ سال در حبس ماند بعد رها

شدن در صف مامورین دولت قرار گرفت. اصلاح طلبان درباری به خاطر حفاظت و حمایت شان به دور سردار نصرالله خان جمع بودند. معین السلطنة پسر بزرگ امیر (عنایت الله خان) نیز پیرو خط پدر بود. یگانه شخص که طرف توجه اصلاح طلبان بود عین الدوله امان الله خان بود، زیرا او ترقی خواه، زحمت کش، جوان صاحب نظر، متواضع و خوش سلوك بود. در رأس اصلاح طلبان دربار قرار گرفت. عین الدوله رادیکال تر بود. در ظاهر نصرالله خان را در حلقهء خود به خاطر از بین برداشتن حبیب الله خان گرفته بود. در حقیقت برای اقتدار خود در سعی بود به تعداد ده دوازده نفر اصلاح طلبان در قرآن شریف امضاء و تعهد کرده بودند که به خاطر انقلاب مشروط که از انگلیسی ها متنفر و از سلطنت ناراضی بودند، اما عین الدوله امان الله خان در دربار بعضی اشخاص چون محمدولی خان، شجاع الدوله خان و بعضی افسر در اردو را طرفدار خود کرده بود. در خارج دربار و دولت در اجتماع رجال چون حضرت فضل محمد صاحب مجددی شمس المشایخ، سردار عبدالقدوس خان و یك عدهء دیگر طرفدار داشت. باری امیر به عین الدوله امان الله خان و مادرش به اثر تحریکات مستوفی الممالك محمد حسین خان بدگمان شد که توسط نایب السلطنة حمایت شد. در سال ۱۲۹٦ ش در شوربازار بر امیر فیر شد در زمستان همین سال جمعیت سری فیصله کرد که امیر در جلال آباد از بین برده شد و در ابتدا نایب السلطنة را به پادشاهی بردارند، اما نایب السلطنة به خاطر اجرای نقشه به وقت معین از خانه بیرون نشد. شخص ارتباطی جمعیت نزد او رفت نایب السلطنة برعکس فیصله سابق به کشتن امیر موافقت نکرد و گفت به حبس او مخالفت ندارم. چون تعهد نامه و سوگند و امضاء در قرآن همه بدست نایب السلطنة بود. گروه اصلاح طلبان را به لرزه انداخت عین الدوله و رفقایش تا یکسال دیگر به خوف و هراس بسر بردند تا اینکه در زمستان سال ۱۲۹۷ ش امیر با دربار خود در شتائیه جلال آباد و لغمان مشغول تفرج و تفریح و سردار امان الله عین الدوله به حیث وکیل سلطنت در پایتخت مقیم بود.

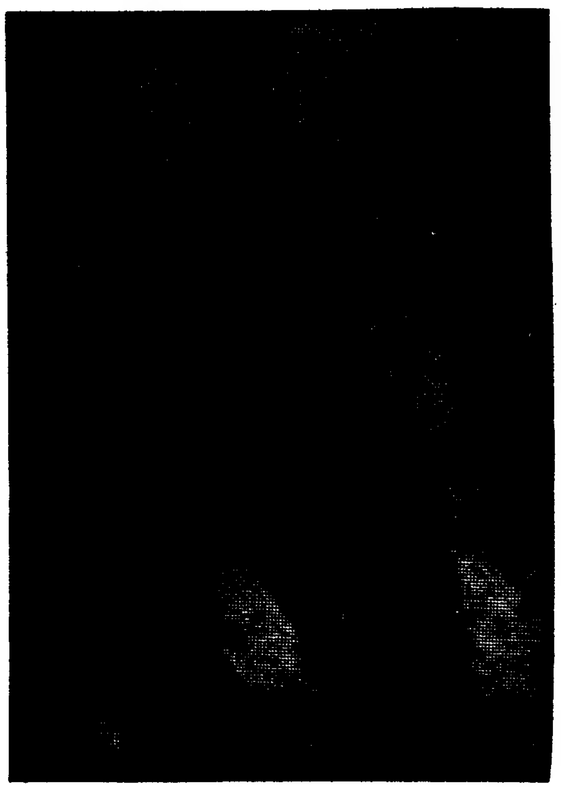
واقعهء کله گوش و قتل امیر

در اخیر برج دلو ۱۲۹۷هـ.ش امیر حبیب الله خان با تمام اراکین دربار خود به قصد شکار ماهی عازم لغمان شد و در مقام کله گوش خیمه زد. خیمهء امیر یك دیرکه کلان بود که در یك گوشهء آن تخت خوابش قرار داشت که به واسطهء یك پرده از صحن خیمه جدا می شد. در دورادور خیمه یك دهلیز به ذریعهء دیوار تجیری تشکیل شده بود که

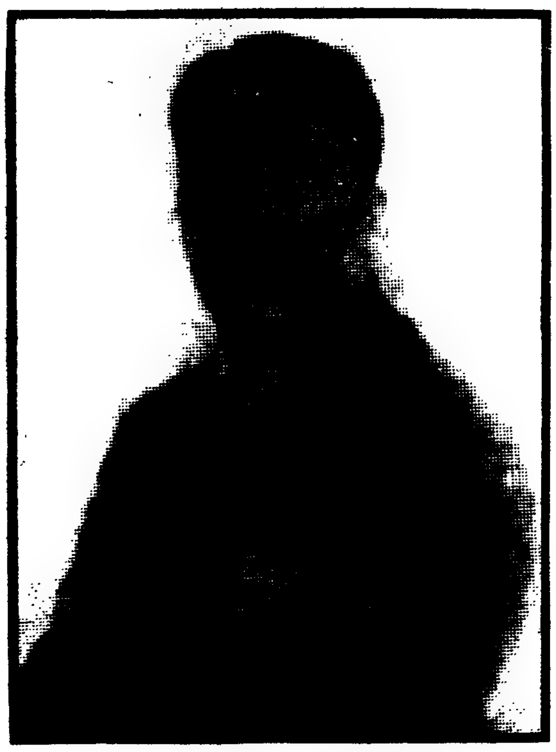
محل پاسبانی و استراحت غلام بچه ها و نوکری والی های حضور امیر بود. در خارج تجیر عساکر شاهی و افسران محافظ قرار داشت. در اطراف آن خیمه های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمهء امیر محمد خان غلام بچه و خارج دهلیز شاه علی رضا خان کندك مشر افسر نوکرایوال بودند. شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول مطابق شب اول حوت ۱۲۹۷هـ.ش ساعت ۳ بجهء شب مردی مسلح یك گوشهء از دامن خیمهء امیر را بالا زده به سرعت داخل خیمهء بزرگ شاه گردید. درحالیکه شاه آرام خوابیده بود، دهن تفنگچه خود را در گوش امیر گذاشته و آتش کرد و به سرعت از راه آمده پس رفت. گلوله طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته، اما بیرون نشده بود. به صدای تفنگچه محمد خان غلام بچهء نوکریوال از دهلیز تجیری با احتیاط داخل دروازهء خیمه شده از دور دید که شاه همچنان در خواب است. مطمئن شد و برگشت درحایکه شاه از جهان رفته بود. در خارج خیمه فریادی بلند بود که میگفت نزدیك خیمهء امیر صاحب شلیك مرمی شده است. بعدها گفته می شد که این فریادها از خود ضارب بوده است. همچنان گفته شد همینکه ضارب از خیمهء شاه خارج شد و از طرف شاه علی رضا کندك مشر گرفتار گردید، ولی ناگهان افسر عالی رتبه تري پیدا شد و به رخ عسکر محافظ سیلی سخت کشیده ضارب را رها کرد و به کندك مشر گفت: آرام باشید، اعلحضرت در خواب است.

نایب السطنة بعد از صدای کشته شدن امیر آمد و خارج خیمهء امیر نشست. مامورین جمع شدند و کشتهء امیر را بدیدند، اما نایب السلطنة از دیدن برادر به طور متأثرانه امتناع نمود و به درباریان گفت در جهان از این قبل امورات بسیار واقع میشود. نباید مضطرب بود، بلکه با حواس جمع بایستي متوجه مطلب اصلی شد که آن حفظ وطن و سلطنت اسلامی است. آنگاه معین السلطنة را که مبهوت مانده بود تسلی داد و گفت وقت آن است که شما طوری با من پیش آئید که من هنگام وفات ضیاء الملت والدین امیر عبدالرحمن خان پدرم با پدر شما پیش آمد کردم و صمیمانه خدمت نمودم. نایب السلطنة به اجتماع عساکر و درباریان امر صادر کرد. بعد ضمن نطقی مرگ امیر را افشا کرد. سپه سالار محمد نادرخان موظف شد که به جلال آباد رفته قشون و عساکر را آمادهء موافقت و پذیرش وضع جدید نماید. محمد ولی خان سرجماعهء غلام بچه ها مامور شد که میت امیر را به جلال آباد منتقل سازد و تیلفون لغمان جلال آباد تحت سانسور قرار گرفت.

روز پنجشنبه اول حوت ۱۲۹۷هـ.ش آغاز شده بود که علی احمد خان شاه آغاسی پیش شد و گفت تا وقتی که پادشاه جدید انتخاب نشود. پادشاه سابق از روی شریعت تدفین شده نمیتواند. خطاب[۹] نصرالله خان گفت: چون شما در خاندان شاهی مرد عالم و فاضل کامل هستید، لذا من به شما بیعت میکنم معیت السلطنة دست او را عقب زد و خود پیش شد و گفت بیعت کردن اول حق من است. پس دست دراز کرد و بیعت کرد و بعد دیگر درباریان بیعت کردند. نایب السلطنة نصرالله خان پادشاه افغانستان شناخته شد. در همین روز وارد جلال آباد شد و سپاه به قوماندە معین السلطنة در قشلهٔ نظامی شاه جدید را استقبال و سلام کرد. مامورین ملکی و عده یی از روشناسان دربار دست بیعت دادند و بیرق سرخ شاهی افراشته شد. امیر حبیب الله خان در میدان گلف جلال آباد دفن شد.



سردار نصرالله خان



غلام صدیق خان چرخی

پادشاهی امیر نصرالله خان
اول حوت ۱۲۹۷ تا ۷ حوت ۱۲۹۷ هـ ش

امیر نصرالله خان اولین کاری که نمود یك نامه به وایسرای هندوستان برطانوي فرستاد و در نامه متذکر شد که ساعت ۳ بجه شب اعلحضرت سراج الملت والدین در کله گوش دره، لغمان از طرف شخص مجهول به ضرب تفنگچه شهید شد. همگي مرا به سلطنت افغانستان انتخاب نموده اند. تعلقات حکومتین را مانند سابق انشاء الله دوستانه قایم خواهیم داشت. روز بعد جمعه فرامین شاه جدید در ولایات افغانستان ارسال و از کشته شدن شاه سابق و نصب شاه جدید اعلام نمود و بیعت طلب کرد. امیر نصرالله خان یك فرمان رسمی و یك مکتوب خصوصی توسط شجا الدوله خان فراشباشی به عنوان عین الدوله فرستاد. فرمان رسمی حادثه، کشته شدن امیر حبیب الله خان و انتخاب خودش به پادشاهی و در نامه خصوصی تعین یك هیأت مشاور را برای عین الدوله و فرستادن بیعت مردم در جلال آباد تذکر داده بود. هیأت مشاور این ها سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله، سردار عبدالوهاب خان، محمد سرور خان نایب الحکومه، سابق هرات، صالح محمد خان نایب سالار میرزا محمودخان امین نظام و سردار محمد علی خان سرکرده تعیمرات بودند. شجاع الدوله ساعت ده بجه صبح به کابل رسید و با عین الدوله ملاقات کرد. گفته می شود که این همان شخص عضو جمعیت سری همکار عین الدوله و کشنده و قاتل امیر حبیب الله خان است. چون تا سه روز خبری از شجاع الدوله و کابل به جلال آباد نرسید. امیر نصرالله خان نامه، دیگری با سردار محمد یونس خان به عنوان عین الدوله به کابل فرستاد، زیرا تیلفون کابل جواب نمی داد، اما سردار محمد یونس خان همینکه به کابل رسید، اوضاع تازه را بدید و فوری به امیر امان الله خان بیعت کرد. روز ۷ حوت شجاع الدوله خان و محمد خان و غلام محمد خان باشی از کابل با دو کاغذ که

یکی نقل بیعت نامهء مردم و مامورین ملکی و نظامی کابل به نام امیر امان الله خان و دیگر مکتوبي از افسر و مامور و نماینده گان اهالی کابل به عنوان نایب السلطنة به جلال آباد فرستاده شد. این ها در عرض راه خطوط تیلفون را قطع میکردند و سواران جلال آباد را که به حفاظت راه ها گماشته بودند، به رفتن کابل و بیعت به امیر امان الله خان تشویق میکردند. درحالیکه در همین روز در جلال آباد مراسم تاج پوشي امیر نصرالله خان با فیرهای توپ به عمل آمده بود، نماز شام شجاع الدوله و غلام محمد خان وارد جلال آباد شد. بعد از تفتیش و تلاشی نزد امیر پیش شدند. امیر نامهء عنوانی خود را دید و بخواند. نامه به این مضمون بود: جناب نایب السلطنة معین السلطنة، عضدالدوله صاحب، سردار صاحب صنایع، سردار صاحب مدافع، سردار غلام علی خان، سردار سپه سالار صاحب و جمله عملهء ملکي و نظامی پادشاه شهید بی موجب السلام علیکم ان کانوا علی سبیل الهدی بعد آن از انصراف تحقیق در مورد کشته شدن امیر حبیب الله خان و اغماض نایب السلطنة از حق سلطنت موروثی پسرانش و قبول بیعت برای خود حرف زده شده و در آخر گفته شده بود که ما همه دست بیعت به امیرالمومنین امیر امان الله خان داده ایم. شما هم از اندیشهء امارت گذشته به بیعت عمومي امضاء کنید والا مسئولیت و ذمه واری خون ریزی به گردن شما خواهد بود. در ضمن شجاع الدوله در حین تشریح شفاهی حالات کابل به حضور امیر نصرالله خان از اعلان استقلال افغانستان توسط امان الله خان و جوش و خروش مردم و هیجان و استقبال مردمان کابل از این اعلان و احساسات گرم سپاه کابل سخن ها گفت. نایب السلطنة که مایل به خون ریزی نبود، اما طرفداران او نقشهء جنگ را طور ذیل آماده کرده بودند:

از جنوب دوست محمد خان ناظم با عسکر و افسر گردیز، از شمال معین السلطنة با مردم تگاب و مستوفي الممالك از راه کوهدامن خود سردار امیر نصرالله خان با قشون شرق به صفت قلب سپاه پایتخت را هدف حمله قرار دهند. شیخ پادشاه کنری متعهد شد با ده هزار نفر مهمندی مسلح بالای کابل حمله نماید. عین الدوله را گرفتار کند. امیر نصرالله خان نپذیرفت و گفت اگر من برای گرفتن تاج و تخت بجنگم تمام سرحدات شرق کشور در زیر پرچم من جمع خواهند شد، ولی ریختن خون مردم افغانستان به نفع اسلام نیست، لذا من از پادشاهیی که بالای خون بنا گردد گذشتم. آنگاه به منشی خود محمد عمر خان امر کرد که بیعت نامهء او را به عنوان امیر امان الله خان بنویسد.

در ۲۵ جمادی الاول بیعت نامهء ذیل به امضای نایب السلطنة به عنوان امیر امان

الله خان فرستاده شد...

حضرت الهی جل جلاله وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار و نوردیدهء برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته به مقاصد دارین کامیاب گرداند. چون به موجب التجا و بیعت ارجمندان سعادتمندان معین الدوله و عضدالدوله و باقی ارجمندان عزیز و خدام حضور و صاحب منصبان ملکي و نظامی امارت افغانستان را قبول کرده و مشرح به حضور آن ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم. در ثانی اطلاعدهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنة کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت افغانستان را برای خود کرده اید، لذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم، محض برای سرپرستی شمایان و به لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بر دوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزرده گی شما روا دار نبوده و نیستم و شما را فرزند ارجمند دلبند خود به قراریکه میدانستم اکنون هم میدانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند را از خود می شمارم. بنابران خود من به رضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده از بارگاه حضرت الهی جل جلاله امارت و آن فرزند ارجمند را نیك پاینده و باقی میخواهم. انشاء الله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنة کابل شده به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب گردیده، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد. باقی ایام به کام تان باد نصرالله.

پادشاه امیر امان اللّه خان
حوت ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۷ هـ ش

بعد از قتل امیر حبیب اللّه خان که نصراللّه خان در جلال آباد اعلان سلطنت کرد. امیر امان اللّه خان در همان روز پنجشنبه یا دو روز بعد از آن در کابل اعلان سلطنت و استقلال افغانستان را کرد. روزی که نصراللّه خان در جلال آباد از امارت استعفی داد. یك روز بعد آن سردار عنایت اللّه خان و سردار حیات اللّه خان هم بیعت نامه ای به خط میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك به عنوانی امیر امان اللّه خان نوشته و امضاء کرد و فرستادند. الی تاریخ ۱۲ حوت ۱۲۹۷هـ.ش اعلامیه های امیر امان اللّه خان در سرتاسر کشور تاثیر عمیق خود را در بین مردم و سپاه بخشیده بود.

امیر امان اللّه خان در اعلامیه های خود گفته بود که من تاج سلطنت را با شرط استقلال و آزادی داخلی و خارجی افغانستان پذیرفته ام و هم در اعلامیه به لزوم توجه در زنده گی سپاه کشور اشاره نموده بود، لذا در هرجائی که مخالفت با امیر احساس شد عسکر محل به طرفداری از شاه جدید مداخلت کرد. ناظر محمد صفر در قطغن معزول و به کابل فرستاده شد. در میمنه جنرال عبدالغفارخان از طرف سپاه گرفتار شد. در جلال آباد یکنفر عسکر هراتی را سپاه بالای خود قوماندان تعین کرد که غلام رسول خان نام داشت که این قوماندان جدید بالای خزانه و جبه خانه و دفترها محافظ تعین کرد و خطبه به نام امان اللّه خان خواند. بیرق شاهی نایب السلطنه را از بام عمارت او پائین کرد و نایب السلطنة را با رعایت احترام تحت الحفظ نگهداشت. سردار محمد نادرخان سپه سالار و خاندانش را با مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك محبوس توسط قشون محافظ تحت قوماندهء شاه علی رضا کندك مشر به کابل فرستاد و بیعت سپاه را نیز توسط نمایندهء خود به کابل فرستاد.

به تاریخ ۱۸ حوت نایب السلطنة و معین السلطنة توسط موتر به کابل رسیدند. موصوف مستقیم و سرراست داخل سراچه، حرمسرای ارگ شدند. بعد از چند روز معین السلطنة در محبس سراچه با عایلهء خود یکجا شد. نایب السلطنة تنها در برج شمالی ارگ و باز به خانهء فوقانی دروازهء حرمسرای کلان ارگ معروف به جرثقیل منتقل گردید. معین السلطنة قریب چهارماه درین محل با عایلهء خود باقی ماند. بعد به عمارت شخصی اش فرستاده شد، زیرا او هم داماد محمود طرزی و باجه و برادر امیر امان الله خان در عین حال کدام ادعائی هم نداشت که جز دربار قرار گرفت، اما نایب السلطنة مرد دیگري بود. او در افغانستان و سرحدات آزاد صاحب نام و نشان بود. در مرکز عده یی از مامورین روحانیون و صاحب نفوذان دیگر را طرفدار خود داشت. امیر امان الله خان او را رقیب قوی خود میدانست. او در دولت گذشته مرکز افکار ضد انگلیسی بود. دوماه بعد از حبس نایب السلطنة درباری تشکیل شد و در یك تحقیقات مصنوعی بر نایب السلطنة و کندك مشر علی رضا خان و عبدالاحمد خان الزام وارد شده بود. از مجلس رأی خواست و گفت عضدالدوله و خاندان شاهی به اعدام نایب السلطنة رأی داده اند. سردار مدافع امین الله خان کاکای امان الله خان بایستاد و گفت یك برادر ما را دیگران کشتند و این دیگری را خود بکشیم. البته در محبوس بودنش حرفی ندارم. سردار صنایع محمد عمرخان این پیشنهاد را تائید کرد. برادر سوم سردار محمد علی خان گفت: اتهام هر جرمی محتاج ثبوت است. شما برادر بزرگ ما را به محکمه شرعیه محول نمائید. اگر اتهام ثابت شد، مجازت والی رها خواهد شد. رأی و نظر ما و شما معتبر نیست. پس از این دربار نایب السلطنة محبوس و عبدالاحدخان تبعید و علی رضا کندك مشر که قاتل امیر حبیب الله خان را و افسر رها کنندهء قاتل را می شناخت از نظر سیاست محکوم به اعدام شدند.

فتح علی خان جاغوری که از خاندان سردار شیرعلی خان جاغوری بود شهادت در مورد کندك مشرعلی رضاخان ترتیب و ادا کرد، لذا مذکور محکوم به عدام شد. درحالیکه در همان وقت گفته می شد که قاتل امیر در حقیقت شجاع الدوله خان غوربندی عضو جمعیت سری ملی است. شجاع الدوله در دولت امانیه امین العسس کابل (وزیر امنیت عمومیه) رئیس هیئت تنظیمهء هرات، وزیر مختار افغان در لندن گردید. انگلیس ها او را بد می دیدند. بعد از سقوط دولت امانی او را از لندن اخراج کردند و در برلین مقیم گردید و در آنجا حین جنگ عمومی دوم وفات کرد.

مستوفی الممالك میرزا محمد حسین خان در ١٤ ثور ١٢٩٨هـ.ش در باغ ارگ از درختی به حلق آویخته شد و معدوم گردید. نایب السلطنة مدت یك سال و سه ماه در محبس ارگ ماند. روزی از محمد امین فراشباشی جدید قلم و کاغذ خواست و نامه ای به امیر امان الله خان نوشت و توسط محمد رفیق خان کندك مشر عساکر محافظ ارگ به امیر فرستاد. مضمون نامه چنین بود: ... ارجمند کامگار امیر امان الله خان به شما معلوم است که من در وقت امیر صاحب شهید شما را حمایت می نمودم. حالا هم با شما مخالفت ندارم. اکنون از شما میخواهم اول مرا از حبس رها کرده اجازه بدهید بقیهء عمر خود را در مکة المکرمه و مدینة المنوره سپری نمایم. اگر قبول نشود مرا به خانهء من بفرستید. من از خانهء خود خارج نمي شوم. سوم اگر این هم قبول نمی شود. من حاضرم که برای شما خدمت نمایم. امیر امان الله در جواب نوشت: عم معظم سردار نصرالله خان من در وقت پدرم جنایتی نکرده بودم که شما مرا حمایت میکردید. اگر شما با من مخالفت نداشتید چرا در جلال آباد دوست محمد خان ناظم را مقرر کردید که برای حمله به کابل به سمت جنوبی برود. شما چند وقتی اینجا خواهید بود (امان الله)

میرغلام محمد غبار می نویسد که شجاع الدوله خان در سال ١٣٠٠هـ.ش در شهر هرات به من گفت: امیر امان الله خان مرا در محبس جرثقیل ارگ نزد نایب السلطنة با پیامی فرستاد. محمد امین فراشباشی مرا داخل اطاق نایب السلطنة نمود و خودش برگشت. تخت بام و اطاق هردو به واسطهء کلکین های آیینه دار و مرتفع روشنائی میگرفت، زیرا کلکین های بزرگ اطاق سردار که مشرف به خارج بود با نمد مستور گردیده بود و این عمارت در طبقه دوم قرر داشت. عبارت از یك تخت بام مسقف یك اطاق بزرگ یك اطاق کوچك و یك تشناب بود. محافظ در سر زینه تخت بام می ایستاد و سردار تنها بود. فرش اطاق عبارت از یك سطرنجی، یك چپرکت و اثاثیهء آن، یك جوره صراحی و گیلاس، یك آبدان بزرگ و یك جوره آفتابه لگن بود. زیر چپرکت یك توشك گسترده بود و نایب السلطنة با متانت همیشگی روی آن نشسته بود. سردار چپن عادی پوشیده بود و دستار سفیدی در سر داشت. قدری خسته و لاغر و محزون به نظر می آمد. در یك گوشهء اطاق سجاده یی گسترده من تعظیم نمودم و او با تبسمی جواب داد. ملتفت شدم که سردار با ریش دست نخورده و چهرهء زرد شده یك ملاحت مخصوص دارد. وقتیکه از صحت سردار پرسیدم به بسیار اختصار جواب داد خوب است. آن وقت خودش پرسید، چطور آمدید، مگر کاری داشتید؟ گفتم امیر صاحب به حضور شما سلام

میرسانند و صحت شما را میپرسند و هم می فرمایند که همان قرآن که نوشته ها در آنست کجاست. نشان بدهید که به کار است. نایب السلطنة جواب داد: من اطلاعی ندارم که کجاست. به خود شما بهتر معلوم است. شجاع الدوله گفت: من به سردار نصرالله خان گفتم اگر قرآن مطلوب داده شود به نفع حضور عالی تان است. سردار گفت به یادم نمانده که کجاست. شاید نزد خود امان الله جان باشد. چون میدانستم اصرار سودی ندارد، با تعظیم مرخص شدم. سردار فقط سری به علامت خدا حافظی شور داد. من از استقامت و استغناي طبع نایب السلطنة متأثر شدم که حتی یك خواهش کوچکي هم نکرد وقتی که جواب سردار را به امیر رساندم. لحظهء متفکر ماند و باز پرسید دیگر هیچ چیزی نگفت. گفتم هیچ. باز مکثی کرد و پرسید: «صحت شان چطور است» در ظاهر خوب بود. شجاع الدوله خان به غبار توضیح کرد که امیر امان الله خان از نیافتن قرآن شریف بسیار اندیشمن بود، زیرا درین قرآن امان الله خان و نایب السلطنة و یك عده از اعضای عمدهء جمعیت سری دربار کتبی تعهد کرده بودند که با تطبیق مرام خود اوضاع افغانستان را تبدیل نمایند. درحالیکه این قرآن در نزد نایب السلطنة بود. با تمام تفتیش در جلال آباد و کابل از عمارت او پیدا نشد. بعد از چندی امان الله خان نایب السلطنة را از محبس جرثقیل پائین کرد و به سراچه و حرمسراي جای داد. حرم او عالیه بیگم را با فرزند کوچکش به او یکجا نمود و هم به مادر پیر سردار و دختر سردار (سردار بیگم) اجازه داده شد که روزانه نزد سردار آمده شبانه برگردند. تمام وسایل رهایش مشروب و مأکول سردار از طرف ارگ تهیه میگردید. احتمال مصالحه و آتشي با امیر امان الله خان پیدا شد درحالیکه یك دست مخفی و قوی در نابودی خاندان حاکم افغانستان کار میکرد تا عوض آنها دست نشانده گان مانند راجه های هندوستانی به نفع انگلیس ها روی صحنه بیایند. در کابل پروپاگند و تبلیغ شد که نایب السلطنة طرف تعذیب و اهانت و دشنام دولت است. این کار هیجان در طرفداران نایب السلطنة ایجاد کرد یکی از طرفداران نایب السلطنة محمد اختر خان پسر ناظر محمد صفرخان امین اطلاعات بود که دارای استعداد ادبی و سیاسی و از مخالفین سرسخت انگلیس ها بودند. پسر دیگر ناظر محمد صفرخان محمد انور خان بسمل از مشروطه خواهان بود. امور سرحدات آزاد در زمان حبیب الله خان از طرف نایب السلطنة به محمد اختر خان سپرده شده بود. امیر امان الله خان این خاندان را از خدمات دولتی معزول نمود.

محمد انور خان بسمل طرفدار رژیم مترقی امان الله خان بود. به قول غبار در چنین

وقت یك نفر به نام ملا عمادالدین هندوستانی که از راه فعالیت جاسوسی از پشاور خود را به دولت افغانستان مربوط نموده بود وارد کابل شد. ماهانه ششصد روپیه معاش و سال دو ماه به کابل برای اخذ معاش می آمد. او شخص زرنگ و فعال بود. با کارکنان محکمه اطلاعات و محمد اخترخان و سردار امان الله خان آشنا شد. این ملایی بود که محمد اخترخان را وادار کرد که به سرحدات آزاد غرض فعالیت برود. وقتی که او پذیرفت ملای مذکور قضیهء ظلم امان الله خان بالای نایب السلطنة را پیش کشید. در نتیجه محمد اختر خان اقدام به تشکیل جمعیت سری از اشخاص مانند ملا عمادالدین، غلام حیدر سرحدی، عبدالرحیم خان از خاندان سعدالدین خان قاضی القضات، عبدالله غلام بچهء نایب السلطنة، محمد امین پسر محمد عمرخان محمدزائی، سردار محمد محسن محمدزائی، سردار محمد کریم محمدزائی، دلاورخان پنجشیری که ناظر شخصی محمد اخترخان بود. مرزا محمد علی خان تائب شاعر، حافظ محمد اکبرخان فارغ شاعر که کتابدار سردار عزیز الدین پسر نایب السلطنة بود.

مرام این جمعیت کشتن امان الله خان و نجات نایب السلطنة بود. وظیفهء خبررسانی به عهدهء ملا عمادالدین. وظیفهء کشتن به غلام حیدرخان سرحدی سپرده شد. رئیس این جمعیت محمد اخترخان بود. محمد اخترخان یك تفنگ یازده تیرهء انگلیسی و دو هزار روپیه به غلام حیدر و یك یك تفنگچه به اعضای جمعیت داد. مگر سردار محمد کریم به هدایت پدر خود محمد اکبر خان سر از جمعیت بتافت. در جلسه حاضر نشد. همچنین دلوخان (دلاورخان پنجشیری)، مرزا محمد علی تایب و محمد اکبرخان فارغ از کشتن شاه سرباز زد. چون هر سه نفر از رفقای شخصی محمد اخترخان بودند او را نیز از این اقدام منع کردند، اما محمد اخترخان منع نشد. ملا عماد الدین اطلاع داد که شاه فردا به پغمان میرود. غلام حیدر، عماد الدین، عبدالرحیم و یکی دو نفر دیگر از قبل به پل قرغه رفته پل را تخریب نمودند خودها در بین گندم موضع گرفتند. نصف روز یك موتر کلان آمد و نسبت خرابی پل ایستاده شد و بیست و پنج نفر عسکر و دو نفر افسر پیاده شدند به معلومات و تفحص پل مشغول شدند. کمین کننده گان به فکر اینکه عساکر محافظ شاه اند به انتظار آمدن شاه ماندند. شجاع الدوله امین العسعس و عبدالحمید کمیدان به عساك امر دادند که اطراف پل و مزرعهء گندم محاصره شود. عبدالرحیم خواست از یکطرف مزرعه خارج شود، ولی با عسکري مقابل شد، بایستاد با تفنگچه مضر قنداق دار سپاهی را هدف قرار داد و آتش تفنگ دیگر سپاهیان خودش را از پا

انداخت. شجاع الدوله فریاد کرد، برادران نترسید بیائید حرف میزنیم. ما پغمان می رفتیم پل را خراب یافتیم و متوقف شدیم. شما بی سبب آتش کردید. اگر دشمن داشته باشید من امین العسعس هستم. شما را حفاظت مي نمایم. کمین کننده گان که راه فرار نداشتند تسلیم و خلع سلاح در زندان کوتوالی محبوس شدند. رئیس جمعیت نماز عصر این اطلاع را گرفت درحالیکه موتر او تیار بود و دو اسپ سواری در گلبهار انتظار او را می کشید تا با ناظر خود دلاورخان پنجشیری داخل پنجشیر شده از راه قطغن آمو را عبور کنند، اما او به دلوخان گفت من فرار نخواهم کرد، زیرا رفقا و خانوادهء من در عوض من تباه خواهند شد. شب تحقیق و استنطاق شروع شد. ملا عماد الدین گفت: من جز متهمین نی بلکه خادم شاه هستم و قبل از حرکت نوشته ای به کوتوالی سپرده ام. امر الدین خان که از جملهء مامورین کوتوالی و از هند آمده بود و جز مشروطه خواهان بود این گفته را تصدیق کرد که این نوشته به من رسید ولی چون روز تعطیل و اعلیحضرت خارج شهر بودند نوشته نزد من ماند شخص شاه نوشته را خواست دید ملا عماد الدین هندی چنین نوشته بود... من از چندی به اینطرف به شبهه افتاده بودم که یکدستهء خاینین سؤقصد اند من مصروف کشف آن شدم امروز جمعه کشف کردم که آنها غرض اجرای سؤقصد به پغمان میروند چون وقت تنگ بود این نوشته را فرستادم که به حضور اعلیحضرت تقدیم شود. خود من به این خدمت مهم رفتم و چون روز جمعه بود و دوایر مسدود است این خط را به امرالدین خان فرستادم که برساند شاه که خوش باور و او را جاسوس قدیم خود می شناخت. نوشته را تصدیق و امر رهائی اش را صادر کرد. ملا رها شد و از کابل برای همیشه غایب شد. در عوض اعضای جمعیت که به قرغه نرفته بودند دستگیر شده و در محبس انداخته شدند. تنها رئیس جمعیت که صبح وقت به خانهء دلاورخان رفته بود و منتظر اقدام حکومت بود، همینکه پولیس دق الباب کرد او تفنگچه را در شقیقه راست خود گذاشت و آتش کرد. گلوله از چشم چپ او خارج شد او که مرد مغروری بود قبل از کشتن به دلاورخان گفت: برای اینکه در محبس توهین نشوم خود را میکشم. پولیس او را به کوتوالی برد بعد به امر شاه به شفاخانه داخل شد. در طی تحقیق معلوم شد که محمد محسن خان محمد زائی قضایا را از قبل به سمع شاه رسانیده است، لذا او را رها و امر کرد که در علاقه داری محلی غزنی مقرر است. دلاورخان پنجشیری و فارغ نوشتند که در مرام سؤقصد و قتل شاه شامل نیستم، اما چون رفیق محمد اخترخان بودیم از اوْ جدا نشدیم. محمد کریم خان نوشت من از طرف محمد

اخترخان به جمعیت دعوت شدم، اما وقتی به پدرم گفتم او مرا مجازات و از بیرون برآمدن از خانه منع کرد. غلام حیدر، عبدالرحیم و غیره دلیل برای انکار نداشتند. بعد از چند روزی مجلس مجازات دایر شد. محمد اخترخان که هنوز در شفاخانه بود. شاه از او می پرسید خوب محمد اخترخان میدانم دروغ نمی گوئی بگو از این اقدام چه مطلب داشتی شاه میخواست اشارتی به نایب السلطنة شود، اما محمد اخترخان که مطلب شاه را درک کرده بود، لذا جواب داد که اعلحضرت این اقدام من سبب معین نداشت. چرا که دلم میخواست چنین کنم شاه لبخند کرده پرسید اگر شما رها شوید باز دست تان برسد نسبت به من چه خواهید کرد. مرد جواب داد که اعلحضرت میدانند زنده گی در نزد من دیگر قیمتی ندارد ولی بالفرض زنده بمانم دست من برسد باز شما را خواهم کشت. شاه پرسید: در باب رفقای خود چه میگوئید چون هنوز چشم محمد اخترخان بسته بود و نمیدانست که کدام ها گرفتار و حاضر شده اند. پس پرسید مقصد اعلحضرت کدام رفیق من است. شاه جواب داد که دلو خان (دلاورخان پنجشیری). محمد اخترخان گفت: وقتی او را دعوت کردم مرا هم منع کرد. با نظر من موافق نشد. حافظ محمد اکبر چطور؟ اخترخان جواب داد او هم مثل دلوخان نظر مرا رد کرد. شاه گفت: این غلام حیدر را از کجا کردی. اخترخان گفت: برای آن او را آورده ام که نشانچی قابل است. هدف را خطا نمی کند. شاه پرسید: در باب محمد کریم چه میگوئید: جواب داد او در اول در جمعیت ما شامل شد. هنوز سخن محمد اخترخان تمام نشده بود که سردار محمد کریم خان مداخله کرده گفت: محمد اختر بد میکند. شاه او را تنبیه کرد. بعدها محمد کریم جمعیت را ترک و نزد من نیامد. شاه گفت: در باب مرزا محمد علی خان چیزی نگفتید. گفت وقتی مرزا دعوت کردم رد کرد مرا هم دوستانه منع کرد. دیگر حرفی بین ما درین باره تبادله نشد شاه از مرزا محمد علی خان پرسید: وقتی محمد اخترخان شما را دعوت کرد شما چه کردید؟

میرزا به آرامی جواب داد: رد کردم. شاه پرسید: شما فال پشت ناخن هم می بینید؟ جواب داد اعلیحضرت این چیزهای محض برای تفریح بود.

شاه گفت: وقتی شما از کشتن من آگاه شدید، چرا اطلاع ندادید؟ میرزا جواب داد: من به پادشاه خیانت نکردم و دعوت را نپذیرفتم، ولی نخواستم به دوستان خود نیز خیانت کنم. محمد اختر متحیر بود که چرا شاه از دیگران چیزی نپرسید. درحالیکه ملا عمادالدین خود را جاسوس قدیم شاه معرفی کرده بود. محمد حسن خان محمدزائی

جاسوس جدید شاه بود که سؤقصد قرغه را مستقیم راپور داده بود و جمعیت گرفتار شده بود. بقیه در سرعمل گرفتار شده اعتراف کرده بودند. شاه بعد از سکوت مختصری امر کرد که محمد اخترخان غلام حیدرخان، دلوخان، مرزا محمد علی خان، عبدالله خان غلام بچه و محمد امین خان اعدام شوند. حافظ محمد اکبر خان به واسطهء پدرش حافظ مجذوب و عبدالرحیم خان به واسطهء پدر کلانش قاضی فضات از اعدام معاف هستند. محمد انورخان بسمل حبس و تمام دارائی او و خانواده اش ضبط گردد. محمد کریم محبوس پدر و خانواده اش در غزنی تبعید گردید. محکومین در تپهء شیرپور برده شد. محمد اخترخان با چشم بسته صدا کرد. دلوخان کجا هستی. مرد جواب داد: پهلویت هستم مثلیکه در زنده گی پهلویت بودم. محمد اخترخان گفت: خوب است که هستی باید چنین می بود. توپها صدا کردند. این ها در دمی و لحظه ای معدوم گردیدند. میرغلام محمد غبار می نویسد که شجا الدوله خان در ضمن توضیح این وقایع گفت: فقط این اقدام محمد اخترخان بود که سبب نابودی نایب السلطنة گردید، ورنه شاه میخواست او را مانند معین السلطنة به خانه اش بفرستد آزاد و محترم نگهدارد. بعد از این حادثه نایب السلطنة دوباره از زن و فرزند جدا و از سراچه حرمسرا به محبس جرثقیل منتقل گردید. به غیر از محمد امین فراشباشی زندانبانهای دیگری از زنده گی او مطلع نبودند. نایب السلطنة به تدریج، اما به سرعت توان خود را از دست داد. شب جمعه ۲ رمضان المبارك ۱۳۳۸ هـ.ق برابر به ۲۱ ثور ۱۲۹۹هـ.ش مطابق ۱۹۲۰ م چشم از جهان پوشید.

امیر امان الله خان در پغمان بود که جنرال غلام جیلانی خان چرخی لوگری قله دار ارگ خبر مرگ نایب السلطنة را تیلفونی اطلاع داد. شاه از پغمان به کابل آمد. باجان محمد خان جاجی غندمشر نوکریوال ارگ در محبس نایب السلطنة بالا شد وقتی که مردهء او را روی بسترش بدید آهی کشید و بگریست. تا اوایل شب تکفین و تجهیز نایب السلطنة به حضور پسرش سردار عزیز الله خان به عمل آمد و شب هنگام بدون تشریفات معمول توسط یك عده عسکر و افسر در مسجد میرهای ده افغانان نماز جنازه خوانده شد. جسد او در قبرستان قول آبچکان یعنی نوآباد ده افغانان دفن گردید.

اعلان استقلال

در ۳ حوت قرار روایتی خبر مرگ امیر حبیب الله خان توسط شجاع الدوله غوربندی که گفته می شد خود قاتل امیر بوده است به کابل رسید طوریکه در قبل گفته شد او حامل فرمان پادشاه جدید یعنی نصرالله خان نیز به درباریان کابل بود. امان الله

خان در باره‌ء رویداد کله گوش و اعلان سلطنت نصرالله خان و فرمان نصرالله خان در باره‌ء طلب بیعت از درباریان کابل یك مجلس از درباریان امیر حبیب الله خان مرحوم تشکیل داد. درین مجلس سردار عبدالقدوس خان، محمد نعیم خان نایب سالار بدخشانی مرزا محمودخان امین نظام، محمد سرورخان مشهور به بابای کرام، سردار عبدالوهاب خان امین المکاتب، سردار محمد علی خان سرکرده‌ء تعمیرات و غیره به اکثریت آراء گفتند که آنچه در فرمان شاه جدید یعنی نصرالله خان گفته شده عملی گردد. و از خونریزی اجتناب گردد. محمود طرزی و بعضی دیگر افسران خاموش بودند. درین وقت امان الله خان گفت که شهادت امیر به تحریك کسی است که خود طالب سلطنت است (مطلب او از نایب السلطنة بود) لهذا من به دستان خون آلود بیعت نمی کنم و به تنهائی برای گرفتن انتقام حاضرم کسی که به رای من موافق است به دست راست من بایستد. نخستین کسی که پیش شد صالح محمد خان نایب سالار قوماندان لوای اول سپاه بود و دست امان الله خان را به بیعت گرفت. وفاداری خود را اظهار کرد به دست راست بایستاد. درباریان موقع شناس نیز چنین کردند. بعد جنرال عبدالوکیل خان بیرون رفته سپاه کابل را احضار کرد. در برابر سلام خانه عام به حالت تیارسی درآورد. امان الله خان سواره رفت و سلام عسکر را پذیرفت توپ ها به صدا درآمد. فردای آن مردم کابل و سپاه عسکری در میدان مرادخانی اجتماع بزرگ نموده، امان الله خان سواره و تنها در بین جمعیت داخل شد. درحالیکه شمشیر برهنه در کمر آویخته بود. در همین جا و همین روز بود که او در نطق مشهور و تاریخی خود استقلال خارجی و آزادی فردی را در داخل کشور اعلان کرد. از مساوات، برابری، برادری، آزادی ملت و تأمین عدالت و صداقت دولت جدید حرف زد.

امیر امان الله خان می دانست که سپاه عسکری به امیری کشته شده وفادار است، لذا در بیانیه‌ء خود گفت من خونخواه شاه کشته شده هستم و امیر حبیب الله خان به ناحق کشته شده است. معاش هر فرد عسکر که ماهانه ۱۲ روپیه بود اکنون ۲۰ روپیه است. دولت در آرامش سپاه که حافظ استقلال کشور است توجه‌ء جدی خواهد کرد. به همین ترتیب اردوی شصت هزار نفری افغانستان به طرفداری امان الله خان در هر جا اعلان حمایت کردند. امیر امیر امان الله خان که در ۳ برج حوت اعلان سلطنت و استقلال کرد.

امیر امان الله خان مرام و مشی خود را در ۸ حوت توسط اعلامیه هائی به نام مردم*

افغانستان صادر کرد و جهت آگهی ملت آنرا به اطراف و ولایات کشور فرستاد که متن آن چنین بود...

ای ملت معظم افغانستان من هنگام شهادت پدر وکالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بار سنگین امانت را به توکل و اعتماد به خدا به عهده گرفتم. وقتیکه ملت بزرگ من تاج شاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرت های مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد. ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هر گونه تجاوز و ظلم محفوظ و مردم باید فقط تابع قانون باشند و بس. کار اجباری و بیگار در تمام رشته ها ممنوع و ملغی است. حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتوانند در بین ملل متمدن جهان جای و مقام مناسب خود را حاصل نمایند. من در اجراأت امور کشور مشورت را به حکم و شاورهم فی الامر رهبر و رهنما قرار خواهم داد.

ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز در حفظ دین و دولت و ملت خود بیدار و نگهبانی وطن خویش هوشیار باشید. من از خداوند(ج) براي شما و اهل اسلام و کلیه بنی نوع انسان خیر و سعادت میخواهم...

این اعلان طبقات مختلف اجتماعی را به حمایت امیر امان الله خان برانگیخت. خلاصه امیر امان الله خان در جریان برج حوت پادشاه بدون معاند افغانستان از خیبر تا سرحد ایران از پامیر تا بلوچستان گردید. بعد از اعلان جهاد و استقلال زیادتر در بین مردم و ملت محبوب گردید که او را پدر معنوی امام و خلیفهء اسلام گفته برای کامیابی طول عمر او در مساجد دعاها صورت میگرفت. امر جهاد را همهء ملت به بسیار خوشی و شوق لبیك گفتند. چنان شور و شعف دیده می شد که گویا همهء ملت کشته شدن و شهادت در راه خدا و آزادی وطن را هزار مرتبه از حیات دنیوی بهتر می دانند. دولت بعد از اعلان استقلال بلاتوقف قوای عسکری خود را به سه استقامت قندهار تحت قیادت سردار عبدالقدوس خان، اعتماد الدوله (صدراعظم) به سمت جنوبی تحت سرکرده گي نایب سالار محمد نادرخان به سمت مشرقی تحت قوماندهء سپه سالار صالح محمد خان وزیر حربیه اعزام کرد. در ظرف ده روز دولت جدید یعنی الی تاریخ ۱۲ حوت در سراسر افغانستان تائید و به رسمیت شناخته شد و بیعت نامه ها از هر طرف مواصلت کرد، اما برای به ثمر رسانیدن استقلال که اعلان جهاد صورت گرفت خود اعلان جنگ علیه انگلیس ها بود که سبب جنگ سوم افغان و انگلیس گردید.

جنگ سوم افغان- انگلیس
ثور - جوازی ۱۲۹۸ هـ. ش

ده روز از سلطنت امیر امان الله خان سپری شده بود که به تاریخ ۱۳ حوت ۱۲۹۷هـ.ش دولت افغانستان نامهء به لارد چلسفورد نایب السلطنة انگلیس در هند فرستاد و متذکر شده بودند که باید در معاهدهء ۱۲۸۳هـ.ش دولتین افغان و انگلیس تجدید نظر به عمل آید و افغانستان برای عقد یك معاهدهء جدید با دولت انگلیس آماده است دولت افغانستان بعد از فرستادن این پیشنهاد منتظر جواب دولت انگلیس نماند، بلکه در عمل سیاست آزاد و مستقلانه در پیش گرفت. یازده روز بعد از اعلان استقلال یك نفر نماینده جهت کسب اطلاعات در بخارا و یك ماه بعد یك هیأت سیاسی در کشور شوروی اعزام شد این هیأت وظیفه داشت با شوروی و دول خارجی باید رابطه برقرار ساخته و تبادلهء سفرا نماید. شوروی به رهبری لینن اولین کشوری بود در جهان که استقلال افغانستان را در ۷ حمل ۱۲۹۸هـ.ش به رسمیت شناخت. امان الله خان در ۱۷ حمل نامه ای عنوانی لینن رهبر انقلاب کمونستی شوروی فرستاد. در ۲۵ حمل مکتوب حکومت انگلیسی هند به کابل برای امان الله خان رسید که در آن از لزوم عقد یك معاهدهء تجارتی طبق مقتضیات جدید حرف زده شده بود. دولت افغانستان دید که انگلیس ها راجع به مکتوب ۱۳ حوت و معاهدهء سیاسی از اغماض کار گرفته است دیگر اصرار مکتوبی نکرد، بلکه امر تجهیز و اعزام سپاه را به جبهه های شرق و جنوب کشور صادر کرد.

امان الله خان در ۳۰ حمل به لینن رهبر شوروی نامه فرستاد و محمد ولی خان را به

حیث نمایندهء خود در شوروی نامزد کرد. لینن در ۷ جوزا ۱۲۹۸هـ.ش قبول کرد که نمایندهء افغانستان را بپذیرد، ولی تا آن وقت جنگ سوم افغان و انگلیس صورت گرفته بود و افغانان فاتح شده بودند.

سوقیات افغانها به مقابل اردوی سه صد و چهل هزار ۳٤۰۰۰۰ نفری هند برطانوی با یکصد و هشتاد دو پنج هزار حیوان باربری و نفربر و سفر به خطوط آهن، مخابرات منظم، طیاره ها و امپراطوری یگانه که سوم حصهء دنیا را به دست و تسلط داشت در تمام سرحدات افغانستان در طول یك هزار میل سپاه خود را تحت قوماندهٔ ۲۲ نفر جنرال های مشهور تعلیم یافته و جنگدیدهء خود جابجا کرده بود. جنرال ماتمن قوای انگلیس را در مشهد نیز آماده باش حمله به افغانستان داشت. در سرحدات آزاد مردم آمادهء جهاد شدند. ملا صاحب چکنور و حاجی صاحب ترانگزائی از سرحدات آزاد وارد جلال آباد شدند. در اطراف پشاور قیام های مسلحانه به ضد انگلیس به عمل آمد. ملیشه های پشتون سرحدات آزاد و پشاور اعلامیه های جهاد و استقلال امیر امان الله خان را استقبال نموده از عقب بالای انگلیس ها فشار دیگری بود که وارد می شد. مهتر چترال نیز امیدوار آزادی شد.

در اخیر حمل صدای آزادی طلبی در هند پخش شد. در لاهور مردم قیام کرده با پولیس مسلح انگلیس درگیر شدند. در مسیر خط آهن هند شورش ها برپا شد. در گوجرانواله کلیسا و ایستگاه ریل را آتش زدند. در وزیرآباد با انگلیس ها تصادم رخ داد. در سراسر هند مردم به تخریب راه آهن و ریل پرداختند تا مواصلات هند قطع شود. انگلیس ها برعلاوهء سوق یك اردوي مجهز به سرحدات افغانی به مقابل پول به جذب و جلب بعضي از مردم قبایل پرداختند. در قندهار مردم در صدد یك اغتشاش و خانه جنگی برآمدند حتی در پایتخت و دستگاه حکومت نیز کارشکنی هایی به میان آوردند. به آنهم دولت جوان و نوتشکیل امانی در سه جبهه سوقیات عسکری به مقابل انگلیس پرداخت.

۱ - جبههء شرق (محاذ خیبر)

درین استقامت انگلیس ها یك فرقه که دارای ۱٤ کندك یك غند سواره، ٦٦ توپ، یکصد و چار ماشیندار، چند طیارهء بم افگن، ٤ تولی ماین گذار، یك کندك پیش قراول، دو فرقهء پیاده احتیاط، ۲ تولی سواره عساکر ساخلو و محافظ و ملیشای

سرحدی اضافه براین بود که تحت قوماندهٔ قوماندانان مشهور انگلیس مانند جنرال کلیمو، میجرجنرال فاولر، بریگدیر کراکر و بریگدیر بالدوین قرار داشتند. در مقابل سپاه افغانی تحت قیادت سپه سالار صالح محمد خان وزیر حربیه که شامل ۲ غند پیاده یك کندك سواره، یك کندك توپچی، ٤٨ توپ بود که ارکان حرب قوای افغاني را کندك مشر گل محمد خان مهمند یاور نظامی وزیر حربیه به عهده داشت. صالح محمد خان که به دهانهٔ درهٔ خیبر رسید هیجان مردم را دید، بدون اینکه منتظر امر عمومی جنگ که در یك وقت در هر سه محاذ بود بماند در ۱۳ ثور ۱۲۹۸هـ.ش امر تعرض داد. مردم هنوز آماده گی نظامی نگرفته بودند تا سپاه عسکری را تقویه می کردند. قوای افغان خط دیورند را عبور و منطقهٔ کافرتوت را در جنوب لندی کوتل، مناطق باغ پیر، سپینه سوله را اشغال کردند. در ۱۵ ثور قوای کمکی انگلیس در لندی کوتل وارد شد. در ۱٦ ثور اعلان جنگ داد. از ۱۷ تا ۱۹ ثور در مقابل دشمن قرار گرفتند. دستجات نظامی پیاده و سوارهٔ نظام بر یکدیگر سراسر به حملهٔ متقابل پرداخت. شهر پشاور به طرفداری افغانستان ترتیبات قیام عمومی میگرفت. پشاور از طرف جنرال کلیمو و گورکه مقیم نوشهره محاصره شد. انگلیس ها مخزن آب پشاور را در دست گرفته جریان آب را از شهر باز داشتند. به این صورت قوای انگلیس داخل شهر شده مدیر پوست رسانی افغانی مرزا غلام حیدرخان و ۲۲ نفر اعضای کمیتهٔ انقلابی پشاور را اسیر گرفتند.

به تاریخ ۲۱ ثور حملهٔ متقابل انگلیس از قوای پیاده و سواره و توپچی و هوائی به قوماندانی جنرال فاولر و بریگدیر بالدوین و جنرال کلیمو از لندی کوتل آغاز شد. دشمن تلفات سنگین تر داد. مردم آفریدی به سرکرده گي محمد عمرخان آفریدی از پشت سر بالای قوای دشمن حمله میکردند. یك فرقهٔ تازه دوم انگلیس از راولپندی رسید. درین وقت سپه سالار صالح محمد خان که فقط از انگشتی زخم برداشته بود، با یاور نظامی خود محمد گل خان مهمند میدان جنگ را ترك گفت و امر عقب نشینی سپاه را صادر کرد. انگلیس ها که چنین دیدند توسط قوای جنرال کلیمو دو طرف درهٔ خیبر را اشغال کردند و قوای سوارهٔ جنرال بالدوین به استقامت دکه پایگاه قوای افغانی در حرکت شدند. طیارات انگلیسی یك تن بم بالای شهر جلال آباد فرو ریختند. از افغانی ها بیشتر از چهارصد نفر کشته در میدان جنگ افتیده بود. دولت صالح محمد خان را محبوس کرد. انگلیس ها دکه را اشغال و در ۲٤ ثور جنرال فاولر نیز به دکه رسید. یك قطعه قوای افغانی به قوماندانی کندك مشر محمد صدیق خان در کمکی خیبر بالای

دشمن حمله شدید کرد که در نتیجه قوای انگلیس شکست خورد و تلفات عمده دادند.

فردای آن انگلیس ها حملهء متقابل کردند. طرفین تلفات شدید دادند. انگلیس ها چندین صد نفر کشته و زخمی دادند. قوای افغانی مجبور به عقب نشینی گردیدند. درین وقت مجاهدین ملی مشرقی و سرحدی آمادهء جهاد شدند. رهبران جهادی شان تشکیل دسته های مجاهد را نمودند. مانند شیخ پادشاه اسلامپوری، میرصاحب جان، ملا صاحب چکنور، صاب کجوري، میرسید پادشاه، سید احمد یار، میرزمان خان کنری، میاصاحب سرکانی، محمد سعید صاحب، شیرین جان چهارباغی، عبدالغفارخان سروبی، سردار خان مهمند، حیدرغازی صافی، مولوی حبیب الرحمن کاموی، بچهء صوفي صاحب شینواری، سیدگل پاچا صاحب کنری، حق خان مهمند، محمد امان خان مشوانی و ملك های شینوار چون حیات خان، عظیم خان، محمد عالم خان، حضرت خان، میر افضل خان، محمد امان خان. محمد سعید خان، سید رسول خان، سید پادشاه احمد خان، عبدالرحمن خان، میر داد خان و غیره رهبران کنر چون شیرمحمد خان، محمد معظم خان، اکبرخان، مرزا خان مومند، صاحب بابری، حاجی ترنگزائی، شمس روز خان، سکندرخان، کتورخان، سیف الدین خان و غیره بعد از تحکیم جلال آباد یك قطعه محمد عمر خان سور جرنیل و کندك مشر محمد اکلیل خان بدخشانی به موضع باسول سوق شد. برای سوق و ادارهء سراسر جبهه از کابل جنرال غلام نبی خان چرخی لوگری به حیث قوماندان عمومی جبههء شرق اعزام شد.

در ۲٤ ثور قوای انگلیس به قصد تسخیر جلال آباد از دکه به استقامت باسول حرکت کرد. در باسول با قوای افغانی برخورد شدید صورت گرفت که جنگ تن به تن نیز رخ داد. انگلیس ها تلفات زیاد داده به طرف دکه فرار نمودند و در دکه حالت دفاعی اختیار نمودند. سپاه داوطلب ملی هنوز به حملات خود آغاز نکرده بودند که انگلیس ها در ۱۳ جوزا متارکه و صلح را قبول کرده، امضاء نمودند. هکذا قوای افغانی همزمان با آغاز جنگ در خیبر از کنر به چترال هجوم نمودند. درین وقت یك قطعهء افغانی که شامل ۷ تولی پیاده و ۱۲ توپ و یکدسته ماشیندار به قوماندانی جنرال عبدالوکیل نورستانی قرار داشت. جنرال نورستانی در ۲۲ ثور به استقامت ارنوی و ثمبر بت چترال حرکت کرد و جنگ های با انگلیس ها رخ داد که هیچکدام به موفقیت قاطع دست نیافتند. این جنگ ها تا زمان متارکه ادامه پیدا کرد.

قرار روایت دیگر انگلیس ها در شینوار به کمك طرفداران خود میخواست امنیت

جلال آباد را مختل سازد که این کار سبب شکست صالح محمد خان قوماندان محاذ شرقی شد و نیز به اثر بمباردمان طیارات انگلیسی پای صالح محمد خان جراحت برداشت. انگلیس ها میخواستند این شکست را انکشاف داده سبب سقوط سلطنت امان الله خان گردند، اما در مدت پانزده روز تمام عساکر احتیاطی مناطق شش کروهی مانند لوگر، وردگ، میدان، شمالی و پروان، کاپیسا به کابل جمع شدند و منتظر اعزام و سوق به خط مقدم جنگ بودند. شکست خورده گان محاذ شرقی که به معیت صالح محمد راه عقب نشینی طرف کابل را در پیش گرفته بودند از بیم اینکه مبادا مورد بازپرس و سرزنش قرار نگیرند باهم تعهد کردند که در صورت بازپرس از طرف حکومت با همین سلاح از خود دفاع می کنیم. وقتی به جگدلك رسیدند افواج جمع شدهء کابل را دیدند که به مقدار زیاد جمع شده مصروف اجرای قواعد عسکری اند. در عزم و نظر شان تزلزل واقع شد. افسران موجود در جگدلك به ایشان اطمینان دادند که شما ملامت نیستید شما با کمبود جبه خانه و آذوقه خوب دلیرانه جنگ کردید. اخبار نویسان و وقایع نگاران همه ملامتی را به گردن صالح محمد خان انداخته اند. شما به حال گرسنگی درحالیکه جبه خانهء تان از طرف مردم شینوار تاراج شده بود، جهاد کردید حتی اینکه کرنیل گل احمدخان وردکی با کندك خود مدت چهار روز گرسنه محاربه کردند. درین موقع نایب سالار غلام نبی خان چرخی لوگری پسر سپه سالار غلام حیدرخان چرخی رسید. غلام نبی خان که به حیث قوای عمومی محاذ شرقی و رئیس تنظیمهء مشرقی تعین شده بود، نیز به هزیمتیان به عین الفاظ فوق الذکر اطمینان داد که شکست خورده گان به حرف ها و قرارهای جنرال چرخی مطمئن شدند. غلام نبی خان چرخی گفت: شما ملامت نیستید. ملامتی از صالح محمد خان است. طیارات سبب شکست ما و شما شده نمی تواند. صرف کمی احتیاط در کار است. جرمن ها که خود مخترع طیاره بودند و طیارات زیاد هم داشتند، لیکن از دست انگلیس ها شکست خوردند. و خطاب به شکست خورده گان گفت شمایان اکنون به خانه های تان بروید. چند روز بعد من شما را از حضور اعلیحضرت امان الله خان میخواهم که خدا بخواهد باهم یکجا با انگلیس ها مقابله نمایم. درین وقت انگلیس ها از درهء خیبر عبور نموده منطقهء باسول را قرارگاه گرفته بودند و مصروف جمع آوری جبه خانه و آذوقه بودند. غلام نبی خان چرخی به جلال آباد رسید. مردم شینوار در جلال آباد تعمیرات سلطنتی و دولتی، جبه خانه و تمام لوازم دولتی را تاراج نموده بودند. جنرال با تجربه و کارآزموده غلام نبی خان چرخی علما مشایخ و خوانین

قومی را خواسته برای آغاز مجدد جهاد آماده گی گرفتند که ملاصاحب چکنور و ملاصاحب هده در رأس مردم مجاهد خود قرار گرفتند. درین وقت قوای تازه دم از کابل رسید. در سرحدات اسمار جنرال عبدالوکیل نورستانی به حملات شان بالای تهانه های سرحدی انگلیس ادامه می دادند. سوارکاران بدخشانی بالای انگلیس ها مستقر در چترال حمله می نمودند. غلام نبی خان چرخی لوگری که از وقت پدر خود در سرحدات شرقی و نورستانی کنر آشنائی داشت در سرحدات باجور و دیر شبنامه ها علیه انگلیس ها پخش و نشر کردند. انگلیس ها که خود را در یك خط طولانی درگیر جنگ دیدند و هکذا همبستگی مسلمانان آنطرف دیورند را احساس کردند، دانستند که با دوام این وضعیت ضرر بزرگ و خطر جدی به امپراطوری آنها به خصوص هند برطانوی متوجه است، لذا در فکر حل سیاسی و صلح شدند. سر افسر قوای انگلیس ذریعهء یك نفر ریش سفید از مردم لعل پوره مکتوبی را برای غلام نبی خان چرخی فرستادند که این مکتوب را باید به کابل نزد امان الله خان برسانید و الی رسیدن جواب این مکتوب از طرف امان الله خان باید بین دو طرف آتش بس برقرار باشد. غلام نبی خان چرخی و دیگران سران ملی جهاد به جواب شان نوشتند که مکتوب شما به کابل فرستاده شد از اینکه اقامت شما انگریزان اکنون در داخل خاك افغانستان میباشد و این موجودیت شما بالای مردم افغانستان تاثیر بد کرده است، لذا شمایان از حملات شبانه و شبخون های گروه های شبگرد خود را محفوظ بدارید. ما تا رسیدن جواب از طرف امان الله خان مزاحم شما نمی شویم. همان بود که نامه رسان از جانب اعلحضرت امان الله خان مکتوب رسمی به سرکرده های جبهات سه گانه شرقی، جنوب شرقي و جنوی افغانستان ارسال شده بود یك کاپي آن عنوانی سپه سالار غلام نبی خان چرخی بود که مبنی بر قبول آتش بس بود.

۲ - جبههء جنوب یعنی محاذ قندهار

قوای افغانی که به سرکرده گی سردار عبدالقدوس خان اعزام شده بود قبل از رسیدن سردار موصوف انگلیس ها بالای قلعهء سرحدی سپین بولدك حمله نمودند. بعد از یك شبانه روز جنگ قلعهء سپین بولدك را متصرف شدند. محافظین قلعهء جدید با اسلحهء کهنه و حتی جنگ سرنیزه و تن به تن مدت سی و شش ساعت به تعداد سه صد نفر به مقابل سی هزار عسکر انگلیسی تا پای جان مقاومت کردند تا همه به درجهء شهادت نایل آمدند. انگلیس ها درین محاذ که یك فرقه با ۱٤ کندك و ۳ کندك پیادهء هندی،

یك لوا سواره، انگلیسی، یك لوا سواره، هندی، ۳ کندك محافظین راه آهن، ۲ تولی محافظ سواره، ۲ تولی استحکام، دو پروند طیاره، بم افگن و توپخانه، قوی به قوماندانی میجر جنرال واپ شیر سوق نموده بودند. ساعت چهارونیم بعد از نصف شب شش جوزا دو غند پیاده و یك قطعه، سواره، انگلیسی به قوماندانی جنرال هاروي سرحد افغانی را عبور نموده ساعت شش و نیم صبح قلعه سرحدی را مورد حمله قرار داد و قوماندان قلعه داودشاه خان کندك مشر و ضابط محمد یوسف خان بود. انگلیس ها که از کثرت سپاه خود به فتح مطمئن بودند، قبل از آغاز جنگ نماینده های خود را با بیرق سفید نزد ضابط محمد یوسف خان فرستادند و خواستار تسلیمی شدند. عساکر افغانی نماینده، دشمن را با مرمي تهدید و براندند و با قبول مرگ به دفاع مردانه پرداختند. بعد از هفت ساعت مقاومت، دشمن دیوار قلعه را بشگافت و جنگ تن به تن و برچه و نیزه شروع شد. از جمله سه صد نفر افغان در قلعه یك صد و پنجاه نفر به درجه، شهادت نایل گردیدند و یکصد و پنجاه نفر دیگر جراحت برداشتند و در میدان افتیدند. قوماندان داود شاه خان و ضابط محمد یوسف خان جز اسیران زخمی بودند. خبر سقوط سپین بولدك در قندهار هیجان برپا کرد. سواران چاپار کمکي که به مدد فرستاده شدند، اسلحه، ثقیل و جبه خانه نداشتند. جنرال غلام نبی خان ناصری به امر خود به سفربری پرداخت، اما خوشدل خان لویناب والی قندهار با اختیاراتی که داشت مانع سوقیات میگردید، اما جنرال ناصری پسر جنرال محمد افضل خان ناصری بدون اعتنا به والی قندهار با عسکر و اسلحه، جدید به طرف دشمن حرکت کرد و به چهار کروهی قلعه، جدید رسید. آن عده مجروحین جنگ که مردم غرض پرستاری که به خانه هاي خود برده بودند از نظر جنرال گذشتاندند و آنها را در کجاوه های شتری به قندهار فرستاد. جنرال در حدود تخته پل و منزل میل و دبری چندین جای را سنگر گرفتند. مردم اطراف قندهار با علم هاي افراشته تحت سرکرده گی علما و خوانین قومی خود راه های دشمن را در چند نقطه مسدود ساخته بودند ومنتظر امر حمله و تعرض از طرف جنرال مذکور شدند. جنرال ناصری همه را منتظر ورود سردار عبدالقدوس خان صدراعظم کرده بود. انگلیس ها که از جوش و جذبه، مردم آگاهی حاصل کردند و واقعه، میوند را در خاطر داشتند، جرئت پیشقدمی طرف قندهار را نکردند. تا رسیدن سردار عبدالقدوس خان جنرال غلام نبی خان ناصری استحکامات و مواضع و ترتیبات خوب و مناسب گرفته بود. سردار عبدالقدوس خان که از کابل به راه غزنه به طرف قندهار در حرکت بود و جهاد با انگلیس را تبلیغ میکرد، در

طول راه مردم او را همکاری و همراهی کردند و در غزنه محمد الله خان هزاره عباس خان هزاره، شیراحمدخان مقری، عبدالله خان قیاق، ابوالقاسم رساله دار و غیره با افراد خود با لشکر عبدالقدوس خان یکجا شدند. سردار عبدالقدوس خان به مجرد رسیدن به قندهار خوشدل خان والی قندهار را برطرف و اخراج نمود و خود به نام جهاد کفن پوشید. رجال و سرکرده های ملی و قومی از هر طرف رسیدند. مانند عبدالعزیزخان، حاجي محمد امین خان ساروان قلعه، حاجي محمد نواب خان و تاج محمد خان و سربلند خان و فیض محمد خان، دین محمد خان الکوزی، محمد هاشم خان ارغنداب، محمد انور و حاجی تورخان ارغستانی، عبدالله خان و عزیزالله خان بابی، سید نورمحمد شاه خان قزلباش، محمد اسلم خان بلوچ، حاجی محمد یعقوب خان توخي، حاجی عبدالرؤف خان کابلی، حاجی محمد ایوب خان کاکری، دادمحمد خان الکوزی، آخندزاده فضل حق خان، مولوی عبدالواسع خان، غلام حسین خان، عبدالعلی خان، حاجي خدایارخان بارکزائی، حاجی محمد عثمان خان، آخندزاده محمد رسول خان، آخندزاده محمد حسن خان، عبدالوهاب خان، فیض محمد خان پوپلزائی، عبدالوهاب خان، عبدالحمید خان محمدزائی، آخندزاده عبدالحمیدخان، آخندزاده عبدالحق خان و محمد انورخان، شهریان قندهار و غیره.

سردار عبدالقدوس خان با هزاران نفر عسکر و مجاهد به طرف سرحد در حرکت شد. دشمن دست به توطئه زده در عقب جبههء افغان تشویش تولید نمود. پسرك بی گناهی از پیروان مردم سنی حنفی را کشته و در سرای چه سید نورمحمد شاه خان قزلباش در زیر انبار حیوانات دفن کردند و تبلیغ کردند که قزلباشان این پسرك را به تعصب مذهبی کشته اند و نعش مقتول را به معرض عام مردم قرار دادند. عده ای از روحانیون طرفدارشان یا بي خبر فتوای قتل قزلباشان را صادر کردند و تبلیغ کردند که جنگ مذهبي در قندهار در گرفته است تا عساکر سنی و قزلباش از اردوی جهاد به طرف قندهار واپس برگردند، اما آنها برنگشتند. خیرخواهان آگاه موضوع را خاموش و به صلح رسانیدند. بعدها گفته می شد که سلطان محمد خان حاکم کدنی و گماشتهء خوشدل خان لوی نایب والی سابقهء قندهار درین کار دست داشته است. عبدالقدوس خان اعتماد الدوله به راه خود ادامه داد. انگلیس ها که حدود سرحد را تخلیه کرده بودند و به سنگرهای چمن و عقب سیم خاردار در موضع بودند. عبدالقدوس خان دیورند را عبور و در داخل حاکمیت قلمرو برتانوی یك و نیم میل تا موضع بغره پیش رفت و منبع آب را در دست گرفتند. انگلیس ها ضمن مکتوب خواستار آب شدند. درین وقت هنوز قوای

عبدالقدوس خان دست به شمشیر نبرده بودند که متارکه صورت گرفت. که باید بیست میل قوای افغانی از سرحد عقب بنشینند. اعتمادالدوله از تعمیل این امر دولت سرباز زد و در عوض به انگلیس نوشت: که متارکه دولت صحیح است، ولی او به غرض جنگ با انگلیس از عقب کشی خودداری نکرده است، بلکه میخواهد با این نفری که دارد از راه هندوستان به حج بیت الله برود.

۳- جبههء جنوب شرق یا محاذ پکتیا

قبل از شروع جنگ در خوست و پکتیا یك غند پیاده، یك کندك سواره و یك کندك توپچي که این مجموعه قوا تحت امر غند مشر مبارکشاه خان بود. و محمد علم خان غندمشر در علی خیل بود. ٤ ثور ۱۲۹۸هـ.ش دو کندك پیاده و دو تولئ سواره و ده توپ که منجمله آن دو توپ هاوتزر بود از کابل رسید. در مقابل قوای انگلیس شانزده کندك پیاده، ده تولی سواره، ۲ تولی استحکام، ۷ بطریه توب شامل چند هاوتزر یك تعداد موتر زره دار و چند طیاره بم انداز و چندین کندك ملیشه بودند. در نیمهء دوم ثور قوای انگلیس توسط غند امباله و گارد سوم و دو بتالیون پیاده و یك سکادران سواره، چهار توپ و بعد یك رجمنت سواره، چهار بتالیون جنرال دستاس تقویه گردید و بعد تر دو تبالیون پیاده یك سکادرون سواره، چهار توپ و باز دو تبالیون پیاده آوردند. در جریان جنگ دو غند عسکر کمکی از فرقهء ۱٦ و غند ٤٥ جنرال لبیون با دو بتالیون پنجابی و یك بطریه توپخانه از پشاور و بطریهء ۸۰ آمد. همچنان غد ٤ جنرال دایر با چهار توپ دررسید. در محاذ تل قوماندانی قوای انگلیس را جنرال دایر گرفت. قوای سمت وزیرستان تحت امر جنرال لورت بود که او هم معزول و قوایش تحت امر قوماندانی عمومی اردوی هند قرار گرفت. قوماندان عساکر انگلیس وزیرستان جنوبی به میجر رسل و قوماندان قشون جنرال لوکاس بود. در کوهات دو غند پیاده و سوار با دو کندك پنجابی و یك دسته ماشنیدار در پاره چنار، دو غند قوای ملیشای کرم نیز تحت امر میجر دات بود. قبل از اعلان جنگ سوقیات قوای افغانی در نیمهء دوم حمل ۱۲۹۸ شروع شد. قوای مؤظف محاذ پکتیا در ٤ ثور به گردیز رسید. قوماندان عمومی این جبهه سپه سالار محمد نادرخان بود که از همکاری و همرایی رجال نظامی ذیل برخوردار بود: سردارشاه ولی خان، سردار شاه محمود خان، غندمشر مبارکشاه خان، غندمشر محمد علم خان، پینه بیگ خان غند مشر، کندك مشتر توپچي عبدالقیوم خان پغمانی، کندك مشر

خواجه محمد یونس خان لوگری، کندك مشر محمد عظیم خان، کندك مشر محمد قاسم خان، کندك مشر داد محمد خان، کندك مشر نور محمد خان هودخیل، کندك مشر گل احمد خان، کمیدان عبدالطیف خان، کمیدان محمد ابراهیم خان، کمیدان امیر محمد خان، کمیدان نواب خان پنجشیری، کمیدان احمد جان خان کابلی (شهید)، تولی مشر شیراحمد خان (شهید)، تولی مشر فقیر محمد خان، تولی مشر جلادخان لوگری، میجرمحمد یارخان گردیزی، میجر خیرمحمد خان، توپچی عبدالحمید خان صافی و یاور آقا محمد خان لوگری.

از جمع روحانیون مشهور که درین جبهه به جهاد علیه انگلیس مؤثر و فعال بودند حضرت صاحب شمس المشایخ، فضل محمد مجددی در محاذ تل و حضرت صاحب نورالمشایخ فضل عمر مجددی در محاذ وزیرستان بودند، هکذا آخندزاده صاحب موسهی لوگر، حاجی عبدالرزاق اندری، ملا همزه الله خان، ملا محمدجان خان، قاضی عبدالرحمن خان پغمانی، ملاصاحب اتمازائی، ملا عبدالرشید خان، ملا صاحب عبدالحمید غزنوی، صاحبزاده غلام رسول خان و از مشهورترین رهبران سرحدی وزیری شهزاده فضل الدین پسر مجاهد بزرگ ملا پیوند صاحب، ملك موسی خان مسعودی، زرخان وزیري، زرین خان شهید. از رهبران محلی عبدالسلام خان استانکزائی، ملك اکبرخان منگلی، لالا پیرخان خوستی، شاه دولاخان، ببرك خان جدران و پسرش شیرك خان جدران، مهتر یعقوب خان و ۲۰ نفر سران سلیمانخیل محمد علم خان اندری، شیرمحمد خان گردیزی، حاجی عبدالغفورخان، میراجان خان، عبدالکریم خان، محمد رفیق خان، عبدالوهاب خان، عصمت الزمان زرمتي، از سرکرده گان تنی و جدران هریك جهانگیرخان، جانورخان، میر اسلم خان، بلند خان، گل صحب خان، گلبدین خان، جمعه گل خان، عبدالکریم خان، سرکی خان، امین گل خان، گلدم خان، شیرجان جان، امیر جان خان، اعظم شاه خان کابل محمد خان، سلطان محمد خان، عبدالله خان، تاج محمد خان، رضاخان، مخی خان، شیرمحمد خان، ناصرخان، سرورخان، اکرم خان، هیبت خان، ار لاح خان. از مردم احمدزائی مهربان خان، گل مهرخان، شهبازخان، صاحب خان، ـیرخان، گلبدین خان، نصرالله خان، فیروزخان، گلدارخان، عبدالوهاب خان، حکیم خان، ـم خان، سرفرازخان، گل علم خان، خان محمد خان، میرباز خان، وزیرخان، شاه میرخان، ـمدارخان و محمد شاه خان و غیره که تذکر اسامی رجال سهیم در جبههء جنوب شرق به خاطر قدردانی از خدمت آنها و پیروان شان و هزاران مجاهد گمنام است که نسل های موجود و آینده [illegible]

و قدردانی و قدرشناسی شان را فراموش نکنند.

از اعلان جهاد و استقلال در پکتیا با آمدن محمد نادرخان مردم با دهل ها و شلیك تفنگ ها استقبال کردند. مردم جاجي، منگل، جدران، خروتی، سلیمان خیل، تنی، گربز، وزیری، مسعودی، احمدزائی، طوطاخیل، احمدخیل، حسن خیل، چمکنی، هاشم خیل هزاران نفر آماده ء اشتراك در جهاد شدند. درین قیام و جهاد شانزده هزار نفر مسعودی با یازده هزار تفنگ، هفت هزار مرد جنگی وزیری، دوازده هزار مرد جنگی اورکزائی به رهبری مجاهد معروف ملا محمود آخندزاده و هزاران نفر خیبری، آفریدی، طوری، مهمند، مشوانی، سالارزی و غیره د مقابله ء دشمن آماده و ایستاده بودند. محمد نادرخان تا ۲٤ ثور در گردیز مصروف ترتیبات و تنظیم سپاه عسکری و قومی بود. در ۱۹ ثور رابطه ء رسمی بین انگلیس و افغان قطع شد. قبل از آغاز رسمی جنگ مردم مسعودی به قشله ء سروکي حمله کرده ۷۵ شتر ترانسپورتی انگلیس را گرفتند و مردم تنی خط ارتباطي و تلگرافی انگلیس را قطع و ۲۲۰ شتر غله را گرفتند. مردم مسعود در ۳۰ ثور قلعه ء وانه را محاصره کرده بودند. در خوست مردم تجمع نموده به طرف پیوار، علی خیل، توچی و کرم پیش رفتند. سپه سالار به متون رسید و بعد به سپین وام رفت و جبهات جنگ را قرار ذیل تقسیم کرد. سردار شاه ولی خان با حضرت صاحب نورالمشایخ فضل عمر مجددی در جبهه ء وزیرستان به مجاهدت پرداختند. سردار شاه محمودخان در جبهه ء پیوار مامور شدند. خود سپه سالار با حضرت صاحب شمس المشایخ فضل محمد مجددی و عده یی دیگری از سران روحانی و قومی به مقابل جبهه ء تل موضع گرفتند. در محاذ وزیرستان ۲٤۰۰۰ مردان جنگي مسعودی، وزیری مخابرات و تیلفون دشمن را با مرکز انگلیس در شهر بنو قطع کرده بودند و رابطه بین مواضع و قلعه های نظامی معدوم گردید. حیوانات انتقالاتی تاراج و ملیشه های محلی به طرفداری مجاهدین قیام کرده انگلیس ها در قلعه ء وانه، سپین وام از ۳۰ ثور به حلقه ء محاصره ء مسعودی ها قرار گرفتند. در ۳ جوزا سپه سالار محمد نادرخان با ده هزار قشون داوطلب و سه هزار عسکر منظم دو توپ هاوتزر و هفت توپ در ۳۰۰ متری مقابل سپین وام موضع گرفتند. دشمن قشله را آتش زده فرار کردند. اول مراتبه کندك مشر عبدالقیوم خان و کندك مشر داد محمد خان لندی پسر سپه سالار غلام حیدرخان لندی داخل سپین وام شدند. در چهار جوزا قلعه ء وانه و سروکی فتح شد. در ۵ جوزا دشمن به سرعت عقب نشینی کرده در ٦ جوزا مراکز انگلیس ها در توچی تحت حمله قرار گرفت.

تا روز دهم جوزا تهانه های انگلیس ها در وزیرستان شمالی مانند وته خیل، شپانه، خیسوره، توت نری اشغال و قشله های هنگو و میرام شاه تحت محاصره قرار داشت. ملیشای میرامشاه به سرکرده گی صوبه دار پات و جمعدار ترین خان با نقب زدن قلعهء میرامشاه را شگافته از دشمن جدا شده و به مجاهدین پیوست. انگلیسی ها تشکیلات ملیشیا را منحل و آنها را به سند عقب کشیدند. قوای انگلیس وانه، توچی و گومل را تخلیه به طرف ژوب عقب نشستند. از گومل به فاصلهء چهل میل دویده تا در مخه کوت ژوب مستقر شدند. مخه کوت توسط مسعودی ها محاصره شد و از آنجا به سندیمان فرار کردند. شصت میل را طی کردند. مسعودی تعقیب کردند ملیشا از انگلیس ها جدا شد. عناصر انگلیس تا نفر اخیر کشته شدند. بعد ملیشای ژوب قرارگاه انگلیس را ترک کردند. مردم خاکار، مندوخیل و شیرانی علیه انگلیس ها قیام کردند. طی جنگ هایی که صورت گرفت قوای میجر گورت به کلی تباه شد و خودش زخمی گردید. قوای انگلیس و دسته جات گورکه منهدم شدند و انگلیس ها مجبور شدند برای حفظ سندیمان دو قطعه عسکر از کویته بیاوردند. بعد از معاهدهء هم انگلیس ها تا آخر نیمهء سرطان از طرف مجاهدین انگلیس ها توانستند ژوپ را خاموش نمایند. مجاهدین در پشین و بلوچستان به حملات گوریلائی یا شبخون متوسل شدند که این نوع حملات تا اخیر سال ۱۲۹۹هـ.ش علیه انگلیس ها ادامه یافت. درین وقت که خبر متارکه انگلیس ها در جبههء وزیرستان رسید، مجاهدین وانه را تخلیه کرده، اما چون انگلیس ها در جبههء شرق دکه را تخلیه نمی کردند. بار دیگر مجاهدین قلعهء وانه را تصرف کردند تا اینکه انگلیس ها مجبور شدند دکه را تخلیه نمایند. سپه سالار محمد نادرخان از خوست و سردار شاه محمود خان از کوتل پیوار جاجي بالای انگلیس ها حمله نمودند. پاره چنار را تحت آتش قرار دادند. عسکر سپه سالار محمد نادرخان کوه مستلبر وزیرستان را که بالای شهر تل حاکم بود تصرف کرد. توپ هزار پوندی جرمنی را به فرق کوه متذکره نصب نمودند. چهاونی و ایستگاه خط آهن تل را هدف قرار دادند. شخص سپه سالار در پهلوی يك توپ سنگر داشت و امر آتش توپ را صادر میکرد. در نتیجه دخایر سلاح و آذوقه و مهمات چهاونی تل حریق شد. مجاهدین از هر طرف به حملات پیادهء شان بالای شهر تل ادامه دادند تا اینکه انگلیس ها مجبور شدند شهر تل را تخلیه نمایند و مجاهدین ارتباط بین تل و پاره چنار را قطع نمودند. نزدیك بود پاره چنار فتح شود. از طرف میرامشاه و بنو خبرهای فتح تهانه های انگلیس به گوش مردم رسید. نقشهء تعرض

بالای قوای انگلیس از طریق دره، گومل روی دست بود. از طریق اسمار به چترال و از طریق چخانسور و لاش جوین قوای عسکری هرات به بلوچستان برطانوی حمله نمایند. حمله بالای انگلیس ها از چترال الی بلوچستان در حدود دو هزار میل در نظر گرفته شده بود. شاه محمودخان از طریق پیوار به همکاري مردم جاجي، چمکنی حملات مردم ملیشه ها طوری های طرفدار انگلیس ها را دفع نموده منطقه خرلاچی را تصرف کردند. شاه ولی خان چهاونی های میرانشاه و چهاونی های وزیرستان را در محاصره گرفته بود. انگلیس ها به کمك طرفداران خود در شینوار امنیت جلال آباد را مختل نموده بود. در قشله، علی خیل که به مسافه، یازده میل از پیوار واقع بود، یك قطعه، کوچك عساکر تحت امر غند مشر محمد علم خان قرار داشت. سردار شاه محمود خان قوماندان جبهه پیوار با دو تولی پیاده و سواره و دو توپ کوهی به قوت این قطعه افزوده در پهلوي این قوای عسکری اردوی بزرگ مردمی و ملي قرار داشت که در یك روز توانست قوای دشمن را نابود و تمام مواضع نظامی دشمن را فتح نماید. درین قوای ملي داوطلب مردم منگل، میرزکه، جاجی، احمد خیل، حسن خیل، هاشم خیل، احمدزایی که به سه استقامت تقسیم شدند. مردم احمد خیل، حسن خیل و هاشم، خیل، جاجي و منگل در بندر سرحدی شهیدان که این ها با دونیم تولی پیاده ۲۲۰ نفر همراهی و تقویه شد که به قوماندانی کندك مشر محمد عظیم خان و چهار توپ و کمیدان امیر محمد خان نیز با ایشان بود. قطعه، دوم در سر سرنگ قطعات دومی خروتی، موتی، جدران، جاجی، احمدزائی با یك تولی عسکر و یك توپ شش پن به قوماندانی کمیدان محمد ابراهیم خان، قطعه، سوم مردم لیوانی جاجی، علی خیل، شپیله علی سنگی، احمد خیل، بیان خیل و دو تولی عسکر و یك توپ کوهي و دو ماشیندار به قوماندانی کندك مشر محمد قاسم خان قرار داشتند و دو گروپ احتیاطی از مردم میرزکه، منگل و لیژه در عقب کمیدان قرار داشتند و از احمدزائی، طوطاخیل و مردم لوگر و داوطلبان غیرپکتیائی در عقب منطقه سرنگ موضع گرفتند. سرکرده گان منگل، کرمی و خروتی آن طرف دیورند نیز اظهار آماده گي کردند. در ۳۱ ثور ۱۲۹۸هـ.ش جنگ پیوار با حمله، متقابل افغان ها شروع شد و مقاومت دشمن به زودی و سرعت درهم شکستند. مواضع و استحکامات کرپي با تلفات زیاد دشمن به دست مجاهدین افغانی افتید. دشمن به استقامت توت گی در فرار شدند. دشمن از پیوار نیز فرار کرد. مجاهدین افغان به شلوزانی (شلوزان) رسیدند و آنرا تسخیر کردند. در همین جنگ ملك محمد اکبر خان منگل به شهادت رسید. قطعه ای از مجاهدین شیرینو

غندی را تصرف کردند که تولی مشر شیر احمد خان به شهادت رسید و کندك مشر محمد قاسم خان مجروح گردید. مجاهدین داوطلب لیوانی جاجی نقاط حاکم بر مواضع دشمن یعنی تندي سر را اشغال کردند. در همین روز بود که از پایتخت از طرف شاه امان الله خان مکتوب رسمی مواصلت کرد که در آن متارکه و صلح را امر کرده بود. مردم لیوانی با آنهم به جنگ ادامه داده تندی سر را اشغال کردند.

مجاهدین ملی که به سلاح و پول خود می جنگیدند بدون خدا حافظی مناطق گرفته شده را رها کردند و مأیوس به خانه های خود رفتند. تا عقد قرارداد و مأیوس به خانه های خود رفتند تا عقد قرارداد دو کندك عسکر به قوماندانی نور محمد خان کندك مشر و گل احمد خان کندك مشر وارد شده در بالاحصار و گل غندی متمرکز گردیدند. از محاذ تل سپه سالار محمد نادرخان در ۵ جوزا با ده هزار داوطلبان مردمی خوستی و وزیری و سه هزار عسکر منظم و دو توپ هاوتزر و هفت توپ دیگر در محاذ تل رسید. نقاط حاکمه و قصبهء تل را تصرف و در نتیجهء بمباردمان طیارات انگلیسي احمد جان خان کمیدان کابلي به شهادت رسید. قلعهء جنگی تل به اثر فیرهای ثقیله زیر فشار شدید بود. دشمن ذخایر مهمات مخابرات و آذوقهء خود را آتش زد و فرار کرد. ملیشه ها انگلیس ها را ترك گفته و از تل خارج شدند.

سپاه انگلیس بیرق تسلیم بلند کردند، اما افغانها به جنگ ادامه دادند. انگلیس ها از دروازهء دیگر قلعهء نظامی فرار کردند. مجاهدین به قلعهء تل داخل و بیرق افغانستان را به فراز آن بلند کردند. عوض اوستاس جنرال دایر مقرر شد. پشاور و کوهات مورد تهدید قرار گرفت. قوای مجاهدین تل میتوانستند با پیشروی به طرف پشاور قرای انگلیسی درهء خیبر را در محاصره مرگ حتمی قرار دهند و کناره های غربی دریای سند به طور کامل از وجود انگلیس پاکسازی شود. درین وقت نهایت حساس پایتخت بدون مشوره با سران مجاهدین متارکه و صلح را پذیرا شد. سپه سالار محمد نادرخان موضوع امر عقب نشینی را با سران مجاهدین چون ببرك خان جدران ابلاغ نمود که طبق آن بعد از یك هفته شهر و چهاونی تل را گذاشته به شهر خوست عودت نمودند. از باسول انگلیس ها خارج و به درهء خیبر رجعت نمودند. قلعهء جدید سپین بلدوك را به جنرال غلام نبی خان ناصری تحویل دادند.

معاهدهء راولپندی و به رسمیت شناختن استقلال افغانستان:

مذاکرات صلح به معاهدات و موافقات رسمی مبدل شد. انگلیس ها استقلال افغانستان را اعتراف و به طور رسمی آنرا پذیرفتند. اکثر ممالك دنیا استقلال افغانستان

را به رسمیت شناختند. سفیرهای شان به کابل آمدند. سفیرهای افغانی به دول دیگر دنیا فرستاده شدند. افغانستان علمبردار آزادی خواهان نیم قاره، هند و جهان و رهبر مقاومت ضد استعمار و ضد اسارت شناخته شد و آرزوی دیرینه، ملت افغان به همت فرزندان رشید وطن و مساعی شخص امان الله خان و دیگر رجال بزرگ دولت و کشور با سربلندی حاصل گردید. درین جنگ قوای انگلیسی و افغانی باهم برابر نبودند، بلکه قوای افغانی چندین مرتبه کوچکتر بود و انگلیس ها تجارب جنگ های عمومی اول و دوم و تخنیك عالی حربی و اقتصاد قوی داشتند. تعرض آنها همزمان و هماهنگ در سه جبهه شروع شد، اما حملات مجاهدین افغانی در نیمه، ثور در خیبر و در نیمه، جوزا در پکتیا صورت گرفت و در محاذ سوم یعنی سپین بولدك وقتی لشکر افغانی سرحد را عبور کردند که آن وقت صلح و متارکه امضاء شده بود. نقشه، جنگ را شاه با مجلسي به اشتراك چند نفر وزیر که تجربه نداشتند به اشتراك محمود سامی قوماندان نظامی کابل ترتیب می کرد. محمود سامی از اهل بغداد بود که در استانبول تحصلات متوسط عسکری داشت و در بغداد به رتبه، خورد ضابطی در مکتب عسکری به حیث بلوکمشر وظیفه اجرا میکرد. موصوف متهم به کشتن خواهر بود که به قونسلگری انگلیس در سال ۱۲۸۲هـ.ش در بغداد پناه برد و توسط نقیب صاحب سید حسن آغا گیلانی داخل افغانستان شد و به مدیریت مکتب حربیه رسید. معین السلطنة عنایت الله خان یکبار او را از افغانستان اخارج کرد. بعد به کدام وساطت و ذریعه توانست داخل افغانستان شود. به معیت امان الله خان به طور همکار شخصی ماند وقتی امان الله خان به سلطنت رسید او را رتبه، جنرال و مدیریت مکتب حربیه داد. بعد رتبه، نایب سالار و قوماندان قول اردوی کابل شد. وی شخص جنگدیده و با تجربه نبود وقتی کپتان هللی با طیاره، جنگی خود کابل را بمبارد کرد و مجلس نظامی دایر شد او رأی داد که پایتخت به سیغان بامیان انتقال داده شود که از طرف مجلس رد شد. چون دولت به آن صورت دیگر از بین می رفت محمود سامی با معلمین صادق ترکی که در خدمت اردو بود ضدیت داشت و در اغتشاش بچه سقا طرف او را گرفت. بعدها به همین نام همکاری با بچه سقاء دولت جدید نادری او را اعدام کرد. در جریان شروع جنگ در خیبر طلاب حبیبیه و مکاتب شهری تظاهرات ضد انگلیسي از پیش روی خانه، قونسل انگلیس واقع مرادخانی عبور کردند و شعار مرگ بر انگلیس و زنده باد افغانستان آزاد و مستقل سر دادند. سفیر انگلیس حافظ سیف الرحمن بود. انگلیس سفیر افغانی مقیم دهلی یعنی سردار

عبدالرحمن را در دکه آورد و با او در بارهء متارکه داخل صحبت شد. انگلیس ها سردار عبدالرحمن خان را بعد از افهام و تفهیم به غرض مذاکره به کابل فرستادند. عایلهء او را نزد خود نگهداشتند. دولت متارکه را با شرط استقلال پذیرفت و عساکر از سرحد دور شدند. مجاهدین و قوماندانها ناراض شدند. متارکه در ۱۳ جوزای ۱۲۹۸هـ.ش اعلان شد. انگلیس های شکست خورده توانستند بعضی شرایط خود را تحمیل نمایند و آن عبارت از اینکه عساکر افغانی از قوت های انگلیسی ۲۰ میل مسافه بگیرد. در اطراف مراکز انگلیسی افغانها نباشند و مردم سرحدی را از شورش ها مانع شوند و اصطلاحات سابقه هنوز هم در مکاتب انگلیس ها به چشم میخورد. اینك طور مثال یك مکتوب وایسرای هند که به اعلحضرت شاه امان الله خان به تاریخ ۲۲ رمضان ۱۳۳۷ ق فرستاده شده است:

... مراسله دوستانه آن مشفق مکرم محترم و مهربان ٦۰ مورخ ۱۱ جون ۱۹۱۹ مطابق ۲۱ جوزای ۱۲۹۸هـ.ش واصل و مایهء مسرت دوستدار گردید. آن مشفق مرقوم فرموده اید که دلیل یگانه حسن نیت این دوستدار را از پذیرائی معتدلانهء همین شرایط متارکه استنباط خواهند فرمود و در آن واحد آن مشفق مکرم اشکالات خود را در اجرای لفظ به لفظ شرایط اول و سوم اظهار بعد از رد و بدل شدن مکاتیب چند از جانب دولت افغانستان علی احمد خان وزیر داخله که پسر خوشدل خان لوی ناب در ماه سرطان در رأس یك هیأت (۱۵۰) نفری عازم هند شد. داکتر عبدالغنی خان هندی به حیث ترجمان به معیت شان اعزام شد. هیأت در ٥ اسد وارد راولپندی شد با سر هملتن گرانت فارن سکرتری و رئیس هیأت انگلیسی داخل مذاکره شد. در ۱۸ برج اسد معاهدهء صلح در پنج ماده امضاء شد:

۱- از این تاریخ به بعد صلح و مصالحت خواهد بود.

۲- رعایت انتقال سلاح از خارج از طریق خاك هند ممنوع و سلب شد.

۳- عطیه که به امرای سابقه داده می شد برای دولت جدید داده نمیشود.

٤- دولت بریتانیا آماده است بعد از شش ماه سفیر جدیدی به کابل غرض تأمین دوستی مجدد بفرستد به شرط اینکه دولت افغانستان دوستی خود را در عمل ثابت کند.

٥- دولت افغانستان سرحد بین افغانستان و هند را که امیر مرحوم قبول نموده بود بپذیرد و آن قسمت هائی که تحدید نشده از طرف کمیسیون انگلیسی تعیین

شود و عسکر انگلیس تا آن مدت در جاهای خود باقی خواهند بود.

در حقیقت شکست نظامی انگلیس با فتح سیاسی آن تلافی شد و در اخیر یادداشتی دیگر به علی احمد خان داد که طبق معاهدهء مذکور درین یادداشت افغانستان به طور رسمی در امور داخلی و خارجی خود آزاد باقی ماند. و برعلاوه تمام معاهدات قبلی توسط این جنگ منسوخ شده است. قبل از رفتن علی احمد خان به هند وزارت خارجه و پادشاه لایحه و دستورالعمل برای علی احمدخان تعیین کرد که خلاصهء آن طور ذیل است:

۱- در موارد مهم نظر تمام هیأت شرط است.

۲- هیأت در حدود صلاحیت داده شده حرف بزند و متباقی مربوط مرکز کابل است.

۳- چیزیکه از آن صرف نظر شده نمی تواند آزادی افغانستان و بعضی آزادی ها در باب مملکت ها و ولایات سرحد است. و صلح ما با بریتانیه با شروط ذیل است:

اول: آزادی افغانستان

دوم: محافظهء حقوق مردمان سرحد

سوم: تادیهء غرامات حربیه به هر نامیکه باشد در مقابل افغانستان به عقد قراردادهایی که صدمه به استقلال آن وارد نمی کند حاضر است.

همچنین علی احمد خان با وجود دستورالعمل مفصل و صریح که از مرکز با خود داشت در قراردادها لغزید و به نفع انگلیس آنرا امضاء کرد. شاه او را به حضور خواست و مورد ملامت و عتاب قرار داد و در منزل خودش نظربند کرد، اما در سال ۱۳۰۵هـ.ش مورد عفو قرار گرفت. و با خواهر شاه ازدواج کرد و در پُست های بزرگتری مقرر شد. شاه که در هنگام اغتشاش سقاو در قندهار بود علی احمدخان در جلال آباد اعلان سلطنت کرد که از طرف مردم رانده شد. بعد از خروج شاه از قندهار علی احمد خان به قندهار رفت. بار دیگر اعلان سلطنت کرد. مردم او را به قشون بچهء سقاء سپردند که در کابل از طرف سقوی ها کشته شد. دولت افغانستان برای بدست آوردن حقوق مساوی با دولت انگلیس مکاتبات زیاد به عمل آورد. دولت انگلیس حاضر شد مذاکره نماید. محمود طرزی در رأس هیأتی در ۲۲ حمل ۱۲۹۹هـ.ش عازم هندوستان شد. اعضای هیأت شامل عبدالهادی داوی مامور سرحدات و نایب رئیس هیأت، غلام محمد خان وزیر تجارت، دیوان نرنجنداس برگد ملکی، کرنیل پیرمحمد خان تره خیل، غلام صدیق خان

چرخی لوگری برادر غلام نبی خان چرخی مستشار نمایندهٔ گی افغانستان در هند و هیأت تحریری چون مرزا غلام معروف محاسب وزارت خارجه، مرزا بازمحمد منشی وزارت خارجه و مرزا محمد نعیم خان منشی وزارت تجارت که در منصوری مربوط منطقهء دیره دون هند با هیأت انگلیس داخل مذاکرات شدند. این مذاکرات طولانی را انگلیس ها پخش و نشر نکردند تا روحیهء آزادی خواهی پیدا نشود. انگلیس ها از قبول پیشنهادات افغانی سرباز می زدند، اما راه دوام مذاکره را باز می گذاشتند.

بالاخره هیأت بدون دستاوردی در ۱۱ اسد ۱۲۹۹هـ.ش به کابل وارد شدند. شوروی ها در ۷ حمل ۱۲۹۸هـ.ش افغانستان را به رسمیت شناختند. سفارت افغانستان در ۸ جوزا به تاشکند رسید. در ۲۰ میزان سفیر افغانستان به ماسکو و در ۲٤ قوس ۹۸ سفیر شوروی به افغانستان رسید. در ۸ حوت ۱۲۹۹ معاهدهء دوستی بین افغانستان و شوروی امضاء شد و در ۱۰ حوت ۱۲۹۹هـ.ش معاهدهء دوستی بین ترکیه و افغانستان در ماسکو امضاء شد. محمد ولی خان هیأت و سفیر افغان قراردادهائی با اروپا یعنی جرمنی، فرانسه و ایتالیا امضاء کرد. ایالات متحده از استقرار روابط سیاسی با افغانستان مانند انگلیس تعلل می ورزید. انگلیس ها مجبور شدند در جدی ۱۲۹۹هـ.ش به سرکرده گی مستر دابس هیأتی به افغانستان بفرستند.

هیأت در ۱٦ جدی وارد جلال آباد شد و از مقبرهء امیر حبیب الله بازدید کرد و پیام خوش آمد تیلفونی از شاه امان الله خان و وزیر خارجه دریافت کردند. هیأت در ۱۹ جدی به کابل آمد و در ۲۰ جدی با محمود طرزی در وزارت خارجه ملاقات تعارفی کرد. بعد به حضور شاه رسید. اعضای هیأت انگلیسی عبارت بودند از سر هنری دابس، مستر جی پین، بریگدیر جنرال لیبس، مستر ریچن و چند عمال هندی مسلمان چون نواب شمس شاه خان، خان بهادر، غلام رضا و خان بهادر مظفر، اما در مجلس مذاکراتی تنها نواب شمس شاه اشتراك داشت. هیأت افغان مذاکره کننده عبارت بودند از محمود طرزی وزیر خارجه، سردار عبدالرحمن مستشار وزارت خارجه، شجاع الدوله خان، امین العسعس، جنرال شاه ولی خان، غلام محمد خان وزیر تجارت، مرزا محمد قاسم خان امین نظام و بعد عبدالهادی داوی مامور سرحدات جزء هیأت بودند.

به تاریخ ۲۱ جدی هیأت ٤۲۰ نفری از مردم سرحدات آزاد که طوایف اورکزائی، آفریدی، آکاخیل، ملك الدین خیل، کوکی خیل، قمبر خیل، زخه خیل، کمرخیل، آدم خیل، سپائی، بابازی، مهمند، شینواری، صافی، ترنگزائی، اتمان زائی، دوی زی، موسی

خیل مهمند، حلیم زي، ملا عبدالخالق پسر محمود آخند زاده اورکزائی، ملا سید اکبر خان آکاخیل آفریدی و شهزاده فضل الدین پسر ملا پیونده قهرمان وزیرستانی به کابل آمدند و از دولت افغانستان لغو خط دیورند و یکجا کردن سرحدات آزاد با افغانستان را مطالبه کردند و آماده گی خود را برای یك جنگ دیگر با انگلیس ها درین باره نشان دادند. انگلیس ها میخواستند افغانستان یکجانبه با آنها دوستی داشته باشد و با شوروی ها قطع رابطه نماید. این مذاکرات یازده ماه طول کشید.

در همین وقت محمد ولی خان سفیر فوق العاده، اروپا به لندن رسید. انگلیس ها به او گفتند با وزیر امور هند مذاکره کند که از طرف محمد ولی خان رد گردید و گفت مذاکره با وزیر خارجه، انگلیس صورت گیرد، در غیر آن لندن را بدون مذاکره ترك خواهد کرد. وزیر خارجه، انگلیس لارد کرزن مجبور به مذاکره شد. بالاخره معاهده، ذیل به امضاء رسید:

۱- دولتین افغان و انگلیس تمام حقوق استقلال داخلی و خارجی یکدیگر خود شان را تصدیق نموده محترم می شمارند.

۲- سرحد هند و افغان را به موجب ماده، ۵ عهدنامه۸ ۱ اگست ۱۹۱۹ یعنی ۲۸ اسد ۱۲۹۸هـ.ش منعقده، راولپندی قبول می نمایند و نیز حد مغربی خیبر را که کمیسیون انگلیسی در ماه اگست و ستامبر ۱۹۱۹ یعنی ماه اسد و سنبله، ۱۲۹۸هـ.ش تعیین گردیده بود، قبول می نمایند. درین خط جدید مقامیکه به نام تورخم معروف است و تمام پایان رودخانه، کابل فیمابین شلمان خله باند و پلوسی میباشد داخل حدود افغانستان کرده شود و برای اتباع افغانی لندی خانه به ذریعه، لوله آب تهیه شود. و اتباع انگلیسی و اقوام آنطرف خط سرحدی میتوانند از حصه، فوقانی دریای کابل به مقصد کشتی رانی استفاده نمایند و حقوب آبپاشی از آنجا به اتباع برطانوی همچنان جاری خواهد ماند.

۳- سفیر افغانستان و یکنفر اتاشه، نظامی مانند سایر ممالك به دربار لندن مقیم شده میتوانند (وزیر مختار) هکذا دولت انگلیس میتواند در کابل سفیر و اتاشه، نظامی داشته باشد.

٤- انگلیس ها در جلال آباد و قندهار و دولت افغانستان در مرکز هند جنرال قونسلگری و در کلکته بمبی و کراچی قونسلگری داشته باشد.

۵- امنیت و سلامت سفرا و قونسل ها و نماینده گان را در داخل حدود خودها

تضمین خواهند کرد. و از تمام حقوق و رعایات مانند سفرا و قونسول های دیگر کشورها برخوردار خواهند بود.

۶- افغانستان تمام اشیای کارآمد و لوازمات و امتعه و اموال، فابریکات و ماشین ها و آلات ترقی و پیشرفت را که از برطانیه و مستملکات آن و یا سایر ممالك خریداری میکند میتواند از طریق بنادر برطانوی و مستملکات آن انتقال دهد. در باب انتقال سلاح به داخل افغانستان از طریق راه ها و بنادر انگلیسی تا زمانیکه نیات افغانستان به ضد و ضرر انگلیس ها نباشد مجاز خواهد بود.

۷- برای زودتر حمل کردن اموال به افغانستان هیچ نوع حق المحصول به گمرك در بندرهای هند برطانوی به سه شرط گرفته نخواهد شد:

* تصدیق مامور گمرکات افغانی شده باشد.
* مال ضرورت عامهء افغانستان باشد.
* اینکه مال ها سربسته و مهمور از هند برطانوی خارج شود.

۸- وکیل تجار افغانی در پشاور، کویته و پاره چنار مقیم گردیده و درین حدود مامورین افغانی رعایت قوانین دولت برتانیا را خواهند کرد. مال های تجارت که از اروپا و غیره به افغانستان وارد می شود. در حصهء آخر راه آهن جمرود، کرم و چمن برای بستن بار حیوانات باربری باز شده میتواند.

۹- تبادله اشیای پوستی و داگ فیمابین دو مملکت صورت خواهد گرفت و یکی در خاك دیگر پوسته خانه داشته نمیتواند.

۱۰- هرگاه یکی از دولتین بنابر ضرورتی و تقاضای نظم و امنیت در اقوام مناطق همجوار سرحد همدیگر به عملیات نظامی ضرورت احساس نمایند قبل از اجرای عملیات به یکدیگر اطلاع خواهند داد.

۱۱- برای بهبود و ترقی تجارت طرفین اتفاق می نمایند که نماینده هائی جهت انعقاد یك قرارداد تجارتی مذاکره نمایند.

۱۲- ضمیمهء نمبر یك و نمبر ۲ به مثل ماده های متن معاهدهء هذا حق قانونی دارد.

۱۳- شرایط عهدنامه از تاریخ امضای آن قابل اجرا است و تا سه سال مرعی الاجرا است.

هرگاه یکی از طرفین ۱۲ ماه قبل از سه سال رد آنرا اطلاع ندهد عهدنامه تا یك

سال دیگر ادامه خواهد یافت. ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ هـ.ش

امضای محمود طرزی وزیر خارجه و هنری دابس میشن انگلیسی

شاه امان الله خان و سرحدات آزاد

این معاهده استقلال افغانستان را رسمیت بخشید، اما مشکلات مردم سرحدات آزاد را حل نکرد. و خط دیورند همچنان باقی ماند. مشاورین شاه به او مشوره دادند که باید شاه با نماینده گان سرحدات آزاد که در کابل آمده بودند و از معاهدهء هذا ناراض اند مستقیم دیدن نکنند تا سبب اشتباه انگلیس ها و اخلال مذاکرات جاری نگردد.

به روایت میرغلام محمد غبار که میگوید: یکی از مجاهدین مشهور افغانی حضرت شمس المشایخ فضل محمد مجددی که مرد آگاه به سیاست داخلی بود درین مورد نامهء ذیل را بنوشت و به بادشاه کشور امان الله خان فرستاد.

عرض داشت داعیان صمیمی اینکه چند فقره به خیال و فکر ناقص حقیران (حضرت شمس المشایخ و حضرت نورالمشایخ) واجب العرض آمده که به تسطیر آن پرداخته چون محض خیرخواهی و خالی از اغراض شخصیت امید به شرف ملاحظه پادشاه اسلام پناه برسد و به نظر تدقیق و غور مطالعه فرمایند! موسی خان مسعودی که پسر عم موسی خان غازیست و در اعتبار قومی دوم موسی خان گفته می شود، بلکه دست و زبان موسی خان است و تمام اقوام مسعود منتظر واپس رفتن او میباشد و از منازل بعیده به عزم شرفیابی حضور پادشاه اسلام آمده به امیدواری که مطالب خود را به عرض برسانند، اما مدت یك ماه بلکه زیاد تر گذرانیدند و اکنون از حضور ارجمند محترم سپه سالار صاحب غازی مرخص شده به نهایت ناامیدی و دلسردی میرود، داعی نوازا اگر او به این قسم برود و به حضور والا مشرف نشود و دلجوئی و مهربانی نبیند به مجرد رسیدن او جمعیت غازیان مسعود متفرق، بلکه اکثریه با کفار ملحق خواهند شد و علاقهء مردم وزیر و مسعود یك قلم می گسلد و کفار اشرار خذلهم الله وقت را غنیمت دانسته ریشه دوانی های خود را در بین اقوام به دسایس شیطان جاری خواهند کرد که تدارك آن در ثانی ممکن نخواهد بود. حال به ذریعهء همین موسی خان که محض به حضور برسد و زبانی مهربانی هایی پادشاهی را مشاهده کند و فی الجمله امیدواری برایش داده شود یك سال دیگر همین بازار جهاد و قتال این قوم با دشمنان دین گرم باقی خواهد ماند و دشمن دین کامیاب نخواهد شد. انشاء الله تعالی شریعت پرورا دولتت پاینده باد و طالعت

فرخنده باد.

فضل محمد مجددی الخاطی الضعیف فضل عمر مجددی

قابل یادآوری است که در نامهء حضرات مجددیه متذکرهء فوق از سه موضوع دیگر نیز تذکر به عمل آمده است. یکی احتراز از اعتماد به دوستی دشمن و حفظ اتحاد ملت در برابر دشمن خارجی. دوم دلجوئی اقوام سرحدات آزاد که حیثیت دیوار مستحکم مملکت را دارد. سوم در بارهء مهاجرین مسعود که در لوگر آمده اند باید برای شان از اراضی دولتی در میدان، وردگ و غزنی ملکیت داده شود.

حضرت شمس المشایخ(رح) برای تأکید بیشتر بر این موضوع نامهء دیگری به مامور امور سرحدات به این عبارت نوشت:

ارجمند محترما ... در آن بردن موسي خان مسعودی را به حضور شاه به غرض مذاکره شفاهی و باز وداع نمودن توصیه و تأکید کرده است. به آنهم شاه از دیدن با نماینده گان سرحدات آزاد اجتناب کرده است. از سال استقلال یعنی ۱۲۹۸هـ.ش تا امضای معاهدهء کابل مردم سرحدات آزاد اضافه تر از پنجصد حملهء خورد و بزرگ بالای انگلیس ها انجام دادند که تلفات زیاد به دشمن وارد شد و پنجصد نفر انگلیس به اسارت درآمد. انگلیس با طیارات و توپ ها و قوای زیاد به حملات متقابل پرداخته در اخیر حوت ۱۲۹۸هـ.ش تا مرکز مسعودها یعنی کانیگرم پیش رفتند که تحت عنوان پیشروی معتدل از تل تا تانك وزیری و از پشاور تا لندی کوتل سرك ها و خط آهن و میدان های طیارات ساخته شد. جنگ های شبخون و گوریلاتی مردمان سرحدات آزاد ادامه داشت. دولت افغانستان آنها را پناه گاه در وقت عقب نشینی میداد و علایق خود را با مردمان سرحدات آزاد حفظ میکرد. و مطبوعات افغان نیز از آزادی سرحدات آزاد دفاع میکرد.

شاه امان الله خان در سال ۱۳۰۱هـ.ش به سرحدات شرقی کشور رفت. در جلال آباد جرگه مردمان سرحد آزاد را تشکیل کرد و قضیهء آزادی سرحد را مطرح و کمك های مادی هم نمود. انگلیس ها بارها درین مورد اعتراض کردند و همین بود که در سال ۱۳۰۲هـ.ش اغتشاشات پکتیا اوج گرفت. شخصی به نام عبدالکریم که خود را پسر امیر محمد یعقوب خان معرفی کرده بود به سرکرده گی شورش قرار گرفت. حکومت مشغول جان خود شد. قضیهء سرحدات آزاد به فراموشی سپرده شد. بعد از ختم شورش پکتیا بار دیگر حکومت افغان آمادهء همکاری با مردم سرحدات آزاد شد و با سیاست پیشروی

انگلیس طور رسمی مخالفت کرد.

در سال ۱۳۰٦هـ.ش پادشاه هنگام سفر اروپا موضوع سرحدات آزاد بار دیگر در دربار لندن مطرح کرد. یك سال بعد آن دولت امانیه سقوط کرد. در ۱۳۰۸هـ.ش وزیری ها و به تعقیب آن آفریدی ها و مهمندی ها در تیرا آماده، حرب شدند. انگلیس ها به قیمت بلند خون و پول به این وضعیت ادامه دادند. با آمدن جنگ عمومی دوم تسلط انگلیس از هندوستان برچیده شد و سرحدات آزاد به دولت نو تشکیل پاکستان منحیث تحفه به میراث گذاشته شد که همین قضیه، سرحدات آزاد و قبول و عدم قبول خط دیورند از زمان تشکیل پاکستان تاکنون سبب سردی روابط فیمابین این دو مملکت مسلمان گردیده است.

شاه امان الله خان
و
روابط با روسیه

بعد از استقلال افغانستان شاه امان الله خان به کمك رجال بزرگ جون سپه سالار محمد نادرخان، محمود طرزی و یك عده ای دیگر مشغول اصلاحات داخلی و فعالیت سیاسی خارجی گردید از جمله در بخش اول روابط با روسیه نام برد. در زمان او هیأت افغانی به ریاست محمد ولی خان بدخشانی غرض ایجاد روابط دوستی و به رسمیت شناختن افغانستان و عضویت مرزا محمد خان یفتلی، عبدالرحمن خان لودی، محمد گل خان مهمند، سردار فیض محمد خان ذکریا، قاضی سیف الرحمن، کمیدان عبدالحمیدخان، خواجه هدایت الله خان، بشیر احمد خان و عزیز الرحمن و غیره که در ۸ جوزا وارد تاشکند شدند و مدت ها مشغول مذاکره با برادین نماینده، روسیه که بعد سفیر روسیه در افغانستان شد، ماندند. از نتیجه، همین مذاکرات به خاطر جلوگیری از نفوذ انگلیس استقلال بخارا و خیوه از طرف دولتین موافقه شد. نماینده های سیاسی بخارا و خیوه به کابل رسیدند. محمد ولی خان با قسمتی از هیئت در تاریخ بیست میزان به مسکو رسید. در ۲٤ میزان با رهبر انقلاب کمونستی شوروی لینن ملاقات کرد. در ۲٤ قوس برادن به حیث وزیر مختار شوروی وارد کابل شد. برادن در سال ۱۲۹۹هـ.ش از وظیفه عزل شد و تابعیت افغانی گرفت. در سال ۱۳۰۰ هنگام خروج از افغانستان در غزنی به

دست شخص نامعلومی با مرمی تفنگ کشته شد و شخص متهم اعدام شد، اما معلوم نشد قاتل کی بود.

در ۸ حوت ۱۲۹۹هـ.ش پیمان دوستی افغانستان و شوروی امضاء شد. سید عالم شاه خان امیر بخارا در اخیر زمان حکومت امیر حبیب الله خان پدر امان الله خان تقاضای امداد نظامی کرده بود. امان الله خان در زمان خود چهار عراده توپ و عدهء نظامیان و دو فیل را فرستاد که روابط افغانستان و شوروی کمی سرد شد. در سال ۱۲۹۹ اخیر برج اسد طرفداران انقلاب بلشویکي به کمك روسهای بخارا را تصرف کردند و امیر عالم شاه را فراری کردند. عدهء عساکر افغانی نیز اسیر رژیم جدید شد. محمود طرزی وزیر خارجه جهت بررسی و ارزیابی اوضاع هیأتی به ریاست عبدالهادی داوی و عضویت غلام صدیق خان چرخی لوگری که برادر غلام نبی خان چرخی بود و مرزا غلام حیدرخان به بخارا اعزام کرد. وقتی هیأت افغانی به بخارا رسیدند امیر سید عالم شاه در دوشنبه با عساکر رژیم جدید می جنگید.

رئیس جمهور نو منتخب شدهء بخارا محی الدین صفدر اوف وزیر خارجه فیض الله خواه و معین خارجه هاشم شایق افندی بود که بعد سفیر بخارا در کابل شد و بعد تابعیت افغانی گرفت و در اینجا بماند به هیزت افغانی شوروی ها در بخارا گفتند تحویل رژیم در بخارا و سقوط پادشاهی امیر سید عالم شاه توسط جوانان خود بخارا صورت گرفته، باید دولت افغان در مورد بیطرف باشد و از امیر عالم شاه حمایت نکند. هیأت افغانی بارها کردن زندانیان این پیشنهاد شوروی ها پذیرفتند و به افغانستان برگشتند.

امیر سید عالم شاه از شوروی ها شکست خورده در اخیر دلو ۱۲۹۹ شمسی به کابل آمد و اقامت اختیار کرد و در همین جا بمرد. لینن در ملاقات با اعضای هیأت افغانی وعده استرداد مرو و بخارا را به افغانستان داد، اما جانشینان لینن به بهانهء اینکه دولت افغانستان مشاورین عسکری جهت تعلیم عساکر امیر بخارا به نزد او فرستاده است و منصبداران و عساکر افغانی در بخارا با قشون شوروی جنگیده و تلفات زیاد به عساکر شوروی وارد کرده اند به همین بهانه با وعده های خود در بارهء دادن پنجده و مرو وفا نکردند.

در سال ۱۳۰۰ هـ.ش انور پاشا ترکی به شوروی ها در فرغانه و بخارا فعالیت داشت. امان الله خان به شمال کشور سوقیات نموده بود. دولت شوروی بیطرفی افغانستان را مطالبه کرد و شاه پذیرفت. روابط با شوروی ها گرم و دوستانه شد. طلبه

به غرض تحصیل به تاشکند فرستاده شد و سی نفر عمله‌ء فنی روسی در قوای هوایی افغانستان به کار گرفته شدند. روسها جزیره ای را در قدرا اشغال کرده دولت افغان از کابل به قطغن سوقیات نمود. در سال ۱۳۰٤هـ.ش شوروی ها ضمن معاهده‌ء درقد را دوباره تخلیه نموده به افغانستان سپردند. در ۷ قوس ۱۳۰٤هـ.ش پیمان بیطرفی و عدم تعرض بین افغانستان و شوروی توسط دولت امانی امضاء شد.

در سال ۱۳۰۵هـ.ش موافقه تأسیس لین هوایی بین کابل و تاشکند به امضاء رسید. بعد تا اخیر سلطنت امان الله خان یعني سال ۱۳۰۷هـ.ش روابط بین شوروی و دولت افغانستان حسنه و دوستانه بود.

روابط با ایران

شاه امان الله خان در سال ۱۲۹۹ سردار عبدالعزیزخان را به حیث نماینده‌ء سیاسی به ایران فرستاد. سردار مذکور در پنج فقره عبارت از آغاز مذاکره، تبادله سفراء، اقامه‌ء قونسل افغانی در مشهد، برقراری روابط پستی و روابط تجارتی بیشتر تقدیم کرد. مذکرات بعد از یکسال یعنی در اول سرطان ۱۳۰۰هـ.ش به معاهده‌ء دوستی و مؤدت بین دولتین مبدل شد که موافقت نامه‌ء دوستی به امضای سردار عبدالعزیز خان سفیر افغانی و میرزا حسن خان وزیر خارجه‌ء ایران رسید، اما مجد الملك يك سال پیشتر یعنی در عقرب ۱۲۹۹هـ.ش به حیث سفیر ایران به افغانستان آمده بود.

باید گفت قوای نظامی انگلیس در سال ۱۲۹۹هـ.ش ایران را تخلیه کرد. اما در بنادر بحری و دزدآب کرمان و جزیره‌ء بحرین قطعات انگلیسی باقی مانده بود. در همین سال ۱۲۹۹هـ.ش رضاخان به حیث قوماندان قوای قزاق ایران و يك سال بعد در ۱۳۰۰ش به مقام وزیر جنگ ایران تقرر یافت. اغتشاشات را خاموش و دولت مرکزی را تشکیل و بعدها خود اعلان سلطنت نمود. در معاهده‌ء دولتین افغان و ایران تذکر به عمل آمده بود که مجرمین جنائی که پناهنده شوند مسترد و مجرمین سیاسی مسترد نخواهد شد. این روابط یگان وقت دستخوش سردی هم می شد. با آنهم در ٦ قوس ۱۳۰٦هـ.ش معاهده‌ء ودادیه و تأمینیه توسط غلام صدیق خان چرخی لوگری وزیر خارجه‌ء افغانستان و میرزا سید مهدی فرخ سفیر ایران در کابل امضاء شد که در ضمن موافقت نامه های جدید سیاسی و تجارتی در معاهده‌ء سال ۱۳۰۰ نیز صحه گذاشته شد.

روابط با سایر کشورها

روابط دوستی افغانستان در ۱۱ حوت ۱۲۹۹هـ.ش با دولت ترکیه ضمن معاهده یی رسمیت یافت. در ۱۳۰۷ پنجم جوزا عهدنامهء دوستی و همکاری و طالبات افغانی جهت تحصیل به ترکیه رفتند. جمال پاشاه، سدری بیگ، ضیابیگ، جنرال فخرالدین پاشا، جواد بیگ، و جنرال کاظم پادشاه همه از رجال کارآگاه ترکیه در افغانستان خدمت میکردند. در ۹ جوزا ۱۳۰۷هـ.ش معاهدهء دوستی بین افغانستان و دولت مصر به امضاء رسید. با دولت حجاز و یمن و چین مذاکره آغاز شد، ولی اغتشاشات داخلی افغانستان به پیشرفت آن فرصت نداد. با دولت های جاپان، سویس، پولیند، فنلاند، لیبریا روابط برقرار کرد. با اکثر دول اروپائی قبل از این معاهدات صورت گرفته بود. در ۱۳۰۰هـ.ش ۱۳ جوزا با ایتالیا معاهدهء دوستی امضاء شده بود. با فرانسه در ۸ ثور ۱۳۰۱هـ.ش معاهده در بخش صحی، فرهنگی و تعلیم طلبهء افغان به امضاء رسید. در ۱۹ میزان ۱۳۰۱هـ.ش معاهدهء حفریات با دولت فرانسه امضاء شد. قرارداد دوستی و مودت بین جرمنی و افغانستان در ۱۳ حوت ۱۳۰٤هـ.ش امضاء شد. به تعداد دوصد نفر متخصصین جرمنی در شقوق مختلف در داخل افغانستان داخل خدمت شدند و طلبه های افغان جهت تحصیلات عالی به جرمنی فرستاده شدند. خلاصه اینکه در زمان اعلحضرت امان الله خان روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تخنیکی افغانستان با کشورهای مختلف دنیا در یك مدت کم توسعه بیشتر یافت.

امیر امان الله خان در امور تعلیم و تربیهء عسکری از منصبداران ترکی و نظامنامه و قواعد ترکی استفاده میکرد. در امور تعمیراتی از انجنیران آلمانی و ایتالوی کار میگرفت.

دولت امانی در بخش اصلاحات و ترقیات

دولت بعد از تحکیم استقلال افغانستان و تأمین روابط سیاسی مستقل با کشورهای دنیا متوجه اصلاحات و ترقی داخلی گردید. به خاطر پیشرفت معارف در مالیات فی روپیه دو پیسه بنام اعانه معارف افزوده شد. کار داوطلبانه در سرك ها رایج شد. انجمنی به نام حمایت نسوان تشکیل و جریدهء ارشاد النسوان به میان آمد. نقشه های ترقی و تحول پادشاه امان الله خان از ۱۲۹۸هـ.ش تا ۱۳۰۲هـ.ش کامیابانه پیشرفت در مرحلهء دوم نقشهء ترقی و پیشرفت که در سال ۱۳۰۵هـ.ش شدت یافت نسبت عدم تجربهء

مامورین حکومتی و بی توجه بودن به شرایط حاکم در جامعهء افغانستان و در اکثر موارد کم اعتنائی به معتقدات و عنعنات مردم و تطبیق عجولانه و پیش از وقت بعضی مرام ها و نقشه های عصری سبب شد که نه تنها اعلحضرت امان الله خان در تطبیق مرام ها و خواسته های ترقی خواهانهء خود ناکام شد، بلکه در نهایت منجر به سقوط دولت و سلطنت امانی نیز گردید.

میر غلام محمد غبار مورخ مشهور علت سقوط رژیم امانیه را در احیاء و ایجاد معارف نمی داند، بلکه میگوید در پکتیا مردم ۷۵ هزار روپیه افغانی با چهارصد متعلم برای تأمین ٤ مکتب در خوست، چمکنی، گردیز و زرمت به دولت دادند درحالیکه خود نان جواری میخوردند. دوکانداران قندهار از مصرف خود مکتب ساختند. ملکه ثریا در جدی ۱۲۹۹هـ.ش در اجتماع زنان سخنرانی کرد و از عقب مانده گی و دردها و مشکلات زنان افغانستان صحبت کردند. در همان مجلس پنجاه نفر زن حاضر به همکاری به تأسیس اولین مدرسهء زن شدند خود ملکه ثریا به حیث مفتش آنها قرار گرفت. به قول غبار شکست امان الله خان در ضدیت با ترقی و معارف و پیشرفت نبوده است، چرا که صدها سال پیش مردم درین باره پادشاهان و حکومت ها را همکاری کرده است. پس علت اغتشاش در سؤ ادارهء دولت و بی کفایتی مامورین دولت بود. فشار اداری دولت سبب ایجاد فاصله بین شاه و مردم شد. نحوهء تطبیق نقشه های شاه به شکل مذموم و بد صورت میگرفت. حکومت از حمایت مردم محروم شد. دشمن خارجی از عدم رضایت عمومی مردم استفاده سؤ کرد. امیر امان الله خان در امور اقتصادی و مالی که در اول کدام اصلاحات نمود موفق شد. مالیات جنسی، آذوقه رسانی جبری، مالیه از طریق ملک ها، اجاره دادن، مالیات، حوالهء غله خریداری، کار اجباری و بیگار محصول مختلف بازار از کسبه کاران، مالیات مواشی شمار نشده را لغو کرد. مالیات نقدی شد. باقیات مالیات زمان امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان را بخشید. محصول وثایق و پسته ها زیاد شد. اسناد باقیات گذشته باطل شد. برده گی و غلام را ممنوع قرار داد. هر کس که از فرزندان هزارهء شیخ علی و نورستانی را خریده بودند و تحت ملکیت خود داشتند همه را آزاد نموده و اخطار داد که منبعد به طریق غلامي و کنیزی و انسان فروشی هر کس اقدام نماید، شدید مجازات می شود. برای تنظیم ادارهء مالیه مکتب اصول دفتری (ادارهء عامه) به مدیریت مرزا مجتبی خان دایر گردید. در سال ۱۳۰۲هـ.ش قانون برای مامورین زراعت و جمع آوری مالیات وضع کرد. مکتب حکام

تأسیس و فارغین آن به حکومات محلی منصوب شد.

در سال ۱۳۰۱هـ.ش قانون اداره (وظایف حکام و مامورین) تنظیم شد. در ۱۳۰۰ قانون انکشاف صنایع به میان آمده بود. برای توسعهء تولید قانون تقاوی وضع شد. تجارت وسعت یافت گمرکات متعدد از بین رفت. محاکم تجارتی به میان آمد. شرکت های تجارتی چون تنویرات، اتحاد موتر، شرکت ادویه ها، شرکت رفقای افغان، اتحاد افغان، شرکت ثمر، شرکت ضیاء، شرکت جرمنی و تجارتخانهء شوروی تأسیس شد. مسکوکات فلزی در پهلوی مسکوکات نقره رایج شد.

عواید بر مصارف فزونی گرفت. عواید گمرک و تجارت زیاد شد. جنرال غلام حیدرخان قلعه دار ارگ به ریاست خزاین مقرر شد. سیاحین خارجی بدون خوف رفت و آمد میکردند و در اکثر نقاط به سواری اسپ گردش میکردند. با عنعنات و مهمان نوازی افغانها آشنائی حاصل کردند و از افغانستان به خارج حکایت ها بردند. با انگلیس ها قرارداد تجارتی امضاء شد. قونسلها و وکلای تجار به دول همسایه فرستاده شد. دولت شرکت امانیه و شرکت ثمر را به خاطر انکشاف تجارت به میان آورد. حکومت در لویه جرگه ۱۳۰۷هـ.ش توضیح داد که دولت برای تهیه یك فابریکه ترمیم طیارات داخل اقدام است. فابریکه باروت سفید که ذریعهء رضا بیك ترکی که اول سازندهء باروت سفید بود به میان آورد خود رضا بیك در بهار سال ۱۳۰۰ ش در کابل بمرد شاه امان الله خان به پاس خدماتش در جنازهء او اشتراك کرد. شاگرد مشهور افغانی او فیض محمد خان باروت سازبود دولت برای تمدید خط آهن در ظرف ده سال آینده قرار دادی با دو شرکت جرمنی و فرانسوی امضاء کرد. که از جنوب به شمال کشور تمدید می یافت تمدید لین تلگراف و تیلفون بین کابل و مراکز ولایات تحت پلان قرار گرفت ستیشن های برق در پغمان، کابل، جلال آباد و قندهار زیر کار گرفته شد به فابریکه چرم گری باروت سازی و سمنت سازی و گوگرد سازی برق داده شد و کارخانه جات ذیل ساخته شد ترمیم موتر، پرزه سازی، صابون و عطریات، نخ تابی، پارچه بافی، نجاری، یخ سازی پنبه و روغن کشی در قندهار، مزار شریف، هرات ساخته شد از بند برق جبل السراج که تااین وقت صرف درارگ جبل السراج استفاده می شد اکنون در ماشین خانه حربی، ضراب خانه، پشمینه بافی و دیگر دستگاه های تولیدی که تا حال از چوب استفاده می شد استفاده به عمل آمد و فابریکات ذیل در نظر بود قند سازی، نساجی نخی، وجیم، دکمه سازی، حفظ میوه، مسکه، پنیر سازی آب کشی و تیل خاك کشی، پوست هوائی کابل مزار و

شوروی، ایران و ترکیه و غیره، بند آب غازی، بند سرده غزنی تکمیل شد، بند آب چمکنی و نهر رزاق مد نظر بود. با دولت شوروی و جرمنی به خاطر انعقاد معاهدات تجارتی داخل مذاکره شدند. در بارهء معادن لاجورد بدخشان، نفت هرات، تأسیس فابریکهء ذوب آهن، انکشاف معادن آهن، زغال گوگرد، سرب سنگ ریشه، ابرک، تباشیر، مرمر، گل سفید و رنگ های تعمیراتی لایحه هائی ترتیب کرد. تنظیم و ادارهء جنگلات پکتیا و اسمار، تزئید نسل اسپ، تعمیم قره قل، ترقی پیله، نقشه های طرح کرد. نمایشگاه صنایع ملی دایر شد.

لباس مامورین دولتی از پارچه های وطنی اجباری شد. عایدات به نسبت سابق دوچند گردید. در آن وقت صد روپیهء کابلی برابر شصت کلدار هندی بود. وزن روپیهء کابل دو مثقال و از کلدار هندی دونیم مثقال بود. درین وقت دونیم چارك کابل گندم به یك روپیه ودر شمال کشور هشت چهارك کابل به یك روپیه بود. نقشه های جدید که امان الله خان روی دست گرفته بود احتیاج به پول داشت، لذا مالیات از فی جریب پنج روپیه به هشت روپیه و از اشتر از سه روپیه به چهار روپیه، اسپ از دو به سه روپیه، از گاو از یك روپیه به دو روپیه، از خر از دوازده پیسه به یك روپیه و از گوسفند از هفت پیسه به پنجاه پیسه بلند شد.

در سال ۱۲۹۹ش نوت های کاغذی یك پنج بیست و پنج، پنجاه و صد افغانیگی به میان آمد. مسکوکات طلائی پنج امانیه مساوی به ۷۵ روپیه، دو امانیه مساوی ۳۰ روپیه و یك امانیه مساوی پانزده روپیه به میان آورده شد.

در سال ۱۳۰۱هـ.ش قانون مقیاسات مروج گردید. تحصیل اجباری شد. لیسه های امان و امانی که استادان فرانسوی و جرمنی در آن تدریس میکردند. مکاتب رشدی، غازی، استقلال، تلگراف، رسامی، تجاری، معماری، السنه، زراعت، دارالعلوم عربی، مستورات، رشدیهء جلال آباد، رشدیه قندهار و هرات، دارالمعلمین هرات رشدیه مزارشریف، ابتدائهء برکی راجان لوگر، رشدیه قطغن، مکتب پولیس، مکتب موزیك، مکتب قالین بافی، تدبیر منزل، مکتب طبیبه، مستورات و بیشتر از ۳۲۲ مکتب ابتدائیه در تمام ولایات کشور ساخته شد. در سال ۱۳۰۶ به تعداد پنجاه و یك نفر شاگرد مصروف تعلیم و تحصیل بودند. درین مکتب قریب هفت لك جلد کتاب از طرف وزارت معارف چاپ شد. مطبعهء معارف ساخته شد. کتابخانهء ملی و سینما در کابل و تیاتر در پغمان تأسیس شد. به تعداد (۱۳) جریده و مجله از طرف دولت چاپ می شد که به

نام های ارشاد النسوان و اتحاد مشرقی در جلال آباد به مدیریت برهان الدین کشکی، روزنامهء افغانیه به مدیریت میرزا محمد جعفر خان که اخبار خارجی و داخلی روزانه را نشر میکرد. مجله معرف معارف (عرفان) از طرف وزارت معارف (۱۳۰۰) بعد به مدیریت استاد هاشم شایق و امان افغان به مدیریت عبدالهادی داوی در ۱۲۹۹هـ.ش و بعد به مدیریت میر قاسم خان، مجله اردو به مدیریت غند مشر عبدالطیف خان غازی و جریدهء اتفاق اسلام در هرات در سنه ۱۳۰۰هـ.ش به نشر آغاز کرد. جریدهء اتحاد در خان آباد در ۱۳۰۰ و روزنامهء ابلاغ در کابل به نشر اعلانات می پرداخت. جریدهء بیدار در مزارشریف، روزنامهء حقیقت در کابل به مدیریت برهان الدین، جریدهء انتقادی ستارهء افغان در سال ۱۲۹۹هـ.ش در جبل السراج به نویسنده گی غلام محمد غبار و طلوع افغان در ۱۳۰۰ در قندهار به نشر رسید، قانون مطبوعات آزاد وضع شده بود. اولین جریدهء آزاد هفتگی از طرف غلام محی الدین انیس که نویسندهء آن نیز خودش بود به نام انیس به نشر رسید و جریدهء نسیم سحر به مدیریت احمد راتب خان که زیاد مقالات آنرا داوی می نوشت. یك سال بعد جریدهء نوروز به مدیریت میرزا محمد نوروزخان لوگری و نویسنده گی ملا میرغلام خان به میان آمد. در وقت امانی آزادی شخصی، و حریت منزل و مکاتبات و حقوق مساوی همهء افراد در برابر قانون وضع شد. بیگارهای شاقه و اجباری به جز در بعضی موارد بسیار عام المنفعه و آسان مانند راه سازی یا صفاکاری نهر و جوی دیگر همه از بین برده شد. نماینده گان هندوها در مجالس شورای ولایات قندهار، کابل، غزنی و جلال آباد شامل شد. قید دستار زرد برای هندوها از بین برده شد. کسانی در قید غلامی بودند، از نزد مالکان شان آزاد شدند. در یك روز در کابل هفتصد و چند نفر غلام های هزاره گی از نزد مالکان شان آزاد ساخته شدند. به تکیه خانه های اهل تشیع آزادی داده شد. معاش مستمری خاندان محمدزائی ها از بین برده شد و دولت به قوهء مجریه، مقننه و قضایه به فعالیت آغاز کرد. کابینهء سال ۱۲۹۸هـ.ش از این قرار بود. سردار عبدالقدوس خان صدراعظم (اعتماد الدوله)، وزیر حربیه سپه سالار صالح محمد خان، وزیر خارجه محمود طرزی وزیر داخله شاه آغاسی علی احمد خان، وزیر مالیه مرزا محمود (امین نظام سابق)، وزیر تجارت غلام محمد خان وردکی، وزیر عدلیه محمد ابراهیم خان، وزیر معارف سردار عبدالحبیب خان، وزیر علی جان خان، وزیر نقلیات میرزا غلام قادرخان که در رأس همهء کابینهء خود شاه قرار داشت. وزارت حربیه را مستقیم خود شاه نظارت میکرد. وزارت امنیهء عمومی به میان

آمد. وزیر آن شجاع الدوله خان امین العسعس تعیین شد.

در تشکیلات دولتی مدیریت مستقل طب به میان آورده شد که مدیریت آنرا سردار محمد اکبرخان کار میکرد. به اثر فیصله ها و تصاویب شورای دولت کابینه، وزرا و جرگه ها یك سلسله قوانین و لوایح ضروری وضع و تصویب شد مانند قانون القاب، تذکرهء نفوس تعمیرات دولتی، وظایف حکام و مامورین، قانون تقاوی، صنایع، بندی خانه، تحصیلی، تربیهء ایتام، تعلیمات نظامی، زراعت للمی، خدمات عسکری، فروش املاك دولتی، قونسلگری، قریه داری، محاکم شرعی، معاملات تجارتی، تعزیه داری، مکاتب خانگی، مطبوعات، مقیاسات، محصول هوائی، نشانها، نکاح، ختنهء سوری، معارف، زراعت و غیره که از همه فوق تر قانون اساسی و قانون جزای عمومي و جزای عسکری قرار داشت. قانون اساسی در لویه جرگه ۸۷۲ نفری دولت و ملت در جلال آباد تصویب و در سرطان ۱۳۰۳هـ.ش در لویه جرگه پغمان به امضای پادشاه رسید. شاه خود به حیث صدراعظم نیز ایفای وظیفه میکرد. در لویه جرگه ۱۳۰۷هـ.ش پغمان به تعداد یك هزار نفر اعضای انتخابی ملت و انتصابی شاه قرار داشت. در جرگه پغمان که صحنه تیاتر بود در ستون های جناحین نماینده های ملت و در ستون های مرکز نماینده های انتصابی شاه و دولت و در روی ستیج که در میز پیش روی آن رئیس و معاونین و منشی شورا کمی پایین تر از تخت شاه می نشستند. در جناح راست ستیج مامورین بلند رتبهء قضائی، عسکری و ملکی تا رتبهء غند مشر و قضات تمیز، اعضای انتصابی شورای دولت و کندك مشران در طرف چپ قضات محاکم و رؤسا و مدیران وزارت خانه ها قرار داشت. سخنران از طرف راست ستیج از مایکروفون صحبت میکرد. در کشور ۹ واحد اداری بود که پنج آن ولایت، چهار آن حکومت اعلی و در هر واحد اداری تشکیلات مانند نایب الحکومه، مستوفی، قاضی مرافعه، ابتدایه، قوماندان کوتوالی، مدیر گمرك، مدیر نفوس، مدیر صحیه، مدیر معارف، مدیر پوستخه، مدیر تحریرات، مامور خارجه، خزانه دار، قوماندان نظامي، دفتری نظام و رئیس بلدیه قرار داشت. قوای هوای مملکت یازده طیاره داشت و ٦٥ نفر شاگرد جهت تحصیلات هوائی به روسیه، فرانسه و ایتالیا اعزام شدند. توپ های دافع هوا طیاره و موترهای زره پوش داخل قوای عسکری شد. راه سالنگ و پکتیا سروی شد. در کابل، مقر، پغمان و جلال آباد هوتل ها ساخته شد. ادارهء رادیو اساس گذاشته شد، پستهء هوایی بین کابل و شوروی و پُستهء موتری بین کابل و هند ایجاد شد. شهر کابل توسط برق تنویر شد. شهر جدید کابل در دارالامان

ساخته شد. شفاخانه های ملکي و نظامی در کابل و ولایات ساخته شد. مستورات در کابل و سناتوریم در پغمان اعمار گردید. ماشین اکسریز وارد و دارالمجانین و دارلایتام ساخته شد. در این خدمات از همکاری و مشوره های متخصصین آلمانی، ایتالوی، ترکي و فرانسوی استفاده شد که بیشترین آن ها جرمن ها بودند. در مورد قانون احزاب سیاسی باید گفت اگر چه از طرف دولت تصویب نشد، اما قشر جوان و تحصیل کرده و دارای فهم و دانش سیاسی در دو حلقه به فعالیت خود ادامه دادند یکی به نام جوانان افغان که شامل عبدالرحمن خان لودی، تاج محمد خان پغمانی، فیض محمد خان باروت ساز کابلی، غلام محی الدین خان ارتی بودند که اکثر این ها در ۱۳۰۸هـ.ش از طرف دولت وقت محبوس یا اعدام شدند. نویسنده، افغانستان در مسیر تاریخ یعنی میرغلام محمد غبار نیز در جمع همین حلقه، جوانان افغان بود. حلقه، دوم سیاسی به رهبری میر قاسم خان بود که عبدالهادی.داوی، فقیر احمد خان، سید پاچا کنری، غلام رضا خان، فیض محمد ناصری، سردار عبدالحسین خان عزیز و غیره که اکثر آنها در سالهای زمامداری محمد نادرخان اعدام یا محبوس شدند و بعضی ها در حبس از بین رفتند و عده یی نجات یافتند. همین حلقات سیاسی کتابخانه، ملی را اساس گذاشتند.

اختلاف نظر و دو دسته گی کابینهء امانی

در دستگاه دولت دو دسته وزرا بودند. یکی به سرکرده گی محمود طرزی که طرفدار سریع اصلاحات داخلی، تثبیت روش استقلال و بیطرفی مثبت در سیاست خارجی و گروه و دستهء دوم به سرکرده گی سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله (صدراعظم) که طرفدار اصلاحات تدریجی در سیاست داخلی و روش نرم و سازش یك جانبه با یکی از دول همسایه بود و یك عده ای از درباریان و مامورین عالیرتبه حکومتی هم بودند که موجودیت دو دستهء متضاد فوق را به سلامت مقام شاه مشوره میدادند. اینك توضیح بیشتر این کشمکش داخلی وزرا کابینه را از نامهء ۲۶ سرطان ۱۲۹۹هـ.ش سردار عبدالقدوس خان صدراعظم را که عنوانی حضرت شمس المشایخ صاحب فضل محمد مجددی و نورالمشایخ صاحب فضل عمر مجددی در کاغذ مکتوب رسمي از قندهار به کابل فرستاده است، مطالعه می کنیم. مشاهده میشود که اختلاف او با محمود طرزی و شکایت او از وزرای نوکار و کم تجربه آشکار میشود و گفته است که در صورت عدم اصلاح دوماه بعد از کار دولت دست خواهد کشید. نقاط مهم و برجسته، نامه، او قرار

ذیل است:

... مقام صدارت عظمی، جنابان فضائیل نشانان شرافت بنیانان شمس المشایخ صاحب و نورالمشایخ صاحب را حضرت الهی از آفات سماوی و ارضی محفوظ و مسلم دارد. آن جناب به خوبی از عریضهء سابقه ام آگاه میباشند که از حضور اعلحضرت درخواست نموده بودم که چهار ساعت موقع شرفیابی مواجه جنابان داده شود تا آنچه را که فرایض منصبی من است به حضور شما به غرض گردن خلاصی اخروی به عرض رسانده بعد از آن وجود مبارك شان را به خداوند سپرده خود را پیادهء شطرنج و جزء بیجان بدانم و در اطاعت اولولامرجان دهم و زبان نگشایم. دو دفعه که شرفیابی برایم حاصل شد. شمایان نبودید ناظر صاحب خارجه (وزیر خارجه طرزی) در میان بود. من هم از اظهار مطلب باز ماندم، زیرا در یك فقره رای و نظر ناظر صاحب خارجه مخالف رایم بود وگر با من می پیچید نظر اعلحضرت هم آن طرف می بود. بدون خجالت چیزی به دست نمی آمد. اینك شمهء از نظر خود را به واسطهء آن جنابان خلاصه می نمایم.

نصارا در مورد مسلمانان دو نوع حمله دارند یکی با شمشیر و دیگر با قلم و فریب. از حملهء اول ملت و دولت را در حساب می گیرند. در حملهء دوم شخص شاه در نظر است که ملت را به گردن دولت می اندازند و نتیجه آنهم اصول مشروطیت است که سیزده سال پیشتر "پایونیر" از آن ذکر کرده است و گفت مشروطیت در ترکیه و ایران به سببی مستحکم شد که مردم لذت آزادی چشیده بودند و اما در افغانستان برعکس ترکیه و ایران مشروطیت ثمری نداد و برای ویرانی این دولت کدام سردار نامدار یا ملای بیرقدار یا خان با اعتبار به کار است.

من میدانم که برای دولت انگلیس قوت حمله و حوالهء شمشیر بالای ملت و دولت افغانستان نمانده و آنچه مانده فریب است که عبارت از مشروطیت است و علاج آن این است که از طرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واجب القتل دانست و بعد از آن برای تعلیمات علوم جدیده دست و آستین بالا نمود. خواستم در قندهار نیز تعلیم علوم جدید را جاری نمایم، لیکن به حکم شرع باید میکروب مشروطیت از بین برده شود. از آن سبب است که از علمای کرام اینجا سوال نموده جواب گرفتم و به غرض استحضار شما فرستادم. اگر لازم بدانید تقدیم حضور نموده دروازهء این فریب را بند نماید. جناب محبان عزیز و کرامان من درخواست شرفیابی من با حضور شمایان برای این بود که اساسات سیاست، عسکریت و تجارت را با دوستی ها و دشمنی های دولت خود به عرض برسانم،

زیرا تا حال که شمشیر دشمن را به سر خانهء خود افراخته می دیدیم. چگونه میتوانیم دفاع نکرده به تعلیم بچه ها متوجه میشدیم که ده سال بعد حاصل مي داد. من در تصانیف خود سلطنت را بدن پادشاه را روح و مدیر را حکیم مثل زده ام. بر حکیم واجب است که اول خطر مرگ را مرفوع نماید و باز به تقویهء بدن بپردازد. اکنون که خطر شمشیر از سر دولت ما رفع گردیده فرصت تکیه کردن بر قلم است. رأی من این است که تنها به فکر آزادی خود باشیم، زیرا این آزادی را خدا به ما داده، مسلمان، نصارا و هندو مایل به دوستی ما و دشمنی با دشمن ما گردیده است. پس آنها باید استقلال خود را به واسطهء ما از دیگران بخواهند. این جنگ استقلال آورنده در سرهند است و کلیددار هندوستان هستیم. لازم است که ما آن قوت را داشته باشیم که کلید را از دست ما نگیرند و بر سر ما نزنند. برای دست آوردن همین قوت است که هشت ساعت شرفیابی حضور اعلحضرت و تقدیم عرایض را خواسته ام. مشروط بر اینکه بدون شمایان دیگری به حضور مبارك نباشد. هدف ما از خواستن آزادی باید شامل آزادی هندوها نیز باشد. همچنان آزادی جمیع ملل جهان و اما ارتباط دوستانه ما با نصارا فقط از راه تجارت خواهد بود. زیرا تجارت روح کلیه اهل یوروپ است. و این تجارت هم بیشتر بر ایشان تکیه دارد. در آسیا نیز بیشتر چین و هند مطلوب است. و دروازهء آن از طریق خشکه در دست ما است نه در دست بسمارك و گلیدستون ... وغیره

صدراعظم عبدالقدوس خان از علمای قندهار در مورد مشروطیت استفتاء نموده و همراه با جواب علمای قندهار که در مجموع دوازده صفحه تخته کاغذ معمول و مروج است به شمس المشایخ صاحب فرستاده که اکنون در جمع اسناد حضرت محمد معصوم مجددی میباشد.

(حضرت محمد معصوم مجددی والد حضرت صبغت الله مجددی میباشند.)

(مهتمم) عبدالقدوس خان به عبارات ذیل از علمای قندهار پرسیده است. یا علمای کرام یا مشایخ عظام یا سادات ذوالاحترام من بار بار از ماموریت خود به غرض اصلاحات و انتظامات امور که از حضور پادشاه غیور غازی مامور گردید ام برای شما گفته ام و این را هم گفته خواهم بود که از اصول جدید آن چیز را خواهم گرفت که تقویت دهندهء راه ملی و قومی باشد و چیزی را که شکنندهء دین اسلام باشد رد می کنم و چیزی را که در اساس کار خود قبول کرده نمی توانم یك چیز میباشد و آن چیست؟ آن چیز مشروطیت میباشد، لذا میخواهم که به موافقت شما این اصول را از بین برداشته باقی را داخل

نسخه، اصلاحات کار خود نمایم و هم کتابی برای اصلاح و انتظام کار دولت تصنیف نمایم. حالا به قرار اختصار اساس سلطنت را از شما پرسیده و آنچه لازم منصب من باشد به قرار همان قاعده اساس خواهم گذاشت.

انشاء الله تعالی

جواب علمای قندهار قرار ذیل است:

بسم الله ... الحمد الله والصلوة ... و بعد به حضور جلالت ظهور مقام صدارت عظمی و وزارت علیای دولت و ملت اسلام ... معروض میداری که استفتاء خود را ... از مطاول مباحث شرعی و عقلی و مضامین تفاصیل حکومت الهی و سیاسی که به قرار اصول محکمه شرعیه و قواعد مهم عقلیه استخراج طبع و وقاد و فکر نقاد بوده است که از آن چنان مفهوم نمودیم که منظور اصلی صدارت از استفتاء مذکور حکم شرعی و ترجیح عقلی مراتب مملکت و سلطنت معهوده دول روی دنیا و تمیز حق و باطل در قوانین سیاست و جهانداری که در روی زمین معمول عقلا و حکماست میباشد و اقسام سلطنت ها را که در مباحث تحریرات موصوفه طور مجمل نشان داده شده است. به چهار قسم نموده اند:

۱- استبداد
۲- مشروطه
۳- جمهوری
٤- بالشویکی

پس ملخص سوال این است که از اقسام اربعه کدام آن مشروع معقول و مفید و کدام آن غیرمعقول و غیرمشروع و مضر است ... خلافت برای استواری دین است. انتخاب خلیفه و نصب امام واجب است. شرایط خلافت بدین ترتیب است. خلیفه مسلمان، عاقل، بالغ، آزاد، بینا، شنوا، گویا، شجاع، صاحب رأی، مجرب، عادل، مجتنب از کبایر، با مروت، عالم و مجتهد باشد. شخص جامع این صفات مستحق خلافت است. اگر غیر جامع باشد انتخاب کننده گان او عاصی هستند. از شرع و عقل همین یك قسم خلافت و امامت است. اتباع قانون آسمانی و اجرای قواعد سیاست الهی در افراد بشر بلکه در اصناف موجوده از خیر و شر است. همین قسم سلطنت منتج آثار و نتایج همین سلطنت و حکومت میگردد. باقی اقسام هرچه باشد سیاسی و یا طبیعی، مشروطی، جمهوری، بلشویکی یا منشویکی و غیره که اساس آنها بر غیر ناموس الهی و قانون محکم

آسمانی باشد همه چون فایده و ثمره‌ء اصلاح ظاهری و باطنی و عدالت کلی انواع عالم را ندارند، بلکه در صورت صلاح فساد و در لباس تهذیب و تمدن وحشت و نفرت افاده می کنند. مردود العقل و الشرع میباشند.

علمای قندهار

با این فتوا مشروطیت را رد و طرد کردند، اما به قلع و قمع مشروطه خواهان فتوائی ندادند. در ۲٤ حمله ۱۲۹۹هـ.ش علمای قندهار در جواب استفتاء صدراعظم در باره‌ء قزلباش چنین فتوا دادند. مردم قزلباش به قبله نماز می خوانند، تلاوت قرآن می نمایند و کلمه‌ء شهادت به زبان جاری میدارند، لهذا احکام ملت بیضا این است که این ها همه مسلمان و اهل ایمان و جایز الشهادت والنکاح میباشند و در حقن دماء و حفظ ناموس و اموال فرقی بین ما و ایشان نیست. آنچه در تاریخ ۲۸ شعبان سنه گذشته حین جنگ استقلال بین شیعه و سنی به اثر تحریك دشمن اتفاق افتیده نهب، قتل و غارت همه خلاف شرع و ناجایز است. مرتکب لایق زجر و سیاست سلطانی است. آنچه از روی کتب مذهب حنفی ملاحظه شد به معرض عرض رسانیده شد. درین فتوا ۲٤ نفر مدرس، ۷ قاضی و ۳ نفر سادات امضاء کرده اند. از این جریانات فهمیده میشود که در کابینه‌ء دولت امانی چگونه اختلاف نظرها در مورد سیاست خارجی و اجرآت داخلی وجود داشت. نه تنها صدراعظم با شاه و وزیر خارجه اختلاف نظر داشت، بلکه قسمت عمده وزرا و مامورین دولتی در مرکز و ولایات با طرح های جدید دولت امانیه مخالفت شده و حتی به دشمن مبدل می شدند.

اردو و افسران ترکی یك قطعه‌ء نمونه تعلیم یافته را در مهتاب قلعه زیر تربیت گرفتند. افسران دیگر تشکیل قطعه‌ء نمونه شکن را به راه انداختند و تعدادی از مامورین نه به سیاست خارجی و نه به سیاست داخلی آشنائی و آگاهی داشتند. فقط مصروف رشوت خوردن، پول اندوختن و فساد اداری بودند. شاه فقط تنها مانده بود. رجال فهمیده و آگاه از صحنه دور شدند یا به سفارت ها و یا به ولایات تبدیل شدند.

بدخواهان دولت در مرکز قدرت و حاکمیت جابجا شدند که بعد از سقوط معلوم شد که مامورین بلند رتبه‌ء دولتی در اغتشاش خوست، شینوار و کاپیسا دست داشتند. به طور مثال امرالدین خان هندی حاکم اعلی جنوبی در پکتیا به طور قصدی و عمدی قانون را جانشین شریعت معرفی میکرد. محمد ابراهیم خان والی هرات محبوسین را از گرسنگی

مجبور کرد به بام محبس بلند شده صلوة بکشند. عظیم الله خان والی قطغن و بدخشان بدون فشار آن مناطق را در بیعت بچهء سقاؤ درآوردند. علی احمد خان والی کابل به کاپیسا به نام تنظیم اداره رفت و با سید حسین و سقاؤ عهد و پیمان بست. احمد علی خان رئیس تنظیمه به کاپیسا رفت. به دهاره دزدان سلاح و مهمات داد. قوماندان محمد گل خان مهمند وظیفهء خود را هنگام شورش شینوار طوری عمدی ترک کرد. دهقانان و عوام نیز از ازدیاد مالیات خوش نبودند. ضبط احوالات به اندازه ای ضعیف بود تا زمان که بچه سقاؤ تا پشت دروازهء ارگ نرسیده بود، حکومت اطلاع نداشت. دشمن انگلیسی با عمال آن به لباس تاجر، سموارچی، دکاندار، ملا، مامور، ترجمان، داکتر و معلم داخل اجتماع شده به تبلیغات وسیع ضد دولتی میپرداخت. استعمار توانست در آستانهء یك تحول بزرگ و مفید تا اندازهء مقدور دولت را به عقب راند و این است که اغتشاش در پکتیا رخ میدهد.

اغتشاش سال ۱۳۰۲هـ.ش جنوبی

آغاز این اغتشاش به شکل عملی آن در برج حوت ۱۳۰۲ صورت گرفت، اما مقدمات آن از قبل تهیه شده بود. هرج و مرج های اداری و نقص طرح گذاری که نقشه ها و برنامه های دولتی داشت و اقدامات عجولانه که در تطبیق طرح غیرمفید و تغییرات غیرضروری که چندان با پیشرفت اقتصادی و رشد صنایع و بلند رفتن سطح زنده گی سر و کار نداشت، و در پهلوی آن مداخلات غیر مرئی و مرموز انگلیس ها که در افغانستان بعد از استقلال پیوسته ادامه داشت در بروز اغتشاش نقش عمده و اساسی داشت. انگلیس ها که یك افغانستان قوی و مترقی را در همسایگی مستعمرهء هندی خود نمیخواستند و قرارداد حقوق مساوی بین دولتین را تا سال ۱۲۹۹هـ.ش به عقب انداختند، در سال ۱۲۹۹هـ.ش به افغانستان یادداشت اخطارآمیز داد که افغانستان با اخراج قونسلگری های شوروی تمام روابط خود را با شوروی قطع نموده، در عوض نماینده گان انگلیسی را در هرات، غزنی و غیره جاها بپذیرد. در غیر آن روابط افغانستان و انگلیس قطع خواهد شد. در تابستان سال ۱۲۹۹هـ.ش مجلس مشورهء افغانی در برج شمال ارگ به ریاست شخص شاه و کابینهء دولت، مامورین دولت تا درجهء مدیر افسران نظامی تا درجهء کندك مشر برای دو روز ادامه داشت. میرغلام محمد غبار میگوید: او به حیث نمایندهء حلقهء سیاسی جوانان افغان در آن جلسه اشتراك داشت. اکثریت قریب به

اتفاق یادداشت انگلیس ها را رد کردند.

در اخیر سال ۱۲۹۹هـ.ش انگلیس طی یادداشتی به قرارداد بین افغانستان و شوروی اعتراض کرد. چون دولت افغانستان منحیث یك دولت مستقل حق داشتن روابط مستقلانهء سیاسی، اقتصادی و غیره را برای خود محفوظ میداشت به اعتراضیهء انگلیس جواب رد دادند. دولت انگلیس هم خواست برای دولت نوپای و جوان در داخل اغتشاش ایجاد نموده و از همین طریق دولت را در افغانستان از بین ببرد. دولت انگلیس میخواست در افغانستان دولتی تشکیل شود که در ظاهر مستقل و در باطن از طریق دولت انگلیس رهبری شود تا دولت قوی و مترقی تشکیل نشود و از داشتن روابط با سایر ممالك دنیا برحذر نگهداشته شود. بنابران عوامل داخلی و خارجی دست به دست هم داده تا در ماه حوت سال ۱۳۰۲ شمسی دو نفر از ملاهای پکتیا به نام ملا عبدالرشید و ملا عبدالله گردیزی با پشتوانی مردم منگل و جدران طی یادداشتی خواستار تغیرات بعضی موادات قانون جزای عمومی از شاه شدند. شاه به جواب گفت قانون از قبل به تصویب علما رسیده است باید دو نفر اعتراض کننده به غرض ملاقات مستقیم به کابل بیایند. علمای مذکور نپذیرفتند ازینرو اغتشاش در جنوبی قوت گرفت. در عین زمان تبلیغات ضد دولتی در کاپیسا، ننگرهار و پروان نیز به راه افتیده بود. شاه امان الله خان هیأتی به اشتراك سردار محمد عثمان خان و محمد ابراهیم خان وزیر عدلیه و قاضی مرافعه عبدالرحمن خان در پکتیا فرستاد. ملا عبدالله خان (ملا لنگ) و ملا عبدالرشید مخالفت کرد. هیأت برگشت و در اول سال ۱۳۰۳ شمسی شورشیان مسلح شهر گردیز را محاصره و در کوتل تیره حمله نمودند. در بهار همین سال قوای انگلیس به سرحدات آزاد سوقیات نظامی کرد و از حق انتقال سلاح که از خارج خریداری شده و در هند رسیده بود، ممانعت کرد. جنگ در جنوبی یك سال طول کشید و به قیمت مصرف شدن مالیات یك ساله کل افغانستان برای دولت جوان و نوپای تمام شد. قیمت خوراکه و مواد اولیه بلند حتی بعضی انواع چند برابر بلند میشود. ملا عبدالله که معروف به ملای لنگ بود و از قانون اساسی جدید که در بخش حقوق و جزا طبع شده بود در دوایر دولتی مرعی الامر بود. هژده مادهء آنرا بیرون نویس نمود و اعتراض داشت که با موازین شرعی مطابقت ندارد و آنرا به طریقهء مسالمت آمیز عنوانی دولت پیشنهاد کرد. امکان داشت اگر از فراست و تدبیر کار گرفته می شد قضیه به صورت مسالمت آمیز حل و فصل می شد، اما درین فرصت انگریزان توسط بعضی از گماشتگان خود طوایف منگل و جدران را اغوا

نموده، نگذاشتند که قضیه معقولانه و مسئولانه به آرامی فیصله شود. امان الله خان را تکفیر نموده گفتند مذکور قرآن شریف را زیر انداخته شراب نوشی و زنا با محارم را حلال می داند. به این قسم صدها افواهات دیگر را در بین اقوام و قبایل پخش کردند. شورشیان عساکر دولتی را در داخل قلعه ها و چهاونی های شان در خوست، ارگون و گردیز در محاصره گرفتند. از طرف امان الله عده، از علما، مشایخ و روحانیون جهت اصلاح و قطع مخاصمات فرستاده شد. آنها به حدی در قضیه از طریق صلح، مذاکره و مفاهمت نزدیك شده بودند که محمد ولی خان وزیر حربیه با قوهء کافی و اسلحه جدید آن وقت به گردیز رسید. مسئلهء صلح را فسخ نموده دست به آلات حربیه برد و مشغول جنگ شد. قیام و شورش عام شد. سراسر جنوبی را گرفت. طایفهء سلیمان خیل به طرف غزنی یورش نمودند. دو کندك عسکر دولت را در بند دولت خان تاراج کردند و قریه جات جنوب شهر را تصرف کردند. درین حال شهر گردیز و قریه جات تاجکیهء گردیز به تصرف حکومت ماند. دیگر همه نواحی و قریه جات مردم احمدزی، سهاك و طوطاخیل در تصرف شورشیان درآمد. چهاونی و شهر خوست در محاصره بود. یك کندك عسکر که جهت محافظت راه کابل گردیز در کوتل تیره مستقر بود طی یك شبخون از بین رفتند. راه کابل گردیز مسدود گردید، شورشیان از غزنی تا منطقهء تکیهء وردگ و شیخ آباد رسیدند. ملا عبدالاحد و سبحان برادر او خزانهء دولتی را به غنیمت گرفتند. درین وقت شخصی به نام عبدالکریم را انگلیس ها از لاهور هندوستان آورده داخل افغانستان نمود و خود را از پسران یا نواده گان امیر محمد یعقوب خان میگفت که بعد داخل جدران شد و به شورشیان وعدهء کمك نمود و استدعای تاج و تخت افغانستان را نمود. موصوف رهبری اغتشاش را به دست گرفت و خودش را امیر عبدالکریم نامید و به وعده ها و معاونت دولت برطانیه مردم ساده اندیش را فریب داد و تعداد زیاد مردم را دور خود جمع کرد و عدهء از مردم با او بیعت کردند.

آتش فتنه و جنگ شعله ورتر گردید. درین وقت در ننگرهار داره بازی بو در خوگیانی بین دو خان جنگ محلی شروع شد. در پروان، کاپیسا نیز دسته و داره های راه گیران به فعالیت آغاز کردند و در کابل شخصی که نعمت اله نام داشت و متهم به قادیانی بود تبلیغات را شروع نمود. در همین سال بود که امان الله خان خواست حضرت نورالمشایخ فضل عمر مجددی را محبوس نماید. چرا که مردم سلیمان خیل که از مریدان و ارادتمندان حضرات مجددی هستند و با حضرت نورالمشایخ صاحب مجددی رابطهء دوامدار

و نزدیك داشتند و طایفهٔ سلیمان خیل در شورش نقش و سهم عمده گرفته بودند. بنابران روابط شاه امان الله خان با حضرت نورالمشایخ صاحب رویه سردی گرائید که به وساطت حضرت شمس المشایخ امان الله خان از محبوس کردن حضرت نورالمشایخ صاحب صرف نظر کرد، اما شرط گذاشت که حضرت نورالمشایخ صاحب برای مدتی چند از مملکت خارج شود. حضرت نورالمشایخ صاحب از سرحد عبور کرده در دیره اسمعیل خان سکونت اختیار کرد. حکومت امانی طی یادداشتی از انگلیس ها خواست که نورالمشایخ صاحب را از سرحدات افغانستان به منطقهٔ دورتر بفرستند. همان بود که انگلیس مذکور را به اطراف بمبئی تبعید کردند.

در همین وقت است که آخندزاده صاحب تگاب ملا حمیدالله خان افغانستان را به قصد حج بیت الله شریف ترك میگوید. قرار روایت غبار امان الله خان به مذکور ده هزار روپیه و یك موتر عطیه داد و سعید احمد افندی جان گیلانی که جدید به افغانستان وارد می شود و امان الله خان این شخصیت روحانی را به روایت غبار با دادن یك قاب ساعت طلا، قلمدان نقره، و عصاء آبنوس میناتورکاری و زرین استقبال کرد. باید گفت آمدن عبدالکریم از هند سبب شد که عده یی از قیام کننده گان از همکاری با او دست بکشند. دولت جهت سرکوبی شورش جنوبی از ولایات شمال ده هزار سواره و از ولایت مشرقی هفده هزار نفر داوطلب جمع آوری کرد و از ولایت پروان هم قطعات کمکی داوطلب رسید. مردم هزاره به امان الله خان وعده کردند که ما در جنگ برادران پکتیا مداخله نکردیم اکنون که امیر عبدالکریم به مداخلهٔ خارجی ها آمده است ما حاضر هستیم پنجاه هزار مرد جنگی به کمك دولت آماده کنیم. مردم چمکنی و جاجی به طرف دولت شدند و هندو های خوست آذوقهٔ عسکری را به عهده گرفتند. مردم شهر کابل مصرف و آذوقه سه کندك عسکری را که به لوگر رفته بودند به عهده گرفتند. به گفتهٔ غبار عده ای از زنان با دادن زیورات شان در قطار حمایت کننده گان دولت قرار گرفتند. قریب سه هزار شاگرد آمادهٔ رفتن به جنگ شدند. برای تعدادی از ایشان اسلحه داده شد و به جبههٔ جنگ رفتند. تعلیمات نظامی در مدارس آغاز شد. قوای امدادی بلخ و قندهار آمدن گرفتند. در بخش امداد خارجی و سیاسی با دولت باید گفت داکتر کروبا شازدافیر سفارت جرمنی با تمام اتباع جرمنی حاضر وظیفهٔ خدمات جنگی در محاذ پکتیا شدند. سفارت فرانسه، ترکیه، شوروی احساسات همدردی و معاونت خود را اعلان کردند. محمود طرزی در همین سال بود که سفارت افغان در فرانسه را گذاشته وظیفهٔ وزارت

خارجه را به عهده گرفت. شجاع الدوله رئیس تنظیمیهء هرات به کابل آمد و به پروان و کاپیسا رفت و امنیت آنجاها را تأمین کرد. غلام محمد خان وزیر تجارت غزنی را امنیت نمود. جنرال غلام نبی خان چرخی لوگری ولایت ننگرهار را حفظ و داوطلبان مشرقی را جمع و به جبههء جنگ سوق میکرد. جنرال محمد عمرخان ناصری مشهور به سورجرنیل شورشیان پکتیا را در غزنی در محاصره گرفت و نه صد نفر شورشی را کشت. جنگ آوران جنوبی در شیخ آباد و تکیه وردك مغلوب و شکست خوردند. محکمهء نظامی کابل ملا عبدالاحد خان و ملا سبحان وردکی که متهم به گرفتن و چپاول کردن خزانهء شیخ آباد بودند، با چهار نفر دیگر همراهان شان و همراه با ملا نورعلی و ملا نعمت الله که متهم به قادیانی بودند، از طرف حکومت اعدام گردیدند.

غند مشر محمد امین خان قلعهء نظامی لوگر را مدافعه و شورشیان جنوبی را شکست داد. دولت امانی جهت باز کردن راه کوتل تیره یك قطعه از جوانان و نوجوانان که از اقوام مختلف جمع آوری شده بودند و به نام قطعهء جان فدا تشکیل عسکری داشتند با اسلحهء جدید آنروز به استقامت لوگر سوق کرد. قوماندان قطعهء جان فدا غندمشر عبدالحمید خان و غند مشر محمد اسمعیل خان که به اراضی ناآشنا و کاردانی مسلکی خود را تجربهء عملی نکرده بودند بعد از گذشتن از وادی آبی لوگر در منطقهء بیدك لوگر که از منطقهء آبادی لوگر به دور واقع شده دشت خشك، بی آب و بی علف بود قرارگاه گرفتند و میخواستند از آنجا منزل دوم شان قریهء التمور باشد. خیمه ها را به صورت پراگنده و غیرمنظم بالای تپه ها برپا کردند. شورشیان به ذریعهء کوچی های مالدار که در آن دشت غژدی ها داشتند اطلاع حاصل کردند که قطعهء جان فدا دولتی امشب در دشت بیدك قرارگاه گرفته از التمور خودرا به غژدی های کوچی ها رسانیده و از آنجا خود را به قرارگاه عسکری جانفدا نزدیك ساخته و خود را داخل موضع ها جابجا کردند. با طلوع صبح و دمیدان شفق که از چهار طرف ناگهان حمله نمودند عساکر جان فدا که خسته و ماندهء سفر بودند غیر از پهره داران دیگر همه در خواب بودند. بعد از جنگ شدید و تن به تن چون تعداد شورشیان خیلی زیاد بود تمام عساکر جان فدا که تعداد شان یکهزار و دوصد نفر (۱۲۰۰) بود به شهادت رسیدند. اسلحه و سامان حربی شان به تاراج رفت. دامنهء شورش وسعت گرفت. دفاتر و مرکز حکومت کلان لوگر که در برکی راجان بود همراه بازار برکی راجان چور و چپاول شد. محبوسین جنائی که در محبس لوگر بودند از حبس آزاد شدند. خزانه دولتی لوگر تاراج شد و شورشیان اول خانه های

اهل هنود برکی راجان را که متمول تر از دیگر مردم بودند چور و چپاول کردند. بعد خانه های مردم ده، برکی راجان و قریه جات مربوطه، برکی راجان را تاراج کردند. شورشیان جنوبی از مال و مواشی مردم خود را گران بار نموده به مقصد بردن به جاجی و منگل به طرف قریه، شاه مزار که مرکزیت شان بود در حرکت شدند. مردم لوگر که بدون اسلحه و تفنگ بودند فقط ناظر و تماشاچی صحنه شدند. درین وقت جنرال غلام نبی خان چرخی که از کابل با یك تعداد قواء اعزام شده بودند و در تنگی واغجان شورشیان را شکست داده بعد در کاریز درویش قرارگاه گرفته بود. با تعدادی از سواران شاهی و یکی دو کندك عسکر پیاده، نظامی به حالت مدافعه، شدید در پیکار بودند، مانع پیشروی شورشیان به طرف پل علم و کابل شدند. شورشیان به قریه، ده مغلان که به جنوب غربی پل علم واقع است و ذریعه کوه میر ابدال ازهم جدا شده اند آمدند از طریق کوه میر ابدال و راه گردنه به طرف کلنگار سرازیر شده بعضی جاها را تاراج کرده واپس از همین راه به طرف التمور و گردیز مراجعت کردند. بعد از آن محمد غوث خان غند مشر رساله، شاهی قندهاری با یك کندك عسکر از کابل آمد. در قریه، تنور و پایه خیل به قلعه، محمد اسحق خان و دیگر قلعه جات همجوار مستقر شدند و سد راه شورشیان به طرف کابل گردیدند. جنرال غلام نبی خان چرخی از کاریز درویش به قریه، برکی راجان که مرکز حکومت کلان لوگر بود آمده خرابی و خساراتی را که از اثر تهاجم و حمله، شورشیان وارد شده بود معاینه و ملاحظه کرد. ضمن یك اجتماع مردم را به نسبت عدم دفاع از خود و منطقه، شان مورد ملامت قرار داد. من خودم جامع این وقایع و حوادث نگارنده، کتاب هذا (عبدالحق مجددی) و ملك حسین علی خان نایب خیل و بعضی دیگر از موسفیدان به جواب گفتیم که مردم ما همه بدون سلاح و تفنگ هستند. اگر سلاح وجود میداشت شورشیان جنوبی قدرت نداشتند تا این منطقه برسند. شما که هر نوع سلاح ثقیل و خفیف را به دست دارید چرا از کاریز درویش پیشقدمی کرده نمی توانید. اگر ما سلاح داشته باشیم کسی بالای ما تعرض کرده نمی تواند. همان بود که جنرال غلام نبی خان از مرکز کابل سلاح طلب کرد و مردم برکی راجان و نواحی اطراف آنرا مسلح نمود که بعد از آن پیشروی شورشیان متوقف ساخته شد. آنها از التمور آبچکان و بیدك جلو آمده نتوانستند. درین وقت دولت برای سرکوبی شورش جنوبی به تعداد نود هزار نفر (۹۰۰۰۰) از سراسر مملکت جمع آوری نموده بود که تعداد زیاد آن به کاریز درویش رسیده بود و یك قسمت آن از طریق حصارك غلجائی و آزرو بالای جنوبی حمله کردند.

جنرال محمد صدیق خان از استقامت جلال آباد و از طریق سفید کوه با قوهء نظامی و ملکی و همکاری مردم جاجی داخل سرحدات منگل شد. عبدالوکیل خان نورستانی فرقه مشر از طریق کلنگار و بابوس از لوگر داخل شیخ آباد وردگ شدند. به معاونت لشکر ملکی و قومی وردك دوباره از راه کوتل خاکه داخل دشت خاکهء لوگر شد. مردم کوچی موسی خیل احمدزی را که بخش عمدهء شورشیان بودند از مسیر راه خود در دشت خاکه محو و نابود کردند. قطعات عساکر دولتی شب را در قلعهء شیخی که به شمال غرب کوه چهلتن واقع است سپری نموده فردای آن از سه استقامت بالای قریهء شاهمزار که مرکز عمدهء شورشیان سلیمان خیل، منگل جدران، احمدزی و غیره طوایف جنوبی بود حمله نمودند. طوریکه فرقه مشر عبدالوکیل خان نورستانی با مردم ملکی وردکی و چلوزائی لوگر از طرف غرب و میرزمان خان کنری صافی با لشکر ملکی قومی خود با همراهی مردم برکی راجان از طرف شمال به قریهء شاهمزار حمله نمودند. همزمان به آن قوهء جنرال غلام نبی خان چرخی و قطعات دیگر که در کاریز درویش بودند از استقامت شرق بالای دشمن حمله کردند. بعد از شش ساعت محاربهء سخت و شدید شورشیان از قریهء شاهمزار شکست خورده قریهء شاه مزار پایگاه مستحکم شورشیان فتح گردید. اکثر قلعه ها و خانه ها به آتش کشیده شد و تلفات جانی و مالی زیاد به آن قریه وارد شد. میرزمان خان کنری تا درهء چرخ هزیمت یافته گان را تعقیب نمود. شورشیان کتوازی از راه چرخ و کوتل خروار و شکست خورده گان منگل و جدران و غیره از طریق جوزار والتمور و کوتل تیره به طرف مناطق مربوطهء خودها گریختند. افواج کاریز درویش که تحت قوماندهء جنرال غلام نبی خان چرخی و دیگر جنرالان اردو قرار داشت به التمور رسیدند و شب را سپری کرده فردا قوای دولتی به گردیز وارد شدند و مدت کوتاهی رفع خستگی نمودند. آن عده مردم شورشی که از اعمال خود پیشمانی کرده به همراه خود قرآن شریف و موی سفیدان و سرسفیدان زن را با خود به طور شفاعت می آوردند و مورد عفو قرار می گرفتند. شروط و ذمه واری های دولت را به عهده گرفتند و ذریعهء ایشان مراسلات و نامه های دولتی مبنی بر عفو شورشیان به کوه بالا شونده گان فرستاده شد.

در عین حال از سران جنوبی به خصوص از سنك خان منگل و زلمی خان منگل شخصی عبدالکریم نام مدعی سلطنت و ملای لنگ (ملا عبدالله) و رفقای او را خواستار شدند و از سرکرده گان قوم دری خیل جدران قاتلان نایب سالار ببرك خان جدران را که در خدمت دولت به قتل رسیده بود خواستار شدند که این چیزها خواسته ها و مطالبهء اولین

دولت بود. چون عبدالکریم نام از دست رفته و فرار کرده بود و داخل قلمرو مستعمرات و متصرفات برطانوی شده بود دیگران را مردم منگل تحت نظارت گرفته نگذاشتند که از مملکت خارج شوند. درین فرصت قوماندان عمومی قوای دولتی در گردیز به جنرال سید یاقوت شاه خان هدایت داد که با قوای مربوطهء خود به ارگون بعد جدران و خوست برود. جنرال سید یاقوت شاه خان با چهار هزار نفر عسکر سواره و پیادهء نظامی از گردیز حرکت کرد. از طریق سهاك زرمت عازم ارگون شد. در طول راه مردم را دلداری و نوازش کرد که از جانب دولت به ایشان اطمینان داد. مذکور از ارگون داخل نکهء جدران شد و از آنجا به جنگ سخت جدران های مخالف دولت مواجه شد، اما چون جنرال مذکور شخص کارآموزده، متجرب و ماهر فن جنگ بود بعد از دو ساعت جنگ جدرانی ها را شکست داد. فردای آن به شفاعت قرآن مجید و پیره زنان و پیره مردان التماس عفو کردند که منجانب جنرال موصوف پذیرفته شد و مایحتاج عساکر به عهدهء شان گذاشته شد. و عدهء دستگیری سرکرده گان شورشی را نمودند. زلمی خان و سنك خان منگل را طرفدارا دولت نمودند. ملاعبدالله (ملا لنگ) و بعضی همراهان دیگر او را دستگیر و تسلیم قوای عسکری دولت نمودند. قوای سید یاقوت شاه خان از جدران عبور کرده به منطقهء المره که محل تجمع قوای دولت تعیین شده بود رسید و قوای دولت از هر استقامت خودها را به المره رسانیدند. یك قرارگاه بسیار بزرگ عسکری و مجهز با سلاح عصری و جدید تشکیل گردید.

مردم جنوبی هیچگاهی چنین اجتماع بزرگ قوای دولتی را ندیده بودند. نایب سالار غلام نبی خان چرخی از طرف دولت به حیث رئیس تنظیمهء جنوبی تعیین گردید که زمام امور ملکی و نظامی را به عهده گرفت. محمد ولي خان سپه سالار وزیر حربیه از خوست با گروگانان و اسیر شده گان وارد گردیز شد. اشخاص مظنون به همکاری با شورشیان را دستگیر و از گردیز وارد التمور شد. مردم التمور، بیدك و آبچکان را که در شورش سهم داشتند گرفتار نموده با اهل و عیال شان به طرف کابل کوچ داد. بعضی از سرکرده گان مردم استانکزی شاهمزار که همکار ملا عبدالله لنگ و شورشیان بودند به کابل آورده محبوس نمودند. به تعداد شصت نفر از مردم بیدك، التمور و آبچکان را همراه با ملا عبدالله (ملا لنگ) و بیست و پنج نفر رفقایش در دامنهء جنوبی تپه مرنجان در منطقهء سیاه سنگ به انتقام عساکر جان فدا که در دشت بیدك به قتل رسیده بودند، در ٤ جوزا ۱۳۰٤هـ.ش محکوم به اعدام و تیرباران گردیدند. عیال و اطفال و بازمانده گان قریه

جات التمور، بیدك و آبچکان و بعضی سرکرده گان استانکزائی ها را به قطغن و بلخ فرار وطن نمودند و در آنجا برای شان زمین و جایداد داده شد که به امر و فرمان حکومت سقوی تبعید شان خاتمه یافته به مساکن اصلی خودها مراجعت کردند.

این مردم برای حکومت سقوی هم در اول خدمات زیادی انجام دادند. در آخر همین ها در سقوط حکومت سقوی سهیم گردیدند و سبب چور و تاراج اکثر حصص کوهدامن الی چهاریکار شدند. درین جنگ ها سردار شاه ولی خان از طرف دولت با شورشیان در لوگر به مذاکره پرداخته بود و در جریان حمله به جنوبی اداره، منطقه بین گردیز و میرزکه یعنی سید کرم را به عهده داشت. علی احمد خان رئیس تنظیمیه، مشرقی منطقه، بین میرزکه و خوست را تأمین امنیت میکرد. ولی محمد خان وزیر حربیه نیز به تعقیب سید یاقوت شاه خان از راه زرمت و ارگون که به نکه جدران رسیده بود در جنگ سپین تخت، شاهی کوت و نکه جدران شرکت کرده بود. جنرال محمد عمرخان ناصری سورجرنیل در شکستن مقاومت نکه، جدران رشادت زیاد نشان داده بود.

حبیب الله خان معین وزارت حربیه که منگل ها را در میرزکه شکست داده نیز با وزیر حربیه به طرف خوست همراه بود. وزیر حربیه بعد از جدران و المره به خوست رفت. مکاتب دولتی را بار دیگر فعال کرد و هشتاد کندك عسکری منظم و غیرمنظم را در سراسر پکتیا مستقر کرد. عبدالکریم که از هند نیز فرار کرده بود، مورد تعقیب مولوی یارمحمد مقری قرار گرفت. در مملکت برما او را پیدا کرده و به قتل رسانید و خود سالم برگشت. از طرف امان الله خان نوازش شد و در کابل بود و باش داشت و بعد از سقوط امان الله خان در کابل محبوس شد. زمانیکه پیر و شکسته شد رها گردیده بمرد.

به این صورت شورش بزرگ جنوبی که در بین مردم عوام به نام شورش جاجی و منگل یاد میشود. به مصرف و قیمت خون بسیار زیاد بهترین جوانان و مردان رزمنده، افغان پایان یافت. ناگفته نماند که در هنگام سرکوبی اغتشاش جنوبی بهرام خان سرخابی امنیت راه لوگر را به طرفداری دولت امانی تأمین نمود. رجب علی خاك کندك مشر قطعه، انشاآت و تولی مشر جان محمد نورستان طرف لطف و توجه افسران بزرگ قرار گرفتند.

روش شاه در جریان و بعد از اغتشاش جنوبی

امیر امان الله خان بعد از رفع و سرکوبی اغتشاش جنوبی به همان شکل سابق مطلق العنان باقی ماند. اشخاص بی تجربه به کار استخدام شد و اشخاص کاردان و متجرب از مرکز سیاسی و اداری قدرت یعنی پایتخت دور شدند و به ولایات یا خارج مملکت توظیف شدند. در جریان اغتشاش جنوب همفریز سفیر انگلیس در کابل با شاه امان الله خان ملاقات خصوصی نمود و از مداخلات و تحریکات دولت امانی که در قبایل سرحدی علیه انگلیس ها صورت میگیرد شکایت نمود. امان الله خان از مداخلات انکار و آنرا رد کرد. در عین حال سفیر مذکور موضوع قتل انگلیس ها را که در لندی کوتل توسط اردلی داود شاه و عجب خان آفریدی صورت گرفته بود مطرح کرد. از شاه خواستار محاکمه آن دو نفر شد. سفیر این تقاضاها را بهانه می آورد، چرا که به این طریق میخواست سلاح های خریده شدهء دولت امانی را که از بمبئی هند وارد افغانستان می شد متوقف کند. محاکمهء داود شاه و عجب خان از طرف امان الله خان رابطهء او را با سپه سالار محمد نادرخان وزیر حربیه که مسئول امور سرحدات قبایل آزاد نیز بود سرد کرد. محمد نادرخان در جنگ استقلال با مردم سرحد تماس نزدیك و آشنائی داشت، هکذا موضوع همشیرهء امان الله خان نورالسراج که نامزاد سردار محمد هاشم خان بود و امان الله خان آنرا به بهانهء تفاوت سن و سال به سردار محمد حسن جان پسر سردار محمد عمر جان که کاکای امان الله خان بود به ازدواج و نکاح داد. همچنان محمد نادر خان با جنرال محمد سمیع خان قوماندان مکتب حربیه به علت قتل یکی از اقارب محمد نادرخان در مکتب مذکور و علل دیگر رابطهء خوب نداشت، لذا جنرال محمد نادرخان از سه موضوع متذکرهء فوق سخت متأثر شد که این واقعات را کسر شان خود میدانست. چون امان الله خان باطن محمد نادرخان را درك کرد نسبت به او مظنون و بدگمان شد. محمد نادرخان را از وظیفه و رسیده گی به امور سرحدی و قبایل برکنار نمود و در جریان قیام جنوبی بود که امان الله خان به محمد نادرخان امر کرد که بالای جنوبی حمله کند، اما محمد نادرخان به دلیل روابط نزدیك خود با مردم جنوبی و همکاری آن مردم در جنگ استقلال از اجرای این امر از شاه معذرت خواست. امان الله خان، محمد نادرخان را از وزارت حربیه برطرف و به حیث سفیر کبیر افغانی در پاریس مقرر کرد.

محمد هاشم خان که در اروپا بود به سفارت افغانی در مسکو فرستاده شد. شاه محمودخان را به قوماندانی مکتب حربیه که وظیفهء کم اهمیت تر و کوچك بود تعیین

نمود. شاه ولی خان را به کابل نگاه کرد و به این ترتیب محمد نادرخان و برادرانش که از وظایف مهم برکنار شدند، عقده، دیگری در برابر امان الله خان به دل جای دادند. جنرال محمد عمرخان ناصری مشهور به سورجرنیل به محبس انداخته شد. کندك مشر داده محمد خان اورکزائی پسر پسه سالار غلام حیدرخان اورکزائی (غلام حیدرخان لندی) را محبوس کرد. نایب سالار محمد غوث خان را به هرات به نایب سالاری فرستاد. بودیجه، اردو را تقلیل داد که حتی به اندازه، نصف سابقه یعنی به پنجاه درصد رسانید. به غند مشر مبارك شاه خان هیچگاه ترقی منصب و ترفیع درجه نداد. سپه سالار غلام نبی خان چرخی به وظایف ریاست های تنظیمه، مشرقی و جنوبی از مرکز دور نگهداشته می شد که بعدها او را نیز به وظیفه، سفارت افغانی در شوروی تعیین و فرستاد دیگر افسران نیز که در جنگ استقلال و یا سرکوبی اغتشاش جنوبی از خود رشادت و شهامت نشان داده بودند نیز از مرکز به دور رانده شدند یا به وظایف کم اهمیت تری استخدام شدند به این ترتیب دوستان و همکاران نزدیك خود را از خود رنجانید و از دست داد و دستگاه اداری سیاسی دولت امانی در مرکز قدرت یعنی پایتخت ضعیف شد یاور محمود که از هنگام نوجوانی و شهزاده گی با امان الله خان انیس و جلیس بود خبرهائی غیرواقعی را به شاه اخبار میکرد. در مورد یاور محمود گفته می شود که با انگلیس ها بی ارتباط نبوده است در جریان شدت جنگ جنوبی بود که امان الله خان به خاطر کسب اعتماد مردم مجلس لویه جرگه را در جولای ۱۹۲٤ م برابر به سرطان ۱۳۰۳هـ.ش در پغمان طلب کرد. در نیمه، دوم برج اسد جهت رسیده گی به آن خواسته هائی اغتشاشیون جنوبی که قبل از آغاز حملات مسلحانه، شان به دولت طی هژده فقره پیشنهاد کرده بودند و احتمال خاموش شدن شورش ها در صورت پذیرفته شدن مطالب شان از طرف دولت وجود داشت. که محمد ولی خان وزیر حربیه به جنوبی رسید و بالای شورشیان حملات خود را آغاز کرد. به هر صورت اکنون دولت به خاطر خاموش کردن مردم و ختم جنگ در پهلوی حملات عسکری به جنوبی در لویه، جرگه پغمان تغییرات و تعدیلات ذیل را در قانون جزای عمومی و قوانین موضوعه، مملکتی وارد کرد.

۱- مجازات به شکل جرایم نقدی ممنوع است.

۲- تعیین حد اعظم جرایم منسوخ است.

۳- نامزادی دختر قبل از بلوغ مجاز میباشد.

٤- زنان باید از نزدیك ترین محارم شان تعلیم بیاموزند،

۵- در مورد جرایم حقوقی و جزائی قضات باید بعد از شواهد و یا اعتراف مجرم فتوا صادر نمایند، اما در بارهٔ بعضی از فتواها شهادت های ظاهری کافی است.
٦- اعدام سارق در صورت انکار جرم هم مجاز است.
٧- اگر مجرم اظهار ندامت کند. دولت حبس او را تقلیل دهد.
٨- در صورت محاکمهٔ مامورین دولت باید یك نفر قاضی و یکنفر حارنوال شامل هیأت محاکمهٔ تحقیق باشد.
٩- تقرر مامور به اساس کفایت و لیاقت او صورت گیرد. اگر کفایت کاری را نداشته باشد باید به وظیفهٔ منصوب نگردد.
١٠- یاد گرفتن زبان و السنهٔ خارجی جهت رفع مشکل و ضرورت های روزانه مجاز است. مشروط به آنکه قبل از آموزش السنهٔ خارجی عقاید اسلامی را فهمیده باشد.
١١- دایر کردن محاکم اختصاصی جهت تحقیق مرتدین و آنهائیکه به دین اسلام توهین می کنند جهت نابودی فساد مجاز است. و مجازات آنهائیکه مقررات اسلامی را به جا نمی آورند مجاز است.
١٢- فروشگاه هائی مواد مخدر و مسکر و شراب در وطن اسلامی افغانستان وجود نداشته و ندارد و در آینده نیز به آن اجازه داده نمی شود.
١٣- ملا امامان و مؤذنین شهر کابل که به طور خصوصی انتخاب شده اند در ولایات بعد از ترتیب و تدوین نظامنامهٔ احتساب این اجرآت صورت خواهد گرفت.
١٤- آزادی عقیده و مذهب که در افغانستان وجود ندارد. در آینده هم نباید وجود داشته باشد. یعنی آزادی که در قانون اساسی ذکر شده به امور فردی تعلق دارد نه به امور عقیده تی، مذهبی و سیاسی.
١۵- حقوق شرعی افراد به واسطهٔ نداشتن تذکرهٔ نفوس معطل و معلق مانده نمی تواند.
١٦- نکاح دومی، سومی و چهارمی به موافقهٔ زوجات قبلی ارتباط ندارد. اگر مردان صاحب چند زوجه عدالت را بین زوجات برقرار نتوانند میتوانند محاکمه شوند.

۱۷- تأدیه بدل نقدی اجباری نیست. خدمت عسکری وظیفهء هر فرد است و داوطلبانه باشد و کسی که حاضر شده نتواند مبلغ چهارصد روپیه به خزانهء دولت تحویل دهد. آنهم البته در شرایطی که جهاد جریان داشته باشد.

۱۸- مکتب عربی و مکاتب پخش و نشر علوم دینی در مرکز و ولایات افتتاح گردد. و مکتب حفظ قرآن به حالت فعلی آن باقی بماند. در حواشی مجلس لویه جرگه از دولت ترکیهء جدید که دولت مذهبی و خلافت را از بین برده است انتقاد شد و هکذا شوروی را به خاطر عدم مراعات قراردادهایش با افغانستان به ملامت و انتقاد گرفت.

سفر شش و نیم ماههء شاه به خارج

این سفر که به دعوت ایمانوویل پادشاه ایتالیا به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۷ یعنی ۹ قوس ۱۳۰۵هـ.ش از کابل آغاز شد به تاریخ ۱۹ جوزای ۱۳۰۶هـ.ش واپس به کابل عودت نمود. به تاریخ ده دسامبر یعنی ۲۰ قوس با سی و یك نفر از افراد خانواده، وزراء، مامورین بلند رتبهء ملکی و عسکری از راه قندهار به چمن رسید. از آنجا عازم کراچی شد. لارد ایروین امان الله خان را دعوت داد که در راه سفر خود به دهلی بیاید، اما امان الله خان توسط کشتی انگلیسی از کراچی رهسپار بمبئ شد. این کشتی مانیلا نام داشت. وایسرای هند برطانوی لارد ایروین غرض استقبال از شاه امان الله خان به بمبئ آمد و به امان الله خان خوش آمدید گفت. شاه افغان بعد از سه روز به تاریخ ۲۷ قوس ذریعهء کشتی دیگر انگلیسی به نام راجپوتانه عازم مملکت مصر گردید. سر فرانس همفریز و میجر ویکهم نیز به حیث مهماندار شاه در کشتی بودند. باید گفت شاه در هند در مجالس خود آزادانه صحبت میکرد و انگلیس ها را حساس تر ساخت. کشتی حامل شاه بعد از نه روز سفر در پورت سعید مصر لنگر انداخت. در آنجا از طرف شهزاده عمر تسون استقبال گردید. بعد ذریعهء قطار مخصوص به قاهره رسید. در قاهره شاه افغان از طرف پادشاه مصر اعلحضرت فواد استقبال شد. مردم مصر شاه افغان را در هرجا به صفت قهرمان آزادی استقبال میکردند. امان الله خان در مصر با صدراعظم نحاس، پادشاه و خانم زغلول پاشا متوفی بنیانگذار حزب وفد مذاکره و ملاقات نمود.

مردم مصر که خود نیز طالب آزادی از انگلیس بودند خطابه هائی شاه امان الله خان را با شور و حرارت استقبال می نمودند. مردم مصر به سبب ضد استعمار بودن امان الله

خان و محصل استقلال افغانستان او را به نظر احترام می دیدند، اما لباس های ملکه ثریا و نورالسراج که به مود غربی ها و اروپائی تهیه شده بود، مردم مذهبی و مسلمان مصر را دچار تردید و دلسردی میکرد و عکس هایی شان در روزنامه های مصر چاپ شد. این تصویرهای برهنهء ملکه ثریا و نورالسراج توسط این روزنامه های مصری از همان آغاز به افغانستان رسید. انگلیس ها به خاطری که امان الله خان با دیگر دول اروپائی هم پیمان نشود، از بمبئ تا پورت سعید و از چمن تا بمبئ مبلغ شش ملیون و سه صد هزار و چهار صد و نود ویك كلدار (۶۳۰۰۴۹۱) مصارف او را پرداختند. امان الله خان به تاریخ ۱۸ جدی به روم پایتخت ایتالیا رسید که از طرف پادشاه ویتوریو ایمانوویل و موسولینی صدراعظم ایتالیا استقبال شد. در ایتالیا در محفل استقبال امان الله خان را به نام موسولینی شرق یاد کردند و در قصر کویرینال محل رهایش برای او داده شد. امان الله خان از مراکز صنعتی و کارخانه های سلاح ایتالیا دیدن نمود. در بخش تهیهء ضروریات جنگی افغانستان دولت ایتالیا موافقاتی با امان الله خان نمود و برای آینده همکاری هائی در بخش سیاسی تجارتی و اقتصادی را وعده دادند. امان الله خان به تاریخ ۲۵ جنوری یعنی پنجم دلو ۱۳۰۵هـ.ش وارد فرانسه شد. در ایستگاه بیوس دبیولوگنی از طرف گستون دومرگیو، رئیس جمهور و ریمنوند پوینکری صدراعظم فرانسه استقبال گردید. در یك مهمانی در قصر یلیزه بیانیه هائی ایراد کردند و از روابط فرهنگی و سیاسی قبلی توصیف نمودند و وعدهء انکشاف روابط در تمام ساحات داده شد. ملکه ثریا و نورالسراج در تمام این مجالس اشتراك و با میزبانان آن دولت ها مصافحه می نمودند. روزنامهء ملاپ لاهور جریانات سفر را با تصویر برهنه از ملکه ثریا و نورالسراج همشیرهء امان الله خان را چاپ و به مناطق سرحدی توزیع می کردند.

امان الله خان از فرانسه به بلجیم و سویس رفت. مدت کوتاهی در بلجیم و مدت یك هفته در سویس ماند. شاه در سویس افغانستان را شامل اتحادیهء پُست بین المللی کرد و در ۳۰ برج دلو به آلمان رفت و یك ماه و سه روز را در مجموع سپری کرده است. هندنبورگ رئیس جمهور آلمان در ایستگاه "لرتر" از او استقبال کرد. در آلمان سفر شاه غیررسمی و به مصرف خود شان بود و در قصر شهزاده البرخت بود و باش می کردند. شاه از مراکز صنعتی و تعلیمی آلمان دیدن کردند. مکتب تخنیك چارلو تبرگ به شاه امان الله خان دکتورای افتخاری تفویض کرد. قرار گفتهء اگست فیجل سفیر آلمان در

هدین در سرخاب حمله نموده مجاهدین را مجبور به عقب نشینی کرد. در سه

برای شهر جدید اعمار شده، دارالامان به بانکهای آلمان انتقال داده بود و انجنیران آلمانی که ساختن دارالامان را عهده دار بودند، درین وقت به آلمان آمده بودند تا با شرکت های آلمانی قراردادهائی را امضاء نموده وسایل مورد نیاز پروژه، شهر دارالامان را تهیه نمایند.

امان الله خان از قبل علاقه داشت که نه از روس و نه از انگلیس بلکه از یك مملکت سومی کمك های بیشتر به دست آورد و توجه به این امر داشت که از صنعت نظامی و وسایل جنگی و تعمیراتی آلمان و ایتالیا بیشتر استفاده کند. امان الله میخواست جهت جلب مساعدت بیشتر آلمان را تشویق نماید. موصوف از آنجا به انگلستان رفت. در ۲۳ حوت ۱۳۰۵هـ.ش مطابق ۱۳ مارچ ۱۹۲۸ به انگلستان رسید. انگلیس ها از قبل تمام وسایل رهایشی و خوشی پادشاه افغان را آماده کرده بودند و سه نفر از افسران بلند رتبه و اشخاص برجسته، سیاسی مانند ویکهم، فریزر و داد را مؤظف کردند تا نقشه، ملاقات ها را دقیق طرح نمایند تا مدت اقامت پادشاه به خوبی و خوشی بگذرد. از همین روز امان الله خان را ذریعه، کشتیی به نام ماید اورلین که از دو طرف توسط کشتی های جنگی همراهی می شد، به ساحل دور انتقال دادند که موصوف در آنجا از طرف شهزاده، ویلز به نماینده گی از جورج پنجم پادشاه برطانیا استقبال شد و از آنجا ذریعه، قطار آهن به لندن رفت. از طرف جورج پنجم، ملکه ماری، چمبرلین صدراعظم، وزرای کابینه، رؤسا و اعضای مجالس ملی و اعیان پارلمان انگلستان استقبال شدند. در قصر بکنگهم برایش جای داده شد. امان الله خان مشاهده کرد که در انگلستان برعکس آلمان و فرانسه که شعارهایی مانند زنده باد جمهوری را می شنید زنده باد پادشاهی را می شنود همچنان شاه ملاحظه فرمود که اقتصاد انگلستان از دیگر دول اروپائی بهتر است. چون در آلمان سفر امان الله غیررسمی بود رئیس جمهور آلمان نتوانست با فیرهای توپ از او استقبال کند، اما انگلیس ها درین میدان یعنی استقبال با فیرهای توپ پیشقدم شدند و انگلیس احترام و اکرام زیاد از امان الله خان کردند. همچنان آنها قدرت مالی و نظامی خود و حکومت مستحکم و پایدار خود را به رخ امان الله خان می کشیدند. تجار و سرمایه داران و فابریکه داران به امان الله هر کدام تحفه ها می دادند که گفته مي شود برای انتقال آن ده تا دوازده لاری باربری ضرورت بود.

انگلیس با استقبال گرم خود از امان الله خان و نشاندان ثبات و پایداری حکومت شان، اقتصاد و عسکریت قوی شان در واقع به پادشاه افغان می فهماندند که دوستی چنین مملکتی مانند انگلستان بهتر از دوستی دیگر ممالك اروپائی میباشد. خلاصه پادشاه

افغان از انگلستان به فرانسه و آلمان مراجعت نمود و از آنجا به پولند رفت. بعد از سپری کردن سه روز در پولند طرف شوروی حرکت کرد که به تاریخ ۱۲ ثور ۱۳۰٦هـ.ش از سرحد روس عبور و از طرف کاراخان استقبال شد و یك روز بعد آن راهی مسکو شد که از جانب کالینن رئیس جمهور و چیچرین وزیر خارجهء روسیه استقبال شد. روسها نیز مانند انگلیس ها کوشش کردند که پادشاه افغان را به طرف خود مایل سازند. ایشان به پادشاه گفتند که روسیه یك کشور متجاوز نیست و شما از ما نباید هراس داشته باشید. ما از انگلیس ها تشویش داریم که دیگر ممالك را به جان ما تحریك می نمایند. به طور مثال آنها پولند را برضد ما تحریك می کنند و شما که با پولند قرارداد دوستی امضاء کردید گرچه ما به آن احترام داریم، لاکن سبب تشویش ما میباشد. امان الله خان که غلام صدیق خان چرخی معین وزارت خارجه و عبدالهادی "داوی" وزیر تجارت را نیز با خود برده بود کوشش کرد که با روسها قرارداد تجارتی و راه سازی را امضاء کند. روسها از بابت اینکه انگلیس ها تحریك نشوند از قبول این درخواست شاه افغانستان معذرت خواستند. امان الله خان از روسیه به ترکیه آمد. ترکیه و امان الله خان که فکر بهم نزدیك داشتند در بیرون با استعمار انگلیس و در داخل با ملاها در مبارزه بودند. در ۱۲ جوزای ۱۳۰٦هـ.ش در یك مجلس رسمی سران دو کشور بیانیه هائی تبادله کردند و مشترکات و یکی بودن سیاست خارجی و داخلی خودها صحبت کردند. در بیانیه های دو طرف هیچ ذکری از اسلام و مسلمان نشده بود که در روزنامهء حاکمیت در انقره به نشر رسانیده می شد.

به تاریخ ١٦ جوزا شاه امان الله خان از ترکیه به بندر اینزیلی یا بندر پهلوی رسید. در ایران با رضاشاه صحبت کرد. رضا شاه نیز مانند سران افغان و ترك مفکوره و نظریه داشت. در ٢٦ جوزا پادشاه افغان به مشهد آمد. ملکه ثریا در حرم امام رضاء با مود و لباس غربی در محضر مردم ظاهر شد. این خبر نیز مانند دیگر اخبارات سفر او قبل از آمدنش در تمام افغانستان پخش شد. شاه در ممالك آلمان، بلژیك و ایران مهمان غیررسمی بود و از مصارف شخصی خود کار میگرفتند. قرار یك سنجش مجموعی مصارف شاه افغان در طول این سفر به هزار پوند انگلیس رسید. موصوف می گفت که این پول از تحایف و بخشش دوستانی که در ممالك مختلف به او داده اند تهیه شده است و امان الله خان از قبل چهارده ملیون مارك به بانك های فرانسه و ایتالیا و شش ملیون در بانك های آلمان انتقال داده بود. همچنان شاه از ممالك مختلف قرضه های انکشافی می خواست که

تنها آلمان حاضر شد شش ملیون مارك جهت خریداری سلاح و سامان آلات به افغانستان بدهد. با این سفر مقام سیاسی افغانستان بلند رفت و تبلیغات انگلیس ها که هر جا پخش کرده بودند که افغانستان هنوز در تصرف شان است، خنثی گردید. آمدن شاه از خارج طی سه روز با جشن ها استقبال شد. بین عوام و مردم از باعث به خیر و سلامت رسیدن پادشاه چنان شور و سرور برپا بود که گویا روز عید است. مردم به آینده‌ء روشن سرنوشت خود بعد از این سفر و نتایج آن امیدوار بودند.

باید علاوه کرد که در انگلستان به شاه امان الله خان پیشنهاد شده بود که انگلیس آماده‌ء هر نوع کمك و مساعدت به افغانستان است، اما مشروط به آنکه شاه به روسیه سفر نکند. لیکن شاه به دلیل مستقل بودن و اثبات استقلال افغانستان این قید و شرط را نپذیرفت و برخلاف میل انگلیس ها به شوروی سفر کرد. شاه در شرق نزدیك به حیث یك پهلوان شرقی ضد استعمار غرب و در کشورهای غربی به حیث یك قهرمان و فاتح جنگ مقابل امپراطوری برطانیه‌ء کبیر استقبال شد، اما حکومت ایران از شاه آنقدر استقبال گرمی نکردند. در ظاهر به دلیل اینکه ملکه ثریا خلاف عنعنه‌ء مردم عوام ایران لباس غربی پوشیده است و این سبب تحریك در بین مردم می شود. خلاصه امان الله خان در طی این سفر خود پنجاه و چهار هزار تفنگ و یکصد و شش دانه توپ، هشت پروند طیاره، شش دستگاه تانك زرهدار، پنج دانه زره پوش و غیره آلات و تجهیزات را خریداری نمود. درین سفر خود دعوت امریکا برای سفر در باره‌ء تحریم جنگ را پذیرفت.

اقدامات و اجراآت شاه بعد از سفر اروپا

شاه در برگشت از سفر بسیار مغرورتر و خود رائی شده بود. دربار ساده‌ء خود را به دربار مجلل و باشکوه و لباس ساده و ملی را به لباس هائی مفشن اروپائی و نیکتائی تبدیل کرد. عیاشی و خوشگذرانی شروع شد و شاه با هر کس که ملاقات و صحبت می داشت ملکه ثریا و نورالسراج با لباس های برهنه‌ء اروپائی در مجلس ملاقات حاضر می بودند. او دیگر با نظریات تازه تر به کابل مراجعت نموده بود. او در آن سال جشن را بسیار با شکوه تر و مجلل تر از سالیان دیگر تجلیل کرد. او یك سلسله طرح های بی فایده و غیرضروری را روی دست گرفت. مانند اینکه تعطیل روز جمعه را که جنبه‌ء مذهبی دارد به روز پنجشنبه تبدیل نمود. در بعضی از قسمت هائی از جاده های شهر نوشت که هیچ زن با برقع و چهادری از این محل عبور کرده نمیتواند. پولیس روی سرك

مؤظف تطبیق این حکم و امر شاه بود و نیز شاه امر نمود تمام مردم کابل پایتخت افغانستان دریشی و کلاه بپوشند. سلام دادن با دست منع شد، بلکه مانند غربی ها باید کلاه از سر کشیده شود. رشوه ستانی عام گردید. شکایت از مامورین دولت جهت غور و بررسی به خود مامور مربوطه رجعت داده می شد. در انتخاب مامورین لیاقت و مهارت در نظر نبود، بلکه شناسائی شخص شاه مطرح بود. خلاصه او دیگر آن آدم سابقه نبود و بعد از سفر اروپا چنان تحت تاثیر پیشرفت های تخنیکی، علمی و مدنی اروپا قرار گرفته بود که خواست افغانستان را به یکباره گی به سرحد ترقی اروپا برساند و درین شوق و علاقه مندی آن قدر افراط به کار برد که در مقابل بعضی از جزئیات و مسایل عقیده تی و عنعنات و شرایط حاکم بر مناسبات قبیلوی و محلی افغانستان را نیز فراموش کرد. کارهائی را که روی دست گرفت دقیق و سنجیده شده نبود، بلکه از روی احساسات داخل میدان شد. خون گرمی و عواطف بر تفکر و معقولیت غلبه کرد. در قدم اول او خواست عوض لباس ملی لباس اروپائی و طرز معشیت اروپائی و حضور و اشتراك زنان در مراسم و محافل دولتی و ملکی را عام سازد که با شرایط عینی و ذهنی مردم افغانستان سازگار نبود. و به میزان محبوبیت این شاه علمبردار آزادی و محبوب ملت ضربهء شدید و جبران ناپذیر وارد کرد.

شاه در بارهء طرح ها و نوآوری های خود با هیچ کس حاضر به مشوره نبود. شاه بعد از ایام جشن به تاریخ ۹ سنبله ۱۳۰۶هـ.ش (۲۹ اگست ۱۹۲۷ م) مجلس لویه جرگه را در پغمان دایر کرد. شاه در بیانیهء افتتاحیهء خود از مردم و نماینده گان مردم در تطبیق طرح های خود کمك خواست و پیشنهاد کرد که حجاب باید از بین برود. آزادی و حقوق زن تضمین شود. تعدد زوجات منع قرار گیرد. فراگیری تعلیم بر مرد و زن اجباری شود. کار دولت و سیاست از امور دین جدا باشد. کارهای دولتی توسط قانون اساسی و زنده گی شخصی افراد، عقاید و عبادات مردم توسط شریعت اداره شود. مالیات زیاد و بانك ملی تأسیس شود. بانك نوت های کاغذي عوض سکهء فلزی مروج گردد. بیرق ملی باید تغییر کند. موضوعات فوق الذکر پیشنهادات امان الله خان به لویه جرگه بود که در حقیقت اجندای بحث لویه جرگه را تشکیل می داد.

این لویه جرگه پنج بار تشکیل جلسه داد که در جلسهء اول فیصله شد که عوض شورای دولت باید شورای ملی که نماینده های منتخب مردم به تعداد یکصد و پنجاه نفر با سواد باشد تشکیل گردد. و هم لویه جرگه در هر پنج سال یکبار در پایتخت جمع شده

تشکیل جلسه نماید.

در مجلس دوم که روز دهم سنبله دایر شد اجرآت سه ساله‌ء حکومت قرائت شد و بخشش جرایم از صلاحیت پادشاه شناخته شد. دوره‌ء خدمت عسکری از دو سال به سه سال تمدید گردید.

در مجلس سوم القاب دولتی لغو شد. هر مامور فقط عزیز مخاطب شود. اعطای مدال لغو گردید. مدرسین دین باید از دولت اجازه گرفته و امتحان را سپری نمایند. ورود فارغان مدرسه‌ء دیوبند هندوستان به افغانستان منع قرار گرفت. شاه درین مجلس گفت که سی و پنج هزار تفنگ دیگر نیز بخرد. بنابران هر فرد ملت مبلغ پنج روپیه به دولت اعانه بپردازد و هر مامور دولت یك ماهه معاش خود را بدهد. در همین مجلس بود که غلام محی الدین ارتی نماینده‌ء کابل مبلغ صد هزار روپیه کمك کرد.

در مجلس چهارم فیصله شد که مامور قبل از تقرر باید تثبیت جایداد شود و تمام مدارك عایدات خود را تصریح کند. قوانین استخدام و تقاعد و سفر خرج مامورین و عدم ازدواج ثانی و ثالث برای مامور تصویب شد. امان الله خان درین جلسه گفت: جرمن ها و انگلیس ها که در سن پایین ازدواج نمی کنند از صحت و تنومندی برخوردار اند، لذا باید مردان قبل از سن ۲۲ و زنان قبل از سه ۱۸ ازدواج نکنند. در همین جلسه بود که شهزاده رحمت الله خان پسر امان الله خان به حیث ولیعهد افغانستان انتخاب گردید.

در جلسه‌ء پنجم که آخرین روز جلسه بود ، بیرق ملی تغییر یافت و نشان رسمی آن آفتاب در حال طلوع بر بالای کوه و خوشه‌ء گندم بود که نام الله و محمد در بالای آن نوشته بود. پادشاه چندان به این فیصله های لویه جرگه هم قانع نشد چرا که بعد از سفر اروپا او غرق تخیلات اروپائی شده بود و به یك شخص خودرأی و مغرور تغییر یافته بود. به نظام اجتماعی و قبیلوی افغانستان اهمیت و احترام قایل نبود. او در اول شیراحمد خان را مؤظف تشکیل کابینه نمود. چون او کابینه را آماده کرده نتوانست خود شاه اعلان کرد که وظیفه‌ء صدارت را نیز به پیش خواهد برد.

در اخیر برج ستامبر ۱۹۲۸ م برابر به هفتم الی دوازدهم میزان جلسات اعضای وزارت خارجه دایر شد که پنج روز ادامه یافت. هر روز شاه برای سه ساعت سخن رانی میکرد. درین جلسه روزانه ششصد نفر افراد حکومتی و نماینده گان مردم اشتراك کرده بود. در همین جلسه چمن ستور بود که یکصد و پنج نفر محصل افغانی و پانزده نفر محصله‌ء افغانی که غرض تحصیلات عالی تر به ترکیه می رفتند غرض وداع با شاه امان

الله خان حاضر مجلش شده و وداع گفتند. این اولین دسته دختران افغانی بود که برای تحصیل به یکی از ممالك خارجی می رفتند. از طریق پشاور به بمبئ و از آنجا به ترکیه رفتند. این دخترها به مجردی که به پشاور رسیدند چادرها را از سر خود دور کردند و با مود غربی سوار در قطار آهن عازم بمبئ شدند. امان الله درین جلسه اعلان کرد که باید پسران و دختران تا سن ده سالگی باهم یکجا درس بخوانند.

روز ۱۲ میزان ملکه ثریا درین جلسه در محضر حاضرین به اثر درخواست شاه چادر نازکی را که در سر داشت دور انداخت و خطاب حاضرین گفت این در اسلام حتمی نیست و اسلام واقعی از این رواج ها نفرت دارد.

دوازدهم میزان ۱۳۰۶هـ.ش روز آغاز عریانی زن در افغانستان است. در ختم بیانیهء هر روزهء شاه یك قسمت از فلم سفر شاه به اروپا نشان داده می شد که در آن ملکه ثریا با ساق و بازوی های عریان و برهنه و سینه و یخن باز و چهرهء آرایش شده در معرض چشم بیننده گان حاضر می شد. امان الله خان درین جلسه از موفقیت سیاسی خود و امضاء قراردادها با ترکیه، جاپان، پولند، سویس، لیتوانیا، لایبریا، مصر یادآور شد. در لویهء جرگهء پغمان وکلاء حق پیشنهاد و انتقاد را نداشتند. قرار بر این شده بود که هر وکیل ولایت مطالب مورد نظر خود را تحریری به سردار شیراحمد خان رئیس شورا بدهد. سردار مذکور آنچه را میخواست در اجندا می گرفت و چیزی را که نمی خواست نمی گرفت.

از جمله اجرآت دیگر بعد از سفر میتوان از لغو مریدی و مرشدی در قوای مسلح، محدود کردن اختیارات قضات و حکام در عوض ادارهء تفتیش عمومی و محاکم غیابی، جزائی، نقدی، تعذیر مالی، محاکم عصری و مدنی، آزادی رفع حجاب و در امامت و تدریس شرط شهادتنامه به میان آمد. بانك دولتی، فابریکهء قالین بافی، شرکت هواپیمائی، شفاخانهء زنان و تشکیلات پولیس را در جلسهء چمن ستور وعده داد. همچنان طرح های اصلاحی و ترقیاتی ده سالهء خود را با قبول صدارات عظمی برای خود اعلان کرد. درین وقت دارالعجزه، دارالمساکین و دارالمجانین ساخت، معاشات و سفر خرج مامورین افزوده شد، در لویه جرگهء پغمان غلام محی الدین خان ارتی نمایندهء کابل صدای اعتراض بلند کرد و گفت اعلیحضرتا تا زمانیکه این وزرای مشهور به فساد تا پای محاکمه برده نشوند، اصلاح درین مملکت ممکن نیست. با وجود تأسیس مکتب حربی و توپچی، پیاده و سواره و تهیهء سلاح عصری، اما وضع عساکر عادی بهبود نیافت.

میرغلام محمد غبار از جمله وکلاء بود و از وزراء و عدم مسئولیت آن نزد شورا شکایت کرد که به آن اعتنائی نشد. عبدالرحمن لودی گفته بود که شاه مترقی و انقلابی مدت ده سال است که وظیفهء صدارت را نیز خود به پیش می برد. بعد از این گفته بود که شاه او را مجبور به استعفا کرد و محمود طرزی را از وزارت خارجه معزول و جایش را به معین خارجه غلام صدیق خان چرخی لوگری داد. محمد ولی خان از وزارت حربیه دور شد و برای نام کفیل شاه خوانده می شد. عبدالهادی داوی از وزارت تجارت استعفا داد. محمد نادرخان که از قبل به سفارت فرانسه تعیین شده بود. کار دولت به جائی رسید که حبیب الله سقاء با سه صد نفر خود به کابل حمله کرد. چون از عدم تجربه وزیر حربیه همهء قطعات به ولایات اعزام شده بود در کابل برای جنگ فقط هشتاد نفر حاضر کرده نتوانست. آنهم از جمع پهره داران و دیپو داران پوره شد. خلاصه اینکه امان الله خان کافر و کمونست نبود، بلکه آنقدر تحت تاثیر تمدن و پیشرفت های مادی و تخنیکی اروپا قرار گرفته بود با اقدامات عجولانه و عاقبت نااندیشانه بی فایده نسبت به اعتقادات و عنعنات اسلامی و ملی خود را بی پروا و بی اعتناء ساخته بود که موجبات قیام عمومی را فراهم کرد.

عوامل قیام عمومی

به صورت کل میتوان گفت که عوامل سقوط را خود رژیم از داخل مساعد ساخته بود. اقدامات و اجرآت شاه امان الله که بعد از سفر اروپا روی دست گرفته بود در صفحات قبل از آن تذکر به عمل آمد. از جملهء عوامل عمدهء سقوط سلطنت، مخالفت با معتقدات و عنعنات مردم بود. اشخاص کارکن و با تجربه را از مرکز اداری سیاسی سلطنت دور کرد که به این ترتیب اسباب ضعف دولت و حکومت را فراهم ساخت. دولت قادر به ادارهء امور نبود. چند دسته گی داخل ارکان دولتی نیز به این ضعف و ناتوانی افزود. یك عدهء وزرا به سرکرده گی سردار عبدالقدوس خان صدراعظم دور هم جمع بودند و عدهء دیگر را محمود طرزی رهبری میکرد. خاندان محمد نادرخان در محور جداگانه در داخل رژیم در فعالیت بود. خانوادهء چرخی ها که مهم ترین آنها غلام نبی خان چرخی و غلام صدیق خان چرخی بودند به حلقهء جداگانه، اما وفادار به امان الله خان مقامات بلند دولتی را به خود اختصاص داده بودند. وقتی امان الله خان نادرخان را در شهر "ناپل" فرانسه ملاقات کرد و از او خواست به وطن بازگشته در امور مملکتی او را همکاری کند. محمد نادرخان دور کردن طرزی ها، چرخی ها، محمد ولی خان و جنرال

محمد سمیع خان را و ترکها را از پهلوی شاه شرط همکاری با دولت امانی قرار داد.

در همین وقت است که محمد نادرخان با هاوسن سفیر انگلیس در شوروی که ایام رخصتی خود را در فرانسه سپری میکرد، ملاقات میکرد. محمد نادرخان گفت: برطانیه بهترین پشتیبان آزادی و حامی استقلال افغانستان شده میتواند. این ملاقات که در ۲۰ جدی ۱۳۰۴هـ.ش صورت گرفت محمد نادرخان وعده های همکاری های مشترك به انگلیس ها داده بود. از جمله گفت بود تعیین سرحدات طبیعی و قبول شده برای ثبوت دوستی دو طرف بهترین راه می باشد. گفته می شود که محمد نادرخان دریای کنر را سرحد طبیعی بین افغانستان و هند برطانوی پیشنهاد کرده بود. محمد ابراهیم خان والی هرات، عظیم الله خان والی قطغن، علی احمد خان والی کابل، احمد علی خان رئیس تنظیمیه با اعمال خود که یومیه به نام حکومت اجرآت میکردند و سه نفر اخیر الذکر با حبیب الله سقاء نیز ارتباط گرفته بودند. محمد گل خان مهمند در اثنای قیام شینوار طور عمدی وظیفهء عسکری خود را که قوماندان عسکری مشرقی بود ترك گفت. فساد اداری و رشوه خوری عامل دیگری بود که پایه های دولت را متزلزل می ساخت. عریان شدن ملکه ثریا و نورالسراج در محافل و مجالس رسمی به غیض و عضب مردم افزود. آمدن تصاویر دختران افغانی که در خارج غرض تحصیل رفته بودند و عکس های برهنه و به لباس غربی، سرو ساق و بازوهای عریان که در روزنامه های خارجی نشر می گردید و نسخه های آن به دست مردم رسید، از جمله عوامل جدی بود که مردم را از امان الله خان مایوس ساخت. از اشتباهات دیگر امان الله خان یا به عبارهء دیگر از تخطی ها و بی اعتنائی او نسبت به بعضی از جزئیات و مسایل شرعی بود. نداشتن معلومات کافی از عقاید و فقه اسلامی، باعث درگیری او با مقامات قضائی و قانونی مملکت گردید که اینها مهمترین عوامل بربادی و سقوط سلطنت محسوب شده میتواند. شاه که میخواست بعضی اصلاحات ترقی خواهانه در قانون و اجرآت مملکتی به میان آورد درین مورد او رئیس تمیز دولت امانی یعنی قاضی عبدالرحمن پغمانی و قاضی عبدالقادر و بعضی دیگر از قضات را تحت فشار قرار داد تا برای بعضی از اعمالی که در شرع از محارمات است راه حل جستجو نماید. قاضیان متذکره صرف نظر از کتب فقه و حدیث آیاتی از قرآن کریم را با کتاب الله برایش آورده و گفتند موادی را که شما خواهان تبدیل و تغییر آن هستید، اینك به نص قطعی قرآن ناجایز پنداشته شده است.

به قرار گفتهء قاضیان مذکور که اشخاص متدین ومسلمان واقعی بودند، امان الله

خان از شنیدن این جواب برافروخته گردیده و گفت که از این اوراق کهنه در هر جائی موجود است. من راه حل این موضوعات کهنه را از شما خواهانم. قاضیان برای اینکه از عتاب و قهر امان الله خان در حاضر خلاص باشند گفتند که خوب است ما کتب فقه و حدیث را می بینیم تا اگر کدام حیله، سند و دست آویز پیدا شود. به این ترتیب آنها خود را از تهدید و عتاب فوری نجات دادند. به این صورت رژیم از داخل عوامل سقوط خود را فراهم کرد. به خصوص افسران عسکری بی تجربه در هنگام قیام پایتخت را خالی گذاشتند. تمام قوای عسکری را به جبهات ولایات و اطراف سوق کرده بود. طوریکه برای دفاع کابل و ارگ از دوصد نفر کمتر عسکر در کابل وجود داشت. در پهلوی آن عوامل خارجی هم در سقوط سلطنت امانی نقش خود را ادا کرد. چرا که امان الله خان در هند آزادانه علیه هند برطانوی و انگلیس صحبت کرده بود. برخلاف میل و خواهش انگلیس ها به شوروی سفر کرد. انگلیس ها روابط نزدیك سلطنت امانی با رژیم بلشویکی روس را برای حاکمیت خود در هند خطر می پنداشتند. از همین خاطر در پخش افواهات و تبلیغات علیه امان الله غیرمستقیم سهم گرفتند. انگلیس ها به این طریق میخواستند امیدواری های مردم آزادی طلب را در هندوستان به یأس و ناامیدی مبدل سازند و به رژیمی که آنها دلبسته کرده بودند خود شاهد اضمحلال و نابودی آن باشند. در داخل حلقات سیاسی نوپای کشور جریانی به نام نقابدار که خود را طرفدار نظام جمهوری می دانستند و مخالفین آنرا متهم به ضد جمهوریت بودن میکردند نیز در سقوط سلطنت سهیم شدند. در خاتمه میتوان گفت با اقدام تحصیل استقلال سیاسی و اصلاحات داخلی این سلطنت نوپای را خطراتی از بیرون و داخل تهدید می کرد، اما آنچه روشن و مسلم است که بیشترین اسباب سقوط سلطنت عوامل داخلی به خصوص عامل عمده، دستگاه بی کفایت خود اداره‌ء سلطنت و در تقابل واقع شدن با معتقدات و عنعنات مردم میباشد که دلالت بر عدم درك سیاسی و اداری مرکز سلطنت است که اصلاحات مورد نظر را بیباکانه و بی اعتنا به آراء و نظریات ملت در معرض اجرا قرار می داد. طوریکه اجرآت و اقدامات شاه بعد از سفر اروپا همه آن میتوان از جمله عوامل تزلزل و سقوط سلطنت محسوب کرد که در قبل مذکور شد.

مقدمات برای آغاز قیام

مخالفین سلطنت به وسایل گوناگون علیه رژیم به تبلیغات و اقدامات دست زدند که از همه مهمتر تحرکات علمای دینی و روحانیون که مخالف عملکردهائی غیرشرعی امان

الله خان بودند در ایجاد و بروز قیام نقش اساسی داشتند که اولین مرتبه حضرات مجددی شوربازار، بعضی از سرداران خاندان محمدزائی و بعضی از قاضیان عالیرتبهء دولتی از ترس تهدیدات امان الله خان و یا عکس العمل در برابر خواسته هائی غیرشرعی امان الله خان مجبور شدند راه هجرت را در پیش گیرند. مانند حضرت محمد صادق مجددی که برادر خوردتر حضرت شمس المشایخ صاحب مجددی میباشد، بعضی از سرداران بزرگ محمد زائی با قاضی عبدالمنان خان و محمد حیات خان پسران قاضی عبدالرحمن پغمانی از کابل مخفیانه برآمده راهی پکتیا شدند. با ایشان پسر جوان حضرت صاحب شمس المشایخ یعنی حضرت محمد معصوم مجددی (مشهور به میاجان مجددی که پدر حضرت صاحب صبغت الله مجددی بودند) نیز همراه بود تا در کابل تحت فشار حکومت امانی قرار نگیرند. قاضیان مذکور قصد سفر حرمین شریفین را نیز کردند. یکی از افراد شامل این تعهد از عزم خود پشیمان و منصرف شد. شاید همان نفر یا کدام مخبر دیگر امان الله خان را در جریان قرار داد. حکومت امان الله خان اعلان کرد که هر طایفه ای که فراریان متذکره را دستگیر و به حکومت بسپارند مورد انعامات دولت قرار خواهند گرفت. بنابران طوایف مچلغو احمدزائی در به دست آوردن این مکافات و انعام از دیگران سبقت گرفته راه های فرار طرف سرحدات را زیر نظر گرفتند. گروهی از مردم آن طایفه که وظیفهء راه بلدی را به عهده داشتند، خود نیز بالای جمعیت مهاجران حمله نموده یك پسر قاضی عبدالرحمن را مجروح سامان و لوازم سفر شان را تاراج نموده، جمعیت مهاجران زخمی خود را نیز برده نتوانستند که هر طرف پراگنده و متفرق شدند و خودها را از این صحنهء خطر کشیدند. حضرات مجددی و قاضیان متذکره در جاجی به خانهء حاجی عزیز جاجی رسیدند. به آنها گفتند که طرح حکومت خلاف شریعت و به ضرر ملت افغان است. ما پیشنهادات خود را به شاه عرض کردیم که در نتیجه شاه نپذیرفت. اکنون آمده ایم با شما یکجا پیشنهادات را به شاه تقدیم نمایم. مردم جاجی بنابر دلایل و معذرت هائی که داشتند با این پیشنهادات موافقه نتوانستند و به حضرات مجددی و قاضیان گفتند اگر شمایان مایل به بیرون شدن باشید، ما درین مورد همکاری خواهیم کرد. ایشان یعنی حضرات و قاضیان با خود مشوره کردند و چون از یکطرف راه را چندان مطمئن ندیدند و از طرف دیگر زنده گی کردن در ملك غیر را مناسب ندانستند، قاضی عبدالرحمن گفت پیشروی ما دو راه است یا در حاکمیت قلمرو انگلیس زنده گی کرد که انگلیس با اعزاز و احترام می پذیرد، ولی برای ما و شما که مسلمان و افغان

هستیم مرگ بهتر است. راه دوم رفتن به دولت و تسلیم شدن و سر به مرگ نهادن است که در نتیجه راه دوم را پذیرفته و انتخاب کردند و نزد عبدالغنی خان سرخابی در چهاونی علی خیل جاجی رفته تسلیم شدند. او آنها را تحت الحفظ به گردیز فرستاد و از کابل موترها رسید و ایشان را به کابل بردند. شاه امان الله با هر کدام جداگانه ملاقات کرد. بعد همه را تسلیم دیوان جرب نمود و اعضای دیوان حرب عبارت بودند از عبدالعزیز خان وزیر حربیه، محمود سامی قوماندان قول اردوی مرکز، فضل احمد خان فرقه مشر، سید شریف خان کندك مشر و سید عبدالله خان کندکمشر بعد از یکماه استنطاق و تحقیق قضات و حضرات را که از قول و فعل خود انکار نکرده بودند محکوم به اعدام نمود و عبدالعزیز خان وزیر حربیه و سید شریف خان کندك مشر در تطبیق حکم اعدام پافشاری داشتند. در نتیجه قاضی صاحب عبدالرحمن و دامادش قاضی فضل الحق خان در یك روز و قاضی عبدالقادر خان و عبدالمنان خان پسر قاضی عبدالرحمن پغمانی را در روز دیگر در موضع سیاه سنگ گلوله باران کردند، اما شاه امان الله خان حضرات محمد صادق مجددی و محمد معصوم مجددی (والد حضرت صبغت الله جان مجددی) را به پاس خدمات حضرت شمس المشایخ صاحب که در معرکهء استرداد استقلال نموده بودند از تطبیق حکم اعدام معاف کردند و شاید به خاطر اینکه اگر بتواند حضرت نورالمشایخ فضل عمر مجددی را که در آن وقت در بمبئ و یا سرهند شریف بود به دست آورند، ایشان را در حبس نگهداشت. قاضی عبدالرحمن خانه هنگام ملاقات با شاه طور جدی و گرم به بحث و برهان پرداخته بود. درین وقت امان الله شخصی را نزد حضرت نورالمشایخ مجددی در هندوستان فرستاد و برایش احوال کرد که رهایی برادر و برادرزاده اش از حبس مربوط به آمدن شما (نورالمشایخ) میباشد در غیر آن اعدام خواهند شد.

درین وقت طرفداران و ارادتمندان نورالمشایخ صاحب که در کابل بودند چون از نیات و مقصد امان الله خان آگاه بودند به حضرت نورالمشایخ صاحب احوال کردند که آمدن شان به هیچ صورت صحیح و معقول نمی باشد و خطراتی را در پی دارد.

خلاصه به هر صورتی بود حضرت ایشان نیامدند. شهادت رئیس تمیز مملکت قاضی صاحب عبدالرحمن پغمانی و گفت و شنود جرئت مندانهء او که در دربار عام با امان الله خان نمود و حبس و هجرت حضرات مجددی اثرات سؤ و ناگواری برای سلطنت امانی به بار آورد که بی اعتمادی بین علمای دین و روحانیون سراسر افغانستان با امان الله خان به میان آمد که اساس سلطنت را متزلزل ساخت. مخالفت ها و شورش ها به هر طرف

آغاز گردید. عده یی از علما امان الله خان را تکفیر کردند و یك نفر منجم در کابل سقوط دولت را پیش گوئی کرد که به سرعت پخش گردید. یك نفر ملا در هلمند گفته بود که خواب دیده است که تاج از سر شاه افتیده است که این هم به زودی در سراسر مملکت پخش گردید. تصاویر برهنهء ملکه ثریا در تمام سرحدات جنوبی و مشرقی مملکت پخش و نشر گردید که به این ترتیب مقدمات یك قیام بزرگ و سرتاسری که عوامل داخلی و خارجی داشت فراهم گردید و در خاتمه منجر به سقوط سلطنت امانی شد. ناآرامی ها ابتدا در مشرقی شروع شد. دولت مجبور به سوق تمام عساکر خود از مرکز شد. پایتخت که از قوهء عسکری تخلیه شد، ناآرامی ها در اطراف پایتخت نیز شروع شد.

قیام عمومی سال ۱۳۰۷ هـ.ش و سقوط سلطنت امانی

این قیام که شکل عمومی و سرتاسری داشت. در مشرقی توسط مردم شینوار و خوگیانی، در جنوبی طایفهء سلیمان خیل و در کوهدامن و کوهستان به سرکرده گی حبیب الله نام مشهور به بچهء سقاء براه انداخته شد. قابل یادآوریست قبل از اینکه به شکل و جریان و نتیجهء قیام که سقوط سلطنت امانی است تماس بگیریم لازم است دانسته شود که درین وقت دستگاه حکومت امانی در ید قدرت چه رجال و اشخاص بوده است که میر محمد غلام غبار مؤرخ مشهور به این سوال طور ذیل جواب میدهد: وزیر حربیه عبدالعزیزخان بارکزائی، مفتش حربی سید شریف خان کنری، قوماندان قول اردوی مرکزی محمود سامی بغدادی، وزیر داخله عبدالاحد خان مایارووردکی، والی کابل محمد سمیع خان قوماندان امنیه و کوتوال کابل محمد اکبر خان ارغندیوال، رئیس عمومی تفتیش سردار شیراحمد خان، رئیس تجارت گل احمد خان ملکیار، وزیر دربار محمد یعقوب خان، وزیر خارجه غلام صدیق خان چرخی لوگری، وزیر تجارت علی محمد خان، وزیر مالیه میرهاشم خان، والی ننگرهار میرزا محمد سرورخان، قوماندان نظامی ننگرهار محمد گل خان مهمند، والی قطغن عظیم الله خان ترجمان، والی ترکستان عبدالعزیزخان چرخی لوگری، قوماندان نظامی ترکستان محمد اکلیل خان بدخشانی، والی قندهار عبدالکریم خان بارکزائی، والی پکتیا عبدالحکیم خان بارکزائی، حاکم کلان پروان کاپیسا محمد امان خان، حاکم محلی کاپیسا شیرجان خان صاحبزاده، قوماندان نظامی پکتیا جنرال محمد صدیق خان صاحبزاده، رئیس ارکان حرب جنوبی طره بازخان، والی هرات

محمد ابراهیم خان، رئیس تنظیمیهء شمالی احمد علی خان، والی مشرقی علی احمد خان، معین وزارت حربیه حبیب الله خان و یك تعداد دیگر بودند.

الف- شینواری ها

ابتدا تحریك در اول عقرب ۱۳۰۷ بین کوچی ها و مردم سنگوخیل شینوار برخورد مسلحانه صورت گرفت که از مردم سنگوخیل چند نفر کشته شد. شینواری ها قاتلین را گرفته نزد حکومت بردند. حکومت کوچی ها را رها کرده و غورسی و بازخواست کشته شده گان شینواری را نکرد.

در ۱۹ عقرب قشلهء گهی شینوار با ناراضی ها از دولت پیمان مخفی همکاری امضاء کرد. محمد گل خان مهمند قوماندان نظامی مشرقی به نام اخذ هدایت مشرقی را رها کرده به طرف کابل رفت. معاون و یا کفیل فرقه در عرض راه شینوار با عده یی از افراد اسیر شینواری ها گردید. رهبر شورشیان محمد افضل خان شینواری بالای مرکز حکومت شینوار در اچین حمله کرد و دفاتر دولتی، محکمه و مکتب را حریق نمود. در غنی خیل جلسهء شینواری ها تشکیل و با دولت اعلان جنگ کردند. گفته می شد این اعلان جنگ علیه دولت کم و بیش از میراکبرخان شینواری که به شرق دیورند بود منشأ و منبع میگرفت. شینواری ها بالای قشلهء گهی حمله کرده آنرا متصرف شدند. محمد گل خان مهمند از کابل برگشت و مؤظف به تشکیل سه غند عسکر دیگر شد. هنوز محمد گل خان کدام کاری انجام نداده بود که سردار شیراحمد خان به حیث رئیس تنظیمیهء مشرقی آمد. درین وقت از جمع روحانیون پیر سعید احمد افندی گیلانی، حضرت صاحب چهارباغ و ملا صاحب چکنور در جلال آباد بودند. سردار شیر احمد خان مردمان سرخرودی چپرهاری، خوگیانی و لغمانی را در جلال آباد به نام طرفداری دولت مسلح کرد. که از جمع همین نو مسلح شده گان، غلام جیلانی خان چپرهاری با سه صد نفر خود با شورشیان پیوست. بعد خوگیانی ها و غلجائی های حصارك نیز به شورشیان پیوستند. شورشیان به دکه حمله کردند. صافی های طرفدار دولت که معاش به دست نیاورده بودند جلال آباد را ترك کردند. شینواری ها، خوگیانی ها و چپرهاری ها شهر جلال آباد را محاصره کردند. قوماندان شورشیان در جلال آباد محمد علم خان شینواری و رئیس و کلان شان در شینوار، محمد افضل خان شینواری بود. سردار شیراحمد خان زیاد وقت خود را به مفاهمه با محمد علم خان مذکور سپری کرد. درین وقت مردم جدران و جاجي

نیز شورش کردند.

در ٤ قوس ۱۳۰۷هـ.ش سفیر انگلیس در کابل به شاه امان الله خان مشوره داد که همهء مردم ناراضی اند. شاه باید به مصالحه و مفاهمه بپردازند. رؤسای تنظیمیهء مشرقی و شمالی و سردار شیراحمد خان به شاه مشوره و مفکورهد مصالحه دادند، در نتیجه شاه در مقابل شورشیان قوه استعمال نکرد و حالت دفاعی اختیار کرد. مهمندی ها طرف دولت را گرفتند. شینواری ها مجبور به مذاکره شدند سردار شیراحمد خان پیشنهاد ۲۱ فقره ای شورشیان را که در آن عزل شاه، ولیعهد، کابینه و حکام و خارج کردن محمود طرزی از افغانستان را، به کابل فرستاد. شورشیان تا این وقت به جلال آباد حمله کردند. لین تیلفون کابل-جلال آباد را قطع کردند. سردار شیراحمد خان خوگیانی های طرفدار دولت را از جلال آباد خارج کرد. آنها نیز با شورشیان پیوستند. شیراحمد خان از باغ شاهی جلال آباد برآمد و در قشلهء عسکری سکونت اختیار کرد. قشون دولتی از شهر مدافعه و شورشیان را به عقب راندند. درین وقت غلام صدیق خان چرخی وزیر خارجه ذریعهء طیاره به جلال آباد آمد و تنها به مرکز غنی خیل رفت و با محمد افضل خان داخل مذاکره شد. محمد افضل خان در نتیجهء مذاکره از شورش دست کشید و حمایت از دولت را وعده داد. محمد علم خان به مخالفت ادامه داد و قصد حملهء مجدد را نمود. ولی وقتی والی مشرقی پیام صلح داد، شورشیان نیز از جنگ اجتناب و حاضر به مذاکره شدند. میرقاسم خان که از کابل آمده بود، برای صلح بسیار کوشید. شیر پاچای کنری (میرصاحب جان) که شخص وطنخواه و ضد استعمار بود و شاه او را به بدگمانی در حبس کرده بود، اکنون رها و به غرض صلح به ننگرهار فرستاده شد. او با رسیدن به ننگرهار در شب اول بمرد.

دولت یك لشکر به قوماندانی عبدالوکیل خان نورستانی و ریاست محمود خان یاور در ۹ قوس به قصد جلال آباد سوق کرد. پایتخت دیگر از عسکر خالی بود. قشون متذکره در ۱۰ قوس به نمله رسیدند. یاور محمود با غلجائی ها در طول راه داخل مذاکره شدند. خوگیانی ها حمله کردند و جنگ تا ۱۹ قوس طولانی شد. قشون به شورشیان تسلیم و نایب سالار عبدالوکیل خان و یاور محمود اسیر شدند. اسلحهء دولت به دست خوگیانی ها و غلجائی ها افتید. این شورشیان همه طرف جلال آباد رفتند، ولی مهمندی ها به شدت از جلال آباد در پهلوی قشون دولتی دفاع میکردند. درین وقت از مرکز والی علی احمد خان را به حیث رئیس تنظیمیهء مشرقی تعیین کرد. علی احمد خان به تنهائی

از جگدلك به ثمرخیل و خوگیانی رفت و به مذاکره پرداخت. به نام جرگه های شینواری و خوگیانی آنها را با خود به جلال آباد برده، به خانهء نقیب صاحب داخل شدند. والی علی احمد خان قوت هائی مدافع جلال آباد یعنی مهمندی را از جلال آباد مرخص کرده، در عوض شینواری های مخالف را داخل جلال آباد جای داد که آنها به مخالفت ادامه دادند.

ب- شورش سقوی

در اثنای شورش شینواری مشرقی، در شمال سراسر منطقه را هرج و مرج فرا گرفته بود. در رأس این نارامی ها حبیب الله نام مشهور به بچهء سقاء قرار داشت. این شورش که از چندی پیش زمینه سازی شده به سبب نزدیك بودن به کابل موجبات سقوط آخری دولت را فراهم کرد. اسم پدر حبیب الله را امین الله گفته اند. «داکتر خلیل الله بارش نام پدر او را حبیب الله مشهور به سقاء ذکر می کند و علاوه نموده میگوید که پدر او در قطعهء عسکر قلات هنگام خدمت دورهء عسکری وظیفهء آبرسانی قطعهء مربوطهء خود را داشته است، اما خلیل الله خلیلی نام پدر او را عبدالرحمن مشهور به سقاء می نویسد که به قول او پدر حبیب الله در جنگ دوم افغان و انگلیس به زخمی ها و غازیان توسط مشك خود در کاسه برج بالاحصار آب میرسانید. به همین سبب او را سقاء یا سقاء شهیدان نیز میگویند.» (مهتمم)

حبیب الله در سال ۱۲۶۸هـ.ش در قلعهء عظیم کلکان کوهدامن متولد گردید. حبیب الله در دورهء نوجوانی و جوانی خود در باغ مستوفی الممالك محمد حسین خان (وزیر مالیه حبیب الله خان سراج الملت والدین) که پدر استاد خلیل الله خلیلی بود کار میکرد. وقتی مستوفی الممالك محمد حسین خان از طرف امان الله خان به اتهام قتل امیر حبیب الله خان اعدام گردید و باغ او از طرف دولت مصادره شد. حبیب الله واپس به کلکان آمد. حکومت امانی باغ متذکره را که در حسین کوت بود به امیر سید عالم خان پادشاه بخارا داد. حبیب الله که باز هم به آن باغ گاه و بیگاهی سر میزد با امیر بخارا سید عالم خان آشنائی پیدا کرد و به قصه های سرگذشت او گوش می داد و با امیر اظهار همدردی می نمود.

حبیب الله در سال ۱۲۹۹هـ.ش به خدمت عسکری در قطعهء نمونه جلب گردید. در سال ۱۳۰۳هـ.ش در اغتشاش پکتیا در جمع عساکر احتیاط سهم گرفته بود بعد از

عسکری به جلال آباد رفت. رفقای خود را که در محبس جلال آباد بود به هر طریق که بود توانست فرار دهد و به کابل آمد. در راه رفتن به کوهدامن در دشت قلعهء حاجی با یکدستهء راه گیران که میخواستند تفنگ او را بگیرند مقابل شد. حبیب الله به مقابله پرداخت و یکنفر از رهزنان را کشت متباقی فرار کردند و یك میل تفنگ به دست آورد. حبیب الله تفنگ را گرفته به وزارت حربیه آورد و قضیه را بیان کرد خود به کوهستان رفت. دستهء از تفنگ داران را تشکیل کرد و اقدام به سرقت های متعدد کرد. بالاخره این واقعات جنائی توسط مخالفین دولت امانی که در دستگاه بودند به واقعات و رویداد های سیاسی مبدل شد. علی احمد خان والی کابل جهت تحقیق و تعقیب قضیهء راه گیری ها و داره بازی ها به کوهدامن رفت. میر غلام حسن خان که از جمله خان های هزارهء بهسود بود، حکایت می کند که نسبت اجرای یك کار عاجل از هزاره جات به کابل آمدم. والی علی احمد خان در کابل نبود گفتند به کوهدامن رفته است. من نزد والی به کوهدامن رفتم و شب نزد والی بودم. مجلس ما به صحبت سیاسی و سیاست کشید. درین هنگام دو نفر مرد ناشناس را احضار نمود، بعد آنها را به نام حبیب الله و سید حسین به من معرفی کرد و گفت ما تاکنون سه برادر بودیم اکنون چهار برادر شدیم، اما برادر پنجم ما سید احمد شاه که به نام بچه شانور هزاره مشهور است نزد شما (میرغلام حسن) است که باید برای روز عمل آماده باشد. (بچه شاه نور دزد مشهور بود که حکومت از دست گیری او عاجز شده بود. از حکومت تقاضای عفو و ارادهء تسلیمی کرد و بعد به بهسود آمد و نزد میر غلام حسن خان بود. میرغلام حسن خان به شاه پیشنهاد او را مطرح کرد که شاه پذیرفت، اما گفت زیر نظر میرغلام حسن خان در بهسود باشد.) میرغلام حسن خان توصیهء والی را شنید، اما آنرا در باطن نپذیرفت. میرغلام حسن میگوید در همان شب بود که در کوهدامن خودم حاضر بودم که والی علی احمد خان به حبیب الله هدایت داد که به هند برطانوی فرار کرده و نزد خواجه بابوخان هموطن خود زنده گی کند. خواجهء مذکور در خدمت سی آی دی یعنی پولیس مخفی هند برطانوی بود. همچنان والی در همان مجلس به سید حسین هدایت داد که به میمنه برود تا موقع خدمت برسد، اما قرار یك روایت دیگر شخصی به نام حبیب الله و سید حسین نام را حکومت افغانستان از سفیر انگلیس در کابل خواست که در پشاور یا قلمرو هند برطانوی شناسائی نماید. سفیر به عنوانی حکومت هند مکتوبی نوشت که محل سه نفر از اوباشان افغانی را که به هند فرار نموده است، معلوم نمایند که اسامی آنها، اعظم، حبیب

الله و سید حسین است. مکتوب سفیر مذکور در ۱۶ دلو ۱۳۰۴هـ.ش صادر شده است. در بارهء او گفته مي شد كه در نمك منده ئی شهر پشاور با اعظم و میربچه شریك دوكان سموار بود و در سال ۱۳۰۴هـ.ش برج دلو متهم به واقعهء سرقت در توت گی (پاراچنار) شده بود و بعد آزاد شد و به افغانستان رفت و محل سکونت او را کوهدامن گفته اند.

مردم پاراچنار به این باور بودند که حبیب الله سقاء بود که متهم به سرقت در پاراچنار شده بود، اما برهان الدین کشککی به همان نوشتهء فوق که از طرف سفیر انگلیس عنوانی نوشته شده است تصدیق میدارد. اما آنچه مسلم است این است که حبیب الله درس نخوانده است و بی سواد بود، اما با زورگویان و زورمندان و سودخواران و رشوت خواران سخت عقده و نفرت داشته است. روی همین احساس بود که او با یازده نفر دیگر از رفقای داره و دستهء خود در زیر چنار خواجه سبزپوش باهم تعهد کرده و سوگند خوردند که بعد از این از ضعیفان و مظلومان دفاع کرده و مقابل زورگویان ایستاده گی خواهند کرد. اما قرار یك روایت دیگر خود حبیب الله بعد از اینکه پادشاه شد در یك دربار شبانه سرگذشت خود را چنین بیان می کند: من (حبیب الله) از ترس امان الله خان با پسران مامای خود سکندر و سمندر به پشاور رفتم. چند وقت چای فروشی کردیم بعد به توت گی رفته دوکان سموار گرفتیم و از آنجا بعد از مدتی به افغانستان آمدیم. در بازگشت به افغانستان در قریهء بتی کوت رسیدیم. روز جمعه بود که به مسجد رفتم. ملاتی در منبر وعظ میکرد و جهاد با کفر را تبلیغ می نمود. چون وعظ را تمام کرد، من پیش رفتم و دعای خیر خواستم ملا به من دعا داد و گفت در بیرون شدن از مسجد بر سر راهت درختی خواهی دید. زیر درخت را بکن هرچه یافتی بردار. من چنان که گفته بود، کردم. چهار تفنگ و کارتوس و یك هزار روپیه نقد یافتم و روان شدم در راه لغمان و کوهدامن به ملاتی دیگر روبرو شدم که مرا دید امر به جهاد در برابر امان الله خان نمود.

در ایام جشن روزی که امان الله خان داخل تیاتر پغمان بود. باز به یك ملای دیگر برخوردم که مرا به حکم دین اسلام به کشتن امان الله خان امر نمود، اما به جهتی که جشن مسلمانان خراب نشود، من این کار را نکردم. وقتی به کوهدامن رسیدم، یك ملای دیگر فرمایش ملای پغمان را تکرار کرد. بعد من به تگاب رفتم. آخندزاده صاحب تگاب ملا حمیدالله خان مرا بخواست و به کشتن امان الله خان راه بلدی کرد و بعضی خانها و سران پروان را به جهت کمك به من نشان دادند. بعد این رویدادها بود که من هم عزم

برانداختن امان الله خان را از سلطنت کردم. حبیب الله سقاء که آدم بی سواد و بدون ریاکاری و نظرات سیاسی بود، از زخم خوردن خود در حمله به کابل و تداوی شدن در کدام عمارت که مربوط نماینده گیِ های خارجی بود تحت تداوی و پانسمان قرار گرفت و عملهء آنجا او را به عنوان غازی احترام میکردند نیز اکثر صحبت می کرد.

درین وقت که حبیب الله از پشاور طرف کوهدامن آمد. سید حسین در میمنه بیعت مردم را از شاه امان الله مطرود و مردود اعلان کرد. خلیفهء قزل ایاق که پیر و مرشد مهاجرین بخارائی بود نیز طرفدار سقاء شد. سقاء به تخریبات عملی دست زد. قرار یك روایت دیگر بچهء سقاء همراه کسانی که از افغانستان به خاطر جهاد با روسها به بخارا می رفتند و به بخارا رفته است و در جهاد بخارا اشتراك نموده است که جزئیات بیشتر آن معلوم نشد و نیز گفته میشد وقتی مذکور از محاربهء سال ۱۳۰۳هـ.ش جنوبی که از جمع عساکر قطعهء نمونه بود به کابل برگشت. از افسران مربوطهء خود اجازهء رفتن به خانه خواست افسران قطعه که اجازهء رفتن و مرخصی ندادند. بچهء سقاء بدون اخذ رخصت خودسرانه تفنگ خود را به شانه کرده راهی کلکان شد که در دشت قلعهء حاجی با دو نفر دزد به نام های افضل و آغا مقابل شد. آنها میخواستند تفنگ حبیب الله را بگیرند. حبیب الله آنها را به مهارت به قتل رسانید و تفنگ های شان را گرفته با خود به خانه برد. بعد موضوع را به اطلاع حاکم محلی رسانید. حاکم محل چون دو نفر دزد، افضل و آغا از افراد خودش بود. بنابران حبیب الله را با پدر او در حبس انداخت و به کابل اطلاع داد که ملازمین شخصی او دو نفر دزد به نام افضل و آغا را که از مدتی تعقیب کرده بودند بالاخره به قتل رسانیدند. حبیب الله با تفنگ سرکاری از عسکری فرار کرده و طور مسلحانه از رهزنان متذکره دفاع کرده بود نیز گرفتار شده محبوس است. بعد این واقعه چون حبیب الله زجر و شکنجه و تکلیف تحقیق و زندان را به ناحق دید عقده مند گردید تعهد بر انتقام گرفتن از دولت گرفت. حلقهء اولی رفیق های او به شمول خودش جمله دوازده نفر بودند که باهم تعهد کردند که با سودخواران و رشوت خواران و زورگویان مقابله نمایند و در پروان، کاپیسا، کوهستان، کوهدامن، نجراب و تگاب بالای همین طبقه مردم حملات دزدانه اجرا می کردند. رفقایش او را لالا خطاب می کردند. از آخر کار او که گرفتن پادشاهی است معلوم است که او هدفمند بوده است یا اینکه آلهء کار و دست بازی گران سیاسی داخل رژیم امانی بوده است. میرغلام محمد غبار می نویسد که حبیب الله در پاره چنار به سرقت متهم و به مدت یازده ماه حبس

محکوم بود به هر ذریعه و طریقه یی که بود از حبس رها شد. ابتدا به راه گیری و قطاع الطریقی پرداخت. رؤسای محلی چون ملك محسن کلکانی او در خفا حمایت می کردند خزانهء دولت که از مزار به کابل می آمد از طرف حبیب الله و دار و دستهء او چپاول و تاراج شد. در اخیر عقرب راه ولایات شمال و کابل را قطع کرد. در قوس حکومت محلی ملك محسن را به اتهام همکاری با سقاء دستگیر و به کابل طور محبوس فرستاد. دولت احمدعلی خان رئیس بلدیه کابل را به حیث رئیس تنظیمیهء شمالی پروان، کاپیسا روان کرد. احمد علی خان با دهارهء دزدان به مذاکره پرداخت. از سرای خواجه به جبل السراج رفت و به دولت احوال کرد که محبوسین طرفدار حبیب الله سقاء از حبس رها گردند. در جبل السراج با جرگهء سران قومی داخل مذاکره شد. جرگه پیشنهاد کرد که با بچهء سقاء مذاکره صورت گیرد. جرگه همکاری خود را با دولت در اعزام افراد جلبی ابراز و عملی کردند. بچهء سقاء که ضعف دولت را دید، بالای عساکر که طرف کابل می رفتند حملهء شبخون و غافلانه اجرا کرد. عده ای از آنها را به قتل رسانید. احمد علی خان تیلفونی از کابل هدایت تازه و اختیار مذاکره با بچهء سقاء را گرفت و در محل باغ عارف با حبیب الله داخل مذاکره شد. احمد علی خان با دو نفر خود نزد بچهء سقاء رفت و در حاشیهء قرآن کریم با حبیب الله و سید حسین عهدنامه را امضاء کرد. تعهد شد که جرایم بچهء سقا و رفقای او معاف است و حبیب الله سقاء را به همرای خود به سرای خواجه آورد. به وزیر حربیه اطلاع داد که ۸۲ تفنگ با کارتوس و معاش و رتبهء غندمشری برای بچه سقاء و سید حسین داده شود.

شاه طی فرمانی عنوانی وزیر حربیه دادن ۸۲ تفنگ و یك هزار و ششصد و چهل گده کارتوس با معاش سالانه سه هزار افغانی به فی نفر غندمشران و سالانه ۳۶۰ افغانی به فی نفر از افراد دستهء حبیب الله طور معاش امر کرد. احمد علی رئیس تنظیمیه در ۱۸ قوس به تگاب رفت و یك جرگه ترتیب کرد که چند هزار نفر جمع شد. در ۲۰ قوس جرگه اعلان کردند که با برادران هموطن خود به طرفداری دولت نمی جنگند. احمد علی خان ملاقات خصوصی با ملا صاحب حمیدالله خان آخندزادهء تگاب انجام داد.

در همین تاریخ ۲۰ قوس یك دسته از مردمان طرفدار سقاء شامل خان های محلی، دار و دسته تفنگ دار سقاء و بعضی ملاهای محلی در قلعهء ملاویس الدین کلکانی از طرف شب جلسه کردند و بچه سقاء را به نام پادشاه افغانستان اعلان کردند و دستار را

به کمر او بستند. فردای آن روز ۲۱ قوس بچهء سقاء به حکومت سرای خواجه حمله کرد و محافظین حکومتی را خلع سلاح و دفاتر حکومت را تاراج کردند. سید حسین به خاطر اشغال چهاریکار و جبل السراج حرکت کرده بود. سید حسین در همان روز چهاریکار را اشغال کرد.

در ۲۱ قوس جبل السراج با ۹ صد نفر عسکر دولتی به سید حسین تسلیم شد. حبیب الله سقاء با سه صد نفر به طرف کابل حرکت کرد. روز ۲۲ قوس وقت بعد از ظهر وزارت حربیه اطلاع حاصل کرد که بچهء سقاء به نزدیك کابل رسیده است. چون در کابل عساکر دولتی نمانده بود، حبیب الله خان معین وزارت حربیه با یك تعداد کوچك عساکر طرف شمال شهر کابل در حرکت شدند. یك دستهء پولیس مسلح به کوه آسمائی بلند شدند. تولی گارد شاهی به استقامت کلوله پشته حرکت کرد. بچهء سقاء از راه شهر آراء به طرف ارگ درحال پیشروی بود که دستهء هژده نفری طلاب تعلیم گاه سواری از باغ نزدیك شهر آراء به مقابله با سقاء پرداخت و جلو پیشرفت سقاء را طرف ارگ گرفت. محمد ولی خان با چند نفر عسکر ارگ پای پیاده طرف شهرآرا به دویدن شدند. به تعقیب شان عبدالعزیزخان وزیر حربیه با اراکین وزارت حربیه به شهرآراء رسیدند تا به شام حمله سقاوی ها را دفع نمودند. قوای مدافع دولت در مجموع هشتاد نفر بود.

صبح ۲۳ قوس حمله مجدد سقوی ها در سرك شهرآرا شروع شد. گارد شاهی حمله را به عقب زد و بچهء سقا مجبور شد به برج شهرآرا پناهنده شود. درین وقت توپ های دولتی برج شهرآرا را زیر آتش قرار دادند. بچهء سقاء مجبور به فرار شد و در منطقهء ۹ برجه به عقب نشست و موضع گرفت. وزارت حربیه قوهء تعقیب دشمن را نداشت. تعدادی از شاگردان معارف و مکتب حربیه داخل خط جنگ شدند. یك طیارهء کشف دولت که پیلوت و عملهء آن افغانی ودند سقوط نمود و گفته می شد که با شاخ یك درخت ارگ تصادم کرده بود. دولت در شهرآراء قلعهء بلند، کلوله پشته و تپهء شیرپور شکل دفاعی را اختیار کرده بود. در بلندی کوهای آسمائی عساکر غیرمنظم قومی منگل و احمدزائی که خود را طرفدار دولت می دانستند جابجا شده بودند، اما در جنگ حصه نگرفتند. میرغوث الدین احمدزائی با پول و اسلحهء دولت فرصت را غنیمت دانسته طرف پکتیا خود را کشید. در آنجا از طرف حاکم اعلي جنوبی عبدالحکیم خان بارکزائی و قوماندان نظامی محمد صدیق خان صاحبزاده تحت محاصره گرفته شد. وزارت حربیه به شاه پیشنهاد استعمال توپ های ثقیل دورزن و طیاره را نمود. شاه نمی پذیرفت و می

گفت: این سلاح به خاطر دفاع وطن در مقابل تجاوز خارجی است. از اثر اصرار وزارت حربیه شاه راضی شد و از ذخایر و دیپوهای دولتی تفنگ توزیع شد. درین وقت توپ های بزرگ را آتش کردند و طیاره ها به پرواز درآمدند. بچهء سقاء در پشت تپهء شیرپور با فیر توپ های شرپنل زخم برداشت و به زودی بعد از یک هفته تداوی صحت یافت.

در طول یک هفته که بچهء سقاء مجروح بود، جنگ های پراگنده و متفرق هر طرف جریان داشت. در ۲٦ قوس شاه از ارگ برآمد و در باغ عمومی راجع به ترقی و پیشرفت و ضرر و نقصان جنگ ها و لزوم دفاع از حکومت سخن گفت که بعد از استقلال معرفی کردن افغانستان در جهان یگانه آرزوی من (امان الله) بود که صورت گرفت، لیکن این هرج و مرج های داخلی ما را در نزد جهانیان می شرماند. جهت دفاع از کجا نفر بیارم. این اسلحه را که گرفته اید در جهت دفاع استعمال کنید. من بی حجابی را جبری اعلان نکرده ام و منبعد از این به اردو و عساکر جهت تقویهء شان توجهء زیاد خواهم کرد. مردم از اراکین دولتی به خصوص وزیر دربار انتقاد کردند. ۲۷ قوس یک طیارهء انگلیسی بدون اجازهء دولت در فضای کابل اعلامیه های انگلیسی را پخش کردند که خلص آن این بود. تا زمانیکه به سفارت خانه ها و قونسلگری و اتباع و اموال برطانیه ضرر نرسد برطانیه در امور افغانستان مداخله نمی کند. در صورت رسیدن ضرر، برطانیه انتقام سخت خواهد گرفت.

درین وقت بود که شخصی به نام غلام حسین راه قلعهء قاضی را مسدود و پل را تخریب کرد که حکومت او را دستگیر و اعدام نمود. در همین روز شورشیان حکومت پغمان را اشغال کردند. در ۲ جدی طیارهء انگلیسی به کابل آمده زنان انگلیسی و هندی را از سفارت شان به هند بردند. در ٦ جدی خانم های خارجی را توسط دوازده طیارهء دیگر به هند انتقال دادند. در همین روز عساکر منظم و غیرمنظم دولتی با توپخانهء قوی بالای شورشیان حمله کردند. بچهء سقاء شکست خورد و از کوتل خیرخانه به طرف شمال عبور کرد. روز هفتم جدی تمام مواضع شورشیان به دست دولت افتید و به تعداد دوازده هزار نفر منظم و غیرمنظم در خط شمال به موضع افتیدند.

در کابل به طرفداری دولت شادیانه ها صورت میگرفت و مردم فکر میکردند که پروان و کاپیسا نیز گرفته می شود، اما دولت که مرکز سوق و ادارهء خوب نداشت حالت دفاعی را به خود اختیار کرد. در ۹ جدی یک قطعهء عسکری امدادی با یک ملیون و

هفتصد هزار روپیه به قومandanی غندمشر عبدالرحیم خان کوهستانی نزدیك کابل رسیدند، اما او بی طرفی اختیار کرد و بعد از سقوط حکومت امانی به حبیب الله سقاء پیوست. در ده جدی مردم پغمان قیام کرده حاکم سقوی را گرفته به حکومت تسلیم کردند. در پانزده جدی یك تعداد مردم داوطلب به کمك حکومت از لوگر رسید، اما جبههء جنگ خاموش ماند. در ۱٦ جدی جرگهء صلح مشرقی رسید که خواسته های شورشیان را توضیح میکرد. پیشنهادات ملاهای قندهار که برضد اصلاحات بود نیز برای شاه رسید. شاه اعلامیهء ۱۸ فقره ای در تعدیل و تبدیل طرح های اصلاحی خود طبع و نشر نمود که از جمله شاه گفته بود محصلات دختر واپس از ترکیه خواسته می شود. مدعی العموم (حارنوال) مقرر می شود. مجلس اعیان تشکیل و ملاهای دیوبند میتوانند داخل افغانستان شوند. زنان دست و روی خود را می پوشند و موهای خود را کوتاه نمی کنند. رشوه ستانی جلوگیری شده و در تدریس و امامت از ملاها شهادتنامه خواسته نمی شود. توزیع تذکرهء نفوس منع و شراب نوشی مجازات و محتسب ها مقرر و روز تعطیل از پنجشنبه به جمع آورده میشود. زنان لباس اروپائی نپوشیده و در اردو نظامیان میتوانند مریدی و مرشدی اختیار نمایند. مکتب انجمن حمایت نسوان معطل، قرض گرفتن آزاد و در پوشیدن لباس قید نیست.

شب ۲۳ جدی سقوی ها با استفاده از غبار زمستان تا دامنه های خیرخانه نزدیك شده و در عقب جبههء دولت صداهای مجهول فیرها شنیده می شد. شهریان و عساکر دولتی سراسیمه شدند. در جبههء دولت پخش شد که شهر توسط شینواری ها و خوگیانی ها اشغال شده است. عساکر دولت مقاومت در خیرخانه را بی فایده دانسته به ده کیپك عقب نشسته درحالیکه این خبرها سراسر غلط بود و راه ورود بچهء سقاء به کابل باز شد. در صبح این شب ۲٤ جدی شاه امان الله خان با یك عده افراد خانواده و غیرخانواده به سواری موترها پایتخت را ترك و به قندهار روان شد. هیچ کس از حرکت او اطلاع نداشت. حرکت امان الله خان در ساعت ۹ بجهء صبح بود. درحالیکه طبق یك اعلان رسمی در ساعت ۱۰ بجه مامورین و افسران حکومتی در قصر دلکشا جمع شدند و بدون اینکه بدانند چه حادثه است منتظر ماندند. بعد از مدتی سردار عنایت الله خان معین السلطنة برادر بزرگ شاه با سرمنشی شاه وارد شد. در یك فضای سرد و محزون و خاموش مانند روز عزا و ماتم ورقهء امضاء شدهء امان الله خان قرائت گردید که در آن گفته شده بود که خیر مملکت مقتضی این است که باید دست از کار بکشم، زیرا تمام خون

ریزی و انقلاب که در مملکت است به سبب برخلافی با من میباشد.

شاه درین ورقه استعفای خود را از سلطنت و واگذاری آن به برادر خود عنایت الله خان تذکر داده بود، لهذا حضار به بیعت کردن با شاه جدید یعنی عنایت الله خان شروع کردند. در ۲۸ قوس انجمن سیاسی حزب حاکم کمونستی روسیه فیصله نمود که در صورت لزوم به امان الله خان روسیه حاضر است پناه سیاسی بدهد. در ٤ جدی قراردادی بین کابل و ماسکو به امضاء رسید که طبق آن روسیه شانزده پروند طیاره، جنگی و چند میل توپ تا اخیر حمل ۱۳۰۹هـ.ش به افغانستان تحویل می داد. در ۳۰ قوس درحالیکه شهر کابل از طرف شمال زیر تهدید و فشار قرار داشت، شاه تعداد زیادی از اعضای خانواده، خود را به قندهار فرستاد. این اقدام شاه بالای روحیه و معنویات عساکر و مردم تاثیر بسیار بد کرد. خلاصه اینکه سلطنت امانی با وجود داشتن امتیاز تحصیل استقلال سیاسی افغانستان در زمان او که تحت امر و رهبری او صورت گرفته بود، بالاخره به اثر خود کامگی هایش و مقابل واقع شدن با عقاید و عنعنات، باور و خواسته های ملت سقوط کرد.



امیر حبیب الله خان

شاه عنایت اللّه خان

عنایت الله خان از ۲٤ جدی تا ۲۸ جدی مدت کمتر از چهارونیم روز یعنی یکصد ساعت سلطنت کرد که مدت دو روز پادشاهی او در شهر کابل و دو روز دیگر در احاطهء ارگ محصور و محدود بود. او روز اول سلطنت یك هیأت ترتیب داد که مشتمل بر سردار محمد عثمان خان و حضرت محمد صادق مجددی و چند تن دیگر که نزد بچهء سقاء اعزام کرد و از استعفای شاه امان الله خان و سلطنت خود و قطع جنگ پیام داد. هیأت در راه رفتن به نزد بچهء سقاء به قوای دولتی که در ده کیپك بودند و از شاه جدید و تبدیلی سلطنت تبریك گفتند و به عساکر دولتی اطمینان دادند که بعد از این انشاء الله جنگ ازین میرود و صلح جانشین آن میگردد. عساکر از این مژدهء صلح و تبریکی احساس عدم ضرورت به جنگ را کردند تا شام همهء شان به کابل رسیدند. شورشیان به هیأت اجازه ندادند که از طرف شب داخل خط جنگی آنان شود. هیأت به ناچار شب را در ده کیپك ماند. فردا نزد بچهء سقاء در باغ بالا رفتند و پیشنهادات شاه جدید را طرح کردند. سقاء که از جریانات جدید اطلاع حاصل نمود، پیشنهادات هیأت را نپذیرفته بی درنگ قوای او طرف شهر کابل حرکت کردند و ارتفاعات اطراف شهر کابل را گرفته و ارگ را در محاصره گرفتند. ارگ درین وقت از طرف دو هزار نفر عسکر دولتی دفاع می شد، لیکن شهر کابل از طرف شورشیان اشغال شده بود. شورشیان در شهر کابل امارت امیر حبیب الله خادم دین رسول الله تبلیغ می کردند. خادم دین رسول الله هنوز در باغ بالا بود که برادرش حمیدالله در قوماندانی امنیهء کابل قرار داشت. سید حسین شهر کابل را در ادارهء تصرف خود داشت.

فردای آن ۲۵ جدی بچهء سقاء داخل شهر کابل شد و در باغ مهمان خانه منزل گرفت. درین روز به تمام سفارت خانه های خارجی عساکر امنیتی از طرف حبیب الله

بچهء سقاء تعیین شد. درین روز یك افسر قوای هوایی که از دادن تفنگ خود امتناع ورزیده بود. در چوك شهر کابل کشته شد. چرا که دو نفر از سپاهیان را کشته بود. در همین روز ۲۵ جدی حبیب الله خط مش خود را طور شفاهی در باغ مهمانخانه اعلام کرد و گفت من اوضاع بی دینی و لاتی گری حکومت سابق را دیده کمر به خدمت دین بسته کردم. شما را از کفر و لاتی گری نجات دادم. در آینده من پول بیت المال را به تعمیر و مدرسه (مکتب) ضایع نکرده، بلکه به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کنند. مالیات و عوارض بلدیه و گمرك نخواهم گرفت. شما رعیت من هستید، بروید به خوشی وقت تان را بگذرانید.

روز ۲٦ جدی در نتیجهء تفاهم بین ارگ و بچهء سقاء که توسط حضرت صاحب محمد صادق مجددی (قبله گاه سناتور محمد هاشم مجددی) و سردار محمد عثمان خان به عمل آمده بود. عهدنامه در حاشیهء قرآنکریم بین طرفین امضاء گردید که طبق آن ارگ به حبیب الله تسلیم خواهد شد. مشروط به اینکه جان عسکر و باشنده گان ارگ با مال و هستی خود محفوظ و آزاد بمانند. و الی یك ماه به ایشان اجازهء رفتن و بیرون شدن از ارگ با عایله های شان داده شود و هم شاه عنایت الله خان و خانوادهء او تا سه روز توسط طیارات انگلیسی افغانستان را ترك گویند. حضرت محمد صادق مجددی از سفارت برطانیه طلب حمایت سیاسی برای خاندان شاهی نمود و تضمین کرد که بالای طیارات انگلیسی از جانب هیچ کدام از دو طرف متخاصم فیر صورت نخواهد گرفت.

روی این موافقات بود که دو طیارهء انگلیسی به تاریخ ۲۸ جدی ۱۳۰۷هـ.ش برابر ۱۷ جنوری ۱۹۲۹ م در میدان هوایی کابل یعنی منطقهء وزیر محمد اکبرخان مینهء کنونی فرود آمد. عنایت الله خان با تمام خانوادهء خود به شمول محمد ولی خان وکیل مقام سلطنت دورهء امانی عبدالعزیزخان وزیر حربیه، احمد علی خان رئیس بلدیهء کابل که رئیس تنظیمیهء شمال هم بود با مقداری پول که جهت سفر خرچ شان داده شده بود، روز ۲۸ جدی ۱۳۰۷هـ.ش ساعت ۲ بجهء بعد از ظهر سوار به طیاره کابل را به مقصد پشاور که تحت ادارهء هند برطانوی بود ترك گفتند.

به این صورت پادشاهی یك صد ساعتهء شاه عنایت الله خان که از ساعت ده بجهء روز ٢٤ جدی آغاز یافته بود به ساعت ۲ بجهء روز ۲۸ جدی به انجام نهائی خود رسید.

زنده گی حبیب الله سقاء قبل از سلطنت

(قرار نوشتهء داکتر بارش)

قرار نوشته و تحقیقی که داکتر وداد "بارش" نموده است و مهتمم این کتاب آنرا ضم این مبحث کرده است، حبیب الله در سال ۱۲۶۸هـ.ش در قلعهء عظیم کلکان کوهدامن به دنیا آمد. پدرش امین الله در زمان خدمت عسکری در قلات وظیفهء آبرسانی قطعه را داشت. به همین سبب رفقای قطعه اش او را به نام سقاء یاد میکردند. پدر حبیب الله باغبان مستوفی الممالك محمد حسین خان یعنی (وزیر مالیهء امیر حبیب الله سراج الملت والدین در سال های ۱۲۹۴-۱۲۹۷ ش) بود. حبیب الله در جریان سه سال نزد ملای محل به مسجد رفت، اما چون شوخ و بیباك بود چیزی نیاموخت. فقط با الفبا آشنا شد و بس. به شجاعت، قاطعیت و کاردوستی شهرت داشت. دورهء جوانی او اکثر در کار زمین و انگورداری سپری شد. وی تا سال ۱۹۱۹/۱۲۹۸هـ.ش در باغ پدر استاد خلیل الله "خلیلی" (مستوفی الممالك) کار میکرد. در همین وقت بود که حبیب الله با دختر خواجه خان گل کلکانی ازدواج کرد که خانم او بعد به اثر دلیری و اشتراك در جنگ های قبل از سلطنت به بی بی سنگری شهرت پیدا کرد یا (اینکه زن دوران جنگ او بوده به بی بی سنگری ملقب گردیده است).

در سال ۱۲۹۸هـ.ش مستوفی الممالك از طرف امیر امان الله خان اعدام گردید و زمین ها و دارائی هایش منجمله باغ حسین کوت، مصادره شد و به امیر عالم خان پادشاه بخارا که پناهندهء افغانستان بود داده شد. به قول استاد خلیل الله خلیلی حبیب الله کمافی السابق به آن باغ سر میزد. در اینجا با امیر عالم خان پادشاه بخارا آشنا شد.

در سال های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹هـ.ش مانند گذشته به انگورداری و انگور فروشی و در زمستان به هیزم فروشی مشغول بود. در ۱۲۹۹هـ.ش (۱۹۲۰ م) سرباز جلب و

احضار شد. درین قطعه افسر ورزیدهء ترکی به نام جمال پاشا جوان های تنومند، صحت مند و نیرومند را جذب و تنظیم میکرد، هکذا به قول خلیلی در ۱۹۲۲م/۱۳۰۰هـ.ش حبیب الله کلکانی به کمك و راهنمائی مولوی عبدالحی پنجشیری با عده یی از یاران خود به دوشنبه رفت و با دستهء انور پاشای ترك که علیه روسها می رزمید پیوست شد. شورش ۱۳۰۳هـ.ش جنوبی مدال خدمت و نشان حواله داری را به دست آورد که از قطعهء عسکری مرخصی گرفته با تفنگ خود در دشت قلعهء حاجی با دستهء دزدان رهزن مواجه شد. دزدان اخطار کردند که تفنگ را به زمین اندازد و حبیب الله با اصرار و الحاح می گفت که تفنگ مال دولت است فردا آنرا از من میخواهد. دزدان در تصمیم خود اصرار کردند. حبیب الله از روی مجبوریت به زمین خود را انداخت و موضع گرفت. در نتیجه دو تن از سرکرده گان دزدان را به نام های افضل و پاچا کشته شدند. دو نفر دسته رهزنان مجروح و متباقی فرار کردند. حبیب الله از قرار معلوماتی که از زخمی های به جا مانده از دزدان به دست آورد دانسته شد که سرکرده گان افضل و پاچا نام داشته اند و به دستور و هدایت حاکم شمالی دزدی کرده اند و هنگامیکه طرف تعقیب قطعهء عسکری که از کابل جهت دستگیری شان رفته بود، قرار گرفتند در دشت قلعهء حاجی با حبیب الله بچهء سقاء سر خورده اند. حبیب الله که از اعلان حکومت امانی در بارهء یافتن مبلغ سه هزار افغانی در بدل کشتن فی نفر دزد با خبر بود به این فکر و باور که شاید از حکومت مبلغ دوازده هزار افغانی دریافت و کمائی خواهد کرد، سرراست و مستقیم به ادارهء کوتوالی کابل آمد. کوتوالی او را محبوس کرد و به مقامات بالا اطلاع داد که افراد او دو تن از دزدان را کشته و حبیب الله را با سلاح اش دستگیر کرده است و چند میل سلاح دزدان را نیز گرفته است. بنابران انعام دولتی را شخص کوتوال صاحب به دست آورد. حبیب الله از حبس فرار کرد. چون تفنگ خود را از دست داده بود به قطعهء نظامی خود مراجعه نکرد.

از سال ۱۳۰۳هـ.ش به بعد به دلیل ترك خدمت با اسلحه مورد تعقیب دولت امانی بود. او دیگر در جائی معین زندگی نداشت، بلکه به صورت فراری طور مخفی اینجا و آنجا زنده گی میکرد. درین وقت که با دولت عقده گرفته بود به ایجاد گروه و دستهء آغاز کرد. که در بین سال های ۱۹۲۵ الی ۱۹۲۶ م (۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ش) حبیب الله شهرت زیاد پیدا کرد. دسته و دهارهء رهزنی او که اکثر اموال سرمایه داران را تاراج میکرد شکل و رنگ سیاسی به خود گرفت. مخالفان رژیم امانی به خصوص روحانیون با

حبيب الله ارتباط میگرفتند. در شمالی دو ملك رقیب وجود داشت. یکی ملك عبدالحکیم که امکانات و شایسته گی بیشتر داشت. دیگر ملك محسن که حبیب الله را در دست خود داشت طوریکه در سطور قبلی تذکر یافت در ۱۹۲٦ م/۱۳۰٤هـ.ش والی علی احمد خان به شمالی رفت. در سال ۱۹۲۸ م (۱۳۰٦ ش) حبیب الله چند بار خواست خود را تسلیم مقامات دولت امانی کند. او با محمد ولی خان شناخت داشت. او را یك روز در باغ او در قلعهء مراد بیگ ملاقات کرده بود. یکبار حبیب الله و سید حسین تا پل محمود خان و منار یادگار آمدند و بار دیگر تا نزدیك دلکشا و ارگ آمدند، اما محمد ولی خان از دیدن شان و رساندن شان تا نزد شاه معذرت خواست. چون گفت خودم صلاحیت ندارم به عهد و پیمان شاه اطمینان ندارم نیمتوانم خون شمایان را به گردن بگیرم، لذا آنها دوباره به پشاور و سرحدات آن طرف دیورند رفتند. در بازگشت به کوهدامن دستهء مسلح هشتاد نفری را ساخت. دستهء حبیب الله با اتحاد با باند سید حسین تقویت بیشتر شد. درین وقت شهرت یافته نه تنها حاکم محلی، بلکه مرکزی هم می ترسیدند. احمد علی خان رئیس بلدیه کابل که سابق سفیر در آلمان بود، چند میل تفنگ را با خود آورده بود و نزد ناظر خود در باغ عارف گذاشته بود. حبیب الله از ناظر او با تهدید یك میل تفنگ پنج تیره آنرا گرفت و در وقت قیام شینوار دستهء حبیب الله به سه صد نفر رسیده بود.

در اخیر عقرب ۱۳۰۷هـ.ش یعنی نوامبر ۱۹۲۸ م راه کابل و ولایات شمالی را قطع کرد. حاکم شمالی ملك محسن و عده یی دیگری را به جرم همکاری با سید حسین توقیف و به کابل فرستاد. امان الله شیرجان خان صاحبزاده را به حیث حاکم کوهدامن تعیین کرد و دستور داد کار حبیب الله و سید حسین را یکسره نماید یا ازین برده و یا زندانی نماید. شیرجان خان که شخص مجرب بود و در حکومت محلی شمالی سابقهء کار داشت برعلاوهء کندك نظامی تحت امرش به تشکیل گروه داوطلبان قومی اقدام کرد. چون میدانست اشخاص محلی خوبتر میتوانند بجنگند و عمل کنند و با تدقیق و تشخیصی که از محلات بود و باش حبیب الله و سید حسین صورت گرفت شیرجان جان چندین بار با آنها درگیر شد و آنها را مجبور به فرار و شکست می ساخت. در یك وقتی که شیرجان حبیب الله و سید حسین را در یك قلعه در محاصره گرفته بود که رئیس تنظیمیهء جدید شمالی احمد علی خان از کابل رسید و و شیرجان خان را برطرف کرد و دستهء قومی پراگنده شده به خانه های خود رفتند. سردار احمد علی خان راه مفاهمه و

مصالحه را در پیش گرفت. حبیب الله و سید حسین به سرای خواجه جهت ملاقات احمد علی خان آمدند. بعد مذاکره احمد علی خان به جبل السراج رفت و به حکومت اطلاع داد که او مصالحه کرده است و افراد محبوس حبیب الله مانند ملك محسن و غیره رها شوند.

در جبل السراج احمد علی خان ضمن جرگه با موی سفیدان نو جلبی های عسکری را جمع و به کابل فرستاد، اما حبیب الله که به ضعف دولت مرکزی پی برده بود، فعالیت خود را گسترش داد و بالای سربازان نوجلبی که عازم کابل بودند حمله کرد و چندین نفر سرباز دولتی کشته شدند. سردار احمد علی خان بار دیگر به مذاکره حاضر شد و با میانجی گری قاضی غلام حضرت قره باغی با حبیب الله و سید حسین در باغ عارف ملاقات کرد. حبیب الله سقاء گفت که بالای حکومت اعتماد ندارد ازینو موافقتنامه یی را در حاشیهء قرآنکریم نوشتند و احمد علی خان از طرف شاه ایشان را مورد عفو قرار داد. حبیب الله با صد نفر به حکومت تسلیم شدند و با سردار احمد علی به سرای خواجه آمدند. نظر به پیشنهاد احمد علی خان رتبهء بریگدی (غندمشر) از طرف شاه به حبیب الله و سید حسین داده شد ۸۲ میل تفنگ ۳۰۳ بُر انگلیسی با مقدار کافی کارتوس و معاش سالانه ۳۰۰۰ افغانی به فی نفر بریگد به ایشان داده می شد. این کار به شهرت ایشان افزود. اهالی و مردم دسته دسته به تبریکی ایشان می آمدند. بعد از دریافت رتبهء عسکری حبیب الله و سید حسین خواستند باطن و مافی ضمیر شاه را درك نمایند، لذا تیلفونچی چهاریکار را تهدید کردند که شمارهء ارگ را دایر نمایند. وقتی ارگ رخ شد حبیب الله خود را سردار احمد علی خان رئیس بلدیه معرفی کرد و در تیلفون گفت: اکنون من که با بچهء سقاء عهدنامه را عقد کرده و او را محبوس ساخته ام، چه امر می کنید. امان الله خان از آن طرف امر کرد این رهزن را زود ازبین ببرید. حبیب الله در جواب گفت این امکان ندارد، زیرا با او عهد امان جان شده است. شاه گفت: او با تو عهد و پیمان کرده نه با من. او را زنده نگذارید.

درین وقت حبیب الله میگوید من حبیب الله هستم و به امان الله خان هوشدار داد که درین روزهای نزدیك بالای کابل حمله کرده کار پادشاه را زار خواهد کرد. احمد علی خان که به تاریخ ۹ دسامبر یعنی ۱۹ قوس طرف کوهستان برای جلبی ها رفت و در آنجا جرگه کوهستانی ها و تگابی ها را دایر کرد، از این قبل آنها به دادن جلبی ها رضایت نشان داده بودند. درین جرگه گفتند: حاضر نیستند در برابر برادران خود بجنگند. احمد علی خان جهت جلب همکاری مردم با آخندزاده صاحب تگاب ملا حمیدالله خان ملاقات

کرد. آخندزاده صاحب نیز از سیاست حکومت امانی شکایت کرد. بعد این ملاقات اهالی تگاب احمد علی خان را طور ناگهان گروگان گرفتند. ۱۱ دسامبر (۲۰) قوس طرفداران حبیب الله ملاها، خوانین و تفنگ داران کوهدامنی در قلعهء ملا ویس الدین خان جمع شدند، تصمیم گرفتند قطعات نظامی حکومتی در کوهدامن را خلع سلاح نمایند. چون امان الله خان کافر شده باید جهاد صورت گیرد و برای جهاد امیر ضرور است.

درین جلسه فیصله شد که حبیب الله به نام امیر حبیب الله خادم دین رسول الله انتخاب کردند و در نماز جمعه خطبه را به نام او خواندند. ۲۲ قوس ۱۳۰۷هـ.ش (۱۳ دسامبر) حبیب الله بالای سرای خواجه حمله کرد و آنرا گرفت و سید حسین یك روز قبل آن بدون مشکل چهاریکار را گرفته بود. درین روز سید حسین عازم جبل السراج شد. احمد علی خان که نظر به اصرار و سفارش عبدالوهاب از تگابیان رها شده بود، به ارگ جبل السراج که ۹۰۰ نفر در آن بود، درین وقت ارگ جبل السراج تحت محاصرهء سید حسین قرار گرفت که با تهدید و فشار سید حسین بود که احمد علی خان ضمن یك عهدنامه تنها یك صد هزار افغانی از خزانهء جبل السراج اخذ کرده با عساکر خود جبل السراج را ترك کرد و از راه کوهستان به کابل رفت. ارگ جبل السراج با مقدار زیاد پول و سلاح به دست شورشیان سید حسین قرار گرفت. بعد ازین پیروزی ها بود که اهالی تگاب، غوربند، پنجشیر و بامیان دسته دسته جهت تبریکي و بیعت به چهاریکار و سرای خواجه می آمدند. درین وقت سید حسین تعدادی از کارمندان سابقهء دولتی را به همکاری خود جلب کرد که منجمله شیرجان خان حاکم سابق کوهستان و شمالی و برادرش محمد کریم خان صاحبزاده (نواسه های میرمسجدی خان) نیز شامل بودند. شیرجان که سید حسین را از سابق می شناخت، ترجیح داد که نزد حبیب الله برود، لذا به سرای خواجه رفت و به وساطت مولوی محمد یونس باتوخیل میان شیرجان و حبیب الله پیمان برادری عقد گردید. چون از دولت امانی رنجیده بودند با حبیب الله عقد بیعت کردند. از همان لحظه به بعد تا آخر زنده گی او در پهلوی حبیب الله به حیث وزیر دربار می بود.

همان روز ۱۳ دسامبر ۲۴ قوس حبیب الله به طرف کابل حرکت کرد و بدون مشکل از کوتل خیرخانه عبور کرد و شهر آراء متوقف شد. چرا که یك دسته عساکر به قوماندهء حبیب الله خان معین وزارت حربیه مقابل ایشان موضع گرفته بود. حبیب الله ضمن یك حمله به برج شهر آراء نزدیك شد. محمد ولی خان کفیل شاه و عبدالعزیزخان وزیر حربیه با عده یی از افراد وعده یی از طلاب عسکری به شهرآراء رفتند. در زد و خورد کلوله

پشته چهار نفر حبیب الله اسیر شد و چند تن زخمی و یك نفر کشته شد.

١٤ دسامبر ٢٤ قوس قوای کمکی برای حبیب الله از شمال رسید و بار دیگر به حمله پرداخت، اما قوای دولت به ضد حمله پرداختند. حبیب الله مجبور به عقب نشینی به باغ بالا شد. دولت امانی نسبت کمبود عسکر نتوانست قوای حبیب الله را تعقیب کند. دولت امانی از قوای هوائی مقابل حبیب الله و شورش شینوار مشرقی کار گرفت.

میگویند طیاره، قوای هوایی دولت روز در جلال آباد دید شهر در آتش میسوزد و مردم مشغول چور چپاول و تاراج اند. آنها بالای شورشیان آتش اجرا کردند و در بازگشت در مقابل هر فیر مرمی یك روپیه در مجموع یك هزار روپیه جریمه شدند. چون خودسرانه فیر کرده بودند میگویند یکی از طیارات دولتی که توسط قوای حبیب الله سقوط داده شده بود که (بعضی ها می گفتند به درخت اصابت کرده و سقوط نموده بود). پیلوت آن که روسی بود، سوخت و معاون آن زخمی شد و به شفاخانه برده شد. سفیر روس لیونید سُتارك در مراسم خاك سپاری پیلوت روسی در تپه، شیرپور ضمن بیانیه ای گفت: این جنگ اهداف دیگری دارد. تنها به خاطر سقوط دولت امانی نبوده، بلکه علیه روس میباشد. امان الله خان نظر به مشوره، مادرش توزیع سلاح را به اهالی کابل و چهاردهی آغاز کرد. پنجاه هزار میل تفنگ با مقدار زیاد کارتوس به مردم کابل و اطراف آن و مردم اقوام منگل، احمدزائی و وزیری بدون ثبت و درج توزیع شد. بنابر یك روایت مردم احمدزائی و منگلی و وزیری که در کوه آسمائی بودند بالای سربازان گارد شاهی آتش میکردند. بعد بدون مقابله با حبیب الله رهسپار خانه های خود شدند. امان الله خان که معتقد شد شورش وسعت دارد تصمیم گرفت پایتخت را از کابل به قندهار انتقال دهد. به همین خاطر مخفیانه قسمتی از خزانه، دارائی ها و اموال قیمت بها و خانواده، شاه، مادر، خواهر و کودکان را به قندهار انتقال داد.

در اخیر دسامبر یعنی دهه، اول جدی افراد حبیب الله در قلعه، بچه خانه و تپه های بی بی مهرو بودند که قوای حبیب الله را زیر آتش مداوم قرار داده بودند و ارگ هم به مقاومت ادامه می داد. (٢٤ دسامبر یعنی ٣ جدی) حبیب الله که با شیرجان صاحب زاده و محمد کریم صاحب زاده در باغ بالا بود توسط فیر توپ دولت چره یی به شانه، حبیب الله اصابت کرد و زخم شدید برداشت. طرف عصر حبیب الله باغ بالا را ترك و شب را در دهکده، هزاره، بغل گذرانید. فردای آن به قریه، حسین کوت رفت. در آنجا حبیب الله زیر تداوی سلمان محلی قرار گرفت که به شیوه های عنعنوی با سیخ و پنبه زخمهایش را پاك

کرده و پانسمان می نمود و با مرهم آنها را می بست. دست حبیب الله درین وقت با دستمال بر گردنش آویزان بود.

درین وقت هفت طیاره از کابل آمد تا بالای حبیب الله بمباری کند، اما بم ها در باغها افتید و در حسین کوت چند صد نفر تفنگدار بالای طیارات شلیك کردند که گفته می شد دو طیاره خساره مند شد و از کار افتیدند. درین وقت اکثر سفارت خانه ها افغانستان را ترك گفتند. بیرون رفتن سفارت خانه ها به تشویق و تبلیغ همفریز سفیر انگلیس صورت گرفت. در ۱۸ دسامبر (۲۸ جدی) در ناحیهء برکی یك طیارهء انگلیس به اشتباه طیارهء دولت از طرف قوای حبیب الله سقوط داده شد که انگلیس ها توسط طیارات دیگر اخطاریه هائی پخش کردند که هر نوع اقدام خلاف اتباع و دولت انگلیس به شدت مجازات می شود.

۲۳ دسامبر ۳ جدی علمای شمالی ضد امان الله خان فتوا داده و وجوب اطاعت از امان الله را نفی میکردند. درین وقت که حبیب الله در حسین کوت بود، برادرش حمیدالله در جبل السراج نزد سید حسین رفته به عیش و خوشگذرانی و بازی های گوناگون مطابق میل و عادت شان مصروف بودند که همرای حبیب الله صرف هشتاد نفر در حسین کوت ماند. ۱۱ جنوری ۱۹۲۹/۲۲ جدی ۱۳۰۷هـ.ش حبیب الله برادرش حمیدالله را از جبل السراج احضار کرده، اخظار داد که یا امشب خبر گرفتن کابل را برایم می آوری یا مرده ات را برایم می آورند، در غیر آن به دست خودم با این تفنگ تو را می کشم.

شب ۱۳/۱۲ جنوری (۲۴/۲۳ جدی) حمیدالله به طرف شهر در پیشرفت بود. امان الله در شب ۱۳ جنوری ۲۴/۱۳ جدی خلع خود را اعلان و زمام امور را به معین السلطنة داد. خودش با گرفتن صد لك روپیه و پول طلائی روسی و انگلیسی و غیره همرای محمود طرزی، غلام صدیق خان چرخی وزیر خارجه، محمد یعقوب خان وزیر دربار، عبدالاحد خان وزیر داخله و شش تن محافظ از گارد شاهی سوار پنج عراده موتر به جانب قندهار رفت. از جمع موترهائی که پول و طلا و دیگر اشیای قیمت بها و خزانه جات را به قندهار انتقال می دادند یکی دو عرادهء آن به بهانهء خراب شدن موترها در قسمت دوراهی تنگی وردگ ولسوالی سید آباد به طرف لوگر راه خودها را منحرف ساخته اینکه واپس به کابل آمدند محمولات خود را به حکومت سقوی تسلیم کردند و یا خود دریوران موترها برای خودها قبضه و مخفی کردند معلوم نشد.

به تاریخ ۱۴ جنوری مراسم بیعت با عنایت الله شاه صورت گرفت. عنایت الله خان هیأتی به اشتراك عطا الحق صاحبزاده و محمد صادق مجددی و سردار محمد عثمان خان به حسین کوت رفتند. وقتی آنجا رسیدند عطاء الحق صاحب زاده از طرف دولت جدید به حبیب الله سقاء اخطار داد که امان الله خان خلع و به جایش عنایت الله پادشاه است. مامورین ملکی و افسران نظامی همه به او بیعت کرده اند، شما نیز بیعت کنید در غیر آن قوای دولت بالای شما حمله خواهد کرد. عطاء الحق خان گفت علاوه بر دو فرقهء دولت که در کوتل خیرخانه است به تعداد شصت هزار نفر دیگر در کابل آمادهء حمله بر شمالی اند. حبیب الله به قهر شده به عطاء الحق صاحب زاده گفت: اگر از شمالی نمی بودی با تفنگچهء خود همین لحظه ترا می کشتم. من از این فرقه ها نمی ترسم. با هیچ کس بیعت نمي کنم. هیأت ناکام برگشت و قوای حبیب الله در آن شب ارتفاعات کوه آسمائی، ده افغانان و نواحی اطراف ارگ را متصرف شدند. در شهرآراء بی نظمی و تاراج دیده می شد. حمیدالله سعی در جلوگیری از خودسری افراد خود داشت.

۱۵ جنوری/ ۲۵ جدی یك عده حاضر باش ها سوار بر موتر های وزارت دربار به حسین کوت نزد حبیب الله آمده خبر گرفتن کابل را به او رسانیدند و اسیران را با خود آورده بودند و به حبیب الله گفتند به پایتخت بیایند. حبیب الله برای اسیران گفت: برادرها اگر به کابل به همرای ما می روید یا الله که برویم اگر پشت خانه و عیال و اطفال تان دق شده اید برای هر نفر تان مبلغ پنج افغانی میدهم که از طرف من برای شان شیرینی بخرید. آنها (اسیران) رخصت گرفتند و رفتند. حبیب الله سوار بر موتر امان الله خان شده به طرف کابل آمد و در قصر باغ بالا جابجا شد. مردم شهر به تبریکی و دیدن شاه جدید در باغ بالا آمدند که در جمله برادران امان الله خان و پسران نصرالله خان و شخصیت مشهور آغا سعید احمد صاحب نیز شامل بودند. سردار کبیرخان برادر امان الله خان از باغ بالا به عنایت الله خان تیلفونی زنگ زد و گفت خدا سلطنت را از ما گرفته به حبیب الله خان داده و امیر حبیب الله حاضر است سه لك افغانی به شما داده شما به امنیت بروید. حمیدالله به حبیب الله اطلاع داد که در باغ مهمانخانه آمده (عمارت آرشیف ملی کنونی) با مردم ملاقات کند. ارگ محاصره شد. ۲۶ جدی فردا هیأت فوق الذکر یعنی حضرت محمد صادق مجددی و سردار عثمان خان به باغ بالا آمده خواستار بیعت به شاه عنایت الله خان شدند. حبیب الله به هیأت گفت به زور تاج را گرفته است حاضر نیست به کسی آنرا بدهد. همان هیأت بین حبیب الله و عنایت الله و

سفارت انگلیس در رفت و آمد بود تا شرایط خروج با امنیت برای عنایت الله شاه را فراهم کند. ۲۷ جدی (۱۷ جنوری روز پنجشنبه عنایت الله خان خلع خود را امضا کرد و در استعفا نامهء خود نوشته بود: اکنون که می بیند خون مسلمانان به ناحق و بیهوده می ریزد، بنابران از حکومت دست کشیده به حبیب الله بیعت می نماید. درین موافقتنامه عنایت الله خان، محمد ولی خان، عبدالعزیزخان، احمد علی خان، غلام دستگیرخان، عبدالغیاث خان، عطاء الحق خان، سید قاسم خان، عبدالوهاب خان، عبدالرب خان، شاه محمود خان، سیدعبدالله خان، سلطان محمد خان، میرعلی احمد خان و محمد اکرم خان نیز امضاء کرده بودند و این بیعت نامه دارائی شرایط و موادات ذیل بود:

١- تضمین امنیت جان عنایت الله خان، خانوادهء او، خاندان محمدزائی، اعضای بلند رتبهء حکومتي، صاحب منصبان، عساکر و ملازمین و افراد دیگر موجود در ارگ با دارائی های شان سالم و محفوظ بماند.

٢- عنایت الله خان خواستار طیاره جهت رفتن خود و خانواده اش به خارج یا قندهار شده بود.

٣- اجازه خارج شدن محمد ولی خان نایب السلطنة و عبدالعزیزخان وزیر حربیه یکجا با عنایت الله خان تقاضا گردیده بود.

٤- اجازه داده شود در ظرف مدت یکماه از امروز به بعد تمام افراد بلند پایه که علاقه مند رفتن به خارج باشند با خانواده های شان از کابل برآیند.

٥- شرط گذاشته شده بود تا زمانیکه طیاره ای جهت رفتن عنایت الله خان آماده نباشد او در ارگ باقی خواهد ماند و حبیب الله زمانی ارگ را خواهد گرفت که عنایت الله خان سوار طیاره شده و طیاره پرواز کند. حبیب الله تمام شرایط پیشنهاد شده را پذیرفت و آنرا مُهر کرد.

روز جمعه ۱۸ جنوری (۲۸ جدی) به اساس پیشنهاد جانبین و هیأت مصلحین و موافقت قبلی دو طیارهء انگلیسی به ساعت ده بجه روز به میدان هوائی کابل نشست و ساعت ۲ بجه بعد از ظهر طیاره به مقصد پشاور پرواز کرده که با عنایت الله، خانواده اش، اقارب نزدیك، محمد ولی خان و عبدالعزیزخان نیز همراه بودند. عنایت الله خان قبل از رفتن، به سربازان گارد شاهي شش ماهه معاش را طور بخششی اجرا کرد و مقدار پول و جواهرات را با خود انتقال داد. بعد از رفتن عنایت الله خان در خزانهء ارگ شصت ملیون روپیه کابلی باقیمانده بود. عنایت الله خان از پشاور ذریعهء قطار آهن به چمن و

از چمن به سواری موتر به قندهار نزد امان الله خان رفت.

ساعت دو نیم بجهء بعد از ظهر بود اولتر از همه حمیدالله برادر حبیب الله با حاضرباش هایش به ارگ داخل شدند. بعد اردوی مهاجم مسلح عوامی و دهاتی داخل ارگ شدند. در شهر چور و تاراج و بی نظمی رخ داد که حبیب الله را در تشویش انداخت. ساعت پنج بجهء عصر ۱۸ جنوری (۲۸ جدی) ۱۳۰۷هـ.ش بود که حبیب الله سقاء به ارگ آمد و در قصر شاهی مستقر شدند. کسانیکه به همراه حبیب الله به ارگ وارد شدند عبارت بودند از اسلم سرلوچ از شکردره، غیاث الدین مارکی، پردل چیله باغی، ملك محسن کلکانی، شیرجان صاحبزاده و محمد کریم صاحبزاده، خوانین و بزرگان کوهدامن، چهاریکار و کوهستان و دسته یی از حاضر باشها. تلفات و ضایعات و خسارات دارائی های دولتی و عامه از تلفات و خسارات شورش شینوار به مراتب کمتر بود. در جریان دو روز که ارگ در محاصره بود، فقط یك صاحب منصب قوای هوائی و دو نفر افراد مسلح حبیب الله کشته شدند. حبیب الله به مشورهء شیرجان خان به حفاظت سفارت های خارجی افراد خود را مؤظف کرد و حبیب الله به نام امیر حبیب الله خادم دین رسول الله به تخت سلطنت جلوس کرد.

به این ترتیب روستایان و دهاتیان، زارع و باغبان به کمك بیدریغ قشر روحانی و خوانین درجهء متوسط به قدرت و سلطنت یك خاندان و دودمان مشهور خاتمه دادند. بعد از دوصد سال برای اولین بار جای سرداران درانی و اشراف خاندان محمدزائی را اکنون جنگجویان دهاتی و اطرافی و عیار طبیعت خراباتی با سابقهء رهزنی، باغیگری و یاغیگری گرفت که در ترکیب حکومت خود روحانیون و خوانین ناراضی از حکومت سابقه را با دسته یاران و عیاران دوران یاغیگری و شورشگری را باهم آمیخت. اکثر این گفته ها را که در نوع خود تازه و بی سابقه است داکتر وداد "بارش" از قول حاجی غلام رسول کلکانی که خود متولد سال ۱۹۱۰ م (۱۲۸۸ ش) در قلعهء عظیم کوهدامن است روایت کرده است.

حاجی غلام رسول فرزند غلام نبی کلکانی است که به رتبهء کپیتان قوماندان زندان ارگ بود که مسئولیت حفاظت زندانیان محمدزائی و خانوادهء محمد نادرشاه را نیز به عهده داشت و قرار بود در جمع شصت نفر اراکین حکومت سقوی اعدام گردد، اما بنابر سفارش و شفاعت اعضای خانوادهء نادرشاه که خاطرهء نیك از دوران زندان از مذکور داشتند از اعدام معاف شد و در ماه حمل ۱۳۰۹هـ.ش از حبس آزاد گردید. قابل ذکر

است که مسئلهء ملیت حبیب الله و نام پدرش تاکنون گنگ و مبهم مانده، چندان معلوم و روشن نیست. به قول حاجي غلام رسول مذکور پدر حبیب الله به اسم امین الله و تاجیك بوده است و مادرش از قوم تره کی پشتون های شمالی است. فیض محمد مورخ در کتاب تذکره الانقلاب نام پدر او را امین الله گفته است. سید شاه بخاری در کتاب یکسال چهار پادشاه پدر حبیب الله را کریم الله می نامد. سید بهادرشاه ظفر کاکاخیل در کتاب پشتـانه د تاریخ په رنا کی و محی الدین انیس و برهان الدین کـشککی نام پدر او را عبدالرحمن میگویند. در کتاب "تاریخ قوای مسلح افغانستان" پدرش را تاجك و مادرش را هزاره گفته است و میرمحمد صدیق فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" موجودیت خون هزاره یا ازبك را در وجود حبیب الله ممکن می داند. روزنامهء تایمز در ۱۹ جنوری ۱۹۲۹ م نوشت که بعضی مردم میگویند حبیب الله تاجك است و بعضي ها میگویند پشتون است. در ۲٦ جنوری همان سال نوشت که حبیب الله تاجك است. داکتر وداد "بارش" می نویسد: به قول حاجی غلام رسول و عبدالحق واله فرزند عطاء الحق صاحبزاده وزیر خارجهء حبیب الله کلکانی که حبیب الله تاجك ست. حاجی غلام رسول گفته است که سمندر و سکندر نامان خواهرزاده هائی حبیب الله است، درحالیکه میرغلام محمد غبار آنرا پسران مامای حبیب الله می داند.

تفنگ پنج تیره را که حبیب الله از عسکری با خود برده بود، آنرا تق دم نام مانده بود و تا آخر زنده گی نزد خود حفظ و نگهداشته بود. سید ظفرشاه کاکاخیل می نویسد که حبیب الله از جبل السراج به امان الله تیلفون کرده بود و خود را احمد علی خان معرفی کرده بود. حبیب الله در مورد سرنوشت خود که گفته اسیر است هدایت خواسته بود. امان الله برایش گفته بود این سگ را بکش و سرش را به کابل بیاورا بعد از این سخن بود که حبیب الله در آن مکالمه تیلفونی به امان الله خان دشنام گفت و اخطار داد و به قول سردار احمد علی خان (که در زمان محمد نادرشاه برعلیه محمد ولی خان نایب السلطنة وزیر حربیهء امانی شهادت داد)، حبیب الله بالای امان الله خان بدگمان بود و در جریان مذاکرات که در باغ عارف با من (احمدعلی) داشته بود، حبیب الله به احمد علی خان گفته بود که در یك اطاق سه نفر بودند. یکی از آنها به من اطلاع داد که در قرآن امضاء شده امضای امان الله خان نیست. امان الله خان شما را فریب می دهد. احمد علی به حبیب الله در جواب گفته بود، امان الله خان آدم محیل است. با او محتاط باش. به قول حاجی غلام رسول که در آن وقت ترانه و دوبیتی های زیاد در بارهء رفتن

امان الله خان و آمدن حبیب الله خان دهن به دهن در کابل و شمالی گفته می شد که یکی از دوبیتی ها چنین بود:

شمالك میزنه تنگی به تنگی
امان الله شده قوم فرنگی
حبیب الله بچیم تختت مبارك
شمالك میزنه به کُرد پالك

حبیب الله بعد از زخمی شدن به شفاخانهء سفارت انگلیس آورده شد. در آنجا تحت تداوی قرار رفت. (عبدالحق واله مسئول روزنامهء کابل تایمز و خبرنگار رادیو بی بی سی که بعد توسط "داودخان" زندانی و بعدها کشته شد از قول پدر خود عطاء الحق خان صاحبزاده حکایت کرده است که امان الله خان چنان وارخطا و سراسیمه شده بود که عوض دیوان حافظ در مثنوی معنوی فالش را می دید. واصف باختری[1] شاعر و نویسندهء مشهور از قول عبدالهادی داوی وزیر تجارت کابینهء امانی می نویسد که شاه امان الله قبل از فرار کردن با لباس فاخر شاهی و عصا در دست خریطه های طلا و پول را می شمرد که داوی وارد آنجا شد. عبدالهادی داوی که شاه را مشغول شمردن کیسه های طلا و پول با عصایش دید طور کنایه برای شاه گفت: اعلیحضرتا همان طور که بی حساب برای تان آمده بی حساب هم ببرید). بعد او که عنایت الله خان برای سه چهار روز پادشاه شد او نیز مقدار طلا و جواهرات و پول را با خود حمل کرد.

عنایت الله خان پسر کلان و ارشد امیر حبیب الله سراج الملت والدین است که مادرش صاحب جمال ملقب به (علیا جاه بدرالحرم) دختر محمد عثمان خان صافی و همسرش خیریه دختر بزرگ محمود طرزی بود که در زمان امان الله خان از حکومت داری و سیاست دوری اختیار کرد.

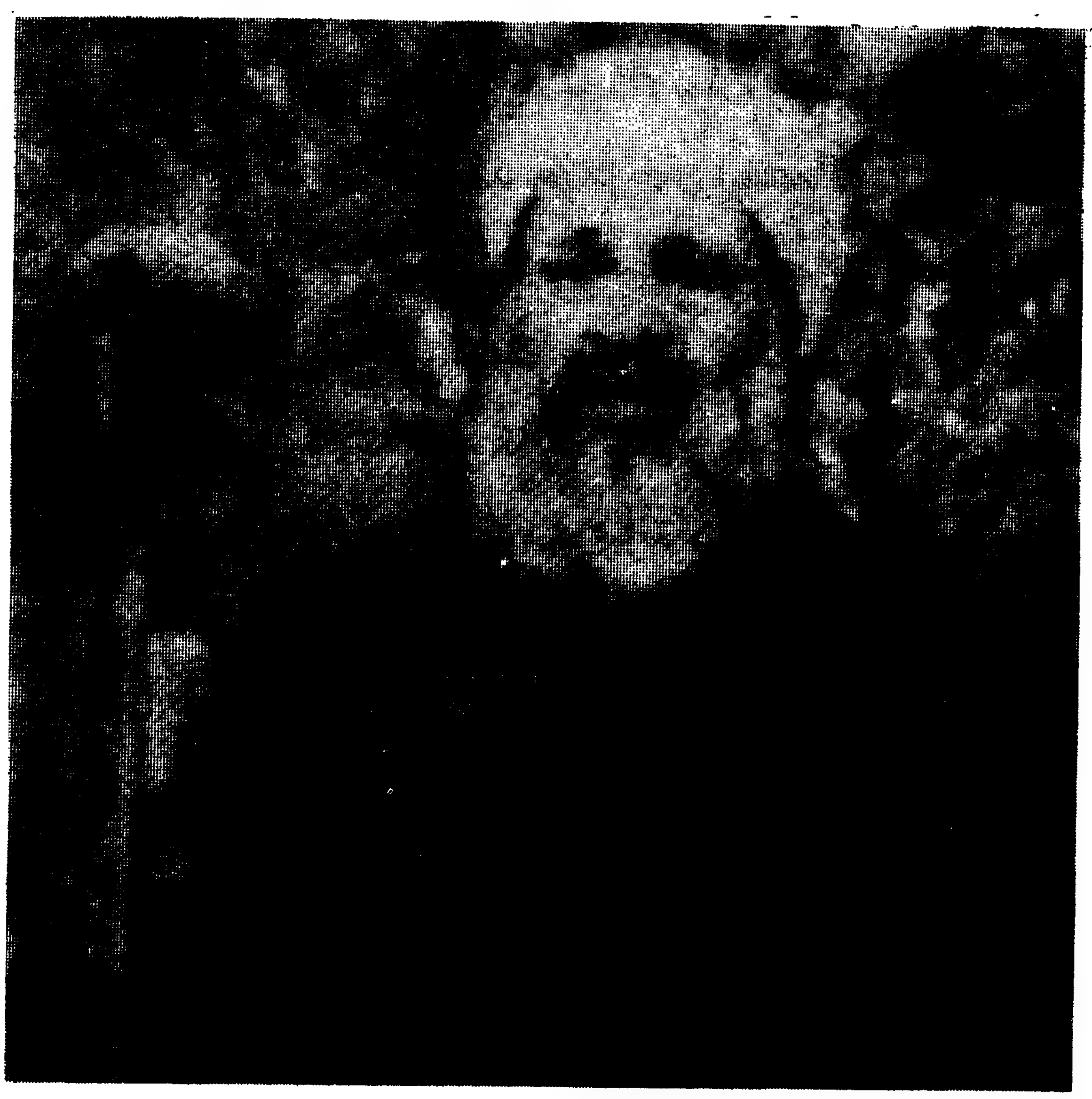
در ۲۷ جون ۱۹۲۹ م (٦ سرطان ۱۳۰۸ هـ.ش) یکجا با امان الله خان افغانستان را از راه بولدك و چمن ترك گفت و از راه بصره به ایران آمد. پس از سفر کردن به اروپا به تهران بازگشت و به عنوان مهمان رضاشاه پهلوی در تهران اقامت اختیار نمود.

در ۱۲ اگست ۱۹٤۹ م (۲۲ برج اسد ۱۳۲۸هـ.ش در ایران وفات نمود و خانوادهء

۱- واصف باختری متولد ۱۳۲۱هـ.ش در شهر مزارشریف. تحصیلات در لیسهء باختر و حبیبیه، فاکولتهء ادبیات پوهنتون کابل، فارغ رشتهء فلسفه و تعلیم تربیه پوهنتون کولمبیا، دارای آثار متعدد ادبی و مجموعه های شعری میباشد. خوانش ادبی به زبان او تاثیر خاص به شنونده دارد.

او که به عنایت سراج مشهور اند در سال ۱۹٤۷ (۱۳۲٦ش) به افغانستان برگشت نمودند. از میان فرزندان او حمیدالله، عنایت سراج در دوران سلطنت محمد ظاهرشاه به مقام وزارت معارف رسید. باید گفت یکی از قدیم ترین مطابع کابل به نام مطبعهء عنایت نیز به نام عنایت الله بوده است.

در بارهء حبیب الله سقاء روایت میشود که در جریان حملات ناگهانی و شبخون ها و راه گیری دیگر به یك آدم جنگجو و ماجراجو مبدل شده بود و این کشمکش ها به شخصیت عسکری او پخته گی بیشتر بخشیده بود که هنگام حادثات و دشوارهای ناگهانی به مهارت و ابتکار طرح نجات خود را در عمل پیاده می کرد. به طور مثال در یکی از شب ها حبیب الله در قریهء بابه خیل چهاریکار در محاصرهء قوای دولتی گیر آمده بود او فوری و بدون تأخیر و ضیاع وقت فکری به خاطر نجات خود و رفقای خود کرد. او قلعه را به آتش کشیده و در هیاهوی اهالی قریه که هر طرف روان و دوان بودند، توانست خود و همراهان خود را از حلقهء محاصره فرار دهند او که در قطعهء نمونه در اغتشاش سال ۱۳۰۳هـ.ش جنوبی به حیث یك سرباز عادی قطعهء نمونه اشتراك کرده بود اینك خود هزاران عسکر و سرباز را زیر قومانده دارد و به حیث پادشاه افغانستان به همان روز ۲۸ جدی ۱۳۰۷هـ.ش ساعت ۵ بجهء عصر به تخت سلطنت تکیه زد.



حضرت نورالمشایخ (رح) مجاهد کبیر و شخصیت عالم و روحانی بزرگوار افغانستان

سلطنت امیر حبیب الله خادم دین رسول الله ﷺ
از ۲۸ جدی ۱۳۰۷ هـ.ش تا ۱۸ میزان ۱۳۰۸ هـ.ش

حبیب الله بعد از به قدرت رسیدن کابینهء ذیل را اعلان کرد. نایب السلطنة و وزیر جنگ سید حسین چهاریکاری با رتبهء سپه سالاری وزیر داخله عبدالغفورخان تگابی، (که به زودی از طرف حبیب الله اعدام شد) وزیر امور خارجه عطاء الحق خان صاحبزاده که اول قوماندان قوای هوائی تعیین شده بود، وزیر دربار صاحبزاده شیرجان خان، ملك محسن والی کابل دیگر از مامورین بلند رتبه و مشهور او عبدالغنی خان قلعه بیگی ارگ (ق گارد شاهی) میرزا محمد یوسف خان سرمنشی، صاحبزاده عبدالغفورخان رئیس گمرك کابل، میرزا عبدالقیوم مستوفی کابل، سید آغاخان خواجه چشتی قوماندان امنیهء کابل، ملا برهان الدین کشککی مدیر جریده جبیب الاسلام، مشاورین بلند رتبهء دربار، سردار محمد کبیر خان سراج، سردار محمد حیدرخان اعتمادی، محمود سامی نایب سالار سابق، مامورین مشهور ولایات میر بابا صاحب و صاحبزاده عبدالله خان یکی بعد دیگر والی قطغن و بدخشان، میرزا محمد قاسم خان والی بلخ و بعد آن عطا محمد خان، استاد خلیل الله خلیلی مستوفی ولایت بلغ، نایب سالار عبدالرحیم خان کوهستانی والی هرات، نایب سالار محمد صدیق خان صاحبزاده قوماندان عسکری جنوبی، عبدالقدیرخان والی قندهار و سه نفر از مهاجرین هندوستانی نیز از مامورین دربار هریك محمد محفوظ خان، مولوی عبدالطیف خان و امرالدین خان حاکم سابق جنوبی و غیره در حکومت سقوی دو طبقه مردم شامل بودند. یکی مردمان با سواد و فهمیده که میخواستند حکومت را شکل حسابی و اصولی بدهند گروه دوم رفیق های دورهء دهاره بازی و راه گیری و باج گیری او بود که این گروه بیشتر در امورات عسکری و امنیتی به کار افتیدند. یك تعداد

مردم دیگر که در دوران قیام حبیب الله را همراهی یا همکاری کرده بودند مانند ملك محسن کلکانی و غیره این ها فقط مصروف گرفتن زمین، باغ، تعمیرهای دولتی و ملکی و پول و زر بودند. دولت سقوی کوشش کرده روز به روز اصلاحات و القاب و رسم حکومت داری و دولت داری سابقه را زنده کرده و به خود می گیرد. حبیب الله در اول می گفت بخارا را آزاد می کند بعدها شعار می داد که دروازهء صندل را از هندوستان می آورد. حبیب الله در روز جشن استقلال که در چمن دهمزنگ ساحل چپ دریای کابل (منطقهء باغ وحش کنونی) برگذار گردیده بود. با لباس نظامی وزیر حربیه سوار آمد و بر ستیژ بلند که برایش آماده شده بود بالا شد. چون سواد نداشت چند جمله کوتاه به این عبارات خطاب به مردم افغانستان گفت ... برادرها امروز جشن استقلال اوغانستان است. این جشن نه از امان الله خان است و نه از حبیب الله است. این جشن از شما مردم است که استقلال خود را به شمشیر گرفته اید و با شمشیر آنرا نگه و حفظ می کنید. جشن به شما و کُل مردم اوغانستان مبارك باشه. بروید بامان خدا و به خوشی بگذرانید.

تعدادی از درباریان حبیب الله که به امور سیاسی می فهمیدند و آینده را تحلیل کرده میتوانستند. از آیندهء این حکومت و مستقبل خود به تشویش بودند چرا که امان الله خان هنوز در قندهار بود. این ها به همکاري یك تعداد ملاهای طرفدار حبیب الله یك اعلامیهء که بیشتر شکل فتوای شرعی داشت. برعلیه امان الله خان نشر کردند و به امان الله خان به دلایل ذیل حکم تکفیر نمودند که سلام دادن شفاهی را به اشارهء سر و دستار را به کلاه و لباس ملی را به لباس اروپائی تبدیل کرده است. ریش تراشی مکاتب زنانه، دور کردن چادری، فرستادن دخترها را به خارج را رواج داده است با علمای دین مخالفت کرده، محصلین را در مکاتب انگلیسی کرده و در شرع فساد را روا داشته، سنهء قمری را به هـ.ش رخصتی جمعه را به پنجشنبه تبدیل نموده است. تاریخ و سنه میلادی را رواج داده معاش ملا امام ها و مؤذن را موقوف کرده حضرات مجددی هریك محمد صادق مجددی (والد سناتور محمدهاشم مجددی) و حضرت محمد معصوم مجددی (والد صبغت الله جان مجددی) را محبوس و ملا امام حضرت صاحب یعنی قاضی عبدالرحمن پغمانی که رئیس تمیز مملکت هم بود با دیگر قاضیان و پسر او اعدام نموده است از امر بالمعروف ملاها را منع نموده. بت پرستی و شراب خوری را رواج داده ملا عبدالله خان (ملای لنگ) و دیگر اکابر جنوبی را اعدام نموده است بیعت با او (امان الله خان) ساقط است و به امیر حبیب الله خان بیعت نمودیم در پایان این اعلامیه حبیب الله سقاء خلع

امان الله خان و پادشاهی خود را اعلان نموده و وعده کرده است که بدعت های خلاف مذهب حنفی منسوخ خدمت جبری عسکری موقوف و خوش به رضا باشد. مکاتب و مالیات جدید امانی هر دو لغو است.

درین اعلامیه که رنگ فتوای شرعی داشت به تعداد هفتاد و چند نفر اکابر حکومت و هوادران سقوی امضاء کردند که مشهورترین امضاء کننده گا این ها میباشند. سردار فیض محمد خان ذکریا وزیر معارف، سردار شیراحمد خان رئیس شورای دولت، سردار حیات الله خان برادر امان الله خان، سردار محمد عمرخان کاکای امان الله خان، سردار عزیزالله خان پسر نایب السلطنة نصرالله خان، میرزا محمد هاشم خان وزیر مالیه، میرزا محمد حسین دفتری معین وزارت حربیه و محمود خان یاور شاه امان الله خان و تنها عبدالهادی داوی در پای امضاء خود نوشت که (جزئیات مسایل را علما می دانند).

درین وقت طرفداران حبیب الله سقاء شمال کشور را از بدخشان تا هرات بدون جنگ تصرف کردند. خطبهء نماز جمعه و عیدین به نام امیر حبیب الله خادم دین رسول الله خوانده می شد. در کابل دو نفر از شاگردان معارف به نام های حبیب الله و عبدالرسول داوطلب کشتن بچهء سقاء شدند که طبق طرح بچه سقاء را در مسجد عیدگاه می کشتند که نقشهء کار شان کشف و آن دو نفر با قاری دوست محمد یکجا عدام شدند. نقشهء دیگر کشتن حبیب الله سقاء توسط عبدالحمید خان توخی، سردار عبدالمجیدخان، سردار حیات الله خان، سردار محمد عثمان خان، قاضی محمد کبرخان و حبیب الله خان معین سابقهء وزارت حربیه کشف و این افراد به همین اتهام یا جرم اعدام شدند. و شخصی به نام قاضی عبدالرحمن را که از قضات متجدد بود در چوك کابل بند از بند جدا کردند و گفته می شد که تعدادی از اعدام ها صرف یك بهانه برای تصفیهء سیاسی بوده ست.

درباریان اصلاح طلب بچهء سقاء به خاطر تقویهء حکومت خود سردار احمدشاه خان (بعدها وزیر دربار) را در خارج نزد سپه سالار محمد نادرخان فرستادند. و او را دعوت ورود به کشور و قبول امور نظامی و انتظامی نمودند و حضرت محمد معصوم مجددی العرف میاجان آغا مجددی را در هند نزد حضرت نورالمشایخ مجددی که در اطراف بمبئ در حالت تبعید به سر می برد، فرستادند. او را دعوت به آمدن به کشور و همکاری با دولت نمودند. چون از دولت سقوی و حکام کم تجربهء آنها یا بدون تجربه بعضی مظالم صورت گرفت. هر طرف قیام برضد حکومت سقوی شروع شد. دولت سقوی قبل از همه با علی احمد خان که در مشرقی بعد از رفتن امان الله خان از کابل در جلال آباد به تاریخ ۲۵ جدی اعلان سلطنت کرده بود مواجه گردید و از طرف شرق سخت نگران شد.

رجال عمدهء حکومت حبیب الله سقاء

(از قول داکتر وداد بارش)

بعد از بیعت گرفتن شاه عنایت الله خان بیعت نامه ها از ولایات، ولسوالی ها و علاقه داری ها به کابل مواصلت کرد. یك تعداد مردم سرشناس شش کروهی به خصوص مردم شمالی و بعضی سرکرده گان دیگر ولایات طور مستقیم خود شان به کابل آمدند و به قول محمد کریم صاحبزاده در نخستین روزهای حکومت حبیب الله آنقدر مردم به غرض بیعت کردن به کابل آمده بودند که در شهر برایشان جائی بود و باش کفایت نمی کرد. حبیب الله به مجرد آمدن به ارگ (۱۸ جنوری - ۲۹ جدی) شیرجان را نزد خود خواست و برایش گفت: به این مردم (اشاره به یاران و همسنگرانش) میخواهم منصب بدهم. به نام هر کدام شان از طرف من فرمان نوشته کن. میرزاهائی دارالتحریر شاهی فرمان ها را نوشته کردند. حبیب الله به شیرجان خان گفت وزیر دربار من خواندن و نوشتن را یاد ندارم که همه را بخوانم و مُهر کنم خودت آنرا بخوان و امضاء کن. شیرجان خان بعد از خواندن فرمان ها را امضا کرد و حبیب الله مُهر امارت خود را برآن زد. و یاران و همکاران خود را به پُست های دولتی مقرر کرد. (اسامی آنها در متن کتاب ذکر شد) دیگر از مردمان مُهم رژیم حبیب الله محمد اعظم تتمدره ئی، محمد زمان جبل السراجی، خواجه بابو، خواجه میرعلم، میربچه، امام الدین، سید محمد قلعه بیگی بودند و یك تعداد مامورین بلند رتبهء امانی و سرداران محمدزائی چون سردار محمد هاشم خان، سردار شیراحمدخان، سردار فیض محمد خان ذکریا، عبدالوکیل خان نایب سالار نورستانی، محمد هاشم خان مهاجر بخارائی، سعید احمد جان آغا و برادر شیرآغای مجددی، جنرال پینه بیگ خان بدخشانی، جنرال محمد عمرخان سور جرنیل و غیره همکاری داشتند.

امیر عالم خان پادشاه بخارا و ابراهیم بیگ لقهء به دربار حبیب الله همیشه رفت و آمد داشت. از مقاومت با سمچیان آسیای میانه حمایت علنی میکرد. سید حسین نایب السلطنة و وزیر جنگ حبیب الله که پسر سید حسن از گذر دهقانان چهاریکار از طایفهء سادات بود. نوجوانی و جوانی او به راحت گذشته بود. علاقه مند مرغ جنگی و غیره جنگی، بودنه بازی و غیره بازی بود. میگویند تندزبان و خشن بود که اقربا پروری و

منطقه پرستی شدید داشت. تعداد نامزادهای او از حساب بیرون بود. آنچه معلوم بود چهل زن داشت. به اثر اختلاف با شیرجان وزیر دربار او به حیث رئیس تنظیمیهء سمت شمال هندوکش با حفظ مقام وزارت حربیه مقرر و به آنجا رفت. سید حسین تعدادی از افراد دارای سوابق خراب جنائی را غرض شکنجه کردن، تعذیب و توقیف و اعدام مردم نزد خود داشت او در عمل از ادارهء دولتی و حتی از خود حبیب الله سقاء اطاعت نمی کرد. سید حسین دو پسر داشت به نام های سید حسن که در قندهار در تبعید به سر برد و بعد از رها شدن بینائی خود ر از دست داد و در قندهار وفات یافت. دیگر سید محسن که از جمع قوماندان های جهادی بوده است. دیگر از همکاران نزدیك حبیب الله یکی هم ملك محسن که از ملك های کلکان بود با حبیب الله از سابق می شناخت و در دوران یاغی گری از حبیب الله حمایت میکرد و امان الله خان او را به این نام یعنی همکاری کردن با حبیب الله، در زندان انداخته در حکومت حبیب الله به حیث والی کابل مقرر شد و از قدرت خود تا توانست استفادهء ظالمانه کرد. مخالفین خود ر از بین برد. در حکومت سقوي او دارائی های اکثر اقارب و طرفداران امان الله خان را تصاحب کرد. اولین کار او غصب خانهء عنایت الله خان شاه سابق بود که به نام کوتی والی محسن نام آنرا گذاشت. او در عمل در کابل شاه دوم پنداشته می شد. بدزبان، عصبی مزاج و خشن بود.

در جنوری ۱۹۲۹- جدی ۱۳۰۷ حبیب الله فرمان صادر کرد که معاش معلمین علوم دینی و حسن خط پرداخته شود. معلمان که غرض اخذ معاش نزد والی کابل، ملك محسن رفتند به عوض معاش گرفتن به کفر متهم شده و لت و کوب شدند. ملك محسن همراه برادرش سید محمد قلعه بیگي از خود زندان خاصی داشت که با اسباب شکنجه و مجازات مجهز شده بود. عبدالغفورخان تگابی را اول زندانی، بعد مستقیم خود ملك محسن او را نابود کرد. درین گروه حمیدالله برادر حبیب الله، پردل سپه سالار، اسلم سرلوچ، غیاث مارکی قرار داشتند. در مقابل این گروه برادران شیرجان صاحبزاده و دیگر اقارب آنها و اصلاح طلبان قرار داشتند. عطاء الحق صاحبزاده در بگرام متولد و در زمان امیر عبدالرحمن به علت تعقیب پدرش از طرف امیر عبدالرحمن خان پدر او خواجه خان صاحبزاده به پشاور مهاجر شد که عطاء الحق صاحبزاده در پشاور با پدرش بود. خواجه خان صاحبزاده پسر میرمسجدی مجاهد مشهور جنگ دوم افغان و انگلیس است. عطاء الحق صاحبزاده در پشاور علوم متداوله منجمله فقه را آموخت. در زمان امیر حبیب الله سراج الملت والدین به وطن برگشتند که عطاالحق خان به حیث افسر رساله شاهی به کار

آغاز کرد. پدر و برادرش در جمع داوطلبان شمالی در جنگ سوم افغان و انگلیس اشتراک کرد. بعد از استقلال رتبهء کرنیلی یافت. قوماندان غند در قندهار بعد در قلات بود. در ۱۹۲۵- ۱۳۰۳هـ.ش در رأس گروهی از محصلین برای سه سال به مسکو رفت که به امور هوانوردی آشنائی حاصل کرد. اسناد تخنیك هوائی (دیپلوم) را به دست آورد و زبان روسی را فرا گرفت. بعد از آمدن به کابل معاون قول اردوی مرکز شد. هنگام شورش شینوار به جلال آباد سوق شد و تا رسیدن او شهر سقوط کرده بود. او به مشکل خود را دوباره به کابل رسانید. حبیب الله او را قوماندان هوائی بعد وزیر خارجه تعیین کرد. شخص متدین، خوش اخلاق، حلیم، با دانش و دلیر بود. برعلاوهء فارسي و پشتو به اردو، عربی، روسی و انگلیسی حرف میزد. عطاء الحق صاحبزاده ۹ سال و شش ماه را در زندان نادر خان و هاشم خان سپری کرد. بعد از رهائی مدتی در بانك ملی کار میکرد. بعد این وزیر خارجه مدیر مرستون شد. در سالهای اخیر زنده گی تعمیر خود را در ده قاضی برای مکتب داد. چون حافظ و قاری قرآن بود، قرآنکریم و مضامین دین را خود درس می داد. یکصد سال زنده گي کرد و در کابل وفات نمود.

محمد صدیق خان صاحبزاده فرزند دوم خواجه خان صاحبزاده در مکتب حربیهء سراجیه تحصیل کرده بود. در جنگ استقلال به رتبهء غندمشري تحت قوماندهء صالح محمد خان اشتراك کرده بود که او عقب نشینی نکرده بود. امان الله خان به او رتبهء نایب سالاری (جنرالی) داد. در زمان امان الله خان قوماندانی های قوای جنوبی و مشرقی را اجرا کرده است. او قوماندان ورزیده و مسلکی بود. امان الله خان به او سالانه ده هزار روپیه بخشش می داد. او شخص پاك و اخلاق احسن بود. بالای عساکر خود تاثیرات باطنی و قلبی می داشت. بعد از استعفای امان الله خان و خارج شدن عنایت الله خان از کابل به مشورهء برادران خود با حبیب الله بیعت نمود و تا آخر از روی عقیدهء خویش بیعت را نگهداشت. در زمان سقاء ابتدا قوماندان نظامی، بعدتر رئیس تنظیمیهء جنوبی مقرر شد.

برادر دیگر ایشان شیرجان صاحبزاده در مدرسه درس خوانده حافظ و سعدی بود. خوش لباس و چهره و ظاهر آراسته داشت. با امیر حبیب الله سراج الملت همسفر هندوستان بود که مقدار زیاد لباس و اموال لوکس آورده بود. با سردار محمد عزیزخان قتیل پسر نصرالله خان نایب السلطنة مناسبات زیاد و نزدیك داشت و در زمان امان الله خان به حیث حاکم سرخ پارسا، نجراب و کوهدامن کار کرد، اما با امان الله خان رابطهء

4489



سپهسالار غلام حیدرخان چرخی

4486



غلام جیلانی خان، غلام صدیق خان و غلام ربانی جان چرخی

(برادران غلام نبی خان و فرزندان سپه سالا غلام حیدرخان چرخی)



سردارشاه محمودخان، نادرخان، و شاه ولی خان(برادران مصاحب)

این جلسه بدون نتیجهء قاطع ختم شد. سه روز بعد حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی و ملاها و سران سلیمان خیل با عین اجندا محمد نادرخان را در سجنك ملاقات کردند که در ظاهر به کدام توافقاتی درین باره حاصل نشد. جناب حضرت صاحب واپس به سهاك زرمت رفت. (قرار گفتهء داکتر "بارش" حضرت صاحب به محمد نادرخان و شاه ولي خان گفته بود که طور مؤقت از کشور خارج شوند تا خانوادهء آنها مورد شکنجه و مجازات قرار نگیرند. و در صورت رفتن آنها از کشور خانواده های شانرا کوشش میکند با پول کافی جهت خرج نزد شان بفرستد، اما محمد نادر و شاه ولی خان پیشنهاد و نظریهء حضرت صاحب را نپذیرفتند. زیرا که طوری دانستند و دریافتند که هدف نهائی حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی دور کردن مدعیان امارت از کابل و علاقه مندی خودش برای گرفتن سلطنت است. » مطلب فوق را داکتر خلیل الله وداد "بارش" در کتاب خویش که به نام امیر حبیب الله کلکانی تذکر داده است، اما در رساله ای به نام یادی از رادمردان که به مناسبت بیست و هفتمین سالگرد وفات حضرت نورالمشایخ صاحب در ذی القعده الحرام ۱٤۰۳ هـ ق چاپ گردیده آمده است.

... نادرخان که به‌کابل رسید. حضرت صاحب در کتواز بودند تا به کابل آمدند. نادرخان خود را به سلطنت اعلان کرده بود. مردم سلیمان خیل از حضرت صاحب خواستند تا سلطنت را قبول نماید، ولی با اصرار جواب داد که من شخص فقیر، خدمتگار و دعاگوی عالم اسلام بوده سلطنت تمام دنیا را به تسبیح و سجادهء فقیری خود برابر نمی دانم. وقتی به کابل رسید مردم به نادرخان بیعت کرده بودند او هم به نادرخان گفت تا وقتی به قرآن و سنت باشید مطیع ام وقتی مخالف شدید مخالف می شوم) (مهتمم)

حملهء محمد صدیق خان سقوی بالای گردیز

روز ۲۳ جوزا شاه ولی خان با حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی در گردیز مصروف چای خوردن صبح بودند که مراسلهء اخطاریهء نایب سالار محمد صدیق خان کوهستانی برای شاه ولی خان رسید که در آن نوشته بود: خطاب به مردم گردیز ... من به حکم امیر حبیب الله خان با هفت هزار نفر فوج منظم و توپخانهء قوی شب گذشته از کوتل تیره گذشتم. امروز در سفید خاك میباشم. اگر تا دو ساعت شاه ولی را به من نسپردید به عساکر خود امر میکنم که به گردیز حمله کنند. آنگاه مسؤل خونهائیکه ریخته میشود و خانمانهائیکه برباد میرود شما خواهید بود. در ضمن به وعده هائی چرب و شیرینی مردم را امیدوار گردانیده بود. ورود ناگهانی محمد صدیق خان با این حدت و عدت موجب

ساخته بگذار به نام او باقی بماند. من شهر خوبتر از این می سازم و نام آن را دارالحبیب می گذذارم. اطرافیان نزدیك حبیب الله روایت می کنند که حبیب الله نماز خوان بود و در زمان امارت کسانی که او را دیده بودند میگویند از عیاشی، دروغ گفتن، خشونت، توهین کردن و از هر نوع بازی به انسان و حیوان و اجسامی که خلاف شریعت می بود اجتناب می کرد. با بدن بزرگ خود خوراك کم میکرد. مصروفیت تفریحی او شکار بود. هنگام کار دولتی لباس رسمی سپه سالاری می پوشید. در اوقات غیررسمی لباس وطنی (پیراهن و تنبان) که اکثر سفید می بود می پوشید و دستار بر سر میکرد. در تابستان چپلي ملتانی و در زمستان کلوش روسی به پای میکرد. لباس های او همیشه پاك و تمیز می بود.

در باره، حبیب الله سقاء میگویند که به طریقه، نقشبندیه شامل شده و مرید پیر گلبهار حضرت شمس الحق مجددی کوهستانی بود. در حکومت او وزارت معارف و عدلیه و ستره محکمه و لوی سارنوالی و اداره، تعمیرات و شهرسازی وجود نداشت. وزارت مالیه و تجارت به مدیریت تنزیل یافتند. فعالیت طبیه سقوط کرد. در هزاره جات، جنوبی و قندهار در اطرف و ولسوالی های آن حکومت تسلط نیافته بود. در جمع مامورین ولایات او نایب سالار عبدالرحیم خان کوهستانی رئیس تنظیمیه، هرات شخص لایق و کاردان بود که نظم و اداره، خوب را در هرات قایم کرد. او به هرات از قبل آشنا بود. او بعد گرفتن هرات حکومات محلی یعنی ولسوالی ها و علاقه داری هائی هرات را فعال ساخت. او در عمل شخص آزاد، مجرب و مستقل بود. جهت بهتری اصول اداره شورائی متشکل از موی سفیدان، سران قومی، سادات، مشایخ، علما، صاحب منصبان و مامورین بلند رتبه، هرات را ساخت. تعداد اعضای شورا پنجاه نفر و رئیس شورا حضرت صاحب عبدالله جان مجددي بود که فعالیت های حکومت هرات را اداره، همکاری و راهنمائی میکرد.

مدیریت عمومی خارجه را فعال و صندوق شکایات هرجا نصب نمود. عبدالرحیم خان در هرات سکه های امیر حبیب الله خان کاپی نموده ضرب کرد که بدون ارتباط مرکز قابل استفاده قرار می داد. او شخص دورانديش و موقع شناس بود. وقتی شنید محمد نادرخان در جنوبی آمده و در حال پیشرفت است نام حبیب الله را از خطبه انداخت. در خطبه صرف می گفت: پادشاه اسلام، اما نام کسی را نمی گرفت.

عبدالرحیم خان متولد محمود راقی قوم صافی. در زمان امان الله خان به رتبه،

نایب سالاری، قوماندان قطعهٔ سرحدی هرات بود. در ۱۹۲۸/جدی ۱۳۰۷هـ.ش مبلغ یك ملیون و هفتصد هزار روپیه که از خزانهٔ خان آباد به کابل می آورد که امان الله خان سقوط کرد و خزانه را به حبیب الله سقو داد. بعد سقوط سقو او از محمد نادرخان اطاعت کرد تا بعد از مرگ نادرخان رئیس تنظیمیهٔ هرات بود. توسط هاشم خان صدراعظم زندانی شد. بعد در کابینه های دیگر زمان ظاهرشاه به حیث وزیر فواید عامه و معاونیت صدراعظم رسید.

در سرطان ۱۳۰۸هـ.ش که پردل خان قندهار را تصرف کرد، عبدالقدیر خان والی قندهار، پردل قوماندان نظامی قندهار، عبدالقیوم خان قوماندان امنیه، میرزا غوث الدین مستوفی، غلام دستگیر هوتکی قاضی ولایت، محمد صدیق خان رئیس بلدیهٔ قندهار تعیین شدند.

در مشرقی محمد علم خان شینواری را به رتبهٔ نایب سالاری، عبدالرحمن خان شینواری فرقه مشر ملك قیس خان و عبدالوکیل خان نورستانی را در تشکیل رهبری ولایت مشرقی مقرر کرد. در ولایت قطغن اول میربابا صاحب خان، بعد صاحبزاده عبدالله خان و بعدتر خواجه تاج الدین را نایب الحکومهٔ قطغن تعیین کردند.

در جنوبی ابتداء به خاطر جلب محمد نادرخان برادر او شاه محمودخان به حیث رئیس تنظیمیهٔ جنوبی مقرر گردید. بعد که شاه محمود نزد برادرش به پاره چنار فرار کرد، عبدالحکیم خان بارکزائی برادر عبدالعزیزخان وزیر حربیهٔ امانی را به حیث حاکم اعلــــی جنوبی و محمد صــــدیق خان صاحبزاده را به حیث قوماندان نظامی جنوبی تعیین کرد.

شاه علی احمد خان

بچهء سقاء از کابل هیأتی به مشرقی فرستاد و از سلطنت خود به والی علی احمد خان و مردم مشرقی اطلاع داد. والی علی احمد خان که خود اعلان سلطنت کرده بود، پادشاهی حبیب الله سقاء را رد کرد و خود در تهیهء حمله بالای کابل شد. وقتی پسر آخندزادهء تگاب و هیأت سقاوی دوباره به کابل آمدند و از جواب رد شاه علی احمد خان و اعلان پادشاهی او به دربار سقوی اطلاع دادند. حکومت سقوی زیاد مشوش و پریشان شد چرا که حبیب الله از قبل می دانست که علی احمد خان یك شخص بسیار جاه طلب، خودرایٔ، خودخواه، مغرور و دلیر است. آنچه دلش بخواهد می کند. از دوستان و دشمنان او (علی احمد خان) کسانی که در سیاست آن وقت افغانستان مداخله داشتند نمیتوانستند بالای او اعتماد کنند. چرا که از این می ترسیدند که علی احمد خان به خاطر قناعت نفس جاه طلب خود ممکن است به هر اقدام و عمل جدی دست بزند و به راه و سیاستی که خودش بخواهد راه خواهد رفت نه به مشوره و راهی که دیگران انتظار و توقع دارند. شاه علی احمد خان قوای عسکری دست داشتهء خود را که در مشرقی داشت به استقامت کابل امر حرکت داد و از راه جگدلك به سمچ های ملا عمر نزدیك کوتل لته بند رسید. محمد گل خان مهمند قوماندان عسکری مشرقی که به همراه علی احمد خان است با او مخالفت کرد. محمد گل خان به علی احمد خان گفته بود که بیعت گرفتن از مردم را بگذار. این وقت آن نیست باید اول قدرت را به دست آورده بعد بیعت بگیرید. شاه مشرقي که قومندان عسکری خود را با نظر خود مخالف دید او را شدید لت و کوب کرد. محمد گل خان مهمند توسط کندك مشر سید حسین خان کنری که اهمیت منطقوی و محلی داشت نجات یافت. در همین منطقه بود که عساکر مربوط به مردم کاپیسا و پروان و کوهدامن هرقدر که همرای علی احمد شاه بود از قرارگاه او در ملاعمر لته بند جدا شده، به کابل خود را کشیدند. درین وقت ذخایر و جبه خانه که در جلال آباد بود توسط نایب سالار عبدالوکیل خان نورستانی که قایم مقام علی احمد خان در جلال آباد بود ذریعهء دوازده لاری بار شده به طرف قرارگاه قوای علی احمد خان در ملاعمر در حرکت شدند. سلاح و موترهای مذکور در حدود منطقه هاشم خیل رسید که از طرف عده یی از اقوامی که مخالف علی احمد خان بودند، چپاول و تاراج شد. این دو واقعه سبب مأیوسی علی احمد خان شد. همچنان از خوگیانی ملك محمد جان و ملك محمد شاه خوگیانی لشکر به کمك علی احمد خان ترتیب کردند و به طرف قرارگاه قوا یعنی سمچ های

ملاعمر فرستادند. ملك محمد شاه که با ملك محمد جان عداوت و رقابت داشت، این مشارکت لشکر با ملك محمد جان را پسند نکرده به طور مخفیانه به کابل آمده و با حبیب الله مفاهمه نمود. حینیکه محمد شاه از کابل به طرف سمچ های ملاعمر عودت می نمود، در راه با ملك محمد جان مصادف شده در نتیجه جنگ بین دو طرف در گرفت. هردو ملك با عده یی از افراد شان کشته شدند. لشکرها از بی سرپرستی و بیم برادرکشی و قوم کشي مستقیم به طرف خانه های خود رفتند. درین وقت قوت های طرفدار شاه علی احمد خان از شینوار نزد او رسیدند. چون دیدند همه ارکان و افراد معیتی علی احمد خان با خود شاه مشرقی مخالف اند، این ها هم موقع را مغتنم شمرده به تاراج آذوقه و مهمات علی احمد خان پرداختند.

با این اعمال علی احمد خان دیگر تنها مانده بود. فکر می شد ناامید و مأیوس گردیده به طرف لغمان رفته و از آنجا به کنر و بالاخره از راه مهمند به پشاور رفت. از جمع یاوران امان الله خان این تنها علی احمد خان بود که در شراب نوشی علنی مشهور شده بود که در موجودیت بوتل شراب نزد علی احمد خان در مهمند ایجنسي از طرف بعضی مردم آنجا سبب آزار و اذیت او شد. در پشاور علی احمد خان در هوتل دینز بود و باش میکرد. درین وقت شورشیان سابقه بار دیگر داخل جلال آباد شدند تا جبه خانه را تاراج نمایند، ولی از اثر بی احتیاطی یا به طور عمدی جبه خانه حریق شد. در اثر این حادثه قسمتی از شهر نیز به آتش آن سوخت.

با رفتن علی احمد خان از مشرقی بچهء سقاء از جبههء شرق آسود خیال شد. علی احمد خان بعد از آمدن محمد نادرخان و برادرانش از فرانسه به هند امید کمك گرفتن از انگلیس را از دست داد. به اثر دعوت مادر امان الله خان به قندهار رفت و از طرف امان الله خان این پادشاه به حیث رئیس تنظیمیهء قلات تعیین گردید. بعد از خارج شدن امان الله خان از افغانستان علی احمد خان در قندهار بار دیگر اعلان سلطنت کرد. علی احمد خان مصروف تهیه و تدارك سلطنت خود بود که لشکر سقوی ها قلات را متصرف شدند. بعد سقوی ها به قندهار رسیده شهر را در محاصره گرفتند. اهالی قندهار از پردل سپه سالار سقوی خواستار هفت روزه متارکه شدند و گفتند درین هفت روز آنها آمادهء بیعت شده و هم خواستار عفو خودها از امیر حبیب الله میشوند. پردل سقوی این پیشنهاد را پذیرفت و در منزل باغ قندهار اتراق کرد و به حبیب الله سقاء از پیشرفت خود اطلاع داد. عده یی از مردم قندهار میخواستند با قوای پردل به مدافعه و مقابله بپردازند، اما

از علی احمد خان دل خوش نداشتند و صدراعظم قندهار امانی عبدالعزیزخان بارکزائی به بلوچستان فرار کرد. از طرف دیگر احمد علی خان لودین در تسلیمی شهر به پردل خان همکاری کرد. اقوام مربوط غلزائی (غلجائی) در جریانات موجودهٔ قندهار حالت بیطرفی اختیار کردند.

صبح روز ۳ جون ۱۹۲۹ (۱۳ جوزا -۱۳۰۸ ش) دروازه های شمالی شهر قندهار به روی قوای پردل خان توسط یکی از سران و خوانین غلجائی گشوده شد. علی احمد خان شاه قندهار که آگاه شد آماده گی مقابله را گرفت، اما او دیگر در میدان جنگ تنها مانده بود. صرف یکنفر همرایش مانده بود که آنهم به زودی زخمی شد. علی احمد خان به ناچار فرار کرد و به خانهٔ یك هزاره پناه برد. پردل سقوی که شهر را تصرف کرد علی احمد خان را در مخفی گاه پیدا کرد. پردل همان لحظه او را به همراه قاضی القضات عبدالشکورخان و ملا عبدالواسع خان و یك نفر مفتی زنجیر و زولانه کرده به کابل فرستاد که عصر روز ٤ جون (١٤ جوزا) به کابل آورده شد و به حضور حبیب الله سقاء پیش کرده شدند.

حبیب الله به علی احمد خان گفت: تو چرا از جگدلك نزد من نیامدی و اگر نزدم می آمدی تو را به عزت و آبرو استقبال میکردم. علی احمد خان جواب داد که با تقدیر و سرنوشت نمیتوان جنگ کرد. بعد از ملا عبدالواسع پرسید تو چرا مرا به کفر متهم کرده نی؟ ملا جواب گفت من هیچ کسی را نگفته ام و هیچ مسلمانی را کافر نمی گویم. اگر ترا کافر گفته ام پس در واقعیت همانطور است.

حبیب الله علی احمد خان را به اتهام و جرم اغوای خواهر امان الله خان، اعلان امارت در مشرقی و اعلان امارت در قندهار و ندادن اجساد کشته شده گان رهزن در شمالی او را مجرم قلمداد کرده که علی احمد خان با شجاعت و جرئت از خود دفاع کرد. امیر دستور داد که تحت نظارت گرفته شوند. اعضای دربار اکثریت به اعدام او و دو نفر ملای دیگر که همراه او از قندهار آورده شده بودند رأی دادند، اما وزیر دربار شیرجان خان سپه سالار پردل خان، آغا سعید احمد خان، حضرت صاحب محمد صادق مجددی خواستار عفو و نکشتن علی احمد خان شدند. اما نظر به پافشاری ملك محسن کلکانی و برادرش سید محمد قلعه بیگی امیر کلکانی مجبور شد، حکم اعدام علی احمد خان پادشاه و قاضی القضات عبدالشکورخان و ملا عبدالواسع خان را امضاء کرد. در نتیجه آنها به دهن توپ پرانده شدند.

به این صورت داستان یك مدعی سلطنت که در طی کمتر از پنج ماه دوبار در دو گوشهء مملکت اعلان سلطنت کرده بود ، برای همیشه اختتام یافت و یکی از مدعیان قدرت کم شد.



امیر امان الله خان



ملکه ثریا

حکومت حبیب الله سقاء در ولایات

مامورین سقوی تا این مدت با سران و مردم لوگر تفاهم نموده و به توافقاتی دست یافتند که آن طبق اکثریت مردم لوگر طرفدار سقوی ها شدند. مردم لوگر حاکم و مامورین سقوی را پذیرفتند. حاکم سقوی لوگر از حضرات مجددی لوگر خواستار اشتراك در ترکیب حکومت شدند که حضرات مجددی معذرت خواستند. به اینجانب مؤلف کتاب هذا گفتند حد اقل برادرزاده، تان حضرت عبداللطیف مجددی را به حیث حاکم خوشی و دوبندی به نماینده گی از دیگر حضرات مجددی لوگر برای ما معرفی کنید که اینجانب مشکلات خانواده گی را دلیل آورده معذرت خواستم. مردم وردك که طرفدار امان الله خان بودند، حکومت سقوی را نپذیرفتند و حاکم سقوی را رد کردند و از وردگ راندند. حبیب الله سقاء به لشکرکشی قوی پرداخت. مردم وردگ به قیادت کریم خان وردگ و کرنیل عبدالله خان ماهیار وردگی در دشت توپ با قوای سقوی در جنگ شدند. کریم خان که به قوم میرخیل وردگ تعلق داشت، باشنده، قلعه، امیر تنگی وردگ بود. او شخص مشهور و از رجال سرکرده، وردگ بود. سقوی ها در جنگ دشت توپ شکست شدید خوردند و به تعداد هفتصد نفر سقوی ها کشته، اسیر و مجروح شدند. بقیه فرار کردند. بعدتر سقوی ها توانستند وردگ را با جنگ اشغال و کریم خان وردگ را که حیثیت سر یا قلب وردگی ها را داشت و طرفدار شاه امان الله خان بود کشتند و قلعه، کریم خان را که در قلعه، امیر تنگی وردگ بود و مرکز مهمات جنگی بود تاراج کردند. خاندان کریم خان را با فتح محمد خان و عبدالسلام خان و غیره را طور محبوس به کابل آورند. کرنیل عبدالله خان ماهیار جان به سلامت برده فرار را بر قرار ترجیح داد.

مردم هزاره به نسبت اینکه امان الله خان برده گی و غلامی را از بین برده بود و با هزاره ها با عدالت رفتار نموده بود و اکثر حقوق مملکتی و ملکی و اساسی آنها را داده بود، طرفدار شاه امان الله باقی ماندند و از تسلیم شدن به حکومت سقوی خودداری کردند. سردار محمد امین خان برادر شاه امان الله و خواجه هدایت الله خان رئیس هیأت شاه را در بین خود نگاه کردند و در جنگ های غزنی و هزاره حملات سقوی ها را دفع کردند، اما نادرعلی خان جاغوری، رضابخش خان تحصیلدار، ملك حضرت محمد میدانی، میرزا حسن علی خان از یك بخش هزاره جات برای سقوی ها بیعت گرفتند، اما فرقه مشر میرفتح خان پسر میرغلام حسین خان بهسودی و سید احمد خان مشهور به بچه، شانور با دو هزار نفر خود کوتل اونی را عسکرگاه گرفته از حمل تا سنبله مدت

شش ماه جلو پیشروی سقوی ها را گرفتند و در سه جنگ سقوی ها را شکست دادند. باید گفت خزانه دار بهسود به فرمان شاه امان الله خان چهل و هفت هزار روپیه به این داوطلبان جنگ پرداخت. وقتی شاه امان الله خان از قندهار به غزنی لشکر کشید. یك تعداد مردم هزاره به قیادت رضابخش خان، دادعلی خان و خلیفه قربانی علی بهسودی، گل محمد خان، محمد موسی خان، حسین علی خان هزارهء خواتی به غزنی لشکر کشید و به طرفداری شاه امان الله خان داخل جنگ شدید که در جنگ بالاحصار غزنی تورك حضرت خان هزاره و در جنگ میدان محمد موسی خان، گل محمد خان، حسین علی خان و ارباب یوسف خان هزاره همه کشته شدند. سرهای شان را سقوی ها در بازار چنداول کابل آویختند. متباقی هزاره ها را شاه امان الله خان با برادر خود محمد امین خان، خواجه هدایت الله خان و عبدالغفورخان کوهستانی در بهسود رجعت داد که در آنجا تا سقوط دولت سقوی به مقاومت ادامه دادند. حکومت سقوی یك هیأت به اشتراك میرزا فیض محمد خان کاتب هزاره مؤلف سراج التواریخ، محمد عظیم خان کوهستانی، میرآغاخان مجتهد و خلیفه غلام حسین خان به هزاره جات فرستادند تا مردم هزاره را به اطاعت فرا خواند. میرفتح محمد خان مدافع کوتل اونی این ها را طور محبوس از راه وردگ نزد سردار محمد امین خان به بهسود فرستاد. مردم دعوت ایشان را به طرفداری دولت سقوی رد و خود شان را دوباره به طرف کابل رجعت دادند. در اثر همین رفت و آمد بود که حبیب الله سقاء بالای میرزا فیض محمد کاتب هزاره مظنون و بدگمان شده او را ذریعهء چوب لت و کوب شدید و بسیار کرد که او مریض شد و جهت تداوی به ایران رفت. بعد از معالجه به وطن برگشت و بعدها بمرد و آثار تاریخی او که جلد ۳ و ٤ سراج التواریخ است با مردن او از بین رفت.

حکومت بچهء سقاء در جنوبی

در حکومت اعلی جنوبی از زمان امان الله خان نایب سالار محمد صدیق خان صاحبزاده قوماندان عسکری بود. وجود و تاثیر این شخص باعث شد که اکثر مردم پکتیا با سقوی ها بیعت کند از طرف دیگر میرغوث الدین خان احمدزائی مرد شورشی و مشهور دیگر که با پول و اسلحهء دولت امانی از کابل رفت و در پکتیا به طرفداری سقاء داخل تبلیغ و فعالیت شد. در نتیجهء این فعالیت ها بود که مردم با نفوذ و نفوس سلیمان خیل نیز به طرفداری سقوی ها و برضد امانی ها برخواستند، اما مردم گردیز در

برابر دولت سقوی مقاومت کردند. مردم جاجی و چمکنی که از همان اول یعنی عقرب و قوس ۱۳۰۷هـ.ش به مخالفت با حکومت امانیه بالای حکومت های محلي شان حمله کرده بودند، به مخالفت با بچهء سقاء نیز ادامه دادند. در حوت ۱۳۰۷هـ.ش سپه سالار محمد نادرخان سفیر افغانستان در فرانسه به راه هندوستان برطانوی داخل جنوبي (پکتیا) گردید و به غرض سقوط دولت سقوی به جمع آوری قوا پرداخت. عبدالحکیم بارکزائی حاکم اعلی جنوبی و محمد صدیق خان قوماندان عسکری هر دو در گردیز تحت تاثیر سپه سالار محمد نادرخان قرار گرفتند که حاکم تاکنون خود را نمایندهء حکومت امانی و قوماندان عسکری در خفا خود را طرفدار سقاء می دانستند. در جنوبی دو مرکز قدرت وجود داشت. یکی قوای احمدزائی، جدران، منگل، وزیری، طوطاخیل و گردیزی ها که اکثریت در محور سپه سالار محمد نادرخان می چرخیدند، دیگر قوای سلیمان خیل که از حمایت مردم زرمت، کتواز، ارگون، شرن، مقر تا نزدیك قلات برخوردار بودند. که این قوا چون از ارادتمندان و مریدان حضرات مجددی بودند، از ارشادات و راهنمائی ها و نظرات حضرت صاحب نورالمشایخ فضل عمر مجددی الهام می گرفتند. حضرت نورالمشایخ صاحب که در زمان امان الله خان در اطراف بمبئ در حالت تبعید به سر می برد وقتی محمد نادرخان از فرانسه وارد بمبئ گردید، ضمن نامه یی به حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی متذکر شد که اینك من عازم افغانستان شدم شما هم بیائید. چون حضرت صاحب مذکور در ۸ دلو ۱۳۰۶هـ.ش در منطقهء پتیالهء هندوستان با عده یی زیادی از علمای مهاجر افغانی تشکیل جلسه داده بود و موضوعات کابل را به حضرت محمد صادق مجددی برادر و حضرت محمد معصوم مجددی برادرزادهء ۲۲ سالهء خود گذاشته بود، چرا که خود حضرت شمس المشایخ فضل محمد مجددی پدر حضرت محمد معصوم مجددی تا سال ۱۳۰۶هـ.ش داعی اجل را لبیك گفته بود. قرار این روایت گفته می شود که از این مجلس حاجی دوست محمد در وقت ضرورت به منطقهء تل ملا محمد حسن و عبدالرحیم نامان به خوست و ملك بلندخان به جدران و ملك غلام خان به گردیز باید می رفتند.

درین وقت دو نفر از سرداران فراری به هند که خود را از بازمانده گان سردار محمد ایوب خان غازی معرفی میکردند، نیز میخواستند درین جلسه و تصمیم گیری اشتراك نمایند. مانند عبدالکریم نام ادعای تخت و تاج را نماید. حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی به این دو نفر که اعظم خان و اکرم خان نام داشت اجازهء اشتراك در جلسه نداد،

چرا اکنون مردم با خودسری های امان الله خان و بی باکی او نسبت به معتقدات و عنعنات میخواستند مبارزه کنند و با شمولیت آنهائی که خود را از سرداران محمدزائی و بازمانده گان محمد ایوب خان غازی معرفی میکردند قضیه شکل دیگر یعنی ادعای پادشاهی و سلطنت طلبی بین سرداران محمدزائی مطرح می شد. خلاصه بعد از این جلسه و تصمیم گیری ها بود که حکومت امانی از حکومت انگلیس خواست که حضرت نورالمشایخ صاحب مجددی را از سرحدات و شهرهای نزدیك به سرحد افغانستان دور کند. انگلیس ها حضرت صاحب را به اطراف بمبئ تبعید کرده بود و اکنون نمیتوانست خودسرانه از بمبئ حرکت نماید و درخواست محمد نادرخان را بدون جواب ماند. درین وقت خودش که از هرج و مرج های داخل افغانستان آگاه شد و هم پیام هایئ از جانب مریدان و ارادتمندان شان در مورد عودت جناب حضرت صاحب نورالمشایخ به کشور به جهت مساعدت به ایجاد فضای امن و استقرار، نظم، ثبات و اداره در مملکت افغان و نجات وطن از جنگ های داخلی قصد آمدن طرف افغانستان را نمود. برای این کار لازم شد تا از گورنر انگلیسی در بمبئ اجازهء رفتن خواست. گورنر در جواب گفت که رفتن ایشان به اجازه و امر گورنر جنرال هند یا وایسرای هند تعلق دارد و از اختیارات ایشان است. حضرت صاحب مذکور برادرزادهء خود حضرت محمد معصوم مجددی را که درین وقت با دعوت نامه حبیب الله سقاء نزد نورالمشایخ صاحب به هند رفته بود به غرض کسب اجازهء رفتن به افغانستان به دهلی فرستاد.

حضرت صاحب نورالمشایخ در ضمن یك نامه ای عنوانی سردار محمد موسی خان پسر امیر محمد یعقوب خان که در دهلی می زیست نوشت که برای اخذ اجازهء رفتن او به افغانستان از وایسرای هند برطانوی به حضرت محمد معصوم مجددی کمك نماید. بنابران سردار موصوف وساطت کرد تا حضرت محمد معصوم مجددی توانست با فارن سکرتری هندوستان ملاقات نماید. از آن بعد حکومت انگلیس اجازهء رسمی داد که حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی میتواند در طول سرحدات افغانستان از هر راهی که بخواهد داخل افغانستان شود. پس حضرت صاحب مذکور با خانوادهء خود وارد مناطق نزدیك سرحد افغانستان شد و در دیرهء اسمعیل خان از طرف مردم سلیمان خیل پذیرائی و استقبال گرم شد. بعد جناب شان از راه درهء بولان وارد ولایت جنوبی شد و در شرن کتواز اقامت اختیار کرد. چندین هزار از سلیمان خیلی ها از او استقبال کردند. حضرت نورالمشایخ صاحب این شعار و پیام را تبلیغ می کرد که صلح و امنیت سرتاسری در افغانستان

میخواهد و شاه مملکت باید از طرف عموم ملت انتخاب گردد. بچهء سقاء از ادعای پادشاهی صرف نظر نماید، اما چون هم خود حضرت نورالمشایخ و هم مریدان و ارادتمندان سلیمان خیلی او همه برخلاف امان الله خان بودند، سلیمان خیلی ها که در حدود هفت هزار نفر مرد جنگی مسلح در اطراف و دور نورالمشایخ مجددی جمع شده بودند، مصارف عسکرگاه یا قرارگاه حضرت صاحب را در یك شبانه روز پانزده گاو و سی گوسفند می پرداختند.

طرفداری سقاء را نیز به همین سبب یعنی مخالفت با امان الله خان میکردند و در فکر و تصمیم حمله بالای امان الله خان در غزنی بودند. از طرف دیگر میرغوث الدین خان احمدزائی هم پیشنهاد میکرد که شخص حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی را به پادشاهی قبول دارد، ولی حمایت از امان الله خان را نمی پذیرند.

اعلان سلطنت مجدد امان الله خان در قندهار

امان الله که به تاریخ ٢٤ جدی از کابل خارج و به تاریخ ٢٦ جدی به قندهار رسیده بود، یکی دو روز بعد آن خبر رفتن معین السلطنة (شاه عنایت الله خان) را از کابل به پشاور و ترک سلطنت شنید. خود عنایت الله خان که یکصد ساعت پادشاهی کرد بعد رسیدن به پشاور به طرف قندهار حرکت نمود و نزد شاه امان الله خان خود را در قندهار رسانید و از سرگذشت کابل برای امان الله خان معلومات داد. مردم قندهار بار دیگر دست بیعت به امان الله خان دادند و یك حکومت مؤقتی تشکیل دادند. امان الله خان به عوض عبدالکریم خان، عبدالعزیزخان سابق وزیر حربیه را به حیث والی قندهار مقرر کرد. اطراف شاه را بار دیگر اشخاص مغرض و خودخواه که در باطن با شاه نیأت خوب نداشتند احاطه نمودند. برای آن تعداد از افسران جوان که تحصیلات ترکی داشتند و به قندهار آمده بودند، زمینهء خدمت و استخدام در قطعات عسکری اردوی امان الله خان را مساعد نکردند و نگذاشتند این افسران جوان و تحصیل کرده که به شاه وفادار بودند، طرف اعتنا و توجهء شاه واقع شوند. شاه بازهم به صورت تنها و سراسیمه باقی ماند. با آنهم امان الله خان در صدد جمع آوری سپاه داوطلب و حمله بر کابل برآمد، اما مخالفین نهانی او وضع را مغشوش میکردند، لذا شاه اعلام کرد که به هرات میرود و از آنجا از راه بلخ به کابل حمله می کند. دشمنان و رقیبان داخلی و نهانی شاه که در اطراف او بودند نگذاشتند و نپذیرفتند که چنین شود و هم مردم قندهار نخواستند شاه از بین شان ناکام و ناامید دیگر طرف برود. پس تشکیل سپاه داوطلب شروع شد که تعداد آنها به هشت هزار نفر رسید و همه مسلح گردیدند. درحالیکه یك تعداد کندك های منظم، پیاده، سوار و توپچی دولتی هم در قندهار موجود بود.

درین وقت در هرات به اثر دسیسه و توطئهء مخالفین شورش نظامی واقع شد. والی هرات محمد ابراهیم خان با قوماندان عسکری هرات عبدالرحمن خان کشته شدند و بار

دیگر به نام طرفداران شاه امان الله خان امنیت قایم شد.

شاه در ٦ حمل ١٣٠٩ با ١٤ هزار نفر عسکر منظم و غیرمنظم از قندهار به استقامت کابل حرکت کرد. قوماندان و پیشدار این سپاه عبدالاحدخان مایار وردگی وزیر داخله بود و از مشاورین او احمدعلی خان رئیس بلدیه کابل و رئیس تنظیمیهء شمالی (پروان + کاپیسا) بود. قوای شاه در بیست روز به غزنی رسید و در بالاحصار شهر غزنی دو هزار عسکر طرفدار سقوی قرار داشت. در جریان سفر تخریبات و تبلیغات سؤ در بین لشکریان شاه امان الله خان ادامه داشت. یك افسر مقیم قلات عساکر را به قیام تحریك کرد که دستگیر شد و از طرف شاه اعدام گردید. دوازده نفر جاسوس در ١٤ حمل دستگیر و اعدام شدند. یك تولی عسکر سقوی در ١٧ حمل تسلیم شدند. یگدسته مردم داوطلب هزاره گی به کمك شاه رسیدند و بعد یك تعداد عسکر سقوی توسط طرفداران شاه اسیر گردید که به حکم شاه عسکر رها و افسران شان اعدام گردیدند.

در ٢٣ حمل شکایت صاحب منصبان و سرکرده گان معیت شاه از محمد یعقوب خان وزیر دربار و امثال او بلند شد که بین شاه و مردم منحیث سد راه عمل میکرد. در ٢٤ حمل سه هزار نفر هزاره با مردم قره باغ به استقبال شاه شتافتند. در همین روز پیشدار اردوی شاه به غزنی وارد و داخل جنگ شدند. در ٢٦ حمل شاه با قشون منظم وارد غزنی شد. دو طیارهء سقوی از کابل رسید ولی بم های خود را دورتر از اردوی شاه فرو ریخت. قرار گفتهء شاهدان عینی حاضر صحنه طیارات مذکور به قسم حرکات بالای اردوی امان الله خان اجرا کرد که از نوع حرکات آن مفهوم سلامی هوایی استنباط می شد. در ٢٨ حمل به قیافهء ظاهری مشابه ملا با تبرچهء خود بالای خیمهء شاه قصد حمله نمود، بعد معلوم شد که ملا نبوده کدام بلای دیگر بوده که با اسنادی که نزد او یافتند او را به خارجی ها ارتباط می دادند. این حمله در موضع دُرانی غلجائی صورت گرفته بود.

در ٢٩ حمل سردار محمد امین خان و خواجه هدایت الله خان با دو هزار مرد مسلح به اردوی شاه پیوست، اما محمد یعقوب خان وزیر دربار کاری کرد که رهبران نتوانستند مستقیم شاه را ببینند. درحالیکه آنها میخواستند مستقیم و روبه رو عرض ارادت نمایند، دو نفر از صاحب منصبان تحصیل کرده به شاه پیشنهاد کردند که غزنی را درحال محاصره گذاشته سر راست به کابل حمله نمایند، زیرا مردم وردگ و میدان و هزاره همه در معیت شاه به کابل یورش می برند و بچهء سقاء محکوم به شکست قطعی میشوند. این

دو نفر صاحب منصب غلام سرورخان و عبدالاحد خان بودند، اما مشاورین مغرض و ملکی شاه که فن جنگ و محاربه را نمی دانستند و هم اکثریت شان در باطن طرفدار انقراض و سقوط دولت امانی بودند نگذاشتند که طرح آن افسران در عمل پیاده شود و شاه را در جنگ و محاصره شهر غزنی مصروف نگهداشتند. قشون شاه از سه جهت بالای شهر غزنی حمله کردند، عساکر سقوی تا دیوارهای شهر فرار نمودند و یك قلعهء مرتفع و حاکم به شهر از طرف عساکر شاه اشغال گردید. نزدیك بود شهر غزنی فتح گردد که تخریبات دست های مخفی کار خود را کرد. یك دسته عساکر از مواضع حاکمه و مفتوحه بدون جنگ عقب نشستند. در اول ثور شدت باران مانع پیشرفت شد. در ۲ ثور یك هزار مرد جنگی هزاره به کمك شاه رسید. در ۳ ثور شاه را به نام طرح نقشهء نظامی جنگ مصروف نگهداشتند. در ٤ ثور هزاره ها به حمله پرداختند. نقاط حاکم و مهم شهر را در تصرف گرفتند. دو طیاره از کابل آمد و اردوی شاه را بمباران نمودند. چند نفر عسکر و چند اسپ از بین رفت. شاه دو تولی عسکر به وردگ سوق نمود تا مانع ارتباط و امداد کابل به غزنی شود. در همین وقت بود که پنج هزار مرد مسلح سلیمان خیل که از قبل برای چنین روزی آماده ساخته بودند به کمك سقوی ها رسید. در یك حملهء شدید قوای شاه را درهم شکستند. در پنج ثور یك قطعهء حاکم به دست قوای مخالف شاه افتاد. در همین جنگ بود که سید اشرف خان قندهاری که از دلیران سپاه شاه بود کشته شد. در ٦ ثور حملهء مخالفین شدت اختیار نمود. از بلندی ها به سر اردوی شاه فرو ریختند. به اثر تبلیغات منفی قسمتی از سپاه مواضع خود را ترك کرده به استقامت هرات در حرکت شدند. در ساعت ۹ قبل از نصف شب ٦ ثور شاه ناگهان امر حرکت جانب قندهار داد. دیگر شاه ارادهء خود را تابع نقشه ها و طرح های مخالفین داخلی خود کرد. در ۱۰ ثور دو طیاره از استقامت کابل آمد که به قندهار رفته بود و بالای اردوی شاه اوراقی پراگنده و منتشر ساختند که در آن از حملات مردم تکاب و هزاره و پکتیا علیه بچهء سقاء و سراسیمه گی حبیب الله سقاء سخن گفته شده بود. اردو دوباره معنویات یافته و حاضر شدند به غزنی برگردد. شاه به مقر رفت و در ۱۱ ثور مجلس نظامی کذائی تشکیل و قضیهء عودت به غزنی یا توقف به مقر را مطرح کرد. یعنی از رجعت به قندهار منصرف شده بود. درباریان مغرض نمی گذاشتند که مجلس به فیصله قاطع برسد. جلسات بی فایده را تا ۱۹ ثور دوام دادند تا درین وقت تخریبات مخالفین کار خود را کرد. شب لین تیلفون قندهار را قطع کردند و صبح گفتند چهار هزار نفر سلیمان خیل به تعقیب اردو

آمدن دارند و شاه را وادار به عزیمت جانب قندهار کرد.

در ۲۳ ثور سپاه داوطلب معیت شاه را خلع سلاح و مرخص کردند. در ۲۷ ثور شاه با عساکر خود به قلات رسید. به او گفتند که سه هزار عسکر سقوی به تعقیب است و تا منزل سه اسپ رسیده اند. شاه به منزل خود ادامه داد تا به رباط مهمند رسید. در اینجا همان والی علی احمد خان که خود را در جلال آباد شاه اعلان کرده بود از راه پشاور به قندهار آمد و به حیث رئیس تنظیمهء قلات تعیین کرد و خود جانب قندهار رفت. در ٤ جوزا ۱۳۰۹ هنوز در منزل رباط مهمند بود که به قندهار احوال کرد ملکه ثریا و خانواده اش به عجله راه قلعه جدید سرحد افغانستان را به استقامت هندوستان در پیش گرفتند. شاه خودش بعد از نیم شب نهانی از اردو حرکت کرد و در سرحد افغانی با خانوادهء خود یکجا شد.

در ۲۳ می ۱۹۲۹/۳ سرطان ۱۳۰۹هـ.ش داخل قلمرو هند برطانوی شد. در اثنای برآمدن از خاك وطن و عبور از سرحد افغانی گلوی او عقده کرد و با چشمان نمناك و تر صرف این قدر گفت که این آخر دورهء ده سالهء من و خدمت من است که امروز از وطن رانده می شوم. هیچکدام از همراهان شان مجال و قدرت حرف زدن به نسبت اندوه و حزن نداشتند. بعد به ایتالیا رفتند تا در ثور ۱۳۳۹هـ.ش دیده از جهان بست.

جنازهء امان الله خان را حسب وصیت او به افغانستان آوردند و در جلال آباد پهلوی مرقد پدرش امیر حبیب الله خان دفن کردند.

تلاش خانوادهء چرخی در حمایت و اعادهء سلطنت امانی:

در شمال افغانستان عبدالعزیزخان چرخی که از طرف امان الله خان والی ترکستان بود به مقابله سقوی ها عساکر بلخ و ترکستان را تا منطقهء ایبك سمنگان سوق کرد ولی تبلیغات سقوی ها و معاون والی میرزا محمد قاسم خان مزاری عساکر را متفرق و مشتت ساخت و عساکر افسران خود را حبس کردند. قوماندان دولت امانی محمد اسمعیل خان هرچند شعی کرد به جائی نرسید. بعد همرای والی عبدالعزیزخان چرخی به دست قشون سقوی بلخ محبوس گردید.

به این ترتیب در اوایل حوت ۱۳۰۸هـ.ش نایب سالار عبدالرحیم خان کوهستانی داخل شهر مزار شدند و بعد خواجه عطا محمد خان کوهستان به حیث والی بلخ از کابل وارد مزار شدند و ولایت بلخ و میمنه را امنیت کردند. در هرات که سپاه قیام کرده و

والی ابراهیم خان و عبدالرحمن خان قوماندان نظامی را کشته بودند، محمود طرزی توانست به کمک متولی زیارت خواجه عبدالله انصار از هرات به خارج فرار نماید، اما جنرال محمد غوث خان امنیت هرات را دوباره تأمین کرد. بعد شجاع الدوله خان وزیر مختار افغانی از لندن رسید و زمام هرات را به دست گرفت. بعد نایب سالار عبدالرحمن خان از میمنه به هرات لشکر کشید. شجاالدوله برای دفاع آمادگی می گرفت. روحانیون شهر هرات چون حضرات مجددی و خطیب مسجد جامع هرات و مدرسین سرکرده و بزرگان و رؤسای شهر هرات به مخالفت دولت امانی بودند. سپاه هرات بار دیگر قیام کرد. شجاع الدوله غوربندی مجبور به پناه بردن به گازرگاه شریف یعنی مزار حضرت خواجه عبدالله انصاری شد. عبدالرحیم خان کوهستانی که از میمنه با مردم هرات در تماس شده بود او با تعداد کمی از هراتیان مقیم کابل و یك عده عساکر مقیم میمنه طرف هرات رفت. عبدالرحیم خان کوهستانی شخص مدبر و لایق بود. به مجرد رسیدن به سرحدات ولایت هرات با علما، روحانیون و خوانین هرات مراوده کرده و روابط را توسط همان هراتیان که از کابل و مزار با خود گرفته بود با داخل هرات قایم کرد. طبقهء علما را برعلیه امان الله تحریك و شهادت قاضی عبدالرحمن پغمانی قاضی القضات و حبس حضرات مجددی را دلایل تبلیغ کرده که موثر ثابت شد. مردم ملکی و عسکری به قیام وادار شدند و عبدالرحیم خان هرات را متصرف شدند.

امان الله خان که در زمستان ۱۳۰۸هـ.ش برای حمله به کابل در قندهار آماده گی می گرفت به سپه سالار غلام نبی خان چرخی لوگری که سفیر افغانی در روسیهء شوروی بود، هدایت داد که با عساکر ازبکی و ترکمنی و عده یی افسران افغانی که از شمال افغانستان به روسیهء شوروی رفته بودند، داخل مملکت شده ترتیب قوا نموده به طرف کابل حرکت نمایند. جنرال غلام نبی خان چرخی لوگری و یك عده یی از مردم قزاق، هزاره و ترکمن تعلیم یافته گان نظامی شوروی بودند، از دریای جیحون (آمو) گذشته به طرف دولت آباد آمدند که در مقابل عساکر سقوی مزار به مدافعه رفتند. در مقام خواجه ولی در اخیر حمل ۱۳۰۸ هـ.ش از قوای نایب سالار غلام نبی خان چرخی شکست سخت خوردند.

غلام نبی خان در تاریخ ۲ ثور ۱۳۰۸هـ.ش شهر مزار شریف را بعد از یك جنگ شدید تصرف کردند. رئیس تنظیمیهء سقوی در سمت شمال دو هزار نفر را از ایبك و تاشقرغان جمع کرده، به شهر مزار حمله نمود، ولی شکست خوردند. حملات پراگندهء

طرفداران سقوی بالای شهر مزار ادامه داشت. جنرال غلام نبی خان در ۱۸ ثور معسکر شیرآباد سقوی ها را اشغال کرد و یك روز بعد با بمباران توپ و طیاره قلعهء جنگی را اشغال کرد. . باید گفت که توپ و طیاره شوروی ها به امان الله کمك کرده بودند و در جنگ تاشقرغان آخرین مقاومت قوای سقوی ها از بین برده شد. تمام ولایت بلخ در تصرف غلام نبی خان چرخی درآمد و حکومت سقوی وزیر جنگ خود سید حسین را با چهار هزار نفر به طرف بلخ اعزام کرد، اما قوای نایب سالار غلام نبی خان لوگری قوای سید حسین را در ایبك شکست داد. سید حسین به قطغن فرار کرد.

درین وقت امان الله خان به غزنی رسیده بود. چون از سلیمان خیلی ها شکست خورد از وطن خارج شد. غلام صدیق خان چرخی وزیر خارجه حکومت امانی به برادر خود جنرال غلام نبی خان چرخی تلگرامی خبر خبروج امان الله خان را داد. غلام نبی خان با شنیدن این خبر درحالت فتح و پیشرفت به عساکر خود امر عودت داد و از ایبك به تاشقرغان و مزار کشید و از دریای آمو به طرف ماوراء النهر عبور کرد. در ظاهر او ثابت ساخت که او برای خود قدرت و سلطنت نمی خواهد، بلکه به امان الله وفادار است. اما در عقب پرده حامیان تجهیزاتی و تمویلاتی او دیگر نخواستند در غیاب امان الله از یك طرف و یك جبهه در عمق درگیری های افغانستان قرار گیرند. بنابر روایت دیگر در ایبك بالای قرار گاه غلام نبی خان چرخی در فضاء یك طیاره ظاهر شد و چند قطعه پاکت خط را بالای قرارگاه پرتاب کرد. گفته می شد که طیاره یا از روسیه آمده یا از قندهار از نزد امان الله خان آمده است. به هر صورت که بوده باشد، غلام نبی خان واپس به روسیه عودت نمود. بعضی مردم روی کار آمدن حبیب الله سقاء و بعد محمد نادرخان را به توافق و هم نظری حکومت هند برطانوی و حرکت غلام نبی خان را به طرفداری از امان الله خان با سیاست روسها در منطقه بی ارتباط نمی داند. چرا که آن دو نفر اول الذکر در هند برطانوی زیاد وقت مقیم بوده اند و اخیر الذکر درین وقت و زمان در مسکو بوده است. این نظر و گفته از احتمال بعید واقع شده نمیتواند، چرا که اکثر دیده شده و مطالعه شده که هوا خواهان قدرت و سیاست در یك مملکت که به رقابت شده اند به غرض جلب کمك به مملکت های همسایه مراجعه کردند و یا خود ممالك اطراف منطقه به این نوع امداد و مساعدات نظر به منفعت های سیاسی، اقتصادی و یا نظامی و یا به دلایل امنیت و محفوظ داشتن سرحدات شان بی علاقه یا کم علاقه نبوده اند و به خصوص در تاریخ افغانستان از زمان پسران تیمورشاه ابدالی تا زمان تحولات امانی حتی تا این وقت که

آمدن روسها به افغانستان است چنین چیزی دیده شد و میشود.

مطلب اینکه غلام نبی خان چرخی به روسیه برگشت. سید حسین که در قطغن عقب نشسته بود، دوباره ظاهر شد و بلخ را بدون معاند و جنگ در تصرف خود گرفت. او بلخ و میمنه را تنظیم کرد و با روش سخت گیرانه و شدت حکومت کرد که خود را مطلق العنان و مستقل الاجرآت می دانست. سید حسین از طریق میمنه عبدالرحیم خان کوهستانی را به هرات فرستاد. حکومت قندهار هم بعد از خروج امان الله خان و اعلان سلطنت چند روزهء امیر علی احمد خان سقوط و به تصرف سقوی ها به سرکرده گی سپه سالار پردل خان قرار گرفت. درین وقت غیر از چند نقطه در جنوبی مانند جاجی، منگل، چمکنی که در تصرف محمد نادرخان و برادران او قرار داشت دیگر همهء افغانستان در کنترول سقوی ها قرار داشت.

اجرآت داخلی حکومت حبیب الله سقاء

در بخش استخدام افراد به وظایف مملکتی انتخاب و تقرر به اساس منافع سمتی و قوی و شناخت شخصی که زیادتر از کوهدامنی ها و کوهستانی ها صورت میگرفت بعدتر آن چهاریکاری ها و دیگر مردم شمالی و پروان و کاپیسا مدنظر بود. تغییر و تبدیل مامورین و صاحب منصبان ناگهانی و خیلی به زودی و به سرعت صورت می گرفت. سیاست اجرائی و اداری والیان و حاکمان با مرکز تفاوت و حتی تضاد می داشت. هر کدام مطابق میل خود شان حکومت ساخته بودند. برای صدور فرمان ها یك شورای صرف مشورتي و فاقد صلاحیت که بنام هیأت تنظیمیهء اسلامیه یاد می شد، حبیب الله را کمك میکرد. رئیس این مجلس محمد عظیم خان بود. امیر کلکانی در تاریخ ۲ ستامبر ۱۹۲۹ م یازدهم سنبله ۱۳۰۸هـ.ش امر برگذاری انتخابات برای مجلس ملی انتظامیه اسلامیه مرکزی را داد که طبق آن سی نفر باید جمع مي شدند که از ولایات کابل، قندهار، هرت و مزارشریف هر ولایت چهار نفر حکومات اعلی میمنه، جنوبی، مشرقی دو دو نفر از حکومات هزاره جات، قطغن، غزنی و بدخشان هم شاید به همین ترتیب کاندیدان با سود، مالیه دهنده، با اعتماد دارای سن بالاتر از سی سال که جانی و مقروض دولت نباشد، اما فرصت برای دایر شدن این مجلس هرگز میسر نشد. افسران اخراج شدهء دور امانی را احضار و دوباره مقرر کرد. خدمت اجباری دورهء مکلفیت را به عساکر داوطلب عوض کرد. پولیس در عمل وجود نداشت. رفقای سابقهء امیر کلکانی

به رتبه های به نام کرنیل خودمختار و جرنیل خودمختار از خود دسته و گروه های مستقل داشتند که از اداره‌ء حکومت مرکزی به نام اینکه رفقای دوران قیام و انقلاب هستند، خارج بودند. ایشان مطابق میل خود هرچه می خواستند می کردند. در اردو تشکیلاتی به نام قول اردو، فرقه، غند و کندك موجود نبود. منسوبان اردو معاش را از اداره‌ء امین نظام به دست می آوردند. حاکم قندهار عبدالحکیم خان مانند وقت عبدالرحمن خان به طریقه‌ء هشت یك که مردم آنرا هشت نفری می گفتند، از هشت نفر نفوس یکنفر را به خدمت فرا میخواند. امیر کلکان اعلان کرد بدعت خلاف مذهب حنفی منسوخ، خدمت عسکري جبری موقوف و در عوض خوش به رضا باشد. مکتب ها بسته شد و مالیات جدید وضع و اعلان شد که تمام ادارات عریض و طولانی ملغی و پول آن به جاهای لازم مصرف خواهد گردید و به ملاها داده خواهد شد که وظیفه‌ء دین را خوبتر به پیش ببرند. معاش مستمری علمای دینی، سادات، حضرات مجددی و خوانین محلی را احیاء کرد. طریقه های صوفیه را در ملکی و نظامی آزاد کرد. تمام قوانین و نظامنامه های حکومت قبلی را لغو کرد. مسایل حقوقی و قضائی به اساس شریعت حنفی توسط ملاها و قاضی ها حل و فصل می شد. حکومت جدید اعلان کرد که تنها آن مکاتبی که در رشته‌ء مخابرات تلگراف و هوائی نفر تربیه می کنند فعال شد، اما بعدتر در برج اسد به چندین مکتب دوباره امر باز کردن داد و مکتب لسان خارجی برای آموختن انگلیسی روسی و فرانسوی باز شد. مطبوعات ذیل نشرات داشت: حبیب الاسلام عوض امان افغان که اخبار اصلی و رسمی دولت بود که از حوت ۱۳۰۷ تا میزان ۱۳۰۸هـ.ش فعالیت کرد. مسئولین به ترتیب محی الدین انیس، سید محمد حسین و برهان الدین کشککی بود. اتفاق اسلام در هرات مانند سابق به مدیریت غلام سرور جویا، هفته نامه‌ء الایمان در ولایت مشرقی به مدیریت مولوی محمد ابراهیم کاموی، جریده‌ء نهضت الحبیب در خان آباد مرکز قطغن به مدیریت محمد بشیرخان، جریده‌ء رهبر اسلام به جای جریده‌ء بیدار در مزارشریف به مسئولیت عبدالصمد خان، اشرف الامصار و مؤید الاسلام در قندهار نشر می شدند. این جراید و نشرات رنگ مذهبی و دولتی داشتند. تقویم حبیبی که در آن ماه و سنه‌ء قمری استفاده شده بود به عوض تقویم هـ.ش به میان آمد. امیر حبیب الله و یاران او کم کم به زنده گی شهری آشنا شدند. صورت و سیرت شان درحال تغییر بودند و القاب سابق نایب السلطنة و معین السلطنة و جرنیل، کرنیل خودمختار و غیره دوباره روی کار آمد.

در جشن استقلال آن سال که در میدان دهمزنگ برپا شده بود، مسابقات ورزشی، کنسرت ها و نمایشگاه ها برپا بود. در قصر ستور فلم سینمائی دیده شد.

در حوت ۱۳۰۷هـ.ش دولت اعلان کرد که باقیات دولتی زمان حبیب الله خان سراج الملت والدین بخشیده شد و باقیات مالیات دوران امان الله خان پرداخته شود. مالیهء کمك به معارف، معاش وکلاء و محصول حق العبور را ملغی کرد. در فبروری ۱۹۲۹ یعنی دلو ۱۳۰۷ دولت اعلان کرد که هدف اساسي حکومت جدید خدمت اسلام و مسلمانان است و اجرای تمام امور دولتی بر اساس شریعت صورت خواهد گرفت. وقتی حکومت دچار مشکل مالی شد، در حمل ۱۳۰۸هـ.ش در اخذ مالیات تجدید نظر کرد. در سرطان ۱۳۰۸هـ.ش مجبور شد. فرامین سابقه را زیرپا کرده اعلان کند که تمام باقیات دور امان الله خان باید پرداخته شود. حتی تحصیل مالیه مواشی، محصول برق و تیلفون را محاسبه کرد. امیر جدید اعلان کرد که هر کسی قرضدار دولت است و ثابت شود که دارائی و امکانات پرداخت ندارد. قرض دولت بخشیده می شود. خزانهء دولت دیگر خالی شده بود. امان الله خان، عنایت الله خان در مشرقی، علی احمد خان و در جنوبی محمد نادرخان در مرکز امیر کلکانی خزانه را به مقصد سیاسی و شخصی خودها به مصرف رسانیده بودند. دولت سقوی به مصادرهء دارائی های شخصی خانوادهء سلطنتی مخالفین غنی و ثروتمند و تجار روی آورد که اکثر آن به حبیب حکام محلی می افتید. به این که نشد مبلغ پنجاه ملیون افغانی بانکنوت کاغذی زمان امان الله را ترویج کرد که این نوت ها در زمان امان الله خان به امضای مستوفی کابل، خزانه دار کُل و کفیل وزارت مالیه رسانده شد و قابل چلند گردید.

امیر حبیب الله ۹ نوع سکهء فلزی دارائی پنج نوع ارزش و دو نوع سکهء طلائی به نام حبیبی به ارزش سی روپیه ضرب کرد. نام پول افغانی را به حبیبی تبدیل کردند. در اخیر تابستان تعداد زیاد روحانیون به جبههء مخالف حبیب الله پیوستند. فتوای مورخ ۱٤ جولای ۱۹۲۹/۲٤ سرطان ۱۳۰۸هـ.ش حضرت شیرآغای مجددی نشاندهندهء دور شدن قشر روحانی از حکومت سقوی بوده است. گروه به سرکرده گی ملا عبدالواسع رئیس علما و قاضی اکبرخان شامل یك دسته جهت از بین بردن حبیب الله کلکانی بودند که اعدام شدند. پسر عمراخان باجوری حبیب الله را به خاطر سابقهء رهزنی اش میخواست بکشد که دستگیر شد و از عمل و قصد خود نه تنها پشیمان نشد، بلکه از آن دفاع کرد. حبیب الله سقاء به خاطر جرئت و شجاعت او به خاطری که مدتی آب و نمك باجور

را خورده بود او را عفو کرد. یك میل تفنگ و یك مقدار پول به او داد. در بعضی جاها مالیات پیشکی و در شمالی جلب و احضار اجباری دوباره شروع شد.

در حمل ۱۳۰۷هـ.ش زارعین در پنجشیر لوگر و غوربند نارضایتی خود را از مالیات دولتی نشان دادند. همچنان در پغمان و چهاردهی ناآرامی های در بین زمینداران بود. در ۱۷ سرطان ۱۳۰۸هـ.ش خانها، ملکها و ملاهای کابل، کوهدامن و کوهستان ضمن جلسه به حبیب الله مشوره دادند که با نادرخان راه مفاهمه و مصالحه پیش آید. سید نادرشاه کیانی رهبر اسمعیلیه ها نیز با هزاران نفر خود در مخالفت با حبیب الله بودند. حبیب الله کلکانی در اول تیرماه ۱۳۰۸هـ.ش زوال حکومت خود را احساس کرد و بارها گفته بود که پادشاهی هم سخت کار است. او دیگر دانسته بود که تنها با لقب امیرالمومنین و تطبیق شریعت بالای مردم عادی و بی واسطه و اقدامات نمایشي و میان تهی دیگر نمیتواند به حکمرانی خود بالای تمام مردم افغانستان ادامه دهد. در ماه جولای و اگست (سرطان و اسد ۱۳۰۸ ش) دولت نتوانست معاشات عساکر خود را بپردازد.

روابط و سیاست خارجی دولت سقوی

روابط خارجی رژیم سقوی ضعیف و محدود و حتی به حساب هیچ شمرده می شد. چرا که هیچ کشور خارجی حاضر نشد این رژیم را رسمیت بشناسد. درحالیکه غیر از قسمت هائی هزاره جات و جاجي و منگل قریب در تمام واحدهای تشکیلاتی ولایات و حکومت های اعلی و حکومت های کلان مسلط گردیده بود، اما عدم رعایت اصول ملی و بین المللي و عدم وجه به حقوق انسانی فردی و اجتماعی و زیر پا کردن اساسات ترقی و پیشرفت که از خواسته ها و تقاضای این زمان جامعهء بشری محسوب می شد باعث گردید که کشورهای خارجی رژیم جدید سقوی را به رسمیت نشناسد و با رژیم سابقهء امانی همدردی داشته باشد. شوروی، ایران، ترکیه، ایتالیا، جرمنی و فرانسه با حکومت امان الله خان احساس همدردی داشتند. اما انگلیس ها که با امان الله خان مخالفت شدید داشتند، با رژیم حبیب الله کلکانی نیز رابطهء شان گرم نشد. بدون اینکه خطر شدید و مستقیم پایتخت را تهدید کند سفیر انگلیس سر فرانسیس همفریز در اخیر جنوری ۱۹۲۹ یعنی نیمهء دوم جدی ۱۳۰۷هـ.ش قبل از خروج امان الله خان با سفرای کشورهای مختلف تماس گرفت و آنها را تشویق به خروج از افغانستان کرد. از ۲۳ دسامبر ۱۹۲۸ م تا اخیر فبروری ۱۹۲۹ (۱۳ جدی تا ۱۰ حوت ۱۳۰۷ ش) طی ۲۳

پرواز طیارات انگلیسی در مجموع ۵۸٦ نفر اتباع خارجی را از کابل به پشاور انتقال داد. تنها شوروی ها و ترك ها با یك تعداد کم کارمندان خود باقی ماندند. شوروی ها در مزارشریف، هرات و میمنه قونسلگری داشتند. بیانات حبیب الله که آزادی بخارا و آوردن دروازهء صندل از هندوستان بود، دولت جدید سقوی را در میان دو سنگ آسیاب قرار میداد. عطاالحق خان وزیر خارجه قبل از خروج نماینده گی های خارجي در دیدار با نماینده گان ممالك مختلف گفت: قراردادهای ما با ممالك دوست برقرار است. امید است سفارت ها در افغانستان باقی بمانند، اما به آنهم آنها افغانستان را ترك کردند. همفریز قبل از خروج به وزیر خارجه عطاالحق خان پیشنهاد کرد که اسناد وزارت خارجه را در مقابل یك ملیون پوند بالایش بفروشد. عطاالحق خان به جواب همفریز گفته بود که من نواسهء میرمسجدی خان کوهستانی هستم که شما انگلیس ها را شکست داده است که به یك ملیارد پوند آنرا نخواهم فروخت. دولت انگلیس به حکومت سقوی قبولی قراردادهای قبل از استقلال را که سلب استقلال و تحت الحمایگی بود در مقابل پرداخت پول مستمری سالانه، افتتاح خط هوائی بین کابل و پشاور به ذریعهء طیارات انگلیس و اعزام مشاورین و متخصصان انگلیسی جهت تعلیم و تربیهء افسران اردو را کرد که این پیشنهاد از طرف امیر کلکانی رد شد. همفریز در آخرین پرواز کابل را ترك کرد و یکنفر از مامورین خدمات سرحدی انگلیسی در سفارت آن کشور باقی ماند. به این صورت حکومت جدید در عرصهء بین المللی تنها ماند. با شوروی که روابط سرد بود، حبیب الله از مقاومت باسمچیان آسیای مرکزی حمایت میکرد.

در فبروری ۱۹۲۹/حوت ۱۳۰۷هـ.ش امیر سیدعالم خان پادشاه بخارا جلسه یی از مخالفین روس را در کابل تشکیل کرد. بعد از جلسه بود که دو هزار نفر باسمچ در بیست دسته به حملات در سرحد شوروی آغاز کردند. در ماه فبروری و اپریل یعنی حوت ۱۳۰۷هـ.ش و حمل و ثور ۱۳۰۸هـ.ش دسته های باسمچ به قوماندانی ابراهیم بیگ بالای شوروی ها حمله کردند. در همین ماه برخوردهایی در قلعهء خم، طویلدره، وانچ و غیره جاها صورت گرفت. در سرحدات بین هرات و ترکمنستان تحت رهبری جنیدخان بالای شوروی ها حمله ها شد. مداخلهء غلام نبی خان چرخی از طریق سرحد شوروی به خاك افغانستان رابطهء دو کشور را بیشتر سرد ساخت. کی جی بی طرفدار برقراری روابط عادی با حکومت حبیب الله بود چرا که آنها استدلال میکردند که امان الله خان طرف نفرت و ضدیت مردم واقع شده است. از طرف دیگر نادرخان با امکانات قوی تر از خاك

هند برطانوی خواهد آمد. رهبری حزبی و حکومت می گفت از نادرخان پشتون نژاد حمایت بهتر است چرا که حبیب الله تاجك با مردم آسیای مرکزی همدردی دارد، لذا استالین بعد از ملاقات شخصی با غلام صدیق خان چرخی وزیر خارجهء امان الله خان و غلام نبی خان چرخی سفیر امانی در مسکو با دگروال پریماکوف اتشهء نظامی سفارت شوروی در کابل تصمیم مداخله در افغانستان را می گیرد. کی جی بی و کمیساری های امور خارجی را در جریان قرار نمی دهد. این دسته هشتصد نفری به قوماندانی سپه سالار غلام نبی خان چرخی که در ترکیب خود افسران و سربازان افغانی و روسی را به همراه داشت و گفته میشود دگرول و یتالی پریماکوف که به اسم مستعار راغب بیگ مشاور دانسته و معاون او ستاروف و رئیس ارکان این دسته فارغ التحصیل ترکیه دگروال غلام حیدرخان بود. افسران دیگر افغانی شامل درین دسته نادرشاه خان لغمانی، سلطان احمد خان، بشیرخان، محمد غوث خان، ذکریاجان طرزی و غیره بودند. باید علاوه کرد که غلام نبی خان چرخی فرزند سپه سالار مشهور عهد عبدالرحمن خان یعنی غلام حیدرخان چرخی است که بعد از مرگ پدر خود در زمان حبیب الله سراج الملت والدین داخل نظام عسکری شد و تا رتبهء دگروالی رسید که نسبت اتهام قتل یکی از اقوام خود به نام میرزا عبدالاحد خان او و برادرانش غلام جیلانی خان چرخی مدتی در زمان حبیب الله خان سراج الملت در حبس بودند. بعد در زمان امان الله خان به سرعت به مقامات بلند دولتی رسیدند. غلام نبی خان در جنگ استقلال بعد از صالح محمد خان قوماندانی محاذ شرقی را به عهده گرفت. بعد رئیس تنظیمیهء مشرقی شد و در جریان اغتشاش ۱۹۲٤-۱۳۰۲ شورش جنوبی قوماندانی نیروهای دولت را در جنگ های لوگر و گردیز به عهده داشت که بعد به حیث رئیس تنظیمیهء جنوبی مقرر شد. مدتی وزیر مختار افغانی در مسکو و مدتی هم معاون وزارت خارجه بود. بعد در ۱۹۲٦/۱۳۰٤هـ.ش در ماسکو تعیین شد. به اساس لیاقتی که داشت هرجا در ماموریت های خود موفقیت میداشت.

در ۱۹۲۹/۱۳۰۸هـ.ش به منظور کمك به امان الله خان با حمایت و کمك روسها به شمال افغانستان حمله کرد که به سرعت تا ایبك پیش آمد. به قول فرخ غلام نبی خان شخصی فعال، لایق و کارکن بود. زبان روسی را هم می دانست. در لشکر هشتصد نفری او افراد روسی هم که زیاد تر ازبك ها و قزاق ها بودند، لباس افغانی پوشیده و به تاریخ ۱٤ اپریل ۱۹۲۹ یعنی ۲٤ حمل ۱۳۰۸هـ.ش در شهر ترمز آن طرف دریای آمو تجمع

کردند. صبح روز ۱۵ اپریل ۲۵ حمل شش پروند طیاره بالای عساکر افغانی در تپهء کیسر حمله کردند که از جمع یك صد و پنجاه نفر قرارگاه صرف دو نفر آن زنده به قرارگاه یا پوستهء سیاه گرد آمدند و احوال دیگران را آوردند. عساکر قرارگاه سیاه گرد که یك صد نفر بودند خودها را به تپهء کیسر رسانیدند، اما آنها همهء شان کشته شدند. میرقاسم خان والی مزار جلسهء اضطراری تشکیل داد که در آن داملا عرب روحانی مشهور هم اشتراك داشت. ۱۶ اپریل ۲٦ حمل غلام نبی خان چرخی با دستهء مشترك روسی افغانی خود نزدیك شهر مزار رسیدند. دیوارهای شهر را توسط توپ های ثقیل کوبیدند. شب ۱۹/۱۸ اپریل ۲۹/۲۸ حمل شهر مزارشریف را تصرف کردند. رهبر روحانی مسلمانان ترکستان که مهاجر افغانستان بود با دو هزار نفر داوطلب ترکمنی وارد میدان جنگ گردید، اما وضع جنگ به نفع غلام نبی خان بود. گفته می شد طیارات روسی مواضع مزار و اطراف آنرا به نفع لشکر غلام نبی خان بمبارد می کرد. در یکی از این برخوردها سه صد نفر طرفدار حبیب الله کشته شدند و میگویند در مقابل حمام حاجی یاسین چهل و یك نفر جوان زنده به گور یا آتش زده شدند.

به روز ۹ می ۱۹/۱۹۲۹ ثور ۱۳۰۸هـ.ش بعد از جنگ شدیدی که گفته می شد طیاره و توپ استعمال شد، قلعهء ده دادی به تصرف غلام نبی خان درآمد. قوای سقاوی به تاشقرغان عقب نشست. در ۲۰ می ۳۰/۱۹۲۹ ثور ۱۳۰۸هـ.ش غلام نبی خان چرخی طرف تاشقرغان حرکت کرد. بعد از چند برخورد در ظرف دو روز تاشقرغان تسخیر و تصفیه گردید و هر کسی که در دم روی شان می آمد نابود میگردید. به همین علت خبر تعرض غلام نبی خان تا هفت روز بعد به کابل رسید. حکومت چهار هزار نفر به سرکرده گي سید حسین آنطرف سوق کرد. سید حسین در ایبك تلفات زیاد داد و بعد از نیم ساعت به یك درهء نزدیك عقب نشینی کرد که آنجا توسط آتش توپ های ثقیل عده یی زیاد افراد خود را از دست داد. سید حسین به طرف قطغن عقب نشست.

۳۰ می ۱۹۲۹ (۹ جوزا ۱۳۰۸ ش) خبر خروج امان الله خان از افغانستان را شنیدند که به دستور زمامدار شوروی ستالین این دسته عساکر مختلط روسی افغانی به سرعت به عقب برگشتند. در راه برگشت مقدار زیاد قره قل، قالین و اجناس قیمتی دیگر از انبارهای مزار با هشتصد هزار روپیهء نقد گرفته، اول جون ۱۹۲۹/دهم جوزا ۱۳۰۸هـ.ش از راه تپهء کیسر به ترمذ آمدند. به قول داکتر بویکو مورخ روسی این دسته عساکر در برگشت به شوروی مورد تعقیب و توهین مقامات حکومتی قرار گرفته و

زندانی شدند. دارائی را که به دست آورده بودند ضبط و شخص پریماکوف دگروال در ۱۹۲۷ اعدام شد. تلفات لشکر غلام نبی خان و همقطاران روسی او جمله ۱۲۰ نفر کشته و زخمی و از جانب حکومت حبیب الله و مردمان ملکی هشت هزار نفر کشته شدند. این حمله ضربهء کاری بر مقاومت باسمچ های آسیای میانه مقیم افغانستان وارد کرد. میگویند حبیب الله کلکانی بعد از یك هفته از حملهء دستهء چرخی و پریماکوف به شمال افغانستان اطلاع حاصل کرد و جلسه ای از مامورین ملکی و نظامی خود را در قصر شاهی گلخانه ترتیب کرد. کاردار سفارت شوروی (ریکس) را احضار کرد. ساعت ۷ صبح اخیر اپریل ۱۹۲۹/ ۱۰ ثور ۱۳۰۸هـ.ش امیر کلکانی به قصر گلخانه آمد. گارد شاهی در دهلیز دو طرف صف بسته ایستاده بودند. افسران اردو در چوکی ها نشسته بودند. در کنج تالار در یك کوچ نرم امیر حبیب الله نشسته بود و در دو طرف او وزرای خارجه و دربار قرار داشتند. مقابل امیر یك میز بود که به بالای آن تفنگ، ماشیندار و زین اسپ قرار داشت. پهلوی وزراء یك چوکی برای ریکس کاردار شوروی گذاشته بودند. سربازان و صاحب منصبان دارای دریشی بودند. اکثر حضار لباس سیاه پوشیده بودند. تالار گلخانه پرده ها کشیده شده بود. داخل آن تاریك بود. کاردار سفارت شوروی در تاریکی به مشکل پیش رفت و به امیر سلام داد و دست داد. امیر حبیب الله سقاء چنان دست او را سخت فشار داد که روسی فریاد کرد و دست های خود را تا مدتی تکان می داد. امیر گفت بخوان در بالای تفنگ ماشیندار و زین چه نوشته شده است. کاردار ایستاده شد و به روی میز نگاه کرد و جواب داد که مارك شوروی دارند. حبیب الله سقاء به غیظ و عصبانیت به او گفت به حکومت خود خبر بده که اگر در جریان یك شبانه روز غلام نبی خان را با عساکرش از مزار پس طلب نکند در آن وقت تو با تمام اعضای سفارت و خانواده های تان توسط توپ اعدام خواهید شد. بعد از آن میان مملکت ما و شما اعلان جنگ است. درین وقت در تالار قصر فریاد الله اکبر بلند شد. کاردار سفارت که سخت ترسیده بود و تحت تاثیر قرار گرفته بود، به دولت روس تلگرام کرد تا حکومت شوروی غلام نبی خان چرخی را یا افرادش را از مزارشریف دوباره بخواهد. در سفارت فرانسه یك تبعهء آن کشور به نام جرار و یك باستان شناس به نام هاکن باقی مانده بود و بعد از سقوط دولت امانی اتشهء نظامی ایران به نام سرهنگ علی خان با شهزاده امین جان که مادرش هزاره بود، ملاقات کرد. حمیدالله برادر حبیب الله کلکانی به شهزاده امین تأکید کرد که با خارجی ها ارتباط خود را کم کند. محافظ

سفارت ایران تبدیل و هر نوع ارتباط اهالی کابل با سفارت ایران ممنوع قرار داده شد.

زمانیکه امان الله در قندهار مصروف تهیه جنگ علیه سقو بود، یك طیارهء ایران در قندهار بدون اطلاع قبلی به میدان هوائی فرود آمد که در آن یك جنرال کهنسال ایرانی آمده بود. امان الله خان از این افسر به گرمی استقبال کرد. جنرال موصوف پیام رضاشاه را به امان الله خان سپرد و گفت دولت ایران حاضر است با شما کمك مادی و معنوی نموده اگر اجازه بدهید. قوای مسلح ایران داخل أفغانستان خواهد شد که در مقابل امان الله خان این کمك را رد کرد. تبلیغات منفی ایران علیه افغانستان شدت گرفته بود و دولت ایران با تائید انگلیس ها به نام مبارزه علیه رهزنان در مرز افغانستان اعلان فعالیت های نظامی و انتظامی کرده بود و در تبلیغات خود تأکید میکردند که هرات جزء ایران است. در دربار رضاشاه کمیسیونی تحت سرپرستی شخصی به نام تیمور تاش برای مسئولیت امور افغانستان فعال بود. دولت افغانستان در مقابل در جریدهء حبیب الاسلام به خط درشت نوشت: هرات جزء لایتجزای افغانستان است. دولت شوروی سفیر ایران در مسکو را احضار و از مداخله در افغانستان هوشدار داد. روسیه توسعه طلبی ایران را که به اشارهء انگلیس ها صورت میگرفت در منطقه برداشت و تحمل نمی کرد.

در تاریخ ۱۰ اپریل ۱۹۲۹/۵ حمل ۱۳۰۷هـ.ش شوروی ها اعلامیه ای پخش کردند که در آن آمده بود که شوروی در برابر تلاش هایی که سلامت و مصئونیت افغانستان را در خطر می اندازد بی تفاوت نمی ماند. این هوشدارها و موجودیت ادارهء قوی و با نظم عبدالرحیم خان کوهستانی در هرات سبب شد که ایرانی ها دست از تعرض بالای هرات باز گرفتند. به این صورت رژیم سقوی در عرصهء خارجی دچار مشکلات عمده بودند که راه به رخ شان هر طرف مسدود و محدود بود.

حرکت کردن محمد نادرخان از فرانسه و رسیدن تا خوست

قرار نوشتهء مارشال شاولی خان که در یادداشت های خود آورده است که محمد نادرخان از طرف امان الله خان در سفارت افغانستان در فرانسه تعیین شده بود و درین اواخر از وظیفهء سفارت به نسبت مریضی کناره گیری نموده بود. محمد نادرخان از طریق روزنامه ها و جراید فرانسه و دیگر دول اروپائی از اوضاع مملکت افغانستان باخبر می گردید و جریانات وطن را زیرنظر داشت. شاه ولی خان می افزاید که سپه سالار وضع موجود را سبب ازبین رفتن استقلال افغانستان می دانست و هم علاوه می کند که سپه سالار استقلال را مرهون خدمات بیدریغ خود و عرق ریزی مجاهدان و خون دادن شهیدان

وطن می دانســـت و جهــت دفـاع از آن بار دیگر به حالت مـریضی کمر بست و عزم وطن نمود.

شاه ولی خان که نسبت فاتحهء سردار محمد طاهرخان پسر کلان محمد نادرخان که وفات یافته بود و نسبت عیادت خود محمد نادرخان به فرانسه رفته بود. محمد هاشم خان از مسکو به فرانسه آمده بود و سردار محمد عزیزخان برادر کلان شان که پدر محمد داؤد خان بود نیز در فرانسه بودند که بر خلع و استعفای امان الله خان و ترك پایتخت و عزیمت به قندهار و جلوس مختصر شاه عنایت الله خان و سقوط او و بعد تصرف تاج و تخت توسط حبیب الله سقـاء در جراید نشر می شد. شـاه ولی خـان میگوید: محـمد نادرخان ما سه برادر را در پهلوی بستر بیماری خود خواست و گفت نمیتوان تحمل شنیدن این خبرهای ناگوار را نمایم و با خود فیصله کرده ام که به وطن برگردم. ما برادران برایش گفـتیم شما با این مریضی چگونه میروید. سپه سالار به قـهـر گفت به هرحـال مردنی هستم. شنیـدن این خبرها دل و دماغ را از کار می اندازد و مرض را شدیدتر می سازد. اگر افغـانستان نباشد زنده گی و مرگ مـا یکسان خواهد بود. کشتـه شـدن در سایهء کهسار افغانستان به مراتب بهتر است از اینکه در اینجا در بستر جان بدهم و فیصله کرد که برادر بزرگ ما سردار عبدالعزیزخان جهت سرپرستی سردار محمد ظاهرخان و سردار محمد داؤد خان که در فرانسه تحصیل می کردند در فرانسه بماند و مایان هریك محمد نادرخان، محمد هاشم خان و شاه ولی خان به طرف افغانستان قصد حرکت کردیم. سردار محمد هاشم خان و من (شاه ولی خان) نزد داکتر معالج محمد نادرخان رفتیم و از او مشوره خواستیم که نادرخان را از هر نوع حرکت منع کرد. نادرخان نپذیرفت و محمد هاشم خان را مؤظف کرد که از قونسل خانهء انگلیس ویزهء عبور از هندوستان را بگیرد. قونسل انگلیس در شهر نیس گفته بود در قضیهء داخلی افغانستان سیاست انگلیس بی طرفی لذا دادن ویزه به شما از صلاحیت سفارت انگلیس در پاریس است. سفیر انگلیس در فرانسه وقت خواست تا از لندن اجازه بگیرد. محمد هاشم خان به قونسل گفت اگر تا یك هفته ویزه ندادید ما از کشور هائی همسایه ویزه می گیریم. چهار روز بعد سفارت انگلیس اطلاع داد که وزارت خارجهء لندن به دادن ویزه موافقه کرد. بعد به وسیلهء جهاز از مارسیلز عازم بمبئ شدیم.

در برج دلو ۱۳۰۷هـ.ش به وسیلهء قطار آهن از شهر نیس تا شهر مارسیلز آمده بودیم (ناگفته نماند شاه ولی خان در قسمت اخذ ویزه اضافه کرده میگوید: دولت برطانیه

که در اول از دادن ویزهء دخولی به هند خودداری میکرد، بعد فکر کردند اگر ویزه ندهند دولت همسایه ویزه خواهند داد و آن وقت مداخلهء انگلیس در امور داخلی افغانستان ثابت خواهد شد. بعد حاضر شدند ویزه دادند) از مارسیلز فردای آن جهاز ما درحالی که سپه سالار در بستر مریضی بود و مریضی لحظه به لحظه شدت اختیار می کرد به استقامت بمبئ در حرکت شدیم. داکتر معالج سپه سالار از ناحیهء مریضی او در تشویش بود. در طول راه سپه سالار که نهایت درجه ضعیف و در شدت مرض بود، گفت: اکنون نزدیك بندر پورت سعید هستیم. مرا پائین کنید که در پورت سعید به طریق اسلامی تکفین و تجهیز شوم. مرا در پورت سعید بگذارید و شما هردو به وطن بروید. یك روز صبح که از خواب بیدار شدم صحت سپه سالار را در بهبودی دیدم. ضرورت گذاشتن او در پورت سعید واقع نشد و تا عدن روز تا روز صحت او خوب شده می رفت. بعد از حرکت محمد نادرخان جراید فرانسه نوشتند که تنها این مرد بزرگ (نادرخان) است که میتواند افغانستان را نجات دهد و ممکن است مردم افغانستان این مرد را به پادشاهی خود قبول کنند. در مارسیلز هنگام سوار شدن به جهاز "کشتی" نماینده گان جراید فرانسه از سپه سالار پرسیدند: مقصد تان از رفتن به افغانستان تسلیم شدن به بچهء سقاء، قبول پادشاهی افغانستان یا موافقت و همکاری با سلطنت امان الله خان است، یا چطور؟

محمد نادرخان در جواب گفتند: مقصد من صرف روی کار آوردن نظام و تأمین امنیت است. من به کسی تسلیم نمی شوم که عامهء مردم ما با او مخالف است. انتخاب شاه مربوط ملت است که به اساس انتخاب عمومی و آرای عموم و عامه تعلق دارد. در مورد سلطنت امان الله خان نیز مخالفت ندارم. این به آرای ملت افغانستان مربوط است. جهاز به بمبئ رسید. احمد جان اعتمادی قونسل افغانی و دیگر دوستان به استقبال آمدند. دو شب در قونسل گری ماندیم و اطلاع یافتیم که حبیب الله سقاء سردار عبدالعزیزخان و سردار احمد شاه خان را با فرمان مخصوص حبیب الله سقاء نزد سپه سالار به پاریس فرستاده بود. دو روز قبل از رسیدن محمد نادرخان ایشان به پاریس رفته بودند و از بمبئ ذریعهء قطار آهن طرف پشاور در حرکت شدیم. در ایستگاه ها مردم از محمد نادرخان و همراهان او استقبال میکردند. در لاهور عده یی زیادی از مردم به پذیرائی آمده بودند. ظفرعلی خان مدیر جریدهء زمیندار که از آزادی خواهان هند بود، از لاهور تا پشاور با ما همراهی کردند و به حیث روزنامه نگار سوالاتی شبیه روزنامه نگاران فرانسه کرد که محمد نادرخان به جواب می پرداخت.

در پشاور افغانها و پشتون های سرحد به استقبال می آمدند. در جمله خان عبدالغفارخان و برادرش داکتر خان صاحب نیز آمدند. داکتر غلام محمد خان، عبدالحکیم خان وکیل تجار افغانی، حاجی امرالدین وکیل تجار حبیب الله سقاء نیز آمدند. عبدالغفارخان و داکتر خان صاحب عمارت یکی از دوستان شان را برای اقامت محمد نادرخان و همراهان او دادند. روز رسیدن محمد نادرخان به پشاور یکی از افسران پشاور نزد سپه سالار آمده بعد از مصافحه از آوردن ظفر علی خان به پشاور انتقاد کرد. چرا که آمدن او به پشاور از قبل ممنوع گردیده بود. مذکور را همان روز از پشاور اخراج کردند. درین وقت سردار عبدالعزیزخان و سردار احمد شاه خان نیز از فرانسه به پشاور رسید و نامهء حبیب الله سقاء را به محمد نادرخان دادند که در نامه شرح اوصاف سپه سالار و اطمینان دادن از صحت خانوادهء محمد نادرخان که در زندان ارگ بودند و دعوت سپه سالار به آمدن کابل و پیشکش کردن منصب و مقام عالی دولتی و غیره که به مُهر حبیب الله سقاء خاتمه یافته بود.

محمد نادرخان در جواب حبیب الله نوشت: باید حبیب الله خان که خود را خادم دین رسول الله معرفی میکند، دست از سفاکی و مظالم بردارد. چون مردم افغانستان به رضا و رغبت خود سلطنت او را قبول نکرده اند. جائیکه قبول کرده اند نیز به زور سرنیزه است. سرتاسر مملکت در آتش می سوزد. باید حبیب الله اول خود را خلع نماید و سرنوشت مردم را به خود مردم بگذارد و برای اغراض شخصی بیش از این مملکت را ویران نکند. مطلب من از آمدن به وطن دفع شورش و نجات مردم و وطن است. تا جائیکه بتوانم این کار را خواهم کرد و تا هنگامیکه ملت با این مجادله دوام مي دهد من با آنها متحد خواهم بود. من برای جاه و منصب نیامده ام که نزد شما بیایم. از عایلهء خود مطمئن هستم، زیرا میدانم خدای بزرگ متعال آنها را حمایت می کند.

مکتوب به وکیل تجار سقوی سپرده شد تا آنرا به کابل برساند. بعد از چند روز جواب حبیب الله به محمد نادرخان رسید که به این مضمون بود: امان الله که با دین الهی مخالفت کرد خداوند وی را به جزای اعمالش گرفتار نمود. من از سلطنت دست بر نمی دارم. ملتفت باشید که اگر به کابل نیائید و امر مرا نشنوید به عایلهء شما که تا اکنون در کمال احترام میباشند، امر میدهم که به صورت فجیع کشته شوند. سپه سالار بار دیگر به جواب حبیب الله سقاء چنین نوشت: ... مرگ خانوادهء من در برابر آبروی افغانستان اهمیت ندارد. تو هرچه اراده داری بکن تا این آتش در افغانستان فرو

ننشیند، ازپا نخواهم نشست. من خانواده، خود را به خدا می سپارم و برای هرگونه اقدام در راه نجات ملت افغانستان حاضر و آماده میباشم....

درین وقت اطلاع آمد که شاه محمود خان از کابل برآمده و در میان قبیله، جاجی رفته و برخلاف حبیب الله سقاء به فعالیت آغاز نموده است. باید گفت وقتی سپه سالار به پشاور رسیدند، با افغانهائی مقیم پشاور از قبیل تجار، غریب کاران، کوچی ها و غیره در تماس شدند. در مورد خاتمه، تسلط سقوی ها و مظالم آنها با مردم مفاهمه می کردند و از ملاقات با مامورین برطانوی اجتناب می کردند و مریضی و علالت مزاج را بهانه قرار می دادند. دو نفر از مردم جدران هریك حاجی محمد و نیازگل نامان را به ملازمت و پهره داری خود به حیث حاضرباشان انتخاب نمود و هم ذریعه، آنها احوال داخل مملکت را از کسانی در پشاور بودند و یا به افغانستان رفت و آمد داشتند، معلومات حاصل می نمودند.

در پشاور علی احمد خان والی که در مشرقی اعلان سلطنت کرده و اکنون به حال فرار و مهاجرت در پشاور با دو پسرش غلام محمد خان و نوراحمد خان در هوتل دینز واقع صدر چهاونی پشاور اقامت داشتند. نزد سپه سالار که در بستر بیماری افتاده بود آمدند. علی احمد خان به مقابل سپه سالار نشست و علل و اسباب شورش افغانستان را به امان الله خان نسبت داد. بعد گفت که مردم مشرقي همه به من بیعت کرده اند و قسمتی از مردمان کابل نیز بیعت خود را به من فرستاده اند تنها مردم خوگیانی به طرفداری حبیب الله سقاء با من جنگ کردند و مرا به برآمدن از مشرقی مجبور کردند. اکنون من دو پیشنهاد دارم. اول چون مردم مرا به سلطنت قبول کرده اند و شما نیز همینجا به من بیعت کنید و مرا پادشاه افغانستان بشناسید. دوم اینکه اگر شما بیعت نکنید، من به شما بیعت می کنم و همه طور متفق به جلال آباد می رویم و با طرفداران حبیب الله جنگ می کنیم. سپه سالار هر دو پیشنهاد را رد کرد و گفت: درین وقت مذاکره در امر سلطنت مورد ندارد. هنوز کابل در دست حبیب الله است. مردم سمت مشرقی نیز سرنوشت خود را روشن نکرده اند و اینکه علل قیام عمومی مردم را به امان الله خان نسبت مي کنید، من هیچ اظهار نظر کرده نمی توانم، زیرا من در فرانسه بودم درین مورد اطلاعی ندارم. مسئله، سلطنت به افکار عمومی ملت مربوط است. من هرگز نمی خواهم که پادشاه شوم آرزوی من تنها خدمت به مملکت است اگر شما ادعا دارید و چنانکه میگوئید مردم مشرقی و کابل به شما بیعت کرده اند بگذارید به افغانستان

برویم. شما با سردار محمد هاشم خان به سمت مشرقی بروید. من و شاه ولی خان به سمت جنوبی می رویم و همه برای نجات وطن خدمت می کنیم. پس از اینکه به یاری خدا این آتش خاموش شد، دولت افغانستان خود شان سرنوشت خود را تعیین می کند. چه اعلحضرت امان الله خان، چه معین السلطنة، چه یك نفر دیگر از خاندان سراج الملت والدین و یا شخص شما و یا هرکه از اهالی افغانستان که عامهء ملت افغانستان او را شایستهء سلطنت بشناسد. من نیز به وی بیعت کنم. علی احمد خان تا آخر مجلس با نظریات سپه سالار موافقت نکرد. در نتیجه علی احمد خان گفت: نظریهء من همان دو چیز است که اظهار کردم من نظر سوم را نمی شناسم. مذاکرات به اینصورت به پایان رسید و علی احمد خان رهسپار منزل خود شد. سپه سالار به نسبت مریضی و کسب اطلاعات از داخل و تأمین ارتباطات با داخل افغانستان و برقراری تماس با افغانهای مقیم پشاور برای مدت پانزده روز در پشاور ماندیم و سپه سالار مسلسل به سمت مشرقی و جنوبی نامه ها می فرستاد و مردم را به قیام دعوت میکرد. گاهی دور میز می نشستیم و نقشهء کار را ترتیب می کردیم. بالاخره فیصله شد که محمد هاشم خان نسبت معرفت و سابقهء کار و محبوبیت و نفوذ خوب که در مشرقی دارد به آن سمت برود. من "نادرخان" و شاه ولی خان از راه کوهات و توت گي به جنوبی برویم. درین وقت خبر بسیار ناگوار از کابل رسید که حبیب الله تمام افراد خاندان ما را که شامل زنان و کودکان نیز بودند در حبس شدید کرده است. سپه سالار قبل از رفتن به طرف جنوبی در هوتل دینز با علی احمد خان ملاقات کرد تا اگر آماده شود با سردار محمد هاشم خان به سمت مشرقی برود. بعد از دو ساعت مذاکره و دلایل که سپه سالار گفت، علی احمد خان قبول نکرد. محمد هاشم خان به سمت مشرقي رفت. محمد نادرخان و شاه ولی خان روز ۷ حوت ۱۳۰۷هـ.ش به سواری موتر کرائی به مقصد جنوبی عازم درهء کرم شدند و نماز عصر به توت گی "پهارا چنار" رسیدند. شاه ولی خان میگوید که پولیتیکل کرم که میکانیکی انگلیسی بود و بعدها سفیر انگلیس در کابل شد، ظاهرداری و پذیرائی خوب کرد و شیخ محبوب را به حیث مهماندار ما تعیین کرد که ما را مراقبت هم میکرد. عصر آن روز ما را به چای دعوت کرد. موصوف سخن از بیطرف بودن و بیطرف ماندن انگلیس ها در قضایای داخل افغانستان به میان آورد. سپه سالار این سیاست انگلیس را تائید کرد و سپه سالار درین مجلس علاوه کرد که استقلال افغانستان به قیمت بلند به دست آمده است. ما هرگز به آسانی از آن دست بردار نخواهیم شد. درین سفر حاجی نواب خان

خواجه که از پشاور با مایان "نادرخان و شاه ولی" یکجا شده بود، نیز همسفر و همراه است. حاجی نواب خان از جملهء سران و بزرگان لوگر از قوم خواجه های عباسی کلنگار لوگر "پدر فیض محمد خان رئیس تنظیمیهء جنوبی" و شخص صادق و خادم وطن بود. سپه سالار و همراهان شان به جای حاجی حسن خان طوری رفتند و خود را از سوال و جواب انگلیس ها کنار نمودند. کمشنر کرم به نام خوش آمدید نزد سپه سالار آمد، ولی وقت مذاکره و صحبت بیشتر و زیادتر برایش داده نشد، بعد از ملاقات مختصر رخصت گردید.

درین وقت شاه محمود خان که از کابل به هر بهانه و ترتیبی که بود، خود را به جاجی رسانیده و اینك به معیت الله نوازخان که از مهاجرین و آزادی خواهان هند بود، ساعت ده بجهء شب وارد شدند. نامهء سپه سالار محمد نادرخان به ایشان در جاجی رسیده بود و از آمدن سپه سالار و همراهان شان به توت گي خبر شده بود. شاه محمودخان و الله نوازخان که با تغییر لباس از سرحد عبور نموده کیف و کان کابل و اوضاع سقوی ها را به طور مفصل به اطلاع سپه سالار رسانیدند. شاه محمودخان به خاطری به تغییر لباس به توت گی آمد که در سرحد شناخته نشود و از طرف دیگر الله نوازخان که از آزادی خواهان هندوستان بود. از طرف انگلیس ها محکوم به اعدام بود. به هر صورت بعد از ملاقات مفصل شاه محمود خان و الله نوازخان در همان شب به امر و هدایت محمد نادرخان عازم جنوبی گردیدند. سردار محمد هاشم خان در مشرقی کدام موفقیت حاصل نکرده بود. قوای سقوی به معاونت و همکاری مردم خوگیانی به مثل سیل سرازیر شده، تمامي مشرقی را متصرف شدند. سقوی ها برای دستگیری سردار محمد هاشم خان جایزهء پولی و نقدی تعیین کردند، لیکن سردار موصوف به کمك بعضی از دوستان و آشنایان خود از طریق سفید کوه میخواست خود را به جاجی برساند و همرای سپه سالار یکجا شود، اما در تاریکی شب از راه منحرف شده در علاقهء کرم با تهانهء انگلیس ها روبرو شد. تهانهء انگلیس نگذاشت که محمد هاشم خان نزد سپه سالار برود و مدتی او را با خود نگهداشتند. شب در جای حاجی میرحسن خان طوری سپری شد. صبح آن دو اسپ و یك گاو برای انتقال سامان و سواری از خوست رسید. مردم خوست که از چند روز قبل قلعهء عسکری خوست را محاصره نموده بودند، چون از رسیدن سپه سالار خبر شده بودند، دست از محاصره قلعهء برداشته، خود به خود با حاکم خوست آشتی نموده بودند. محمد سرورخان حاکم خوست و نورمحمد خان قوماندان عسکری خوست که داخل

قلعه مانده بودند، آذوقهء شان نیز به اتمام رسیده بود. وقتی ما به بالاحصار خوست نزدیك شدیم حاکم و قوماندان و مردم خوست همه به استقبال ما آمدند و شب را در بالاحصار خوست ماندیم.

محمد نادرخان از خوست تا گردیز

محمد نادرخان در همان شب اول رسیدن به خوست هرطرف پیغام فرستاد و مردم خوست را به یك جرگهء ملی دعوت داد. فردا صبح جرگهء قومی دایر شد. سپه سالار وضع موجودهء مملکت را شرح و از فلاکت مردم سخن ها گفت و مردم را به قیام دعوت کرد و گفت به خاطر حفظ نظم، دفاع وطن، تأمین امنیت اجتماعی و ختم ظلم و جهل قیام ضروری است. سخن هایی او در مردم اثر کرد که در نتیجه مردم به قیام آماده گي نشان دادند. از جهت شناخت مردم از کارآرائی و کاردانی، کفایت و درایت محمد نادرخان در جنگ استقلال و علاقهء خود مردم که میخواستند برعلیه رژیم سقوی قیام نمایند. سخنان محمد نادرخان مؤثر واقع شد و تعهدات مردم با سوگند های دینی و ملي تحکیم شد. قوت های عسکری خوست نیز درین تعهدات شامل شدند.

ماه رمضان در خوست سپری شد. نادرخان برادر خود شاه محمود خان و الله نوازخان را به خوست احضار نمود. شور و مشوره ها و طرح نقشه ها شروع شد و فیصله شد که در سه محاذ و استقامت تحریکات شروع شود. سردار شاه محمود خان به جاجي برود و با تشکیل قوای قومی از آنجا خود را به خوست برساند. شاه ولی خان منگل برود و با مردم منگل یکجا به خوست بیاید. سپه سالار خود به جدران رفته با مردم آنجا به گردیز حمله کند. الله نوازخان نیز به همراه محمد نادرخان ماند و مرکز اخذ هدایات جدران بود. میرغوث الدین خان پسر جاندادخان احمدزائی که نیز در جرگه خوست اشتراك داشت، با دیگر سران احمدزائی پیشنهاد نمودند که باید سپه سالار در همین جای اعلان سلطنت کند، زیرا ملت برعلیه امان الله خان قیام و شورش نموده، مردم مشرقی و شمالی و سلیمان خیل سخت شوریده اند.

در قندهار، هرات و مزار هم تحریکات وجود دارد. مردم جنوبی هم به امان الله خان معاونت نکردند. معلوم است که مخالف او هستند. غوث الدین خان استدلال کرد که اگر سپه سالار درین جاه اعلان سلطنت نکند، مردم تصور می کند که برای امان الله خان کار میکند. آن وقت همکاری نخواهند کرد. محمد نادرخان اعلان سلطنت در خوست را قبول

نکرد و همان سخنان و مشی خود را که به حبیب الله سقاء نوشته بود و به علی احمد خان والی مشرقی نیز گفته بود، اینجا بار دیگر تکار کرد. شاه محمود خان به جاجی رفت و شاه ولی خان به منگل. شاه ولی خان بعد از چهار روز به گت منگل رسید. زلمی خان و سنك خان که از مشران منگل بودند، با شاه ولی خان مردانه وار همکاری کردند. شاه ولی خان که در منگل مریض شد، زلمی خان و سنك خان از فرقه مشر محمد صدیق خان و حاکم عبدالحکیم خان داکتر طلب کردند. آنها داکتر عسکری گردیز را نزد زلمی خان فرستادند. محمد صدیق خان صاحبزاده فرقه مشر برادر شیرجان خان صاحبزاده وزیر دربار سقوی و حاکم عبدالحکیم خان که حاکم اعلی جنوبی بود. برادر عبدالعزیزخان بارکزائی وزیر حربیهء امانی میباشد.

سپه سالار ماه مبارك رمضان را در خوست سپری کردند. بعد از خوست عازم جدران شد. مردم دری خیل جدران که در وقت شورش ملای لنگ از حکومت امانی ضرر و اذیت دیده بودند، سر راه را گرفتند و مانع عبور محمد نادرخان شدند و پیام کردند که بین ما و دولت امانی به هیچ صورت مصالحه نمي شود. محمد نادرخان به امان الله خان کار میکند، لذا او را نمی گذاریم که عبور کند. سپه سالار خط حرکت خود را به طرف ارگون منحرف کرد.

روز ۱۶ حمله ۱۳۰۸هـ.ش از طریق وزی خوا به ارگون رسید. قوای عسکری ارگون به محمد نادرخان تسلیم و سلامی اجرا کردند. سپه سالار برای شان ترفیع داد که این قطعه تا هنوز به سقوی ها تسلیم نشده بود. سپه سالار فردای آن طرف گردیز رهسپار شد. از ارگون تا گردیز قریه های مردم سلیمان خیل و خروت میباشند. این مردم همه مسلح، دلیر و ثروتمند هستند. این ها با امان الله خان مخالف و دشمن بوده با حبیب الله سقاء متحد و متفق شده اند و قصد کرده اند که مانع رفتن و حملهء امان الله خان از قندهار به کابل شوند.

در آخر برج حمل ۱۳۰۸هـ.ش سران سلیمان خیل مانند کریم خان شرن، پهلوان خان و کریم خان سرکی و غیره نزد سپه سالار آمدند و این پیشنهاد را کردند که ما به شخص شما محمد نادرخان احترام داریم. میان ما و امان الله خان برهم خورده و اعتماد سلب شده است، لذا مجبور شدیم با حبیب الله سقاء متفق شویم. آرزوی ما این است که سپه سالار اعلان سلطنت کند. محمد نادرخان این پیشنهاد را رد کرد. مردم سلیمان خیل فکر کردند که نادرخان برای امان الله خان کار می کند. سلیمان خیلی ها پیشنهاد دیگر

کردند که یکی از برادران خود را محمد نادرخان به سرلشکری آنها مقرر کند تا با امان الله خان بجنگند. وقتی که از طرف امان الله خان مطمئن شدیم، بعد سلیمان خیلي ها می آیند و زیر امر سپه سالار به خدمت حاضر اند. محمد نادرخان این پیشنهاد جنگیدن با امان الله را نیز رد کرد. سلیمان خیلي ها فکر کردند که سپه سالار طرفدار امان الله خان است، لذا به جمع آوری لشکر پرداختند تا فردا سر راه را بگیرند. سپه سالار که با خود سی نفر همراه داشت همان لحظه به جانب گردیز در حرکت شدند. تمام شب منزل کردند و ساعت ۸ صبح از قبایل سهاك عبور نموده بدون توقف و ضیاع وقت به بالاده که متصل شهر گردیز است خود را رسانیده در پهلوی قلعهء جانداد خان اقامت اختیار نمودند. الله نواز خان را از قبل به گردیز فرستاده بود که محمد صدیق خان فرقه مشر جنوبی و عبدالحکیم خان حاکم جنوبي را به جای عبدالغنی خان بیاورد. به شاه ولی خان نیز احوال کرد که از گیت منگل به بالاده بیاید. غوث الدین خان ظاهرداری و پذیرائی مناسب کرد. شاه ولی خان ساعت ۱۲ بجه به بالاده رسید و با سران منگل و بیست سوار از خوست آمدند و همچنان قوماندان عسکری گردیز محمد صدیق خان و حاکم اعلی جنوبی عبدالحکیم خان در بالاده به جای عبدالغنی خان آمده بودند.

مذاکرات شان با محمد نادرخان به نتیجه یی قاطع نرسیده بود که چند تن از ملاهای سلیمان خیلی آمدند و در مسجد پهلوی قریه با سپه سالار محمد نادرخان و شاه ولی خان به مذاکره پرداختند. اخیر روز شد که محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان آمدند و در مسجد با سپه سالار خدا حافظی کرده رهسپار بالاحصار شدند. درین اثنا میرغوث الدین خان داخل مسجد شده اعتراض کرد که سپه سالار چرا به ایشان اجازهء رفتن داد. باید آنها محبوس می شدند. محمد نادرخان گفت: آنها گناهی نکرده اند که محبوس می شدند. آنها به قول و نامهء من اعتماد کرده آمدند. من نیز ایشان را مرخص کردم. غوث الدین خان فوری از مسجد خارج شد. وقتی حاکم و قوماندان جنوبی میخواستند سوار بر اسپ شوند که غوث الدین و همراهان شان بر آنها فیر کردند. آنها به مدافعه پرداختند که در نتیجه جنگ در گرفت. چند نفر سپاهی که از گردیز آمده بودند و پنج سوار که همرای شاه ولی خان از خوست آمده بودند کشته شدند. «اینجا معلوم نمی شود که پنج سوار شاه ولی خان به حمایت کدام طرف و برعلیه کدام طرف بوده که کشته شدند». حاکم جنوبی و قوماندان عسکری جنوبی که غافلگیر شده بودند، خودها را به غوث الدین خان تسلیم کردند. غوث الدین خان آن ها را به قلعهء خود برده و محبوس کرد. محمد نادرخان از

این حرکت میرغوث الدین خان ناراحت شد. «این قضیه از قول و نوشتهء شاه ولی خان تحریر یافته است. اینکه اصل قضیه از این قرار بوده یا چیز دیگر برای ما معلومات نیست».

میرغلام محمد غبار درین مورد صرف این قدر یادآوری میکند که حاکم اعلی پکتیا عبدالحکیم خان بارکزائی و جنرال محمد صدیق خان صاحبزاده قوماندان عسکری جنوبی هر دو در گردیز تحت تاثیر سپه سالار محمد نادرخان قرار گرفتند. درحالیکه عبدالحکیم خان تا هنوز خود را نمایندهء حکومت امانی میدانست و محمد صدیق خان به طور قلبی و باطنی با حکومت سقوی دلبستگی داشت چرا که با حکومت سقوی بیعت کرده بود و برادران او در مرکز قدرت در ماموریت های بلند چون وزارت دربار و خارجه قرار داشتند. خلاصه بعد از این اقدام و حرکت میرغوث الدین فردا بعد از نماز بامداد سران منگل و جدران پیشنهاد کردند که دیگر توقف در رود احمدزائی دور از مصلحت است. حرکت دیروز غوث الدین خان و این خودسری و عهد شکنی او دلیل بزرگ است که باید خود را بیرون بکشد. سپه سالار به گت منگل رفت و چند روز اقامت کردند. قوماندان عسکري گردیز و حاکم جنوبي نزد غوث الدین اسیر بودند. غند مشر سید محمد خان اندری و غند مشر محمد شاه خان تره خیلی قطعات عسکری گردیز را اداره می کردند. سپه سالار خواست دوباره به گردیز رفته آنجا را مرکز بگیرد. الله نوازخان گفت که عساکر گردیز زیادتر از مردمان کوهستان و کوهدامن و طرفدار سقوی اند. رفتن مناسب نیست و هم گردیز در محاصرهء مردم سلیمان خیل از یکطرف و مردم رود احمدزائی از طرف دیگر قرار دارد. سپس به شاه ولی خان وظیفه داد که به گردیز برود و بالاحصار را اشغال کند. شاه ولی خان فردای آن با زلمی خان، سنك خان و سرورخان حاکم خوست با ده سوار عازم گردیز شدند. از رود احمدزائی به خیرت گذشته به بالاحصار رسیدند که از طرف سید محمد خان و محمد شاه خان غند مشران طور رسمی با سلامی عسکری استقبال شدند. خان محمد خان، شیرمحمد خان و عبدالغنی خان درین اجرآت و عملیات اشتراك عمده داشتند. این سه نفر باهم برادر و از اشراف گردیز بودند. برادر دیگر شان نیك محمد خان در دربار سراجیه از رجال معزز و بانفوذ و شاه آغاسی حضور و طرف اعتماد پادشاه بودند. خلاصه قطعات عسکری گردیز از شاه ولی خان در میدان طیاره گردیز با رسم نظامی استقبال کردند. شاه ولی خان در قریهء سرسنگ در منزل عبدالغنی خان امور ملکي و نظامی گردیز را به دست گرفت. در قطعات گردیز دو

حصه مردم کوهدامن و کوهستان و یك حصه مردم وردگی بودند. مردم کوهدامن و کوهستان به خوف افتادند و با غند مشر خود عبدالغیاث خان در شب فرار کردند. نادر خان از گیت منگل به سجنك به نزدیك قلعهء اصل خان منگل اقامت گرفت. الله نوازخان هر هفته یك روز نزد سردار شاه ولی خان و یك روز نزد سپه سالار می بود. خبر اسارت محمد صدیق خان در دربار سقوی تاثیر سخت کرد.

حبیب الله سقاء از کابل سردار علی شاه خان را با عبدالطیف مهاجر هندی و یك پیام تهدیدآمیز به سمت جنوب فرستاد. علی شاه خان نواسهء کاکای محمد نادرخان و از جمع محبوسین خاندان محمدزائی در ارگ بود و تعهد کرده بود که پیام را به گردیز رسانیده و بازگشت نماید. در صورت عدم بازگشت او و عایله اش از بین برده خواهد شد. پیام حبیب الله کلکانی یك جمله کوتاه بود. یا تسلیم شدن به حکومت سقوی یا قتل تمام افراد عایلهء شما "عایلهء محمد نادرخان". علی شاه خان به سجنك رفت و پیام را به محمد نادرخان رسانید. محمد نادرخان در جواب گفت: تا وقتی که حبیب الله از سلطنت دست برندارد و سرنوشت افغانستان به دست مردم افغانستان فیصله نشود، من از اقدامات خود دست بر نمیدارم. و به علی شاه خان گفت که به کابل نرود. علی شاه خان در جواب گفت که کشته شدن بهتر است نه عهد شکنی. موصوف دوباره به طرف کابل برگشت و محمد نادرخان با او خدا حافظی کرده گفت: تو را با عایلهء خود و سرنوشت افغاستان را به خدا می سپارم.

حبیب الله بعد از دریافت جواب نادرخان سردار علی شاه خان را غل و زنجیر و زولانه نموده به زندان فرستاد. چند روز بعد محمد نادرخان به شاه ولی خان پیام کرد که قصد رفتن طرف لوگر را دارد.

جنگ نادرخان با سقوی ها در دَبَر و بینی حصار چرخ لوگر

شاه ولی خان میگوید: از اینکه لوگر همه در دست دشمن و آماده گی طرفداران نادرخان مکمل نشده بود، از شنیدن تصمیم حرکت سپه سالار به طرف لوگر سبب حیرت و تعجب من "شاه ولی خان" گردید. به هر صورت قبل از حرکت کردن محمد نادرخان به طرف لوگر میرغوث الدین خان بدون اطلاع به محمد نادرخان دو نفر محبوس یعنی محمد صدیق خان قوماندان عسکری گردیز و عبدالحکیم خان حاکم اعلی جنوبی را رها نموده و به کابل فرستاده تا کاریز درویش لوگر ذریعهء نفرهای خود او را همراهی نمود. وقتی که محمد نادرخان طرف لوگر حرکت میکرد، حبیب الله سقاء از این خبر آگاه شده، جرنیل

پینه بیگ خان بدخشانی را که از جرنیلان وقت امانی بود با تجهیزات و عساکر مکمل به مقابلهء نادرخان فرستاد. همراهی نادرخان کندك وردگی گردیز و یك تعداد صاحب منصبان غیرشمالی بود. قوای سقوی به سرکرده گي جرنیل پینه بیگ به کاریز درویش یعنی منطقهء بین پل علم و پادخواب شانه رسیده بود و از حمایت مردم احمدزائی و ستانکزائی لوگر برخوردار بودند. در همین وقت محمد نادرخان از کوتل تیره عبور نموده در قریهء دبر رایملی "رام علی" در قلعهء مرحوم جنرال کتال خان که از جنرالان وقت امیرعبدالرحمن خان بود، منزل و موضع گرفتند. یك عراده توپ شش پن "شش پوند" را در کوتل خواجه احمد که بین چرخ و دبر حایل است بالا کردند و به استقامت قریه جات استانکزائی ها یعنی شاهمزار و قلعه جات مربوطهء آن جابجا نمودند. عساکر سقوی از سمت کاریز درویش و مردم استانکزائی و کوچی های موسی خیل احمدزائی از جانب شاهمزار و دشت خاکه و آبجوش پایان به استقامت قوای سپه سالار که در دبرها و کوه بینی حصار چرخ جابجا بودند، حرکت کردند. مدت دو روز جنگ به شدت ادامه داشت. فرقه مشر شیرمحمد خان چرخی حملات شدید سقوی ها را مدافعه کرده کوچی های موسي خیل احمدزائی که طرفدار سقوی ها بودند، از استقامت آبجوش به سر سرکوه خود را نزدیك توپ سپه سالار رسانیدند و بالای توپچی و عملهء مربوطهء آن حمله نموده که همه را به قتل رسانیدند و توپ را با موضع و مهمات آن متصرف شدند. با همان توپ قوای سپه سالار را تحت آتش قرار دادند که این آتش عقب جبهه و آتش کردن توپ از منطقهء حاکم بالای قوای نادرخان سبب شکست او گردید. و مجبور به عقب نشینی جانب گردیز شدند. مردم استانکزائی شاهمزار و کوچی های موسی خیل احمدزائی منازل شخصی متعلقین و قومی های فرقه مشر شیرمحمد خان چرخی را چور و تاراج کردند. عساکر سقوی قریه جات چرخ را متصرف و اشغال نمودند. قرار گفتهء مارشال شاه ولی خان میر غوث الدین خان دو نفر اسیر یعنی محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان را رها نموده، ذریعهء نفری های خود به نزد سقوی ها در کاریز درویش لوگر رسانیده بود. وی نزد سپه سالار محمد نادرخان در خفا بی اعتبار شده بود، اما در ظاهر محمد نادرخان با او رابطهء خو را حفظ میکرد. محمد صدیق خان بعد از رها شدن نزد حبیب الله سقاء در کابل رسید و از طرف حبیب الله سقاء به حیث رئیس تنظیمیهء سمت جنوبی مقرر شد. موصوف دوباره به کاریز درویش آمده زمام امور عسکری را در دست گرفت. درین مرحله است که حکومت سقوی از آمو تا قندهار و از خیبر تا هرات همه را در تسلط خود

داشت. محمد نادرخان بعد از شکست خوردن در لوگر دوباره به گردیز عقب نشست. اکنون تنها منطقه یی بین گردیز تا جاجی را در دست داشت و بس. محمد نادرخان بعد از عقب نشینی لوگر به گردیز آمده و از گردیز به سجنک رفت.

ملاقات حضرت نورالمشایخ صاحب با نادرخان

درین موقع بود که خبر تشریف آوری جناب حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی به کتواز برای محمد نادرخان و همراهان او رسید. بعدتر مکتوب جناب حضرت صاحب به محمد نادرخان رسید که ملاقات و مذاکرهء جانبین را ضروری دانسته بود که اول مرتبه در یکی از دهات نزدیك گردیز بین حضرت صاحب مجددی و شاه ولی خان ملاقات و مذاکره صورت گرفت. با حضرت صاحب چند نفر از ملاهای سلیمان خیل و سرکرده گان سلیخان خیل چون پهلوان خان، کریم خان سرکی، کریم خان شرن و عصمت الله خان سهاك و غیره همرای چند نفر از سواران سلیمان خیل بودند. از جانب دیگر شاه ولی خان، غند مشر محمد سرورخان و غند مشر محمد شاه خان اشتراك داشتند. این مجلس که در یك اطاق بزرگ ابتداء بین طرفین صورت گرفت که بعد از مصافحه و احوال پرسی گزارشات عمومی دوجانبه جناب حضرت صاحب و شاه ولی خان در یك اطاق علیحده دو به دو ملاقات و صحبت کردند. قرار گفتهء شاه ولی خان جناب حضرت صاحب در ابتدا از تندروی ها، افراط در طرح های اصلاحی امان الله خان، بی اعتنائی امان الله خان در برابر عقاید و عنعنات مردم افغانستان سخن گفته بعد به شاه ولی خان گفت که چون مرکز در دست حبیب الله سقاء است در صورت دوام مخالفت شما به عایلهء تان خدای نخواسته آسیب و ضرر نرسانند. شما از جنگ دست بردارید و به هندوستان بروید. من کوشش میکنم عایلهء شما را با مخارج کافی سفر و دوران مسافرت و مهاجرت نزد شما بفرستم. شاه ولی خان میگوید: من به حضرت صاحب گفتم هدف ما نجات عایلهء خود ما نه، بلکه نجات افغانستان است. سپه سالار برادرم "نادرخان" به هیچ صورت از عزم خود نمی گذرد. احتمال دارد حضرت صاحب نیز مانند مردم سلیمان خیل محمد نادرخان را طرفدار امان الله خان یا طبق نظریهء ارادتمندان سلیمان خیلی خود خواسته باشد نادرخان را از این صحنه دور کند تا سقو در مقابل امان الله خان ضعیف نشود. ابتداء امان الله خان طوریکه خود نیز استعفی داده است از صحنه کنار برود بعد با سقوی ها راه مفاهمت و مصالحت و اصلاح و یا مبارزه برای آوردن اصلاح صورت گیرد.

والله اعلم بالصواب

این جلسه بدون نتیجهء قاطع ختم شد. سه روز بعد حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی و ملاها و سران سلیمان خیل با عین اجندا محمد نادرخان را در سجنك ملاقات کردند که در ظاهر به کدام توافقاتی درین باره حاصل نشد. جناب حضرت صاحب واپس به سهاك زرمت رفت. (قرار گفتهء داکتر "بارش" حضرت صاحب به محمد نادرخان و شاه ولی خان گفته بود که طور مؤقت از کشور خارج شوند تا خانوادهء آنها مورد شکنجه و مجازات قرار نگیرند. و در صورت رفتن آنها از کشور خانواده های شانرا کوشش میکند با پول کافی جهت خرج نزد شان بفرستد، اما محمد نادر و شاه ولی خان پیشنهاد و نظریهء حضرت صاحب را نپذیرفتند. زیرا که طوری دانستند و دریافتند که هدف نهائی حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی دور کردن مدعیان امارت از کابل و علاقه مندی خودش برای گرفتن سلطنت است.» مطلب فوق را داکتر خلیل الله وداد "بارش" در کتاب خویش که به نام امیر حبیب الله کلکانی تذکر داده است، اما در رساله ای به نام یادی از رادمردان که به مناسبت بیست و هفتمین سالگرد وفات حضرت نورالمشایخ صاحب در ذی القعده الحرام ۱۴۰۳ هـ ق چاپ گردیده آمده است.

... نادرخان که به‌کابل رسید. حضرت صاحب در کتواز بودند تا به کابل آمدند. نادرخان خود را به سلطنت اعلان کرده بود. مردم سلیمان خیل از حضرت صاحب خواستند تا سلطنت را قبول نماید، ولی با اصرار جواب داد که من شخص فقیر، خدمتگار و دعاگوی عالم اسلام بوده سلطنت تمام دنیا را به تسبیح و سجادهء فقیری خود برابر نمی دانم. وقتی به کابل رسید مردم به نادرخان بیعت کرده بودند او هم به نادرخان گفت تا وقتی به قرآن و سنت باشید مطیع ام وقتی مخالف شدید مخالف می شوم) (مهتمم)

حملهء محمد صدیق خان سقوی بالای گردیز

روز ۲۳ جوزا شاه ولی خان با حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی در گردیز مصروف چای خوردن صبح بودند که مراسلهء اخطاریهء نایب سالار محمد صدیق خان کوهستانی برای شاه ولی خان رسید که در آن نوشته بود: خطاب به مردم گردیز ... من به حکم امیر حبیب الله خان با هفت هزار نفر فوج منظم و توپخانهء قوی شب گذشته از کوتل تیره گذشتم. امروز در سفید خاك میباشم. اگر تا دو ساعت شاه ولی را به من نسپردید به عساکر خود امر میکنم که به گردیز حمله کنند. آنگاه مسؤل خونهائیکه ریخته میشود و خانمانهائیکه برباد میرود شما خواهید بود. در ضمن به وعده هائی چرب و شیرینی مردم را امیدوار گردانیده بود. ورود ناگهانی محمد صدیق خان با این حدت و عدت موجب

حیرت همگان حاضرین مجلس شد. شاه ولی خان گفت: من نمی توانم گردیز را ترک بگویم و به سرکرده گان مجلس گفت اگر مقاومت می کنید خوب درغیر آن مرا تسلیم کنید. عبدالغنی خان به وکالت مردم گردیز بلند شد و گفت ما گردیزیان نامردانه خود را تسلیم نمی کنیم و تا آخرین نفس می جنگیم.

بزرگان منگل و جدران نیز سخنان عبدالغنی خان را تائید کردند. حضرت صاحب نورالمشایخ که تا هنوز غیر از امان الله خان با همه جناح ها روابط حسنه داشت و ارادتمندان سلیمان خیلی او نمی خواهند با سقوی ها بجنگند، لذا حضرت صاحب مجددی با درنظرداشت نکات متذکره به مشوره اهل مجلس گردیز را ترک گفت و به طرف سهاک رفت. باید گفت حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی و سلیمان خیلی ها به محور خود شان جداگانه در فعالیت بودند. غندمشر سید محمد خان اندری و غندمشر محمد شاه خان به مردانگی آماده‌ء مقاومت شدند. شاه ولی خان به افسران فوق الذکر گفت: جواب کاغذ دشمن را به گلوله توپ بدهید. عبدالغنی خان و دیگر سران به جمع آوری لشکرهای قومی پرداختند.

اولین فیرها از بالاحصار گردیز از طرف طرفداران نادرخان آغاز شد. توپ های محمد صدیق خان به جواب متقابله پرداختند. سپاهیان گردیز به قیادت محمد شاه خان غندمشر تره خیلي و مردم قومی گردیز به قیادت عبدالغنی خان به میدان جنگ حاضر شدند. سید محمد خان اندری قوای توپچی بالاحصار را اداره میکرد. شاه ولی خان در نزدیك محاذ جنگ از یك نقطه بلند جنگ را رهبری میکرد.

قوای محمد صدیق خان با وصف آنکه چند برابر گردیزیان بودند، بعد از دو ساعت شکست خوردند. محمد صدیق خان نایب سالار کوهستانی زخمی شد. محمد شاه خان غندمشر تره خیلی که شجاعت زیاد نشان داده بود چهار گلوله بر بدن او اصابت کرد و شدید جراحت برداشته بود. قرار نوشته‌ء مارشال شاه ولی خان در جریان این جنگ از بالای کوه رود احمدزائی میرغوث الدین خان و طرفداران او صحنه‌ء جنگ را از دور مشاهده می کردند. در لحظات آخر چون شکست سقوی ها یقینی شد آنها "میرغوث الدین" نیز به سپاه مغلوب حبیب الله سقاء گلوله باری کردند. مردم قریه جات که به طرف جنوب کوتل تیره میباشند نیز با قوای محمد نادرخان و گردیزیان همکاری کردند.

محمد صدیق خان را چون مجروح گردیده بود به چهارپائی به قلعه‌ء عصمت الله خان در سهاك بردند و قوای شکست خورده‌ء او از طریق دامنه‌ء کوه که بین گردیز و لوگر به

طرف شمال غرب گردیز واقع است خودها را به طرف سهاك کشیدند. پنجصد نفر از فوج سقوی درین جنگ اسیر گردیزی ها شدند. متباقی اسلحه ها را انداخته از بیراهه طرف لوگر فرار کردند. درین جنگ از طرفداران محمد نادرخان و گردیزی ها در مجموع چهل نفر کشته و شصت نفر زخمی شده بودند. اسیران سقوی را برای محمد نادرخان در سجنك فرستادند که بعد از نوازش و دلجوئی روز چهارم رخصت گردیدند. آلات و مهمات سقوی ها از طرف مردم احمدزائی ها و طرفداران سپه سالار محمد نادرخان تاراج گردید. سید محمد خان یاور سقوی که در کاریز درویش جانشین محمد صدیق خان و سرپرست قرارگاه کاریز درویش لوگر بود، از راه خروار و دره‌ء درنگ با محمد صدیق خان و مردم سلیمان خیل مراوده نموده و ضروریات محمد صدیق خان و عساکر معیتی او را از همین راه چرخ و خروار به زرمت و سهاك می فرستادند.

درین وقت حساس میرغوث الدین احمدزائی یك خط تهدید آمیز عنوانی مردم زرمت و سلیمان خیل نوشت که اگر به صورت فوری جنرال محمد صدیق خان سقوی و همراهان او را به مردم احمدزائی تسلیم نکنید، لشکر احمدزائی آمده شما را پایمال نموده و ناموس تان برباد خواهد رفت. چون این نامه زیاد اشتعال انگیز به زرمت رسید همه طوایف سلیمان با قوت زیاد جمع شده همکاری جدی و عملی با محمد صدیق خان را آغاز کردند. گفته می شود که این خط از طرف میرغوث الدین خان تحریر یافته بود. شاید به اثر مشوره و تفاهم او با نایب سالار محمد صدیق خان نوشته شده باشد تا مردم زرمت خوبتر برعلیه محمد نادرخان تحریك شوند و یا هم سهو و اشتباه کرده باشد. این از گفته شاه ولی خان میباشد.

جنگ و حمله‌ء سلیمان خیل و تصرف گردیز

حبیب الله سقاء از شکست محمد صدیق خان تکان سخت خورد. شاه ولی خان چون دشمن را شکست خورده یافت با استفاده از روحیه‌ء ضعیف دشمن نامه یی عنوانی عصمت الله خان به سهاك فرستاد که محمد صدیق خان نزد شما تحت تداوی قرار دارد. مذکور را به مایان تسلیم کنید. عصمت الله خان به جواب شاه ولی خان نوشت چون او به من پناه آوده است از غیرت افغانی دور است که پناهنده‌ء خود را به شما بدهم و محمد صدیق خان مجروح و در بستر است. هر وقت خوب شد وعده میکنم که او را از منطقه خارج میکنم. شاه ولی خان بیشتر از این اصرار نکرد، اما درین وقت حساس نامه‌ء

تهدید و توهین آمیز غوث الدین خان احمدزائی به عصمت الله خان رسید که سبب تأثر و آشفته شدن او گردید. عصمت الله خان اصل مراسله را به مشران و خوانین سلیمان خیل نشان داد. آنها به قهر و مشتعل شده به غوث الدین خان جواب فرستادند که ما هرگز نمی خواستیم با شما جنگ کنیم، اما اکنون که سخن غلبه و قوت در میان است معلوم خواهد شد. لشکرهای سلیمان خیل ها طرف گردیز پیش آمدند. شاه ولی خان و گردیزیان طرف سهاک به پیش رفتند.

روز سوم جوزا ۱۳۰۸هـ.ش غوث الدین خان با احمدزائی ها و عبدالغنی خان با گردیزیان و یک قطعه عسکر به سهاک زرمت حمله کردند. بعد از دو روز جنگ خونین مردم سهاک عقب نشستند. مومن خان برادر جوان میرغوث الدین خان کشته شد. روز سوم گردیزی ها به استقامت زرمت و سهاک پیشقدمی کردند و با وجود که سلیمان خیلی های کتواز و شرن نیز به کمک سهاک آمده بودند، لیکن مردم سهاک شکست خوردند و عصمت الله خان اسیر شد. او به شاه ولی خان گفت این جنگ از اثر خط میرغوث الدین به میان آمده او درحال اسارت به مردم سلیمان خیل پیام داد که از جنگ دست بکشند. وی پیام خود را در حاشیهء قرآن نوشت و اضافه کرده بود که به رضا و رغبت خود نوشته کردم و آنرا توسط کریم خان سلیمان خیل که از جملهء اسراء بود فرستاد. تا عصر روز سوم جنگ به شدت ادامه داشت. در شب چهارم رمضان اوضاع دگرگون شد. مردم جدران و گردیز در بین خود افتیدند. همچنان کارتوس و جبه خانهء گردیز به پایان رسید. صبح از محاذ خبر رسید که افراد احمدزائی و گردیزی از میدان جنگ برآمده اند. اکنون مشغول بردن زنان و فرزندان شان جانب جاجی میباشند. ملک محراب خان، توکل خان و چند نفر دیگر از گردیزی ها و احمدزائی ها کشته شدند. مردم منگل، جدران و طوطاخیل نیز تلفات زیاد دادند. از سپاهیان وردگي نیز شصت نفر به قتل رسیده بودند. شاه ولی خان هرچند کوشش کرد خط جنگ را بار دیگر تجدید و تنظیم کند موفق نشد.

تا ساعت ۱۲ظهر گردیز تخلیه شد. سلیمان خیلی ها موفقانه پیش می آمدند. عبدالغنی خان دید دشمن نزدیک شده او هم با زحمات زیاد عیال و اطفال خود را گرفته از راه رود احمدزائی جانب جاجی رفت. در قلعهء سرسنگ گردیز تنها شاه ولی خان، غلام محی الدین خان زیری پسر ملک دنده خان و نورالدین وردگی مُانده بودند. سلیمان خیلی ها گردیز را به طور کامل تصرف کردند و بالاحصار را نیز گرفتند و اینک طرف قلعهء سرسنگ جهت گرفتن شاه ولی خان در حرکت شدند که محمد گل پسر پیردوست

خان طوطاخیل که جوان ورزیده بود با تفنگچه ای که به دست داشت سراسیمه داخل اطاق شاه ولی خان شد و گفت دشمن جهت شما به طرف این قلعه درحال حرکت هستند. شاه ولی خان و همراهان که دیگر بودن و مقاومت را بی فایده میدانستند از قلعهء سرسنگ خارج شده به استقامت جائیکه نادرخان بود یعنی سجنك به راه افتیدند. عصمت الله خان سهاك که اسیر بود، نسبت اینکه او را نکشتند از شاه ولی خان تشکر کرد. او را رها کردند و مردم گردیز مانند سیل در حرکت بودند. زن، فرزند، مال و مواشی خود را گرفته درحال فرار بودند. سلیمان خیلی ها از پشت و عقب و مردم جدران دری خیل از جانب راست یعنی کوه های سمت جنوب به کاروان شکست خورده گان و آواره گان آتش میکردند. گاهی هم تعدادی از طرفداران سلیمان خیلی ها یا فرصت طلبان حرفه ئی و راه گیران به کاروان ها حمله کرده اموال را غارت میکردند. زن ها حتی اولادهای خود را می گذاشتند و خود را کشیده فرار می کردند. سپاهیان وردگی که مهمات و کارتوس را خلاص کرده بودند زخمی های خود را انتقال می دادند. متجاوزین و مهاجمین حمله می کردند و تفنگ های بی کارتوس وردگیان را می گرفتند. شاه ولی خان و همراهان معدود و محدود او به رود احمدزائی رسیدند که حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی سوار بر اسپ و بر اسپ دیگر آدم خان خروت که به دنبال او پسر نورالمشایخ صاحب یعنی حضرت محمد ابراهیم جان مجددی با او سوار بر اسپ میباشد. بعد از سلام و علیك و احوال پرسی با شاه ولی خان حضرات محترم به قطع منزل شان ادامه دادند.

قرار گفتهء شاه ولی خان برادر آدم خان خروتی که بر اسپ سوار و به یك مسافت معین از حضرت صاحب و برادر خود در حرکت بود توسط محمد گل خان و غلام محی الدین و نورالدین خان از اسپ پائین کرده شد و اسپ او را برای شاه ولی خان که پاهای او آبله کرده بود دادند. یا اینکه حضرات محترم گفته باشند که اسپ دیگر شان که از عقب می آید جهت اینکه پای شاه ولی خان آبله کرده است آنرا گرفته، شاه ولی خان سوار شوند. به هر صورت که بوده باشد بعد چند ساعت منزل برادر آدم خان اسپ خود را از شاه ولی خان گرفته و گفت چون از حضرات و همراهان شان بسیار عقب مانده است باید خود را نزد شان برساند. شاه ولی خان پیاده میگردد و بعد از یك ساعت پیاده روی مراد علی هزاره با اسپ سیاه خود از عقب آمد و خود را معرفی کرد و گفت وقتی شما "شاه ولی خان" رکاب باشی حضور بودید من نایب کمند بودم. این اسپ را با این زین به شما بخشیدم که به اصرار مرادعلی شاه ولی خان اسپ را گرفت و خود مراد علی

مرخص گردید.

درین وقت محمد شاه خان غندمشتر تره خیلی سوار بر اسپ به حالت زخمی توسط سپاهیان وردگی به طرف سجنك در حرکت بودند. نزدیك قلعهء جاندادخان یك نفر مسلح غوث الدین خان به سر راه به عجله آمد و به شاه ولی خان گفت: غوث الدین خان با شما کار و ملاقات دارند. شاه ولی خان و همراهان به نسبت حالت اضطرار معذرت خواستند به راه خود ادامه دادند. در طوطاخیل محمد گل خان که از همراهان شاه ولی خان بود جدا شد تا خانوادهء خود را به جاجی انتقال دهد. در طول راه شاه ولی خان با ملك محمد حسن خان جاجی روبرو می شود و احوال سپه سالار محمد نادرخان را جویا می شود. او برایش میگوید که سپه سالار امروز در قلعه ای که جانبازخان چرخی سکونت دارد برای نان چاشت مهمان است. شاه ولی خان با قلم پنسل در ورق کتابچهء یادداشت جیبي خود طور مختصر به نادرخان می نویسد: «گردیز سقوط کرد سلیمان خیلی ها آنرا تصرف کردند، اوضاع خطرناك است. گردیزی، احمدزی، طوطاخیل مناطق خود را تخلیه کرده به سوی جاجی در حرکت اند. بلامعطلی به سجنك تشریف بیاورید. من در آنجا منتظر شما میباشم. شاه ولی خان نامه را به ملك محمد حسن خان جاجی می دهد تا هرچه زودتر آنرا به سپه سالار نادرخـان برساند. عصر روز شاه ولی خان به سجنك رسید.

وقت غروب سپه سالار و همراهان او نیز رسیدند. بعد از شور و مشوره سپه سالار، الله نوازخان، شاه ولی خان، خواجه حاجی نواب خان کلنگاری لوگری و دیگران فیصله کردند که تا وقت ضایع نشود، به طرف جاجی حرکت شود تا با قوای شاه محمود خان یکجا شده به مشورهء اقوام تصمیم بعدی گرفته شود.

کاروان محمد نادرخان نیم شب به درهء هزاردرخت رسید. در طول راه آتش افروخته دیده شد که ملك قلعه نزدیك آمد و به سپه سالار محمد نادرخان پیشنهاد شب باش نموده گفت: سفر در تاریکی شب درین دره خالی از خطر نیست. سپـه سالار نادرخـان برای توقف شب به خانهء ملك قلعه که بر بالای بلندی بود رفتند. تمام شب پهلوی آتش بودند و آب و نمك شدند. بعد از نماز صبح از آنجا حرکت کردند. ساعت ۲ بجه بعد از ظهر به جاجی رسیدند. شاه محمود خان با سران و ملکان جاجی که لشکرها آماده کرده بودند تا جانب گردیز بیـایند از آمدن سپـه سالار به اینطرف "جاجی" خبـر شده منتظر ورود و استقبال بودند.

محمد نادرخان در جاجی

محمد نادرخان و و همراهان شان به جاجی رسیدند. از لشکر قومی جاجی دیدن و معاینه نمود. بعد بر بالای صفه زیر سایهء پنجه چنار کهن سال که مردم جاجي همیشه جرگهء قومی آنجا دایر میکردند با مردم جاجی به جرگه نشست. محمد نادرخان اوضاع جاری را بررسی کرد. از فتح گردیز، شکست محمد صدیق خان، نامهء اشتعال انگیز میرغوث الدین خان، حملهء سلیمان خیلی، عقب نشینی سه روز اول سلیمان خیل، اسارت عصمت الله خان، نفاق لشکرهای گردیزي و جدرانی، تمام شدن جبه خانه و بالاخره سقوط گردیز توسط سلیمان خیلی ها طور مفصل شرح نمود. مردم جاجی غرق در فکر و اندیشه بودند.

درین شرایط که دشمن به سجنك رسیده و امان الله خان از قندهار به خارج رفته است، تمام مملکت به دست طرفداران حبیب الله سقا قرار گرفته است. عیال و اطفال محمد نادرخان در اسارت سقو است. تنها لشکرهای قومی جاجی چه خواهند کرد. سپه سالار گفت: اکنون دو راه داریم. اول اینکه روزی که ما به سرزمین شما وارد شده ایم شما کار و بار خود را گذاشته در کمال دلاوری و فداکاری برای نجات وطن خدمت کردید و با ما دوشادوش در قیام ضد سقوي سهیم شدید. دوباره در خوشی لوگر به قیادت شاه محمود خان با دشمن جنگ و حمله کردید و خساره ها برداشتید که جبران خسارهء شما در توان من پوره نیست و شما خبر دارید که حبیب الله سقاء توسط طیاره اعلان کرد که هر کس که محمد نادرخان را به حکومت او می سپارد مبلغ شش لك افغاني انعام برای او داده می شود. پس راه آسان این است که مایان سه برادر را شما بکشید و سرهای ما را به حبیب الله ببرید. هم شش لك افغانی می گیرید و هم از انتقام حبیب الله سقاء نجات پیدا می کنید و هم ما به آرزوی خود یعنی قربانی در راه وطن می رسیم.

محمد نادرخان گفت: راه دوم این است که به توفیق و مرحمت خدا اعتماد کنید. دل را از دست ندهید. مردانه وار پایداری کنید موفقیت دشمن را دلیل قوت او ندانید. پیروزی به دست خدا است. چون حق با ماست خدا طرفدار حق است. حق با کسانی است که میخواهند ناموس مملکت و استقلال برباد رفته اعاده شود.

راه سوم هم وجود دارد، ولی خلاف غیرت و افغانیت است که ما سه برادر را از سرحد خارج کنید، لیکن شمایان قوم جاجي بدانید که مایان سه برادر روبه روی این بیرق قومی کشته خواهیم شد و از مملکت بیرون نشده و از عزم خود منصرف نخواهیم گشت که

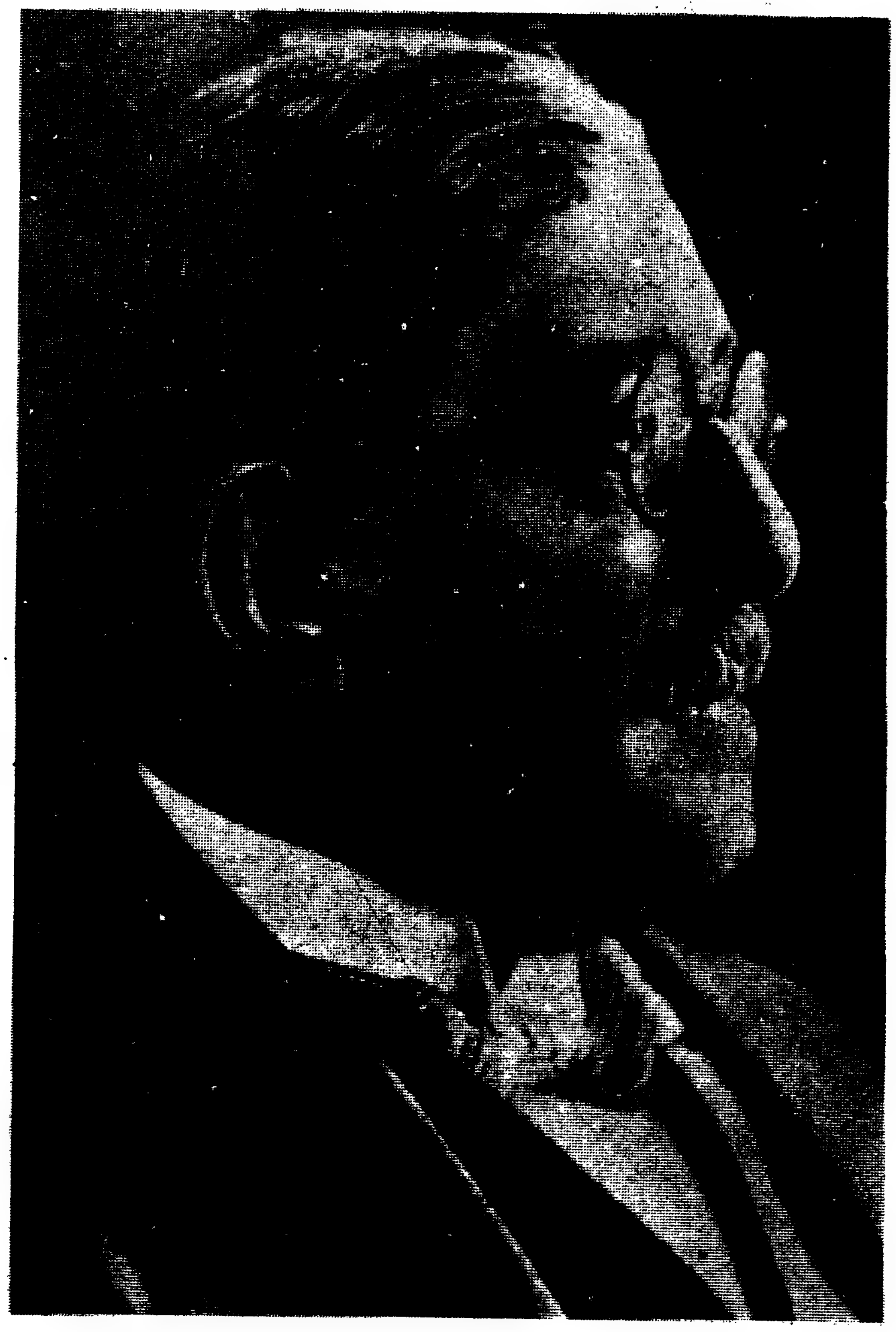


امیرحبیب الله



ملکه، امیرحبیب الله (خادم دین)

4958



محمود طرزی

وطن خود را در آتش و خون گذاشته خود به خارج در وطن بیگانه نخواهیم رفت.

این بود سخنان نادرخان که در آن جرگه ایراد کرد. باید گفت روز ۲۹ حمل ۱۳۰۸هـ.ش یك طیاره از کابل آمده در گردیز و نواحی خوست گردش نموده چند اعلان منتشر کرده بود. درین اعلان ها برای کسی که سپه سالار محمد نادرخان و برادرانش را به قتل برساند شش لك افغانی انعام دریافت خواهد کرد. این طیاره به اثر گلوله باری مردم در گردیز سقوط کرد. شاه ولی خان می نویسد: سخنان محمد نادرخان در اعضای جرگه چنان تاثیر کرد که فریاد حمایت و ایثار از همه کس بلند شد. بزرگان جاجي از مجلس برخاستند و دورتر رفته بین خود مشغول مذاکره شدند. بعد از نیم ساعت دوباره به جلسه آمدند و با مردانگی و فداکاری و صداقت آماده گی خود را برای ادامهء مقاومت و قیام بیان داشتند و تأکید کردند تا یك نفر جاجی زنده است دست از مقاومت نخواهیم کشید. جوانان لشکرهای قومی تعهد کردند که به خانه بر نمی گردند. از همین جا به مقابلهء دشمن مي روند. سپه سالار محمد نادرخان از احساسات مردم تشکر کرد و گفت: تا طرح نقشهء جدید منتظر بمانید. برای اکنون با آواره گان گردیزی، احمدزی مساعدت کنید. این آواره گان احمدزی، گردیزی و طوطاخیل در جاجی، چمکنی و غیره نقاط جابجا شدند. درین وقت محمد نادرخان برای پیشبرد مرام و تبلیغ اهداف خود و نشر وقایع جاری افغانستان و پخش فعالیت های خود در سمت جنوبی انتشار یك اخبار را ضروری دانست. نشریهء به نام اصلاح به اهتمام خواجه نصرالله خان لوگری پسر حاجي نواب خان لوگری به نشر رسانید که مسئولیت عمومی ادارهء تبلیغات را محمد نوروز خان لوگری که بعد سرمنشي حضور شاه بود به عهده داشت. این دو نفر هر دو از باشنده گان کلنگار لوگر بودند. «نصرالله خان برادر فیض محمد خان نایب الحکومهء جنوبی و سرمنشی نوروزخان پدر جنرال یحیی نوروز رئیس اوپراسیون وزارت دفاع ظاهرخان» (مهتمم)

اولین شمارهء اخبار اصلاح در برج اسد ۱۳۰۸هـ.ش از طبع برآمد. در همین حالات بحرانی بود که امان الله خان از دست سلیمان خیلی ها در غزنی شکست خورد و به قندهار برگشت و از آنجا از طریق قلعهء جدید بولدك به بمبئ و بعد به ایتالیا رفت. معین السلطنة که از کابل برآمده بود از پشاور به قندهار و از آنجا با امان الله خان به بمبئ بعد به ایران رفت. علی احمد خان پادشاه مشرقی که بعد از رفتن امان الله در قندهار بار دیگر اعلان سلطنت کرد اسیر پردل خان سقوی شد که بعد در کابل اعدام شد. قطغن،

مزار و میمنه به دست سقوی ها افتیده بود. غلام نبی خان چرخي که از روسیه آمده بود، از طریق مزار تا ایبك پیش آمده بود و بعد از رفتن امان الله خان غلام نبی خان دوباره به روسیه برگشت. شجاع الدوله خان غوربندی رئیس تنظیمیهء هرات از راه ایران به اروپا رفت و عبدالرحیم خان کوهستانی هرات را متصرف و رئیس تنظیمیهء سقوی هرات گردید.

درین وقت در گردیز قوای تازه دم سقوی به سرکرده گي پردل خان سپه سالار رسید. راه های لوگر نیز در دست سقوی ها و طرفداران آنها قرار دارد. محمد عمرخان مشهور به سور جرنیل در کاریز درویش و بیدك لوگر قرارگاه گرفته و همه راه ها را با سلاح و توپ بسته نموده از اطلاعاتی که برای محمد نادرخان می رسید، معلوم می شد که نقشهء حبیب الله سقاء این است که نیروهای خود را که در تنگی واغجان و کاریز درویش و خوشی است جع نموده از راه شترگردن به جاجي حمله کند و پردل سپه سالار با قوای خود از راه رود احمدزائی و میرزکه به جاجی حمله نماید.

در ۲۷ سرطان بود که شاه محمود خان بر خوشی شبخون زد. خسارات و تلفات بر سقوی ها وارد کرد. حملهء اول او در ۱۱ ثور در خوشی بود. در حملهء دوم خود خوشی را تصرف کرد، اما چون سقوط دبر و بینی حصار چرخ موجب شد که شاه محمود خان از خوشی عقب نشینی کند و به سنجتك نزد سپه سالار خود را رسانید. در ۱۷ برج اسد به میرزکه حمله کرد. در ٢٤ اسد با عساکر سقوی در میرزکه جنگ شدید کرد. در ۲۷ اسد دشمن را در میرزکه شکست داد و به بالاده حمله کرد. در ۲۹ اسد ۱۳۰۸هـ.ش دشمن دوباره به میرزکه حمله کرد که شکست خوردند و اسیر دادند. بار دیگر در دامنهء کوه سید کرم بالای دشمن به سرکرده گی شاه محمود خان حمله صورت گرفت که تلفات به دشمن وارد شد. محمد نادرخان که از فرانسه آمده بود تا این وقت هشت ماه می گذرد. اکنون شرایط بسیار تنگ و دشوار آمده است. درین وقت تمام افغانستان غیر از جاجي و چمکنی به دست حبیب الله سقاء است. هوا روز به روز سرد شده میرود مردم جاجی و طرفداران نادرخان از اقوام دیگر که هستند از کار و غریبی مانده اند و آذوقه برای زمستان خود تهیه نکرده اند. حالت اقتصادی پناه گزینان خراب است و حالت پناه دهنده گان بدتر از آنها. طیاره های سقوی برای نشر اعلانات و اعلامیه ها و کشف گاهی تا فضای جاجی نیز می آیند. عساکر منظم وجود ندارد. سلاح و مهمات قلیل و کمبود است. خیمه، پتو و دیگر مفروشات و البسهء زمستانی موجود نیست. پول و بودیجه هم

به قدر کفـــاف و ضــرورت نیست. خانواده محمد نادرخان و برادران او در اسارت دشمن اند.

درین هشت ماه صرف دو نامه از طرف خانواده شان رسیده است. در یکی از نامه ها همسر محمد نادرخان حالت تکلیف و پریشانی خود را شرح داده و در اخیر گفته است شما با وصف این پریشانی و تکالیفی که بالای ما است ما را و کار ما را به خدا بسپارید. از طرف ما تشویش نکنید. کار خود را به مردانگی انجام دهید به زودی به کابل حمله نمائید. بگذارید ما درین راه کشته شویم. روایات فوق از نوشته مارشال شاه ولی خان اخذ و اقتباس گردیده است.

درین وقت مردم طرفدار محمد نادر خان در جاجی بعضی اوقات دلتنگ و بی حوصله می شوند و بی صبرانه منتظر اند که محمد نادرخان چه وقت فیصله آخری خود را می کند و چه خواهد بود.

آخرین طرح نادرخان و حمله بالای تنگی واغجان

پس از بسیار انتظار بالاخره یك روز سپه سالار محمد نادرخان برادران خود شاه محمودخان، شاه ولی خان و الله نواز هندی را احضار می کند و نقشه آخری خود را که معلوم می شد سپه سالار نادرخان چند روز خود را به تنهائی در ساختن و تهیه آن سپری کرده است چنین بیان کرد که باید قبل از افتادن برف و مسدود شدن راه ها باید بالای حکومت سقوی حمله کاری صورت گیرد. دیر شدن و به تعویق افتیدن حمله برای ما ضررهای زیاد دارد چرا که سامان و وسایل لازم برای موسم سرما نداریم. مردم جنوبی از کار مانده اند و برای زمستان خود چیزی تهیه نکرده اند، لذا باید شاه ولی خان با لشکر احمدزائی، منگل، جدران و جاجی به دوبندی برود. آنجا آماده گی خود را بگیرد و منتظر امر باشد. الله نوازخان و خواجه حاجی نواب خان لوگری به وزیرستان بروند و هر قدر میتوانند از جوانان وزیری لشکر و سلاح تهیه کنند. شاه محمود خان به گردیز حمله کند. پردل سپه سالار سقوی را شکست بدهد یا حداقل مصروف نگهدارد.

هر کدام این سه نفر سردسته ها به سه استقامت در حرکت شدند. شاه ولی خان به تاریخ ۹ سنبله ۱۳۰۸هـ.ش به طرف قاسم خیل که بین جاجی، آزرو، و سید کرم موقعیت دارد و به طرف غرب آن دوبندی واقع شده است حرکت کردند. در ۱۱ سنبله به قاسم خیل رسیدند. به تاریخ ۳۰ سنبله ۱۳۰۸هـ.ش از راه وچه مرغه طرف دوبندی

حرکت کرد و با سردار شاه محمود خان ششصد نفر بود که چهارصد نفر جاجی و دوصد نفر دیگر از مردم احمدزائی منگل، جدران و غیره بودند که به غرض انجام ماموریت سپرده شده و به استقامت میرزکه درحرکت شدند.

سردار شاه ولی خان که نزدیك به دوبندی رسید از جانب محمد نادرخان برایش احوال آمد که فردا الله نوازخان و حاجی نواب خان خواجهء لوگری با لشکر مردم وزیری که با خود آورده اند به دوبندی میرسند که با رسیدن آنها به منطقهء خوشی لوگر بروید و از آنجا به کابل حمله کنید.

فردا عصر طبق احوال محمد نادرخان لشکرهای وزیری به دوبندی رسیدند و یك تعداد شان در ۱۵ میزان ۱۳۰۸هـ.ش به دو بندی رسیدند. شاه ولی خان با الله نواز خان فیصله کردند که فردا بامداد از راه کوتل شترگردن به خوشی بروند و ساعت ده بجه نامهء دیگر نادرخان به شاه ولی خان رسید. از سقوط مشرقی به دست سقوی ها و شکست محمد هاشم خان و فرار و آمدن او به پاراچنار گزارش کرده بود و تأکید کرده بود که عاجل حمله کنید. اول خود را به تنگی واغجان لوگر برسانید و بالای قوای سقوی مستقر در آنجا حمله کنید. شاه ولی خان و لشکریانش سر صبح حرکت کردند. ساعت ۱۲ بجهء روز از کوتل شترگردن عبور کردند.

درین وقت سردار محمد امین خان برادر پادشاه امان الله خان که از هزاره جات آمده و عازم هند بود که با شاه ولی خان روبه رو شد. شاه ولی خان از او خواست که در قیام علیه سقوی ها سهم بگیرد. او قبول نکرد و به راه خود ادامه داد. در جاجی محمد نادرخان نیز به او گفت اینجا باشید و در قیام سهیم شوید. قبول نکردند شاه ولی خان عصر روز ٦ میزان به منطقهء خوشی لوگر رسید. در ۸ میزان یك عده از مردم کوچی های موسی خیل به سرکرده گی ملك محمد جان که طرفدار نادرخان بود همرای خواجه فیض محمد خان لوگری و حاجی نواب خان لوگری و عبدالجمیل خان لوگری به زرغون شهر لوگر رفتند. شاه ولی خان به ایشان هدایت داد که بالای تنگی واغجان حمله نمایند. آنها عملیات خود را اجرا کردند. شام روز قوه یی که شاه ولی خان به تنگی واغجان فرستاده بود. موفقانه باز گشتند. سقوی ها را شکست داده و سه صد تن عساکر سقوی را اسیر گرفته با خود به خوشی آوردند، اما تنگی واغجان را خالی گذاشته بودند. اسیران را نزد محمد نادرخان به جاجی فرستادند. شاه ولی خان با یك تعداد قوای دیگر که در خوشی بودند به طرف زرغون شهر حرکت کردند و نماز خفتن به زرغون شهر

رسیدند. در زرغون شهر محمد گل خان مهمند که بعد از سقوط مشرقی به هدایت محمد نادرخان به لوگر اعزام شده بود با قوای مربوطه اش با شاه ولی خان یکجا میگردد.

درین وقت اطلاع رسید که عساکر سقوی بار دیگر تنگی واغجان را گرفته اند و داخل مواضع شده اند. شاه ولی خان و همکاران او تا نصف شب مصروف طرح نقشهء جنگ و حمله بودند. در نهایت فیصله کردند که تمام لشکرها قبل از دمیدن شفق صبح در میدان همواری که بین تنگی واغجان و زرغون شهر است «ممکن دشت بین قلعهء ناظر و زرغون شهر در دامنهء کوه» یکجا شده منتظر هدایت شاه ولی خان باشند. به وقت معینه همهء قوت ها خود را به محل معینه رسانیده بودند. شاه ولی خان این قوا را به سه دسته تقسیم کرد. وزیری ها در جناح راست، احمدزائی ها در جناح چپ و لشکر جاجی، منگل و جدران را در قلب لشکر یعنی استقامت روبه رو. به دشمن امر حمله داد که با روشنی صبح از سه طرف به تنگی واغجان حمله نمایند. جنگ دو ساعت به شدت ادامه یافت. بعد از تحمل تلفات سنگین لشکر سقوی ها که زیادتر مردم کاپیسا بودند در دو دسته عقب نشینی کردند. یك دسته به طرف کابل و دستهء دیگر به استقامت جنوب به طرف کاریز درویش رفتند. الله نوازخان با مردم وزیر و منگل فراریان و شکستی های سمت محمدآغه را و مردم احمدزائی، جاجی و جدران شکستی های سمت کاریز درویش را تا کلنگار تعقیب کردند. شاه ولی خان به الله نوازخان در استقامت محمدآغه و به ملك کاکو پسرپك و ملك محمد جان کوچی در کلنگار احوال فرستاد که از تعقیب فراریان برگردند تا همه طور مشترك به کابل حمله نمایند. الله نواز خان به جواب شاه ولی خان نوشت که فراریان را تا محمد آغه تعقیب کرده است. از آنجا هم شکست خورده اند.

درین وقت یکنفر کندك مشر سقوی که در جمع اسراء بود به نام عبدالغیاث خان کوهستانی که بعد از تسلیم شدن قطعات گردیز به شاه ولی خان موصوف عساکر کوهستانی و کوهدامنی تحت امر خود را فرار داده بود به امر شاه ولی خان تیرباران و اعدام گردید. قوای شاه ولی خان سقوی ها را از محمد آغه به طرف چهارآسیاب راند و به تاریخ ۱۳ میزان ۱۳۰۸هـ.ش قوای اعزام شدهء شاه ولی خان به چهارآسیاب رسیدند و به حرکت خود به استقام پیش ادامه دادند و قطعات تعقیبی دشمن که تا کلنگار رفته بودند واپس به زرغون شهر آمده صبح روز ۱۴ میزان این قوت ها به همراهی شاه ولی خان عازم چهارآسیاب شدند. یك قطعه را جهت بند نگهداشتن تنگی واغجان در کوه های همجوار دوطرف درهء تنگی واغجان و خود منطقهء درهء تنگی واغجان گذاشتند.

قرار گفتهء شاه ولی خان مردم محمد آغهء لوگر در عرض راه کمك های لوژستیکی کردند و یك تعداد از جوانان شان با لشکر و قوای شاه ولی خان پیوست شدند. غلام حیدرخان جرنیل خزانه جات در باغ خود که به سر راه بود سردار شاه ولی خان و همراهان را به صرف چای دعوت کرد. بعد شاه ولی خان به محمد گل خان مهمند دستور داد که با لشکرهای احمدزائی کوچی موسی خیل، احمدزائی رود (عیسی خیل و غیره) و مردم طوطاخیل از راه سنگ نوشته به قلعهء حشمت خان حمله کنند. خود سردار شاه ولی خان با لشکر های جاجی، منگل و جدران به طرف هندکی (چهلستون) حرکت کرد.

درین وقت پردل سپه سالار سقوی که از گردیز رهسپار کابل بود به کاریز درویش رسید. چون تنگی واغجان و راه سرك به تصرف قوای شاه ولی خان بود بنابران لشکر سقوی به سرکرده گی پردل خان از کاریز درویش به قریهء ده مغلان و برکی برك از راه کوتل شیر وازه به قریهء بابوس رفتند. لشکر قومی وردگ طرفدار سقوی به سرکرده گي گل جان خان و خدایدادخان که تعداد شان شش هزار نفر گفته شده از سقوی ها روی گردان شده از راه تنگی وردگ به مناطق مربوطهء خود رفتند. لشکر سقوی از قریهء بابوس به راه کوتل بابوس و کوتل سلطان محمود غازی و قریهء آبیازك و نمونیار به طرف کابل به جنگ و مقابله به پیش رفتند. عساکر مناطق شش کروهی غیر از مردم شمالی از سقوی ها جدا شده به قریه های لوگر اقامت گزیدند. تنها عساکر شمالی کوهدامن و کوهستانی که تعداد شان به چهار هزار نفر می رسید به راه ادامه دادند. فیل های شان را مردم کوچی در عرض راه گشتاندند. از جملهء چهار هزار نفر عساکر سقوی به تعداد دو هزار نفر شان در عرض راه به قتل رسیدند. متباقي شان با دل شکسته از راه کوتل کاریز میر و پغمان به شمالی رفتند و عده یی با پردل خان سقوی از راه باغ بالا جهت رهایی حبیب الله از محاصره تا شهرآرا پیشقدمی کردند که پردل خان کشته شد و عساکر او کشته، مجروح، اسیر یا فرار نمودند.

حمله و فتح کابل توسط شاه ولی خان

شاه ولی خان که به قریهء هندکی رسید، قوای حبیب الله سقاء در کوه شیردروازه و تخت بابرشاه توپ های ثقیل خود را جابجا کرده بودند و بالای قوای سردار شاه ولی خان آتش توپ های ثقیل را شروع کردند. شاه ولی خان کوه هندکی را سنگر گرفت و دو عدد توپ را که از خوست با خود آورده بودند در جوار منار چهلستون داخل موضع کرده به

مقابله پرداختند. الله نوازخان و لشکر مربوطهء او درین محل با شاه ولی خان یکجا شدند و شب را درین کوه سپری کردند. فردا صبح آن قوای شاه ولی خان به استقامت روبروی توپخانهء دشمن در تخت بابرشاه و کوه شیردروازه پیشقدمی کردند. بعد از چند ساعت جنگ شدید توپخانهء دشمن خاموش ساخته شد. کوه شیردروازه به تصرف قوای شاه ولی خان درآمد، که کوه آسمائی تحت آتش قرار گرفت. دشمن مجبور شد کوه آسمائی را تخلیه کند.

در ۱۵ میزان ۱۳۰۸هـ.ش زلمی خان منگل، زمرك خان جدران، ملك جان جاجی با دیگر مشران قومی به کوه زنبورك نزد شاه ولی خان خود را رسانیدند. کوه زنبورك توسط توپ های ثقیل فرانسوی از بالاحصار و تپهء مرنجان زیرآتش بود. لشکر محمد گل خان مهمند از راه قلعهء حشمت خان وارد میدان محاربه شد. یك دستهء آن به سیاه سنگ و دستهء دیگر آن به کوتل یك لنگه حمله کرد که مقاومت شدید بود. از صبح تا شام این جنگ ادامه پیدا کرد که در پایان روز قوای محمد گل خان مهمند از سیاه سنگ مجبور به عقب نشینی گردید. درین وقت محمد عمرخان ناصری مشهور به سور جرنیل که صاحب منصب سابقه دار دولت بود، قوای خود را در کاریز درویش گذاشته خود تنها نزد شاه ولی خان رسانید و برای شاه ولی خان اطلاع داد که قوای حبیب الله از لوگر و جنوبی به سرعت جانب کابل در حرکت اند. پردل خان سپه سالار سقوی در رأس این قوا قرار دارد. همچنان سقوی ها قوای خود را از مشرقی، مزار و قندهاز به جانب کابل خواست. این خبرها باعث شد که شاه ولی خان در تصمیم حمله بالای کابل عجله کند. با آواز دُهل وزیری از کوه زنبورك ساعت ده بجه شب ۱۵ میزان ۱۳۰۸هـ.ش حملهء عمومی آغاز شد. بعد تمام دهل ها از شیردروازه و آسمائی به صدا درآمدند. لشکرهای پیاده به سرعت سیل آسا از کوه های متذکره به شهر پیاده شدند. صبح دمید سردار شاه ولی خان از کوه پائین شد و طرف شهر در حرکت بود که قربان نام ملازم سردار محمد سلیمان خان به او اطلاع داد که خانوادهء محبوس نادرخان و برادرانش را حبیب الله سقاء از سرای علی خان به داخل ارگ برده اند. شاه ولی خان از راه گذر خرابات به شوربازار و باغ مهمانخانه (که اکنون محل ولایت کابل است) رفت. دشمن این قسمت را تازه تخلیه کرده بود. در شوربازار سردار شیراحمد خان و سردار فیض محمد خان و دیگر دوستان به استقبال شاه ولی خان خود را رسانیدند. ارگ محاصره است و حبیب الله در کمال تهور می جنگید. سردار شاه ولی خان در عمارت ولایت که نزدیك ارگ و به یك حساب مرکز

شهر گفته می شد، توقف کرد. سردار محمد عمرخان پسر امیرعبدالرحمن خان و بعضی دیگر از سران شهر به دیدن شاه ولی خان رسیدند و پسران خوردسال شاه ولی خان هریك احمد ولی و عبدالولی را که ملازمین شخصی شاه ولی خان طور مخفی نگهداشته بودند به شاه ولی خان رسانیدند. شاه ولی خان جهت امنیت سفارت خانه ها، محلات شهر و خانه های بزرگان و اعیان شهر محافظان مقرر کرد. چون نظام امنیتی شهر مختل شده بود، مردمِ هودخیل و اطراف شهر اکثر به کابل هجوم آورد بودند. شاه ولی خان برای امنیت شهر باغ ولایت را به یکدستهء محافظ سپرد که قرارگاه مرکزی آنها باشد. خود شاه ولی خان به سرای و تعمیر شخصی نایب سالار غلام نبی خان چرخی که نزدیك شاه دو شمشیره(رح) بوده و بعدها به محل تدریس دارالمعلمین روشان از آن استفاده می شد.

فردای آن یعنی روز ۱٦ میزان سردار شاه محمد خان با لشکر جاجی به کابل رسیدند قوای شاه محمود خان که مردم وزیری و جاجی و غیره بودند از راه بینی حصار پیشقدمی نموده تپهء مرنجان، قلعه چه، خمیدان و قلعهء حشمت خان را تصرف کرده و یك عراده توپ حبیب الله سقاء که از خرابه های بالاحصار بالای قوای شاه محمود خان آتش میکرد. از طرف مردم کوچي موسی خیل گرفته شد. تنها خود ارگ شاهی به تصرف حبیب الله سقاء باقی ماند به انتظار سید حسین که از ترکستان "مزارشریف" و پردل از کاریز درویش لوگر می آمدند مقاومت میکرد. روز دوم محاصره آخر وقت روز بود، حبیب الله کوشید از راه دروازهء غربی ارگ خارج گردیده خود را به جنگ و گریز به شمالی برساند. درین روز بود که اکرم پغمانی به مرمی خود حبیب الله کشته شد. روز سوم محاصرهء ارگ اطلاع آمد پردل سپه سالار سقوی با قوای خود که از راه لوگر و پغمان و چهاردهی خود را به غرب کابل رسانیده میخواست از راه باغ بالا به کابل حمله کند که سردار شاه ولی خان و سردار شاه محمود خان مردم جنوبی را که در نقاط مختلف شهر بودند جمع نموده به استقامت شهرآراء سوق دادند. میان باغ بالا و شهر آراء "کارته پروان کنونی" جنگ شدید در گرفت بالاخره قوای پردل شکست خورد. خود سپه سالار پردل خان سقوی در میدان جنگ کشته شد و جسد او را برادران نادری برای اطلاع مردم و تقویهء روحیهء طرفداران خود و تضعیف روحیهء سقوی ها در چوك شهر کابل آویختند. بعد خبر آمدن سپه سالار دیگر سقوی سید حسین وزیر جنگ که از شمال حرکت نموده و به پلخمری رسیده بود. برای شاه ولی خان مواصلت کرد. سید حسین که رئیس تنظیمیهء شمال، وزیر جنگ و نایب السلطنة حبیب الله سقاء بود، به خنجان رسید. درین

محل او و قوایش از محاصره، کابل خبر شدند که قوای تحت امر او که اکثریت از مردم بلخ و محلات ترکستان بودند چون از جریانات کابل و محاصره، ارگ به واسطه، شاه ولی خان و شاه محمود خان خبر شدند تمرد و سرکشي نموده به سرکرده گی منصبداران ترکستانی خود عزم گرفتن سید حسین و افسران شمالی یعنی کوهدامنی، چهاریکاری و کوهستانی را نمودند. سید حسین آگهی حاصل نموده با ده نفر از یاران سابقه، خویش فرار نموده از کوتل سالنگ عبور و خود را به جبل السراج رسانید. حبیب الله را از حوادث خنجان خبر داد. چون خانواده، نادری در ارگ محبوس بود ، شاه ولی خان از نادرخان در باره، گلوله باری و آتش توپ بالای ارگ هدایت خواست. روز سوم هدایت محمد نادرخان رسید که امر کرده بود ارگ را به هر صورتی که باشد حتی به کشته شدن تمام خانواده تمام شود ، گلوله باران و بمباران کنید. شاه ولی خان دو توپ بزرگ را به کوه شیردروازه و آسمائی بالا کرد و سه توپ بزرگ را کنار دریای کابل یعنی در چهارباغ و نزدیك گنبد کوتوالی روبروی عمارت بانك ملی کنونی داخل موضع کرد. هر دو برادر شاه ولی خان و شاه محمود خان نزدیك موضع توپ در چهارباغ یعنی منطقه، تیمورشاهی کنونی بودند. شاه ولی خان به محمد یعقوب خان توپچی که تعلیم یافته، فرانسه بود امر کرد که با توپ بزرگ فرانسوی روبه روی دروازه، جنوبی ارگ آتش کند که او آتش اجرا کرد. فیر دوم توپ را خود شاه ولی خان اجرا کرد. توپ های کوه شیردروازه و آسمائی و گنبد کوتوای به آتش و غرش آغاز کردند.

درین وقت در ارگ ذخایر مهمات آتش گرفت و منفجر شد که با این انفجارات فیرهای دشمن نیز قطع شد. در وقت غروب آفتاب آتش شاه ولی خان هم قطع شد. ارگ در طول شب در آتش که از باعث انفجار مهمات و تعمیرات حریق شده می سوخت. آتش آن ارگ را چراغان و فروزان کرده بود. این شب ۱۹/۱۸ میزان بود و ارگ که از هر طرف در محاصره قرار داشت.

فرار حبیب الله و سقوط سلطنت سقوی

۱۹۳۰ میزان ۱۳۰۸ هـ. ش

ساعت ۹ بجه، شب ۱۹/۱۸ میزان یك هیأت از طرف حبیب الله سقاء از ارگ به نزد سردار شاه ولی خان آمد که شامل سردار علی شاه خان و یك شیخ و دو نفر ملا که هردو نفر ملا بیرق های سفید در دست داشتند آمدند. علی شاه خان گفت: حبیب الله

سقاء زولانهء او را شکسته و این پیام را ذریعهء من به شاه ولی خان فرستاده است که گفته است عنقریب تمام ارگ خواهد سوخت و خانوادهء شمایان "برادران نادری" هم از بین خواهد رفت. اگر میخواهید خانوادهء تان از خطر نجات پیدا کنند بگذارید من سلامت به هندوستان بروم و درین صورت من ارگ را به شما تسلیم می کنم و عایلهء شما نجات می یابد در غیر آن بعد از دو تا سه ساعت همهء شان در آتش سوخته جز خاکستر چیزی به دست تان نمی آید. شیخ که مرشد حبیب الله بود.

با آن دو نفر ملا گفته های علی شاه خان را تصدیق کردند. شاه ولی خان با شاه محمود خان و دیگران مشوره کرده که دو ساعت را دربر گرفت تا بالاخره فیصله کردند که پیشنهاد حبیب الله مورد قبول مایان است. علی شاه خان را نزد خود نگهداشتند. ساعت ١٢ بجهء شب یکی از آن ملاها پس آمد و گفت که حبیب الله ما را فریب داده بود. همینکه ما را نزد شما فرستاد و شما هم مردم را به مشوره خواستید از موقع استفاده کرده با افراد مربوطهء خود از راه دروازهء شمالی ارگ برآمده جانب کوهدامن رفت. شاه ولی خان به عبدالغنی خان و محمد هاشم خان فرقه مشر هدایت داد که از ارگ حال و احوال بیاورد. شاه ولی خان خود به تعقیب آنها روان شد و منتظر رسیدن احوال نماند. چون دروازهء مشرقی و جنوبی ارگ مسدود بود، طرف دروازهء شمالی ارگ رفت. نزدیك عمارت سردار شاه محمود خان رسیده بود که عایلهء شاه ولی خان و عبدالغنی با شاه ولی خان مقابل شدند. تمام افراد خانوادهء شانرا در صحت و سلامت یافتند. این شب تاریخی به پایان رسید.

روشنی صبح و آفتاب تابیدن گرفت. مردم دور و نزدیك و لشکرهای قومی مشغول چور و چپاول و یغما شدند. خریطه های پول، فرش های سلطنتی، لوازم قیمت دار موزیم و غیره اشیای قیمتی در دست ها دیده می شد. شاه ولی خان می نویسد که یك نفر هودخیل را که به سخن او اهمیت نداد و شاه ولی خان که پای یك چپرکت شکسته را عوض عصا به دست داشت به شانهء هودخیلی حواله کرد. هودخیلی که شاه ولی خان را نمی شناخت با کاردی که در کمر داشت بالای شاه ولی خان حمله کرد که یاوران شاه ولی خان سبب نجاتش گردیدند. آنها میخواستند ضارب را به قتل برسانند که به گفتهء شاه ولی خان عمل کرده او را نکشتند.

در طول روز ١٩ میزان ١٣٠٨هـ.ش همینقدر شد که آتش ارگ را خاموش کردند. در مورد فرار حبیب الله سقاء می گفتند که حبیب الله ده صندوق طلای مسکوك را به

مردم جاجی رشوه داد که راه فرار او را باز گذاشتند. دیگر حقیقت موضوع زیاد روشن نشد. بعد از خاموش شدن آتش ارگ تمام اشیا به شمول موبل و فرنیچر، فرش، سامان و لوازم پادشاهی غارت شد. چیزیکه از خزانهء حبیب الله باقی مانده بود فقط دو نیم لك افغانی بود که توسط شاه ولی خان نگهداری شد. مردم جنوبی و دیگر طرفداران و لشکریان شاه ولی خان تمام ارگ را تاراج کردند و ارگ خالی را به شاه ولی خان تحویل دادند و چند جلد کتاب قلمی و کتیبهء سنگ استقلال که سقوی ها از جایش کنده بودند آنرا در یك زیرزمینی شاه ولی خان پیدا کرده دوباره به جایش نصب کردند. نزدیك شام روز بالای دستهء موزیك عسکری که از جادهء مشرقی ارگ جانب گنبد کوتوالی در حرکت بود، چند فیر صورت گرفت که یك فیر به پشت دُهل نواز و یك مرمی به پای سردار علی شاه خان اصابت کرد که دُهل نواز کشته شد و پای سردار علی شاه خان شکست.

شاه ولی خان برای انتظام امور سردار فیض محمد خان را تا معلوم شدن کابینهء دولت وظیفهء امور خارجه و به علی محمد خان وزارت معارف را سپرد و متباقی امور را دو برادر شاه محمود خان و شاه ولی خان اداره می کردند. به سپه سالار محمد نادرخان اطلاع فتح کابل و فرار حبیب الله و سقوط سلطنت سقوی را رسانیدند. محمد نادرخان بعد از آگاهی این خبر به طرف کابل حرکت کرد.

رسیدن محمد نادرخان به کابل و اعلان سلطنت

محمد نادرخان روز ۲۱ میزان از جاجی به طرف کابل حرکت کرده، روز ۲۲ میزان به قصر چهلستون رسید. مردم به استقبال می رفتند. شاه ولی خان نیز به چهلستون رفت و جریانات کار خود را برایش شرح داد که از طرف سپه سالار تقدیر گردید. وی به سر و روی برادر بوسه داد. شاه ولی خان مینویسد که نادرخان در جاجی از وفات طاهره دختر هژده سالهء خود که در زندان مرده بود اطلاع یافته بود. همچنان از عایشه دختر سردار محمد عزیزخان که در اثر بماردمان ارگ مفلوج شده بود، باخبر گردید. او به شاه ولی خان گفت: در مقابل این پیروزی بزرگ وفات این دوستان خود را فراموش باید نمود و در قطار سایر جوانان وطن که درین ۹ ماه کشته شده اند محسوب نمائیم. محمد نادرخان به شاه ولی خان گفت: فردا به شهر وارد می شوند.

فردا مردم شهر کابل از قصر چهلستون تا دارالامان و از دارالامان تا قصر سلام خانه در دو طرف سرك صف بسته منتظر ورود سپه سالار محمد نادرخان بودند. شاه ولی

خان به سواری اسپ از بین استقبال کننده گان عبور کرد و در قسمت پل محمد غوث خان به مقابل سپه سالار رسیدند. اسیران تنگی واغجان را در پیشاپیش محمد نادرخان به حرکت انداخته بودند. لشکرهای سمت جنوبی دسته دسته در حرکت بودند. صدای دهل ها بلند بود و محمد نادر آهسته آهسته به طرف شهر می آمدند و با مستقبلین مصافحه و احوال پرسی میکردند. در قصر سلام خانه سران شهر، رجال بزرگ شاهی، معاریف، علما، نویسنده گان و اعضای شورای دولت، هیأت های سفارت های خارجی حاضر بودند و سران لشکرهای قومی جابجا اخذ موقع کرده به سلام خانه داخل شدند. سپه سالار در ستیج یا ایوان سخن رانی که تعیین شده بود بالا شده بیانیهء خود را ایراد کردند که خلص آن چنین است:

پس از حمد پروردگار و درود به روان پیامبر(ص) تفصیل بحران ۹ ماهه و نتایج منفی کشتار، سقوط معارف، اختلال نظم امنیتی و اجتماعی، سوابق حبیب الله سقاء، جریان آمدن خودش ازفرانسه تا جنوبی، فرستادن محمد هاشم خان به مشرقی، آمدن خودش از جنوبی تا گرفتن پایتخت که بالاخره به یاری پروردگار موفقیت حاصل شد. وی فرمود که اکنون حبیب الله فرار کرده حیات نوین آغاز خواهد شد. همچنان افزودند شما سرنوشت خود را خود تعیین کنید. ما و خانوادهء ما در هر جا و هر موقفی که باشیم خدمت شما و وطن را وجیبهء خود میدانیم. با وجود مریضی که داشتم خطرات را قبول کرده جهت نجات مملکت آمدیم. اکنون شما هرکه را سزاوار می دانید از طریق لویه جرگه به حیث زعیم مملکت تعیین کنید و گفت من و برادرانم مسئولیت وجدانی و ایمانی خویش را در مقابل وطن انجام دادیم و کدام هدف و مقصد دیگر نداریم.

مردم حاضر در مجلس و لشکریان قومی که همه از همراهان و طرفداران خود محمد نادرخان بودند صدا و فریاد کردند که شما مناسب ترین شخص برای سلطنت هستید. از زمان استقلال و قبل و بعد از آن و اکنون خدمات تان برای ما ظاهر است. ما به شما بیعت می کنیم. سپه سالار محمد نادرخان به اشارهء دست صداها را خاموش کرده، گفت: من از انجام امر سلطنت عاجز میباشم. شما یا اعلحضرت امان الله خان یا یك تن از خاندان شان را به سلطنت انتخاب کنید، من قول میدهم که از صمیم قلب به انتخاب شما موافقت دارم.

مردم بار دیگر با احساسات و هیجان طرفداری از او را ابراز کردند. آنگاه از همهء مردم مقدم تر سردار محمد عمرخان و سردار امین الله خان پسران امیر عبدالرحمن خان که

کاکای امان الله خان بودند، جهت بیعت پیش آمدند و مردم دیگر نیز هجوم کردند. محمد نادرخان بار دیگر در ظاهر از قبول امر سلطنت امتناع کرد و معذرت خواست و از اعتماد مردم تشکر کرد.

درین وقت "بایور" سفیر ترکیه پیش شد و گفت قریب بود موجودیت سیاسی افغانستان ازبین برود. خطرات هنوز موجود است. حبیب الله هنوز در کوهستان است و در مملکت شما نظام اجتماعی از هم گسیخته است، تنها شما بودید که پایتخت را نجات دادید. اگر اینجا امر سلطنت را قبول نکنید، حبیب الله باز دلیر شده می آید و لشکرهای شما ناامید شده متفرق می گردیده، مسئولیت به دوش شما راجع خواهد بود. من به حیث نمایندهء یك دولت مسلمان که دوست افغانستان است پیشنهاد میکنم که اصرار مردم و ملت خود را قبول کنید و اضافه کردند که خود تان مشاهده کنید همین اکنون چندین هزار نفر با تبر و ریسمان بیرون سلام خانه حاضر می باشند. به مجردی که بشنوند شما از قبول سلطنت انکار میکنید، شهر چور و سفارت خانه ها غارت و هزاران نفر کشته خواهند شد. مسئولیت تاریخی کشور در نظر ملت و بیگانگان متوجه شما خواهد بود. چه میشود یکبار دیگر با وجود مریضیی که دارید خود را در خدمت این مملکت قرار دهید.

درین وقت بار دیگر هجوم مردم صورت گرفت. محمد نادرخان گفت: قبول سلطنت هرگز به رضای من نیست، اما من اصرار و تمنیات و خواهشات شما را به حیث یك قربانی قبول میکنم. صدای تکبیر و زنده باد در داخل سلام خانه و صدای دهل و شلیك های هوایی در بیرون سلام خانه بلند شد. مردم به محمد نادرخان دست بیعت دادند و محمد نادرخان برای اقامت خود منزل فرقه مشر محمد هاشم خان را و برای ادارهء امور سلطنت در منزل سردار فتح محمد خان جاي گرفتند. بیعت از ولایات ذریعهء طیاره، موتر و اسپ از تمام گوشه و کنار افغانستان به کابل می رسید. با اعلان سلطنت محمد نادرخان امنیت در افغانستان تأمین شد. خلاصه زمینه طوری آماده ساخته شده بود که موضوع بیعت و سلطنت در همین اجتماع فیصله شد.

مردم در آن روزگار به سه دسته تقسیم شده بودند. دستهء اول طرفدار محمد نادرخان، دستهء دوم طرفدار اعادهء سلطنت امانی و دستهء سوم طرفدار شخص سومی بودند که مثال آن پیشنهاد قوم سلیمان خیل به حضرت نورالمشایخ مجددی که پادشاهی را بپذیرند که از طرف او رد شد. اما محمد نادرخان که نبض و روح مردم و زمان را می

دانست، مسئولیت را به اجتماع حاضر و موجود راجع کرد. اجتماع حاضر و موجود او را به نمایندگی از مردم افغانستان به پادشاهی انتخاب کردند و با این اجتماع نادرخان به پادشاهی خود صبغهء مذهبی، رسمی و قانونی بخشید.



محمدنادرشاه



امیرحبیب الله حین ایراد بیانیه در مراسم تجلیل استرداد استقلال

پادشاهی اعلحضرت محمد نادرشاه
۲۳ میزان

روز ۲۳ میزان محمد نادرخان به تخت سلطنت جلوس نمودند. از این لحظه بعد به نام اعلیحضرت محمد نادرشاه یاد گردید که نشرات و مکاتیب و اسناد رسمی و تبلیغاتی دوران خود و پسرش محمد ظاهرخان او را به نام محمد نادرشاه غازی، محصل استقلال افغانستان، محصل نجات و ناجی وطن نیز یاد کرده است. آنچه که واقعیت دارد این است که او سپاهی ورزیده، صاحب منصب لایق، کاردان امور عسکری، ماهر و طراح خوب فن جنگ بود.

«محمد نادرخان برای اشغال کابل ابتداء تحرکات نظامی به استقامت مشرقی و گردیز اجرا کرد. در سمت گردیز به این تحرکات آنقدر شدت بخشید که حبیب الله سقوی مجبور شد مانند امان الله خان تمام قواء و افسران و سرکرده گان ورزیده‌ء خود را به آن استقامت ها سوق نماید. به این صورت و اجرای مانورهای عسکری، نادرخان توانست پایتخت را از وجود قوای عسکری خالی کرده و یك قسمت عمده‌ء قوا که به سمت شمال مقابل غلام نبی خان سوق گردیده بود در شمال مستقر گردید. بعد قوایی را که از قبل به همین منظور در جاجی آماده کرده بود از راه کوتل شترگردن، دوبندی و خوشی لوگر بالای تنگی واغجان حمله کرد. به اصطلاح عسکری در صف قوای دشمن شق اجرا کرد و ارتباطات قوت ها و قطعات محاربوی و خطوط جنگ را با محل قوماندە و مرکز فرماندهی یعنی پایتخت قطع کرد. بعد به سرعت بالای مرکز کابل خالی از عسکر حمله کرد که تا رسیدن قطعات از ولایات کار پایتخت را تمام کرده نظام سلطنت سقوی را سقوط داد و خود اعلان پادشاهی و سلطنت نمود. اگرچه هنوز تمام ولایات به استثنای پایتخت و جنوبی به دست سقوی ها بود، اما با رسیدن خبر سقوط پایتخت که نزد مردم

افغانستان حیثیت و امتیاز سیاسی، مذهبی، اداری و عسکری دارد، دیگر ماشین جنگی سقوی ها به سرعت در تمام ولایات ازهم پاشید». (مهتمم)

محمد نادرشاه بعد از جلوس به همان روز لشکرهای سمت جنوبی را جهت تعقیب قوای حبیب الله سقاء طرف کوهدامن و شمالی فرستاد تا بچهء سقاء بار دیگر تجدید قوا نکرده و بالای کابل حمله نکند. این لشکرها که عساکر غیرمنظم و قومی بودند، به نام تعقیب حبیب الله سبب تعذیب و تأدیب و گوشمالی طرفداران او گردیدند که تمام قریه جات کوهدامن را تا چهاریکار چور و تاراج کردند و به طرف جبل السراج در پیشروی بودند که حبیب الله سقاء از جبل السراج چند تن از علما و روحانیون را نزد محمد نادرشاه فرستاد و به شرط امان و مصئونیت اراده، تسلیم شدن کرد. محمد نادرشاه متعهد به سلامت و مصئونیت او شد. زلمی خان منگل را با دیگر اشخاص معتمد خود برای آوردن حبیب الله سقاء به طرف جبل السراج فرستاد که به همان روز ذریعهء موتر حبیب الله بچهء سقاء و یاران او را به کابل آوردند. محمد نادرشاه در ظاهر همرای حبیب الله و رفقای او پیشآمد محترمانه کرد و گزارشات و عملکردهای سابقهء شان را حوالهء تقدیر نمود و کدام حرف جدی و خشونت و تهدیدآمیز نگفت. «حبیب الله بچهء سقاء درین مجلس مُهر سلطنت را به محمد نادرخان تسلیم کرد. این قدر گفته بود که پاچائی و مملکت امانت خدا اس. به کسی میته و از کسی میگره. ای مُهر پاچائی و ای مُلك اوغانستان ره در پیشروی ای مردم اوغانستان پوره و سلامت به تو تسلیم میتم. به خودم از تو چیزی طلب ندارم، لاکن به همی رفیقهای مه ناجواني نکنی که به مه خیلی جوانی و مردی کرده اند. و ای وزیران که چهارطرف تو نشسته اند و بلی بلی میگویند امان الله خان را بازی دادند، مرا بازی دادند و تو را هم فریب خواهند داد. گپ های اینها را هیچ وقت قبول نکنی». (مهتمم)

بعد از آن نادرشاه هر کدام رفقای حبیب الله و خودش را در اطاق های جداگانه تحت حراست و مراقبت قرار داد و برای کسانی که ادعای حقوق بالای بچهء سقاء داشتند و برای وارثین مقتولینی که توسط بچه سقاء یا در دوران سلطنت توسط مامورین سقوی کشته شده بودند، راه باز خواست و اقامهء دعوا را باز گذاشت. به خصوص برای وارثین مقتولین چون سردار حیات الله خان و سردار عبدالمجیدخان پسران امیر حبیب الله خان سراج الملت والدین و سردار محمد عثمان خان و اکبر خان پسر محمد صدیق خان حاکم تاشقرغان و ملك کریم خان وردگ و غیره که توسط سقوی ها به قتل رسیده بودند.

وارثین مقتولین به همکاری و همدستی سران لشکری احمدزائی، منگل، جاجی، جدران، وزیری، گردیزی و دیگر مردم جنوبی خواستار قصاص حبیب الله سقاء شدند. محمد نادرشاه با داشتن این اسناد و دستاویزات تعهد سلامت و مصئونیت را که با حبیب الله میثاق کرده بود پایمال نموده، امر اعدام حبیب الله و دوازده نفر از نزدیك ترین رفقا و یاران او را صادر کرد که حکم اعدام توسط لشکر قومی جنوبي که زیادتر شان وزیری ها بودند اجرا گردید. حبیب الله با یاران او تیرباران شدند و بعد اجساد شان در چمن حضوری به دار آویخته شدند و اسامی و شهرت هرکدام به پرزهٔ کاغذ که در بند دست شان بسته شده بود تحریر گردیده بود.

«روایت است روزی که حبیب الله سقاء اعدام میشد، در نزدیك دروازهٔ ارگ که به طرف قصر دلکشا از ارگ باز میشود یك جمعیت زیاد از مردم جمع شده بود. آنجا یك خندق بود و در اطراف خندق "موضع" یك تعداد مردم از هر طایفهٔ جنوبی به خصوص، منگل، چاجی، وزیری، گردیزی و مردم مشرقی طور مسلح دسته دسته ایستاده بودند. بعد از یك ساعت از دروازهٔ شمالی ارگ شاه ولی خان و شاه محمود خان خارج شدند که به تعقیب شان محکومین اعدام در حرکت بودند که عبارت از شیرجان خان وزیر دربار، جنرال محمد صدیق خان، محفوظ خان معین حربیه، غلام قادرخان سرمنشی وزیر حربیه و پشت سر او حبیب الله بچهٔ سقاء با یك واسکت سبز مخمل و عقب او سپه سالار سید حسین وزیر حربیه و نایب السلطنة، بعد از آن حمیدالله برادر حبیب الله که معین السلطنة و سردستهٔ حاضرباشان بود. به تعقیب او غیاث سپه سالار "شاید غیاث مارکی" و ملك محسن والي سقوی کابل آمدند که در بین خندق مورد نظر کشانیده شدند و آمادهٔ ادای نماز شده بودند. راوی توضیح نکرده است که برای ادای نماز برای شان موقع داده شده است یا به بهانهٔ ادای نماز به خاطر تیرباران کردن در یك صف ایستاده کرده شده بودند. به هر صورت گروه هایی که آمادهٔ فیر بودند به همدیگر خود می گفتند آن نفر واسکت سبز بچهٔ سقاء است.

شاه ولی خان و شاه محمود خان از بین محکومین و جمعیت در یك گوشه ایستاده شدند و با اشپلاق امر فیر و تیرباران داده شد. محکومین به خاك و خون به زمین افتیدند. ناظرین صحنه با سنگ و چوب بنای زدن مرده ها را کردند که صاحب منصبان دولتی مانع این کار شده گفتند که شکل مرده ها از شناخت می برآید. ما فردا آنها را با شهرت شان در چمن حضوری به دار آویزان می کنیم که چنین کردند. بعد از سه روز

آویزان ماندن روز چهارم آنها را در دامنهء تپهء مرنجانْ دفن کردند». (مهتمم)

بعد از این اجرآت و برقراری سلطنت لشکریان قومی سمت جنوبی گران بار از مال های دولتی و مال های چورشدهء شمالی به مناطق مربوطهء خودها مراجعت کردند و فوجی که از سپه سالار سقوی سید حسین در خنجان مانده بود به کابل آمده تحت قیادت سپه سالار شاه محمود خان که این وقت وزیر حربیه تعیین شده بود داخل خدمت شدند. تعداد فوج متذکره که در خنجان بود به هژده هزار نفر می رسید. از هرات بیعت عبدالرحیم خان کوهستانی رئیس تنظیمیهء هرات رسید و هم یك مقدار پول خزانه که از مصارف ولایتی ولایت هرات زیاد شده بود نیز بدون مطالبهء دولت مرکزی با حفاظت یك تولی عسکر به کابل فرستاده شد. عبدالرحیم خان کوهستانی به این صورت به وظیفهء خود برقرار ماند. محمد نادرشاه وظیفهء صدارت افغانستان را به سردار محمد هاشم خان برادر خود داد. شاه محمود خان وزیر حربیه، سردار فیض محمد خان زکریا و علی محمد خان نیز در وظایف شان در کابینه ادامه دادند. نادرخان به خاطر استحکام حکومت و داشتن تائید خانوادهء روحانی حضرات مجددی از حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی خواستار اشتراك در حکومت گردید او به حیث وزیر عدلیه منسوب گردید که مذکور بعد از چندی معذرت خواست، اما داماد خود حضرت فضل احمد مجددی هراتی را به وزارت عدلیه معرفی کرد که تا زمان ظاهرخان وزیر عدلیه بود.



طره باز از دستیاران محمدهاشم خان



سیدشریف خان سریاورِ نادرخان

محمد نادرشاه و کارهای اصلاحی و عمرانی

در دوران نادرشاه به کارهای عمرانی و ترقیاتی توجه صورت گرفت. در بخش معارف مکتب نجات، مکتب طبیبه، تأسیس گردید که مکتب طبیبه انکشاف و به فاکولته، طب ارتقا داده شد. مکتب نسوان بار دیگر افتتاح گردید. سرک بین کابل ومزارشریف از طریق دره، غوربند و دره، شکاری بامیان ساخته شد که عمله و کارگران سرك سازی را به عهده، مردم شمالی، پروان و کاپیسا طور تعذیری و جبری و بیگار از بابت همکاری و همراهی شان با حبیب الله سقاء گذاشته شده بود که بدون استعمال ماشین آلات عصری امروزی به زور بازو توسط بیل و کلند این راه طولانی و صعب العبور به مدت بسیار کم ساخته شد و قابل استفاده گردید. بالاحصار کابل که در زمان انگریزها ویران شده بود بار دیگر ترمیم و بعضی تعمیرات جدید اعمار شد. در اعمار بالاحصار و هموار نمودن خرابه های آن مردم شهر کابل، دوکانداران شهر کابل و مردم شش کروهی به بیگار گرفته شده بودند. قوای عسکری موجود در کابل نیز برای مدت سه روز به کار دسته جمعی فرا خوانده شدند. بعد از آنکه تعیمر آباد شد ابتدا جهت استفاده مکتب حربیه به کار گرفته شد. سفارت برطانیه در کابل به جهت اینکه سفیر انگلیس کیوناری در زمان امیر محمد یعقوب خان در کابل کشته شده بود و بالاحصار را انگلیس ها طور تهدید ویران کرده بود، به وزارت خارجه افغانستان از اعمار مجدد بالاحصار احتجاج نامه، رسمی سپرد و بیرق سفارت خود را نیمه افراشته کردند. به جواب احتجاج نامه، سفارت انگلیس به عوض وزارت خارجه شخص محمد نادرشاه به قلم خودش نوشت که قید و شرط علامه، استعمار است و جنبه، استعمار به کلي از بین رفته است. حتی خط دیورند هم از روی اصول و قانون بین الدول منسوخ گردیده است و از اعتبار ساقط است. باید در آن زمینه هم تجدید نظر کرده شود. چون سفارت انگلیس این جواب قاطع را شنید پرچم خود را به حالت سابق برافراشت و دیگر یادی از این سخن نکرد. مطلب فوق که در باره، عکس العمل سفارت برطانیه و جواب محمد نادرشاه مذکور شد از قول محمد نوروزخان لوگری سرمنشی حضور شاه تحریر گردید. برطانیه در داخل سفارت خود در کابل یك معاینه و شفاخانه افتتاح نموده و طور رایگان به تداوی مراجعین می پرداخت که تعداد زیاد مردم به آن مراجعه میکردند. یك روز محمد نادرشاه که از منطقه عبور میکرد، مشاهده نمود که مردم از سفارت می برآمدند او آنها را با خود گرفته مدت یك روز محبوس نمود و فردا آنها را خواست که شما به سبب ازدحام یا

مراعات نکردن نوبت شفاخانهء وطن خود را گذاشته به شفاخانهء بیگانه که دشمنان شما و نیاکان شما بوده و با شما محاربات نموده و بالای وطن ما تعرضات نموده اند مراجعه می کنید. بعد به هر نفر سی روپیه معاونت کرد و گفت دیگر به شفاخانهء انگلیس ها نروید. محمد نادرشاه به توسعه شفاخانه ها پرداخت. دکتوران لایق از هند و ترکیه وارد و استخدام کرد. باغ قلعهء باقرخان چنداول را معاینه خانه ملکی ساخت و اساس یك شفاخانه وسیع را در علی آباد کابل که از املاك شخص محمد نادرشاه بود گذاشت که تحت نظر دکتور رفیق بیگ ترکی و دیگر مهندسین ورزیده تمام احتیاجات و ضروریات شفاخانه در نظر گرفته شد و اعمار گردید. در زمان او بود که جمعیت العلماء و شورای ملی به میان آمد و با دول جهان به خصوص دول همجوار روابط حسنه و دوستانه برقرار گردید. محمد نادرخان راجع به خط دیورند نظر مساعد نداشت و عقیده داشت که این خط از وجه تفوق قوهء عسکری به میان آمده، نه به رضا و رغبت ملی و در آن حقوق تمامیت ارضی و قومی و جغرافیائی در نظر گرفته نشده عندالفرصت و عندالموقع در خط دیورند هم تجدید نظر به عمل خواهد آمد. آعمار بند سروبی و بند چك را همیشه زیر نظر داشت و اصلاحات قابل ذکر در امور ملکی و نظامی به میان آورد که منجمله تنظیم دوبارهء اردو درخور اهمیت زیاد میباشد.

روش اعلیحضرت نادرشاه در برابر رقیبان سیاسی

طوریکه محمد نادرشاه در آغاز سلطنت خود نتوانست از خود خویشتن داری نشان دهد بچهء سقاء را با وجود تعهد و تضمین سلامت و مصئونیت جان او و رفقایش به اشد مجازات یعنی اعدام محکوم نمود که البته حکم اعدام در پوشش قصاصی که برای ورثهء مقتولین دوران امارت سقاء زمینه سازی شده بود تطبیق گردید. به همین قسم او در برابر هیچکدام از حریفان و رقیبان سیاسی گذشته و حاضر خویش آماده نشد با بزرگواری شخصیت خود گذشت و انعطاف نشان دهد، بلکه به طریقه های گوناگون زنده یا مردهء آنها را از صحنه دور می کرد. مشورهء برادران نظامی او به خصوص صدراعظم محمد هاشم خان نیز نقش اساسی داشته است. یکی از این طبقه مردم که قربانی رقابت سیاسی گذشته گردید سپه سالار غلام نبی خان چرخی لوگری و برادرش غلام جیلانی چرخی قلعه دار ارگ و بعد سفیر و متباقی خانوادهء چرخی بودند.

گفته میشود روزیکه محمد نادرخان غلام نبی خان را از خانهء شان به حضور خود

خواسته بود که حاضر شود غلام نبی خان از خانه با خود تفنگچه را برداشته به کمر خود بسته کرد. درین وقت مادرش تفنگچه را از نزد ایشان پس گرفت و هرچه مذکور به مادر عذر و الحاح کرد که تفنگچه را بدهد، مادرش تفنگچه را نداد و گفت ضرورت به تفنگچه نیست. پادشاه چیزی پرسان یا با شما مجلس و صحبت خواهند کرد. کدام جرم نداشته و نه مقابل پادشاهی او قیام کرده اید. غلام نبی خان که نبض و روحیهء شاه را می دانست گفت بگذارید تفنگچه را با خود ببرم چون میدانم دیگر زنده برنخواهم گشت. بهتر است نادرخان را از خود پیشتر به آخرت روان کنم. مادر و برادرش اصرار کردند و نگذاشتند که غلام نبی خان تفنگچه را با خود حمل کند او به حضور محمد نادرشاه رسید. محمد نادرشاه بعد از گفت و شنود مختصر منجمله به غلام نبی خان گفت که شما چرا از شمال لشکر کشیدید و خیانت کردید و بعضی بهانه ها و داس به کلوخ تیز کردن های دیگر که بین مردم ما معروف است که گرگ در حصهء بالای جوی آب میخورد و چشم خود را بالای گوسفند کشید که چرا آب را گل آلود کردی. گوسفند بیچاره که دانست طعمهء گرگ است گفت که آب از طرف شما به پائین طرف من در جریان است. بهانه در کار نیست آنچه میل و اراده داری اقدام کن که زودتر رهایی یابم. به هر صورت سپه سالار غلام نبی خان چرخی به محمد نادرشاه گفت: من و تو هر دو از جنرالان حکومت امانی بودیم که توسط او به مقام های پرمسئولیت توظیف و مقرر شدیم. من برای حکومت وفادار و به صداقت ماندم و برای استقرار مجدد حکومت که استقلال را گرفته بود کار میکردم، اما تو و امثال تو در زمان امانی کارشکنی کرده زمینهء اغتشاش را مساعد ساختی و اکنون که شرایط مساعد شد برای حصول سلطنت برای خود دست به کار شدید. حال خود فکر کن که کدام یك از من و تو خائین و مجرم هستیم. درین اثنا محمد نادرشاه به غیض و غضب شد و به حاضرباشان خود امر کرد که غلام نبی خان را به قتل برسانید یا بزنید. عده یی از یاوران در اجرای امر تعلل و سستی نشان دادند، اما یك نفر از حاضرباشان جدرانی که محافظ شخصی شاه بود بالای غلام نبی خان با برچه حمله کرد و برچه های دیگر بر غلام نبی خان وارد و حواله کرد. غلام نبی خان به زمین افتید. محمد نادرشاه از فرط خشم و غضب با بوت های انگریزی یا خارجی و نوك تیز که به پا داشت بر فرق غلام نبی خان لگدهای پیهم کوبید. گزارش فوق از قول یکی از حاضرباشان جدرانی نادرشاه که در لوگر سکونت داشت نقل و قول گردید. تا اینکه غلام نبی خان جان سپرد. باید گفت که غلام نبی خان چرخی در جنگ سوم افغان و انگلیس که منجر به

حصول استقلال افغانستان گردید، پس از شکست صالح محمد خان وزیر حربیه او به حیث قوماندان عمومی محاذ شرق از مرکز کابل اعزام و مقرر گردید. نامبرده به سرعت خود را به خط مقدم جنگ در محاذ شرقی رسانید و سنگر شرقی را از نو تجدید و تنظیم کرد که اول به مدافعه و به تعرض پرداخت. شکستی ها و عقب نشسته گان را دوباره منظم کرد. با استفاده از محبوبیت و نفوذ پدرش در کنر و نورستان یك جبههء جدید جنگ به استقامت نورستان ایجاد نمود.

غلام نبی خان چرخی پسر سپه سالار مشهور امیر عبدالرحمن خان غلام حیدرخان چرخی بود. تحت رهبری و هدایت این شخص بزرگ "غلام حیدرخان چرخی" بود که نورستان با اندك تلفات جانبین و حتی اکثر بدون استعمال سلاح فتح و دین مقدس اسلام را پذیرفتند. موی سفیدان نورستان از غلام حیدرخان سپه سالار خاطرات نیك داشته و از مذکور به نیکوئی یاد می نمایند.

به اثر اشتراك غلام حیدرخان چرخی در جنگ دوم افغان و انگلیس که سرکرده گی و رهبری مجاهدین لوگر را به عهده داشت و بعد به حیث یك صاحب منصب عالی رتبه دورهء امیر عبدالرحمن خان درآمد که شهرت این خاندان از همان وقت سپه سالار غلام حیدرخان به میان آمد. در زمان امیر حبیب الله خان سراج الملت والدین غلام نبی خان و غلام صدیق خان به اتهام قتل یکی از اقارب شان یعنی مرزا عبدالاحدخان محبوس شدند که بعد رها شده در زمان حکومت امان الله خان این خانواده مراتب بلند و وظایف مهم را به خود کسب کردند.

پسران غلام حیدرخان چرخی، هریك سپه سالار غلام نبی خان چرخی، غلام جیلانی خان چرخی، غلام صدیق خان چرخی وزیر خارجهء امانی، جانبازخان چرخی و پسران کاکای شان فرقه مشر شیراحمدخان چرخی، عبدالعزیزخان چرخی و غیره بودند.

نادرخان این خانواده را یگانه حریف و رقیب خود فکر کرد که میتوانست برای سلطنت او خطر ایجاد نماید. بنابران نادرخان به تعقیب یکطرفه کردن کار حبیب الله سقاء این مرتبه در فکر یکطرفه کردن و دور کردن این خانوادهء مهم اداری سیاسی و نظامی رژیم امانی برآمد که اول غلام نبی خان را کشت. غلام نبی خان که وظایف قوماندان محاذ شرقی در جنگ استقلال رئیس تنظیمیهء مشرقی، قوماندان عملیات جنگی در لوگر و جنوبی در شورش ۱۳۰۳ هـ.ش و رئیس تنظیمیهء جنوبی و سفارت ماسکو را کار کرد و در اروپا و روابط حسنهء شان با امان الله را برای آیندهء سیاسی خویش خطر می

پندارد، بنابران شاه ولی خان برادر خود را با وعده ها و وعیدها نزد غلام نبی خان به اروپا فرستاد. رفتن شاه ولی خان نزد غلام نبی خان او را به این باور کرد که نادرخان به رفتن او به کابل و استحصال خدمت از وی اهمیت قایل است یا حد اقل زمینه زنده گي عادي در وطن برایش مساعد خواهد بود، بنابران با شاه ولی خان یکجا به وطن برگشت در طي مدت اقامت خویش در کابل چندین بار نادرشاه را ملاقات کرد. در بعد از ظهر یکی از روزها محمد نادرخان با غلام نبی خان چرخی به صورت اهانت آمیز صحبت کرد و به غلام نبی خان دشنام گفت. غلام نبی خان بالمثل به جواب پرداخت و محمد نادرخان را متوجه اشتباه و سخنانش گردانید. نادرخان از شنیدن جواب صریح و مستقیم غلام نبی خان به یاور خود دستور می دهد که غلام نبی خان را تا وقتی بزنید که بمیرد که تفصیل آن مذکور شد. بعد از مردن غلام نبی خان تمام اعضای خانوادهء او به شمول زنان و اطفال او محبوس می شوند که طي چند سال زندان اکثر محبوسین به امراض گوناگون دچار شده وفات نمودند. برادر دیگر غلام نبی خان یعنی غلام غلام جیلانی خان چرخی قلعه دار ارگ که در سنه ۱۹۲۹/۱۳۰۶هـ.ش با امان الله خان به خارج رفته بود نیز نظر به خواهش دربار سلطنتی در ۱۳۰۸هـ.ش به کابل برگشته و در ۱۹۳۳/۱۳۱۱هـ.ش اعدام گردید. (نویسندهء کتاب قتل های سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان درین باره از قول خالد صدیق فرزند غلام صدیق خان چرخی و همسر محترمهء شان که دختر غلام نبی خان چرخی است و در شهر هامبورگ جرمنی زنده گی دارند و مدت پانزده سال ایام نوجوانی خودها را در زندانهای مختلف کابل و مدت پنج سال را در نظارت خانه سپری کرده اند چنین روایت می کند: با غلام جیلانی خان چرخي چند تن دیگر از شخصیت های سیاسی و اداري همسفر راه آخر شدند. صبح روز شنبه سال ۱۳۱۱هـ.ش که مصروف تلاوت قرآن کریم بودیم که مهدی جان بعد از نماز صبح چند دقیقه گریه کرد و در چپرکت خود استراحت نمود. ساعت شش بجهء صبح بود که خیال محمد وردگی حوالدار دروازهء اطاق را باز کرد و سلام داد. ما از دیدن او خیلی پریشان شدیم و گفتیم خیرت است؟ او گفت: مهدی جان را به دایرهء قلعه خواسته اند. از شنیدن این خبر دلم تکان خورد که در نتیجهء مذاکرهء من و حوالدار مهدی جان بیدار شد. خیال محمد به مهدی سلام داده گفت: پسر شما به دایره قلعه آمده است و شما را خواسته است. رنگ مهدی جان پرید و تکان شدید یافت. من جهت رفع تشویش مهدی جان گفتم که انشاء الله یونس جان کدام خبر خوش آورده است. مهدی جان که لنگی خود را بسته کرد و چپن را می پوشید گفت:

نی عزیز من چنین نیست که خودت فکر می کنی، البته که مثل خواجه روز آخر زنده گانی من باشد. چرا که پسر مرا در این قدر وقت اجازهء دیدن نمی داد. صبورجان می فهمم که این آخرین دقایق زنده گانی من است. با تو وداع می کنم، امیدوارم مرا از دعا فراموش نکنید. اگر از زندان نجات یافتی از یونس جان و آصف جان پسران یتیم من خبرگیرا باش. دوست من این دقیقه سخت ترین دقیقه حیات است. من از جهان ناکام و نامراد درحالیکه اولادهایم صغیر و عیالم جوان میباشد کشته می شوم. مگر در مقابل امر خدا به جز صبر و تحمل چاره نیست. من باز گفتم شما این تصور را نکنید. انشاء الله خیرت است. درین وقت خیال محمد حوالدار وردگی دوباره آمد و گفت پریشان نباشید، خیرت است. بیائید بفرمائید من با مهدی جان از اطاق برآمدن از دهلیز تنگ گذشته در دهلیز کلان که اطاق مامور هم آنجا بود رسیدیم. یك چپرکت سیمی که از محمد عمر محافظ است در آنجا بود. مهدی جان بالای آن نشست. در همین لحظه اسمعیل جان ترجمان پسر ناظر صفرخان هم آمد و مرا گفت آیا ترا هم خواسته اند. گفتم: نی. مهدی جان را خواسته است. اسمعیل جان گفت که قرار معلوم سفیر صاحب غلام جیلانی خان چرخی، فقیرجان و شیراحمد خان فرقه مشر چرخی را هم خواسته اند. در همین گفتگو بودیم که فقیرجان درحالیکه لنگوته پاچ سفید و چپن فولادی پوشیده بود هم آمد. لبانش پُر از خنده بود. وقتیکه به دهلیز رسید گفت: صبورجان خواجه انتظار ما است. بعد گفت ترا هم خواسته اند؟ گفتم نه خیر مهدی جان را خواسته اند. درین وقت صدای شیون و گریان ربانی جان و مصطفی جان پسران سفیر صاحب غلام جیلانی خان در دهلیز بلند شد. جانبازخان نایب سالار به آواز بلند گریه می کرد. لطیف جان پسر عبدالعزیزخان چرخی نیز گریه می کرد. از شنیدن این گریه ها همه به گریه شدیم. سفیر صاحب غلام جیلانی خان درحالیکه لنگوته ململ سفید و چپن شتری رنگ پوشیده بود در دهلیز آمد و درحالیکه متوجه من بود گفت: دیگر کدام یك از رفیقان با ما میروند. مهدی جان و فقیر جان گفتند ما هم با شما می رویم. سفیرصاحب گفت: شیراحمد خان هم رفیق راه ما و شماست. به طور ضمنی گفت: صبورجان به بچه ها بگوئید که نُه ده نمی شود. من یك افسر هستم از گریه و ناله خوشم نمی آید. صبر بهتر است. من نزد بچه ها رفتم و به تسلیت آنها پرداختم، ولی فایده نداشت. فغان و فریاد آنها اوج گرفت. یك ماتم برپا بود. شیراحمدخان فرقه مشر هم درحالیکه یك قدیفهء سفید را به شانه داشت، رسید که از رسیدن او ناله ها بیشتر شد. راستی که جوانی او خیلی قابل تأثر و تأسف بود.

فقیرجان درحالیکه تسبیح در دست داشت با من خداحافظی کرد. من دست های سفیرصاحب و روی فقیرجان، مهدی جان و شیراحمد جان فرقه مشر را بوسیدم. دیگر رفقا هم با چهار نفر محکومین همچنین وداع آخری کردند. ربانی جان و مصطفی جان پسران سفیرصاحب به قدم های پدر افتادند و سرهای خودها را به پای پدر مالیدند و از هوش رفتند. جانباز خان و لطیف جان نیز بی هوش گردیدند.

درین وقت یکدسته عسکر تفنگدار که سرنیزه به تفنگ های شان نصب شده بود داخل شدند و محکومین را از زندان خارج ساختند. آنها آخرین نگاه های پُر یأس و ناامیدی را به جانب ما دوختند. صدا و شیون محبوسین از حد زیاد اوج گرفت. غوث الدین بلوک مشر یکی از محافظین ظالم زندان ارگ بود. وی مداخله نموده همهء ما را به اطاق ها داخل و دروازه ها را قفل نمود. من به اطاق خود آمده از مشاهدهء چپرکت و البسهء خواب مهدی جان و یادآوری نامرادی خواجه هدایت الله خان و این چهار نفر دیگر بی اختیار گریه کردم تا بیهوش شدم. ساعت ۸ صبح محمد عمر محافظ دروازهء اطاق را باز کرد و یك چاینك چای و نصف نان آورد و بالای میز گذاشت. من چای را نخورده رفتم به اطاق ربانی جان و مصطفی جان و آنها را به وضع بد، موهای ژولیده، چهرهء خراشیده و چشمان سرخ و آماسیده یافتم. من هم با آنها در گریه و ناله اشتراك مردم تا ساعت ۱۱ بجهء روز نزد آنها بودم. خانوادهء غلام حیدرخان سپه سالار چرخی سرکردهء مجاهدین لوگر در جنگ دوم افغان و انگلیس درین وقت چنان در ماتم کلان گرفتار بودند که دیدن آن آدم را بی تاب میکرد. محبوسین زندان اکثر به اطاق آنها آمده اظهار غم شریکی و همدردی می نمودند. من که از اطاق آنها برآمدم در دهلیز ماموریت زندان مامور سراج الدین را که از اعدام محکومین فراغت یافته بود. دیدم زولانه های اعدام شده گان را در اطاق خود گذاشته و لنگوته را از سر خود کشیده و نشسته تنبور می زند. مشاهدهء این صحن روح مرا عذاب داد، اما به آنهم جهت احوال گرفتن اعدام شده گان که چطور کشته شده باشند نزد او رفتم. مامور برخواست و گفت بادار تقدیر هرچه باشد کار خود را می کند. از همان روز اول قسمت این بیچاره ها همین بود که غرغره شوند و گفت بادار مه رفتم محمد ولی خان وکیل مقام سلطنت زمان امانی را از برج بردم. بیچاره وکیل السلطنة از مرگ خود بسیار خوشحال شد و گفتم پایم کوتاه شده و مریضی دایمی دارم. مرگ مرا از این همه غم و تکلیف نجات میدهد. گفتم محمد علی خان هم همرای اینها کشته شد. گفت بلی. گفتم در در کجا غرغره شدند. گفت در حویلی محبس

دهمزنگ. گفتم در همانجا که خواجه غرغره شد. گفت نی خواجه را در بیرون محبس غرغره کردند، مگر این پنج نفر را در داخل محبس درحالیکه دروازه های داخل محبس را بسته کرده بودند و محبوسین دیگر در اطاق های شان بودند و اطراف محبس عمومی را یك تعداد عسکر احاطه کرده بودند به دار آویختند. گفتم جسد آنها چه شد. گفت جسد وکیل السلطنة محمد ولی خان را یك نفر از نوکرهای او و جسد فقیراحمد جان را پدر ریش سفیدش و جسد مهدی جان را یك تعداد از خویشاوندان او بردند. جسد غلام جیلانی خان و شیراحمد خان را در پهلوی قبر غلام نبی خان در گوشهء خانه شان در اندرابی دفن کردند.

در طی نامهائی که برده شد. برعلاوهء غلام جیلانی خان چرخی که قلعه دار ارگ "قوماندان گارد شاهی" و سفیر در اروپا بود و پسر کاکای شان فرقه مشر شیراحمد خان چرخی که صاحب منصب عسکری بود، دیگران نیز هیچ عملی انجام نداده بودند تا توقیف شوند، چه رسد به آنکه اعدام شوند. محمد ولی خان بدخشی که کفالت سلطنت امان الله خان را هنگام سفر اروپائی او به عهده داشت دارندهء هیچ مدرك و شواهد موجود نبود که حاکی از خیانت بوده باشد و زندانی گردد. به آنهم او را به هشت سال زندان محکوم کرده بودند تا بالاخره اعدامش کردند.

فقیرجان کسی بود که هنگام کار در سفارت افغانی در ماسکو با سفیر وقت سردار محمد هاشم خان که بعد صدراعظم شد گفتگوئی کرده بود. خواجه هدایت الله خان که در هنگام کار در سفارت دهلی با انگلیس ها مخالفت هایی داشت او را به کابل احضار نموده ابتدا رئیس تنظیمیهء هزاره جات مقرر نمودند، درحالیکه تحت نظر قرار داشت دستگیر شده با واقعهء سفارت انگلیس در کابل اعدام گردید.

ربانی جان، مصطفی جان و لطیف جان نیز در کمال بیگناهی بعدها اعدام شدند. دیگران نیز هیچ عمل خلاف نداشتند. گفته می شد که درین زد و بندها و گیرو دارها صدراعظم محمد هاشم خان علاقه و جدیت زیاد نشان می داد. در اصل از بسیاری قتل های سیاسی از جانب دولت ها چنان بر می آید که نمیتوان کلمهء مخالف را به آنها اطلاق کرد، زیرا بسیاری از آنها آمادهء همکاری با دولت بوده اند. دولت های نوپای اکثر ظرفیت و تحمل اشخاص لایق و کاردان را که در مملکت به حیث شخصیت های عمدهء سیاسی، نظامی و یا اجتماعی تبارز کرده اند نداشته حتی به حیث همکار قبول ندارند و موجودیت و زندگی عادی آنها را با خانواده و اطفال شان هم بالقوه دردسر تلقی کرده با

جنون خودپسندی و قدرت خواهی تصمیم به اعدام شان می گیرند و یا حداقل کاری را که میکنند ناجوانمردانه به ترور شخصیت و شهرت شان می پردازند»

محمد نادرخان و برادران برای قتل و دور کردن افراد مورد نظر از صحنه مترصد فرصتی می بودند. آن فرصت میتوانست بروز هر رویدادی و هر اتفاقی میبود. حادثهء سفارت انگلستان که به محمد ولی هیچ ارتباط نداشته است و گفته می شد کار یك جوانی به نام محمد عظیم که از ظلم و جور به جان رسیده بود به مقامات بلند دولتی دست او نرسید در نتیجه به سفارت انگلیس حمله کرده به یك عضو تخنیکی پائین رتبهء سفارت حمله کرد که میتوان گفت کار شخص خودش باشد. میتواند که غیرمستقیم از طرف دولت تشویق شده باشد تا حادثه یی رخ داده به یك تیر دو هدف زده شود. هم انگلیس ها راضی و خوشنود گردیده و هم توطئه برای دستگیری مخالفین ترتیب شده باشد. و هم امکان دارد کار کدام جناح دیگر داخلی یا خارجی بوده باشد.

یکی دیگر از خصوصیت قتل های سیاسی درین دوره در آنست که اکثر نزدیکان و اعضای خانوادهء فرد و شخص مورد اتهام نیز به قتل رسیده یا به عذاب های طاقت فرسا محکوم شده اند. فامیل محمد عظیم و خانوادهء چرخی ها و حتی فامیل غلام صدیق خان چرخی که خود در هنگام اعدام برادران در خارج بود، سرگذشت های غم انگیز را در زندان دیده اند. هکذا گزارش شده که عبدالرحمن لودین شخصیت سیاسی و ادبی و رئیس بلدیهء کابل پس از صرف طعام با محمد نادرخان در قصر دلکشا به اشارهء محمد نادرشاه توسط عساکر از قبل آماده باش به قتل رسانده شد.

داستان غم انگیز فوق که فرجام خانوادهء غلام حیدرخان چرخی را بیان می کند قسمت زیاد آن از کتاب "قتل های سیاسی معاصر" گرد آورده شده است.)(مهتمم)

قتل اعلحضرت نادرشاه به دست عبدالخالق

در بارهء کشته شدن محمد نادرشاه گفته می شود که مادر غلام نبی خان و غلام جیلانی خان همان تفنگچه را که به غلام نبی خان نداده بود، اکنون به عبدالخالق میدهد تا محمد نادرخان را به قتل برساند و انتقام بگیرد. عبدالخاق و بستگان او از خدمتگذاران و خدام صادق خانوادهء چرخی بودند و همنظر به اینکه امان الله خان از قوم هزاره رفع برده گی کرده بود، مردم هزاره به امان الله خان نظر مساعد موافق داشتند. عبدالخاق در پی فرصتی بود تا اینکه روزی محمد نادرشاه جهت توزیع شهادتنامه و

جوایز به شاگردان ممتاز و موفق معارف به محفلی که به این مناسبت ترتیب شده بود حضور می یابد. در اثنائیکه مصروف توزیع شهادتنامه و یا اطلاع نامه و جوایز بود به ضرب فیر تفنگچه توسط عبدالخالق هزاره که خود از شاگردان معارف بود به قتل رسانیده شد. عبدالخالق توسط محافظین محمد نادرشاه دستگیر و بعد از تحمل تعذیب و شکنجهء دوران استنطاق به صورت عبرت انگیز و رقت بار اعدام گردید. باید گفت سردار محمد عزیزخان برادر محمد نادرخان هم در ۱۶ جوزا ۱۳۱۲هـ.ش در جرمنی در مقابل سفارت افغانی از جانب طرفداران خانوادهء چرخی به نام اخذ انتقام کشته شد.

به این صورت محمد نادرشاه که خود در جنگ استقلال رهبری یك محاذ فاتح و شکست دهنده را با درایت و کفایت به پیش برده بود و سلطنت سقوی را سقوط داده جنگ و ناآرامی های چند سالهء اخیر دورهء امانی و سقوی را پایان بخشیده بود، خود به کام مرگ فرو رفت و به پاداش عسکریت و سپاهی گری که با غرور سلطنت و قدرت آغشته گردیده بود، بعد از چهار سال و سه هفته و سه روز در ۱۶ عقرب ۱۳۱۲هـ.ش کشته شد و پسرش محمد ظاهر به سلطنت رسید.

«نویسندهء قتل های سیاسی معاصر می نویسد: بستگان عبدالخاق که در خانهء غلام نبی خان چرخی کار میکردند، همیشه طرف لطف و احسان خانوادهء چرخی قرار داشتند. خانوادهء چرخی برای عبدالخالق زمینهء درس و تعلیم در مکتب را فراهم کرده بودند. او در بارهء قتل غلام نبی خان چرخی در محیط فامیل و مکتب احساسات همدردانه را می دید. او با فرزندان و اطفال این خانواده که در مکتب بودند انس و عاطفت داشت تا جائیکه مورد اطمینان و اعتماد آن خانواده نیز بود. بعد از قتل غلام نبی خان خانوادهء چرخی چندین بکس کالا و اسباب را به جاهای مطمئن جابجا کردند تا دولت به نام تلاشی آنرا غصب نکنند که این جابجا کردن و انتقالات بکس های کالا و لوازم اکثر توسط عبدالخاق صورت میگرفت. روزی عبدالخالق از انتقال و جابجا کردن کالا و اسباب به یکی از اعضای آن خانواده اطمینان میدهد و میگوید همه چیزها را به جایش رسانیدم، اما تفنگچهء سفیرصاحب را گرفتم که به کار می آید. عبدالخاق به دلیل نزدیکی عواطف که به آن خانواده داشت زمینه های توسل به قتل محمد نادرشاه را بر خود آماده کرد تا روزی در مراسم توزیع شهادتنامه سینهء محمد نادرشاه را هدف قرار داد و او را به قتل رسانید. عبدالخالق به تنهائی دست به عمل زده بود کسی در آن روز در عمل او شریك نبود، اما حکومت پدر، ماما، کاکا و چندین تن دیگر را اعدام کردند.

به قول نویسندهء "قتل های سیاسی معاصر در افغانستان" یکتن از مامورین زندان همان وقت جریان را طور ذیل تشریح کرده بود: قاضی ها و مفتی ها حکم اجرا اعدام را خواندند. اعدام شونده گان را توسط تعدادی از عساکر به طرف دهمزنگ بردند. در دهمزنگ قوماندان امنیهء کابل طره بازخان ترتیبات لازم گرفته بود. غرغره ها و دارها آماده و تیار ساخته شده و هزاران نفر جهت تماشاه جمع گردیده بودند. اول پدر عبدالخاق یعنی خداداد و مامای او قربان علی و کاکای مولاداد را پیش روی چشم او غرغره کردند. عبدالخاق هیچ به طرف شان ندید. هرقدر که همرای نوك برچه او را چُکه کردند و گفتند پدرت، کاکایت و مامایت را ببین و تماشا کن، عبدالخاق که هیچ نمی گفت چشم خود را از زمین بالا نکرد. بعد از آن محمودجان رفیق او را به دار کشیدند. گفتند رفیقت را ببین او را هم ندید. بالاخره بچه های غلام جیلانی خان چرخی "شاید ربانی جان و مصطفی جان بوده باشند"، مولوی محمد ایوب مدیر مکتب، میرعزیز، میرمسجدی و میرزا محمد را به دار آویختند. تنها وقتی که میرقاسم خان معین معارف را میخواستند غرغره کنند، امر عفو آن از طرف پادشاه محمد ظاهرشاه رسید و از کشتن معاف شد. بعد نوبت عبدالخاق رسید. سید شریف خان سریاور انگشت دست راست عبدالخالق را که ذریعهء آن فیر کرده بود با چاقو برید. یك نفر دیگر چشم راست او را که همران آن نشان گرفته بود، همرای چاقو از کاسهء آن بیرون کرد. یك نفر جاجی بینی او را برید. یك نفر دیگر هر دو گوش او را برید. خون مثل جوی از وجود او جاری شد و مثل گنجشك چرچر میکرد. بعد سپاهی های گارد شاهی با برچه های خود او را پاره پاره کردند که به شکل یك پارچه گوشت خون آلود در زمین شور میخورد تا اینکه جان داد.

حکومت صدراعظم محمد هاشم خان با استفاد از فرصت عده یی دیگری را نیز در زندان انداختند. مانند عبدالهادی "داوی"، برادرش شکور جان و خواهرزاده اش حبیب الله، از متعلمین محمد اسحق همصنفی عبدالخالق متعلم مکتب نجات، از مکتب امانیه عبدالله، عزیز توخی، کریم جان برادرزادهء مهدی جان، محمد عثمان جان تاجرزاده، غلام جان گُل کیپر برادر پاینده محمد خان که همصنفان عبدالخالق، اکبرجان اختر پسر اخترجان مامور وزارت اقتصاد و برادرزادهء بسمل، هاشم جان اختر پسر دیگر اخترجان متعلم صنف هفتم مکت نجات، نعیم جان بسملزاده پسر محمد انور بسمل، نبي جان برادرزادهء عبدالله جان مدیر مکتب امانیه، عبدالملك خان که چند روز محبوس و بعد رها شد.

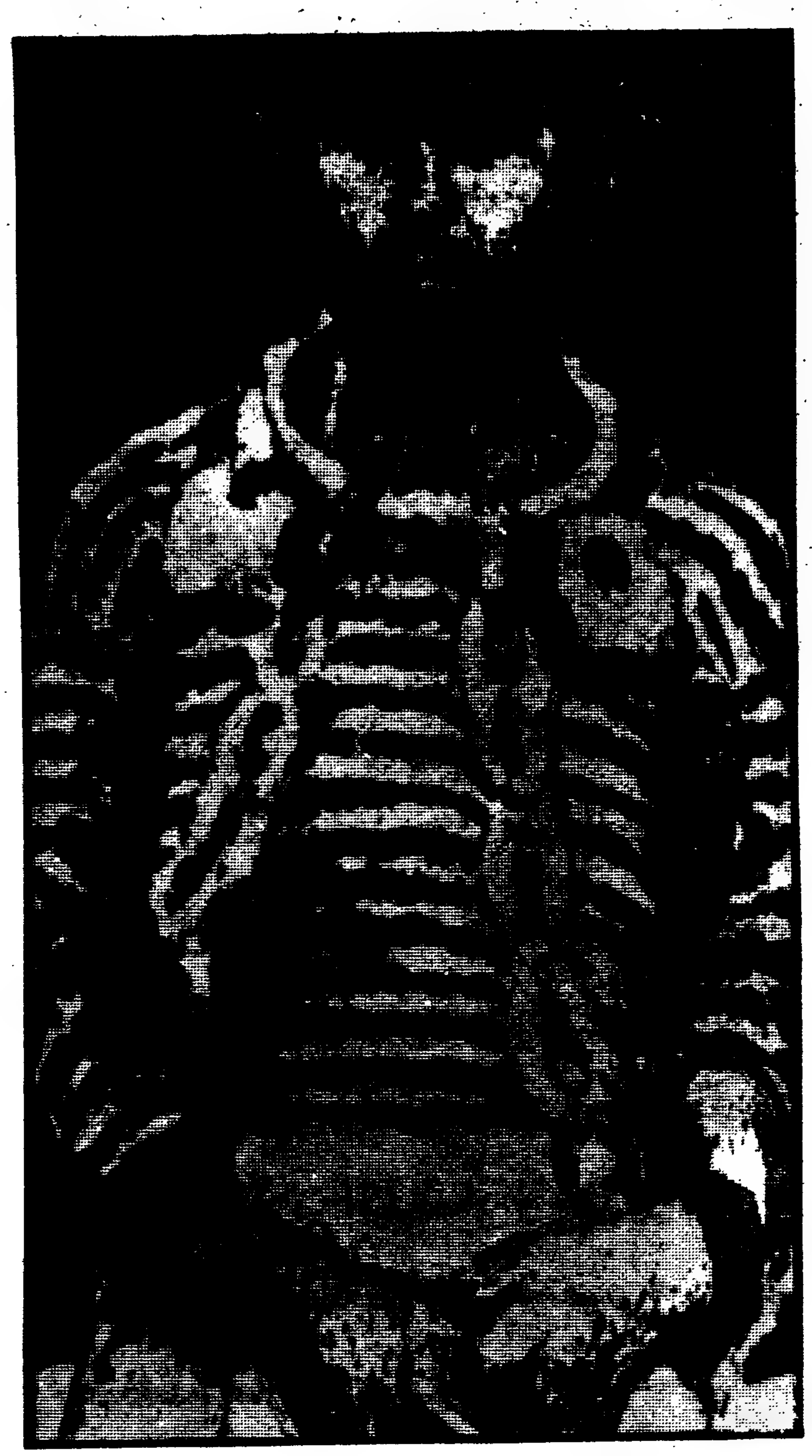
حکومت سردار محمد هاشم صدراعظم انگیزهء قتل محمد نادرشاه را طور لازم دید

پخش و تبلیغ کرد که گویا عبدالخالق این اقدام را در بدل داشتن روابط نامشروع با یکی از اعضای خانواده، چرخی انجام داده است، درحالیکه شنونده گان و خواننده گان این جعل سازی هیچکدام این تبلیغات غرض آلود دولتی را قبول نکرده معقول و قابل قبول هم ندانستند و آنرا جز منفی بافی های دستگاه تبلیغاتی حکومت دانستند. چرا که این قبیل اقدامات بزرگ فقط با برانگیخته شدن احساسات فکری و تحریك ضمیر و باطن ممکن و عملی میشود و بس». (مهتمم)

دوران حکومت نادرشاه با صدارت سردار محمد هاشم خان از نظر هیبت و سیاست گیرو دارها چنان خوف و ترس را ایجاد کرد که خلف آن محمد ظاهرشاه توانست چهل سال به راحت و بی درد سر قابل ذکری پادشاهی کند این دوره از بعضی جهات با دوران حکومت امیر عبدالرحمن خان بی شباهت نیست که بعد از گذشت دوره، پرآشوب عبدالرحمن خان دوران راحت امیر حبیب الله خان رسید.



امیرحبیب الله در زندان محمدنادر



عبدالخالق (قاتل نادرشاه) قبل از اعدام

پادشاهی اعلیحضرت محمد ظاهرشاه المتوکل علی الله
۱۶ عقرب ۱۳۱۲هـ.ش

محمد ظاهرخان در ۲۲ میزان ۱۲۹۳هـ.ش در شهر کابل تولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مکاتب حبیبیه و امانیه و استقلال تمام کرد و تحصیلات متوسطه را از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶هـ.ش در فرانسه به پایان رسانید. در زمان سلطنت محمد نادرخان مدت سه سال در مسلك عسكری در مكتب حربیه درس خواند. در ۱۳۰۹هـ.ش با حمیرا دختر سردار احمدشاه خان ازدواج كرد و هفت فرزند داشتند. در وقت كشته شدن محمد نادرشاه، سردار محمد هاشم خان صدراعظم كه جهت افتتاح سرك دره‌ء شكاری عازم سمت شمال كشور شده بود از بامیان به مزارشریف و از آنجا به میمنه وسیده بود كه از واقعه‌ء قتل برادر باخبر گردید. در همان روز ۱۶ عقرب كه محمد نادرشاه به قتل رسید. قبل از انجام مراسم تدفین و فاتحه به صوابدید سردار شاه محمودخان و حضرت صاحب نورالمشایخ مجددی مراسم بیعت با محمد ظاهر خان پسر ۱۸ ساله‌ء نادرشاه صورت گرفت. بیعت ابتدا از قطعه‌ء گارد شاهی و سواران شاهی قلعه‌ء جنگی و دیگر قطعات عسكری، بزرگان و اعیان شهر كابل صورت گرفت. فردای آن مراسم تدفین محمد نادرشاه انجام گردید. مدت سه روز فاتحه گیری و تعزیه داری كه به پایان رسید به روز ۱۹ عقرب محمد ظاهرشاه به تخت سلطنت جلوس نمود. محمد ظاهرشاه كه در نوجوانی بود و تجربه‌ء اداره‌ء حكومت را نداشت. امور مملكتی با دست های با كفایت و با قدرت كاكای او به پیش برده می شد. سردار محمد هاشم خان كه از سال ۱۳۰۸هـ.ش تا ۱۳۲۵هـ.ش برای مدت هفده سال به حیث صدراعظم در دوران نادرشاه و ظاهرخان ایفای وظیفه كرد. اینكه شاه محمود خان در كابل به عجله با حضرت صاحب نورالمشایخ فضل عمر مجددی در تماس و تفاهم شد و بعد به همكاری جناب حضرت صاحب اخذ بیعت از اراكین

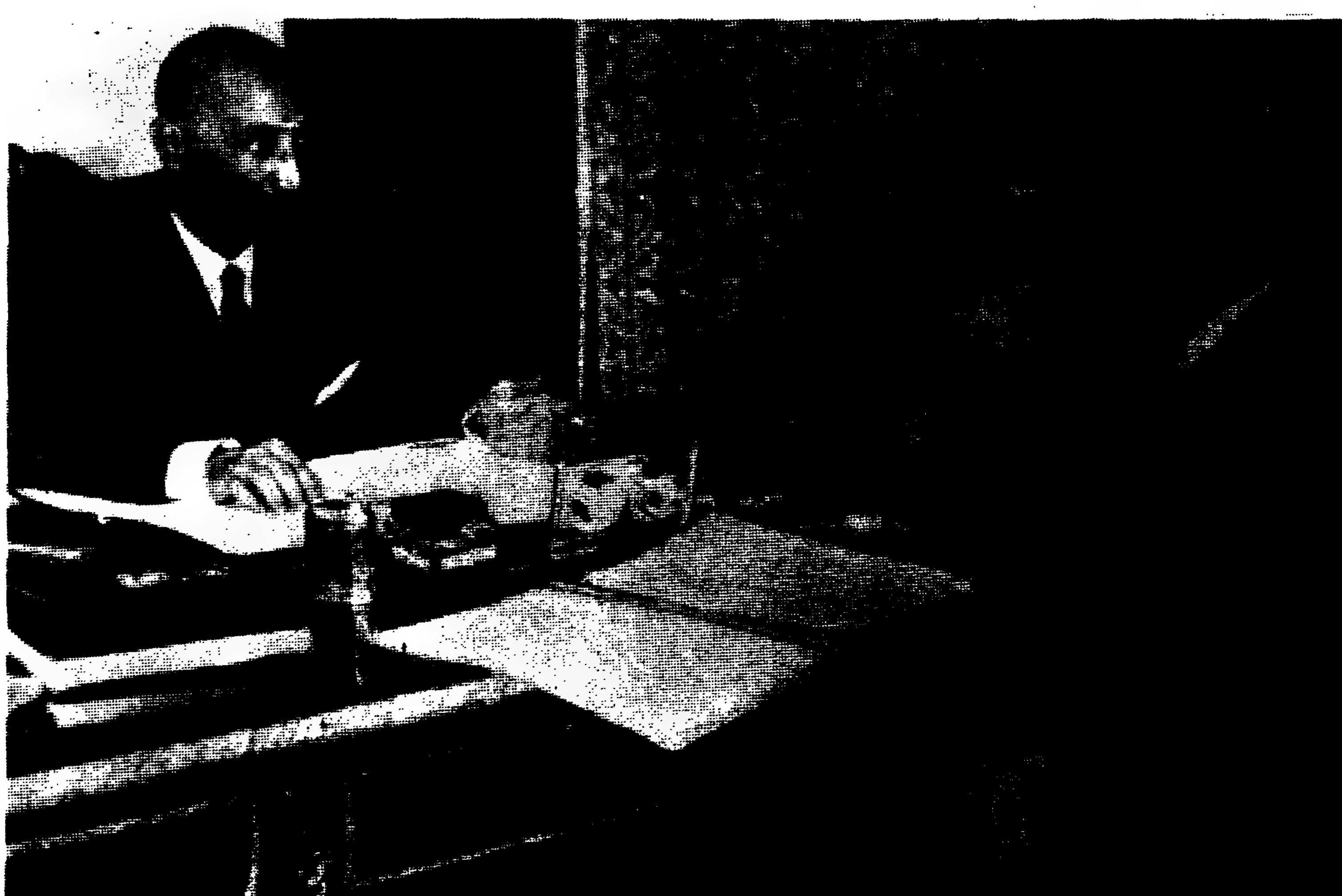
عسکری و ملکی آغاز گردید و درین امر منتظر سردار محمد هاشم خان صدراعظم نماندند نشان میدهد که شاید ایشان از سردار محمد هاشم خان نگران بوده باشند که در صورت معطل شدن امر تعیین جانشین تا آمدن صدراعظم او خود مدعی تخت سلطنت و جانشینی محمد نادرشاه نگردد. سردار محمد هاشم خان صدراعظم که به کابل آمد، موضوع تعیین جانشینی پادشاه را فیصله شده و یکطرفه شده یافت، سکوت اختیار نموده به صدارت خود ادامه داد.

سردار محمد هاشم خان صدراعظم حلقه های سیاسی و مشروطه خواهان را سرکوب نمود. وی مستبدانه و مطلق العنان وظیفهء صدارت را به پیش برد. شاه نوجوان فقط حیثیت سمبول را داشت. تبعیضات نژادی و قومی درین دور کمی فزونی گرفت. در دوران صدارت او در بخش مواصلات، معارف، صحت، بند و نهر و غیره کارهای مفید انجام شد. اعلان بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم جهانی و رسانیدن به خیرت و سلامت انجنیران و مستخدمین آلمانی از افغانستان به جرمنی از کارنامه های مهم این حکومت و یك موفقیت سیاسی بود. اخراج مستخدمین آلمانی از افغانستان به اثر اولتیماتوم دولت برطانیه و شوروی به عمل آمد که موجودیت آلمان ها ر در جریان جنگ عمومی دوم جهانی در افغانستان برای دولت های خود خطر و ضرر می دانستند. به خصوص برای هند برطانوی و آسیای مرکزی که در قبضهء روسها قرار داشت. دولت افغانستان نخواست اسباب تشویش دو همسایهء بزرگ خود را فراهم کند. محمد هاشم خان با هیبت و صلاحیت تام صدارت کرد. چرا که محمد ظاهر شاه نوجوان و همهء قدرت در دست سردار محمد هاشم خان متمرکز بود.

درین دوره شاه محمود خان وزیر دفاع بود، علی محمد خان وزیر خارجه و عبدالاحد خان ملکیار وزیر داخله بود. دوران حکومت سردار محمد هاشم خان فضاء و ماحول پولیسی داشت. اکثر رجال سرشناس سیاسی و دولتی در خوف و هراس زنده گی داشتند. به اثر اختلافات خانواده گی برادران نادری و اینکه خود شاه که اکنون از سی و سه سال به بالا عمر داشت میخواست خود امورات مملکتی را اداره کند. محمد هاشم خان در ۱۹ ثور ۱۳۲۵هـ.ش مجبور به استعفی ساخته شد. بعد از او سردار شاه محمود خان به حیث صدراعظم تعیین شد. او زندانیان سیاسی را از بند خلاص کرد. فضای بیم و خوف یك اندازه از مردم رفع شد. در ادارات اصلاحات آورد. در دوران او غلام محمد فرهاد به حیث شاروال کابل و عبدالهادی "داوی" به حیث منشی حضورشاه و سید قاسم خان به



محمدظاهر شاه



سردارمحمد داود صدراعظم و محمدظاهر شاه افغانستان (سال ۱۳۳۳ش)



سردار محمد هاشم خان



محمد ظاهر شاه



سردار شاه محمود خان

سمت وزیر عدلیه، عبدالمجید زابلی به وظیفهء وزارت اقتصاد ایفای وظیفه میکردند.

درین وقت یك تعداد نشرات و مطبوعات آزاد عرض اندام کرد. در سال ۱۳۲۸هـ.ش قانون مطبوعات آزاد به میان آمد. شاه محمود خان شخصی مدبر و آزادی خواه بود. او آزاد ساختن احزاب سیاسی را اعلان نمود. سردار محمد داؤد خان که در کابینهء او وزیر حربیه بود در زمان صدارت او برایش با ایجاد دستهء گروه بندی ها و کارشکنی در داخل حکومت او اکثر مانع اجرآت او می شد. در زمان شاه محمود خان (۱۹٤۷) برابر ۱۳۲۵هـ.ش تقسیم هندوستان به دو کشور مستقل صورت گرفت که مشکلاتی در عرصه های سیاسی و تجارتی برای صدراعظم شاه محمود خان ایجاد نمود. در زمان صدارت شاه محمود خان بود که کمپنی موریسن امریکائی به تعمیر بند کجی و تأسیس پروژهء هلمند آغاز کرد و برای تفحصات نفت و گاز شمال افغانستان با کارشناسان ملل متحد معاهده صورت گرفت. شاه محمود خان از تبلیغات منفی علیه خود و نفوذ افکار خارجی مجبور شد آزادی مطبوعات را معطل قرار دهد. درین وقت محمد داؤدخان که از طرف شاه محمود خان از وزارت دفاع برطرف شده بود به مسکو سفر کرد. که در برگشت او شاه محمود خان مستعفی و محمد داؤد صدراعظم افغانستان گردید. گفته میشد در ۲۱ سرطان ۱۳۳۲ هـ ش استعفای شاه محمود خان از رادیو در حالی اعلان شد که خودش هنوز اطلاع نداشت. در برابر عمل انجام شده قرار گرفت مجبور شد آنرا پذیرفت.

صدارت سردار محمد داؤد خان
۱۳۳۲ ش/۱۹۵۳ م

سردار محمد داؤد خان پسر سردار محمد عزیزخان پسر کاکای محمد ظاهرشاه بود که خواهر شاه به نام زینب در نکاح او بود. داؤد خان در کابل تحصیلات ابتدائی و متوسط را در فرانسه و عالی را در مکتب حربیه به پیش برد. وظایف نایب الحکومه را در قندهار و مشرقی، قوماندانی قوای اردوی مرکزی، وزارت داخله و وزارت دفاع ملی انجام داده که بالاخره بعد از کاکای خود شاه محمود خان به مقام صدارت افغانستان رسید. وی جدی و فعال، قانونی و قاطع بود که سرداران محمدزائی را تابع قانون و مکلفیت عسکری نمود. او در زمان خود سردار محمد ولی پسر شاه ولی خان را که صاحب منصب عسکری بود نسبت خودسری و قانون شکنی و عدم رعایت نظم و دسپلین عسکری اول محبوس و بعد از وظیفهء عسکری و اردو طرد کرد. در اجرآت خود مستقل رأی بود. رعایت فرمایشات و نظرات شخص شاه را هم نمیکرد.

در ۱۶ میزان ۱۳۳۰هـ.ش نسبت اختلاف با صدراعظم شاه محمود خان کاکای خود از کابینه استعفی داد که بعدتر در مبارزهء داخلی خانواده گی داؤد خان موفق شد در ۲۱ سرطان ۱۳۳۲هـ.ش به صدارت رسید. تا سال ۱۳۴۱هـ.ش به وظیفهء صدارت افغانستان ادامه داد. امریکائی ها داؤد را فرد قوی ملی گرا می شناختند و عقیده داشتند که داؤد خان جهت پیشبرد اهداف خود و ترقی مملکت از هر جائی که ممکن باشد و دست او برسد کمک بدست خواهد آورد.

مظاهرهء قندهار

از واقعات مهم دوران او سرکوبی تظاهرات قندهار که برعلیه روی لوچی و عریانی و ساختن سینما به راه انداخته شده بود. مردم قندهار به رهبری مولوی عبدالصمد

"آخندزاده" برعلیه والی قندهار محمد صدیق "وزیری" در اخیر قوس ۱۳۳۸هـ.ش دست به تظاهرات زدند که به امر داؤد خان توسط تورن جنرال خان محمد خان قوماندان قول اردوی نمبر ۲ قندهار به شدت سرکوب شد که تعداد زیادی کشته شدند. در سرکوبی تظاهرات از قوای زره دار تانك نیز استفاده به عمل آمد که ۱۷۲ نفر سرکرده گان تظاهرات دستگیر و محاکمه شدند. ۲۱ تن محکوم به اعدام و متباقی در حبس شدند که حکم اعدام تطبیق نشد و تا ختم دوران صدارت داؤد خان محکومین اعدام در حبس بودند. بعد از صدارت او از حبس رها شدند. داؤد خان کسي را که به دشمنی و یا دوستی میگرفت تا آخر نظر خود را به آسانی در بارهء شان تغییر نمیداد. داؤد که در شخصیات خودخواه و دیکتاتور بود، اما در ترقي مملکت تا سرحد افراط علاقه مند بود. او بیشتر از نه سال به وظیفهء صدارت باقی ماند.

اعلان احضارات محاربوی و سفربری احتیاط

از واقعات مهم دیگر دوران صدارت او امر سفربری علیه پاکستان بود. او که به نسبت موضوع پشتونستان رابطهء سرد همیشگی با پاکستان داشت و افغانستان محاط به خشکه و به دو طرف غرب و شرق خود دو کشور نزدیك به آمریکا را دید خود را بیش از حد به روسها نزدیك کرد. او ده ها قرارداد مهم تجارتی، اقتصادی، تعلیم و تربیه، کلتوری، تخنیکی و نظامی را با صدها پروژهء خورد و ریزهء دیگر با روسها انعقاد نمود. در سال ۱۳۳۸هـ.ش پروژهء کانال ننگرهار و ۱۳۳۹ بند برق نغلو توسط روس ها شروع شد. در ۱۹۵۸ م/۱۳۳۶هـ.ش سنگ تهداب پولی تخنیك توسط بریژنف گذاشته شد. در سال ۱۳۳۳هـ.ش (۱۹۵۵) لویه جرگه دایر گردید و به نام دفاع وطن و آماده گی متقابل با پاکستان فیصله شد که از روسیه سلاح خریداری شود.

داؤدخان از حیث عقیده مسلمان بود، اما عدم توجهء غرب به طرف افغانستان و مشکلات دایمی که با پاکستان داشت روابط او را با هند و شورروی گرم ساخته بود. او در دوران صدارت خود دو بار امر احضارات محاربوی یا سفربری عمومی دوره های احتیاط عسکری را صادر کرد که هر دو بار به وساطت شاه ایران محمد رضاشاه و ملك فیصل شاه سعودی گذاشته نشد که اوضاع بیشتر به طرف وخامت برود و از بروز جنگ بین دو کشور جلوگیری شد. در یکی از این احضارات عمومی محاربوی و سفربری و جلب احتیاط در ظرف ٤٨ ساعت یك ملیون نفر عسکر تعلیم دیدهء دوره هائی احتیاط در

مراکز تشکیلات پایتخت و ولایات جمع شد که با این اقدامات متهورانه نام او در کشورهای همسایه اسباب خوف و هیبت گردیده بود. در زمان او اردو به سلاح روسی مجهز و محصلان بیشتر در بخش عسکری جهت آموزش تخصصی در رشتهء هوائی به روسیه اعزام گردیدند.

کودتای عبدالملک خان لوگری وزیر مالیه

یکی دیگر از واقعات دور داؤد خان کودتای عبدالملك خان بود. عبدالملك به قوم عبدالرحیمزی از قریهء گمران ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر، فارغ رشتهء لوژستیك حربی از ترکیه بود. در صدارت شاه محمود خان که داؤد خان وزیر دفاع بود، عبدالملك خان رئیس لوژستیك اردو بود. وقتی داؤدخان به صدارت رسید، عبدالملك خان در کابینهء خود به حیث وزیر مالیه تعیین نمود. او شخص دانسته و با معلومات و دارای استعداد خوب بود و از مصارف بیجا و اضافی دولت جلوگیری کرد. حتی مصارف ارگ شاهی و وزارت دربار را تحت کنترول قرار داد. غرض جلب مساعدات خارجی او ابتدا به امریکا سفر کرد که با آمدن او از امریکا توطئه یی علیه او طرح شد که با دقت و مهارت در صحنه پیاده و عملی گردید.

قضیه از این قرار بود که شخصی به نام جگرن سید کریم به سردار عبدالولی در بارهء احتمال کودتایی که توسط جنرال خواجه خلیل قوماندان فرقه ۸ قلعهء جنگي که قرار بود روز عید اضحی صورت گیرد خبر داد. درین کودتا عبدالملك لوگری به حیث رهبر و جنرال خواجه خلیل به حیث قوماندان نظامی و مهدی ظفر متعلم صنف ۱۱ لیسهء حبیبیه به حیث نطاق دری رادیو کابل اعلامیه های شورای انقلابی را در روز کودتا از طریق رادیو باید نشر باید میکرد. قرار این اطلاع، روز عید اضحی سال ۱۳۳۵هـ.ش هنگامیکه شاه و ارکان ملکی و نظامی و اعضای بلند رتبهء خانوادهء او پس از ادای نماز از مسجد عیدگاه خارج می شدند، باید گرفتار و یا به قتل می رسیدند و رژیم جدید به سرکرده گی عبدالملك عبدالرحیمزی اعلان میگردید. جگرن سید کریم و سردار عبدالولی که هر دو افسران فرقهء ۸ قلعهء جنگي بودند اطلاع را به مقام صدارت و شاه رسانیدند. ضبط احوالات دولت ارتباطات بین عبدالملك خان و خواجه خلیل را زیر نظارت گرفتند. عبدالملك خان را ابتدا در منزلش واقع شیرشاه مینه یعنی کارته ٤ زیر نظارت گرفتند. برادرش عبدالرحمن عبدالرحیمزی رئیس شرکت سپین غر و برادر دیگر او عبدالله

عبدالرحیم زی قوماندان امنیه، میمنه را از قبل با دیگر متهمین در حبس انداخته بودند. مامور سعادت خان که از برکي راجان لوگر و مامور تانك تیل دولتی در میمنه بود به خاطری که موقف و موقعیت او در میمنه محکم باشد خود را پسر کاکای عبدالملك خان معرفی و مشهور کرده بود. اکثر اوقات والی یا حاکم میمنه اگر برای موتر خود تیل طلب میکرد مامور سعادت خان امتناع می ورزید یا از استحقاق معینه اضافه تر برایش نمیداد. خلاصه اینکه به نام پسر کاکای عبدالملك محکوم امر هیچ کس نبود. روزیکه عبدالله خان عبدالرحیم زی قوماندان امنیه، میمنه در جمع متهمین به کودتا گرفتار گردید، حاکم میمنه امر دستگیری مامور تانك یعنی سعادت خان را به نام پسر کاکای عبدالملك خان صادر کرد. هرچند مذکور داد و فریاد کرد که من پسر کاکای عبدالملك خان نیستم، عبدالملك خان از محمد آغه و من از برکی راجان، او به عبدالرحیم زي و من تاجك میباشم کسی به گفته هایش ترتیب اثر نداد. چون خودش در مورد خود آنقدر تبلیغات کرده بودکه من پسر کاکای وزیر مالیه هستم که دیگر کسی حاضر نبود که او را به دیگر عنوان غیر پسر کاکای وزیر مالیه بشناسند. همان بود که او را زنجیر و زولانه کرده به کابل فرستادند و مدتی طعم این قرابت تراشی با ارباب قدرت را چشید. جنرال خواجه خلیل نیز گرفتار شد. سه روز قبل از عید اضحی در سرویس خبری ساعت ۸ بجه، شب نشر شد که کودتای عبدالملك عبدالرحیم زي و جنرال خواجه خلیل که به کمك یك کشور خارجی صورت میگرفت دفع شد. دو هفته بعد آن عبدالملك خان را از خانه اش به واسطه، میر عبدالعزیز والی کابل به نام ملاقات با داؤد خان کشیدند و نزدیك صدارت عظمی در خانه، سردار احمدشاه خان وزیر دربار سابقه محبوس ساخته شد. تحقیقات به شدت و جدیت با لت و کوب و شکنجه ادامه پیدا کرد. خانواده و اقارب نزدیك عبدالملك خان نیز تحت نظارت گرفته شدند. دارائی های متهمین به کودتاه ضبط و شرکت سپین غر منحل و اطفال خانواده، عبدالملك خان از ادامه، تحصیل محروم گردیدند. حتی بالای عبدالملك خان فشار انداخته شد که زن شغنانی اش را که مستوفی بدخشان برای او گرفته بود طلاق دهد. عبدالملك خان به طلاق دادن حاضر نشد و زن او هم که یك دختر بسیار زیبا شغنانی و جوان بود تا آخر عمر به خواهش و رضای خود در آن خانه باقی ماند. در محبس عبدالملك خان نه تنها از شکنجه های دوران تحقیق یادآوری میکرد، بلکه از دو و دشنام وزیر داخله سید عبدالله نیز تا آخر به یادش بود و به تلخی از آن یاد میکرد. او در زندان ریش مانده و هژده پاره، قرآنکریم را حفظ کرد. دستار سفید به سر میگذاشت

و لباس ساده‌ء کرباسی می پوشید. همیشه مصروف تلاوت قرآنکریم و نوشتن خاطرات و یادداشت های خود بود. به صحت، سپورت و نماز خواندن هر وقت توجه و اهتمام داشت. قدش بلند بود و تا آخر عمر خمیده نشد. در زمان شاه نوشته های او از زندان بیرون می شد و در اخبارهای آزاد به نشر می رسید. او فکر میکرد به اثر کدام توطئه از طرف روسها به خاطر سفر او به امریکا به این سرنوشت گرفتار شده باشد. او تا آخر از داؤدخان به بدی یاد نکرد. در دوران ده ساله‌ء دیموکراسی او خواهان بررسی علنی دوسیه و قضیه‌ء خود از طریق ستره محکمه شد که غور در مورد صورت نگرفته، شورای ملی بازخواست او را نکرد. در جمهوریت داؤد خان از حبس رها نشد. نور محمد تره کی او را رها نکرد. کارمل در جمله عفو عمومی که با آمدن روسها به افغانستان صورت گرفت این فرمان عفو شامل حال او نشد. بالاخره بعد از ۲۳ سال حبس به اثر خواست سازمان عفو بین المللی در زمان رژیم کارمل از حبس خلاص شد. در وقت رها شدن با هوش و با استقامت بود.

زندانی شدن حضرت صبغت الله جان مجددی

یکی دیگر از این گونه واقعات مهم دوران صدارت محمد داؤدخان مظاهره‌ء حضرت مجددی است که راپور آن به دفتر ضبط احوالات رسیده و حضرت صاحب صبغت الله مجددي بیشتر از چهار و نیم سال را در زندان سپری کرد.

حضرت صبغت الله جان مجددی پسر حضرت محمد معصوم مجددی (المعروف به میان جان مجددی) و نواسه‌ء حضرت شمس المشایخ فضل محمد مجددی که از رهبران بزرگ روحانی جهاد استقلال است. صبغت الله جان مجددی فارغ التحصیل الازهر مصر است که مدت چندی استاد پوهنتون و بعد به حیث استاد علوم دینی به لیسه‌ء حبیبیه تبدیل شد.

در سال ۱۳۳۸هـ.ش قرار بود خروسچوف صدراعظم شوروی به افغانستان سفر کند. حکومت در تدابیر امنیتی و تشریفاتی مصروف بود که میر اکبر خیبر پرچمی مسکونه‌ء حصارك لوگر که عضویت ضبط احوالات داؤدخان را داشت به حکومت اطلاع داد که صبغت الله مجددی قصد دارد در حصه‌ء میربچه کوت و قره باغ توسط مریدان و طرفداران خود بالای خروسچوف حمله نموده او را به قتل برساند و یا او را سنگ باران کند تا مانع ورود خروسچوف به کابل گردد. در آن وقت میدان هوائی کابل زیر ترمیم

بود. قرار برآن بود که طیارهء حامل خروسچوف در میدان هوائی بگرام نشست نماید. حکومت داؤدخان با شنیدن این خبر حضرت صبغت الله مجددی را به زندان انداخت و در محبس دهمزنگ کوته قلفی کرد. خروسچوف صحیح و سالم از کابل پس رفت، اما حضرت مجددی تا آخر دوران صدارت داؤدخان یعنی تا سال ۱۳۴۱هـ.ش در زندان به سر برد. این توطئه ها نشان میدهد که در حکومت صدراعظم داؤدخان عناصر چپی طرفدار مسکو چه اندازه نفوذ داشته و اطراف داؤدخان را احاطه کرده بودند و از داؤدخان منحیث آلهء کوبنده برعلیه مخالفان سیاسی خود به خصوص حلقات و شخصیت های مذهبی کار میگرفتند. به داؤد خان همیشه تفهیم و وانمود می ساختند که تنها قشر مذهبی و روحانی و تحصیل کرده گان امریکا هستند که مانع پیشبرد برنامه های اصلاحی و انکشافی صدارت اند. تا آخر داودخان غیر از چپی ها دیگران را رقیب و دشمن می دانست تا اینکه در زمان آخر جمهوریت خود به کید و فریب و توطئه های رفقای چپی خود متوجه شد که دیگر دیر شده بود و کار از کار گذشته بود. همین دوستان چپ و مارکسیست او سبب نابودی او و تمام خاندان او گردیدند. درین دورهء صدارت رابطهء افغانستان با پاکستان به سر مسئلهء پشتونستان زیادتر تیره و خراب شد. پاکستان راه ترانزیت تجارتی را به روی افغانستان مسدود ساخت که به اینصورت به اقتصاد و تجار مملکت صدمهء شدید وارد آمد. محمد داؤد خان بعد در سال ۱۳٤۰هـ.ش نهم سرطان پیشنهادات اصلاحی خود را طور تحریری به شاه تقدیم کرد. شاه به غور آن نپرداخت، بنابران مذکور از روی احتجاج در ۱۹ حوت سال ۱۳٤۱هـ.ش از مقام صدرات عظمی افغانستان استعفی داد. شاه استعفای او را پذیرفت که بلافاصله شاه تصویب قانون مشروطیت، ختم صدارت خاندانی و آغاز نظام مشروطه شاهی را اعلان کرد. محمد داؤدخان استعفی خود را حرکتی به منظور باز کردن راه برای تغییرات سیاسی و اجتماعی خواند.

دهه‌ء چهارم یا اخیر سلطنت ظاهرشاه
۱۳۴۲-۱۳۵۲ هـ. ش

صدارت داکتر محمد یوسف:

ده سال اخیر سلطنت محمد ظاهرشاه را به نام دهه‌ء دیموکراسی یا سال های شاهی مشروطه نیز میگویند. پنج نفر صدراعظم غیر خاندان شاهی به ترتیب ذیل اجرای وظیفه کردند: داکتر محمد یوسف که در سال ۱۳۴۱ برج حوت به صدارت افغانستان نامزد گردید. او اولین صدراعظم غیرخاندان دوران سلطنت محمد ظاهرشاه بود. وزرای مشهور کابینه‌ء صدراعظم محمد یوسف خان عبارت اند از: عبدالله ملکیار وزیر مالیه، سید قاسم رشتیا وزیر مطبوعات، علی احمد پوپل وزیر معارف، خان محمد خان وزیر دفاع، وزیر داخله سید عبدالله و بعدتر داکتر عبدالقیوم، وزیر عدلیه سید شمس الدین مجروح، وزیر معادن و صنایع انجنیر محمد حسین، وزیر زراعت داکتر محمد ناصر، وزیر فواید عامه محمد عظیم، رئیس عمومی قبایل گل پاچا الفت وزیر مخابرات که بعد از او دو نفر وزیر دیگر به نام های داکتر عبدالقیوم و داکتر محمد حیدر هم این پُست را کار کردند. وزیر اطلاعات در یك مرحله محمد هاشم میوندوال، وزیر معارف در یك کابینه داکتر محمد انس بود.

در سال دوم صدارت داکتر محمد یوسف بود که پادشاه لویه جرگه را طلب و دایر کرد. در دوران صدارت داکتر یوسف خان ۱۰ میزان ۱۳۴۲هـ.ش شاه قانون اساسی را تائید و تصدیق نمود و مورد اجرا قرار داد. درین وقت طرح تونل سالنگ و بعضی پروژه های دیگر روی دست گرفته شد. شاه درین وقت به چین، اتحاد شوروی و فرانسه سفر کرد و صدارعظم در ۱۳۴۲هـ.ش برج حمل به شوروی سفر نمود. در همین زمان در سال ۱۳۴۳هـ.ش اولین شورای ملی انتخابی کشور تشکیل شد که از پرچم ببرك کارمل،

اناهیتا راتب زاد، نوراحمد نور و از جمع زنان معصومه عصمتی، خدیجه احراری، رقیه حبیب و اناهیتا موفق شدند. بعد از تشکیل شورای ملی داکتر عبدالظاهر رئیس شورا بود. بعد از شورا در کابینه تغییراتی وارد شد. معاون صدارت سید شمس الدین مجروح، وزیر داخله محمد حسین، وزیر مالیه عبدالله یفتلي، وزیر معارف داکتر محمد انس، وزیر تجارت داکتر نورعلی، وزیر اطلاعات و کلتور محمد هاشم میوندوال، وزیر پلان عبدالصمد حامد، وزیر صحت داکتر عبدالمجید، وزیر مخابرات داکتر محمد حیدر، وزیر فواید عامه غلام دستگیر عزیزی، وزیر زراعت محمد اکبر رضاء، وزیر دفاع خان محمد خان بود.

روزیکه داکتر محمد یوسف برای کابینهء خود رأی اعتماد می گرفت، در بیرون تالار شورا بین محصلین پوهنتون و مکاتب و دیگر کسانی که میخواستند داخل شورا شوند و جریان اخذ رأی اعتماد را از نزدیك ببینند، پولیس ممانعت میکرد که در نتیجه برخورد صورت گرفت که یك نفر کشته و چند نفر دیگر مجروح گردید. این کار سبب تبلیغات سؤ علیه داکتر محمد یوسف خان گردید. او به همین تاریخ ۳ عقرب ۱۳۴۳هـ.ش رأی اعتماد به اکثریت گرفت، ولی بعد واقعهء روز ۳ عقرب تبلیغات منفی علیه او شدت یافت تا اینکه به تاریخ ۹ عقرب ۱۳۴۳ داکتر محمد یوسف استعفی داد و از طرف شاه محمد هاشم میوندوال به تشکیل کابینه مؤظف شد.

صدارت محمد هاشم میوندوال

میوندوال متولد ولسوالی مقر ولایت غزنی و پسر یك ملا بود. او در ابتدای کار رسمی خود مدیر جریدهء اتفاق اسلام در هرات مقرر شد. در زمان صدارت داؤدخان که برادرش سردار محمد نعیم خان وزیر خارجه بود، میوندوال به وزارت خارجه راه پیدا کرد و به حیث سفیر افغان در کشورهای امریکا، انگلستان و پاکستان وظیفه اجرا کرد. در کابینهء داکتر محمد یوسف وزیر اطلاعات و کلتور بود. در زمان صدارت او در تعداد نشرات آزاد فزونی به عمل آمد. میوندوال جهت تسلیت به خاطر کشته شدن یك تعداد محصلین که در روز ۳ عقرب به وقوع پیوسته بود یك ماه بعد به پوهنتون رفت و با محصلین اظهار همدردی و غمشریکي نمود که به میزان محبوبیت او افزوده شد. میوندوال در دوران صدارت خود برای تحکیم قدرت یك حزب سیاسی به نام حزب دیموکرات مترقی خواه که مرام حزب را توسط جریده ای به نام مساوات به نشر می رسانید که مردم حزب

او و طرفداران او را به نام مساواتی ها نامیدند. بعد از ساختن این حزب بود که در خفا خاندان شاهی با او در مخالفت شدند و زمینهء استعفی او را مساعد ساختند. اول وزیر داخلهء او استعفا داد و بعد خودش مجبور به استعفی ساخته شد. در کابینهء میوندوال نام وزرای ذیل دیده می شد: خان محمد خان (عضو دایمی کابینه) وزیر دفاع ملی، عبدالستار شالیزی وزیر داخله و معاون صدارت، نوراحمد اعتمادی وزیر خارجه، داکتر محمد حیدر وزیر عدلیه، وزیر معارف داکتر محمد عثمان انوری، وزیر مالیه عبدالله یفتلی بدخشی، وزیر معادن و صنعت انجنیر عبدالصمد "سلیم"، وزیر پلان عبدالحکیم ضیائی، وزیر صحت عامه پیغله کبرا "نورزائی"، وزیر مخابرات عبدالکریم حکیمی، وزیر فواید عامه انجنیر احمدالله، وزیر تجارت داکتر نورعلی، وزیر زراعت انجنیر محمد اکبر رضاء، وزیر مشاور داکتر محمد انس، رئیس قبایل محمد خالد روشان بودند. بعضی والیان ولایات به تحریك خاندان شاهی و سردار عبدالولی از میوندوال اطاعت نمی کردند مانند محمد صدیق محمدزائی والی هرات و عبدالعزیزخان والی غزنی و غیره. میوندوال در زمان صدارت خود جهت جلب مساعدات به امریکا سفر کرد که استقبال خوب شد. امریکا وعدهء همکاری در عرصه های مختلف به او داد، اما در بازگشت او دچار مشکلات های زیاد داخلی شد که دست مرموز خاندان شاهی و عناصر چپ گرا در آن دیده می شد. احزاب چپ میوندوال را به عضویت سازمان جاسوسی امریکا سی آی ای متهم میکردند و همیشه تحت نظر و مراقبت روسها قرار داشت و توسط شاه محمد دوست خلقی مدیر قلم مخصوص صدارت حرکات و اجرآت صدراعظم را زیر ذره بین مراقبت داشتند. سردار عبدالولی که میخواست حکومت ها تحت تاثیر او باشد و یا دسته و گروه طرفدار داشته باشد نیز به ضد میوندوال تبلیغات میکرد که بالاخره مجبور به استعفی شد. میوندوال عبدالغفور روان فرهـــادی را به حیث منشی دارالانشاء صدارت تعین کرده بود.

صدارت نوراحمد اعتمادی

بعد از استعفاای میوندوال محمدظاهرشاه، نوراحمد اعتمادی وزیر خارجهء کابینهء میوندوال را مؤظف به تشکیل حکومت کرد. اعتمادی نواسهء سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله میباشد.

او در عقرب ۱۳۴۵هـ.ش از شورای ملی به اکثریت رأی اعتماد گرفت. در سال

۱۳۴۶هـ.ش به نشر جراید پرچم و شعلهء جاوید اجازه داد. فعالیت احزاب و تظاهرات خیابانی وسعت گرفت. در سال ۱۳۴۷هـ.ش انتخابات دور سیزده هم شورای ملی صورت گرفت که ببرك کارمل از کابل و حفیظ الله امین خلقی از پغمان کامیاب شدند. میوندوال از مقر غزنی ناکام شد. مولوی محمد نبی از ولسوالی برکی برك و مولوی سید اکبر از ولسوالی پل علم لوگر کامیاب شدند. بعد از ختم انتخابات نوراحمد اعتمادی بار دیگر مؤظف به تشکیل کابینه شد که از شورا به اکثریت آرا رأی اعتماد گرفت، اما تظاهرات احزاب سیاسی از هر جناح که بودند علیه اعتمادی زیاد شد تا بالاخره شورای ملی از نوراحمد اعتمادي در برج ثور ۱۳۴۹هـ.ش سلب اعتماد نموده و اعتمادی از عهدهء صدارت مستعفی گردید. در کابینهء اول اعتمادی وزرای ذیل ایفای وظیفه کرده اند: علی احمد پوپل معاون اول صدارت و وزیر معارف، عبدالله یفتلی معاون دوم صدارت، وزیر خارجه خود اعتمادی، وزیر داخله داکتر محمد عمر وردگ، وزیر عدلیه داکتر محمد اصغر، وزیر معادن و صنایع انجنیر عبدالصمد سلیم، وزیر مالیه محمد انور ضیائی، وزیر دفاع خان محمد خان، وزیر زراعت انجنیر محمد اکبر، وزیر اطلاعات و کلتور داکتر محمد انس، وزیر تجارت داکتر نورعلی، وزیر فواید عامه انجنیر محمد حسین، وزیر پلان عبدالصمد حامد، رئیس قبایل سید مسعود، وزیر مشاور عبدالواحد سرابی، وزیر صحت عامه پیغله کبرا نورزائی، وزیر مخابرات انجنیر محمد عظیم بودند.

نوراحمد اعتمادی که با داؤد خان روابط نزدیك داشت، از طرف مقام سلطنت به خاطری به صدارت پیشنهاد شد که روابط بین شاه و داؤدخان کمی عادی شود یا اینکه خواست نوراحمد اعتمادی را از داؤدخان دور کند. به هر صورت او بار دوم نیز به حیث صدراعظم از شورای ملی رأی اعتماد گرفت. وزرای ذیل درین کابینهٔ وظیفه اجرا میکردند: عبدالله یفتلی معاون اول صدارت، داکتر عبدالقیوم معاون دوم صدارت و وزیر معارف، وزیر خارجه خود اعتمادی، وزیر عدلیه عبدالستار سیرت، وزیر زراعت عبدالحکیم، وزیر فواید عامه انجنیر محمد یعقوب لعلی، وزیر تجارت داکتر محمد اکبر عمر، وزیر پلان عبدالواحد سرابی، وزیر مخابرات انجنیر محمد عظیم گران، وزیر مشاور غلام علی آئین، وزیر مشاور شفیقه ضیائی، وزیر سحت عامه پوهاند محمد ابراهیم سراج، وزیر اطلاعات و کلتور داکتر محمود حبیبی، وزیر معادن و صنایع امان الله منصوری، وزیر مالیه داکتر محمد امان، وزیر داخله انجنیر محمد بشیر لودین، وزیر دفاع خان محمد خان و رئیس عمومی قبایل پوهنیار سید مسعود.

صدارت داکتر عبدالظاهر
ثور ۱۳٤۹ هـ.ش

بعد از استعفای نوراحمد اعتمادی، شاه عبدالظاهر را به حیث صدراعظم مؤظف تکشیل کابینه ساخت. او با برادر خود داکتر عبدالقیوم یکجا در لیسهء حبیبیه تحصیل کرد. پدرش مامور محاسبه در دفاتر دولتی بود. تحصیلات عالی در امریکا انجام داد. در دوران صدارت محمد داؤدخان به حیث سفیر افغانستان در پاکستان ایفای وظیفه مینمود. داکتر عبدالظاهر باشندهء اصلی ولایت لغمان است. «پسرش به نام احمدظاهر که در آواز خوانی در رادیوی افغانستان شهرت پیدا کرده بود و بین جوانان کابل از محبوبیت فراوان برخوردار گردید. وی در زمان حفیظ الله امین به کدام سبب نامعلوم به دستور حفیظ الله امین به صورت غیرمستقیم کشته شد». (مهتمم) داکتر عبدالظاهر از شورای ملی رأی اعتماد به دست آورد. عبدالصمد حامد معاون اول صدارت و محمد موسی شفیق را به حیث وزیر امور خارجه تعیین کرد. این سه نفر گردانندهء اصلی چرخ حکومت از ساکنان ولایت مشرقي افغانستان بودند. در دوران حکومت او خشك سالی و قحطی شدید در مناطق مرکزی و شمال غربی کشور رونما گردید که بالای همهء کشور تاثیر سؤ و نامطلوب به جا گذاشت حتی در نهایت به یك حساب منجر به سقوط سلطنت هم شد. مردم چغچران، غور، بادغیس و میمنه به ولایات هرات، قندهار، غزنی، وردگ، لوگر و دیگر نقاط کشور رفتند. مردم مهاجر غور و بادغیس در هرات روی سرك های عمومی و پیاده روها و پل ها شب و روز خود را میگذشتاندند. مردم قحط زده دختران و فرزندان شان را از نداشتن نان و بیم مردن شان به پول یا متاع بسیار کم در بازار می فروختند. این حادثهء ناگوار و آفت طبیعی سبب بدنامی حکومت و دولت بالاخره سبب سقوط حکومت و بعد دولت گردید. نظر به اینکه حکومت نتوانست برای مصیبت رسیده گان کمك عاجل نماید یا کمك های خارجی را دریافت کند، زیر فشار شدید قرار گرفت.

اگرچه وزیر خارجه، حکومت محمد موسی شفیق سفرهای متعدد به کشورهای خارجی جهت دریافت کمك ها انجام داد، اما مقدار کمك ها بسیار ناچیز بود. آنچه به داخل کشور می آمد مامورین حکومتي از بالا به پائین در هر حصه و مقام به آن حقداری کرده مقداری را برای خود اخذ و قبض میکردند. وقتی از مامورین حکومت به قریه داران و ملك ها مي رسید، بضی از قریه داران و ملك ها قسمت خود را میگرفتند. بعد حصهء باقیمانده را بالای مردم در مقابل پول می فروختند. در کابینهء داکتر عبدالظاهر وزرای ذیل شمولیت داشتند: معاون صدارت داکتر عبدالصمد حامد و رئیس عمومی مستقل قبایل، وزیر خارجه محمد موسی شفیق، وزیر داخله امان الله منصوری، وزیر مالیه غلام حیدر داور، وزیر دفاع خان محمد خان، وزیر پلان عبدالواحد سرابی، وزیر مخابرات نصرت الله ملکیار، وزیر زراعت عبدالحکیم خان، وزیر فواید عامه خوازك خان، وزیر صحت عامه ابراهیم سراج، وزیر معارف حمیدالله عنایت سراج، وزیر اطلاعات و کلتور محمد ابراهیم عباسی، وزیر تجارت محمد عارف غوثی لوگری، وزیر عدلیه محمد انور ارغندیوال، وزیر معادن و صنایع انجنیر محمد یعقوب لعلی، وزیر مشاور عبدالستار سیرت، وزیر مشاور داکتر عبدالوکیل، وزیر مشاور شفیقه ضیائی بودند. نظر به نارضایتی مردم از ناکامی حکومت در رسانیدن کمك مواد غذائی به مردم شورای ملی بالای داکتر عبدالظاهر صدراعظم فشار شدید وارد کرد. او به تاریخ ۱۴ قوس ۱۳۵۱هـ.ش مجبور به استعفی گردید.

شاه بعد از او وزیر خارجه محمد موسی شفیق را مؤظف تشکیل کابینه کرد.

صدارت محمد موسی شفیق
١٤ قوس ١٣٥١هـ.ش

موسی شفیق پسر مولوی محمد ابراهیم کاموی از از ولسوالی کامهء ولایت ننگرهار بود. پدر موسی شفیق به حیث قاضی محکمه و رئیس محکمهء ولایت یعنی رئیس مرافعه ایفای وظیفه کرد. موسی شفیق تحصیلات ابتدائی را در مدارس دینی دولتی و تحصیلات عالی را در رشتهء حقوق در مصر و امریکا انجام داد. او در وزارت عدلیه به کار آغاز کرد. بعد از یك بورس تحصیلی به فرانسه رفت. در برگشت به حیث مدیر قوانین وزارت عدلیه مقرر شد که بعدتر به حیث معین وزارت عدلیه مقرر گردید. موسی شفیق شخص خوش لباس و خوش سلیقه بود. به زبان پشتو، دری، عربی، انگلیسی و فرانسوی تسلط و فهم داشت. موسی شفیق بعد از استعفای داکتر ظاهر در سال ١٣٥٠ برج سنبله به صدارت رسید. او شخص پُرکار و با استعداد بود. غرض داشتن روابط نزدیك با پارلمان در جوار شورای ملی یك دفتر صدارت را باز کرد و آنجا هر وقت می رفت و با وکلا شورا تبادل نظر و مفاهمه می نمود. در دوران او موضوع اختلاف افغانستان و ایران بر سر آب هلمند با امیر عباس هویدا صدراعظم ایران طوری حل شد که پنجم حصهء آب به ایران تعلق گرفت و متباقی آب اضافی افغانستان که به ایران می رود دولت ایران مکلف به پرداخت پول در مقابل آن میباشد. موسی شفیق حمایت هر دو مجلس پارلمان را در تائید قرارداد آب هلمند به دست آورد، اما در بیرون حکومت مخالفین حکومت و حلقات سیاسی آنرا نکوهش نمودن دال بر آب فروشی و وطن فروشی کرده تبلیغات وسیع برضد موسی شفیق به راه انداختند. به خصوص طرفداران سردار محمد داؤدخان، طرفداران میوندوال "مساواتی ها"، چپی ها مانند خلق، پرچم، شعله جاوید، ستم ملی، صدای عوام و غیره برضد قرارداد آب هلمند موقف و موضع مشترك اتخاذ کردند.

در کابینهء موسی شفیق رجال ذیل عضویت داشتند:

وزیر مالیه محمد خان جلالر، وزیر داخله نعمت الله پژواك، وزیر معارف داکتر محمد یاسین عظیم، وزیر مخابرات نصرت الله ملکیار، وزیر زراعت داکتر عبدالوکیل، وزیر پلان عبدالواحد سرابی، وزیر فواید عامه خوازك خان، وزیر اطلاعات و کلتور صباح الدین کشککی، وزیر معادن و صنایع غلام دستگیر عزیزی و یك تعداد دیگر بودند. در دوران صدارت محمد موسی شفیق بعضی کارهای اصلاحی خوب انجام شد. آذان برای نماز های ظهر، عصر، مغرب و عشا از طریق رادیو و ازدیاد تبلیغات اسلامی رایج گردید. تعقیب و گرفتاری فعالین مبارز مسلمان و علمای دینی ازبین رفت یا کاسته شد. مرکزهای فحش و فساد مانند شهر غلغله که در شهر نو کابل بود از بین برده شد. او نسبت به دیگر صدراعظم ها از حیث عمر جوانتر بود، لذا توانائی و استعداد کار بیشتر را داشت. بانك انکشاف صنعتی را به میان آورد. حلقات مذهبی به این اصلاحات و عملکردهای او خوشبین بودند و مذکور را دارائی عقیده و عمل اسلامی میدانستند.

محمد موسی شفیق از جملهء اعضای تسوید مسودهء قانون اساسی در سال ١٣٤١هـ.ش نیز بود. صدارت او با سقوط نظام سلطنتی در ٢٦ سرطان ١٣٥٢هـ.ش به پایان رسید و در زندان محمد داؤد خان افتید. بعد در زمان حکومت خلقی نورمحمد تره کی به شهادت رسید.

اصلاحات سیاسی، اداری و اجتماعی ظاهرشاه

محمد ظاهر شاه مهمترین کار اصلاحی که کرد عبارت از ساختن قانون اساسی، به میان آوردن نظام مشروطیت و ایجاد پارلمان منتخب مردم و آزادی بیان و نظر بود. در تسوید قانون اساسی در سال ١٣٤١هـ.ش اشخاص ذیل را از طریق حکومت داکتر محمد یوسف صدراعظم مؤظف گردانید:

سید شمس الدین مجروح رئیس انجمن، سید قاسم رشتیا وزیر اطلاعات و کلتور معاون انجمن تسوید قانون، داکتر عبدالصمد حامد، محمد موسی شفیق، داکتر میرنجم الدین انصاری، میرمحمد صدیق فرهنگ و حمیدالله علی اعضای انجمن بودند.

جلسهء اول آن روز دهم حمل ١٣٤١هـ.ش در وزارت عدلیه دایر شد. محمد ظاهرشاه غرض مطالعهء دقیق قانون اساسی یك انجمن مشورتی را تعیین کرد تا با اعضای تسوید قانون اساسی به طور یکجائی مسودهء قانون اساسی را مطالعه و از نظر

خود بگذرانند. اعضای این انجمن را ذوات آتی الذکر تشکیل می دادند:

عبدالهادی داوی، صلاح الدین سلجوقی، خلیل الله خلیلی، سناتور محمد هاشم مجددی، داکتر محمد اصغر، خلیل احمد ابوی، نوراحمد اعتمادی، داکتر محمد آصف سهیل، میرغلام محمد غبار، علی احمد کهزاد، محمد قدیر تره کی، داکتر عبدالقیوم رسول، محمد شاه ارشاد، مولوی عبدالرب، مولوی غلام نبی کاموال، معصومه عصمتی وردگ، صدیق الله رشتین، پیغله کبرا نورزائی معلمه، عبدالرشید لطیفی، انجنیر امیرالدین شنسب، محمد کریم نذیهی، محمد ابراهیم عفقی، عبدالکریم احراری، لعل محمد کاکر، غلام سرور رحیمی، عبدالمجید زابلی و محمد ظاهر جدران.

این انجمن مسوده، قانون اساسی را مطالعه و تصدیق نمودند. شاه غرض تصویب آن لویه جرگه را دعوت کرد. لویه جرگه شامل ۱۷٦ نفر وکلای دوره، یازدهم شورا و ۱۷٦ نفر دیگر از همان حوزه های انتخاباتی یعنی از هر ولسوالی و ناحیه، شهری طلب شدند. به تعداد نزده نفر اعضای مجلس اعیان یا مشرانو جرگه، ١٤ نفر اعضای کابینه، حکومت، پنج نفر اعضای محکمه، عالی تمیز، هفت نفر اعضای تسوید قانون اساسی، ۲۳ نفر اعضای انجمن مشورتی قانون اساسي، ٢٤ نفر عالم و دانشمند انتصابی که از طرف شاه معرفي شدند، سی نفر دیگر از مامورین بلند رتبه، دولت و اشخاص عالم و خبیر و شخصیت های سیاسی و اجتماعی به این مجموعه افزوده شدند که در مجموعه به چهارصد و پنجاه و چهار نفر نماینده گان میرسید.

روز ۱۹ سنبله ۱۳٤۲هـ.ش مجلس لویه جرگه در قصر سلام خانه توسط شاه افتتاح و دایر گردید و مدت ده روز ادامه پیدا کرد. بعد از کمی تعدیلات و تغییرات به تاریخ ۳۰ سنبله ۱۳٤۲هـ.ش تصویب و به امضای نماینده گان لویه جرگه رسانیده شد. ده روز بعد از آن به تاریخ ۱۱ میزان ۱۳٤۲هـ.ش به امضای پادشاه رسید که قابل تنفیذ و اجرا قرار گرفت. بعد از تصویب و تنفیذ قانون اساسی بود که یك سلسله نشرات آزاد و غیردولتی تحت عناوین و اسامی ذیل به میان آمد:

۱- "افغان ملت" به ریاست غلام محمد فرهاد و مسئولیت قدرت الله حداد
۲- "خلق" به ریاست نورمحمد تره کی و مسئولیت بارق شفیعی
۳- "مساوات" به امتیاز عبدالشکور رشاد و مسئولیت محمد رحیم الهام
٤- "صدای عوام" به امتیاز داکتر عبدالکریم فرزان و مسئولیت محمد عارف حنیفی
٥- "پرچم" به امتیاز و ریاست ببرك کارمل و مسئولیت سلیمان لایق و بعدتر

میراکبر خیبر
٦- "شعلهء جاوید" به ریاست داکتر عبدالرحیم محمودی و مسئولیت محمودی
٧- "افغان ولس" به ریاست قیام الدین خادم و مسئولیت مسافر صادق
٨- "افغان" به مسئولیت محمد حسن ولسمل و مسئولیت خودش
٩- "گهیخ" به امتیاز منهاج الدین گهیخ و به مسئولیت شخص خودش
١٠- "ندای حق" به ریاست مولوی عبدالستار صدیقی و مسئولیت غلام نبی زرمتی
١١- "ملت" به امتیاز فدا محمد "فدائی" و مسئولیت حبیب الله رفیع
١٢- "پیام وجدان" به ریاست و مسئولیت عبدالروف ترکمنی
١٣- "ترجمان" به ریاست داکتر عبدالرحیم نوین و مسئولیت علی اصغر بشیر
١٤- خیبر به ریاست محب الرحمن هوسا و مسئولیت خودش
١٥- "کاروان" به ریاست صباح الدین کشککي و مسئولیت عبدالحق واله
١٦- "شوخك" به ریاست عبدالغفار گداز و مسئولیت خواجه عزیز مختار لوگری
١٧- "پیکار" به ریاست و مسئولیت غلام محمد الماسك
١٨- "پیام امروز" به ریاست غلام نبی خاطر و مسئولیت عبدالروف ترکمنی
١٩- "وحدت" به ریاست و مسئولیت مولوی خال محمد خسته
٢٠- "مردم" به ریاست سید مقدس نگاه و مسئولیت غلام محی الدین تفویضی
٢١- "سبا" به امتیاز و مسئولیت غلا نبی خاطر
٢٢- "افکارنو" به ریاست نورالله نورزاد و مسئولیت ضیاء حیدر
٢٣- "جبههء ملی" به ریاست و مسئولیت عبدالرب اخلاق
٢٤- "روزگار" به ریاست و مسئولیت محمد یوسف فرند
٢٥- "اتحاد ملی" به ریاست و مسئولیت عبدالحکیم مژده
٢٦- "پکتیکا" به ریاست و مسئولیت شازمان وریح.

برعلاوهء نشرات فوق چند نشریه و جریدهء دیگر نیز وجود داشت که دوامدار یا کوتاه مودت به نشرات پرداختند. این نشرات مستقیم یا غیرمستقیم ناشر افکار احزاب سیاسی یا حلقات و رجال سیاسی بودند یا اینکه از طرف بعضی رجال سیاسی و مذهبی تقویه و تمویل می شدند و اهداف آنها را به پیش می برد که در ظاهر امر صاحب امتیاز و مدیر مسئول کسانی دیگر می بودند. مانند ندای حق که در اصل بیانگر اهداف نشراتی جمعیت خدام الفرقان به رهبری حضرت محمد اسمعیل مجددی مربوط خانقاه مجددی

عمری قلعهء جواد بود. به هر صورت که بوده باشد در رشد فکری و آگاهی سیاسی افراط جامعه و انعکاس دردها و خواست های مردم رول داشت، اما بعضی ازین نشرات از آزادی مطبوعات استفادهء سؤ کردند و راه دخول را برای عقاید، افکار و اهداف بیگانه و غیراسلامی و استعماری باز گذاشتند که بعدها سبب کشانیدن مستقیم بیگانه ها به این خاك مقدس شدند.

برای شورای ملی یا ولسی جرگه که از هر ولسوالی یك نفر به اثر انتخابات آزاد مردم می آمد، هکذا از حوزه های شهر همچنان برای مجلس سنا یا اعیان که مشرانو جرگه گفته می شد، از هر ولایت یك نفر توسط انتخابات می آمدند. دو ثلث دیگر آن از طرف پادشاه به صورت انتصابی از اشخاص دانشمند و خبیر و شخصیت های مشهور علمی و اجتماعي و سیاسی و کارکنان بلند رتبهء متقاعد دوران گذشته به مجلس اعیان می آمدند. فعالیت و اجرآت مملکتی در سه بخش به نام قوای ثلاثه صورت میگرفت. قوهء اجرائیه که در رأس صدراعظم، کابینه، والیان و ولسوال ها قرار داشتند. قوهء قضایه که در رأس آن ستره محکمه، رؤسای مرافعه و ابتدایه، قاضیان و سارنوالان قرار داشتند. قوای مقننه که متشکل از دو مجلس پارلمان یعنی شورای ملی "ولسی جرگه" و مجلس اعیان یا سنا یا مشرانو جرگه بود. هر شب فعالیت های این سه ارگان دولتی از طریق سرویس خبری ساعت ۸ بجهء شب رادیو افغانستان به اطلاع مردم رسانیده می شد. جریان اخذ رأی اعتماد برای صدراعظم مستقیم از طریق رادیو منعکس میگردید. بعد در تمام نشرات دولتی به چاپ می رسید. در اثنای انتخابات و تعیین وکلای هر ولسوالی و حوزه برای شورای ملی یا اعیان اعضای کاندید به فعالیت ها تبلیغاتی و نشراتي می پرداختند. سمبول و نشان خاص خود را با فوتو ها و شعارهای مربوطهء شان چاپ و منتشر می ساختند. نگرانی از صندوق های اخذ رأی توسط هیأتی از نماینده گان شعبات مختلف حکومتی یا به عبارهء دیگر ارگانهای مختلف حکومتی مانند نمایندهء محکمه، حارنوالی، معارف، اردو، پولیس و غیره صورت می گرفت. در دوران محمد ظاهرشاه تجلیل از ایام جشن استقلال آنقدر باشکوه و شاندار تجلیل و برگذار می گردید که در ممالك همسایه نظیر و مشابه آن دید نمی شد. برای مامورین متقاعد در ایام بازنشسته گی شان انتظام ریاست خزانه تقاعد گرفته شد. بعد از مرگ مامور دولت تا برزگ شدن و بالغ گردیدن اولاد صغیر آن نیز حقوق تقاعدی داده می شد. تمام اجرآت مملکتی از طریق حکومت یا مجمع وزراء که در رأس آن صدراعظم قرار داشت، انجام می

گردید. شاه غیرمسئول و فوق قانون و سرقوماندان اعلی اردو بود. شاه در مسایل یومیهء حکومتی در ظاهر هیچ مداخله نداشت. سیستم نظامی دولتی شاهی مشروطه بود. شاه که فرصت کافی داشت سران و بزرگان اقوام و نماینده گان ولایات و اشراف شهر و ولایات را به حضور می پذیرفت و به افتخار آنها نان چاشت یا شب را ترتیب داده با بزرگان رعایای خود صرف میکرد و اخبار این ضیافت ها از طریق رادیو و اخبارها به نشر می رسید. شاه اکثر به سیاحت و تفریح می پرداخت و غرض شکار به تفریحگاه ها و شکارگاه ها در گوشه و کنار مملکت می رفت. هر جائی را که پسند می کرد تعمیری برای تفریح و رهایش یا شکارگاهی می ساختند. او منحیث اولین پادشاه دورهء تاریخ معاصر افغانستان بود که از منطقهء هزاره جات دیدن کرد و تا پنجاب مرکز حکومت کلان دایزنگی رفت. وی به سواری اسپ گردش نمود. شاه در هزاره جات بین مردم کوچی و هزاره مسابقهء نشان زنی به راه انداخت و شاه چندین مرتبه به شهر مخروبهء آی خانم و نقاط مختلف بدخشان رفته و دیدن کرد. جهت شکار و تفریح زیاد وقت به شکار قلعهء محمد آغه، تخت استالف، تپهء پغمان، بند قرغه، درهء آجر بامیان، بند امیر، چمن فرخار و غیره جاها می رفت. در غورات به درهء غوك و کمینج رسید و آن دره را به شکردره مشابهت داد. از منار جام هرات که در آن نزدیکی ها قرار داشت نیز دیدن کرد.

ظاهر شاه افغانستان را به ولایات هفت گانه که عبارت از: ولایت کابل، ولایت قطغن، ولایت ترکستان "مزار"، ولایت هرات، ولایت مشرقی، ولایت قندهار و غزنی تقسیمات کرد. بعد به ۲۸ ولایت تقسیم کرد و واحدهای داخل ولایات را به ولسوالی ها و علاقه داری ها منقسم کرد.

عمران و انکشاف دوران ظاهرشاه

در دوران سلطنت چهل سالهء محمد ظاهرشاه که یك دور طولانی و آرام بود، زمینه برای ترقی و عمران و پیشرفت خوب آماده بود. اگرچه به مقایسه ممالك همجوار و آن ممالکی که همزمان با افغانستان در عرصهء بین المللی از نظر سیاسی مستقلانه عرض وجود نموده بودند، پیشرفت سریع و درخور تعمق و چشم گیر نداشته است. تحولات اجتماعی و عمرانی و انکشافی در این دوران بسیار به صورت کند و بطی به پیش می رفت، اما با درنظرداشت موقعیت افغانستان که در بین دو ابرقدرت وقت انگلیس و شوروی در یك منطقهء حساس آسیا واقع بود که گاه و بیگاه دست های مداخلات مرموز

آن ملموس بود. همچنان افغانستان یك کشور محاط به خشکه است که نمیتوانست در انکشاف تجارت و انتقال صنعت بیرونی گام مؤثر بردارد. به خصوص اینکه در مواقع بسیار حساس راه های ترانزیتی هم به روی افغانستان بسته مي شد و جنگ های سه گانه با انگلیس ها در طی یك صد سال و کشمکش های قدرت بین پسران تیمورشاه و بین سرداران سدوزائی و سرداران محمدزائی یعنی بین برادران دوست محمدخان و بین پسران دوست محمد از جمله عوامل بسیار مهم بازدارندهء انکشاف و ترقی افغانستان در طی دوصد و پنجاه سال بوده است.

اگرچه امان الله خان در عرصهء ترقی و پیشرفت تخنیك و صنعت و اقتصاد بنیاد و اساس های خوب گذاشت، اما اشتباهات اصلاحی او سبب ایجاد اغتشاشات پیهم شد که سیر پیشرفت و ترقی را متوقف ساخت.

در زمان محمد ظاهرشاه که برای ٤ دهه افغانستان از نظر جنگ های داخلی دمی به راحت کشید، باز هم به نسبت شرایط فوق الذکر و عدم هماهنگی مقامات ذیصلاح و عدم مساعی مشترکهء ارکان مختلف دولت در راه ترقی و پیشرفت سریع موانع ایجاد میکرد. با آنهم در زمان شاه کارهای مفید و سازنده یی صورت گرفت که به آیندهء آن امیدواری های دیده می شد. از جمله کارهای عمرانی زمان او را میتوان طور ذیل خلاصه کرد:

ساختن بند سروبی، نغلو، نساجی پلخمری، سمنت پلخمري، غوری، قند بغلان، برق پلخمری از آب گورگان، تعمیر شهر جدید بغلان، شهر جدید کندز، شیرخان بندر، اصلاحات تمام شهرهای سابقهء قطغن و بدخشان، نهر ارچی، شهر ایبك، سرك سالنگ، نساجی بلخ، کود و برق مزار، گاز شبرغان، تفحصات جرقدوق، درز آب، شهر جدید بغلان، نهر سرپل، اصلاح شهر مزارشریف، شهر بلخ، شهر دولت آباد، شیرین تگاب، شهر جدید میمنه، شهر اندخوی، شهرنو هرات، شهر چغچران، شهر زرنج، شهر جدید غزني، مهترلام، پل علم، میدان شهر، شهر خوست، پکتیکا، کانال ننگرهار، فارم هده، غازی آباد، سرك هرات، قندهار، سرك کابل قندهار، سرك کابل خوست با اسفلت این سرك ها، بند خروار لوگر، بند سرخاب لوگر، بند مچلغو سید کرم، کشف معدن حاجی گك، معدن زرکشان غزنی، بند کجکی هلمند، پولی تخنیك کابل، تخنیکم مزار، میخانیکی خوست، سیلوی کابل و هرات، فابریکهء جنگلك، نساجی گلبهار و بگرامی، پشمینه بافی پلخمری، کشمش پاکی کابل و قندهار، اسفالت سرك کابل-جلال آباد و صدها پروژهء خورد و بزرگ دیگر که ذکر آن طولانی میشود.

در دوران محمد ظاهرشاه یك تعداد سهولیات و رفاهیت ها برای رعیت در نظر گرفته شده بود به طور مثال تداوی مجانی بود ، اما شفاخانه ها برای مریضان کفایت نمی کرد. در مرکز کابل چند شفاخانهء مجهز، اما با کمیت خورد مانند ابن سینا ، وزیر محمد اکبرخان، علی آباد ، مستورات، صحت طفل اندراگاندی فعال بود و چهارصدبستر اردو زیر کار و تحت تعمیر بود. یك دستگاه رادیو فعال بود که در سه نوبت از ٦ صبح تا ٨ بجه. نوبت دوم از ١٢ بجه تا یك بجهء بعد از ظهر و نوبت سوم از ٤ بجهء عصر تا ١١ بجهء شب به نشرات می پرداخت. رادیو با تلاوت، ترجمه و تفسیر قرآنکریم آغاز و شب با شاهی سلام یعنی موزیك ملی و مناجات باری تعالی خاتمه مي یافت. خدمت عسکری و دورهء مکلفیت اجباری بالای هر فرد کشور بود که برای دو سال به خدمت عسکری از سن ٢٢ سالگی تا ٢٤ سالگی رخصت می شدند. فارغان صنف ١٢ مکتب برای یکسال و فارغان پوهنتون یا دانشگاه برای شش ماه به خدمت عسکری می رفتند و در اخیر اسناد ضابطان احتیاط برای شان داده مي شد. برای سه دوره یعنی تا سی سالگی در احتیاط می بود. هرگاه در حالات جنگ و محاربه دولت ضرورت می داشت تا شش سال دیگر عسکر مرخص شده از خدمت را دوباره فرا میخواند. عسکر درین مدت در خانهء خود آمادهء امر وزارت دفاع می بود.

در بخش معارف تعلیمات ابتدائی اجباری و تعلیمات ثانوی و عالی داوطلبانه و به میل و علاقهء شخص مربوط بود ، اما تعلیمات و ادامهء تعلیمات از صنف اول تا اخذ سند پوهنتون یعنی لیسانس و ماستری و دوکتورا و تخصص همه به مصرف دولت صورت می گرفت. بورس های تحصیلی از کشورهای جهان به دولت افغانستان می آمد که شاگردان ممتاز فرستاده می شدند. خلاصه اینکه کسب تعلیم و تحصیل و مکتب خواندن و لیلیهء شاگردان همه مجانی و مفت بود. برای محصلین پوهنتون و لیلیه برعلاوهء اعاشه و اطاق رهایش و مفروشات یکصد افغانی معاش که در اخیر هر سمستر یا دورهء چهارونیم ماهه تعلیمی به طور مجموعی داده می شد. مکاتب متوسطه ولایات که نزدیك خود لیسه نمی داشتند، له لیسه های مسلکی کابل و دیگر ولایات بزرگ مانند اکادمی تخنیك، تخنیکم، میخانیکی، نرسنگ، ادارهء عامه، دارالمعلمین، زراعت ابوحنیفه، دارالعلوم، لیسهء حربیه و غیره شاگردان را به طور لیلیه می پذیرفتند. شاگردان متوسطه های مناطق دوردست به آن جذب می شدند. برای مردم قبایل سرحدی که آرزوی تحصیل و تعلیم در افغانستان را می داشتند لیسه هایی به نام خوشحال خان و

رحمن بابا به طور لیلیه ساخته شده بود که تمام مصارفات تعلیمی آن به دوش دولت بود. در پایتخت و شهرهای بزرگ تمام شاگردان مکاتب با دریشی به مکتب می رفتند. در ولایات تنها لیسه ها با دریشی درس میخواندند، دیگر مکاتب با لباس ملی خود به مکتب رفت و آمد داشتند. به اکثریت مکاتب و لیسه ها در مرکز و ولایات میز و چوکي رسانیده می شد. مکاتب در شهر های بزرگ و پایتخت از هر حیث مجهز بودند. در لیسه ها تجربه خانه ها یعنی لابراتوارهای علوم ساینسی از قبیل بیالوژی، کیمیا و فزیك وجود داشت. همچنان میدان های سپورتی مخلتفه نیز مهیا بود. هر سال تعمیر عده یی از مکاتب به تعمیرهای اساسی و پخته تبدیل می شد.

ایام جشن استقلال بسیار باشکوه از یك تا ۳ سنبله برای مدت سه روز با رخصتی رسمي تجلیل می شد. در پایتخت و ولایات بزرگ تا یك هفته مراسم تجلیل اکثر ادامه پیدا می کرد. در روز نهم سنبله به نام جشن پشتونستان یك روز را تجلیل می کردند. در ایام جشن رسم گذشت قطعات عسکری پولیس و مصارف صورت میگرفت. هر مکتب ترانه، اتن ملی، تیم های سپورتی، مسابقات و درامه ها به نمایش گذاشته می شد. شاگردان معارف و مکاتب مسلکی بعضی اوقات به سیر علمی به جاهای صنعتی و تاریخی از طرف وزارت معارف برده می شدند.

در بخش زراعت تخم های اصلاح شده و کود کیمیاوی ترویج و توزیع میگردید. فارم های زراعتی به میان آمد. با وجود این همه تپ و تلاش ها و فراهم آوری سهولت ها افغانستان در قطار ممالك پس ماندهء جهان قرار داشت. یکی از علل عقب مانده گی عدم استفاده از منابع زیرزمینی و سرزمینی افغانستان بود. در جریان جنگ عمومی دوم جهانی، تجارت خارجی افغانستان صدمه زیاد دید. در داخل افغانستان قلت منسوجات به اندازه یی محسوس بود که برای تکفین رخت سفید پیدا نمی شد. اکثر اموات در مناطق دوردست تا سه روز نگهداشته می شدند تا رخت کفن پیدا کنند. در دههء اخیر سلطنت محمد ظاهرشاه احتیاجات به وارد کردن منسوجات از خارج مرفوع گردید. منسوجات ملی وطنی به خوبی تکافوی ضروریات مردم را میکرد. تورید و فروش منسوجات ممالك همسایه به صورت قطع ممنوع بود. اموال پاکستانی در بازارها کمتر دیده می شدند. بازارهای افغانستان را لوزام و آلات و اسباب هندی، جاپانی، چینائی، ایرانی، جرمنی، روسی، انگلیسی، فرانسوی، ایتالوی، پولندی، هالندی و غیره ممالك غربی پُر ساخته بود. هر آنکس که منسوجات ممالك همسایه را خودسرانه طور قاچاق وارد میکرد، اموال

او مصادره و شخص متخلف مجازات مي گرديد، اما در ولايات سرحدی و دهات اطراف منسوجات پاکستانی توسط کوچي ها طور قاچاقی وارد و به فروش می رسيد.

همچنان در اخير دوره، سلطنت پنجاه درصد ادويه مورد ضرورت در داخل کشور از طريق شرکت مشترك افغان-جرمن به نام افغان هوخست مطابق با معيارهای بين المللی توليد می شد که از نظر کيفيت در سطح بسيار خوب قرار داشت. ادويه که از خارج وارد می شد به اجازه، وزارت صحت عامه و موافقه، وزارت تجارت صورت می گرفت که بعد از آن ادويه وارد می شد. اين ادويه، تورید شده از خارج از يگانه ديپوی عمومی صحت عامه به دواخانه ها توزيع می شد. دوافروشی همه نزد وزارت صحت عامه ثبت و راجستر ميشد. هيچ کس بدون اجازه، رياست قوانين وزارت صحت عامه نميتوانست خودسرانه دواخانه يا دوافروشی را باز کند. وزارت صحت عامه، افغانستان به طب وقايوی اهميت بيشتر قايل بود. در دهه، اخير اکثر امراض ساری مهلك تحت اداره و کنترول درآمد. واکسين های مختلف و دواپاشی های ضد حشرات و امراض نباتی و انسانی در سراسر کشور صورت می گرفت. رياست مجادله، ملاريا در تمام ولايات فعاليت گسترده داشت. با آنهم در مناطق دوردست و اطراف از قلت داکتر و دوا و شفاخانه مريض های بسياری تلف می شدند. وزارت صحت عامه هنوز به حد خودکفائي نرسيده بود. در والسوالی ها و دهات بزرگ شفاخانه های خوردتر که مردم مرکز صحی دهکده می گفتند که در هر هفته دو روز کلنيك و ديپوی ادويه، مجانی آن باز می بود. در دوره، سلطنت ظاهرشاه در بعضی دشت های سمت شمال و هلمند نهرهای آب کشيده شد و زمين آن به مردم بی زمين و کم زمين توزيع شد. يك تعداد از مردم ولايات مرکزی، جنوبی و مشرقی به شمال کشور و وادی هلمند طور ناقلين انتقال يافتند و زمين برای شان توزيع شد. در دور سلطنت ظاهرشاه اقلام صادراتی افغانستان عبارت بودند از: پوست قره قل، قالين، پشم، پنبه، ميوه، خشك و تازه، بوته های طبی، گاز طبيعی، احجار معدنی و بعضی چيزی هايی ديگر. در مقابل آن ماشين آلات، لوازم عصری، نفت، لوازم تعميراتی، آلات برقی، لوازم آرايش، منسوجات ابريشمی و نيلونی، بازيچه، اطفال حتی سوزن دوخت و سنجاق و قطی گرگرد و غيره وارد می گرديد.

در بخش صنايع فلزی تنها فابريکه، جنگلك کابل فعال بود که بعضی لوازمات و سامان آلات فلزی مانند چپرکت، دروازه، الماری فلزی، کراچی دستی، بادی موتر، پرزه جات، اوزان فلزی و غيره را توليد ميکرد.

آغاز بحرانات طبیعی، سیاسی و اجتماعی:

ده سال اخیر سلطنت اخیر ظاهرشاه که دههء اصلاحات اداری، سیاسی و پیشرفت های اجتماعی گفته میشود در عین حال از نظر بروز حادثات ناگوار طبیعی و اجتماعی میتوان آنرا دههء بحرانات در عرصه های متذکره نیز خواند. این بحرانات حکومت و دولت را از دورن و بیرون تهدید میکرد.

در بخش حوادث طبیعی زمستان سال ۱۳۴۲هـ.ش که هوا به طور بی سابقه که حتی در ده ها سال گذشته شبیه و مانند آنرا کسی ندیده بود، سرد شد که برودت و سردی هوا در مناطق سردسیر از طرف شب تا منفی چهل درجه و بالاتر از آن رسید که از اثر شدت سرما در کابل و اطراف آن روی زمین هرجا کفیده و ترقیده و درزها مشاهده می شد. ظروف سفالین و حلبی حتی داخل خانه و داخل مطبخ که از طرف شب پر از آب می ماند از شدت برودت و سردی یخبندان گردیده، مي کفید. مال و مواشی اکثر از بین رفت. باغات و درختان میوه خشك، گندم و یگر حاصلات صدمهء شدید دید. این سرآغاز فاجعه بود و به تعقیب آن خشك سالی های متواتر و پیهم اکثر مناطق را خساره مند ساخت. حاصلات للمی به صورت کُل از بین رفت. اراضی آبی نیز سخت متضرر شد. در اکثر نقاط درختان مثمر و غیرمثمر به اثر کم آبی یا نرسیدن آب خشك شده ازبین رفتند. تولید غله و دانه به حداقل خود پائین آمد. این خشك سالی ها ابتدا قیمتی و در نهایت قحطی های شدید را بار آورد که اثر سؤ بالای تمام مردم کشور وارد کرد. به خصوص مردم مناطق مرکزی مانند ایماق، تایمنی و چغچران و دیگر نقاط غورات، بادغیس و میمنه پیش از سایر نقاط صدمه دیدند. مردم چغچران مناطق مربوطهء خودها را رها کرده به سایر نقاط افغانستان مهاجرت اختیار کردند که تا کابل و لوگر نیز رسیدند. اکثریت جمعیت شان به طرف هرات و مناطق جنوب رفتند. تعدادی از این مردم قحط زده از فرط لاچاری و فاقه گی فرزندان شان را در بازارهای سمت شمال و هرات به فروش رسانیدند یا به مردم به طور رایگان می دادند. تا حداقل از مرگ و مردن نجات یابند. «چشم دید اینجانب مهتمم کتاب است که یك فامیل مردم چغچران که از راه هزاره جات و وردگ خودها را به لوگر رسانیده بودند، در چغچران شب ها و روزها را در فاقه به سر رسانیده و در طول راه هم از غذا کمتر نصیب شان شده بود. ایشان از بعضی علف ها و نباتات استفاده کرده بودند. به ایام عید اضحی فامیل نامبرده به قلعه و جانی پدری مان رسید و طلب جای و کمك کردند. اهالی قلعه در قدم اول آنچه در توان داشتند از روی اخوت

اسلامی دریغ نکردند و لقمهء نانی خود را با این فامیل شریك ساختند و برای کمك دوامدار به این خانوادهء بی بضاعت و قحط زده وظیفهء خدمت مسجد قلعه باباصاحب به ایشان سپرده میشد تا از آن طریق معاش و اجرت به دست آورده نفقهء خویش مینمودند. روز عید اضحی مردم قلعه که طبق عاد همیشگی در این عید نیز نان روز عید را در یك محفل آورده باهم صرف نمودند. این خانوادهء مهاجر نیز به این محفل شریك شدند. پسر جوان ۲۰ یا ۲۲ سالهء این خانواده که از فرط فاقه و شاقه رنگ زرد و زردتر شده بود از بیم آنکه روز دیگر گرسنه نشود آنقدر از هر غذا خورد تا که ممکن بود. شب به پسر تکلیف انسداد روده مواجه شد. هرچند از روی طبابت محلی و یونانی سعی شد تا مداوا گردد که چاره نشد. با دمیدن شفق آماده گی گرفته شد تا به استفاده از موتر که در بازار برکی راجان بود نامبرده را به یکی از شفاخانه های کابل انتقال گردد. از قضای الهی تا رسیدن موتر قبل از طلوع آفتاب جوان داعی اجل را لبیك گفت و به خانوادهء قحط زده تیر اجل ضربهء سخت دیگری وارد کرد. پدر محاسن سفید و مادر موی سفید او در ناله و فریاد شدند. فریاد مادر که جگرها را کباب می کرد و میگفت پسرم وقتی گرسنه بود زنده بود، لیکن وقتی سیر شد مُرد. بگذارید پسرم به آرمان خود رسید، چرا او چندی قبل گفته بود اگر یکبار به شکم سیر نان خوردم باز اگر بمیرم هم دیگر آرمان ندارم. سرنوشت این خانواده هرگز از خاطره ها نرفت. ده ها هزار خانوادهء دیگر که نتوانسته بودند خودها را به جای کشیده و یا نتوانسته بودند که خود را برسانند و کوهای صعب العبور مانع رسیدن شان به مناطق دیگر شد، در طول راه از باعث قحط و فقدان غذا هلاك شدند. حجم و ابعاد فاجعهء خشك سالی و قحطی را از این قیاس کنید که از چه قرار بوده باشد و ملت دچار چه مصیبت و دولت گرفتار چه مشکلات.» (مهتمم)

درین دوران ده ساله که بحران سیاسی و بی ثباتی اداری نیز محسوس بود. علت عمدهء سقوط حکومت ها فقط ناکامی آنها در پاسخ به نیازمندی های عاجل مردم بود. به خصوص در جریان این فاجعه که در سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰هـ.ش به اوج خود رسیده بود دولت داکتر ظاهر در مقابله با آن عاجز آمد و ناکام شد که سبب استعفای او گردید. درین مدت ده سال پنج نفر به مقام صدارت رسیدند و تشکیل حکومت کردند بالاخره از ناکامی مجبور به استعفی شدند. دولت و حکومت بسیار سعی کردند که بالای وضع و حالت اداره و تسلط پیدا کنند، اما از باعث اینکه اشخاص مجرب و دلسوز در دستگاه دولت و حکومت کم بود. آنکه بود صلاحیت کار نداشت. به این صورت دولت از ترمیم

خرابی ها عاجز آمد.

میزان مصارف دولت چندین برابر عایدات شد. کمر دولت زیر بار قرضه های خارجی خم شد. اگرچه صدراعظم موسی شفیق تلاش زیاد کرد که طرح ها و نقشه های خوب و مفید را روی دست گرفت، اما دیگر ناوقت شده بود. شهزاده گان و سرداران عوض اینکه بازوی مستحکم سلطنت پدر می شدند و از پشت سر مستقیم یا غیرمستقیم با سعی و کوشش خود دولت و سلطنت را تقویه می کردند، مصروف تن پروری ها و راحت طلبی های خود بودند. عملهء دربار و دولت هم در فکر حصول زر و زور بودند. بعضی از اشخاص نالایق دستگاه دربار و دولت را با موجودیت خود و عملکرد های شان فاسد ساخته بودند که برای دریافت پول از هیچ کاری روگران نبودند که حتی وجود شان سبب بدنامی دربار می شد.

مظاهرهء علمای دینی

یکی دیگر از واقعات این دوره تظاهرات علمای دینی و حلقه های مذهبی در سال ۱۳۴۹هـ.ش بود که از تمام افغانستان به خصوص ولایات جنوب، جنوبی شرقی و مشرقی، اطراف کابل و غیره در مسجد پل خشتی جمع شده به تظاهرات و احتجاجات جابجائی پرداختند و سخنرانان هر روزه به منبر خطابه بالا شده بالای اجرآت حکومتی و سیاست دولتی اعتراضات و انتقادات می نمودند و از حکومت خواهان اصلاحات در موارد چند از جمله خواستار تطبیق مسئله حجاب و قطع فعالیت های احزاب مارکسیستی و ممنوعیت نشرات مربوطهء آنها شدند. به خصوص اخبار پرچم احساسات رهبر پرچمی ببرک کارمل را که نسبت به لینن رهبر کمونست شوروی با لفظ درود ادای احترام کرده بود. از خواسته های دیگر علمای دینی شرعی کردن محاکم و ادارات دولتی و یك سلسله خواسته های دیگر بود. این تظاهرات بیشتر از یك ماه دوام کرد. درین شك نیست که علمای کرام با نیات پاك و قلب صاف جهت ایجاد اصلاحات اخلاقی و اجتماعی و تطبیق اوامر اسلامی تجمع کرده بودند و به ابراز خواسته ها و مطالبات شان ادامه می دادند. حکومت از ایشان خواست مطالبات خود را طور تحریری ارایه نمایند. آنها طی هژده ماده مطالبات خویش را تقدیم حکومت کردند که حکومت وعدهء تطبیق شش مادهء آنرا طور علی العجاله و متباقی تطبیق دوازده فقره پیشنهاد شان را به طور تدریجی با گذشت زمان برای آینده تعهد سپردند. به نماینده گان ملاها گفتند که تطبیق

شش ماده از طریق رادیو و نشرات اعلان میگردد. علما و ملاصاحب ها به مدارس و مساجد خود برگردند و راجع به متباقی مواد و فقرات پیشنهاد شده در آینده با ملاها مفاهمه و مباحثه صورت خواهد گرفت و آنچه قابل تطبیق باشد بعد از مفاهمه در مورد آن اقدام خواهد شد. علما که به تعداد سه هزار نفر در مسجد پل خشتی اجتماع کرده بودند و از حمایت تجار، دکانداران و متنفذین دیگر برخوردار بودند، همه روز مواد غذائی و طعام پخته شده از طرف آنها برای ملاصاحب ها آورده می شد و از هر طرف علمای دینی و ملاصاحب ها بر ادامهء تظاهرات تشویق و ترغیب شدند. ایشان از حکومت خواستار پذیرش تمام مطالبات شان بدون قید و شرط شدند. طرف حکومت هرچند سعی و کوشش کرد تا معذرت خود را در تطبیق عاجل و فوری مطالبات به ذریعهء نماینده های شان به سمع ملاصاحب ها رسانیدند.

تا جائیکه نماینده گان ملاصاحبان که با حکومت داخل مذاکره بود و یا بین حکومت و ملاصاحبان در رفت و آمد بودند به آنچه حکومت پذیرفته بود قانع و راضی بودند. وقتی آنها نزد مظاهرچیان آمدند. مظاهره چیان نماینده ها را متهم به سازش با حکومت کردند و از مطالبات خود عقب نشینی نکردند. حکومت از تشویش آنکه این تظاهرات منجر به اغتشاش عمومي و سراسری نشود که آن وقت از ادارهء حکومت برآید در شب ٤ جوزا ۱۳٤۹هـ.ش پولیس و قوای ضربتی به قوماندانی عمومی عبدالحکیم کتوازی قوماندان عمومی ژاندارم پویس «درین وقت شخصی به نام عبدالحنان مینه پال قوماندان امنیهء کابل بود که خود مستقیم در عملیات سهیم بود». مسجد پل خشتی را محاصره و تمام ملاصاحبان را در خواب دستگیر کرده به موترهای عسکری انداختند. آنهایی را که مقاومت میکردند با چوب و دندهء برقی لت و کوب کردند. خلاصه ملاها را بدون تثبیت شهرت و هویت به موترها که ترپال به سر آن کشیده شده بود، سوار کرده به طرف ولایات حرکت دادند. حتی بعضی علمای مشرقی به هرات و از هرات به قندهار برده شدند که یك جهان مشکلات را از ناحیهء نداشتن کرایه و مصارف راه و غیره غرض برگشت مجدد به خانه ها و ولایات خود متحمل شدند.

این روش حکومت با علمای دین و ملاها و امامان مساجد که حلقات دینی و رهبری مذهبی مردم اند با برخورد توهین آمیز که صورت گرفت سبب تاثیر و رنجش تمام ملت مسلمان افغانستان گردید. «در آن وقت در بعضی حلقات سیاسی تبصره می شد که طرح تظاهرات در اول از طرف بعضی طرفداران حکومت به راه انداخته شده بود تا غربی ها

نشان دهند که اثر احزاب چپ طرفدار مسکو در افغانستان با موجودیت چنین یك قشر مذهبي بی اثر و ناچیز است. تا آنها تشویق و ترغیب به کمك های بلاعوض یا قرضه های طویل المدت و همچنان حاضر به سرمایه گذاری در افغانستان شوند. چون در آن وقت باموجودیت احزاب چپ افراطی وابسته به مسکو و نزدیك و همسرحد بودن با شوروي و انعقاد قراردادهای متعدد در عرصه های نظامی، اقتصادی، کلتوری بین افغانستان و شوروی و غیره عوامل افغانستان درحال فرو رفتن به حلقوم شوروی تصور می شد، لذا هیچ کشور و مؤسسهء خارجی حاضر به سرمایه گذاری در افغانستان نبود. در آخر رشتهء تظاهرات به دست علمایی که در حقیقت دردهای دینی و مذهبی داشتند به راه افتید که دیگر از اداره و تسلط حکومت برآمد و به یك مظاهرهء کامل عیار و هدفمند ضد دولتی تبدیل شد. به هر صورت که بوده باشد چون خواسته های علماء و ملاها جنبهء شرعی و اصلاحی داشت و مسئولیت و تکلیف وظیفوی شان بود. نباید با پیشوایان دینی و مذهبی مردم با این چنین بی اعتنائی و بی احترامی و توهین آمیز برخورد می شد درحالیکه با هیچ یك از مظاهره چیان احزاب چپي مشابه به این عملی صورت نگرفته بود.» (مهتمم)

این اقدام ناعاقبت اندیشانه حکومت و دولت پایه های مذهبی و روحانی دولت و نظام را لرزان کرد، چرا که همین علمای دینی و امامان و خطیبان مساجد بودند که هر روز جمعه در خطبه مقام سلطنت را با ذکر نام المتوکل علی الله محمد ظاهرشاه اوالامر واجب الاحترام مردم ابلاغ می نمودند و هر که در مخالفت آن باشد باغی شمرده می شد. سلطان را سایهء خدا و اطاعت او واجب و لازم می دانستند. تمام مردم مسلمان با گوش دل به خطبه و تبلیغ پیشوایان مذهبی گوش می نهادند و به این صورت مردم از حکومت ناامید، مأیوس و دلسرد می شدند.

این حرکت ٤ جوزا ۱۳٤۹هـ.ش ضربهء سختی بود که دولت تیشه به ریشهء خود زد. سال ۱۳٤۸هـ.ش تظاهرات خیابانی محصلین پوهنتون به اوج خود رسید. سال های ۱۳٤۹هـ.ش و ۱۳۵۰هـ.ش شدیدترین سالهای قحط و خشکسالی در افغانستان بود.

واقعهء شهادت گهیځ

یکی دیگر از واقعات مهم و مبهم دوران محمد ظاهرشاه شهادت منهاج الدین گهیځ، صاحب امتیاز و مسئول جریدهء آزاد و ملی به نام گهیځ بود که به صورت بسیار سری و مرموز صورت گرفت. قاتل در ظاهر شناخته نشد. اما از اینکه نشرات و جراید

اکثر به ضد احزاب کمونستی و ضد اهداف استعماری روسیه شوروی نشرات میکرد همه به این باور بودند که قتل او از طرف سازمان جاسوسی کی جی بی شوروي صورت گفته باشد. بعدها گفته می شد که این قتل توسط افسر کوماندوی بالاحصار لومړی بریدمن فیض محمد مسعودي و همکاری و اشتراك "ابلوف" عضو سفارت شوروي که مامور کی جی بی بود صورت گرفته بود. مولوی عبدالرب احدی ورد گ مدتی مدیر جریده، گهیځ بود. فیض محمد در کابینه جمهوری داؤدخان وزیر داخله و در کابینه، کارمل وزیر سرحدات بود. «فیض محمد مذکور بعدها در زمان کارمل غرض جلب و جذب مردم جدران به طرفداری از جبهه، پدروطن که کارمل برای جلب حمایت اشخاص واقوام سازمان داده بود به جدران رفت. مقدار کافی پول را با هلیکوپتر با خود انتقال داد. مردم جدران بعد از آنکه پول دولتی را از نزد او گرفتند در اثنای مرخص شدن و رفتن سوی طیاره از طرف یك دسته، مسلح دیگر از مردم جدران که برخلاف مشی مصالحه و سازش با کارمل و روسها بودند هدف ماشیندارهای مجاهدین قرار گرفته، کشته شد و انتقام گهیځ بعد از یك دهه و چند سال گرفته شد. "خون ناحق دست ز دامن قاتل برنداشت". همچنان گفته میشود که غلام حضرت، رفیق مجید کلکانی در عوض آزاد شدن از محبس منهاج الدین گهیځ را به شهادت رسانیده بود.»

والله و اعلم باالصواب

سقوط سلطنت و بعضی از عوامل آن

در سال های اخیر سلطنت محمد ظاهر شاه دست های مرموزی در پهلوی قیمتی و قحطی به خاطر بد نام کردن و بی ثبات کردن حکومت و دولت به واقعات جنائی و سرقت و راه گیری ها دامن می زدند تا زمینه تحولات مساعد گردد. یکی از مشکلات این دوره ها فشار و کلای شورای ملی بالای حکومت و وزراء و مامورین ریاسات و ولایات و حکومات محلی بود. اکثریت این وکلا که سواد نداشته و از فهم و دانش سیاسی آنطور که لازم یك وکیل پارلمان است بر خوردار نبودند به خاطر جلب و بدست آوردن طرفداری و حمایت مؤکلین خود به صورت دوامدار به دفاتر مختلف مراجعه می کردند در ای کار های قانونی و غیر قانونی اصرار می ورزیدند از تقسیم کودکیماوی و کنجار گندم گدام ها گرفته تا شمولیت اقربا و حامیان و متعلقین شان در حربي پوهنتون حربي سه و اکادمی پولیس، ابو حنیفه و غیره که البته شمولیت و زرا، والی ها، حاکم اگر پشتوانه و حمایت خاندان سلطنتی میداشتند میتوانستند به مقابل وکلا استدلال نند

در غیر آن از ترس اینکه در شورا به رای عدم اعتماد مواجه نشوند یا دوسیه برای شان ترتیب نشود. مجبور بودند کار های فرمایشی و غیر قانونی را نیز اجرا نمایند که این خود باعث از بین بردن اصول و قوانین و لوایح می شد در نهایت سبب ضعف اجرأت حکومتی می گردید در سال ۱۳۵۱هـ.ش که برای انتخابات دوره، چهاردهم شورای ملی باید حکومت وقت ترتیبات می گرفت تا در سال آینده برای بر گذاری انتخابات آماده گی داشته باشد به علت های نا معلومی به مشوره و پیشنهاد حکومت موسی شفیق صدر اعظم پادشاه آنرا به تعویضی انداخت در خاندان شاهی هم بی اتفاق و چند دسته گی پیدا شد بعد از اینکه محمد داؤد خان از صدارت استعفی دادو رفتن به سفارت افغانستان در فرانسه را نپذیرفت و در کابل به انتظار تحولات بعدی اقامت اختیار کرد سردار عبدالولی خان یکه تاز میدان گردید او که قوماندانی قول اردوی مرکزی را به عهده داشت و در عین حال داماد شاه و مشاور خاندانی شاه نیز بود با داؤد خان در رقابت شدید قرار داشت یکی از رواج ها و خصائیل وزرا و اراکین حکومتی زمان ظاهر شاه این بود هر کار که در دایره صلاحیت شان به نفع مردم و ملت اجرا می گردید آنرا به خود منسوب کرده برای شهرت و قدرت خود تبلیغ می کردند هر آنچه از مسولیت ها و صلاحیت های خود شان نتیجه، خراب می داد آنرا به شاه منسوب می نمودند که این نتیجه، مداخله شاه است یا شاه نمی گذارد چنین یا چنان شود.

این خود سبب سلب اعتماد و باور مردم از شاه می شد در درورهء صدارت داؤد خان و ابتدای این دهه آن تعداد محصلین افغانی که در خارج مشغول تحصیل بودند بخصوص در روسیه شوروی بدون اینکه مقامات سفارت افغانی بر حرکات و اعمال محصلین در خارج کنترول داشته باشند یا با خبری نمایند محصلین تحت تربیه فکری روسها قرار می گرفتند و در برگشت در افغانستان از طرف رفقای دیگر شان که در حکومت بودند به جاهای حساس و مهم مقرر می شدند این اشخاص جدید الورود که شست و شوی مغزی شده اند با رژیم و سلطنت و فادار نبوده بلکه شب و روز در فکر تغیر و تبدیلی نظام سلطنت اند در این دوره شوروی ها کوشش کردند در ساحات کار شان که پروژه های عمرانی، بند و انهار، سرك سازی، تعمیرات ، فابریکات، سیلو ها ، تضحفات و غیره جاها است با مامورین و کار کنان افغانی روابط بسیار نزدیك و دوستانه قایم میکردند به همدیگر دعوت ها می دادند احزاب چپ، مارکیست لیننیست افغانستان طوری تنظیم شده بود که خلقی ها بیشتر مردم ولایات وطبقه پایین و متوسط را و اکثر پشتو زبان را

جلب و جذب می نمودند و پرچمی ها طبقه بالائی جامعه اشراف شهری و جنرال زاده گان و خان زاده ها و اعضای خانواده های مشهور و معروف را جذب و تنظیم میکرد. که پدران این طبقه اشراف و بزرگان این خانواده ها برای مقام سلطنت کار میکردند یا اراکین بلند رتبهء دولت شاهی بودند پسران و بستگان جوان و نوجوان شان برای سر نگونی سلطنت و تغیر نظام کار می نمودند به این صورت آیندهء دوام و بقای سلطنت تاریك و مبهم به نظر می رسید درین دوران بر علاوه نشرات احزاب چپی طرفدار مسکو یك سلسله نشرات روسی به زبان فارسی از طریق سفارت شوروی در تهران که بنام اخبار که طور ماهانه به شکل مجله به همکاری حزب توده ایران به رهبری نورالدین کیانوری چاپ شده به کثرت و وفرت به کابل آورده می شد که در آن راجع به ترقی و انکشاف و پیشرفت های تخنیکی و اقتصادی شوروی به سر حد غلو تبلیغ شده بود بر علاوه آن داستان های هیجان انگیز اجتماعی و حکایات شهوت انگیز و گمراه کن جوانان را نیز در بر داشت رادیو های مسکو، تاشکند، دوشنبه نیز نشرات وسیع برای افغانها پخش میکرد و مردم صفحات شمال اکثر از تلویزون های شوروی استفاده می کردند چرا که آن وقت در افغانستان تلویزون نبود در بخش تجارت و اقتصاد روسها در مقابل صادرات افغان به افغانستان آنچه می داد که کهنه یا بیکاره و یا در شوروی وجود آن غیر ضروری تشخیص می شد از جمله صادرات افغانی گاز طبعی را به قیمت بسیار نازل قریب به پنجم حصه قیمت بین المللی می خرید آنهم میتر سنجش آن (آله که اندازه گاز صادر شده را به متر مکعب تعین می کند) در خارج افغانستان در خاك روسیه شوروی قرار داشت سمنت های خوب و با کیفیت غوری و غیره را به شوروی می بردند در مقابل سمنت خراب روسی به افغانستان آورده می شد و میوه های خوب فارم های هده و غازی آباد به روسیه برده می شد روسها آنقدر زیاد رفت و آمد داشتند که شناخت و اداره بر آنها از عهدهء دولت بر آمده بود تعداد پاسپورت عادی بعضی ها سیاحت و تعدادی هم پاسپورت اسناد خدمت داشتند در همین دوره بود که در پوهنتون کابل محصلین مسلمان که خود را جوانان مسلمان می گفتند و بین مردم به اخوان المسلمین افغانستان شهرت داشتند با افراد حزب شعله که طرفدار چین و مفکوره مائیو رهبر چین را داشتند در گیری شدید روی داد (که درین در گیری یکنفر سر کردهء شعلهء های مارکیسست مائویست بنام سیدال سخندان که از جویك حصارك لوگر بود کشته شد و چندین نفر مجروح شده بودند.

حکومت محصلین مسلمان را گرفتار و محبوس نمودند در حالیکه حمله و تعرض از طرف شعله‌ء ها از قبل ترتیب و تنظیم شده بود که حکومت با این اقدام یکطرفه‌ء خود سبب رنجش طرفداران مفکوره‌ء اسلامی در پوهنتون یعنی دانشگاه و معارف شد در همین دوره است که ببرك کارمل به خاطر بی احترامی به عقاید اسلامی در شورای ملي از طرف وکلای مخالف خود لت و کوب شد که سردر عبدالرشید خان وکیل پلخمری، سدوخان پکتیا، احمد خان نورزائی بالفعل در عمل لت و کوب سهم گرفتند مولوی سید اکبر دلاور وکیل مرکز لوگر مخالفین ببرك را تشویق و حمایت کرد این حمله بالای کارمل در جریان بیانیه مولوی محمد نبی محمدی وکیل ولسوالی برکی برك ولایت لوگر صورت گرفت که نسبت طولانی بودن بیانیه ترتیب شده مولوي محمد نبی که مدت دونیم ساعت را در بر گرفت البته مناقشان و جلاد نیز شامل این مدت میباشد. ببرك کارمل مزاحمت و مخالفت میکرد و استدلال می نمود که وقت بسیار زیاد و خلاف اندازه وقت تعین شده برای بیانیه است وکلاء استدلال کردند که همه‌ء شان به اکثریت آراء و موافقه‌ء ریس شورا برای او به صورت استثناء به خاطری که بیانیه‌ء جنبه‌ء مذهبی دارد قایل شده اند ببرك که ناشنیده گرفت و مزاحمت میکرد مورد حمله‌ء دیگر وکلاء قرار گرفتند. یکی دیگر از اقدامات که براي رژیم سلطنت حساسیت ایجاد کرد سیاست آزاد موسی شفیق صدر اعظم بود که با ممالك غربی و جهان سوم ارتباطات مستقیم گرفت و اصلاحات خود را بی باکانه جامعه‌ء عمل می پوشانید و مورد حمایت شاه نیز بود مامورین بلند وتبه حکومتی که بر کنار یا بر سر اقتدار بودند با موسی شفیق و عملکر های مبتکرانه و جرئت مندانه او به نظر رشك و رقابت می دیدند چرا که موسی شفیق جوانترین صدر اعظم که روی کار آمده بود لذا روسها که نفوذ روز افزون روحیه اسلامی را در بین طبقه جوان و اهل دانشگاه و معارف دید و فعالیت های مذهبي و دینی را در حلقات علمای دین به شکل تشکیل مجالس میلاد نبی ﷺ و دستار بندی ها بزرگ و اصلاحات معقول مطابق به واقعیت های عینی و ذهنی جامعه توسط صدر اعظم موسی شفیق بخصوص آزادی عمل صدر اعظم را در حل و فصل مسائیل و منازعات باهمسایه ها و بر قراری روابط نیك با غربی ها را احساس کرد. که دوام این فعالیت ها با مرام سلطه جوئی و قدرت طلبی روسها در منطقه ساز گار نبود بنا برآن که به حلقه پرچم حزب دیموکراتیك خلق به رهبري کارمل وظیفه دادند تا خود را به دسته و گروه داؤد خان که در انتظار فرصت برای گرفتن قدرت سیاسي و تغیر نظام سلطنتی بسر میبرد نزدیك کنند.

داؤد خان هم که دستگاه سلطنت را پیوسته زیر نظر داشت و هواداران بسیار در بخش عسکری و ملکی داشت بالاخره به عمل قاطع و انقلابي عسکری در شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲هـ.ش دست زد در حالیکه شاه و اکثر اعضای خانواده و اراکین بلند رتبهء دولتی با ایشان مشغول سفر اروپا بود به این صورت احزاب چپی طرفدار مسکو خود را یك قدم دیگر به هدف نزدیك کردند. کودتا به پیروزی رسید از اینکه در ظاهر تلفات نداشت و صرف یکنفر تانکیست بنام حبیب الله زرمتی که تانك او به دریای کابل غلطید کشته شد لذا انقلابیون کودتائی آنرا انقلاب سفید نامیدند. سفر شاه جنبهء شخصی داشت بیشتر از یکماه وقت را در سفر گذرانید محمد داؤد خان قدرت دولتی را به دست خود گرفت در زمان محمد ظاهرشاه مهمترین واقعهء که افغانستان توانست از آن جان سالم ببرد عبارت از سیاست بیطرفی افغانستان در جریان عمومی جنگ دوم جهانی و عدم شمولیت افغانستان بعد از جنگ عمومی دوم در پیمان های نظامی بلاك غرب ناتو(اتحادیه اروپایی غربی و امریکا) و بلاك شرق یعنی پیمان وارسا(اتحادیه اروپائی شرقی و شوروی)میباشد. در زمان ظاهر شاه بعضی تشنجات و نارامی قومی بروز کرد یکی از اقوام منگل به سر کرده گی چیکل خان بنای نا آرامی را گذاشت که به موقع آن دفع گردید هکذا منازعه بین طایفهء منگل و جاجی بر سر مالکیت یك کوه و دیگر جنگ قوم موسی خیل کوچی با طایفهء صبری در خوست این هر دو بر خورد ها چند ماه ادامه پیدا کرد.

جمهوریت محمد داؤد خان
۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا ۷ ثور ۱۳۵۷هـ ش

روز ۲۶ سرطان رادیوی افغانستان نشرات صبحانهء خود طبق معمول آغاز کرد اما برخلاف دیگر روز ها امروز رادیو موزیك عسکری پخش میکرد بعد چند لحظه اعلان شد که هموطنان گرامی توجهء تانرا به بیانیه محمد داؤد خان فرزند صدیق افغانستان جلب می نمائیم. محمد داؤد خان بیانیهء خود را با این الفاظ که خواهران و برادران عزیز سلام آغاز کرد سقوط سلطنت، الغای نظام شاهی برای همیشه و روی کار آمدن رژیم جمهوری را اعلان کرد در طول روز از طریق امواج رادیو افغانستان موزیك عسکری سرود های انقلابی و اعلامیه های رژیم جدید متواتر پخش می گردید محمد داؤدخان در اولین بیانیهء خود از نابسامانیهای رژیم شاهی یاد آوری کرد و به جهت اصلاح آن و پیشرفت مملکت در عرصه های مختلف و عده داد و رژیم جمهوری را به مردم افغانستان تبریك گفت درین کودتا چون در ظاهر جز یکنفر دیگر کسی کشته نشد کودتاچیان کودتای خود را انقلاب سفید نامیدند اراکین بلندرتبه سلطنتی چون محمد موسی شفیق صدر اعظم، ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع، شهزاده احمد شاه ولیعهد، سردار عبدالولی قوماندان قول اردوی مرکزی، اعضای خانوادهء شاهی و عدهء دیگر از مامورین ملکی و عسکری بلند رتبه گرفتار و محبوس گردیدند.

جریان تحرکات کودتا از اینجا آغاز شد که داؤد خان آماده گی های خود را برای انجام کودتا گرفت شب ۲۶ سرطان را تعین کردند و قرار برین شد که ساعت ۱۲ بجه شب قطعات از وضع الجیش های خود بیرون شد محلات تعین شده مانند چهاراهی ها و غیره جاهای حساس را گرفتند در همین شب صاحب منصب های بلند رتبهء عسکری و بعضی مامورین عالی مرتبت ملکی از خانه های شان بیرون کشیده و در تحت نظرت گرفتند. و

قطعات فرقه ۸، قوای پانزده زرهدار، غند کوماندو و بالاحصار، تولی انظباط قوای مرکز یا غند محافظ درین کودتا اشتراك کردند صاحب منصبان دستگیر شده را در باغ وحش کابل و منزل عبدالقدیر نورستانی در قول آبچکان تحت نظارت می گرفتند سر دار عبدالولی خان که حاضر به تسلیم شدن نبود بالای منزل او یك فیر تانك صورت گرفت که بعد آن تسلیم گردید گارد شاهی به مقابل کودتا چیان آغاز به فیر ها را نمود که ملکه حمیرا به آنها دستور تسلیم شدن داد تا ساعت ۹ بجه روز مقاومت تمام قطعات بدون کدام بر خورد پایان داده شد به ساعت ۹ بجه روز بود که سردار داؤد خان به همراه جنرال عبدالکریم مستغنی به رادیو افغانستان رفتند و بیانیه خود را ایراد کردند. در جریان عمل کودتا محمد داؤد خان از منزل خود توسط مخابره کودتا را رهبری میکرد این مخابره توسط یکنفر کودتاچی بنام پادشاگل وفادار که از اقوام جدران و از افسران پائین ربته یعنی برید من از اردو کشیده شده و به منزل محمد داؤدخان انتقال یافته بود. درین شب سردار عبداولی را از کوتی باغچه ارگ و مارشال شاولی خان را از منزل او در پغمان گرفتار و به کابل آوردند مارشال شاولی خان در ظاهر خود را با روحیه نشان می داد. او در اثنای گرفتاری گفته بود که ولی جان کودتا کرده است. گفتند نه خیر داودخان کودتا کرده است. او گفته بود یك چشم من ظاهرخان و چشم دیگر من داودخان است. گفته می شد که یك روز محمد داؤدخان در اجتماع افسران قرارگاه وزارت دفاع خطاب به افسران گفت شما چرا مقاومت نکردید اگر کدام جریان مخالف یا مملکت خارجی تعرض میکرد شما چه می کردید به این صورت محمد داؤد خان مقاومت نکرده گان را مورد ملامت قرار داد. وزیر دفاع شاهی جنرال خان محمد خان را دوسال حبس نگاه کرد. داؤد خان او را به نظر خوب نمی دید خان محمد خان که رتبه ستر جنرالی داشت ده ها قسم مدال را روی سینه خود نصب و پنج ستاره را به شانه های خود زده بود در اثنای گرفتاری بر علاوهٔ اینکه مقاومتی نکرد این ستر جنرال پنج ستاره نی را که فرد اول اردوی شاهانه بود.

در زیر خانه منزلش در وزیر اکبر خان یافتند او در زندان دهمزنگ بسیار بی تابی کرد حتی میگریست و میگویند یگانه پسر خود را یاد میکرد دوازده روز بعد از کودتا ظاهر شاه از روم ضمن یك اعلامیه استعفای خویش را اعلان و رژیم جمهوریت را به رسمیت شناخت این اقدام ظاهرشاه را بعضی از طرفداران او تائید نکردند و عدهٔ دیگر آنرا اقربا پروری و تعداد دیگر ایثار منافع فردی و شخصی در مقابل منافع ملی تعبیر و

تفسیر کردند که بعد از این به رسمیت شناختن جمهوریت توسط ظاهرشاه بود که داؤد خان مارشال شاه ولی خان، سردار عبدالولی ، و شهزاده احمد شاه ولیعهد ملکه حمیرا و غیره اعضای خانواده سلطنتی را از کابل رها کرده به روم رفتند در حالیکه دیگر مامورین بلند رتبهء ملکی و عسکری ظاهر شاه که غیر خاندانی بودند مانند محمد موسی شفیق صدر اعظم و غیره را در حبس نگهداشت تا اینکه در زمان ترکی در محبس به شهادت رسانده شد محمد هاشم میوندوال صدر اعظم سابقه را ضمن یك توطیهء دستگیر بنام اینکه او خود را ذریعه نیکتائی نیلونی خفه نموده و انتحار کرده است از بین بردند باید گفت که صدر اعظم دیگر دوران شاهی نور احمد اعتمادی را در حکومت نور محمد تره کی حفیظ الله امین اعدام کرد کمیته مرکزی داؤد خان تمام قدرت اجرائی کابینه و تقنینی پارلمان را به عهده گرفت کمیتهء مرکزی شامل رئیس شورا انقلابی سردار محمد داؤد خان، داکتر محمد حسن شرق، جگرن فیض محمد، غلام حیدر رسولی، عبدالقدیر نورستانی عبدالالله، عبدالحمید محتاط، پادشاه گل وفادار، ضیاء قوماندان گارد و غوث الدین فایق بودند جنرال اسمعیل فرمان رئیس استخبارات در وظیفهء سابق بنام رئیس مصئونیت ملی باقی ماند بعضی اعضای کمیته مرکزی در رژیم جدید به وظایف بلند دولتی نیز مقرر شدند غلام حیدر رسولی به حیث قوماندان قول اردوی مرکزی تعین شد. ضیا بحیث قوماندان گارد و یوسف فراهي، و سرور نورستاني قوماندانی قطعات مربوط خود را در قطعات ١٥ و ٤ زرهدار بدست آوردند. عبدالکریم مستغنی دگر جنرال بحیث رئیس ارکان عمومی اردو یعنی به مقام ستر درستیز مقرر شدند بعضی دیگر از هوا داران رژیم جدید که در عمل کودتا سهم نداشتند نیز به وظایف بلند مقررد شدند داکتر عبدالقیوم وردگ، جیلانی باختری، داکتر نظر محمد سکند، داکتر عبدالرحیم نوین، داکتر عبدالمجید در کابینه به وزرات های داخله، زراعت، صحت و اطلاعات و کلتور و عدلیه مقرر شدند داکتر نعمت اله پژواك وزیر معارف، محمد خان جلالر وزیر تجارت مولانا ابلاغ و داکتر سعید افغانی با ارتقاء رتبه به ستره محکمه آورده شدند و حید عبدالله مامور سفارت افغانی در لندن که با داؤد خان در زمان باز نشسته گی ارتباط و رفت و آمد داشت به حیث معین اول وزارت خارجه تعین شد مدیر اوپراسیون قطعه کوماندو بالا حصار تورن فیض محمد وزیر داخله، عبدالله وزر مالیه که قبل بر این مامور وزارت مالیه بود. برید من مخابره عبدالحمید محتاط بحیث وزیر مخابرات، تورن پادشاه گل وفادار به حیث وزیر سرحدات لومری حارن ترافیك عبدالقدیر نورستانی بحیث

قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، انجنیر غوث الدین نایق وزیر فواید عامه، داکتر محمد حسن شرق بحیث معاون صدارت تعین شد خود داؤدخان در پست وزیر خارجه، دفاع، صدراعظم و رئیس جمهور قرار گرفت. با اشغال کرسی های بلند ملکی و عسکری دولتی توسط کودتاچیان بسیار پائین رتبه و حتی ابتدائی رتبه برا ی اولین بار در چهل سال گذشته معیار های ارتقای تدریجی و مدنظر گرفتن اسناد وظیفوی و داشتن مهارت مسلکی و تجربوی زیر پا گردید. داؤد خان ضمن یك فرمان دیگر به تعداد ۸٤ نفر معلمین پرچمی را بحیث و لسوال ها در تمام افغانستان مقرر کرد «هدف از تقرر پرچمی ها توسعه و انکشاف حزب پرچم از طریق جلب و جذب اعضای تازه و ازدیاد نفوذ و نفوس حزب در بین مردم بخصوص قشر جوان که از طریق دردست داشتن حاکمت های محلی خوبتر این هدف بدست می آمد و تنگ کردن عرصه بر علمای مبارز و محصلین و شاگردان مسلمان معارف بود. در ولسوالی برکی برك ولایت لوگر یکنفر پرچمی بنام مومن کاکر که باشنده اصلی ولایت لغمان بود بحیث ولسوال مقرر شد این شخص بعد ها در زمان روسها و کارملی ها به حیث مدیر خاد یعنی رئیس شعبه جاسوسی رژیم در لوگر مقرر شده است به هدایت و دستور این شخص بود که یکنفر شاگرد مسلمان صنف ۱۲ لیسه غازی امین الله لوگری بنام محمد حیدر که از قبول عضویت حزب پرچم سر باز زده بود و از خشم به سردمداران مارکسیزم و لیننیزم الفاظ دشنام و توهین آمیز گفته بود توسط همصنفان پرچمی خود در دشت آبجوش لوگر کشته شد قاتلین شناسائی شد با وجودیکه برادر حیدر شهید کارمند وزارت داخله بود هر چند داد و فریاد کرد.

قاتلین به کمك همین ولسوال مومن پرچمی و فیض محمد وزیر داخله بعد از مدتی از حبس رهائی یافتند این واقعه در برج حمل ۱۳۵٤هـ.ش رخ داده بود.» (مهتمم)

رژیم بعضی تغییرات و نو آوری هي ظاهری به میان آورد که عبارت از انتقال مراسم تجلیل جشن استقلال از اول سنبله به ٢٦ سرطان که روز پیروزی انقلاب جمهوری بود. ملی کردن بانکها، نام ارگ شاهی به ارگ جمهوری، گارد شاهی به گارد جمهوری و هر چیز دیگری که منسوب به شاهی بود به جمهوری مسمی ساخته شد. روز نامه اصلاح به روز نامه جمهوریت تبدیل شد نشان و شکل بیرق ملی تعویض گردید در نشان جدید عوض محراب و گنبد عقاب آورده شد که در بین دو پای آن منبر و محراب کوچك دید میشد و اطراف عقاب توسط خوشه گندم احاطه شده بود . سرود ملی شعر عبدالروف بینوا انتخاب شد.

ثـــــرچه دا زمکه او اســــمـــــان وی
ثــــــر چه دا جـــــهــــــان ودان وی
ثــــو چی ژوند په دی جـــهــــان وی
ثـــــو چه پاتی یو افـــغـــــان وی
تـل بـه دا افــــغــــانســـتـــان وی
تـــل دی وی افـــــغــــــان مـلـت
تـل دی وی جـــمــــهـــــوریت
تـــل دی وی مــلـی وحـــــــدت
تـل دوی افـــغـــان ملت، جـــمـــهـــوریت
مـلـی وحـــــدت ملـی وحــــــدت

تخلص قومی، القاب سرداری و القاب دولتی چون ص، ع، م وغیره از بین برده شد. جای آنرا اصطلاحات جدید چون رهبر، انقلاب، کمیته مرکزی وغیره گرفت به کسانی که در کودتا نقش عملی داشتند بر علاوه وظیفه دو ترفیع فوق العاده نیز داده شد و به کسانی که از کودتا حمایت کردند یك ترفیع داده شد.

«به خاندان سلطنتی اجازه رفتن به خارج داده شد که در آن شب به بسیار عجله پاسپورت های شان در مطبعه دولتی تهیه شد و قو مندانی امنیه کابل ترتیبات آنرا تکمیل کرد و خاندان شاهی تحت مراقبت و حفاظت شدید امنیتی به میدان هوائی رسانیده شد بکس های اعضای خانواده سلطنتی توسط قوماندان پولیس کابل پاچا سر باز به صورت تو هین آمیز تلاش شد از اثاثیه خاندان سلطنتی زیور ات شخصی هم اگر دیده شد اخذ گردید حتی در زیر پیراهن یك دختر خاندان سلطنتی یکدانه لاکت گردن را دیدند آنرا از نزدش اخذ کردند دختر مذکور به بسیار عاجزی و التماس گفت که این لاکت را نگیرید از مال خودش میباشد اما کسی قبول نکرد و قتی این جریان را به داؤد خان حکایت کردند داؤد خان از این عمل رفقای انقلابی خود بسیار متأثر شد گفته میشود داؤد خان در کمیته مرکزی برای مصارف خاندان شاهی ماهانه پنج هزار دالر معاش را تعین و پیشنهاد کرد وزرای انقلابی و جدید تعین شده مخالفت کردند میگویند از جمله عبدالحمید محتاط گفته بود اگر پادشاه شخص خوب است واپس خواسته شود اگر نیست دادن این معاش بی مورد است داؤد خان که از نداشتن سرمایه پادشاه سابق اطلاع داشت

این پیشنهاد را کرد پادشاه در دور ان سفر اروپائی خود از طریق سفارت افغانستان در فرانسه یك مقدار پول از افغانستان حواله کرده بود وقتی خبر کودتا در کابل را شنید به عجله پول را از سفارت افغانی در پاریس طلب کرد عبدالغفور روان فرهادي که سفیر افغان در پاریس بود از ترس رژیم جدید پول را برای شاه نداد و نیز گفته می شود که ظاهر شاه ذریعه همایون آصفی که از اقارب او است به داؤد خان احوال کرده بود که عایدات و حاصلات باغ ها و زمین های شخصی و پدری خودم را برایم هر سال باید روان کنی اما داؤد خان از بیم و ترس که از انتقاد رفقای انقلابی خود داشت این کار هم کرده نتوانست. اینجا معلوم میشود تمام آوازه ها و تبلیغات مخالفین ظاهر شاه بخصوص چپی ها در باره دارائ ظاهر شاه که می گفتند در بانك هاي خارجی دارد غلط ثابت میشود و حتی علاوه کرده می گفتند در روم پادشاه در لب بحیره مدیتراته یك قصر ساخته است که تمام روی دیوار ها و فرش زیر آن توسط خشت های لاجوردی کاشی کاری شده است که این بسیار مبالغه‌آمیز به نظر میرسد این پرو پاگند و منفی بافی بخاطر تحریك احساسات طبقه غریب ملت و آماده کردن ذهنیت‌هابرای تغییر رژیم بوده است». (مهتمم)

از مقرری های دیگر رژیم جدید انقلابی تقرر مولوی عبدالعزیر که متهم به نزدیکی با خلقی ها بود به حیث رئیس جمعیت العلماء وزارت عدلیه واز جمع پولیس غلام فاروق یعقوبی،قطره، جلیل نورستانی، صمد ازهر، محمد نبی نایب خیل، عبداله همکار، عبدالباقی اثمر و غیره به منصب های پر قدرت تعین شدند حاجی محمد حنکنی که در گذشته ملك قوم خود و سناتور بود در زمان داؤد خان حاکم کلان کنر مقرر شد. امین و تره کی او را در زمان خود شان رئیس هوتل ها و در زمان نجیب عوض کارمل رئیس شورای انقلابی یا رئیس دولت تعین شد خان محمد جدران برادر سید محمد گلاب زوی از ماموریت بانك به مدیریت گمرك تورخم تعین گردید بیت اله پیلوت والی اورزگان، عبدالمجید شیر زوی و الی زابل عبدالمحمد شینواری والی نیمروز، محمد آصف پاس یوسفی والي بغلان، عزیزالله واصفی والی ننگرها ر که در کابینه دوم وزیر زراعت شد، عبدالرزاق عابدی والی کندز، سید داؤد هاشمی والی فراه، داکتر محمود حبیبی والی کابل پوهاند فضل الربی پژواك والی هلمند مقرر شدند که محمود حبیبی و پاس یوسفی اعضای فعال پرچم که طرفدار داؤد خان بودند داکتر آصف سهیل مدیر روز نامه جمهوریت شد، آصف سیلو بار دیگر رئیس سیلو، عبداله خان وردگ والی ننگرها، جنرال

محمد نعیم وزیری قوماندان قول اردوی قندهار تعین شدند داؤد خان در یك اقدام دیگر خود بعضی اقارب و پدران پرچمی ها را اعاده وظیفه و رفع تقاعد کرده دوباره به وظایف عالی مقر ر کرد جنرال محمد حسین خان پدر ببر ك کارمل را به رتبه دگر جنرال قومندان قول اردوی پکتیا، عبدالکریم عمر خیل پدر صمد ازهر را والی پروان و اختر محمد پدر داکتر نجیب رئیس خاد فعلی را به حیث وکیل تجار در پشاور تعین کرد از جمع خلقی ها تنها صاحب جان صحرائی را که مدیر قبایل کنر مقرر کرده دیگری کس بلند رتبه نبود.

سیاست داخلی رژیم جمهوری و عکس العمل در برابر آن

نظام جدید بر اساس های پولیسی بر قرار بود شکل حکومت نیمه نظامی بود در مخالفت رژیم حرف زده شده نمی توانست هر که زبان می کشود سر کوب می شد بسیاری مردم بنام مخالفت با رژیم تهدید و تخویف شدند عده، در حبس افتیدند فیض محمد وزیر داخله به ولایات و ولسوالی ها هدایت داد که مخالفین جمهوریت به شدت سر کوب گردند فیض محمد که به جناح پرچم تعلق داشت به این طریق حلقه ها و دسته هائی مبارز و روشن فکر و طلاب مسلمان و ضد کمونیست ها را میخواست به طور کامل نابود کند یکی از مشکلات داؤدخان عدم اعتنا صحیح رفقای کودتاچی به اوامر و نظریات او بود هر کدام خود را کود تاچی می گفت و هر کار که دلش می شد انجام می داد چراکه هر کس من و خروار بود و هر کس به اصطلاح عوام به خون اژدهای مومن خان شمشیر و تیر خود را سرخ کرده بودند «یکی از خود سری های رفقای کودتاچی این بود که دگروال هوائی عبدالواسع که از بولغین کاپیسا بود به حیث قوماندان سرحدی نیمروز تعین شده بود از منطقه، چهار برجك نیمروز بالاي خاك ایران حمله کرد و میخواست قسمتی از خاك ایران را تصرف و یك مشکل و تشنج برای جمهوریت نوپای و جوان پیدا کند پولیس سرحدی ایران به پولیس مرزی افغانستان از بابت این تحرکات اخطار داد اما باز هم دگروال عبدالواسع عساکر پیاده را بدون حمایه عقبی به خاك ایران اعزام کرد که در محاصره، عساکر در کمین نشسته ایران افتید که تعداد زیاد عساکر افغانی کشته شدند که تا بسیار وقت ایرانی ها حاصر نبودند اجساد کشته شده گان را تحویل دهند با این عمل خود سرانه در منطقه تشنج ایجاد و سیاست و شان و شوکت دولت نو پای جمهوری خراب شد یکی دیگر از نمونه های خود سری در سال ۱۳۵۳هـ.ش هنگامی واضح شد که جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز در یك محفل در بیانیه خود گفت که اردوی افغانستان اردوی صلح است فقط وظیفه دفاع از افغانستان را به عهده دارد.

بعد غلام حیدر رسولی قوماندان قول اردوی مرکزی در همان محفل در بیانیه خود گفت اردوی افغانستان آزادی پشتونستان را می گیرد و برای هر گونه حمله آماده می باشد.

رسولی به اینطریق سخن آمر مافوق که لوی درستیز مملکت بود رد کرد. کشته شدن صدر اعظم محمد هاشم میوند وال لکه ننگ بر دامن جمهوریت جوان وارد کرد. دو ماه بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به اثر توطئه کودتاچي های شاخهء پرچم که میوند وال را زیر نظر دقیق و جدی گرفته بودند در مورد او راپوری از طرف جنرال اسمعیل ریس امنیت ملی ترتیب و به صمد ازهر داده شد. از روز های اول کودتا منزل میوندوال در وزیر اکبر خان را تحت مراقبت قرار دادند. میوند وال که به این تعقیب و مراقبت متوجه شد نگران و پریشان گردید برای سر دار محمد نعیم خان برادر داؤد خان که مدتی او و میوندوال باهم از نزدیك همکار بودند شکایت کرد اما غور و اجرأت نشد در ۲۹ حمل ۱۳۵۳هـ.ش به اتهام کودتا دستگیر شد و درین کودتا معاون سابقه لوی درسیتز بنام خان محمد خان مرستیال و یك کشور خارجی سهمیم و شریك خوانده شد و از طریق سرویس خبری رادیوی افغانستان اعلان شد درین نقشه همه اشخاص مخالف و رقیب پرچم گنجانیده شده بود مانند جنرال گلبهار خان، دگر جنرال عبدالرزاق قوماندان مدافع هوائی تورن جنرال نیك محمد سهاك، تورن جنرال محمد رحیم ناصری، دو برادر عبدالحکیم کتوازی دگروال زرغون شاه، دگروال سید امیر قوماندان قوای هوائی و مدافع هوایی، جنرال عبدالسلام ملکیار، جگرن محمد هاشم کامه وال، محمد اکرم دگروال قوای قوائی دگروال کوهات خان، وکیل شورای ملی حاجی الله نظر هزار بز، مولی سیف الرحمن شینواری، سعد الله کمالی وکیل مهمند دره، جنت خان غروال ریس بانك پشتنی حاجی الله گل و برادرش مولا گل هود خیلی ، حاجی حنان جاجی محمد عارف شینواری مالك ترانسپورت ریکشا که در اصل باشنده شینواری های بشاور بود هیأت تحقیق عبارت بودنداز صمد ازهر نصر الله عمر خیل، غلام فاروق یعقوبی، غلام رسول اثمر، عبدالباقی، عبدالله همکار، محمد نبی نایب خیل ق اکادمی پولیس، و شخص بنام قطره که همه این افسران پولیس و مربوط وزارت داخله و عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس دریافت میکردند گفته میشود که میوند وال در اثنای تحقیقات و استنطاق زیر شکنجه و پنجه صمد ازهر جان داد اما شب ۸ میزان خبر انتحار و خودکشي میوند وال را توسط نیکتائی نیلونی اعلان کردند که میوند وال از ترس مجازات قانونی دست به عمل انتحار زده که این ثبوت بر گناه خودش و جرم همکارانش

میباشد. میگویند میوند وال را از زیر خانه وزارت داخله بعد از لت و کوب به حالت کوما به زنبیل یا تسکرهء انتقال مریضان انداخته به موتر بالاکرده به محبس دهمزنگ برده شد که محبوسین منجمله عبدالملك عبدالرحیم زئی این صحنه را دیده و سخت متاثر گردیده بودند رژیم داؤد به خاطر اثبات عملیه انتحار از داکتر بالمکنداس هندو و رئیس طب عدلی سند و امضأ بدست آورد.

خان محمد مرستیال به اثر شکنجه اعتراف اجباری کرد میگویند به تورنجرال محمد رحیم ناصری که اقارب و دوستان او بعد از ختم دوران تحقیق رفتند و گفتند چرا بالای خود تهمت به ناحق و اعتراف غلط کردی گفت از بیم اعمال تحقیق غیر اخلاقی و غیر انسانی که سبب بی عزتی و توهین شخصیت من می شد بالای خود اعتراف کردم بعد از ختم کار هیأت تحقیق دوسیه متهمین به کودتا به محکمه نظامی راجع شد دیوان حرب نظامی که به ریاست جنرال غلام فاروق خان و تورنجرال عبدالقدیر خلیق عضو محکمهء نظامی بود تحت تأثیر سرور نورستانی قوماندان قوای ٤ زرهدار بودندکه از جملهء کودتا چی ها بود محکمه در بارهء خان محمد خان مرستیال، دگروال سید امیر، دگروال زرغون شاه، مولوی سیف الرحمن و عارف ریکشا همرای چند تن دیگر حکم اعدام صادر نمود که بعد از امضایٔ داؤد خان منحیث وزیر دفاع و ریس دولت، در میدان تطبیقات قوای ٤ زرهدار در حالیکه دست های شان پشت سر بسته بود کلاه های سیاه بر سر شان کرده شده بود توسط یك تولی عسکر که به فاصله پانزده تابیست از ایشان قرار داشت به یکباره آتش کردن محکومین به اعدام فقط درین محل بود که حکم اعدام شانرا شنیدند و داد و فریاد و الله اکبر سر دادند این اولین اقدام قتل دسته جمعی و سر آغاز خون ریزی های مظلومانه درین ربع قرن در افغانستان بود.

جنت خان غروال، حنان جاجی، الله نظر کوچی، حاجی مولاگل حبس و دارایی های شان ظبط و مصادره گردید وعده ای با پرداخت پول گزاف به طور رشوه خود را برائت دادند مانند سعدالله کمالی که سینمای باختر خود را فروخت خود را نجات داد به این صورت در زمان صدرات داؤد خان توطیهءبنام کودتای عبدالملك عبدالرحیم زئی لوگری و در زمان جمهوریت او کودتای محمد هاشم میوند وال که از لحاظ نوعیت دوسیه و اتهام وارده و شکل بندی اسکلیت آن با هم شباهت داشت که تاریخ لکهء آنرا به دامن سردمدار بر سر اقتدار رقم می زند در بارهء این دو کودتا غیر از این چیز های که روایت شد برای اثبات حتمی و قطعی آن که سبب قناعت مردم و ملت باشد حاکمان وقت و طرفداران شان

تا امروز چیزی باوری و قابل اعتماد و مؤثق ارائه نکرده اند و امید که با گذشت زمان آن عده اشخاص که عضو هیات تحقیق بودند. و در قید حیات اند به خاطر روشن شدن و توضیح عادلانه و به میان آمدن هر چه بیشتر واقعیت دیده گی های خود را در قید قلم آورند.» (مهتمم) در زمان داؤد خان اولین عکس العمل در مقابل رژیم جمهوریت و اجرأت که از طرف اردو و قوای عسکری صورت گرفت عبارت از قیام یا اقدام کودتا توسط جنرال میراحمدشاه لوگری است. مذکور که باشنده کلنگار لوگر است در برج دلو ١٣٥٤ قبل از پیاده کردن طرح خود دستگیر و در زندان انداخته شد. جنرال میر احمد شاه خان بر علاوه اینکه با اجرأت کودتاچی ها نظر موافق نداشت بلکه با درك این مطلب که رژیم در کام پرچمی ها سقوط کرده است و آینده ناگوار و خطرناك در پی دارد. تصمیم بر انداختن رژیم را در ذهن خود ترسیم کرد هکذا در راس قرار گرفتن افسران پایئن رتبه در مقامات بلند که همه اردو را نا قرار کرده بود و سلسله مراتب عسکریت را اولین مرتبه پایمال دیدند بخصوص قرار گرفتن غلام حیدر رسولی در مقام لوی درستیز تمام جنرالان را که رتبه و مقام های بلند داشتند ناراضی گردانید و جنرال میر احمد شاه خان او را شایسته این مقام نمی دانست و از اول از او چندان اطاعت قلبی و باطنی نداشت بهر صورت جنرال میر احمد شاه قبل از انجام عملی طرح خود دستگیر و روانه زندان دهمزنگ شد میگویند در جریان انتقال او طرف محبس دهمزنگ پولیس ها مؤظف حفاظت او به جنرال دشنام و ناسزا گفتند. میر احمدشاه خان خطاب به پولیس ها گفته بود که فرزندانم اهانت نکنید و ناسزا نگوئید چرا که اگر من موفق می شدم آن وقت فرزند صدیق وطن، رهبر کبیر افغانستان، زعیم ملی و محبوب افغانستان به من می گفتید که این اشاره بود به القاب محمد داؤد خان بعد از پیروزی کودتا ٢٦ سرطان او در زندان داؤد خان بسر برد در زمان رژیم خلقی نور محمد خلقی او را در زندان به شهادت رسانیدند. محمد سرور ناشر رئیس سپین شرکت به اتهام مخالفت با رژیم دستگیر و به هفت سال حبس محکوم گردید. خسارات زیاد مالي به او وارد گردید «در باره اتهام وارده به او میگویند که داؤدخان را در اطاق که در کلوپ در سپین زر شرکت خاص ظاهر شاه بود جای نداده بود با او عقده برداشته و در مخافت شده بود» و گفته می شد که مولانا عطاالله فیضانی هراتی که یك کتابخانه در کارته ٤ داشت و شخصی نویسنده، و اعظ و سخنران و پیرو یکی از طریقه های صوفیه بود. او در کابل در منطقه سرك نو تخنیکم و در نزدیك مسجد لوگری ها که بنام مسجد خالد بن ولید بود، سکونت داشت و هر شب و صبح روز

جمعه از منزل گاه او صدای ذکر و حلقه و تسبیح جهریه بلند بود رژیم کابل او را به اتهام دست داشتن در کودتا میر احمد شاه دستگیر ساخت و زندانی نمود او در اردو و صف، عسکری مریدان و طرفداران پیدا کرده بود رژیم داؤد خان به خاطر کوبیدن این شخصیت روحانی او را با شبکیات ایرانی هم مرتبط خواند. همراه با او یك تعدادمریدان و طرفداران او را نیز در زندان انداخت. و مولانا فیضانی صاحب را به بیست سال حبس محکوم نمود تا اینکه حفیظ الله امین او و تمام طرفداران او را که زندانی بودند یکجا به شهادت رسانیدند یکی از تألیفات مشهور او کتابی بنام جهان در تلسکوب اسلام نام دارد.

مولانا فیضانی در مظاهره سر تاسری علما و ملاهای افغانستان در مسجد پل خشتی در ٤ جوزا ۱۳٤۹هـ.ش نیز اشتراك داشت اما مهمترین عکس العمل در برابر رژیم جمهوری داؤد خان و وزیران اکثر پرچمی او عبارت از عکس العمل و مخالفت جریان و جماعهء اسلامی که در دستگاه معارف و پوهنتون (دانشگاه) کافی نفوذ داشتند و بین مردم به (اخوان المسلمین افغانستان معروف شده بودند میباشد. که طرف تصفیه و در معرض سر کوبی رژیم به طور خاص از طرف پرچمی های بر سر اقتدار قرار گرفتند.

قیام مبارزین اسلامی معارف و مدارس

مهمترین واقعهء دوران جمهوریت داؤد خان سیاست سر کوب گری حرکت مبارزین اسلامی در معارف و پوهنتون (دانشگاه) و مدارس علوم دینی بود. همکاران پرچمی داؤد خان و دیگر چپی ها و فرصت طالبان کرسی و قدرت که این طبقه مبارزین اسلامی را یگانه حریف و رقیب آینده خود می دانستند لذا با استفاده از موقع بدست آمده از هم اکنون بنام جمهوریت محمد داؤد خان به تصفیه و سر کوبی آنها شروع کردند. و برای داؤد خان طوری تفهیم میکردند و نشان می دادند که تنها کسانی که بر سر راه جمهوریت جوان مانع و مزاحمت ایجاد می نمایند و در آینده موجبات درد سر بیشتر نظام جمهوری خواهند شد و در نهایت در صدد از بین بردن رژیم خواهند گردید و بخصوص که با نام داؤد خان حساسیت نشان می دهند همین اخوان المسلمین اند لذا از همان اوایل روی کار شدن رژیم جمهوری در فکر تعقیب و تهدید ایشان بر آمد، در مقابل مبارزین اخوان المسلمین (نهضت اسلامی) هم بیکار ننشسته ارتباط نزدیك داؤد خان را در گذشته و حاضر با روسها مد نظر داشتند و اتحاد داؤد خان با حزب پرچم و در دست داشتن مناصفهء قدرت کابینه و قرار گرفتن پرچمی ها در رأس قطعات حساس اردو مانند قوای

هوائی، زرهدار و کماندو و بدست داشتن حکومات محلی به طور خاص ایشان را پریشان ساخته و از آینده‌ء وطن و سرنوشت خود نگران بودند. تهدید و تعقیب متعلقین و منسوبین حرکت مربوطه‌ء شان بیش از پیش به این نگرانی ها افزودند، لذا در فکر بر اندازی داؤد خان از موضع قدرت شدند.

آنها تعداد وابستگان تحریك خود را از قبل در اردو داشتند و تعدادی را هم با رویکار آمدن جمهوری داؤد خان جذب حلقه‌ء خود کردند، اما قبل از اقدام عملی و نظامی نقشه‌ء کار شان کشف و افشا شد. دولت داؤدی به دستگیری اعضای برجسته و سرکرده‌ء اخوان المسلمین افغانستان شروع کردند که در قدم اول یکنفر بنام انجنیر حبیب الرحمن را که سرجماعه‌ء شاگردان پوهنتون که خود را جوانان مسلمان می گفتند گرفتار نمود و به زندان انداخت. حبیب الرحمن باشنده‌ء اصلی نجراب و شاگرد پولیتخنیك کابل بود که دولت بعد از کمی تحقیقات قبل از پوره شدن اولین سالگرد جمهوریت این نوجوان را اعدام کرد (در این وقت انجنیر حبیب الرحمن شهید ۲٤ سال عمر داشت) رژیم از او خواستار لست و شهرت افراد شامل کودتای ضد دولتی شد اما نامبرده لحظاتی قبل از دستگیری لست صاحبمنصبان عسکری را که برای قیام ضد رژیم تعهد سپرده بودند از خود دور کرده بود. این اولین نفر طلاب مبارز بود که از طرف رژیم جمهوری اعدام شد، در واقع بعد از این حادثه بود که بین آن گروه اسلامی و رژیم داؤدخان و پرچمی های همکار داؤدخان رویاروئی مسلحانه و خونین آغاز گردید که تا امروز ادامه دارد. متباقی اعضای مبارزین اسلامی دستگیر شده به زندان انداخته شدند و عده‌ء از ایشان موفق به فرار گردیدند که اول به مناطق قبایل آزاد چون تیراه، باجور، وزیرستان و کُرم رفتند که بعدتر از آنجا با حکومت ذوالفقار علي بوتو در پاکستان رابطه پیدا کرده به پیشاور راه یافتند در آنجا مرکزیت و دفتر گرفته علیه رژیم محمد داؤد خان به فعالیت های تبلیغاتی و نشراتی پرداختند که کمی بعدتر در سال ۱۳۵٤هـ.ش به قیام مسلحانه آغاز نمودند. اینجا و آنجا در لغمان، بتی کوت، کنر، نورستان، بدخشان، پنجشیر، پکتیا و پکتیکا بالای افراد حکومتی و تعمیرات دولتی حمله نمودند. که اولین برخورد و قیام مسلحانه روز سوم جشن ۲٦ سرطان ۱۳۵٤ که دومین سالگرد جمهوریت بود صورت گرفت که داؤدخان نتوانست در مراسم آتش بازی جشن اشتراك نماید، چرا که در اطراف نزدیك کابل نیز کدام حرکت صورت گرفته بود که موجب تشویش واضطراب مقامات حکومتی گردید، نسبت به همه جاهای دیگر این قیام در پنجشیر موفقانه صورت گرفته بود چرا که حمله

کننده گان به همکاری بعضی مردم محل توانسته بود ولسوالی پنجشیر و علاقه داری های مربوطه، آن را تصرف کنند عسکر و مامورین حکومتی بعد از کمی مقاومت خودها را تسلیم کرده بودند.(آمر دسته، مسلح حمله کننده بالای پنجشیر بنام خواجه محمد محفوظ و قوماندان عملیات آن انجنیر احمدشاه مسعود محصل صنف ۲ پولیتخنیك بود.) (مهتمم)

داؤدخان از راه هوا و زمین قطعات عسکری کوماندو را به پنجشیر اعزام کرد که جنگ خونین روی داد، حمله کننده گان که اسلحه، کافی و تعلیمات عسکری خوب نداشتند در مقابل قوای مسلح مملکت مقاومت کرده نتوانسته محکوم به شکست شدند، تعدادی از آنها به شمول سرکرده، آنها کشته و یا اسیر قوای دولتی شدند و عده، از آنها موفق به فرار شده جان به سلامت بردند، در جمع این گروه اسلامی که به پاکستان رفته بودند و آنجا مرکزیت و دفتر کار خود را قایم کرده اند دو نفر سرکرده های شان بنام استاد برهان الدین «ربانی» و انجنیر گلبدین نسبت به دیگران مشهور و معروفتر اند که هر کدام آنها بنام خودها جماعت علیحده تشکیل داده اند، انجنیر گلبدین که در اصل خود از قوم خروت منطقه، سرحوضه، پکتیکا بوده و ناقل امام صاحب کندز میباشد در مظاهرات طلاب معارف در سال های ۱۳٤۸ تا ۱۳۵۲هـ.ش شهرت کسب کرد بخصوص بعد از جنگی که بین طلاب مبارز مسلمان و حزب شعله، جاوید (مائوئیست ها) در صحن پوهنتون رخ داد و سیدال نام سر دسته، طلاب شعله ئی کشته شد نام گلبدین بیرون از پوهنتون و معارف هم شنید شد. داکتر برهان الدین ربانی در اصل خود از مردم یفتل بدخشان است فاکولته شرعیات را در کابل و داکتری را در مسلك استادی و تعلیم و تربیه در جامعه، الازهر خوانده است و به حیث استاد در فاکولته، شرعیات انجام وظیفه کرده است و اکنون به تازه گي از طريق راديوی بی. بی. سی و دیگر رادیوهای جهان شنیده شد که داکتر برهان الدین «ربانی» و حضرت صبغت الله جان مجددی باهم یکجا و متحد گردیده به ضد حکومت کمونیستی تره کی اعلان جهاد کرده اند. قرار اخبار رادیوها این اعلان جهاد را هشت حزب سیاسی و مذهبی که در زمان ظاهرشاه فعالیت داشتند حمایت می نمایند.

خلاصه اینکه بعد این حرکات و عملیات بود که داؤدخان دانسته شد که از بین بردن حریفان و دشمنان سیاسی به این آسانی و ساده گی که او فکر کرده ممکن نمی باشد بخصوص اینکه در دوطرف شرق و جنوب در همسایگی خود با دولت پاکستان به سر

قضیهء پشتونستان روابط بسیار تیره دارد و بعد این حملات بود که داؤدخان به فکر تغییرات در سیاست داخلی و خارجی خود شد و هم او از قبل از خودسری ها و بی التفاطی های رفقای کودتاچی پرچمی خود به ستوه آمده بود و مداخلات مرئی و غیرمرئی روس ها نیز او را خسته ساخته بود. این حملات مسلحانه بالای رژیم را دلیل و بهانه برای دور کردن پرچمی ها از کابینه و پست های مهم دولتی نمود و شاید به اینطریق موقعیت خود را در حکومت تحکیم بخشیده و از جانب دیگر خواسته است به این طریق از حساسیت گروه های اسلامی و مذهبی بخصوص حلقات مبارزین مسلمان معارف و دیگر مراجع روحانی کاسته باشد. چرا چهره پرچمی ها از قبل براي این حلقات اسلامی روشن و هویدا بود با آنها و عملکردهای شان همهء مردم به نظر مساعد نمی دیدند.

تغییر در حکومت و تدویر لویه جرگه

در ابتداء داؤدخان کوشش کرد کمونیست های شناخته شده، پرچمی را از خود دور کند جیلانی باختری، نظرمحمد سکندر، داکتر نعمت الله پژواك، بر طرف شدند فیض محمد از وزارت داخله به سرحدات تبدیل ساخته شد و بعد تر به حیث سفیر به جاگارتا پایتخت اندونیزیا فرستاده شد.

داکتر سعید افغانی نیز از وظیفه معزول گردید، پادشاه گل وفادار که از قبل به حیث سفیر در لیبیا فرستاده شده بود. عبدالحمید محتاط از وزارت مخابرات دور گردید، به حیث سفیر در جاپان تعیین شد درین وقت داؤدخان به هرات رفت، سخن از بیطرف بودن و غیر حزبی بودن گفت و عقیدهء وارادتی به کشور را که جدید آمده است تقبیح کرد و این اشاره به افکار مارکسیستی احزاب چپی بود در اردو هم کودتا چی های معروف پرچمی را به وظایف عادی و کم اهمیت تر تبدیل کرد. ولی گفت می شد که تعداد زیاد منصب داران که به احزاب چپی تعلق داشتند هنوز در اردو موجود بودند که میتوانستند هر لحظه برای داؤد خان درد سر ایجاد نمایند یکی از کسانی که به داؤد خان به تکرار و اصرار گفته بود که اردو از عناصر وابسته به مسکو تصفیه گردد تا خطری برای آینده، حکومت نباشد عبدالکریم «مستغنی» لوی درستیز اردو بود که میگویند داؤد خان در غیاب او گفته بود که مستغنی بازوهایم را قطع میکند اما در عوض خود مستغنی را به خارج بحیث سفیر فرستاد بعد از این تغیرات و تبدیلات داؤد خان غرض ختم حکومت نظامی و روی کار آمدن حکومت قانونی در سال ۱۳۵۵ یك کمیسیون را موظف کرد که مسوده قانون اساسی را تدوین نمایند بعد از چند هفته غرض تصویب

قانون اساسی در برج دلو ۱۳۵۵ لویه جرگه را طلب کرد که اعضای لویه جرگه به انتخاب والیان ولایات صورت گرفت که از ولسوالی برکی برك سید احمد جان پسر سید گلاب آغا چرخی را والی لوگر به حیث نماینده به کابل فرستاد که هیچ کس از انتخاب او خبر نشد بعد در زمان تره کی سیداحمد جان آغا مرحوم دستگیر شد که تا امروز معلومات او نشد اگر چه سید گلاب آغا از مردمام مشهور و از موسفیدان و سر شناسان منطقه بود و خانواده‌ء او از جمله معززین لوگر هستند و خود سید گلاب آغلا مرحوم هم به وکالت مردم ولسوالی برکی برك و علاقه داری چرخ در دوره‌ء ۱۲ شورای ملی نیز انتخاب گردیده بود اگر والی لوگر یك مجلس محلی از موسفیدان، علماو سرشناسان منطقه دایر میکرد و برای انتخاب خودش که سید احمد جان آغا بود از مردم رای میخواست شاید مخالفت نمی شد زیرا مردم به خانواده‌ء ایشان معرفت و احترام داشتند. موضوع بحث این است که نحوه‌ء تعین نماینده و انتخاب به شکل قانونی آن صورت میگرفت و اعتراضی بر آن وارد نمی شد. طرزالعمل انتخاب اعضا برای لویه به صورت کل و قبول شده به این ترتیب بود که از هر ولسوالی یا حوزه‌ء انتخاباتی از طرف ولسوال و در حوزه های شهری از طرف آمر حوزه شش نفر منتخب و دلخواه خودش را به ولایت معرفی میکرد والی از بین شش نفر سه نفر را به مرکز یعنی به کمیسیون تدویر لویه جرگه معرفی میکرد. کیمسیون مرکزی فقط یکنفر را برای ولسوالی یا حوزه های انتخاباتی مربوط انتخاب و تعین میکرد. اعضای لویه جرگه به تاریخ ۲۵ دلو در پولی تخنیك طور لیلیه مقیم ساخته شدند رفت و آمد اعضای لویه جرگه زیر نظارت افراد مؤظف و مسئول قرار داشت هر نوع ارتباط شان با بیرون قطع شد بعضی مامورین بلند رتبه‌ء وزارت خانه ها و چند تن از منصب داران عالیرتبه نیز شامل مجلس لویه جرگه ساخته شدند آنها هم لیلیه شدند مسوده قانون سه روز قبل از دایر شدن لویه جرگه از طریق جراید و روز نامه ها به اطلاع مردم رسانیده شد در قانون اساسی طریقه‌ء یك حزبی و میعاد شش ساله برای ریاست جمهوری مدنظر گرفته شده بود تفکیك قوای ثلاثه(قضایه، اجرایه و مقننه) شده نمی توانست آزادی مطبوعات و بیان صریح و روشن نبود برای دولت نام جمهوریت دیموکراتیك افغانستان پیشنهاد شده بود در تاریخ ۲۶ دلو جلسه اول لویه جرگه در سالون کنفرانس وزارت صحت عامه تحت سر پرستی قاضی متقاعد و معمر قاضی عبدالکریم حقانی دایر شد که در آن جلسه عزیزاله واصفی قندهاری وزیر زراعت به حیث رئیس لوینهٔ جرگه تعین شد مذکور از اقوام درانی قندهار

میباشد محمد علی هزاره، یغمانی معلم لیسه آریانا و میر حبیب سهیل مدیر معارف به حیث منشی های اول و دوم مجلس تعین شدند قانون اساسی به اتفاق آراء تصویب شد و به تاریخ ٤ حوت ۱۳۵۵هـ.ش توشیح شد نظر به قانون باید رئیس جمهور را برای مدت شش سال انتخاب کند داؤد خان که از این لویه جرگه که حاضر و دایر است باید حد اعظمی استفاده کند سه روز قبل از دایر شدن جلسه برای انتخاب ریاست جمهوری انحلال کابینه، حکومت و کمیته، مرکزی و الغائی حکومت نظامی را اعلان کرد و معینان وزارت خانه ها مؤظف به پیشبرد امور حکومتی شدند جریان مجلس مستقیم از طریق رادیو افغانستان پخش میگردید صحنه طوری آماده شده بود که خود داؤد خان هم به مجلس لویه جرگه آمده بود برای چند دقیقه در ظاهر مقاومت کرد و خود را برای ریاست جمهوری کاندید نمیکرد برای اینکه از او و کلای لویه جرگه طور جدی بخواهند که خود را کاندید نماید زنی از میان وکلا گفت پیشنهاد میکنم که داؤد خان کاندید است واصفی صدا کرد که همشیره داؤد خان نمی کند یعنی اینکه حاضر به کاندید شدن نیست وکیل دیگر که اسم خود را وریشمین معرفی کرد گفت اگر داؤد خان نمی کند غلام حیدر رسولی کاندید شود دیگری بنام حاجی عبدالوهاب از جمع وکلای ننگرهار صدا کرد میخواست چیزی بگوید که واصفی به یحث رئیس مجلس مانع سخنان او شد در ین وقت داؤد خان خود را کاندید کرد راي گیری مستقیم و علنی با بلند کردن دست ها صورت گرفت رای مخالف و رای مستکف دیده نشد به اتفاق آرأ او را بحیث رئیس جمهور انتخاب کردند و کف زدن ها شروع شد داؤد خان بار دیگر بلند شد و گفت به یك شرط من حاضر به قبول این وظیفه سنگین هستم که تا من احساس قوت و نیرو در وجود خود نمایم این وظیفه خطیر و سنگین ملی را به پیش میبرم با صداهای قبول است و قبول داریم شرط آن پذیرفته شد اما این دانسته نشد که منظور داؤد خان پیشبرد ریاست جمهوری مادام العمر بود یا انکه در عرصه شش ساله اگر ضعف بدنی و یا مریضی رخ داد بعد این شرط معذرت را پیش خواهد کرد ولی اکثر غالب مردم به این عقیده بودند و شدند که داؤد خان بطور دایمی تازنده است خود را کاندید نموده و بیعت اخذ کرد خلاصه اینکه پایمال شدن اصول جمهوری و قانون اساسی توسط مدعیان جمهوریت همه آنهای را که جمهوری خواه و تحول پسند بودند اعم از چپ و راست همه را نا امید و مایوس گردانید بخصوص پرچمی ها که خود را در آوردن این نظام سهیم می دانستند و آنرا یك قدم نزدیك شدن به اهداف چپ گرایانه، خود تبلیغ میکردند بیشتر از دیگران مایوس و سر

خورده به نظر می آمدند به هر صورت داؤد خان به حیث رئیس جمهور انتخاب شد و کلا لویه جرگه با داؤد خان عکس های یاد گاری گرفتند و نشان های مخصوص لویه جرگه را دریافت کردند داؤد خان را به شانه های خود بالا کرده از تالار کنفرانس کشیدند و لویه جرگه مرخص گردید.

تغیر سیاست داخلی و خارجی رژیم داؤدخان

بعد از لویه جرگه داؤد خان حکومت جدید را با این تغییرات روی کار آورد که سید عبدالاله بر علاوه وزارت مالیه بحیث معاون رئیس جمهور نیز تعین شد غلام حیدر رسولی از مقام لوی درستیز بحیث وزیر دفاع تعین شد داکتر محمد حسن شرق در جاپان بحیث سفیر فرستاده شد داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه به سمت وزیر دولت تعین شد پست و تشکیلات صدارت از بین رفت مفکوره پلان انکشاف هفت ساله روی دست گرفته شد داؤد خان به خاطر تحکیم قدرت خود طبق موادات مندرج قانون اساسی برای ساختن یك حزب سیاسی کمیسیون را به اشتراك داکتر عبدالمجید عبدالالله ، غلام حیدر رسولی و پاس یوسفی مؤظف کرد این کمیسیون هفته یکبار در وزارت مالیه تشکیل جلسه میداد و تشکیلات حزب ساخته شد و جذب افراد و اعضاً به طور خصوصی آغاز شد نام و تشکیل شدن حزب هنوز رسمی اعلان نشده اما در بین مردم بنام غورحنگ ملی شهرت پیدا کرد درین حزب که از طرف حکومت بر سر اقتدار اساس گذاشته شده تعدادی از مردمان فرصت طلب، مامورین دولتی چوکی پرست و بعض اعضای حزب پرچم هم داخل شدند شعار حزب که بین اعضای آن زمزمه میشد سه کلمه خدا ، وطن و رهبر بود. بعضی کلمه چهارم را نیز با آن یکجا ذکر میکردند خدا ، وطن، رهبر و جمهوریت.

داؤد خان که نفوذ روز افزون و مداخلات مستقیم و غیر مستقیم روسها را از طریق احزاب وابسته به مسکو احساس میکرد و روز تا روز این فشار وارد کردن بالای او زیاد می شد که حتی دوام قدرت او را تهدید میکرد خواست با جهان دیگر روابط و معاملات خود را وسعت بخشد (میگویند داؤد خان غرض آغاز این برنامهء سیاسی خود از نقش قدم های موسی شفیق استفاده کرد و گفته می شود حتی او را از زندان میخواست راجع به بر نامه های که او در دوران صدارت خود آغاز کرده بود. مشوره نمود، و نظر میخواست) مهتمم

داؤد خان سفر های خود را به ممالك عربی آغاز کرد که از جمله از عربستان سعودی، مصر و لیبیا دیدن کرد در عربستان مراسم عمره را بجا آورد در مصر با سادات

دیدن کرد در لیبیا با معمر القذافی ملاقات نمود میگویند معمر القذافی داؤد خان را به بی اعتنائی استقبال کرد معمر القذافی در هنگام ملاقات و صحبت با داؤد خان که طبق معمول از نیم ساعت تا یك ساعت بود بی توجه می بود و با چوب دستی کوچك که به دست داشت خود را مصروف نگه میداشت و آنرا اینطرف و آنطرف شور میداد و به این سو و آنسو نگاه میکرد در ضمن یکی از ملاقات ها که شاید اولین ملاقات بوده باشد قذافی بعد از نیم ساعت ملاقات محل ملاقات را ترک گفت و بیرون شد داؤد خان بعد رفتن خنده کرد گفت این نفر (قذافی) بکلی دیوانه است بعضی از همراهان داؤد خان از این گفته او به شدت خنده کردند چرا که به یاد شان آمد که خود داؤد خان بین مردم به سر دار داؤد دیوانه معروف است هکذا داؤد خان به ایران سفر کرد حکومت شاهی ایران تحت زعامت محمد رضاشاه پهلوی وعده دو ملیارد دالر کمك را نمود که بر اساس این معاهدات با موسی شفیق صدراعظم از قبل صحبت شده بود که از این پول در ساختن یك خط آهن که از مشهد هرات از هرات به قندهار و به راه غزنی ، لوگر ودشت عینك لوگر به پلچرخی می رسید و یك شاخه خط آهن از زاهدان به راه زرنج به دلارام امتداد می یافت که اموال تجارتی و ترانزیتی افغانستان را از بندر عباس به داخل افغانستان میرسانید این طرح که خط السیر آن نیز علامه گذاری شده بود از غزنی به شش گاو وردگ و از آنجا از راه کوتل سجاوند و خاکه به ولسوالی برکی برك واز آنجا از راه شیرواز به کلنگار و زرغون شهر و دشت قلعهء دولت بالاخره به معدن عینك و پلچرخی کابل امداد می یافت و هم مسیر راه شیروازه برکی برك دشت بابوس کوتل بابوس محمد آغه و معدن عینك نیز در نظر بوده است در کوتل خاکه سجاوند و شیروازه برکی برك پایه های سمنتی که علامه گذاری مسیر خط آهن است هنوز هم وجود دارد ایستگاه آخری و عمومی این راه آهن منطقه صنعتی کابل یعنی پلچرخی تعین شده بود و گمرك عمومی کابل نیز در ین منطقه واقع شده است کار ساختمانی و تخنیکی آن با یك شرکت فرانسوی قرار داد شده بود داؤد خان در برج اسد ۱۳۵۵ هـ.ش بنابر دعوت ذوالفقار علی بوتو به پاکستان سفر کرد که باب جدید در روابط دو کشور کشوده شد بعد این سفر بود که داؤد خان مهاجرین بلوچ را که مقابل حکومت پاکستان قیام کرده بودند و بعد از جنگ و شکست چند صد خانوار به قندهار آمده بودند تشویق رفتن به بلوچستان کرد و حکومت پاکستان آنها را مورد عفو قرار داد هکذا آن عده از مخالفین اخوانی داؤد خان که از پاکستان بر علیه داؤد خان فعالیت های مسلحانه میکردند از طرف حکومت

پاکستان فعالیت های مسلحانه شان متوقف ساخته شد هکذا به فعالیت های تبلیغاتی شان علیه داؤد خان محدودیت های وضع شد این سفر داؤد خان بعد از همان حملات اعضاي حرکت اسلامی معروف به اخوان المسلمین افغانستان بود که بالای پنجشیر، لغمان، بتی کوت ، کنر، پکتیا و پکتیکا و بدخشان صورت گرفته بود و حکومت بوتو داؤد خان را به این طریق فشار داد تا او حاضر شد به پاکستان سفر کند و راه مذاکرات را در حل قضایای موجود بین دو کشور در پیش گیرد باید گفت حکومت داؤد خان نیز در مقابل حملات که به حمایت حکومت پاکستان در افغانستان از طرف تحریك اسلامی به راه انداخته شد با قیام بلوچها همکاری کرد تا آنها مسلحانه علیه حکومت پاکستان قیام کردند در برج میزان ۱۳۵۶هـ.ش جنرال ضیاالحق رئیس جمهور پاکستان به کابل سفر کرد و با داؤدخان به این توافق رسید که مسئلهء پشتونستان و سرحدات دو کشور از طریق مذاکرات حل و فصل گردد داؤدخان دعوت جیمز کارتر رئیس جمهور امریکا را برای سفر به امریکا در سال ۱۳۵۷ پذیرفت اما باوقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش این سفر عملی نشد. به امریکا وعدهء مبارزه با مواد مخدر را داد در تمام این سفرها با داؤدخان یکی دو نفر از عناصر وابسته به مسکو همراه می بود که گذارشات سفر را طور مفصل به روسها اطلاع می داد. بخصوص محمدخان جلالر که از اعضای سابقه دار کی جی بی بوده است تمام مذاکرات محرم و شفاهی که بین داؤدخان و زعمای کشورهای مختلف صورت گرفته بود مکمل به روسها انتقال داده بود از اینجاست که روسها که این حرکات را زیر مراقبت داشت و به تشویش شدند که افغانستان از دایرهء تسلط شان در حال خارج شدن است. لذا بیکار نه نشسته بلکه برای سقوط رژیم داؤدخان و ایجاد عوامل سقوط دست به کار شدند که ذکر آن را در اقدامات و تحریکات ذیل خلاصه می گردد.

اتحاد خلق و پرچم و آغاز تخریب و تضعیف داؤدخان

چون داؤدخان به دور کردن پرچمی ها از خود دست به کار شد خلقی ها سعی کردند با داؤدخان خود را نزدیك کنند. نورمحمد تره کی غرض دیدن داؤدخان در زمان جمهوریت زیاد کوشش کرد داؤدخان حاضر نشد با او صحبت کند. داؤدخان در جواب گفته بود که من به سلام پرچمی ها هم پشیمان هستم چه رسد به دیدن و صحبت باخلقی ها داشته باشم. خلقی ها از طرف شوروی ها تشویق می شدند که خود را به داؤدخان

نزدیك کنند تا خلائی را از اثر دور شدن پرچمی ها ایجاد شد پُر نمایند. دستگاه دولت تنها به اختیار داؤدخان نباشد و با دست داشتن در ساختار دولت بتوانند خوبتر به مرام و اهداف خود کار و خدمات نمایند. پرچمیها هم که احساس کردند داؤدخان به آنها موقع نمی دهد دیگر نمی گفتند که دولت و حزب پرچم یکی است یا دولت از پرچم است. به دستور و اشاره‌ء روسها در سال ۱۳۵۶ش خلقی ها و پرچمی ها باهم ائتلاف کردند و تعهد نمودند که همدیگر را تخریب نکرده بلکه به یك نقشه و طرزالعمل کار نمایند جلسات مشترك شان آغاز گردید. داؤدخان در مقابل بی اعتنا ماند و این فکر را نکرد یا نخواست بکند که اتحاد خلق و پرچم وابستگان مسکو که او حال به آن جناح در اختلاف است برای چه و در مقابل کی است. در مقابل دور شدن کدرهای پرچمی از پست های شماره یك دولتی که صورت گرفت داؤدخان نتوانست تعدادی از مردمان کارفهم و باتجربه که با او وفادار مانده بودند جذب نماید یا از همکاری شان استفاده کنند مانند موسی شفیق صدر اعظم سابقه و عبدالملك عبدالرحیم زی که در زندان بودند و عده‌ء دیگر که در خارج و داخل مملکت بسر میبردند. داؤدخان که دیگر بامسکو رابطه‌ء گرم نداشت در فکر طرح سیاست خارجی جدید بود. در سال ۱۳۵۶ش به یوگو سلاویا سفر نمود تا با مارشال تیتو که از بنیان گذاران نهضت عدم انسلاك بود و از روس ها دل خوش نداشت باوجود سیستم سوسیالیستی که داشت سیاست خارجی مستقلانه از مسکو را تعقیب میکرد و شامل پیمان نظامی با مسکو نبود. در برگشت از سفر یوگوسلاویا در مسکو توقف نموده با بریژنیف ملاقات کرد در جریان صحبت بریژنیف از داؤدخان خواست چه فرق می کند اگر قبل از آغاز هر سفر تان به یك کشور خارجی، همسایه‌ء بزرگ شمالی تانرا نیز در جریان بگذارید. داؤدخان از شنیدن این سخن برآشفته شده در جواب گفته بود افغانها کسانی را در کشور خود میگذارند که آنها را خوش داشته باشند و اگر بخواهند میتوانند هر کس را از خاك خود بکشند. (اشاره‌ء داؤدخان به مشاورین روسی مقیم افغانستان بود که داؤد خان به بریژنیف تفهیم کرد که شما رفتن به خارج را مربوط اجازه و اخبار به همسایه شمالی یعنی شوروی می کنید که منافی استقلال سیاسی است برای اثبات استقلال سیاسی و رد خواسته‌ء بریژنیف طور کنایه تفهیم کرد که من حتی مشاورین تانرا اخراج میکنم چه رسد به اخذ اجازه‌ء سفر خارجی از روسیه‌ء شوروی) بریژنیف که متوجه قهر و خشم داؤدخان شد و معنی سخن داؤدخان را درك کرد چند مرتبه کوشش کرد تا داؤدخان را آرام بسازد و پیهم صدا میکرد پریزدینت، پریزدینت

کوشش کند که این سخن خود را رنگ طبع خوشی و مزاح بدهد. اما داؤدخان ملاقات را ترک کرد و به طیارهء خود امر آماده باش داد و جانب کابل پرواز کرد. بعد از رسیدن به کابل سرپرست وزارت خارجه وحید عبدالله را دو مراتبه به مصر فرستاد تا زمینه سفر او را با انورالسادات مساعد کرد و با سادات ملاقات کرد. در ۱۳ سنبله ۱۳۵۶ به کویت و سعودی هم سفر کرد. حج عمره ادا کرد و کویت و سعودی وعده های کمك به داؤدخان دادند. درین وقت داؤدخان با دایر شدن کنفرانس ممالك غیر منسلك به سرکرده گی فیدل کاسترو در هاوانا مخالفت کرد و با طرح امنیت آسیا توسط روسها روی کار بود. نیز موافق نشد اما برای داؤد خان اعمال این سیاست ها مشکل بود چرا که دیگر دیر شده بود. فرصت از دست رفته بود اما روسها که از ده ها سال دور و صدها سال دور استعمار تزاری خود در خیال تسخیر افغانستان بودند در اعمال سیاست خود مصمم و قاطع بودند و فرصت را از دست نمی دادند. به این فکر شدند که با دور کردن داؤدخان از صحنهء سیاسی افغانستان به هدف نهائی خود فقط در مسافت یك گام دیگر می مانند بعد از اتخاذ سیاست جدید داخلی و خارجی توسط داؤدخان برای افغانستان و روی کار آمدن قانون اساسی جدید و ساختار حکومتی نو که احزاب خلق و پرچم در آن نقش نداشتند به هدایت و راهنمائی روسها شروع کردند به تخریب داؤدخان و دولت او و کوشش میکردند امنیت مختل، بی نظمی ایجاد و دولت بی اعتبار گردد. عکس ها و مجسمه ها و هیکل های داؤدخان را که همین طرفداران پرچمی داؤدخان دیروز در چهارراهی های شهر و ولایات و ولسوالی ها ساخته بودند امروز مخفیانه به رنگ و گل و لای مالیدن روی آنها را آغاز کردند و شب نامه های ضد داؤدخان و حکومت او منتشر می کردند. در برگشت از سفر سعودی و کویت داؤدخان در قندهار پائین شد و خواست با مردم قندهار ملاقات نماید. در سالون قول اردوی قندهار که محفل مهمانی برای داؤدخان ترتیب یافته بود ناگهان برق ها قطع شد و تاریکی ساحه را فرا گرفت. یك نوع تشویش ایجاد گردید که داؤدخان مجبور شد مجلس را ختم اعلان کرد و خود به طرف کابل پرواز کرد. معلوم بود که دست تخریب در کار بوده است. در اخیر سال ۱۳۵۶ش داؤدخان به ننگرهار سفر کرد بعد به لغمان رفت و در مهترلام نسبت بی نظمی که پرچمی ها ایجاد کردند داؤدخان نتوانست در محفل که برایش ترتیب شده بود بیانیهء خویش ایراد نماید به خاطر اینکه حکومت را بدنام کنند و یا بی کفایت نشان بدهند پرچمی ها و خلقی های پائین رتبه کردار و گفتار ضد اسلامی انجام می دادند. اسدالله امین برادرزاده حفیظ الله امین که

اسدالله امین برادرزاده حفیظ الله امین که آمر کلینیك صحی زابل بول اسلامی را علنی عبث و بیهوده میخواند. در ولسوالی اندر غزنی یك معلم مارکسیست در یك محفل مهمانی حجاج که از حج آمده بودند حج را صرف یك سیاحت خواند که حکومت وقت ضد آن معلم کدام اجرآت نکرد اما مردم محل خانه آن معلم را چور و به آتش سوزانید. سر و موهای او را خشك تراش کردند (در لوگر در لیسهء غازی امین الله لوگری یکنفر معلم خلقی بنام عظیم کج در نیمهء سال ۱۳۵٤ش در صنف نهم ج آن لیسه در حالیکه درس فزیك یا کیمیا را تشریح میکرد ضمن توضیح یك مثال به شاگردان گفت: اگر خدا وجود دارد (نعوذ باالله) پس این تباشیر را که من از دست خود به زمین رها میکنم آنرا در هوا متوقف بسازد که شما آنرا ببینید. با شنیدن این سخن تمام شاگردان لیسه و مردم مسلمان منطقه به هیجان آمدند. حکومت کدام اقدام جدی نکرد فقط با تبدیل کردن آن معلم به کدام مکتب دیگر اکتفا نمود. و صدها واقعهء دیگر از این قبیل صورت میگرفت تا مردم به ضد رژیم حساس شوند. از واقعات دیگر که در سال ۱۳۵۵ش در قلعهء زمان خان یك گور دسته جمعی که قریب پنجصد جسد در آن دفن شده بود پیدا شد که سبب پریشانی دولت گردید. داؤدخان در اصل از کشته شدن این ها خبر هم نداشت. مردم فکر کردند که کشته های روزهای اول جمهوریت یا هم مخالفین جمهوریت است که بعد از استقرار جمهوریت گرفتار و اعدام شده اند. طب عدلی نظریه داد که این افراد به اثر لت و کوب و شکنجه و سوء تغذی، دست و پای شکستن کمر شکستن و غیره بوده است که تحقیقات جدی نشد. بعضی مامورین بی واسطه و پائین رتبه در آن مسؤول قلمداد شدند در حالیکه فکر می شد کار پرچمی ها و خلقی های همکار دولت بوده است که مخالفین سیاسی خود را از بین برده اند.

کشته شدن علی احمد خرم وزیر پلان

یکی دیگر از واقعات و توطیه های مهم دوران محمد داؤدخان به قتل رسیدن علی احمد خرم وزیر پلان کابینه داؤدخان است. به تاریخ ۲٤ عقرب ۱۳۵٦ش معلم مرجان کنری یا لغمانی که گفته مي شد مفکورهء چپی داشته است به دفتر سکرتریت وزارت پلان رفت و سکرتر وزیر را باالصرار و تهدید گفت هرچه زودتر زمینهء ملاقات او را با وزیر پلان مساعد سازد وزیر پلان که با یك هیأت جاپانی ملاقات داشت اطاق ملاقات را ترك گفته بیرون به دفتر سکرتریت آمد. مرجان او را تهدید کرده گفت پیش شود او را نزد داؤدخان به ارگ برساند. وزیر که زیر تهدید تفنگچه قرار داشت پیش شد از زینه

های وزارت پلان پائین شدند وقتی به پیش روی وزارت رسیدند مرجان بالای وزیر فیر کرد وزیر به زمین افتید مرجان فرار کرد. وزیر خرم در شفاخانه جان داد. مرجان در منزلش واقع شاه شهید کابل با تفنگچه دستگیر شد. در مراسم جنازهء علی احمد خرم سفرای کشورهای خارجی به شمول پوزانوف سفیر شوروی نیز اشتراك داشت. داؤدخان که احساساتی شده بود بالای شوروی و امریکا انتقادات کرده گفت: شوروی ها با ما بی غرضانه کمك نمی کند و درین کمك اهداف خاص خود را دارند. داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور به عجله به رادیو افغانستان رفت. ثبت این جملات داؤدخان را از نوارها پاك کرد تا نشر نشود. همچنان در مطبوعات نشر نشد. در جمع هیأت تحقیق این قضیه بر علاوهء حارنوالان یك تعداد افسران پرچمی خلقی پولیس تحت نام همکاران تخنیکی و مسلکی شامل ساخته شدند مانند غلام فاروق یعقوبی، عبدالباقی، محمد نبی نایب خیل، اثمر، عبدالله همکار، قطره خیر محمد و غیره. مرجان بدون شکنجه اقرار کرد که به تحریك اعضای اخوان المسلمین مانند وکیل اعظم شینواری و انجنیر گلبدین این کار را انجام داده است. در تحقیق بالای او اضافه کرده بودند که بنابر دستور رئیس جمهور امریکا جیمز کارتر دو نفر هر یك وکیل اعظم و انجنیر گلبدین با او در منطقهء شینوار مشرقی با او دیده اند و نقشه کشتن علی احمد خرم را طرح نمودند و جهت عملی کردن آن به من رهنمایی کردند و من هم دستور و هدایت کارتر رئیس جمهور امریکا را عملی کرده ام. و این هم امکان دارد که مرجان در اصل میخواسته است یا مؤظف بوده داؤدخان را به قتل برساند و شاید وزیر پلان در رفتن به ارگ تعلل و سستی نشان داده باشد یا بهانهء کرده باشد و مرجان نام مجبور خود او را کشته باشد تا موضوع کشتن داؤدخان نامعلوم باقی بماند والله اعلم. با وقوع فاجعهء ۷ ثور دیگر اثری از او دیده نشد بعدها گفته می شد که در زمان حکومت های پرچمی ها در اثر افراط در نوشیدن شراب به روی کدام سرك مردهء او را یافته بودند که مردم عامهء دیگر معلومات واضح دربارهء او پیدا نکردند. درین وقت وکیل اعظم شینواری که پسر خان مشهور محمد افضل خان شینواری است به آنطرف سرحد رفت که اول در منطقهء شینوار خیبر بعد در پشاور سکونت اختیار نمود. در زمان تره کی و امین اطفال و اکثر اعضای خانوادهء او به زندان انداخته شدند. (وکیل اعظم در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ش از جملهء مهاجرین مشهور و سرشناس قبیلوی و قومی بود که سرکرده گان گروه های جمعیت اسلامی و حزب اسلامی به خانهء او در نشتر آباد پشاور به خانهء او رفت و آمد داشتند و هر کدام سعی میکردند

که او را به تنظیم خود جذب نمایند یا طرفداری و حمایت او را جلب نموده تا از نفوذ قومی او که به دو طرف منطقهء سرحدی واقع شده اند استفاده نمایند. اما او که در اول با گلبدین حکمتیار نزدیك بود در آخر مستقلانه به حیث سرکردهء قوم خود فعالیت میکرد. در سال ۱۳۶۷ش بعد از خروج روسها افغانستان با داکتر نجیب الله رئیس جمهور آن وقت ارتباط گرفت. نجیب الله او را به کابل دعوت کرد و او به کابل رفت. مورد پذیرایی قرار گرفت. حکومت نجیب او را بحیث والی ننگرهار مقرر کرد. ناگفته نماند در مورد قتل خرم بعضی از افراد نزدیك به گلبدین حکمتیار می گفتند که این قضیه از عملکرد آنهاست.) (مهتمم)

بعد این واقعات در سال ۱۳۵۶ش سلطان محمود غازی پسر کاکای داؤدخان از ریاست هوایی ملکی استعفی داد. گفته می شد که محمد نعیم خان برادر داؤدخان هم قصد بیرون شدن از وطن را داشت. سرور نورستانی که از جمع کودتاچی های داؤدخان بودو اکنون قوماندانی قوای ٤ زرهدار را به عهده داشت اکثر اوقات عبدالقدیر نورستانی را که به حساب نورستانی بودن بالایش اعتماد داشت به کودتای دیگر تشویق میکرد. اسدالله سروری خلقی در اردو به جای حساس خود را مقرر کرد. عبدالقادر دگروال هراتی با دادن رشوه و تحفه به رسولی خود را از مسلخ به حیث رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی تبدیل و مقرر کرد. تورنجنرال محمد طاهر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس بود سید عبدالا له که به اثر شهرت پدر خود سیدعبدالله وزیر داخله کابینه دوران صدارت داؤدخان به وارت مالیه و معاونیت ریاست جمهوری خود را رسانید اکثر استراحت طلب بود و تجربه کار نداشته و در افکار جوانی بسر میبرد. غلام حیدر رسولی و عبدالقدیر نورستانی هم نتوانستند از خود کفایت و لیاقت در اجرای وظایف نشان بدهند. مشاورین روسی در وزارت دفاع و مربوطات آن به کثرت در فعالیت های مرموز دیده میشدند. در جریان این گیر و دار بود که بعضی اختطاف ها صورت گرفت. پسر عبدالرزاق میوند قوماندان هوائی با بعضی تجاران یا پسران شان اختطاف می شدند. در حالیکه در رژیم داؤدخان تظارات و اعتصابات شاگردان و کارگران و مامورین و دیگر طبقات مردم ممنوع بود (در پوهنتون کابل به بهانه های مختلف مانند کمبود مواد درسی و غیره اعتصابات خورد صنفی و چند صنفی دیده میشد. در فاکولتهء طب بیشتر از همه جای دیگر بیشتر اعتصاب نه رفتن به صنف درسی و شکایت از اداره فاکولته و مدیریت تدریسی به چشم میخورد برای چند روز شاگردان و محصلین به فاکولته می

آمدند به صنف ها داخل نمی شدند اما هیچ معلوم نمی شد که این اعتصابات را کی رهبری و هدایت می کند به مشکل و دقت شاگردان درك کردند که پرچمی ها درین اعتصابات دست سازنده و رهبری دارند. بعد دیگر محصلین اعتصابات را نپذیرفته حاضر شدند به صنف بروند و چپی ها کـه در اقلیت بودند به اعتـصـاب نه رفتن به صنف ادامـه داده نتوانستند آنها هم به صنف مراجعه کردند.) (مهتمم) بازار پخش آوازه ها و افواهات هر طرف گرم بود که در فلان جائی چنین و چنان شده در حالیکه اکثر هیچ سخن در میان نمی بود.

ترور میر اکبر خیبر و زندانی شدن سرکرده گان خلق و پرچم

یکی از واقعات مرموز دیگر که ضمن یك برنامه دقیق طرح شده صورت گرفت قتل میر اکبر خیبر پرچمی است (میر اکبر خیبر باشندهء قریهء حصارك پل علم لوگر و محصل حربی پوهنتون بود که به فعالیت های مارکسیستی پرداخت او به این تیوری مطمئن و وفادار بود. در سال ١٣٢٨ش از حربی پوهنتون فارغ شد بعد از انجام مراسم رسم و گذشت و ماندن گل بر قبر نادرخان بنیانگذار حربی پوهنتون و اخذ شهادتنامه توسط مارشال شاه ولی خان و وزیر دفاع وقت محمدداؤدخان در برگشت به پوهنتون که در آن وقت در بالاحصار کابل بود از طرف قوماندان غند حربی پوهنتون محمدرسول خان که هر وقت او را تحت نظارت میداشت جلب شد. شهادتنامه و دریشی او را از نزدش گرفته شد و خودش را به زندان دهمزنگ فرستاد و چند سال در حبس ماند و یکنفر بنام محمدزی قلاتی که همصنفی خیبر بود به جرم رفاقت با خیبر نیز در زندان انداخته شد. اگرچه میر اکبر کمونیست شدن خود را در وقت زندان در اثر ارتباط با کارمل میداند ممکن است او درین وقت با کارمل و میر محمدصدیق فرهنگ مسؤل روزنامه پرچم آشنا شده باشد. میر اکبرخیبر بعد از چند سال زندان از مسلك عسکری طرد شد به حیث استاد در اکادمی پولیس مقرر گردید میر اکبر بااستفاده از وظیفهء معلمی تعدادی از شاگردان را هم مفکورهء خود ساخته و همچنان برای پیشبرد مرام خود عضویت ضبط احوالات را در زمان صدارت داؤدخان حاصل کرد. او در جریان جاسوسی خود توانست حضرت صبغت الله مجددی را به حمله بالای خروشچوف متهم نموده و طبق راپور او بود که حضرت صبغت الله مجددی قریب پنج سال را در زندان داؤدخان سپری کند. او چندین بار کوشش کرد که از اکادمی پولیس استعفی بدهد و آزادانه به فعالیت جلب و جذب خود بپردازد ولی سیدعبدالله وزیر داخله وقت استعفی او را نپذیرفت تا اینکه در سال ١٣٤٢ش

بااستفاده از قانون اساسی جدید برای کاندید شدن در شورای ملی از حلقهء پل علم مرکز ولایت لوگر توانست از اکادمی پولیس استعفی بدهد که در انتخابات به شکست قطعی محکوم شد که به حیث مسوول جریدهء پرچم به فعالیت های نشراتی پرداخت. به تاریخ ۲۸ حمل ۱۳۵۷ش میر اکبرخیبر در نزدیك مطبعهء دولتی پهلوی سرك عام کشته شد. پرچمی ها قتل او را بالای دولت انداختند در حالیکه اکثر مردم به این باور بودند که میر اکبر خیبر توسط کی جی بی و خلقی ها به صورت مشترك کشده شده است تا انگیزه و تحریك برای کودتا ایجادگردد با کشته شدن خیبر ببرك هم از یك رقیب داخل حزبی خلاص شد. بعضی ها کشته شدن او را به اویلوف روسی ارتباط میدهند که به همکاری حفیظ الله امین کشته شد. اینکه خیبر باضبط احوالات دولتی در گذشته ارتباط داشته است امکان دارد خلق و پرچم که در قبل از این جاسوس دو طرفه استفاده کرده باشد اکنون از بیم اینکه به نفع ضبط احوالات داؤدخان راز کودتا و حرکات این ها را افشا نکند او را از بین برده باشند که این احتمال زیاد قوی است. موافقهء ببرك به این امر به دلیل فوق صورت گرفته باشد و یا هم به خاطر رهائی از رقیب داخلی که یك جناح عمده داخل حزب پرچم را رهبری میکرد بوده باشد به هر صورت که بوده باشد قتل میر اکبر خیبر عضو بلند پایهء پرچم در زمان داؤدخان بزرگترین توطئه ضد دولتی بود که از طرف روسها طرح و عملی شده است. در عین حال افراد وابسته به انجنیر گلبدین حکمتیار مانند عبدالصمد مجاهد طور خصوصی می گفت که این ترور از اجراأت با یکنفر دیگر همکارش بوده است. عبدالصمد مجاهد که از گلباغ دارالامان کابل بوده دو سال دورهء لیسه را در لیسهء غازی امین الله لوگری خواند و در صنف ۱۲ آن لیسه بود که به اساس فعالیت های سیاسی و اسلامی خویش در سال ۱۳۵٤ ش به لیسهء کلنگار لوگر طور اجباری سه پارچه گردیده بود.) (مهتمم)

به این صورت واقعیت و صحت اینکه میر اکبر توسط چه جناحی و چه شخصی کشته شده باشد واضح و روشن نشد اما بهره برداری اصلی را خلقی ها و پرچمی ها کردند. اگر این قتل توسط جناح های اسلامی شده باشد تا مخاصمات بین داؤد و همکاران اش تشدید گردید و فاصله زیاد شود و امکانات ترمیم شان از بین برود تا در آینده بار دیگر باهم یکجا نشوند و هم کدرهای پرچمی ها به اینطریق از بین برده شوند به هر صورت که بود به نفع جناح خلق و پرچم تمام شد که به مراسم تشییع جنازهء مذکور شکل و رنگ یك اجتماع سیاسی هزارها نفری را دادند. اعضای خلق و پرچم از سراسر

افغانستان خواسته شدند. بیطرف ها و سیل بینان نیز با کاروان جنازهء همراه شدند تا ببینند قضیه از چه قرار است و پرچمی ها چه میگویند. تعداد زنها و دخترهای اشتراك کننده درین مراسم به سرکردگی اناهیتا راتب زاد نیز چشمگیر بود و به یك طرف جنازه نورمحمد تره کی و به طرف دیگر آن ببرك کارمل به تعقیب آن خلقی ها و پرچمی ها در صفوف و دسته های منظم در حرکت بودند. شعارهای ضد دولتی و ضد داؤدخان داده می شد مسوولیت قتل را مستقیم به دوش داؤدخان انداختند به این ترتیب زمینه آخری برای کودتا مساعد ساخته شد. حال وقت آن رسیده است که دولت یا مخالفین پرچمی خلقی کدام یك نوبت اقدام و حملهء خود را پیشتر کند. داؤدخان اقدام به گرفتاری یك عده از سرکرده گان خلق و پرچم کرد. درین گرفتاری ها در مرحلهء اول نورمحمد تره کی، کارمل، سلیمان لایق، داکتر شاه ولی، دستگیر پنجشیری، شرعی جوزجانی و غیره شامل بودند و دستگیری ها ادامه داشت. فردای آن حفیظ الله امین در حالی دستگیر شد که قوماندهء کودتا را صادر کرده بود. کدرهای پرچم و خلق در توقیف خانه ها و محبس مورد نوازش و حمایت افسران خلقی و پرچمی قرار گرفتند. این اقدام ناقص و نامکمل گرفتاری نقشهء طرح شده خلقی ها و پرچمی ها را برای آغاز کودتا و به میان آوردن انقلاب کمونستی تکمیل کرد. بعد از قتل خیبر این گرفتاری بهانه و فرصت خوب دیگر بود که بدست شان افتیده بود در حالیکه از صف اردو هیچ کس گرفتار نشده بود. چون صف اردو و پولیس تصفیه نبود افسران پرچمی خلقی در مسوولیت های بلند هنوز قرار داشتند داؤدخان به همین افراد حزبی وظیفه می داد که کدرهای حزبی شان را دستگیر کند که معلوم است ایشان در اجرای امر حکومت و دولت غفلت نموده یا اینکه بی توجه میباشند و حتی به مقابل رژیم حاکم اقدام خواهند کرد.

جریان رویداد کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ.ش

مقدمات کار کودتا تکمیل شد اکنون مرحلهء عملی آن با محبوس شدن سران خلق و پرچم نزدیك شد آنها برای آماده کردن خوبتر زمینه، آواز هائی پخش کردند که نسبت محبوس شدن کدر های حزبی خلق و پرچم قرار است در شهر مظاهرات وسیعی صورت گیرد در نتیجهء آن امکان دارد هرج و مرج و حتی خرابکاری نیز به میان آید و این آوازه و افواهات برای داود خان نیز رسید کودتا چیان در اردو بنام و بهانهء جلوگیری از تظاهرات روز پنجشنبه هفت ثور صبح وقت بعضی قطعات بدون امر و هدایت مقامات بالاتر خود سرانه مسلح و آماده باش شدند در حالیکه در اکثر قطعات طرفدار داؤدخان

به امر مقامات بالاتر به تائید و حمایت اقدام داؤدخان به در گرفتاری رهبران خلق و پرچم اتن ملی و نواختن دهل ها کـه از دو سه روز آغاز شده بود جریان داشت بخصوص در همین روز داؤدخان به خاطر جلوگیری از وقوع تظاهرات احتمالی و سنجش تدابیر قانوني و معقول جهت مقابله با تظاهرات جلسه کابینه وزراء را در ارگ جمهوری دایر کرد جلسه دایر بود که خبر حرکت کردن تانك های قوای ٤ زرهدار به سر کرده گی محمد اسلم وطنجار به طرف شهر برای داؤدخان در همین جلسه رسید به خاطر جلوگیری از ورود تانك گر جنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع و عبدالقریر نوستانی وزیر داخله میخواستند جلسه را ترك نمایند که تانك ها به پیش روی ارگ رسیدند به آنهم این دو نفر توانستند از راه شمالی ارگ بیرون شوند رسولی دگر جنرال عزیزخان را که لوی درستیز اردو بود نیز با خود گرفته میخواستند که به قطعات بروند براي رفع و دفع کودتا حمایت قطعات را حاصل نمایند در حالیکه برای وزیر یا لوی درستیز (رئیس ستاد مشترك ارتش) و رئیس جمهور به حیث سر قوماندان اعلی اردو ضروری بود برای مقابله با این قسم حالات یك مرکز اضطراری سوق و اداره و محل قوماندهء مجهز با مخابرات بی سیم و مستقیم با فسراد اول قطعات می داشتند با امر و هدایت از محل قوماندهء قطعات را به کار می انداختند کودتاچیان اگر مخابرات مرکزی را تخریب کرده بودند این به مثابه مسؤلین اول مملکت از طریق خود رابطهء مستقیم با قوماندانان قطعات میداشتند رسولی میخواست به قرغه برود ولی راه کارتهء مامورین از قبل توسط قوت های کودتاچی در قسمت سه راهی پل تنخیك مسدود ساخته شده بود بعد رسولی از راه باغ بالا بر گشت به راه کوتل خیرخانه و دشت چمتله خود را به قرغه رسانید در قرغه قوماندان فرقهء ۸ و قوماندان های قطعات به این نظر بودند که تا شنیدن اخبار رادیو باید انتظار کنند که رادیو به دست کی است و جریان از چه قرار است و خواهد شد وزیر دفاع و لوی درستیز مملکت که محل قوماندہ را خالی مانده بودند ذریهء موتر سیاه تشریفاتی وزارت دفاع اینطرف و آنطرف به امید جلب کمك قطعات میدویدند در ین تکاپو به طرف فرقهء ۷ ریشخور در حرکت شدند به فرقهء ریشخور نرسیده بودند که از طرف کودتا چی ها دستگیر و کشته شدند گفته میشود رسولی وقتی نزدیك ریشخور رسید دید وضعیت بدل است و راه مسدود است به خانه دهقان شخصی خود در گلباغ یا دارالامان با لباس شخصی پناه برد که کودتاچی ها خبر شدند و هم میگویند پسر دهقان را پور ایشان را داد که کودتاچی ها آمده آنها را دستگیر و به قتل رسانیدند این صاحب منصب های دفتری بودند تجارب

مسلکی و عملی صحنه جنگ را نداشتند و مسؤلیت مهم مملکتی را در حالیکه کفایت و اهلیت آنرا نداشتند گرفته سر نوشت خود مملکت و رئیس جمهور خود را برباد داده و سر به نیست کردند. در مقابل کودتاچی ها منظم حرکت میکردند. طرفداران دولت پراگنده، وارخطا و سرگردان بودند جنرالان قطعات یا قرارگاه ها موترهای عسکری خود را باموتروانهای آن میگذاشتند. با دریشی شخصی و موتر تکسی خود را به خانه های خود می رسانیدند از قطعه، کوماندوی بالاحصار چند تولی عسکر پیاده تا عقب وزارت مالیه خودها را به کمك داؤدخان رسانیدند اما آمر سوق و اداره، شان لادرك شد که شاید در طول راه دستگیر یا از بین رفته باشد. این تولی ها بی قوماندہ و بی سرپرست ماندند که بالاخره به توصیه، کدام صاحب منصب موی سفید که رتبه، دگروالی داشت و مسوولیت قطعه، مربوطه، آنها را هم نداشت به اساس دلسوزی که جوانان بی جای و بی هدف تلف نشوند به عقب نشینی فرا خوانده شدند.

از جانب دیگر عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله بعد از اینکه به همرای رسولی از ارگ بیرون شد توانست خود را به وزارت داخله برساند. پولیس وزارت داخله را به قوماندانی دگرمن میرگل به کمك ارگ سوق کرد اما میرگل دگرمن فرار کرد و عبدالقدیر نورستانی زخمی شد. بعد در حالت زخمی بودن در شفاخانه چهارصد بستر اردو کشته شد. دگرمن میرگل مذکور به روز نهم ثور به حکومت کودتائی و انقلابی جدید غرض اشغال وظیفه، خویش مراجعه کرد که از طرف کودتاچی ها اعدام شد (اینجانب مهتمم کتاب هذا که آن وقت محصل فاکولته، طب پوهنتون کابل بودم روزیکه کدرهای خلقی پرچمی را حکومت وقت دستگیر و روانه، زندان کرد من با یکی از همصنفانم به اسم «ع. ج» در دهلیز منزل سوم لیلیه، سوم پولتخنیك گفتم که رهبران تانرا داؤدخان زندانی ساخت حال چه می کنید او به من گفت باز می بیند که چه میشود. من در ظاهر گفته، او را رد کردم و در جواب گفتم که چیزی کرده نمی توانید اما در باطن سخن او را جدی گرفتم چون میدانستم سخن او هوائی نبود بلکه از تماس نزدیك و دوامدار که با اقارب خلقی خود داشت منبع و الهام می گرفت. اگرچه خودش شخص غیر حزبی بود و من به حساب همصنفی بودن و رفاقت وطنداری برایش همیشه می گفتم که تو هم از جمع آنها (خلقی ها) هستی در حالیکه چنین نبود. درین زمان در پوهنتون بخصوص در اطاق های لیلیه نقل و شیرینی توسط محصلین مسلمان که مخالف حزبی ها بودند توزیع می شد و از تصمیم داؤدخان مبنی بر زندانی ساختن رهبران کمونستی اظهار خوشی میکردند اما

قلب و باطن من مضطرب و پریشان بود چون از یك طرف سخن آن نفر را جدی گرفته بودم از جانب دیگر تصور و برداشت من این بود که چطور امکان خواهد داشت که شوروی ها منحیث یك ابرقدرت نظامی جهان که به بزرگی مساحت سی و چهار برابر افغانستان و نفوس پانزده برابر و اردوی شش ملیونی اتومی در همسایگی شمالی به طول دو هزار کیلومتر سرحد مشترك که با افغانستان داشته نفوذ کافی در اردوی افغانستان دارند، اجازه بدهند و بگذارند ثمر کار سیاسی، نظامی و اقتصادی شصت ساله، شان که یکی هم تشکل احزاب دست پرورده، شان (خلق و پرچم) است به هدر برود. خلاصه از هر حیث نزد من دست قوی مداخله، شوروی ها قابل فهم و درك بود. نگرانی و تشویش من آن وقت دو چند می شد که دستگاه بی کفایت دولت با اردوی اکثر وابسته به مسکو را زیر سنجش فکری خود میگرفتم. بخصوص اینکه داؤدخان با گرفتن کلید دفاتر وزارت خانه ها از همکاران پرچمی خود به اصطلاح مردم عوام دُم مار را برید و آنرا لندی (کوتاه) کرد که خویتر حمله کرده بتواند و خشمگین تر شوند. در حایکه کلید تانك ها و طیارات را هنوز بدست خلقی ها و پرچمی ها گذاشته بود. در چنین حالت و یك فرصت اعلان نابه هنگام داؤدخان مبنی بر گرفتاری و زندانی ساختن کدرهای خلق و پرچم نه تنها مرا بلکه هر فرد هموطن بیدار و آگاه را که عواقب و نتایج این اقدام هولناك و بی موقع را احساس کرده میتوانستند شدید تکان داد. چرا که اول سلاح از دست دشمن گرفته شود بعد دست و پای او را بسته کرده به زندان و محاکمه کشانیده شود. دشمن مسلح را به زندان بردن به حکم خودکشی است و فکر میشود وابستگان مسکو که مشاورین نزدیك داؤدخان بوده باشند یا در دستگاه حکومت به لباس غیر حزبی به شکل کی جی بی عضویت داشته اند بدون شك در به تعویق انداختن تصفیه اردو یا عدم اتخاذ تدابیر عاجل و شدید امنیتی و دفاعی و عدم پیش گیری از حالات ناگوار بعدی نقش اساسی داشته اند. داؤدخان را مصروف نگهداشته اند توسط افسران پرچمی و خلقی کدرهای پرچمی خلقی را دستگیر می نماید و به زندانهائی که توسط افسران حزبی مراقبت و اداره می گردد فرستاده میشوند نتیجه از قبل باید روشن باشد. با دور کردن پرچمی ها از دستگاه سیاسی اداری دولتی خلای به وجود آمده توسط کدام جریان سیاسی دیگر که مخالف خلقی ها و پرچمی ها می بودند پُر ساخته نشد به هر صورت بر گردم به اصل مطلب که ساعت ۱۲ بجه، روز پنجشنبه از طعام خانه به اطاق خود برگشتم دیدم همان رفیق همصنفی من (ع. ج) آمده منتظر است که من بیایم و طبق معمول و

همیشه که روزهای پنجشنبه اخیر هر ما با یك نفر دیگر از همصنفان ما که او هم از لوگر بود و همیشه باهم یکجا به خانه میرفتیم. به او گفتم خودت تا یك گیلاس چای میخوری من دریشی را کشیده لباس هایم را میپوشم و آماده، رفتن میشوم تا این اجراأت صورت میگرفت رادیو افغانستان که روشن بود خاموش گردید و نشرات آن قطع شد. رفیق من (ع. ج) به طرف من دید و بلند خنده کرد. من باز هم قطع شدن نشرات رادیو را نزد خود در باطن جدی گرفتم در ظاهر به او گفتم چرا خنده می کنید جریان برق قطع شده است. ساعت دوازده بجه و پانزده دقیقه، ظهر بود. او باز خنده کرده گفت بلی برق قطع شده است. قطع نشرات رادیو بسیار کم واقع می شد پروگرام کودتا این قدر پخش گردیده بود که حتی افراد غیر حزبی که تنها قرابت و خویشاوندی با افراد خلقی ها داشتند نیز در جریان بوده و هر لحظه منتظر وقوع حادثه، بودند. اما داؤدخان غافل نگهداشته شده بود. ساعت یك بجه یا پیش تر آن بوده باشد ذریعه، سرویس شهری از حصه، کارتبه مامورین به راه میرویس میدان (کوتهء سنگی) به طرف شهر در حرکت شدیم. از میرویس میدان گذشته به چوك (چهارراهی) ده بوری نزدیك شده بودیم که تانکهای زرهدار که به مقصد اشغال چهارراهی میرویس میدان و سه راهی کارته، مامورین در باغ بالا در حرکت بود تا راه مکتب حربی و فرقه ۸ قرغه قطع گردیده باشد درین لحظه رفیق همراه من که به اصطلاح شعرش جاری شده بود باز طرف من دید و خنده کرده گفت برق قطع شده است. من دیگر از واقع شدن کودتا بر ضد حکومت هیچ تردید نداشتم به او گفتم این تانك ها مربوط طرفداران داؤدخان است. به غرض امنیت و حفظ ماتقدم آنرا کشیده است اما دیگر دانستم که گپ از گپ گذشته است. در چهاراه دهمزنگ که رسیدیم چهار پنج عراده تانك زرهدار مجهز با توپ و یکی دو اراده زرهپوش چهار راه را اشغال کرده و به استقامت دارالامان موضع گرفته اند تا حملات احتمالی از استقامت فرقه ۷ ریشخور و قوای مرکز را از آنجا دفع و طرد نمایند اکثر افسران و سربازان سوار بر تانکها مات و مبهوت اند نمیدانند چه واقع شده و توسط چه جریان به سرکرده گی چه شخصی است. اما طبق امر آمر مافوق خود سوق گردیده بودند صرف یك نفر افسر که بروت های بلند داشت دیدم حرکات و احساسات انقلابی با چهره، پرغرور اما شاد و خندان از خود نشان میدهد که فهمیده می شد آمر مافوق کودتائی همان قطعه بود که در جریان اصل واقعه و حقیقت موضوع کودتا قرار داشته است. وقتی به پل آرتن رسیدیم که صدای سلاح ثقیل و ماشیندارها از استقامت ارگ شنیده می شود پیشتر که آمدیم که دود و آتش از ارگ

بلند است و فیرها متواتر ادامه دارد. موترهای سرویس شهری که باید طرف پل باغ عمومی میرفتند امروز بعد ظهر طرف چوك آبدهء میوند رفت. رفیق همراه من (ع. ج) که امروز گپ اش جور آمده بود بار دیگربه سخن آمده گفت بروید داؤدخان را خلاص کنید من در جواب گفتم که داؤدخان همه جوانان مبارز مسلمان مخالف پرچمی را از خود رنجانده و به زندانها افگنده است دوستان شما (خلقی ها و پرچمی ها) که همیشه تحت امر و فرمان او بودند. امروز با او خیانت می نمایند دیروز دم از دوستی و وفاداری با او می زدند امروز ناجوانمردانه به امر و راهنمائی بیگانه ها با ارباب و ولی نعمت خویش در مقابله اند درین همین بحث بودیم که به آبدهء میوند رسیدیم. ذریعهء موترهای شاه شهید به تانك لوگر رفتیم تا موتر ما برابر شد و سواری ها آماده شدند ساعات نزدیك به عصر بوده باشد که در هوا طیاره های جت بالای ارگ در پرواز شدند و بالای ارگ انداخت می نمودند. رفیق همراه من ع. ج آرام نگرفت. با دیدن طیاره ها گفت حال کارش را تمام می کنند من که دلم یاری نمیداد که پیروزی عناصر وابسته به بیگانه ها را ببینم برخلاف گذشته آنروز احساس همدردی نسبت به داؤدخان پیدا کرده بودم. گرچه او را مقصر میدانستم چون در جالی که خود به دور خود تنیده است سخت گرفتار مانده است به پاسخ همراه خود که ماندنی من نیست گفتم که طیاره های داؤد خان است که جهت شکستن حلقهء محاصره به پرواز در آمده است. موتر ما بطرف لوگر در حرکت شد هیچ کس نمیداند که چه جریان دست اندر کار است.

فقط بعضی از طبقهء تحصیل کرده ها شامل محصلین و مامورین و دیگر منورین اند که میدانند که هرچه هست در عکس العمل محبوس شدن خلقی ها و پرچمی ها و کشته شدن خیبر ارتباط دارد اما در موتر اکثر مردم خاموش مات و مبهوت بسر میبرند. یك تعدادی هم هستند در موتر که میگویند اخوانی ها با داؤدخان مخالفت دارد آنها قیام کرده باشند تا اینکه ساعت ۷ بجهء شام با قرائت اعلامیهء شماره یك انقلابی اسلم وطن جار موضوع روشن شد.

عملیات کودتاچیان و کشته شدن داؤدخان

عملیات کودتاچیان و کشته شدن داؤدخان

اسلم وطن جار که باشنده، متاخان ولایت پکتیکا و قوماندان یک کندک تانک در قوای ٤ زرهدار است به همکاری دیگر همکاران خود قوای ٤ زرهدار را تحت کنترول و اداره، خویش در آورده است و عین عملیه در قوای پانزده زرهدار صورت میگیرد. قوت های زرهی به سرکرده گی اسلم وطن جار به طرف ارگ در حرکت شدند. در قوای هوائی دگروال عبدالقادر هراتی رئیس ارکان قوای هوائی و مدافع هوائی مرکز قوماندهء قوای هوایی را که بنام (محل چنار) یاد میشود بدست گرفت. قوماندان عمومی هوايي و مدافع هوایی دگر جنرال محمد موسی را در تشناب دفترش حبس کرد. بعد به قوماندان مدافعهء هوایی تورنجنرال عبدالحنان شینواری هدایت داد که به قطعهء دافع هوا بسروبی برود به خاطر جلوگیری از تظاهرات که آوازهء آنرا به غلط و دروغ پخش کرده بودند آن قطعه را معاینه کند به اینطریق خواست او را از محل قوماندهء دفاع هوایی دور کند چون او صاحب منصب لایق و شخص دلیر و باجرئت بود. عبدالحنان خان شینواری بودن خود را در قطعهء خویش لازم دانست و کوشش کرد تا با قوماندان عمومی هوایی و مدافع هوایی ارتباط بگیرد اما قوماندان مذکور دیگر از قدرت افتیده بود و یك محبوس تشناب است بالاخره که ارتباط او قایم نشد نظر به اصول عسکری به امر آمر مافوق خود حرکت کرد. در حصهء پلچرخی توسط انضباطان قوای ٤ زرهدار دستگیر و کشته شد. بعد از کشته شدن او بود که دگروال عبدالقادر هراتی مطمئن شد و به قوای هوایی آغاز عملیات هوائی را امر کرد. خوردضابط هوائی سید محمد گلاب زوی و عبدالقادرخان در پیش روی صاحب منصبان دیگر بالای جنرال محمدموسی و یاور او جگرن عنایت الله که فارغ التحصیل امریکا بود شاجور کلاشینکوف را خالی کردند و یك عدهء دیگر از افسران هوایی مخالف خود را کشتند به اینطریق خواستند میان افسران و پیلوتان قوای هوایی رعب و ترس ایجاد نمایند تا آنها بهتر آمادهء اجرای دستورات شان گردد. از جمع پیلوت ها که در عملیات هوایی سهم گرفتند یکی هم دگرمن غوث الدین طوطاخیل بود بعضی مردم به این باور بودند که مشاورین روسی که در میدان بگرام بودند این طیارات را به پرواز در آورند قطعهء دافع هوا تپهء تاج بیگ به اثر قوماندهء تورنجنرال عبدالعلی وردك رئیس ارکان قول اردوی مرکزی به مقاومت ضد هوائی ادامه داد که دو طیاره را سقوط دادند که یکی آن بکلی ثابت بود که پیلوت آن پسر شیربهادر افریدی بود که ذریعهء پراشوت خود را پرتاب نموده و از مرگ نجات داد و از طرف شب نسبت تاریکی و

محاکمه وضعیت عملیات ها متوقف گردید فقط فیرهای دفاعی در مواضع طرفین صورت میگرفت و بس اما در ارگ داؤدخان که در جلسهء وزرا تدبیر ضد تظاهرات احتمالی را می سنجید یا اینکه راجع به محاکمهء گرفتار شده گان لایحهء عمل آیندهء خود را ترتیب میکرد وقت بسیار مهم را ضایع کرد. این جلسه را میتوانست در شب که گذشت دایر می نمود و از شب پلان محاربوی یا مدافعوی خود را با اقدامات پیش گیرندهء دیگر می گرفت در طول شب یا با دمیدن بامداد قبل از اینکه کودتاچیان دست به عملی می زدند اقدامات بازدارندهء دولت باید آغاز شد چرا که این کودتا نامعلوم و پنهان نبود اعلان جنگ آشکارا بود که در روز جنازهء میر اکبر «خیبر دهل جنگ نواخته شده بود با گرفتاری کدرهای حزبی خلق و پرچم دیگر جنگ وارد مرحلهء عملی خود شده بود که باید حالت اضطرار یا حکومت نظامی اعلان می شد اما چه کار باعث شده است که داؤدخان منحیث رئیس جمهور و سرقوماندان اعلی اردو که خود افسر عسکری سابقه دار و با تجربه بوده و در پست های مهم قول اردوها و وزارت دفاع و صدارت از قبل ایفای وظیفه نموده است این نشان میدهد که کودتاچیان یا حامیان خارجی آنها در مقام تصمیم گیری دولت دست قوی داشته اند که در شکل وزیر و همکار و مشاور اشخاص نزدیك با داؤدخان به صورت مستقیم و غیر مستقیم وجود داشته اند که جریانات را به بیرون حکومت انعکاس میداده اند و هم جلو تصمیم گیری که به نفع دولت و ضد خلق و پرچم بوده است میگرفته اند به هر صورت داؤدخان در جلسات بی فایده مصروف نگهداشته شد تا اینکه کودتاچیان خود را آمادهء عمل نمودند که اسلم وطن جار قوماندان کندك در قوای چهار زرهدار قوماندهء تمام قوا را بدست گرفته سوار بر تانك در پیشاپیش قطار تانك ها به سوی ارگ در حرکت شد. در پیش روی دروازهء شرقی ارگ ایستاده شد و موضع گرفت. (آن محلی را که تانك مذکور در آنجا موضع گرفته بود و از آنجا به اولین فیرها آغاز کرده بعد از پیروزی کودتا آنرا به شکل یك صفهء به ارتفاع یك متر از زمین بلندتر ساختند و همان تانك اسلم وطنجار رابنام «تانك قهرمان انقلاب» بر بالای آن صفه بالا کردند که با پیروزی دولت اسلامی تانك مذکور آنجا دیده نشد، اما صفهء آن موجود بود که در موقعیت مقابل دروازهء شرقی ارگ به مسافهء کمتر از صدمتر به استقامت جنوب وزارت دفاع به مسافهء سی متر تا چهل متر واقع است.) مهتمم

تانك وطنجار ابتدا حق وزارت مسلك مربوطه خودش یعنی وزارت دفاع را ادا نمود. بالای قصر وزارت دفاع فیر توپ کرد. بعد طرف برج ساعت دار ارگ نشانه گرفته فیر

کرد. قصرهای داخل ارگ و قراول را تحت آتش قرار داد. درین وقت داؤدخان خواست منحیث سرقوماندان اعلی اردو قوماندهٔ اردو را بصورت مستقیم بدست گیرد و طرف مخابره که روی میز کار او به همین منظور همیشه مانده می بود دست خود را دراز کرد ولی سیستم مخابرات فلج گردیده بود کود و چینل مخابره تبدیل شده است. درین وقت داؤدخان گفت که روسها کار خود را کرد بعد وزرای ملکی را مرخص کرد و تنها وابستگان فامیلی او و یکی دو نفر وزیر نزدیك به او مانند سیدعبدالاله و کدام تن دیگر نزد او مانده بود. طوریکه در سطور گذشته متذکر شدیم که وزیر دفاع غلام حیدر رسولی و لوی درستیز او با عبدالقدیر وزیر داخله هنگام آغاز حملهٔ کودتاچیان از ارگ خارج شدند تا از قطعات دیگر برای داؤدخان کمك برسانند که تنها چیزی کرده نتوانستند. داؤد به امید رسیدن کمك و با غرور افغانی و عسکری که داشت هرگز آمادهٔ تسلیم شدن به کودتاچیان نشد او در آن روز بود که آنچه را مردم از شهامت و دلیری و غروریت در بارهٔ او می گفتند به واقعیت آن در عمل به مردم افغانستان نشان داد و با ریختن خون خود به آن مُهر اثبات گذاشت. ارادهٔ قوی و غرور نفسی او تنها عاملی بود که مرگ را بر زنده گی اسارت و ننگین و ذلت بار ترجیح داد. چرا که او میتوانست به سفارت فرانسه که در همجواری ارگ بود پناهنده شود. بعضی از افراد خانواده به او گفته بودند که تسلیم شود اما او در جواب گفته بود نمی خواهد به بی عزتی از طرف روسها در باغ وحش زندانی شود. کودتاچیان خلقی پرچمی دیوار گلی توقیف خانه کابل را توسط تانك ویران کرده داخل توقیف خانه شدند. رهبران محبوس خود را به شادمانی و غروریت از حبس بیرون کشیدند و بالای تانك آنها را سوار کرده به رادیو افغانستان که محل قومانده و سوق و ادارهٔ کودتا بود آوردند رهبران خلقی و پرچمی آزاد شده از حبس دست های شان از تانك کشیده به تماشاچیان و ناظرین ایستاده به سر راه ها به عنوان تبریکی و شادمانی تکان می دادند.

مقاومت ارگ به اثر شدت آتش هوائی و زمین لحظه به لحظه قوت دفاع را از دست می داد اما به آنهم مقاومت ادامه پیدا کرد. اعضای خانوادهٔ داؤدخان یکی بعد دیگر زخمی و مجروح می شدند که داؤدخان زخمی شدن و بعد مرگ دو فرزندش عمر و خالد را به چشم خود دید. لحظات بسیار سخت بود داؤدخان دیگر تنها مانده بود. کودتاچیان فردای روز کودتا صبح وقت به ارگ نفوذ کردند. سه نفر افسر پائین رتبه به سرکرده گی لمری بریدمن امام الدین لوگری نزد داؤدخان رفتند. خواستار تسلیمی او شدند داؤدخان با

شنیدن این سخن مرمی آخرین تفنگچهء خود را بالای لمری بریدمن امام الدین لوگری فیر کرد که امام الدین مذکور از ناحیهء دست شدید مجروح گردید. دو نفر همراهان امام الدین بالای داؤدخان ضربهء کلاشینکوف کردند او را در آن محل که بیرق ملی افغانستان آویزان بود به زیر بیرق به شهادت رسانیدند بعد از آن سردار محمد نعیم و اعضای دیگر خانوادهء او را به قتل رسانیدند. سید عبدالاله نیز درین محل کشته شد. اعضای خانوادهء داؤدخان و نعیم خان شامل بعضی اطفال و اناثیه را در محبس پلچرخی که به اساس پیشنهاد عبدالقدیر نورستانی خود داؤدخان ساخته بود محبوس شدند. گفته میشود اجساد داؤدخان، نعیم خان و خانوادهء شان در دامنهء تپه مرنجان دفن کرده شدند اما قبرهای شان تا کنون نامعلوم است.

اظهارات لومری بریدمن امام الدین لوگری در مورد کشته شدن داؤدخان

در مورد لحظات آخر زنده گی داؤدخان گفتار و کردار آخری او بالاخره کشته شدنش اخبار و روایات مختلف است. اینجانب مهتمم کتاب هذا که همیشه در جستجوی دریافت حقیقت جریان کشته شدن و لحظات واپسین حیات داؤدخان بودم تا بالاخره در روزهای اخیر قوس سال ۱۳۷۵ش که برای مدت یك ماه در مزار شریف بودم لومری بریدمن امام الدین خان که در کودتای داؤدخان از رتبهء بریدمن (خورد ضابط) کوماندو به رتبهء لومری بریدمن ارتقا یافته بود و اکنون به رتبهء دگر جنرالی رئیس تعلیم و تربیه نظامی قطعات صفحات شمال است نیز در مزار شریف بود. من که هیچگاه قبل از این او را ندیده بودم به دیدن او بی علاقه نبودم. بخصوص دیدن کسی که بااقدام متهورانهء خود سبب انفصال دو سلالهء بزرگ حریف و رقیب در قدرت سیاسی و فرمانروایی یعنی غلجائی ها و درانی ها گردید در مقابل آن تآخرین زمامدار خاندان شاهی افغانستان که آنهم در دفاع از خود و حاکمیت خود به مقابل کودتاچیان مجهز باطیاره و تانك در حال محاصره نیز بالاخره یکه و تنها متهورانه می جنگد قرار دارد و مرمی آخر زمامدار آخر خاندان شاهی درانی به دست امام الدین نشانهء ابدی بجا می گذارد. آرزو داشتم این افسر اردو را که از دوهم بریدمن به دگرجنرالی رسیده و با تکان انگشت خود نقطهء عطف تاریخ معاصر را رقم زده و به آخرین صفحهء تاریخ طولانی خاندان شاهی افغانستان معاصر مُهر اختتام زده است صرف نظر از اینکه کار این بریدمن شایسته

بوده یا زشت، من فقط منحیث یك رویداد بسیار مهم تاریخی و واقعیت که اکنون عمل انجام یافته است علاقه مند هستم تا واقعیت ها و حقایق تاریخی در کنج و زوایای تاریك حادثات در ابهام و مجهولیت باقی نماند.

من با دو نفر از برادرانی که همراهم بود نان شب را در بلاك های کود و برق همراه یکی از وطنداران خود صرف کردیم بعد به منزل امام الدین خان که در همان بلاك بود و انتظار ما را داشت رفتیم. بعد از ملاقات تعارفی و احوالات شخصی و منطقوی صحبت به جریانات روز کشید از واقعات و رویداد های دو دهه‌ء خونین و آتشین سخن به میان آمد و حسرت ها به اینکه ایکاش چنین می بود و چنان می شد یا چنین و چنان نمی شد. درین وقت فرصت را از دست نداده وقت را غنیمت شمرده از او خواستم راجع به رول و موقف او در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش و حمله بالای ارگ جمهوری و بخصوص کشته شدن داؤدخان صحبت نماید. او لحظه‌ء مکث کرده بعد گفت من از بیان جریانات روز کودتا دیگر سکوت اختیار نموده ام. من گفتم اگر شما بگوئید یا نگوئید حال نام شما در یك نقطه بسیار حساس رویدادهای تاریخی کشور ما ثبت است اما چه بهتر که من از بان خود شما حقیقت جریان را بشنوم. بعد به صحبت کردن حاضر شد. امام الدین خان که به لهجه‌ء فارسی محلی لوگری صاف و ساده صحبت میکرد چنین آغاز کرد:

حفیظ الله امین که قومانده کودتا را به عهده داشت محل قومانده در رادیو افغانستان بود از ادامه‌ء مقاومت داؤدخان و تسلیم نشدن ارگ با وجود بمباران هوایی و آتش قوی توپچی و تانك هکذا موجودیت یك اندازه مقاومت در ریشخور نگران و هراسان بود. جهت بررسی اوضاع و محاکمه‌ء وضعیت یك جلسه اضطراری متشکل از قوماندانهای قطعات بزرگ و آمرین جزوتام های کوچك کودتاچی در ساعت ۹ بجه‌ء شب در رادیو افغانستان دایر کرد و گفت در ارگ و ریشخور مقاومت ادامه دارد اگر به زودی این مقاومت ختم نشود امکان دارد بعضی از قطعات که تا حال شاهد و ناظر صحنه بوده و بیطرف باقی مانده اند به نفع داؤدخان فعال و متحرك خواهند گردید یا هم قطعات طرفدار داؤدخان از ولایات به کمك او خواهد رسید لذا هرچه زودتر موضع ارگ در قدم اول خاتمه یابد. افسران بلند رتبه‌ء شامل کودتا پیشنهاد کردند که برای حصول این مطلب ضروری است که برعلاوه‌ء فشار هوایی و توپچی باید با تعرض افراد پیاده به داخل ارگ رخنه ایجاد گردد و مقاومت ارگ از داخل از بین برده شود. بعد حفیظ الله امین گفت کدام قطعه حاضر است وظیفه‌ء تعرض پیاده را طور داوطلبانه به عهده گیرد. من (امام

الدین) که جوان لوگری خون گرم بودم ایستاده شده گفتم که من حاضر هستم تعرض پیاده را اجرا نمایم. حفیظ الله امین گفت چه وظیفه داری و قطعه ات چند نفر پرسونل (افراد) دارد من گفتم لومری بریدمن امام الدین قوماندان یك تولی پیاده هستم و یکصد و دوازده نفر (۱۱۲) سرباز تحت امر خود دارم. گفت بسیار خوب برای فردا قبل از طلوع آفتاب آماده، تعرض باشید. فردا قبل از طلوع آفتاب ابتدا تعرض ثقیله بالای ارگ صورت گرفت. من به تولی خود امر تعرض دادم که در بین گرد و دود سلاح ثقیل به صورت ترپله و پروت (دویدن و به زمین افتیدن) که یك تاکتیك تعرض پیاده است از استقامت دروازه، نزدیك اطفائیه داخل ارگ نفوذ کردیم.

من با دو نفر از افرادم با تاکتیك پیاده خود را نزدیك قصر گلخانه رسانیدیم. دروازه، قصر بسته بود به کلکین نزدیك دروازه به اتاق پهلوی سالون گلخانه یك نفر پهره دار ایستاده بود ذریعه، کلاشینکوف او را تهدید به تسلیم شدن کردیم. پهره دار مذکور از کلکین کلاشینکوف خود را بالای سر ما نشانه گرفت و نام مرا (امام الدین) گرفته ضمن دشنام گفت تو انگور خور زرغون شهری حال آمده یی من را تهدید می کنی چون دیدم پهره دار مرا شناخته است من هم متوجه شدم که خواجه عبدالمجید کلنگاری است که او هم از افسران گارد بود. فوری بالایش صدا کردم که میخواهم با داؤدخان صحبت نمایم تا از خطر از بین رفتن نجات پیدا کند. خواجه مجید کلنگاری گفت این قسم گپ بزن گپ تسلیمی را برایم نزن ما و تو هر دو بچه یك لوگر هستیم چطور میگی که تسلیم شوم. او به همکاری یك نفر صاحب منصب دیگر بعد از اخذ اجازه از داؤدخان دروازه را برایم باز کرد. من پیش و دو نفر از سربازهایم به عقب من بودند که به اتاق داؤدخان داخل شدیم در اتاق نعیم خان برادر داؤدخان یکی دو نفر وزیران و یك دختر داؤدخان و چند نفر دیگر بودند. من (امام الدین) به مجرد داخل شدن به اتاق داؤدخان رسم و تعظیم و سلام عسکری را انجام دادم، داؤدخان که تفنگچه بدست داشت گفت چه گپ است؟ گفتم صاحب گپ از گپ تیر است تسلیم شوید. داؤدخان به قهر گفت به کی تسلیم شوم؟ (و به یك روایت دیگر داؤدخان گفته بود به روسها و مزدوران وطن فروش شان تسلیم شوم؟) امام الدین میگوید من برایش گفتم به شورای انقلابی و قوای مسلح تسلیم شوید که قوای مسلح تمام قطعات را تصفیه کرده فقط شما مقاومت می کنید. داؤدخان گفت من هرگز تسلیم شما نخواهم شد. من (امام الدین) اصرار کردم و برایش گفتم صاحب به خاطر نجات جان تان ضرور است تسلیم شوید. درین اثنا داؤدخان ذریعه، تفنگچه که به دست داشت بالای من فیر کرد که به دست من اصابت کرد و شدید جراحت برداشتم. دیگر بین افراد و من و داؤدخان و پهره داران او فیرها تبادله شد که در نتیجه داؤدخان کشته شد.

قطعات اردو در جریان کودتای هفت ثور

صاحب جان خان قندهاری قوماندان گارد خوب مقاومت کرد و به مردانگی و دلیری جنگید و از ارگ دفاع میکرد او به مقابل حملات هوایی و زرهدار زمینی شجاعانه پاسخ می داد. عمر شریف تانکیست کودتاچی که میخواست همرای تانك خود داخل ارگ شود از داخل ارگ از طرف قطعات گارد جمهوری به راکت دافع تانك زده شد. تانك عمر شریف منفجر شد که پاره گردید تکه پارچه های گوشت بدن او به هوا شد در شاخهای درختان ارگ بند شده و آویزان مانده بود و چند تانك دیگر نیز در پیش روی ارگ به عین سرنوشت تانك عمر شریف رو برو گردیده بود مکمل سوخته یا منفجر گردیده بودند. عملهء تانك های سوخته شده که جابجا سوخته بودند به شکل مجسمه ذغال جابجا باقی مانده بود. (اینجانب مهتمم کتاب به روز شنبه نهم ثور که رژیم خلقی دروزه های ارگ را به رز کرده بود به همراه یك تن از همصنفانم داکتر عبدالرحمن از کوه صافی که بعد توسط حفیظ الله امین به شهادت رسید از ارگ دیدن کردیم. در پیش روی ارگ تانکهای سوخته به تعداد سه یا چهار دستگاه به صورت پارچه پارچه و منفجر شده دیده می شد.) عمر شریف تانکیست برادرزاده وزیر دفاع زمان ظاهرشاه جنرال عارف و پسر حنیف خان

بود که بعد از مرگ برایش رتبه و ترفیع داده شده و لیسهء نادریه را بنام لیسهء عمر شریف یاد کردند. گارد جمهوری برای هژده ساعت یا بیست ساعت با وسایل کم که در اختیار داشت در حالت محاصرهء تام به مقابل تمام قوای هوائی و زرهی کودتاچیان شدید مقاومت کرد که یك فرصت طولانی بود که شده میتوانست قطعات دیگر به کمك گارد جمهوری داؤدخان برسد. از جمع قطعات پایتخت دگروال محمد هاشم نورزیٔ و قوماندان غند ۵۵ فرقهء ۷ ریشخور به مسوولیت و ابتکار خود جهت دفاع از داؤدخان طرف ارگ حرکت کرد وقتی نزدیك چهارراهی بریکت (چهارراهی دهمزنگ) رسید در حالیکه شدید زخمی گردیده بود و خون از بدن او جریان داشت به مقصد کمك به ارگ به پیش روان بود که توسط تورن علاؤالدین کشته شد و قوایش بی سرپرست ماند و عقب نشستند. بعدتر حفیظ الله امین فرقهء ریشخور را بنام علاؤالدین کرد. جنرال عبدالعلی وردگ که در دافع هوا تاج بیگ بود نیز مقاومت کرد که در صفحات قبلی مذکور شد از ولایات تنها فرقهء ۱۱ ننگرهار به قوماندانی تورنجنرال محمد یونس خان که گفته می شد و در اصل باشندهء غزنی بود در هفت ثور حالت آماده باش را اعلان کرد و به طرف کابل به منظور کمك کردن به داؤدخان حرکت کرد. وقتی به سروبی رسید که از کشته شدن داؤدخان خبر شد به قوای خود امر بازگشت داد به یك روایت دیگر راپور خیریت غلط از کابل بنام داؤدخان دریافت کرد به هر صورت که بود دوباره به وضع الجیش خود ننگرهار عودت کرد بعد جنرال یونس خان با عبدالخالق والی ننگرهار که مشاور و تشویق کنندهء یونس خان در حرکت کردن به طرف کابل بود یکجا در فارم آن فرقه توسط تورن توپچی بنام اورنگ کشته شدند. تورن اورنگ توسط محافظ خود بنام پهلوان به همراه سه نفر مشاورین روسی خود در دفتر قوماندانی فرقه در برج عقرب ۱۳۵۷ش کشته شدند. در قندهار دگرجنرال محمدعظیم لغمانی قوماندان قول اردو نمبر ۲ قندهار بود. داؤدخان بعد از پیروزی جمهوریت خود او را از خانه اش خواست و رفع تقاعد کرده و ارتقا رتبه داد به حیث قوماندان قول اردوی نمبر ۲ قندهار مقرر کرد. درین اثنا که بالای داؤدخان روز بد آمده است عظیم لغمانی در برابر تقاضای تورنجنرال گل محمد منگل که خواستار امر حرکت قوای قندهار به طرف کابل به کمك داؤدخان بود جنرال عظیم لغمانی به گل محمدخان منگل رئیس ارکان قول اردوی قندهار هدایت داد که تا رسیدن امر و قومانده از کابل منتظر بمانند. تورنجنرال سراج الدین خان که به عوض جنرال محمدحسین خان پدر ببرك کارمل در قول اردوی نمبر ۳ پکتیا به حیث قوماندان قول اردو مقرر گردیده بود نیز

از جای شور نخورد. تورنجنرال آصف سیاه قوماندان فرقهء ۸ قرغه منتظر اعلان رادیو ماند. با غلام حیدر رسولی وزیر دفاع جهت جلب کمک نزد او رفته بود همکاری نکرد. در جریان این کودتا گفته مي شود که مامورین کی جی بی تاکید و اصرار داشتند تا نوراحمد اعتمادی (صدر اعظم سابق و جنرال اسمعیل فرمان رئیس استخبارات شاهی و رئیس مصونیت ملی جمهوری که کودتای داؤدخان و کودتای خلقی ها در دوران ریاست او به پیروزی رسیدند و نوراحمد اعتمادی را به پاس ارتباطات سابقه اش با کی جی بی و دادن اجازه به اخبار و نشرات پرچمی ها در زمان ظاهرشاه حفاظت می نمودند و در آینده او را به کدام وظیفه در نظر داشتند اما حفیظ الله امین که او رقیب احتمالی آیندهء خود میدانست نور احمد اعتمادی را به قتل رسانید. در جریان این کودتا متباقی قطعات اردو بی طرف باقی ماندند بعضی قطعات مانند فرقهء ۱۷ هرات به نسبت دوری و بعد مسافت ساکت ماندند در تمام قطعات تا روز سوم و چهارم عناصر خلقی و پرچمی به اساس دستورات قبلی قوماندان های قطعات را از بین بردند یا محبوس کرده خود قدرت را بدست میگرفتند. به این ترتیب قطعات اردو همه تحت تسلط رژیم جدید خلقی پرچمی درآمد. فرقهء ۱٤ غزنی که در مسافت ۱٤۰ کیلومتری کابل میتوانست خود را به کابل برسانند هکذا فرقهء ۲۰ نهرین و فرقهء ۱۸ دهدادی مزار شریف و فرقهء ۲۵ خوست (که در جمع قول اردوی نمبر ۳ بود) میتوانستند به کمک داؤدخان برسند یا بی طرف ماندند و یا هم جابجا غیر فعال ساخته شدند از طرف دیگر مخابرات عمومی اردو فلج گردیده بود.

کارنامه ها و شخصیت داؤدخان

داؤدخان در دوران کوتاه اقتدار پنج ساله جمهوریت خود کارهای مثمر و مفید عمرانی و انکشافی را انجام داد که طرح پلان انکشافی ۲۵ ساله و روی دست قرار دادن پلان هفت ساله، سروی خط آهن از اسلام قلعه هرات به قندهار و از طریق غزنی وردگ، لوگر، عینك تا منطقهء صنعتی پلچرخی، طرح میدان هوایی بین المللی لوگر در دشت قلعهء دولت محمد آغه که بامقتضیات پیشرفته و عصری در نظر گرفته شده بود، استخراج و سروی معدن مس عینك که از بزرگترین معادن مس در جهان است، اعمار صدها باب مکتب ابتدائیه، متوسطه و لیسه به صورت پخته و اساسی، اعمار تعمیر جدید فاکولتهء طب کابل (انستیتوت دولتی طب) تقویه و توسعهء قوای زرهدار هوایی،

اعمار و افتتاح پروژه تلویزیون که در ماه اخیر حکمرانی او به فعالیت نشراتی آغاز کرد اکمال قیر اندازی سرك کابل گردیز و صدها پروژهء خورد و بزرگ در بخش راه سازی، بند و انهار، صنایع، تعلیم و تربیه و غیره را میتوان نام برد که با در نظر داشت دوران کوتاه او قابل یاد آوری بوده و نقش محمدداؤود خان را در انکشاف و عمران مملکت متبارز و برجسته می سازد. داؤدخان از نظر شخصیت وطن پرور، مستبد و پرغرور بود که به پیشرفت و ترقی مملکت به سرحد آخر علاقه مندی داشت به قول ندیمان و کسانی که با او در معاشرت و قرابت شبانه روزی بوده مانند پهره داران حضور، ملازمین داخل حرم، باغبان باشی آبدار و چایدار باشی، قابچی و غیره مصاحبین روایت میگردد که داؤدخان شخص نماز خوان و روزه گیر بود و به سکر منهیات، فحش و قبایح مشغولیت و مصروفیت نداشته است. که به این ترتیب در دیانتداری ذاتی و نفسی نسبت به اکثر منسوبین خانوادهء شاهی در دور حاضر و گذشتهء خود پیشقدم بوده است. بین مردم در مورد اواز آغشته بودن و ملوث بودن به منهیات و منکرات هیچگاهی چیزی گفته نشده است. اما در مورد نقش و حضور زن در جامعه در زمان صدارت او که از برنامه های رژیم سلطنت بود اشتباهاتی که مشابهت به اقداماتی که تحت نام اصلاحات در زمان امانی صورت میگرفت وجود داشته است. سیاست های خارجی اوگرچه در منطقه به ضرر تمام شه اما او در افغانستان و منطقه نام پر آوازه و باهیبت داشت واشتباهات عمده که در بخش سیاست خارجی داشت نزدیکی بیش از حد ضرورت به همسایه شمالی یعنی روسیهء شوروی بود. شوروی ها که در هر دور تاریخی آزمند و طالب رسیدن به هندوستان و آب های گرم از راه اشغال و تصرف افغانستان بوده اند داؤدخان در راه رسیدن به اهداف ترقی خواهانهء خود بعضی اشتباهات را مرتکب شد که جبران ناپذیر و به قیمت سرنوشت افغانستان تمام شد. در بخش سیاست داخلی نزدیکی او به پرچمی ها که نزد مردم مارکسیست معرفی بودند و از طریق آنها بر مسند قدرت تکیه کردن شخصیت نظریاتی یا بینش او را نزد حلقات مذهبی سیاسی مغشوش و لکه دار ساخت. وقتی خواست که بار سنگین پرچمی ها را از شانهء خود به دور اندازد وقت از وقت گذشته بود. سنگینی این بار کمر او را خم کرد و به زمین انداخت و به خاك سیاه مرگ او را فرو برد. همین اشتراك قدرت با پرچمی ها و تماس نزدیك با روسها بود که داؤدخان حلقات مذهبی و جماعهء مبارزین مسلمان در معارف را که ضدیت و حساسیت با تعلیمات مارکسیستی داشتند زیر پنجهء آهنین و خوردکنندهء خود قرار داد کشت و بست

و به زندان افگند و فراری ساخت که بالاخره آنها به دشمنان سرسخت و آشتی ناپذیر او مبدل گردیدند و آنها بودند که با مقاومت خویش مسیر سیاست داخلی و خارجی داؤدخان را تغییر دادند. اما داؤدخان که این وقت در دو جبهه، متضاد داخلی و مخالف خود گیر آمده بود نتوانست با دور کردن پرچمی ها حمایت جماعت های دینی و مذهبی را بدست آورد و آب به گلوی او رسیده بوددر حالت تجرید سیاسی داخلی توسط متحدین قبلی خود به نیستی و نابودی کشانده شد. همچنان در بخش سیاست خارجی خود قبل از اینکه حمایت دول غربی و عربی را کسب نماید از روی احساسات به یکباره گی با شوروی ها و بریژنیف اعلان جنگ سیاسی کرد. عکس العمل شدید او در مسکو هنگام رابطه و اعلان حرب سرد یا به عباره، دیگر آغاز جنگ سیاسی بود که در آن شرایط برای داؤدخان که نه در خارج کدام قوه، سیاسی نظامی را به خود جلب کرد، و نه هم در جهت داخلی یکی از مخالفین را با خود موافق کرده بود، به حکم انتحار یا خودکشی محسوب شده می تواند. به هر صورت با کشته شدن داؤدخان به حیث آخرین زمامدار از تبار درانی تغیر عمده و بارز در ساختمان قدرت سیاسی و تشکیلاتی اداره، کشور بروز کرد که نقطه، عطف تاریخ معاصر افغانستان را تشکیل داد که سلسله، دو صد ساله درانی شاهی خاتمه یافته نظام حزبی غلجائی تحت نام جمهوری دیموکراتیک افغانستان بر سرنوشت مردم فرمانفرما ساخته شد.

فاجعه، هفت ثور ۱۳۵۷هـ.ش

سرآغاز داستان غم و خون در افغانستان

روز پنجشنبه ۷ ثور کودتاچیان ضمن محاصره، ارگ که توسط قوای زرهدار صورت گرفت رادیو افغانستان را نیز اشغال کردند. اعلامیه های خود را بنام قوای مسلح پخش می نمایند روز ۸ ثور در پهلوی قوای مسلح کلمه، شورای انقلابی را نیز افزودند و درین روز بعد از کشته شدن داؤدخان یك اندازه مقاومت که در بعضی قطعات ریشخور موجود بود به ساعت ۹ بجه، روز جمعه ۸ ثور خاتمه یافت به این ترتیب قطعات پایتخت تحت حاکمیت رژیم جدید در آمدند در ولایات وابستگان خلق و پرچم که از قبل برای این روز آماده شده بودند خود به خود داخل اقدامات شده قوماندانهای قطعات

طرفدار داؤدخان را از بین برده و جای آنها را اشغال میکردند یا هم قوماندانهای سابقه را گرفتار و محبوس نموده به کابل اعزام میکردند خود به کرسی اقتدار شان تکیه می زدند. این بی تفاوت بود که این عملیه توسط سرباز عادی یا دریم بریدمن انجام می شد یا توسط کسی دیگری اما شرط کار عمل انقلابی و کشتن و بستن و عضویت حزب دیموکراتیک خلق و پرچم بود. روز شنبه نهم ثور رژیم خلقی دروازهء ارگ را جهت بازدید مردم عوام باز کرد و نام ارگ را خانهء خلق گذاشت. در دو سه روز اول رژیم جدید سخت مصروف تصفیهء اردو و تقرری و برطرفی بستن و کشتن بود. والی ها، ولسوال ها و قوماندانهای بزرگ قطعات را گرفتار و ذریعهء طیاره ها به کابل انتقال میدادند و روانهء زندان می نمودند. روز ۱۰ ثور نورمحمد تره کی رهبر حزب خلق به حیث منشی عمومی کمتیهء مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و ببرک کارمل به حیث معاون اول کمیتهء مرکزی و حفیظ الله امین به حیث معاون دوم کمیتهء مرکزی تعیین شدند و اعلامیه های رادیویی دیگر بنام حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نشرات و تبلیغات می کردند. به روز سه شنبه ۱۲ ثور ۱۳۵۷ش نورمحمد تره کی به حیث رئیس دولت و رئیس شورای انقلابی و ببرک کارمل به حیث معاون او تعیین شد. حفیظ الله امین به حیث وزیر خارجه، نوراحمدنور وزیر داخله، دگروال هوائی عبدالقادر هراتی به حیث وزیر دفاع، جگرن محمد اسلم وطنجار وزیر مخابرات، وزیر تحصیلات عالی محمود سوما، عبدالکریم میثاق وزیر مالیه، منصور هاشمی بدخشی وزیر آب و برق، بارق شفیعی وزیر اطلاعات و کلتور، سلیمان لایق وزیر سرحدات، دستگیر پنجشیری وزیر کار و امور اجتماعی، محمد اسمعیل دانش وزیر معادن و صنایع، سلطان علی کشتمند وزیر پلان، شرعی جوزجانی وزیر عدلیه، عبدالرشید جلیلی وزیر معارف، صالح محمد زیری وزیر زراعت، وزیر ترانسپورت شیرجان مزدوریار، نظام الدین تهذیب عبدالقدوس غوربندی و غیره. باید گفت آنچه درین دور وحشت سپری شد یاد چنگیزیان مغولی را از خاطره ها برده و روی بربرها را شسته است که کتاب هذا گنجایش ذکر حالات آن وقت را ندارد که از نوشتن آن قلم و کاغذ عار دارند. توهین عالم و روحانی، بی احترامی و بی اعتنایی به مقدسات، ترویج افکار و اعمال غیر شرعی و ضد اسلامی، اشاعهء نظریات مارکسیستی در صدر و فوق برنامه های انقلابی رژیم قرار داشت. رژیم دیکتاتوری و استبداد، اختناق، شکنجه و عذاب، زندان و زولانه، اعدام و قتل عام ها، پیاده روی ها و جلسات با شعار دادن های کینه توزانه و نفرت انگیز که مارش و میتنگ گفته می شد همه روز

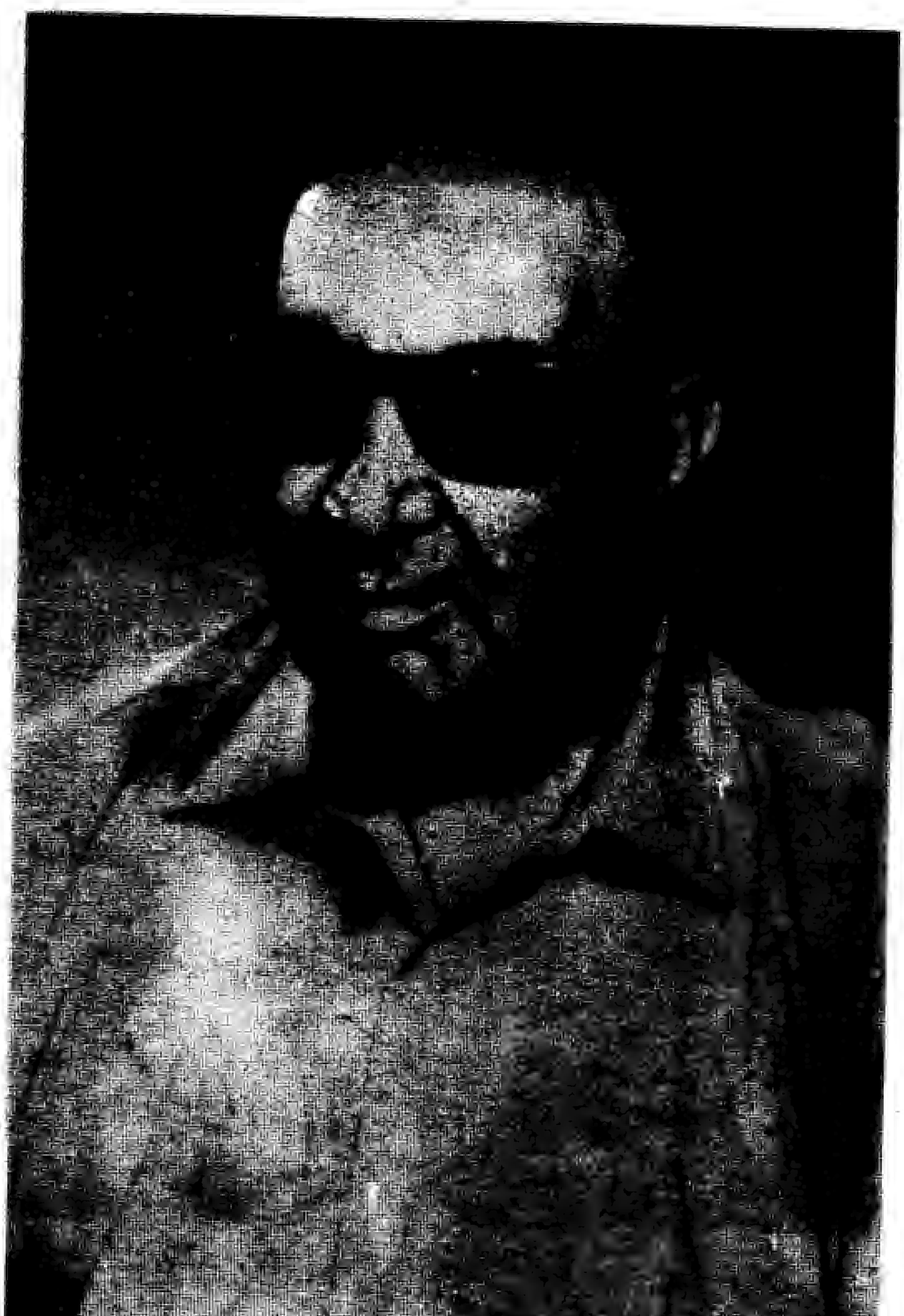
بالای مامورین حکومتی، طلاب معارف، کسبه کاران، دوکانداران، دهاقین و غیره طبقات مردم که طور اجباری برخلاف طبع و میل باطن شان صورت میگرفت که همه، کارها در ساحات اقتصادی، اداری، تعلیمی، ترقی و انکشافی به رکود و سقوط مواجه گردید. پخش و تکثیر فحش و قبایح، بیدینی، عصیانگری و ایجاد فضای رعب و ترس، دهشت، وحشت که یاد آن خاطره های هولناك موها را در بدن راست می سازد رژیم خلقی در جمع گرفتاری ها و در حبس انداختن های متورین، مفکرین، جوانان مسلمان معارف، علمای دینی، شخصیت های مذهبی و روحانی در شب جمعه ۲۹ دلو ۱۳۵۷هـ.ش به خانقاه مجددیه قلعه جواد حمله نموده و حضرت صاحب ضیاء المشایخ محمد ابراهیم مجددی سجاده نشین طریقه، نقشبندیه را با اهل و عیال و اطفال ومریدان حاضر در خانقاه به طرز وحشتناك گرفتار نموده روانه، زندان پلچرخی نمودند که تا امروز از زنده و مرده، شان خبری نیست. در همین احوال حضرات مجددی کوهستان،هرات غزنی، ننگرهار، قندهار و غیره نقاط را اکثر دستگیر کردند و به زندان فرستادند که منجمله حضرت غلام داوودجان مجددی المعروف به حضرت صاحب غزنی، باباجان مجددی را با دو پسر جوان و تعلیم یافته، شان را بنام های رفیع الله جان مجددی و ضیاء الله جان مجددی و پسر کاکای شان بنام عطامحمد مجددی را نیز دستگیر نموده که از احوال این ها نیز تا کنون اطلاعی در دست نیست. حضرات اخیرالذکر با اینجانب مؤلف کتاب هذا نسبت کاکازادگی دارند. نواسه، اینجانب بنام محمد هارون جان مجددی معلم لیسه، مولانا یعقوب چرخی را دستگیر و روانه، زندان نمودند که به فضل و مرحمت خداوندی بعد از یك هفته قیام عمومی نزدهم ثور ۱۳۵۸ مردم اسلام دوست لوگر برپا گردید که دروازه، محبس را شکستند او نیز سالم از زندان آزاد گردید خلقی ها و پرچمی ها که مدت یك ماه کم و بیش باهم مشترك اما در کشمکش و اختلاف در حکومت بسر بردند که خلقی ها درین رقابت موفق شدند پرچمی ها را بنام سفارت ها از مملکت تبعید کردند که ببرك کارمل به حیث سفیر چکوسلواکیا، نوراحمدنور به حیث سفیر در امریکا، داکتر نجیب به ایران و هر کدام دیگر به هر طرف دیگر فرستاده شدند. حفیظ الله امین مرد شماره ۲ در پس پرده قدرت اصلی و محوری را بدست داشت رژیم کمونستی خلقی در طی مدت عمر خویش در جمع هشت فرمان انقلابی صادر کرد که آخری و هشتم آن فرمان بنام اصلاحات اراضی که در اصل سلب ملکیت شخصی زمینداران بزرگ بود و منظور و مقصد جلب حمایت مردم بی زمین و افروختن جنگ بین دهاقین و زمینداران بود که صدور

فرمان شماره ۸ در پهلوی روحانی و روشنفکر مسلمان طبقهء ملاك و زمیندار را هم به مخالفت رژیم در عمل واداشت مردم مسلمان افغانستان در عکس العمل و مخالفت با این رژیم کمونستی و استبدادی دست به قیام های مردمی زدند. و اولین اقدام مسلحانه به ضد رژیم تره کی در زیروك و وازی خواجداران پکتیا به تاریخ ۱۳ ثور ۱۳۵۷ش به وقوع پیوست که بالای موترهای عسکری دولتی حمله صورت گرفت، قیام های ۲۴ حوت ۱۳۵۷ش هرات قیام ۱۹ ثور ۱۳۵۸ش لوگر،قیام های جدران، کنر، نورستان،جلال آباد، بالاحصار کابل، چنداول، دره ء صوف، هزاره جات، پلخمری و نهرین، قیام عبدالروف خان صافی قوماندان غند کوهی اسمار، قیام وردگ، ارگون، پنجشیر، بدخشان، اندر غزنی و غیره صورت گرفت که رژیم کمونستی در مقابل های دسته جمعی و قتل های عام پاسخ داد اما جلو مردم قیام کننده کشتار را با سرکوبی ها گرفته نتوانست، جبهات عمدهء جهاد و سنگرهای مقاومت بنیاد نهاده شد تا بالاخره به تاریخ ۲۶ سنبله ۱۳۵۸ تره کی توانا به دستور شاگرد وفادارش حفیظ الله امین توسط جگرن یعقوب پغمانی و دو نفر همکارش ذریعهء بالش خفه ساخته شد که برای همیشه ناتوان و نابود گردید. جسد او جهت دفن به قول آبچکان برده شد. حفیظ الله امین به حیث مرد شماره یك مملکت در آمد. او در پهلوی زندانیان مسلمان تعدادی از مارکسیست های کارملی و تره کی را نیز به زندان افکند و حتی در از بین بردن عدهء از کدرهای پرچمی تأمل و دریغ نکرد. دیگر زندان پلچرخی تنها برای فعالین مسلمان نبود. لذت زندان رژیم انقلابی هفت ثور را خود انقلابیون دو آتشهء خلقی و پرچمی نیز چشیدند. حفیظ الله امین یك لست دوازده هزار نفری از شهدا محبس پلچرخی را اعلام کرد. به دیوارهای محبس جهت اطلاع مردم آویخت و مسؤلیت آنرا به عهدهء تره کی انداخت و شعار مصئونیت، قانونیت و عدالت را سر داد. هر روزه برای مدت دو تا سه ساعت برای جلسات مردم و اقوام که جبری توسط سازمانی های خلقی و مامورین خلقی جمع آوری و به نزد حفیظ الله امین فرستاده می شد صحبت میکرد که جریان آن بلاوقفه از طریق رادیوی افغانستان نشر می گردید که از صدای گوش خراش او جز تناقض گونی و هرزه سرائی چیز دیگر شنیده نمی شد او دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی اکسا رابنام کام مبدل ساخت، داکتر شاه ولی وزیر خارجه و اسدالله امین به عوض اسدالله سروری رئیس کام تعیین شد. جلال آبها را بنام سید داؤد ترون که در دفاع از جان امین از طرف یاوران تره کی کشته شده بود به ترون شار مسمی ساخت. امین بعد از یکصد روز زمامداری خونین خود به تاریخ ۶ جدی ۱۳۵۸ش با تجاوز

و تعرض مستقیم اردوی چهل شوروی ها در قصر تاج بیگ کشته شد او برای تره کی لقب استاد توانا و خلاق و برای خود شاگرد وفادار و قوماندان انقلاب ثور را انتخاب و تبلیغ می کرد. ناگفته نماند اولین اقدام ولی ناکام که از داخل اردو علیه این رژیم خلقی صورت گرفت توسط دگروال عظیم خان لوگری به همکاری دگروال انورخان عبادخیل و جگتورن میرآغا شاهمزاری طرح و به راه انداخته شد که دو ساعت قبل از آغاز عملیه تحرکات نظامی در منزل جگتورن میرآغاخان در سیاه سنگ کابل با دوازده نفر از کدر رهبری کودتای طرح شده دستگیر شدند که بعد صدها بلکه بیشتر از آن صاحب منصبان را دستگیر، زندانی و اعدام نمودند. با آمدن روسها دور جدیدی از وحشت و بربریت آغاز شد. خون و آتش دشت و دمن، راغ و باغ آبی و للمی کوه و صحرائی وطن را فرا گرفت. جوی های خون جریان پیدا کرد. ببرك را که سوار بر تانك روسی داخل کشور شده بود لقب شاه شجاع روسی دادند اما شاه شجاع در آخرین لحظات زنده گی اش طرف ملت را گرفت اما ببرك تا آخر در خاك فروشی و روس پرستی ثابت و پایدار ماند که ریکارد همه وطن فروشان را در سطح جهان شکست و ریکارد جدید بیگانه پرستی را قایم کرد. با یورش اردوی یکصد و بیست هزار نفری شورویها به افغانستان زن و مرد صغیر و کبیر دست به سلاح نارینه و جارحه بردند. حتی دختران مکاتب شهر کابل به سرکرده گی دختری بنام ناهید که متصف به لقب ناهید قهرمان شد قیام کردند. ناهید و همقطاران دیگرش بنام جمیله که افتخار جمیلهء مجاهد را کسب کرد به شهادت رسیدند. ناهید در معرکه افغان و روس به حیثیت ملالی دوران خود نایل شد. جبهه و سنگر مقاومت نیرومندتر و پُرخروش تر شد اکنون که الحمدلله جبهات و سنگهای جهاد هر طرف فعال است جلو پیشرفت روسها گرفته شده روسها از تسلط کامل و دایم بر افغانستان مایوس و ناامید هستند اکثر نقاط کوهستانی و اطراف و قصبات بدست مجاهدین است. روسها در شاهراه و شهرهای بزرگ مسلط اند آنهم با هزاران شکل. هر وجب زمین وطن سنگر است هر فرد وطن مجاهد پرور سلاح به دوش پاسدار نوامیس اسلامی و ملی هستند. سنگرهای که زیادتر مشهور اند از طریق رادیوها یا مردم نام آنها شنیده شده است. یکی سنگر جدران و خوست است که در کوه های خوست و جدران به سرکرده گی یك عالم دین بنام مولوی جلال الدین حقانی وجود دارد که فارغ دارالعلوم دینی حقانیه نوشهره پشاور میباشد. احوالاتی که از او میرسد شخص متقی و پرهیزگار بوده کسی است که در ۱۳ ثور ۱۳۵۷هـ.ش در حمله بالای قطار موترهای عسکری در زیروك و وزی خوا حمله نموده

بود او در زمان داؤدخان به همکاری مولوی نصرالله منصور و مولوی ارسلاح ارگونی به ضد حکومت داؤدخان قیام کرده بود و در زمان داؤدخان به پاکستان رفته در مناطق سرحدی تل و میرانشاه سکونت دارد. از قول کوچی ها و بعضی کسانی که از نزد او آمده اند روایت میشود که این مجاهد هنگام بمباری طیارات روسی خود را پنهان نکرده بلکه به دوعا و نماز خواندن مشغول میگردد. زنده گی ساده، کوهستانی و ملاتی دارد و از خوراك های محلی بامجاهدین خود یکجا نشسته صرف می نماید. هنگام حمله، دشمن خود او نیز کمر بسته و سلاح به دوش کشیده و به مقابله، دشمن میرود. سنگر دیگر که زیاد شهرت کسب کرده است سنگر پنجشیر به سرکرده گی احمدشاه مسعود است نامبرده پسر یك صاحب منصب عسکری زمان ظاهرشاه است و از انجنیری پولی تخنیك کابل درس و تعلیم را رها کرده اول به مقابله، داؤدخان بعد به جهاد علیه تره کی کمر بسته است. در جنگ های شبخون، حملات ناگهانی و غافلگیرانه، جنگ و گریز، فن استعمال باروت و بم سازی ضد نفر و ضد تانك مهارت دارد. به صورت نسبی به پنج لسان فارسی، پشتو، اردو، فرانسوی و روسی صحبت کرده میتواند. وقایع نگارهای خارجی که به سنگر او رفت و آمد دارند درباره، او در رادیوهای جهان اظهارات نیکو و امیدوارکننده می نمایند. روسها تا حال چند حمله شدید بالای سنگر او کردند. لیکن به شکست سخت مواجه شدند. این سرکرده مشهور جنگی به حزب جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی تعلق دارد. میگویند او با اسیر شده گان دشمن چه داخلی و چه شوروی ها باشد باگذشت و شفقت برخورد می نماید و در همین سن جوانی خود را در ادای فرایض، وجوبات، سنن و حتی مستحبات و نمازهای نافله اهتمام و توجه جدی دارد. او در سال ۱۳۵۳ یا ۱۳۵٤ در زمان داؤدخان به پاکستان مهاجر شده و از آنجا برعلیه داؤدخان در پنجشیر حمله نموده بود. یکی از سنگرهای گرم و بزرگ جهاد جبهه، هرات به سرکرده گی یك صاحب منصب عسکری بنام تورن اسمعیل خان است. معاون او تورن علاء الدین خان نام دارد. این هر دو نفر از ولسوالی شیندند هرات میباشند و صاحب منصب های فرقه، ۱۷ هرات (زلمی کوت) بودند که در ۲٤ حوت ۱۳۵ش به اشتراك چند تن دیگر از صاحبمنصبان در داخل فرقه قیام مسلحانه نموده فرقه هرات را در تصرف خویش قرار دادند. تمام سلاح خفیفه موجود در فرقه را از سلاح کوت ها بیرون آورده به قیام کننده گان ملکی هرات توزیع کرده و همه، جوانان را مسلح نمودند و قیام به شکل عمومی در آمد. تورن اسمعیل خان در حال حاضر در بادغیس، غورات و فراه هم نفر مجاهد دارد.

608 a



سردار محمد داؤد خان



جنرال میراحمدشاه خان لوگری

دسته های او به شکل متحرك وتغیرالمکانی میباشند به سبب هموار بودن اراضی هرات تعداد زیاد مجاهدین شان شهید و زخمی یا اسیر میگرده. در قیام عمومی سال ۲۴ حوت ۱۳۵۷ هرات در ظرف یك روز بین چهار تا پنج هزار نفر به شهادت رسیدند که گفته میشود و در دوران رژیم تره کي و حفیظ الله امین به تعداد بیست و پنج هزار نفر مردم هرات به شهادت رسیده اند. یکی از مجاهدین مشهور هرات صفی الله افضلی نام دارد که زیاد معروف است. سرکرده های دیگر جهاد که بین مردم مشهور و مصروف گردیده اند از قندهار ملاملنگ و ملانقیب الله در فراه ملا محمدشاه اچکزائی، در هلمند ملانسیم آخندزاده، در کوه صافی مولوی شفیع الله، در شلگر غزنی قاری تاج محمد که المعروف به قاری بابا شده است. در هزاره جات سید جگرن، در مزار شریف معلم ذبیح الله در بدخشان معلم خالد در خوگیانی مولوی خالص در خوست و متکل فیض محمد انجنیر، در کنر مولوی جمیل الرحمن در نورستان مولوی افضل، در زرمت مولوی نصرالله، در ارگون مولوی ارسلاح، در چك وردگ مولوی شیرین در جلریز و میدان ملاموسی، در تاشقرغان صدباشی و مولوی اسلام، در نهرین معلم عبدالحی خان، در بغلان مامور محمدغیور، در کندوز مامور عارف، در تالقان قاضی اسلام در سرخ رود مشرقی آدم خان در لوگر مولوی محمددین خان صاحب چرخی، مولوی عبدالاحمد چلوزائی، ملاخوشحال احمدزائی محمد آغه، داکتر فضل الله مجددی (که نواسه، اینجانب نگارنده سطور هذا میباشد) معلم محمد نسیم بدر و حاجی سید محمد احمدزائی میباشند. ناگفته نماند که مولوی سید اکبر بابوسی کلنگاری در سال ۱۳۵۸ از جمله، آمران جهاد بوده است. سردسته های جنگی که در این زمان قوماندان گفته میشود و حد اقل از پنجاه نفر کمتر نداشته باشند در لوگر به ده ها بلکه شاید صدها باشند اما به سبب فعالیت و کثرت اشتراك در جنگ که مشهور شده باشند ونام های شان به سمع من رسیده است عبارت از ملا جمع الدین مهمندی، عبدالملك خیاط، سمیع الله خان استالکزائی، داکتر عبدالولی [illegible]، ملا عبداللطیف ناصری که به خمینی معروف است، حمیدالله خان نیازی، گل محمد سرخابی، معلوم توریالی، ملامحمد الله میروال میباشند که تا نوشتن این سطور چند تن از این ها به شهادت رسیده اند. اما نام شان زنده است. ناگفته نماند که در قیام عمومی سال ۱۳۵۸ش که به تاریخ ۱۹ ثور صورت گرفت ملامحمد خوشحال آبپرانی، مولوی صاحب محمددین چرخی، مولوی عبدالاحمد چلوزائی، مولوی حضرت گل چلوزائی، قدیم جان آخندزاده خرواری، خلیفه صاحب

دوبندی، وکیل بسم الله خان آزروی، موسفیدان قومی ملك ها و قریه دارهای محلات، خانواده های روحانی چون سادات، حضرات مجددی، خواجه گان صدیقی و عباسی صاحبزاده گان و میرها و استادان حلقهء معارف نقش محرك و رهبری کننده را به عهده داشتند که در هر قریه حلقه از ملاامام مسجد، قریه دار منطقه، موی سفید و روحانی قریه راهنمائی و تحریك قیام مردم را وظیفه دار بودند که قیام عمومی برپا شد اما حکومت بافرستادن قوای عسکری به سرکرده گی صاحب منصب های خلقی بنام های داوده‌منگل، ... قندهاری و امام الدین نام قیام را باکشتار عمومی و قتل عام ها در هر ولسوالی سرکوب نمود. در ولسوالی برکی برك و برکی راجان در یك روز مردم عوام را جمع نموده یکصد و بیست نفر را در یك محل به ماشیندارها نشانه گرفته به شهادت رسانیدند. مجاهدین و سرکرده های آنها سلاح های را که از سلاح کوت های حکومتی گرفته بودند باخود به کوه هاي چرخ، خروار، آبجوش و دوبندی برده سنگر گرفتند. در سال ۱۳۵۸ش دوبندی مستحکم ترین سنگر مجاهدین لوگر بود که سه مرتبه حملات بزرگ خلقی ها شکست خورد در حمله چهارم در زمان حفیظ الله امین به نسبت قلت آذوقه و اسلحه مجبور به عقب نشینی طرف پاکستان شدند. در سال ۱۳۵۹ش روسها در تمام افغانستان هزارها نفر بی سلاح و بی گناه را بنام طرفدار مجاهدین به شهادت رسانیدند. در سال ۱۳۵۹ش زمستان بالای قرارگاه آبجوش و ولسوالی برکی برك حملهء بزرگ نمود. در طول سال دو سه مرتبه روسها حملات بزرگ و سراسری خود را در لوگر اجراء نمودند. درهمین سال در وردگ نیز قریب یك هزار نفر را به شهادت رسانیدند هم زمان با تحریکات و حملات محاربوی شوروی ها کمونست های کارملی به گیر و گرفت مسلمان ها بخصوص افراد تحصیل کرده مسلمان که در دستگاه اداری دولت و در پوهنتون و معارف بودند ادامه دادند. ارجمندی نواسهء اینجانب بنام خلیل الرحمن جان مجددی را به جرم مسلمان بودن از مکتب مخابرات گرفتار نموده و برای چهار سال امر حبس او را به زندان پلچرخی دادند که اکنون در حبس بسر میبرد. در جریان سال ۱۳۶۰ش نیز حملات شوروی ها در سراسر افغانستان به شدت ادامه یافت در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۶۰ قطارهای شوروی در شاهراه کابل لوگر زیر حمله های مکرر و متواتر مجاهدین قرار گرفت که تلفات شدید بالای شوروی ها وارد شد درین سال قرارگاه مستحکم مجاهدین لوگر در کوه سلطان سرخاب بود که روسها در برج سنبله بالای مرکز مجاهدین در سرخاب حمله نموده مجاهدین را مجبور به عقب نشینی کرد. در سال

۱۳۶۱، ۲۹ برج جوزا شوروی ها بالای لوگر حمله عمومی و سراسری نمود که در ولسوالی برکی برک به تعداد شصت نفر از مجاهدین سلاح دار و اضافه از سه صد نفر از اهالی ملکی و بیدفاع را به شهادت رسانیدند که تنها در قریهء پنده به تعداد چهل نفر به درجهء شهادت نایل آمدند که دو نفر از کاکازاده گان اینجانب مؤلف کتاب هذا بنام غلام نقشبند مجددی و محمد سلیم مجددی نیز در جمع شهدا بودند. این قوای وحشی و بربر در برگشت خود اضافه تر از پنجاه نفر را در سایر نقاط لوگر به شهادت رسانید. در سال ۱۳۶۱ش بیستم برج جدی شوروی ها بار دیگر بالائی لوگر بخصوص مرکز آبچوش و ولسوالی برکی برک حمله نمودند که مدت ده روز این تعرض ادامه یافت. تعداد زیاد از مجاهدین در سردی و برف انگشتان دست و پای خود را از دست دادند. پنجه های اکثر آنها که در مرکز آبچوش بودند قطع شد. درین زمان دفاتر حکومت کارملی یا شوروی در ولسوالی برکی برک وجود ندارد همچنان در اکثر مناطق کوهستانی افغانستان چون هزاره جات غورات، کوهستانات جنوبی و کنر و نورستان و اکثر حصص دیگر وطن نیز دفاتر حکومتی وجود ندارد. مناطق متذکره آزاد است تسلط بر منطقه و اداره امورات مردم بدست مجاهدین است در باقی نقاط افغانستان هم دسته های مجاهدین در قریه ها آزادانه گشت و گذار می نمایند. در لوگر مردم التمور، آبچکان، بیدك، سرخاب، دوبندی، و آزور اکثریت مطلق شان مهاجر گردیده و در کمپ ها و خیمه های کُرم و پشاور اقامت گزیده اند. این مردم اکثر از اقوام احمدزائی بوده که در تابستان دسته های مسلح شان از کمپ های هجرت به مناطق مربوطه آمد. جهاد می نمایند. مردم خروار که گداخیل، سهاك و دیگر اقوام مربوط اندرو سلیمان خیل اند. در آغاز قیام مسلحانه سهیم بودند اکنون امنیت کاروانهای مجاهدین و راه های عبور آنها را میگیرند و در اثنای هجوم شوروی ها به لوگر برای مجاهدین لوگر اعاشه و پناهگاه میدهند. بعضی از این مردم به زرمت و جدران نیز برای جهاد میروند. مردم کلنگار و محمدآغه از باعث جنگ های متواتر و یومیه زیاد در تکلیف و عذاب اند. خانه های جوار سرك عمومی اکثر از بین رفته زمین ها لامزروع و خاره مانده است. متباقی اراضی شان که از سرك قیر کمی به دورتر واقع شده اکثر در شب کشت و کار می نمایند. در هنگام پخته شدن گندم اکثر خرمن ها از باعث جنگ از طرف شوروی ها عمدی و غیر عمدی حریق می شود. مردم چرخ دو التمور، کوتل تیره و بعضی نقاط دیگر لوگر جهاد نموده و هم چون سرکرده گان قومی چرخ از سابق بین خود اتحاد و وحدت خوب دارند به مقتضی الحرب خدعة در

مقابله با قوای وحشی روسی و کارملی از دور اندیشي، حکمت و تدابیر عاقلانه کار گرفته اکثر خطر و ضرر را از خود رفع و دفع می نمایند. در سال ۱۳۵۸ش کوه های چرخ یکی از دو مرکز مهم مجاهدین لوگر بود و قوماندان امنیه یا ژندارم و پولیس کابل در آن سال در بیني حصار چرخ کشته شد. ولسوالی آرزو که اکثر مردم احمدزائی و کمی تعداد مردم خروتی منگلی و غیره میباشند بعد از سال ۱۳۵۸ دیگر بکلی آزاد بوده از حملات شوروی ها محفوظ و مصئون است. مردم آرزو همه مهاجر گردیده در کمپ های سده، و اطراف پشاور مسکون اند. مجاهدین آزرو در جنگ های جاجی حصارت غلجائی و تنگی ابریشم حصه میگیرند. باید بگویم که وقایع و تاریخ نویسی برای واقعات و کارنامه های حکومت کمونستی تره کی، امین و دوران موجوده شوروی کارملی به چندین کتاب نیاز است. چرا که هر روز محشری و کربلائی برپاست و هر روز آن کتاب هزار صفحه میشود بلکه بیشتر از آن خواهد شد. حضیره ها و قبرستانها از کثرت توغ و بیرق شهدا به نخلستان و باغهای سبز مشابهت پیدا کرده است اکثر مواضع جداگانه بنام گورستان شهدا در هر ده و محله به میان آمده است. حتی در اکثر مواقع چون قتل عام ها و جنگ های طولانی و دوامدار مردم فرصت و موقع نیافته اند که شهدا را به گورستان ها انتقال نمایند بلکه در زمین های مزروعی، باغ و داخل صحن حویلی و خانه های خود دفن نموده اند به طرف که دیده شود زیارت ها و مقابر به چشم میخورد لذا برای من درین شرایط اضطرار و انقلاب و درین حالت پیری و ضعیفی جمع کردن کل وقایع ممکن و مسیر نیست و این سطری چند از احوالات دوران موجود را به جهت تسلسل و تکمیل واقعات که به هم مربوط بوده متذکر گردیدم گرچه چشم و دست و فکر و هوش تا حال مرا مردانه وار یاری کرده اند اما پیری خود معنی ضعیفی و ناتوانی را دارد که ذکر مشرح و مفصل حالات یومیه و آنچه تا کنون گذشته است از توان و امکان من بعید است و هر روزه در هر گوشهء مملکت هزارها واقعهء قابل ذکر رخ میدهد که یادداشت دست داشتهء من به مانند مثقال به مقابله خروار یا قطرهء در مقایسه دریا است. و اکنون که آلات و وسایل نشرات و مطبوعات ترقی کرده است و هزاران نفر در داخل و خارج مملکت به وقایع نگاري و یادداشت کردن حوادث مصروف و مشغولیت دارند من به همین اندازه که تهیه کردم اکتفا نموده طومار خود را پیچانیده دست دوعا را باعجز و نیاز به دربار آنکه از هرچه بی نیاز و متسجاب الدعوات است بلند نموده که بار الهی! خدایا! لطف و مهربانی خود را نصیب قوم مسلمان و مجاهد پرور افغانستان فرما. به برکت روحانیت خاتم

النبیین سیدالمرسلین و به برکت چهاریار کبار و صحابهء عالی تبار و اولیاء الله و صالحین و صدیقین و شهدای بدر و احد شهدای تمامی غزوات صدر اسلام و به عزت و حرمت خون آل بیت در دشت کربلا و خون پاك قافله روان شهیدان، یتیمان و جگرسوخته پدران و مادران داغدیده، افغانستان عزیز را از لوث و شر دشمنان خاك و دین نجات و رهایی نصیب فرما تا این خاك مقدس و معطر به خون شهدا خاص برای عبادت ذات اقدس تو باشد و مسلمانان غرق در خون و غم افغانستان در سایهء شریعت غرای محمدی به عبادت خدای خود فاعل و شاغل باشند. آمین یارب العالمین.

تمت بالخیر

الحقیر و الفقیر فی ذنب الکثیر عبدالحق مجددی فاروقی، قلعهء باباصاحب،
برکی راجان لوگر
۳ میزان ۱۳۶۲ هجری شمسی

مأخذ و منابع

۱- سراج التواریخ	فیض محمد کاتب هزاره
۲- تاج التواریخ	امیر عبدالرحمن خان
۳- شاهان متأخرین افغان	مرزا یعقوب علی خافی
٤- افغانستان در مسیر تاریخ	میر غلام محمد غبار
٥- افغانستان در پنج قرن اخیر	میر محمد صدیق فرهنگ
٦- در زوایای تاریخ معاصر افغانستان	احمد علی کُهزاد
۷- احمد شاه ابدالی	میر غلام محمد غبار
۸- رجال و رویداد های تاریخی افغانستان	احمد علی کهزاد
۹- شبخون افغان ترجمه میر عبدالرشید خان «بیغم»	نوشته لیدی سیل
۱۰- یاداشت های من	مارشال شاولی خان
۱۱- عمدة المقامات	حضرت شاه فضل الله صاحب مجددی
۱۲- جراید، مجلات، و روزنامه ها	دوران شاهی و جمهوری
۱۳- مونس المخلصین یا اسوهء حسنه	حضرت محمد حسن مجددی سرهندی
١٤- المختصر و المنقول	ملا محمد افضل ارزگانی
۱۵- یاداشت ها و خاطرات	خود مؤلف

اسناد و مدارک که مهتمم از آن استفاده کرده اُست.

۱- جغرافیای تاریخی افغانستان	پوهنتون کابل
۲- جغرافیای عمومی افغانستان	پوهنوال لطف الله صافی
۳- افغانستان در مسیر تاریخ	میر غلام محمد غبار
٤- قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر	محمد نصیر مهرین
٥- دایرة المعارف آریانا	وزارت اطلاعات و کلتور ظاهر شاهی
٦- داود خان در چنگال کی جی بی	هارون ترجمه حامد
۷- شب های کابل	جنرال عمرزئی
۸- یادی از رادمردان روحانی و مجاهد	رساله بیست و هفتمین سالگرد
	نورالمشایخ صاحب
۹- جنبش مشروطیت	عبدالحی حبیبی
۱۰- افغانستان زادگاه من	جنرال میر احمد شاه لوگری
۱۱- کابل قدیم	نیک محمد پوپلزئی
۱۲- تاریخ تشیع در افغانستان	حسین علی یزدانی (حاج کاظم)
۱۳- انقلاب در انقلاب	رسالهء باتور عزیز
١٤- روزنامه ها، جراید و مجلات دوه دههء اخیر	اسناد جهادی و دولتی
۱۵- سقوط افغانستان	عبدالصمد «غوث»
١٦- خاطرات من	مهتمم



مؤلف حقیقت التواریخ